۲۹۷، ۱۷۲۶
۱۸۱۳ ک
کتابخانه آستان قدس
۲۷۶۵۵

السلطان ابو النصر صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار

هذا کتاب لو یباع بوزنه ذهبا

حسن بحمد الله توفیقا قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب الموسوم بمنهج الصادقین فی الزام المخالفین مع کمال الدقة وبذل الجهد والطاقة فی تصحیحه ومقابلته مع النسخ الصحیحة الموثقة المسلمة فی دار السلطنة اصفهان صینت عن الحدثان امید که در وقت مطالعه این کتاب از این بی بضاعت بخیر یاد نمایند حرره الحقیر الفقیر ... المغفور ... میرزا محمد

لکان البایع مغبونا

قد انطبع فی دار الخلافة الطهران صانها الله عن الحدثان فی دولة السلطان العادل والخاقان ... السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ... خلد الله ملکه وابد شوکته

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت ۲۱۹
تاریخ بهمن ۶۱

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات
۲۹۷، ۱۷۲۶
۱۸۱ ک ۲
۱۳۱۰
ج ۳
بازنوشد
نام کتاب منهج الصادقین فی الزام المخالفین
مولف کاشانی، فتح الله بن شکرالله، - ۹۸۸ ق.
موضوع تفاسیر شیعه - قرن ۱۰ ق زبان فارسی و عربی
سال چاپ ۱۳۱۰ ق محل چاپ
کاتب خوانساری، محمد
طول ۳۴،۵ عرض ۲۱،۵ شماره صفحه ها ۴۴۸، ۳۲ ص
ج. ۳
شماره عمومی ۲۵۱۰۰ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری تاریخ
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات مذیل به فهرست آیات کریمه

و در اینجا بمعنی قلب است و از قلب القرآن بیس استشمام میتوان نمود و بعضی دیگر بر آنند که معنی یا انسان است بلغت طی و اصل او یا انیسین بود بجهت کثرت ندا
بر شطری از آن نمودند چنانکه در ایمن الله که من الله و م الله میگویند و چونکه در کلام عرب کامست که کلمه را بحرفی تعبیر میکنند چنانچه شاعر گفته قلت لها قفی
فقالت قاف یعنی وقفت پس محتملست که یس اشاره بکلمه سید باشد و یا حرف ندا و ایا سید ولد آدم موید این معنی است لهذا از ابو بکر وراق
روایت کرده اند که یس بمعنی یا سید الاولین و الآخرین است یعنی ای مهتر جمیع موجودات **والقرآن الحکیم** بحق این قرآن محکم و استوار از تطرق بطلان
و شایبه نقصان یا خداوند حکمت یا ناطق بحکمت مانند حی میتواند بود که وصف بصفت متکلم باشد یعنی کلام خداوند حکیم و یا حکم کننده میان جمیع
عالمیان که **انک** بدرستیکه تو بیشک و شبهه **لمن المرسلین** از جمله آنکسانیکه فرستاده شده بودند **علی صراط مستقیم** بر راه است
مرسلین است و مراد از آن توحید و استقامت بر امور که بسبب آن از ضلالت بر حذر باشند و میتواند بود که جار و مجرور خبر بعد
خبر باشد یعنی بدرستیکه تو از جمله فرستادگانی بر راه راستی و مراد از ذکر صراط مستقیم نه تمیز مرسل است بر طریق مستقیم از مرسلی که نه بر این
صفت باشد زیرا که هر مرسلی موصوفست بطریق مستقیم بلکه غرض جمع بین الوصفین است در نظم واحد که آن وصف حضرت رسالت
و وصف اینجا بان مدح از شریعت مستقیمه کانه قال انک لمن المرسلین الثابتین علی طریق ثابت و دیگر آنکه تنکیر در افاده آنست بر آنکه او از میان طرق
مستقیمه بر طریق قویم است که بکنه وصف آن نمیتوان رسید و میتواند بود که حال باشد از ضمیری که مستکن است در جار و مجرور یعنی از جمله
پیغمبران مرسلی در حالتیکه ایشان بر طریق مستقیم بودند و این قرآن **تنزیل العزیز** فرو فرستاده خدای غالب است و حفص بنصب لام میخواند که مفعول
مطلق فعل محذوف باشد یعنی فرستاده شده است قرآن فرستادن خداوندی که تو نیست در ملک خود و میتواند بود که منصوب باشد بتقدیر اعنی
الرحیم مهربان بر خلق خود و تو فرستاده شده **لتنذر** تا بیم کنی و بترسانی از عذاب الهی **قوما ما انذر** گروهی را که بیم کرده نشده بودند پیش
از این زمان **آباؤهم** پدران نزدیک ایشان بسبب دوری زمان فترت و میتواند بود که ما موصوله باشد و مفعول دوم لتنذر یعنی تا بیم کنی ایشان را بانچه
بیم کرده شده بودند پدران دور ایشان در زمان عیسی و یا آنکه ما مصدریه باشد ای انذارهم یعنی تا بیم کنی ایشانرا همچو بیم کردن پدران پیش
ایشان که در زمان انبیا بودند **فهم غافلون** پس بیخبرانند ایشان از صراط مستقیم و دین قویم و از آنچه متضمن انذار است از نزول عذاب الیم و عقاب
جحیم و این متعلق است بنفی متفرع بر معنی اول یعنی چون پدران ایشان بیم کرده نشده بودند پس بیخبر بودند یعنی عدم انذار سبب غفلت ایشان
و بنا بر ثانی متعلق است به لتنذر یعنی تا بیم کنی ایشانرا چه ایشان غافلانند کما تقول ارسلتک الی فلان لتنذره فانه غافل و چونکه علم الهی تعلق
گرفته بود بانکه اکثر ایشان بر صفت کفر خواهند مرد از اینجهت میفرماید که **لقد حق القول** بدرستیکه واجب شد گفتار ما بعذاب **علی اکثرهم**
بر بیشتر ایشان یعنی قول لاملأن جهنم من الجنة و الناس اجمعین و هر گاه که احوال بر این منوال باشد **فهم لا یؤمنون** پس ایشان ایمان نخواهند
آورد و بر صفت کفر بسقر خواهند رفت آورده اند که ابو جهل بر جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز ببیند سر مبارک او را بشکند بعد
دید که آنحضرت نماز میگذارد سنگی بزرگ برداشت و نزدیک آمد چون دست برداشت که سنگ بر سر او زند دست در گردنش چسبید و سنگ در دست
او چسبید شد و در گردنش بماند و باز بخانه رفت تا **انا جعلنا** بدرستیکه ما کردیم **فی اعناقهم** در گردنهای ایشان **اغلالا** غلها و بندها
فهی پس آن غلها پیوسته شده **الی الاذقان** بزنخدانهای ایشان که نمیتوانند سرها را بجنبانند **فهم مقمحون** پس ایشان سرها بهوا مانده
و چشم بر هم نهادگان یعنی سرها را باز داشته چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند که قوم بنی مخزوم دست او را چسبیده بسبب آنکه در او
خدا کرم نکند دیگر از بنی مخزوم گفت که من بروم و باین سنگ محمد را هلاک کنم چون نزدیک آنحضرت آمد نابینا شد و پیغمبر را نمیدید بدما او از
میشنید باز گشت گفت محمد را ندیدم اما آوازش میشنیدم چون قصد کردم چیزی چون شتر مست فحل دیدم که آهنگ من کرد تا مرا فرو برد بعد
از اینحال جبرئیل آمد و این آیه را آورد **و جعلنا** و ما کردیم **من بین ایدیهم** در پیش روی ایشان **سدا** بندی و حجابی **و من خلفهم** از پس
ایشان **سدا** بوده و مانعی **فاغشیناهم** پس پوشانیدیم چشمهای ایشانرا **فهم لا یبصرون** پس ایشان نمی بینند چیزها را و قادر نیستند که بر چپ
و راست خود نگاه کنند و نظر در پیش و پس خود اندازند بدانکه مفسران را در این هر دو آیه چند وجه گفته است یکی آنکه ضرب المثل است از برای کفر
که در کفر خود مصر بودند که هیچ بینه و دلائل واضحه نظر نمیکردند و از غایت جحود و انکار بمرتبه رسیده بودند که در مصالح عاجله و آجله هیچ التفات
نمینمودند و در پس و پیش خود نگاه نمیکردند تا عاقبت کار خود ببینند پس معنی آیه آنست که ایشان در عدم التفات بحجج ظاهره و علامات باهره و در
ملاحظه نمودن اطراف و جوانب عواقب خود و در اعراض نمودن از آیات بینات و دلائل مبینات مثل جماعتی اند که غل در گردن داشته باشند و پیش
پیش ایشان حایلی باشد و بواسطه آن نتوانند که پیش پای خود را ببینند و در اطراف و جوانب خود نظر کنند دوم آنکه قرآن بجهت گرانی آن بر ایشان
مثل اغلالست در اعناق ایشان و مانند سدی در پس و پیش ایشان که منع ایشان نماید از خضوع کردن و گردن نهادن برای استماع آن و تدبر و
تفکر نمودن در آن چه این مشرکان چونکه بسبب غایت عناد و نهایت جحود و انکار قرآن بر ایشان شاق است و دشوار بجهت آن استکبار نموده اند از آن و سرکشی
را شعار خود کرده و گردنکشی را دثار خود ساخته پس گوئیا که آن طبیعت در گردن ایشان که اصلا بجهت تواضع و خشوع گردن نرم نمیکنند تا دلائل
بینه را ملاحظه نمایند و در اطراف خود نگاه نمیکنند تا راه نجات را بنظر فکر در نظر آرند سیم آنکه مراد بآن وصف حال آخرت ایشانست از قبیل آیه اذ الاغلال
فی اعناقهم یسحبون فی النار و ایراد آن بلفظ ماضی بجهت تحقق وقوع باشد و بنا بر این معنی کلام بر حقیقت خود باشد چهارم آنکه این معنی مجاز است از
حال قریش که هر گاه قصد ایذای پیغمبر میکردند استطاعت آن نداشتند که بروی نکوند چنانچه آنکه دستها را بکشایند و با ایذای او مشغول شوند

بسم الله الرحمن الرحیم

المجلد الخامس من مجلدات الخمسة من تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین **سورة یس** این سوره مکیست نزد جمیع مفسرین و ابن عباس آیه و اذا قیل
لهم انفقوا مما رزقکم الله را استثنا میکند و میگوید در مدینه نزول اجلال یافته و عدد آیات آن هشتاد و سه است بعد کوفی و هشتاد و دو است نزد غیر کوفی
و اختلاف آن در یک آیت است که آن یس است و فضل قرائت این بسیار است و ثواب خواندن بیشمار ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اجمعین روایت
کرده که هر که این سوره را قربة الی الله و خالصا لوجه الله قرائت نماید جمیع گناهان مغفور شود و ثواب کسی یابد که دوازده بار ختم قرآن کرده باشد و بروایتی بیست
و یک بار و در نامه اعمال او ثبت نمایند و بروایتی هر مریضی که این سوره را بخوانند بعدد هر حرفی از آن ده فرشته نزد او حاضر شوند و از برای او استغفار نمایند
تا قبض روح او شود و بعد از آن تشییع جنازه او کرده بر او صلوات میفرستند تا او را دفن کنند در قبر و مونس او باشند و او را از مکاره قبر نگاه دارند و هر بیماری
که در وقت موت این سوره را بخواند یا کسی نزد او قرائت کند رضوان بهشت بیاید با قدحی از شراب بهشت و او را باو دهد تا بیاشامد و او را ببهشت بشارت دهد و او
سیراب میرود بسوی بهشت و هیچ احتیاج باب نداشته باشد تا آنکه سیراب داخل بهشت شود و روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که نام این سوره در تورات
معمه است برای آنکه خیر دنیا و آخرت را برخواننده و نویسنده خود تمام میکند و دافعه نیز خوانند بجهت آنکه بلیات دنیا و اهوال آخرت از قاری خود دفع میکند
و مصلحه نیز خوانند برای آنکه جمیع حاجات دنیا و آخرت را از برای صاحب خود روا کند هر که یکبار بخواند ثواب ده حج و ثواب بیست حج باشد و هر که استماع
آن کند مثل کسی باشد که هزار دینار در راه خدا صدقه داده باشد و هر که این را بنویسد و بشوید و بیاشامد هزار شفا و هزار نور و هزار یقین و هزار برکت
و هزار رحمت در درون او داخل شود و جمیع امراض و غموم و حسد از او دفع شود و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر که این سوره را در مقبره خواند موجب تخفیف
عذاب ایشان شود و بعدد هر که در آن مقبره مدفون باشد او را حسنات باشد ابو بصیر از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که هر چیزی را دلی است و دل قرآن
یس است هر که در روز این سوره را قرائت نماید در امان خدای تعالی باشد و فراخ روزی شود هر که در شب پیش از آنکه بخواب رود بخواند حق تعالی هزار فرشته
بر او موکل گرداند که برای او استغفار کنند تا وقت مرگ و بعد از استغفار کنان تشییع جنازه او کنند و با او در لحد داخل شوند و در ابتغای ثواب حق
مشغول شوند تا روز قیامت و ثواب عبادت را باو دهند و قبر او را فراخ سازند مد بصر و او را از فشار قبر ایمن سازند و همیشه از قبر او نوری
لامع و ساطع شود و باسمان رود تا روز بعث و نشور و چون از قبر برخیزد آن فرشتگان همراه او باشند و با او تکلم نمایند و در روی او خنده کنند و بشارت دهند
تا که او را از صراط المستقیم بگذرانند و بمقام ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین رسانند و او را رفیق ایشان سازند و بعد از آن خطاب عزت رسد که
ای بنده من هر که را میخواهی شفاعت کن که شفاعت تو در جمیع کسانیکه اراده نمائی مقبولست و هر چه میخواهی از من طلب کن تا جمیع مدعیات
تو ابتو ارزانی فرمایم پس هر که را شفاعت کند و هر چه طلبد حق تعالی باجابت مقرون سازد و اصلا حساب او نکند و هیچ خطیئه او را مواخذه ننماید
اهل محشر گویند که سبحان الله هرگز از این بنده صغیره و کبیره سر نزده تا بان مؤاخذه شود بعد از آن حق تعالی او را از رفقای سید انبیا گرداند و او را
در بهشت عدن جای دهد وجه ارتباط این سوره بما تقدم آنست که اختتام سوره الفاطر در ذکر اقسام کفار است با یمان از ورود کاهی که نذیری بایشان آید
و این سوره در بیان همه آنستکه ایشان ایمان نیاوردند با آنکه نذیر بایشان آمد آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدا نیستی و الحق
میگوئی از پیش خود اختراع میکنی و بخدا نسبت میدهی بجهت رد قول ایشان فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم یس** از امیر المؤمنین صلوات
الله منقولست که یس اسمی است از اسماء سید انبیا صلی الله علیه و آله و نیز محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را
دوازده اسم است و از آنجمله در قرآن پنج اسم واقع است محمد و احمد و عبد الله و یس و ن و اینکه اهل البیت را آل یس میگویند تایید این قول میکند و بعضی
از علما گفته اند که یس از اسماء قرآنست و یا نامیست از نامهای الهی و گویند که اسم این سوره است و در حدیث است ان الله تعالی قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات و الارض
بالفی عام منقول است و بعضی دیگر گفته اند که یس اشاره است بسوی ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ... مخصوص بالجنان

چنانکه از ابن عباس منقولست که روزی قریش با یکدیگر گفتند که محمد ما را گزند بسیار رسانید اگر صبر کرده باشیم بر هیچ امری مثل صبری که میکنیم بر آنچه از
محمد بما میرسد نخواهد بود ما را سفیه میشمرد و پدران ما را دشنام میدهد و معبودان ما را عیب میکند و جماعت ما را متفرق ساخت و بسبب او همه ما را با هم بد
گذاشته ایم و او را هیچ نمیگوییم پس با هم اتفاق کردند بر آنکه هرجا محمد را ببینیم او را از میان نگذاریم و هیچ باب فروگذاشت از قتل او باز نگذاریم فاطمه
علیها السلام را خبر شد بخدمت پدر آمد و قطرات عبرات از صفحات رخسار روان کرد حضرت گفت فاطمه را که چرا گریان دیدی فرمود که ای جان پدر چه خبر است
بکو پدر را اورده است فاطمه گفت ای پدر بزرگوار ان القوم عزموا علی ان یقتلوک قریش عزم جزم کرده اند بر کشتن تو حضرت گفت نالی مدار دوری ندیدی
ای بنیا نا سلاح الوضوء سلاح المؤمن پس پوشید زره عصمت نماز را برافکند پس وضو بساخت و قدم در مسجد الحرام نهاد و آنگروه از هیبت و حشم
نکشادند و او میان ایشان بیرون رفت و همچنان دستی خاک بر گرفت در روی ایشان انداخت فرمود که شاهت الوجوه
یعنی زشت باد رویهای شما بر هیچکس از آن سنگریزها نیامد مگر آنکه در روز بدر کشته شد و حق سبحانه و تعالی بجهة قطع طمع پیغمبر از ایمان ایشان
فرمود که وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان اینکه ءَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشانرا أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ که ایمان نخواهند آورد
بجهة توغل ایشان در کفر و شرک و معنی تعلق علم الهی بعدم ایمان ایشان در اول سوره البقره سمت ذکر یافته و چونکه بر انذار ایشان نفعی مترتب
نمیشود از آن جهة حق سبحانه از مخصوص ساخت باهل ایمان و فرمود که إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که بیم میکنی بر وجهیکه منتفع بوده باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ
کسی را که پیروی نماید قرآن را و بسمع قبول مواعظ آن بشنود وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ با آنچه از وی پوشیده است از احوال روز آخرت و گویند
مراد آنستکه بترسد از خدای در حالت غیبت و از مردمان بر خلاف اهل نفاق و خلاف که ظاهرا اظهار ایمان میکنند و هرگاه که از نظر مؤمنان
غایب میشوند با یاران خود میگویند که انا معکم انما نحن مستهزءون و چون آنکسیکه تابع قرآنست و بیم و احکام آن از انذار تو نهاست و ترسانست
فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزد بزرگوار در آنجهان اورده اند که بنو سلیم بجناب رسالت پناه عرض کردند که خانهای
ما از مسجد دور واقع است رخصت باشد که نزدیک مسجد خانه گیریم حضرت فرمود که دیارکم فانما تکتب آثارکم در سراهای خود باشید که نشانهای پای
شما را که بمسجد تردد میکنید مینویسند پس هرگاه که راه دورتر باشد ثواب قدم بیشتر باشد چه در هر گامی ثوابی بر آن مرتب خواهد شد و حق سبحانه
بر مصداق قول پیغمبر خود آیه فرستاد که إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نُحْيِي الْمَوْتٰى زنده کردانیم مردگانرا در روز بعث یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ
و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و افعال طالحه بر وفق آن مجازات دهیم وَآثَارَهُمْ و بنویسیم اثرهای ایشانرا یعنی نشانهای
اقدام ایشانرا که بمسجد میروند پس هر خطوه مکفر خطیئه خواهد بود و هر قدم که از عنایت لم یزلی رقمی بر صفحه احوال و صحیفه اعمال ایشان کشیده خواهد
شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیزها از نیک و بد أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم و بنا کرده یعنی همه از آن مکتوب ساخته ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوای
روشنست یعنی لوح محفوظ که سر دفتر جمیع دفاتر است و آثار بکر بر آن منتقش شده تا بروز گار تو مندرس نشود بعضی بر آنند که امام مبین
صحیفه اعمالست که آثار آن مندرس نمیشود بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ان اعظم الناس اجرا فی الصلوة ابعدهم الیها
ممشا فابعدهم یعنی بزرگترین مردمان در مزد نماز کسی است که دورتر باشد راه آمدن او بمسجد و بعد از آن کسیکه راه او دورتر باشد و جابر انصاری
گفت که خواستیم که بنزدیک مسجد تحویل کنیم حضرت فرمود که خانه من بیشتر دور باشد تا ثواب بیشتر باشد و بعضی گفته اند که آثار احسنت آنکه حسنه یا بد
چون علمیکه تعلیم مردمان نماید یا وقفیکه بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و مسجد و رباط و یا سیئه باشد چون شاعر بدعت و بنیاد
ظلم چه حق سبحانه و تعالی همه را مینویسد و بحسب مناسب هر اثری مکافات و مجازات خواهد داد بعد از آن حق تعالی پیغمبر خود را امر مینماید بتمثیل
بر تمثیل کردن اهل مکه با اصحاب انطاکیه در رسوخ کفر و عناد و عدم اطاعت و انقیاد با وجود معجزات ظاهره و آیات واضحه و میگوید که وَاضْرِبْ لَهُمْ
مَثَلًا و بیان کن ای محمد اهل مکه را مثلی مراد آنستکه مثل لهم مثلا یعنی مانند ساز ایشانرا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ بیاران ده انطاکیه و صاحب کشاف
اورده که اصل کلام اینست که اضرب لهم مثلا مثل اصحاب القریة و ثانی بیان اولست یعنی بیان کن برای ایشان قصه عجیبه که آن قصه یاران انطاکیه
است و قوله إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ بدل آنستکه یعنی بیان کن این را که چون آمدند بآن ده رسولان عیسی علیه السلام و ایشان بودکه عیسی دو کس را از
حواریان که ایشانرا صادق و صدوق گفتندی یا یوحنا و یونس یا یحیی و تومان یا باروص و ماروص بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند
ایشان نزدیک شهر رسیدند پیری دیدند که گوسفندی چند میچرانید بر او سلام کردند پرسید که کجا میروید گفتند ما رسولان عیسی پیغمبریم
آمده ایم تا شما را باسلام دعوت کنیم از عبادت اصنام باز داریم گفت شما بر صدق دعوی خود هیچ آیتی و دلیلی دارید گفتند داریم بدعا ما بیماران
شفا یابند و اکمه و ابرص یعنی کور مادر زاد و پیس را بحال صحت رسانیم پیر گفت که چند سالست که فرزند من بیمار است و جمیع اطبا از علاج
عاجز اند اگر او بدست شما بهشود من مذهب عیسی را اختیار کنم و مسلمان شوم ایشان بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند فی الحال صحت یافت و از
جمیع امراض خلاص گشت پیر ایمان آورد و حبیب نجار است مؤمن آل یس که بتشخص سابقا از زمان حضرت رسالت بدو گروید و در وقتیکه عیسی
او را با وصاف کریمه اش تخصیص در حقیقت نبوت و خاتمیت او اخبار کرده بود یکی از سبائی او ست و در روایت صحیح ثابت شده که او در خفیه مؤمن بود و در غار
بعبادت مشغول بود و چون این رسولان آمدند ظهار ایمان نمود القصه خبر این مرد احد در انطاکیه فاش شد بیماران بسیار از برکت ایشان بشرف
صحت مشرف میشدند ملک شهر که او را انطیخس رومی میگفتند بت میپرستید از حال ایشان خبر یافت ایشانرا طلبید گفت که شما چه کسید
گفتند ما رسولان عیسی ایم خلق را از بادیه ضلالت بمنزل هدایت میرسانیم گفت آیت شما چیست گفتند که اکمه و ابرص را شفا میدهیم و جمیع

بیمارانرا

بیماران را بیمید دعا گفت بر کردید تا من در کار شما اندیشه کنم ایشان باز گشتند و همت و منسه گفت که ایشان مدتی در آن شهر بودند و مردمان همیکداشتند
که پیش پادشاه بروند روزی در بازار او را دیدند تکبیر کردند و اظهار ذکر خدا نمودند او در غضب شد بفرمود تا ایشانرا در زندان محبوس کردانیدند حضرت
عیسی شمعون الصفا را که راس الحواریین بود و خلیفه او و بیار ایشان فرستاد او بشهر در آمد و با خواص ملک آشنائی آغاز کرد و بسبب
دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و چونکه عیسی بفرمان خدا رسولان را فرستاده بود از آن جهة حق سبحانه و تعالی اسناد ارسال ایشان بخود کرد
و فرمود که إِذْ أَرْسَلْنَا و این بدل ظرف اولست یعنی بیان کن کفار مکه را این که چون فرستادیم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی اهل انطاکیه دو
کس را فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن ده هر دو را و بزندان محبوس کردند فَعَزَّزْنَا پس غالب کردانیدیم ایشانرا و حفص بتشدید
میخواند یعنی قوت دادیم آنهر دو را بِثَالِثٍ بفرستاده سیم یعنی شمعون الصفا و ترک ذکر مفعول بجهة آنستکه غرض بیان معزز بهاست و گفته
اند که معزز به سلوم بود یا بولس اما اصح آنستکه شمعون بوده در عقب ایشان آمد با پادشاه اختلاط نمود و معزز و مقرب درگاه شد و روزی
او با ملک به بتخانه آمد و خدا را سجده کرد و مردم ملک می پنداشتند که او پرستش بت میکند ملک بر وی اعتماد تمام کرد و بمشاوره او
بهیچ مهمی اقدام نمینمود روزی از پادشاه پرسید که شنیده ام ای ملک دو مرد را حبس نموده بجهة آنکه دعوت بدین دیگر میکنند و مردم را از این دین منع
میکنند گفت ای شمعون آری و تعجب کرد گفت ای ملک بفرما تا ایشانرا حاضر کردانند که گفتار ایشان عجیبست ملک امر کرد با حضار ایشان چون ایشان
شمعون را نزد ملک دیدند خوشحال شدند و دلیر وار بنشستند شمعون از ایشان پرسید که شما چه کسید گفتند ما رسولان رسول خدائیم شمعون
گفت که بچه کار آمده اید گفتند آمده ایم تا ملک و قوم او را از عبادت اصنام باز داشته بعبادت کسیکه آفریدگار زمین و آسمانست ترغیب کنیم گفت
بر اینکه میگوئید هیچ بینه و حجتی دارید گفتند نبرء الاکمه والابرص و نشفی المرضی باذن الله ابرص و اکمه و جمیع مرضی را بفرمان خدا به میسازیم ملک
فرمود تا اکمهی را حاضر کردند و کودکی که چشم و مساوی پیشانی وی بود حاضر ساختند ملک فرمود که خدای خود را بگوئید تا این را بینا سازد
ایشان دعا کردند فی الحال هر دو چشم او شکافته شد بعد از آن دو مهره از گل با ساختند و در آن موضع نهادند و دعا کردند بحدقه نشست و بینا
کشت ملک متعجب شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از این خدایان در خواهیم تا همین کار بکنند ملک گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان
نمیشنوند و نمی بینند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده کرداند شمعون
گفت اگر خدای شما اینکار بکند ما همه بوی میگرویم ایشان گفتند خدای ما بر همه چیز قادر است ملک گفت پسر دهقانی از هفت روز است که وفات
کرده است و او را دفن نکرده اند بجهة آنکه پدر او اینجا نیست تا بیاید و او را دفن کند او را زنده کنید و گفته اند که پسر ملک بود که هفت روز از فوت
او برآمده بود او را حاضر کردند از حال خود کردیده و متعفن و متغیر شده شمعون در خفیه دعا کرد و این دو رسول دیگر از خدا درخواستند بتعجب
شمعون در حال زنده شد و برپای خواست و گفت ای قوم از خدا بترسید و با و ایمان آرید که مرا با این هفت روز در هفت طبقه آتش برده و عذاب نموده
امروز در آسمان بکشادند جوانی نیکو صورت را دیدم که از برای این هرسه شفاعت میکرد گفتم این هرسه کیستند گفت شمعون وصی عیسی و این هر دو
از حواریان او و این جوان که از برای ایشان دعا میکرد عیسی علیه السلام بود و این قصه مذکوره را عیاشی با سناد خود از ثمالی نقل نموده از امام محمد باقر
و جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیهما و ابن منهی ساخته که آن میت پسر ملک انطاکیه بود که بعد از آنکه او را دفن کرده بودند بدعای آن
هر دو رسول زنده شد و برخواست و خاک از سر خود میریخت و بنزد ملک در عقب او بساعتی نمود و چون باو رسید گفت ای پدر ایشان چه حالت
تو گفت من در حالت موت بودم دو مرد را دیدم که در سجده افتاده اند و جهت من از خدا درخواستند ملک گفت که آن هر دو را به بینی بشناسی گفت
آری پس امر کرد تا همه بصحرا آیند و چنین تعیین نمود که یکی از رسولان پیشتر بیاید بعد از آنکه خلق بسیار آمده باشند یکی دیگر بیاید تا بداند
که پسر علم بمعرفت ایشان دارد یا نه چونکه رسول اول آمد پسر گفت یکی اینست و بعد از آنکه یکی دیگر بر طریق مذکور رسید گفت یکی دیگر
اینست این سخن در ملک اثر کرد و نزد اینحال شمعون با آن هر دو رسول زبان بدعوت کشادند فَقَالُوا پس گفتند إِنَّا إِلَيْكُمْ بدرستیکه ما بسوی
شما مُرْسَلُونَ فرستاده شدگانیم از نزد عیسی روح الله و بقصد هدایت شما باین صوب توجه نموده ایم ملک با قوم خود ایمان آوردند و غیر
ایشان از مردمان شهر با ایشان نگرویدند در مقام خصومت در آمده قَالُوا گفتند که مَا أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند
ما در صورت و اکثر صفات پس بچه چیز شما را برسالت مخصوص ساخته اند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ و نفرستاده است خدا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از وحی رسالت
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که دروغ میگوئید در دعوی رسالت ایشان میدانستند که حق سبحانه از برای تبلیغ رسالت از اهل صلاح
هر که را که حکمت و مصلحت او مقتضی آنست اختیار و لهذا زبان باین تکلم کشودند هر سه رسولان چون استماع این کلام نمودند قَالُوا گفتند بعد از اقامت
و اظهار معجزه رَبُّنَا پروردگار ما يَعْلَمُ میداند إِنَّا میداند که بتحقیق ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستاده شدگانیم و زیادتی لام تاکید در مقول ثانی
در مقول اول یعنی انا الیکم مرسلون بجهة آنستکه اول ابتدای اخبار است و ثانی جواب از انکار و قوله ربنا یعلم جاری مجری قسم است در تاکید و مثل آنست
قولهم شهد الله علم الله وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا موید یعنی ما از عهده کار خود بدر آمدیم و پیغام و
دیگر توان معجزه نمودیم اگر شما بسبب حمق و عناد نظر در این معجزات ظاهره و حجج بینه نکنید تا علم بصدق ما پیدا کنید مستوجب نزول عذاب شوید
قَالُوا گفتند ایشان بعد از عجز از ابراد شبهه و اعراض از معجزه واضحه إِنَّا بدرستیکه ما تَطَيَّرْنَا فال بد گرفتیم بِكُمْ بشما زیرا که باران نیامد با این بلد
آمده اید و همه مزارع و اشجار ما خشک شد لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نه ایستید از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر اینه شما را سنگسار نمائیم و در در بسنک

میکند

بامدن شما

ها

هلاک کنیم ولیمسنکم والبته برسد شما را منّا از جانب ما عذاب الیم عذابی دردناک قالوا گفتند آن رسولان طائرکم فال بد شما معکم
با شماست یعنی بسبب شامت عقاید فاسده و اعمال باطله شماست چه شوجب دعوی نمودن و مردمان را بعبادت خدا خواندن خانه برکت
و خیر و میمنت أئن ذکرتم آیا اگر پند داده میشوید از اقبال بد منکر میشوید و بقتل میرسانید بل انتم بلکه شما قوم مسرفون گروهی مسند از
حد در گذشتگان در عصیان و بجهت فرط عناد و طغیانست که جماعتیکه بر شما واجبست که اطاعت ایشان نمایید تشام و تطیر خود را با ایشان نسبت میدهید
محمد بن اسحق گفته که ملک و قوم او نیز نگویدند همه متفق الکلمه شده قصد کشتن ایشان کردند وجاء و آمد در اینحال من اقصی المدینة از دورتر
ترین جایی از انشهر یعنی از دروازه کنارهای آن بلده یو رجل مردی یعنی حبیب نجار یسعی که بسرعت میامد تا برسد نزد آن جماعت و از روی شفقت
و مرحمت قال یا قوم گفت ای گروه من اتبعوا المرسلین متابعت کنید این فرستادگان را اتبعوا من لا یسئلکم پیروی نمایید کسانی را که نمیخواهند
از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت و ادای دعوی وهم مهتدون و ایشان راه یافتگانند بطریق حق که خیر هر دو سرا منوطست بر آن ایشان او را
گفتند یا دین ما را میگذاری و تبعیت ایشان اختیار میکنی او در جواب ایشان گفت که ومالی و چیست مرا که از روی اعتقاد لا اعبد نپرستم
الذی فطرنی آنکسی را که آفریده است مرا و از عدم بوجود آورده و اضافه فطرت بخود دالست بر اظهار شکر و لطف ارشاد و اخلاص نصح زیرا که چیزی
که از برای نفس خود خواسته است آن برای ایشان اراده نموده و مراد بر آن تقریع ایشانست بر ترک عبادت خالق و مشغول شدن بعبادت غیر او و لهذا اضافه
بعث با ایشان نموده بر سبیل تهدید و ترهیب گفته که والیه و بسوی حکم و جزای او ترجعون باز گردانیده خواهید شد و نیز بجهت اخلاص نصیحت باید
دیگر بر طریق سابق ایراد کلام نموده با ینطریق که ءاتخذ آیا فرا گیرم من دونه بجز خدا آلهة خدایان دیگر که بتانند ان یردن الرحمن اگر اراده
نماید خدای مرا بضر بضرری و گزندی یعنی خواهد که ضرری بمن رسد لا تغن عنی کفایت نمیکنند و دفع نمینماید از من شفاعتهم شیئا در خواست
ایشان چیزی را یعنی ایشان شفاعت نیست تا از من دفع ملا توانند کرد و این رد قول ایشانست که میگفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله ولا ینقذون
و خلاص نکنند و نرهانند مرا از مضرت بنصرت و مظاهرت پس اگر من آنرا که قدرت ندارد بر نفع و ضر در پرستش نمایم و عبادت آنکه قدرت دارد بر رسانیدن
نفع و رهانیدن ضرر دست بدارم انی اذا بدرستیکه آنگاه لفی ضلال مبین در گمراهی آشکارا و هویدا باشم چون قوم این سخن از وی شنیدند
بقصد قتل او بر خواستند وا و توجه بجانب رسولان کرد و گفت انی آمنت بدرستیکه ایمان آورده‌ام و گرویده‌ام بربکم بآفریدگار شما فاسمعون
پس بشنوید ایمان مرا و فردا از برای من گواهی دهید و گفته‌اند که او این خطاب بقوم کرد و گفت من بپروردگاری که آفریدگار شماست ایمان آورده‌ام پس سخن
مرا بشنوید و بنصیحت من اینمعنی قبول استماع کنید ایشان او را سنگ میزدند و او میگفت اللهم اهد قومی سدی و قتاده گفته‌اند که سنگسارش
کردند و او در بازار انطاکیه دفن کردند و قولی آنستکه او را کشتند و حق تعالی او را زنده کرد و بیهشت برد و ابن مسعود بر آنستکه او را لگدکوب کردند تا درزیر
پای ایشان هلاک شد و حسن بصری گفته که وی را مصلوب کردند و ملائکه او را باسمان بردند قیل گفتند مر او را که ادخل الجنة در آی در بهشت
و چون در بهشت داخل شد در کشاف آورده که اینکلام در مخرج استیناف است زیرا که آن مظان مسئله است از حال حبیب نجار نزد لقای پروردگار
خود گوئیا قایلی گفته که کیف کان لقاء ربه بعد ذلک التصلب فی نصرة دینه فقیل قیل ادخل الجنة و قیل له نگفت زیرا که غرض مقول له نیست بلکه
مقولست یعنی ادخل الجنة قال یا لیت قومی گفت کاشکی قوم من یعلمون دانا میشوند بما غفر لی ربی باینچه آمرزیده مرا پروردگار
من یعنی بآنچیزی که سبب آمرزیده من شد از ایمان آوردن و با ایشان مجاهده کردن وجعلنی و گردانید مرا بسبب آن من المکرمین از بزرگواران اهل
بهشت مراد باکرام اعطای منزلت رفیعه است بر وجه تبجیل و اعظام و میتواند بود که ما مصدریه باشد یعنی آمرزیدن خدای مرا و گردانیدن من از جمله
بزرگان و نو لخنکان یا استفهامیه باشد همراه آن مهاجرت او باشد از دین ایشان و مصابره او بر اذیه ایشان یعنی کاشکی قوم من میدانستند
که بچه چیز خدای مرا مرزید مکرم و معزز گردانید یعنی بجهت دور شدن از عبادت اوثان و صبر کردن بر ایذای ایشان ما حصل کلام آنستکه کاش
ایشان عالم میشوند باین ثواب جزیل و عطای جلیل تا ایمان میآوردند و مطیع منقاد میشدند و بسبب آن بامرتبه عظیمه و درجه رفیعه میرسیدند
ثعلبی باسناد خود از عبد الرحمن ابی لیلی نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود سبّاق الامم ثلثة لم یکفروا بالله طرفة عین علی
ابن ابیطالب و صاحب یس و مومن آل فرعون فهم الصدیقون وعلی افضلهم یعنی سابقان امتها سه اند هرگز بقدر زدن چشمی کافر نشده‌اند در راه
خدا یکی علی بن ابیطالب دوم صاحب یس که حبیب نجار است سیم مومن آل فرعون که حزقیل است و این هر سه صدیقند و علی بن ابیطالب افضل ایشانست
و بروایتی دیگر از آنحضرت منقولست که الصدیقون ثلثة حبیب النجار وهو مومن آل یس و حزقیل وهو مومن آل فرعون و علی بن ابیطالب وهو افضلهم
مومن آل محمد علیهم السلام بعد از آن حق سبحانه از نجات موت قوم و استیصال ایشان خبر میدهد و میگوید که وما انزلنا و نفرستادیم ما
علی قومه بر قوم حبیب من بعده از پس قتل او یا رفع او من جند هیچ لشکری من السماء از آسمان بر هلاک ایشان وما کنا منزلین
و نبودیم ما فرو فرستنده لشکر برای هلاک کافران یعنی در حکمت و مصلحت ما نیست صحیح که از برای هلاک اهل شرک و کفر لشکر فرستیم چه کفایت
از آن خوارتر و بی‌مقدارترند که از برای هلاک ایشان لشکر باید فرستاد و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود صلی الله علیه
و آله نه آنکه لشکر کفار در حساب بوده باشند و میتواند بود که ما موصوله باشد عطف بر جند من السماء و معنی چنین بود که نفرستادیم ما بر ایشان قوم
از پس حبیب نجار از آنچه فرو فرستاده بودیم قبل از ایشان بر کفار دیگر از ریگ و حجاره و دیح عاصف و غیر آن یعنی از برای استیصال ایشان نه لشکر
فرستادیم و نه ریگ و حجاره و نه ریح عاصف بلکه ان کانت نبود عقوبت ایشان الا صیحة واحدة مگر بانگ فریاد کردن که اسان تر بود و بجهت

از وجوه عذاب هلاک او اینچنان بود که جبرئیل بیامد و هر دو طرف در انشهر بگرفت و صیحه زد فاذا هم پس ناگاه ایشان خامدون مرده و مردگان بودند
یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار فرو میرد و چونکه عدم انقیاد و اطاعه موجب حسرة اهل حجود است و عناد در روز معاد از اینجهه میفرماید
که یا حسرة ای تاسف و ندامت در روز قیامت علی العباد بر بندگان که جمیع اوقات را صرف کفر کردند و معصیت با وجود اینحال ما یاتیهم من
رسول نمیامد بدیشان هیچ پیغمبری الا کانوا به مگر آنکه بودند که باو یستهزءون استهزا میکردند و گویند که اینحسرت کافر نیست از قول
کفار که در وقتیکه رسولان را کشتند و عذاب را معاینه بدیدند گفتند ای حسرت و اندوه که ما دراست بر آن بندگان صالح اگر بر دست ما کشته نمیشدند
با ایشان ایمان میآوردیم و این عذاب بما نمیرسید بنابر این ما یاتیهم کلام مستقل باشد و مرتبط بما قبل نباشد و میتواند بود که این حسرت از جانب خدای
باشد بر آن رسولان بر سبیل استعاره بجهة استعظام جنایتی که از کفار نسبت بایشان واقع شده تا تلهف و تاسف جمیع مومنان باشد بر نعتهای
ایشان و بدانکه حسرت احتمال دارد که منادی نکره باشد و حقیقت معنی آن باشد که حسرت را ندا کنند و گویند که حاضر شو هر روز قیامت و بقیه
کفار بجزا و سزای کفر و استهزا رسند یا در این زمان که رسولان را کشته‌اند عذاب را معاینه دیده‌اند و میتواند بود که مفعول مطلق باشد و منادا
با فعل محذوف باشد و در این تقدیر باشد که یا ایها المتحسر تحسر حسرة علی العباد و بعد از این بر سبیل ضرب المثل در مقام تخویف مشرکان مکه در امم میگوید
که الم یروا آیا ندانستند که اهل مکه کم اهلکنا قبلهم بسیار از اهل کفر هلاک کردیم پیش از ایشان من القرون از اهل روزگار و
مشاهده این نکردند انهم آنکه آن هلاک‌شدگان الیهم بسوی ایشان لا یرجعون باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند پس چرا عبرت نمیگیرند
با ایشان و حال ایشان را قیاس بنفس خود نمیکنند و حذر نمیکنند از آنکه عذابی و عقوبتی که بسبب کفر و عناد بر امم سالفه نازل شد بر ایشان نیز
واقع شود و ان کل و نیستند همه ایشان لما جمیع مگر فراهم آورده شده لدینا نزدیک ما یعنی در قیامت محضرون حاضر شدگان بر
مجازات اعمال و مکافات افعال یعنی امم سابقه که هلاک شده‌اند تا این مخالفان که متخلف ایشانند همه در عرصه گاه محشر بحضرت ما حاضر خواهند
شد و مناسب اعمال و اقوال خود بجزا و سزا خواهند رسید بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند گشت چه هر چند که آیات ظاهره و نشانهای
باهره خود را که دلالت تمام دارند بر وحدت ما و بر قدرت کامله ما بعث ایشان بایشان نمودیم اصلا ملتفت آن نشدند و بنظر اعتبار در او نگاه نکردند
وآیة لهم و نشانه که مر ایشان را بر قدرت ما بر بعث ایشان الارض المیتة زمین مرده است یعنی خشک و بی‌گیاه که ما بسبب باران احییناها
زنده کردانیدیم او را این صفت ارض است بجهة آنکه مراد از آن جنس مطلق است نه ارض معینه مشخصه پس آن در حکم نکرات باشد و نظیر اینست قول
الشاعر و لقد امر علی اللئیم یسبنی واخرجنا منها و بیرون آوردیم از وی حبا جنس دانه مراد جنس غاذیه است که قوت انسانست از جو و گندم و برنج
و غیر آن فمنه پس از آن دانه یاکلون میخورند تا تربیت یابند تقدیم ظرف بجهة دلالتست بر عظم حب چه ارزاق انسان از آنست و قلت
آن موجب قحط و فقدان منتهی هلاکت وجعلنا و آفریدیم فیها در زمین جنات بوستانها و باغها من نخیل از انواع اشجار خرما و اعناب
و اصناف انگور مثنیات نخیل و اعناب از حبوب بجهة اختلاف اجناس است و ابتدا ذکر نخیل بر مویز و جو تطابق با عناب بجهة اختصاص اشجار تمور
بمزید نفع و آثار صنع و تخصیص این هر دو نوع بذکر از میان انواع اشجار بواسطه کثرت اصناف و منافع ایشانست و بجهة آنکه زروع و اشجار بدون
آب مثمر نیست از اینجهة میفرماید در عقب آن که وفجرنا فیها و روان کردیم در زمین ابر من العیون از چشمه‌ها آن تا حبوب و نخیل و اعناب
بآن آب سیراب شده انهارا فرو ریزیم لیاکلوا تا بخورند من ثمره از میوه هر نوع از آن و یا از ثمر آنچه مذکور شد یا آنکه ضمیر راجع باشد بنخیل
و ترک ذکر اعناب بجهة آنکه در حکم نخیل است حمزه و کسائی بضم ثا و میم میخوانند که جمع ثمره است یعنی بخورند از میوه‌های متنوعه آن و
میتواند بود که ضمیر راجع بخدا تعالی باشد بر طریقه التفات از تکلم بغیبت یعنی تا بخورند از میوه خدا که از آن زروع و اشجار کرامت نموده
وما عملته و تا بخورند از آنچه کرده است از ایدیهم دستهای ایشان از آن مثل دوشاب و سرکه و غیر آن و گفته‌اند که این جمله حالیه است
و ما ما نافیه نه موصوله یعنی بخورند از میوه آنچه مذکور شد و حال آنکه دستهای ایشان آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده
و مؤید اولست قرائت ابوبکر یعنی ما عملت بدون ها زیرا که حذف ضمیر مفعول از صله احسن است از غیر آن و شبهه نیست که فایده
آفریدن این نعمتها راجع باو سبحانه نیست زیرا که غنی مطلق است و مستغنی از ما سوی پس غایت آن راجع به بندگان خواهد بود تا از آن منتفع
و متمتع شوند و لهذا میفرماید که افلا یشکرون آیا پس شکر نمیکنند بندگان بازای این نعمتها و منعم حقیقی خود را پرستش نمینمایند
چونکه تنزیه و تقدیس ذات او الست بر استحقاق کمال حمد و تمام شکر از اینجهة میگوید که سبحان منزه است از جمیع نواقص و پاک از همه عیوب
الذی آنکسیکه بقدرت کامله خلق الازواج بیافرید اجناس و انواع و اصناف اشیا را کلها همه آن مما تنبت الارض از آنچه میرویاند
زمین بقدرت او سبحانه چون نبات و اشجار که مختلف الصنوف و متغایر اللون و الطعم ومن انفسهم و از نفسهای مردمان که مذکر و مونث‌اند
و سفید و غیر آن ومما لا یعلمون و از آنچه نمیدانند یعنی از آنچیز که خدای تعالی ایشان را بر آن مطلع نساخته و طریق معرفت آن بدیشان
ننموده از اقسام مخلوقات و مصنوعات که در قعر بحر و بر و آیة لهم اللیل و نشانه دیگر مر ایشان را بر کمال قدرت ما شب است که از روی حکمت
و محض مصلحت نسلخ منه میکنیم از وی چون کندن پوست یعنی زایل میکنیم از او النهار روشنی روز را که از آفتابست فاذا هم پس ناگاه
ایشان مظلمون در تاریکی که هیچ روشنی نیست ایشان را بدانکه استعاره لفظ سلخ از برای لیل اشارتست بآنکه لیل بجهة ظلمه
مانند جسم است و نهار که ضوء است بمثابه قشر و آنهاست که بآنکه نهار امر عرضی است پس آن در حکم کسوتست و معروض آن که لیلست

فرستاد

و مویز

حیث است و آن الله و لیل بکوا دلا بل تقدیر **الشمس تجری لمستقر لها** از برای قرارگاهی که او راست یعنی از برای حد
معینی که دورها او منتهی میشود تشبیه فرموده است مستقر انتها را بمستقر مسافری که سیر او بآن منتهی شود و مستقر آن با وسط حقیقی
اسمان که حرکت آن در آنجا بطؤ پیدا میکند بحیثیتی که مظنه آنست که انجا قرار میگیرد و ساکن میگردد و یا اقصی منازل او است در شتا و صیف
که از آن متجاوز نمیشود یعنی انتهای ارتفاع و غایت است که از آن حد نمیگذرد و بدین آن منقطع نمیشود و در حین هبوط نهایتی است که از انجا
تجاوز نمینماید بکشر آن انقطاع نمینماید مابین ارتفاع و انخفاض ان متصل بست مشرق و مغرب است که هر روز از مطلعی طلوع میکند
و بمغربی غروب مینماید یا مستقر و غایت سیر آن محل انقضای دنیا است یعنی همیشه حرکت میکند و اصلا قرار نمیگیرد تا حین انقطاع دنیا و ابو عقیل
از حضرت رسول صلی روایت کرده که مستقر افتاب در زیر عرش است **ذلک** آن روش افتاب بمستقر خود **تقدیر العزیز** مقدر و مصور کردن
خداوندیست که غالب است بقدرت کامله خود بر همه چیز و دانا است **العلیم** احاطه کننده بعلم شامل خود بر همه معلومات **والقمر قدرناه** و ماه را
تقدیر کرده ایم یعنی سیر او را تقدیر فرموده ایم **منازل** در منزلها بیست و هشت که منازل بروج اثنی عشر که بر نیرین اتواء مستمطره میگویند
ابیت شرطین و بطین و ثریا و دبران مقعه منعه ندراع نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده
سعد الذابح سعد بلع سعد السعود سعد الاخبیه فرع الدلو المقدم فرع الدلو المؤخر رشا و هر شب در منزلیست از منازل مذکوره
و از انجا تجاوز نکند و متقاصر نشود و نتواند متناقص نور او بحسب بعد و قرب وی از افتاب پس هر چند که در منازل خود با افتاب نزدیکتر میشود
او مسافر ابد چونکه قرب وی پیدا میکند بتدریج نور او کم میشود و میل بنقصان میکند **حتی عاد** تا وقتیکه گردید در آخر منازل خود که قریب با فتاب
است **کالعرجون القدیم** مانند چوب خوشه خرما که کهنه باشد وجه شبه دقت و صفرت و اعوجاج است چه شاخ خرما چون بسیار کهنه شد
باریک میشود و زرد و کج میشود و بشکل هلال میرسد در وقت اجتماع که در دو شب آخر ماه است که وقت اجتماع است و از ایام محاق گویند محقی
و گفته اند که عرجون چوب خوشه خرما در مدت شش ماه بشکل هلال منشکل میشود علی بن ابراهیم نقل کرده با سناد خود که ابو سعید مکاری و اقفی
نزد امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما امد و از روی انکار و عناد گفت که مرتبه تو بان مرتبه رسیده که دعوای امامت کنی و خود را در مرتبه
پدر خود دانی انحضرت فرمود که خدا نور تو را بنشاناد و تو را بفقر و فاقه مبتلا سازاد چه میشود تو را که دیده بصیرت تو احول گشته و بکج بینی در می
نگاه میکنی نمیدانی که خدا تعالی وحی فرستاد بعمران که من پسری ابتو ارزانی خواهم داشت که اکمه و ابرص را به سازد بعد از ان مریم را با او داد و عیسی
بمریم کرامت فرمود پس عیسی از مریم باشد و مریم از عیسی یعنی هر دو در یک درجه باشند و میان ایشان فرقی نباشد من هم از پدرم و پدرم از
منست و هر دو در یک مرتبه ایم و میان ما اثنینیه نیست ابو سعید گفت از تو مسئله میپرسم فرمود بپرس و اگر چه از من قبول نخواهی داشت گفت چه
میگوئی در حق مردی که در حین موت گوید که کل مملوک لی قدیم فهو حر لوجه الله هر مملوک قدیمی که مر است آزاد است فوبه الی الله فرمود که هر مملوکی
که مدت شش ماه در ملک او داخل شده باشد آزاد است گفت از کجا میگوئی فرمود که خدا تعالی فرموده **والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم** و شاخ خوشه خرما در عرض شش ماه میرسد بشکل هلال ابو سعید انکار این معنی نمود و چون از پیش انحضرت بیرون رفت نابینا شد و نقص
و فاقه کرفتار گردید بدرخانها میگشت و گدائی میکرد تا بجهنم پیوست و قصه او در میان مردم علامتی ابتی شد و بعد از آن بیان حوت سبحانه و تعالی
تعاقب شمس و قمر تا لیل و نهار را که تعیش حیوانات و تکون نباتات منوط است بر آن بنا میکند و میگوید که **لا الشمس** نه افتاب
ینبغی لها سزد و شاید مر او را **ان تدرک القمر** آنکه دریابد ماه را در مقام او و برسد بر آنکه او در فلک چهارم است و ماه در فلک اول
یا آنکه بسرعت سیر او رسد چه قمر تمام بروج اثنی عشر را در عرض ماهی قطع میکند و افتاب در یک سال پس اگر افتاب در سرعت ماه با
او مساوی بود وضع خود بگردد و خلل بتکون و تعیش نبات و حیوان رسد **ولا اللیل** و نه شب **سابق النهار** پیشی گیرنده است بر روز
باین معنی که غلبه کند بر روشنی روز بر وجهی که دو شب یا بیشتر با هم جمع شوند که در میان افتاده روز نباشد بلکه متعاقب یکدیگر آیند و گفته اند که
مراد بشب نور علامات ایشانست یعنی روشنی شمس و قمر این معنی است که همچنانکه شمس سرعت قمر را در نمییابد نیز در روشنی شمس سبقت
نمیگیرد بر او نمیرسد و بدانکه چون شمس قطع فلک خود میکند در یکسال و قمر قطع فلک خود میکند در هر ماهی پس شمس از جهت بطؤ
سیر موصوف بادراک نشد و قمر بجهت سرعت سیر متصف نشود به سبقت و نه بعکس و نه بهتر وصف **وکل** و همه شمس و قمر و نجوم **فی فلک یسبحون**
در فلک با انبساط تمام سیر میکنند همچنانکه ماهی در آب بکشادگی و فراخی میرود و شنا میکند و ابن عباس گفته است که هر یک از شمس و قمر و
کواکب در فلک خود جولان میکنند همچنانکه مغزل در فلکه خود دوران مینماید و چونکه سیر کردن نیرین و سایر کواکب را انتظام و اتقان برطرز
وطریقه ذوی العقول است از اینجهت صیغه جمع ذوی العقول از برای انها ایراد نموده و کل فی فلک از صنعت قلب است زیرا که حروف این کلمات از آخر مقلوب
شوند عین منطوق منه خواهد بود و عیاشی در تفسیر خود با سناد صحیح از اشعث خاتم روایت کرده که او گفت که من در خراسان بودم در روزیکه
امام علی بن موسی الرضا و فضل بن سهل و مامون در ... با هم مجتمع شده بودند انه ... سخن در مجلس میکذشت امام علی بن موسی الرضا
نسبت باهل مجلس کرده فرمود که مردی از بنی اسرائیل در مدینه از من سؤال کرد که اول روز مخلوق شده است یا شب شما در این باب چه میگوئید
گفتند که ما علم باین مسئله نداریم پس فضل گفت یا ابن رسول الله جواب این را بیان فرمائی و طوق منت در گردن ما افکن فرمود که از قرآن گویم
یا از حساب فضل گفت یا ابن رسول الله از هر دو انحضرت فرمود که اما از جهت حساب پس بدان که طالع دنیا سرطان بوده و وقتیکه کواکب در موضع شرف

وارتفاع بود پس زحل در میزان بود و مشتری در سرطان و شمس در حمل و قمر در ثور و این دلالت میکند بر کینونت شمس در حمل در وسط اسمان پس روز
پیش از شب مخلوق شده باشد و اما از قرآن قال الله تعالی **لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار** نهار سابق است بر لیل نه
که شب بر نهار سابق باشد و نزد بعضی از مفسرین لیل سابق است بر یوم و تفصیل این در سوره الانعام مذکور شده و بدانکه چون ذکر فنون نعم دال
بر وجوب عبودیت او سبحانه میکند از اینجهت بعد از ذکر نعم مذکوره تعداد نوعی دیگر از نعمت میکند و میگوید **وآیة لهم** و نشانه دیگر از قدرت
ما که مر ایشان راست **انا حملنا** آنست که ما برداشتیم **ذریتهم** اباء و اجداد ایشان را از زمین در وقت طوفان و نشانیدیم **فی الفلک المشحون**
در کشتی نوح که مملو بود از مردمان و سایر حیوانات و ما یحتاج ایشان و نافع و ابن عامر ذریاتهم خوانده اند بلفظ جمع و اطلاق لفظ ذریه بر
اباء باعتبار آنست که ایشان اصل خلقت اولاد اند چه اولاد از ایشان مخلوق شده و ذره بمعنی خلق است و اگر چه اکثر استعمال آن در اولاد است یا آنکه
مراد آن باشد که حمل نمودیم آن پیشینیان ایشان را در کشتی نشانده و ذریه ایشان در اصلاب ایشان بودند و بنا بر این تخصیص ذریه بجهت
ابلغیت آن باشد در امتنان و ادخلیت آن در تعجب یا بجهت ملاحظه ایجاز و گفته اند که معنی آیه آنست که ما در کشتی نشانیدیم اولاد ایشان را
که بتجارات میفرستند یا زنان و صبیان ایشان را که همراه خود بسفر میبرند و بنا بر این اطلاق ذریه بر زنان باعتبار آنست که ایشان کشت زارهای اند
و لهذا ابن جا هند ممنوع و منهی شده اند از قتل ایشان یعنی چون ذریه ایشان ضعیفند و نمیتوانند که در خشکی رنج سفر کشند برای ایشان
کشتی مسخر فرمودیم و باد را مسخر کردیم در رفتن کشتی تا هر جا که خواهند بفراغت توانند رفت **وخلقنا لهم** و آفریدیم برای ایشان
من مثله از مثل کشتی نوح **ما یرکبون** انچه سوار میکنند بر آن از کشتیها که بعد از نوح بر صورت آن میسازند یا آنکه مخلوق کردیم مانند
جنس کشتی از انچه سوار میشوند بر آن چون زورق و غیر آن و گفته اند که مراد شتران اند که کشتی بیابانند و سایر دواب **وان نشأ** و اگر خواهیم
نغرقهم غرق سازیم اهل کشتی را بهیجان باد و تلاطم امواج **فلا صریخ لهم** پس هیچ فریادرسی نباشد مر ایشان را که از غرق شدن ایشان
نگهدارد **ولا هم ینقذون** و نه ایشان رهانیده شوند از مرگ هر گاه که اراده ما تعلق گرفته باشد بر هلاک ایشان **الا** مگر که رحم کنیم و
ببخشیم بر ایشان **الا رحمة منا** ببخشید از نزدیک خود و ایشان را از غرق نجات دهیم **ومتاعا** و برخوردار دهیم ایشان را بحیوة برخورداری
الی حین تا زمانی که اجل ایشان در آن منقضی شود و میتواند بود که رحمة و متاعا مفعول له باشند یعنی مگر که باقی گذاریم ایشان را بجهت
نعمت ما بر ایشان و برخورداری تا وقت موت **واذا قیل لهم** و چون گفته شود یعنی مؤمنان گویند مر کافران را **اتقوا** که بترسید و بپرهیزید **ما
بین ایدیکم** از انچه پیش از شما بوده از عذاب امم ماضیه **وما خلفکم** و انچه در عقب شما یعنی در آخرت از عذاب و عقوبت و میتواند بود که مراد
نوازل اسمان باشد و نوائب زمان کفر کقوله تعالی اعلم یروا الی ما بین ایدیهم وما خلفهم من السماء والارض یا عذاب دنیا و عقاب آخرت یا عکس آن
یا ذنوب متقدمه و متاخره حلبی از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که معنی آنست که بترسید از انچه پیش شما است از ذنوب و خطیئه
و انچه در پس شما است از عذاب و عقوبت پس بر کناهان کذشته نادم باشید و بر ترک ذنوب مستقبل عازم و جازم **لعلکم ترحمون** باشد که
بر شما رحم کنند و از سر شما در گذرند جواب شرط محذوف است یعنی هر گاه که ایشان را این نصیحت کنند اعراض نمایند و مکابره و عناد در آن بسر کنند
و بر محذوف مذکور دلالت میکند قوله عز و جل **وما تأتیهم** و نیاید بایشان **من آیة** هیچ نشانه **من آیات ربهم** از نشانهای پروردگار
ایشان که آن قرآنست و سایر معجزات و دلایل وحدت **الا کانوا عنها** مگر که بودند از آن یعنی از نظر کردن در آن **معرضین** روی گردانندگان
گوئیا فرموده که هر گاه ایشان را از عذاب و عقاب تخویف نمودند ایشان از آن اعراض کردند بجهت تمرد و اعتبار بر اعراض و عناد او ورده اندکه
فقرای صحابه بمشرکان قریش از وفاء نعمت عرب گفتند که انچه زعم شما است که از مال خدا است بما اطعام کنید ایشان گفتند خدا با اعتقاد شما
قادر است با اطعام خلق پس بایستی که شما را اطعام دهد و چونکه او طعام نداد پس ما نیز اطعام نمیکنیم بکسانیکه خدا ایشان را محروم ساخته باشد
و اراده او تعلق گرفته که همیشه محروم باشند یعنی خلاف اراده او نمیکنیم و بشما چیزی نمیدهیم ایزد مدد کرد **واذا قیل لهم** و چون گویند مر کافران
شرک را که **انفقوا** انفاق کنید بر درویشان و محتاجان **مما رزقکم الله** از انچه روزی کرده است شما را خدا تعالی از اموال و نعمتها **قال
الذین کفروا** گویند انان که نگرویده اند و اعتراف نکرده اند بوحدانیت خدا **للذین آمنوا** مر انان را که ایمان آورده اند یعنی انکار از روی
تهکم و سرزنش با مؤمنان گویند که **انطعم** ایا طعام دهیم **من لو یشاء الله** انرا که خدای خواستی **اطعمه** طعام داد او را **ان انتم الا فی
ضلال مبین** نیستید ای مؤمنان مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت اراده و مشیت میفرمائید محتملست که ان انتم قول مؤمنان باشد
در جواب کافران یعنی مؤمنان بعد از استماع این کلام گفتند که جز این نیست که شما در ضلالت و گمراهی و شبهه شما نیست که سخن کفار
محض عین خطاست زیرا که خدا تعالی بعضی را توانگر ساخته و برخی را درویش گذاشته بجهت امتحان و رسیدن بثواب انفاق حکم فرموده که اغنیا
از مال خدا فقرا را محظوظ سازند پس مشیت را بهانه ساختن در امر الهی را که بانفاق فرموده فرو گذاشتن غلط محض و محض غلط است و هر گاه که
هدایت کافران خطابیست مشرکان کج اندیشه میکردند و از عذاب الهی تخویف مینمودند و زبان باستهزاء پیغمبر و مؤمنین میگشودند و
یقولون و میگفتند **متی** کی خواهد بود **هذا الوعد** این موعد شما یعنی قیامت و وقت عقوبت **ان کنتم صادقین** اگر هستید
راست گویان پس حق سبحانه در جواب ایشان فرموده که **ما ینظرون** انتظار نمیکشند این منکران بعث **الا صیحة واحدة** مگر یک فریاد
تأخذهم که بگیرد ایشان را و آن نفخه صعقست که بعد از آن که چهل روز از نفخه فزع بر آمده باشد در یابد ایشان را **وهم** و حال آنکه ایشان در انو

در سواد معامله یخصمون بخصومت و جدال مشغول باشند یعنی در مهم سوداً نیا باشند که یکبار اسرافیل نفخ صور نماید همه در یک طرفة العین
هلاک شوند و در حدیث آمده که مردمان در معامله نشر متاع کرده باشند و هنوز از درهم نپیچیده باشند که قیامت قایم شود و بعضی دیگر لقمه را
برداشته باشند و هنوز بدهن نرسانده که قیامت شود و برخی دیگر کلهٔ را آب برده باشند و هنوز آب نداده که نفخ صور شود فلا یستطیعون
پس نتوانند در آن حال توصیةً وصیت کردن با حاضران و لا الی اهلهم و استطاعت نداشته باشند که بسوی اهل خویشان که غایب باشند
یرجعون باز گردند یعنی ایشان را امان ندهند که از بازار بخانه روند و نفخ فی الصور بعد از نفخ صور هلاک کردن و نفخ و بعد از چهل سال بار دیگر
دمیده شود فی الصور در صور مراد نفخهٔ ثانیه است که آن نفخهٔ احیاست فاذا هم پس آنگاه ایشان من الاجداث از گورها بیرون آمده الی
ربهم بسوی پروردگار خود یعنی بموضعیکه حکم الهی صادر شده باشد نه حکم غیر او ینسلون میشتابند در صحرای قیامت و از قتاده روایت
است که نشور در عذاب کفار واقع نشود مگر ما بین این دو نفخه که چهل سال است و لهذا چون اهوال قیامت مشاهده کنند قالوا یا ویلنا
گویند از روی تعجب و حسرت ای وای بر ما من بعثنا که برانگیخت یعنی که بیدار کرد ما را من مرقدنا از خوابگاه ما و گویند که ایشان چون
اهوال قیامت را معاینه ببینند احوال قبر نسبت با اهوال قیامت بمثابهٔ خواب شمرند چه عذاب قبر در جنب آن هیچ نماید و چون مشاهدهٔ این امر
گویند که هذا اینست ما وعد الرحمن آنچه وعده کرده بود خدای تعالی از بعث و نشر و صدق المرسلون و آنچه راست گفته
بودند پیغمبران از بعث و جزا و ما از روی عناد انکار آن مینمودیم و تصدیق آن نمیکردیم و بدانکه میتواند بود که ما مصدریه باشد ای هذا
وعد الرحمن و صدق المرسلین و مصدر بمعنی مفعول و محتمل است که هذا صفت مرقد باشد و ما وعد خبر مبتدای محذوف یا مبتدا محذوف الخبر و نزد
بعضی هذا ما وعد الرحمن گفتار ملائکه است که با ایشان گویند و گفته اند که قائل این قول مؤمنانند یا فرشتگان که بر وجه تقریع با ایشان
گویند که این آن وعده است که پیغمبران بشما خبر میدادند و شما تکذیب ایشان مینمودید بر سبیل انکار میگفتید متی هذا الوعد بعد از آن
حق سبحانه از سرعت بعث ایشان خبر میدهد و میگوید ان کانت نبود این واقعه حادثه الا صیحة واحدة مگر یک نعره که نفخهٔ اخیر است
اینکلام دالست بر سهولت بعث نزد حضرت عزت یعنی بمجرد نفخه زنده شوند فاذا هم پس آنگاه ایشان جمیع فراهم آورده شده اند لدینا
محضرون نزدیک ما حاضر شدگان یعنی جمیع خلق اولین و آخرین جمع کرده شوند در عرصات قیامت و در موقف حساب باز داشته و چون همه
ایشان بعرصه گاه حاضر شوند حق سبحانه بساط عدل گستر و خطاب کند که فالیوم پس امروز لا تظلم نفس ستم کرده نشود هیچ نفسی شیئاً
چیزی از جزای کردگار خود یعنی از ثواب ایشان چیزی نکاهند و زیاده از استحقاق عقوبت نفرمایند بلکه جمیع امور بر مقتضی عدل جاری
سازند و بعد از آن بطریقهٔ التفات از غیبت اهل محشر را خطاب میکند که و لا تجزون و پاداش داده نشوید ای اهل عرصات الا ما کنتم
تعملون مگر آنچه بر آنکه میکردید از خیر و شر یعنی هر یک بمناسب عمل جزا داده میشوید و بمنازل خود میشتابید و هر گاه که جزا بر وفق عمل صا
و طالح باشد پس بنابر این ان اصحاب الجنة بدرستی که اصحاب بهشت الیوم امروز فی شغل در شغلی و کاری باشند یعنی مشغول
نعیم بهشت باشند و مستغرق لذات بحیثیتی که از کثرت استماع و التذاذ ایشان بان بعد اهل دوزخ نپردازند و بفکر ایشان نیفتند و اگر
چه اصحاب دوزخ اقارب و عشایر ایشان باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغیص عیش ایشان میشود و از صادق روایتست که اشتغال ایشان
بافتضاض ابکار باشد و باستماع الحان و گفته اند که اهل بهشت مشغول باشند بانواع ثواب که هر نوعی از آن مناسب فراخور عضوی باشد
که از او در عبادت مشغول ساخته باشد مثلاً ادخلوها بسلام آمنین ثواب پای ایشان باشد که بان بمساجد و زیارات و سایر خیرات رفته
باشند و یتنازعون فیها کاساً ثواب دست که بان اعطا اموال نموده و حور عین ثواب فرج که آنرا از حرام نگاه داشته باشند و کلوا و اشربوا
هنیئاً ثواب بطن که آنرا از لقمهٔ حرام باز داشته باشند و آخر دعویهم تا آخر ثواب زبان که بان بذکر الهی و سایر اقوال حسنه گویا شده باشند
و لا یسمعون فیها لغواً ثواب گوش که بان استماع مواعظ و اقوال هادیه نموده باشند و تلذ الاعین ثواب چشمی که بان نظر کرده باشند در
معجزات و سایر عبادات که متعلق بان باشد پس اهل بهشت مشغول باشند بجمیع انواع ثواب فاکهون نازان و شادان و متلذذ در
اصناف نعم رب الارباب و بدانکه اکثر مفسرین و جمیع لغویین بر آنند که فاکهون مشتق است از فکاهه که بمعنی طیب نفس است و التذاذ و برخی
گفته اند که آن ماخوذ است از فاکهه یعنی اهل بهشت میوه خوران باشند و بانواع فواکه آن متمتع و برخوردار اما این معنی در لغت ثابت نشده
چه فاکهه اسم جامد است پس از و اسم فاعل نیامده باشد طاوس یمانی گفته که اهل بهشت با وجود اشتغال ایشان بجلایل نعم اگر بدانند که بایشان
نعمت دیگر که مشغول از آن نعم عظیمه بر ایشان منغص کردد و یکی از اکابر را معنی حدیث اکثر اهل الجنة البله سؤال کردند گفت من رضی عن الله
بالجنة فهو ابله هر که راضی شود بآنکه از منعم حقیقی مشتغل شده بنعم او باشد او ابله است گویند که این آیه را نزد شبلی قدس سره خواندند
شهقه زد و بیهوش شد چون باخود آمد گفت این بیچارگان اگر بدانند که از که مشغول شده اند و بچه مشغول شده اند فی الحال در ورطهٔ هلاک
می افتند و جمیع آن نعم در نظر ایشان نعم میشود و چونکه این معنی بخاطر ایشان نمیرسد لاجرم مرفه الحال و فارغ البال از نعم جنت لذت
میابند هم ایشان و ازواجهم و زنان ایشان یعنی حلایل ایشان که در دنیا هم جفت ایشان بوده اند بصفت ایمان از دنیا رفته باشند یا حور
العین که خدای تعالی ایشان را در بهشت جفت ایشان گردانیده فی ظلال در سایه ها باشند یعنی در مواضعی که اصلاً حرارت آفتاب در آن راه
نداشته باشد چه آفتاب در بهشت نباشد یا آنکه مراد ظلال اشجار باشد یعنی در زیر سایه های درخت بهشت باشند و گویند که معنی آنستکه

مشغول

ایشان در مواضعی باشند که از نظر اجانب مستور باشند بر سبیل تنعم علی الارائک بر تختها آراسته و پیراسته لهم فیها مر ایشانراست در بهشت
فاکهة جنس میوه از انواع مختلفه و لهم و مر ایشانراست ما یدعون آنچه خواهند و آرزو کنند بآنکه بزبان آرند و گویند که معنی آنستکه
بهشتیان هر چه از خدا در خواهند یعنی آنچه تمنا کنند نزد ایشان حاضر شود و مقوی قول اولست خبری از ابن عباس منقولست که هر چه بهشتی در خو
خود در آورد از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آرد پیش خود حاضر بیند قوله سلام بدل ما یدعون است یعنی مر ایشانراست سلامی و تحیتی
مشعر بر امنیت و سلامت و سبوغ نعمت و کرامت که گفته شود قولاً گفتنی من رب رحیم از جانب پروردگاری که مهربانست بر ایشان و
میتواند بود که ما یدعون مبتدا باشد و خبر او سلام ای و لهم ما یدعون سلام خالص لا شوب فیه و قولاً مصدر مؤکد فعل مذکور بغیر لفظ ای عدة
من رب رحیم و اولی آنستکه منصوب بر اختصاص باشد بتقدیر اعنی از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اهل بهشت
خود در نعیم مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع و لامع گردد چون سر بالا کنند از آن نور آوازی آید که السلام علیکم اهل الجنة و این غایة
متمنی و نهایهٔ مدعی ایشان باشد و گویند که او سبحانه بواسطهٔ ملائکه سلام کند بر اهل بهشت یا بمعنی که فرشتگان سلام خدا را بایشان
رسانند یا آنکه هر وقت که ملائکه بزیارت ایشان آیند بر ایشان سلام کنند باین عبارت که سلام علیکم من ربکم الرحیم و چون جزای کردار اهل ایمان
اینست که معلوم شد پس سزای کافران و اهل شرک و طغیان برین طریقست که در محشر چون بهشتیان متوجه بهشت شوند کفار متعنت ایشان اختیار
کنند و همراه ایشان شوند خطاب رسد که دور شوید و امتازوا و جدا گردید الیوم امروز ایها المجرمون ای عاصیان و کافران از موحدان و مؤمنان
که شما را بزندان دوزخ میبرند و ایشانرا بروضهٔ جنان میخوانند ضحاک گفته که معنی اینست که ای کافران همه از یکدیگر جدا شوید پس هر کافری
را در دوزخ بخانه کنند و درش را مسدود سازند که نه او کسی را ببیند و نه کسی او را و در آنجا بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار شود و در حینی که
حق سبحانه امر بامتیاز کفار کند بر سبیل توبیخ با ایشان گوید الم اعهد الیکم آیا عهد نکردم با شما یا بنی آدم ای فرزندان آدم و نفرمودم شما را
ان لا تعبدوا الشیطان آنکه نپرستید شیطان را یعنی اطاعت قول او نکنید و بغرور او شریک از برای من نگیرید ان عهد و نصیحت عقلیه
و نقلیه است که امر عبادت او بنیت و از عبادت غیر او انه لکم بدرستیکه او مر شما را عدو مبین دشمنی است آشکارا و دشمنی او بایشان شما
بر همه کس ظاهر و هویدا و ان اعبدونی و نه عهد کردم آنکه مرا پرستید زیرا که هذا این پرستش شما مرا و ترک اطاعت شیطان صراط مستقیم
راهی راست است که سالک خود را به بهشت میرساند و این آیه دلالت میکند بر آنکه خدای تعالی خلق عبادت شیطان نکرده زیرا که از آن تحذیر نموده و بر آن
توبیخ فرموده پس آن فعل بنده باشد و بعد از آن بیان معاداة شیطان میکند با وجود ظهور عداوه و وضوح اضلال او و میگوید که و لقد
اضل و بدرستیکه گمراه کرد شیطان منکم از شما ای دمیان جبلاً کثیراً خلق بسیار را افلم تکونوا تعقلون آیا نبودید که تعقل
کنید اغوا او را از طریق حق و بدام فریب و بند تلبیس صورت این استفهام است و معنی آن انکار و تبکیت ایشان و این آیه دالست بر بطلان مذهب
مجبره که میگویند خدا اراده اضلال ایشان نموده هذه این دوزخ که مشاهده میکنید جهنم التی دوزخیست که در دنیا کنتم توعدون
بودید که وعید کرده و ترسانیده میشدید بدان اصلوها الیوم در آئید بان امروز بر سبیل لزوم و خلود بما کنتم تکفرون بسبب آنکه
بودید که میپوشیدید حق او و تکذیب انبیا و کتب ایشان میکردید الیوم نختم امروز مهر نهیم علی افواههم بر دهنهای ایشان چون
با ما در مقام جحود و منازعت در آیند دعوی بیموقع کنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل و کتب نکرده ایم تا قادر بر تکلم نباشند و تکلمنا
و سخن گویند با ما ایدیهم دستهای ایشان و تشهد ارجلهم و گواهی دهند پایهای ایشان بما کانوا بآنچه بودند که در دنیا یکسبون کسب
میکردند یعنی اعضای ایشان که در دنیا از شان ایشان نطق نبوده باشد بنطق در آریم تا گواهی دهند بر ایشان و دهنهای ایشان که نطق ایشان
در دنیا معهود بوده باشد مهر نهیم تا دعوی بیموقع از آنها صادر نشود و کیفیت شهادت اعضا اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که خدای تعالی
آنها را بنطق تمکین دهد تا قادر شوند بر سخن کردن و گواهی دادن بر ایشان همچنانکه زبان بر نطق قادر است و بعضی دیگر برآنند که خدای
تعالی در آنها ایجاد کلام کند چون ایجاد اصوات در اجسام جمادیه و برخی دیگر گفته اند که تکلم ید ایشان بر سبیل مجاز است یعنی آثار معاصی در ایشان
ظاهر سازد که دلالت کند بر افعال قبیحهٔ ایشان ابو سعید خدری از حضرت رسول روایت کند که چون روز قیامت باشد حق تعالی بر کافران علا
بد بیاورد تا مردمان بدانند که ایشان گناه کارند و کافر مذهب و چون ایشان با وجود این علامت انکار این معنی کنند فرشتگان بر ایشان گواهی
دهند و چون در انکار اصرار نمایند پیغمبران بر ایشان شهادت دهند و چون این نیز انکار کنند بفرماید تا همسایهای ایشان گواهی دهند و چون
بر انکار ثابت قدم باشند اعضای ایشانرا ناطق سازد تا بر ایشان گواهی دهند و بعضی تفاسیر آورده اند که همچنانکه جوارح کافران
بر افعال بد ایشان گواهی دهند اعضای مؤمنان نیز بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانکه در آثار آمده که حق سبحانه بر بندهٔ مؤمن
خطاب کند او شرم داشته باشد که عبادات و خیرات خود بر شمارد اعضای او این معنی در اردتا هر یک اعمال خود را بتفصیل باز گویند حتی که
انامل گواهی دهند بر عدد تسبیحات و آیات قرآنی و حدیث فانهن مسئولات و مستنطقات یوم القیمة دلالت صریح بر این معنی میکند بعد از این
ایراد اظهار قدرت میکند بر اهلاک جماعتی جاحد بحد انبیاء و میگوید که و لو نشاء و اگر خواهیم در دنیا لطمسنا هر آینه نابود کنیم و محو
گردانیم علی اعینهم بر چشمهای ایشان بر وجهی که اثر چشم ایشان بر صفحهٔ روی نماند فاستبقوا الصراط پس سبقت گیرند بر راهی
که در سلوک آن عادت کرده اند فانی یبصرون پس چگونه ببینند از ابن عباس گفته معنی آنستکه اگر خواهیم کور سازیم بر وجه تخلیه

وحد لان دید بصیرت ایشانرا از راه راست حال ایشان با اینجا الرطلب باه خو کنند پس چگونه بینا شوند بان بی توفیق الطاف وَلَوْ نَشَاءُ واگر خواهیم
لَمَسَخْنَاهُمْ مسخ کنیم و متبدل سازیم و متغیر صورة ایشانرا بصورة حجر که بی روح است عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ بر همان جایها که خود شان که نشسته اند
یعنی هم آنجا که هستند بجمد و افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قدرة نداشته باشند مُضِيًّا بر پیش رفتن از آن موضع وَلَا
يَرْجِعُونَ و باز نگردند یعنی نتوانند که باز گردند از آن مراد آنست که بر پس و پیش رفتن قادر نباشند و گفته اند که معنی آنست که زمین گیر شوند
و نتوانند پیش رفتن از عذابی که نازل شده باشد تا خلاص شوند از آن و نه رجوع کردن بحالة اولی که صورة انسانی بود و نزد ابن عباس مراد
مسخ ایشانست قردة و خنازیر و بر هر تقدیر این تهدید است که خدای تعالی بان تخویف کفار نموده و خلاصه این کلام آنست که کفار بسبب کفر
نقض عهد مستحق این جزا و سزا هستند و ما قدرت داریم بران لیکن بجهة رحمت شامله و اقتضاء حکمة بالغه این کار نمیکنیم و ایشانرا وامیگذاریم
تا در نشاة آخرت جزای کردار ایشانرا دهیم و بعد از آن بجهة تنبیه ایشان بر قدرة او سبحانه بر طمس و مسخ میفرماید که وَمَنْ نُعَمِّرْهُ
و هر که را ما عمر دهیم و زندگانی و زاد دراز کنیم نُنَكِّسْهُ بر گردانیم او را فِي الْخَلْقِ در آفرینش یعنی در بادی جسم او را نقص کنیم و قوة او را بضعف
و جوانی او را به پیری و تیزهوشی و دانائی او را بجهل و نادانی أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمییابند که هر که بر تنکیس خلق قادر باشد بر طمس و مسخ نیز
قادر خواهد بود چه تنکیس مشتملست بر طمس و مسخ بر سبیل تدریج آورده اند که کفار مکه چون قرآن را بر اسلوب غریب و ترکیبی بدیع و نظمی
عجیب دیدند گفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان نموده فرمود که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شاعری یعنی
علم شعر را باو ندادیم وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید و نسزد او را شعر گفتن و نظم قرآن دلالت نمیکند بر شاعری او زیرا که مقفی و موزون نیست و قرآن
با بنظریه دقانونست و گفته اند که ضمیر له راجع بقرآنست یعنی صحیح نیست قرآن را که شعر باشد زیرا که نظم او مانند نظم شعر نیست و در
آثار آمده که آنحضرت هرگاه بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر وجهی که از سمت وزن منحرف بودی بر زبان مبارکش جاری شد چنانکه یکنوبت فرمود
که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا گفتند یا رسول الله قائل چنین گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت خواست که بانبطریق بخواند
زبان مبارکش بر و تیره نوبت اول جاری شد و بعد از آن گفت که شعر خواندن کار من نیست و نوبتی دیگر اراده تمثیل بیت بنی قیس را بانبطریق خواند
که ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا و یاتیک من لم تزود بالاخبار گفتند یا رسول الله شاعر گفته و یاتیک بالاخبار من لم تزود فرمود که من شاعر
نیستم و شعر سزاوار من نیست و از کلمات آنحضرت آنچه موزون وارد شده انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب اتفاقی بوده و بقصد او صادر گشته
و حکمت در این باب آنست که تا شبهه بدل مردمان نرسد با آنکه قدرة او بر نظم قرآن و جزالت و فصاحت آن از قوة فطانت است نه در شاعری و از
عایشه مرویست که کان الشعر ابغض حدیث الی رسول الله یعنی دشمن ترین کلامی نزد حضرت رسول الله صلعم شعر بود و در جراهست که آنحضرت فرمود لئن
یمتلی جوف احدکم قیحا احب من ان یمتلی شعرا اگر شکم شما پر از چرک و ریم باشد من دوست تر دارم از آنکه پر از شعر باشد و بدانکه اشعاری که حضرت
رسول از ان منع میفرمود شعرهایی که هجای اهل اسلام بود و سخنان باطل و ما لا یعنی و اما اشعاری که مشتمل بود بر موعظه و نصیحت و محبوب بود
و منقبت ائمه دوست داشتی و مردمانرا بر آن تحریض فرمودی و بصحت پیوسته که حسان بن ثابت را در شعر ترغیب فرموده و گفته لا تزال یا حسان مؤیدا
بروح القدس ما نصرتنا بلسانک یعنی همیشه ای حسان تا باشد و تو مخواهی یافت بروح قدس که جبرئیل است یاری از مقربان درگاه ملک جلیل
مادام که یاری ما خواهی داد بزبان خود مراد این اشعاریست که متضمن ثناخوانی و مدح کبریای حق سبحانه و خصائص رسالت باشد و مشتمل بر
موعظه و نصیحت چه قرآن بر همین مضمون وارد شده چنانکه فرموده که إِنْ هُوَ نیست آنچه فرستاده ایم باو إِلَّا ذِكْرٌ مگر یاد کردن و موعظه و ارشادی
وَقُرْآنٌ مُبِينٌ و کتابی روشن که بر وجه سهولت خدای تعالی از آن متوان کرد یا روشن کننده حدود و احکام حلال و حرام و این دو صفه
بجهة بیان تعدد فائده آنست که او را از عالم قدس نور فرستادیم لِيُنْذِرَ تا بیم کند یا محمد یا آن تیز مانده مَنْ كَانَ حَيًّا مر کسی را که باشد زنده یعنی
کسی را که مؤمن باشد زیرا که حیوة ابدی با ایمانست و کافر حکم مرده دارد بجهة عدم تامل و تفکر در آیات ظاهره بلکه کمتر از آن زیرا که مرده اگرچه منتفع
نمیشود اما متضرر نمیگردد بخلاف کافر که بدین خود منتفع نمیشود و متضرر میگردد و شبهه نیست در آنکه تخصیص مؤمنان بانذار بجهة انتفاع
ایشانست بان پس گوئیا قرآن منذر عصاة مؤمنین است نه غیر ایشان و از امیر المؤمنین ع منقولست که مراد از آیه فام عقلست یعنی
قرآن فرستاده شد تا منذر کسی باشد که عاقل باشد و بفهم آن رسد نه غافل جاهل چه او در حکم مرده است وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و تا واجب شود
کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان که قبول آن نکنند و بان منتفع نشوند و چونکه کفار بادله مذکوره متنبه نشدند و قدم بر طریق
قویم و صراط مستقیم ننهادند از اینجهة او سبحانه باز زمام کلام را بجانب ادله توحید کشید میگوید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند
أَنَّا خَلَقْنَا آنرا که ما آفریدیم لَهُمْ برای منافع ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کرده است دستهای قدرة ما بی واسطه شریکی و اعانه غیری یعنی
منفرد و یگانه بودیم در آفرینش آن استعمال ید بعد از اسناد آن بخود بجهة مبالغه و تاکید است در انفراد او سبحانه بان عمل چه در مبادرت هر صانعی
که هر کسی تنها بکاری اقدام نماید میگوید که من اینکار بدست خود ساختم یعنی دیگری در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم
برای ایشان بخودی خود بدون مشارکت غیر أَنْعَامًا چهارپایان از اسب و شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آنها را مَالِكُونَ متصرف خود در
آورده اند کانرا و ضبط نمایند کان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و رام کردانیدیم انعام را از برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از آن مرکوب ایشانست که بر آن سوار
میشوند چون اسب و شتر وَمِنْهَا و بر خی دیگر از آن يَأْكُلُونَ میخورند گوشتهای آنرا چون گاو و گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانرا در چهارپایان منافع

سوها

کتابخانه آستان قدس
موزه کتب

سودها از جلود و اصواف و اوبار و مَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر و دوغ و غیر آن أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیگویند خدا را که انعام آفرید مرکوب ایشان
گردانید و منافع بسیار از آن بایشان رسانید که اگر خالق آنها نمیکرد چگونه ایشانرا ممکن میشد تحصیل این منافع کردن و آنها منافع را ایجاد کردن
و بعد از آن بیان جهل ایشان میکند و میگوید که کفار با وجود انعام انعام و سایر منافع بر ایشان و علم ایشان بقدرة باهره و نعم متظاهره و تمتع
ایشان بفرط ابوبیت و عبادت خلوق این خدا را عبادة نکردند وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز حق که خالق جمیع اشیاست آلِهَةً خدایان که
بر هیچ چیز قادر نیستند لَعَلَّهُمْ بامید آنکه ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند یعنی آن خدایان ایشانرا یاری دهند و شفاعت کنند و دفع عذاب نمایند
و حال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشانرا زیرا که جماد محضند اصلا شعور و قدرت ندارند وَهُمْ و آن بت پرستان
لَهُمْ مر بتان را جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده یعنی شیطان ایشانرا نزد بتان حاضر ساخته بجهة عبادت کردن آنها و محافظت
آنها نمودن و دفع مضار از ایشان کردن چنانچه گفته که مراد آنست که روز قیامت بت پرستان را با بتان در آتش دوزخ حاضر خواهند کرد چه
هر چیزی از ایشان با معبود باطل خود در طبقه از طبقات که فراخور ایشان باشد حاضر خواهند ساخت پس نه سپاه دفع عذاب از آنها خواهند کرد و
آنها دفع عقاب از آنها خواهند نمود کقوله تعالی انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم و در روایت آمده که فردای قیامت بتان را در پیش دارند
بت پرستان در پی چنانکه لشکر در پی پادشاه و همه را باین وجه بدوزخ برند و چون حال ایشان باین نوع خواهد بود فَلَا يَحْزُنْكَ پس
باید غمگین نسازد ترا ای محمد قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت بخالق خود میکنند از اتخاذ اولاد و شرکاء یا در باره تو از نسبت دادن سحر و کهانت و شعر
إِنَّا نَعْلَمُ بدرستیکه ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند از حقد و بغض نسبت بمؤمنان وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات
کفر و عصیان و ما جزا خواهیم داد ایشانرا بدان آورده اند که ابو جهل یا عاص بن وایل سهمی یا ابی بن خلف مغیره و بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر
صادق ع ابی بن خلف بمجلس حضرت رسالت ص آمد و در آن مجلس بعضی از صنادید قریش حاضر بودند استخوان پوسیده را بدست مالیده خورد
و مرده شد بباد داد و گفت کیست آنکه این اجزای متفرقه را جمع ساخته دیگر باره زنده کند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که آفریدگار من
این اجزای متفرقه و متفرق را در قیامت جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا مبعوث ساخته بدوزخ خواهد برد در اثنای اینحال این آیه نازل شد
که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندیده و ندانسته آدمی یعنی ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنکه آفریدیم او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی باین طریق که او را علقه ساختیم
و از علقه بمضغه رسانیدیم و استخوان در وی پوشانیدیم و مرتبه مرتبه مستعد صورة انسانی گردانیده نفخ روح نمودیم و بعد از آن در شکم
مادر تربیت داده بیرون آوردیم و در طفولیت بتدریج پرورش دادیم و چون او را بسر حد عقل رسانیدیم و سخن گوی گردانیدیم فَإِذَا هُوَ
پس آنگاه او در باب بعث خَصِيمٌ مُبِينٌ جدال کننده ایست هویدا با وجود آنکه اگر در این باب اندکی تامل کند میداند که کسیکه قادر
باشد بر آفریدن بر وجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه بیش او اسهل از انشا خواهد بود این بر دلیلیست بر صحت استعمال نظر در دین زیرا
که او سبحانه اقامه حجت کرده است بر مشرکان باین وجه که قیاس نشاة ثانیه را بر نشاة اولی کرده پس ملزم ساخته است کسی را که مقر است بر نشاه
اولی بمعترف شدن بنشاة ثانیه و لهذا منکر بعث شده که ابی است و گفته که او بجهة عناد و معاداة منکر این معنی شده و با جلیت ما در امر بعث مجادله
و منازعه آغاز کرد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا و زد برای ما مثلی که آن خورد کردن استخوان پوسیده است بر دست و بر باد دادن و آن نفی قدرة کردن
بر احیاء موتی و تعجب نمود بکسیکه قائل بعث است در روز جزا وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرد یعنی نظر نکرد در آفریدن ما او را از روی عناد و انکار
قَالَ مَنْ گفت کیست که يُحْيِي الْعِظَامَ زنده کند استخوانها را یعنی بر حال اولی رد کند وَهِيَ رَمِيمٌ و حال آنکه پوسیده و ریزیده شده
باشد و گوشت و پوست و اعصاب و عروق او رفته و گویند که مثل عبارتست از این قول و تسمیه آن بجهة دلالت آنست بر قصه عجیبه که شبیه
مثل است از انکار قدرة خداست بر احیاء موتی حق سبحانه رد انکار قول او نموده فرمود که قُلْ بگو ای محمد مر این شخص را که منکر اعاده است و متعجب
در آن يُحْيِيهَا زنده کرداند استخوانها را الَّذِي آنکسیکه بقدرة کامله أَنْشَأَهَا بیافرید آنها را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار از عدم بوجود وَهُوَ
بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریدها عَلِيمٌ داناست یعنی بعلم شامل خود تفاصیل موجودات و مخلوقات و کیفیت خلق آنرا میداند پس عالم خواهد بود
باجزای اشخاص معینه متعدده و باصول و فصول آن و قادر بر ضم بعضی از آن ببعضی بر نمط سابق و بر اعاده اعراض و قوی و احداث مثل آن جنانچه
که قبل از این بوده باشد و بعد از آن بجهة زیادتی بیان قدرة خود خبر از صنعت عجیبه و غریبه خود داده میگوید که خدای قادر است بر اعاده احیاء
الَّذِي آن خدائیست که بقدرة عجیبه خود جَعَلَ بیافرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ
پس آنگاه شما مِنْهُ از آن درخت تُوقِدُونَ میافروزید آتش را در اکثر مواضع بادیه عرب دو درختست که یکی را مرخ میگویند و یکی را عفار
هرگاه که شاخی از مرخ و شاخی از عفار بگیرند و بر یکدیگر بمالند آتش از آن بیرون میاید با وجود آنکه تر و تازه باشند کلبی گوید که جمیع درختها آتش
دارند الا درخت عناب پس آنکسیکه قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درخت که در غایت رطوبت و سبزی باشد با وجود مباینت و تضاد آن با آتش
پس قدرت بیشتر خواهد بود بر اعاده اعضا و طراوت در چیزیکه در اصل تازه و تر بوده باشد و خشک شده و دیگر بجهة تقریع ایشان میگوید
که أَوَلَيْسَ الَّذِي آیا نیست آنکسیکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمان و زمین را با بزرگی جرم آن بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ
بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشانرا که نسبت با آسمان و زمین در نهایت حقارت و صغارتند بَلَىٰ آری قادر است بر اعاده ایشان وَهُوَ الْخَلَّاقُ
و اوست بسیار آفریننده مخلوقات الْعَلِيمُ بسیار دانا بکیفیت احوال موجودات اجمالا و تفصیلا و سبحانه نه بتمادی مدت و مزاولت عملیست بلکه إِنَّمَا أَمْرُهُ

منکر

مثل

جز این نیست که شان او سبحانه اذا اراد وقتیکه خواهد شیئا او چیزی را ان یقول له آنکه گوید مر او را کن باش بحکم من فیکون
پس آن باشد عدم منصوب به یکون بجهة آنکه آن خبر مبتدای محذوف مثل فهو یکون و این کلام تمثیل تاثیر قدرة او سبحانه است در آنچه مراد او
باشد بامریکه مطاع مطیع باشد بدون امتناع و توقف و افتقار بمزاوله عمل و در بعضی تفاسیر آورده شده که مراد از امر ایجاد و اختراع است و قول کن اشاره
است بسرعت نفاذ او سبحانه در تکوین اشیا بر اسرع وجهیکه ممکن باشد نه تکلم باین کلمه پس ان یقول له کن بمعنی ان یکونه علی اسرع حال است یعنی ایجاد
او سبحانه عبارتست از موجود ساختن شیء بزودترین وجهی و تفسیر بمعنی بلفظ کن بجهة ابلغیت است در ایجاد آن فرموده و علی بن عیسی گفته
که کن درین مقام از تکوین است پس ایراد آن بجهة تعظیم و تفخیم است و جایز است که بمنزله تسهیل و تهوین باشد یعنی هرگاه که او سبحانه اراده فعلی
کند آن را بفعل مبادرت بمنزله آنکه گوید مر شیء را که باش پس فی الحال بباشد و بعضی گویند این علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی
حادث خواهد شد و بعضی گفته اند که این کلمه در نحو بلاغت نحو قوله کونوا قردة خاسئین و کونوا حجارة او حدیدا و غیر آن یعنی اراده الهی چون تعلق
گیرد بتبدیل صورة کفار بحجر قول کونوا مبدل میشوند بصورتی دیگر و متشکل میگردند هرگاه که قدرت با ایجاد و تکوین باین مثابه باشد فسبحان
پس منزه و پاکست از نفی قدرت بر اعاده مخلوق الذی آنکسیکه بی شبهه بیده بدست قدرت اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزها
چه هرکس که قادر باشد بر خلق جمیع اشیا قدرت خواهد داشت بر اعاده کردن و زنده کردن اینکه استخوان پوسیده و ریزیده بعد از آن مقر و منکر را
وعد و وعید میدهد و میگوید که و الیه ترجعون باز گردیده خواهید شد یعنی همه شما در محکمهٔ قیامت بمکافات اعمال و مجازات افعال خواهید
رسید منکر بعذاب و مقر بثواب جاحد با شدید العقاب و مطیع بحسن المآب و الله اعلم بالصواب سورة الصافات مکی است صد و هشتاد و دو آیت
بعد کوفی و نزد بصری صد و هشتاد و یکیست و اختلاف در دو آیه و ما کانوا یعبدون نزد ابی جعفر اختلاف در آیه و ان کانوا لیقولون ابی بن کعب
از حضرت رسالت روایت کند که هرکه سوره و الصافات قرائت کند بعدد هر دیوی و پری که در عالم است ده حسنه بنویسند شیاطین از دور شوند
و از شرک بری شود و فرشتگان که حاضر او بند روز قیامت با ایمان او گواهی دهند و حسین ابی العلا از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هرکه
در هر جمعه سوره و الصافات تلاوت نماید تا در جمعه باشد از همه آفات و بلیات محفوظ باشد همیشه فراخ روزی بود و شیطان قادر نباشد که در تن او و
اولاد و اموال او دخل نماید و سلطان جابر بدی نتواند با او رسانید و اگر در همان روز یا در همان شب اجل او منقضی شود خدای تعالی او را شهید بمیراند و در زمره
شهدا حشر کند و بر موافقت شهدا او را در بهشت درجه شهدا نامزد او کند و مناسبت افتتاح این سوره بمثل انجر بیت که اختتام سوره یس بان شد ها ز ذکر
بعث وارده اند که کفار مکه چون بر سبیل تعجب و انکار گفتند اجعل الالهة الها واحدا یعنی یا محمد همه خدایان را یک خدا کرده است حق سبحانه جهة دفع انکار
ایشان و اثبات توحید خود قسمهای متعدده ذکر نمود بر این وجه که بسم الله الرحمن الرحیم و الصافات بحق فرشتگانیکه در مقامها بر پا
کشیده اند تا هر حکم و فرمان رسد بان قیام نمایند یا بحق غازیان که صفها بجهاد بر کشیده اند یا بعابدان که در صف جماعت باشند یا بعالمان که در صف
افاده قایم شوند یا بمرغان که در جو هوا صف زنند صفا صف زدنی فالزاجرات پس بحق ملائکه که رانندگان شیاطین اند از صعود بر آسمان
اخذ کلام فرشتگان که مطلع اند بر اسرار لوح محفوظ یا بفرشتگان موکل سحاب که رانندگان آنها اند تا در اطراف عالم منتشر شوند یا با اهل غزا
که رانندهٔ اسبان اند باز اجرد شمنان یا با اهل عبادة که بسبب کثرة نماز رانندگان دیو اند و یا بعلما که زجر کفر و فسق میکنند بدلایل و حجج لامعه
و مردم را از معاصی و نواهی زجر میفرمایند یا بطیور که بگفتن ذکر خدا انواع آفات از خود میرانند زجرا زجر کردنی فالتالیات پس بحق فرشتگان که
خوانندگانند ذکرا تهلیل و تسبیح و تمجید الهی را یا میخوانند وحی خدا بر انبیا یا قرائت کنند کتابی که در وی حوادث تا یقین ایشان سبب
وجود حوادث و وقوع خیر زیاده شود یا بغازیان که در حالت تکبیر و ذکر الهی مشغول شوند یا نماز گذارندگان که در اثنای نماز بقرائت قرآن مشغول
یا در اکثر اوقات تلاوت قرآن را مرعی میدارند یا با اهل علم که قرآن را بر سبیل الزام و حجة بر خصم میخوانند یا بهر عالی که خدا را یاد میکنند
این اوصاف بی واو یا بجهة دلالت بر ترتیب معانی مذکوره در وجود کقوله الصابح فالغانم فالآیب ای الذی صبح فغنم فآب یا بر ترتیب آن در تفاوت
کقولک خذ الافضل فالاکمل واعمل علی الاحسن فالاجمل و یا ترتیب موصوفات در تفاوت کقوله رحم الله المحلقین فالمقصرین پس بنا بر توجیه
موصوف درین مقام فاء الست بر ترتیب موصوفات و بیان این است که اگر اجزای این صفات بر ملائکه است پس عطف آنها بفا بجهة ترتیب
آنها است در فضل یعنی فضل صف بر زجر بیشتر است و همچنین است اگر مراد علما باشند یا قواد غزاة و اگر اجزای صفة اولی بر طایفه باشد
و ثانیه و ثالثه بر طایفه دیگر پس مراد ترتیب موصوفات باشد در فضل یعنی طوایف صافات ذوات فضلند و طوایف زاجرات افضل از آنها باشند
طوایف تالیات ابهر فضلا یا بعکس و همچنین است اگر مراد صافات طیور باشند و زاجرات هرکه زاجر معصیت باشد از خود و تالیات هر نفسی
که تالی ذکر باشد چه موصوفات مختلف اند اختیار فالتالیات ذکرا بر فالتالیات تلوا با وجود نظائر آن در و الصافات صفا فالزاجرات زجرا
بجهة آنست که تالی گاه هست که بمعنی تابع میاید چون و القمر اذا تلاها پس اگر اختیار تالی میشد توهم آن میشد که تلو درین مقام بمعنی تبعیت باشد
پس بجهة ازاله این ایهام اختیار فالتالیات ذکرا نمود و بباید دانست که علما را اختلاف است در مثل این قسم بعضی گفته اند که مقسم به در این جا خدای
تعالی است بتقدیر مضاف یعنی و رب الصافات و رب الزاجرات و رب التالیات و رب التین و رب الزیتون و غیر ذلک زیرا که تعظیم مقسم به شرط
است در قسم و دیگر آنکه نهی وارد است که مقسم به ایشان خدای تعالی باشد نه غیر او و حذف مضاف بجهة دلالت عقول است بر آن و بعضی دیگر گفته اند
که مقسم به اینها اند بجهة آنکه دلالت ایشان بر وحدت خدای تعالی و صفات او متضمن است بر تعظیم ایشان و حق سبحانه را جایز است که بمخلوقات خود سوگند

خورد اگرچه بمخلوقات از ما جایز نیست که بدان او قسم خورند نه بغیر او جواب قسم اینکه ان الهکم بدرستیکه خدای شما لواحد هر آینه یکی است در ذات
و یگانه در صفات رب السموات و الارض پروردگار آسمانها است و زمینها و ما بینهما و پروردگار آنچه در میان زمین و آسمان است از اصناف
مخلوقات و انواع موجودات و رب المشارق و پروردگار مشرقها کواکب یا مواضع طلوع آفتاب که آن در هر سال سیصد و شصت مشرق است
هر روز از ایام سنه از مشرقی طلوع میکند و چونکه اختلاف مغارب بر حسب اختلاف مشارق است از این جهة اکتفا بذکر آن نموده و ایثار مشارق بر مغارب
بجهة آنست که دلالت شروق بر قدرت اکثر است و انتفاع خلایق بآن ابلغ و دیگر آنکه شروق قبل از غروب است شکی نیست که انتظام این امور بر وجه
اکمل با امکان غیر آن دلیلی صریح است بر وجود صانع حکیم و بعد از آن بطریق التفات از غیبت بتکلم میفرماید انا زینا السماء الدنیا بدرستیکه
ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آسمان اول که اقربست بکره زمین بزینة الکواکب باراستن ستارگان و آرایش آن بر وجهی که نفوس را میل
بجانب آن و ملتذ از مشاهده آن و حفص باضافه خواند یعنی بآرایش ستاره ها و تخصیص آسمان دنیا بذکر بجهة اختصاص است بقرب مشاهده و حصول
تعلق اول نظر اگرچه وقوع داشته باشد پس تزیین آن بزینة الکواکب باعتبار آنستکه کواکب دیده میشود و بجهة عدم حجب دید بادی الرای و اگرچه اکثر آن
در فلک ثامن باشند چه فلک در غایت لطافت میتواند بود که دیده تواند شد نسبت بعرش نباشد نه قیاس بر زمین و مراد فلک ثامن باشد آورده اند که
شیاطین قبل از زمان بعثت بر آسمان صعود میکردند و کلام ملائکه میشنودند و بر زمین آمده و سوره کهنه میکردند و ایشان از ظهار آن منهم میشدند و منکشف
که بر علم مطلعیم و بواسطه این سبب کمان را اغوا و اضلال میکردند و تابع خود میگردانیدند حق سبحانه ببرکت وجود باجود حضرت رسالت ایشان را از استماع آن
منع نمود چنانکه فرمود که و حفظا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی من کل شیطان از بر آمدن هر دیو مارد سرکش و نافرمان و گویند حفظا
مفعول به نیست بحسب معنی زیرا که تقدیر اینست که انا خلقنا الکواکب زینة للسماء و حفظا من الشیاطین و یا آنکه نصب او بر علیة باشد بتقدیر مضمر
معلل کانه قیل و حفظا من کل شیطان زیناها بالکواکب قوله لا یسمعون نمیتواند بود که صفة شیاطین باشد زیرا که بمعنی است حفظ از شیاطین
که متصف باین لا یسمعون باشد و استیناف نیز صحیح نیست بجهة عدم استقامت لا یسمعون در جواب سائلی که گوید لم یحفظ من الشیاطین پس این کلام مبتدا
باشد و بجهة اقتصاص حال مسترقه و عدم قدرت ایشان بر سمع کلام ملائکه یعنی شیاطین نمیشنوند و حفص لا یسمعون میخواند بتشدید میم و سین
که از تسمع مشتق است بمعنی طلب سمع و موید قرائت تا بیست استعمال آن بالی و بنا بر قرائت اول استعمال آن بالی صحیح نیست مگر گاهی که متضمن
اصغا باشد یعنی طاقت آن ندارند که بشنوند و گوش فرا دارند الی الملاء الاعلی بسوی سخنان گروه بلند یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر
اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند و یقذفون و انداخته میشوند یعنی فرشتگان بر ایشان میافکنند شهب ثاقب را من کل جانب از هر طرفی
از اطراف آسمان که بقصد استماع صعود میکنند دحورا جهة راندن و دور کردن ایشان از آسمان و میتواند بود که دحورا مفعول مطلق فعل محذوف
باشد یعنی رانده میشوند از آسمان راندنی از روی عنف و قهر یعنی در حالتیکه رانده میشوند از جوانب آسمان و لهم و مر دیوان راست در آخرت عذاب
و اصب عذابی ثابت و دایم که هرگز منقطع نشود و آن شیاطین طاقت استماع کلام ملائکه ندارند الا من خطف مگر کسی از ایشان که در رباید کلام
ملائکه را الخطفة یکبار ربودنی یعنی بدزدد یکسخن از ایشان فاتبعه از پی در آمد او را شهاب ثاقب آتشی درخشنده و سوزنده یا ستاره روشن
که نور او بیرون شود و او را امتداد یا عرق سازد و چونکه شیاطین مخلوق شده اند از آتشی که مشوب باشد باجزاء هوائیه نه از آتش خالص پس آتش صرف
در او تاثیر تواند کرد و بر و مستولی تواند شد مع ذلک آتش قوی آتش ضعیف را مستهلک تا بود میتواند ساخت پس تاثیر شیء از مثل خود لازم نیاید
آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاسد که منکر بعث و حشر بودند همیشه دعوی شجاعت و دلاوری و صلابت تن او و قوة و توانائی میکردند و در میان
لاف میزدند و بان مفاخرت و مباهات میکردند حق سبحانه این آیه فرستاد که فاستفتهم پس بپرس از مشرکان مکه آهم اشد آیا ایشان سخت تر اند
خلقا از روی آفرینش ام من خلقنا یا آنکه ما آفریده بودیم قبل از ایشان از امم ماضیه و قرون سالفه یعنی امم سابقه را که در بطش و قوت بهتر از
ایشان در پیش بودند هلاک ساختیم و معذب ساختیم پس ایشان چگونه قوة و صلابت آن داشته باشند که از خود دفع عذاب و عقاب کنند
انا خلقناهم بدرستیکه ما آفریدیم ایشانرا من طین لازب از گل چسبنده که در نهایت سستی و پیبستگی است یعنی اصل همه از گلست چه آدم که
پدر ایشانست از این جنس آفریده شده است پس اولاد و ذریه او نیز در اینحکم داخل باشند و هرگاه که همه ایشان از طین لازب مجبول شده باشند پس
پیش قدرت ما همه یکسان باشند و هیچکدام را قوة آن نباشد که از خود دفع عذاب کنند و در اکثر تفاسیر آورده اند که اولی آنستکه من از برای تغلیب باشد
و معنی این که آیا آفرینش ایشان دشوارتر است بر ما یا آنچه آفریده ایم او را از ملائکه آسمان و زمین و کوهها و دریاها و شهب چگونه خلق ایشان
سخت تر و دشوارتر باشد و حال آنکه مخلوق شده اند از گل چسبنده که در نهایت سستی و در غایت پستی است نسبت بمخلوقات دیگر و وجه اولویت
که ارادهٔ انا خلقناهم تا آخر بجهة وجه سهولت خلقت ایشان است از غیر پس مقابل ایشان خلق ملائکه و سموات و ارضین و کواکب باشد نه امم سابقه
که عاد و ثمودند نیز اگر همه در اینحکم شریکند و مراد از این آیه اثبات معاد است و رد استحالهٔ ایشان مر او را و توضیح آن اینست که استحاله اعادهٔ ایشان یا
بجهة عدم قابلیت ماده است یا عدم قدرت فاعل و این هر دو باطل است اما اول زیرا که حصول ماده ایشان که طین لازب است از ضم اجزای مائیه است
با اجزای ارضیه و این هر دو باقیند و قابل انضمام و اما ثانی بجهة آنکه کسیکه بر خلق این اشیاء مذکوره قادر باشد بر ضم این اجزا و اعاده خلق در آن
قادر خواهد بود چه قدرت صفت ذاتیست هرگز از ذات منفک نمیشود و متغیر نمیگردد و نسبت آن بهمه مقدورات یکسانست در معالم التنزیل آورده
که کان پیغمبر چنان بود که هرگز قرآن تشنیدی بدان بگرویدی و چون مشرکان بعد از استماع آن زبان باستهزا گشودند و سخریه آغاز کردند از بعضی از اینجا

متعجب شد این آیه آمد که بَلْ نه چنانست که ایشان مطیع قرآن شوند عَجِبْتَ شگفت داشتی تو از ناگرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ و حال آنکه
سخریه میکنند بان یا بتعجب کردن تو از جحود ایشان قدرت الهی بر اعادهٔ خلق و انکار ایشان مر انکار قول تو میکنند در بعث و نشر و حال آنکه ایشان افسوس میکنند
بر تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و چون پند داده شوند بقرآن لَا يَذْكُرُونَ پند پذیر نمیشوند بدان یا آنکه چون یاد ایشان دهند آنچه دلالت کند بر
صحت حشر کند یاد نکنند و از ابجهت عدم تفکر و تدبر ایشان در آیات بعث وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند آيَةً نشانه از نشانها خدا یعنی معجزه که دلالت
بر صدق قول تو کند چون انشقاق قمر و غیر آن يَسْتَسْخِرُونَ مبالغه میکنند در سخریه یا یکدیگر را بسخریه میخوانند یا از روی سخریه بآن استهزا
میکنند وَقَالُوا و گویند إِنْ هَذَا نیست اینکه ما دیدیم إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادوی هویدا و بر سبیل عناد و استهزا میگویند که أَإِذَا مِتْنَا
آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بیگوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان باشیم یعنی
بعد از آنکه خاک شده باشیم چگونه مبعوث شویم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا پدران نخستین ما که خاک شده اند هم زنده شوند این عطف است
بر محل ان و اسم این یا بر محل خبر یا بر ضمیر مبعوثون و مجوز وجه ثانی فصل است بهمزهٔ استفهام و تکرار همزه از برای مبالغه است در انکار یعنی هرگز
ما را و پدران ما را زنده نکنند قُلْ بگو ای محمد مر این منکران بعث نَعَمْ آری همه شما مبعوث شوید با پدران خود وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ و در حالیکه خوار
و بیمقدار باشید و در نشأهٔ آخرت و هنگام که ارادهٔ الهی تعلق گیرد ببعث فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن بعث زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ بانگ یک بار اندر بود
یعنی یک نفخه که اسرافیل در صور دمد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان زنده شده از قبرها برامده يَنْظُرُونَ مینگرند بعینه که تکذیب آن میکردند و می بینند
جزای آنچه کرده اند از اعمال قبیحه و اقوال ناپسندیده وَقَالُوا و گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما این کلمه ایست که نزد وقوع هلاک و عذاب گفته میشود
و از این قبیل است یا حسرتنا و یا حسرتا یعنی ای بر هلاکت و عذاب ما هَذَا يَوْمُ الدِّينِ این است روز پاداش افعال که ما را بان وعده میدادند مراد
آنکه ایشان در انروز ببعث معترف شوند و از تکذیب عنا خود نادم گردند هرچند مذلت و خواری و زبونی نمایند فایده نداشته باشد ملائکه
با ایشان خطاب کنند که هَذَا این روز يَوْمُ الْفَصْلِ روز حکم است یا روز جدا کردن نیکان از بدان و تمیز کردن حق از باطل یا این وجه که مطیع را به بهشت
برند و عاصی را بدوزخ کشند بر سبیل اهانت و ایلام و گویند این کلام نیز از حکایهٔ قول کفار است یعنی منکران بعث در انروز
با یکدیگر گویند که این روز جدا کردن نیکان است از بدان الَّذِي كُنْتُمْ آنکه بودید که شما بان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید باور نمیداشتید و بعد از
ان خطاب رسد بفرشتگان که احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا جمع کنید و فراهم آرید انکسانیرا که ستم کردند بر خود بسبب شرک و تکذیب رسل یا بارتکاب معاصی
یا ستم کردن بر مردمان یعنی گرد کنید همه ظالمان و ستمکاران را وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه و امثال یا اعوان و اتباع یا زنان ایشان را که هم مذهب ایشان بودند یا
یا شیاطین که قرین ایشان بوده باشند در موقف غرض که هر طایفه با مثل خود جمع کنند بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست
بر قول ابن عباس زنان کافر را با کافران و زانی را با زانی و خمار را با خمار و تبعهٔ ظلمه را با ایشان و شیاطین را پیشوای همه ایشان کرده ابند در محشر حاضر
گردانند و اصح انستکه این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشان را وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و انچیزها که میپرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
از خدا از اصنام بتان و غیر آن این عام مخصوص است بایهٔ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ و چون ایشان را در موقف خود نشان جمع
کنند فَاهْدُوهُمْ پس راه نمایید ایشان را إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ تا سلوک نمایند در ان تعبیر از هدایه که دلالت موصله است بمطلوب از جهت تهکم
و یا از خبث است ... بدل هدایت بهشت از قبیل فبشرهم بعذاب الیم که بدل بشارت بنعیم است یعنی بعوض هدایه ایشان بدوزخ دلالت کنید و
که ایشان را بدوزخ رسانید شدائد اهاویل انرا با ایشان نمایید وَقِفُوهُمْ و باز دارید ایشان را بر پل صراط إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان قبل از دخول
جهنم مَسْئُولُونَ پرسیده خواهند شد از عقاید و اعمال سیئه و سایر امور مبتدعه و چونکه واو دلالت نمیکند بر ترتیب پس محتملست که ... و
در زمان واحد باشد یا احدهما تقدم داشته باشد بر دیگری ابن عباس گفته که مسئول عنه کلمهٔ توحید است که ان لا اله الا الله است و در مصحف ابن
مسعود نوشته که وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی و ابوسعید خدری و سعید جبیر نیز قایل این قولند و مؤید اینست انچه از رسول صلعم مرویست که روز قیامت
نگذارند هیچکس را که قدم از قدم بردارد تا پنج چیز از وی سؤال کنند عن شبابه فیما ابلاه و عن عمره فیما افناه و عن ماله من این اکتسبه و این صرفه و ماذا
عمل فیما علم و عن ولایة علی بن ابیطالب ع از جوانی تا در چه بسر رسانیده و از زندگانی تا در چه فانی ساخته و از مال تا از کجا کسب کرده و بچه صرف
نموده و از علم او تا بر چه ... عمل بان کرده یا نه و از دوستی امیرالمؤمنین ع القصه ملائکه بعد از وقوف اهل عصیان و طغیان از روی توبیخ و
تقریع با ایشان گویند که مَا لَكُمْ چیست شما را لَا تَنَاصَرُونَ که یاری یکدیگر نمیکنید در تخلیص عذاب و عقاب ایشان جواب نگویند حق سبحانه
ملائکه را گوید که ایشان بر تناصر قدرت ندارند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگانند بجهت عجز و ... منقاد
شدگان نقلست که ایشان در موقف از جواب ملائکه ساکت شوند با یکدیگر در مقام مخاصمه و مجادله در آیند وَأَقْبَلَ و روی آرند بَعْضُهُمْ بعضی از
ایشان بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر پرسند یعنی غاویان با مغویان گویند که چرا اغوا و اضلال ما نمودید ایشان گویند چرا شما قبول ما
میکردید قَالُوا گویند غاویان مر مغویان خود را إِنَّكُمْ بدرستیکه شما كُنْتُمْ بودید که تَأْتُونَنَا می آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ از جهت میمنه و خیر
و چون یمین نسبت بشمال اشرف عضو است امتزان و عرب بجهت یمن یا ن مصالحه و مسامحه و متاوله میکنند و جانب شمال را تشام میدانند
و در شرع نیز همین طریقه مرعی میدارند چنانکه میگویند که کاتب حسنات در جانب یمین است و کاتب سیئات در جهت شمال و در روز قیامت نامهٔ اعمال
اعمال صالحه را بدست راست خواهند داد و نامهٔ اعمال سیئه را بدست چپ از ابجهت مستعار شده است از برای جهت خیر یعنی شما ما را از روی نصیحت

ودر نیکخواهی

و در نیکخواهی بدین خود میخواندید که آن مستعار باشد از برای قوه و قهر یعنی شما ما را از سر قهر و قسر بدین خود باز داشتید و بدین
باطل دعوت کردید یا آنکه بمعنی قسم باشد یعنی شما قسم یاد کردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم قَالُوا گویند رؤسای کفار یا شیاطین که
مغویان ایشان بودند در جواب ایشان که نه چنین است که شما میگویید بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ گروندگان یعنی براه راست
تا ما شما را گمراه کرده باشیم چه در نفس الامر شما کافر بوده اید هرچند پیغمبران شما را بدین حق میخواندند شما باختیار خود اختیار آن نمیکردید و بر ضلال
خود مستمر بودید وَمَا كَانَ لَنَا و نبود ما را عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ توانائی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نماییم بَلْ كُنْتُمْ بلکه شما
بودید قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از حد درگذشتگان در طریق ظلم و عصیان یعنی باختیار خود بر طغیان ثابت قدم بودید پس امروز ملامت و عتاب
مخصوص ما نباشد بلکه لازم ما و شما باشد فَحَقَّ عَلَيْنَا پس لازم و واجب شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که آن کلمهٔ وعید است و عذاب
إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستیکه همه ما در این روز چشندگان عذابیم و عقاب همچنانکه مطیعون را بدان ابتلا در کنند بعد از آن اعتراف کنند باغوا
خود و گویند که فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس ما شما را گمراه ساختیم یعنی دعوت کردیم بگمراهی و از راه حق باز داشتیم إِنَّا كُنَّا بدرستیکه ما بودیم غَاوِينَ گم
راهان و از طریق حق بیرون رفتگان یعنی چونکه ما گمراه بودیم خواستیم که شما در ضلالت و غوایت مثل ما باشید و بعضی گفته اند که معنی انست که ما
شما را از رحمت خدا نومید گردانیدیم بجهت آنکه ما نومید بودیم از آن فَإِنَّهُمْ بدرستیکه تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ در انروز فِي الْعَذَابِ در رسیدن عذاب
و چشیدن عقاب مُشْتَرِكُونَ انبازان باشند همچنانکه در شرک و غوایت شریک بودند یعنی تخاصم و تنازع ایشان هیچ فایده با ایشان نرساند و همه
ایشان بعذاب ابدی و عقوبت سرمدی مخلد و مؤبد باشند إِنَّا كَذَلِكَ بدرستیکه ما مانند این عذاب نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ پاداش میدهیم جمیع
مشرکان را و بعضی گفته اند که مراد جمیع مجرمانند یعنی مانند آنچه کردیم با مشرکان از عذاب و عقاب به همه گناهکاران بجای میآوریم زیرا که سبب عقوبت
اجرام است پس هر که مرتکب آن شود مستوجب عقوبت گردد إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه مشرکان بودند إِذَا قِيلَ لَهُمْ هرگاه میگفتند ایشان را که بگویید
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کلمهٔ توحید را که آن لا اله الا الله است يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی مینمودند از گفتار آن و قبول این معنی نمیکردند یا نمیگرویدند
بداعی خود که پیغمبر است صلی الله علیه و آله وَيَقُولُونَ و میگفتند أَئِنَّا آیا ما لَتَارِكُو آلِهَتِنَا ترک کنندگانیم خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ
برای شعر گوینده عقل پوشیده یعنی بسخن شخصی که شاعر و دیوانه باشد ترک پرستش خدایان خود بکنیم حق سبحانه رد قول ایشان نموده فرمود که
بَلْ نه چنانست که محمد صلی الله علیه و آله شاعر و مجنون باشد بلکه او از جانب خدا جَاءَ بِالْحَقِّ آمده بسوی ایشان بدین درست و راستی یا آورده با ایشان دین
حق یا کتاب حق را وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش از وی بودند یا یعنی که با ایشان آورد آنچه انبیا بان مبعوث بوده بودند از
اظهار کلمهٔ توحید یا آنچه بشارت داده بودند بان از پیدا شدن دین اسلام انگاه او سبحانه خطاب بکفار کند و گوید که إِنَّكُمْ بدرستیکه شما لَذَائِقُو
الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر اینه چشندگانید عذاب دردناک را بسبب شرک و تکذیب و نسبت دادن شعر و جنون باو وَمَا تُجْزَوْنَ و جزا
داده نمیشوید إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودید که میکردید یعنی پاداش شما بر وفق اعمال و بر قدر افعال شماست إِلَّا استثناء منقطع
مگر آنکه ضمیر تجزون راجع بجمیع مکلفان باشد لکن خلاف ظاهر سوق کلام است یعنی ای مشرکان پاداش داده میشوید بعقوبت و نکال بقدر اعمال
مگر عِبَادَ اللَّهِ بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ که پاک کرده شده اند از لوث شرک و شک و در اوامر و نواهی مطیع و منقاد پروردگار خود بوده اند که جزای
اعمال ثابتهٔ ایشان مضاعف خواهد بود و میتواند بود که استثنا از اصل جزای عمل باشد بدون اعتبار مماثله یعنی مشرکان جزا داده میشوند بعذاب
و عقوبت و بندگان خالص ثواب و روضهٔ جنت باین تفصیل که أُولَئِكَ آن گروه مخلص لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی دانسته شده
یعنی معلوم الوقت کقوله و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا یا موصوف و معین بخصایصی که در آن آفریده شده باشد از دوام و بقا و طعم خوش و طیب بوی و حسن منظر
و محض لذت و لهذا از آن تفسیر نموده با اینکه فَوَاكِهُ یعنی آن روزی میوههاست مخصوص باینکه مقصود از خوردن آن تلذذ نفس است نه تغذی و حفظ صحت و بدل ما
یتحلل چه ابدان ایشان بجهت آنکه محفوظ اند از تغیر و تحلل و مجبول اند بر وجه ابدیه بدون تطرق تبدل مستغنی اند از آنکه حفظ آنها نمایند با غذیه و اقوات
در مرور اوقات پس آنچه بهشتیان اکل آن کنند از انواع میوهها خواهد بود که خوردن آن محض تلذذ است نه تقوت وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان نیز گرامی داشتگانند
و نواخته شده و بحلیهٔ تعظیم و تبجیل آراستگان فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با انواع ناز و نعمت با وجود اینهمه نعم عَلَى سُرُرٍ بر بالای تختها آراسته
باشند مُتَقَابِلِينَ در حالتیکه روی در روی یکدیگر باشند و بدیدار هم متمتع و برخوردار يُطَافُ عَلَيْهِمْ گردانیده میشود بر ایشان یعنی ساقیان
بهشت از ملائکه و غلمان و حور عین بر سر ایشان گردانند بِكَأْسٍ جامی مِنْ مَعِينٍ از خمر که بر روی زمین بهشت گذرد یا از چشمه بیرون آید و بدانکه
کاس ظرفیست زجاجی که پر از خمر باشد و گاه هست که خمر را نیز کاس میگویند کقول الشاعر و کاس شربت علی لذة و اخفش گفته که هر جا که در قرآن کاس واقع
شده بمعنی خمر است و صفت آن بمعین که آن اینست که از چشمه ظاهر شود و بر روی زمین جاری گردد بجهت آنستکه خمر بهشت بطریق آب چشمه در بهشت جاری خواهد
بود کقوله تعالی و انهار من خمر و این خمر مانند خمر دنیا نیست در لون و طعم و خاصیت که آن ضمن نیست مراره و غثیان و هوع و صداع و ازالهٔ عقل بلکه آن بَيْضَاءَ
خمری سفید است بحیثیتی که سفیدی او از شیر بیشتر است و در کمال صفا و لطافت و نورانیت لَذَّةٍ لذیذ و خوش مزه لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا لَا فِيهَا
نیست در آن شراب غَوْلٌ فساد و آفتی که در خمر دنیا هست چون ذهاب عقل و هذیان و عربده و صداع و وجع بطن و مانند آن وَلَا هُمْ عَنْهَا
و نه ایشان بسبب اکثار خوردن آن شراب يُنْزَفُونَ مست شوند و عقل ایشان زایل گردد و افراد آن بذکر و اگرچه در تحت غول داخل است بجهت انستکه
ذهاب عقل اعظم مفاسد است وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند زنانیکه قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه کنندهٔ نظرها باشند یعنی چشم خود را مقصور

باشند بر شوهران خود و بدیگری ننگرند و بعضی گویند که معنی اینست که ایشان از درد سر و غیره و دلال چشم نگشایند عِینٌ فراخ چشمان باشند یا آنکه سواد چشم
بیاض آن بمرتبه باشد كَأَنَّهُنَّ گوییا آن زنان در صفا و سفیدی اعضا بَيْضٌ مَكْنُونٌ بیضه‌های شتر مرغند که پوشیده باشند عادة شتر مرغ
آنستکه بیضه را بپر خود بپوشاند تا غبار بر آن ننشیند و متغیر نگردد و از گرد و مواد خارجی رنگ آن نگردد و چون بیاض بیضه آن مشوبست باندک صفرتی
و این احسن الوان است نزد عرب ازین جهة او سبحانه تشبیه بآن نموده و این بهشتیان بالای تختها نشسته و زنان در برابر ایشان ایستاده باشند و ساقیان
شراب بر ایشان گردانند و ایشان آنرا تناول فرمایند و بایکدیگر محادثه و مکالمه نمایند و ماجرایی که در دنیا بر سر ایشان گذشته باشد بیکدیگر
خبر دهند فَأَقْبَلَ پس روی آورند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر يَتَسَاءَلُونَ سؤال کنند از احوال یکدیگر یعنی هر یک از
یکدیگر از ایشان از انعامی و اکرامی که خدای تعالی با وی کرامت نموده باشد صاحب خود را خبر دهند قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ گوید گوینده از ایشان مر یاران را
إِنِّي بدرستیکه من و قبیله که در دنیا بودم كَانَ لِي بود مرا قَرِينٌ همنشینی که منکر بعث بود و این قرین بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس
از انس و گویند که از ایشان دو کس مرد بودند که همه مال خود را تصدق نمود بعد از آن محتاج شده او را رفیقی کافر بود او را گفت مال تو کجا رفت در
جواب گفت که در راه خدا تصدق کردم تا در آخرت بهتر از آن بمن عوض دهند او سوگند خورد که در آخرت عوض آن بتو نخواهد رسید و بعث و نشور
نخواهد بود و مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند که در سورة الکهف سمت ذکر یافته آنکه کافر است نام او فطروس است و آنکه مؤمن است یهودا و باقی حال
مرد مؤمن در بهشت با رفیقان خود گوید که مرا در دنیا جلیسی بود که سرزنش کنان يَقُولُ میگفت بمن أَئِنَّكَ آیا تو لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ از جمله تصدیق
کنندگان حشر و نشر و باور دارندگان نشری أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده و ریزیده أَئِنَّا آیا ما
هنگام که با این هیئت و صفت شده باشیم مبعوث شده لَمَدِينُونَ پاداش داده شدگان باشیم قَالَ گوید آن مرد مؤمن با مصاحبان خود که هَلْ أَنتُم آیا شما
مُّطَّلِعُونَ دیده ور آیید یعنی می‌بینید اهل دوزخ را تا حال دشمن مرا ببینید که در کدام درکه است و بچه نوع عذاب مبتلاست بهشتیان گویند تو اولی بهتر
بشناسی بدوزخ نگر تا حال او را بدانی گویند قائل این قول خدای تعالی باشد یا یکی از فرشتگان که با بهشتیان گوید که آیا میخواهید که مطلع شوید بر
احوال این قرین بعد از آن روزنه از بهشت بدوزخ گشاید و مرد مؤمن را گوید که بنگر فَاطَّلَعَ پس او فرو نگرد فَرَآهُ پس به بیند قرین خود را فِي سَوَاءِ
الْجَحِيمِ در میان دوزخ قَالَ گوید با او تَاللَّهِ بخدا سوگند إِن كِدتَّ بتحقیق و یقین که نزدیک بود که بسبب اغوا و اضلال لَتُرْدِينِ هلاک گردانی
مرا و بچاه غوایت و ضلالت اندازی وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه عطا و بخشش پروردگار من بودی که مرا هدایت نمود و از اغوای تو نگاه داشت لَكُنتُ هر آینه می
بودم مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر شدگان با تو و امثال تو در این عذاب و عقاب پس آن مؤمن بر سبیل توبیخ و تقریع با قرین خود گوید که أَفَمَا نَحْنُ آیا ما
نیستیم بِمَيِّتِينَ مردگان یعنی میگفتی در دنیا که ما نمیریم إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر مردن اول که در دنیا بود وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ
عذاب کرده شدگان زیرا که مبعوث و محشور نخواهیم شد اکنون دیدی که هر چه اعتقاد داشتی و بمن میگفتی خلاف آن بود و خدا ما را زنده گردانید و ثواب داد که
عذاب و مرا بچه ثواب رسانید و در اکثر تفاسیر واقع شده که این گفتار اهل بهشت است که بجهة اظهار سرور و دوام نعیم بهشت از روی تعجب با یکدیگر گویند
که آیا ما را بغیر از چشیدن موت دنیا موت دیگر نخواهد بود و در این بهشت مخلد و مؤبد خواهیم بود و هرگز معذب نخواهیم گشت و اگر چه بیقین دانسته باشند
که ایشان در اینجا مخلد خواهند بود پس این کلام از قبیل کلام کسیست که مال بسیار داده شود و بیقین دانسته باشد که همه این مال از آن اوست و بعد
از آن از روی استعجاب گوید که آیا همه این مال از منست و مؤید قول آخر است اینکه در عقب آن فرموده که بهشتیان گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این نعمت و خلود
و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هر آینه رستگاری بزرگست و گویند که این قول خدای تعالی است که بجهة تقریر قول ایشان فرموده و همچنین
محتمل کلا القولین است بنکه لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این ثواب و فوز و فلاح فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان در دار
تکلیف نه از برای حظوظ دنیویه که مشوبست بآلام سریعه و چون سبحانه بعضی از احوال بهشت و بهشتیان بیان کرد بعد از آن بجهة تنبیه بندگان
تا مرتکب عصیان نشوند و دوزخ را بر بهشت اختیار نکنند فرموده که ای کسانیکه دعوی عقل میکنید و لاف فهم میزنید اندیشه نمایید در آنکه أَذَٰلِكَ
آیا اینچه مذکور شد از رزق معلوم و سایر انواع نعم که سبب لذت و سرور است خَيْرٌ بهتر است و خوبتر نُّزُلًا از روی پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت
زقوم که باعث محنت و شدت است و ذکر نزل دلالت بر آنکه نعم مذکوره از برای اهل بهشت بمنزله نزل است و ایشان را سوای آن نعم خواهد بود که فهم
از ادراک آن قاصر باشد و عقول از معرفت آن عاجز و همچنین درخت زقوم که مانند درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه آن در غایت
تلخی و مرارت نزل اهل دوزخ است و شبهه نیست زیرا که مرارت و عفونت آن درخت بمراتب زیاده از این درخت است که در تهامه است و ایشان را
ماورای این انواع عذاب خواهد بود و اصناف عقابی که بخاطر هیچکس خطور نکرده باشد و بسامعه هیچ سامعی نرسیده باشد آورده اند که کفار چون شنیدند
که درخت زقوم در دوزخ رویانیده شده است با یکدیگر گفتند که این چگونه بود و حال آنکه آتش آهن میگدازد چگونه درخت در آن تواند بود پس محمد در این
قول کاذبست و این میگوید از نزد خود میگوید حق سبحانه فرموده که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً ابتلا و امتحان در دنیا
لِّلظَّالِمِينَ برای ستمکاران تا انکار ایشان در این معنی موجب شدت عذاب و زیادتی عقاب باشد و بدانند که آنکسیکه قادر است بر خلق حیوانی
ملتذ چون سمندر که در میان آتش بیضه می‌نهد و بچه بیرون میآورد و در میان آتش میپرورد تواناست از آنکه بیافریند درختی که از جنس آتش باشد
یا از جوهر دیگر که آتش آن را فانی نسازد و همچنانکه سلاسل و اغلال و حیات و عقارب و ضریع را فانی نمی‌سازد جواب گفته که فتنه در اینمقام بمعنی
محنت و عذاب است همچنانکه در جای دیگر فرموده که يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ای یعذبون یعنی ما درخت زقوم را در آخرت گردانیده ایم عقوبت و محنت از برای

الجزو ٢٣

ظالمان و طاغیان و در تفسیر ... آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت که محمد ما را بزقوم می‌ترساند و زقوم بلغت بربر و افریقیه یا اهل یمن مسکه
و خرما را گویند ابو جهل برخاست و اکابر عرب را بمنزل خود آورد و کنیزک خود را گفت زقمینا زقوم ده ما را کنیزک زبد و خرما آورد ابو جهل گفت تزقموا من
هذا الذی یخوفکم به محمد این را بخورید که زقوم همین است که محمد ما را بآن وعید مینماید حقسبحانه فرستاد که زقوم این نیست که ایشان گمان میبرند إِنَّهَا بدرستیکه
درخت زقوم شَجَرَةٌ تَخْرُجُ درختی است که بیرون آید فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در بیخ دوزخ یعنی منبت آن در قعر دوزخ است و شاخهای آن بجمیع درکات رسد
طَلْعُهَا میوه آن درخت یا خوشهای آن كَأَنَّهُ گوییا که آن رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست در تناهی کراهت و قبح منظر و این تشبیه تخییلی است
چه دیو بجهة آنکه شر محض است در طباع مرکوز شده که زشت صورتست و کریه منظر لهذا هر صورتی که کریه است و قبیح بروی دیو تشبیه میکنند و مصوران
صورة او را باهول و اقبح وجهی تصویر مینمایند و گویند در میان عرب درختی است که او را استن گویند و ثمره دارد که بغایت کریه و قبیح است و آنرا رؤس الشیاطین
میگفتند حقسبحانه طلع شجره زقوم را بآن تشبیه فرموده و بعضی دیگر گفته اند که شیاطین نوعی از حیاتند که قبیح و پر هولند و او سبحانه طلع این شجره را
تشبیه برؤس این حیات نموده و در بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که در حوالی مکه سنگها سیاه بود در نهایت خشونت و تیرگی و آنرا رؤس الشیاطین
میگفتند حقتعالی طلع درخت زقوم را بآن تشبیه کرده و بر هر تقدیر فَإِنَّهُمْ بدرستیکه دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا خورندگانند از آن شجره یا ثمره فَمَالِئُونَ
مِنْهَا پس پر کننده اند از آن الْبُطُونَ شکمها را از روی اکراه و اجبار یا از غایت جوع مرویست که حق سبحانه و تعالی ملتجی جوع را بر ایشان مسلط سازد بر
وجهیکه بجهة شدت آن عذابهای دیگر را فراموش کنند پیش مالک آیند و طلب طعام کنند مالک میوه درخت زقوم و برگهای آن بخورد ایشان دهد و ایشان از
غایت جوع شکمها را از آن پر کنند و بعد از آن تشنگی بر ایشان غالب شود و طلب آب کنند بعد از روزگار دراز آبی که در غایت گرمی باشد بدیشان دهند
کما قال عز و جل ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستیکه بعد از زمان بسیار مر ایشان را عَلَيْهَا بر بالای خوردن آن شجره لَشَوْبًا آمیختنی است مِّنْ حَمِيمٍ از آبی که
بغایت گرمی باشد یعنی آن آب گرم را آمیخته کنند بغساق و صدید و بخورد ایشان دهند چون ایشان آن آب را نزدیک دهن آرند تا بخورند گوشت روی ایشان
بجهة شدت حرارت آن پخته شود کقوله تعالی یشوی الوجوه و چون بشکم ایشان رسد همه امعاء ایشان پاره پاره کردد کقوله فقطع امعاءهم و میتواند بود که ایراد ثم بجهة
تراخی زمانی نباشد بلکه بجهة تراخی و مباینه حال شراب باشد از حال طعام در زیادتی کراهت و شناعت چه شراب ایشان اکره و اشنع باشد از طعام ایشان ثُمَّ
إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستیکه بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم که بر سبیل نزل و پیشکش باستقبال ایشان آورده باشند لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی
دوزخ سوزانست و گویند جحیم خارج حمیم است و هرگاه که دوزخیان تشنه شوند ایشان را از منازل خود بیرون آورند که اصل جحیم است و حمیم بایشان دهند
و باز بمستقر خود شان باز گردانند چون شتران تشنه که از منازل خود شان بیرون آورند که آب دهند و باز باماکن خود شان نقل میکنند و مؤید این
قوله تعالی یطوفون بینها و بین حمیم آن و آنکه ایشان مستحق این همه انواع عذاب و اصناف عقاب شده اند بجهة آنستکه إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان
أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراهان و از حق برگردیدگان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای پدران خود يُهْرَعُونَ
شتابیده می‌شوند صیغه مجهول دلالت میکند بر اینکه پدران ایشان ایشان را تحریص میکردند بمسارعت نمودن باتباع خود و ایشان بدون توقف
و نظر و بحث متابعت میکردند به پیروی ایشان و اتباع دلایل هادیه نمی‌نمودند بعد از آنکه بجهة تنبیه قوم او سبحانه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله از امم ماضیه و قرون سالفه خبر میدهد و میگوید وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستیکه گمراه شدند و از جاده حق برگردیدند
قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش که در عصر تو اند أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن ابد الدهر آنکه
اهل باطل در هر زمان بیشتر بوده اند از اهل حق وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که ما فرستادیم فِيهِم در میان ایشان مُّنذِرِينَ بیم کنندگان
یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب و عقاب تخویف میکردند و از معاصی تحذیر مینمودند و ایشان قبول قول پیغمبران نمیکردند فَانظُرْ
پس در نگر و بدیده اعتبار نظر کن که كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ سر انجام و آخر کار بیم کرده شدگان و بچه شدت
و فظاعت عذاب بر آن مکذبان و معاندان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان شایسته خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان از
لوث شرک و عناد که بانذار منتفع شوند یا مگر انبیا و سایر اهل اخلاص که خدای تعالی ایشان را اخلاص ساخته از عذاب وعده داد
ایشان را بجزیل ثواب در روز حساب بعد از اجمال احوال امم سالفه تفصیل قصص ایشان مینماید و میگوید که وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ
و بتحقیق که بخواند ما را نوح و نصرت خود و هلاک قوم خود در خواست از ما بعد از آنکه از ایمان ایشان مایوس شده بود ندای او را اجابت
کردیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیک اجابت کننده ایم ما چه نصرت دادیم او را و قوم او را بطوفان غرق کردیم وَنَجَّيْنَاهُ و رفع عذاب
نمودیم و برهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی جماعتی که در کشتی با او بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ که غرق است
یا ایذای قوم وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان باقی ماندگان یعنی همه را هلاک کردیم و
همین اولاد او را که سام و حام و یافث و چهار دختر او را باقی گذاشتیم و همه مردمان بعد از نوح از اولاد او پیدا کردیم و در خبر آمده که همه
عرب و اهل فارس و روم از اولاد سامند و ترک و صقالبه و یاجوج و ماجوج از اولاد یافث و همه هندیان از اولاد حام و از کلبی مرویست
که نوح چون از کشتی بیرون آمد همه مردمان و زنان که با او در کشتی بودند مردند مگر اولاد و ازواجات او و گویند همه ایشان در کشتی مردند
مگر ذریه و نسوان نوح وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر نوح ذکر جمیل و ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان جماعتی که در آخر زمان پیدا شدند
یعنی در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و بنا بر این تقدیر مفعول ترکنا محذوف باشد و در اکثر تفاسیر واقع شده که مفعول ترکنا اینست که سَلَامٌ عَلَىٰ
نُوحٍ سلام و تحیه بر نوح است فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان یعنی گذاشتیم بر نوح در میان امم لاحقه این کلمه مذکوره را تا در قیامت اداره نما کنند
و دعا او گویند و بحق او گویند و بنا بر این وجه سلام بنا بر حکایت است و بنا بر قول اول کلامی مستانفه است که حقسبحانه بآن ثنای نوح گفته و ذکر فی العالمین مشعر است

بر نوح این ذکر جمیل در جمیع مردمان بحیثیتی که هیچکس نباشد که خالی از ذکر اینکلمه باشد و حقیقت معنی آن باین راجع است که ثابت گردانیده است خدا تعالی تسلیم و تحیت را بر نوح و او را دوام داده بر نوح در میان جمیع ملائکه و جن و انس تا همه بر او سلام فرستند و ثنا گویند تا روز قیامت و این تکرمه سنیست که بجهة ذکر اوست و تسلیم همه عالمیان بر او مجازات نوح است در مقاسات او با قوم خود **إِنَّا كَذَٰلِكَ** بدرستیکه ما همچنانکه نوح را مجازات دادیم بر اعمال حسنه او بذکر جمیل و ثنای جلیل **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** پاداش میدهیم همه نیکوکاران را **إِنَّهُ** بدرستیکه نوح **مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** از بندگان گرویده ماست باین کلام تعلیل احسانست یعنی بجهة اظهار جلالت و قدر آن و اصالت شان او یعنی چونکه نوح از جمله گرویدگان ما بود لاجرم او را از غرق نجات دادیم و اسم سامی او را در میان عباد خود بلند گردانیدیم **ثُمَّ أَغْرَقْنَا** بعد از آن غرق کردیم **الْآخَرِينَ** دیگرانرا یعنی کفار قوم او که ایمان نمی آوردند و منکر بودند بعد از ذکر نوح و قوم او بیان قصه ابرهیم خلیل ع میکند و مجادله او با قوم و میگوید که **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ** بدرستیکه از اتباع و پیروان نوح ع **لَإِبْرَاهِيمَ** ابرهیم خلیل است که در اصول شرع و طریق حق و ایذا دیدن و جفا کشیدن تابع او بود و دور نیست که در فروع شریعت با اکثر آن نیز پیرو او باشد و میان ایشان دو هزار و ششصد و چهل سال بود و در این مدت دو پیغمبر دیگر مبعوث شده بود یکی هود و یکی صالح و در لباب و بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که ضمیر راجع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله کنایه غیر مذکور و اگرچه او بحسب زمان متأخر بود از پیغمبر ما اما در معنی تابع مطلق او بود و همچو سایر اتباع بفضل او معترف گشته بود و دین او را ستایش کرده و دعا گفته که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم و در حدیث آمده که چون حقسبحانه ملکوت آسمانرا با برهیم ع نمود ابرهیم بجانب عرش نگریست نوری عظیم دید گفت خداوندا این چه نوریست خطاب رسید نور حبیب و صفی من محمد است گفت در جنب آن نور دیگر مشاهده میکنم گفت نور برادر و وصی او علی بن ابیطالب است گفت خداوندا نوری دیگر میبینم نزدیک آن هر دو نور خطاب آمد که آن نور فاطمه زهراست دختر سید الانبیا و زوجه خیر الاوصیا و بجهة آن او را این نام نهاده ام که او و دوستانرا از دوزخ منع و باز دارد همچنانکه فرزند مادر را از فطم باز دارد و از شیر باز گیرد گفت خداوندا دو نور دیگر میبینم نزدیک ایشان فرمود که آن دو نور دو فرزند و سید حسن و حسین گفت پادشاها نه نور دیگر گرد ایشان [illegible] است گفت آن نورها ائمه اند از فرزندان حسین گفت خداوندا نورهای بسیار میبینم که از کثرت گرد ایشان بر آمده فرمود که آن نور شیعیان و محبان علی و فرزندان او اند گفت پادشاها ایشانرا بچه علامت توان شناخت گفت به پنجاه و یک رکعت نماز گذاردن و انگشتری در دست راست [illegible] و بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز بلند گفتن و پیش از رکوع قنوت خواندن و سجده شکر کردن ابرهیم گفت مرا از شیعه او و فرزندان او گردان حق سبحانه و تعالی او را اجابت فرمود و او را داخل شیعیان امیر المؤمنین گردانید و رسول خود را خبر داد و فرمود که وان من شیعته لابراهیم یعنی بدرستیکه ابرهیم از شیعیان علی بن ابیطالب است پس بمجد قصه او و احوال و یاد کن **إِذْ جَاءَ رَبَّهُ** که چون آمد ابرهیم بپروردگار خود [illegible] آورده که ظرف متعلق بمشایعتست که در ضمن من شیعته یعنی متابعت ابرهیم نوح را در آن وقت بود که آمد بپروردگار خود یعنی تصدیق او نمود و از سر یقین گروید باو **بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** بدلی خالص از شائبه شرک و پاک از جمیع منافی و غل و غش و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که سالم از جمیع ماسوی و وارسته از عوائق دنیا و علائق عقبی یعنی ابرهیم خلیل تجرد آورده بدرگاه جلیل با دلی از جمیع تعلقات کونین وارسته و از تجشم اغیار پرداخته **إِذْ قَالَ** این بدلست از اذ جاء یعنی یاد کن ابرهیم را چون گفت **لِأَبِيهِ** مر پدر خود را و میتواند بود که ظرف جاء باشد یا ظرف سلیم یعنی آمد ابرهیم و توجه نمود بپروردگار خود در وقتیکه گفت مر پدر خود را [illegible] و خالص در حینی که از روی تعجب و تقریع مر پدر خود را گفت یعنی آزر که عم او بود در تربیتش مقام پدر **وَقَوْمِهِ** مر گروه خود را وقتیکه ایشانرا دید که بعبادت اصنام اهتمام مینمایند **مَاذَا تَعْبُدُونَ** این چه چیز است که میپرستید **أَئِفْكًا** آیا بجهة کذب **آلِهَةً** خدایانرا یعنی بتانرا که بزعم شما خدایند **دُونَ اللَّهِ** بجز خدای بحق **تُرِيدُونَ** اراده مینمائید مراد خود را از ایشان میجوئید بدانکه افکا مفعول له است و آلهة مفعول به است بر حذف مضاف و تقدیر کلام اینستکه اتریدون عبادة آلهة دون الله افکا یعنی آیا اراده کرده اید پرستش بتانرا بجز از خدای بحق بجهة دروغ و بهتان و تقدیم مفعول به بجهة عنایت است و تقدیم مفعول له بجهة اهمیت آنست نزد ابرهیم چه مبنی امر ایشان بر افک بود و میتواند بود که افکا مفعول به باشد و آلهة بدل او باشد [illegible] و احتمال حال نیز دارد و تقدیر کلام اینکه اتریدون معبودی دون الله آفکین یعنی آیا اراده پرستش بتان میکنید در حالتیکه دروغگو باشید در دعوی الوهیت ایشان **فَمَا ظَنُّكُمْ** پس چیست گمان شما **بِرَبِّ الْعَالَمِينَ** به پروردگار عالمیان یعنی چونکه سزاوار عبادت او است نه غیر او زیرا که کسیکه آفریدگار عالمیان باشد مستحق آنستکه او را پرستش کنند نه غیر او را پس چیست ظن شما که ترک پرستش مستحق عبادت کرده بپرستش بتان اقدام مینمائید آیا ایشانرا شریک او میسازید یا از عذاب او ایمنید هیچ اندیشه نمیکنید از آنکه کسیکه شما را آفریده باشد شما او را گذاشته غیر او را پرستش نمائید و شما را معذب سازد و یا چگونه گمان شما به پروردگاری که شما را تربیت میکند و روزی بشما میرساند و شما روزی او را میخورید و بعبادت غیر او اشتغال مینمائید و هیچ از عقاب او باک نمیدارید یا اینکه پروردگار خود را بچه صفت و از چه جنس گمان میبرید تا او را تشبیه باصنام میکنید و ایشانرا شریک او میسازید یعنی چونکه مشابه هیچ چیز نیست شریک نمیباید که شبیه صاحب خود باشد پس بچه جهت بتانرا شریک او میدانید ایشان چون از این حجت ملزم شدند اصلا التفات بان ننموده در جواب گفتند فردا عید ماست و بصحرا خواهیم رفت و امروز اطعمه متلونه طبخ مینمائیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا که فردا چون از صحرا معاودت نمائیم بر بتخانه در آمده آن طعامها را برسم تیمن و تبرک متمتع کنیم تو فردا رفیق ما باش و بجمع ما عید ما را تماشای [illegible] و از آنجا با ما به بتخانه در آی تا تجمل و تزئین بتان و صور و اشکال ایشانرا نظر کنی و ما میدانیم که بعد از تماشای ایشان دیگر ملامت نخواهی کرد و ما را در پرستش ایشان معاف خواهی داشت ابرهیم علیه السلام بعد از استماع این کلام هیچ جواب نداد و فردا روزی دیگر در وقت طلوع صبح عم و یاران وی گفتند ای ابرهیم بیا تا بصحرا رویم **فَنَظَرَ** پس نگریست ابرهیم **نَظْرَةً** نگریستنی **فِي النُّجُومِ** بستارگان بطریق استخراج احکام از آن زیرا که علم تنجیم [illegible] اهل ضلالت چنانکه حدیث المنجم کالکاهن

الجزء ۲۳

والکاهن کالکافر والکافر فی النار دلالت میکند بر آن بلکه منشأ نظر کردن او بنجوم آن بود که او تب غب داشت و چون ستاره‌ها که نشان کرده بود بموضع معین رسید تب او را نوبت رسید و این هنگام او را بعیدگاه میخواندند بستارها نظر کرد نزدیک بان موضع معین رسیده بودند **فَقَالَ** پس گفت **إِنِّي سَقِيمٌ** بدرستیکه من بیمارم یعنی لا محاله البته بیمار خواهم شد و نوبت تب مرا خواهد یافت و این تسمیه شیء است باسم ما یؤول الیه از قبیل انک میت و انهم میتون و لهذا مضارع محقق الوقوع را بصیغه ماضی ادا میکنند و قائل از اکاذیب نمیگویند و در قرآن مثل این بسیار است پس از گفتار انی سقیم کذب ابرهیم ع لازم نیاید چون حروف جاره در مواضع بیکدیگر واقع میشوند پس ممتنع نیست که فی در اینمقام بمعنی الی باشد نه بمعنی ظرفیت که مشعر است بر نظر کردن در احوال ستاره از مقارنه و رجعت و هبوط و صعود و غیر آن همچنانکه دأب منجمانست و میتوان بود که حقتعالی وحی فرستاده باشد باو که ممتحن خواهی شد به بیماری اگرچه بیماری بعادت او نبوده باشد و طلوع نجم با افول آن بروج مخصوص یا اقتران نجم دیگر را علامت بیماری او کرده باشد و این هنگام که این امارت را دیده باشد گفته باشد که انی سقیم و ایشان تصور کرده باشند که اینرا از علوم نجوم گفته باشد و گویند که نظر کردن او در نجوم بجهة تفکر و تأمل او بود در آنکه اینها محدث اند و متغیر و متبدل و با وجود این حال محل تعجب است که جماعتی که لاف عقل میزنند اینها را خدای خود نموده کرده بعبادت آن اشتغال مینمایند و اینکه گفت انی سقیم مراد او این بود که دل من سقیم و حزین و غمگین است بجهة اصرار قوم بر عبادت اصنام و نجوم و بعضی گفته اند که مراد از نجوم نباتات زمین است یعنی ابرهیم ع چشم بر نباتات زمین گماشت بجهة تفکر کردن در احوال قوم همچنانکه متأمل و متفکر در چیزی تأمل و تفکر سر در پیش می اندازد و باطراف و جوانب خود نگاه نمیکند تا قوای او جمع شده بیک فکر بپاید در مطلوب خود و نیز جایز است که نجوم بمعنی کواکب باشد و گماشتن چشم بر آن بجهة تأمل و اندیشه نمودن باشد که روبار ایشان که شخصی که تأمل در امری مینماید در یک موضع نظر مینماید نه بمواضع متعدد خواه آن موضع بجهة تحت باشد یا فوق و ابو مسلم محمد بن بحر اصفهانی گفته که معنی فنظر نظرة فی النجوم آنستکه ابرهیم ع در حال مهلت نظر و اکتساب معرفت نظر در کواکب کرد و در آن تأمل نمود که آیا رتبه الوهیت دارند یا نه و چون افول و غروب آنرا ملاحظه کرد استدلال کرد بر آنکه اینها محدث اند و غیر قدیم و هرچه محدث است رتبه الوهیت ندارد پس اینکواکب شایسته الوهیت نباشند و مراد بانی سقیم آنستکه در حال مهلت نظر گفت که دل من شک دارد و بیقین نیستم در الوهیت اینها و که بجهة استدلال مذکور کمال معرفت پیدا کرد بعدم استحقاق الوهیت آنها شک از دل او زایل شد و اطلاق سقم بر شک در میان عرب شایع است و این وجه خالی از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنستکه این قضیه بعد از قصه بود که در سوره انعام مذکور شد زیرا که او سبحانه در اینمقام فرموده در حق او که اذ جاء ربه بقلب سلیم که عبارتست از خلوص و یقین و منافات دارد با شک و ریب و دیگر آنکه قوم خود را عتاب نموده بر عبادت اصنام و گفته که ماذا تعبدون و عبادت ایشانرا افک خوانده و بطلان نسبت داده و بعد از آن گفته که فما ظنکم برب العالمین پس او در این حال که قائل انی سقیم بود بمعرفت الله و بجمیع صفات او عارف بود و اصلا شکی و ریبی در خواطر او نبود و بنابراین چگونه جایز باشد که انی سقیم بمعنی شک و شبهه محمول شود و بدانکه چون تشبیه حجة بسقم بجهة انتفای آن بعوت از احسن تشبیهات است پس ممکن است که مراد ابرهیم ع بگفتار انی سقیم اینمعنی باشد و آنچه عیاشی باسناد خود از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم نقل کرده که والله ما کان سقیما و ما کذب یعنی بخدا قسم که ابرهیم علیه السلم بیمار نبود و دروغ نگفت ممکنست که حمل کرده شود بر احد وجوه مذکوره و اما آنچه بشر بن مفضل از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که ما کذب ابرهیم قط الا ثلث کذبات کلهن یجادل بهن عن دینه قوله انی سقیم و قوله بل فعله کبیرهم و قوله فی سارة انها اختی یعنی ابرهیم ع هرگز دروغ نگفت الا در سه موضع که بان مجادله کرد از دین خود یکی آنکه گفت من بیمارم دوم آنکه بتانرا شکست و بعد از آن اسناد کسر به بت بزرگ نمود سیم آنکه ساره که زوجه او بود در حق او گفت که آن خواهر منست این مأول است بمعاریض اما اول بان وجه است که آنفا مذکور شد و اما دوم باین معنی است که در سوره انبیا سمت تحریر یافته و اما سیم مراد آنستکه او خواهر من است در دین پس مراد از کذبی که در حدیث وارد شده آنستکه از روی ظاهر کذب است اما در نفس الامر مطابق واقع است و در خبر آمده که ان المعاریض لمندوحة عن الکذب یعنی معاریض توسعه است از مفر کذب و آن عبارت است از آنکه قائل از قول خود قصد معنی کند و سامع آن غیر مقصود او را از آن لفظ تصور نماید و این نیز از قسم کذب است القصه چون قوم ابرهیم علیه السلم لفظ انی سقیم از او شنیدند تصور مرض طاعون کردند چه مرض در میان ایشان عارض شده بود بسیار از آن متوهم بودند **فَتَوَلَّوْا عَنْهُ** پس برگشتند از او و از روی هزیمت بجهة خوف سرایت بیماری او با ایشان **مُدْبِرِينَ** در حالتیکه روی گردانندگان بودند یعنی او را تنها گذاشته روی بصحرا نهادند و چون بعیدگاه خود رفتند ابرهیم ع متوجه بتخانه شد **فَرَاغَ** پس بخفیه ایشان میل کرد **إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ** بسوی خدایان ایشان یعنی بتانی که بزعم ایشان خدایان بودند چون به بتخانه در آمد بتانرا دید بانواع حلی پیراسته و اطعمه ملونه نزد ایشان نهاده **فَقَالَ** پس گفت بر سبیل استهزا و همچنین پرستندگان ایشان که **أَلَا تَأْكُلُونَ** آیا نمیخورید این اطعمه لذیذ را و چون جوابی از ایشان نشنید دیگر باره از روی تهکم گفت که **مَا لَكُمْ** چیست شما را **لَا تَنْطِقُونَ** سخن نمیگوئید و مرا جوابی نمیدهید در این کلام تنبیه نموده که اصنام چونکه جمادند و نمیخورند و سخن نمیگویند اخس اشیا باشند هیچوجه صلاحیت عبادت نداشته باشند بعد از آن تبر برداشت **فَرَاغَ** پس به پنهانی میل کرد **عَلَيْهِمْ** بر سر بتان و بزد بر ایشان **ضَرْبًا** زدنی **بِالْيَمِينِ** بدست راست که قوت آن بیشتر است از دست چپ و سدی گفته که مراد بیمین قوت تام است یعنی بقوت تمام تبر را بر ایشان زد و گفته اند که مراد بان سوگندیست که خورده بود و میفرمود که و تالله لاکیدن اصنامکم یعنی بسبب آن سوگند که همه بتانرا که هفتاد و دو بودند در هم شکست و پاره پاره کرد مگر بت بزرگ که از زر ساخته بودند و یاقوت در چشمش نهاده بودند بعد از آن تبر را بر دوش او نهاد چون قوم او از عیدگاه مراجعت نمودند به بتخانه در آمدند و آن صورت را مشاهده کردند گفتند این فعل که کرده باشد بعضی از ایشان گفتند که این کار ابراهیم است که همیشه مذمت آلهه ما میکرد **فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ** پس روی آوردند بسوی او **يَزِفُّونَ**

در حالیکه شتاب میکردند و میدویدند او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه و مجادله بسیار چنانکه در سوره الانبیاء ذکر یافت قال
گفت ابرهیم أتعبدون آیا میپرستید ما تنحتون آنچه را که میتراشید بدست خود از سنگ و چوب و غیر آن استفهام از روی انکار است و
توبیخ یعنی چگونه صحیح باشد نزد عقل که شخصی معمول خود را پرستش نماید پس بجهت زیادتی انکار فرمود که والله خلقکم و خدا آفرید شما را وما
تعملون و اصل جواهر آنچه شما میکنید بدست خود یعنی هرگاه بنا باعتبار تشکیل عرضی که بتراشید معمول شما باشد بحسب جوهر و هیئة که مصنوع است
مصنوع خدا پس چگونه پرستش ایشان قیام مینمائید و خالق خود را وامیگذارید و بنابراین مجبره را میرسد که تمسک جویند باین آیت در آنکه خدا خالق
افعال عباد است زیرا که کفار پرستش بت میکردند که فعل ایشان بود لازم آید که خدای خالق آن باشد بلکه عبادت اجسام میکردند که منحوت ایشان بود که
آورده که چون ما تعملون تفسیر ما تنحتون است و ما در ما تنحتون بلا شبهه ماء موصوله است پس ما در ما تعملون نیز ماء موصوله باشد نه ماء مصدریه که موافق مذهب
مجبره است و شکی نیست در آنکه عدول از ظاهر معنی بغیر آنکه مصدریه است بوجه تعسّف کالعصبیه بر طریق ضلالت و مراعات نکردن علم بیان و نظم قرآن
و دیگر نکته آنکه این بر تقریع کفار است و تعییب ایشان بعمل قبیح و اگر چنانکه معنی آن خلق عمل شود از جمله عبادت با شبهت پس این اقرب باشد بمعذرت ایشان
در عبادت نه از دلالت ایشان بلوم و همچنین چرا ایشان را رسد که اعتراض کنند بر پیغمبر و گویند که چرا ما را توبیخ مینمائی بر عبادتی که فاعل آن خدا است پس
این هنگام حجت برای ایشان باشد نه بر ایشان و نیز هرگاه که مفهوم ما تعملون مصرح باشد باضافه عمل با ایشان پس چگونه اضافه آن بخدای جایز باشد
چه آن مستلزم تناقض است و تناقض محال حاصل که چون ابرهیم علیه السلام الزام حجت نمود بر نمرود و خواص او و ایشان بجهة عدم ظهور عجز و الزام ایشان
بر عوام قالوا گفتند بعضی خود را ابنوا له بنا کنید از برای سوختن ابرهیم بنیانا بنائی از هیزم پر ساخته و آتش در آن زنید فالقوه پس افکنید
او را فی الجحیم در آتش سوزان پس ایشان بنائی ساختند که طول آن سی گز بود و عرض آن بیست و از هیزم پر کردند و آتش در او زدند فارادوا به پس اراده
کردند بابرهیم کیدا مکری و حیله در هلاک او باین طریق که او را در منجنیق نشاندند و سی گز پرتاب در آتش انداختند فجعلناهم پس کردانیدیم
ایشان را الاسفلین زیرتر و خوارتر یعنی باطل کردانیدیم مکر ایشان را و آتش را بر ابرهیم گلستان ساختیم و از برهانی روشن کردانیدیم بر علو شان و
غالبیت و حقیت او و پستی خصمان او و چون ابرهیم از میان آتش بسلامت بیرون آمد دانست که قوم او ایمان نخواهند آورد قصد مهاجرت ایشان
کرد و قال و گفت انی ذاهب بدرستیکه من رونده ام الی ربی بجائی که پروردگار من بآن فرموده یعنی شام که سرزمین مقدسه است سیهدین زود باشد
که راه نماید مرا و توفیق دهد بآنچه مقصد منست از مصالح دینی و اخروی و تواند که این کلام بجهة سبق وعده او سبحانه گفته یا بجهة فرط توکل یا بنا بر عادت او سبحانه
با او در ارشاد و هدایت و حال موسی باین مرتبه نبود در چنین که گفت عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل زیرا که این بر سبیل توقع است و قول ابرهیم بر طریق جزم
پس ابرهیم علیه السلم متوجه شام شد و در آن راه هاجر بتصرف ساره در آمد و او بشوهر خود هبه نمود و چون هاجر ملک او شد از خدای خود طلب فرزند
و از روی مناجات فرمود که رب ای پروردگار من هب لی بخش مرا فرزندی که من الصالحین از جمله صالحان و شایستگان تا باشد مرا معین و مونس
طاعت و مونس و قرین در غربت و کربت حق سبحانه دعای او را اجابت نمود چنانکه فرمود فبشرناه پس مژده دادیم او را بغلام حلیم بپسری بردبار یعنی
که در کارها تعجیل نکند پیش از وقت آن با وجود قدرت او بر آن و حلم آن بمرتبه بود که در آوان حلم و غضاضت سن چون پدر او را گفته که
مرا فرموده اند که ترا ذبح کنم او در جواب گفت که بکن آنچه ترا فرموده اند الفصه حق سبحانه اسمعیل را از هاجر بوی ارزانی فرمود بحکم یزدانی
هر دو را از زمین شام بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نمائی یافت تا وقتی که ابرهیم علیه السلم از طرف شام بدیدن او آمد و در آن وقت اسمعیل سیزده
ساله بود روزی از شکار باز گشته بود و از آثار غبار شکارگاه گرد بر گل رخسارش نشسته بود و از تاب آفتاب سنبل پر تابش آشفته حضرت
خلیل بر سر راه نشسته بود چون نظرش بر اسمعیل افتاد و رخسارش دید چون گل شکفته و عذاری مشاهده کرد تابنده تر از ماه دو هفته مهر پدری
از طبع بشری در حرکت آمد غیرت الهی سلسله محبت را نیز متحرک چون شب هشتم ذی الحجه رسید که شب ترویه است ابرهیم بعد از وظیفه
عبادت بطریق عادت سر بر بالین استراحت نهاد در خواب با او ندا کردند که ای خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزند در دل خود راه میدهی
اگر تشنه وصال مائی برخیز و بدشنه تیز فرزند دلبند و ولد ارجمند خود را قربان کن ابرهیم از سطوت این خواب و هیبت این خطاب بیدار شد
و همه روز در تردد و اندیشه این خواب بود با خود میگفت که آیا این امر رحمانیست یا وسوسه شیطانی چون در شب عرفه بخواب رفت بار همان
واقعه که شب اول دیده بود باو نمودند چون روز عرفه شد معرفت پیدا کرد بآنکه آن خواب رحمانیست و در شب نحر نیز همین طریقه واقعه دید
یقین او زیاده شد و دانست که مامور این امر میباشد و اطاعت آن میباید کرد سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که خواب انبیا بمرتبه وحی است
و عمل کردن بآن واجب و متحتم و گویند که حق سبحانه در حال یقظه باو خطاب کرده بود که هرگاه بتو امر کنم که فرزند را ذبح کن بآن امر قیام
نمای و چون ابرهیم این واقعه دید آن امر عزم را تصمیم داد صبح روز نحر هاجر را گفت برخیز و فرزند خود را کسوتی فاخر و خلعتی تمام
بپوشان که او را بمهمانی دوست میبرم خانه چشمش را بسرمه سیاه کن که جویای دعوت سرای دوست چشم انتظار در راه دارند و گیسوی
مشکبارش تاب ده که خدام ضیافت خانه دوست حلقه زده ایستاده اند و سودای وصال او را در سر دارند هاجر جامه نو در بر
ارجمند پوشانید و روی و موی شسته و شانه کرده بوسید و بوئید و گفت ای جان مادر نمیدانم که ترا بکدام مجمع میبرند اما از گیسوی تو بوی پریشانی
میشنوم و معلوم ندارم که ترا بکدام مهمانخانه دعوت میکنند اما در دل از بار خود خونابه جگر کباب میبینم ابرهیم هاجر را گفت که کارد و رسنی بیاور تا با خود ببرم
هاجر گفت ای خلیل الله بوستان سرای مهمانی بزم موافقت دوستان باشد و کارد آلت قطیعه
و هجران است این جا به چه کار آید خلیل فرمود که شاید قربانی باید کرد کارد و رسن از لوازم آن است پس خلیل و
اسمعیل هاجر را وداع کرده از خانه بیرون آمدند و روی بمنی نهادند فلما بلغ پس چون رسید اسمعیل معه با پدر خود السعی

بموضع سعی که میان صفا و مروه است و گفته اند که آن مشی است بکوه منی و گویند که مراد آنست که چون سن اسمعیل بحدی رسید که میتوانست با پدر در حوائج
مدد نماید در طریق عبادت و طاعت او را یاری دهد و آن قریب بلوغ است قال گفت ابرهیم با او از روی شفقت و رحمت که یا بنی ای پسرک من تو بعد از
که بجهة قربت الهی بتحمل بلا دگر بنا متناهی مبتلا شود و تناول شهد لقا بجرع زهر بلا دست دهد و من مدتیست که بمقاسات ابتلاءات ربانیه
و بر مرصد صبر و شکیبائی مترصد بوده و بنور محنت و اذیت نشسته اما هیچ بلا بدین بلا نمیرسد که انی اری بدرستیکه من میبینم بپوسته فی المنام
در خواب انی اذبحک آنکه من ترا ذبح کنم یعنی با پدر خود خطاب الهی میرسد که داغ فراق مهجور فرزندی بر دل بر نهم و ترا بتیغ بیدریغ قربان کنم
فانظر پس بنگر در این کار ماذا تری که چه چیز میبینی این کلام نه بر وجه مشاورت است زیرا که آن در امور واجبه حتمیه غیر معقول است بلکه بجهت
آنست که تا معلوم کند که اسمعیل در این بلیه عظیمه شکیبائی و ثبات قدم را مرعی خواهد داشت یا آنکه جزع و فزع و بیطاقتی خواهد کرد اسمعیل چون
این کلام را از پدر بزرگوار خود شنید از روی دلخوشی و طواعیة قال گفت که یا ابت ای پدر بزرگوار من اگر هزار جان داشتمی و فرمان الهی نازل شدی
که همه را قربان کن بی تعلل و اهمال همه را در راه خدا فدا کردمی با این نیم جانی که دارم مضایقه خواهم کرد افعل ما تؤمر بکن آنچه مامور و مرموز
شده بآن و بجای آر آنچه ترا در خواب نموده اند ستجدنی زود باشد که مرا بیابی در این امر ان شاء الله اگر خواهد خدای من من الصابرین
از صبر کنندگان بر ذبح یعنی مثبت ربانی و توفیق سبحانی قرین حال من شود من متحمل این بلیه عظیمه شوم و اسلاد در آن جزع و اضطراب چه سل مرا بدل
هست و حضرت خلیل را بدل نیست فرزند را عوض ممکن است و حضرت عزت را عوض نه از حضرت عزت فرمان کردن و از من امتثال آن نمودن و از تو کم
خلیلی تیغ کشیدن و قربان کردن ای پدر اگر بعد از این گویند که ابرهیم برای فرمان حق پسر را در باخت این نیز خواهند گفت که اسمعیل در راه رضا
او سر در باخت و از کعب الاحبار مرویست که در آن وقت که خلیل علیه السلم اسمعیل را از نزد مادر بیرون برد ابلیس پر تلبیس از این قضیه مطلع
شد با خود گفت که وقت آنست که مکری سازم تا بنای خاندان خلت را بر اندازم پس با خود تامل کرد که زنان را قوت شکیبائی کمتر است و دل مادران
بجانب فرزندان مایلتر اول بوسوسه او پردازم پس بصورت مرد پیری نزد هاجر آمد و گفت ای هاجر هیچ میدانی که خلیل اسمعیل را کجا میبرد گفت بمهمانی
دوستی میبرد ابلیس گفت ای غافل او را میبرد تا رخسار گلنار او را بزخم تیغ خونبار کرداند و سنبل پر تاب او را از دم تیغ بخون خضاب کند هاجر گفت ای پیر خرف
شده عجب از تو اگر تو ابلیس نباشی پدری چون خلیل و پسری چون اسمعیل چگونه دلش دهد که میوه رسیده نهال نهاده خود را که نوباوه باغ
خلتست و گلدسته بوستان ملت بر خاک هلاک اندازد گفت مدعای او آنست که خوابی دیده ام و حضرت عزت او را امر فرموده که فرزند خود را در راه
ما قربان کن هاجر گفت که خلیل دروغ نگوید چون فرمان رب العالمین بدین صورت صادر شده باشد هزار جان هاجر و فرزندانش فدای حضرت رب الجلیل باد ابلیس از هاجر
نومید شد و بنزد خلیل آمد و گفت ای ابرهیم هزار جان مقدس فدای کمان ابروی اسمعیل پسر تو میخواهی که او را گردن خون آلوده کنی و چون مهر تابان بروی
خاک افکنی و رخسار تابان او را گلناری سازی و موی جعد او را بخون خضاب کنی در این باب تامل نمای و در این کار فکری فرمای ابرهیم دانست که او شیطانست سنگی
و تمام لاحول نهاده بجانب او افکند و زجر نمود گفت ای ابرهیم خواب تو شیطانیست و اگر نه حقتعالی اکبر چگونه ناحق بقتل فرزند امر فرماید ابرهیم گفت تو شیطانی
و ترا بر انبیا دستی نمیباشد خواب من رحمانیست و امریکه دوست فرموده مشتمل بر حکمتهای بی نهایتست و من غیر از فرمان برداری چاره ندارم ابلیس گفت ای خلیل
آخر دلت میدهد که بدست خود چنین فرزند را هلاک کنی ابرهیم را آتش غضب در اشتعال در آمد ابرهیم گفت ای مردود در آن دم که مرا در آتش میافکندند
جبرئیل که بدان مقربان درگاهست یاری ماش خواست که عنان توکل و زمام توسل مرا از طریقه توجه بحضرت دوست بگرداند سخن او در من اثر نکرد تو
که واپس ترین این راهی میخواهی که مرا بوسوسه و تلبیس از راه ببری هرگز نتوانی بجلال ذو الجلال که اگر مرا از مشرق تا مغرب فرزند باشد و فرمان
الهی در رسد که همه را بدست خود قربان کن بکشم همه را بتیغ بیدریغ بکشم و هیچ باک ندارم زیرا که جز رضای الهی و خوشنودی حضرت باری مرادی در دل
من نیست از ابن عباس روایتست که چون ابرهیم در منی بجمره اولی رسید شیطان آمد که او را تعرض کند هفت سنگ بوی انداخت و از آنجا که بجمره دوم رفت
باز شیطان آمد هفت سنگ دیگر بوی انداخت و چون بجمره عقبه آمد آنجا نیز ظاهر شد هفت سنگ دیگر بوی انداخت و بواسطه این رمی جمرات ثلثه از
جمله مناسک حج شد چون ابلیس خبیث از وسوسه خلیل جلیل محروم شد پیش اسمعیل آمد و گفت ای غنچه گلستان رسالت و ای میوه بوستان عزت و جلال
هیچ میدانی که پدر تو ترا کجا میبرد گفت بمهمانی دوستی میبرد گفت غلط کرده او ترا بمهمانی نمیبرد بلکه ترا میبرد که بکشد میگوید که حق سبحانه مرا در خواب گفته که فرزند
خود را قربان کن اسمعیل گفت ای پیر بی تدبیر اگر فرمان حضرت عزتست هزار جان اسمعیل نثار خلیل و فدای خلیل باد ابلیس گفت ای پسر ترا تحمل تیغ تیز
نباشد با پدر در این امر مناظره کن و از پیش او بگریز اسمعیل گفت در گذر از آنکه من سر از امر و فرمان حق بر ندارم و رخ از امر پدر بر نمی پیچم ای پیر نابالغ
ندانسته که حکم خلیل راحت روح منست و فرمان خلیل سرمایه فتح و فتوح ابلیس یکباره مبالغه آغاز کرد و ابرهیم علیه السلم
مقداری راه در پیش بود اسمعیل علیه السلام نعره زد که ای پدر این پیر گمراه مرا بر مجادله خلیل علیه السلام گفت ای فرزند این
ابلیس رو سیاه است و بدترین سگان این درگاه سنگی چند در کار او کن سگ پر آشوب جنگجوی سزای او ضربت سنگ است
اسمعیل علیه السلام سنگی چند بجانب آن خاکسار انداخت و آن سگ بی آزرم را سنگسار ساخت و گفت ای لعین ترا گفتند که سر بنه گردن
کشیدی لاجرم طوق لعنت ان علیک لعنتی در گردنت افتاد چون مرا گویند که سر باز اگر گردن ننهم مباد اگر گردن جان من از
طوق شوق انه کان صادق الوعد محروم ماند شیطان اینجا نیز تهی دست منکوب و مخذول باز گشت و ابرهیم علیه السلام
چونکه در منی قرار گرفت اسمعیل را در پیش خود نشانید و کارد و رسن را از آستین بیرون آورد و بر زمین نهاد و صورت حال را
تقریر کرد و گفت ای فرزند هیچ وصیتی داری که بجای آرم گفت ای پدر سه وصیت دارم از من قبول کن اول آنکه بوقت کشتن دست
و پای مرا محکم ببندی ابرهیم علیه السلام گفت نزد پروردگار خود میروی جزع میکنی گفت ای پدر جزع نمیکنم اما این

وصلب بجهد و معلیست یکی انکه زخم کارد خون ریز چون بیدن نحیف و جسم ضعیف من رسد مبادا که دست و پای زنم و صورت اضطراب از من پدید اید
و بدین عز که نام خدا ذبیح باید صابران بیرون کنند دوم انکه التزام حرمت تو بر من واجبست شاید در وقت اضطراب دست و جامه تو بخون الوده شود و بدین
بی ادبی از جمله ارباب عقوق و عصیان کردم ابرهیم این وصیت را قبول کرد و گفت دیگر چه وصیت داری اسمعیل گفت وصیت دیگر من انستکه بوقت
قربان کردن روی من بر خاک نهی و درین وصیت نیز چیز ملاحظه کرده ام انکه حضرت عزت خواری و زاری بندگان را دوست میدارد و رویهای کرد الوده
و جبینهای خاک فرسوده را نزد وی قدری هست چون مرا بدین حالت به بیند بنظر رحمت در من نگرد دیگر انکه تعلق خواطر پدران بمحبت فرزندان
بیناست میترسم که در حال تیغ راندن نظر تو بروی و موی من افتد و سلسله مهر و شفقت پدری بحرکت اید و در فرمان حضرت سبحان تاخیری واقع
شود و ان تاخیر عین تقصیر شود ابرهیم را دراین حالت رقت آمد و گفت این وصیت را نیز قبول کردم وصیت سیم کدام است اسمعیل گفت یا خلیل الله
میدانم که چون بخانه باز روی و مادر فراق دیده و داغ هجران کشیده چون مرا همراه تو نبیند بجوشد و از غصه مجروح شود و بدرد دل اغاز زاری کند
و از سوز سینه و حرارت جگر نعره زند درخواست من انستکه با وی درشتی نکنی و سخن سخت نگوئی که فراق فرزندان بر مادران بغایت
صعب و دشوار باشد او را بلطف دلداری فرمائی و ابواب تسکین و تسلی بر دل وی بکشائی و سلام من باو برسانی و بگو که اسمعیل گفت
مرا حلال کن و در فراق من صبور باش که خدای تعالی صابرانرا دوست میدارد و چونکه این فرزند مستمند بدیدار تو خو کرده بود و بدیدار و ملاقات
ترا پس گرفته از سر خاکم قدم باز مدار و زیارت مرا از خواطر عاطر فرو مگذار ای پدر همنشینان محله و دوستان مکتب را از من سلام برسان و بگو
که اسماعیل از شما توقع نمود که هرگاه جمع شوید از تنهائی و پریشانی این غریب خاک را بدعای خیر فراموش نکنید و در هر مجلس و محفل که شمع مراتب
فرزندان این کشته بلا تیغ و خون ریخته میدان ابتلا را بشکلی واهی یاد آرید ابرهیم این وصیت نیز قبول کرد و بدل قوی دست و پای اسماعیل را ببست
خروش در ملاء اعلی برآمد و فغان از ملائکه عالم بالا برخواست و نظاره ایستاده در حال پدر و پسر و تفویض و تسلیم ایشان مینگریستند و میگریستند
و میگفتند بار خدایا بزرگ بنده ایست ابرهیم که او را برای تو در آتش افکندند باک نداشت و اکنون برای تو و برای رضای تو فرزند را قربان میکند هیچ
عذر ندارد حقسبحانه بدیشان خطاب کرد که ما او را خلعت خلت پوشانیده ایم و تاج محبت پوشانیده و کلستان محبت از خار ابتلا و محنت خالی نیست
فَلَمَّا أَسْلَمَا پس انهنگام که پدر و پسر گردن نهادند حکم خدا را یعنی ابرهیم بفدای پسر و پسر بفدای پدر سر تسلیم نهادند وَتَلَّهُ و بیفکند ابرهیم علیه السلام
پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بالتماس او بر زمین وضع نمود و تیغ تیز بر حلق او نهاد و در روایت وارد شده که هفتاد بار بکشید ذره از
پوست و گوشت وی را نبرید ابرهیم در خشم شد و کارد را از دست بیفکند بقدرت الهی آنکارد با وی در سخن آمد که ای پیغمبر خدا بر من خشم مگیر که
الخلیل یأمرنی بالقطع والجلیل ینهانی خلیل مرا به بریدن میفرماید و ملک جلیل مرا از بریدن باز میدارد و من ان میکنم که جلیل میخواهد نه خلیل و در روایت
واقع شده که حقسبحانه صفحه مس بیکبار در حلق اسماعیل پدید اورد تا کارد را از بریدن باز داشت و گفته اند که حلق او میبرید باز درست میشد
بدین صورت در صخره منی بود یا در موضع مسجد الخیف یا در منحر حاجیان پس حقسبحانه میفرماید که عمل ابرهیم مقبول درگاه ما شد و آنرا پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ
و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ انکه ای ابرهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستیکه راستکردی خوابرا که دیده بودی بسبب عزم
جزم تو بر کردن ان با ابتیان نمودن تو بر مقدمات آن و این از قبیل تسمیه شیء است باسم مقدمات آن و در بعضی از تفاسیر آورده اند که ابرهیم علیه السلام در
خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون پدید نمیشد و چون در بیداری همان صورت بست و وقوع یافت حقسبحانه فرمود که ای ابرهیم خواب خود را
راستکردانیدی بدار دست و پای او را و از بند ابتلا خلاص کن کویند که رؤیای انبیا بر دو قسم است یکی انکه بر حقیقت خود باقی باشد بر خلاف
ظاهر معمول نشود کقوله تعالی لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ و دیگر انکه بر خلاف ظاهر باشد چون خواب حضرت یوسف علیه السلام
چنانکه حقسبحانه حکایت از ان میکند إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ و خواب ابرهیم علیه السلام از انقبیل بود لکن آمن
نبود که از بر خلاف حقیقت حمل کند و چونکه بمقدمات ذبح شروع نمود حقسبحانه فرمود که قد صدقت الرؤیا دانستکه ان رؤیا بر حقیقت خود نبود
بلکه بر خلاف ظاهر بود بدانکه جواب لما اسلما محذوفست و تقدیر کلام انستکه فلما اسلما وتله للجبین وناديناه ان یا ابرهیم قد صدقت الرؤیا
فازا و ظفرا یعنی ابرهیم و اسماعیل چون امتثال امر الهی نمودند بجهت ذبح جبین اسماعیل را بر زمین نهاد و ندا کردیم که ای ابرهیم
خواب خود را راستکردانیدی پس هر دو رستکار شدند و خلاص کشتند از محنت امتحان و بلاء ابتلا شاد و خرم شدند و بباید دانستکه این
ایه دلالت میکند بر جواز نسخ قبل از وقت فعل ان که ذبح است زیرا که ابرهیم مامور نبود بقطع اوداج بلکه مامور بود بمقدمات ان چنانکه کذشت
ولهذا بعد از ان فرمود قد صدقت الرؤیا و ممتنع نیست انکه فدا از برای مقدمات ذبح باشد زیرا که فدیه واجب نیست از جنس مفدی باشد لهذا فدای حلق را
راس دم شاة است و برهمین قیاس است این بحث و جمعی دیگر از ان ما کوییم که مامور بصورت ذبح بود و ابرهیم علیه السلام ان فعل اورد پس هر کاه جزئی را
قطع میکرد باز ملتئم میشد و اطلاق ذبح بر آن بطریق مجاز باشد و موید اینست انچه در روایت واقع شده از انقلاب سکین و پیدا شدن صفحه
مس بر عنق اسماعیل إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنانکه پاداش دادیم ابرهیم و اسماعیل علیهما السلام را بر نیکوئی عمل و ترجیح ایثار و انقیاد
بذل کردیم و بمنت و مرحمت هم چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این ابتلا و امتحان ابرهیم
لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ هر اینه ازمائشی است هویدا که بان مخلص و محب ثابت قدم از غیر ان ممتاز شود و کویند که بلا درینجا بمعنی نعمت است تسمیه شیء باسم
ما یؤول الیه یعنی کران امتحان و ابتلاء ابرهیم نعمت الهیه بود زیرا که منتهی بفرح و فرج شد در اخبار امده چنین که ابرهیم اسماعیل را ذبح مینمود فرشتکان در انکان
متعجب بودند از ان واقعه متحیر و میکفتند یا ابرهیم سخی تر است انکه فرزند فدا میکند یا اسماعیل جوانمرد تر است که برضای خود جان در میبازد زبان حال
خلیل میکفت که جوانمردی مراست که فرزند ارجمند خود را برای دوست قربان میسازم و بلسان اشارت اسماعیل علیه السلام میفرمود که من سخی ترم که جان

عزیز دارم و در راه او در میبازم اما جناب جلیل هر دو را معزول کرد و فرمود که جود من از همه بیشتر است و کرم من از همه پیش که ناکشته را از ابراهیم کشته
میشمارم و ناخواسته را از برای اسمعیل فدا میفرستم ای جبرئیل برو و فدا ببر و ابرهیم را بکو که خواب خود را راست کردی و شرط فرمان برداری بجای اوردی
ابرهیم متحیر ایستاده بود که جبرئیل علیه السلام در رسید و کوسفندی از بهشت بیاورد چنانکه فرمود وَفَدَيْنَاهُ و فدا دادیم اسمعیل را
بِذِبْحٍ با بچه او را ذبح کند عَظِيمٍ بزرگ از حیثیت جثه یا باعتبار منزلت و مرتبت چه مرسل ان ملک جلیل بود و رسول جبرئیل و مرسل الیه ابرهیم
خلیل و بعضی کفته اند که عظمت ان از ان حیثیت بود که چهل سال در بهشت چرا کرده بود یا بسبب انکه ان کبشی بود که هابیل در راه خدا قربان
کرده بود و میتواند بود که عظیم صفت موصوف محذوف باشد یعنی بذبح عبد عظیم پس درین هنکام عظیم صفت اسمعیل باشد نه فدای او
و محمد بن مسلم از امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده که ان کبش سفید و سیاه بود و شاخ دار و از اسمان بر کوهی که در جانب راست مسجد
منی است فرود آمد در مقابل جمره وسطی و فربهی آن بر وجهی بود که در سایه خود میرفت و نظر مینمود و در سایه خود میخسپید و میچرید و بول و
سرکین میکرد حاصل که جبرئیل ع او را نزد خلیل اورد و کفت ای خلیل بزرکوار و ای صاحب وفادار حضرت عزت ترا سلام میرساند و میکوید که بر دعوی
خلت عاشقانه قربانی فرزند ارجمند را کواه کذرانیدی کنون رسن را از دست و پای فرزند دلبند بکشای و بدست و پای این کوسفند بند و آنرا
قربان کن ابرهیم علیه السلام دست و پای فرزند بکشاد و پای کوسفند ببست و کفت ای فرزند دلبند جبرئیل سلام ملک جلیل بتو اورده میکوید
که دوست فرموده که ای اسمعیل بتیغ بلا صبر کردی و رسم تسلیم و الطاعت بجا آوردی دست بدعا بر دار و هر چه مراد تو است بزبان ار تا صله
عطا در دامن مدعای تو نهم اسمعیل دست بر داشت و بنیاز تمام کفت بار خدایا هر که از امت پیغمبر اخر الزمان که در حالت رفتن از دنیا تیغ زبان او
بشهادت توحید تو روان باشد کناهان او بمن بخش جواب آمد که ای اسماعیل وای پسندیده جلیل و نور دیده خلیل مرادت بر اوردیم و کنه
کاران او بخشیدیم و در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا منقول است که چون حقتعالی کوسفند برای فدای اسماعیل
فرستاد ابرهیم علیه السلام او را ذبح نمود بخاطر مبارکش خطور نمود که اکر بدست خود فرزند را قربان کردمی عجب ثواب عظیم یافتمی و بمقدم همت بدرجه رفیع
شافعی حق سبحانه بوی وحی فرستاد که ای خلیل از جمله خلقان که را دوست تر داری ابرهیم کفت محمد را که حبیب و صفی تو است خطاب امد که او را دوست تر
میداری یا خود را ابرهیم کفت بعزت و جلال تو که او را دوست تر میدارم فرمان رسید که فرزند او را دوست تر داری یا فرزند خود را خلیل جواب داد که فرزند
امجاد او را دوست تر میدارم حقتعالی وحی کرد باو که یکی از فرزندان بزرکوار او را بخواری و زاری بجور و ستمکاری غریب و تنها کرسنه و تشنه در دشت کربلا
شربت شهادت بچشانند ابرهیم چون شنید از این واقعه شنید قطرات عبرات از چشمه چشم بر صفحات رخسار فرو بارید خطاب رسید که ای ابرهیم ثواب کریستن تو
بر حسین و المیکه بدل تو رسید برابر ان ثواب است که بدست خود فرزند خود را قربانی کنی و بدانکه نزد بعضی انستکه ذبیح اسحق است نه اسماعیل
و دلیل ایشان اجماع اهل کتابست و جواب از این انستکه اجماع اهل کتاب حجت نیست چه قول ایشان غیر مقبول است و سخن ایشان غیر معقول و ائمه هدی ع و معظم
علمای کرام چون ابن عباس و ابن عمر و سعید بن مسیب و حسن بصری و شعبی و مجاهد و ربیع بن انس و کلبی و محمد بن کعب و قرظی متفق اند بر اینکه اسماعیل بود
و شهره در میان ایشان همینست و دیگر انکه حق سبحانه بعد از قصه ذبح بشارت اسحق با ابرهیم داد و فرمود وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ که اکر ذبیح اسحق
میبود میبایست که بشارت مقدم باشد بر ذبح و در موضع دیکر فرموده که فبشرناه باسحق ومن وراء اسحق یعقوب پس اکر اسحق مامور شده بود بذبح
چکونه صحیح باشد که خدای تعالی بشارت اسحق و ذریه او با برهیم دهد و باز امر بذبح او نماید چه در حکم تضاد است و از ابن عباس پرسیدند که ذبیح
که بود کفت جهودان میکویند که اسحق بود و حال انکه دروغ است چه پیغمبر ما فرمود انا ابن الذبیحین من پسر دو کشته ام و هیچ خلاف نیست که
در انکه انحضرت از نسل اسماعیل بود و جهودان بجهت حسدی که بر پیغمبر داشتند کفتند که ذبیح اسحق است چه سلسله ایشان باو منتهی میشود
تا بان فخر کنند بر پیغمبر ما و تصغیر او نمایند و ذبیح دیکر عبد الله بن عبد المطلب بود پدر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مجمل قصه او بدین
منوال بود که چون عبد المطلب را در خواب نمودند که چاه زمزم را طلب کن و او را پاک ساز او جهد بسیار میکرد و میجست و نمی یافت اخر نذر کرد که
اکر اینچاه را بیابد یکفرزند در راه خدا قربان کند و چون چاه زمزم را یافت خواست تا بنذر خود وفا کند با خود در اندیشه ان بود که کدام فرزند را
قربان کند ناکاه هاتفی او را ذکر رجوع بقرعه کن چون قرعه زد بنام عبد الله بر آمد که پدر حضرت رسالت پناه بود که نور محمدی از جبهه او تابان
بود و عبد المطلب او را بغایت دوست داشتی خواست که او را ذبح کند بنی هاشم جمع شدند و کفتند نمیکذاریم که تو او را ذبح کنی زیرا که در
ناصیه او آثار خیر میبینیم او کفت پس چه کنم کفتند فدیه بده کفت این مهم را نیز بقرعه رجوع میکنیم فرمود تا ده شتر اوردند و قرعه انداخت
بعبد الله افتاد شتر دیکر بران مضاعف ساخت و باز قرعه انداخت قرعه بنام عبد الله برامد همچنین پنج پنج و ده ده زیاده میکرد
قرعه بنام عبد الله برمیامد تا بصد شتر رسید و چون این نوبت قرعه زد بنام شتران بر آمد بنی هاشم کفتند این صد شتر را فدای
عبد الله کن و همه را قربان نما عبد المطلب کفت از انصاف دور باشد که چند بار قرعه بنام عبد الله بر امده و یکبار بنام شتران ما عبد الله را
بکذاریم و شتر را قربان کنیم بعد از ان چند بار دیکر قرعه زدند همه بنام شتران برامد پس همه شتر را قربان کردند و اینکه در شرع مقرر شده
که دیه خون مرد مسلمان صد شتر است منشأ آن اینست و محمد بن اسحق کعب قرظی روایت میکند که او کفت عمر عبد العزیز از من پرسید که از
فرزندان ابرهیم کدام ذبیح بود من کفتم اسماعیل و استدلال کردم بایه و بشرناه باسحق نبیا و بعد از ان شخصی را بشام فرستاد طلب یکی از علما
یهود که مسلمان شده بود و باعتقاد تمام ایمان آورده بود تا از او استفسار این معنی کند چون او را حاضر کردند عمر عبد العزیز از او سوال کرد که
ذبیح اسماعیل بود یا اسحق کفت اسماعیل و همه یهودان این را میدانند اما چون اسماعیل پدر عربست و اسحق پدر ایشان از اینجهت انکار
میکنند تا بسبب این دعوی کاذب بر عرب مفتخر کنند اصمعی کوید که از ابو عمرو بن علا پرسیدم که ذبیح اسماعیل بود یا اسحق کفت این ذهب عنك

عقلاء کجا رنه است عقل تو اسحق در ان زمان کی در مکه بود بلکه اسمعیل بود که با پدر خانه خدا را بنا نهادند و باتفاق همه کس منحر در مکه بود نه در دیگر بلد پس ذبیح اسماعیل بوده نه اسحاق و عبدالله بن سنان از ابی عبدالله از صاحب ذبیح سؤال کرد فرمود که اسمعیل بود نه غیر او و زیاد بن سوقه نیز از ابی جعفر علیه السلام همین سؤال کرد و همین جواب شنید و عیاشی نیز باسناد خود از برید بن معویه بن عجلی روایت کرده که او گفت از ابو عبدالله پرسید که میان بشارت ابرهیم باسمعیل و بشارت او باسحق چند مدت بود فرمود که پنج سال و بعد از آن گفت فبشرناه بغلام حلیم اشارت به بشارت ابرهیم باسماعیل و این اول بشارتی بود که خدای تعالی بابرهیم علیه السلام داد و وقتی که اسحق از ساره متولد شد و بسن سه سالگی رسید روزی ابرهیم اوزا در کنار خود نشانده بود اسماعیل بیامد و او را از انجا دور کرد و خود بجای او بنشست ساره چون اینحال را مشاهده نمود با ابرهیم گفت روا باشد که پسر هاجر پسر مرا از کنار تو دور کند و خود در جای او بنشیند بخدا سوگند که من و هاجر هرگز در یک شهر نباشیم او و پسرش را از این شهر اخراج کن ابرهیم بجهة آنکه ساره از اولاد انبیا بود و دختر خاله او همیشه تکریم و تعظیم او نمودی و سخنان او را امتثال کردی چون این سخن از او بشنید بسیار مهموم شد و با خود اندیشه میکرد که اگر سخن او را رد کنم از رده خواطر شود و اگر هاجر و اسماعیل را از این دیار بیرون کنم بمهاجرت ایشان گرفتار شوم چون شب شد و بر بستر خواب تکیه فرمود در خواب بار نمودند که اسماعیل را در موسم حج بمکه ذبح کن چون بیدار شد غم او بیشتر شد اخر الامر روز با الضرورة در زمین حجه از زمین شام بمکه برد تا اسماعیل را در موسم حج ذبح نماید و در زمانیکه بمکه رسید اول بقواعد بیت الله مشغول شد و چون بنای آن را کرد بمنی امدند و مناسک از انجای آوردند و از بمکه امدند و هفت بار طواف کعبه نمودند و بعد از ان بصفا و مروه امدند و بسعی اشتغال نمودند و در اثنای آن اسماعیل را گفت انی اری فی المنام انی اذبحک موسم عاشی هذا فانظر ماذا تری او در جواب گفت یا ابت افعل ما تؤمر و چون از سعی فارغ شدند بمنی امدند و این قضیه در روز نحر بود و چون بجلیکه جمره وسطی بود رسیدند بذبح او مشغول شد در اثنای انحال جبرئیل عم امد و فدا آورد و گفت حضرت عزت ترا سلام میرساند و میگوید قد صدقت الرؤیا برخیز و این گوسفند را ذبح کن و گوشت او بر فقرا و مساکین قسمت کن ابرهیم عم مامور اقدام نمود و فرزند شادان شد عبدالله عباس گفت بان خدائی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که من در بدایت اسلام سر انگبش را دیدم که بر در خانه کعبه در زیر ناودان آویخته بود و در انوار گفته که آنکه در بعضی روایات واقع شده که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله پرسیدند که ای النسب اشرف قال یوسف صدیق الله ابن یعقوب اسرائیل الله ابن اسحق ذبیح الله ابن ابرهیم خلیل الله صحیح انیست که قول انحضرت چنین است که یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم و زیادات از راویست نه از انحضرت و آنچه مرویست که یعقوب بیوسف کتابت نوشت من یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله ابن ابرهیم خلیل الله از اخبار یهودانست و بثبوت نه پیوسته و اخبار صحیحه مذکوره دافع است حاصل چون ابرهیم خلیل در کوره امتحان از شایبه غش خالص بیرون آمد در محک ابتلا پالوده و پاکیزه از ین جهة ممدوح ملک جلیل شد و مستحق ثنای جمیل چنانکه در شان او فرمود که **وَتَرَكْنَا** و باقی گذاشتیم **عَلَيْهِ** بر ابرهیم ثنائی تمام و بنامی نام الکلام **فِي الْآخِرِينَ** در میان پسینیان یعنی امت پیغمبر اخر الزمان تا قیام قیامت هرگاه متذکر بنام او شوند زبان بمدح او کشایند و باحسن وجه او را ستایش نمایند **سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ** سلام و تحیت از جانب خدا بر ابرهیم است و محتمل است که این کلام مستانف باشد از جانب او سبحانه چنانکه در قصه نوح سمت ذکر یافت یعنی تحیت عاتب و ثنای بی نهایت از جانب ما بر ابرهیم است **كَذَٰلِكَ** همچنانکه پاداش دادیم ابرهیم را بدهیم **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** پاداش میدهیم نیکوکاران را از ثواب جلیل و ترک ذکر انا از جهة اکتفاء بسبق ذکر انست **إِنَّهُ** بدرستیکه ابرهیم **مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** از جمله بندگانیست که بما گرویده و تصدیق نموده و بعد از مضی پنج سال از بشارت اسماعیل بابرهیم عم باز او را بتولد اسحق بشارت دادیم **وَبَشَّرْنَاهُ** و بشارت دادیم او را **بِإِسْحَاقَ** بوجود فرزندی دیگر اسحق نام **نَبِيًّا** در حالتیکه مقدر شده بنبوت یعنی پیغمبری باشد **مِنَ الصَّالِحِينَ** از جمله شایستگان و ستودگان پس بنا بر تقدیر وجود و مقدر حال و ذی حال مقارن یکدیگر باشند نزد وجود فعل و لازم نیاید تراخی لغبار از ذی حال و عامل در ان وجود باشد نه فعل بشارت که در وقت علم ذی الحال است و از این قبیل است قوله فادخلوها خالدین و ایراد صفت ثانیه بجهة ترغیب عباد است در صلاح چه اسحق با وجود جلالت قدر و رفعت منزلت که نبوتست بصفت صلاحیت ممدوح گشته پس فلاح فرع صلاح است و کمال تکمیل متفرع آن **وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ** و برکت دادیم بر ابرهیم **وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ** و بر پسر او اسحق یعنی آنچه بایشان کرامت کرده بودیم از اصناف مکرمت دینیه و دنیویه از برای ایشان ثابت و دایم کردانیدیم تا آنکه اولاد و ذراری ایشانرا بسیار ساختیم و باقی گذاشتیم تا روز قیامت با آنکه از صلب ایشان انبیای بسیار بیرون آوردیم **وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا** و از فرزندان ایشان **مُحْسِنٌ** نیکو کارند بایمان و طاعت **وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ** و برخی دیگر ستمکارند بر نفس خود از کفر و معصیت **مُبِينٌ** که اشکار او هویداست ظلم و عصیان ایشان یعنی از نسل ایشان هم مؤمن نیکوکارند و هم کافر بدکردار اینکلام تنبیه است بر آنکه نسبت را اثری نیست در اهتدا و ضلالت و ظلم اعقاب سرایت نمیکند بر آبا و اجداد و سبب نقص و عیب ایشان نمیگردد چه عاصی معاقب ببدی فعل خود میشود و معاقب بر آنچه دستهای او کسب نموده نه آنکه عتاب و عقاب متفرع بر فرع یا اصل باشد کقوله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون و بعد از ذکر ابرهیم و اولاد و اظهار انعام بر ایشان بیان انعامی میکند که با موسی و هرون علیهما السلام کرامت فرموده و میگوید **وَلَقَدْ مَنَنَّا** و بدرستیکه منت نهادیم یعنی انعام کردیم **عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ** بر موسی بن عمران و برادر او هرون بنعمت رسالت و نبوت و انواع نعم دینیه و دنیویه **وَنَجَّيْنَاهُمَا** و رهانیدیم ایشانرا **وَقَوْمَهُمَا** و گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل را **مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ** از اندوه بزرگ یعنی غرق و تغلب ایشان در دست دشمنان و ایشانرا باعمال شاقه فرمودن و ایذا و آزار رسانیدن از زدن و کشتن **وَنَصَرْنَاهُمْ** و یاری دادیم هر ایشانرا بر فرعون و اتباع او **فَكَانُوا** پس بودند **هُمُ الْغَالِبِينَ** ایشان غلبه کنندگان بر دشمنان بعد از آنکه مقهور و مغلوب بودند **وَآتَيْنَاهُمَا** و عطا فرمودیم موسی و هرون **الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ** کتابی در غایت هویدا و روشنی یعنی توریة که مشتمل بود بر احکام بتبیین واضحه و بیان اشیاء مجهوله کقوله انا انزلنا التوریة فیها هدی و نور و لهذا مسمی بانسم گردانید نزد بعضی لفظ عربیست مشتق از وری الزند یعنی آتش زنه از...

آتش زنه بیرون آورد **وَهَدَيْنَاهُمَا** و راه نمودیم هر دو را **الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** براه راست یعنی طریق حق که موصل جنانست **وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا** و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو **فِي الْآخِرِينَ** در میان امتان باز پسین یعنی امت محمد که همیشه بذکر ایشان عذب البیان و رطب اللسان اند و باز گذاشتیم بموسی و هرون در میان امت پیغمبر آخر الزمان اینکه میگویند که **سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ** سلام تام الکلام و ثنا علی الوجه التام بر موسی و هرون است و با آنکه سلام میفرستیم بر این دو پیغمبر عظیم الشان **إِنَّا كَذَٰلِكَ** بدرستیکه ما همچنان که اجلال و تعظیم ایشان نمودیم **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** پاداش میدهیم نیکوکاران را از ثواب جلیل بروجه تکریم و تبجیل **إِنَّهُمَا** بدرستیکه موسی و هرون **مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** از بندگان گرویدگانند تصدیق نمایندگان بجمیع اوامر و نواهی و عمل نمایندگان بر وفق آن و چون ذکر الیاس بر قول مشهور سبط هرون بود از جهة حکایت او در عقب ذکر موسی و هرون ایراد نمود فرمود که **وَإِنَّ إِلْيَاسَ** و بدرستیکه الیاس بن یاسین یا الیاس بن مشی بن فنحاص بن العیزار بن هرون که ابن عم الیسع است **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** از جمله فرستادگانست بدعوت نمودن مردمان براه حق خواندن ابن مسعود و قتاده بر آنند که ان ادریس پیغمبر است پیش بعضی او ذوالکفل است اما قول اول اصحست و اشهر چه این قول معظم مفسران و مورخان است پس ای محمد قصه او را بخوان و یاد کن **إِذْ قَالَ** چون گفت **لِقَوْمِهِ** مر گروه خود را بطریقه انکار **أَلَا تَتَّقُونَ** آیا نمی ترسید از عذاب الهی و عقاب پادشاهی ارباب تواریخ گفته اند که چون حزقیل که از خلفای موسی عم بود وفات کرد فتنه های عظیم در میان بنی اسرائیل پیدا شد و ایشان عهدها را شکستند و توریة را پس پشت انداختند و در ان عهد پادشاهی بود نام او اجب و در اول مسلمان بود و در اخر باغوای زن خود که ازبیل نام داشت دین اسلام را از دست گذاشت و بت پرست شد و رعایا اقتفا باو کرده از دین حق برگشتند بعل بوی آوردند و آن بتی بود از طلا و بیست گز بالای او بود و چهار روی داشت و چون بود و چهار صد خادم بخدمتکاری او مشغول بودند ایشان ان بت را خدا میدانستند و حدما او را پیغمبران او و چون ان بت در شهر بعلبک بود که از بلاد شام است از این جهة آن شهر باسم بعلبک مشهور شد القصه شیطان بیامد و در شکم او رفتی و ایشانرا بپرستیدن ان تحریص نمودی و بکلمات مضله با ایشان تکلم کردی و این پادشاه هرگاه بجائی رفتی زن او بشکل مردان در امد و بجای او نشسته حکم کردی و این زن هفت شوهر را بتلبیس کشته بود و هفتاد پسر از ین شوهران دیگر پیدا کرده بود و عابدی در جوار او باغی داشت که حاصل از اسرها بر معیشت کردی و بوظایف عبودیت قیام نمودی این زن طمع در ان باغ کرد و هرگاه که با شوهر خود نشستی تعریف باغ مرد صالح کردی و گفتی بیا تا او را بکشیم و باغ او را تصرف کنیم شوهر او را از این امر شنیع منع کردی اتفاقا روزی پادشاه غایب شد زن مرد صالح را متهم ساخت بعلت آنکه او پادشاه را دشنام داده و باین بهانه او را بکشت و باغ او را تصرف نمود و چون شوهر بیامد بر این قضیه واقف شد زن را عتاب کرد و گفت عنقریب شامت این خون ناحق در ما اثر کند و پادشاهی ما از دست برود اخر الامر حق تعالی الیاس را بجانب ایشان فرستاده و فرمود باین پادشاه بگو که من انتقام آن پادشاه را از شما بکشم و بجهة ارتداد و ظلم تو و زنت که او را کشته و این باغ بگیرم بر وجهی که هیچکس بشما رحم نکند و شما را دفن نکنند تا سباع بخوارید و زاری گوشتهای شما را بخورند الیاس امد پیغام بگذارد و او از روی انکار گفت **أَتَدْعُونَ** آیا میخوانید یعنی میپرستید **بَعْلًا** بعل را بخدائی و گویند که بعل لغت اهل یمن بمعنی رب است یعنی آیا پرستش خدائی میکنید که غیر الله است **وَتَذَرُونَ** و وا میگذارید یعنی پرستش نمیکنید **أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ** نیکوترین آفرینندگان را از خالقین مصورانند یعنی نیکوترین تصویر کنندگان و صنعت کنندگان چونکه تصریح بعد از ابهام واقع است در نفس از ابهجه بعد از ابهام تصریح باسم او سبحانه نمود بطریق بدلیت و گفت **اللَّهَ** یعنی پرستش نمیکنید خدائی را که **رَبَّكُمْ** آفریدگار شماست **وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ** و پروردگار پدران پیشین شما چونکه خالق شما و آبا و اجداد شما و ستمی بر پرستش او قیام نمائید و از پرستش غیر او دست بردارید و بکر برفع میخوانند بر آنکه خبر مبتدای محذوف باشد یعنی آنکه احسن الخالقین است الله است که خالق جمیع مردمانست بعد از استماع پیغام و نصیحت بر او خشم گرفت و گفت تو در دعوی نبوت و تبلیغ رسالت کاذبی و ما دست از پرستش بت براه صواب و بر طریق رشاد و الیاس دیگر باره آغاز دعوت کرد و پیغام را اعادت فرمود ملک قصد کشتن او کرد الیاس بگریخت و پناه بکوهی برد و در غاری که در آن کوه بود پنهان شد و بعبادت الهی مشغول گشت هر چند او را طلبیدند نیافتند الیاس دعا کرد که خدایا او را مبتلا گردان ببلائی که باین مشغول شده از جستجوی من غافل شود خدای تعالی دعای الیاس را مستجاب کردانید پسر او بیمار کردانید و او بپسر مشغول شد در حال او مضطرب گشته پیش بتان آمد هر چند برای پسر دعا کرد اثری بر آن مترتب نشد پیش بعل امد بتضرع و زاری شفای پسر از او طلبید از آنجا نیز تمام او منتهی نشد آخر با خدمه آن بت گفت که مگر بعل از ما در غضب است که اجابت دعای ما نمیکند ایشان ببرید و از خدا یانی که در دیار دیگرند استشفای پسر کنید شاید که دعای شما را قبول کنند اثر شفا پیدا شود ایشان متوجه شام شدند و چون بدامنه کوه رسیدند که الیاس در انجا بود الیاس خبر دار شده بیرون آمد و ایشانرا دعوت کرد و گفت پادشاه را بگوئید که بعبادت خدا مشغول شود تا من دعا کنم حق تعالی او را شفا دهد ایشان مراجعت کردند و احوال را بعرض رسانیدند پادشاه گفت چرا او را پیش من نیاوردید گفتند مهابت و دهشت و تحقق او بر دل ما نشست که مجال سخن کردن نداشتیم ملک لشکر را بجانب فرستاد هر چند تجسس کردند او را نیافته باز گشتند ملک گفت او را بحیله میباید گرفت پنجاه مرد فرستاد تا پیش او اظهار ایمان کنند و باین بهانه او را گرفته پیش ملک برند چون بآنجا رسیدند الیاس گفت بار خدایا اگر اینها قصد کید دارند همه را هلاک ساز در ساعت آتش آمد و همه را بیکبار بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر فرستاد ایشان نیز هلاک شدند همچنین پنجاه پنجاه میآمدند و هلاک میشدند تا هزار مرد سوخته شدند پادشاه را وزیری مسلمان و صالح بود و اسلام خود را پنهان داشت او را بجانب الیاس فرستاد تا او را بحیله بدام آورد و وزیر چون بنزدیک کوه رسید او را آواز داد الیاس آواز آشنا شنید بیرون آمد و او را در برگرفت هر دو بگریه افتادند وزیر گفت اگر صلاح باشد با تو باشم و اگر نه مراجعت نمایم از جانب الهی خطاب رسید که مصلحت آنست که او با تو باشد و هر جا که میخواهید بروید که من حافظ شمایم از کید اعدا و متعین روم پیر ملک میکنم تا ایشان مشغول تعزیه شده از حال شما غافل شوند ایشان در همان روز از آن کوه بیرون

بیرون آمده جلای وطن نمود ند در اثنای راه بخانه زنی رسیدند متی نام که مادر یونس پیغمبر بود و یونس در آن نزدیکی پدرش فوت شده بود چون الیاس را
بدید بدو متوسل شد در آنجا مدتی با هم بودند بعد از آن الیاس از آنجا بیرون آمد و در اندک زمانی یونس فوت شد مادرش بسیار مضطرب و پریشان
شد و نزد الیاس آمده گفت دعا کن تا پسر من زنده شود الیاس بفرمان خدا دعا کرد و یونس زنده شد الیاس باز گشت و بمقام خود آمد گفت خدایا
مرا از دست این کافران بتنگ آمده‌ام یا قبض روح من کن یا هفت سال ایشانرا بقحط مبتلا ساز حق سبحانه و تعالی فرمود که هفت سال زیاد است که پنج
سال خدای تعالی فرمود هنوز زیاد است گفت سه سال گفت چنین باشد الیاس دعا کرد و خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت الیاس گفت خدایا روزی من
از کجا باشد گفت من مرغی را میفرستم تا از جای دیگر روزی بتو رساند القصه مردم از گرسنگی میمردند و چهارپایان تلف میشدند ابن عباس گفت الیاس
بدر خانه زنی مؤمنه رسید و گفت هیچ طعام داری گفت قدری آرد و کمی روغن زیت دارم گفت خوب است زن از آنها طعامی بساخت و الیاس
بخورد و دعا کرد که بار خدایا او را برکت ده خدای تعالی ظرفهای وی را پر از آرد کرد و از آنجا برفت و بخانه الیسع بن اخطوب آمد و او از قحط رنجور شده
بود مادر او از الیاس درخواست کرد که از برای شفای الیسع دعا کند الیاس دعا کرد و او شفا یافت و مادر و پسر هر دو ایمان آوردند بعد از آن الیاس همیان
قوم رفت و گفت بقوم قحط از حد گذشت بیکبارگی حق اقرار کنید و بیکبارگی کفر بگذارید و از سر اعتقاد ایمان قبول کنید تا این عذاب از شما رفع کند
ایشان قبول نکردند الیاس گفت اگر میخواهید بطلان و حقیقت دین من و شما بر شما هویدا گردد شما بتان را حاضر کنید و نزد ایشان دعا کنید تا باران بیاید
اگر اجابت کنند شما از دین خود بر نگردید و اگر من دعا کنم و خدای تعالی اجابت دعای من نماید شما تابع دین من شوید و ایمان آورید همه بر این قرار کردند و
بتهای آراسته حاضر کردند و از ایشان باران درخواستند اثر اجابت ظاهر نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد همه از عهد خود برگشتند و انکار را
زیاد کردند **فَكَذَّبُوهُ** پس تکذیب کردند او را حق سبحانه خطاب کرد با الیاس که از میان ایشان بیرون رو **فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ** پس بدرستیکه ایشان
هر آینه حاضر کرده شدگانند در عذاب اطلاق عام و اراده خاص بواسطه قرینه واضح است یعنی مراد **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ** این مستثنی
است از واو فکذبوه یا از واو محضرون یعنی همه قوم تکذیب الیاس کرده‌اند مگر بندگان خدای که پاک کرده شدگان بودند از شرک و نفاق با همه
ایشان حاضر کرده شده‌اند در عذاب مگر بندگان خالص آخر الیاس انبیاء قوم بیرون آمد و فرمان رسید با او که در فلان روز بفلان موضع رو و هر چه بر
تو ظاهر شود بران سوار شو الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شتری یا اسبی از آتش پیش وی آمد بر آن سوار شد و الیسع را خلیفه
خود ساخت حق سبحانه او را پر و بال داد و شهوت طعام و شراب و جماع را از او سلب کرد و با فرشتگان بپرواز در آمد و در صفت او گفته‌اند که هم
انسی و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها و در عرفات با هم ملاقات مینمایند و در رمضان با هم در
بیت المقدس افطار میفرمایند و جمعی از صلحای امت ایشانرا میبینند سعد جبیر روایت میکند که مردی صالح گفت با ردن میرفتم در میان روز که آفتاب در
نهایت حرارت بود مردی را دیدم که در میان بیابان ایستاده گفتم تو کیستی جواب نداد دیگر پرسیدم هیچ نگفت نوبت سیم چون سؤال کردم گفت من الیاسم
خوفی و لرزی بر من واقع شد بمرتبه که نتوانستم ضبط خود کنم گفتم دعا کن تا این خوف و لرز از من زایل شود سر بر داشت و دعا کرد فی الحال بحال خود آمدم در
اثنای دعا شنیدم که هشت نام خدا را بر زبان راند یا بر یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و دو نام دیگر سریانی بود و بعد از آن دست بر کتف من
نهاد چنانکه خنکی و راحت آن بکتف من رسید او را گفتم وحی بتو میاید گفت خدای تعالی تا خاتم الانبیاء را فرستاده وحی از من منقطع شده گفتم امروز
امروز چند پیغمبر زنده‌اند گفت چهار دو در آسمان و آن ادریس است و عیسی و دو در زمین و آن خضر است و الیاس گفتم خضر کجا باشد گفت بجزایر
دریا گفتم او را میبینی گفت آری در موسم حج و در آن وقت میان مردم اهل شام قتال واقع شده بود گفتم چه میگوئی در حق مردان گفت جبار بت طاغی
دنیا تا غی ایشان که با او بیند از قاتل و مقتول اهل دوزخند گفتم من در آن معرکه حاضر بودم اما هیچ جنگ نکردم اکنون توبه کرده‌ام آیا توبه من قبول است
گفت بلی اما دیگر در مثل اینها حاضر مشو در اثنای این کلام دو تا نان پیش من نهادند از شکر سفید تر و از برف سفید تر و بمن گفت این نان را
بخور من از آن یکی و نیم بخوردم و نیم دیگر از پیش من برداشتند ندانستم که نهاد و که برداشت شتری در آن صحرا میگردید پیش از نکر کسی او را بخواباند
بخوابید و الیاس بر او نشست گفتم من با تو بیایم گفت نه من مجردم و زن و فرزند ندارم گفتم برون کی گفتم من کجا ترا ببینم گفت هر جا که اتفاق افتد و
از چشم من نهان شد و دیگر او را ندیدم القصه چون الیاس از میان ایشان بیرون آمد خدای تعالی دشمنی بران ملک مسلط ساخت تا او را باز ن بکشت
و در آن باغ بینداخت سباع جمع شده ایشانرا بخوردند و استخوانها بگذاشتند بعد از آن الیسع در میان بنی اسرائیل آمده مردم را دعوت کرد
بعضی از ایشان با او ایمان آوردند و با جمیع رسالت قیام مینمود و بوظایف عبودیت مشغول میبود تا اجل او منقضی شد و چونکه الیاس از جمله بندگان
مخلص بود و بالکلیه و من جمیع الوجوه مامور حضرت احدیت و صابر بود در جمیع بلیات از اینجهت ذکر جمیل او را در زبان بندگان خود گردانید و فرمود
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و بگذاشتیم بر الیاس **فِي الْآخِرِينَ** در میان امتان آخر الزمان ثنای وی فراوان و باقی گذاشتیم در میان ایشان اینکه بدو شان او گویند
سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ سلام و تحیت و مکرمت بر الیاس است و اتباع او که بخلوص عقیدت و پاکی طویت تابع او بودند و گفته‌اند که الیاسین بزیادتی ی و نون است
چون میکال و میکائیل و سینا و سینین و موید قول تا اینست که علم را جمع کنند و اجبست که او را معرف بلام سازند چون المهلبین و المسمعین که معنی بنی
المهلب و بنی المسمع است و اینجا بر خلاف آنست و بعضی آل یاسین خوانده‌اند که مراد آل محمد باشد صلی الله علیه و آله اجمعین و موید اینست آنچه
از طرق شیعه و اهل سنت و جماعت بصحت پیوسته که مراد از یس محمد است پس مراد از آل یاسین آل محمد باشد و روایت است از ابی مالک که یکی از روات
اهل سنت و جماعت است که مراد از یس محمد و آل آل اهلبیت او و سفیان ثوری از طریق اهل سنت روایت میکند از منصور و منصور از مجاهد و او از عبد الله
ابن عباس که بلغت سریانی یاسین یا انسان است و مراد از انسان یا محمد است و مراد از آل اهلبیت او است و وهب بن نافع از طریق اهل سنت روایت میکند از
کادح که مرا خبر داد از ثقات امام جعفر صادق که او فرمود که از حضرت شاه اولیا علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال کردند از معنی این آیه فرمود پس محمد است و نحن آل یس و بعضی

بعضی آنست که یاسین اسم پدر الیاس است که آل را باو اضافه کرده‌اند پس بنا بر این تقدیر نیز مراد الیاس باشد و گویند یس اسم کتب الهی است و آل قرآن
کرمان کرویده‌اند یعنی سلام خدا بر جماعتی است که ایمان آورده‌اند و گرویده‌اند بجمیع کتب آسمانی **إِنَّا كَذَٰلِكَ** بدرستیکه ما همچنانکه بجهت پاداش
عمل نام الیاس در میان مردم بلند کردانیدیم همچنین **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** پاداش میدهیم نیکوکاران را در مرتبه ایشانرا بلند میسازیم **إِنَّهُ**
بدرستیکه الیاس **مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** از بندگان گرویده ماست مخلص بارگاه و بجهة درگاه و بعد از آن بجهة تنبیه عباد و انذار اهل
عناد قصه لوط را بر قصص انبیاء مذکوره عطف کرده میگوید که **وَإِنَّ لُوطًا** بدرستیکه لوط بن هرون عم که برادرزاده ابرهیم علیه السلام بود **لَمِنَ
الْمُرْسَلِينَ** از جمله فرستاده شدگان بسوی اهل سدوم **إِذْ نَجَّيْنَاهُ** یاد کن یا محمد چون نجات دادیم او را **وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ** و اهلبیت او را از عذاب
استیصال **إِلَّا عَجُوزًا** مگر پیرزنی که زوجه لوط بود که با او از شهر سدوم بیرون نیامد و بجهة کفر و نافرمانی تابع او نشد مقرر کردیم که **فِي الْغَابِرِينَ**
در میان بازماندگان بعذاب و نکال **ثُمَّ دَمَّرْنَا** پس هلاک کردیم **الْآخَرِينَ** دیگرانرا از قوم او بجهة کفر و فسق و دمار از روزگار ایشان بر آوردیم
و دیار ایشانرا زیر و زبر ساختیم **وَإِنَّكُمْ** و بدرستیکه شما ای گروه قریش **لَتَمُرُّونَ** هر آینه میگذرید **عَلَيْهِمْ** بر منازل و مساکن ایشان وقتی
که بتجارت شام میروید **مُصْبِحِينَ** در حالتیکه در آیند در صبح **وَبِاللَّيْلِ** و در شب یعنی روز و شب بر منازل ایشان مرور میکنید **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**
آیا تعقل نمیکنید و بنظر عبرت اندیشه نمینمائید که عاقبت مکذبان و معاندان جز هلاک نیست پس چرا از کفر و ضلال اجتناب نمی‌نمائید و از شرک و عناد احتراز نمینمائید
و بعد از ذکر لوط بتبیین قصه یونس مینماید بر این وجه **وَإِنَّ يُونُسَ** و بدرستیکه یونس بن متی **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** از جمله فرستادگانست و او مبعوث بود
بر اهل نینوا که از بلاد موصل است و بعد از تکذیب قوم و حرمان او از ایمان ایشان از آنجا بیرون رفت و ابن عباس گفته که یونس قوم خود را وعده عذاب
داد و از میان ایشان بیرون آمد چون اثر عذاب ظاهر شد قوم او همه ایمان آوردند بتفصیلی که در سوره یونس گذشت و عذاب مرتفع شد یونس چون از
عدم استیصال ایشان در روز موعود خبردار شد از اندیشه آنکه مبادا مردمان بکذب او را نسبت دهند روی بجانب دریای هند نهاد و حضرت
عزت جلیت خود را از این قصه خبر میدهد و میفرماید که یاد کن یا محمد **إِذْ أَبَقَ** که چون بگریخت یونس علیه السلام از قوم خود و پناه آورد **إِلَى
الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ** بسوی کشتی که مملو بود از مردمان و امتعه ایشان و اباق در اصل لغت گریختن بنده است از مولی خود و چون یونس علیه السلام
بدون اذن پروردگار خود از قوم خود بگریخت اطلاق لفظ اباق برو او در کمال حسن باشد القصه یونس در میان کشتی در آمد و چون کشتی در میان آب
رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود و دأب آن قوم آن بود که هر گاه کشتی نمیرفت بنده گریخته را در میان دریا می
انداختند تا روان شود یونس گفت بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند که حاشا تو بنده باشی سیمای آزادمردی و صلاحیت از بشره تو لایح است یونس مبالغه
کرد که گریخته منم و من خود را اظهار از شما میشناسم چون سخن خود را بر حد الحاح کشید قوم امتناع این معنی مینمودند فرمود که قرعه زنیم اگر بنام من
بر آمد مرا بدریا اندازید **فَسَاهَمَ** پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت و بروایتی چهل نوبت **فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ** پس گشت یونس از قرعه
بر افتادگان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام یونس بر آمد اهل کشتی او را بر داشتند تا بدریا اندازند حق سبحانه بماهی امر کرد که یونس بجهت آنکه ترک سنت کرده
و بدون اذن از میان قوم بیرون آمده میخواهم که او را چند روزی در شکم تو محبوس سازم باید که او را نیک محافظت کنی و نوعی نمائی که هیچ جراحت بدو
او نرسد و ترکیب او را هم نریزد که من او را طعمه تو نساخته‌ام ماهی بکنار کشتی بر آمد و دهن باز کرد ملاحان او را بطرف دیگر بردند باز همانجا پدید آمد
او را بجانب دیگر آوردند آنجا نیز ماهی پیدا شد یونس علیه السلام دانست که درین حکمتی است جامه توکل در سر کشیده خود را بدریا انداخت **فَالْتَقَمَهُ
الْحُوتُ** پس بلعید او را و فرو برد ماهی **وَهُوَ مُلِيمٌ** و او بجهت ترک ندب مستحق ملامت و سزاوار عتاب بود و با آنکه ملامت کننده بود نفس خود را که چرا
ترک ندب نمودی و بی اذن الهی از میان قوم خود گریختی و آن ماهی همچنانکه مادر فرزند را محافظت نماید نگاه داشت یونس میکرد و در عبادت اذ می
نمود و سر از آب بیرون نمیاورد و فرو نمیبرد تا یونس در درون او نفس میزد و باین دستور سه روز یا هفت روز یا ده روز و در روایتی دیگر بیست روز
و بقول مشهور چهل روز در شکم ماهی بماند و آن ماهی او را در هفت دریا بگردانید تا غرایب دریاها را مشاهده کرد و چون در قعر دریا رسید او از
تسبیح اهل دریا شنید بموافقت ایشان بذکر خدا مشغول شد **فَلَوْلَا أَنَّهُ** پس اگر نه آنستکه یونس **كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ** بود از تسبیح
کنندگان در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا آنکه از ذکر کنندگان بود پیش از آنکه در شکم ماهی بود یا از نماز گذارندگان
در مدت عمر **لَلَبِثَ** هر آینه درنگ کردی **فِي بَطْنِهِ** در شکم ماهی **إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ** تا روز یکه برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر او را
زود از زندان امتحان نجات دادیم **فَنَبَذْنَاهُ** پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را امر کردیم تا بساحل دریا آمد او را از اندرون خود بیرون آورد و
بیفکند **بِالْعَرَاءِ** بزمین هموار یعنی صحرائی که خالی بود از درخت و گیاه و کوه **وَهُوَ سَقِيمٌ** و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون
طفلیکه از مادر متولد شود و پوستش چون گوشت سرخ بود **وَأَنْبَتْنَا** و برویانیدیم **عَلَيْهِ** بر بالای سر او **شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ**
درختی از کدو تا برگهای خود او را سایه کرده و از حرارت آفتاب او را نگاه داشت و در بعضی از تفاسیر آورده‌اند که خاصیت این درخت کدو آنستکه مگس گرد آن
نگردد چون حق سبحانه او را بدرخت کدو پوشید او را از آفت ذباب و تاب آفتاب ایمن شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که یا رسول الله چون
کدو را بسیار دوست میداری فرمود که بجهة آنکه او درخت برادر من است یونس و بدانکه یقطین بر وزن یفعیل است و مشتق است از قطن بالمکان اذا
قام به و الشجره آنستکه بر وی خود بر زمین منبسط شود و او را ساق نباشد اکثر استعمال اندر درخت کدو است و بعضی گفته‌اند که آن درخت انجیر بوده و برخی دیگر
اند که درخت موز بوده که یونس برگ آن درخت خود را میپوشانید و در سایهای شاخ آن مینشست و میوه از آن میخورد و اما اکثر اهل تفسیر گفته‌اند که درخت کدو است آنرا بر بالای
مستعد پس مرویست که چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند جوجه مرغ بود که اصلا پر نداشته باشد و بر زمین میافتاد و حق سبحانه بز کوهی را برانگیخت تا صباح
و شام بنزد وی میآمد و شیر میداد و میگذاشت تا وقتیکه پوست وی محکم گشت و بحالت اصلی خود رفت یکروز بمهمی رفته بود چون باز آمد درخت کدو خشک شده و دل تنگ شد خطاب

درشد

در رسید که برای درخت کدوی خشک دلتنگ میشوی و بجهت هلاک صد هزار مرد دلتنگ نمیشوی اگر من هزار گناه کار را بیامرزم دوست
تر دارم که یکی را عقوبت کنم برو و بنزد ایشان بندگان که بمن ایمان آورده اند و بسبب آن عذابرا از ایشان رفع کرده ام و ایشان مرا از تو ... دیدار
تو اند و از هر طرف از تو نشان میجویند یونس متوجه ایشان شد و ذلك قوله تعالى وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم یونس را دیگر باره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ
بسوی صد هزار کس یعنی گفتیم باو که مجیء در رفتن بسوی اینگروه أَوْ يَزِيدُونَ یا بسوی جماعتیکه زیاده اند از آن و گویند که اینکلام
اشارتست بکثرة عدد ایشان در رای العین یعنی ایشان در بادی الرای عدد بودند که چون ناظر در کثرت ایشان نظر میکرد میگفت که صد هزار اند
یا زیاده ازان پس مراد وصف ایشان باشد بکثرت و بعضی گفته اند که او بمعنی واو است یا بل و این خلاف ظاهر است و در تعیین زیاده خلاف
کرده اند ابن عباس و مقاتل بر آنند که صد و بیست هزار بودند و نزد حسن و ربیع صد و سی هزار و پیش مقاتل بن حیان صد و هفتاد هزار و
بهر تقدیر چون خبر رسیدن یونس ع باهل نینوی رسید ملك با تمام قوم باستقبال او آمدند فَآمَنُوا پس بگرویدند باو یعنی بدستاد
ایمانرا مجدد گردانیدند و گویند که یونس ع بسوی ایشان نرفت بلکه بدعوت جماعتی دیگر رفت از کفار و بعد از اظهار معجزه باو گرویدند
فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشانرا از منافع و لذات و اعمار و اموال إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام انقضاء آجال و واضح و اشهر
آنستکه بیان کرده شد و رفته و ایشانرا تعلیم اوامر و نواهی میفرمود تا حینیکه قابض ارواح قبض روح او کرد و او را ازین زندان ابتلا و امتحان
بروضه نزهت فزای جنان رسانید بدانکه چون یونس و لوط از اولو العزم و ارباب شرایع کبری نبودند از اینجهة حق سبحانه ختم قصص ایشانرا بر طریق
ختم سایر قصص مذکوره نفرمود و اکتفا نمود بر تسلیمی که شامل جمیع رسل است در آخر سوره و الیاس اگر چه از اولو العزم نبود اما چونکه در رتبه علو درجه
بر این هر دو سابق بود و متصف بصفات ملکی و متسم بسمات روحانی از این جهة ختم قصه او را بر طرز انبیای سابق کردانید و بنابر آنستکه
الیاسین اسم الیاس باشد اما جماعتیکه آل یاسین یا الیاسین میخوانند آنرا علم او نمیدانند پس بنابراین ختم آن نیز بر طرز سابق خواهد بود و نیز بر طریق
لاحق و این هنگام حط مرتبه او نسبت با انبیای سابقه و علو مرتبه او نسبت بلوط و یونس استشمام میتوان نمود و میتوان گفت که ایثار الیاسین بر
الیاس که اسم اوست اشارتی باینمعنی هست اگر چه مراد از آن علم باشد و بباید دانست که حکمت در ذکر قصص انبیا تشویق عبادست بمثل
آنچه ایشان متصف بودند بان از مکارم اخلاق و محاسن خلال و زجر مردمان از آنچه مشرکان بان متسم بودند از مساوی خصال و مقابح اعمال و چون
او سبحانه در اول سوره پیغمبر خود را امر فرمود باستفتای مشرکان قریش از وجه انکار بعث و بعد از آن بجهة انذار ایشان سوق کلام نمود بقصص انبیا
و بیان عقوبات امم ایشان که در عقاید باطله مساوی افعال ایشان بودند باز سر رشته کلام را بجانب ایشان کشید پیغمبر خود را امر میفرماید
باستفتای ایشان از وجه تقسیم ما لا ینبغی و قسمت غیر مرضی که آن تخصیص اناث است باو سبحانه و اختصاص ذکور بخود و میگوید یا محمد فَاسْتَفْتِهِمْ
پس طلب حکم کن در این قسمت و جمله از ایشان از بنو خزاعة و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را بنات الله میگویند و از روی تقریع از ایشان سؤال کن که
أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشانرا پسران یعنی از ایشان بپرس که آیا چگونه است که اسناد بنات باو
میکنند و پسران را از برای نفس خود اختیار مینمایند و از دختران متنکره و مستنکف بجهة آن ایشانرا زنده در گور میکنند أَمْ خَلَقْنَا
الْمَلَائِكَةَ یا آنکه آیا ما آفریدیم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و حال آنکه ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن آنها یعنی چونکه
ایشان نزد آفریدن ملائکه حاضر نبودند پس چگونه حکم بانوثت ایشان میکنند و اختصاص معرفت انوثت بمشاهده بجهة آنستکه انوثت از لوازم ذات ایشان
نیست تا بعقل صرف بدون مشاهده معرفت بان توان پیدا کرد پس اطلاق انوثت بر ایشان بدون مشاهده از فرط جهل ایشان باشد کفار در اینگفتار
باوجود شرك مرتکب چند چیز دیگر شده اند که هر یك از آن علت تامه اند از برای خلود ایشان در نیران یکی تجسیم او سبحانه زیرا که ولادت مخصوص است
باجسام دوم تفضیل نفسهای خود بر او سبحانه چه اوضع جنسین را مخصوص باو ساخته اند و ارفع از آنرا برای خود قرار داده اند سیم استهانت
ملائکه که اکرم مخلوقاتند و اقرب ایشان باو سبحانه زیرا که بتانیث ایشان قائل گشته اند و حق سبحانه بجهة فظاعت اینگفتار ابطال و انکار آنرا در کلام
خود مکرر ایراد فرموده چون تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا و قوله و قالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه
و قوله بدیع السموات و الارض انی یکون له ولد و قوله و جعلوا له من عباده جزءا و قوله و یجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما یشتهون و قوله ام له البنات
و لکم البنون و قوله و یجعلون لله ما یکرهون و قوله ام اتخذ مما یخلق بنات و اصفیکم بالبنین و قوله و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و
قوله ام خلقنا الملائکة اناثا و هم شاهدون و قوله أَلَا إِنَّهُمْ بدان و آگاه باش که آنکافران زشت گفتار مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افتراء خود
لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند وَلَدَ اللَّهُ ولد آورد خدای تعالی از روی تزوج جن فرشتگان دختران اویند وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه ایشان در نسبت دادن ولد
باو سبحانه لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغگویانند و قوله أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدای تعالی دختران را که مکروه طبع شمایند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که
افتخار و استظهار شمایند یعنی شما با وجود نقصان و عجز اختیار ادون نمیکنید پس کسیکه قادر مطلق باشد و مالک کائنات و احکم حکما چگونه اختیار
ادون کند بر اعلا مَا لَكُمْ چیست شما را در این قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید از برای او سبحانه و نسبت میدهید باو چیزیرا که
از مقتضای عقل در نهایت بعد است أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا فکر نمیکنید و اندیشه نمینمائید که ذات اقدس او از زن و فرزند منزه است چه ولد میباید
که از جنس والد باشد و شبه او و دلیل عقلی دالست بر آنکه او سبحانه را مثل و مانند نیست پس چگونه ولد داشته باشد أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست درین
مدعی و گفتار سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن و هویدا یعنی برهانی واضح که بر شما نازل شده باشد فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید کتاب خود را که
از آسمان نازل شده باشد و مشتمل باشد بر آنکه ملائکه بنات الله اند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در این دعوی و چونکه دلیل
عقلی و سمعی بر وفق مدعای خود ندارید پس از کجا این حکم میکنید بجهة اثبات این دعوی مینمائید آورده اند که بعضی از زنادقه عرب چون بنو خزاعه

وعزم

بنظر ایشان میکنند که خدای تعالی با زنان اکابر جن مواصله کرده و ملائکه از ایشان متولد شده اند مجوس بر آنند که خدای تعالی و شیطان برادر اند
این برادر خالق نور و خیر و حیوانات نافع است و آن برادر فاعل ظلم و شر و حیوانات ضار است حق سبحانه در بارهٔ ایشان فرمود که وَجَعَلُوا و ساختند
کافران بنی ضمیر یکینه میان او سبحانه وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پریان که شیطان از ایشانست نَسَبًا خویشی و علاقه پیوند وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ
و بدرستیکه میدانند پریان و دیوان إِنَّهُمْ آنکه قائلان اینقول لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر شدگانند در روز حساب برای چشیدن عذاب
کشیدن عقاب بجهة اینقول نامستوار و گویند که مراد از جن ملائکه اند چه هر چیز از دیده مخفی باشد عرب آنرا جن میگوید زیرا که از اجتنان مشتق
است بمعنی استتار پس معنی آیه آنستکه کفار میان خدای تعالی و ملائکه نسبی پیدا کردند باینکه گفتند که الملائکة بنات الله و ملائکه میدانند
که ایشانرا در قیامت حاضر خواهند کرد و از اینمقال از ایشان سؤال خواهند کرد و بجهة این مدعای محال عقوبت و نکال خواهند چشید و وبال
آنرا خواهند کشید بعد از آن خدای تعالی تنزیه ذات خود مینماید از نسبت مبهم بانکه سُبْحَانَ اللَّهِ پاك و منزه است خدای عَمَّا يَصِفُونَ
از آنچه وصف میکنند کافران از نسبت قرابت و اضافه و ولادت بوی و همه کفار در خور وصف این نوع سخنان نالایق و ناسزا میگویند إِلَّا
عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای تعالی که پاك کرده شدگان از لوث شرك و شایبه شبهات که ایشان بکلمه حمد و ثنا ستایش حضرت
میکنند و سخنانی که سزاوار درگاه جناب صمدیت بزبان میرانند و میتواند بود که استثنا منقطع باشد از ضمیر محضرون و بنابراین آیه
بینهما واقع شده جمله معترضه باشد پس معنی آن باشد که همه کفار نزد عقبه عقاب حاضر شدگانند لکن بندگان که بخلوص عقیده از استیه
و بصفای باطنی پیراسته ایشان از آن ناجی و رستگارند بعد از آن خطاب میکند بجمیع مشرکان و میگوید که فَإِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما ای مشرکان
اهل شرك و کفر وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه میپرستید یا آنچه عبادت و پرستش ازیشان مَا أَنْتُمْ نیستید هیچکدام عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ بر خدای تعالی
تباه کنندگان بندگان او با غوا و اضلال إِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکسیکه او صَالِ الْجَحِيمِ در آینده است با تش سوزان یعنی معبودان شما هیچکدام
نمیتوانند که اغوا بندگان کنند بر خدای بآن وجه که بر او غالب شوید بندگان او را از دین بگردانند مگر جماعتیکه علم الهی تعلق گرفته باشد بآنکه
مرتد شوند و بر صفت کفر بمیرند و بدوزخ روند و گویند که ضمیر علیه راجع است بما تعبدون یعنی شما و آنچه او میپرستید قادر نیستید بآنکه
اضلال مردمان کنید و ایشانرا بر عبادت آن جبر آرید علی التقدیر بن ضمیر انتم متعلق است بعبده و معبودان ایشان بر طریق تغلیب مخاطب اند و بنا
جایز است که و ما تعبدون مفعول معه باشد و ما استدخبر و تقدیر کلام اینکه انکم قرناء الهکم لا تزالون تعبدونها یعنی بدرستیکه شما قرین
خدایان خود باید که از هم جدا نمیشوید و همیشه بعبادت ایشان مشغول اید و بنابراین ما انتم کلام مستانف باشد و ضمیر انتم متعلق بعبده یعنی نیستید
شما ای بت پرستان بر آنچه میپرستید مضل بندگان و مغوی ایشان مگر اصحاب جحیم که در علم الهی مقرر شده باشد که ایشان معذب خواهند شد بعد از آن
حق سبحانه بعد از آن بجهة رد قول آنها که ملائکه را معبود خود میدانستند و بپرستش ایشان اقدام مینمودند بجبرئیل امر فرمود که حبیب مرا از عبودیت
خود و ابنای جنس خود خبر ده و بگو که وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچکس إِلَّا لَهُ مگر آنکه مراو را برای عبادت مَقَامٌ مَعْلُومٌ جایست دانسته شده
و مقرر گشته که در آنجا پرستش او سبحانه مشغولست و از آن تجاوز نمیتواند نمود یعنی هر یکی از ما را در مرتبه خود مقامیست از عبادت که از آن در گذشتن
نتوانند گذشت بعضی منتصب و بعضی راکع و بعضی ساجد است هیچکدام از آن حالت بحالت دیگر منتقل نمیتوانند شد پس چون مقام معلوم و مرتب او سبحانه
باشیم و هر یك بندگی او در رتبه خود از روی خوف و خشیت و خضوع و مذلت بعبادت او مشغول چگونه لیاقت آن داشته باشیم و احتمال دارد که این
کلام واقع قبل از او ست یعنی سبحان الله عما یصفون متصل باشد بآیه ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون بر تقدیر آنکه مراد از جن ملائکه باشند یا این
ایات مقول قول ملائکه باشد و حاصل معنی آنکه فرشتگان میدانند که مشرکان افترا مینمایند بر ایشان در نسبت دادن ایشانرا به پروردگار عالم
و گواهی میدهند بر احضار ایشان بعذاب ابدی در آتش و تسبیح و تنزیه میکنند او سبحانه را از این منقصت و ناسزا و استثنا میکنند بندگان مخلص
ازین گفتار ناروا و میگویند هر اینکه شما و معبودان شما نتوانید که بندگان خدا را اضلال کنید و بر دین و غالب شوید از ایشان
مگر کسانیکه علم خدا متعلق باشد بآنکه عاقبت کار ایشان بکفر منجر شود و مثل شما در عذاب جحیم و عقاب الیم گرفتار شوند و چگونه ما مناسبت
باو سبحانه داشته باشیم و در نسبت او مرتبط باشیم حال آنکه بندگانیم در درگاه و ذلیلان بارگاه او و هر کدام از ما را مقامی از طاعت و عبادت
هست که استطاعت آن نداریم که از آن تنزل نمائیم بجهة خوف عتاب و ترس عقاب وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستیکه ما صف کشندگانیم باقدام
در مواطن طاعت و موضع عبادت و گسترانیدگانیم اجنحه خود را بجهة خضوع و خشوع یا از برای انتظار امر او سبحانه تا چون امر او نازل شود فی الحال در آن
مسارعت نمائیم و اصلا تعلل و اهمال ننمائیم و اگر العیاذ بالله اندك تهاونی در آن واقع شود مستوجب سخط سبحانه شویم وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ
و بدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم مر خدا را و تنزیه کنندگانیم از جمیع آنچه لایق و سزاوار ذات اقدس او نباشد ابن عباس گفته که در آسمان
یکشبر یافت نمیشود مگر که آنجا فرشته هست که بتسبیح الهی مشغولست و میتواند بود که فقره اول اشاره باشد بدرجات ایشان در طاعت و ثانی
در معارف خصوصاً گرفت و در بعضی تفاسیر وارد شده که اینکلام در ثنای پیغمبر و مؤمنانست یعنی آنستکه هر یك از ما فردای قیامت در بهشت مقامی
معلوم خواهیم داشت بقدر اعمال و ما در صف نماز با پاکی و پاکیزگی یاد کنندگان ملك متعال و ایراد تاکیدات چون ذکران و لام و نون
مدل البلاغت بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بدون شوب قصور و فتور خواه نسبت بفرشتگان و خواه نسبت بحضرت رسالت مآب و اهل ایمان
و در روایت واقع شده که پیش از نزول این آیه مؤمنان در نماز صف انتظام نمی بستند چون این آیه آمد بآن امر اقدام نمودند و بصف جماعت استادند
آورده اند که مشرکان مکه پیش از بعثت میگفتند که اگر کتابی بما نازل میشد مادامیکه از لوث شرك شسته منقاد آن میشدیم و اوامر و نواهی
آنرا اطاعت مینمودیم و تکذیب آن نمیکردیم و مخالفت آن نمینمودیم چنانکه جماعتیکه پیش از ما بودند و کتاب بر ایشان نازل شده تکذیب آن کردند

ان روند چون قران که اشرف کتب است نازل شد بان نکرویدند و بکفر خود مصر شدند حق سبحانه حضرت رسالت را خبر میدهد که ‌و ان

کانوا لیقولون و بدرستیکه بودند کافران قریش که پیش از بعثت میگفتند لو ان عندنا ذکرا اگر بودی نزد ما ذکری کتابی که متضمن

وعظ و نصیحت باشد من الاولین از جنس کتب پیشینیان یعنی توریه و انجیل که نازل شده بر امم سابقه لکنا عباد

الله المخلصین هر آینه بودیم ما بندگان خدای اخلاص داده شده که از لوث شرک و کفر با خلاص عبادت کنند

که اخبار جاحدین و اگر پیش از ما بودند که صادر شد در ایشان از عذاب و اهل بهشت یا دوزخ ...

فکفروا به پس کافر شدند بدان کتاب فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را

ولقد سبقت کلمتنا و هر آینه پیشی گرفته است وعده ما

لعبادنا برای بندگان ما المرسلین که فرستاده شده‌اند انهم لهم المنصورون بدرستیکه رسولان ما ایشانند یاری داده شدگان

وان جندنا و بدرستیکه لشکر ما لهم الغالبون هر آینه ایشانند غلبه کنندگان بر کافران

[illegible]

پس جنس عزت مخصوص باو باشد و عزت او کسی مالک عزت و اعزاز نباشد ... جامع جمیع صفات سلبیه و ثبوتیه

و بعد از تنزیه ذات خود بطریق تعمیم جمیع انبیای خود را تسلیم میکوید برین وجه که وسلام علی المرسلین و سلام و تحیت باد

که مبلغ رسالتند و متحمل اذیت امت ... سلام بر همه پیغمبران و

والحمد لله رب العالمین یعنی همه ستایش مر خدای راست که پروردگار عالمیان و منعم ایشانست ...

ایشانست مراد تعلیم بندگانست که چه کیفیت سلام کویند بر انبیا و بچه نوع بر زبان رانند حمد خدا را ...

و بعد از تنزیه ذات خود ... و چون این سوره مشتمل است بر انچه کفار میگفتند در حق حق تعالی ...

پیغمبران برایشان از انجهة حق سبحانه ختم این سوره نموده به تنزیه ذات خود از اوصافی که کفار گفتند و تسلیم رسولان و تحیات مرضیه و حمد کردن بر عواقب حسنه

[illegible]

آخر کلامه من مجلسه سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین ...

سوره ص مکیه است و هشتاد و هشت آیتست ...

[illegible]

الهی و تحذیر نماینده از عقاب پادشاهی مِنْهُمْ که از قبیله ایشانست یا از جنس ایشانست وَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان
هَٰذَا این منذر سَاحِرٌ جادو کننده در ایجاد خوارق عادات نمایان بد كَذَّابٌ دروغ گوست در دعوی نبوت یا در نسبت
قرآن بخدای وضع مظهر در موضع مضمر که ضمیر قالوا باشد بجهة اظهار غضب بر ایشان و دلالت بر آنکه هیچ کس جرأت بر این قول نمیکند مگر کافری
که متوغل باشند در کفر و ضلالت چه شخصی که لمعه‌ای از انوار وحی را از ظلمات سحر امتیاز نکند و انوار صدق را از تیرگی کذب تشخیص نتواند نماید در نهایت کفر
و غوایت خواهد بود آورده‌اند که چون حمزه ایمان آورد و دین اسلام روی بقوت نهاد و بیست و پنج کس از اشراف قریش که از جمله ایشان ولید
مغیره بود که مهتر ایشان بود و ابوجهل و اُبَیّ و امیّه و عتبه و شیبه و نضر حارث و هشام و عاص و ابل از روی اضطراب نزد ابوطالب آمدند
و گفتند تو بهتر و مهتر مائی انصاف ما از برادرزاده خود که سب الهه ما میکند و تجهیل عقلا ما و تسفیه ما میفرماید بدهی که
خود را احد نموده ایشان عرض میکند و ایشان از آن قریب خورده‌اند یا لجلد خود بر نگردند و تو آن سنگ تفرقه در میان ما میافکند و نزدیک
رسیده که از اطفالی این تا بر ما غالب شوید ابوطالب آنحضرت را طلبید و از وی و شکایت کفت ای برادرزاده من این جماعت قوم تو اند و از تو متمنی داد
بالکلیه از ایشان منحرف مشو در مدعای ایشان تامل فرما آنحضرت فرمود های اهل قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند تا از سب الهه ما و عقاید
دین زبان کوتاه کنی تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما تمنای آن دارم که یک کلمه را با من دهید تا بسبب آن مالک
عرب و عجم شما شوید و عالم عجم کرا طاعت شما از بر ما حاجت بیند تا ابوجهل گفت اگر چه بما او و تو ما ده اینها کار ده آنی رسید است که تا بویسل
کلمه را بدو کلمه ما نیز نکنیم آن کلمه کدامست حضرت فرمود قولوا لا اله الا الله پس جا ما اشراف قریش از آنحضرت اعراض نمودند تا بکر گفتند محمد همه خدایان را
یکی کرد و مقدار این حاجت شامل مدد اینها و ندکه قریش از روی تعجب میگویند که أَجَعَلَ آیا گردانید محمد از برای ما الْآلِهَةَ خدایان را
إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای یگانه و نگاه إِنَّ هَٰذَا بدرستی که قول محمد در این باب که آن یگانگی خداست لَشَيْءٌ عُجَابٌ هر آینه چیزیست که
بسیار عجیب است زنده است چه شنیده‌ایم و نشنیده‌ایم که شهر ما که ده‌ها داریم کار یک شهر که وا داشته نمیتواند کرد یک خدا چگونه کار جمیع عالم را ساز دهد وَانْطَلَقَ
الْمَلَأُ و شتابان روان شدند از مجلس جماعت که مِنْهُمْ از ایشان بودند رؤسا و اشراف قریش بودند و با یکدیگر میگفتند که أَنِ امْشُوا که بروید وَاصْبِرُوا
و شکیبائی ورزید عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود و ثابت قدم باشید بر پرستش آن و گویند که قائل این قول عقبة ابی معیط بود که از روی
موعظه یاران خود میگفت که مکالمه ما با محمد در این باب فایده نمیدهد و هیچ حیله و چاره در این باب و نداریم پس صبر کنید بر کشیده شدائد که از
عبادت الهه بشما رسد إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این امر یعنی مخالفت محمد و زیاد شدن اصحاب او لَشَيْءٌ هر آینه چیزیست یعنی حادثه ایست از حوادث
و مکاید روزگار یُرَادُ که خواسته شده است یا یعنی اراده داده است که آن بر ما واقع شود پس از وقوع آن نیاچاره نیست و دفع آن ممکن نیست
محمد بوسیله توحید اراده نموده از رفع و استعلای او بر ما و بر سایر عرب و عجم چیزیست که مراد همه کس است یعنی همه کس اراده آن دارند که مستعلی و متفوق
باشد بر غیر خود تا آنکه این دین شما چیزیست که اراده کرده شده است یعنی محمد و اصحاب و میخواهند که از شما اخذ کنند و غالب شوند بر آن و شما را
بی دین کنند و گویند زعم مشرکان این بود که اگر ترک عبادت اصنام کنند قحطی و سختی کرفتار شوند پس از این کلام این معنی اراده کرده‌اند که زوال نعمت و نقمت
شدن بر ما چیزیست که مراد محمد است و اتباع او و بعضی دیگر گفته‌اند که مشار الیه هذا انقضا دانسته یعنی فنا گردن دنیا هیچ چیزی نیست در دنیا چیزیست
که مراد محمد است و عنقریب بسبب این هلاک شود و ما از دست او خلاص شویم مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنیده‌ایم اینکه او میگوید از
وحدانیت خدا و خلع انداد فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در ملت بازپسین یعنی کیش عیسی که اخیر ملل است چه نصاری بر تثلیث قائلند نه توحید یا ملتی که ما
پدران خود را بر آن یافته‌ایم یا در ملت زمان ما که ملت قریش است و گویند که معنی اینست که ما نشنیده بودیم که توحید آخر الزمان حادث شود إِنْ هَٰذَا
نیست این توحید که محمد میگوید إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بافتنی از نزد خود و گفتن دروغی که خود بر بافته است و چون اشراف قریش خود را از اشرف
پیغمبر میدانستند از جهة انکار اختصاص قرآن و نبوت بحضرت رسالت کرده میگفتند أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده شده است
بر محمد قرآن مِنْ بَيْنِنَا از میان جماعت ما یعنی چونکه او در شرف و ریاست ما را ده دست بی چیز او چی مخصوص باو نباشد این کلام دالست بر آنکه
منشا تکذیب ایشان حسد بوده و قصور نظر بر حطام دنیا پس حق تعالی میفرماید بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند یعنی اینکه میگویند که قرآن
بر او نازل نشده از اعتقاد ایشانست و محض تقلید و حسد هُمْ فِي شَكٍّ ایشان در گمانند و مترددند مِنْ ذِكْرِي از وحی من که قرآنست
یعنی باعث انکار ایشان شک است در آنچه من بر رسول خود انزال کرده‌ام نه اعتقاد کذب آن ... بَلْ نه چنانست لَمَّا بل ذكري ...
که باعث بر انکار ایشان شک باشد ... بَلْ نه چنانست که ...
وجه شک ایشان زایل شود بلکه لَمَّا يَذُوقُوا هنوز نچشیده‌اند عَذَابِ عذاب مرا یعنی هرگاه که عذاب مرا مشاهده کنند شک و حسد از ایشان زایل شود
و ملجا شوند بتصدیق و آن هنگام فایده بر آن مترتب نشود بعد از آن از انکار اختصاص ایشان جواب داده میفرماید أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزد ایشانست
خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای رحمت و نعمت پروردگار تو الْعَزِيزِ که غالب مطلق است در ملک خود و هرگز مغلوب نگردد الْوَهَّابِ
بسیار بخشنده که هر چه بخشد بمستحق آن بخشد و بر حسب مصالح عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوت و رسالت بدست کافران و بقبضه ایشان نیست
تا بعضی از مصاحب خود دهند بلکه نعمتی است و عطیه از جانب حضرت عزت که بهر که مستحق آن باشد و مقتضی مصلحت باشد اعطا فرماید پس ترقی
ایمعنی نموده با نکه أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینهاست وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
ایشانست تا تصرف نمایند در امور و تدبیر آنها که مختص است بحضرت عزت و چونکه ایشان را مدخلی نیست در ابداع عالم علوی که در نهایت
بزرگی نسبت بخواهی او ... چگونه توانند که دخل نمایند در آن و منصب نبوت را بهر که خواهند دهند و اگر چنانچه ایشان اصلاحی دارند

که بندی خلائق مشغول شوند و تصرف در خزاین رحمت الهی نمایند و منتهی نبوت را از غیر او مستاز کنند فَلْيَرْتَقُوا پس بالا روند فِي
الْأَسْبَابِ در معارجی که بسبب آن بعرش رسند و بر آن قرار گیرند و بتدبیر نظام عالم و وحی آدم اشتغال نمایند بهر که مستحق ایشان باشند وحی
فرستند و منصب رسالت دهند بدانکه سبب در اصل لغت بمعنی ریسمانست بمعنی چیزی که بوسیله آن بمطلوب رسند و گویند مراد با سباب سماوات
زیرا که آنها اسباب حوادث سفلیه‌اند مجاهد و قتاده برآنند که مراد با بواب سماواتست و بعضی گفته‌اند مراد با سباب حبل است یعنی بایدکه از
نمایند در حبلهائی که دانسته باشند و بسبب آن برسند بعرش الهی این کلام در تهکم است و ملخص این است اینکه اگر کفار را در ملک آسمان و زمین شرکتی
هست باید که بر آسمانها روند که عرش را مستقر خود گردانیده بتدبیر امور ملکوت مشغول شوند بهر که صلاح دانند وحی را نازل سازند و نبوت
دهند و چگونه تواند باشند چه باشند برای نفاذ تصرف کردن در تدابیر الهیه و امور نایبه و حال آنکه ایشان جُنْدٌ مَا لشکری اند یعنی لشکری
در نهایت پستی و زبونی که و نتوانند بود که ما را بدیده از برای استعظام باشد بر سبیل تسخر یعنی ایشان لشکری عظیم اند هُنَالِكَ آنجا یعنی
در موضع بدر که مصارع ایشانست مَهْزُومٌ شکسته شده‌اند و مغلوب کشته ایشان مِنَ الْأَحْزَابِ از قبیل آن گروهها اند که با رسولان
خدا جنگ میکردند یعنی زود باشد که در روز بدر لشکر کشی کنند و با تو در مقام محاربه در آیند مهزوم و مغلوب شوند و تو بر ایشان غالب
گردی و مظفر و منصور شوی و هر گاه ایشان در آخر کار با تو در مقام کارزار خواهند بود پس آنچه در حق تو گویند از اختلاق و غیر آن از ایشان
بدیع نباشد این کلام از جمله اعجاز است زیرا که اخبار است از غیب که بعد از آن بظهور آمد چون بجهة تکذیب ایشان غبار ملال بر خاطر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله نشسته از نشیمن بود بتسلی او نموده فرموده که ای محمد كَذَّبَتْ این تکذیب مخصوص بتو نیست بلکه تکذیب کردند قَبْلَهُمْ
پیش از مشرکان مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح نوح را وَعَادٌ و قوم عاد هود را وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ و فرعون که خداوند میخها
بود موسی را و مراد از آن ثبات ملک و عز و سلطنت است و از تشبیه کرده بخیمه که طنابها را باوتاد استحکام داده باشند و کلبی و ربیع و مقاتل گفته‌اند
که مراد چهار میخ است که مؤمنان را بدان معذب میساخت بر این وجه که در میخ بر دستها زدی و دو بر پاها و سر ایشان را بر زمین انداخته گردیما
کردی تا بمردی ابن عباس و قتاده و عطا گفته‌اند که مراد از آن آلات ملاعب او بوده که بر آن کمانی گرفته و بلهو و لعب مشغول گشتی و بعضی
بر آنند که مراد بنیانست چه هر بنائی مشتمل است بر چهار ستون و جائی بر آنست که ذو الاوتاد بمعنی ذو الجنود است و جموع کثیره که بسبب
ایشان امور ملکی خود را استحکام و تقویت میداد همچنانکه اوتاد چیزها را بربط و محکم میسازند و گویند که کنایه است از کثرت اوتاد خیام که
مستلزم کثرت جنود است و بهر تقدیر تکذیب نمود فرعون موسی را وَثَمُودُ و جماعت ثمود صالح را در بعضی از تفاسیر آمده که تکذیب
ثمود بصالح در دعوت ثانیه بود زیرا که نوبت اول که صالح قوم را دعوت نمود همه بوی ایمان آوردند چون وفات کرد همه مرتد شدند
صالح باز آورد از نده کرد ایشان و بدیشان فرستاد او را نشناختند و برهان طلبیدند چون ناقه اخراج نمود و اقع شد بعضی ایمان آوردند
برخی دیگر بر صفا انداد ماندند و تکذیب او نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر قوم لوط تکذیب نمودند لوط را
وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اهل ایکه قوم شعیب تکذیب نمودند شعیب را أُولَٰئِكَ آن گروه مهین یعنی قریش که مکذب تواند الْأَحْزَابُ همین گروهها اند که تکذیب
پیغمبران خود کردند إِنْ كُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر که تکذیب کردند فرستادگان را انکار تکذیب و ابطال آن بعد
از ابهام و تنویع تکرار بجمله خبریه اولا و استثنائیه ثانیا و آنچه در جمله ثانیه است از توکید و تخصیص بجهة مبالغه است که مسجل است بر استحقاق
عذاب ایشان و لهذا عذاب بر آن مترتب ساخته است بر آن بکلمه فا که موضوعست از برای عدم تراخی در فرموده فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار باشد عقوبت
من بحق ایشان و واجب گشت که معاقب سازم ایشان را بحق عقاب و عذاب ملکت وَمَا يَنْظُرُ و انتظار نمیکشند هَٰؤُلَاءِ گروه قریش
و ممکن است که اشارت باشد بجمیع احزاب بجهة استحضار ایشان بذکر یا آنکه در حکم حضور اند و سبحانه یعنی منتظر نیستند جمیع این احزاب إِلَّا
صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد را یعنی نفخه اولی که بهمه میرسد مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود و هیچ
کس نتواند که او را باز گرداند یا آنکه آن نفخه واحده است که رجوع نفخه و لحظه نکند یعنی همین یک نفخه باشد قتاده و سدی گفته‌اند که مراد آنست
که آن نفخه را رجوع بدنیا نباشد یعنی بسبب آن دنیا آخر شود چه عذاب استیصال امت محمد مؤخر است تا روز قیامت بخلاف عذاب سایر امم که معجل
در دنیا و فتا کشاند و وارده که فواق ما بین حلبتین است یعنی چون صیحه در رسد امتداد زمان که میان دو دوشیدن باشد تاخیر واقع نشود
کقوله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون و وارده اند که در محلی کها بهوا تامل را وی کابی شیه و تامل کابی ثابت آمده نازل
شد کفار قریش گفتند که محمد دعوی میکند که روز قیامت صحایف اعمال ما را بدست چپ خواهند داد پس بر سبیل استهزاء دعا کردند و
قَالُوا و گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده قِطَّنَا نامه اعمال ما را که محمد ما را وعید میکند قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز حساب
یا آنکه از روی تعجیل بده بما نصیب عذاب ما را که محمد با آن تهدید مینماید و این نظیر آنست که نضر بن حارث گفت اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر
علینا حجارة یعنی اگر بار خدایا اگر نصیب ما مت و خلافت و امامت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از جانب تست پس سنگ را بر ما باران
فی الحال سنگی از آسمان نازل شد و بر او خورد و او را هلاک کرد و در باره وی سَأَلَ سَائِلٌ فرود آمد و بعضی گویند که معنی مراد آنست که
در دنیا حظ ما را از نعیم بهشت که محمد مؤمنان را بدان وعده میدهد تا ایمان آوریم و چون خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از استماع این نوع
کلمات ملول میشد حق سبحانه فرمود که اصْبِرْ شکیبائی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند از تکذیب و استهزاء و قبیله امر بقتال نازل شود
وَاذْكُرْ و یاد کن عَبْدَنَا دَاوُودَ بنده ما داود را و ایراد قصه داود در این مقام یا بجهة تهدید ایشانست و یا از جهت ثبات قدم پیغمبر در جمیع
امور مفوضه بمنه و بجهة اعلام ذلک چیزی که مندوب الیه باشد ثانیا و اول پس معنی این باشد که ای محمد صبر نمای بر گفتار ایشان و بکن تقصه داود

معصیت امر الهی باد در چشم ایشان بزرگ کردن و بگو یاد آور تا کی چون تو داود با وجود علو شان و استعداد و نبوت و عظام نعمت و جلال کرامت و ... مایم در
لازم چون زلت مندک نمود حضرت حق بطریق تمثیل و تلویح او را فرمود داود را معاتب ساخت و بعد از تفطن او بان انابت و استغفار و تضرع بسیار نمود
او در گذشت پس شما که از اهل کفر و شرک و طغیان باشید و مع هذا زبان باستهزا گشاده اید و در معاصی جری باشید هیچ دانید که عذاب و عقاب شما تا بچه حد
باشد اما بنا بر ثانی معنی این براین وجه است که ای محمد صابر باش بر قول و فعل ایشان و محافظت نفس خود نما در چیزی که مکلف شده بر آن از تحمل
اذیت و تحمل ایذا ایشان و بجا آر تماما صبر خود تمام از ترک مندوب و جمیع ابواب تا معاتب نشوی بعتاب رب الارباب و متذکر شو بقصه داود **ذا الاید**
که خداوند قوت بود در دین و در تحمل اعباء رسالت و عبادت و در عبادت چه نصف شب را صرف عبادت میکرد و روزی روزه میداشت و روزی افطار
مینمود و این اشد است از صیام دهر زیرا که دوام صوم موجب عادت است که مستلزم قلت ریاضت است بخلاف صوم روزی و افطار روزی دیگر چه آن
موجب کثرت مشقت نفس است یا قوی بودن در حرب دشمنان و غالب مطلق بر ایشان و قوت او در محاربه بمرتبه بود که یکی را سنگ بر سینه زدی از پشتش
بیرون آمدی و بدیگری خوردی و او را نیز هلاک کردی یا آنکه خداوند تمکین عظیم و نعم جسیم چنانچه هر شب در گرد محراب او سی و شش هزار کس مینشستند و طعام
او میخوردند و بعبادت مشغول بودند و مؤید قول اول است اینکه میفرماید که **انه اواب** بدرستی که بسیار رجوع کننده بود از مکروهات و بان
کردنده بمرضات ما و با وجود این همه مرتبه منیع و کرد بعتاب ما معاتب شد و از جمله نعم عظیمه که با او انعام فرموده ایم آنست که **انا سخرنا** بدرستی که ما رام
کردیم **الجبال معه** کوهها را با او تا هر جا که میخواست با او میرفتند **یسبحن** در حالیکه تسبیح خدا میکردند بموافقت او **بالعشی** بهنگام
شبانگاه **والاشراق** و بوقت روشن شدن روز و صباح است و آن یا بر سبیل خلق تسبیح است در جبال چون خلق اصوات در جمادات و یا خلق
لسان ... تسبیح حاصل شود ... بدیع و بعید نیستند و تسبیح حصا در دست سید انبیا که از شواهد قدرت است یکی از
اولیاء سنگی را دید که قطرات باران از آن میچکید ساعتی تأمل نمود و از روی توقف بروی نگریست سنگ با وی بسخن در آمد که ای ولی خدا
ما سنگیست خدا آفریده است و از بیم سیاست او اشک میریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوست
و مژده امان بآن سنگ رسید آن ولی بعد از مدتی دیگر باره بآنجا رسید آن سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر قطرها میچکید گفت ای سنگ چون
شد این گریه از چیست جواب داد که اول میگریستم از خوف عقوبت حالا میگریم از شادی امن و سلامت ...
حاصل که حق سبحانه میفرماید که ما کوهها را مسخر فرمان داود کردیم تا با وی به تسبیح و تنزیه اشتغال نمایند **والطیر** و نیز مسخر کردیم مرغان را **محشورة** در
که جمع کرده شده بودند نزد وی و صف زده بر بالای سر وی و بموافقت او به تسبیح ما مشغول میشدند و عدم مراعاة مطابقه حالین بجهت آنست که
جبال از روی تجدد و تدریج بود پس مناسب جمله فعلیه باشد چون که فعل او تسبیح است پس مناسب است که بصیغه فعل واقع شود زیرا که در
صورت دلالت ... خلق اشیا بلفظ کن میکند پس اراده او که تعلق بحشر طیور میگیرد فی الحال
محشور میشدند نه آنکه بر سبیل تدریج مجتمع میگشتند و چونکه موافقت تسبیح دلالت بر مداومت نمیکند از اینجهت بجمله اسمیه که دال است
بر استمرار و دوام تاکید آن کرده فرمود که **کل له اواب** هر یک از کوهها و مرغان مر داود را یعنی بسبب تسبیح او رجاع بودند یعنی هر محلی که داود به
تسبیح مایل میگشت همه جبال و طیور رجوع باو کرده تسبیح ما میکردند ... هر گاه داود با ایشان امر به تسبیح مینمود ...
میکردند و بما موراو رجوع مینمودند و وضع اواب در موضع تسبیح باینجهت ترجیح تسبیح ایشان است و تکرار آن و باینجهت که رجوع ایشان
بامر الهی و طلب مرضات او کنایت بسیار ذکر است و دوام تقدیس و تسبیح و غیر آن و بعضی گفته اند که ضمیر له راجع است باو سبحانه بر التفات تکلم بغیبت یعنی
که هر یک از داود و جبال و الطیور مرجع تسبیح او سبحانه بودند مگر تقدیس او و همچنانکه جبال و طیور را مسخر فرمان او کردیم زمام اختیار ... بر کف کفایت
او نهادیم **و شددنا ملکه** و محکم کردیم ملک پادشاهی او را بکثرت جنود و بسیاری پاسبانان چه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه او میداشتند چنانکه گذشت ...
یا بسبب قدرت او بر بافتن زره و ساختن آلات کارزار و یا بواسطه کوتاه کردن دست ظالمان و دعای مظلومان و یا بجهت وزرای نصیحت شعار و ندمای ...
دانشمندان ... استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود بایستاد و از خصمین هر که بر حق بود دست او بان
بسلسله رسیدی و آن دیگر را ... و بعضی دیگر گفته اند که استحکام ملک او بالقاء رعب بود در دل اعدا چنانکه عکرمه از ابن عباس روایت کرده که دو مرد
از بنی اسرائیل پیش داود آمدند و یکی بر دیگری دعوی گاوی کرد مدعی علیه انکار این معنی نمود داود مدعی را امر فرمود که اقامت بینه کند ... گفت که امروز بروید
تا در کار شما اندیشه کنم ایشان برخاستند هر شب داود را در خواب نمودند که مدعی علیه را بقتل رسان چون روز شد داود بجهت عدم وضوح وجه شرعی در قتل مدعی علیه تعلل نمود
دیگر بقتل او در خواب ... تا سبب قتل بر او واضح شود ... مدعی علیه را حاضر ساختند و بقتل او حکم فرمود
مدعی علیه گفت ... بی سببی بقتل ... طلب ... مدعی علیه چون دانست البته کشته
خواهد شد ... گفت یا نبی الله بدانکه من پدر این مرد را کشته ام ... و از این جهت مأمور شدی ...
او را بقتل رسانید چون این خبر میان بنی اسرائیل شایع شد خوف و هیبت او در دلها نشست و ذلک قوله و شددنا ملکه **و آتیناه الحکمة** و بکرامت دادیم داود را
حکمت یعنی نبوت یا کار بودن بکمالات علم و تمامیت عمل یا هر کلامی که موافق حق باشد و مطابق واقع **و فصل الخطاب** و کلامی که فاصل است میان حق و باطل ...
... مقصود ... فصل خطاب ... وصل و فصل ... کلمه شهادت ...
الا الله ... والله یعلم وانتم لا تعلمون ... علی هذا ...
خطاب ... حکم ...
سیاسات از امیر المومنین صلوات الله علیه تفسیر فصل خطاب ... و هو البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و فی الحقیقة کلام خصوص بین حکم

منفصل و منقطع میشود و میتواند بود که مراد از فصل خطاب کلامی متوسط باشد میان اختصار مخل و اطناب ممل که در وصف کلام حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله گفته اند که فصل لا نزر و لا هذر و یا آنکه اما بعد را فصل خطاب گفته اند بجهت آنکه این کلمه فاصله است بین الکلامین یعنی میان حمد الهی و نعت ...
و غرضی که مسوق الیه است پوشیده نماند که در تزویج داود با زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی مفسران ... بر وجهی یاد کرده اند که عقل و شرع
از قبول آن ابا میکند چنانچه نقل آن سمت تحریر خواهد یافت آنچه صحیح است و مقبول شرع و عقل یکی از دو وجه است که علم الهدی در تنزیه الانبیا و بعضی دیگر
اهل تفسیر ... نموده اند اول آنکه اوریا زن را خطبه کرده و نزدیک بان رسید که با وی عقد کند اولیای زن را میل باوریا ... و در اینجا داود علیه
بعد از استماع ... خطبه فرمود و زن و کسان او بواسطه پادشاهی و پیغمبری خطبه او را قبول کردند ...
از استماع این قصه مغموم شد و چونکه طریق ... مقتضی آن بود که داود ... با قبول خطبه او ...
برای خود خطبه فرمود حق سبحانه تنبیه او را ... فرستاد بر وجهی که مذکور خواهد شد ...
السلام را خاطر ... که التماس برادر ... طلاق ... شود ... عادت ...
و در روایت واقع شده که ... داود ... آوازه حسن و جمال زن اوریا شنیده بود از او التماس ... نمود
طلاق داد ... عقد کرد ... سلیمان ... طریق ندب ... مقتضی آن بود که داود ...
از او که ... طلاق نکند ... حق سبحانه بر سبیل تنبیه او دو فرشته فرستاد و ایشان بیامدند و دستوری خواستند
جواب گفت که امروز روز عبادت است ... بیامدند ... از سوراخ محراب داخل شدند و حق سبحانه
حبیب خود را ... این قصه خبر میدهد و میگوید که **و هل اتیک** و آیا آمد بتو **نبؤ الخصم** خبر آن گروه که
خصومت کننده بودند **اذ تسوروا المحراب** بدرستی که ... بالا رفتند بر سور غرفه ... که معبد او بود
... که منصوب باتاک ... رسول در عهد آنحضرت ... در عهد داود ...
صحیح ... بنبأ ... نصب ... محذوف ... هل اتیک نبأ تحاکم الخصم ...
... استماع قصه داود ...
... اصل لغت ... **و هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین** ...
... جبرئیل و میکائیل بصورت دو خصم
نزد داود علیه السلام آمدند و ... حضرت داود روزها را قسمت فرموده بود روزی حکم ... روزی عبادت ...
و روزی ... خاصه خود اشتغال نمودی و روزی ... مردم را از دخول منع کردی ...
منع ... **اذ دخلوا علی داود** ... **ففزع منهم** ...
از ایشان ... بر خلاف عادت ... بی اجازه ...
... داود ...
... **قالوا** گفتند
که **لا تخف** مترس که ما **خصمان** ... **بغی بعضنا** ستم کرده ... **علی بعض**
... بر سبیل فرض و تقدیر ... تعریض ...
... **فاحکم بیننا بالحق**
... **و لا تشطط** ... **و اهدنا الی سواء الصراط**
براه ... عدل ... داود علیه السلام ... حکومت ...
... **ان هذا اخی** ... **له تسع و تسعون نعجة**
... **ولی نعجة واحدة** ...
... تمثیل و تعریض ...
هر گاه ... **فقال اکفلنیها** ...
حرمت و استقباح ذکر ...
مرا کفیل آن گردان ...
کردان و تملیک من نما **و عزنی** و غلبه کرد بمن **فی الخطاب** در این مخاطبه و مجادله ...
شد در مباحثه خطبه زن ... تمثیل و تعریض ... استعاره ...
... **قال** گفت داود علیه السلام ... دعوی ...
... **لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه** ...
... نبوی ... موعظه حسنه ... عادت شرکا ...
فرمود که **و ان کثیرا من الخلطاء** ... **لیبغی بعضهم علی بعض** ...
از ایشان ... **الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات** ... **و قلیل**
ما هم ... در میان شرکا ... بعد از استماع این کلام ...

برحال او و او را با وظن داود وكان برهنا او را انما فتناه انكه خواهن نيست كه انما او را مابش كرديم او و ابدين حكومت بميخواند بود كه ظن بمعنى علم يا
ازقبيل انه كريمه وراى المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها اى علموا يعنى دانست او كه ما ازين كلام امتحان او كرديم وچون متنبه شد برين احوال فاستغفر
پس طلب آمرزش كرد ربه از پروردگار خود در ان خطا وخر وبرو افتاد راكعا درحالتى كه سجده كننده بود تسميه سجود بركوع بجهت انست كه ركوع مبدا
وبعضى گفته اند كه راكعا بمعنى مصلى است و درين تقدير است كه خر للسجود راكعا يعنى افتاد از براى سجود درحالتى كه نماز گذارنده بود واناب وبازگشت بخدا
ونادم شد از ترك مندوب و در خبر است كه داود چهل روز سر از سجده برنداشت مگر از براى نماز گذاردن و چندان بگريست كه از آب چشم وى گياه برآمد و هيچ از آب
نخورد مگر دو ثلث از آب چشم او بود فغفرنا پس آمرزيديم له مر او را ذلك آن زلت اولى كه از او استغفار كرده بود يعنى از ترك مندوب او در گذشتيم
وان له بدرستيكه مر او راست عندنا نزديك ما لزلفى هر اينه مرتبه قرب ايشان و كرامت وحسن مآب مر او راست نيكوئى بازگشت در بهشت وبحقيقه
نيست كه استغفار داود بر سبيل انقطاع بود از ماسوى و توجه تام بمولى و تذلل و خضوع بعبادت و سجود از براى حضرت معبود هم چنانكه ابرهيم گفت والذى
اطمع ان يغفر لى خطيئتى يوم الدين وقوله فغفرنا له ذلك باين معنى است كه قبلنا منه واثبنا عليه يعنى از ترك مندوب او را او بپذيرفتيم وثواب داديم بر رجوع
او واين و تسميه اين بمغفرت بر سبيل ازدواج است مثل يخادعون الله وهو خادعهم ومكروا ومكر الله والله يستهزئ بهم وكما تدين تدان وغير ذلك واين قول
اماميه است كه قائلند بتنزيه انبيا از جميع ذنوب خطايا و جماعتى كه صغائر بر انبيا اطلاق ميكنند ميگويند كه استغفار او بجهت صغيره بود كه از او واقع شده و در
كيفيت وقوع ان صغيره ايشان اختلاف است يكى انكه اوريا زنى را خطبه كرد و اهل او اراده كردند كه با او عقد كنند داود نيز خطبه كرد و اولياى زن او را
گذاشتند زن را بعقد داود درآوردند و حق سبحانه بجهت حرص او بر زن با خطبه اوريا با آنكه خطبه برادر مؤمن بود و با وجود كثرت زوجات او با و عتاب فرمود دوم انكه
اوريا را بجهاد فرستاد و كشته شد وچون خبر قتل او بداود رسيد داود بر امثال او كه مقتول شده بودند بگريستن ننمود و بر او گريه بجهت ميل نفس او بنكاح زوجه او حق
سبحانه بجهت اين او را معاتب ساخت سيم انكه در شريعت او مقرر بود كه چون زوج فوت شود اولياى او احق بودند از تزويج غير ايشان بزوجه او و مكر كاهى كه از او اعراض
نمايند چون اوريا مقتول شد داود زن او را خطبه كرد بجهت جلالت او اولياى زوج نتوانستند كه منع خطبه او كرده خود متزوج شوند بزوجه او را بجهت اين عتاب
الهى معاتب شد چهارم انكه داود روزى بعبادت مشغول بود مرديكه ولى نجابت او و حكومت كردن بدان داود نظر بزن كرد تا او را بعقب ها بشناسد اگرچه اين نظر
مباح بود اما بعد از وقوع نظر طمعت داود بنجابت او مايل شد وچون مباشر ايشان حكم نمود و مشغول عبادت شد بجهت خلجان قلب و وسوسه صلح كه از ان نظر
سانح شده بود از بعضى تو اول غافل شده حق تعالى بجهت اين او را معاتب گردانيد پنجم انكه زنى و شوهرش پيش داود آمدند و عرض مخاصمه نمودند داود ميان ايشان
حكم نفرمود و سر رشته داد از كشيده و بشوهر گفت كه اگر از ان داعى بنشستى او را طلاق ده شوهر زن طلاق داد و داود او را عقد كرد بجهت همين
معاتب شد ششم انكه در حينى كه يكى از ان دو فرشته برگ بكرى دعوى كرد داود پيش از ان كه صورت حال را از مدعى عليه سؤال كند حكم فرمود بجهت اين معاتب
شد و بعضى ديگر از قصاص وجهى گفته اند كه داود روزى مناجات كرد كه اى پروردگار من ابرهيم را بر من تفضيل نهادى و خلعت خلت بر او پوشانيدى و موسى را
بر من مرتبت دادى و مرتبه تكليم با او كرامت كردى خطاب آمد كه تفضيل ايشان بر تو بجهت كثرت ابتلا و امتحان ايشان بود اگر مرتبه ايشان ميخواهى بعد با ابتلاى
ايشان راضى شو داود با ابتلا رضا داد حق تعالى فرمود كه در فلان روز مستعد خواهى شد و موعود در رسيد داود در محراب نشسته بعبادت مشغول
بود ديد كه مرغى بيامد و پيش او بنشست داود قصد كرد كه او را بگيرد او بپريد و در دريچه محراب بنشست داود در خواست بعقب او روان شد چون
بكنار دريچه آمد ان مرغ در بستان سراى اوريا پريد داود در انجا نگاه كرد ديد كه زن اوريا برهنه است و غسل ميكند چون نظر او بر اعضاى او افتاد عاشق
وى شد و اوريا را بجنگ فرستاد و فرمود تا او را از پيش تابوت برند تا كشته شود وچون چنين كردند كشته شد داود ان زن را بعقد در آورد و سليمان از او
حاصل شد و بعضى گفته اند كه آن مرغ ابليس بود كه اضلال داود نمود و شكى نيست كه جميع اين وجوه در نظر شرع و عقل ممنوع است و لايق مرتبه نبوت
و منصب رسالت نيست چه آن خارج عدالت و منافى عصمت است و معتقدان مذهب كه نبا و اخبرت و چون انبيا كه امنا و حى الهى اند و سفراء او امر و نواهى
پادشاه متصف باشند بصفتى كه طبايع از استماع ان نفرت نمايند و عقول بواسطه آن منزجر شوند و چون كه رواة روايات مذكوره مطعون اند و ضع
هذيان روايات خلاف مقتضى عقل و شرع اند پس طريق صواب و دعا اصل مذهب امضاى ان ميكند كه بساط انبساط از ان مقوله طى نموده اذن قرانى را بوجهى
كه موافق عقل و مطابق شرع باشد تنزيل نموده شود حارث اعور از امير المؤمنين صلوات الله عليه روايت كرده كه آنحضرت فرمود لا اوتى برجل يزعم
ان داود تزوج امرأة اوريا الا جلدته حدين حدا للنبوة وحدا للاسلام يعنى هيچ مرد را نزد من نيارند كه او زن اوريا را نسبت به داود دهد مگر كه او را دو حد
بزنم حدى براى نبوت و حدى براى اسلام و نيز سعد بن مسيب از آنحضرت صلوات الله عليه روايت كرده كه فرمود من حدثكم بحديث داود عليه السلام على
ما يرويه القصاص جلدته مائة و ستين وهو حد الفرية على الانبياء هر كه حديث داود را بر طريقى گويد كه قصه خوانان روايت ميكنند من صد و شصت
تازيانه او را بزنم و اين حد افتراست بر انبيا و روايت كه از قصاص شخصى قصه داود را نزد عمر بن عبد العزيز ميخواند و انجا مردى از اهل حق حاضر بود تكذيب
او نمود و گفت اگر قصه داود بر طريقيست كه نزد خداست پس سزاوار نيست كه ما طلب خلاف ان كنيم و بغير از قابل شويم و اگر بر ان وجه است كه تو ميگوئى
پس انكه او ستر آن از حضرت رسالت ظاهر نساخته است بجهت عدم هتك حرمت داود خواهد بود و اين هنگام لايق نباشد اظهار مثل ان نمودن
وا از انسبت به پيغمبر خدا دادن عمر بن عبد العزيز گفت بخدا سوگند كه شنيدن اين كلام نزد من دوستتر است از هر چه آفتاب بر ان ميتابد و ابو
مسلم گفته كه ان خصمان كه بر سور غرفه بر آمدند و نزد او عرض مخاصمه نمودند از جنس بشر بوده باشند چه ظاهر قرآن مقتضى ان نيست كه ايشان ملك بوده
باشند و ذكر نعاج بر حقيقت خود باشد نه بر سبيل كنايه و خوف او از ايشان بجهت دخول ايشان باشد بر خلاف مجرى عادت و بدون رخصت و عتابى
كه متوجه او باشد بجهت حكم او باشد قبل از تصديق مدعى عليه و باين وجه اگر مستغنى از تاويل آيات مذكوره هست اما متضمن صغيره است پس
صواب نزد جميع وجوه مذكوره است و اكتفا بيكى از دو وجهى كه نزد صاحب ان قصه مسطور شد القصه چون داود عليه السلام توجه تمام نمود

بحضرت مولى و منقطع شد از جميع ماسوى حق سبحانه منصب خلافت را باو عطا نمود و فرمود كه يا داود انا جعلناك اى داود بدرستيكه
گردانيديم ترا خليفة فى الارض جانشين در روى زمين يعنى تدبير امور عباد را در كفايت تو نهاديم همچنانكه سلاطين كه استخلاف عمال خود
مينمايند خود را در بعضى بلاد ونديران بلاد واتفويض باو ميكنند يا ترا خلف انبياى سابق گردانيديم فاحكم بين الناس پس حكم كن ميان مردمان بالحق براستى
و درستى يعنى بر وفق امر ما اشيا را در موضع خود وضع نما ولا تتبع الهوى و پيروى مكن هواى نفس را و ننمودى امور را كه آنرا بامر نفس بنوعى كه مخالف
حق حكم كنى فيضلك پس گمراه سازد هواى نفس و بگرداند ترا عن سبيل الله از راه خدا و طريق حق كه ان جاده شرع مبينست يا دلايل حجج واضحه و آيات
طريق حق ان الذين بدرستيكه انانكه يضلون گمراه شوند و بگردند عن سبيل الله از راه خداى و طريق حق و عمل نكنند بدان لهم مر ايشانراست
عذاب شديد عذابى سخت بما نسوا بسبب انكه فراموش كردند يوم الحساب روز شمار و خراى كردار را و اعراض نمودند از ذكر او يعنى بجهت مخالفه
حق و ملازمت هواى كه مشعر است بنسيان نشاه آخرت كه اگر متذكر ان ميبودند ملازمت حق و مخالفت هواى ميكردند نه بعكس و با آنكه چون مملكت دارى و
امر خطير است از ان جهه حضرت داود با وجود كمال درجه نبوت و جلالت مرتبت و رتبه عصمت بخطاب فاحكم بين الناس بالحق مامور شد و بمضمون ولا
تتبع الهوى منهى گشت و ديگر آنكه انتظام عالم بعدالت است كه منشاء آن حكميست كه موافق باشد و فساد آن بتعدى و ظلم است كه مصدر آن اتباع هواى نفس است و
پيروى طريق ضلالت و راه باطل كه ضد اراده حضرت خالق است كما قال عز و جل وما خلقنا و نيافريديم ما السماء والارض آسمان و زمين را
وما بينهما وانچه ميانه ايشانست باطلا آفريدنى باطل و عبث كه هيچ فائده و غرضى بدان مترتب نشود و در او حكمتى و مصلحتى نباشد بلكه براى آنكه استدلال
كنند بر وجود واجب الوجود و قدرت كامله و حكمت شامله او و بجهت آنكه بهره يابند از منافع جليله و انواع جواهر او اين منافى مذهب اهل جبر است كه ميگويند باطل
و ضلال از فعل خداست ذلك ان آفريدن ما شيا بر وجه بطلان و بيهوده و بى حكمت و مصلحت ظن الذين كفروا گمان آنانست كه كافر شدند بحكمت و نگرويدند
فويل پس واى للذين كفروا مر آنانرا كه نگرويدند و كافر شدند من النار از آتش دوزخ مراد آنست كه كفار معتقد آنند كه ما آسمان و زمين را باطل خلق كرده ايم
بى آنكه غرضى بدان متعلق باشد و اين مستلزم انست كه مصلح و مفسد و متقى و فاجر در درجه مساوى هم باشند زيرا كه حكمت در خلق آسمان و زمين معرفت و عمل است
از ان تا اگر شخصى اقدام بان نمايد بجزاى جميل و ثواب جليل او را حاصل شود و اگر ترك نمايد مستحق عذاب ابدى گرفتار گردد و چون كفار منكر اين حكمت پس هر آينه
باطلند كه ان منوط باثبات مؤمنان در مرتبه و درجه و لهذا بعد از اين ميفرمايد كه ام نجعل الذين آمنوا ام منقطعه است كه متضمن اضراب و همزه
استفهام است يعنى نه چنانست كه كفار ميگويند بلكه ميگوئيم آيا انانكه تصديق نمودند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و كردند كارهاى شايسته در ثواب و مرتبه
كالمفسدين فى الارض مانند تباه كاران و عصيان كنندگان در زمين يعنى مثل مشركان كه كافران بيدين ام نجعل المتقين بلكه ميگوئيم آيا بگردانيم پرهيزكاران كه از ابى كه ان بجهت
عقاب از معاصى محترزند كالفجار مانند بدكاران و تبهكاران كه بانواع معاصى مشغولند يعنى هرگز مشركان و فجار را مثل اهل ايمان و تقوى نگردانيم بلكه مرتبه بلند و درجه
ارجمند نامزد صالحان و متقيانست مرتبه كه در نهايت دنائت باشد براى كافران و فاجران و با آنكه احتمال دارد كه كلام اول انكار تسويه باشد ميان مؤمنان و كافران و دوم ميان
مؤمنانى كه متقى باشند و ميان اهل ايمانى كه بسبب فجور منهتك باشند و محتمل است كه انكار ثانى تكرار اول باشد باعتبار دو وصف ديگر كه ممنع التسويه اند بعد از ان بجهت حث بر
تتبع قرآن به پيغمبر خود خطاب ميكند و ميگويد كتاب اين كتابيست كه انزلناه فرو فرستاديم از او اليك بسوى تو مبارك بركت داده شده يعنى كتابى بسيار خير و منفعت
ليدبروا تا تدبر كنند و انديشه نمايند آياته در آيتهاى اين كتاب يعنى تامل كنند در حقايق و معانى ان و تفسير از ان و فوائد و ترتب العباده بر آن نمايند وليتذكر و تا
پند پذير شوند بمواعظ آن اولوا الالباب خداوندان عقول صافيه و اوهام ثاقبه با آنكه استحقاقا نمايند ارباب عقول آنچه در عقول ايشان مركوز است از دلايل معرفت بجهت
فرط تمكين آن و مبالغه در معرفت دلايل آن و مقرر است كه كتب الهيه مرشد چيزيست كه عقل باستقلال خود بان نتواند رسيد پس بايد كه ارباب الباب بمشابعت آن اصلاح معاش
كرده و ايمن شوند از غرب و ذلت كه از استقلال عقل ناشى ميگردد چون حق سبحانه بيان تسلى داود نمود حكايت سليمان و امتحان او را باد حضرت رسالت مينمود
ميگويد كه ووهبنا لداود و بخشيديم مر داود را سليمان فرزندى كه ان سليمانست نعم العبد نيكو بنده بود سليمان انه اواب بدرستيكه سليمان
رجوع كننده بود بدرگاه ما از ماسوى در همه احوال و جميع اقوال پس بجهت ياد كن قصه او را اذ عرض عليه وقتيكه عرض كرده شد بر او بالعشى باخر روز الصافنات
اسبان ايستاده بر سه قائمه و بر كناره سم از قائمه چهارم و اين از جمله صفت پسنديده اسب است الجياد اسبان نيك رو و اين صفت بعد از صفت كلى گويند كه هزار اسب
كه بميراث رسيده بود كه سليمان با كفار دمشق و نصيبين كارزار كرده بود و انها را از ايشان گرفت و مقاتل گويد كه ما و عليه السلام با عمالقه غزا كرده بود و هزار اسب از ايشان
اخذ نموده و ميراث بسليمان رسيده و حسن بصرى و عكرمه برانند كه ان اسبان دريائى بودند و پرداشتند و ان هم مخصوص براى او داده بودند و عرضه بر سليمان بعد از نماز
پيشين بر كرسى نشسته بود ان اسبان را بر روى عرض كردند و او بدان مشغول شد تا انكه بسبب ان نماز او فوت شد و ادى كه در آخر روز داشت از ما بود چون نهصد عرض كردند
نگاه كرد آفتاب فرو شده بود فقال پس گفت انى احببت بدرستيكه من بر گزيدم حب الخير دوستى مال را يعنى همه اسبان و عرب خيل را خير ميگويند چه بسيار ان
متعلق است چنانكه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله فرموده كه الخيل معقود بنواصيها الخير الى يوم القيمة يعنى اختيار كردم حب خيل را و اصل در احببت انست كه بعلى متعدى با شد
زيرا كه بمعنى آثرت باشد ليكن معنى آن متضمن است كه انابت است و لهذا بعن متعدى گشته يعنى انابت برگزيدم و بازماندم بجهت آن عن ذكر ربى از ياد پروردگار
خود و ميتواند بود كه احببت بمعنى آثرت باشد و عن بمعنى على يعنى اختيار كردم دوستى خيل را بر ذكر او بدكار خود كه آن ورد آخر روز بود تا انكه استحقى توارت تا انكه
پوشيده شد آفتاب بالحجاب به پرده شب و ذكر ضمير بدون مرجع بجهت دلالت لفظ عشى است بر ان يا مراد توارى حجاب از براى شمس بجهت تشبيه است بمخدره كه در
پرده مخفى شود و گويند كه حجاب كوهى سبز است كه در پس كوه قاف كه محيط است بكره زمين و بعضى گفته اند كه ضمير راجع است بخيل و معنى آنست كه از ذكر حق غافل شدم تا انكه
پوشيده شد خيل از نظر من بسبب حجاب ظلمت كه تاريكى شبست پس سليمان بسبب فوت ورد با نماز مغموم شد بجهت تدارك آن با اصحاب خود گفت ردوها باز گردانيد
ان اسبان را على بر من و چون باز گردانيدند فطفق پس در ايستاد و شروع نمود شمشير را مسحا سودنى بالسوق بساقهاى اسبان يعنى ايشان را پى كرد والاعناق و گردنهاى
ايشان يعنى ميبريد گردنهاى ايشانرا و همه را در راه خدا قربان كرد و تصدق نمود بجهت كفاره انچه از او فوت شده بود و از جمله هزار اسب صد اسب باقى ماند و هر اسب

نیکو که هستند از نسل ایشان نسب عبد الله بن عباس از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که ضمیر ردوها راجع با فتاب است و مراد آنکه نماز عصر است که
از سلیمان بسبب مطالعه اسبان فوت شد تا آفتاب غروب کرد و چونکه اشتغال سلیمان باسبان جهة اراده جهاد با دشمنان بود نه بسبب حظ نفس و تفرج از این جهة
باذن حق سبحانه فرشتگان را که موکل آفتابند امر نمود که ردوها علی یعنی باز گردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسید تا نماز را
ادا نمود و اینکه آفتاب بدعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در صهبا خیبر بعد از غروب بازگشت و بجای عصر آمد تا حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نماز بگذارد مشهور و معروف است و کسی منکر آن نیست در سوره المائده سمت ذکر یافته که از برای حضرت امیر صلوات الله علیه الملک الاکبر
دو بار آفتاب مراجعت نمود یکبار بدعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و یکبار بدعای وی علیه السلام و از بعضی علما نقل کرده اند که اهل علم اسرار و از
نیک از خطای حدیث غافل کنند زیرا که از علامات نبوت است معجزه رسالت و لابد و در مسح سوق و اعناق چند وجه گفته اند حسن و مقاتل
برآنند که مراد آن قطع است و معنی آنست که سلیمان بسبب فوت صلوة شمشیر را برکشید و پای ایشان زد و همه را هلاک کرد ابو عبیده گفته است که عرب
میگویند که مسح علاوته یعنی ضرب عنقه و مسح الجلد للکتاب ای قطع اطرافه بالسیف و گفته اند که سلیمان بجهة آن گردن ایشان را زد و تصدق نمود تا از اموال
خود تا تصدق نموده باشد و مصداق آیت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و از ابن عباس و زهری و ابن کیسان روایت کرده اند که سلیمان بجهة محبتی که با خیل
داشته دست بر گردن و پایهای ایشان میمالیده که ایشان را اکشت و بعضی گفته که مسح بمعنی غسل است یعنی سلیمان بسبب اعزاز و اکرام خیل گردن و پاهای ایشان
را شست و بعضی دیگر گفته اند که مراد آنست که سلوک کردن ایشان را داغ نموده و همه را وقف جهاد نمود و ابن عباس گفته که معنی این از حضرت امیر المؤمنین
سلام الله علیه سؤال کردم فرمود که معنی آن بچه طریق بتو رسیده گفتم که از کعب الاحبار شنیدم که سلیمان مشغول شد بعرض خیل تا آنکه نماز عصر از او فوت
شد بعد از آن با اصحاب خود گفت که اینها را باز گردانید و آن چهارده اسب بودند چونکه برا و رد کردند گردن و پای ایشان را بشمشیر قطع کرد و بسبب این
ظلم که بر اسبان کرد حق سبحانه چهارده روز پادشاهی را از او سلب نمود آنحضرت فرمود که بخدای کعبه که کعب دروغ گفت چه انبیا معصومند چگونه ظلم
از ایشان صادر شود بلکه معنی این بر این وجه است که سلیمان یکروز بجهاد میرفت بفرمود تا اسبان او را عرض کردند و باسبان مشغول شد تا آفتاب فرو
رفت و نماز دیگر فراموش شد فرشتگان را که بر آفتاب موکل بودند امر نمود تا آفتاب را بفرمان خدا بر او باز گردانیدند و نماز عصر را بگذارد و قول اول اشد آنکه
صلوة بجهة تصدق بودن اعمال بدنی و مالی با هم جمع کرده باشد نه بسبب فوت علم الهدی در تنزیه الانبیا آورده که ظاهر آیه دلالت نمیکند بر
اضافه مسح بسلیمان و اگر روایتی واقع شود که آن افتاب باشد التفات بآن نمیتوان کرد اگرچه در دلالت قوی و ظاهر باشد تا کیف که ضعیف شده چیزی که دلالت
نمیکند ما میکند آنست که حق سبحانه اول مدح سلیمان و نعم العبد فرموده که نعم العبد انه اواب و جایز نیست که حق سبحانه ثنا او کند بر طوع
مذکور و بعد از آن بدون فصل اضافه قبیح کند بسوی او پس مراد آیه آنست که حب سلیمان بخیل باذن حق تعالی بود چه او سبحانه امر نموده بود سلیمان که ارتباط خیل نماید
و آنها را آماده سازد بجهة محاربه اعدا و مجمل این گفتار که احببت حب الخیر عن ذکر ربی و تواری شمس با خیل بحجاب دلالت نمیکند بر آنکه آن سبب فوت نماز باشد
و ممتنع نیست که ذکر آن بر سبیل مبالغه باشد در عرض خیل و بعضی از آن استعاره آن شدت مبالغه بوده باشد در حب آن و ابو علی جبائی و غیره گفته اند که تواری
شمس بحجاب سبب ترک ورد او شد یا ترک نافله که در آخر روز بآن متعبد بود و آن نیز مقتضی اضافه قبیح نیست باو زیرا که ترک ورد یا نافله معصیت نیست و مسح
سوق و اعناق بر وجه عقوبت بود بر ترک صلوة بلکه بجهة آن بود تا در مستقبل بآن مشتغل نشود از طاعت و دیگر آنکه چون خیل اعز مال او بود پس بجهة
تفریط او در نافله ذبح آن نموده و تصدق کرد تا کفاره آن تقصیر باشد والله اعلم بالصواب آورده اند که سلیمان را پسری در وجود آمد در مجلس گفتند که بیایند زمان
برآیم تا خدا مرا از این جهت صد پسر دهد که بشمشیر در راه خدا جهاد کنند و کلمه ان شاء الله بر زبان نراند اتفاقا هیچ کدام حامله نشد مگر یکی که او هم پسری مرده
آورده بود و از این جهت سلیمان اندوهگین شد [illegible] **ولقد فتنا**
سلیمان و بدرستی که ما امتحان و آزمایش کردیم سلیمان را **و القینا** و انداختیم یعنی [illegible] **علی کرسیه** بر بالای تخت او
جسدا آن پسر مرده او بود چون سلیمان دانست که این بسبب ترک استثنا بوده از آن پشیمان شد **ثم اناب** پس بازگشت بخدای بزرگ و تضرع
و بدعا و صلوة مشغول شد و ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرموده که بحق خدائیکه نفس محمد بید قدرت اوست که اگر سلیمان بگفتی
ان شاء الله تمام پسران میشدند حق سبحانه صد پسر باو میداد تا همه در راه خدا جهاد میکردند و شبهه نیست در آنکه ترک استثنا مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره
یا کبیره واقع شده زیرا که او اگرچه ذکر او نکرد اما بذکر او بود معتقد الا آنست که بجهة امر شرعی از کذب بحسب ظاهر او را مندوب بود که متذکر آن شود و
چونکه ترک آن نمود معاتب شد بترک مندوب و شعبی و بعضی از مفسران روایت کرده اند از امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه سلیمان را پسری روزی فرمود
و گسبان آن پسر را دوست داشت جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر با ایشان از عجوزه تسخیر در آورد اجماع نمودند بر قتل او و سلیمان خبر یافته او را با ملک
سحاب سپرد تا رضاع او نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرده او را بر تخت سلیمان افکندند و بجهة تنبیه بر آنکه حذر نفع نمیدهد او وجود
قدر متنبه گشت و بعضی دیگر گویند که عتاب آن بجهة آن بود که دو فرقه بجانب او رجوع حکومت نمودند یکی از آنها از اهل جراده بود که زن او از آن قوم بود و طبع
او مایل آن بود که حکم از برای اهل جراده باشد پس بین الفریقین حکم فرمود و اتفاقاً حکم شرع بر طبق مراد او بود حق سبحانه او را بجهة موافقت حکم اهل جراده
عتاب فرمود و گویند که او را فرزندی بود در سن شباب و بسیار او را دوست میداشت حق سبحانه بجهة اختبار او روح او را [illegible] بر بالای کرسی قبض روح نمود [illegible]
مرض جسدا گفته که او را پسری مرده متولد شد پس او را بر تخت او انداختند موجب ابتلا و مصیبت او شد ابو مسلم و بعضی دیگر گفته اند که سلیمان علیه السلام بیمار شد
بمثابه که از غایت ضعف بدنی بی روح مینمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات ملک خلل نپذیرد پس صحت بازگشت و قصاص و جمال بحال اول چنین روایت
[illegible]

دریا بحسن بود بعوزه نصرت خود در آورد و چون بسیار صاحب جمال بود سلیمان او را دوست میداشت و با سلیمان نمیساخت و پیوسته میگریست سلیمان
او را گفت که ای دختر ملکی که از من بهتر باشد کجا یابی دختر گفت اگرچه ملکی بهتر از تو یا مساوی تو باشد یافت نمیشود اما اشتیاق پدر بر من غالب گشته و
آتش مهاجرت دل مرا کباب ساخته و هجر او دود از نهادم بر آورده اگر میخواهی که فی الجمله آتش مهاجرت او در دل من منطفی شود بفرما که صورة پدر من بسازند تا
در آن مینگرم و باو تسلی میشوم سلیمان بفرمود تا صورت پدر او را تصویر کردند و لباس پدر او را بر او پوشانیدند دختر چونکه نزدیک خود نهاد اصنام اشتغال
مینمود و در اینجا بنابر آن عادت با جمعی از کنیزان بعبادت آن صورة میل نمودند چون مدت چهل روز سلیمان از این معنی بیخبر بود آصف بن برخیا چون از آن صورت آگاهی
یافت سلیمان را گفت میخواهم که خطبه بخوانم که مشتمل باشد بر حمد خدا و ثنای انبیا سلیمان گفت روا باشد آصف بر منبر رفت و پیغمبران را ثنا گفت و اصلاً [illegible]
سلیمان نشد سلیمان از این معنی غمناک گشت چون آصف از منبر بزیر آمد سلیمان گفت چون بود که همه پیغمبران را ثنا گفتی و مرا گذاشتی آصف گفت از برای آنکه
چهل روز است که در خانه تو بت میپرستند و تو از آن بیخبری سلیمان چون این صورت شنید آن صورة را بشکست و آن دختر را محبوس ساخت و بحکمه باز آمد
چون مجلس قضا انقضا یافت او را تقاضای بول شد و بموضع قضا رفت و بنابر عادتی که داشت خاتم از دست بیرون کرد و بام ولد خود داد که امینه نام داشت
و صاحب بحر بود و همین بود که در حین بنای بیت المقدس سلیمان را از الماس راه نمونی نمود الفصه بیامد و با امینه گفت که خاتم مرا بده امینه انگشتری بوی
داد و دیو انگشت کرد و بر جای سلیمان نشست و همه رعیت مسخر وی شدند و شبه دیو بر سلیمان افکند و چون بیرون آمد و انگشتری طلبید امینه بانگ
بروی زد که انگشتری را سلیمان گرفت الفصه سلیمان هر جا که میرفت او را میزدند و دشنام میدادند و خار و خاشاک بر سر او میریختند و چون زمان آن
امتحان و فتنه ایست روی بصحرا نهاد چهل روز در بیابانها میگشت و تضرع و زاری میکرد تا خدا بر وی رحمت کرد و توبه او قبول نمود و چهل روز در ملک و مال
و حشمت و سلطنت سلیمان تصرف کرد و در بتوان زمان سلیمان دخل کرد و دین و ملت او را متغیر ساخت چون آصف آن حال را مشاهده نمود گفت مگر سلیمان دیوانه شده
یا مرتد گشته چون مدت چهل روز که بعدد ایام بت پرستیدن آن دختر و کنیزان بود بگذشت فرشته بیامد و صخره را از انجا دور کرد آن دیو برخاست و بهوا رفت و انگشتری
در دریا انداخت و ماهی آن انگشتری را فرو برد اتفاقا در همان روز آن ماهی بدست سلیمان افتاد و چون شکم او را بشکافت آن انگشتری را در شکم ماهی یافت برداشت
و باز بمسند خلافت نبوة و مملکت داری بنشست جن و انس و طیور و وحوش و شیاطین را مسخر فرمان خود ساخت گویند که سلیمان در آن چهل روز هر چند طعام میطلبید
باو نمیدادند تا روز چهلم زنی ماهی باو داد تا او شکم او را بشکافت خاتم را در اندرون او یافت و گروهی دیگر برآنند که سلیمان بسبب آنکه او را میزدند از میان مردم
بیرون آمد به پیش جماعتی آمد که با ماهی فروختن مشغول بودند و او برای ایشان همه روزه ماهی میاورد و ایشان هر روز دو ماهی باو میدادند چهل صباح این نحو
گذرانید روز چهلم ماهی که باو داده بودند چون شکم او را پاره کرد خاتم را یافت و بعضی گفته اند که سبب این امتحان آن بود که حق سبحانه او را امر کرده بود که در غیر
اسرائیل مزوج نشود و بغیر ایشان زوج نمود و بعضی دیگر گویند سبب آن بود که زن حائضه را وطی نموده و طائفه دیگر برآنند که آن امتحان بسبب آن بود که مزوج شد بزن
مشرکه و هر چند سعی کرد که او را مسلمان سازد میسر نشد و آن زن در خانه او چهل روز به بت پرستیدن مشغول شد و جماعتی دیگر گویند که سبب آن بود که
سه روز خلوت کرد و نظر در امور مملکت و رعیت بر روی نکرد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و چگونه عاقلی تعقل این معنی کند که خدا
شبیه سلیمان بر دیو انداخته و شبه دیو بر سلیمان و آن دیو را در ملک و نبوت و حرم سلیمان تمکن دهد تا شریعت او را تغییر دهد و انواع فسق و فجور از او صادر گردد
و با زنان سلیمان فساد کند و شبهه نیست که این اباطیل کاذبه بهوی است و تلبیس شیطانی و معتقدان ضال است و کافر سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیا
ایراد فرموده که آنچه قصاص گمراه در این باب نقل کرده اند بدیهی البطلان است و مثل آن جایز نیست که بر یکی از انبیا صادر شود و معقولیت ندارد که نبوت
در خاتم باشد چنان مقتضی است که خاتم همیشه با سلیمان نبوده باشد زیرا که نزع آن موجب سلب نبوت است که اگر در بعضی اوقات داشته باشد لازم آید در وقتی
پیغمبر باشد و در وقتی دیگر نه و این هم ممتنع است که شیطان را تمکین دهد در امور شریعت و تدبیر مملکت و رواج ظاهرات پیغمبر پس آنچه مقتضی ظاهر
قرآنست اعتقاد میباید کرد و شبهه نیست که در قرآن چیز آن نیست که جسدی بر کرسی او انداختند بر سبیل فتنه که آن اختبار و امتحان است مثل قوله تعالی
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فی القاء جسد را حمل میباید کرد بر یکی از روایات سابقه که متضمن ترک
مندوب است و حاصل کلام آنست که چون سلیمان ترک مندوب کرده از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه کرد و زبان بمناجات گشوده **قال** گفت **رب اغفر لی**
ای پروردگار من بیامرز مرا اگر از من صادر شد ترک مندوب **وهب لی ملکا** و ببخش مرا پادشاهی را که **لا ینبغی** نسزد و نشاید
لاحد مر یکی را **من بعدی** پس از من تا چنین ملک معجز من بود **انک** بدرستیکه تو **انت الوهاب** توئی بخشنده که هر چه خواهی دهی تقدیم استغفار
بر استیهاب بجهة مزید اهتمام او و امتثال امر دین و وجوب تقدیم آنچه دعا را بحد اجابت رساند و در تنزیه الانبیا آورده که قول وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی مقتضی شح و ضنت و منافسه و بخیلی نیست زیرا که ممکنست که او سبحانه اعلام سلیمان نموده باشد که اگر سؤال ملکی کند که غیر او را نباشد سبب تمام دینیه
اصلح باشد و سبب کثرة طاعات و عبادات شود و اگر غیر آن سؤال کند اجابت او ننماید بجهة عدم مصلحت دینی و دیگر آنکه بالفرض تخصیص او مادر دعا خود بآن شرط
تصریح ننماید و بگوید اللهم اجعلنی اکثر اهل زمانی مالا انا علمت ان ذلک اصلح فی اینده عابر وجه جمیل خواهد بود و داعی بعمل و بصیرت منسوب نخواهد گردید که
که راه شرط گشوده شد که بدون اذن او سبحانه سلیمان این دعا کرده باشد بقصد شرط و اگرچه بآن ناطق نشده باشد و میتواند بود که التماس ملک بجهة آیه
بوده او بوده باشد چنانکه مذکور شد و قول لا ینبغی لاحد من بعدی مراد مردم زمانی باشند که با ایشان مبعوث گشته نه آنکه مراد از آن سایر انبیا و عزم
باشند تا روز قیامت و نظیر این آنکه شخصی گوید که انا اطیعک ثم لا اطیع احدا بعدک مراد اینست که من اطاعت احدی نمیکنم که سوای تو باشد نه که
مراد زمان مستقبل بود تا احتمال ندارد که مراد ملک آخرت باشد و ثواب جنت یعنی ببخش مرا پادشاهی آخرت و ثواب بهشت پس معنی قول
[illegible]

باشد هم چنانکه متو محض است بعضو بدن نسبت صانع بنا مرو حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بمعراج و قرآن نردبان است اخبار صحیحه
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در اثنای نماز بودن عفریتی ظاهر شد تا نماز را بر من قطع کند خدا تعالی مرا قوت داد تا او را گرفتم و
خواستم او را بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا شما او را ببینید پس یاد کردم دعای سلیمان را که هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و او را رها کردم تا بی
بهره و نا امید باز گشت و گفته اند که مراد سلیمان آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کثیر است و اگر چه بالقوه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
ان ملک حاصل بود و لهذا قادر بود بر اخذ عفریت و مقید کردن اما بفعل نیاورد و چون این معنا خاطر نمود فسخرنا له پس رام کردیم مر او را الریح مر او را
باد را و بجهتی که تجری بامره میرفت بفرمان او رخاء از روی نرمی و خوشی بی آنکه او را متحرک و مضطرب سازد بفرمان برد که اصلا مخالفت نمیکرد
حیث اصاب هر جا که قصد کرده بود و این منافات ندارد با آیه و لسلیمان الریح عاصفة زیرا که ممکنست که حق سبحانه هر دو باد را مسخر او کرده باشد
بحسب اراده وی یعنی اگر اراده عاصف نموده باشد اطاعت او کرده باشد و اگر قصد رخا نموده باشد فرمان او را برده باشد و روانست که چون
بر وجهی باد را مسخر وی کرده بود که در روزی در صبح او را از ایلیا بردی و در چاشت بغزوین آوردی و در شبانگاه بکابل رسانیدی والشیاطین و مسخر
کردیم مر او را دیوان کل بناء و غواص این بدل شیاطین است یعنی رام ساختیم مر او را از جنس دیوان هر بنا کننده که بر وفق خواهش وی عمارتها ساختی
از بناهای عظیمه و حصون رفیعه و از جمله بیت المقدس است و غواص و هر غوص نماینده در دریا بجهت او و اخراج انواع جواهر میکرد از در
و مرجان و غیر آن مروی است که اول کسی که استخراج جواهر نمود از دریا سلیمان بود و آخرین و دیگر مسخر وی کردیم دیوان دیگر را مقرنین که با هم
بسته شده بودند و پیوسته سر فی الاصفاد در اغلال و سلاسل آهنین یعنی بعمل شیاطین کار فرمودی و مرده در بند کشیدی تا شر
ایشان بمردم نرسد گفته اند که سلیمان دستهای مرده شیاطین را بر گردنها می نهاد و غل میکرد و گویند که ایشان کفره جن بودند و چون ایمان
آوردند ایشان را از آن بند خلاص میکرد و چون حق سبحانه ملکی چنین بوی ارزانی فرمود او را گفت که هذا این تسخیر و این عظمت و شوکت عطاؤنا
بخشش ماست فامنن پس عطا کن از آن بر هر که خواهی او امسک یا منع بخشش کن و باز دار از هر که اراده کنی یعنی تصرف کردن در آن مفوض
است بمشیت تو بغیر حساب بحالتی که بی حساب است و منع یعنی روز قیامت محاسب نخواهی شد بر اعطا و امساک آن و منسوب بود که حال
بوده باشد از عطا و یا صله او و ما بین جمله معترضه باشد یعنی این عطای ما بتو نزدیک است که در حساب و حصر نیاید بجهت کثرت آن و بعضی گفته اند
که معنی آنست که ما این ملک عظیم را بتو ارزانی فرمودیم از روی تفضل بغیر مجازات عمل و گویند که هذا اشارت است بتسخیر شیاطین و مراد از من و امساک
رها و اطلاق ایشان است از قید و ابقاء ایشان در آن یعنی رام کردن دیوان بخشش ما است پس ایشان را رها کن یا بند نما یعنی مخیری در بند کردن و رها
نمودن ایشان در حالتی که محاسب نخواهی شد بآن و ان له و بدرستی که سلیمان راست عندنا نزدیک ما لزلفی هر آینه قربی و مرتبه است یعنی مقرب
درگاه صمدیت و بارگاه احدیت با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته پس پادشاهی دنیای وی ناقص قرب او نمیشد درگاه ما در عقبی و حسن
مآب و مر او راست نزدیک ما نیکوئی بازگشت یعنی درجات که اعظم نعم است چه آن متضمن نعمت دائمه باقیه است چون او سبحانه بجهت تهدید
سرکشان گمراه و تنبیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قصه سلیمان و عتابی که بسبب ترک مندوب از او واقع شده بود بیان فرمود بعد از آن
حکایت ثبوت و امتحان او را بر بلایا بحضرت مبدء هدایا اقتدا باو کرده صبر کند بر تحمل امثال اذیت و شدائد محنت میگوید و اذکر و یاد کن ای محمد عبدنا
ایوب بنده ما را ایوب بن عیص است علیه السلام و او در زمان یعقوب پیغمبر بود و دختر او که لیا نام داشت بحباله نکاح خود در آورده بود در کمال نعمت و نهایت
ثروت بود پس محنت او را یاد کن اذ نادی چون خواند ربه پروردگار خود را یعنی بجهت ازاله مکروه نعم خود که از او سلب کرده بود و او را ممتحن و مبتلا
ساخته چنانکه تفصیل آن در سوره انبیا سمت ذکر یافته از روی مناجات سر خود را بقاضی الحاجات رفع کرده و بآواز بلند تضرع نمود که انی مسنی
الشیطان بدرستیکه مرا رسانید شیطان بنصب و عذاب تعب و الم را یعنی وسوسه میدهد و گویند که نصب رنج بدن است و
عذاب فوت مال و فرزندان چنان بود که شیطان شماتت ایوب میکرد و سرزنش او مینمود که چه کردی که حق سبحانه فواید نعم بدنی و مالی از تو باز گرفت
و شدید تعب و مشقت بر تو گماشت و مدعای او آن بود که ایوب از مرض و محنت خود شکایت کند و بجهت آن نام او از زمره صابران محو شود از مقاتل
منقول است که شیطان بجهت آنکه ایوب از رحمت خدا نومید شود باو میگفت که مرض تو دراز شد و خدا ابتلاء هرگز بتو رحم نخواهد کرد و گویند
که اهل و ولد و مال و حشم او را بیاد او میداد و بجهت مذلت و تضجر او میگفت که چگونه این همه صنوف نعم و فواید عظیمه از تو زائل شد و صعوبت
بلیت و اشتداد محنت بتو باقی ماند و تاره گفت که ایوب با وجود این همه محن و مرض اصلا از آن شکایت نکرد بلکه شکایت او بجهت این بود که شیطان
مردمان را اغوا و اضلال میکرد با ایشان میگفت که اگر دین ایوب طریق رشد و صواب بودی با این بلا و سقم مبتلا نشدی و نعم او بنقم بدل
نگشتی و جمیع مردمان را از صحبت او تنفیر مینمود و زنان و را وسوسه میداد و او را از خدمت او منع میکرد و چون کار ایوب باین مرتبه رسید
بحق سبحانه استغاثت کرد و دفع شر شیطان و اضلال او را بحضرت ذو الجلال رفع نمود و با آنکه جایز نیست که مرض انبیا بر وجهی باشد که موجب
نفور مردمان شود و سبب استقذار ایشان چنانکه در سوره الانبیا بقلم تحریر در آمد بلکه امتحان انبیا در امراض غیر منفره است و در فقر و فاقه و فوت
اهل و مال از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که ایوب علیه السلام هفت سال در زندان بلا و امتحان محبوس شد و در این مدت اصلا
شکایتی از این مرض از او صادر نشد و چون ابلیس در صدد آن شد که نوعی نماید که از او شکایتی از مرض و محن ظاهر شود ایوب شکایت او را
بعرض رسانید و کفایت شر او را بکشف بلا استدعا نمود پس دعای او بهدف اجابت رسیده بواسطه جبرئیل با او خطاب آمد که ارکض
برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمود روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه از زیر قدم وی فرو جوشید یکی گرم و دیگری
سرد و گویند که پای راست بر زمین زد آب گرم بیرون آمد چون پای چپ بر زمین زد آب سرد جوشید جبرئیل فرمود که ای ایوب هذا این

چشمه گرم مغتسل جای غسل کردن است این قبیله و جمعی دیگر بر این اند که مراد از مغتسل مغتسل به است یعنی آبی است که با آن غسل کنند و چشمه دیگر
بارد و شراب آبی است سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه گرم غسل فرمود و جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از چشمه سرد بیاشامید همه علل باطنی
زایل گردید و قول اکثر آنست که چشمه یکی بود لیکن بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم بعد از آنکه بدن او را از جمیع امراض پاک ساختیم و وهبنا
له و بخشیدیم مر او را و عطا فرمودیم اهله کسان او را یعنی بدل ایشان را و اکثر بر آنند که مراد از وهبنا احیینا است یعنی فرزندان او را زنده گردانیدیم
و مثلهم معهم و مانند ایشان را با ایشان یعنی اولاد او را دو برابر آنکه بودند باو کرامت نمودیم و در اخبار وارد گشته که حق سبحانه اهل و مال او را
مضاعف گردانید یعنی بعوض یکزن دو زن و بعوض یک فرزند دو فرزند و بکمال دو ما تا باو عطا کردیم و از امام جعفر صادق منقول است که حق تعالی اولاد
ایوب را که پیش از امتحان مرده بودند و آنچه در اثنای ابتلا فوت شده بودند همه را زنده گردانید و با ضعف آن باو عطا فرمود پس خلاصه معنی آنست
که هم اولاد او را که قبل از صحت او فوت شده بودند باو عطا فرمودیم رحمة منا بجهة بخششی که ناشی شد از ما و ذکری و بجهت یاد کردن و پند گرفتن
لاولی الالباب مر خداوندان عقول تا حسن عاقبت صبر را نظر کرده در مصائب بواسطه طریقه صبر پیش گیرند و قدم در راه شکیبایی نهند و بوسیله
آن بمنزلت نزهت غرای فرج و فرج رسند که فرج بصبر باز بسته و ابواب فرج بمفتاح صبر گشوده گشته و در روایت واقع شد که ایوب بعد از سقم و انعام
نعم هفت روز امت خود را اطعام فرمود و ایشان را بر وظایف شکر گذاری و حمد حضرت باری امر نمود آورده اند که در زمان مرض ایوب علیه السلام زوجه او لیا
بنت یعقوب یا رحمة بنت افرائیم بن یوسف علیه السلام بمهمی رفته بود دیر آمد ایوب سوگند خورده بود که وقتی که عافیت یابد او را صد چوب بزند و بعضی گفته
که بجهت قول منکری که از او صادر شده بود این سوگند خورد چون صبح صحت از افق رحمت طلوع نمود و ایوب بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست که سوگند
خود را راست کند تا حانث نشود اما چون که بیمار او را دوست میداشت و بجهت آنکه در ایام بیماری وی آنچه قاعده خدمتگاری بود بجا آورده بود و دقیقه
فرو گذاشت نکرده بود این امر بر او دشوار مینمود تحلیل سوگند او نمود بآسانتر وجهی که خطاب باو فرمود که و خذ بیدک و بگیر بدست خود
ضغثا دسته از چوب یا دختر یا دسته از شاخهای باریک که بعدد صد باشد فاضرب به پس بزن زن خود را بآن دسته یکبار
و لا تحنث و حانث و بزه مند مشو در سوگند خود یعنی مخالفت سوگند مکن از ابن عباس منقول است که سبب سوگند آن بود که ابلیس بصورت طبیب خود را
بزن او نمود و مداوای ایوب را از او طلبید ابلیس گفت تداوی او میکنم بشرط آنکه چون به شود گوید که من شفا باو داده ام نه خدا و زن قول آن
معنی نموده این کلام را بعرض حضرت ایوب رسانید ایوب در غضب شد و سوگند خورد که او را صد چوب بزند و گویند که تو سبط آن را الکف
که مرا سجده کن تا مال و اولاد شما را بشما رسانم و لو قصدا بنعم امانی الفواد از آن استنغما نمود و صورت حال را با ایوب گفت ایوب سوگند خورد که بصد چوب
او را حد بزند عیاشی باسناد خود روایت کند که عباس گفت روزی سفیان ثوری مرا گفت که من می شنوم از ابی عبد الله قولی و منزلتی هست از او سؤال کن که چه
میگوئی در حق مردی زانی که مریض باشد و بسبب حد زدن خوف موت او باشد من بعرض رسانیدم فرمود که تو این مسئله را از خود میگوئی یا کسی بتو گفته
سفیان ثوری بمن گفت که این را بعرض رسانم پس آنحضرت فرمود که مردی مستسقی را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند که با مریضه زنا کرده بود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که تا صد شمراخ را حاضر کردند و یکبار مجموع را بر زانی زد و یکبار بر زانیه و ایشان را رها کرد پس این آیه خواند که
خذ بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث و بعد از آن در شریعت ما مقرر گردید القصه چون ایوب در بلیه اصلا جزع و فزع ننمود و در محنت ثابت قدم بود حق
سبحانه درباره او فرمود که انا وجدناه بدرستی که ما یافتیم ایوب را صابرا شکیبا در آنچه بنفس و مال و ولد او رسید نعم العبد نیکو بنده
ایوب انه اواب بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما و بالکلیه رو بجانب ما آورده و از غیر ما منقطع شده و شکایت او استرجا و منافات
بصبر ندارد زیرا که این شکایت بجهت شیطان بود چنانکه آنفا مذکور شد و بعد از ذکر قصه داود و سلیمان و ایوب خصال پسندیده و خلال حمیده انبیاء دیگر را بیان
میکند تا اهل ایمان اقتدا با ایشان کرده باخلاق حسنه متخلق شوند و بجهت آن در دنیا بمحسنات و در عقبی بجزیل ثواب و درجات عالیه رسند و میگوید که و
اذکر عبادنا و یاد کن ای محمد بندگان ما را ابراهیم ابراهیم خلیل را و اسحق و پسر او اسحق را و یعقوب و نبیره وی یعقوب را اولی الایدی که
خداوندان دستها بودند و الابصار و دیدها یعنی اصحاب اعمال پسندیده بودند و معارف الهیه و تعبیر از اعمال بایدی بجهت آنست که اکثر آن بمباشرت
اید است و از معارف بابصار بسبب آنست که آن اقوی مبادی آنست و در این کلام تعریض است بجهله بطله که ایشان در حکم زمن اند و اهل عمی زیرا که چون در
اعمال شریفه قدم نمیزنند و در معارف الهیه نظر نمی اندازند پس مانند اهل زمن اند که پای رفتن ندارند و مثل کوران اند که چیزی نمی بینند …
قوت ایشان است در طاعت و از ابصار نفقه ایشان در دین با آنکه خداوندان نعمتها بودند … بجهت آنکه ایشان را بخوان احسان ایمان …
و ارباب عقول صافیه و افهام زاکیه بودند انا اخلصناهم بدرستیکه ما خالص و پاکیزه گردانیدیم ایشان را از برای خود بخالصة
بسبب خصلتی که خالص بود از شوب علایق و لوث عوایق و آن ذکری الدار یاد کردن سرای آخرت است یعنی ایشان که … خلوص طاعات …
جز جوار حضرت عزت نیست و آن در عقبی میسر نشود … و اطلاق دار بر آن مشعر است بآنکه سرای حقیقی سرای آخرت است و دنیا معبر است جمعی و ابو
مسلم بر آنند که مراد سرای دنیا است یعنی مخصوص گردانیدیم ایشان را بذکر حسن و ثنای جمیل و محبت خالص در میان اهل دنیا و انهم و بدرستی که
ایشان عندنا نزدیک ما لمن المصطفین هر آینه از جمله برگزیدگانند بنعمت نبوت و تحمل اعباء رسالت و قرب بارگاه صمدیت الاخیار
بسیار نیکوکاران و این جمع خیر است چون اموات که جمع میت است یا جمع خیر که مخفف خیر است یا اسم تفضیل چون شر که جمع اشرار است یعنی ایشان بهترین
ابنای جنس خود اند و اذکر و یاد کن برای امت خود اسمعیل اسمعیل ذبیح را والیسع والیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود چنانکه گذشت
و در آخر خلعت نبوت یافت و ذا الکفل و ذا الکفل که ابن عم الیسع بود و صد پیغمبر را که از قتل گریخته بودند کافل شده بود و گویند که او کافل عمل
مردی صالح شده بود که هر روز صد رکعت نماز میگذارد و در نبوت او اختلاف است و در نبیا? آورده که او پسر ایوب پیغمبر است و نام او بشر است و بعد

از پدر مبعوث شد باهل شام و بعضی گویند همان الیسع دانسته که بفرموده الیاس متکفل شد که با مردم قیام نماید و بنابراین تقدیر عمش او برادر الیسع
صفت ایشان موصوف و کلّ و همه ایشان من الاخیار از جمله برگزیدگان و نیکوکاران اند هذا اینکه گذشت از امور جلیله پیغمبران و جلال
ایشان ذکر شرفی عظیم است ایشان را و ذکری جمیل و ثنای نیکو که همیشه بدان زبان در طلب اللسان و علیا ابناء باشند و ایشان را باز میشناسند ایشان
چراینها سبب یاد کردن است مرامت محمد مر قوم خود را تا اقتدا بایشان کنند در طریقه ایشان سلوک نمایند گویند این کلمه بجای فصل و انتهی مانند گفتن
قضیه باب و هذا فصل و ذکر اسم قرآن است یعنی آنچه مذکور شد نوعی از قرآن است یا بابی از ابواب تنزیل حضرت سبحانه و بابی دیگر بجهت **وانّ للمتقین** و
بدرستی که مر پرهیزکاران راست **لحسن مآب** نیکوئی بازگشتن و این از قبیل اضافه صفت است بموصوف یعنی متقیان را مرجع حسن و بازگشتن نیکو **جنّات**
عدن این بدل حسن مآب است یا عطف بیان یعنی اهل تقوی را بوستانها اقامت و خلود است **مفتّحة** در حالتی که گشاده شده **لهم الابواب** برای ایشان
درهای آن بوستانها یعنی ایشان چون بابواب جنات رسند انتظار گشودن آن نکشند بلکه درها را گشاده بینند و بلاتاخیر در آن داخل شوند و بعضی گویند که معنی
اینست که ایشان احتیاج بمفاتیح نداشته باشند بلکه چون اراده ایشان تعلق گیرد درها مفتّح شود و بدون معالجه مغلوق گردد و بعضی دیگر گفته اند که مراد اینست
که جنات از برای اهل ایمان معد و مهیا باشد بدون مانعی و حاجزی و اگرچه قبل از دخول ایشان ابواب مفتوح باشد و این نظیر آنست که شخصی بصاحب خود گوید
که هرگاه بزیارت من آئی ابواب خانه مفتوح خواهد بود … مراد متقیان از بهشتها **متکئین** در حالتی که تکیه زدگان باشند
فیها در آن باغها چنانکه ملوک و سایر متنعمان … بالای تختها تکیه نمایند **یدعون فیها** میخواهند در آن بوستانها یعنی امر میکنند خدم
خود را **بفاکهة کثیرة** باحضار میوه بسیار **و شراب** و انواع آشامیدنیها یعنی هرگاه که بفواکه و شراب بهشت میل کنند بخدام خود امر نمایند تا
احضار میسازند بر طریق بادشاهان امر مطاع که بر بالای تخت بر خدمت خود حکم کنند و دور نیست که امر ایشان بجهت اظهار نفاذ حکم باشد و فرمانروائی و گرنه
بمجرد اراده فواکه و شراب نزد ایشان حاضر شود بدون احتیاج بحضور هم چنانکه از ابن عباس منقول است و اقتصار بر ذکر فواکه اشعار است بآنکه مطاعم ایشان
محض لذت خواهد بود نه تغذی که بدل ما یتحلل است چه تحلل آنجا مفقود است **وعندهم** و نزدیک ایشان **قاصرات الطرف** زنانی باشند که کوتاه کنند
چشمها باشند بشوهران یعنی نظر خود را مقصور سازند بر ایشان و از غیر ایشان نظر باز گیرند و این اشارت است بعدم رغبتهای ایشان در اجانب و التذاذ
بلقاء ازواج و با وجود … **اتراب** همسالان یکدیگر باشند یعنی همه ایشان در یک سن باشند چه محبت میانه اقران اثبت و احکم است و
بعضی گویند که همسن ازواج خود باشند سی ساله یا سی و سه ساله و مجاهد گفته که مراد آنست که ایشان … شباب … که هیچکدام بر
دیگری فضل نداشته باشند تا طبع از مفضول منصرف بفاضل نشود و بجهت آنکه اتراب … واحد است ایشان را از اینجهت باین اسم مسمی شده اند و
هنگامی که بهشتیان ببهشت درآیند و انواع فواکه و اشربه و حور عین و سایر نعم لذیذه مشاهده کنند ملائکه با ایشان گویند **هذا ما**
توعدون این آنچیز است که وعده داده میشدید بآن **لیوم الحساب** برای روز حساب یعنی روزی که جزا داده میشود هر نفسی موافق آنچه عمل کرده
و چون حساب علت موصله جزاست از آنجهت مسمی شده است جزا باسم حساب بعد از آن بهشتیان از روی بهجت و سرور با یکدیگر گویند **انّ هذا** بدرستیکه
اینکه می بینیم از انواع نعم **لرزقنا** هر آینه روزی ما است که حضرت منّان بما ارزانی داشته **ما له** نیست او را **من نفاد** هیچ انقطاعی و فنائی و در اکثر تفاسیر
مذکور است که این مقول قول اهل بهشت نیست بلکه کلام او سبحانه است که از روی امتنان ذکر نموده و معنی آنست که این نعم بهشت روزی ما است که بلطف حقیقی و محض
لطف بندگان خود عطا فرموده ایم و اصلا از آن فنا و زوال نیست بلکه هرچند اهل بهشت از آن تناول نمایند فی الفور خلق نمائیم و چون او سبحانه احوال اهل بهشت
و آنچه از برای ایشان مهیا ساخته از ثواب جزیل و نعم جلیل بیان نموده فرمود که **هذا** یعنی این نوع کلام احوال بهشت است یا حال اهل بهشت این است و بعد از آن احوال
را بیان میکند و میفرماید **وانّ للطاغین** و بدرستیکه مر سرکشان را **لشرّ مآب** هر آینه بدترین بازگشت است یعنی بازگشتنی بد که آن **جهنّم**
دوزخ است **یصلونها** در حالتیکه درآیند در آن و آنرا بستر و فراش ایشان کرده اند **فبئس المهاد** پس بد فراشی و آرامگاهی است دوزخ **هذا**
این عذاب را **فلیذوقوه** پس گو بچشند آنرا و میتواند بود که هذا خبر مبتداء محذوف باشد یعنی عذاب این است پس باید که آنرا بچشند و جایز
است که هذا مبتدا باشد و خبر او **حمیم** یعنی این عذاب آبی گرم است در نهایت حرارت که چون بنزدیک لب و دندان برسد آنها را بسوزاند و چون بخورند روده ها پاره پاره کرده و بنا
بر این فلیذوقوه جمله معترضه باشد … آنکه هذا حمیم فلیذوقوه و بر قول اول وقوع حمیم خبر مبتداء محذوف است و تقدیر آنکه هو حمیم یعنی آن
عذاب آبیست در نهایت گرمی **و غسّاق** و چرک سخت گندیده که از پوست و گوشت دوزخیان و از فروج زانیان سیلان کند و آنرا جمع
کرده بر ایشان خورانند و این قول قتاده است و آن مشتق است از غسقت العین ای سالت و گویند که مشتق است از غسق که بمعنی سواد است و ظلمت یعنی آن
زهر منتن در نهایت سیاهی و تیرگی باشد و مقاتل از ابن مسعود و ابن عباس نقل کرده که غساق زمهریر است که دوزخیان را بسوزاند چنانچه حمیم که بسوز
حرارت میسوزاند و از کعب الاحبار روایت است که غساق چشمه ایست در جهنم که از نیش حیات و عقارب دوزخ سیلان کرده … از آب جهنم
دوزخیان است و گویند که این نوعی از عذاب است که بغیر از حق سبحانه کسی دیگر علم بآن ندارد و در روایت واقع شده که شدت نتن غساق بمرتبه ایست
که اگر از آن قطره ای در مشرق باشد اهل مغرب از نتن آن متنفر شوند و اگر در مغرب باشد اهل مشرق از عفونت آن متزجر گردند این یکنوع عذابست
و آخر و عذاب دیگر مر ایشان راست که در شدت و فظاعت **من شکله** از مثل این عذاب مذکور باشد و از جنس آن **ازواج** انواع گوناگون است یعنی عذاب اهل
طغیان انواع مختلفه بود در شدت تعذیب و ایلام متشابه یکدیگر باشند نه آنکه یکی اسهل از دیگری باشد و آورده اند که چون رؤسای کفار را بدوزخ
برند اتباع ایشان نیز از عقب ایشان آیند و بدوزخ داخل سازند رؤسا با خزنه دوزخ گویند که اینها کیستند که در عقب ما آمده خزنه گویند که
هذا فوج این گروهیست **مقتحم** در آینده **معکم** با شما … و گویند که … ابلیس باشند …
… که صعوبت با شما در این دکان … دوزخ اگر مراد قول اول باشد … کلام انباشد که …

کفار در حق ایشان خود گویند **لا مرحبا بهم** هیچ مرحبا مباد ایشان را و این کلمه ایست که موضوع است از برای دعا و آن بفعل محذوف است و در این تقدیر
است که اتیتم رحبا و این از برای اکرام مهمان میگویند و بعد از دخول کلمه لا برای دعا علیه میشود و آن مشتق است از رحب که بمعنی فرح و وسعت است پس معنی اینست که
ایشان را در آن مضیق تنگنای عذاب گشادگی مباد **انّهم صالوا النّار** بدرستیکه ایشان درآیندگانند با تش دوزخ و جواب ایشان از متبوعان و
… **قالوا** گویند با ایشان **بل انتم** بلکه شما سزاوار این اید که در حق شما گویند **لا مرحبا بکم** مرحبا مباد شما را چه متصف بصفت
ضلالت بوده اید و هم متسبب نسبت اضلال زیرا که **انتم قدّمتموه** شما فرا پیش داشتید عذاب را یعنی موجب آن **لنا** برای ما مراد آنست که شما الزام کردید ما را
بر عقاید باطله و اعمال سیئه که موجب عذاب و سبب عقاب بود و بسبب اغوا و اضلال شما بدوزخ در آمدیم **فبئس القرار** پس بد قرارگاهیست دوزخ و اگر مراد
ابلیس است پس معنی اینست که شیاطین در حق کفار بنی آدم گویند که فراخی و خوشحالی مباد ایشان را زیرا که بسبب ملازمت ایشان در دوزخ اماکن بر ما مضیق و …
از انس جمع گشته و بشر بر ما گرفته هیچ کس از ما اینکه مگر بسبب ایشان عذاب و عقاب او بیشتر شود و از اینجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرموده که ان النار یضیق علیهم کضیق الزج بالرمح یعنی بدرستیکه دوزخ بر دوزخیان تنگ شود و ایشان را تنگ فرا گیرد چون آهن سر نیزه که نیزه را تنگ گرفته
و بآن ملصق شده چون کفار بنی آدم این را از شیاطین استماع کنند گویند بایشان که کلمه لا مرحبا بشما الیق است زیرا که عقاید باطله را در نفوس ما شما … و بسبب
ما را بدوزخ رسانیدید پس بجا اینست که ما را ذکر نمائیم و بعد از آن زبان بنفرین گشوده **قالوا** گویند **ربّنا** ای پروردگار ما **من قدّم لنا** هر که مقرر
داشت برای ما **هذا** این عذاب را یعنی سبب آن شد که اضلال ما و اغوا نمود **فزده** پس زیاده کن او را **عذابا ضعفا** عذابی دو برابر **فی النّار** در آتش
دوزخ یکی بجهت ضلال و دیگری بسبب اضلال چنانچه در جای دیگر میفرماید که ربنا هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار و قوله ربنا آتهم ضعفین
من العذاب و در بعضی تفاسیر آورده اند که مراد ایشان از ضعف عذاب آنست که حیات و عقارب دوزخ … و آورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید بن
مغیره و غیر ایشان هرگاه که اهل ایمان را مثل عمار و صهیب و خباب و بلال رضی الله عنهم میدیدند میگفتند که ایشان از اراذل و … و این کلام
که بدوزخ درآیند و ایشان را نه بینند بجستجوی ایشان اشتغال نمایند **وقالوا** و گویند با یکدیگر **ما لنا لا نری** چیست ما را که امروز نمی بینیم **رجالا**
مردانی را **کنّا نعدّهم** بودیم در دنیا که میشمردیم ایشان را **من الاشرار** از جمله کسانی که بدکاران اند و فاعل اعمال قبیحه و افعال سیئه …
روایت کرده که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده با اصحاب خود که مراد کفار از رجالی که درین آیه واقع شده شما بوده اید … که کفار هیچ فرد از
شما در دوزخ نخواهند دید بعد از تفحص بسیار چون اهل ایمان را نه بینند گویند از روی توبیخ و تعییر نفس خود که **اتّخذناهم سخریّا** آیا فرا گرفتیم
ایشان را در دنیا از اهل سخریت یعنی چرا با ایشان استهزا و سخریه میکردیم **ام زاغت** و این معادل لا نری است یعنی آیا ایشان نیستند در دوزخ یا میل کرده **عنهم**
الابصار از ایشان چشمهای ما و نور باصره ما بر ایشان نمی افتد و تا آنکه منفصله باشد یعنی اول گویند که آیا ایشان در دوزخ نیستند و بعد از آن
اعراض نمایند و گویند نه اینچنین بلکه ایشان در دوزخ اند ولکن چشم ما بر ایشان واقع نمیشود … که حق سبحانه آن گروه … در غرفات بهشت بکفار
نماید تا جازم شوند بآنکه ایشان در دوزخ نیستند حسرت ایشان بیفزاید و میتواند بود که ام زاغت معادل اتخذناهم باشد و ام متصله یا منقطعه اگر متصله
بود معنی آن باشد که ایشان از روی توبیخ نفس خود گویند که آیا با ایشان سخریه میکردیم یا نظر بر ایشان نمیکردیم بجهت ازدراء و تحقیر ایشان یعنی … سخریه میکردیم
و تحقیر ایشان مینمودیم و اگر منقطعه بود معنی آن باشد که آیا استهزاء ایشان میکردیم و بعد از آن اعراض نموده گویند بلکه بجهت استرذال ایشان چشمهای ما
از ایشان منحرف میشد و بواسطه آن بایشان نظر نمیکردیم بعد از آن حق سبحانه بجهت تحقق وقوع این حکایت تاکید آن کرده میفرماید که **انّ ذلک** بدرستی و
راستی که آنچه محکی شد از احوال دوزخیان و اقوال ایشان **لحقّ** هر آینه راست شده درست و محقق الوقوع **تخاصم اهل النّار** جدال و نزاع کردن
اهل دوزخ است با یکدیگر و ماجرای ایشان و این بدل لحق است یا خبر مبتداء محذوف یا خبر بعد از خبر و چون لا مرحبا بهم که قول رؤسا است و بل انتم لا مرحبا بکم که گفته اتباع
است از باب خصومت پس جمیع تقاول ایشان را تخاصم گفته بجهت اشتمال آن بر خصومت از قبیل تسمیه کل است باسم جزء پس خطاب میکند بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و
میگوید که **قل** بگو ای محمد مر کافران را **انّما انا** جز این نیست که من **منذر** بیم کننده ام از معاد و ترساننده از عقاب الهی **وما من اله** و نیست هیچ خدای
سزاوار پرستش باشد **الّا الله** مگر خدای یگانه **الواحد** که یگانه است در ذات و منفرد در صفات چه شرکت قبول نکند و کثرت در وحدت او راه نیابد **القهّار**
قهر کننده هر کسی بقدرت واسعه و شکننده آمال منکران و جباران پس هیچ کس قادر نیست بر خلاف او … هرگاه که اراده او تعلق گیرد بعقاب **ربّ السّموات**
والارض پروردگار آسمانها و زمین است **وما بینهما** و آنچه میان آنهاست از اصناف جن و انس و سایر حیوانات و نباتات یعنی ملائکه و ربوبیت همه عالم از آن اوست
العزیز غالب بر عذاب کافران که هرگز مغلوب نشود در آن **الغفّار** آمرزنده گناه هرکسی که ملتجی شود باو از عصات اهل ایمان که این اوصاف بجهت تقریر
توحید است و وعد و وعید موحدان و مشرکان و تقدیم وعید بر وعد بجهت رعایت سوق کلام و مقتضی حال است که … ذکر انذار است و کلام
اینکه گفت **قل** بگو ای محمد امت خود را **هو** آنچه مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال نشاءه اخرت **نبأ عظیم** خبری بزرگ است و امری خطیر **انتم** شما از
غایت فرط غفلت و جهالت **عنه معرضون** از آن روی گردانیده اید که بآن تکذیب کننده اید و ابن عباس و قتاده و مجاهد و سدی بر آنند که ضمیر راجع
بقرآنست که غیر مذکور یعنی قرآن خبری عظیم و کلامی بزرگ است زیرا که معجز پیغمبر است و متضمن اخبار انبیاء سابق و شما از تدبر کردن در آن و عمل نمودن بآن
اعراض مینمائید و زجاج گفته که معنی آنست که بگو ای محمد که من خبر از خدا بشما میدهم از قصص انبیاء سابقه و امم ماضیه خبری که عظیم القدر است و شما از آن
اعراض مینمائید و بنظر تامل و تفکر در آن نگاه نمیکنید تا علم بصدق نبوت من بهم رسانید با آنچه من میگویم از دعوی انذار و رسالت و وحدانیت حضرت
عزت جل … عظیم است که هیچ کس اعراض از آن نمینماید مگر شخصی که در نهایت غفلت و جهالت باشد و مؤید این قول آنکه بعد از این در صدد اثبات نبوت
خود درآمده میگوید که **ما کان لی** نبود مرا قبل از این زمان **من علم** هیچ دانشی **بالملأ الاعلی** بکلام گروه برتر یعنی ملائکه و آدم و ابلیس
که سکنه آسمان بودند که از جمیع جهانیان اشرفند **اذ یختصمون** وقتیکه گفتگو میکردند یعنی ملائکه گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و آدم …

تکبیر را فصل خود بکلمهٔ ابی فرمتم میکند ابلیس بود اما سجده نکرد ناظر بهمه پس ... تا آخر قصه ملا اعلی

و بقاء او ابتنا میکنم بروحی که در کتب متعدد مذکور است مطالعه کتاب و سماع از استاد پس از این معلوم میشود که این قصه از عالم قدس بواسطه جبرئیل

نازل شد و اگر بالفرض من پیغمبر خدا نبودی و وحی بمن نیامدی ممکن نبودی که من خبر دهم شما را از قصه ملائکه و آدم و ابلیس پس از این معلوم شد که ان یوحی

الیّ وحی کرده نمیشود بسوی من الا انما انا نذیر مبین پیغمبرم که بترسانم آشکارا و ترسانندهٔ واضح و هویدا تا شما را

از ظلمت ضلالت رها نمایند بنور هدایت رهنمونی کنم و از ... معرفت رسانم و ... و لام در انما مقدر باشد بلکه مرفوع المحل باشد

ان برای هم که ایحی من وحی میشود همین است که تو منذر عبادی و مبلغ رسالت ... دعوی که غرض این باشد که ... و بدانکه مقام

حق سبحانه توطئت ملک مقرب بوده فی الحقیقه تفاوت میان ملک متوسط و ملائکه و آدم و ابلیس بوده باشد و اختصام ملاء اعلی اصحّ باشد پس

کبرای سابقه کوبیده تفاصیل مباحث ملاء اعلی بلکه میان ایشان بود و حق تعالی و سبحانه داخل ملاء اعلی نبود و بدانکه چون تقاول ملاء اعلی در سوره البقره مذکور شد

بود و مفصول است در این مقام اندار ... بود استکبار ایشان که ... استکبار ابلیس بود از سجود آدم و ... بعد از اجمال اختصار تفصیل آن قصه

ابلیس و استکبار او از سجود نموده میفرماید که اذ قال ربک یاد کن ای محمد آنگاه که گفت پروردگار تو للملئکة مر جمیع فرشتگان را انی خالق بدرستیکه من

آفریننده ام بشرا آدمی را که صفاتی و نعوت او بشما گفته بودم من طین از گل مرداد است فاذا سوّیته پس چون تمام کردم خلقت آدم را و خلعت صورت

دبابد بر او کنم و نفخت فیه و در دمم در او من روحی از روح خود است گفتیم و نفخ بجز ... باسنادی فاعل ان فعل بوده بدون سببی و واسطه ملکی و این

تنبیه است بر تبجیل و تعظیم آدم علیه السلام چنانکه اضافه روح بخود جهت تشریف و تکریم او است و مینماید بود که اضافه نفخ بخود بجهت ما بسبب آن باشد بنده او اخبار

براي آن از مولود بطهارت و نظافت آن و بار خصال اتصاف او بقدرت و سایر صفات بیضه چون علم با شیا و اطلاع او بر اینها غرض و مراد از نفخ افاضه روح

و احیا آدم بسبب آن یعنی چون بعد از تسویه آدم روح بقالب وی در آدم و او را زنده گردانم فقعوا له پس بیفتید برای وی ساجدین در حالتی

سجده کنندگان باشید از جهت تبجیل و تکریم او و ملائکه منتظر این موعود بوده تا وقتی که قالب ساخته و پرداخته شد و روح تعلق بدو گرفت فسجد الملئکة

کلهم اجمعون پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان تمام مر آدم را فلیته ... همه یکبار ایشان را با معنی الا ابلیس استکبر مگر ابلیس که سر باز زد و استکبار ورزید

از سجود طاقت نکرد و کان و بود در زمانهٔ ماضیه یا گشت بدان تا فرمانی من الکافرین از کافران و نافرمانان و تحقیق آنکه ابلیس از ملائکه بوده یا از جن مذکور در سورهٔ البقره

عن درکیسه و چون ابلیس از سجود استکبار نمود قال گفت حق سبحانه او را یا ابلیس ما منعک ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آنکه سجده کنی لما

خلقت مر آن چیز را که آفریدم بیدی بدو دست قدرت خود ذکر بیدی ... خلقتنا ... یعنی بوجود خود او را آفریدم که مو سط ... و ... عاغر

کفته اند که مراد از ید بقدرت است یعنی او را بقدرت کامله خود خلق نمودم و تثنیه آن ... و احتلاف اعمل ... بعضی ...

مذکور آنکه مراد از یدین بقدرت و بد نعمت است یعنی چه چیز مانع تو شد از آنکه سجده کنی آن چیز را که بقدرت و بد نعمت خود خلق نمودم استکبرت

الملتکبر کردی بدون استحقاق و من نفع شئی نفس خود را فوق قدر خود ام کنت من العالین یا هستی تو از جمله آنکه بلند مرتبه اند و مستحق تفوق و گفته اند

بعضی از ملائکه هستند که متحیرند در مطالعه جمال الهی و مجذوب شده توجه و استغراق تام بحق سبحانه مامور نشدند بسجود و قول او سبحانه ام کنت من العالین اشاره

بایشان است و مؤید این است قوله تعالی فی سورة الانبیاء و له من فی السموات والارض و من عنده و نعم ما قیل از ملائک جماعتی هستند که نه تمام جمال او

مستند و بنابراین مراد از قول او سبحانه فسجد الملئکة کلهم اجمعون ملائکه باشند که بسجود مامور شدند یعنی جمیع فرشتگان که بسجود مامور شدند سجده

آدم کردند نه جماعتی است که متوقفند و متحیر این مذکور غیر ملائکه اند لکن بهتر از اسمای من سماء است این باشد و اشاره الیه المولوی الرومی فی المثنوی بار دیگر

از ملک پران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم و بعضی بر اند که معنی آنست که آیا الحال استکبار نمودی یا همیشه از جمله مستکبران بودی بدون استحقاق و تفوق قول

او اول است انکار ابلیس اختیار شق ثانی کرد آن استحقاق تفوق است نمود و قال گفت انا خیر منه من بهترم از آن مخلوق زیراکه خلقتنی بیافریدی مرا من

نار از آتش که در غایت لطافت و نورانیت است و غلبه و خلقته و آفریدی او را من طین از گل که در غایت کثافت و ظلمانیت و مغلوبیت است و هر که

که نار افضل از خاک باشد پس چگونه فاضل سجده مفضول کند و شکی نیست که ابلیس در این کار مغلطه خورده چنانکه تفصیل آن در سوره الاعراف سمت ذکر

یافته و لهذا حق سبحانه در جواب او قال گفت فاخرج منها پس بیرون رو از بهشت یا از آسمانها یا از خلقت جمیل که افتخار بآن میکردی فانک رجیم

پس بدرستیکه تو رانده شدی از رحمت خدا و دور مانده از نهر کرامت و ان علیک و بدرستیکه بر تست لعنتی راندن من یعنی خشم و غضب من الی یوم

الدین تا روز جزا و در روایت واقع شده که حق سبحانه و تعالی خلقت او را متغیر ساخت بر وجهی که سفیدی او با سیاهی و نور او با ظلمت بدل کرد و او را قبیح

و حشی مصور ساخت و بدانکه اگرچه ظاهر کلمه الی مقتضی آنست که نهایت لعن ابلیس تا روز قیامت باشد و بعد از آن منقطع شود اما حقیقت معنی آن راجع است که

لعنت خدا بر ابلیس دنیا و چون روز قیامت رسد آن لعنت چند برابر او مضاعف شود که لعنت دنیا در جنب آن حقیر نماید پس وجهی که گویا در دنیا ملعون بوده القصه چون

لعنت کردن ابلیس قال رب گفت ای پروردگار من چون مرا از رحمت محروم کردانیدی و مرا ملعون و مطرود درگاه ساختی فانظرنی پس مهلت ده مرا یعنی تاخیر

مرگ من بحسبان الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قال گفت حق تعالی در جواب وی که فانک من المنظرین پس بدرستیکه تو از جمله مهلت داده

شدگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روز و وقتیکه معلوم و معین است نزد من و منقضی و تمام میشود و مراد نفخه زمانی اولی است که همه خلایق در آن بمیرند

بحشند یعنی روز نکر ... نفخه چون بنده اجر آن در چون ابلیس وعدهٔ انظار شنید قال گفت ای حق سبحانه که فبعزتک پس بحق عزت و قهر تو سوگند که بهر

طریقی که تو انم لاغوینهم اجمعین هر آینه گمراه کنم ایشان اولاد آدم را همه ایشان الا عبادک منهم مگر بندگان تو از فرزندان او المخلصین که پاک

کرده شدگانند یعنی ایشان را پاکیزه گردانیده از لوث شرک و نکرداشته از شوب خطا و عصیان که مراد ایشان اهل بیت عصمت اند که بصفت عصمت متصف

اند چنانچه انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بعد از آن حق سبحانه در جواب قال فرمود که فالحق پس منم خدا بحق تمام الحق ...

ازمن است اقول میگویم راست و درست و این بنا بر آنست که خبر مبتدای محذوف باشد و حق ثانی مبتدای خبر محذوف باشد و مفعول اقول محذوف میتوان

بود که فالحق مبتدا باشد و خبر او نیز محذوف و حق دوم مبتدا باشد و خبر او قول و ... مفعول یعنی در پیش و راستی سوگند میخورم که میگویم و

و این والحق اقول جمله معترضه باشد میان جمله قسم و جواب او یعنی لاملأن جهنم که مراد معنی آنست که بحق سوگند میخورم که هر آینه پر سازم دوزخ را

منک از جنس تو یعنی از تو و از ذریات شیاطین و ممن تبعک و از آنها که پیروی تو کرده باشند منهم از اولاد بنی آدم اجمعین همه ایشان و بنا بر نزول ان

لاملئن تفسیر قول حق است آنکه پیغمبر خود را خطاب میکند که قل بگوای محمد مر کفار مکه را ما اسئلکم نمیطلبم شما را علیه بر تبلیغ وحی و ادای رسالت

و هدایت شما براه حق من اجر هیچ مزدی بسوی مالی که شما بجهت این عطا نمائید و ما انا و نیستم من من المتکلفین از جمله تکلیف کنندگان یعنی از جماعتی

که متصنع چیزی از خود ظاهر کنند که در اینجا ما باشد و اهل آن نداشته باشند و ادعا کنند کسی در لیست ... و از القرآن بخود منتحل و منقول است چه شما

میدانید که من هرگز متصنع نبوده ام و دعوی چیزی که نبود نکرده ام تا ایجاد نبود دعوی کنم و تقول قرآن نمایم پس از سر تحقیق بدانید که ان هو نیست قرآن

الا ذکر مگر پندی از جانب او سبحانه للعالمین مر جمیع عالمیان از جن و انس و صاحب کشاف از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که للمتکلف ثلث

علامات ینازع من فوقه و یتعاطی ما لا ینال و یقول ما لا یعلم یعنی علامت متکلف یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از او باشد دوم آنکه فرا گیرد چیزی را

که مقدور او نباشد که بآن برسد سوم آنکه گوید چیزی را که ندانند و بخاری در صحیح نقل کرده که ابن مسعود با صحابه گفت که ای مردمان هر که چیزی میداند بگوید

و هر که نداند بگفتار الله اعلم قائل شود زیرا که از جمله علوم است آنکه سخن گوید در مسئله که مجهول است بکلمه الله اعلم ترنم نماید و جواب ... الزام جوید

نکو بلکه حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که قل ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین بعد از آن از روی تهدید خطاب بکفار میکند و میگوید بکه و

و لتعلمن نبأه بعد حین و البته بدانید نبأه خبر او را یعنی صدق آنچه در او است از وعد و وعید با علام شوید ضمیر خبر محمد بعد حین بعد از هنگامی که آن حین

موت است یا روز قیامت و فی ظهور اسلام که این دو روز بعد از این است و کلبی گفته که معنی آنست که هر که زنده بماند عالم شود ببنگ این بر زه طاهر گشتن کار

دین و هر که بمیرد علم بآن پیدا کند بعد از فنا یاد در روز جزا سورة الزمر و این سورة الغرف نیز گویند در مکه نزول الجلال یافته الا ایه قل یا عبادی

که در مدینه نازل شده و بعضی دو آیه دیگر که بعد از آیه یا عبادی واقع شده نیز مستثنی میکنند و میگویند که این هر سه آیه در شان وحشی قاتل حمزه در

مدینه نازل گشته و عدد آیات هفتاد و پنج است بعدد کوفی و هفتاد و سه است بعدد شامی و هفتاد و دو بعدد ... در هفت آیه است

فیما هم فیه یختلفون غیر کوفی مخلصا له الدین دو موضع دوم و مخلصا له دینی در هر دو موضع دوم فسوف تعلمون کوفی فبشر عبادی غیر ابی و شامی

و من تحتها الانهار مکی و شامی ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره الزمر بخواند حق سبحانه او را از رحمت

خود نا امید نکرداند و ثواب خائفین و خاشعین دهد ما اعمال او ... از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده که هر که

سوره الزمر قرائت نماید حق سبحانه شرف دنیا و عزت بوی عطا فرماید و او را ... بر مردمان غالب گرداند ... هیبت و سطوت او

در دل او نشیند اگرچه مال و عساکر نداشته باشد و بدن او را از آتش دوزخ حرام گرداند و هزار شهر ... در بهشت بنا کنند و در هر مدینه هزار

قصر باشد و در هر قصری صد حور با وجود اینهمه چشمه تسنیم و سلسبیل و چشمه ابصار و شراب لذید و باغ که از کثرت سبزی سیاهی زند و حور

و مقصورات با وی کرامت فرماید و عایشه روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه هر شب سوره بنی اسرائیل و سوره الزمر تلاوت می فرمودی و

مردمان از آن ترغیب نمودی و بدانکه چون حق سبحانه اختتام سوره ص بذکر قرآن نمود افتتاح این سوره را نیز بذکر قرآن کرده فرمود که بسم الله

الرحمن الرحیم تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن بمحمد صلی الله علیه و آله من الله از جانب خدا است تعالی است العزیز که غالب است

غالب ... جمیع احوال و متعالی از اشیاء و امثال الحکیم دانا در همه افعال و اقوال ... بوصف ... مردمان ... فرانست

اعلام ایشان بآنکه او حافظ است از تغییر و تبدیل انا انزلنا بدرستیکه ما فرو فرستادیم الیک الکتاب بسوی تو این کتاب را که قرانست

بالحق براستی و درستی نه بباطل و کجی یا بسبب اثبات حق و اظهار احکام معبود مطلق فاعبد الله پس پرستش کن خدای را مخلصا له

در حالتی که پاکیزه کننده باشی برای وی الدین پرستش را ظاهر خطاب متوجه بحضرت است و از روی حقیقت مراد امت اند یعنی ای امت هر چه ...

خود را از شرک و ریا پاک و پاکیزه دارید الا لله بدانید که مر خدا راست الدین الخالص پرستیدن پاک از شرک یعنی سزاوار است که طاعت

او خالص باشد از شوب ریا و لوث شرک زیرا که منفرد است در الوهیت و یکتا در ربوبیت قتاده گفته که دین خالص کلمه توحید است و گفته اند

که مراد اعتقاد امور واجبه است از توحید و عدل و امامت و نبوت و امامت و معاد و عمل بموجب شریعت و تبرا ... که غیر ...

در تهدید اهل شرک در آمده میفرماید که والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفته اند من دونه بغیر از خدای تعالی اولیاء دوستان یعنی خدایانی

که دوستی ایشان با بتها از حیثیت زعم معبودیت است و مراد ایشان از ملائکه و عیسی و اصنام و شمس و نجوم و شجر و حجر و غیر آن و میگویند با اعتقاد

باطل ما نعبدهم نمی پرستیم ایشان را الا لیقربونا مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را الی الله بسوی رحمت خدای زلفی نزدیک کردنی

یعنی پرستیدن ما ایشان را بجهت آنست که تا شفاعت ما بکنند و بسبب آن شفاعت مقرب درگاه الهی شویم ان الله یحکم میتواند بود که این

خبر الذین باشد نه یقولون که مقدر است در ما نعبدهم و بنا بر این یقولون با حرف عطف محذوف باشد و معنی آنکه آنکسانیکه عبادت بغیر خدا

میکنند و قائل قول مذکور میشوند بدرستیکه خدای تعالی حکم کند بحق بینهم میان این مشرکان بد اعتقاد در روز معاد فیما هم فیه در آنچه که

ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند و ظاهر سازد بطلان همه را یعنی مدعای هر یک از این مشرکان آنست که معبود او حق است و غیر آن

باطل مثلا یهود و نصاری میگویند که عزیر و عیسی معبود بحق اند و غیر او باطل و بنی ملیح قائلند بآنکه ملائکه معبود بحق اند نه غیر ایشان و مجوس

هر یک از آفتاب پرست و ستاره پرست و گوساله پرست و حق بکی بکر چنین میگویند حق سبحانه حکم کند میان ایشان در روز موعود و باز

نماید بطلان هر یک از معبودان ایشان و همه مشرکان را براه دوزخ امر نماید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا تعالی لَا يَهْدِي راه ننماید بطریق
اهل بهشت یا آنکه حکم نکند بهدایت یا لطف نکند بجهة اصرار و تقصیر که با وجود تمکین و قدرت عقل و نصب ادله و ازاحت علت رسل داخل
و در وادی ضلالت بگذارد مَنْ هُوَ آنکس را که او كَاذِبٌ دروغ گوست در دعوی شفاعت ایشان كَفَّارٌ ناسپاس در حق منعم حقیقی
خود که منکر وحدانیت او باشد و جاحد اخلاص عبادت و پس بجهة رد دعوی بنی ملیح و نصاری و یهود که قائل بالملائکة بنات الله والمسیح ابن الله
و عزیر ابن الله بودند میفرماید لَوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای تعالی بر سبیل فرض أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانکه اهل شرک دعوی میکنند
کما میبرند لَاصْطَفَى هر آینه برگزیدی مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه میافریند مَا يَشَاءُ آنچه خواستی غیر از او هیچ موجودی نیست الا که مخلوق وی است پس از مخلوقات آنچه
اراده نمودی که ولد او باشد خود اختیار کردی و مثبت اختیار آن با اهل شرک نگذاشتی تا آنچه خواهند با و سبحانه نسبت دهند و نظیر این است کریمه
لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا لیکن چون میان والد و مولود مجانست شرط است و مخلوق مماثل خالق نیست پس لا اشتباه سُبْحَانَهُ پاکست
از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ اوست خدای یگانه چه الوهیت حقیقت مستلزم وحدت ذاتیه است و وحدت ذاتیه منافی مماثلت و مشابهت بما سوی
ضد عن التوالد والتناسل زیرا که هر یک از مثلین مرکبست از حقیقت مشترکه و آن منافی وحدت است الْقَهَّارُ قهر کننده و در هم شکننده جمیع جبابره و
منافات دارد با اتخاذ شریک و قول زوالی که محوج ولد است بعد از آن تنبیه مینماید بر کمال قدرت خود که دال است بر نفی احتیاج شریک و ولد و میگوید
که خدائی بحق آنکسیست که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و ببازی بلکه در آفریدن آنها
چندین هزار آثار قدرت و اطوار حکمت مندرج است تا متفکران و متدبران در آن تفکر و تدبر نموده پی بمعرفت او برند و بوحدت او آگاهی یابند
يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در میآورد شب را عَلَى النَّهَارِ بروز یعنی بپرده ظلمت شب نور روز را میپوشاند وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ و در میآورد روز را عَلَى
اللَّيْلِ بر شب یعنی بشعاع ضیاء روز ظلمت شب را پنهان میسازد یا شب را بروز می افزاید و روز را میکاهد و روز را بشب می افزاید و شب را
متناقص میگرداند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کردانید آفتاب و ماه را یعنی جاری ساخت ایشان را بر طرز واحد كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان میروند در فلک خود لِأَجَلٍ
مُسَمًّى تا زمان نام برده شده یعنی وقت معین که منتهی دوره او است در سیر هر روزه یا هر ماه و هر سال یا زمان انقطاع سیر او که روز قیامت است أَلَا هُوَ
الْعَزِيزُ بدانید که خدا غالب است بر همه چیزها نکو نام معاقب و بندگان الْغَفَّارُ آمرزنده با وجود شرک و معصیت سلب نمینماید از بنی آدم اصناف نعمت و معاقبه
نمینماید بعقوبت بجهة وفور رحمت و عموم منفعت و شبهه نیست در آنکه کسی که قادر باشد بر خلق سموات و ارضین و تسخیر شمس و قمر و ادخال لیل در نهار و عکس
آن منزه خواهد بود از اتخاذ ولد و شریک زیرا که از صفات مختصه است و نیز از جمله کمال قدرت او است اینکه خَلَقَكُمْ بیافرید شما را ای فرزندان آدم مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است علیه السلام ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید مِنْهَا از آن نفس یعنی از پهلوی چپ یا از فضله طین او زَوْجَهَا جفت او را یعنی حوا را چون
خلق آدم و خلق حوا از جمله آیاتی که دال است بر وحدت و قدرت او سبحانه که یکی از آنها عادت مستمره است و دیگری عادت غیر مستمره زیرا که معهود نیست
که مخلوق از ضلع رجل باشد پس آن مانند آدم خواهد بود در اکمال قدرت و لهذا از آن لفظ ثم که دال است بر تراخی ایراد نموده تا تنبیه باشد بر مباینت آن از انه
از دو فصل مرتبه و تراخی آن از زیادتی دلالت بر کمال قدرت پس تراخی در اینجا مفاد وجود نباشد چنانکه متبادر است بلکه در منزلت و مرتبه باشد و این
صحیح است که خلق از ضلع آدم باشد یا از فضله طین او و بعضی گویند که ثم متعلق است بمعنی که لفظ واحده که متضمن است یعنی بیافرید شما را از نفس واحده که اول
او را تنها خلق نمود و بعد از آن او را مشفع ساخت بزوج او که حوا است بنا بر این نیز ثم دلالت میکند بر تاخیر خلق حوا از اولاد و جوز بعضی آنکه حق
سبحانه بعد از خلقت آدم ذریت او را از ظهر آدم بیافرید و بعد از آن حوا را بیافرید پس تراخی بوجود باشد چون ابداع ابدان و افاضه روح در آن اعظم است
از نعمت اول بیان آن نموده بعد از آن شروع در نعمت دیگر فرموده وَأَنْزَلَ لَكُمْ و ایجاد کرد برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهارپایان ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ هشت صنف که
کو روح یک یک نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز و انزال تعبیر از ایجاد از آن جهت است که انعام بسبب باران زنده میمانند و باران که سبب
انشاء آن است از قبیل تسمیه مسبب باسم سبب است بنظیر کریمه قد انزلنا علیکم لباسا انزال باران سبب نطق است که ماخذ لباس است و بعضی بر آنند
که حق سبحانه اصناف هشتگانه را از بهشت بزمین فرستاد پس انزال بمعنی حقیقی خود باشد و جمعی دیگر گفته اند که معنی آنست که حق سبحانه آنها را کرامت
هشت صنف پس در صدد تفصیل خلق آدم بر آمده میفرماید يَخْلُقُكُمْ می آفریند شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ
آفرینشی پس از آفرینشی یعنی نطفه را علقه میسازد و علقه را مضغه پس از آن مضغه را استخوان میافریند بعد از آن گوشت بر او میپوشاند پس تسویه میکند
و این تدبیر است که این ترتیب خلق در ظهور آید و باین حال ترتیب تدریج تسویه فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطن است
این تفسیر مروی است از امام محمد باقر صلوات الله علیه و بعضی گفته اند که مراد ظلمت صلب است و رحم و بطن ذَلِكُمُ آنکه خالق این اشیا است اللَّهُ رَبُّكُمْ خدای
که آفریدگار و پروردگار شما است لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی مطلق بر جمیع مخلوقات که فنا و زوال با و متطرق نشود لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بحق الا او
فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ پس کجا برگردانیده میشوید از عبادت او بسوی غیر او با وجود دلائل ساطعه و حجج لامعه إِنْ تَكْفُرُوا اگر کافر شوید ای اهل
با کفران نعمت و شکر آن بجا نیاورید فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ پس بدرستیکه حق تعالی بی نیاز است عَنْكُمْ از ایمان و شکر شما پس کفر و کفران شما ضرری باو نمیرسد
بلکه عاقبت آن بشما راجع خواهد شد وَلَا يَرْضَىٰ و نمی پسندد لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ مر بندگان خود را کفر را و امر بان نمیسازد بر آنکه منشا ضرر بعباد میشود و او
سبحانه رحمت واسعه خود استصلاح مضرت اراده ضرر بعباد نمیکند این اشاره است بآنکه او سبحانه کفر عباد را نمی پسندد که مقتضی رضا است
بر عدم رضا پس هر چه کفر ایشان وَإِنْ تَشْكُرُوا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت يَرْضَهُ لَكُمْ بپسندد آن را برای شما برای خیر شما زیرا که شکر سبب
مزید نعمت است و موجب نیل درجه قرب است پس شکر بشما راجع خواهد شد و حق سبحانه غنی مطلق پس آنکه مرید طاعت است برای صلاح بندگان است
و اینکه سبب مضرت از نفس ایشان وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ نفسی که بردارنده بار گران است وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه دیگری را

زنده ... نماید چون عدالت الهی مقتضی آن است که هر کس بار خود بردارد و ... خود است ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شما است مَرْجِعُكُمْ
بازگشت شما یعنی مرجع و محل بازگشت شما بدوست فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که در دنیا عمل میکردید یعنی
مجازات خواهد داد هیچ چیز از او پوشیده و پنهان نخواهد بود زیرا که إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستیکه او دانا است بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهها است از اسرار و خفیه
چگونه اعمال شما از او پوشیده شود و در اینکه ... ربیعه ابو حذیفه مغیره ... نازل شده ... است که ...
... بیش کرده ... سبحانه ... وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون برسد آدمی را
ضُرٌّ ضرری از مرض و قحطی و شکستگی دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ در حالتی که باز گردیده است بسوی او و استمداد
نماید بدو ... ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون عطا فرماید خدا تعالی نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزد خود یعنی آن نعمت را بنعمت بدل نماید
و مغرور شود ... نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ آن ضرری را که بخواند خدا را بکشف و دفع آن و محتمل است که ما
دعا و ضمیر مجرور راجع بخدا یعنی فراموش کند خدا را که بان تضرع میکرد ... مِنْ قَبْلُ ...
مجرور راجع بضر ... وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا
همتایان یعنی ... لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ تا گمراه کند مردم را از راه خدا ... قُلْ بگو ای محمد
تَمَتَّعْ برخوردار باش بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ...
دیگر ... إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ...
از اهل سعیر و جحیم و عذاب الیم و معلوم است ... أَمَّنْ هُوَ
کاو قَانِتٌ ... آنَاءَ اللَّيْلِ ...
... سَاجِدًا ...
... وَقَائِمًا ... يَحْذَرُ الْآخِرَةَ ... وَيَرْجُو
رَحْمَةَ رَبِّهِ ...
مکر الله ...
...
در ... قُلْ بگو ای محمد
... هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ ... وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ...
...
... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ ...
... أُولُو الْأَلْبَابِ ... صلوات الله علیه ... نحن الذین یعلمون
و عدونا الذین لا یعلمون و شیعتنا اولوا الالباب یعنی الذین یعلمون ما استیم و الذین لا یعلمون دشمنان ما و اولوا الالباب شیعیان ما پس
ما ائمه ... علم ... دشمنان ما ... ضلالت ... شیعیان ما ...
... امیر المؤمنین ...
...
... امیر المؤمنین ...
فی شک ... منافقی ... امیر المؤمنین ...
منافق ... صلی الله علیه و آله
و سلم ... قُلْ بگو ای محمد ... يَا عِبَادِ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا ...
... اتَّقُوا رَبَّكُمْ ... لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ...
... فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا ... حَسَنَةٌ ...
...
... وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ ...
...
...
...
...

فرموده که زمین خدا برای هجرت کشاده است پس باید که اهل ایمان از بلاد شرک جلای وطن نموده ببلاد اسلام توجه نمایند و از رنج البال بطاعت و عبادت مشغول
شوند و چون جدائی وطن مالوف و مسکن مرغوب موجب کربت غربت است و سبب تحمل مشقات و اذیت و باعث انواع محنت [illegible]
ایشان نموده باین آیه کریمه **اِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ** جز این نیست که تمام و کمال داده میشوند صبر کنندگان بر هجرت و مفارقت و کربت و بلیت **اَجْرَهُمْ** مزد ایشان را **بِغَيْرِ
حِسَابٍ** بیشمار یعنی از بسیاری ممکن نباشد شمار آن نگاه داشتن و احاطه آن نمودن و اگر این مخصوص باهل مهاجرت نباشد پس معنی آنست که تمام داده میشود مزد
جمعی که صبر کنند بر مشقت طاعات و اذیت مبادات و تحمل مصیبات و بلیات بدحالیکه بیحساب و بیشمار باشد آورده اند که امیرالمؤمنین را موذنی بود
که در اوقات نماز بلند بانک نماز اعلام کردی روزی او را چشم بر کنیزکی افتاد که در آن خانه بود [illegible] در کار مشغول [illegible] بعد از آن هر روز
که بانگ نماز کنیز [illegible] که حضرت امیر را بگو که وقت نماز است و من ترا دوست میدارم [illegible] یکسال برین منوال [illegible] کنیز احوال بحضرت عرض نمود
حضرت فرمود که اگر بعد از این این سخن را بگوید تو بگو که من هم ترا دوست میدارم مصلحت جلست [illegible] که موذن بیامد همان سخن گفت کنیز [illegible]
بود موذن گفت موذن گفت صبر نصیر [illegible] الی یوم یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب کنیز حکایت با حضرت امیر گفت [illegible] کنیز را از مال خود آزاد کرد و
او را بنکاح موذن درآورد و موذن [illegible] صبر [illegible] شکیبائی [illegible] پس از اینجا معلوم میشود که [illegible]
[illegible] باشند و خود را اهل بلا و امتحان کرده باشند [illegible] علی و غایت [illegible] امیرالمؤمنین صلوات
الله و سلامه علیه [illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] رسول الله [illegible] الحمد لله [illegible]
که سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول [illegible] ان فی الجنة شجرة یقال لها شجرة البلوی یؤتی اهل البلاء [illegible]
صبا یعنی شنیدم از جد خود رسول خدا که میگفت [illegible] در بهشت درختی [illegible] شجرة البلوی میگویند [illegible] اهل بلا [illegible]
برای اعمال [illegible] بلکه [illegible] الصابرون اجرهم بغیر حساب و [illegible]
[illegible] عبد الله بن سنان نقل نموده که امام جعفر صادق همین حدیث را از حضرت رسول روایت کرده و بروایتی دیگر از حضرت رسول که [illegible] یوم القیمة لاهل
الصلوة والصوم والحج [illegible] اجورهم ولا ینصب لاهل البلاء بل یصب علیهم الاجر صبا یتمنی اهل العافیة فی الدنیا ان اجسامهم تقرض بالمقاریض مما یذهب
به اهل البلاء من الفضل یعنی روز قیامت [illegible] برای اهل نماز و صوم و حج [illegible] اعمال ایشان [illegible]
هیچ میزان نصب نکنند [illegible] ایشان را [illegible] اهل عافیت که در دنیا [illegible]
باشند [illegible] دنیا [illegible]
جماعتی [illegible] دنیا [illegible] بدخول بهشت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] **قُلْ** بگو [illegible] مشرکان مکه را **اِنِّیْ اُمِرْتُ** بدرستیکه من امر کرده شده ام **اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ** باینکه پرستش نمایم خدای را **مُخْلِصًا
لَهُ الدِّيْنَ** در حالتیکه پاک کننده باشم [illegible] **وَاُمِرْتُ** و فرموده شده ام [illegible] **لِاَنْ
اَكُوْنَ** [illegible] **اَوَّلَ الْمُسْلِمِيْنَ** اول گردن نهادگان [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَاُمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ** [illegible] **وَاُمِرْتُ لِاَنْ اَكُوْنَ اَوَّلَ
الْمُسْلِمِيْنَ** [illegible] اول کسی باشم که اسلام آورده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلْ** بگو [illegible]
[illegible] **اِنِّیْ اَخَافُ** بدرستیکه من میترسم **اِنْ عَصَيْتُ رَبِّیْ** اگر نافرمانی کنم پروردگار خود را [illegible]
[illegible] **عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ** عذاب روز بزرگ [illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلِ** بگو ای محمد [illegible] **اللّٰهَ اَعْبُدُ** خدای را میپرستم [illegible] **مُخْلِصًا لَهٗ دِيْنِیْ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَاعْبُدُوْا** پس بپرستید [illegible] **مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **قُلْ** بگو ای محمد [illegible] **اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ** بدرستیکه زیانکاران **الَّذِيْنَ خَسِرُوْٓا** آنانند که زیان کردند
اَنْفُسَهُمْ [illegible] **وَاَهْلِيْهِمْ** [illegible] **يَوْمَ الْقِيٰمَةِ** [illegible]

ان اکون
اول من اسلم

دوزخ اهل خود را نیابند [illegible] و ایشان از هم متفرق شوند پس منفعت
نفس و اهل از ایشان مفقود باشد [illegible] ایشان سبب [illegible] و اهل خود را که از اهل ایمان
بوده باشند در بهشت ببینند [illegible] نفس خود منتفع شوند [illegible] و از ابن عباس
مرویست که خدا از برای هر انسانی در بهشت منزلی و اهلی آفریده هر که طاعت خدا و رسول نمود او را بهشت [illegible]
در طریق معصیت سلوک نمود [illegible] منزل و اهل او را [illegible] مطیع باشد [illegible]
[illegible] کریمه اولئک هم الوارثون [illegible] در منزل و اهل خود [illegible]
[illegible] **اَلَا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ** [illegible]
[illegible] **لَهُمْ** مر اهل خسران را **مِّنْ فَوْقِهِمْ** از زبر ایشان **ظُلَلٌ
مِّنَ النَّارِ** [illegible] **وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ** و از زیر ایشان [illegible]
درکات دوزخ خواهند بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذٰلِكَ** [illegible] **يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ**
[illegible] **عِبَادَهٗ** بندگان خود را [illegible] **يٰ
عِبَادِ** ای بندگان من [illegible] **فَاتَّقُوْنِ** پس بپرهیزید [illegible]
[illegible] زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابوذر غفاری [illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible] **وَالَّذِيْنَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوْتَ** و آنانکه اجتناب کردند از
[illegible] **اَنْ يَّعْبُدُوْهَا** از آنکه بپرستند آنها را [illegible]
وَاَنَابُوْٓا و بازگشتند **اِلَى اللّٰهِ** بسوی خدا [illegible] **لَهُمُ الْبُشْرٰى** مر ایشانراست مژده [illegible]
[illegible]
[illegible] طاغوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَبَشِّرْ عِبَادِ** پس مژده ده بندگان مرا **الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ** آنانکه میشنوند
[illegible] **فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ** پس پیروی مینمایند نیکوترین آنرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اُولٰٓئِكَ** [illegible] **الَّذِيْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ** [illegible]
[illegible] **وَاُولٰٓئِكَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبَابِ** [illegible]
[illegible] **اَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ** [illegible] **كَلِمَةُ الْعَذَابِ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **اَفَاَنْتَ
تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **لٰكِنِ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا** لیکن آنانکه پرهیز کردند **رَبَّهُمْ** از عذاب پروردگار خود

بوسیله قبول ایمان و بسبب طاعت **لهم** مر ایشان راست در بهشت **غرف** غرفها یعنی منزلها [illegible] **من فوقها غرف** از بالای آن غرفها

دیگر بلند **مبنیة** که بنا کرده و مستحکم کرده شده است [illegible] من فوقهم ظلل و من تحتهم ظلل [illegible]

[illegible] **تجری من تحتها الانهار** [illegible]

[illegible] **وعد الله** [illegible] **لا یخلف الله المیعاد** [illegible]

[illegible] ابو سعید خدری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کنند که چون اهل بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible] **الم تر** [illegible]

[illegible] **ان الله** انکه خدا **انزل** فرو فرستاد **من السماء** از آسمان [illegible] **ماء** [illegible] **فسلکه** [illegible]

[illegible]

[illegible]

بدرجۀ ثواب و علی کلا التقدیرین جزا شرط محذوفست از عذاب پس بجهت مبالغه در تهدید کفار مکه میکوید کذب الذین من
قبلهم تکذیب کردند امما که پیش از کفار مکه بودند پیغمبر خود را فاتیهم العذاب پس آمد بایشان عذاب الهی و عقاب پادشاهی من
حیث لا یشعرون از انجا که شعور نمی داشتند بان و وقوع آن در خاطر ایشان نمیگذشت بلکه در حالتی که ایمن بودند و در نهایت غفلت
عذاب برایشان نازل شد بر طریق مفاجاه فاذاقهم الله پس چشانید ایشان را خدای الخزی خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا مسخ
خسف و قتل و سبی و اجلا و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب سرای دیگر یعنی عقوبت عقبی که برای ایشان معد و مهیا است اکبر بزرگتر است از عذاب دنیا بجهة
شدت و دوام آن لو کانوا یعلمون اگر هستند که بدانند یعنی اگر از اهل علم و نظر بودند هر آینه عالم خواهند بود بآن و عبرت خواهند گرفت از آن و لقد
ضربنا و بتحقیق بیان کردیم ما للناس برای آدمیان فی هذا القرآن درین کتاب کریم است من کل مثل از هر مثلی که محتاج الیه مردم است
در امر دین مراد ذکر امم ماضیه است کما قال و تبین لکم کیف فعلنا بهم و ضربنا لکم الامثال یعنی در قرآن احوال امم ماضیه را بیان کردیم لعلهم
یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند یعنی تا در آن تامل نموده عبرت گیرند قرآنا عربیا این حال موکده است از هذا از قبیل جائنی زید رجلا
صالحا و جاءنی عمرو انسانا فلا یعنی احمد رجلا صالحا و انسانا عاقلا پس معنی آن بر این نهج است که بیان میکنیم این قرآن در حالی که قرآنیست بلغت عرب
و میتواند بود که منصوب بمدح باشد یعنی مدح میکنم و ستایش مینمایم قرآنی که بزبان عرب است غیر ذی عوج نیست خداوند کجی یعنی منحرف نیست از حق
بلکه طریق مستقیم است که موصل است بحق پس هیچ اختلالی و مناقضی و اختلافی در معانی آن نباشد و ایثار غیر ذی عوج بر مستقیم و غیر معوج بجهة دو فایده
است یکی آنکه تصریح باشد بانکه حقیقت عوجی از او مسلوب است یعنی اصلا در او هیچ عوجی نیست کما قال و لم یجعل له عوجا و دوم آنست که لفظ عوج مختص
بمعانی است یعنی معانی قرآن اصلا انحراف و کجی ندارد و گویند که عوج بمعنی شک و لبس است یعنی شک و شبهه نیست در حقیقت آن پس از مراد
ساخت لعلهم یتقون تا باشد که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان بسبب تامل و تفکر در معانی آن پس از برای عبده اصنام و اهل توحید مثل میزند
میگوید که ضرب الله مثلا بیان کرد خدای تعالی از برای مشرک و موحد مثلی رجلا فیه شرکاء این بدل مثلا است یعنی حق سبحانه بیان فرمود برای تنبیه اهل شرک
مردی را که در او شریکان باشند یعنی بنده را که مولای متعدد داشته باشد متشاکسون که مخالفت کنند با هم بجهة بدخوئی و باهم نسازند
در سخن کفتن بنده پس هر شریکی او را بکاری فرماید و آن کار تمام ناکرده شریک دیگر کاری باو رجوع کند و او هیچ کدام را باتمام نتواند رسانید و شریکان
بجهة این از او راضی نباشند و رجلا و از برای موحد مردی را که وارسته باشد از شریکان و خالص باشد سلما لرجل برای مردی یعنی غلامی که مخصوص یک
مولی باشد و او انجاح مقاصد و مرام خشنودی تواند ساخت هل یستویان مثلا ایا مساوی باشند این دو بنده از روی سیاق و صفت استفهام بر سبیل
انکار است یعنی مانند یکدیگر نباشند چه یکی بسبب تنازع هلاک و مضطر و عاجز باشد و نتواند که نوعی کند که در خدمتکاری همه از او راضی باشند و دیگری
از مخالفت شریکان سالم بود بجهة نیکوئی خدمتکاری مولا از او خوشنود بود یعنی همچنانکه بنده که مشترک باشد میان شرکاء بدلا و منفرد باشد بخدمتکاری یک
را ایشان و متحیر گشته نمیداند که بخدمت کدام قیام نماید و بچه نوع همه را خوشنود سازد و بر کدام اعتماد نماید مشرک نیز بتوزیع عبودیت نمودن برالهه مختلفه سر
گردان شده نمیداند که کدام از ایشان را عبادت کند و اعتماد بر ربوبیت کدام نماید و از که انجاح مرام کند و همچنانکه بنده که مملوک یک کس باشد بتوجه تمام و
جد مالا کلام که در خدمتکاری بر میان بسته بچیزی که موجب رضای مولای اوست قیام مینماید و از آنچه سبب کراهت و سخط او میشود بجهة احترام او اشتغال
حاصل میکند همچنین موحد بالکلیه و من جمیع الوجوه روی بجانب معبود بحق آورده بعبادت او اشتغال نموده و از غیر او منقطع گشته و چیزی که سبب
خوشنودی معبود او است تمام مینماید و از آنچه منشأ سخط او است احتراز میکند بواسطه این انقیاد و اطاعت بنعمت اجل و ثواب اجل میرسد بتخصیص رجل
است که نظائر او در مضرت و منفعت و شقاوت و سعادت اکثر است چه نساء و صبیان بجهة آنکه ناقصات العقول نکاه هست که غافل میشوند از ضرر و نفع
ابو الحسن حسکانی باسناد خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کند که آنحضرت فرمود که انا ذلک الرجل السلم لرسول الله صلی الله علیه و آله مرا خواند
که بخلوص تمام خدمتکاری حضرت رسالت پناه اقدام مینمود و عیاشی باسناد خود از ابی خالد روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که الرجل السلم للرجل
علی حقا و شیعته امر دیگر که خالص است در عبودیت مال التحی و خدمت او و مشوب نیست بخلاف غیر پس باین دلیل تحقیق امیر المؤمنین است و شیعیان او و چون این
ضرب المثل بسبب هدایت بندگان است بایمان که اعظم نعم است از اینجهة میفرماید که الحمد لله همه ستایش و ستایش مرخدای راست باین مثل چه بسبب آن
شما را از ظلمت شرک خلاص داده بنور توحید هدایت نمود و گفته اند که معنی بر این وجه است که استحقاق حمد مر خدای راست که در حمد شریکان ندارد نه غیر او را چه
منعم بالذات است و مالک علی الاطلاق بل اکثرهم بلکه بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند حقیقت این معنی را بجهة فرط جهالت غیر او را
شریک او میسازند و آورده اند که کفار مکه میگفتند که نتربص به ریب المنون انتظار میکشیم که محمد بمیرد و ما از محنت او خلاص شویم آیه آمد که انک
میت بدرستیکه تو متصفی بصفت موت و انهم میتون و بتحقیق که کفار نیز مرده اند و از اینمعنی شکی نیست یا سیما ولیعنی مآل تو و ایشان
موت است پس تربص موت شما بتو بی بقا معنی نداشته باشد پس بتفنن خطاب عام کرده میفرماید که ثم انکم بعد از موت بدرستیکه شما ای
مؤمنان و کافران یوم القیمة در روز رستخیز عند ربکم نزد آفریدگار خود تختصمون خصومت خواهید کرد در امر دین پس تو حجت آوری
بر ایشان که من در توحید بر حق بودم و شما در شرک بر باطل بر طالع و من تبلیغ رسالت نمودم و شما را براه راست هدایت کردم و شما طریق لجاج و عناد پیش
گرفتید تکذیب من کردید و ایشان با باطل اعتذار آورده گویند اطعنا سادتنا و کبرائنا و وجدنا آباءنا و گویند که این اختصام عام است در جمیع قضایا
دنیویه عبدالله بن عمر گفت که مدت بسیار گمان ما آن بود که این خصومت در نشأه قیامت میان ما اهل اسلام و اهل کتاب است چه خدا و پیغمبر و
کتاب ما یکی است و چون دیدیم که مسلمانان تیغ بر هم کشیدند و یکدیگر را میکشتند بدانستیم که روز قیامت خصومت در میان ما نیز خواهد بود و ابو سعید خدری
گفت که در روز جمل و صفین دانستیم که این خصومت در میان ما نیز باشد و ابو العالیه بر آنست که این آیه مخصوص ما اهل قبله است به سابق باشد

میکند و هم چنین است که بعد از او واقع شده و هی منه فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب از کسی که دروغ گفت علی الله
بر خدا یعنی شریک و زن و ولد نسبت داد و کذب بالصدق و تکذیب نمود بحق راست یعنی توحید و قرآن اذ جاءه نزد وقتیکه آمد باو
بی آنکه تامل و تفکر نماید در آن و گویند مراد از الصدق رسالت است یعنی حضرت رسالت پناه را بدروغ نسبت داشت پس تهدید ایشان مینماید که الیس آیا نیست
استفهام بر سبیل تقریر است یعنی البته هست فی جهنم در دوزخ مثوی للکافرین مکانی و مقامی ناگرویدگان و منکران یعنی بجهة
مجازات عقیده ردیه و اعمال قبیحه مستقر ایشان خواهد بود و القائل محمل عهد بعض مفسران که انکار نموده
و دروغ نسبت دادند توحید و قرآن را اینجا مطلق قرآن و جاحدان است و الذی جاء بالصدق و آنکس که آورد سخن راست را و صدق به و آنکه
تصدیق نمود یعنی سایر مؤمنان اولئک آن گروه عالی مقام هم المتقون ایشانند پرهیزکاران نه غیر ایشان سدی گفته که مراد از اول
جبرئیل است که قرآن را از جانب حضرت عزت آورده و ثانی حضرت رسالت است که تصدیق آن نموده و بقبول تلقی فرموده و از ابن عباس منقول است که
جاء بالصدق حضرت سید انبیاست که اظهار کلمه توحید نمود و مصدق نیز آنحضرت است چه اگر هست خبر و موحد سوق کلام مقتضی
که چنین باشد که و الذی جاء بالصدق بنابر این ارادا لفظا و لئک که صیغه جمع است بجهة تعظیم آنحضرت باشد یا از عطا و ربیع منقولست که مراد از اول
انبیا اند که کتب و احکام شرایع را با امم خود آورده اند و ثانی اتباع ایشان پس الذی برای جنس باشد لهذا بعد از او صیغه جمع واقع شده و در تبیان
آورده که ضحاک و حافظ ابو نعیم از ابن عباس و مجاهد از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند که جاء بالصدق محمد است صلی الله علیه و آله و صدق به
علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و در خبر است که چون شب معراج رسول را باسمانها بردند ملکوت سموات باو عرضه کردند خطاب رسید یا محمد قوم
خود را با آنچه مشاهده کردی خبر ده گفت خداوندا قوم مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب عزت خطاب آمد که تصدیق تو علی و هو صدیق الاکبر
علی بن ابیطالب تصدیق تو خواهد کرد آنکه و صدق به اکر است نیز دلیل بر صدق آن و حدیث نبوی است که مخالف و موافق نقل کرده اند که الصدیقون
ثلثة حبیب مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صدیق آل یس و علی بن ابیطالب صدیق آل محمد و در آثار آمده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی را بعزای
امیر المؤمنین امر کرد با ایشان امر کرد اید و بعد از آن گفت [illegible] یا رسول الله فرمود بگو [illegible] قال الله تعالی و
الذی جاء بالصدق و صدق به رسول او موصوف با عمار ابن حسان روایت کرده که در بدایت اسلام نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم یا محمد چه میکوئی
فرمود که میگویم لا اله الا الله و انا رسول خدا یکیست و من که محمد رسول او ام گفتم من یصدقک علی هذا که تصدیق تو میکند بر این قول فرمود صبی و امراة یعنی
نبی یعنی علی و خدیجه و از اینجاست که حضرت رسول فرمود که صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرفع من الارض صلوة الا منی و من علی هفت سال
فرشتکان بر من و بر علی صلوات میدادند زیرا که در این هفت سال نماز هیچ کس بر آسمان نبردند الا نماز من و علی و جمع کرد اسم موصول در تبیان بجهة کمال
اتحاد باشد میان جائی و مصدق بر وجهی که گویا اثنینیت بینهما مرتفع است چنانکه انفسنا و انفسکم دلالت میکند بر این و چون مثوبات اخرویه و منیات
سرمدیه از برای مؤمنان مصدق مهیاست نه برای غیر ایشان از این جهت بعد از این فرمود که لهم ما یشاؤن مرایشان را در بهشت آنچه خواهند و تمنا کنند از
جلایل نعم و عظایم کرامت عند ربهم نزد پروردگار خود ذلک آن ثواب عظیم و نعیم جسیم جزاء المحسنین پاداش اهل تصدیق که
کننده اعمال حسنه و اعمال شایسته اند لیکفر الله عنهم تا بپوشد خدای ایشان بسبب ایمان نیکوی اعمال اسوء الذی عملوا بدترین چیزی که
کرده باشند یعنی محو کند از ایشان عذاب شرک و معاصی که کرده باشند پیش از ایمان آوردن و عملها نکو کردن تخصیص اسوء بجهة مبالغه است
آن موجب تکفیر و غفلی است که در سوء کمتر باشد یا اشعار است بانکه ایشان بجهة استعظام ذنوب چنین پندارند که مذنب مقصرند و اگرچه حقیر باشد علی
آن نپسندند همچنانکه روش اهل عصمت است و یجزیهم و پاداش دهد ایشان را اجرهم مزد کردار ایشان باحسن الذی بنیکوتر چیزی که کانوا یعملون
بودند که عمل میکردند مراد از احسن مطلق محاسن اعمالست یعنی آنها احسن بجهة کمال الاخلاص ایشان است در آن و زیادتی ثواب آن یا آنکه مراد از آن مجموع
فرایض و سنن باشد که مزیت حسن دارند بر مباحی که باستحقاق ثواب حاصل نمیشود با وجود آنکه باعتبار عدم مذمومیت اطلاق حسن بر او تجوز
میکنند آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ذکر معنا الهه باطله میکرد کفار تخویف آنحضرت میکردند و میگفتند که چنین مگوی که بواسطه این از جانب
خدایان ما ضرری بتو خواهد رسید که هیچ کس از اکفایت نکند حق سبحانه آیه فرستاد که الیس الله بکاف آیا نیست خدای کفایت کننده استفهام بر سبیل
تقریر و اثبات است یعنی البته خدا کفایت کننده است عبده بنده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله از جمیع انواع ضرر و یخوفونک و میترسانند ترا کافران
بالذین من دونه با آنانکه میپرستند من دونه بجز خدای بحق و میگویند که الهه ما تو را خواهند ساخت در بعضی روایات آمده که چون خالد را پیغمبر صلی الله علیه
و آله قصد کرد که عزی را بشکند کفار گفتند که ای خالد از عاقبت این کار بترس که شان عزی نسبت بتو دیگر است مبادا که بتو و محمد آسیبی رساند خالد التفات
بگفتار ایشان نکرد و تبر بر سر عزی زد و بشکست و گفت کفرانک یا عزی لا سبحانک سبحان من اهانک کفر و ناسپاس است که نه پا و نه بازی جز او یاری
کسی راست که نور اخوار و بیمقدار کرداند پس حق سبحانه حبیب خود را وحی کرد که من کافی مهمات توام نگهدارنده تو از جمیع آفات و اذیات کفار بجهة کمال شقاوت
تخویف تو میکنند و ضرری از مرتبات بتو رسد و شبهه نیست در آنکه اشتباه اضرار و ابتلاء داشتن از فرط جهالت و غایت حماقت است و من یضلل الله
و هر که را گمراه ساخت خدا یعنی او را در وادی ضلالت کفران و شقاوت خذلان بحال خود واگذارد بجهة اصرار انکار و عناد و لا یل وجدت پروردگار فما
له من هاد پس نیست آن گمراه را هیچ راه نماینده که او را براه راست آورد یا آنکه هر که را که خدا از طریق بهشت بگرداند بسبب کفر و معصیت پس هیچکس او را
به بهشت هدایت نکند یا آنکه هر که خدا او را متصف سازد بوصف ضلالت هیچ کس او را متصف نگرداند بصفت هدایت و من یهد الله و هر که را خدا راه نماید
او را بتوفیق بواسطه تدبر و تفکر او در آیات وحدت فما له من مضل پس نیست او را هیچ گمراه کننده که او را از آن راه بگرداند یا آنکه هر که را که خدا از طریق بهشت
بگرداند یا آنکه هر که را که خدا راه بهشت نماید هیچکس او را از آن راه بگرداند یا هر که را لطف مهتدی نام نهد هیچکس او را بضلالت نسبت نتواند داد الیس

یعزیز اباليست خدا غالب بر همه چرا این نبود وجه نظر را شد یعنی البته هست خدا تعالی غلبه کننده بر مشرکان و مغلوب سازنده ایشان
ذی انتقام خداوند کینه کشنده از کافران و معاندان و سایر دشمنان خود در این کلام وعید کفار مر ایشانست با انتقام و سجاز ایشان و وعده مؤمنان
بنصرت دادن ایشان بر دشمنان خود در این حال پس تحیت و صور برهمان نفر خالفت خود میفرماید که ولئن سألتهم واگر بپرسی از مشرکان مکه
من خلق السموات والارض که بیافرید آسمان و زمین را و رعد بوجود آورد لیقولن الله هر اینه گویند خدا با وجود جحود عناد ایشان چه بجهة برهان
واضح و دلیل لایح بر تفرد او بخالقیت هیچکس انکار نمی تواند نمود چون ایشان معترف اند که خالق عالم او است پس قل بگو با ایشان که افرأیتم آیا دیدید
ماتدعون آنرا که میخوانید من دون الله بجز خدا تعالی از بتان و سایر الهه باطله یعنی بتان ایشان ان ارادنی الله اگر اراده کند بمن خدا بضر مرضی یا سختی
و برسانیدن بی یعنی از مرض و فقر و ستم هل هن آیا باشند ایشان کاشفات ضره دفع کنندگان ضرر او نسبت او ارادنی برحمة یا اگر
خواهد نفعی و سعتی از نعمت و غنا و غیر آن هل هن آیا باشند آنان ممسکات رحمته باز دارندگان منفعت و نعمت او از من و چون شما مقر به یا لعنت
او و معترف بعجز الهه از دفع ضرر و نفع او پس ترک عبود غیر خدا که خالق عالم و قادر علی الاطلاق است و پرستیدن جمادی که عاجز مطلق اند از غایت سفاهت
و نهایت جهالت است و بدانکه ذکر کاشفات و ممسکات که صیغه انانست بعد از قول یخوفونک بالذین من دونه بتنبیه بر زیادتی ضعف و کمال عجز ایشان از کشف ضر و
امساک رحمت زیراکه انوثیت را با لین است و ضعف و هم چنانکه ذکورت را با شدت است و صلابت و مقاتل منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون از
مشرکان این سؤال کرد ایشان ساکت شدند و از جواب عاجز گشتند حق سبحانه فرمود قل بگو ای محمد مر ایشان را که حسبی الله کافی و پسندیده است مرا خدا در رسانیدن
منفعت و امساک مضرت علیه یتوکل المتوکلون بر او نه بر غیر او توکل میکنند توکل کنندگان و کارها خود را با و میگذارند بجهة علم ایشان باختصاص خالقیت و
قادریت بر او این به متصل است بآیه یخوفونک بالذین من دونه و معنی آن است که سزاوار نیست آنکه کفار تخویف تو نمایند به بتان با اعتراف ایشان بانکه خالق
عالم او است نه غیر او تهدید ایشان نمود بانکه قل بگو این مشرکان قبیله خود را که یا قوم اعملوا ای قوم من عمل کنید علی مکانتکم بر حالتیکه شما هستید بر آن یعنی
عداوتی که متمکنید در آن و آنچه امکان وسع شما است در اهلاک و تضعیف امر من بجا آرید انی عامل بدرستیکه عمل کننده ام بر حالت تمکن خود و بجد و جهد
تمام در آن میکوشم یعنی اعلاء کلمه توحید و اعلاء دین اسلام و حذف جار و مجرور در انی عامل کان علی مکانتی است بجهة اختصار یا مبالغه در وعید شما بر انکه حال
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکجا توقف ندارد بلکه روز بروز در قوة و شدت او در ازدیاد است چه او سبحانه ناصر و معین او است و مظهر دین او بر سایر ادیان و لهذا
توعد ایشان نمود بانکه آنحضرت در دنیا و عقبی بر ایشان منصور خواهد بود و فرمود که فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یأتیه آنکس که بیاید
باو عذاب یخزیه عذابی که رسوا کند او را مراد روز بدر است که خدا ایشان را بقتل و اسر رسوا کرد ناپید و یحل علیه و فرود آید بر او عذاب
مقیم عذابی که دایم باشد یعنی عذاب دوزخ که اشد عقابست انا انزلنا بدرستیکه ما فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو این کتاب
که قرآنست للناس برای هدایت مردمان بالحق فرستادنی براستی و درستی و با بیان حق چه متضمن مصالح معاش و معاد است فمن اهتدی
پس هر که راه یابد بقرآن یعنی برو فق امر و نهی آن عمل کند یا در دلایل آن تفکر کند فلنفسه پس مر نفس او راست فایده عمل آن ومن ضل و هر که گمراه
گردد یعنی از احکام قرآنی و حکم امر فرقانی دور شود و عمل بآن نکند فانما یضل پس جز این نیست که گمراه شود علیها بر نفس خود یعنی وبال و نکال آن بر او عاید
گردد وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بر ایشان نگاهبان یعنی اجبار کننده ایشان بایمان و حافظ آن بر قلوب ایشان بر وجهی که نگذاری که در ضلال
افتند و از حق منصرف شوند چه این از تحت قدرت تو بیرون است بلکه بر تو نیست بغیر از رسانیدن چه منوط تکلیف بر اختیار است نه اجبار پس بجهة تنبیه
مشرکان بر قدرت خود بر بعث و نشور میفرماید که الله یتوفی الانفس خدا قبض میکند جمیع نفسها حین موتها هنگام مردن ایشان یعنی
نزد انقضاء اجال قطع حیات ایشان میکند والتی لم تمت و قبض میکند نفسهائی که نمرده است فی منامها در خواب آن یعنی قطع تصرف و
تدبیر میکند از آن نه قطع حیات فیمسک التی پس نگاه میدارد دایما از نفوس آنرا که قضی علیها الموت قضا کرده شده است بر او مرگ و یرسل
الاخری و میفرستد نفوس دیگر که آن از زندگانست بابدان ایشان الی اجل مسمی تا وقت نام برده شده یعنی هنگام اجل و بدانکه اطلاق نفس
بر مجموع روح و بدن است و اما نفسی که بمعنی روح فقط است جمع او بر نفوس نه انفس پس توفی انفس اماتت است که از سبب انحراف است که باز زنده است و
حساس و درا کست از صحت اجزا و سلامتی الات نه چه نزد انتفاء این حالات مجموع آن بهیئات مجموعی باقی نیست و اطلاق توفی بر رجال نوم بر سبیل
تشبیه و تمثیل است بموت و وجه شبه میان ما انتفاء آثار است از تصرف و تدبیر گفته اند که مراد از انفس در اول نفسها ئیست که با آن حرکت و حس باشد و در ثانی
نفسهائی که با آن تمیز و تصرف باشد پس متوفی در اول نفس حیاتست و در دوم نفس تمیز نه نفس حیوانی که زوال آن موجب زوال نفس است چه نائم در خواب
متنفس است و از ابن عباس مرویست که در بدن آدمی نفس و روح هر دو هست و میان ایشان شعاعی است بمثابه شعاع آفتاب نفس آنست که عقل و تمیز
بآن متعلق است و روح نفس و تحرک بآن قائم هرگاه که بنده بخواب رود خدا تعالی قبض نفس او میکند و روح او بجا خود میگذارد وقتی که مرد قبض هر دو
مینماید پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس و مؤید این است آنچه عیاشی از حسن بن محبوب نقل کرده و او از عمر بن ثابت مقدام و او از پدر
خود که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که هیچ کس بخواب نمیرود مگر که نفس او باسما عروج میکند و روح او در آن میماند و میان روح و نفس او
شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی متعلق گردد بقبض ارواح روح او اجابت میکند نفس میکند و اگر اذن و متعلق شود بعدم قبض روح نفس را
روح میکند این معنی قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها الایه و هرگاه که نفس نایم ملاحظه ملکوت سموات نماید آنچه در خواب بیند از انتباه دلیل
و تعبیر دارد و اگر آنچه میان آسمان و زمین است مشاهده میکند از تخیلات شیطانی و مصالح تاویل نیست ان فی ذلک بدرستیکه در این توفی و امساک و ارسال
لایات هر اینه علامات واضحه است بر کمال قدرت و دلالت بر حشر و نشر روز قیامت لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر و تامل نمایند در این
امر و از این استنباط کنند که اماته مشابه نوم است و احیا مماثل یقظه است پس او سبحانه قادر بر بعث و نشور در نهایت انکار ندارند و غایت جحود و اضلال و ارطلت که

قدم بیرون نمی نهند تا خود را بنور هدایت و ایمان با ذعان رسانند ام اتخذوا بلکه گرفته اند من دون الله بجز خدا بجوی شفعاء شفیعان
که در خواست ایشان کنند نزد خدا تعالی قل بگو ای محمد از روی ملامت و توبیخ مر مشرکان را اولو کانوا آیا شفاعت کنند بتان و اگر چه باشند که لا یملکون
شیئا هیچوجه مالک نشوند چیزی را از شفاعت و لا یعقلون و ندانند پرستش کنندگان خود را بجهة آنکه جماداند و از جمادات قدرت و شعور مسلوب است
یعنی چونکه عالم و قادر نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان توان داشت قل بگو مر ایشان را لله الشفاعة جمیعا مر خدا راست همه شفاعت یعنی او
مالک جمیع شفاعت است و بجاذن او هیچ کس شفاعت نمیتواند چه استطاعت شفاعت موقوف بدو شرط است یکی آنکه مشفوع له مختار مشفوع عنه شده و دیگر
آنکه شفیع ماذون له باشد و آن هر دو در اینجا مفقود اند مع الهه باطله زیرا که شفاعت را اهل نه باشند پس نفر ماکه خود میکنید در شفاعت زیرا که له
ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثم الیه ترجعون پس بسوی حکم او باز گردانیده خواهید شد یعنی در قیامت
بر مالکیت و حاکمیت او اتابلیت و هر گاه او در دنیا و عقبی مالک علی الاطلاق باشد پس بدون اذن او هیچکس شفاعت نتواند نمود و بی رضا او
شفاعت نتواند کرد آنکه از سوء اعتقاد و شدت عناد منافات میکوید که واذا ذکر الله وحده و چون یاد کرده شود خدا تعالی وحده در حالتیکه یکانه
ذکر الهه ایشان مراد کلمه طیبه لا اله الا الله است یعنی هر گاه که این کلمه از اهل ایمان بشنوند اشمأزت برمند و منقبض گردند قلوب
الذین دلهای آنانکه لا یؤمنون ایمان نمیارند و نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر که حقیقت است یعنی از خشم و کینه پر گردد چنانکه اثر آن بر بشره ایشان
پدید آید و منقبض بر ناصیه ایشان ظاهر گردد واذا ذکر الذین و هر گاه که یاد کرده شوند آنانکه من دونه غیر خدا اند یعنی معبودان باطله ایشان
اذا هم یستبشرون آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند چونکه اشمئزاز امتلاء غضب و غمست و جهی که بشره تنگ آید منقبض شود و استبشار
امتلاء قلب است بسرور بمرتبه که اثر آن بر وجه ظاهر شود و بواسطه آن منبسط گردد پس این کلام مشعر است بر غایت عناد و نهایت جهل ایشان و شبهه نیست
در آنکه دشمنان خدا همچنانکه بذکر خدا غمگین میشوند بذکر اولیا او که حضرت رسالتست و اهلبیت او نیز پریشان و غضبناک میگردند و چون کفار
بعد از ذکر ادله توحید و مواعظ اصلا التفات بجانب آن نکردند بلکه در عناد و انکار افزودند و حضرت رسالت بجهة کثرت عناد و شدت شکیمه ایشان متحیر بود
در امر ایشان بجهة او سبحانه بعد از این او را امر نمود باینکه روی نیاز بدرگاه ما آورد و زبان بدعا گشود قل اللهم بگو ای معبود بحق فاطر
السموات والارض ای آفریننده آسمانها و زمینها عالم الغیب والشهادة ای داننده آنچه غایب است از علم آن بر جمیع خلقان و آنچه مشاهد است ایشان را
یعنی دانای هر پوشیده و آشکار انت تحکم تو حکم کنی میان بندگان خود در قیامت فیما کانوا فیه در آنچه هستند
که در آن یختلفون اختلاف میکنند از امر دین و دنیا پس حکم کن میان من و ایشان بحق این کلام وصف حال عالم الفاظ است و اعذار حضرت رسالت و تسلیه
او و وعید ایشان و وارد است که ربیع بن خثیم از زهاد زمانه بود روزی او را واقعه امام حسین علیه السلام خبر داد و لعنت کرد بر قاتلان او و گفت آه قتل من کان
صلی الله علیه و آله یجلسه فی حجره و یضع فاه علی فیه آه کشتند آن کسیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر دامن خود مینشانید و دهن خود را بدهن او
مینهاد و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که اللهم فاطر السموات والارض تا آخر پس بجهة زیادتی مبالغه در تهدید ایشان میفرماید که ولو ان
للذین ظلموا و اگر آنکه باشد مر آنانرا که ظلم کردند و در کشتن آن زاده حق ما فی الارض آنچه در زمین است از مالها جمیعا همه و مثله
معه و مانند آن همه مالها معه با آن یعنی اگر ضعف آنچه در دنیا است مر ایشان را باشد لافتدوا به هر اینه فدیه دهند یعنی خواهند که خود را باز
خرند بآن من سوء العذاب از شدت عذاب یوم القیمة در روز رستخیز وبدا لهم و ظاهر شود مر ایشان را من الله از جانب خدا از صنوف
عذاب و فنون عقاب مالم یکونوا یحتسبون آنچه نبوده اند که گمان داشته بودند که بایشان رسد با آنکه هویدا کرد باز خدا جزای آنچه مظنه ایشان بود
باشد که این سیئات است بلکه آنها را حسنات پنداشته باشند و حال آنکه سیئات بوده باشد بجهة آنکه نه بر آن وجه بوده باشد که خدا فرموده مرویست
که محمد بن سکندر در حین موت جزع میکرد پرسیدند که سبب این جزع چیست فرمود که انا اخشی ان یبدو لی من الله مالم احتسبه میترسم که مرا ظاهر شود
آنچیزی که او را در حساب نمیداشتم بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و از سفیان ثوری روایت کرده اند که هر گاه این آیه خواندی گفتی که وای مر اهل ریا را وای مر ایشان را
که اعمال خود را نیکو پنداشته باشند و فردا بجهة عدم اخلاص آن خلاف بر ایشان هویدا شود وبدا لهم و آشکار گردد مر ایشان را در حین عرض صحایف اعمال سیئات
ما کسبوا جزای بدیهائی که کرده باشند و میتواند بود که مراد از سیئات انواع عذاب باشد و تسمیه آن سیئات بر سبیل ازدواج باشد از قبیل و جزاء
سیئة سیئة مثلها و بنا بر این احتیاج بتقدیر جزا نیست یعنی مشاهده عذاب نکو کنند و حاق بهم و احاطه نماید بایشان ما کانوا جزای آنچه که
بودند که به یستهزءون بآن استهزا میکردند از وعید خدا و نار خاتم الانبیا پس بیان مناقضه و تعکیس ایشان میکند باینوجه که فاذا مس الانسان
و این عطف است بر قول و اذا ذکر الله وحده و ایشان کلمه فا برای آنجهت مسببیت است بمجنب معنی و ما بین آنچه معترضه است برای تاکید انکار ایشان یعنی هر گاه که کفار مکه
از ذکر خدا که کلمه توحید است متنفر شدند و از ذکر الهه خود فرحان و خوشحال گشتند پس چون رسیدی آدمیزاد را یعنی هر یک از آن کفار را ضر سختی از فقر و فاقه
و مرض دعانا خوانند ما را و دفع آن از ما در خواست یعنی احوال خود را منعکس ساخت و بنقیض مطلوب خود مبتلا شود ثم اذا خولناه پس چون دادیم او را
از روی تفضل نه بجهة استحقاق نعمة منا بخششی از جانب خود یعنی فقر او را بثروت و مرض او را بصحت بدل کردیم همان طریقه عناد و انکار پیش گرفته قال
گفت که انما اوتیته جز این نیست که داده شده ام بآن نعمت و تذکیر ضمیر باعتبار معنی است که آن نوع نعمت است یا آنکه ما در انما ما موصوله باشد که آنچه
و ضمیر راجع بآن یعنی داده شده ام آنچیزی که داده شده ام بآن علی علم بر دانشی از من یعنی این نعمت بجهة معرفت من بوجوه کسب
و کیاست و کفایت من در تحصیل آن حاصل شده یا بجهة علم خدا باستحقاق من بفضل و استحقاق خود این نعمت را بدست داد پس رد قول او نموده باین قول که
بل نه چنین است که میگوید بلکه هی فتنة این نعمت امتحانی و آزمایشی است او را تا ظاهر گردد که او شاکر است یا کافر یا آنکه مراد از فتنه عذاب باشد یعنی
نیستان نعمت مگر عقوبت بجهة سلب آن از منعم حقیقی و تانیث ضمیر در این مقام بجهة لفظ باشد و تا عنا با تذکیر چه هر گاه که خبر مؤنث باشد جایز است

نابت مبتدا زیرا که ان در معنی مبتدا است و مبتوا اند بود که ضمیری راجع بمقالة مذکوره باشد و معنی بر این وجه که مقاله ایشان سبب عقوبات ایشان است
و گویند که مراد از انسان جنس انسان است و مؤید منصوص قوله عز و جل **وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** و لیکن بسیاری از ایشان **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند و تمیز نمی نمایند
از نعماء و بانکه بمنه اند که همه صنوف نعمت از جانب حضرت عزت است و اگرچه حصول آن باسباب عادیه است با علم ندارند بانکه ان مقاله علة تامه عقوبات است
قَدْ قَالَهَا بدرستیکه گفته اند مقاله را یعنی کلمه انما اوتیته علی علم سبکی قائل شد و قوم او و تصدیق نمودند و بان راضی شدند **فَمَا أَغْنَىٰ**
عَنْهُمْ پس نفع نساخت ایشان عذاب را **مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** آنچه بودند که کسب میکردند و جمع مینمودند از امتعه و اموال بلکه موجب وبال و سبب نکال ایشان
شد **فَأَصَابَهُمْ** پس رسید ایشان را **سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا** جزای بدیها که کسب کردند و مبتوا اند بود که سیئات بمعنی عقوبات باشد و تسمیه این بر سبیل
مزاوجت باشد چنانکه اما سمته کرام بمعنی رسید بایشان عقوبات آنچه می اندوختند از اعمال سیئه و افعال قبیحه **وَالَّذِينَ ظَلَمُوا** و انانکه ستم کردند و
طریق کفر و ناسپاسی پویند **مِنْ هَٰؤُلَاءِ** از این گروه مشرکان که معاصر تواند **سَيُصِيبُهُمْ** زود باشد که برسد بایشان **سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا**
عقوبات بدیها که کرده اند هم چنانکه با امم سابقه رسید **وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ** و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذیب بانوجه که تعذیب از ما فوت نمایند از ما
بگریزند و از تحت قدرت ما بدر روند و نیکی حق سبحانه بعد از نزول آیه هفت سال ایشان را بسته قحط و غلا مبتلا ساخت و صنادید ایشان را در روز بدر بقتل
رسانید و بعد از آن هفت سال بکر صحبت رفاهیت بایشان کرامت نمود تا عارف شوند بانکه قبض و بسط روزی بید قدرت او سبحانه و تعالی و بقدرت قاهره
مخصوص باوست و لهذا بعد از این بیفرماید که **أَوَلَمْ يَعْلَمُوا** آیا ندانستند **أَنَّ اللَّهَ** آنکه خدای تعالی **يَبْسُطُ الرِّزْقَ** کشاده میکرداند روزی را **لِمَنْ**
يَشَاءُ برای هر که میخواهد نه بجهة رفعت قدر و استحقاق او بلکه بمحض تفضل و مشیت **وَيَقْدِرُ** و تنگ میکند روزی را بر هر که میخواهد نه بجهة مذلت و خواری
بلکه بر وجه حکمت و مصلحت **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستیکه در بسط و قبض ارزاق **لَآيَاتٍ** هر اینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت او **لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**
برای گروهی که گرویده اند بوحدت او سبحانه و اعتقاد دارند بانکه او ست منعم حقیقی نه غیر او و آورده اند که جماعتی از مشرکان که قتل و زنا بسیار از ایشان صادر
شده بود و انواع ملاهی و مناهی بظهور آمده بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند که از ما آثام عظیمه و خطایای کبیره بعمل آمده و تو دعوی میکنی که هر که شرک آورده
و خون ناحق ریخته او را نیامرزد پس ما اسلام بچه آوریم مگر بشرط آنکه خدا نامه سیئات ما را بآب مغفرت مغسول سازد و جمیع گناهان ما بعد از اسلام بیامرزد
این آیه آمد که **قُلْ** بگو ای محمد که حق تعالی میفرماید **يَا عِبَادِيَ** ای بندگان من **الَّذِينَ أَسْرَفُوا** آنانکه اسراف کردند بارتکاب ذنوب کبیره و خطایای کثیره **عَلَىٰ**
أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند و از حد گذرانیده اند معاصی را **لَا تَقْنَطُوا** نومید مشوید **مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ** از بخشش خدا **إِنَّ اللَّهَ**
بدرستیکه خدای تعالی **يَغْفِرُ الذُّنُوبَ** بیامرزد گناهان را **جَمِيعًا** همه از صغیره و کبیره اگرچه از حد متجاوز باشد بغیر از شرک که امرزیده نمیشود
لقوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و شبهه نیست در آنکه مشرک اگر بعد از اسلام بمیرد بی هیچ شک در این آیه داخل است بدلیل اجماع و حدیث مشهور الاسلام
یجب ما قبله پس بجهة مبالغه غفران میفرماید که **إِنَّهُ** بدرستیکه حق تعالی **هُوَ الْغَفُورُ** او است امرزنده گناهان **الرَّحِيمُ** مهربان بر بندگان بعضی گفته اند که
این آیه در باره وحشی که قاتل حمزه است نازل شده در حینی که خوف عدم قبول توبه مانع اسلام او میشد چون این آیه نازل گشت اسلام آورد و بعد از آن
اصحاب از حضرت رسالت این پرسیدند که این آیه مخصوص است بوحشی یا همه اهل اسلام در این شریکند فرمود این عام است و شامل جمیع مسلمانان و این
قول صحیح نیست زیرا که این آیه در مکه نازل شد و وحشی بعد از آنکه چندین سال از نزول این آیه برآمده بود مسلمان شد لیکن محتمل است که دو دفعه این آیه
بگوش او رسیده باشد و اسلام آورده باشد و مادر عمو ... در بعضی روایات بکر واقع شده که این آیه در شان عباس بن ابی ربیعه و ولید ... جمعی
از نفر ایشان نازل شده وقتی که بعد از اسلام بجهة تعذیب کفار مرا ایشان را مرتد شدند و باز قصد اسلام کردند اما بجهة خوف عدم قبول توبه اهمال مینمودند
و بعد از نزول این آیه اسلام آوردند و از مکه بشرف طریق مهاجرت اختیار کردند و این نیز نافی عموم آن نیست چه خصوص مورد نفی عموم آیه نمیکند چنانکه
در کتب اصول مقرر گشته و بدانکه باجماع است جمیع ذنوب باستثنای شرک موحد مغفور است و در غیر او معلق است بمشیت او سبحانه اگر خواهد بعدل خود
او را عذاب نماید و اگر نه بفضل خود او را بیامرزد کما قال و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و اینکه بعضی تخصیص این باهل توبه میکنند بر خلاف ظاهر است
و مخالف مذهب حق و قرآن و اینکه اسماء بنت یزید از حضرت سید الانبیاء و ام ائمة الهدی فاطمة الزهراء علیهم افضل الصلوة و اکمل التسلیمات نقل
کرده که ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی موید قول مذکور است و باید دانست که ترجمه در این آیه چند چیز است یکی آنکه فرمود یا عبادی که متضمن
لطف خطاب است و نه گفته که یا ایها العصاة که مشعر به قهر است دوم آنکه ایشان را اسرفوا نموده نه اخطئوا چنان محتوی بر فوق عتاب است و ثانی
سیم آنکه فرموده لا تقنطوا که مرتجا مال است بر نهی قنوط و آن مستلزم تحریم یأس از استناد مغفرت و عدم جواز نومیدی از رحمت چهارم آنکه اکتفا
بذکر لا تقنطوا ننموده بلکه بجهة مبالغه و تاکید تفصیل آن نموده بقوله ان الله یغفر الذنوب جمیعا پنجم آنکه وضع مظهر در موضع مضمر نموده و فرموده
که ان الله تا استناد مغفرت بصریح اسم خود کرده باشد نه بضمیری که راجع باسم او باشد ششم استیعاب مغفرت خود نموده بجمیع ذنوب و از خصوص
نساخته بعضی دون بعضی هفتم آنکه از امو کد ساخته بقوله انه هو الغفور الرحیم بجهة مبالغه و الحاح اول هشتم آنکه بجهة ایراد ضمیر فصل میان
اسم و خبر حصر مغفرت و رحمت خود نموده تا تنبیه باشد بر نهایت تاکید آن نهم مغفرت را بر رحمت مقدم داشت بجهة شدت عنایت او بان دهم آنکه رحمت را
بان منضم ساخت نه باقی صفات تا اشاره باشد باستیعاب رحمت و شمول آن برکافة بریه و ایما بمضمون ان رحمتی سبقت غضبی و تلمیح بوعده رحمت
بعد از مغفرت از ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که از حضرت میگفت که ما احب ان لی الدنیا و ما فیها بهذه الآیه دوست نمیدارم که در
و بجهة او سنعها اما بعوض این آیه و از امیر المؤمنین علیه صلوات الله علیه منقول است که ما فی القرآن آیه اوسع من یا عبادی الذین اسرفوا الآیه و در قرآن آیه که
رحمت و مغفرت در او اوسع و اکثر باشد از آیه یا عبادی تا آخر و در خبر است که عبدالله مسعود روزی بمسجد در آمد شنید واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل
و اغلال و اصناف عقوبت و نکال میکند با بلند آواز دو فرمود که چرا مردمان از رحمت واسعه حضرت عزت نومید میگردانی مگر این **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ**

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ انانکه پیش از ایشان بودند مثل قارون و قوم او چه قوم او قارون بکلمه انما اوتیته علی علم

اسرفوا

اسرفوا نخوانده و بنور معنی آن نرسیده آورده اند که زنی با سلیم زاهد زمانه و عابد یگانه بود و در عبادات و طاعات جهد تمام کردی و سعی مالا کلام
بجای آوردی امام مردمان را بسیار تخویف نمودی و از رحمت نومید کردی چون وفات نمود گفت خدایا مرا نزد تو چه منزلت است خطاب آمد که دوزخ گفت ثواب طاعت
و عبادت که کردم مر بکجا رفت فرمود که چون بندگان مرا از رحمت من نومید گردانیدی امروز من نیز ترا از رحمت خود نا امید گردانم تا ترا ابلیس و اغلال کشم و معمر
از زهیر روایت کند که روزی یکی از اصحاب نزد رسول خدا آمد گریان رسول فرمود که چرا میگریی گفت جوانی بر در ایستاده و میگرید و از بسیاری گریه مرا گریه
آورده فرمود بر او درآور رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت چرا میگریی گفت از گناه و خشم خدا میترسم گفت مشرک گفتی گفت نه گفت کسی را بناحق کشته گفت نه فرمود که
کریه مکن که خدا ترا بیامرزد اگر مثل هفت آسمان و هفت زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول گناه من از آن عظیم تر است رسول فرمود که گناه عظیم تر یا کریم بیامرزد
بعد از آن فرمود که ای جوان بگو که گناهت چیست گفت یا رسول الله شرم دارم زیرا که گناهم از عرش عظیم تر است و از کرسی ثقیل تر فرمود که گناه تو عظیم
تر است یا خدا گفت خدا پس فرمود که گناه عظیم را خدا بیامرزد پس بگو تا چه گناه کرده که بان مرتبه نومید از مغفرت خدا گفت یا رسول الله من نباش بودم
و هفت سال گور میشکافتم و کفن مرده ها را میبردم اتفاقا روزی دختری از انصار وفات کرده من گور او را شکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم شهوت
نفسانی بر من غالب شده و مرا بر آن داشت که بازگشتم و با او مواقعه کردم چون از آن عمل فارغ شدم آواز آمد که ای جوان وای بر تو از دیوان یوم الدین
اندیشه نکردی که مرا برهنه کردی و این رسوائی بمن نمودی و در لشکرگاه مردگان مرا پلید کردی پیش خدا و رسول خدا چه خواهی گفت چون رسول این سخن
بشنید گفت این فاسق را بیرون کنید که از او بدوزخ نزدیکتر نیست و از آنجا بیرون آمد و رو ببیابان نهاد روز و شب تضرع میکرد یک روز گفت خدایا
بحق انبیاء و مرسل که توبه من قبول کن و از سر من درگذر اگر توبه من قبول است و انابت من مقبول رسول خدا را بگو و الا آتشی در من انداز تا بسوزد در حال
جبرئیل آمد و گفت حق تعالی میفرماید که من توبه آن جوان را قبول کرده و از جمیع گناهان او درگذشتم و امر ما را از طلب و اتش و عبدی که در کانون سینه او افروخته
باب وعده منفی سازم مرهم مغفرت بر جراحت معصیتها او نه حضرت رسالت او را طلبید و مژده مغفرت باو رسانید و در ایام مالک دینار
مردی بود که جمیع عمر خود را در خرابات بسر برده بود و در مدت عمر خود هرگز روی خود با مسجد نیاورد و موسی اندیشه نکرده صلحاء روزگار از او حذر کردندی
و دوری جستندی ناگاه موکل قضا دست طالب بدامن عمر شده داد کرد او چون دریافت که وقت رحلت است نظر در حاشیه اعمال خود کرده حظی که دل رجا بدو
باشد ندید و بجز بار عمل خود نگریست شاخی که دست امید بر او توان زد نیافت آهی از میان جان برکشید و گفت یا من له الدنیا و الآخرة ارحم من لیس له الدنیا و الآخرة
ای آنکه دنیا و آخرت از تست رحم بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت این سخن بگفت و جان بداد اهل شهر بوفات او شادی کردند و از سر رفتن او فرحان گشتند و او را
در مزبله انداختند خس و خاشاک بر او ریختند تا موضع را از خاک پر ساختند شبانه مالک دینار را در خواب نمودند که فلان در گذشته و در میان مزبله اش گذاشته اند
برخیز و او را از آنجا بردار و غسل داده در مقبره صلحاء و اتقیاء دفن کن که خدا و ند او ... در میان بندگان ... نامی مشهور بود چه خیر بدرگاه کبریا آورده که
چنین کرامتی شده آواز آمد که چون بحالت نزع رسید جرائد اعمال خود را مطالعه کرده همه خط خطا دید مفلس وار بدرگاه ما نالید و عاجزوار بما رگاه
ما نظر کرد دست در فضل ما زد ما در وی ... ما در رحم کریم و ... انگاشتیم و از عذاب الیم و عقاب عظیمش نجات دادیم و بنعیم مقیمش رسانیدیم
کدام دردمند بدرگاه ما نالید که او را شفا ندادیم و کدام غمگین از ما خلاصی طلبید که خلعت شادکامی در او نپوشانیدیم و شکی نیست که غفران معصیت و قبول
طاعت متفرع است بر محبت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین چه بدون ولای اهل البیت هیچ گناهی مغفور نمیشود و هیچ طاعتی
و عبادتی سمت قبول نمی پذیرد و حدیث مشهور که موافق و مخالف نقل کرده اند که حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا ینفع معها حسنة دلالت
صریح دارد بر این مدعی چه معنی آن انست باینکه دوستی علی طاعتیست که با وجود آن هیچ معصیتی ضرر بصاحب خود نرساند و دشمنی او معصیتی است که با آن
هیچ طاعتی فایده ندهد و در حدیث قدسی وارد شده که علی بن ابی طالب حجتی علی خلقی و امیری علی علوی ادخل الجنة من اطاعه و لو عصانی یعنی علی راه نماینده
است که نصب کننده او منم بر خلقان خود و حاکمیست که منصوب ساختم بر خزائن علوم من بهشت را در آورم هر که او را دوست دارد اگرچه عصیان نموده
باشد در حق من و به بهشت نرسانم هر که او را دشمن دارد اگرچه طاعت من کرده باشد و نیز در حدیث آمده ان حبنا اهل البیت لیحط الذنوب عن العباد کما
یحط الریح الشدیدة الورق عن الشجرة دوستی ما که اهل البیتیم همه گناهان را از بندگان می ریزد چنانکه باد سخت برگها را از درخت فرو میریزد و از امام محمد باقر صلوات
الله علیه منقول است که هر که شیعه ما است روز قیامت او را در موقف حساب بدارند حق تعالی و بر ایشان عار و ننگ اند و چون معرفت شود ان سیئات
بحسنات بدل و از امر دمان ... چون او را ببینند از روی تعجب با خود گویند که این بنده معصوم بوده که اصلا گناه از او صادر نگشته بعد از آن
او را ببهشت امر نمایند معنی این است قوله تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و بدانکه هیچ یک خصوص مورد مخصص آیه مذکوره نیست بهر تقدیر
که **وَأَنِيبُوا** و رجوع نمائید از شرک و سایر معصیت و بجد تمام متوجه شوید **إِلَىٰ رَبِّكُمْ** بسوی پرورد گار خود بوسیله توحید و طاعت **وَأَسْلِمُوا لَهُ**
و گردن نهید و انقیاد نمائید او را و احکام او را برکنید یا خالص سازید نفسها خود را از برای او **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ** پیش از آنکه بیاید بشما عذاب
الهی **ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ** پس یاری داده نشوید یعنی هیچ کس نباشد که شما را در دفع آن عذاب نصرت دهد حق سبحانه در این امر ... کار تحریص نموده بر توبه
و انابت تا اعتماد بر آیه متقدمه نکنند و بجهة انزله توبه کرده مرتکب معصیت نشوند پس بجهة تاکید این معنی میگوید که **وَاتَّبِعُوا** و پیروی کنید **أَحْسَنَ**
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ نیکوترین آنچه فرستاده شده است بسوی شما **مِنْ رَبِّكُمْ** از جانب پرورد گار شما یعنی تبعیت ماموربه کنید و ترک منهی عنه
یا پیروی عزائم و محکمات نمائید نه رخص و متشابهات یا تابع ناسخ شوید نه منسوخ یا از هر چیزی پیروی کنید که اقرب باشد نجات از انابت و مواظبت طاعت و تقدیم
واجبه بهشت و جزای **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ** پیش از آنکه بیاید بشما عذاب **بَغْتَةً** ناگهان و بی توقع آن **وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ**
و شما ندانید و مترقب نزول آن نباشید تا بنا از آن کوشید پس اتباع احسن طاعات کنید **أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ** بجهة کراهت آنکه گوید نفسی از شما نزد مشاهده عذاب
يَا حَسْرَتَىٰ ای ندامت و پشیمانی من **عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ** بر تقصیر کردن من **فِي جَنْبِ اللَّهِ** در جانب خدا یعنی در حق او و در امر او در طلب قرب جوار

و نجات ایشان نکرهیت و گفت

اوو میتواند بود که جنب بمعنی ذات باشد بتقدیر مضاف یعنی تقصیر کردم در طاعت ذات خدا و تنکیر نفس بجهة آنست که قایل این لفظ بعضی مردمان باشند
همه مردمان ایشان چه جماعتی که مطیع و منقاد او سبحانه اند از حسرت و ندامت سالمند و در ما بدایة الاسلام ایمنی این کلمه نخواهند بود و بعضی گویند
که مراد از جنب الله طریقی است که موصل برضای اوست و این قول منقول است از ائمه هدی صلوات الله علیهم و عیاشی از ابی جارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که نحن جنب الله ما ئیم آن طریقی که مؤدی است بجانب خدا که امام رضا است پس هر که دست تمسک بحبل المتین ما نزند فردا از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق آل عبا
وَإِنْ كُنْتُ و بدرستی که بودم در دنیا لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسوس کنندگان و استهزا نمایندگان بکتاب خدا و رسول و اهل البیت او و سایر مؤمنان قتاده گفته که چه
شقی و مطرود باشد که در طاعت خدا تقصیر نماید و مع هذا الکفا … بان نکرده با اهل خدا سخریت کند آورده اند که در میان بنی اسرائیل مردی بود عالم که همه اوقات خود
صرف علوم نمودی روزی ابلیس نزد او آمد و گفت چرا نفس خود را در … کرده از ممنوعات دنیا منتفع نمیشوی و از مستلذات آن التذاذ نمی یابی و چون تو
مکرم کما هو ینبغی … ازانکه از نعیم دنیا محفوظ شده باشی تا نشوی تا از نعیم هر دو جهان لذت یافته باشی و بوسوسه ابلیس باه رفته فقد رواه قسوة و فجور
و مال خود را صرف ملاهی و مناهی نمود در وقتی که در آن احوال بود ملک الموت پیش او آمد چون او علامت موت را مشاهده کرد با خود گفت که یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله افسوس که عمر خود را صرف طاعت شیطان کردم و آتش قهر الهی را بضرام عصیان و طغیان مشتعل ساختم در اثنای این حسرت و ندامت قبض روح او شد
بعقاب و عذاب ابدی پیوست حق سبحانه در این آیه پیغمبر خود را از حسرت و ندامت او اخبار نمود تا هیچ نفسی بغرور شیطان فریفته نشود و براند شدار انسانی
که او نیز گوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین أَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي اگر خدا راه نمودی مرا بحق لَكُنْتُ
هر آینه میبودم مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران و آلوده نمیشدم بمعاصی و عصیان و بدانکه هدایتی که شمنی قابل باشد آنست که بر وجه الجاء باشد یا بسبیل الطاف
و یا بطریق وحی اما اول از حکمت و مصلحت خارج است و اما ثانی بجهة عدم استعداد و اهلیت الطاف دایره لطف بیرون است و اما ثالث که چه متحقق بود
و لکن بجهة انکار و عناد اعراض از آن نموده تابع آن نشد تا مهتدی شود پس این قول که از او صادر شود یا بجهة تحیر و عماهة خواهد بود در امر خود و یا بجهة تعلل او تحیر که فائده
بلو نرساند بطریق تعلل … باغوای روسا و شیاطین و غیر آن و مانند آنست که لو هدینا الله لهدیناکم حاصل که هر … که کند هیچ ثمره و نتیجه باو عاید نشود و او بانکه
متمنیا او قول مذکور باشد أَوْ تَقُولَ یا آنکه گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ هنگامیکه معاینه ببیند عذاب را لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً کاش اگر آنکه بودی مرا باز گشتی بدنیا فَأَكُونَ
پس بعد از باز گشتن میبودم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران و اطاعت کنندگان و گفته اند که چون عاصی در دنیا نظر بر دلیل عقلیه نکرده باشد و از دلیل قرآنی
اعراض نموده مشغول باباطیل دنیویه شده باشد در آخرت توهم کند که خدا او را با طاعت و ایمان ننموده و بظن فاسد خود بکلمه لو أن الله هدانی قایل شود و لهذا حق سبحانه
رد قول او کرده میگوید بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي ترا راه حق نموده که بتحقیق و یقین که آمد بتو آیتهای کتاب من یعنی حجج و ادله قرآنی فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی
بآن و از آن نسبت بدروغ دادی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر و سرکشی نمودی از قبول آن و بجهة انوفه و تجبر التفات بان نکرده کفر و ضلالت را بر هدایت اختیار کردی وَ
كُنْتَ و بودی با آن مِنَ الْكَافِرِينَ … بذکر خطاب با وجود تانیث نفس باعتبار معنا است که انسان است و عدم مقارنت بلی با ما کان … عنه که ان لو ان
الله هدانی و فصل بینهما بآیه او تقول حین تری العذاب بجهة آنست که تقدیم آن بر قرینه ثالثه موجب تفریق قراین مستلزم اخلال نظم قرآنیت و تاخیر قرینه
ثانیه از ثالثه باعث نقض ترتیب است که این تقدیم مختص است بر تفریط در طاعت پس اظهار تعلل بفقد هدایت بعد از آن تمنی رجعت پس صواب آنست که بر ترتیب
مذکور باشد که این حکایت اقوال النفس است بر ترتیب نظم آن ثم بعد از آن جواب باید از قرینه ثانیه که مقتضی جواب است و چون که لو ان الله هدانی در معنی
ما هدانی است پس بلی جواب غیر منفی باشد بعد از آن تهدید مکذبان مینماید و میگوید که وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا بینی آنان که
دروغ بستند عَلَى اللَّهِ برخدا بانوجه که او را متصف ساختند باتخاذ ولد و شریک و گفتند که هؤلاء شفعاؤنا عند الله والله امرنا بها ولو شاء الرحمن ما عبدناهم
و غیر آن وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ در حالتی که رویهای ایشان سیاه باشد پس از آنکه ایشان را بدوزخ برند تا اهل عرصات بدانند که اهل دوزخ اند کقوله یعرف المجرمون بسیماهم
أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ جای آرامگاه مر گردن کشان را که بجهة تکبر و تجبر طاعت خدا و رسول نکردند و افترا نمودند بر ایشان
و استفهام در این مقام بر سبیل تقریر است و بباید دانست که مجسمه و جماعتی که تجویز رویت او سبحانه میکنند و طایفه که افعال قبیحه را باو اسناد مینمایند و نسبت
آفریدن بدون مصلحت و غرض و تکلیف ما لا یطاق و ایلام بدون عوض باو میدهند نیز در این آیه داخلند و بر همین قیاس اسناد تاویلات کاذبه بخدا و رسول و
اهل البیت و عیاشی باسناد خود از خیثمه … روایت کرده که او از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل نموده که آنحضرت فرمود که هر که حدیث را بما
نسبت دهد اگر در آن صادق است پس مصدق قول خدا است و رسول او و اگر کاذب است پس افترا کرده است بخدا و رسول زیرا که ما حدیث را که بیان میکنیم نمیگوییم
قال فلان و قال فلان بلکه میگوییم قال الله و قال رسول الله پس این آیه را تلاوت نمود که و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و بعد از آن
خیثمه اشاره بهر دو گوش خود کرد و گفت که این هر دو گوش من کر باد که اگر این حدیث را از آنحضرت نشنیده باشم و از سوره بن کلیب روایت کرده که از امام محمد باقر
صلوات الله علیه معنی این آیه پرسیدم فرمود که مراد هر امامیست که نسبت امامت بخود دهد و حال آنکه خدا تعالی او را منصب امامت نداده باشد من گفتم
اگر چه از نسل علی باشد فرمود که نعم و ان کان علویا گفتم اگر چه فاطمی باشد فرمود و ان کان فاطمیا و بدانکه چون حق سبحانه از حال مشرکان و اهل طغیان
و عصیان اخبار نموده در عقب آن ذکر حال متقیان میکند و میگوید که وَيُنَجِّي اللَّهُ و نجات دهد یعنی خلاص دهد از عذاب جحیم و عقاب الیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنان را که پرهیز کردند
و مجتنب شدند از معاصی بِمَفَازَتِهِمْ بسبب ایمان و انواع طاعات که اسباب فوز ند و رستگاری و حفص بمفازتهم میخوانند بصیغه مفرد یعنی بعمل صالح که
سبب فلاح و نجات ایشان است از آتش دوزخ و تسمیه اعمال الصالحه بمفازه از قبیل تسمیه سبب است باسم مسبب و میتواند بود که مفازه بمعنی حقیقی خود باشد
بتقدیر مضاف و بنا بر این تعدد مفازات باعتبار افراد متقیان باشد چه هر متقی را مفازه و منجاتی است یعنی برهانید خدا متقیان را باسباب مفازه که اعمال حسنه اند
لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ در حالتی که نرسد با ایشان هیچ بدی و سختی و میتواند بود که این کلام مستانفه باشد از برای بیان مفازه یعنی فوز ایشان … ایشان
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فقدان نعمت و لذت و بعد از ذکر وعد و وعید بیان عموم قدرت خود میکند باین نحو که اللَّهُ خَالِقُ

كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست وَهُوَ و او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها وَكِيلٌ نگهبان است و قایم بحفظ آن و متصرف
در آن و بباید دانست که چون او سبحانه را مدخلی هست در افعال مخلوقات از حیثیت که مبدا جمیع ممکنات و اقدار و تمکین و
تهیه اسباب از جانب اوست پس اینکه اسناد جمیع اشیا بخود نموده باعتبار اینست و بر تتمه اظهار قدرت تامه خود میفرماید که لَهُ مَقَالِيدُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین این کنایه است از قدرت حق سبحانه بر حفظ آسمان و زمین و غیر آن دلالت بر اختصاص
آن باو چه دخل در خزاین متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست او باشد پس خلاصه معنی آنست که او مالک جمیع علویات و سفلیات و غیر او را
تصرف در آن ممکن نیست و از ابن عباس و قتاده مرویست که مفاتیح آسمان و زمین و تقدیم ظرف دلالت بر اختصاص آن باو چه دخل در خزاین متصور نیست
مگر کسی را که مفاتیح آن بدست او باشد پس خلاصه معنی آنست که او مالک جمیع امور علویات و سفلیات و غیر او را تصرف در آن ممکن نیست و از ابن
عباس و قتاده مرویست که مفاتیح آسمان و زمین ارزاق و رحمت است بعضی دیگر گفته اند که مراد آنست که او سبحانه ابواب رزق بر هر که میخواهد میگشاید
و بر هر که مصلحت می بیند می بندد و گویند که خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید این خزاینها تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد و گیاه
خواهد از زمین برویاند حارث همدانی روایت کند که من از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله شنیدم که گفت از رسول الله پرسیدم که مراد از مقالید
آسمان و زمین چیست فرمود آنکه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والآخر والظاهر
والباطن له الملک وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات با برکات که مشتمل بر توحید و تمجید و تحمید
مفاتیح خزاین و برکات آسمان و زمین اند سعادت آن نمود که هر که این کلمات را بامداد بگوید حق تعالی او را شش خصلت کرامت فرماید اول آنکه از ابلیس
و لشکر او نگاه دارد دوم آنکه قنطاری مزد باو دهد که از کوه احد گرانتر باشد سیم او را بدرجه ابرار رساند چهارم حور العین را جفت او گرداند پنجم
دوازده هزار فرشته را فرماید تا این کلمات از او شنیده بر رق منشور بنویسند تا روز قیامت برای وی گواهی دهند ششم ثواب خواندن تورات
و انجیل و زبور و قرآن باو بدهند و چنان باشد که حج و عمره مقبول کرده باشد و اگر در آن ماه بمیرد از جمله شهدا باشد و بدانکه چون کفار بجهة عناد
و استکبار جاحد دلایل قدرت شدند و منکر استبداد او حق سبحانه با امر سموات و ارضین و جهة این سر مایه نجات را در باختند زخرف دنیوی عقلانی نقدی که
سنگ رستگاری داشته باشد بدست ایشان نماند از این جهت در حق ایشان میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنان که کافر شدند و بد شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای
خدا یعنی بدلایل قدرت و استبداد او سبحانه میفرماید در امر آسمان و زمین یا بکلمات توحید و تمجید او أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند
زیانکاران چه نعمت جنان بعقوبت نیران فروخته اند و سعادت سرمدی بشقاوت ابدی بدل کرده اند و تخصیص خسار که از ضمیر فصل مفهوم میگردد
دال است بر آنکه غیر ایشان از رحمت الهی محظوظ اند و از مغفرت پادشاهی بهره مند در کشاف آورده که این آیه معطوف است بر آیه و ینجی الله الذین
اتقوا و ما بینهما جمله معترضه است و ایراد آن بجهة دلالت است بر آنکه او سبحانه مطلع است بر جمیع افعال بندگان و جزا دهنده بر آن تو اسبحانه
آن و تغییر نظم بین الفریقین اشعار است بر آنکه عمده در فلاح اهل ایمان فضل الهی است و در هلاک کافران خسران نفسهای ایشان و تصریح بوعد
و تعریض بوعید ایما است بغایت کرم او سبحانه و نهایت رحمت او و بعد از ذکر آیات وحدت و ادله قدرت و بیان وعد و وعید امر میفرماید بحضرت
رسالت که قُلْ بگو از روی انکار با اهل شرک که زاهد من خود دعوت میکنند أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدا را تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ میفرمائید مرا که
پرستش نمایم بعد از آنکه این همه دلایل واضحه دلالت میکند بر وحدت و قدرت او سبحانه أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان بعواقب امور خود و بعجز معبودان
خود در رسانیدن نفع و ضرر و دور بودن و شنیدن پس از آنکه کفار را اعراض نموده به پیغمبر خود خطاب میکند که وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ و بدرستیکه وحی کرده شده
بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی وحی متوجه شده بهر فردی از افراد شما که پیغمبر انید با آنکه
قسم بعزت و جلال من لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شریک آوری لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ هر آینه باطل باشد کردار تو و این بر سبیل فرض است و فرض محال هرگاه بجهة
غرضی باشد جایز است و میتواند بود که خطاب بحسب ظاهر متوجه پیغمبر باشد و از روی حقیقت راجع بافراد مسلمانان و امم ایشان پس گویا
هر یک از افراد اهل اسلام را خطاب میکند که اگر مشرک شوی عمل تو نابود میشود وَلَتَكُونَنَّ و هر آینه باشی مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران و این از قبیل
عطف مسبب است بر سبب و بدانکه این آیه دلالت نمیکند بر صحت قول اهل احباط که وعیدیه اند زیرا که معنی آیه این است که هر که شریک سازد غیر خدا را
در عبادت پس عبادت او نه بر وجهی خواهد بود که بان مستحق ثواب شود چه ثواب مترتب است بر خلوص عمل نه بر عملی که مشوب بغیر باشد مراد از حبط عمل نفی
وقوع است بموقع قبول و میتواند بود که مراد از عمل مطلق طاعت او باشد خواه در حالت کفر و خواه در وقت اسلام کامی که تا مقید بموت
باشد چنانکه آیه و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم دال است بر آن پس معنی بر آن وجه است که اگر شریک آوری تا
حین موت هیچکدام از اعمال تو بدرجه قبول نرسد و ثوابی بر آن مترتب نشود پس تابع اهل شرک مشو و باغوای ایشان از راه مرو بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه
خدا را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از جمله سپاس داران بر نعمت توحید و اخلاص عبادت و معنی آنست که فاعبد جزای شرط محذوف است و
تقدیر کلام اینکه لا تعبد ما امروک بعبادته بل ان کنت عاقلا فاعبد الله پس حذف شرط شده و بعوض آن مفعول بر جزا مقدم گشته و فی حقیقت
معنی است که پرستش مکن آنچه جاهلان مشرک تو را به پرستیدن آن امر میکنند بلکه اگر عاقلی و از اهل خبرت و بصارت پس پرستش خدای کن و در عبادت
غیر او شریک او مساز تا اعمال تو بموقع قبول رسد چه کسانیکه شرک را نسبت باو دادند و … دادند حق او را گفتند اهانت او نمودند وَمَا قَدَرُوا
اللَّهَ و تعظیم نکردند و بزرگ نداشتند خدا را در نفسها خود حَقَّ قَدْرِهِ سزای عظمت و بزرگی او زیرا که در حق او اعتقاد شرک کردند و دروی
بعبادت غیر او آوردند یا وصف نمودند او را از آنچه حق وصف اوست بجهة آنکه ایجاد او را حمل بر عبث کردند و اعاده اجسام و اسناد عجز باو نمودند
آورده اند که جبرئیل امین نزد سید المرسلین آمد و گفت یا ابا القاسم چگونه کفار اسناد عجز باو سبحانه میکنند و تعظیم او وافر و کما ینبغی میکنند

هرکه

وحال آنکه روز قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهد واین هفت زمین را بر اصبعی وجبال را بر اصبع دیگر وسایر خلائق را بر دیگری وهمه را حرکت دهد و در
گوید انا الملک منم پادشاهی که غالب مطلقم بر همه اشیا انحضرت از این کلام تعجب نمود وتبسم فرمود بعد از آن جبرئیل این آیه را خواند که وَالْأَرْضُ جَمِيعًا زمین
همه آن قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در قبضه قدرت او باشد در روز رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ وهمه آسمانها در پیچیده شده
بدست قدرت او واز عبدالله بن عمر منقول است که حضرت رسول فرمود که حق سبحانه در روز قیامت آسمانها را بر هم پیچیده وبدست گرفته گوید انا الملک
این الجبارون واین المتکبرون وشبهه نیست که مراد از امساک ما سوی باصابع ونحو آن نه بمعنی حقیقت است بلکه این بر سبیل تخییل است همچنانکه
یمین که بطریق تمثیل ومقصود از آن اظهار قدرت باهره او سبحانه است تنبیه برآنکه اصابع عظامی که افهام در آن حیران شوند واوهام بر سیدن آن نرسد قبضه
نسبت بقدرت کامله او سبحانه در غایت سهولت است وکمال آسانی وچه نیکو گفت صاحب نهایت حقارت آن نظر بقدرت باهره او سبحانه متصور نیست
مگر باجرای اعتبارات لطیفه بر مسلک تخییل وسمت تمثیل خلاصه معنی آنست که همه زمینها با وجود عظم وتحمل آن نسبت بقدرت او مانند چیزی که قابضی
بکف خود گیرد وهمه آسمانها نسبت با قدرت او مثل چیزیست که شخصی بدست خود گرفته در هم پیچیده وهرگاه که قدرت او باین مثابه باشد پس سُبْحَانَهُ
منزه وپاک است ذات او سبحانه وَتَعَالَىٰ وبلند است قدر او عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک می آورند بدو واز شریک که میسازند ومینمایند این کلام
بر سبیل تعجب باشد یعنی چه عظیم قدر او واز اشراک وچه بلند است عظمت وجلال ذات او واز نسبت شبه ومثل وبعد از اظهار کمال قدرت خود نسبت بجمیع
مقدورات کار جمله نعمت ونشور … بدار ایقاع قیامت ولحوال النشأة الآخرة میگوید که وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ودمیده شود در صور که آن …
که اسرافیل از ادروقت قیام قیامت … وحکمت در این آنستکه تا عقلاء در یابند … خود را باین علامت بشناسند ومستعد … شوند
همچنانکه بوق رحیل علامت رحلت کاروانست ومراد باین نفخ اول است که از آن نفخ صعقه نیز گویند زیراکه چون دمیده شود فَصَعِقَ پس بیهوش شوند
یعنی بمیرند از شدت صیحه که از آن صور بیرون آید مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانها است وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه در زمین است إِلَّا
مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد که آن جبرئیل است ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل انس بن مالک روایت کند از رسول صلی الله علیه وآله که در وقتیکه همین
چهار کس بمانند حق سبحانه خطاب کند که از مخلوقات که مانده عزرائیل گوید که بارخدایا تو عالمی که ما چهار کس مانده ایم حق سبحانه گوید که جان اسرافیل ومیکائیل
نزع کن پس از نزع روح ایشان باو گوید که بمیر یا ملک الموت فی الحال عزرائیل بمیرد وبعد از آن همین جبرئیل بماند حق سبحانه باو گوید که ای جبرئیل که باقی مانده
ابقاها البلغ بقاء وجهک الدائم الباقی وجبرئیل الفانی پس حق سبحانه گوید که ای جبرئیل ناچار تو نیز جان ده جبرئیل سجده کند وپر بر هم زند وگوید سبحانک
وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام آنگه جان بجان آفرین تسلیم نماید وجز ذات واجب الوجود نماند واز ابن عباس منقولست که هم الشهداء الذین متقلدون سیوف
جماعتی که مستثنی اند شهداء اند که در راه خدا شهید کشته باشند وابوهریره از رسول صلی الله علیه وآله روایت کند که آن حضرت فرمود که من از جبرئیل
پرسیدم که اینها کیستند که حق تعالی ایشان را استثنا کرده که فصعق … الشهداء المتقلدون اسیافهم ایشان شهیدانند که در روز قیامت بمیعاد رکن
افکنده در پیرامون عرش ایستاده باشند وضحاک گوید که مستثنی رضوان باشد وحور العین وخزنه دوزخ وبعضی از اصحاب تحقیق گفته اند که وقتی
خدای تعالی اراده افنای عالم کند قبل از نفخ اولی بیافریند که غیر حال باشند در محل وبعضی از محققان اجسام بصدقت واعراض بنعمت قائل گردند
ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ پس بعد از چهل سال دمیده شود در صور أُخْرَىٰ نفخه دیگر واین را نفخه بعث خوانند وبعد از این نفخه همه مردگان زنده شوند
فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان قِيَامٌ بپای ایستاده باشند واز قبور خود برخواسته کان يَنْظُرُونَ در حالتیکه نگرند از اطراف وجوانب خود مانند متحیر
ومبهوتان یا انتظار کشند که با ایشان چه کنند وبچه امر مامور شوند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وروشن گردد زمین عرصه محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار
آن مراد باشد تجلی است وحکم صواب تسمیه آن بنور مجهر ظهور حقوق است ودفع ظلمت ظلم بسبب آن واضافه آن بارض باعتبار آنست که بسبب
نشر عدل ونصب موازین قسط وحکم بحق زمین قیامت منور شود ودلیل این آنکه پادشاه عادل را میگویند که اشرقت الآفاق بنور عدلک واضاءت
الدنیا بقسطک ودر باره ظالم میگویند که اظلمت البلاد بجور فلان ودر حدیث نیز واقع است که الظلم ظلمات یوم القیامة وگویند که مراد
بنور نور علم وعمل است یا نوریست که خدای تعالی بیافریند وبسبب آن زمین عرصات بی ماه وآفتاب روشن شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ ونهاده شود نامها
یعنی صحایف اعمال بدست یمین وشمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند در زمین محشر وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وبیاورند پیغمبران را بجهت دعوی ابلاغ بر امتان یا الزام
حجت بر ایشان وَالشُّهَدَاءِ وگواهان را بجهت بواسطه صحت دعوی پیغمبران وگویند یا مراد فرشتگان اند که بر ایشان موکلند ونیک وبد ایشان مینویسند یا عدول
مؤمنان وگویند که مراد از شهدا شهیدانند بجهت شرافت وفرشته ایشان را رفیق پیغمبران کردانند وَقُضِيَ وحکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ
بعدل وراستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وایشان ستم دیده نشوند بنقص ثواب وزیادتی عقاب بلکه … با ضعاف طاعت باشند وعقوبت بمقدار معصیت
وَوُفِّيَتْ وتمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است از طاعت ومعصیت وَهُوَ أَعْلَمُ وخدای تعالی داناتر است بِمَا
يَفْعَلُونَ بآنچه میکنند بندگان از نیک وبد پس هیچ چیز از افعال ایشان از او فوت نخواهد شد وهر یکرا مناسب کردار جزا وسزا خواهد داد آنگه تفصیل
توفیه میکند بر این وجه که وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا وارانده شوند بعنف ومذلت آنانکه کافر شدند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه
فوجی بعد از فوجی وقومی در عقب قومی مراد آنستکه هر طایفه با پیشوای خود حشر کرده راه دوزخ کشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ
أَبْوَابُهَا گشاده شود درها هفتگانه از برای دخول ایشان در آن وَقَالَ لَهُمْ وگویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا نگهبانان دوزخ یعنی مالک ونیز او از روی توبیخ وتقریع
با ایشان گویند بعد از آنکه رسیده باشند بابواب دوزخ أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از جنس شما بفرموده حق تعالی يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما
آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما یعنی دلائل که شما را بمعرفت رسانند یا آیتهای کتاب او که بر ایشان منزل شده باشد وَيُنْذِرُونَكُمْ وبیم کنند شما را لِقَاءَ
يَوْمِكُمْ هَٰذَا از مشاهده این روز که روز دخول شما است بدوزخ قَالُوا گویند کافران مر ایشان را بَلَىٰ آری بما آمدند پیغمبران وما را از این روز بیم کردند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ

ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدا به نوع تعذیب او ووعید او عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران گویند که آن یعنی چونکه ما با وجود آیات ودلالات بر وحدت
الهی از طریق شرک برنگشتیم بجهت این مستوجب کلمه عذاب شدیم ووضع مظهر در موضع مضمر بجهت تصریح است بسبب عذاب که کفر است وگویند که مراد
بکلمه عذاب قول لاملأن است تا آخر وچون خزنه از ایشان استماع این کلام کنند قِيلَ گفته شود یعنی گویند مر ایشان را ادْخُلُوا درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ
بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا درحالتیکه جاوید باشند در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست مر گردنکشان ومعاندان را است با وجود حجت دوزخ
آن بجهت تنفر طباع است از مشاهده آن وچون مقصد اصلی در این مقام وعید مشرکان است از این جهت وعد مؤمنان را از آن مؤخر داشته میگوید که وَسِيقَ
الَّذِينَ اتَّقَوْا وبرانند بلطف وملایمت آنانرا که پرهیز کردند از عذاب یعنی ملائکه شتاب زدگی نمایند در بردن ایشان إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا فوج فوج
بر تفاوت مراتب ایشان در شرافت وعلو طبقه وگویند که مراد بلفظ سوق در اینمقام مزاوجت است همچنانکه لفظ بشارت در قوله تعالی فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ومبنی
بود که باعتبار آن باشد که مراکب ایشان را سوق نمایند چه در خبر است که ملائکه متقیان را سواره به بهشت روان کنند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند به بهشت بنعمت
ابد ودولت سرمدی فایز گردند وحذف جزا اشعار است بر آنکه تعظیم واجلال ایشان بر وجهی باشد که در دایره وصف نگنجد وفهم هیچ کس بکنه آن نرسد وَفُتِحَتْ
أَبْوَابُهَا وگشوده شده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان بآن تا انتظار گشودن آن نکشند وابواب آن هشت است چنانچه سعد ساعدی روایت کرد که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که إِنَّ فِي الْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ مِنْهَا بَابٌ يُسَمَّى الرَّيَّانُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا الصَّائِمُونَ بهشت را هشت در است یکی از آن باب ریان
گویند داخل نشود در آن مگر روزه داران … چون متقیان بدر بهشت رسند وکلان بهشت باستقبال ایشان بر خیزند وَقَالَ لَهُمْ وگو
مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان آن یعنی رضوان واتباع او سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلام … ورحمت از جانب خدا بر شما باد طِبْتُمْ پاک بودید از
معاصی ومآثم لاجرم باین مرتبه بلند ودرجه ارجمند رسیدید یا آنکه پاکیزه شدید بمغفرت قبل از دخول جنت واز ابن عباس منقولست که طِبْتُمْ بمعنی
طاب لکم المقام یعنی پاکیزه است شمارا این مقام مسرت فرجام واز امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند درختی
بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون می آید ایشان را گویند که در این چشمه غسل کنید چون غسل کنند ظاهر اعضای ایشان پاکیزه ولطیف شود وهرگز موی ایشان
ژولیده نشود واعضا چرکین نگردد وانگه چشمه ایشان را آب دهند باطن ایشان از جمیع غل وغش وحقد وحسد پاک شود وبعد از آن از ایشان هیچ حدث
صادر نشود ولون ایشان متغیر نگردد وچیزیکه موجب نفرت باشد از ایشان بظهور نرسد وبجهت این ملائکه با ایشان گویند که طِبْتُمْ یعنی ظاهر وباطن شما
پاک شد فَادْخُلُوهَا پس درآیید در بهشت خَالِدِينَ درحالتیکه جاوید مانندگان باشید در آن آورده اند که چون متقیان به بهشت درآیند ملائکه …
درآیند چنانکه خویشان مشفق نسبت بکسیکه از سفر آمده باشد آنگاه یکی از غلمان برود وزنان او را که حور العین باشد خبر دهد ایشان باستقبال او تا بدر
سرای بهشت بیرون آیند وبروی سلام کنند وچون در سرای ایشان داخل شوند تختها بینند مرصع بانواع جواهر وبساطها انداخته وفرشها گسترده و
بالشها نهاده برای آسایش ودیوارهای خشتی از زر وخشتی از سیم ویاقوت سرخ ولؤلؤ سفید وزبرجد سبز وچون بآنجا رسند بر تختها نشینند وتکیه
زنند وچون چشم ایشان بر آن زیب وزینت افتد گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ فرشتگان با ایشان گویند
که تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ایشان تصدیق قول ملائکه کنند وَقَالُوا وگویند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا وستایش خدای راست الَّذِي صَدَقَنَا
آنچنانکه راست کرد بما وَعْدَهُ وعده خود را از ثواب جنت که بر السنه رسل بما گفته بود وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ومیراث داد ما را از زمین بهشت بر وجه
تمکن نَتَبَوَّأُ جای میگیریم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هرجا که میخواهیم این اشارت است بر کثرت قصور ومنازل … حدیث آمده که هر
ملک بنده مؤمن در بهشت هفت مقابل دنیا باشد وذکر ارث … است که خلفا اعمال ایشان با تمکن ایشان از تصرف در آن مثل تمکن وارث
در ارث ودر خبر است که هیچ کس نباشد که در بهشت منزلی نداشته باشد خواه مؤمن وخواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام نیاورد منزل او را
به بنده مؤمن دهند وبنا بر این میتواند بود که مراد از اورثنا ارث ملک کافر باشد بمؤمن فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ پس نیکو مزد کار کنندگانست بهشت
نیکو کاران ریاض جنان ودیگر از جمله امور عجیبه اخرویه آنست که میفرماید وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ وببینی ای محمد فرشتگانرا یعنی وقتیکه در مقعد صدق بر تبه
قرب رسیده باشی وهر طرف نگری ملائکه بینی حَافِّينَ درحالتیکه فرو گرفتگان باشند مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ از گرداگرد عرش یعنی طواف کنند بجوانب
عرش بر سبیل لذت نه بر طریق تکلیف عبادت يُسَبِّحُونَ تنزیه خدا کنند وبپاکی یاد کنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار
خود یعنی گویند سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ بتسبیح نفی ناسزا او … از ذات خدای وبحمد اظهار صفات ثبوتیه او نمایند واین کلام اشعار است بآنکه
منتهی وغایت مراتب درجات علیین استغراق است در صفات او سبحانه وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وحکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان همه بندگان
بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کسرا بمقام ومنزلی که فراخور او باشد از بهشت ودوزخ فرود آرد یا حکم بفرماید میان ملائکه باقامت ایشان در مقامی که
بر حسب تفاضل ایشان باشد وَقِيلَ وگفته شود یعنی مؤمنان گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس مر خدا را است که آفریدگار عالمیانست بر حکم
کردن او میان ما بحق وفرود آوردن هریک از ما بمنزلی که فراخور اعمال ما است یا فرشتگان گویند که شکر وسپاس مر خدای راست که …
از برای ما مقامی ومرتبه تعیین فرموده بدانکه حکمت در آنکه ابتدای بیان خلق فرموده که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ودر انتها
نیز همین طریقه مرعی داشته فرمود که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ آنست که تا بندگان در ابتدا وانتها کارها طریقه حمد گذاری وسپاس داری رعایت
نمایند وعارف شوند بآنکه در مبدء ومنتهی مستحق حمد او است نه غیر او سُورَةُ الْمُؤْمِنِ که سوره اولی است از حوامیم در مکه نازل گشته وابن عباس و
قتاده دو آیه را از آن مدنی میدانند وآن آیه إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ است الی قوله لَا يَعْلَمُونَ وحسن بصری آیه وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ
وَالْإِبْكَارِ را مدنی دانسته زیرا که فرض صلوة در مدینه متحقق گشته وعدد آیات هشتاد وپنج است بعدد کوفی وشامی وهشتاد وچهار
حجازی وهشتاد ودو بصری اختلاف در پنج آیتست حم کوفی کاظمین غیر کوفی يَوْمَ التَّلَاقِ غیر شامی بَارِزُونَ شامی بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ مکی وکوفی والبصری

دوزخ

شامی و کثیر نیز کوفی و شامی و از جمله اخبار که عموماً دلالت میکند بر فضل حوامیم روایت انس بن مالک است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که حوامیم
زیور قرآن است و در روایت دیگر آمده که لکل شیء ثمرة و ثمرة القرآن حوامیم هن روضات حسنات محصنات متجاورات فمن احب ان یرتع فی ریاض الجنات فلیقرأ الحوامیم
هر چیزی را میوه ایست میوه قرآن حوامیم است چه این سورها روضهای زیبا و معمور اند که متصل اند بیکدیگر هر که دوست دارد که در ریاض بهشت چرا کند باید که حوامیم خواند و ابو مریم
انصاری از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که خواهد در ریاض جنت بچرد باید که حوامیم را در نماز شب بخواند و ابو بصیر از امام ناطق جعفر صادق صلوات الله
علیه نقل کرده که حوامیم ریحان قرآن است پس بر تلاوت آن شکر نمایید بتحقیق بپیوست که چون بنده مؤمن بقرائت حوامیم قیام نماید از دهن او بوی مشک اذفر
و عنبر اشهب بیرون آید و حق سبحانه بر او رحمت کند و همه جیران و اصدقا و معارف و ارحام او را ببرکت تلاوت حوامیم مستغفر گرداند حتی خود کریانند و عرش و کرسی
و ملائکه مقربین او را استغفار کنند و از ابن عباس روایتست که حوامیم هفت اند و ابواب دوزخ هفت که آن جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و هاویه و جحیم است هر که
این سورها را تلاوت نماید روز قیامت هر سوره از آن سورها بر آید و بر دری از درهای دوزخ بایستند و نگذارند که او را بدوزخ برند و نیز از او منقول است که لکل شیء لباب و لباب
القرآن الحوامیم هر چیزی را خلاصه ایست لب قرآن حوامیم است و از ابن مسعود نقل کرده اند که هر گاه در آل حم می افتم گوییا در روضات ناعمه و بساتین نامیه افتاده
ام و بتعجب و تفرج می آیم و بعضی از تابعین حوامیم را عرایس القرآن میگفته اند اما خصوصاً ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که هر بنده مؤمن که
سورة المؤمن بخواند روح هیچ پیغمبری و مؤمنی و صدیقی نباشد الا که بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و ابو الصباح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه روایت کند که هر بنده مؤمن که سورة المؤمن را در هر سه روز یکبار بخواند خدای تعالی همه ما تقدم و ما تأخر او را بیامرزد و تقوی را لازم او گرداند و نعیم
جنت را او کرامت فرماید و از جمله فضایل این سوره آنست که [illegible] مفتوح [illegible] و تتمه آن بسوره مؤمن [illegible] و حکایت [illegible]
بعد آنکه چون حق سبحانه اختتام سوره زمر بذکر ملائکه و جنت و نار نموده افتتاح این سوره نیز بمثل آن نموده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم حم ١

علما را در این کلمه اختلاف بسیار است عکرمه از حضرت رسول روایت کرده است که حم اسمی است از اسمای حق سبحانه و از [illegible] ابو عبد الله [illegible] فرموده که حم
اسم الله الاعظم است [illegible] نام خدای تعالی [illegible] نقل کرده اند که حوامیم مفاتیح اسمای [illegible] چون حلیم و حمید و حامد و حی
و حافظ و حفیظ [illegible] و مالک و مجید [illegible] و معید و [illegible] و مهیمن و منان و مؤمن [illegible] انس روایت کرده که [illegible] از رسول [illegible]
[illegible] در لغت [illegible] اسما و مفاتیح سورها و از کلبی روایتست که معنی حم اینست که حم ای قضی ما هو کائن یعنی مقدر و مقضی گشت [illegible]
[illegible] قسم [illegible] لا اله الا الله مخلصا من قلبه [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] بکلمه طیبه لا اله الا الله [illegible]
[illegible] حق سبحانه [illegible] حکمت [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
برای تنبیه و اعلام باشد [illegible] کلام عظیم [illegible]
جمیع احکام [illegible] سوره [illegible] مجموع [illegible] حروف مقطعه [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] اهل توحید [illegible] تنزیل الکتاب [illegible] من الله [illegible] العزیز
غالب [illegible] العلیم دانا بجمیع [illegible] و مصالح و حکم [illegible]
[illegible]
[illegible] غافر الذنب [illegible] شهادتین [illegible]
[illegible] و قابل التوب [illegible]
[illegible] شدید العقاب [illegible]
[illegible] ذی الطول [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible] شدید [illegible]
العقاب [illegible] لا اله الا الله و ذی الطول [illegible] غافر الذنب و قابل التوب [illegible]
[illegible] ذی العفران و ذی قبول التوبة [illegible]
[illegible] شدید العقاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا هو [illegible]

کرمستی [illegible] موصوف است باین صفات الیه المصیر بسوی او است بازگشت همه پس مطیعان بدرجات ثواب خواهد رسانید و عاصیان
بعقوبت عقاب خواهد کشید محققان تفسیر [illegible] ذکر کرده اند که غافر الذنب فضلاً و قابل التوب وعداً و شدید العقاب عدلاً و ذی الطول
کرماً و لا اله الا الله الیه المصیر [illegible]
الانقیاد خواهد بود ما یجادل فی آیات الله [illegible] الا الذین کفروا [illegible]
[illegible] مجادله جدال باطل [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] القرآن [illegible]
[illegible] فلا یغررک تقلبهم [illegible]
البلاد در شهرها [illegible]
[illegible] موجب اهمال [illegible]
[illegible]
همچنانکه کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح گروه نوح [illegible] و الاحزاب و گروهی چند من بعدهم از پس قوم نوح
[illegible] و همت کل امة [illegible] برسولهم [illegible]
[illegible] لیأخذوه [illegible] و جادلوا بالباطل [illegible]
[illegible] ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء [illegible] لیدحضوا به [illegible] الحق [illegible]
[illegible] فأخذتهم [illegible] فکیف کان عقاب [illegible]
[illegible] و کذلک [illegible] حقت [illegible]
کلمت ربک [illegible] علی الذین کفروا [illegible] انهم اصحاب النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الذین یحملون العرش [illegible] و من حوله [illegible]
[illegible] یسبحون [illegible] بحمد ربهم [illegible]
و یؤمنون به [illegible]
[illegible] جامع صفات الجلال و الاکرام [illegible]
[illegible] سبحانک اللهم
و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند که سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک [illegible] کشاف [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله نقل کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] لا تتفکروا فی عظم ربکم و لکن تفکروا فیما خلق الله من الملائکة فان
من الملائکة [illegible] اسرافیل [illegible] العرش [illegible] سبع سموات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوم العیون و لا سهو العقول و لا فترة الابدان و لا غفلة النسیان [illegible]
[illegible]
حافین من حول العرش [illegible]
[illegible]
[illegible]

ایشان مسلوب باشد و در روایتست که حق سبحانه عرش را از یک جوهر سبز آفریده و ما بین هر قایمه عرش تا قایمه دیگر چندانست که مرغ سریع السیر در
هزار سال و بروایتی دیگر هشتصد هزار سال قطع تواند کرد و این روایت از امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و در خبر آمده که حق جل جلاله
چون عرش را ایجاد فرمود خطاب بجمیع ملایکه نمود که از بردارید ایشان از حمل آن عاجز گشتند پس جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل امر فرمود که عرش
را بردارید و بر دوش حمل نهید جبرئیل گوشه بگرفت و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر بگرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل جانب دیگر را گرفت و گفت لا اله
الا الله و عزرائیل طرف دیگر را و گفت الله اکبر عرش را برداشتند و بر دوش حمل خود نهادند و چون ذکر این عرش بدوش حمل رسید گفتند لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم ان کرامی جزا ایشانست کسی پس هر بنده مؤمن که بگوید این کلمات بگوید ثواب حمله عرش و جمله ملائکه در نامه اعمال
او نویسند حق تعالی دنیا و آخرت بر او سبک گرداند و مستغرق رحمت الهی گرداند و جابر بن عبد الله انصاری و لقمان بن عامر روایت کرده که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حمله تیما بگویم بدانید که خدا تعالی عرش را از جوهر سبز خلق نمود و او را هزار و ششصد
و شصت و شش هزار ستون سبز است بر هر سری از آن هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار رو هان بود و بر هر رو هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار
زبان و از هر زبانی هزار هزار و ششصد و شش هزار لغت تسبیح خدا میکنند و ثواب آنرا با مؤمنان میدهند و عظمت ایشان بمثابه اینکه خروسی که فرشته ایست
که او را هشتاد هزار پر است و از هر پری تا پر دیگر او هفتاد هزار ساله راه است بخاطر او گذشت که طول عرش را بداند از خدا استعانت طلبید پس او را
مضاعف کرد اند خدا بقاصد و شصت هزار پر باو داد و هفتاد هزار سال را به پرها خواز پریدن سست شد بار دیگر توفیق طلبید و هفتاد هزار سال دیگر
پرید تا هفتاد هزار بار سست شد و باز از خدا امداد طلبید از جانب عزت بوی خطاب رسید که ای خروس اگر تا انقراض عالم پرواز کنی هنوز از یک قایمه عرش
نپریده باشی از فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده خشوعا امثال را مر کرده که در سجود این تسبیح بگویند تا بوی خروس که ایشان را باشد و عظمت حمله عرش
بر وجهی است که از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راه است و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هیچ چیز از عرش خالق تر و خاشع
تر نیست و از جمله کلمات او این است که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ بالله سخط الله اعوذ بالله من قهر الله آورده اند که چون حق سبحانه عرش را
بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگ تر باشد حق سبحانه ماری را بیافرید تا عرش را بکرد دم خود در آورد و هنوز از عرش چهار
دانگ او زیاد آمد و او هفتاد هزار بال دارد و هفتاد هزار پر دارد و در هر روی هفتاد هزار دهان و در هر دهانی هفتاد هزار زبان و در هر زبانی هفتاد هزار لغت
تسبیح خدا میکنند و ثواب آن از این تسبیحات بآل محمد میدهد و بدانکه تسبیح و تحمید ملائکه اگر چه منضمن ایمان ایشانست بوحدانیت او سبحانه لکن ذکر این
بعد از تسبیح و تحمید ایشان بجهت فضل و شرف ایمانست و ترغیب مردمان هم چنانکه وصف انبیا بصلاحیت بجهت ترغیب امثال ایشانست و بجهت تنبیه بر بطلان
قول مجسمه زیرا که اگر او سبحانه مشاهد حمله عرش و کروبیان میبود میبایستی که منصف بایمان نمیشد که ایمان اعتقاد استوار امری که غایب باشد نه مشاهد و
چون بر سبیل مدحت موصوف بایمان شده اند معلوم میشود که ایشان با جمیع مکلفان یکسانند در آنکه ایمان همه بطریق نظر و استدلال است نه غیر آن و طریق
معرفت همه ایشان منحصر است در آن و بدانکه چون تشارک ایمان سبب نصح و شفقت است و اگر چه بین متشارکین تباین جنسی باشد چه مشارکت ایمانی قویتر
است کما قال عز و جل انما المؤمنون اخوة از آنجهت حمله عرش و سکنان بعد از تسبیح و تحمید پروردگار خود بحسن عواقب مؤمنان از او سبحانه استدعا
میکنند و یستغفرون و طلب آمرزش میکنند از او للذین آمنوا مر آنانکه ایمان آورده اند و تصدیق نموده اند و استغفار ایشان بر این طریق مشتمل است در وی
میگویند ربنا ای پروردگار ما وسعت کل شیء فرا رسیده بهمه چیز آثار بخشش تو دانش تو ظاهر کلام مقتضی آنستکه این طریق باشد که وسع
كل شیء رحمتك وعلمك زیرا که ذات او سبحانه منزه است از مکان که لازم وسعتست لیکن اسناد فعل بصاحب علم و رحمت و ابراد این هر دو صفت
تمییز بجهت اغراق صفت علم و رحمت است و جهت گویا ذات او علم و رحمت است که همه چیز را رسیده است و تقدیم رحمت بجهت آنست که
مقصود بالذات است پس حقیقت معنی اینست که چون رحمت و علم تو بهمه چیز رسیده فاغفر پس بیامرز للذین تابوا مر آنان را که میل
کرده اند بتوبه و از شرك و معاصی انابت نموده و اتبعوا و پیروی کرده اند سبیلك راه تو را که راه ایمان است وقهم و نگاهدار ایشان را عذاب
الجحیم از عذاب آتش سوزان تصریح کلام بعد از اشعار بجهت تاکید است و تنبیه بر شدت عذاب و تقدیر انتم بر آنکه للذین عملت منهم التوبة
و اتباع سبیلك چنانکه این مفسر شده پس ما بعد فاء مشتمل بر حیثیت رحمت و علم هر دو باشد نه بغفران فقط که موجب عدم فایده ذکر علم است مثل
از او فایده استغفار ملائکه از برای تائبان با آنکه ایشان موعودند بغفران زیادتی تولیا است و غرفت درجات ایشان و بدانکه کسانیکه میگویند سقوط
عقوبت بعد از توبه بر سبیل تفضل است نه بر وجه وجوب تمسك باین آیه میکنند و میگویند که اگر ایشان اسقاط عقوبت بر حق تعالی واجب میبود استغفار
ملائکه از برای اهل توبه بی وجه میبود و جماعتی که قائل اند بوجوب اسقاط استغفار ایشان را بر وجه مذکور حمل میکنند و این مذهب اقوی مذهبین است
و مقوی این آیات و احادیث نبویه است و نیز بجهت تشارك ایمانست که ملائکه استدعا چنین میکنند از برای مؤمنان بر این وجه که ربنا ای پروردگار ما لطف
کن بر مؤمنان و نابیان را و ادخلهم و در آور ایشان را جنات عدن در بوستانها با اقامت التی آن بوستانها که بمحض فضل وعدتهم وعده داده
ایشان مر انبیاء بفضل از تو و من صلح و نیز در آور ایشان در بهشت کسانیکه عمل شایسته کرده باشند من آبائهم از پدران ایشان و ازواجهم و زنان ایشان
وذریاتهم و فرزندان ایشان تا ایشان بدیدار ایشان مستانس شوند و سبب زیادتی مسرت ایشان شود انك بدرستیکه تو انت العزیز تو
توئی غالب مطلق که او هیچ مقدور عاجز نمیشوی الحكيم دانا که هر چه کنی مقتضی حکمت و مصلحت باشد و از جمله آن وفا بوعده است پس انجاز
نمود بیان دارد هست کار و قهم السيئات و نگاهدار ایشان از عقوبات و شمیه آن بسیئات بر سبیل مزاوجه است کما قال وجزاء سيئة سيئة
مثلها و میتوان بود که مراد اعمال سیئه باشد بر تقدیر مضاف یعنی نگاهدار ایشان از جزای بدیها و این کلام تعمیم بعد از تخصیص است یعنی نگاهدار
صلحای اهل ایمان از خطیئات و من تق السيئات و هر که را که نگاهداری از عقوبات یومئذ در روز جزا فقد رحمته پس بدرستیکه

بخشید او را و بروضه جنت رسانیدی با هر که را که بازداری از معاصی در دنیا بوسیله لطف و توفیق مرتبه اش طلبا مندابند پس رحم کردی بر او در
روز جزا و از عذاب و مثابت کردی وذلك و این بازداشتن تو از عقوبت و معصیت هو الفوز العظیم آن فیروزی بزرگست و ظفری بزرگوار چه آن مستلزم
سعادت جاودانی و نعمت نامتناهی است پس از احوال اهل سرای و جدال در صفات خدا بیان میکند که ان الذين كفروا بدرستی آنانکه بکرویدند بوحدانیت
خدا و تصدیق ننمودند بنبوت خاتم الانبیاء ینادون ندا کرده شوند یعنی در روزیکه بدوزخ در آیند بالفسق اماره خود که دشمنی آغاز کرده زبان بعتاب
و ملامت بگشایند که چرا ما را کرده یم از قبول دعوت انبیاء و در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشان را ندا کنند که لمقت الله هر آینه دشمنی خدا مر شما را
اکبر بزرگتر است من مقتكم از دشمنی شما انفسكم مر نفسهای خود را در این روز بعضی گویند که معنی آنست که دشمنی خدا شما را در این روز
بزرگتر است از دشمنی بعضی شما بعضی دیگر در دنیا کقوله یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و اشار لفظ مقت بر غیر بغض بجهت مبالغه و اشدیت
است پس وضع او در موضع انکار انسب باشد و قوله اذ تدعون ظرف تعلیل است که مقتا اول قال الاکثر یعنی دشمن باشد خدا تعالی شما را وقتیکه خوانده
میشوید الی الایمان بسوی گرویدن بخدا و رسول فتکفرون پس کفر میورزید چون کفار استماع این گفتار کنند قالوا ربنا گویند پروردگار
ما امتنا اثنتين میرانیدی ما را دو نوبت یعنی نوبت اولی نزد انقضاء اجال و نوبت ثانی در قبر بعد از زنده کردن ما بجهت سؤال واحييتنا اثنتين و زنده کردی
ما را دو بار اول در قبور و دوم در وقت بعث و نشور و ابن عباس و قتاده و ضحاک بر آنند که اماتت اولی در اصلاب آبا است وقتیکه نطفه بود و اماتت دوم در
واحیای اول در دنیا و احیای دوم در قیامت بجهت ثواب و عقاب پس معنی آنست که ما را مرده آفریدی و بعد از احیا میرانیدی و نظر این است قوله کیف
تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم تا آخر و جبائی گفته که مراد امانت اجابت باشد بلکه احیا و اماته اولی در دنیا است و دوم دیگر در قبر و بعد از آن ورده که اماته اول
در دنیا است بود که تدبیرات را از ظاهر و بیرون آوردن و میثاق از ایشان فرا گرفت و بعد از آن ابتدا اماته ثانی در دنیا و احیا اول و در وقتیکه در رحم نطفه بود و
احیای دوم در بعث و تفسیر اول که قول سدی است و جمعی از مفسران مختار بلخی اصح اقوال است زیرا که آن منقول است از اهل بیت علیهم السلم پس این دلالت بر سؤال
قبر و اخباری که در این باب وارد شده موافق و مخالف آن ثورات است و بدین قول است قاطع از جمله نصب فاطمه بنت اسد که ام امیر المؤمنین است صلوات الله دلالت صریح دارد
بر آن چنانکه در سوره البقره سمت فی کرامت و در حدیث مشهور القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران هم دلیل است بر آن چنان و فی منصور است که صاحب
قبر را زندگی حاصل شود حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند با آنچه در دنیا منکران بوده باشند از سؤال قبور و بعث و نشور و گویند که
فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان خود و از جمله آن تکذیب بعث و سؤال قبر بود فهل الى خروج پس آیا بسوی بیرون آمدن از دوزخ
من سبيل هیچ راهی هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب خود هیچ طریقه هست که بر آن سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شده بهشت رسیم مراد ایشان
از این قول خروج نوبه ایمان باشد و این کلام از طریق فرط قنوط و عجاهت و تحیر گویند و گفته اند معنی آنست که کفار بعد از اعتراف گویند که آیا ما را رهائی
باشد از دوزخ تا بدنیا در آن بطاعت و عبادت مشغول شویم چون در علم الهی مذکور گشته که ایشان بعد از رجوع همان طریقه کفر و شرك را متحمل خواهند شد چنانچه
فرموده ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه از آنجهت تخییب ایشان نموده از تمنی خود گویند ایشان را نومید گردانیدن بر سبیل توبیخ که ذلكم این عذاب و نکال
که ملازم حال شماست بانه بسبب آنست اذا دعي الله که چون خوانده میشد خدا وحده در حالت یگانگی یعنی چون اهل ایمان بکلمه توحید تکلم میشد
كفرتم کافر میشدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الآلهة الها واحدا وان يشرك به و اگر شریك آورده میشد بخدا یعنی اگر ابنای جنس شما شریك بخدا
می آوردند تؤمنوا میگروید شما بآن شرکاء فالحكم لله پس امروز فرمان روائی و کارگذاری مر خدا راست که مستحق عبادت است و حکم
فرموده است بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابدی العلي خدای که بلند مرتبه است از آن که از نسبت شریک و اولاد و همتا و امثال و اشباه باو کنند الكبير بزرگوار که
در استحقاق عبادت غیر او را با او برابر کنند پس موصوف بتامه و کمال قدرت خود در امداد مؤمنان تابید که هو الذي اوست آن خدائی که بقدرت کامله خود
يريكم مینماید شما را آياته نشانهای که دال است بر وحدت تدبیر او و ينزل لكم و فرو میفرستد برای شما من السماء از آسمان رزقا روزی یعنی باران
که سبب روزی شماست با ملائکه دادا که بتدبیر او در افاشتغال شما باید و این تسمیه لمسبب است باسم مسبب وما يتذكر و پند نپذیرد و عبرت نگیرد بآن نشانها
الا من ينيب مگر کسیکه بازگردد بخدا یعنی از انکار و معصیت باز گشته روی بطاعت و عبادت او آورد چه شخصی که جازم است در امری نظر در منافی آن نمیکند
بلکه همیشه منظور نظر او آنچیزیست که روی بآن آورده و تفکر او در آنچه توجه بآن کرده چون اهل عناد و انکار نظر در آیات توحید نمیکنند و باز منعظ
نمیگردند از آنجهت ایشان از نظر غافلند اند آنکه خطاب میکند با اهل انابت فادعوا الله پس بخوانید خدا را و پرستش او نمائید مخلصین در حالتیکه
پاك سازندگان باشید له الدين برای او طاعت خود را از شرك و ریا ولو كره الكافرون و اگر چه کراهت داشته باشند و ناخوش داشتند کافران اخلاص عبادت
چه ایشان بر نعمت ایمان کافر اند و شما بر آن شاکر پس لاجرم ایشان از شما منفر باشند و کلام است که میباید که اهل کلمه که در دین شما باشند
مانع آن نشود که شما پرستش خدا کنید که مستحق عبادت است تا شما را در دنیا بر عالم و هود عقبی بلند جاه رفیعه رسانید رفيع الدرجات رفعت دهنده
درجهای مخلوقات است از ملائکه و انبیاء و اولیا و سایر اهل ایمان و شبهه نیست در آنکه تفاوت درجات میان مخلوقات بقدر معرفت و طاعت است یعنی هر چند
معرفت و عبودیت بیشتر باشد درجه او نسبت بقرب الهی بیشتر خواهد بود و لهذا درجات انبیا از درجات اولیا بلند است که بانبیا و درجات اولیا از سایر
ایشان تقدیم نموده از اهل ایمان پس بر همین قیاس نسبت تفاوت درجات ثواب میان مؤمنان بقدر تفاوت عبودیت و بعضی گویند که رفیع الدرجات
بمعنی رافع السموات است یعنی خدای برهاننده آسمانها است فوق آسمان دیگر است تا بعرش و میتواند بود که بمعنی مرتفع الصفات باشد یعنی منتها الیه
صفات جلال و از آنکه غیری در آن مشارك نتواند بود ذو العرش خداوند عرش عظیم است و ظالوا و بیش بعضی ذو العرش بمعنی ذو الملکیت یعنی
خداوند سلطنت و پادشاهی است تخصیص این دو صفت بذکر تنبیه است بر صمدیت او سبحانه از جهت معقول و محسوس که دال است بر تفرد او و تالو
چه هر که در جات کمال او مرتفع باشد که رفع مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات بدست او باشد و عرش که اصل عالم اجسام است در قبضه قدرت

ادپس چگونه عری لاف شرکت با او توانند و بچه نوع شخصی دعوی برابری با او تواند نمود و بعد از تقریر توحید بهیت نبوت میتما یابن وجه که **یلقی الروح** و بجبر
رابع مبتدا است که آن ضمیر مرفوع منفصل است و خبر ثانی و ثالث و رفیع الدرجات و ذو العرش است و سیتواند بود که هر یک از این اخبار خبر مبتدا محذوف
باشد و بر هر تقدیر معنی آنست که او می افکند وحی را **من امره** از فرمان خود و دلیل آن بر روح بجهت آنست که آن سبب حیوة قلوبست اشرعا هم چنان روح سبب حیوة
بدن میشود و من برای بیان روح است یعنی القا میکند امر خود را **علی من یشاء** بر هر که میخواهد **من عباده** از بندگان خود و گفته اند که مراد بر روح
جبرئیل است یا نبوت یای حال ای کائنا منتسب نبوت و رتبه رسالت بر هر که میخواهد از اهل استحقاق عطا میفرماید
و سایر کتب منزله و نزد جامعی جبرئیل است **لینذر** تا بیم کند آن کسی که وحی با و منزل شده مردمان را **یوم التلاق** از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند
یا اهل زمین با آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین با هم جمع شوند یا مخلوق با خالق معبودان با عابدان یا مظلومان با ظالمان ملاقات کنند یا هر عاملی
ملاقی عمل خود شود و بر جمیع تقادیر مراد روز قیامت است **یوم هم** روزی که بندگان **بارزون** بیرون آینده باشند از قبرها یا آشکارا باشند
و برهنه بر وجهی که هیچ چیز نباشد که ساتر ایشان بود چنانکه در حدیث آمده که یحشرون عراة حفاة غرلا یعنی مکلفان محشور شوند برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده
و محتمل است که بروز ایشان باعتبار ظهور سرایر و اعمال باشد یعنی امور خفیه و اعمال قبیحه ایشان در آن روز ظاهر گردد پس بجهت تقریر بروز میفرماید که
لا یخفی پوشیده نشود آن روز **علی الله منهم** از اشخاص و اعمال بد کنندگان با وجود کثرت ایشان **شیء** چیزی یعنی علم او بهر یک از اعمال
و غایب پوشیده باشد پس روز عمل هر را خواهد و بنا بر قول اکثر علم حقیقی اعمال عباد را و سبحانه اگرچه مقید به روز نیست بلکه در حالت علم بر
نیز او مخفی نیست الا چونکه ایشان در دنیا توهم میکردند که هر گاه بحیطان و حجب مستتر شوند خدای ایشان را نه بیند و اعمال ایشان بر وی مخفی باشد کقوله تعالی
و لکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون از اینجهت میفرماید که در قیامت بروز ایشان نزد چنین باشد که توهم این معنی نکنند و شبهه بر ایشان ظاهر شود
که خدا تعالی بر جمیع سرایر ایشان عالمست و رده اند که حق سبحانه بعد از فنای همه مردمان در مدت قلیلی که میان نفخه صور باشد جمع کند پس اولی جز یکه ما
تکلم کند نماید آن باشد که ندا کند بجهت ایشان که **لمن الملک الیوم** مر کراست پادشاهی درین روز و فرمان روائی امروز چون همه کفار را در از روز بوحدانیت و سبحانه
علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب جمیع مومنان متفق الکلمه شده گویند **لله الواحد** خدایراست که یگانه است بی همتا در کار کردن و فرمان دادن
القهار شکننده جمیع منازعان و متغلبان در پادشاهی و گویند که ندای لمن الملک الیوم برآید هیچ کدام از اهل محشر را طاقت جواب دادن نماند پس او سبحانه
بذات خود جواب ندا داده که لله الواحد القهار و علی التقدیرین غایه این اخبار اظهار وحدانیت و کمال سلطنت قاهره و محمد بن کعب قرظی گفته که این ندا
بین النفختین باشد هنگامی که همه خلایق فانی شده باشند و چون هیچ مجیبی نمانده باشد مگر ذات بیزوال او هم خود جواب دهد که لله الواحد القهار و این کلام
خالی از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم التلاق باشد و در چنین روز عبادا ز موجود بود با آنکه تخصیص پادشاهی با آن روز
با اینکه لسان حال مطلقا و ابدا ناطق است با این بجهت آنست که در آن روز هیچکس نباشد که دعوی پادشاهی کند هیچنانکه بحسب ظاهر در این روز این دعوی
میکنند و نیز بدانکه مراد از لمن الملک ملکیست که بی تملیک باشد پس منافات ندارد با عطای ملک عظیم به پیغمبران و سایر مومنان با وجود
این وقت ندای لمن الملک بروز قیامت و ملکیت ایشان در روضه جنت پس منافی بینهما ممتنع باشد و بعد از تقریر اختصاص ملکیت بوحدانیت و
از آنجا که **الیوم تجزی** امروز پاداش داده شود **کل نفس** هر کسی **بما کسبت** بآنچه کسب آن کرده از اعمال حسنه و افعال سیئه **لا ظلم الیوم** هیچ
ستمی نیست در این روز پس نه ثواب کسی کم از عمل شایسته او باشد و نه عقاب شخصی زیاده بر فعل ناشایسته او نه کسی را بگناه دیگری مواخذه کنند و نه نیکی
را پاداش بدی دهند **ان الله** بدرستیکه خدا **سریع الحساب** زود شمارست یعنی او را حساب کسی باز ندارد و از حساب دیگری بلکه در زمان واحد
حساب همه کرده هر یک را با استحقاق خود رساند و در بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی در آن روز گوید
که من پادشاه جزا دهنده ام سزاوار نباشد هیچ کدام از اهل بهشت و دوزخ را که ستمی بر غیر کرده باشد که به بهشت و دوزخ در آید تا انتقام آن ظلم از او بکشم
و او را ... قصاص کنم بعد از این آیه تلاوت فرمود که الیوم تجزی الی آخر الآیه پس حضرت رسالت را امر تخویف عباد میفرماید که **و انذرهم** و بیم کن کافران را
بر زبان **یوم الازفة** از روز قیامت و تسمیه آن بآزفه بجهت نزدیک شدن و وقوع آنست چه ازوف بمعنی قربست و میتواند بود که آزفه صفت خطه محذوف
باشد یعنی امر عظیم است و تقدیر کلام اینکه یوم الخطة الازفة یعنی بترسان ایشانرا از روز آن امر عظیمی که نزدیک است و سیلان از مراد از زمان
مشارفه ایشان است بآتش دوزخ **اذ القلوب** آنوقت که دلهای مردم **لدی الحناجر** نزد حنجرهای ایشان بود باز فزع آن روز از اماکن خود میل خروج نموده
بحلقها برسد و هم بآنجا ماند نه آن تواند که کشته اصحاب آنها بآسایش بیرون آید تا خلاص یابند **کاظمین** در حالتی که ممتلی از غم و اندوه
و این حالست از اصحاب قلوب زیرا که معنی کلام بطریق اضافه است و تقدیر کلام اینکه اذ قلوبهم لدی الحناجر کاظمین بها و میتواند که حال باشد
از قلوب یعنی دلها در آن روز از غم و اندوه پر باشند و بنابراین اراده آن بصورت جمع سالم بجهت وصف قلوب باست بجری کظم از افعال عقلا است زیرا که
کظم از فعل ذوی العقول است و مثل این است قوله تعالی رایتهم لی ساجدین و قوله فظلت اعناقهم لها خاضعین و میتواند که حال باشد از انذرهم و تقدیر
کلام اینکه و انذرهم مشارفین للکظم یعنی بیم کن کافران را از روز قیامت در حالتیکه ایشان مشرف باشند بخشم فرو خوردن بدانکه **ما للظالمین** نیست مر ستمکاران را
در روز رستخیز **من حمیم** هیچ خویش مشفق و وضع مظهر در موضع مضمر بجهة دلالت بر علیت اعذاب ایشان یعنی سبب ظلم و تعدی از
جاده حق کافران را در آن روز هیچ خویشی و مهربانی نباشد که عذاب را از ایشان دفع کند **و لا شفیع یطاع** و نه درخواه کننده که فرمان برده شود یعنی
شفیعی که شفاعت او بحیز قبول رسد و بدانکه مراد نفی شفاعت و اطاعت است نه اطاعت فقط که مستلزم وجود شفیع است زیرا که شفعای اولیا
خدا باشند و محبت و رضای ایشان نسبت بشخصی فرع محبت و رضای او سبحانه است پس شبهه نیست در آنکه رضای حق سبحانه با اهل شرک منتفی است
پس محبت و رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب باشد و این هنگام از ایشان هیچ شفیع نباشد کقوله تعالی و لا یشفعون الا لمن ارتضی و قوله و ما للظالمین

من انصار و دیگر آنکه شفاعت منصور نیست مگر در زیادتی نفع و اهل تفضل اهل ثواب اند نه غیر ایشان کقوله و یزیدهم من فضله و چون سر
حط از تفضل ندارند پس هیچ شفیعی نداشته باشند و موید این قول مذکور است آنچه از حسن بصری منقول است و الله ما یکون لهم شفیع البته و نفی
شفیع اگرچه مستلزم نفی صفت است اما انضمام آن بموصوف جهت تصریح بعدم مطلوب مشرکان چه مقصود ایشان شفیعی است که مطاع باشد و قوله
یعلم خائنة الاعین خبر خامس مبتدا که آن ضمیر هو الذی است و نکرچون میان علت خبر رابع است که یلقی الروح است بجهت آنکه احوال قیامت با اتجاه از
انواع خود دو اشاره بعلم که میداند دزدیهای چشم که خیانت کنندگان و عبارت است از نگریستن بچیزی که نگاه کند که حلال نباشد نظر کردن بآن و ابن
عباس گفته که خیانت چشم آنکه مردی در میان جماعتی نشسته باشد و زنی بر ایشان بگذرد و به پنهانی بدو نگرد و بنابر حدیث مشهور النظرة الاولی لک
و الثانیة علیک خیانت بنظر ثانی ... و تشبیه ... قوله ... سبع ... و گفته ...
مخلوق نگریستن ... هیچ آنکه ... الاعین از قبیل اضافه صفت بموصوف است یا بکذا ...
باشد بفاعل چون کاذبه ... معانی ... آن باشد که او میداند پنهان نگریستن چشم یا در آنچه حرام است ...
تخفی الصدور و آنچه را که پوشیده کرده باشد سینه ها یعنی علم او محیط است بضمایر و سرایر مخلوقات بعد از آن اهل شرک را ... تا ...
و الله یقضی بالحق و خدای حکم میکند براستی در جزای نیکو کردار ... بسبب ... ظلم و تعدی **و الذین یدعون** و آنانکه میخوانند یعنی
می پرستند مشرکان **من دونه** بجز خدا **لا یقضون** حکم نمیکنند **بشیء** بچیزی ... جماد ... چگونه حکم کردن ... تصور ...
علم خود ... حکم کردن ... **ان الله** بدرستیکه خدا ...
هو السمیع ... **البصیر** ... **اولم یسیروا** ...
... **فی الارض** ... شام و یمن ... **فینظروا کیف کان** پس ببینند که چگونه بود **عاقبة الذین کانوا من قبلهم**
... **کانوا هم اشد**
... **منهم قوة** ... **و آثارا فی الارض** ...
...
...
... **فاخذهم الله** ... **بذنوبهم** ...
... **و ما کان لهم من الله** ... **من واق** ...
... **ذلک** ... **بانهم کانت تاتیهم رسلهم** ...
بالبینات ... **فکفروا** ... **فاخذهم الله** ...
... **انه قوی** ... **شدید العقاب**
...
و لقد ارسلنا موسی ... **بآیاتنا** ...
و سلطان مبین ...
... **الی فرعون** ...
... **و هامان** ... **و قارون** ...
...
... **فقالوا ساحر** ...
... **کذاب** ...
فلما جاءهم بالحق پس چون ... **من عندنا** ...
... **قالوا اقتلوا ابناء الذین آمنوا** ...
... **معه** ...
...
...
...
... **و استحیوا نساءهم** ...
...
... **و ما کید الکافرین** ...
...
...

صدد قتل او میشدند ارکان دولتش بر او منع او کرده میگفتند که او مردی ساحر است و سحر او پیداست اگر دست بقتل او بری خبر شود عامه خواهند گفت
که فرعون بجهة آنکه با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل آورد وقال فرعون و گفت فرعون مر قوم خود را ذرونی اقتل موسى بگذارید تا بکشم
موسی را ایشان گفتند مبادا که شکایت ترا با خدای خود کند و از او خللی بتو رسد فرعون گفت من قصد قتل او میکنم و شکایت من با خدای خود کند ولیدع
ربه و گو بخواند خدای خود را تا مرا ضرری رساند یا مرا از کشتن و منع کند این دال است بر آنکه فرعون از موسی و از او مخوف بوده و در تمویه است بر قوم تا ایشان
گمان برند که او را از آنکه کشتن ... انی اخاف بدرستیکه من میترسم ان یبدل دینکم از آنکه متبدل و متغیر سازد کیش شما را و آنچه مردم اند از
پرستش من باز دارد او ان یظهر یا آنکه آشکارا کرد بسبب دعوت او فی الارض در زمین مصر الفساد تباهی و فتنه و ابو حفص نصب و
کسر ها میخوانند یعنی ظاهر سازد موسی در این بلد فساد را چه وقتیکه توابع او بسیار شوند با شما در مقام مقابله درایند و بین الفریقین محاربه و مقاتله واقع
شود و ان منجر بتعطل مزارع و مکاسب و معایش شود و نظام امور هرج و مرج گردد و چون خبر قتل موسی علیه السلام منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند و قبطیان
شادمان گشتند وقال موسى و گفت موسی مر قوم خود را انی عذت بدرستیکه من پناه گرفتم بربی و ربکم به پروردگار خود و پروردگار شما من
کل متکبر از هر گردنکشی که بجهة تجبر و استکبار لا یؤمن بیوم الحساب ایمان نمی آورد بروز شمار تا شر او را از من دفع کند تصدیر کلام بان بجهة تاکید
بر آنکه سبب دفع شر پناه گرفتن است بحضرت عزت و تخصیص اسم رب بجهة آنکه مقصود او در این مقام حفظ نفس است و تربیت و اضافه رب بخود و ایشان
بجهة حث ایشان است بر موافقت خود در استعاذه و عدم تصریح باسم فرعون و اتیان بذکر وصفی که شامل او و غیر او بجهة تعمیم استعاذه است
و رعایت حقوق تربیت و اشارت بتکبر و استکبار بجهة آنست که دال است بر افراط ظلم و طغیان و وصف او بتکبر و بتکذیب بروز حساب اشعار است بر آنکه
اجتماع تکبر و تکذیب روز محاسبه و عدم مبالات بعاقبت از اسباب قساوت او بود و جرئت نمودن بر حضرت عزت و بندگان او و چون مبالغه فرعون
در این باب بسرحد اطناب رسید اهل ایمان بیتاب شدند و کشتی صبر بغرقاب اضطراب افتاد وقال رجل مؤمن و گفت مردی گرویده بموسی علیه السلام
من آل فرعون از خویشان فرعون یعنی حزبیل و مؤمن میبود یکتم ایمانه میپوشید ایمان خود را از فرعون و توابع او و گویند این مرد مؤمن
از بنی اسرائیل بود که نام او حبیب یا شمعون بود و من آل فرعون صله یکتم نه صفت رجل یعنی مرد مؤمن که کتمان ایمان خود مینمود از آل فرعون و توابع او لکن
اصح و اشهر آنست که او حزبیل است که ابن عم فرعون است و ولیعهد او و ... واقع شده که مدت صد سال بود که ایمان داشت و تقیه میکرد و از ابو عبد الله جعفر
بن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیهما مرویست التقیة من دینی و دین آبائی و لا دین لمن لا تقیة له و التقیة ترس الله فی ارضه لان مؤمن آل فرعون لو
اظهر الاسلام لقتل تقیه از دین من است و دین پدران من است و هر که او را تقیه نیست دین نیست و تقیه سپر خداست در زمین او که بان سهام مضرت و سیوف آفات دفع
میشود زیرا که مؤمن آل فرعون اگر اظهار اسلام میکرد کشته میگشت و از ابن عباس منقول است که از آل فرعون غیر از حزبیل که ابن عم فرعون بود و آسیه
که زن او بود کسی دیگر ایمان بموسی نیاورده بود حاصل که حزبیل در مجلسی که فرعون در کار قتل موسی اندیشه داشت انکار کرد و گفت اتقتلون رجلا آیا میکشید مردی را
یعنی قصد قتل او میکنید ان یقول ربی الله از برای آنکه میگوید پروردگار من خداست وقد جاءکم و حال آنکه آورده است بشما بالبینات معجزات روشن
و مؤید من ربکم از نزد پروردگار شما که دلائل تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها و ید بیضا و غیر آن و با وجود این همه براهین ظاهره
استبداد امر او تامل و تفکری ننمایند و بعد از آن بقول بجهة دلالت بر علت فعل چه اگر قول مصدر بان نبود معلوم نمیشد که علت قتل او ایمان
و میتواند که علت نصب جمله بر ظرفیت باشد یعنی آیا او را میکشید در وقتیکه از او قول توحید میشنوید ربی الله از قبیل صدیقی زید آتی
که تا مال برحالت و بدانکه این کلام مصرح است بر انکار عظیم و تبکیت شدید چه مآل معنی بان راجع است که آیا مرتکب فعل شنیع میشوید که آن قتل
نفس محترم است و حال آنکه علتی از نکات شما بان نیست مگر کلمه حقه او که ربی الله است با آنکه او بر صدق دعوی خود آورده بینه واحده نمیکند بلکه بینات
متعدده میاورد از جانب کسی که پروردگار شماست استعطاف نموده با ایشان بجهة استدراج ایشان است باعتراف و تلیین جماح و کسر صورت ایشان
بعد از آن بر ایشان احتجاج نموده بر سبیل احتیاط و تقسیم بر این وجه که وان یک کاذبا و اگر او باشد دروغگو فعلیه کذبه پس بر او است
وبال دروغ و نکال عقوبت آن کذب فعل او است وان یک صادقا و اگر باشد راستگو پس لا اقل یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم
پاره از آنچه شما را از آن وعید نماید یعنی اگر بالفرض همه آن بشما نرسد پس بلا شبهه بعضی از آن بشما رسد این کلام مبالغه است بحذر و اظهار انصاف
و عدم تعصب و امتنان نمودن بقولی که اقرب است بتسلیم ایشان و لهذا کذب را بر صدق مقدم داشته خلاصه کلام آنست که او شما را هلاک
دنیا و عقوبت عقبی توعد مینماید پس اگر صادق باشد در این امر اقل هلاک کند شما را که بعضی از آنست بشما رسد و گویند استعمال بعض در این مقام
در موضع کل بجهة تلطف است در خطاب و توسع در کلام و مراد کل است و نیز بجهة لطف خطاب است آنکه بر سبیل تعریض گفته که ان الله
بدرستیکه خدای لا یهدی راه راست نمینماید یعنی توفیق نمیدهد راه ثواب بوسیله بینات و معجزات بلکه در بادیه ضلال و تیه میگذارد
من هو مسرف کسی را که از حد در گذشته است و بنهایت طغیان رسیده کذاب دروغگوی در دعوی خدائی و میتواند بود که مراد موسی
باشد بر سبیل فرض یعنی خدای را معلوم است یا نمینماید کسی را که از حد خود قدم بیرون نهاده است و بدروغ دعوی کننده نبوت است پس
که اگر بالفرض موسی متجاوز است از حد خود و در دعوی نبوت کاذب خدای او را راه راست نخواهد نمود و او را هلاک خواهد ساخت پس احتیاج
بقتل او نیست و میتواند که مراد حزبیل معنی اول باشد و معنی ثانی را بخیال ایشان داده باشد بجهة تلبیس ... ایشان و احتمال دارد که این کلام
مقول قول حزبیل نباشد بلکه کلام حق سبحانه باشد که بجهة تنبیه امت پیغمبر خود را گفته باشد و بعد از آن باز بر سبیل حکایت نموده که حزبیل
گفت که یا قوم ای گروه من لکم الملک الیوم مر شماراست پادشاهی و سلطنت امروز ظاهرین در حالتی که غالب باشید بر بنی اسرائیل و مسلط
بر ایشان فی الارض در زمین مصر و نهی که همه مقهور و محکوم شما اند فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند من

براینکه میکویند که

و محنتست

بأس الله از عذاب خدا ان جاءنا اگر بیاید بما بجهة قتل موسی یعنی متصدی امری مشوید که متضمن زوال ملک شما باشد چه قتل موسی احتمال
صدق نبوت دارد و این قتل مقتضی آنست که اصلا بر او ثوابی نکرده بوده است نعمتی از او کوتاه کنید از حال نفس خود در سلک ایشان بجهة قرابت منتسب باشد
اظهار آنکه او هم بایشان است بایشان در آنچه ایشان را این نصیحت میکند و چون این نصیحت را بسمع ایشان رسانید قال فرعون گفت فرعون مر حزبیل را
و جماعتی دیگر که نزد او بودند ما اریکم دلالت نمیکنم شما را الا ما اری مگر آنچه میبینم و صواب میدانم از قتل موسی و تکذیب او و صدق
خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سیرت من همین است با ظاهر قول موافق است دل با زبان موافق پس آنچه برای خود میپسندم بشما مینمایم
وما اهدیکم و نمینمایم شما را الا سبیل الرشاد مگر راه صواب که عالم بصواب بدان شبهه نیست آنکه فرعون در این قول کاذب بود
چه او مستیقن بود بنبوت موسی و باطن او از بیم در باطن خود خوفی عظیم داشت از جانب او و لکن اظهار تجلد مینمود تا خوف او بر ایشان ظاهر نشود
و دیگر آنکه مردی قتال و سفاک بود و با تفاق ... حکم بقتل میکرد پس اگر نه بجهة خوف او مینمود چرا مشورت میکرد در قتل کسی که میدانست که او در صدد
پادشاهی او است و اراده آن دارد که طنطنه و کوکبه و عظمت و جبروت او را در هم شکند القصه حزبیل که این سخن بشنید بار دیگر ایمان او در تموج شد مانند
موم مشغول شد کما قال عز من قائل وقال الذی آمن و گفت آن کسی که ایمان آورده بود یعنی حزبیل یا قوم انی اخاف علیکم ای گروه من بدرستیکه
میترسم بر شما بجهة تکذیب موسی و قصد قتل او مثل یوم الاحزاب مثل روزهای هلاک امم ماضیه یعنی آن عذابی که مثل عذاب جماعتی باشد که اهل از
این تکذیب رسل خود کردند و عدم احتیاج یوم بجهة اضافه آنست بصیغه جمع و تفسیر مضاف الیه بقوم نوح و عاد و ثمود کما قال مثل دأب قوم نوح
از روز عذابی که مانند عذاب و جزای عادت گروه نوح باشد مراد عذاب طوفان است که بسبب عادت ایشان بر اصرار ایذا و تکذیب با ایشان رسید و میتواند بود
که مراد بدأب عادت و سجایا باشد مراد عذاب کفار و بنا بر این احتیاج بتقدیر مضاف نیست یعنی میترسم بر شما از مثل عادت خدا که جاری گشته بود در قوم
نوح بجهة تکذیب و ایذای ایشان وعاد و ما سجرا و دأب عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وثمود و قوم ثمود که بصیحه واحده بهاویه هلاک شدند و
الذین من بعدهم و آنان که پس ایشان بودند اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب ایکه که بعد از ایشان بعذاب ظله گرفتار شدند وما
الله یرید نیست خدای تعالی که خواهد ظلما للعباد ستمی مر بندگان خود یعنی ایشان را بیگناه عذاب نکند بلکه تدمیر ایشان بر وجه عدل بود چه ایشان بجهة اعمال
قبیحه و افعال شنیعه مستوجبان شدند پس شما از ظلم کنید تا بانواع عقاب مبتلا نشوید این ابلغ است از آنکه وما ربک بظلام للعبید از جهت نفی
حدوث تعلق اراده او بظلم زیرا هر گاه اراده ظلم بعید باشد پس از نفس ظلم ابعد خواهد بود و اصح است بر فساد مذهب مجبره که میگویند که هر ظلمی که واقع
میشود باراده خداست و بعد از تخویف ایشان از هلاک دنیوی تخویف بر ایشان مینماید از عقوبت آخرت و میگوید ویا قوم انی و ای گروه من بتحقیق که من اخاف
علیکم میترسم بر شما یوم التناد از عذاب روز ندا کردن بیکدیگر مراد روز قیامت است و تسمیه آن بتنادی بجهة آنست که در آن روز بعضی استغاثت
بیکدیگر خوانند و هیچ کدام بفریاد هم نرسند و اهل بهشت با اهل دوزخ ندا کنند با آنکه نصایح اهل ظلم بکلمه ویل و ثبور و ادا از روز ... ابد کرده الا آنکس سعید است
که هر کرا بهشت شقاوت بپذیرد و ندای شقی که من بعد بر شقاوت رسید با اهل بهشت با اهل دوزخ ندا کنند که قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا و اهل دوزخ با اهل
بهشت گویند که افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله چنانکه در اعراف گذشت و بعد از حساب ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود
و لا موت یا در آن روز هر کس با امام خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یوم تولون روزیکه بهر گردانیده شوید از موقف حساب مدبرین
در حالتیکه باز گشته باشید از آنجا بسوی دوزخ یا در حینی که فرار کنندگان باشید از راه دوزخ و اگر چه آن فرار فایده نکند شما را چه امر شما با دوزخ کشند
ما لکم نیست شما را در آن روز من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگهدارنده که دفع آن عذاب نماید و شما را در حفظ و حمایت خود گیرد ومن
یضلل الله و هر که را خدا فرو گذارد در ضلالت بجهة اصرار انکار و عناد و استکبار و عدم تامل و تفکر در حجج روشن و آشکار فما له پس
نیست مر او را من هاد هیچ راه نماینده که او را براه راست رساند یا هر کس که خدا او را از راه بهشت گمراه گرداند پس هدایت هیچکس به بهشت نخواهد رسید
ولقد جاءکم یوسف و بدرستیکه آمد شما را یوسف بن یعقوب علیهما السلام من قبل پیش از موسی بالبینات بحجتهای بینه و دلائل ناطقه
بر صدق قول او وهب بن منبه و اکثر مفسران بر آنند که فرعون زمان یوسف بود بواسطه آنکه ... فهمیده که فرعون داشت بعد از ... یوسف
علیه السلام زنده گشت فرعون ظاهرا بوی ایمان آورده بعد از فوت او از دین او برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس حزبیل گفت که یوسف پیش از این زمان بشما
آمد با معجزات بینه که از آنجمله احکام ... بود و شهادت طفل بر برائت او از خیانت و بعضی گفته اند که موسی از اولاد یوسف بود و خطاب با سبط یوسف بود یا
کمان یوسف بن ابراهیم بن یوسف بود برسالت بوی فرستاد و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت کرده معجزات با ایشان نمود ایشان بدو نگرویدند
پس حزبیل از آن خبر داد که یوسف بشما مبعوث گشت فما زلتم فی شک پس همیشه بودید در گمان مما جاءکم به از آنچه آورده بود بشما از
توحید و احکام دینیه و امور شرعیه حتی اذا هلک تا آنکه چون وفات نمود قلتم گفتید با یکدیگر بدون حجتی و برهانی بلکه بجهة تقلید
تصمیم عزم بر تکذیب رسل که لن یبعث الله هرگز نخواهد برانگیخت خدای من بعده از پس او رسولا فرستاده یعنی چون انکار یوسف
نمودیم و قول او را بسمع قبول اصغا نکردیم دیگری نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهة آنکه قول او را نشنویم و منکر او شویم پس کفر
خود تا بتقدیم شد و در غوایت و ضلالت ماندید کذلک همچنانکه شما بجهة اسراف و ارتیاب گمراه گشتید همچنین یضل الله گمراه
میگرداند خدا یعنی در بوادی ضلالت فرو میگذارد من هو مسرف هر کرا که از حد در گذشته است در عناد و انکار مرتاب شک دارنده در
آنچه معجزات بینه شاهد آنست از توحید و نبوت بجهة توغل و عدم تامل و تفکر در معجزات باهره الذین یجادلون و این بدل من هو موصول است که
در معنی جمع است یعنی فرو میگذارد در گمراهی آنانی را که جدال میکنند با پیغمبران فی آیات الله در دفع آنها و ابطال و پوشیدن آنها بغیر
سلطان اتیهم بی حجتی و برهانی که آمده باشد بایشان بلکه بتقلید یا شبهه داحضه کبر مقتا عند الله بزرگست جدال ایشان از جهت بغض و عداوت

بمحض

عِندَ اللهِ نزد خدای تعالی وَعِندَ الَّذِینَ آمَنُوا و نزد آنانکه گرویده‌اند بخدا و رسول یعنی [illegible]
لعنت میکند و مومنان نیز دشمن آنند و او ایشان نیز امینان باشند کَذَلِکَ هم چنانکه مهر نهاده شد بر قلوب این جماعت [illegible] که از ایشان باشد هم چنین
یَطبَعُ اللهُ مهر مینهد خدای تعالی بجهت نشانه کفر عَلَی کُلِّ قَلبِ مُتَکَبِّرٍ بر هر دل شخصی که از فرمان برداری سرکشنده باشد جَبَّارٍ گردنکش که خود را
از عذر برتر داند [illegible] مهر و علامت فرشتگان امتیاز نمایند ایشان را از مومنان و معنی طبع در اول سوره البقره بر وجهی که بود هم ذکر یافت و بدانکه جایز است
که الذین مرفوع المحل باشد بر ابتدائیت و خبر او کبر بتقدیر حرف مضاف که مرجع ضمیر کبر باشد یعنی جدال الذین یجادلون کبر و احتمال دارد که خبر او بغیر سلطان
اتیهم باشد بتقدیر ضمیر مرفوع و فاعل کبر لفظ کذلک و تقدیر کلام اینکه الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتیهم کبر مثل ذلک الجدال و بنا بر این یطبع
کلام مستانف باشد القصه چون خربیل موعظه و نصیحت با این جا رسانید فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند [illegible] را بامری دیگر مشغول
گرداند وَقَالَ فِرعَونُ و گفت فرعون وزیر خود را که یَا هَامَانُ ابنِ لِی بنا کن یعنی امر نمای بعمله تا بنا کنند از برای من صَرحاً جای بلند [illegible]
بکچ و آجر لَعَلِّی شاید که من أَبلُغُ الأَسبَابَ برسم براهها یا بطریق موصله أَسبَابَ السَّمَاوَاتِ این بیان اسباب است و [illegible]
ایضاح بدو با کتفا بذکر ثانی تفخیم است بشان آن و تشویق سامع بمعرفت یعنی برسم براههای آسمانها یا بدرهای آن یا بمنازل یا بجهات آسمانی تا بمقام
دیگر بروم فَأَطَّلِعَ پس مطلع شوم و بنگرم إِلَی إِلَهِ مُوسَی بسوی خدای موسی و مشرف گردم بر احوال و اوضاع او و معلوم کنم صحت دعوی موسی را
در خبر دادن از خدای آسمان وَإِنِّی لَأَظُنُّهُ و بدرستیکه من گمان میبرم موسی را کَاذِباً دروغگوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را اله [illegible]
که فرستاد او را آسمانها است مراد او از این گفتار تلبیس بود بر جمله قوم خود چه او عالم بود باستحاله ارتقا بسما پس آغاز ساختن بنا کرد [illegible] موسی از این
حال مناجات کرد بحضرت ذو الجلال خطاب آمد که غمگین مشو ببین که با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه او بعد از ساختن خراب کرد چنانچه تفصیل
آن در سوره القصص مذکور شد وَکَذَلِکَ و همچنانکه شیطان آراسته میکرد اعمال قبیحه را در نظر سایر کفار همچنین زُیِّنَ لِفِرعَونَ آراسته
شد یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را کما قال الذین لهم الشیطان اعمالهم وَصُدَّ و بازداشته شد یعنی ابلیس او را بازداشت
عَنِ السَّبِیلِ از راه راست و طریق سوی او وَمَا کَیدُ فِرعَونَ و نبود مکر فرعون در ساختن بنا و تلبیس او بر قوم با کید او در ابطال آیات موسی إِلَّا
فِی تَبَابٍ مگر در زیان کاری و تباهی وَقَالَ الَّذِی آمَنَ و گفت آنچنان کسی که گرویده بود یعنی خربیل بعد از این تمویهات و تلبیسات با ملا یَا قَومِ
ای گروه من اتَّبِعُونِ پیروی کنید مرا أَهدِکُم تا بنمایم شما را سَبِیلَ الرَّشَادِ راه راست و طریق صواب که ایمان است بوحدت خدا و نبوت موسی این
کلام تعریض است بر آنکه طریق فرعون و اتباع او طریق ضلالت است بعد از آن یَا قَومِ تکرار نداء بجهت ایقاظ ایشان است از خواب غفلت و چون [illegible]
تفسیر [illegible] إِنَّمَا هَذِهِ الحَیَاةُ الدُّنیَا جز این نیست
زندگانی دنیا [illegible] مَتَاعٌ برخورداری اندک [illegible] انقطاع پذیرد [illegible] حوادث بریده شود [illegible] باقی ماند
وَإِنَّ الآخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر هِیَ دَارُ القَرَارِ اوست سرای آرام گرفتن و جای [illegible] که هیچ وجه از زوال [illegible] انتقال متصور نه
[illegible] مَن عَمِلَ سَیِّئَةً هر که بکند
[illegible] فَلَا یُجزَی پس پاداش داده نشود إِلَّا مِثلَهَا مگر مانند [illegible]
وَمَن عَمِلَ صَالِحاً و هر که بکند کرداری شایسته مِن ذَکَرٍ أَو أُنثَی از مرد و زن وَهُوَ مُؤمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد چه قبول اعمال متفرع بر ایمان است
فَأُولَئِکَ پس آن گروه [illegible] یَدخُلُونَ الجَنَّةَ در آورده شوند ببهشت و حفص بصیغه معلوم [illegible] یعنی در آیند ببهشت
یُرزَقُونَ فِیهَا روزی داده شوند در آن از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و مشارب خوش مزه بِغَیرِ حِسَابٍ بی حساب و شمار و باندازه کردار [illegible]
اعمال صالحه [illegible] اضعافا مضاعفه زیاده خواهد بود [illegible] سبیل تفضل [illegible] چون آل فرعون [illegible] سخنان فهم کردند که خربیل
بموسی علیه السلام ایمان آورده و از عبادت فرعون دست باز داشته زبان بملامت او دراز کردند و گفتند عجبا مثل تو که فرعون را میگذاری و دیگری [illegible]
میگوئی خربیل دیگر باره در صدد نصیحت درآمده گفت وَیَا قَومِ مَا لِی باز تکرار ندا فرمود تا با وجود ایقاظ توبیخ ایشان نماید بر قول فاسد و گفتار
باطل ایشان خواندن ایشان است او را بکفر و شرک که موصل است بعذاب ابدی و عقاب الهی [illegible]
[illegible] ایشان مکر آن نمیبینند بلکه عین عقیده ایشان است و انکاری که از ایشان [illegible] قصور قوه مدرکه او است حاصل خربیل گفت با ایشان
که ای گروه من چیست مرا و چه رسیده بمن أَدعُوکُم میخوانم شما را إِلَی النَّجَاةِ بسوی عملی که سبب رهائی یافتن از عذاب خدا و ایمان [illegible]
[illegible] وَتَدعُونَنِی و میخوانید مرا إِلَی النَّارِ بسوی عملی که [illegible] دوزخ یعنی پرستش فرعون پس تفسیر دعوت میکند
بانکه تَدعُونَنِی میخوانید مرا بکیش خود لِأَکفُرَ بِاللهِ تا کافر شوم بخدا وَأُشرِکَ بِهِ و شریک گردانم بدو مَا لَیسَ لِی بِهِ چیزی را که نیست مرا بدو
عِلمٌ دانشی مراد نفی معلوم است [illegible] برهان و صحیح [illegible] از سر ایقان یعنی چونکه من علم بربوبیت
غیر او ندارم و بمعبودیت غیر او [illegible] چگونه [illegible] سازم وَأَنَا أَدعُوکُم و من میخوانم شما را إِلَی العَزِیزِ بخدائی که غالب است
یعنی قادر [illegible] الغَفَّارِ آمرزنده و محو کننده خطایای اهل ایمان یعنی من شما را بکیش دعوت کنم که مستجمع صفات الوهیت است از کمال قدرت
[illegible]
[illegible]
او [illegible] لَا جَرَمَ [illegible] که کفار او را باز دعوت میکردند از عبادت فرعون و غیر آن و جرم فعل ماضی
بمعنی حق و وجب [illegible] قوله أَنَّمَا تَدعُونَنِی إِلَیهِ یعنی آنچنان [illegible]

لَیسَ لَهُ دَعوَةٌ نیست مر او را خواندن [illegible] دعوت مستجابه یعنی دعوت او
او را استحقاق اجابت نیست [illegible] اجابت دعوت معبود باطل [illegible] فِی الدُّنیَا وَلَا فِی الآخِرَةِ در دنیا و نه در سرای دیگر [illegible] بطلان
دعوت ایشان [illegible] والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء [illegible] ایشان
و بنا بر این [illegible] مفعول به باشد [illegible] بعبادت معبود خود [illegible] از دعوت شما حاصل نشد
مگر ظهور بطلان دعوت او و بعضی گفته‌اند که لا جرم نظیر لا بد است [illegible] جرم یعنی جزم و قطع است [illegible] معنی آنکه هیچ
قطعی نیست در بطلان دعوت او [illegible] وَأَنَّ مَرَدَّنَا [illegible]
که بازگشت همه إِلَی اللهِ بسوی خدا باشد یعنی هر کدام از ما بعد از موت جزا و سزای اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد رسید وَأَنَّ المُسرِفِینَ
و آنکه اسراف کنندگان [illegible] سبب شرک [illegible] هُم أَصحَابُ النَّارِ ایشانند یاران دوزخ و ملازمان [illegible]
[illegible] فَسَتَذکُرُونَ پس زود باشد که یاد کنید [illegible] وقت مشاهده عذاب و معاینه عقاب [illegible] مَا أَقُولُ لَکُم آنچه [illegible] شما را
از نصیحت و موعظه وَأُفَوِّضُ أَمرِی إِلَی اللهِ و بازمیگذارم کار خود را بخدا و بر وی توکل میکنم [illegible] إِنَّ اللهَ
کر خدای تعالی بَصِیرٌ بِالعِبَادِ بیناست ببندگان خود یعنی دانا با فعال ایشان از طاعت و معصیت [illegible]
از قول فَوَقَاهُ اللهُ پس نگاه داشت [illegible] سَیِّئَاتِ مَا مَکَرُوا از بدیهای آنچه مکر کردند [illegible] در روایت آمده که خربیل
اظهار ایمان کرد فرعون [illegible] قتل او [illegible] بکوهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
داشتند فرعون [illegible] وَحَاقَ بِآلِ فِرعَونَ [illegible]
[illegible] سُوءُ العَذَابِ بدی عذاب [illegible] سوء العذاب غرق [illegible]
[illegible]
[illegible] النَّارُ [illegible] سوء العذاب [illegible]
آتش دوزخ بقوله یُعرَضُونَ عَلَیهَا [illegible] غُدُوًّا وَعَشِیًّا در صبحگاه و شبانگاه [illegible]
بر آنکه مراد از سوء العذاب [illegible] النَّارُ یُعرَضُونَ عَلَیهَا [illegible] دوزخ عرض کرده میشود بر آن در صبح و شام
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که این عرض
آتش [illegible] پیش از آنکه قیامت شود [illegible] صبح و شام نخواهد بود [illegible] که عذاب ایشان [illegible]
و چون قیامت رسد در جهنم [illegible]
در دوزخ [illegible] رسالت پناه صلی الله علیه و آله
که چون یکی از شما بمیرد [illegible] بهشت [illegible] صبح و شام [illegible] میگویند که این منزل تو خواهد بود در
آخرت و [illegible] ابن مسعود روایت کرده که چون فرعونیان در دریا غرق شدند روح ایشان [illegible] مرغان [illegible] و از آتش دوزخ
بامداد و شبانگاه بر ایشان عرض میکنند تا روز قیامت [illegible] مرغان سفید
[illegible] ارواح فرعونیان در [illegible]
ایشان باشد [illegible] صبح و شام [illegible] دوزخ عرض میکنند [illegible]
وَیَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت [illegible] ادخِلُوا آلَ
فِرعَونَ در آرید اتباع آل فرعون أَشَدَّ العَذَابِ در سخت‌ترین عذاب که عذاب جهنم است [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] اهل دوزخ
[illegible] وَإِذ یَتَحَاجُّونَ [illegible] فِی النَّارِ در آتش دوزخ [illegible]
[illegible] فَیَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند ضعیفان [illegible] لِلَّذِینَ استَکبَرُوا [illegible] إِنَّا
[illegible] کُنَّا لَکُم [illegible] تَبَعاً پیروان [illegible]
[illegible] فَهَل أَنتُم مُغنُونَ [illegible]
عَنَّا [illegible] نَصِیباً مِنَ النَّارِ [illegible] قَالَ الَّذِینَ استَکبَرُوا [illegible] در جواب
ایشان إِنَّا کُلٌّ فِیهَا بدرستی که همه ما [illegible] دوزخ [illegible]
خود عذاب دفع میکردیم إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای تعالی قَد حَکَمَ [illegible] بَینَ العِبَادِ [illegible]
[illegible] وَقَالَ الَّذِینَ فِی النَّارِ [illegible] دوزخ باشند
[illegible] لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ [illegible] ادعُوا
رَبَّکُم بخوانید پروردگار خود را [illegible] یُخَفِّف عَنَّا [illegible] یَوماً [illegible] مِنَ العَذَابِ

از عذاب چیزی را أی الجملة استراحت کنیم وضع مظهر در موضع مضمر که لخزنة جهنم است بجهة تهویل وتخویفست یا بجهة آنکه در دل جهنم محل ایشان باشد که بعد درکات دوزخ است واین التماس تخفیف عذاب بجهة شدت جزع وعدم طاقت ایشان باشد بران عذاب نه آنکه امید تخفیف داشته باشند زیرا که بعلم ضروری خواهند دانست که عذاب ایشان را تخفیفی وانقطاعی نخواهد بود وچون خزنه جهنم کلام ایشان را استماع نمایند قالوا گویند ایشان را بروجه توبیخ ایشان بر تعطیل اسباب اجابت دعا والزام حجت اولم تک تأتیکم آیا نبود که آمدند شما را رسلکم پیغمبران فرستاده شده بشما بالبینات بحجتهای روشن ودلیلهای هویدا بر ثبوت توحید قالوا بلی گویند آری آمدند بما واظهار دعوت کردند ومعجزات بینه نمودند لکن ما تکذیب ایشان کردیم واطاعت ایشان ننمودیم قالوا گویند خازنان از روی اقناط ایشان از اجابت دعا فادعوا پس بخوانید خدا را وازاو تخفیف عذاب کنید که ما رخصت نیستیم که برای شما دعا کنیم بر اهل جهنم اگرچه دانسته باشند که دعای ایشان منتج تخفیف عذاب نیست اما بجهة عدم طاقت بر آتش فریاد وزاری کنند وما دعاء الکافرین ونیست دعای ناگرویدگان که اهل جهنمند الا فی ضلال مگر در ضیاع وبطلان وعدم اجابت این کلام یا مقول قول خزنه است یا کلام او سبحانه بعد از ان اخبار میفرماید بنصرت دادن رسولان ومؤمنان از کافران ومیگوید که انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم بوجوه متعدده رسلنا پیغمبران خود را والذین آمنوا وآنانکه گرویدند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا وان بحجت بینه است وبغالب شدن در محاربه بحسب مقتضای حکمت ومصلحت وبالطاف وتایید وتقویت قلب وباهلاک عدو ایشان یا انتقام کشیدن از قاتلان ایشان چنانکه بقتل یحیی علیه السلام هفتاد هزار کشته گشتند حاصل که ایشان را در دنیا بیکی از این وجوه نصرت میدهیم ویوم یقوم الاشهاد ویاری خواهیم کرد در روزی که قایم شوند گواهان یعنی روز قیامت که اقامت شهادت کنند بر بطلان کافران واز برای حقیت اهل ایمان وآنها انبیا باشند وملائکه ومؤمنان ونزد مجاهد حفظه آنکه گواهی دهند از برای رسولان به تبلیغ وبر کفار بتکذیب وبعضی گفته اند که اشهاد انبیا باشند غیر ایشان که ادای شهادت نمایند از برای اطاعت مؤمنان وبر کفر مشرکان وگویند مراد امت سید انبیا صلی الله علیه وآله که بعد از وانکار اهل شرک وکفر گواهی دهند کقوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس پس بسبیل بدل از احوال این روز خبر میدهد یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود ندهد ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان چه عذر باطل ایشان قبول نمیشود ولهم اللعنة ومر ایشان راست لعنت که آن دوریست از رحمت ومستلزم دوام عقوبت ولهم سوء الدار ومر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم که ابعد درکات وبعد از اجمال نصرت بیان نصرت موسی علیه السلام وقوم او میفرماید ولقد آتینا موسی بدرستی که دادیم موسی بن عمران را الهدی راه نمودن را یعنی بدان راه یافته شوند در دین از معجزات وتوریة واحکام شرایع واورثنا ومیراث دادیم از پس موسی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را که از توابع موسی بودند یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان الکتاب توریة را که جامع ادله واضحه بود بر وحدت وصفات حضرت عزت ومشتمل بر احکام شریعت هدی بجهة راه حق نمودن وذکری وپند دادن لاولی الالباب مر خداوندان عقول خالصه را چه ایشان بان منتفع میگشتند وغیر ایشان از ان منتفع نمیشدند ومیتواند بود که هدی وذکری منصوب باشند بر حالیت یعنی در حالیکه راه نماینده وپند دهنده بود یا بر مصدریت یعنی راه مینمود وپند میداد بجهة راه نمودن وپند دادن یا آنکه مرفوع المحل باشند که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی کتاب توریة هادی ومذکر ارباب عقول سلیمه بود وچون نصرت متفرع است بر تحمل اذیت وتجرع غصص ومقاسات بلیات ایشان حضرت رسالت را خطاب میکند که فاصبر پس صبر کن بر آزار کفار قریش چنانکه موسی بر ایذا وآزار فرعون شکیبائی نمود ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت پیغمبران واهلاک دشمنان حق درست وراست است وتخلف از ان ممکن نه وقصه موسی وفرعون استشهاد این معنی نمای واستغفر وطلب آمرزش کن از خدای خود لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده تا ایشان را نور ترک مندوب وبدانکه جماعتی تجویز صغایر میکنند بر انبیا ذنب را بر این آیه بر صغیره تنزیل مینمایند وچون باجماع ائمه صادقین صلوات الله علیهم اجمعین عصمت لازمه انبیا است وان مستلزم عدم صدور مطلق ذنب است از ایشان پس امر باستغفار آنحضرت یا محمول است بر ترک اولی ویا محض تعبد تا موجب زیادتی درجه او باشد یا بجهة آنکه امت با او اقتدا نموده در طریق استغفار سلوک نمایند ومیتواند بود که مراد ذنب امت باشد واسناد آن بحضرت بجهة مبالغه باشد در اشتداد ربط امت با او بروجهی که گویا فعل ایشان فعل اوست پس حقیقت معنی ان باشد که استغفار کن از برای گناهان امت خود علم الهدی قدس الله روحه فرموده که ذنب مصدر است واضافه آن بمفعول است نه فاعل وتقدیر کلام این است که واستغفر لذنبهم الیک یعنی آمرزش کن برای گناه کردن امت بتو در عدم اطاعت تو چه ایشان از ان نهی کرده ما بشی از فروع دینیه وسبح وتسبیح گوی یعنی تسبیح مقترن بحمد ربک بستایش پروردگار خود بالعشی والابکار بشبانگاه وبامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده مراد آن است که همیشه مواظبت نمای به تنزیه ذات او از صفات ناقصه وبشکر گذاری وسپاس داری او بر نعم وافیه وبعضی گفته اند که معنی آنست که نماز گذار در این دو وقت پس مراد نماز شام وخفتن وصبح باشد ومجاهد این طریق تفسیر کرده که صل بامر ربک من زوال الشمس الی ... من طلوع الفجر الی طلوع الشمس یعنی نماز گذار بامر پروردگار خود از زوال پیشین تا شب واز طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب پس مراد نماز ظهر وعصر وغداة باشد ومرویست از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت عزت جل ذکره فرموده که یا ابن آدم اذکرنی بعد الغداة ساعة وبعد العصر ساعة اکفک ما اهمک ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از صبح ساعتی وبعد از پیشین ساعتی که تا کفایت تو کنم آنچه مهم تو است واجابت نمایم آنچه حاجت تست واز ابن عباس روایت کرده اند که مراد صلوات خمس است زیرا که عشی بعد از زوال است مطلقا پس آن شامل نماز پیشین وپسین وشام وخفتن باشد وابکار فجر تا پیشست که وقت نماز بامداد است بعضی از اهل تفسیر آورده اند که یهود بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم جدال میکردند ومیگفتند که لست صاحبنا بل هو المسیح بن داود یبلغ سلطانه البر والبحر ویسیر معه الانهار تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف مسیح بن داود است یعنی دجال که پادشاهی او بر بر وبحر فرا رسد وجویهای آب با او روان شود وسلطنت بما باز گردد واو آیتیست از آیات خدا پس حق سبحانه این آیه فرستاد ان الذین یجادلون فی آیات الله بدرستی که آنانکه جدال میکنند ومنازعت مینمایند در آیتهای خدا که از جمله آن ظهور دجال است که آن علامت

اخر

آخر الزمان است بغیر سلطان اتاهم بی حجتی قوی که آمده باشد ایشان را از حجج نقلیه یا عقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان بحجیت ثبوت وبطلان دعوی تو ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر مگر سرکشی یعنی آرزوی حکومت در دل دارند وهوای سلطنت در سر وممنوع ایشان است که نبوت در میان ایشان باشد ما هم ببالغیه نیستند ایشان رسنده بان یعنی هرگز بان نرسند وخدا تعالی ایشان را ذلیل وخوار گرداند فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از حسد ایشان وفتنه دجال که یکیست از مخلوقات من انه هو السمیع بدرستیکه او شنواست باقوال ایشان وگفتار تو البصیر بیناست بافعال ایشان وکردار تو پس او ناصر تست بر ایشان وعاصم تو از شر ایشان وچون مجادله ایشان در آیات خدا مشتمل بر انکار بعث بود که آن اصل مجادله ومدار مخاصمه است با آنکه مقر بودند بانکه حق سبحانه خالق آسمان وزمین است از انجمله بعد از این میفرماید که لخلق السموات والارض هر اینه آفریدن آسمان وزمین اکبر بزرگتر است نزد شما من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق آسمان وزمین بی اصل وماده با وجود عظمت وبسطت ان هر اینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیا از اصلی وماده ولکن اکثر الناس ولکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانتر است بجهة فرط غفلت واتباع اهواء تامل در ان نمیکنند

مجلس در بیان احوال دجال

وبدانکه در حکایت دجال اسماء بنت یزید روایت کرده که جمعی احوال او از رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند فرموده که او در میان از آدمیان دیگر بقد بلندتر است وبجثه قویتر ویک چشم دارد وپیش از ظهور او آنست که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط وغلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه بارد ثلثی باز گیرد وزمین از آنچه روید ثلثی نگاه دارد ودر سال دوم دو ثلث باز گیرد ودر سال سیم نه از آسمان باران بارد ونه از زمین گیاه روید تا اکثر از جانوران از گرسنگی بمیرند ابو امامه گفت که روزی رسول خطبه خواند وبیشتر خطبه او در آن روز در حکایت دجال بود واز انجمله فرمود ای مردمان هیچ فتنه از فتنه دجال زیاده نیست وخدای هر پیغمبری که فرستاده امت او را از فتنه دجال تخویف نموده من پیغمبر آخر الزمانم وشما امت آخرین ممکن که در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم او را بحجت الزام نمایم واگر شما باشید جهد نمایید تا او را بحجت ملزم سازید وچون وقت خروج او رسد از میان دو کوه شام وعراق بیرون آید ولشکر خود را از چپ وراست بفرستد ودعوی نبوت کند وبعد از دعوی نبوت دعوی خدائی کند ودر میان دو چشمهای او نوشته باشد که هو مایوس من رحمة الله وهر مؤمن که او را ببیند آب دهن بر روی وی اندازد وبا وی بحر وجوی بسیار باشد وبیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله وبا وی بهشتی ودوزخی باشد هر مؤمن که بدوزخ وی گرفتار شود باید که فواتح بخواند تا آتش او را اثر نکند ومدت ملک او چهل روز باشد بعضی از ان روزها مقابل چند سال باشد وبعضی دیگر کمتر از سال وبرخی بمقدار چند ماه وبرخی دیگر برابر هفته وبعضی بقدر روزی وبعضی دیگر مقابل ساعتی وروز آخر بمقدار گرفتن آتش باشد در چوب خشک ودیوان داشته باشد که بصورت آدمیان متمثل شوند پس یکی را گوید که اگر پدر ومادر ترا زنده کنم بربوبیت من اقرار کنی گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین وی متشکل شوند واو را گویند ای پسر متابعت وی کن که او پروردگار تست القصه همه شهرها را مسخر کند مگر مکه ومدینه وچون قصد آن کند از آسمان فرشته بیاید وی را از ان منع کند آنگاه زلزله پیدا شود وهیچ منافق در مدینه نماند الا که بیرون آید وتبعیت دجال اختیار کند ومردم آن روز را یوم الاخلاص گویند ام شریک در آن مجلس حاضر بود گفت یا رسول الله آن روز مؤمنان کجا باشند فرمود که پناه به بیت المقدس برند دجال بیاید وایشان را احصار کند وصاحب الزمان بر ایشان ظاهر شود در وقت نماز بامداد وامامت کند وبا ایشان بنماز مشغول شود وچون از نماز فارغ شود از آسمان عیسی علیه السلام فرود آید ودر نماز اقتدا بان حضرت کند پس در شهر بگشایند وبا دجال هفتاد هزار جهود مسلح باشند وچون عیسی علیه السلام از ان شهر بیرون آید دجال بگریزد واو در عقب او در حوالی مشرق بگیرد وبکشد ولشکرش در پس حصارها پنهان شوند وخدا آن حصارها را بسخن آورد تا با مؤمنان گویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند زود مؤمنان داد خود از کفار بستانند وخدا تعالی حقد وحسد از دل مؤمنان بردارد تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند بعد از ان هیچ کافر در عرصه دنیا نماند وخدا تعالی چندان برکت بدهد که در زمان آدم بود وحدیثی که در باب خروج مهدی صلوات الله علیه از موافق ومخالف منقول است اینست که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یخرج الرجل من ولدی اسمه اسمی وکنیته کنیتی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یعنی اگر باقی نماند در دنیا مگر یک روز خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا که بیرون آید مهدی که نام او نام من باشد وکنیت او کنیت من پس پر سازد زمین را از عدل وداد چنانچه پر شده باشد از جور وستم ودر اکثر تفاسیر مذکور است که کفار مکه در باب قرآن وبعث مجادله میکردند ومیگفتند که قرآن سخن خدا نیست وبعث محال است حق سبحانه این آیه مذکوره را نازل کرد یعنی آنانکه جدال کنند در بطلان آیتهای خدا ودر دفع آن کوشند بی حجتی وبینه که داشته باشند مر انکار وتکذیب آن در صدور ایشان نیست مگر کبر ومنیه بر محمد واصحاب او ومکر ایشان بمقتضی عظمت وتکبر خود نرسند که ان ریاست بامر نبوت یا دفع آیات زیرا که خدای ایشان را ذلیل ومقهور گرداند پس التجا نما بخدا پناه گیر بخدا از شر ایشان بدرستی که خدا تعالی شنوا وبیناست باقوال واحوال ایشان هر را بجزا وسزای خود خواهد رسانید بعد از ان بیان احوال مؤمنان ومشرکان مینماید باین ضرب المثل که وما یستوی الاعمی والبصیر وبرابر نیستند نابینا وبینا یعنی کافر که جاهل وغافل باشد از دلایل توحید بجهة عدم تفکر وتدبر در ان مساوی نیست بمؤمنی که عاقل باشد وعالم بمعرفت او سبحانه والذین آمنوا وبرابر نیستند آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات وعملهای شایسته کرده اند ولا المسیء ونه بدکار روسیاه روزگار یعنی مؤمن صالح برابر کافر فاسق نیست چه اول ساکن درجات عالیه است بانواع کرامت وثانی مقیم درکات با اصناف اهانت قلیلا ما تتذکرون اندکی پند میپذیرند مردمان از آیات قرآن بدانکه فایده عطف موصول دوم ومسیء بر اعمی وبصیر بیان تغایر وصفین است که منشا عدم مساواتست ویا دلالت بر صراحت بل ونصب قلیلا بر ظرفیت است بتقدیر مضاف یعنی زمانا قلیلا یا صفت مفعول مطلق محذوف یعنی تذکرا قلیلا ما تذکرون وذکر ما زاید بجهة

تاکید

که در لطف است و چون دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس ناچار است از سرای دیگر که محسن بثواب و مسیء بعقاب خود رسد پس حق
میفرماید که إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که قیامت لَآتِيَةٌ هر اینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک و شبهه نیست در آمدن او بجهت وضوح دلالت
عقلیه و نقلیه بر وقوع آن و اجماع جمیع رسل بر وقوع آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بقیامت و
تصدیق بآن نمینمایند بجهة عدم شغل نظر در دلائل آن پس بجهة ترغیب بندگان در قبول ایمان میگوید که وَقَالَ رَبُّكُمُ و گفت پروردگار
شما ادْعُونِي بخوانید مرا از جمیع مقاصد و مطالب و در وقوع مطلبات أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم از شما اگر مقتضی مصلحت باشد بجهة آن
گفته اند که داعی را لازم است لفظا یا قصدا دعا را معلق بشرط مصلحت سازد و اگر نه در مظان آن خواهد بود که [illegible]
گر داعی چیزی بود که مستلزم مفسده باشد و بعضی مفسران دعا را در این آیه بعبادت و توحید تفسیر نموده اند پس معنی آنکه پرستید مرا و
یکتا دانید مرا تا ثواب دهم شما را و مؤید این است تمام قول إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستیکه آنانکه تکبر میکنند عَنْ عِبَادَتِي از پرستیدن من
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود است که در آیند [illegible] داخِرِينَ [illegible]
و بنا بر این قول اجابت را استجابت بر اثابت بجهة مجانس لفظ است و بعضی دیگر گفته اند که دعا بمعنی اجابت بر استجابت استغاثه [illegible]
در نماید که استغاثه نماید بغیر او شما را [illegible] و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا استغاثه کنید تا بفضل کامل خود
تا فضل شما را قبول کنم و بعضی بر آنند که دعا بمعنی توبه است و اجابت بمعنی پذیرفتن آن یعنی توبه کنید و رجوع نمائید بمن تا توبه شما را بپذیرم
اما وجه اول اولی است و وجه او [illegible] استعمال لفظ است در معنی حقیقی خود چنانکه در اصول مقرر است و چون دعا بابی از عبادت است بلکه
افضل ابواب آن چنانکه از ابن عباس منقول است که افضل العبادات الدعاء پس اطلاق لفظ عبادت بر او صحیح باشد و مصداق این قول است
منقوله از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین از جمله معویه بن عمار روایت که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چه میفرمائی در حق دو مرد که هر دو بمسجد
روند و یکی بیشتر از تلاوت در دو عاصر نماید و دیگری هر اکثر وقت بنماز مشغول باشد فرمود که هر دو خوب است گفتم این را میدانم
بدانم که کدام از ایشان افضل است فرمود که دعا عبادت کبری است و زراره روایت کرده از امام محمد باقر صلوات الله علیه که مراد از آیه عبادت در دعا است
افضل عبادات است و نیز حمیل بن سعید روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که کدام عبادت افضل است فرمود که هیچ چیز نزد
سبحانه دوستر از آن نیست که [illegible] حاجات و نماید که [illegible] و هیچ کس دشمن تر از آن شخص نیست که [illegible]
او استکبار کند و از او طلب نکند و [illegible] پس ابن ابی عمیر روایت نموده [illegible] و در این باب اخبار بسیار
وارد است از جمله ابن قداح از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که محبوبترین اعمال نزد او سبحانه
دعا است و نیز ابن قداح از آنحضرت نقل نموده که دعا کلید نجات است و چیز [illegible] آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله منقولست که در حوائج و مهمات خود رجوع بحق تعالی نمائید و بتضرع تمام بجانب او توجه نموده دعا کنید که دعا مغز عبادت است و هیچ مؤمنی خدا را
نخواند الا که حاجت او برآید [illegible] و اگر بجهة مصلحت حاجت او روا نشود [illegible] خواهد بود مادام که [illegible]
نباشد ابو ولاد از امام علی نقی صلوات الله علیه روایت کرده که هر گاه بلائی متوجه بنده شود و او دعا کند [illegible]
بلا کند و اگر دعا نکند آن بلا بر او [illegible] و مدت ممتد شود [illegible] دعا کنید و بتضرع تمام خدا را بخوانید و این
روایت کنند از رسول صلی الله علیه و آله که چون یکی از شما حاجتی داشته باشد باید که از خدا بخواهد اگر چه مطلوب او دوال نعلین باشد و سلیمان بن
[illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که بعد قیامت دو مرد را که عمل ایشان مساوی یکدیگر باشد به بهشت برند و درجه یکی را بلندتر از درجه دیگری
کردانند او گوید که بار خدایا چه سبب [illegible] و حال آنکه عمل ما مساوی هم بوده خطاب آید که او دعا میکرد و حوائج و مقاصد
خود را از من سؤال میکرد و تو دعا نکردی و از من طلب چیزی نمینمودی و چون کیفیت دعا و شرایط اجابت آن بذکر احادیث در تفسیر [illegible]
و مطلعی [illegible] وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ سمت تحریر یافته از این جهة در این مقام بهمین قدر اختصار رفت و بعد از امر عباد بعبادت
و دعا بیان و حدت و تعداد نعمت میکند تا مرغب ایشان باشد در عبادت و رفع حاجت نمودن بوی و میگوید که اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای بحق
آنکسیست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب تاریک را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در او و راحت یابید [illegible] بدن و کلال الحواس که از آن مر حادث شده باشد وَالنَّهَارَ و طلوع نمود روز را مُبْصِرًا در حالتیکه بیننده است [illegible]
چیزها را در روز بجهة آن مواضع حاجات خود بسهولت بشناسید و از آن اکتساب وجوه معاش کنید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَذُو فَضْلٍ
هر اینه خداوند بخشش بزرگ و بسیار است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان و از جهت شب و روز با بخلوق ارزاق با ترتیب امور که قوام مصالح نفس و اموال
باشد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نعمت نمیکنند بجهة جهالت ایشان بمنعم حقیقی و بدانکه اسناد ابصار
بنهار از قبیل اسناد مجازیست که در الشعر بها لغة از قبیل نهاره صائم و لهذا عدول نموده است از تعلیل که ان لتبصروا فیه است که مقابل لتسکنوا فیه
باشد بحال که مبصرا است و جهت ذکر سکنا در موضع لتسکنوا فیه جزیا دلالت بر انسان مجازی نمیکند که از جمله فصاحت کلام بجهة جواز ارسالی که سکون
سبیل حقیقت و چون لیل ساکن لا ریح فیه از این جهة مطابق مبصرا واقع نشده و اشارة ذی فضل بر مفضل و منفضل بجهة اشعار است بر آنکه هیچ فضلی
موازن فضل او سبحانه نیست چه تنکیر و نقل بالنسبة اشعار است بر آن و تکریر ناس بدون ایراد ضمیر بجهة تخصیص کفران است بایشان پس بجهة مبالغه
در اسناد این افعال بجود مبهم ما یده ذَٰلِكُمُ آنکسیکه منصف است باین اوصاف الخاصة که مشارکت او نیست بهیچ اوجه اللَّهُ رَبُّكُمْ خدا است
کرد پروردگار شما است خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها از آسمانها و زمینها و آنچه ما بین آنها است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی بسزا

مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس بجهة چگونه و بچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت و پرستش غیر او در وی میآورید با وجود وضوح دلائل بر
توحید او و وهبت و ربوبیت او سبحانه كَذَٰلِكَ همچنانکه برگردانیده شدید از دین اسلام يُؤْفَكُ برگردانیده میشدند یعنی مثل شما برگردانیده میشدند
کسانیکه الَّذِينَ كَانُوا آنانکه بودند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدا يَجْحَدُونَ انکار میکردند و از قبول آنها امتناع نمودند بعد از آن با فعال مخصوصه دیگر
استدلال میکند بر ربوبیت و میگوید که اللَّهُ الَّذِي خدای بحق آنکسیست که جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ که گردانید برای شما زمین را قَرَارًا قرارگاه میکرده اید وَالسَّمَاءَ
بِنَاءً و گردانید آسمان را بنای برداشته و قبه برافراشته بر بالای زمین وَصَوَّرَكُمْ و صورت کرد شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را چه
صورت انسان بهترین صور حیوانات ابن عباس فرموده که حسن صورت عبارتست از انتصاب قامت و تناول طعام و تناول او بیدین و با آنکه متناسب
اعضا است و بعضی گفته اند از برای مزاولت صنایع و اکتساب کمالات وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهای پاکیزه یعنی متمیز کردانید روزی
شما را که انواع فواکه لذیذه است و نباتات طیبه و انواع حیوانات و با آنکه روزی حلال بشما عطا میدهد ذَٰلِكُمُ آنکه فاعل این اشیا است اللَّهُ رَبُّكُمْ خدا است
که آفریدگار شما است فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگوار و برتر است خدائیکه رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان است از جن و انس و ملائکه و غیر آن زیرا که ماسوای آن
مربوبیت و مفتقر بالذات و در معرض زوال هُوَ الْحَيُّ او است زنده یعنی منفرد بجهة ذاتیه بغیر لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزاوار پرستش
باشد مگر او تکرار کلمه توحید بجهة مبالغه است در اقرار عباد بوحدت فَادْعُوهُ پس بخوانید او را یعنی بپرستید او را مُخْلِصِينَ در حالیکه پاکیزه کنندگان
باشید لَهُ الدِّينَ برای او دین خود را از شرک با طاعت نمودن او و بگوئید بر اثر این هدایت عظمی و نعمت کبری الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ستایش و سپاس مر خدا
که پروردگار عالمیان است و بعضی در این کلام لفظ قائلین تقدیر میکنند که حال بعد از حال باشد یعنی در حالتیکه گوینده این کلام باشید و از ابن عباس
منقولست که هر که کلمه توحید را بر زبان راند باید که در عقب آن بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ چون که کفار مکرر از حضرت رسالت میکردند بدین
خود حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد مشرکان مکه را إِنِّي نُهِيتُ بدرستی که نهی کرده شدم و باز داشته أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم
آنانرا که تَدْعُونَ میپرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ آن هنگام که آمد بمن حجج بینه و آیات ظاهره مِنْ رَبِّي از قبل پروردگار
من وَأُمِرْتُ و امر کرده شده ام أَنْ أُسْلِمَ بآنکه گردن نهم و انقیاد نمایم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را و بدانکه اگر چه نهی حضرت رسالت علیه السلام
بود از عبادت غیر او سبحانه لیکن چون ورود حجج بینه از جانب حضرت عزت مقوی ادله عقلیه است و منبهه و مؤکد آن از این جهة حق سبحانه آنحضرت امر نمود
که در ابطال کیش ایشان و اثبات مذهب خود استدلال بآن نماید و بعد از آن بجهة مبالغه و تاکید در باب اثبات توحید و ابطال اشراک اکتفا
بادله سابقه نکرده اظهار کمال قدرت و ذکر وفور نعمت خود میکند بر اسلوب هُوَ الَّذِي او آنکسی است که بقدرت کامله خود خَلَقَكُمْ بیافرید
شما را یعنی آدم را که منشا و اصل خلقت شما است مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را که فرزندان وی اید مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از
خون بسته که منی بعد از چهل روز بآن صورت متشکل میگردد ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ پس بیرون می آورد مر شما را از رحم مادر طِفْلًا در حالتیکه کودکید
توحید طفل با بجهة اراده جنس است یا تاویل آن بکل واحد و قوله ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ متعلق است بفعل مقدر و تقدیر کلام اینکه
یبقیکم لِتَبْلُغُوا یعنی بعد از طفولیت بقا میدهد شما را تا برسید بحد قوت خود که منتهای سن شباب است و آن از سی سال است تا چهل
و بر همین قیاس است قوله ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا یعنی بعد از سن شباب باقی میگذارد شما را تا میگردید پیران وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ مِنْ قَبْلُ و برخی
از شما آنکس است که قبض روح او میشود پیش از سن شیخوخت و قوله وَلِتَبْلُغُوا در این تقدیر است و یفعل ذلک لتبلغوا یعنی میکند نقل
سن بسن دیگر پیش از شیخوخت یا قبل از بلوغ شباب تا برسید أَجَلًا مُسَمًّى بمدتی نام برده شده که وقت موت است و قیامت وَلَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ و تا شاید که شما تعقل کنید در او بینش خود و در انتقال خود از درجه بدرجه این حجج و عبر او عارف شوید بخالق الوجود و واهب
او هُوَ الَّذِي او آنکسیست که بمحض قدرت يُحْيِي زنده میکرداند شما را وَيُمِيتُ و میمیراند فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا پس چون حکم کند بامری یعنی هر گاه
اراده نماید که کاری بدید آورد از احیاء و اماته و سایر مقدورات فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن امر را که كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد
بلا تاخیر یعنی تکوین آن میسر باشد بدون احتیاج بآلتی و علتی و مدتی و کلفتی چه مقتضای قدرت ذاتیه هیچ چیز موقوف نیست و چون کفار با کثرت
دلائل واضحه و حجج بینه در مقام جدال و عناد بودند از این جهة بعد از ایراد بینات در صدد تهدید ایشان در آمده بر سبیل تعجب میفرماید که أَلَمْ تَرَ
آیا نمی بینی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال و نزاع میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای که حجج قرآنیه و سایر معجزات نبویه است أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ
چگونه و بچه نوع برگردانیده میشوند از تصدیق نمودن بآن با وجود وفور دلائل و آیات الَّذِينَ كَذَّبُوا بدل از الذین یجادلون است که تکذیب کردند و انکار نمودند
بِالْكِتَابِ بقرآن وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ و بآنچه فرستاده ایم بآن رُسُلَنَا پیغمبران خود را از کتب آسمانی و ممکن است که مراد از کتاب جنس کتب آسمانی
باشد و بما ارسلنا وحی و احکام شرایع یعنی ایشان بکتابها و احکام شرعیه تصدیق نکردند فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت تکذیب
و خاتمه انکار و بدن را إِذِ الْأَغْلَالُ وقتیکه غلهای آتشین فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان باشد ایراد کلام بصورت جمله اسمیه که دال است بر ثبوت
اغلال در زمان حال و ماضی و استقبال بجهة تیقن است چه امور مستقبله متیقنه در قوة ماضی و حالست کقوله وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ عطف است
بر اغلال و جمله فعلیه در موضع حال و یا ابتدا است و جمله فعلیه خبر او و علی کلا التقدیرین عاید محذوف است که ان لفظ بها است یعنی زنجیرها در گردن
کفار باشد در حالتیکه کشیده شوند بآن فِي الْحَمِيمِ در آب جوشان یعنی بآن زنجیرها کشیده میشوند در آبی بغایت گرم و وهب بن منبه از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایت کند که حق سبحانه در دوزخ ابری سیاه بیافریند و ایشانرا گوید که شما را چه آرزو است ایشان گویند آرزوی آب
سرد داریم حق سبحانه ابر را امر فرماید که بجای باران غلها و سلسلها بر سر ایشان ببارد و بندها بر سر بندهای ایشان بیفزاید و غلها بر بالای
غلها پس بند بر بند و غل بر غل شوند آنگاه از آن ابر آتش ببارد و دوزخ گرم تر شود ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ بعد از آن در آتش دوزخ سوخته
میشوند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ بعد از آن گفته شود یعنی ملائکه از روی توبیخ ایشان را گویند أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا است آنانکه بودید شما که انباز میکردید ایشانرا

و مى پرستيد بد من دون الله بجز از خداى و از ايشان توقع نفع و دفع ضرر داشتيد و دعوى ميكرديد كه هؤلاء شفعاؤنا عند الله قالوا
كويند در جواب كه ان شريكان ضلوا عنا كم شدند از ما و نمييابيم ايشان را و اين حكايت قبل از ان باشد كه بمعبودان خود رسند يا انكه مراد
ان باشد كه ضايع شدند از ما امداد ايشان يعنى ما از ايشان توقع مدد داشتيم و ايشان ما را در اين عذاب و نكال و عقاب بكذاشتند و بعد نفى
بما زسانيد پس كويا از ما غايبند و اكرچه بحسب ظاهر حاضرند بل لم نكن ندعوا بلكه بر ما ظاهر كشت كه نبوديم كه خوانده باشيم من قبل
پيش از اين در دنيا شيئا چيزى كه معتد به باشد يعنى غرض از عبادت انست كه از جانب معبود نفعى بعابد رسد و چون دانستيم كه از ايشان
نفعى و دفع ضررى متصور نيست پس بر ما ظاهر شد كه ايشان در نفس الامر هيچ بوده اند و ما ايشان را چيزى پنداشته بوديم و همچنين
خداى تعالى بجادلان را فرو كذاشت كذلك يضل الله همچنين فرو ميكذارد خداى الكافرين جميع كافران را تا در اخرت راه نبرند بچيزى كه از
ان منتفع شوند يا همچنانكه حق تعالى باطل كردانيد خداى انچه را كه كفار اميد بان ميداشتند و توقع نفعى بان تصور ميكردند از نفع
اصنام همچنين ضايع كردانيد جميع اصناف كفار تصور نفعى از ان كرده باشند از ساير اعمال سيئه يا همچنانكه طمع ايشان را از نيل منفعت
مصروف كردانيد همچنين ايشان را از راه راست كه موصل بهشتست بكردانيد القصه چون كفار از عبادت اصنام پشيمان شوند ملائكه بر سبيل
توبيخ با ايشان خطاب كنند كه ذلكم اين اضلال با عذاب و عقاب شما را مرتب بما كنتم تفرحون بسبب انست كه بوديد كه فرحناك و خوشحال بوديد في الارض
در زمين يعنى در دنيا بغير الحق بچيزى كه حق نبود از عبادت اوثان و تكذيب رسولان و عداوت و طغيان و بما كنتم تمرحون و بسبب انكه بوديد
كه بسيار نشاط ميكرديد بجهة وقوع مكاره بلاها بر انبيا ادخلوا در ايدا اهل شرك و طغيان ابواب جهنم بدرهاى هفتكانه دوزخ كه براى
كه براى شما منقسم شده يعنى هر طايفه بدركه در ايند خالدين فيها در حالتيكه جاويد مندكان باشيد در ان فبئس مثوى المتكبرين
پس بد ارامكاهيست مر كردنكشان و طاغيان را دركه اخرين از دوزخ كه جهنم است اطلاق لفظ بئس بران با انكه حسن است بجهة تنفر طبع
از ان همچنانكه تنفر عقل از قبيح بر از اين حيثيت اسناد بئس با وحسن باشد و نظم كلام اكرچه مقتضى انست كه در موضع مثوى مدخل باشد
ليكن چون دخول مقيد بخلود سبب ثوى است از اين جهة تعبير بان بمثوى شده است و چون ابواب و دركات جهنم معد و مهيا است از براى
ارباب شرك و عناد فاصبر پس شكيبائى كن اى محمد بر ايذاى قوم يعنى بر طريق حق و منهج انذار و تخويف ثابت قدم باش اكرچه ان مستلزم مشقت
و اذيت باشد ان وعد الله بدرستى كه وعده خدا بنصرت اوليا و اهلاك اعدا در دنيا و عقبى حق درست و راستست و بلا شبهه واقع خواهد
شد فاما نرينك لفظ ما زائده است بجهة تاكيد معنى شرط و لهذا در اين صورت لحوق نون تاكيد جايز است و بدون ما ممتنع و جزاى شرط محذوف
يعنى پس هر اينه اكر بنمائيم ترا در زمان حيوة بعض الذي نعدهم برخى از انچه وعده ميدهيم ايشان را از عذاب و عقاب پس ان جزاى ايشانست
همچنانكه در جنك بدر واقع شد از قتل و اسر او نتوفينك يا اكر بميرانيم ترا و با جوار رحمت خود بريم پيش از ظهور ان عذاب فالينا يرجعون
پس بسوى ما بازكردانيده خواهند شد در روز قيامت و جزاى خود خواهند يافت يعنى بهيچ وجه ايشان را فرو نكذاشته خواهيم كرد اورده اند
كه كفار از روى جدال از حضرت رسالت صلى الله عليه واله وسلم اقتراح ايات كثيره ميكردند چون روان كردن چشمها و ظاهر كردن بستانها با انواع ميوها
در حضور ايشان و مضاعف نمودن بر اسمان و غير ان چنانكه در سوره بنى اسرائيل مذكور شد حق سبحانه ابه فرستاد كه و لقد ارسلنا رسلا و
بتحقيق كه فرستاديم پيغمبران را من قبلك پيش از زمان تو منهم بعضى از ايشان من قصصنا عليك انكسانى اند كه خوانده ايم قصه ايشان را بر تو اما
ايشان را دانسته چون ابليس و غير ان و بعضى ديكر كه نه نام ايشان بتو كفته ايم و نه قصه ايشان بر تو خوانده ايم و بدانكه روايت مختلفه در عدد انبيا واقع
شده هر يك روايتى انست كه ايشان صد و بيست و چهار هزار بوده اند و در روايتى ديكر امده كه ايشان هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنى اسرائيل و چهار هزار
ديكر از غير ايشان و اما انچه مشهور است وفا بشارت و ايمان اوردن بايشان مشروط بتعيين عدد و معرفت انساب و اسامى ايشان نيست حاصل كه ما
جميع ايشان پيغمبر فرستاديم و ما كان لرسول و نبود هيچ پيغمبر را ان يأتي باية انكه بياورد معجزه كه نشانه نبوت او باشد الا باذن الله مكر
بدستورى خداى تعالى و بفرمان او يعنى ايمعرضان معاند شما از پيغمبر من اقتراح معجزات ميكنيد و حال انكه هيچ پيغمبر مستقل نيست در اظهار معجزه كه نشانه
بد و نا باذن و علم اوند در معجزات مذكوره بجهة ان است كه حكمت و مصلحت مقتضى علم انست انكه و عيد ايشان منتهى بكند فاذا جاء امر الله پس چون
بيايد فرمان خدا بعذاب اهل اقتراح بعد از وضوح دلالت ايات بر صدق نبوت سيد البريات قضى حكم كرده شود بالحق براستى ميان اهل
ايمان و كفار و ساير ابرار و فجار يعنى مشرك مبطل معذب كردد و مؤمن محق نجات يابد و خسر هنالك و زيان كنند انجا المبطلون اهل بطالت
يعنى معاندانيكه بعد از ديدن معجزه كه دلالت بر نبوت ميكند باز اقتراح معجزه ميكنند و مع ذلك در صدد ابطال انند از روز رحمت محروم باشند
و معذب بانواع عقوبت پس بجهة الزام حجت بر اهل انكار و تعداد نعمت خود ميكند و ميكويد الله خداى بحق و معبود مطلق الذي جعل
لكم الانعام انكسى است كه بيافريد براى منفعت شما جنس چهار پايان از شتر و كاو و كوسفند و اسب و استر و غير ان لتركبوا منها تا سوار شويد
بعضى از ان چون اسب و استر و منها تأكلون و برخى ديكر از ان ميخوريد چون كوسفند و برخى ديكر را يا بلبت هر دو داريد چون شتر و
و لكم فيها و مر شما راست در چهار پايان منافع منفعت بسيار چون شير و پشم و موى و جز ان و لتبلغوا عليها و افريد ايشان را تا برسيد بجهة سفر
كردن بران يعنى بر پشتهاى ان حاجة في صدوركم بحاجتيكه در سينهاى شماست از تجارت نمودن در بلاد متقاربه و متباعده و زيارت كردن و حج
كذاردن و ساير امور دينيه و دنيويه و عليها و بر چهار پايان يعنى شتر انكه كشتى بيابانند و على الفلك و بر كشتيها در دريا تحملون بر داشته ميشويد
يعنى چونكه خداى تعالى عالم بود باحتياج عباد بمسافرت بر و بحر پس مركبى از براى بر و مركبى بجهة بحر تعيين فرمود و پيش بعضى مراد از انعام شتر
زيرا كه ايشان در اكثر عادات جامع صفت ركوب و اكل و حمل اند بخلاف حيوانات ديكر و بدانكه لام در لتركبوا كه در ايه واقع شده است براى غرض است پس مراد خوش
در اينها انتفاع بندكان باشد و چون او مريد فعل قبيح نيست پس مراد او از انتفاع بر وجه قربت و طاعت است و اباحت نه بر طريق حرمت و اخبار على

برى در على الفلك با انكه در جاى ديكر فرموده قلنا احمل فيها من كل زوجين اثنين بجهة مزاوجت و با جهة تنبيه بر صحت معنى مراد بهر دو اعتبار
و تغيير نظم در اكل بسبب انست كه اكل در معظمات ضروريات بخلاف ركوب و با جهة انكه مقصود از اكل تعيش و تلذذ است و غرض از ركوب كاهست كه بجهة
دينيه واجبه يا مندوبه است و با جهة فرق ميان عين و منفعت و بعد از تعداد اين نعم توبيخ كفار ميكند و ميكويد و يريكم اياته و مينمايد بخداى شما را اياته
نشانهاى خود كه دلالت ميكند بر كمال قدرت و فرط رحمت فاى ايات الله پس كدام از نشانهاى خدا را تنكرون انكار ميكنيد چه هيچكدام از
انها از غايت ظهور قابل انكار نيست و چون تفرقه ميان مذكر و مؤنث در اسماء اجناس قليل الاستعمال است از اين جهة ايات او براية نموده پس چه
اهل عناد و انكار ميكنند ميكويد كه افلم يسيروا ايا سير نكرده اند منكران قدرت في الارض در زمين عاد و ثمود در وقت تجارت يمن و شام
فينظروا كيف كان تا بنكرند كه چكونه بود عاقبة الذين من قبلهم سر انجام كار انكسانى كه پيش از ايشان بودند كانوا بودند ان امم ماضيه اكثر
منهم بيشتر از ايشان از روى عدد و عده و اشد قوة و سخت تر از روى توانائى و اثارا في الارض و از روى نشانها در زمين كه از قصور
مشيده و قلاع مرتفعه و حصون منيعه است و كويند كه مراد از شدت اثار نشانهاى اقدام ايشانست در زمين كه دال است بر كبر اجرام ايشان
و با وجود اين قوت و شدت چون تكذيب رسل كردند و انكار ايات نمودند حق سبحانه ايشان را بعذاب مستاصل ساخت فما اغنى عنهم پس دفع نكرد
و باز نداشت از ايشان عذاب را ما كانوا يكسبون انچه بودند كه ميكردند از جمع مال و سپاه و بنيان و مبنى است و ما اول استفهاميه باشد و
منصوب المحل باغنى و ثانيه مصدريه يعنى چه چيز دفع كرد كسب كردن ايشان فلما جاءتهم پس ان هنكام كه امدند بايشان رسلهم
پيغمبران ايشان بالبينات بمعجزات بينه و ايات باهره فرحوا شاد شدند بما عندهم بانچه نزديك ايشان بود من العلم از دانش خود و
استحقار علم رسولان كردند و مراد از علم ايشان اعتقاد زايغه و شبهات داحضه ايشان بود چون اعتقاد بعدم بعث و بقا بعد و دفع وقوع قيامت
و غير ان لقولهم و ما اظن الساعة قائمة و لئن رجعت الى ربي ان لي عنده للحسنى و لئن رددت الى ربي لاجدن خيرا منها منقلبا و ان غايت جهل مركب
اين را علم ميكفتند و يا علم مكاسب و تجارات كقوله تعالى يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا و هم عن الاخرة هم غافلون و ذلك مبلغهم من العلم يعنى چون
پيغمبران علم ديانات را كه مباين علم ايشان بود از حيثيت رفض دنيا و ترك ملاذ و مشتهيات با ايشان اوردند التفات بان نكردند و تصغير ان نمودند
و اعتقاد كردند كه هيچ علمى در جلب نفع و فوايد بعلم ايشان نميرسد يا علم طبايع و نجوم و علم فلاسفه و دهريه چنانكه در خبر امده كه حكماى يونان
هر كاه كه وحى انبيا را استماع ميكردند استحقار ان مينمودند و در دفع و تصغير ايشان ميكوشيدند و نسبت با علم خود ان را جهل ميكردند و در
روايت امده كه چون موسى عليه السلام اظهار دعوت نمود سقراط حكيم را كفتند كه چرا بشهر موسى مهاجرت نميكنى تا از او كسب علوم دينيه نمائى او
در كفت كه ما جماعتى مهذب با خلاق شده ايم و نيز بر اصلاح نفس پيراسته محتاج تهذيب كسى نيستيم و كويند كه مراد از علم علم وحى است و فرح
بمعنى ضحك يعنى ايشان بر سبيل استهزا مضحكه ميكردند بانچه نزد رسولان بود از علم وحى و معجزات نبوت و احكام شريعت تمسخر مينمودند و مؤيد
قول اخير است اينكه و حاق بهم و فرو امد و احاطه نمود بايشان ما كانوا به يستهزؤن جزاى انچه بودند كه بان استهزا ميكردند و كويند
كه فاعل فرحوا انبيا اند و معنى انست كه چون رسولان تمادى جهل كفار و سوء عاقبت ايشان را كه نزول عذاب است مشاهده كردند فرحان شدند
بانچه داده شده بود بايشان از معرفت و علم شريعت و شكر كردارى ان اقدام نمودند و احاطه نمود بكفار جزاى جهل و استهزاى ايشان فلما
راوا پس ان هنكام كه بديدند باسنا سختى عذاب ما را اندر دنيا ملجا و مضطرب كشتند قالوا امنا كفتند ايمان اورديم و كرويديم
بالله وحده بخداى در حالتيكه يكانه است و كفرنا و كافر شديم بما كنا به مشركين بانچه بوديم بان شرك اورندكان از اصنام و اوثان
فلم يك ينفعهم پس نبود كه سودى كند ايشان را ايمانهم كرويدن ايشان لما راوا باسنا ان هنكام كه ديدند شدت عذاب ما را كه
در وقت معاينه عذاب تكليف رفع است و صحت قبول ايمان فرع زمان تكليف پس در چنين حالى ممتنع باشد قبول ايمان و لهذا ايثار لم يك
ينفعهم بر لم ينفعهم نمود كه مشعر است بعدم صحت ايمان و امتناع قبول ان و مثل اين است ما كان لله ان يتخذ من ولد يعنى صحيح نيست كه خدا فرا
كيرد فرزندى او بدانكه فما اغنى نتيجه كانوا اكثر منهم است و فلما جاءتهم رسلهم جارى مجراى بيان و تفسير فما اغنى عنهم از قبيل قولهم رزق المال
فمنع المعروف فلم يحسن الى الفقراء و قوله فلما راوا باسنا تابع ايه فلما جاءتهم است و قوله فلم يك ينفعهم ايمانهم متفرع بر قول لما راوا باسنا
و قوله سنت الله منصوب است بر مصدريه يعني سنت نهاده است خداى تعالى عدم صحت قبول ايمان در چنين حالى سنت نهادنى يعنى وضع كرده
عادت و طريقه خود التي قد خلت ان طريقه كه كذاشته است في عباده در ميان بندكان او از امم ماضيه يعنى اين طريقه مستمره بوده در جميع
زمان پس و خسر هنالك سم مكان بر اى استعمال مستعار است براى زمان يعنى زيان كار شدند در زمان رويت باس الكافرون ناكرويدكان
بجهة عدم نفع ايمان در ان زمان سورة حم السجدة اين سوره را سوره سجده خوانند و حم فصلت نيز خوانند و نزول ان در مكه بود و ايات ان پنجاه و
چهار است بعدد كوفى و پنجاه و سه حجازى و پنجاه و دو بصرى و شامى اختلافات در دو ايه است حم كوفى عاد و ثمود حجازى و كوفى از ابى بن كعب مرويست
حضرت رسول صلى الله عليه واله وسلم فرمود كه هر كه يكبار سوره حم سجده را تلاوت نمايد بهر حرفى از ان ده حسنه در نامه اعمال او ثبت نمايند و در
مجاري البيان از امام جعفر صادق صلوات الله عليه روايت كند كه هر كه اين سوره را تلاوت كند در روز قيامت نور او مقدار مد بصر باشد و در دنيا نيز
و شادان بود و در دنيا محمود و مغبوط باشد و وجه كه ميان اين سوره و سوره مؤمن براعت الاستهلال است و از خداى تعالى تمنائى از كنند و بدانكه حق سبحانه اختتام سوره
مؤمن بذكر منكران ايات نموده افتتاح اين سوره نيز بمثل ان كرده فرمود كه بسم الله الرحمن الرحيم
حم تنزيل من الرحمن الرحيم بر نحو اقوال علما در تفسير اين دو حرف در سوره مؤمن تحرير يافت و جماعتى كفته اند در افتتاح اين سور سبعه
انها است تا امور مخصوصه كه در سور ديكر نيست و از ان است افتتاح از صور است بصفت كتاب و تشاكل كلام در نظم و معنى و تقارب ابتداء در طول و تفرق

دانسته اند قصه پيغمبران
و منهم و بعضى ديكر از ايشان
من لم نقصص عليك
نخوانده ايم قصه ايشان را

بدانکه حم اگر اسم سوره است پس تنزیل خبر اوست و معنی آنست که این سوره فرو فرستاده شده از جانب خدای بخشنده بر جمیع مردمان مهربان بمؤمنان
و اگر از برای تعدید حروف است پس تنزیل که مصدر است بمعنی مفعول خبر مبتدای محذوف است یعنی قران منزل گشته از جانب خدا یا کلمه متصف
باین دو صفت است و در تخصیص اضافه تنزیل باین دو صفت دلالتست بر آنکه قران مناط مصالح دینیه و دنیویه است و میتواند بود که تنزیل
مبتدا باشد و مصحح ابتدائیت آن باشد تخصیص او بصفت و خبران قوله کتاب یعنی فرو فرستاده که از جانب خدای بخشنده رحمن و رحیم است کتابیست که
فصلت آیاته تفصیل داده شده آیتهای آن در معانی مختلفه از احکام و امثال و مواعظ و امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید و حلال
و حرام و حق و باطل و یا آنکه تفصیل آیات باعتبار نظم و فصول آن باشد باحسن نظام و اوضح بیان و بنابر دو قول اول کتاب بدل تنزیل است یا خبر بعد
از خبر یا خبر مبتدای محذوف و بر هر تقدیر معنی آنست که قران کتابی است که ممیز و مبین است آیات آن باعتبار لفظ و معنی قرآنا عربیا در حالتیکه
قرانی است تازی و میتواند بود که نصب آن بر مدح باشد یعنی مدح میکنم و ستایش مینمایم قرانرا که بلغت عربیست و ثابت و کائنست لقوم
یعلمون برای گروهی که دانند لغات عربیه را یا از برای اهل علم و نظر این امتنانیست بسهولت فهم آن و یا آنکه جار و مجرور صفت بعد از صفت
قرانست بتقدیر کائنا چنانکه مفسر شد و میتواند بود که صله تنزیل یا فصلت باشد اما اولی آنست تا موجب تفریق صفات بصله نشود چه
آنچه بعد از این واقع شده نیز صفت قرآنست و هو قوله بشیرا و نذیرا یعنی قرآنیکه مژده دهنده است مر جماعتی را که بان عمل کنند و بیم کننده است
مر آنهارا که بان نگروند و با وجود این صفات جلیله و نعوت جمیله فاعرض پس روی برتافتند از قبول آن اکثرهم بیشتر ایشان فهم
لا یسمعون پس ایشان نمیشنوند بسمع قبول بجهت عدم تامل و تدبر ایشان در آن وقالوا و گفتند مشرکان بجهت نومید ساختن تو از ایمان خود
قلوبنا فی اکنة دلهای ما در پوششهاست مما تدعونا الیه از فهم آنچیزی که میخوانی ما را بسوی آن یعنی قرآن در میان پرده هاست و فی آذاننا
و در گوشهای ما وقر گرانیست از استماع قران پس آنچه بما میخوانی نمیشنویم و من بیننا و بینک و میان ما و میان تو حجاب پرده ایست که مانع
رسیدن ما است بتو این تمثیلات بجهت بیان غایت تباعد قلوب ایشان است از تعقل مدعو بجهت عدم اعتقاد ایشان بان و بجهت کونها قلوب در اغطیه
و اغشیه است و منع اسماع از استماع آن بر جائیکه گوئیا قوت سامعه از ایشان مسلوب است و دور داشتن خود را از مواصله و مخالطه رسول
بحدیکه گوئیا میان ایشان حاجزی عظیم است که مانع مشاهده است و فایده ذکر من اشعار است بکمال المباینت زیرا که معنی آن بر این طریقست که
حجاب ابتدا یافت میان ما و ابتدا یافت میان تو که مستوعب جمیع مسافت متوسطه است بطریقیکه هیچ جزوی از اجزای آن فارغ و خالی نیست
و بدانکه قلوبنا فی اکنة بمعنی علی اکنة است چنانکه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة انا جعلنا فی قلوبهم اکنة است پس بحسب معنی قلوبنا فی اکنة بر عطف فی آذاننا قلوبنا
وقر باشد و بحسب ظاهر لفظ اگر چه طباق منتفی است اما مطمع نظر مطابع بر رعایت طباق است بحسب معنی و در تفسیر مذکور است که ابو جهل
جامه را میان خود و میان پیغمبر صلی الله علیه و اله پرده ساخت و بدین استهزا گفت یا محمد تو از آنجانب و ما از این طرف فاعمل پس عمل کن تو بر
دین و مذهب خود اننا عاملون بدرستیکه ما عمل کنندگانیم بر کیش و ملت خود و بعضی گفته اند که معنی آنست که تو سعی کن در هلاک ما که ما
نیز سعی کنیم در هلاک تو سعی کنیم یا کوشش کن در ابطال امر ما که ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نمیکنیم یا تو کار کن از برای آخرت خود که ما برای دنیای
خود عمل میکنیم چون مشرکان نعت و تحکم از حد بردند حق سبحانه رسول خود را امر بود که قل بگو از جهت تبریه ضمیر انما انا جز این نیست که من
بشر مثلکم آدمیم مانند شما یعنی از جنس شما نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان را در نیابید و فهم نکنید بجهت تنفر شما از دعوت منکم که سمع
آنرا کراهت باشد و طبع شما از او نفرت نماید بلکه مضمون دعوت من اینست که یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من اینکه انما الهکم جز این نیست
که خدای شما اله واحد خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست او را فاستقیموا الیه پس استقامت نمائید و راست باشید در توجه بسوی او یعنی
بر توحید و اخلاص طاعت بجهت سوی و بجانب یمین و شمال که طریق افراط و تفریط است التفات منمائید و استغفروه و آمرزش طلبید از او از سوء
عقیده که شرک است یا از گناهان که بعد از اسلام کنید یا حاصل آیه آنست که چون من بمعجزات ظاهره نبوت خود مینمایم پس بر شما واجبست که تابع آیات
من شوید در جمیع افعال و اقوال که از جمله آن توحید است و خلوص عبادت آنگاه تهدید ایشان مینماید بر عدم اتباع و میگوید که و ویل و سختی عذاب
للمشرکین مر شرک آرندگان را اصناف الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة نمیدهند زکوة را بجهت بخل و عدم اشفاق بر بندگان که از اعظم رذایل است
و هم و حال آنکه ایشان بالآخرة بسرای دیگر یعنی از بعث و نشور و حساب و ثواب هم کافرون ایشانند ناگرویدگان تکرار ضمیر بجهت تاکید است
و شبهه نیست در آنکه این آیه دالست بر آنکه کفار مخاطب بفروعند و امتناع ایشان از زکوة بجهت استغراق ایشان است در طلب دنیا و انکار آخرت و در
کشاف آورده که تخصیص عدم ایتاء الزکوة از میان اوصاف کفار بجهت آنست که مال محبوب و مرغوب … با ایشان بر وجهی که از …
روح خود میدانند پس صرف آن در راه خدا اقوی دلیل و امتن برهانست بر ثبات قدم و استقامت و صدق نیت و نصوع طویت و خلوص سریرت
چنانکه در جای دیگر فرموده و تثبیتا من انفسهم یعنی انفاق اموال بسبب ثبات نفس است و لهذا مولفة القلوب بمال فریب میخوردند و عصبیت
شکیمه ایشان شکسته میگشت و اهل رده بعد از رسول بسبب منع زکوة علم ثبات ایشان شناخته میشد و بجهت آن مسلمانان با ایشان محاربه
میکردند و دیگر آنکه این تخصیص باعث مؤمنانست بر ادای زکوة و تخویف شدید از منع آن از آن حیثیت که منع آن از اوصاف مشرکین شمرده و
مقارن کفر ایشان کرده و از این جاست که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرموده که الزکوة قنطرة الاسلام من عبرها نجی و اکابر مشرکین اگر چه بعضی
سخی بودند اما چون زکوة را مثل جزیه میدانستند که هر سال عاملی بیاید و بحکم بستاند از این جهت باین راضی نمیشدند و در کنز العرفان مذکور است
که این آیه مرجحات لا … میکند وجوب زکوة بر کافر بجهت تعلق آن بعدم ایتاء آن و لکن ادای آن در حال کفر صحیح نیست زیرا که آن منافی اخلاص است و لهذا
حق سبحانه فرموده که و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله و بقبول ایمان زکوة از او ساقط میگردد چنانکه در حدیث مشهور

الاسلام یجب ما قبله شاهد است بان پس اگر زکوة در حالت کفر تلف شود بعد از اسلام ضامن آن نمیشود و بعضی از اهل تفسیر معنی آیه
بر این حمل کرده اند که کفار اعتقاد بر زکوة ندارند و اقرار بان نمینمایند یا آنکه بکلمه توحید که زکوة نفس است تکلم نمینمایند یا آنکه تزکیه نمیشوند که
بان زکی شوند و پاکیزه گردند از نجاست شرک و آن قبول ایمان است و اعتراف نمودن بتوحید و گفته اند که کفار قریش حاج را الطعام میکردند
جماعتی را که ایمان به پیغمبر آورده بودند محروم میساختند حق سبحانه این ایراد در باره ایشان … و بعد از وعید ایشان مر هم …
حرمان اهل ایمان نهاده فرموده که ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته
و ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی بر ایمان و عمل صالح غیر ممنون که منت نهاده نشود یعنی ایشانرا بر ان اجر منت ننهند زیرا که تفضل
تفضل است و اجر عمل بر سبیل وجوب است و در اکثر تفاسیر ممنون بمعنی مقطوع است ما خوذ از مننت الحبل اذا قطعته پس معنی آنست که ایشانرا
بر آن اجر مستمر … که تفضل است و اجر عمل بر سبیل وجوب … که اصلا سمت فنا و انقطاع نپذیرد و بعضی مفسر
بر آنند که آیه در شان مرضی و هرمی نازل گشته که در حال ضعف و عجز از ادای طاعت کما ینبغی باز مانند یعنی حق سبحانه همان مزد که در
قوت داشتند بایشان دهد بی نقص و قطع مؤید این است آنچه منقول است از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله که بنده چون
بطاعتی مواظبت نماید و بعد از آن بجهت عروض بیماری یا ناتوان نمودن بمثل آن عاجز گردد حق سبحانه ملکی را که بر او موکل است امر نماید که
برای وی بنویسید عملی را که بنده در حالت صحت میکرد تا وقتی که از زندان بیماری …
بجهة توبیخ کفار پیغمبر را باید که قل بگو مر کافرانرا ائنکم آیا شما لتکفرون کافر میشوید و منکر … استفهام بر سبیل تعجب است یعنی
چگونه کافر میشوید بالذی خلق الارض بانکسیکه بیافرید زمین را فی یومین در دو روز که یکشنبه بوده و دوشنبه و بعضی علما
منقول است که روز یکشنبه اصل زمین را خلق فرمود و در روز دوشنبه از آن منبسط ساخت و در اکثر تفاسیر مذکور است که مراد در دو روز
یا دو نوبت که در هر نوبت آنچه میخواست بسرعت و جهی که ایجاد فرمود و میتواند بود که مراد از اول اجزای ارضی باشد که مشترک است در میان
جمیع اجرام سفلیه و از ثانی ایجاد صورت نوعیه بر هر تقدیر حق سبحانه حبیب خود را امر میفرماید که بکفار بگو که چگونه کافر میشوید
بکسیکه قادر است بر خلق زمین در دو روز و تجعلون له اندادا و میگردانید از برای او همتایان یعنی میسازید از برای او اشباه و امثال
که در نهایت عجز اند ذلک آن قادری که زمین را آفرید رب العالمین پروردگار جهانیان است و آفریننده جمیع کاینات است و مالک
تصرف در آن این دالست بر آنکه استدلال بر اثبات ذات و صفات او سبحانه بافعالست و دلالت افعال او بدون واسطه است چون
دلالت بر آنکه او سبحانه قادر است و عالم و با واسطه چون دلالت بر آنکه او سبحانه حی است و موجود و سمیع و بصیر و قوله و جعل
فیها رواسی کلامی است مستانف و معطوف نیست بر خلق بجهت وقوع فصل بینهما بشیء که آن خارج صله است یعنی بیافرید حق سبحانه
در زمین کوههای بلند پایه من فوقها از بر زمین و فایده فوقیت آنست که تا منافع آن مر همه را باشد از برای طلاب و ظاهر شود از برای
نظار و آنچه در او است از وجوه استبصار که از جمله از عجایب شدن سنگهاست باینکه ارض و جبال در وضع اثقال است بر آنکه همه آن محتاج
اند بممسکی که آن قادر علی الاطلاق است جلت قدرته و عظمته و بارک فیها و برکت کرد در آن کوهها یعنی بسیار گردانید منافع آن را از معادن
و منابع و از نباتات و اشجار بدون زرع و غرس و میتواند بود که ضمیر راجع بارض باشد یعنی برکت داد زمین را باشجار و زروع و انعام و سایر
نباتات و حیوانات و قدر فیها و تقدیر کرد در زمین اقواتها روزیهای اهل زمین را یعنی معین ساخت در آن از برای هر نوعی
از جنس حیوانات آنچه بان معیشت کنند یا آنکه گردانید در آن قوتها را که ناشی شده است از آن باین وجه که حدوث هر قوتی را بقطری از اقطار
مخصوص ساخت چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرت و امثال آن که هر یکی غالب قوت بلدی اند و فایده این اختصاص احتیاج بندگانست بطریق
تجارت و بهر تقدیر تقدیر این اقوات نمود فی اربعة ایام در تتمه چهار روزی یعنی در دو روز دیگر که آن سه شنبه و چهار شنبه بود
و این کلام از قبیل آنست که کسی گوید سرت من البصرة الی البغداد فی عشرة و الی الکوفة فی خمسة عشر یعنی سیر کردم از بصره تا بغداد در مدت
ده روز و تا کوفه تا پانزده روز یعنی تتمه پانزده روز که پنج روز است و … بجهت اشعار باشد باتصال این دو روز بدو روز
اول و تصریح بر فذلکه یعنی خلق زمین و تقدیر اقوات کردیم و چهار روز متصل بکدیگر سواء گر یکسان بودند یکسان بودنی یعنی چهار
روز تمام بی زیاده و نقصان و میتواند بود که سواء حال باشد از اربعة ایام یعنی حق سبحانه خلق و تقدیر نمود در چهار روز در حالتیکه
مستوی و کامل بودند بغیر از زیاده و نقص و این حصر چهار روز للسائلین مر پرسندگانراست یعنی این جوابیست جماعتی را که
سوال کنند که خلق زمین و تقدیر آنچه در او است در چه مدت بوده و محتمل است که این جار و مجرور متعلق باشد بقدر یعنی تقدیر اقوات
نمود در زمین از برای جماعتی که طلب کنند آن روزی خود را از عکرمه از ابن عباس روایت کند که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
فرموده که حق سبحانه زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه خلق فرمود و جبال را در سه شنبه و اشجار و میاه را در چهار شنبه و سموات
در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم و ملائکه و آدم را در روز جمعه و بدانکه در علت ایجاد اشیاء مذکوره بر سبیل تدریج با وجود قدرت او
سبحانه بر آن واحد علما را اختلافست بعضی گفته اند که خلق و تقدیر بر سبیل تدریج بجهت تعلیم بندگانست تا در کارها تعجیل ننمایند
و نکته التأنی من الرحمن و العجلة من الشیطان مؤید این است و بعضی بر آنند که حکمت در آن این است که تا معلوم بندگان شود که صدور
این آثار از قادر مختاریست که عالم است بمصالح و حکم چه اگر صدور آن از فاعل موجب بودی دفعی بودی نه تدریجی پس بجهت این حکمت در مدت
چهار روز خلق زمین و انهار و نباتات نمود ثم استوی بعد از آن قصد کرد بر وجه استقامت بدون اعوجاج الی السماء بسوی

اوزیدن اسمان یعنی حکمت داعی او شد که بعد از خلق اجرام سفلی خلق اسمان نمود بقدرت کامله غالبه بی صارفی که او را از مرید باز دارد متصرف
سازد وهی دخان و حال انکه در اسمان برو زود دود بود یعنی بخاران بهیات دود در اکثر تفاسیر مذکور است که حق سبحانه پیش از خلق عالم سفلی
و علوی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در او نگریست اب شد و بعد از ان اتش بران مسلط کردانید تا بجوش امد و کف و بخاری از ان پیدا
کشت از ان کف زمین و از ان بخار اسمان ایجاد فرمود و در خبر است که عرش خدای پیش از خلق اسمان و زمین بر بالای اب بود پس از ان اب بخاری
بیرون اورد و بر بالای اب بایستاد و بعد از ان اب را ببست ساخت و مقوان نمود تا از ان بخار مرتفع شده اسمان خلق فرمود و عرش را بر بالای این بنا
و از ابن عباس نقل کرده اند که خدای تعالی اسمانرا از بخار زمین افرید و با انکه اصل زمین پیش از خلق اسمان مخلوق شده و دحو ان بعد از ان
تحقیق پذیرفت پس منافات نداشته باشد بایه والارض بعد ذلک دحیها و مع ذلک محتمل است که ایراد لفظ ثم جهة اشعار باشد بتفاوت مراتب
خلق اسمان و زمین نه دلالت بر تاخیر ایجاد حاصل که چون حق سبحانه خلق اسمان و زمین نمود فقال لها وللارض پس گفت مر اسمان و زمین را
ائتیا بیائید باینچه شما را فرموده ایم طوعا در حالتیکه فرمان برید فرمان بردنی او کرها یا کراهت داشته باشید کراهت داشتنی اگر بطوع و رغبت
اگر بکراهت شما را از انجام امر ما هیچ چاره نیست مراد ازین کلام تصویر اثر قدرت و سرعت نفوذ ان و اظهار کمال اقتدار و وجوب وقوع مراد اوست
در حکم مامور مطیعند که فعل امر مطاع برایشان وارد شود نه انکه این سوال و جواب بر سبیل حقیقت باشد برین تقدیر مجاز تمثیلی باشد و بر ابن عباس را
اینجا از ابن عباس مرویست که حق سبحانه اسمانرا گفت که ماه و ستارگان در ذات تو خلق نموده ام ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار و اشجار و ثمار
خود را بیرون اور قالتا گفتند اسمان و زمین اتینا امدیم بهر چه فرمودی طائعین در حالتیکه فرمان بریم و گفته اند که مراد بایتان
امتثال تکوین ذات ایشانست بر وفق مراد بدون امتناع ایشان و منع غیری و بی کلفتی و مشقتی نزد بعضی انست که حق سبحانه زمین و اسمانرا قدرت
داد بر تکلم و بعد از ان خطاب کرد بایشان و بنا برین سوال و جواب از روی حقیقت باشد نه بر سبیل مجاز در خبر امده که چون حق سبحانه خطاب
بزمین کرد موضع کعبه معظمه زادها الله تعالی شرفا پیش از همه اجزای زمین بجواب اتینا طائعین تکلم نمود و بعد از ان اجزای دیگر که در بلای ان بود
و بر همین ترتیب تا تمام اجزای زمین اعتراف بطوع خود نمودند و ازین جهة حق تعالی ان موضع را کعبه اسلام و قبله انام کردانید و اخبار طائعین
بر طائعات با انکه اینها غیر ذوی العقولند باعتبار انست که بخطاب ذوی العقول مخاطب کنند و بجواب من یعقل مجیب شدند و ایثار جمع بر تثنیه
باعتبار طبقات هر یک از ایشانست و لهذا ضمیر جمع راجع بسما داشته و فرموده که فقضیهن پس محکم کردانید اسمانرا و بپرداخت از خلق ان
سبع سموات فی یومین در حالتیکه هفت اسمان بودند و احتمال دارد که ضمیر مبهم باشد و سبع سموات تمیز ان یعنی تمام ساخت هفت اسمان را
در مدت دو روز که ان پنجشنبه بود و جمعه و چونکه اتمام ایجاد جمیع مخلوقات در روز جمعه بود ازین جهة باین اسم مسمی شد و گویند که حق سبحانه
در روز پنجشنبه جمیع سموات را خلق نمود و در روز جمعه شمس و قمر را و سایر نجوم و در ساعت اخر ان ادم را و در همین ساعت قیامت قایم
سازد واوحی فی کل سماء و وحی فرمود در هر اسمان امرها یعنی کار او را یعنی مقرر کرد شان هر فلکی و انچه از ان ابدا زند ابر و
مصالح با خلق فرمود در هر یک از ان انچه اراده ان نمود از اصناف ملائکه و سایر تدبیرات یا الهام کرد بهر یک از اسمانها که عبادت بچه نحو کنند
وزینا السماء الدنیا و ارایش دادیم اسمان نزدیکتر که اسمان اولست بمصابیح بچراغها یعنی ستارگان که مانند چراغها درخشانند چه بدیده
ظاهران جمیع کواکب در ان مرئی میشوند و اگر چه بعضی از ان در اسمان دیگر باشد وحفظا و نگاه داشتیم اسمانرا نگاه داشتنی از افات و یا
از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند و احتمال دارد که حفظا مفعول له باشد بر حسب معنی و تقدیر کلام اینکه وخلقنا المصابیح زینة و
حفظا یعنی افریدیم ستارگانرا جهة ارایش اسمان و جهة نگاه داشتن ان از صعود شیاطین بران ذلک انچه مذکور شد از بدایع صنایع تقدیر
العزیز اندازه کردن و افریدن خداوند غالبیست که بقدرت کامله در ملک خود هر چه خواهد کند العلیم دانا بمصالح افریدن چه خلق
سموات سبع از دخان و تزیین ان بمصابیح دلالتی تمام دارد بر کمال علم و قدرت او سبحانه و بر انکه او غنی مطلق است که اصلا احتیاج بما سوی
ندارد و بعد از تعداد ایات عظیمه که دالست بر ربوبیت مطلقه و عبادت اهل شرک و جحود مینماید بانکه فان اعرضوا پس اگر روی بگردانند
مشرکان از ایمان با وجود این حجج بینه بر وحدت و قدرت فقل انذرتکم پس بگو بیم کردم و ترسانیدم شما را صاعقة از عقوبت
بیهوش سازنده و هلاک کننده که در سرعت وقوع و شدت گوئیا که صاعقه اثر است مثل صاعقة عاد مانند عقوبت قوم عاد که باد صرصر
بود وثمود و عذاب گروه ثمود که صیحه جبرئیل علیه السلم بود و نزول این عقوبت بر ایشان اذ جاءتهم الرسل در حالتی بود که امده بودند بایشان
پیغمبران یعنی هود و صالح علیهم السلام من بین ایدیهم از پیش روی ایشان ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب ایشان در امدند
و از هر جهة و هر باب بنصیحت ایشان جد و جهد کرده و کوشش نموده کاهی برفق و کاهی بعنف و ساعتی بنصیحت و وقتی بتهدید و تخویف
این دو قوم بذکر بجهة انست که قریش در سفر یمن و شام در مواضع این دو گروه عبور میکردند و اثار عذاب ایشانرا مشاهده مینمودند
و چون صاعقه موجب صعق است که بمعنی بیهوش کردن و اهلاک است پس هر عذابی که موجب صعق باشد صاعقه توان گفت و ایراد
صیغه جمع باعتبار توافق دعوی هود و صالح است بدعوی جمیع پیغمبران پس گوئیا همه پیغمبران دعوت ایشان کرده اند و بدانکه اذ
جاءتهم حالست از صاعقه نه انکه صفت ان باشد یا ظرف انذرتکم زیرا که ان مستلزم فساد معنی است و جار و مجرور متعلق است بجاء
و بعضی گفته اند که مراد از من بین ایدیهم جهة ماضی است و از من خلفهم جهة مستقبل یعنی در وقتیکه امده بودند با نذار ایشان از عذابیکه
بر امم مکذبه واقع شده بود و تخویف ایشان کرده اند از عقابی که برای ایشان معد و مهیا خواهد بود یا انکه رسولان که بایشان امده بودند
از جانب ماضی و استقبال یعنی چونکه خبر پیغمبران متقدم بایشان رسیده بود و از پیغمبران که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند هود و صالح

در عقبی

علیهم السلم اخبار ایشان نموده بودند پس گوئیا همه پیغمبران بایشان امده بودند و احتمال دارد که من بین ایدیهم و من خلفهم کنایه باشد
از کثرة موعظه و نصیحت مثل قوله تعالی یاتیها رزقها رغدا من کل مکان یعنی رسولان در جمیع اعصار و ازمان نصیحت ایشان کرده بودند
و پیوسته دعوه کرده الا تعبدوا بانکه میپرستید الا الله مگر خدای بحق را و در عبادة غیر او شریک او مکردانید قالوا گفتند ان کافران
در جواب رسولان از روی تکذیب ایشان لو شاء ربنا اگر خواستی پروردگار ما که رسول فرستد تا ما ایمان اوریم و غیر او شریک او نسازیم
لانزل ملائکة هر اینه فرستادی فرشتگانرا بسوی ما تا ما را بدین توحید دعوه کردندی نه مثل شما که از جنس مائید و چون کفار منکر جمیع
پیغمبران بودند ازین سبب بصیغه جمع خطاب کردند بهود و صالح و گفتند که فانا پس بدرستیکه ما بما ارسلتم به بانچه بان فرستاده
شده اید بزعم خود کافرون نا گرویدگانیم زیرا که شما مانند ما دمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما از جاهلان بی بصیرت نمیدانستند که بعث
پیغمبران بر حسب علم او سبحانه است بمصالح بندگان و لهذا مشغول بصورة شده از مشاهده معنی مشتغل بودند پس بتفصیل قصه ایشان میکند
و میگوید که فاما عاد پس اما گروه عادیان فاستکبروا پس کبر کردند تکبر کردنی و تعظیم نمودند بر اهل هود فی الارض در زمین احقاف که بلاد
یمنست بغیر الحق بناسزا و ناروا یعنی بدون استحقاق انچه جز دعوی ایشان بجهة محض کفر و صریح ظلم بود پس هود علی نبینا و علیه السلم ایشانرا
ایشان نمود بنزول عذاب ایشان از روی استکبار التفات باو نکردند و بسخن او کان لم یکن انکاشتند و بقوت و جسامت و طول قامت خود مغرور
شدند وقالوا گفتند بهود من اشد منا قوة کیست سختتر از ما قوة از روی توانائی و زور اوری در خبر امده که قوة ایشان بمثابه بود که
سنگ عظیم را از کوه بضرب دست بکندندی حاصل که بجهة قوة و شوکت و جسامت خود مغرور شده از هلاک هود اندیشه نکردندی و گفتندی
که چون ما کسی در عالم بقوت نیست پس بر دفع عذاب قادر خواهیم بود حق سبحانه رد قول ایشان کرده میفرماید اولم یروا ایا ندانستند این مغرور
شدگان بتوانائی خود ان الله الذی خلقهم انکه خدای که بیافرید ایشانرا هو اشد منهم قوة او سختتر است از ایشان از روی قوة و توانائی و قدرة
او قادر بالذات و توانا بر چیزی که عجز او را بران توانائی نیست پس قادر باشد بر انزال عذاب و اهلاک ایشان وکانوا و این عطف است بر استکبروا
یعنی تکبر نمودند قوم عاد بجهة قوة و قدرة خود و بودند از روی استکبار و عناد بایاتنا یجحدون که نشانهای قدرة ما با معجزات هود میکردند
و انکار مینمودند با وجود علم ایشان بحقیت ان و چون کفر و فسق ایشان باین وجه بود فارسلنا علیهم پس فرستادیم بایشان ریحا صرصرا
بادی شدید الصوت که باواز مهیب او هلاک شدند یا بادی بغایت سرد که بجهة شدت برودت ایشانرا اهلاک ساخت فی ایام نحسات در روزهای
شوم که از اول دهه اخر شوال بود از بامداد روز چهار شنبه تا اخر چهار شنبه دیگر که هشت روز و هفت شب است کقوله تعالی سبع لیال و ثمانیة
ایام حسوما در اثار وارد گشته که نزول عذاب جمیع مکذبه در روز چهارشنبه بود و از ضحاک منقول است که خدای تعالی اول از ایشان هفت سال
باران باز گرفت و در ایام نحسات اصلا باد ساکن نشد و بعد از ان باد را سخت کردانید تا همه بان مستاصل شدند و از جابر بن عبد الله انصاری روایت
است که چون خدای تعالی بقومی اراده خیر نماید بایشان باران دهد و باد و اگر نه باد دهد بی باران چنانکه باصحاب عاد کرد حاصل که در ایام مذکوره
باد صرصر را فرستادیم لنذیقهم تا بچشانیم ایشانرا عذاب الخزی عذاب رسوائی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی با وجود
قوة و شکیمه ایشان همه را خوار و ذلیل گردانیدیم و مستاصل ساختیم و بدانکه اضافه عذاب بخزی از قبیل اضافه موصوفست بصفت و
و درین تقدیر استنا العذاب الخزی یعنی عذابی که رسوا سازنده و خوار کننده ایشان بود و موید این است قوله تعالی ولعذاب الاخرة
اخزی و هر اینه عذاب اخرت که دوزخ است رسوا سازنده تر و خوار کننده تر است وهم لا ینصرون و ایشان یاری داده نشوند بدفع و رفع
عذاب از ایشان و شبهه نیست که خزی در واقع از روی حقیقت صفت معذبست و اسناد ان بعذاب از اسناد مجازیست که دال است بر مبالغه مثل
شعر شاعر که ابلغ است از هو شاعر از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که ابو جهل جمعی از اکابر قریش را جمع کرده گفت کار ما با محمد ملتبس و مشتبه
است شخصی که شعر و کهانت و سحر داند نزد او میباید رفت تا با او مکالمه کند و احوال او را بنا پیروی نموده اعلام نماید عتبه گفت که من این
علوم را نیک ورزیده ام و خوب دانسته ام بروم و با او گفت و شنید نمایم و انچه از او بر من ظاهر شود اعلام شما نمایم پس نزد حضرت رسالت
امد و گفت یا محمد تو بهتری یا هاشم و عبد الله و عبد المطلب که پدران تو بودند ایشان شتم الهه ما نمیکردند پس از چه بران داشته که
زبان بدشنام ایشان کشوده و تضلیل ما میکنی اگر مراد تو ریاست ما تو را پیشوای خود کردانیم و لوای حکومت برای تو برافرازیم و خطبه
سلطنت بنام تو بخوانیم و اگر غرض تو تزوج است با بکار جمیله ما هر کدام که از دختران قریش تو اختیار نمائی بتزویج تو در اوریم و اگر مقصد تو
مال است ما چندان زر سرخ و سفید بتو دهیم که هرگز درویش نشوی و هیچ کس بغنای تو نرسد انحضرت این سخنان را از روی شنید و هیچ
چون سخن را تمام کرد فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم تنزیل من الرحمن الرحیم تا انجا که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بر دهن مبارک
انحضرت نهاد و گفت بحق خویشی که با هم داریم خاموش شو رسول خدا خاموش شده و عتبه برخواست و بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت
ایشان گفتند که عتبه بجا رفت مبادا که از کیش خود برگشته باشد و بدین محمد میل نموده تا انکه محمد او را طعامی و شربتی داده تا شیدا و او را
پس برخواستند و بخانه عتبه امدند و گفتند چرا باز نیامدی همانا صابی شدی یا طعام او را خوردی یا رشوتی از او قبول کردی عتبه ازین
سخن براشفت و گفت مرا از مال شما بیشتر است و استیلای من از استیلای همه در بیش چرا بطعام کسی فریفته شوم و او را مالی
نیست پس چگونه کسی را برشوه بفریبد و لیکن من نزدیک او رفتم و با او سخنی گفتم او در جوابم کلامی خواند که نه شعر بود و نه کهانت و نه
سحر و انچه از انحضرت شنیده بود بر ایشان خواند پس گفت من دست بر دهن او نهادم و او را سوگند دادم که دیگر نخواند و شما میدانید
که محمد هرگز دروغ نگفت پس ترسیدم که عذابی فرود اید که موجب هلاک ما و شما باشد ایشان خائف و سرگردان از خانه وی بیرون امدند

التصه چون حق سبحانه ذکر احوال هود نمود در صدد بیان قصه ثمود بر آمده میفرماید وَاَمَّا ثَمُودُ و اما ثمود که قوم صالح بودند فَهَدَیْنَاهُمْ
پس دلالت کردیم ایشانرا براه راست بوسیله حجج و ارسال رسول و ازاحت علل بروجهی که ایشانرا هیچ عذری از ان نماند نمودیم با ایشان طریق ضلالت
و ارشاد کقوله تعالی وهدیناه النجدین فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برگزیدند نابینائی را یعنی جهالت و ضلالت کفر و طغیان عَلَى الْهُدَى بر راه راست ایمان
فَاَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ قارعه عذاب و داهیه عقاب خوار کننده اضافه صاعقه بعذاب و وصف آن بهون بجهة مبالغه
است و مراد بان صیحه جبرئیل است که بیک لحظه همه بان هلاک شدند بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلم
و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از ان صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک این آیه صریح است
در بطلان قوم مجبره که مجوس این امت اند زیرا که حق سبحانه فرمود که آنچه تعلق بمن دارد از اقدار و تمکین و ازاحت علت و نصب ادله و سایر الطاف با ایشان
دادند و با وجود این کفر را بر ایمان اختیار کردند و اگر ایمان از فعل خدا بودی ایشانرا در اختیار کفر اقتداری نبودی و بعد از ذکر عقوبت دنیویه ام
مکذبه احوال اخرویه و مطلق کفره بیان میکند و میگوید وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند اَعْدَاءُ اللّٰهِ دشمنان خدا از خلق
اولین و آخرین اِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند یعنی پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان با ایشان رسند آنگاه
ایشانرا من حیث المجموع روانه کنند حَتَّى اِذَا مَا جَاؤُهَا تا وقتیکه بیایند بآتش لفظ ما زایده است برای تاکید معنی یعنی البته در وقتیکه بیایند بآتش
دوزخ شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند از دعوت حق و از ان اعراض نموده وَاَبْصَارُهُمْ
و دیدهای ایشان بآنچه دیده باشند از آیات داله بر وحدانیت و ایمان بان نیاورده وَجُلُودُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان بآنچه مباشر
آن شده باشند از اعمال قبیحه و در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ و دست راست بود و سدی و جمعی از مفسران گفته اند که مراد
بجلود فروج ایشانست که بر ایشان گواهی دهد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و در شهادت جوارح سه قولست یکی آنکه خدا
دهان و کام و زبان بر ایشان ایجاد فرماید و بعد از ان ایشانرا ملجا سازد باعتراف نمودن و گواهی دادن دوم آنکه خود در ایشان ایجاد کلام کند در ایشان
ایجاد کلام در درخت سیم آنکه ظاهر سازد بر آنها علاماتی که دلالت کند بر آنچه کسب کرده اند بآنها پس بلسان حال ناطق شوند وَقَالُوا و گویند کافران بر
سبیل توبیخ یا از روی تعجب لِجُلُودِهِمْ مر اعضای خود را که گواهی بر ایشان داده باشند لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا از برای چه گواهی دادید بر ما و حال آنکه ما
در دنیا آفات از شما دفع میکردیم و الحال در صدد آن بودیم که عذاب را از شما باز داریم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را اعتنا مکنید و ملامت منمائید
که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي سخن آورد ما را خدائیکه بقدرت کامله اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ سخن آورد هر چیز را که از شان او
تکلم باشد وَهُوَ خَلَقَكُمْ و او بیافریده شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ از نخستین بار و از کتم عدم بصحرای وجود آورد وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده شوید
برای اجزا یعنی از قدرت خدای که قادر است بر انطاق مردمان و بر خلق شما در اول بار و بر اعاده شما بسوی جزا غریب و عجیب نیست که ما را ناطق گرداند
و میتواند بود که وهو خلقکم کلامی مستانف باشد و مجانس قوله تعالی وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ یعنی در ان روز حق سبحانه در آن روز فرماید که شما در دنیا نمی
توانستید که پوشیده شوید از گوش و چشم و اعضا که بر شما گواهی دهند و شما را بکلام فصیح فضیح و رسوا سازند و در کشاف و انوار التنزیل مذکور
است که معنی آیه برین نهج است که شما مستتر میشدید از مردمان نزد ارتکاب معاصی و قبایح اما از شهادت اعضا مستتر نمیشدید یعنی گمان نمیبردید
که اعضای شما بر شما در این روز گواهی دهند زیرا که جاحد بعث و جزا بودید وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ و لکن گمان داشتید اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ که خدای تعالی
نداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه میکنید و بجهة این در قبایح جرات میکردید و بعضی تفاسیر آورده اند که کفار میگفتند که هر چه
اشکار میکنیم خدای تعالی میداند و آنچه پنهان از ما صادر میشود علم بآن ندارد عبد اللّٰه عباس گوید که روزی من خود با ستار کعبه پوشیده بودم
سه کس پیامدند یکی صفوان که از ربیعه بود و دو دیگر امیه و عبد اللّٰه ثقفی که از قریش بودند با یکدیگر مکالمه آغاز کردند و گفتند آیا ایشان ما
گوئیم خدا شنود یکی گفت که اگر بلند گوئیم شنود و اگر آهسته و نرم نشنود من بیامدم و رسول را از این اخبار نمودم خدای تعالی
این آیه فرستاد با آیتی دیگر که بعد از اوست وذلک قوله وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ و آن دعوی شما بعدم علم خدا باکثر اشیا گمان شماست الَّذِي ظَنَنْتُمْ
که گمان میبردید بآن در دنیا بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خود اَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را آن گمان و بجهة آن بعذاب اخروی گرفتار شدید فَاَصْبَحْتُمْ
مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیانکاران بجهة فساد این اعتقاد سرمایه نجات را بهلاکت ابدی بدل کردید و بدانکه ذلکم مبتداست و ظنکم خبر آن و اردیکم
خبر بعد از خبر یا آنکه ظنکم بدل ذلکم باشد و اردیکم خبر آن و شبهه نیست در آنکه این آیه تنبیه است بر آنکه بندهٔ مؤمن باید که در اوقات خلوات خوف و
خشیت و در ارتکاب معاصی کمتر از علانیه نباشد بلکه خوف سری او زاید و اکثر باشد تا در سلک این جماعت داخل نشود بلکه بمراتب از ایشان دور باشد
و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که بایدکه بندهٔ مؤمن بر وجهی از خدای ترسد که گویا مشرف بر دوزخ و بر وجهی رحمت و امیدوار باشد که
گویا از اهل بهشت پس این آیه را تلاوت فرمود بعد از ان فرمود که خدای تعالی نزد ظن بنده خود است اگر ظن او بخیر است خیر باو میرساند و اگر بد
او را سزای بد میدهد و از حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و آله روایتست که ان حسن الظن من حسن العبادة نیکوئی گمان از نیکوئی عبادتست و نیز
گفته ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث از گمان بد دور باشید که گمان بد دروغترین سخن است و نیز از آنحضرت منقولست که لا یموتن احدکم الا و
هو یحسن الظن باللّٰه فان قوما اساؤا الظن باللّٰه فاهلکهم و ذلک قوله و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم یعنی باید که هیچ کس از شما نمیرد مگر که بخدا گمان
نیکو برده هر گز و مبادا که بخدا گمان بد برد خدای تعالی ایشانرا هلاک کرد اند و آنکه این آیه را تلاوت فرمود که ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم
من الخاسرین فَاِنْ يَصْبِرُوا پس اگر شکیبائی نمایند کافران بر آلام عقوبت از اسالت نمایند خود را از اظهار شکوه و استغاثه فَالنَّارُ مَثْوًى
لَهُمْ پس آتش دوزخ قرارگاه است ایشانرا یعنی صبر ایشان بر آن هرگز نفع با ایشان نخواهد رسانید چه همیشه مسکن ایشان دوزخ خواهد بود

آتش سوزان ملازم حال ایشان چنانکه جمله اسمیه دلالت صریح دارد بر آن وَاِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر طلب رضا کنند و از روی در خواهند که از عتاب
و خشم و جوع بجو شنودی نمایند تا از ان مضیق شدید عذاب خلاص شوند فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ پس نیستند ایشان از اجابت کرده شدگان در
طلب خوشنودی خدای یعنی اگر بجزع و فزع خواهند که از ایشان عذاب راضی گردد و خشم و عتاب را از ایشان دفع نماید هر گز از ایشان خوشنود نگردد و دفع عذاب
نکند و نظیر این است قوله تعالی اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم برای مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از
شیاطین یعنی چون ایشان در کفر خود اصرار نمودند و آیات بینه و حجج ظاهره را ما عنا و استکبار کردند با وجود علم ایشان بان پس ما ایشانرا
در بوادی خذلان بخود گذاشتیم و مدد توفیق از ایشان باز گرفتیم و نزد این حال نا سوای شیطان قرین و هم نشینی ایشانرا باقی نماند هم چنانکه
در جای دیگر میفرماید که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و اصل تقییض تبدیل است و از اینجا است که معاوضه را مقایضه
میگویند پس اصل کلام آنست که ما از بجود و انکار کفار بعوض قرنای که ایشان قرنای صالح و شاد و نکه امر بمعاونت ایشان کرده بودیم
قرنا بدکه شیاطین جن و انس بودند بر ایشان گماشتیم یعنی ایشانرا وا گذاشتیم تا بعوض واقع شده بود شیاطین قرین ایشان شدند و بر ایشان
مستولی گشتند فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشان است از امور اخرویه امتعه دنیویه و
متابعت شهوات نفسانیه تا در طلبان مستغرق شدند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت و دوزخ
است یعنی عدم وقوع آنرا در خواطر ایشان در آوردند و فرا گفتند که ما بین ایدیهم امر عقبی است و ما خلفهم امر دنیا یعنی مزین ساختند از
برای ایشان آنچه در پیش دارند از امور اخرویه پس گفتند با ایشان که بعث و ثواب و عقاب نخواهد بود و آنچه در پس خود گذارند از امور دنیویه
که جمع اموال است با آنکه از ایشان باز ماند برای ایشان آنچه از پس میفرستادند از افعال سیئه تا بر آن مستمر گشتند و آنچه وا گذاردند از برای
کسانیکه بعد از ایشان باشند از اموال و اولاد وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِي اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در حالیکه بودند
از جمله امتانی که گذشته بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و
تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند و در عداد ایشان مراد آنست که هم چنانکه امم مکذبه مستحق عذاب بودند اینجماعت نیز سزاوار عذابند
اِنَّهُمْ بدرستیکه کافران كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران و تاوان زدگان چه سعادت سرمد را بشقاوت ابدی بدل کرده اند
و نقد تمام عیار معرفت بزر مغشوش نکاره فروخته اند این کلام بجهة تعلیل استحقاق ایشان است بعذاب و عقاب از ابن عباس مرویست
که رؤسای کفار چون از معارضه قرآن عاجز گشتند و ترسیدند که اعراب از جوانب بیایند و استماع آن کنند ایمان آورند پس با اصحاب خود متفق شدند
بر آنکه چون حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و آله و سلم قرآن خواند نوعی کنند که در غلط افتد پس هر گاه آنحضرت بقرآن خواندن مشغول شدی
جمعی از ایشان در مقام تعرض در آمده آوازها بر میداشتند و سخنان بیهوده و هرزه میگفتند و صفیر میزدند و دستها بر هم میکوفتند و
رجزها و شعرها میخواندند حق سبحانه این فرستاد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی مشرکان مکه با یکدیگر میگفتند
لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش فرا مدارید لِهٰذَا الْقُرْاٰنِ مر شنیدن این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخن لغو و بیهوده گوئید در میان
خواندن آن در وقتیکه محمد میخواند لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ تا شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن و اصحاب او را از شنیدن باز دارید فَلَنُذِيقَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند یعنی گروهی را که امر و قایل این لفظ بالجمیع کافران عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در کیفیت
و کمیت وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا اَسْوَاَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ بد تر جزای آنچه بودند که میکردند از روی جهالت و عناد و عصبیت
یعنی مجازات دهیم ایشانرا با قبح وجوه بر اقبح معاصی که آن کفر و شرک است و تخصیص اسوء بذکر جهة مبالغه است در زجر ایشان و بعضی گفته
اند که مراد آنست که ایشانرا جزا دهیم باسوء اعمال ایشان که آن جمیع معاصی است غیر آن که سایر اعمال مباحات است و ابن عباس گفته که عذاب
شدید در روز بدر بود از اسر و قتل و اسوء آن در آخرت ذٰلِكَ آن عذاب بد تر جَزَاءُ اَعْدَاءِ اللّٰهِ پاداش دشمنان خداست اَلنَّارُ این عطف بیان است
یا خبر بعد از خبر یعنی آن بد ترین عذاب آتش دوزخ است لَهُمْ مر کافرانراست فِيهَا در آتش دوزخ دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید مانند که دایم در
آنجا باشند و هرگز از آن بیرون نیایند مراد آنکه آتش دار اقامت ایشانست و نظیر این است قول او تعالی لقد کان لکم فی رسول اللّٰه اسوة حسنة
که باین معنی است که آن رسول اللّٰه اسوه حسنه و بر این قیاس است آنکه میگویند لک فی هذه الدار دار السرور یعنی الدار بعینها دار سرور جَزَاءً
پاداش داده میشوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همیشه بِاٰيَاتِنَا بآیتهای کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند و سوق کلام
اگر چه مقتضی آنست که چنین باشد که بما کانوا یلغون فیها لیکن اثبات ذکر جحود بر آن جهة آنست که سبب لغو است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند
آنانکه کافر شده رَبَّنَا که از جن و انس اند یعنی بنمای بما گمراه کنندگان ما را از شیاطین جن که اعوان ابلیس اند و شیاطین انس که رؤسا
ما بودند کما قال اللّٰه تعالی الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الجن والانس و از امیر المؤمنین
صلوات اللّٰه علیه و آله منقولست که شیطان جن ابلیس است که پیشوای جمیع ابالسه است و مبدع اساس شرک و کفر و شیطان انس قابیل
است که محدث بنای قتل است پس غرض آنست که بما بنما آن دو کس را که باضلال ما از راه راست بیرون رفتیم و مرتکب شرک کفر و قتل بغیر حق شدیم
نَجْعَلْهُمَا تا بگردانیم ایشانرا تَحْتَ اَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود لگدکوب کنیم و از ایشان انتقام کشیم یا آنکه ایشانرا در درکه زیرین دوزخ که جهنم
است در آوریم لِيَكُونَا مِنَ الْاَسْفَلِينَ تا آنکه باشند از جمله فروتران از روی مرتبه یا در جهنم درکه و بعد از ذکر وعید کافران در وعد مؤمنان
میفرماید که اِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردگار ما خدای یگانه است یعنی بوحدانیت او معترف شدند
بجمیع ما جاء به النبی تصدیق نمودند ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بدان راست بایستادند و اصلا از ان منحرف نگشتند تا هنگام موت یا مراد آنست

بجهت تراخی استقامت از اقرار در مرتبه تعریف و فضل از جهت مبدعیت اقرار و مطوعیت آن و طبیعت استقامت و عزانست از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که بسیار مردمان که قایل بکلمه ربنا الله باشند و اکثر ایشان از آن برگردند پس هر که معتقد این کلمه باشد تا نزد
حضور موت او بر طریق استقامت است و سفیان بن عبد الله ثقفی نقل کرده که از حضرت رسالت پناه خواستم صلی الله علیه و آله کلمه جامع که مرا تحصیلی خبر ده که بران تمسک
نمایم فرمود قل ربی الله فاستقم گفتم یا رسول الله خوفناکترین چیزی که از آن احتراز باید کرد چه چیز است آنحضرت زبان مبارک خود را بگرفت و گفت اینکه زبان
خود را نگاه داری و قتاده و ابن زید از ابن عباس روایت کنند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمود که مراد آنست که بر ادای فرایض استقامت
ورزیدند و بران استمرار نمودند و محمد بن فضیل روایت کند که از امام علی بن موسی الرضا علیهم التحیة و الثناء پرسیدم که استقامت بچه معنی است فرمود
هی و الله ما انتم علیه بخدا قسم که استقامت اینچیز است که شما برانید یعنی مستقیم شدند بر ما بینا اهل بیت تا وقت انقضای اجل و از حسن بصری منقولست که
استقامت آنست که بر اوامر و نواهی خدا تعالی عمل کنند و در آن خلل راه ندهند و سفیان گفته که گفتار را مطابق کردار سازند و فضیل بن عباس است که
از دنیا دور شود و رغبت باموراخرت نماید در خبر است که روزی حضرت رسول قرآن تلاوت مینمود و میگریست گفتند یا رسول الله از بهر خدا
میگریی گفت آری مرا بطریقی فرستاده اند که مانند تیزی شمشیر است و اگر بر یکی راست روم نجات یابم و اگر اندکی از آن منحرف شوم از آن هلاک
گردم و گفته اند ربنا الله توحید اقرار است یعنی خدا را یکتا گفتن و ثم استقاموا توحید معرفت یعنی خدا را یکتا شناختن و بر هر تقدیر تتنزل علیهم
الملئکة فرود آیند بر مؤمنان مستقیم فرشتگان نزد موت یا بوقت خروج از قبر یا در قیامت و قول اول قول مجاهد و سدی است که مرویست از حضرت امام
ناطق جعفر صادق صلوات الله علیه و ثانی قول حسن بصری و ثابت و قتاده و ثالث قول جبائی و ابی مسلم و از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان در این
موضع بر مؤمنان مستقیم فرود آیند و گویند ألا تخافوا آنکه نترسید از لحوق توقع مکروه که عقابست و عذاب و لا تحزنوا و اندوهگین باشید از
فوت ثواب عکرمه و مجاهد گفته اند که مترسید از آنچه در پیش شماست از اهوال آخرت و غمگین مباشید از آنچه در پس خود گذاشتید از اهل و ولد که خدا
کار ایشان را میسازد و بقول عطاء بن رباح که مترسید و غم مخورید بر گناهان خود که خدا تعالی همه را عفو کند و از جمیع درگذرد و ابشروا و شاد شوید
بالجنة التی بان بهشتی که در دنیا کنتم توعدون بودید که وعده داده میشد بدیر السنه پیغمبران نحن اولیاؤکم ما دوستان شماییم و اعوان و انصار شما
در زندگانی دنیا چه شما را از رفاهات آفات نگاه میداشتیم و بر طریق خیر و صلاح هدایت میکردیم بنقیض شیاطین که کفره را بفسق و معصیت
اضلال میکردند و فی الآخرة و در دوستان شماییم در آن سرای بکرامت و شفاعت تا چون در آمدن شما ببهشت و امام محمد باقر صلوات الله علیه
و آله فرمود که معنی آیه برین وجه است که ما حراست شما میکردیم در دنیا از انواع بلیه و نزد موت از وساوس شیطانیه و در آخرت نیز شما را عقوبت
در رسانیدن بر عرصات جنت و لکم فیها و مر شما راست در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کنند نفسهای شما از انواع ملذات و اصناف کرامات
و لکم فیها و مر شما راست در بعضی ما تدعون آنچه را که دعوی کنند که از ماست یعنی هیچ کس با شما در آنچیز منازعت ننماید یا آنکه مر شما راست در آخرت
آنچه آرزو کنند از بقای حیات و دوام نعمت که هرگز بهمت فنا و انقطاع نپذیرد و آنچه که دعوی کنند یا اتخاذ در خواهید و تمنا کنید نزلا
در حالتیکه آن موعود به پیشکشی باشد من غفور از خدای که آمرزنده گناهانست رحیم مهربان بر جمیع مؤمنان لفظ نزلا اشعار است بر آنکه
متمنای اهل استقامت نسبت بآنچیزیکه بایشان عطا کرده شود چون ماحضری خواهد بود نسبت بمائده کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و
از اینجاست که گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامتست و در این آیه اشارتست به بشارت مؤمنان بمودت فرشتگان با ایشان و بنیل ایشان
بجمیع مشتهیات خود و نزدیک ملائکه ببوی ایشان و مصاحبت ایشان با ایشان بجهت استقامت ایشان بر ادای طاعت و عبادت و بعد از ذکر وعد
و عید بجهت رد قول کفار که بگفتار لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه زبان میگشودند در شأن عالیشان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله میفرماید که و من احسن قولا و کیست نیکوتر از روی گفتار ممن دعا الی الله از آنکس که بخواند مردم را به پرستش خدای و عمل
صالحا و بکند کار شایسته یعنی با وجود گفتار راست کردار شایسته داشته باشد و قال اننی من المسلمین و گوید بدرستیکه من از گردن
نهادگانم بحکم خدا و منقاد فرمان او و مراد نه تکلم است بظاهر این قول بلکه غرض آنست که مذهب او و ملت اسلام باشد و معتقد او جمله احکام
ابن مقاتل و جمعی از مفسرین گفته اند که مراد از این آیه ائمه صادقین اند که داعی خلقند بمنهج حق و از عکرمه منقولست که این در شأن مؤذنانست
که مظهر شعار اسلامند و عمل صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامه دو رکعت نماز بگذارند و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون بلال رحمة الله
علیه بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و بنماز میخواند و پیوسته سخنان بی ادبانه در باب او بر زبان راندند حق سبحانه این
آیه فرستاد و گویند مراد علما و فقها اند که احکام اصول و فروع دینیه بمردم تعلیم میدهند و عمل صالح ایشان آنست که بعلم خود عمل کنند و
بر مقاساة مکاره که از ممر امر و نهی سانح گردد صبر نمایند این آیه دلالتست بر کسیکه گوید ایمان متعلق بمشیت خداست زیرا که حق سبحانه مدح
کسی نموده که قایل اننی من المسلمین باشد بدون مقارنت آن بمشیت و دیگر دالست بر آنکه دعوت مردمان بدین اسلام از اعظم طاعات
و اجل واجباتست و مشعر است بر آنکه داعی را واجبست که بعلم خود عامل باشد تا دعوت او و امر و نهی او اقرب باشد بقبول مردمان پس بجهت
ترغیب بندگان بقبول ایمان میگوید که و لا تستوی الحسنة و لا السیئة زیادتی لاء ثانیه از برای تاکید نفی است یعنی البته برابر نیست ملت نیکو
که توحید است و دین اسلام و ملت بد که شرکست و کفر در مجازاة و مکافاة چه اول موجب رفع درجاتست و ثانی سبب هبوط در درکات یا آنکه مساوی
نیستند اعمال حسنه و افعال سیئه یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه نیست پس مساوی نیست صبر و غضب و رفق و عنف و حلم و جهل و مدارات
و غلظت و عقوبت و اساءت و غیر ذلک و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور است که حسنه دوستی آل رسولست و سیئه دشمنی ایشان
و بعد از مدح حسنه و ذم سیئه طریق رفق و مدارا تعلیم رسول مینماید و میگوید که ادفع دفع کن ای محمد سیئه را بالتی بآن خصلتی که در نفس الامر

فی الحیوة الدنیا

هی احسن

الجزء ٢٤

هی احسن آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو و لغو را بتغافل دفع نمای بعضی گویند کلام باطل را و مراد باحسن زیادتی
مطلقه است و گویند که اخراج آن در مخرج استیناف بجهت آنکه آن در حکم جواب کسیست که گوید چه صنع کنم و وضع احسن در موضع حسنه بجهت
مبالغه است و گویند که لاء ثانیه زایده نیست بلکه بر حقیقت نفی خود باقیست و مراد از حسنه و سیئه افراد آنهاست و معنی آنکه مساوی نیستند افراد
حسنه بلکه بعضی بر بعضی راجح اند و همچنین افراد سیئه مساوی نیستند پس معنی ادفع بالتی هی احسن آنستکه دفع کن بدیرا بحسنه که نیکوتر باشد از حسنه
دیگر یعنی هرگاه دو حسنه را یابی سیئه را باحسن این دفع کن مثلا اگر شخصی با تو بدی کند حسنه آنستکه از او عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن با او احسان
نمایی پس وضع احسن در موضع حسنه بجهت ابلغیت آن باشد در دفع سیئه بحسنه چه هر که دفع سیئه نماید باحسن بی شبهه بادون احسن و براهون
خواهد بود و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله مرویست که حسنه تقیه است و سیئه اذاعه و بر هر تقدیر حق سبحانه میفرماید که هرگاه تو
دفع سیئه نمایی باحسن فاذا الذی پس آن هنگام آنکسیکه بینک و بینه عداوة میان تو و میان او دشمنیست کانه ولی گوییا او
دوستی کارسازنده در دین حمیم خویش و مهربان در نسبت یعنی بیامن این خلق حسن دشمنی که در دین معاند و منکر تو باشد دوست شفیق
گردد و یار هوادار و چون مقابل اسائه باحسان مستلزم تحمل مکاره است از دشمنان از این جهت میفرماید که و ما یلقیها و داده نشود این خصلت
که مقابله بدی بنیکیست الا الذین صبروا مگر آنانرا که شکیبایی نمایند بر مکروهات و اذیات و نفس را از انتقام منع کرده کظم غیظ را شعار خود
سازند و ما یلقیها و عطا کرده نشود این خلیقه سنیه الا ذو حظ عظیم مگر خداوند بهره بزرگ و نصیب وافر از عقل و رای یا از ثواب و جزا یا
از کمال ایمان یا از تمامیت نفس با خلاق حسنه و قتاده میگوید که حظ عظیم روضه جنانست و اما ینزغنک و اگر برسد بتو من الشیطان از ابلیس
پر تلبیس نزغ نخس و خار خاری یعنی اگر شیطان بجهت زجر و منع تو از این خصلت حسنه نیش تو رساند و وسوسه دهد فاستعذ بالله
پس پناه جوی بخدا از شر او انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا مر گفته اگر بگفتار استعیذ بالله منهم شود العلیم دانا بنیت
صلاح او پس بیان دلالات وحدت و قدرت میکند و میگوید که و من آیاته و از جمله نشانهای قدرت الهی اللیل و النهار شب و روز
که متعاقب یکدیگرند روز از برای کسب معیشت و شب بجهت استراحت و الشمس و القمر و آفتاب و ماهست که تقدیر ایشان بر وجه استقرار
است و تدبیر ایشان بر نظام استمرار پس هر یک باندازه مقرره و معتد دوری ابد و میفرمود لا تسجدوا للشمس سجده مکنید آفتاب را
و لا للقمر و نه ماه را چه آنها مانند شما مخلوقند و مسخر فرمان پس شایسته معبودیت نداشته باشند و اسجدوا لله و سجده کنید خدا را آن
خدایکه آفریده است شب و روز و آفتاب و ماه را ان کنتم ایاه تعبدون اگر هستید از روی وحدانیت او را میپرستید یعنی اگر قصد
عبادت بخدا دارید پس او را پرستش نمائید نه غیر او را ایراد ضمیر جمع مؤنث که موضوع است از برای ذوی العقول تنبیهاتست بر آنکه
اینها با آنکه مخلوقند از جماداتند و از عقل و ادراک و علم معرا پس قابلیت الوهیت نداشته باشند و مراد بسجود عبادتست و تسمیه آن بسجود
بجهت آنستکه سجود اخص عباداتست و اخضع انواع آن پس تسمیه شیء باشد باسم اشرف افراد آن فان استکبروا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن
خدای و عبادت او با وجود دلایل واضحه بر وجوب پرستش او نه غیر او پس ایشانرا در وادی ضلالت و خذلان فرو گذار چه از عدم عبادت ایشان گرد
نقصی بدامن کبریایی او نمی نشیند فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از اصناف ملائکه یسبحون له تسبیح و تمجید میکنند
برای او باللیل و النهار شب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغولند و هم لا یسئمون و حال آنکه ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری
طاعت این سجده از عزایم اربع است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمرو بن علا منقولست که وجوب سجده نزد آخر آیه اولیست که ان کنتم ایاه
تعبدون است زیرا که امر بسجود در این آیه متحقق میشود و از ابن عباس و ابن مسیب مرویست که موضع سجده نزد آخر آیه ثانیه است که و هم
لا یسئمون است زیرا که تمامیت معنی با اینست و قول اول مرویست از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و من آیاته و از جمله نشانهای که دال است
بر ربوبیت او سبحانه انک تری الارض آنستکه تو می بینی زمین را خاشعة ذلیل و خوار این مستعار است از برای زمین باعتبار یبوست و عدم
نضارت و طراوت و نباتات یعنی می بینی زمین را پژمرده و خشک شده و فرسوده فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم علیها الماء بر زمین آب
باران اهتزت بجنبش در آید از روی نشاط و ربت و برآید مانند خمیر مایه و منتفخ گردد تا از میان آن انواع نباتات و ریاحین بر دمد و مزین
و آراسته گردد ان الذی احیاها بدرستی که آنکسیکه بر این وجه زنده گرداند زمین مرده را لمحی الموتی هر آینه زنده کننده مردگانست
در آخرت انه علی کل شیء بدرستیکه او بر هر چیزی از احیاء و اماته قدیر تواناست چه قدرت او نسبت بجمیع مقدرات مساویست بجهت
اشتراک علت در جمیع ممکنات که امکانست و بعد از ذکر آیات بر سبیل تهدید میفرماید که ان الذین بدرستیکه آنانکه یلحدون
میل میکنند از نهج مستقیم و منحرف میشوند از صراط قویم بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و القای کلام لغو فی آیاتنا در آیتهای
کتاب ما و این اهل الحادند لا یخفون علینا پوشیده نمیشوند بر ما باشخاص و اقوال یعنی همه را می بینیم و اقوال ایشانرا میشنویم پس جزای طعن و
تحریف و سزای الحاد و القای کلام لغو بایشان خواهیم رسانید آنکه بر وجه انکار و تهجین فعل ایشان میگوید افمن یلقی فی النار آیا کسیکه انداخته
شود یعنی بجهت الحاد قابل سوختن باشد خیر بهتر است ام من یاتی یا کسیکه بیاید آمنا در حالتیکه ایمن باشد از آتش دوزخ یوم القیمة
در روز رستخیز یعنی هر کدام از این هر دو در مرتبه مساوی باهم باشند چه اول مستوجب نزول درکاتست و ثانی مستحق صعود درجات از مقاتل
منقولست که مراد از اول ابو جهل لعین است و ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و عکرمه بر آنست که دوم عمار یاسر رحمة الله علیه است و در
تفسیر طبرسی مذکور است که صحیح آنستکه آیه بر عموم خود باقی باشد بعد از آن بجهت زیادتی وعید و تهدید بر شدید درحق کافران عنید
میفرماید که ای اهل الحاد و جحود و انکار اعملوا ما شئتم بکنید آنچه میخواهید انه بدرستیکه خدا تعالی بما تعملون بآنچه میکنید بصیر

وجوب سجده

الذی خلقهن

بیناست و هیچ چیز از او پوشیده و پنهان نیست پس بر آن سزا و جزا خواهد داد **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ** این کلام بدل است از إن الذین
یلحدون با کلام مستأنف و خبران محذوف نیز تواند بود کلام ابنست که ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم لا یخفون علینا یا الذین کفروا بالذکر
لما جاءهم یجزون یعنی بدرستی که آنانکه نکرویدند بقرآن که بهترین یادها کرده است هنگامیکه آمد بدیشان مخفی نمیشوند بر ما یا ضال و اقوال
یا معذب میشوند بهلاکت و انواع نکال **وَإِنَّهُ** و بدرستی که قرآن **لَكِتَابٌ عَزِيزٌ** هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد حضرت باری و گویند که قرآن
بجهة آن عزیز است که کلام رب العزة است که ملک عزیز بر رسول عزیز آورده برای امت عزیز با نامه دوست نزدیک دوست و نامه دوست نزد
دوستان عزیز باشد و گفته اند عزیز است باین معنی که هیچ کس را در نیست برابر آن نمودن بمثل آن یا عزیز است باعتبار آنکه مصون است از تغییر و
تحریف یا بان اعتبار که برا تم صفات احکام است یا بجهة اشتمال آن بر کثرت نفع یا آنکه واجبست که اوامر و نواهی او را عزیز دارند و اصلا از آن
تجاوز ننمایند **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ** این صفت بعد از صفتست یعنی قرآن کتابیست که نیاید بان هیچ باطل **مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ** از پیش وی **وَلَا مِنْ خَلْفِهِ**
و نه از پس وی یعنی از هیچ جهة باطل بسوی او راه نیابد پس طعن طاعن و تأویل مبطل مطعون و متأول نگردد چه هر که در صدد طعن و ابطال او
در آمد قول او محوق و تأویل او مضمحل و نابود شد و مع هذا با قبح وجهی هلاک شده بعذاب ابدی و عقوبت سرمدی گرفتار گشت و از امام محمد
باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که این معنی مراد انست که در اخبار ماضی و مستقبل وی دروغی نباشد بلکه جمیع چیزهای آن مطابق
واقع است و موافق نفس الامر و ضحاک گفته که معنی بر این وجه است که پیش از او هیچ کتابی نیامد که مبطل آن بوده باشد و بعد از این هیچ کتابی
نیاید که حکم ببطلان آن کند و این قول از ابن عباس و کلبی و مقاتل منقولست و قتاده و سدی گویند که مراد از باطل شیطانست یعنی شیطان نتواند
بود که از آن حقی را ناقص سازد یا کلام باطل در او زیاده کند پس زیاده و نقصان در او راه نیابد حسن بصری گفته که معنی انست که اول تنزیل تا
آخر مصون است از باطل و ما لا یعنی و گویند که مراد انست که هیچ وجه از وجوه راه تناقض و کذب بر او گشوده نمیشود و او **تَنْزِيلٌ** فرود فرستاده
شده است **مِنْ حَكِيمٍ** از خدای که داناست بجمیع حکم و مصالح خلقان **حَمِيدٍ** ستوده شده بانعام نعم بر بندگان که از جمله آن انزال القرآنست
که اعظم نعم است و چونکه بسبب انکار کافران و جحود معاندان آثار غبار بر آینه دل مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می نشست حق سبحانه
بجهة تسلی خاطر عاطر حبیب خود فرمود که **مَا يُقَالُ لَكَ** گفته نمیشود یعنی نمیگویند این کافران معاند تو را **إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ** مگر آنچه گفته
شده یعنی کفار گفته اند **لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ** مر فرستادگان را که پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار پس بر سخنان ایشان اندوهناک مباش
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو **لَذُو مَغْفِرَةٍ** هر آینه خداوند آمرزش است مر مؤمنان را که بصدق طویت و خلوص نیت بتوحید اقرار
نموده اند و به نبوت تو تصدیق کرده اند **وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ** و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان جاحد و مکذبان معاند را و گویند که
معنی آیه بر این وجه است که نفرمایند خدا مر ترا مگر آنچه فرمود برسولان پیشین از اظهار معجزات و دلایل و آیات و بیان اوامر و منهیات
و سایر امور شرعیات و دعوة مردمان بطاعات و لزوم عبادات و بنا بر این میتواند بود که إن ربك الی آخره مقول قول رسل باشد یعنی
اینکه انبیای سابق بان مامور شده بودند این بود که وعده مؤمنان نمایند بمغفرت و وعید کافران بعقوبت آورده اند که کفار قریش
گفتند که قرآن چرا بلغت عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از او عربی نبود و برخی عجمی آیه آمد که **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ** و اگر میگردانیدیم این کتاب را که احسن
ذکر است **قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا** قرآنی بغیر لغت عرب **لَقَالُوا** هر آینه میگفتند کافران عرب از روی انکار **لَوْلَا فُصِّلَتْ** چرا مفصل و مبین
نشده **آيَاتُهُ** آیتهای کتاب بزبان عرب تا ما فهم آن کنیم **أَأَعْجَمِيٌّ** آیا کلام اعجمیست **وَعَرَبِيٌّ** و مخاطب عربی اگرچه ظاهر و متبادر سیاق کلام
مقتضی آن بود که چنین باشد که اعجمی و عرب بجهة آنکه مکتوب الیهم جمیع امت عرب اند اما چونکه غرض بیان انکار است بر تنافر حال کتاب، اجمال مکتوب
الیه نه بیان وحدت و جماعت مکتوب الیه از این جهة ایثار عربی نمود که نص است بر غرض حاصل کلام آنکه ما بلغت ایشان انزال الکتب نمودیم و از عشیره
ایشان رسول فرستادیم تا در حجت ابلغ باشد و از برای معذرت اقطع و اینکه ایشان میگویند که مکتوب الیهم عرب باشند و کتاب عجمی بجهة فرط تعنت
و انکار ایشانست **قُلْ** بگو ای محمد مر ایشان را که **هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى** این کتاب عزیز مر آنانرا که گرویده اند راه نماینده است بطریق حق **وَشِفَاءٌ**
و شفا دهنده است از آنچه در سینه های ایشانست از امراض شک و شبهه یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه **وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** و آنانکه منکر و نکرویده اند باین کتاب
فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای ایشان گرانیست یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش نمیشنوند **وَهُوَ** و آن کتاب **عَلَيْهِمْ عَمًى** بر ایشان پوشیده
است یعنی از دلیل تعامی میتمایند مراد انست که ایشان چون از آیات باهره و حجج ظاهره از آن منتفع نمیشوند پس گویا وقر و عمی مانع شنیدن و دیدن
ایشانست از آن و بدانکه و الذین لا یؤمنون مرفوع المحل است بر تقدیر والذین لا یؤمنون هو فی آذانهم چنانکه یا این مفسر شد یا آنکه بر این تقدیر
باشد که فی آذانهم منه وقر یعنی در آذان ایشان از شنیدن قرآن گرانیست و این قول او را تعبیت بجهة تناسب بقوله و هو علیهم عمی و میتواند بود که
مجرور المحل باشد معطوف بر مدخول لام للذین آمنوا از قبیل عطف بر دو معمول دو عامل مختلف و جواز این وجه بنا بر مذهب اخفش است
پس معنی انست که مر کسانی را که ایمان نیاورده اند در گوشهای گرانیست **أُولَئِكَ** آن گروه از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن گویا که خوانده
میشوند **مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ** از جای دور یعنی مثل ایشان در عدم فهم و شدت اعراض از قرآن مانند مثل کسیست که او را از مسافت دور
دور خوانند و آواز خواننده را میشنود و او را میبیند اما نمیفهمد که چه میگوید چنانکه از ندای منادی از مکان بعید نفعی بان کس نرسد که پیش
فرا آید کافران نیز از فایده قرآن بی بهره اند پس بجهة تسلیه حضرت رسالت از جحود کفار میفرماید **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ** و بتحقیق دادیم موسی را کتاب تورات
فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد در آن بعضی ایمان آوردند و بعضی او را باور نداشتند و جمعی تکذیب او کردند هم چنانکه قوم تو که اختلاف نموده بعضی
تصدیق کردند و گروهی راه تکذیب سپردند **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ** و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو

ایات ان ع

ایشان ع

دو قرآن

بر ایشان عذاب ازقوم تو یعنی قول و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم تا بر دو قبیله بنا شود حصول تمتوت کما قال بل الساعة موعدهم **لَقُضِيَ**
بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا **وَإِنَّهُمْ** و بدرستیکه مشرکان عرب **لَفِي شَكٍّ** هر آینه در شک اند **مِنْهُ**
از قرآن **مُرِيبٍ** گمانی که موقع ریبه است و ان قطع استار شک یعنی ظن غالب ایشان انست که کذبست پس بر سبیل احتجاج بر اهل جحود میفرماید
که **مَنْ عَمِلَ** هر که بکند **صَالِحًا** کردار شایسته از طاعت و عبادت **فَلِنَفْسِهِ** پس از برای نفس اوست یعنی منفعت و ثواب راجع است
باو نه بغیر او **وَمَنْ أَسَاءَ** و هر که عمل بد کند از فسق و معصیت **فَعَلَيْهَا** پس بر اوست یعنی وبال و عقاب آن ملحق است باو **وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ**
و نیست پروردگار تو ستم کننده **لِلْعَبِيدِ** مر بندگان را که فراخور خود مکافاة نکند و ثواب طاعت کسی را بغیر دهد و بجهة معصیت شخص عقوبت
غیر نماید و بدانکه ظلام در این مقام از برای مبالغه نفی است نه نفی که مستلزم بقای اصل ظلم است و در طبرسی آورده که ایثار کثرت بعضی
دهندان بر ظلم اشعار است بر آنکه صدور ظلم قلیل از کسی که غنی مطلق باشد و عالم بقبح آن در نهایت عظمتست چه جای صدور ظلم عظیم از
او و دیگر تنبیه است بر آنکه مواخذه کسی بگناه غیری و اثابت شخصی بطاعت دیگری عظیم است آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله گفتند که اگر تو پیغمبری و در وعیدی که ما را مینمائی از عذاب اخروی صادقی بگو که قیامت کی خواهد بود آیه آمد که
إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ بسوی خدا بازگردانیده میشود علم آنکه قیامت نه بغیر او پس جز او هیچ کس عالم نیست بانکه قیامت در چه زمان
قائم شود **وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ** و بیرون نیاید هیچ میوه و حفص ثمرات خوانده بصیغه جمع یعنی هیچ کدام از انواع میوه بیرون نیاید و میتواند بود
که ما موصوله باشد معطوف بر الساعة و من بیانیه نه زایده یعنی بسوی خدا راجع است دانستن آنچه بیرون آید از جنس میوه ها **مِنْ أَكْمَامِهَا** از غلاف
خود **وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى** و بار نگیرد هیچ ماده از انسان و غیره از انواع حیوانات **وَلَا تَضَعُ** و ننهند بار خود را هیچ وقت **إِلَّا بِعِلْمِهِ** مگر بد
دانستن که مقرونست بدانش خدا و یعنی همچنانکه علم قیامت خاصه اوست علم ثمار و نتایج نیز مخصوص است باو از جنبت کیفیت اجزاء و کبر و
صغر و طعام و روایح و الوان و غیر آن و از کیفیت انتقال اطفال در ارحام و ذکور و اناث و تمامیت و ناقصیت و حسن و قبح و عدد ایام حمل و ساعت آن
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزیکه بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ و تقریع از ایشان سوال کند که **أَيْنَ شُرَكَائِي** کجایند انبازان من که بزعم و قول
شما انباز من بودند **قَالُوا** گویند مشرکان **آذَنَّاكَ** اعلام کردیم ترا و در جواب این شرکائی الذین کنتم تزعمون
که **مَا مِنَّا** نیست از ما **مِنْ شَهِيدٍ** هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان زیرا که امروز از ایشان تبرا کرده ایم و از روی یقین اعتراف نموده ایم بیکانگی
تو یا آنکه نیست از ما هیچ کس که مشاهده کند شرکا را چنانکه میفرماید که **وَضَلَّ عَنْهُمْ** و گم شود از مشرکان **مَا كَانُوا يَدْعُونَ** آنچه بودند
که میپرستیدند **مِنْ قَبْلُ** پیش از قیامت یعنی بتانی که در دنیا پرستیدندی در آن روز نه بینند و گویند که ما منا من شهید کلام شرکاست
مشرکان یعنی شرکا گویند که از ما هیچ کس نیست که گواهی دهد آنچه مشرکان بما اسناد میکردند از شرک و بنا بر این تفسیر معنی ضلال شرکا
از ایشان عدم نفع ایشانست از آنها اگرچه بحسب ظاهر نزد ایشان حاضر بوده باشند **وَظَنُّوا** و یقین دانند مشرکان که **مَا لَهُمْ** نیست مر ایشان را
مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی از عذاب و عقاب و جواز قیام ظن در مقام یقین در جزئی که بتجربه مشاهده باشد بسیار است و بدانکه چون
بیان احوال اخرویه مشرکان را هم نمود از تجبر او و اعتقاد ایشان بعد ذکر مذمت شبهه دنیویه ایشان میکند و میگوید که **لَا يَسْأَمُ**
الْإِنْسَانُ ملول نمیشود کافر **مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ** از خواهش نیکی در اینجهان چون نعمت و صحت و خوشحالی و فراغت **وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ** و اگر برسد
و برابد چون درویشی و پریشانی و بیماری و کدورت **فَيَئُوسٌ** پس او شدید الیاس است یعنی بسیار نومید از روح و ریحان ناشی میشود از فضل
حضرت عزت **قَنُوطٌ** بسیار ظاهر کننده ناامیدی از رحمت حضرت باری و گویند که یاس بمعنی نومیدی است از دعا و قنوط بمعنی ظن بد یعنی کافر
ناامید است از اجابت دعا و بدگمان بپروردگار خود و یاس و قنوط از شیم کافرانست و از خصال کمراهان کقوله تعالی ولا ییأس من روح الله الا
القوم الکافرون و تکرار یاس بیان ظهور اثر نومیدی که در معنی قنوط است با وجود ایراد صیغه فعول که موضوع است مبالغه بجهة مبالغه است
در یاس کافر **وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ** و اگر بچشانیم کافر را **رَحْمَةً مِنَّا** بخششی از نزد خود چون صحت و غنی **مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ** از پس سختی که بدو
رسیده باشد از بیماری و درویشی **لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي** هر آینه گوید این نیکی از برای من است یعنی بجهة عمل نیک مستحق شده ام یا آنکه دایم این نیکی مرا خواهد
بود و زوال بان نخواهد رسید **وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ** و گمان نمیبرم قیامت را **قَائِمَةً** بر خواسته یعنی حاضر شد مراد انکار او ستانحشر و نشر
وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانیده شوم **إِلَى رَبِّي** بسوی پروردگار خود یعنی اگر بالفرض قیامت قایم شود هم چنانکه زعم مسلمانانست
و مرا بر انگیزانند **إِنَّ لِي** بدرستی مرا باشد **عِنْدَهُ** نزدیک خدا **لَلْحُسْنَى** حالتی نیکو از آنچه امروز دارم از اصناف نعمت و کرامت یعنی مرا
استحقاق نعمت و کرامت دنیویه مر اثابت است پس انواع نعم اخرویه نیز بر این قیاس خواهد بود و از من منفک نخواهد شد و ثعلبی از حسن بن
علی علیهما السلام نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیبست یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعم بهشت خواهد بود و یکی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا
هیچ کدام از این تمنی وجود نخواهد گرفت و گویند این آیه درباره ولید بن مغیره نازل گشته و بر هر تقدیر حق سبحانه در جواب کافر میفرماید که
فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس اخبار کنیم انانرا که نکرویدند **بِمَا عَمِلُوا** بانچه کرده اند از مساوی اعمال که موجب عقوبت و نکال است یعنی
بنمائیم مر ایشان را عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از اختصاص بنعمت و کرامت باایشان بجهة فساد ظن ایشان بصدور اعمال حسنه از ایشان یعنی
کافران تصور میکنند که سبب غنا و صحت ایشان اعمال حسنه ایست که از ایشان صادر گشته و در آخرت نیز بجهة این با نعمت و کرامت خواهند بود
و حال آنکه فی نفس الامر این قضیه منعکس باشد چه اعمالی که از ایشان بظهور میرسد از انفاق و نوازش فقرا بجهة ریای مردمان بوده و طلب افتخار
و استکبار نه بجهة طلب رضای پروردگار پس بجهة این عکس و طلب ایشان با ایشان بنمائیم **وَلَنُذِيقَنَّهُمْ** و هر آینه بچشانیم ایشان را **مِنْ عَذَابٍ**

ظلم ع

دو بقره ع

غَلِيظٍ از عذاب سخت و درشت و از غایت کثرت گوئیا متراکم شده و بر بالای هم نشسته که ممکن نباشد خلاصی ایشان از آن پس نوعی دیگر از طغیان
کافران و کفران ایشان خبر میدهد و میگوید که **وَإِذَا أَنْعَمْنَا** و چون انعام کنیم و ابواب نعم از صحت و سرور بگشائیم **عَلَى الْإِنْسَانِ** بر آدمی کافر نعمت
أَعْرَضَ روی بگرداند از شکر گذاری و بجهة مغرور شدن بآن نعمت اصلا تصور نعمت نمیکند و منعم حقیقی خود را فراموش کند **وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ**
و دور دارد جانب خود را از ادای شکر گذاری و اعتراف بنعم حضرت باری بجهة تجبر و تکبر **وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ** و چون برسد او را بدی از بیماری
و تنگدستی **فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ** پس او خداوند دعای بسیار است یعنی روی او بدرگاه ما بدوام دعا و کثرة تضرع و ابتهال
بدانکه جانب در این مقام نازل منزله نفس است از قبیل ما فرطت فی جنب الله چه جهة و مکان شیء نازل منزله نفس از شیء است چنانکه در جای
دیگر فرموده و لمن خاف مقام ربه که بمعنی لمن خاف ربه است و از اینجا است که در مکاتیب تعبیر قوم میشود که حضرت فلان و جناب فلان و مجلس
فلان و کتبنا الی جهة و الی جانبه العزیز و مراد انکس است و نأی او نیز و این مقام نأی بجانبه بمعنی نأی بنفسه است و استعمال آن در شان متکبر و
متجبر است و نظیر این است ذهب بنفسه و ذهبت به الخیلاء کل مذهب و میتواند بود که جانب بمعنی عطف باشد پس نأی بجانبه عبارت از
ازدوار و انحراف باشد از قبیل ثنی عطفه و تولی برکنه و عریض مستعار است برای شدت عذاب و چون امتداد عریض در دو جهة است و امتداد
طویل در یک جهة از این جهت ایراد عریض بر طویل بجهة ما ابلغ باشد در کثرت دعا و استمرار آن و صیغه ابه دال است بر بطلان مذهب اهل
جبر که منکر انعام حقتعالی اند بر کفار و بعد از تعداد اوصاف سیئه کفره برسول خود امر میفرماید که **قُلْ** بگو مر این کفار را **أَرَأَيْتُمْ**
آیا دیدید شما اگر رویت و بصیرت ما دیدی بمن خبر دهید که **إِنْ كَانَ** اگر باشد قرآن فی نفس الامر **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزدیک خدای **ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ**
پس کافر شوید بدان بی تامل و اتباع او کنار **مَنْ أَضَلُّ** که گمراه تر باشد **مِمَّنْ هُوَ** از آنکسی که او **فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ** در خلافی باشد دور از صلاح
و ثواب یعنی که باشد گمراه تر از شما که همیشه تکذیب و انکار میکنید و بیوسته عناد و استکبار میورزید و وضع موصول در موضع صله که
ضمیر مکم است بجهة شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان و نزد بعضی ضمیر کان راجع با نعام است اما اکثر مفسران بر آنند که راجع بقرآن است
چنانچه باین مفسر شد و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابوجهل بر حضرت رسول ما صلی الله علیه و آله گفت اینکه بما نشانه نمی
نوکنیم انحضرت ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت ای گروه قریش محمد بر ما سحر کرده و اگر نه شما جاسوس را باطراف و نواحی مکه فرستید از مردمان
آن جوانب معلوم کنید که این صورت را مشاهده کرده اند یا نه اگر اهل آفاق دیده اند پس این آیات خدا است و اگر نه سحر محمد است پس رسولان
را باطراف و جوانب روانه کردند همه مردمان که ساکنه آفاق بودند از رویت شق القمر خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این
جادو بیست که بهمه آفاق اثر یافته و بجمیع جوانب رسیده حق سبحانه این آیه فرستاد **سَنُرِيهِمْ** که زود باشد که بنمائیم ایشان را یعنی کفار مکه را
آيَاتِنَا نشانهای قدرت خود را **فِي الْآفَاقِ** در کنارهای جهان **وَفِي أَنْفُسِهِمْ** و در نفسهای ایشان یعنی مکه مراد است که اکثرا بشق القمر
ممکنیم بلکه مکرر آیات با اهل مکه و نواحی آن نمائیم **حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ** تا روشن شود مر ایشان را **أَنَّهُ الْحَقُّ** آنکه رسول ما حق است **أَوَلَمْ**
يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا کفایت نمیکند پروردگار تو استفهام بر سبیل تقریر است و بای زاید است از برای تاکید یعنی التقدیر است آیا بس نیست **أَنَّهُ عَلَىٰ**
كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ این بدل است از ربک که مرفوع المحل است بفاعلیت یعنی کفایت کند ترا آنکه او سبحانه بر همه چیزی گواه است مراد آنست که گواه
شدنا و بر همه چیزی کفایت میکند ترا و معنی کفایت نبیین او سبحانه است بحجت کافی و وافی باشد از دلایل وحدت و آیات صحت نبوت حاصل
ایها هست که اگر کفار انکار نبوت تو کنند حق سبحانه کافیست که بر صدق نبوت تو گواه باشد باین وجه که اظهار دلایل واضحه نماید بر صدق دعوی
تو و مقاتل این را باین وجه تفسیر کرده که آیا کافی نیست از جهت کار تو که شاهد باشد بر حقیقت قرآن و نزد بعضی حرف مشبهه با اسم و خبر مجرور المحل
بتقدیر حرف جر یا مرفوع بر بدلیت یعنی کافی نیست خدای تو در تصدیق نبوت بجهة آنکه او بر همه چیز گواه است و هیچ چیز از او پوشیده و پنهان
نیست و باید دانست که علما را در معنی آفاق و انفس اختلاف بسیار است یکی آنکه مذکور شد و دوم آنکه معنی آن باشد که بنمائیم مردمان حجج و
دلائل توحید و قدرت خود را در آفاق عالم و اقطار آسمان و زمین از شمس و قمر و نباتات و اشجار و بحار و جبال و در نفسهای ایشان از
لطایف صنعت و بدایع حکمت و حسن صورت و احکام خلقت با عصاب و رباطات و عروق و ایجاد قوای ظاهره و باطنه و غیر آن تا
ظاهر شود مر ایشان را که خالق آفاق و انفس معبود بحق است و در الوهیت یکتا است و در علم و قدرت بی همتا و این قول عطا و ابن زید است
سیم آنکه بنمائیم بایشان دلایل خود را بر صدق محمد و صحت نبوت او در آفاق یعنی اقطار مکه بفتح قری و حصون و قلاع و بلاد از برای او
و بنصرت و معاونت احبای او که از عدد قرار بودند و بعد از او از برای جمیع اهل اسلام چون غلبه ایشان بر بلاد یمن و روم و فارس
و شرق و غرب و تسلط و تفوق ایشان بر جمیع اکاسره و قیاصره و غالب شدن قلیل ایشان بر کثیر و ضعفاء ایشان بر اقویا و انتشار دعوت
اسلام در اقطار معموره و بسط دولت دین محمدی در اقاصی و نواحی بر وجهیکه خارق عادات و بیرون از دایره معهود است و مراد به
فی انفسهم فتح مکه است بعد از قحط و خوف و قتل و اسر و نصرت آفاقی و انفسی بجهة آنست که تا ظاهر شود بر سکنه مکه و اقطار آن که قرآن
حق است و از نزد خدا است که معبود مطلق است که ایشان بسبب غلبه و تسلط انحضرت بر مکه و اقطار آن بعد از آنکه هیچ ناصری
و معاونی نداشت عارف شدند بآنکه او مؤید من عند الله است و این قول سدی و مجاهد و حسن بصری است چهارم آنکه مراد بقوله الافاق
وقایعی است که بر امم مکذبه واقع شد از خسف و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر آن و فی انفسهم واقعه روز بدر و این وجه از قتاده منقول
پنجم آنکه مراد به آیات آفاقی آثار امم ماضیه است که تکذیب رسولان خود کردند و آثار سایر مخلوقات که در جمیع بلاد بودند و آیات انفسی انتقال
ایشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام پس انبات لحم بعد از آن انتقال ایشان از مرتبه جنینیت بطفولیت و از طفولیت بشباب

و از شباب بکهولت و از کهولت بشیخوخیت و از تزاید عقل و تمیز و تزاید اسنان و تنزل آن در وقت توغل ایشان در پیری و احوال
این قول زجاج است ششم آنکه آیات آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه الملک المنان
و انفسی انچه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اقع شد از فتح مکه و این قول از محمد بن کعب منقول است هفتم آنکه ضمیر راجع است بجمیع ادیان
و معنی آنست که بنمائیم همه را مر ایشان دلایل آفاقی که بدیع نیاتست و آیات انفسی که اهلاک اعدا است هشتم آنکه آفاقی اختلاف ازمنه و امکنه است
و انفسی تفاوت کلبسید در احوال و اطوار و حد آرایا تحقیقی و اصحاب تدقیق گفته اند که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و شبیه نیست که آیات
دلایل قدرت در عالم کبیر است نمونه آن در عالم انسانی است از آنجمله اخلاط اربعه که از آیات انفسی است نمونه فصول اربعه است که از آیات آفاقی
و بر این قیاس اربعه آن باج اربعه است و عروق اربعه که اکحل و قیفال و باسلیق و ابطیست مانند انهار اربعه است که آن سیحون و جیحون و نیل
و فرات و چشم مثل ابر است که گاهی گریان و باران است و گاهی نه بر این طریق و نعم قیل فی الافاق شمس و قمر فی الانفس حس و فکر
فی الآفاق کوکب و نجوم فی الانفس عجائب علوم فی الآفاق سحاب و غیوم فی الانفس نوائب و هموم فی الآفاق برق و خاطفة
فی الانفس عروق و اجفه فی الآفاق جبال شامخة فی الانفس امال راسخة فی الآفاق عیون نابعة فی الانفس عیون دامعة فی
الآفاق جواهر و معادن فی الانفس ظواهر و بواطن پس انچه مفصلا در عالم است مجملا در نشاء انسانی است و لهذا میگویند که انسان عالم
صغیر است و غیر او عالم کبیر مفصل پس عالم شدن بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالمیت است بجمیع ماسوی و آن مستلزم معرفت حق تعالی
است و از اینجا است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه القصه حق سبحانه بعد از حجج و آیات بینه بر
قدرت در باره منکران بعث و خلود مکلفان و سید الانبیا میفرماید که **أَلَا إِنَّهُمْ** بدانید بدرستیکه **فِي مِرْيَةٍ** در شک و ریبانند **مِنْ لِقَاءِ**
رَبِّهِمْ از رسیدن بثواب و عقاب پروردگار خود در روز جزا این کلام دال است بر جهل و سفاهت ایشان بجهة اضافه عبث بحضرت سبحانه
در علم مجازات اعمال بندگان و لهذا بعد از این میفرماید که **أَلَا إِنَّهُ** و تفصیل بهاء و ظواهر و بواطن آن عالم و بنا بر وجهیکه هیچ چیز از او بند و
پنهان نیست پس احوال هر کس دانا خواهد بود بدانید که او سبحانه **بِكُلِّ شَيْءٍ** بهمه چیزی **مُحِيطٌ** و ارسیده است از روی علم شامل و قدرت
کامل جزو مجمل و تفاصیل اشیاء و بظواهر و بواطن عالم و بنا بر وجهیکه هیچ چیز از او پوشیده و پنهان نیست پس احوال اکثر با تو خواهد
بود و همه را بجزای عمل خود خواهد رسانید **سُورَةُ حم عسق** و این را سوره الشوری نیز گویند و عدد آیات آن پنجاه و سه است نزد کوفی
و پنجاه نزد جماعتی دیگر و اختلاف در سه آیه است حم و عسق و کالاعلام که پیش کوفی از جمله آیاتست نه غیر او و ابی بن کعب از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند خدا تعالی فرشتگان را امر فرماید تا بر او صلوات فرستند
و امرزش خواهند تا روز قیامت و سیف بن عمیره از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که هر که این سوره قرائت کند حق
سبحانه روز قیامت روی او را چون ماه شب چهارده گرداند و او را نزد خود بدارد و خطاب کند با او که ای بنده من بر دوام مداومت بسوره
حم عسق مینمودی و نمیدانستی که ثوابات در چه مرتبه است و اگرچه علم بثواب آن میداشتی هرگز از خواندن ملال و کلالت نمی یافتی و دایم
بخواندن آن مواظبت مینمودی ملائکه را امر نماید که او را ببهشت برند و در بهترین اماکن آن و بر اجای ده هیبت فرشتگان او را ببهشت
برند و در قصری که ابواب او شرف و درج آن از یاقوت سرخ باشد فرود آرند و صفا و نظافت آن قصر بر وجهی باشد که ظاهر او باطن و باطن
آن از ظاهر مشاهده توان کرد و هزار حور العین و هزار جواری و هزار ولدان که مثل لؤلؤ منثور باشند نامزد او کردانند باسایر انواع
کرامات و اصناف مکرمت و بدانکه چون حق سبحانه بذکر قرآن ختم سوره حم سجده نموده افتتاح این سوره نیز بذکر آن کرده و فرموده که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم عسق از قتاده مرویست که عسق اسمی است از اسمای قرآن و لهذا در وجه تفصیل این سوره از حوامیم دیگر بعضی
گفته اند که استفتاح جمیع سور حوامیم بذکر کتاب است الا این سوره پس در موضع کتاب عسق واقع شده تا بحسب معنی دلالت کند و بعضی
دیگر در وجه تفصیل گفته اند که چون معانی این سوره در خبریست که بر سایر انبیا نازل گشته بخلاف حوامیم دیگر از این جهة سوره بلفظ عسق
از سایر حوامیم ممتاز گشته و از شعبی و جبیر منقول است که حا از حمد است و میم از مجید و عین از عالم و سین از قدوس و قاف از قاهر و قولی آنست
که این اشاره است باسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر یا ایما است بصفت حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و گویند که این حروف رمزیست باین عطا
که حق سبحانه و تعالی بحضرت سید الانبیا ارزانی داشته حا حوض مورود او است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت از آن سیراب شوند و میم
ملک ممدود او و کمان شرق تا غرب منحصر است و عین عزت ممدود او است و سین سنا و بهاء که اعز اشیا است و سین سیادت او که مرتبه هیچ
احدی به پایه او نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که از درجه او لی ادنی است و در روز قیامت که آن شفاعت کبریست و نزد بعضی آنست
که این حروف مقطعه مبنی است بر حوادث و وقایع و فتن چنانچه حا اشارت بحرب و میم بتبدیل ملک و دول و عین بعد و مقهور و سین باستیصال
کفار و سنین و علو و قاف بقدرت و غلبه خدا بر ملوک دنیا و از بکر بن عبد الله المزنی روایتست که حاجی چیست که میان عرب واقع
ایشان واقع شده و میم ملک بنی امیه و عین علو عباسیان و سین سنا مهدی و قاف قوم عیسی که بدو و قتیکه از آسمان فرود آید منبر قاف
قوم خود ترسا یان انکشتند و کلیسیا را خراب کند و از طایفه منقول است که مردی از عبد الله عباس پرسید که حم عسق چه باشد گفت عین
را باین خبر دهم بدانکه این آیه در شان مردیست که نام او عبد الله یا عبد الاله باشد و او بر بعضی از بلادهای مشرق فرود آمد و بر کنار جوی
دو مدینه بنا کند بر طریقی که جوی آب در میانه هر دو شهر که چون خدا خواهد که ملک او و اتباع او را زایل کرداند در شب آتش فرستد
و یک شهر را تماما می سوزد چنانکه از او اثری نماند و دیگر اهل آن مدینه با جابر لنگر در آنجا باشد تماشای این مدینه اید خدا تعالی

ایشانرا با آن هرد و شهرها بخاک خسف کنند بر وجهی که از آثار ایشان هیچ باقی نماند و ذلک قوله حم عسق یعنی تقدیر کرده شد عین یعنی و سین و
قضای از جانب خدای در حق این هرد و شهر و کویند عین اشارتست بعدل او سبحانه و سین بسکون و قاف بوقوع عذاب بر مردمی
یعنی مقدر و مقضی کشته از روی عدل که زود باشد که واقع شود بر این هر دو مدینه و مانند اینست خبری که جابر عبد الله از رسول صلی الله علیه و
آله روایت کند که مدینه بنا کنند میان دجله و دجیل و قطربل و صراط جباران اهل زمین آنجا کرد شوند و مالهای عالم را آنجا کشند خدای تعالی آن شهر را
با جمیع جباران بزمین فرو برد و ابو الجواز از عبد الله عباس روایت کند که عین علامت عذابست و سین نشانه مسخ و قاف اثر قذف و ثعلبی
از ابن عباس نقل میکند که از امیر المؤمنین علیه السلام این کلمه را استفسار نمودند فرمودند که حا حرقت و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ
و قاف قذف و مؤید این قولست اینکه در آثار وارد شده که چون این آیه آمد آثار اندوه و ملال بر جبین مبارک سید عالم صلی الله علیه و
سلم ظاهر کشت کفتند یا رسول الله چرا دلتنک شدی فرمود که مرا خبر دادند ببلائی که بامت من فرود آید و آن خسف و مسخ و قذف و امثال
آنها از خروج دجال و سایر وقایع که در زمان خروج مهدی و نزول عیسی علیهما السلام پیدا شود پس بنابر این کلام وحی ملک علام است بسوی
سید انام که مشعر است بر حدوث وقایع و فتن که بعد از او ظاهر شود کذلک مثل آنچه در این سوره است تعالی یوحی الیک
پیوسته وحی میکند بتو والی الذین من قبلک و با آنانکه پیش از تو بوده اند از انبیا و رسولان الله العزیز خدای که غالبست بر جمیع اشیا
پس هیچ کس از انزال وحی او را باز نتواند داشت الحکیم دانا بمصالح که بسبکه سزاوار نزول وحی است بر او مراد آنست که عادة الله جاری کشته بانکه
مضامین این سوره را که توحید است و تصدیق به بعث و نشور بجمیع پیغمبران خود الهام نماید و این معانی را در قرآن و سایر کتب سماوی مکرر فرماید
بجهت تعظیم بلیغ و لطف عظیم نسبت ببندکان اولین و آخرین پس ذکر ایحاء بصورت مضارع با آنکه حکایت از حال ماضی بجهت دلالتست بر استمرار
وحی و اشارتست بر آنکه مثل این ایحاء از عادة الله است و عطا از ابن عباس روایت کند که هیچ پیغمبری حق سبحانه باو کتاب نفرستاده مگر که معانی این
سوره را بلغات ایشان در آن درج فرموده له ما فی السموات او راست آنچه در آسمانهاست از امور علویه و ما فی الارض و آنچه در زمین
است از اشیاء سفلیه و هو العلی و اوست بلند مرتبه بر وجهی که عقل بدرک کنه رفعت شان او نرسد العظیم بزرکواری که برید
فهم نیز بکریوه سرادقات عظمت و جلال او راه نبرد تکاد السموات نزدیک شده که آسمانها از غایت هیبت عظمت و جلال و یا از استعظام
اسناد ولد و اشراک غیر باو یتفطرن شکافته شود من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی مبدء شکافتن از عرش و کرسی شود با این ترتیب تا آسمان
دنیا و چون اجرام علویه با وجود رفعت و متانت از جهت سطوت و عظمت قریب بانشقاق باشد پس کوا این سفلیه بطریق اولی و در کشاف آورده که
ذکر فوقیت ابدانست بر کمال عظمت و کبریا و جلال ملک متعال چه بالای آسمانها عرش است و کرسی و صنوف ملائکه مقربین و غیر آن از آثار
ملکوت و جبروت پس ابتدای انشقاق از آنجا اعظم ادله باشد بر غایت عظمت و جلال حضرت عزت و کویند که ضمیر فوقهن راجع بارضست یعنی
همه آسمانها منفطر شوند از بالای زمینها و الملائکة یسبحون و جمیع فرشتکان تسبیح میکنند ذات او سبحانه را از ناسزا و ناروا و تنزیه میکنند
بحمد ربهم بسپاس داری و شکر کذاری پروردکار خود یعنی تسبیح و حمد با هم میکویند تا یکی نافی ناسزا باشد و دیکری مثبت سزاوار
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که مراد بملائکه در این مقام حملة العرش اند که همیشه به تسبیح و تحمید او سبحانه زمزمه مینمایند
و یستغفرون و آمرزش میطلبند از او لمن فی الارض از برای کسانیکه در زمین اند از مؤمنان نه کافران چه ایشان هرکز رحمت خدای نمیرسند
و از اینجاست که در سوره المؤمن استغفار حملهٔ عرش را مخصوص باهل ایمان کردانیده و فرموده و یستغفرون للذین آمنوا و نیز بر سبیل حکایت
در آنجا فرموده که فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم الا ان الله بدانید که خدای هو الغفور اوست آمرزنده
بندکان الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه و انابت و از وفور رحمت و غفران اوست که فرشتکان را باستغفار کنه کاران امر فرموده
بدانکه این آیه بنابر تفسیر اول از برای زیادتی تقریر عظمتست و بنابر ثانی بجهت دلالتست بر تقدس ذات او از اتخاذ ذنب و شریک
و وجه ربط استغفار بما سبق بر تفسیر اول بجهت خوف ملائکه است بر اهل ایمان از سطوت جلال و هیبت عظمت و بر تفسیر ثانی
توحید و تنزیه مؤمنان و بعد ایشان از اشراک و نسبت ولد بحضرت سبحان بعد از آن از امهال کفار اخبار میفرماید که و الذین اتخذوا
و آنکسانیکه فرا کرفتند من دونه بجز از خدای اولیاء دوستان مراد شرکا و انداد اند که معبود مشرکانند و تسمیه اولیا با آنها از
قبیل تسمیه شیء است باسم لازم شیء الله حفیظ علیهم خدا نکهبانست بر اعمال و اقوال و احوال ایشان و هیچ چیز از آن بر او فوت نمیشود
پس همه را بجزای آن خواهد رسانید و ما انت علیهم و نیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل کماشته شده یعنی بر تو واجب نیست که موکل
ایشان باشی و محافظت اعمال ایشان کنی پس از کفر و عناد ایشان دلتنک مشو بیش از تو همین دعوت و به تبلیغ احکام شریعت و کذلک
و مثل آنچه مذکور شد از محافظت حق سبحانه با ضلال کفار و عدم وجوب محافظت تو اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو
قرآنا عربیا در حالتیکه آن قرآنیست عربی که لغت قوم تو است و میتواند بود که ذلک اشاره باشد بمصدر اوحینا یعنی مثل این ایحا
وحی نمودیم بتو در حالتیکه آن قرآنیست بلغت عرب که لغت قوم تست و میتواند بود که ذلک اشاره باشد بایحاء انبیاء سابق یعنی مثل آنچه را
که وحی کردیم بر هر پیغمبری بزبان قوم او وحی کردیم بتو در حالتیکه قرآنیست بزبان قوم تو لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل مکه را
و من حولها و کسانیرا که کرداکرد او یند تا نهایت ربع مسکون و تسمیه مکه بام القری بجهت انبساط همه زمین است از تحت آن پس ام بلاد
و اصل جمیع نواحی و اقاصی عالم باشد حاصل که ما قرآن را بجهت آن فرستادیم تا انذار نمائی جمیع سکنهٔ بلاد را و تنذر و بیم کنی همه ایشان را
یوم الجمع از روز جمع یعنی روز قیامت لا ریب فیه و هیچ شک و شبهه نیست در آمدن آن این جمله معترضه است و محلی از اعراب ندارد

و جمع ثانی بمفعول اول و اول بمفعول ثانی بجهة تهویل و ابهام تعمیم است و تسمیه قیامت بیوم الجمع با جهت آنست که خلق اولین و آخرین
در آن روز مجتمع کردند و یا باعتبار آنکه ارواح باشباح خود جمع شوند و یا اعمال را با عمال خود حشر کنند و یا هر کس را با عمل خود فراهم آرند
یا اهل سموات و ارضین با هم ملاقات کنند و بعد از آنکه همه خلایق در موقف جمع شده باشند و از حساب فارغ کشته باز دیکر ایشانرا
متفرق سازند فریق فی الجنة بعضی از ایشان کروهی باشند که ایشانرا به بهشت برند بجهت طاعت و عبادت ایشان که مؤمنان موحد اند و فریق
فی السعیر و برخی دیکر کروهی باشند که ایشانرا در دوزخ اندازند بجهت عناد و عدم انقیاد و ایشان مشرکان ملحد اند از عبد الله عمر روایت
است که روزی رسول صلی الله علیه از خانه بیرون آمد و دو صحیفه در دست داشت و کفت دانی که این صحیفه ها چیست کفتیم نه یا رسول
الله فرمود که آنچه در دست راست دارم نامه ایست که اسامی جمیع نیکوکاران که اهل بهشت اند در آن ثبت است که هیچ از آن زیاده و کم نشود
و آنکه در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای بدکاران که اصحاب دوزخ اند در آن مندرج است و هیچ از آن زیاده و کم نکردد بانکه این آیه را
تلاوت فرمود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و لو شاء الله و اکر خدا خواستی که بر سبیل قهر و جبر همه خلقرا بزاد و ملت اسلام در آورد
لجعلهم هر آینه کردانید همه ایشانرا از روی الجاء امة واحدة کروهی یکتا بر جادهٔ هدایت و نظیر اینست قوله تعالی و لو شئنا لآتینا کل
نفس هداها و قوله و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا و لکن یدخل و لکن در می آرد من یشاء هر کرا میخواهد از اهل توحید و عبادت
فی رحمته در بهشت خود مراد آنست که مشیت و حکمت او سبحانه تقاضای آن میکند که همه مردمانرا مکلف کرداند و بنای کار ایشان
را بر اختیار نهد تا هر کس که از روی اختیار با وامر و نواهی او انقیاد نماید مستحق بهشت شود و هر که طریق کفر و انکار و عناد را اختیار
کند مستوجب دوزخ کردد پس بنای ثواب و عقاب بر تکلیف است در زمان اختیار و الظالمون و ستمکاران یعنی اهل کفر و ضلالت
ما لهم نیست مر ایشانرا من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان کردد و لا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد و تغییر مقابله
بجهت مبالغه است در وعید کفار چه سوق کلام در تهدید ایشانست و انذار ام اتخذوا من دونه بل اضراب است از قبول ایمان مشرکان یعنی نه
چنانست که کفار قبول ایمان کنند و بتوحید الهی اعتراف نمایند بلکه فرا کرفته اند بجز از خدای اولیاء دوستان که اصنام اند و سایر
معبودان باطله که اصلا نفع و ضرر از ایشان متصور نیست و اکر اراده آن دارند که از برای خود دوستی فرا کیرند که نفع با ایشان رساند
و ضرر از ایشان باز دارد فالله هو الولی پس خدای تعالی اوست که بحسب حقیقت مستحق ولایتست نه غیر او سبحانه دوستی
که دوستان خود را بنوازد و دستکیری ایشان نماید پس واجب و لازم است که دوستی با وی کنند نه با غیر او و هو یحیی
الموتی و او زنده کرداند مردکانرا بقدرت کامله نه اصنام که در نهایت عجز اند و در کمال فقر و هو علی کل شیء و او بر همه چیزی قدیر
توانا است بخلاف معبودان باطله از اصنام و اصنام که بر هیچ چیز قدرت ندارند و در دفع ضرر عاجز مطلق اند پس ایراد ذکر احیا و اثبات
قدرت او بر ما سوی بجهت تقریر ربوبیت او است و بیان وجوب اتحاد وجوب ولایت نه غیر او تا بعبادت او میل نمایند و غیر او را انکار نمایند و کفار از
فرط جهالت و غایت غوایت او را کذاشته اند و بر پرستش غیر او ارتکاب نموده بعد از آن حکایت قول رسول میکند نسبت بمؤمنان و میکوید که
و ما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فیه در آن با کافران من شیء از هر چیزی از امور دینیه و دنیویه فحکمه پس حکم آن مختلف فیه
مفوضست الی الله بسوی خدا یعنی در روز قیامت که میزان عدل را نصب کند حق تعالی حکم خواهد کرد بحقیت محق و بطلان باطل
میان شما و ایشان و مراد از حکم اثابه محقین است که اهل ایمان اند و عقوبت مبطلین که مشرکانند و بعضی معنی آنست که آنچه اختلاف کنید
در آن از تأویل متشابه پس رجوع کنید در آن بایت محکمه یا آنکه آنچه اختلاف ورزید و منازعت نمایید از خصومات پس بر رسول خدا عرض
کنید و غیر او بر حکومت اختیار منمائید کقوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول یا آنکه خلافی که میان شما واقع شود از آنچه
که متعلق بتکلیف شما نباشد چون معرفت روح بخدا او کذارید کقوله و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی ذلکم آنکس که حقیقت حکم
صفت او است الله خدای بحق است ربی که پروردکار منست علیه توکلت بر او نه بر غیر او توکل کرده ام در رد کید اعداء دین و در همه
امور جمیع مهمات خود را بوی تفویض نموده ام و الیه انیب و بسوی او بازکردم نه غیر او چه مرجع جمیع بندکان بسوی او است
فاطر السموات و الارض این خبر بعد از خبر ذلکم است یعنی آنکس که متصف است بحقیقت حکم شکافنده است و بیرون آورنده از عدم آسمانها و زمینها
و میتواند بود که مبتدا باشد و خبر او قوله جعل لکم یعنی آفریننده آسمانها و زمینها بیافرید برای شما من انفسکم از جنس نفسهای شما
ازواجا جفتها که زنانند تا با ایشان انس کیرید و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید و من الانعام و خلق فرمود از برای شما از جنس چهارپایان
ازواجا جفتها و صنفهای کوناکون یعنی از برای هر یک زوجی یعنی نر و ماده تا سبب توالد و تناسل باشد کما قال ثمانیة ازواج من الضأن
اثنین و من المعز اثنین الی آخر الایه یذرؤکم ضمیر جمع راجع بانسان و انعام بر سبیل تغلیب عقلا بر غیر عقلا و مخاطب بر غایب یعنی بسیار
میکرداند شما را و انعام را فیه در این تدبیر یعنی در خلق ازواج که منشأ ازدواج و تناسل است و جهت این تعبیر مثل منبع و معدن بث و تکثیر است
از این جهة ایتاء ظرفیت نمود بر ای سببیت و نظیر اینست قوله تعالی و لکم فی القصاص حیوة و ...
ان بر معنی با و بعضی آنست که ضمیر فیه راجع بازواج است که از لفظ ازواج مفهوم میکردد یعنی بسیار کرداند شما را در ازواج تا آن
سبب توالد و تناسل کردد و چون بجای آسمان و زمین و تکثیر خلایق بازواج مقرر هیچ کس نیست بغیر از او و از این جهت بعد از این میفرماید که
لیس کمثله شیء نیست هیچ چیزی مانند او و لفظ مثل در این کلام زاید است مثل مثلک لا یفعل کذا و نتواند که مثل بدل از ... خود باشد
زیرا که آن متعلق با فرض میشود که از اثبات مثل و نفی است پس کلام بر سبیل کنایه باشد یعنی اکر ... برای او مثلی میبود آن مثل را مثلی میبود

بجای انکه بدلایل عقلیه ثابت شده که او سبحانه منزه است در صفات که اصلا راه شرکت غیر در آن کشوده نمیشود پس اگر او را بالفرض مثل باشد
صفات منفرد خواهد بود حال انکه بدلایل عقلی و سمعی و حلف او سبحانه ثابت است پس غیر او در صفات منفرد نتواند بود پس
معلوم شد که ایراد مثل بنابر قصد مبالغه در نفی مثل از ذات او و نفی چیز از شبه شیء که برخص اوصاف اوست موجب نفی است از آن بطریق
اولی و چون دانسته شد که کلام بر وجه کنایه است پس فرقی نباشد میان کاف نیست و لیس کمثله شیء و پیش بعضی حرف زاید است
و معنی است که نیست مانند او چیزی پس تکرار کلمه تشبیه بجهه تاکید معنی نفی باشد یعنی اصلا او را مانندی و نظیری نیست و بعضی برآنند که مثل
بمعنی صفت است و تقدیر کلام اینست لیس کصفته صفة یعنی نیست مانند صفت او صفتی زیرا که جمیع صفات نظیر بصفات کمال او نباشد پس مثل
صفات او نباشد **وهو السمیع** و اوست شنوا مر جمیع آنچه شنیده میکرد **البصیر** بینا هر دیده میشود **له مقالید السموات والارض**
مر او راست کلیدهای خزاین آسمانها و زمینها یعنی خزاین ارزاق سماوی که باران است و گنجینهای ارزاق ارضی که نباتات است در قبضه اقتدار اوست **یبسط
الرزق** کشاده میکرداند روزی را **لمن یشاء** برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت **ویقدر** و تنگ میسازد بر هر که اراده میکند بر طبق حکمت **انه**
بدرستیکه او سبحانه **بکل شیء** بهر چیزی از دقایق استحقاق قبض و بسط **علیم** داناست پس بر وجه استحقاق ارزاق میدهد و بعد از تعداد
نعمت دنیویه بیان نعمت اسلام میکند و میکوید **شرع لکم من الدین** بیان کرد و روشن ساخت خدای تعالی از برای شما دینی که مستمسک آن شوید **ما
وصی به** آنچه فرموده بود بآن **نوحا** نوح پیغمبر را علیه السلام **والذی اوحینا الیک** و آنچه وحی کردیم بتو این التفات است از غیبت بتکلم **وما
وصینا به** و آنچه امر کرده بودیم بآن **ابراهیم وموسی وعیسی** این سه پیغمبر را از اصول دین یعنی خدای هویدا ساخت از برای شما اصول دینی که مشترک است
میان دین نوح و محمد و انبیائی که در میان ایشان واقع شده اند از ارباب شرایع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و کتب ایشان و روز آخرت
وقوله **ان اقیموا الدین** منصوب المحل است بر آنکه مفعول شرع باشد یعنی روشن کرد از برای شما اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان بآنچه
تصدیق بآن واجب باشد از اصول دینیه و میتواند بود که مرفوع المحل باشد بر استینافیه در حکم جواب و ماذلک المشروع یعنی آن مشروع
اقامت نمودن است باصل دین و متمسک شدن بآن یا آنکه مجرور المحل باشد بر آنکه بدل ضمیر به باشد یعنی بیان کرد از برای شما آنچه
امر کرد از برای شما آنچه امر کرده بآنکه اقامت اصول دینیه کنید **ولا تتفرقوا فیه** و متفرق و پراکنده مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید
در اصول دین اما فروع شرایع مختلف است بحسب اختلاف ازمنه و مصالح کقوله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا **کبر** بزرگ است
و دشوار و گران **علی المشرکین** بر مشرکان **ما تدعوهم** آنچه میخوانی ایشان را **الیه** بسوی آن از توحید و اخلاص و نفی شرک **الله یجتبی**
خدا میکشد و جمع میکند **الیه** بسوی آنچه تو میخوانی ایشان را از دین اسلام **من یشاء** هر کرا میخواهد از آنکسانی که مطیع و منقادانند یا
برمیگزیند برای خود بجهه رسالت آنرا که اراده کند **ویهدی** و راه نماید بتوفیق و ارشاد **الیه** بدین حق **من ینیب** هر کرا که باز گردد
بحق و روی آورد بسوی وی یعنی هر که از همه اعراض کند و او را خواهد او سبحانه راه راست بدو نماید کقوله تعالی والذین اهتدوا زادهم
هدی بآنکه راه راست مینماید ببهشت و ثواب هر کرا که بنیت خالص رجوع باو کند **وما تفرقوا** و متفرق و پراکنده نشدند اهل ادیان
و ملل از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن یعنی از دین خدا نکشتند **الا من بعد ما جاءهم العلم** مکر از پس آنکه آمد بدیشان
دانش از اخبار پیغمبران مثل آیات تورات و انجیل یا بعد از علم ایشان بآنکه تفرق محض ضلال متوعد علیه است و این برکشتن **بغیا** از روی
ستمکاری و جباری بود که واقع شده بود **بینهم** میان ایشان یا از روی طلب جاه و دنیا یا بر وجه حسد بردن بر پیغمبر خود و کویند
مردمان بعد از اهلاک کافران بعذاب طوفان بر یک ملت بودند چون پدران ایشان بمردند اختلاف در میان ایشان واقع شد و بر این
حال پیغمبران بر ایشان مبعوث کشتند و ایشان بجهه بغی و تجبر و حسد بر ایشان نکرویدند و در بعضی تفاسیر آورده اند که مراد باین
متفرقین اهل کتاب زمان حضرت رسالتند پس معنی است که اهل کتاب اختلاف نکرده اند در حق حضرت رسالت صلی الله علیه واله
مکر بعد از آنکه بایشان آمد طریق علم ببعثت آنحضرت و صحت نبوت او پس عدول نمودند از نظر کردن در آن بجهه ظلم و عداوت و حسد و حرص
بر طلب دنیا کقوله تعم وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة یا آنکه متفرق نشدند کفار مکه مکر بعد از آن که یقین
دانسته بودند که او پیغمبری بحق است ولیکن از او متفرق کشتند بجهه حسد بردن بر او و خوف بیرون رفتن ریاست از سلسله ایشان
ولولا کلمة سبقت و اگر نبودی که سخنی پیش گرفته است در تاخیر عذاب **من ربک** از پروردگار تو **الی اجل مسمی** تا بمدتی نام برده
شده و مقرر کشته **لقضی بینهم** هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر مبطل و نجات مومن محق **وان الذین** و بدرستیکه
آنانکه **اورثوا الکتاب** داده شده اند کتاب یعنی تورات و انجیل **من بعدهم** از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام والتحیة
والثنا و احبار بودند مراد یهود و نصاری زمان آنحضرتند که از پس آباء و اجداد خود تورات بایشان آمد یا آنکه مراد مشرکان عهد رسولند که
از پس اهل کتاب قرآن بر ایشان نازل شد و ایشان **لفی شک منه** هر آینه در شک اند از قرآن یا از دین یا از پیغمبر **مریب** شکی بریب
افکننده که ظن است یعنی ... ایشان انست که قرآن یا دین اسلام یا حضرت رسالت بر غیر حق است **فلذلک** پس بجهه این تفرق و اختلاف
که از ایشان صادر کشته **فادع** پس بخوان مردمانرا باتفاق و ائتلاف بر ملت حنفی که دین اسلام است تا تفرق و اختلاف و شک از ایشان
زایل شود **واستقم** و مستقیم باش بر دعوت نبوت و تبلیغ طریق شریعت **کما امرت** همچنانکه مامور شده بآن یعنی عمل بمقتضای
امر الهی کن و نزد زجاج لام لذلک بمعنی الی است و ذلک اشاره بمضمون ما وصی به یعنی بسوی دینی که خدای تعالی بانبیای خود امر بآن نموده
بندکانرا دعوت کن یعنی مردمانرا بر توحید و اخلاص ترغیب نمای و بر این هیچ ثابت قدم باش **ولا تتبع اهواءهم** و پیروی مکن هواهای

مختلفه

مختلفه و آرزوهای باطله ایشان را در شبهات آورده که ولید بن مغیره بحضرت رسالت صلی الله علیه واله گفت که از دین و دعوت خود
رجوع نمای تا نیم مالهای خود را بتو بخشم و شیبه بن عتبه گفت که اگر از دین خود بر کردی دختر خود را در حباله تو بدارم و حق سبحانه امر فرمود
که به تبلیغ دعوت توحید استقامت نمای و بر دین اسلام ثابت قدم باش و متابعت اهوای باطله ایشان مکن **وقل آمنت** و بکو کرویدم
بما انزل الله بآنچیزیکه فرو فرستاده است خدای **من کتاب** از جنس کتاب یعنی بکتابیکه بر من و بر انبیای سابق نازل کشته ایمان
آورده ام مراد آن است که بکفار بکو که من بجمیع کتب سماوی که بر من و بر انبیای سابق نازل کشته تصدیق نموده ام بخلاف شما که بعضی ایمان
آورده اید و بعضی کافر کشته اید کما قال ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض و چون مضامین جمیع کتب منزله امر است بتوحید و اخلاص
و تبرا از اشراک پس چکونه انرا انکار ادارم و تابع شما شوم **وامرت** و دیگر امر کرده شده ام یعنی مرا فرموده اند **لاعدل** بآن که عدل کنم و طریق
سویت مرعی دارم **بینکم** میان شما یعنی جمیع اشراف و اراذل را بدین توحید خوانم و اصلا ان تبلیغ دعوت و ادای احکام شریعت
نمودن کلام اول اشارت است بکمال القوه نظریه و این کلام ایماء است بکمال قوه عملیه و نیز بکو بکفار که شما معترفید بآنکه **الله ربنا
وربکم** خدای آفریدکار ما و آفریدکار شماست **لنا اعمالنا** ما راست جزای کردارهای ما **ولکم اعمالکم** و مر شما راست پاداشت
عملهای شما **لا حجة بیننا وبینکم** هیچ خصومتی نیست میان ما و میان شما نیست خصومت و حجت باعتبار احتجاج احد خصمین است
دیگری مراد انست که بجهه ظهور حق احتجاج و خصومت را مجال نماند پس اگر کسی بخلاف آن میل نماید بر سبیل عناد و مکابره خواهد
بود انکه بجهه تهدید کفار میفرماید که بکو بایشان **الله یجمع** خدای جمع کند **بیننا** میان ما در روز قیامت و انتقام ما از شما بکشد
والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه اهل حق بجنات و رضوان رسانند و اهل باطل را بدرکات نیران این آیه دال است بر
مهاجرت و متارکت کفار در مواقف مقاوله بعد از ظهور حق و قیام الزام حجت نه متارکه میان ایشان در مواقف محاربه پس آیه القتال
منسوخ نباشد بعد از ذکر ظهور حجت و انقطاع محاجت بیان حال اهل حجت باطله میکند و میکوید که **والذین یحاجون** و آنانکه
مخاصمت میکنند از کفار و مجادله مینمایند با پیغمبر و سایر مسلمانان **فی الله** در دین خدا **من بعد ما استجیب له** از پس آنکه اجابت کرده
شده باشد یعنی اجابت کرده باشند ایشان **له** مر قول خدا را در روز میثاق و بربوبیت او اقرار نموده و کویند که مراد یهود و نصاری اند
که بعد از استماع نعوت حضرت رسالت در تورات بوی ایمان آورده و چون مبعوث کشت بجهه حقد و حسد بوی نکرویدند و در مقام
مجادله و خصومت درآمدند با آنکه نعوت معهوده او را دیده و مشاهده میکردند و معجزات باهره دال بر صحت نبوه او و برای العین میدیدند
وعلی التقدیرین **حجتهم داحضة** حجت ایشان بر رد نبوه او باطل است و زایل **عند ربهم** نزدیک پروردگار ایشان
چه بعد از وضوح حجت و ظهور ادله بر صحت نبوت حجت ایشان عناد محض و محض عناد است **وعلیهم غضب** و بر ایشان است خشم خدا
بجهه مجادله نمودن در ادحاض حق **ولهم** و مر ایشان راست **عذاب شدید** عذابی سخت که آن اثر ابراست و نتیجه شبهات ایشان
سبیل مراو حجت است یا بنا بر زعم ایشان مجاهد کفته که محاجه ایشان که میکفتند که کتاب ما پیش از کتاب شما است و رسول ما پیش از رسول
شما پس ما بهتر از شما باشیم و بحق اولی و احق و کویند که ضمیر له راجع بحضرت رسالت است یعنی آنانکه مجادله مینمایند در دین خدا بجهه نصرت
مذهب خود پس از آنکه خدای دعای آنحضرت را مستجاب کرد بر کفار بدر تا آنکه همه بدست اهل ایمان کشته شدند و بر کفار مکه و بنی مضر بقحط
و غلا مبتلا شدند و از برای مستضعفین تا از دست کفار قریش خلاص یافتند و غیر آن از معجزاتی که مثبت نبوه او بود و مستلزم الزام حجت
بر ایشان پس مجادله اجماعت و حجت ایشان باطل است و نابودنی بر ایشان است غضب الهی و عقوبت نکال پادشاهی **الله الذی** خدای بحق
آنکسی است که **انزل الکتاب** فرو فرستاده جنس کتاب یا قرآن از آسمان **بالحق** براستی و درستی و خبر داد از ماضی و مستقبل یا بر
اوامر و نواهی و سایر فرایض و احکام الهی **والمیزان** و انزال فرمود طریق شرع که عدالت حقیقی است تا بندکان در جمیع امور سویت مرعی
دارند و نیمیان بمیزان بجهه آن است که میزان آلت انصاف و سویت است میان بندکان و نزد بعضی مراد بمیزان ترازو است که معروفست که
بان چیزی را بسنجند و وجه عطف آن بکتاب اشتراک عدالت و سویت است بینهما و بنابرین مراد بانزال آن امر کردن او سبحانه است بان و تعلیم
کیفیت وزن اشیا بآن تا حیفی در بایع و مشتری واقع نشود و کویند که مراد بمیزان پیغمبر است که در کمال سویت و اعتدال است و مؤسس
اساس نصفت و ممهد قواعد عدالت پس مراد بانزال او ارسال او باشد و چون قیامت روز حساب است و وضع موازین قسط و عدالت از آن
جهت بعد از ذکر میزان بیان احوال قیامت میکند و میکوید که **وما یدریک** و چه چیز دانا کرد ترا خطاب بحضرت رسالت است و مراد امت
او باشد و میتواند بود که خطاب متوجه باشد بهر که از شان او تخاطب باشد یعنی ای مکلف چه شناسا ساخت ترا بآمدن قیامت و چه دانی
لعل الساعة شاید که وقت قیام قیامت **قریب** نزدیک بود پس متابعت کتاب خدا کن و بشریعت او عمل نمای و بر عدل مواظبت نمای پیش
از مفاجات روزیکه اعمال تو در موازین قسط سنجیده شود و حکمت در اخفای وقت قیامت اینست که تا بندکان همیشه خود را از خود سازند
و بتوبه مبادرت نمایند چه اگر وقت قیام قیامت معلوم باشد ایشان پیش از وقوع آن بقبایح مشغول شوند و بآن مغرور کردند اعتماد بر
تلافی آن نمایند بتوبه کند و چون وقوع قیامت کنند و بدانکه تذکیر قریب یا باعتبار تاویل ساعت است ببعث و یا بتقدیر حذف مضاف یعنی
لعل مجیء الساعة قریب چون رجی در کلام الهی نازل منزله یقین است پس لعل بمعنی محقق باشد یعنی البته ساعتی که در آن قیام قیامت شود قریب
است **یستعجل** و شتاب میکنند **بها** بساعت قیامت یعنی بآمدن آن از روی استهزاء و تکذیب **الذین لا یؤمنون بها** آنانکه ایمان نمیکروند
بآن بآنکه استعجال ایشان بجهه آنست که آنحضرت رسالت تعجیز و قناعت کند و چون تا وقت در رسد و قیامت قائم نشود بر او حجت لازم کردانند

وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و تصدیق بخاتم الانبیاء نموده مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسان و هراسانند از قیامت بجهة علم ایشان بعواقب
امور خوب یا بحاسبت و مجازات وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند که آمدن قیامت درست و محقق الوقوع أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید بتحقیق که
آنانکه يُمَارُونَ مخاصمه و مجادله مینمایند از روی انکار فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت و بود نوع حشر و نشر و ثواب و عقاب لَفِي ضَلَالٍ
بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از ثواب چه قیام قیامت از مقدورات الهی غیر مستبعد است و دلالت کتب سماوی و معجزات بینه بر وقوع آن و
شهادت عقول به تحقق آن قالع شک و ریب در آن اللَّهُ لَطِيفٌ خدای بسیار نیکوکار است بِعِبَادِهِ به بندگان خود بر وجهیکه از کثرت
و فوران عقول با دراک کلیات آن قاصر بود و اوهام به سیدن جزئیات آن عاجز و نزد بعضی لطیف بمعنی باریک بین و دانا است بر وجهیکه بر
جمیع خفیات امور و اسرار صدور با خبر است و هیچ چیز از آن بر او پوشیده و پنهان نیست و مراد بلطف در این مقام ایصال منافع است به
بندگان بطریقی که در یافتن آن دقیق باشد بر ایشان و ابن عباس فرموده که لطف بمعنی مهربان و نوازنده است جنید را گفتند که لطیف بچه
معنی است فرمود آنکه با دوستان لطف کند تا دانا شوند و با دشمنان لطف نماید تا آشنا شوند و لطف در اصطلاح متکلمین فعلی است
که مکلفان بسبب او بطاعت اقرب باشد و از معصیت ابعد و هر لطف که باعتبار طاعت باشد آنرا توفیق گویند و اگر زاجر معصیت باشد
آنرا عصمت خوانند و لطف از شرایط حسن تکلیف باشد و تکلیف عاری از لطف از حکیم سزاوار نباشد چه آن معدی بنقض غرض است
و نقض غرض منافی حکمت پس آن بر حکیم روا نباشد و گویند که لطفا و سبحانه بر این بیح است که بیشتر از کفایت بدهد و کمتر از قوت کار
فرماید و در کشف معنی این و جاور ده که نعمت بقدر خود دهد و شکر بقدر بنده خواهد و در بعضی دیگر از تفاسیر آورده که لطیف آنست
که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت با هر هاش مشتمل بر عواید منافع و از این جاست که يَرْزُقُ روزی میدهد مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد بحسب مصلحت خفیه و حکمت غامضه پس مخصوص میسازد هر یک از بندگانرا بنوعی از نعمت و صنفی از مکرمت که مقتضی
حکمت او باشد همچنانکه یکی را بمال اعطا فرماید و دیگری را بنعمت دیگر که صاحب ولد نداده و غیر آن حاصل که همه بندگان مرزوقند و هیچکدام از
خوان احسان او خالی نیستند پس هر یکی بنوعی از نعمت و قسطی از عطیه محظوظ و بهره مندند و اگرچه در ضیق و سعت و قلت و کثرت بتفاوت
مراتب اند وَهُوَ الْقَوِيُّ و او است بسیار توانا در لطف و مرحمت الْعَزِيزُ غالب در اراده بر وجه حکمت و مصلحت که هر گز کرد مغلوبیت بدامن
بلا من کبریای او ننشیند مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که اراده نماید و بدو بخواهد حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آخرت را یعنی عملی را که موجب ثواب آخرت او باشد
پس تشبیه این در این سرای تخم ایمان در زمین دل بکارد و بآب عمل صالح آنرا پرورش داده تا بر آن در عرصه قیامت بردارد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ
بیفزائیم مر او را در کشت خیر او یعنی بدهیم او را بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بر آن حرث تا صل لغت بمعنی القای بذر است و بمعنی ارض
و زرع عبارتست حاصل آن عمل و ثمره آن نیز مشابه بحرث است در زراعت مشابه ثمره آن که ثواب آخرت است و از این جا است که در حدیث آمده
الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ حاصل معنی آنست که هر که در دنیا عمل کند به نیت آنکه نفع آخرت بر آن مترتب شود ما پاداش آن دهیم بیان عمل
و مضاعف سازیم ثواب عمل او را اضعافا مضاعفه وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیا را یعنی مقصد اصلی
او از آن حصول امتعه دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از آن چیزی اندکی بر حسب مقتضی حکمت و مصلحت کما قال عجلنا له فیها ما
نشاء لمن نرید وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست او را در سرای آخرت مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد کافران و مشرکانند که همت ایشان مصروف است بر جمع
امتعه دنیویه خلاصه سخن آنستکه هر که از برای آخرت کار کند در عمل خود موفق شود و مباشر برکات آن بروزگار او رسد و در آخرت حسنات
او مضاعف کرده و هر که عمل از برای دنیا باشد روزی او مقدر و مقرر باو رسد تا آنکه بر آن و جهیکه مدعای او باشد و او را در آخرت هیچ
و بهره نباشد و بعضی گفته اند که این آیه در حق اهل جهاد واقع شده که بعضی از ایشان که منافق بودند بقصد غنیمت بغزا میرفتند و جماعتیکه
از اهل ایمان بودند بقصد ثواب اجتهاد میکردند حق سبحانه فرموده که هر که بقصد ثواب جهاد کند او را باشد سهم غانمین و ثواب آخرت و هر که
قصد غنیمت نماید از آن محروم نماند بلکه سهمی که نصیب او باشد باو برسد و لیکن او را از ثواب آخرت هیچ نصیبی نباشد و علاوه بر نصیب دنیا از آن
عامل آخرت با آنکه از نصیب دنیا نیز محظوظ میگردد بجهة استهانت است نیت بحظ آخرت و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که هر که به نیت آخرت کاری کند خدا تعالی برو دنیا را اکند کیهای او را جمع کند و دل او را بی نیاز کرداند از غیر و دنیا با او اقبال کند و هر که به نیت
دنیا عمل کند خدا تعالی جمعیت او را به تشتت بدل کرداند و نصب العین او سازد و فقر و دنیا باو نرسد مگر آنچه از برای او مقرر و مقدر
شده باشد و حسن بصری گفته که چون آدمی تابع اعلی است بدون عکس پس هر که از برای آخرت کار کند بثواب آخرت برسد و دنیا نیز به تبعیت
آن باو رسد و هر که از برای دنیا عمل نماید نصیبه دنیا رسد و او را هیچ حظی از ثواب آخرت نباشد القصه حق سبحانه بعد از ذکر ترغیب در امور
اخرویه بر سبیل تقریع و توبیخ کفار میکند و میفرماید أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ بلکه آیا کفار را انبازانند یعنی انباز از شیاطین که در انواع معاصی شرک
ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ وضع کرده اند برای ایشان یعنی آراسته اند در نظر ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل و طریق مضل مَا لَمْ يَأْذَنْ
بِهِ اللَّهُ آنچه اذن نداده و نفرموده بآن خدای از شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و گویند که مراد بشرکاء اوثانند
و اضافه شرکت با ایشان بجهة ذکر فعل کفار است بآنها و اشراک خدای و اسناد شرع با ایشان بجهة آنست که سبب ضلالت اوثانند چنانچه در حکم
ابرهیم گفته که رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق بودی که از قضای سابق است بتاخیر مکافات تا آنکه
اگر نه سبق وعده بودی باینکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان در روز قیامت باشد لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن
باعیان عذاب در دنیا که غیر منقطع باشد وَإِنَّ الظَّالِمِينَ خطاب بحضرت صلی الله علیه و آله است یا به هر کس که قابل خطاب باشد یعنی بی

شرکا در قیامت مُشْفِقِينَ بینی بسیار ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند از انواع قبایح و سیئات وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ
و حال آنکه جزای اعمال قبیح ایشان فرود آینده و رسنده باشد بایشان خواه آنکه ایشان از آن هراسان باشند یا نه یعنی ترس و خوف ایشان دافع
عذاب ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزار
بهشت باشند یعنی در مواضعی که خوشترین بقعهای بهشت است از جهت انبوهی اشجار بخضرت و نباتات ناظره لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت
مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و تمنا کنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود مراد قرب رتبه است نه قرب مسافت ذَلِكَ بجهة مذکور شد از اصناف
کرامت اهل بهشت هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ و با مقدار و نعمت بی شمار که در جنب آن نعیم دنیا بغایت حقیر است و بی اعتبار ذَلِكَ آن
ثواب عظیم الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا بندگان خود را که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته تا بسبب این سرور و بهجت در مراسم عبادات افزایند و در وظایف طاعت جد و جهد نمایند و در کشاف
و غیره مذکور است که روزی انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش ابن عباس و بروایتی عباس مر ایشانرا گفت ما را فضل و مرتبه است بر شما رسول
صلی الله علیه و آله چون این بشنید بمجلس ایشان آمد و گفت ای معشر انصار شما ذلیل بودید بخدا تعالی شما را بواسطه من عزیز و ارجمند ساخت
گفتند بلی یا رسول الله فرمودند شما گمراه بودید حق سبحانه بسبب من شما را هدایت داد گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود چرا جواب من
نمیدهید گفتند چه بگوئیم یا رسول الله فرمود در جواب من بگوئید که نه قوم تو اخراج کردند ترا و ما آنرا نزد خود پس ما ترا جای دادیم و در
پناه خود آوردیم نه قوم تو تکذیب تو کردند پس ما تصدیق تو کردیم نه ترا مخذول ساختند پس ما ترا نصرت دادیم و بر همین طریق حضرت رسالت
تعداد صفات حمیده ایشان مینمود تا آنکه همه بزانو در آمدند و گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد و هر مالیکه داریم از آن خدا
و رسولست اگر اجازت فرمائی اموال خود را بطیب نفس و کثرت نکش و انشراح صدر بخادمان عتبه علیه تسلیم کنیم تا در حوایج خود صرف
نمائی و چون خاطر را از ممر اخراجات فراغی حاصل شود این آیه آمد قُلْ بگو یا محمد اهل ایمان را که ایمان آورده اند لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا
نمیخواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی و از امر معروف و نهی از منکر شما توقع اجری از شما ندارم و هیچ چیزی بر آن برای دعوت از شما
طلب مزدی نکرده و نعلبی از قتاده نقل نموده که جمعی از مشرکان در مجمعی نشسته با یکدیگر میگفتند که هیچ میدانید که محمد را بر دعوت و ابلاغ
طمع مزدی دارد این آیه نازل شد که بگو من بر دعوت اسلام از شما هیچ مزدی نمیطلبم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن طلب میکنم از شما دوستی اثبت و متمکن
باشد فِي الْقُرْبَى در اهل قرابت یعنی همین توقع دارم که خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشانرا از جمله واجبات شمرید و لوازم ایشانرا
ایشانرا از لوازم دانید و ایشانرا ایذا نرسانید و زبان مرنجانید و بدانکه استثناء را بمقام محلست که متصل باشد و تقدیر کلام اینکه لَا أَسْأَلُكُمْ
أَجْرًا إِلَّا هَذَا یعنی از شما مزدی نمیطلبم مگر اینکه دوستی نمائید با اهل قرابت من و این بر سبیل مجاز است چه فی الحقیقه این مودت مزد بر تبلیغ
نیست اگر چون هیچ بطنی از قریش نیست مگر که سر رشته قرابت ایشان با حضرت منتهی میشود پس حقیقت حال مودت قرابت حضرت با هم
قرابت ایشان باشد و دیگر آنکه مودت اهل بیت پیغمبر تکلیفی است از خدا تعالی به بندگان تا مستحق ثواب شوند و شرط قبول طاعت ایشان
باشد پس چگونه آن اجر تبلیغ تواند بود و در اکثر تفاسیر الا بمعنی استثناء منقطع است و تقدیر کلام اینکه لَا أَسْأَلُكُمْ أَجْرًا قط و لكن
أَسْأَلُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا قَرَابَتِيَ الَّذِينَ هُمْ قَرَابَتُكُمْ فلا تؤذوهم یعنی هرگز از شما توقع اجری ندارم بر ادای رسالت و بیان هدایت و لیکن از شما
طلب میکنم که دوستی نمائید بخویشان من که همان خویشان شما یند پدران و ابنائی یا ایشان مراد باشد و ایراد الا المودة فی القربی بجای مودة
القربی یا الا المودة للقربی بجهة آنست که تا ایشان مکان مودت و مقر محبت باشند همچنانکه میگویند که لی فی آل فلان مودة و لی فیهم هوی
و حب شدید و این مستلزم ثبات مودت و تمکن محبت است چه متعلق ظرف در این صورت ثابتة و متمکنة است و تقدیر کلام اینست که الا
المودة ثابتة فی القربی متمکنة فیها بخلاف متعلق لام چه آن ظرف لغو است نه مستقر و قربی مصدر است بمعنی قرابت چون زلفی و بشری
و مراد بآن اهل قربی است بر حذف مضاف و در کشاف آورده که چون این آیه نازل شد صحابه از آن حضرت پرسیدند که یا رسول الله من قرابتك
الذين وجبت علينا مودتهم اقارب تو که حق سبحانه مودت ایشانرا بر ما فرض کردانیده است چه کسانند فرمود که علی بن ابیطالب و فاطمه
حسن و حسین علیهم السلام و احمد بن حنبل که رئیس اهل سنت نقل کرده که نزد نزول این آیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
که مارا اجر ده که اقربای تو چه کسانند که محبت ایشان بر ما واجبست فرمود که علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهما و
شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کند که سید انبیا صلی الله علیه و آله روزی بفاطمه زهرا گفت که بیا با پسر عجلت و ابنیک فجاءت بهم
فالقی علیهم کساء ثم رفع یده و قال اللهم هؤلاء اهل محمد فاجعل صلواتك و بركاتك على آل محمد انك حميد مجيد یعنی بفاطمه شوهر خود
و هر دو فرزند خود که حسن و حسین اند نزد من آور فاطمه ایشانرا بیاورد چون حاضر شدند سرور عالم کلیم بر ایشان انداخت و فرمود که
خداوندا این هر چهار اهل بیت محمد اند ایشانرا صلوات و برکات خود بنواز ام سلمه گوید رفعت الكساء لادخل معهم
فاجتذبه و قال انك على خير یعنی چون این دعا از سید انبیا شنیدم گوشه گلیم را بر داشتم و میخواستم که در زیر آن گلیم در آیم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از دست من بکشید و دو بار فرمود که ای ام سلمه تو نیز نیکوکرداری اما تو باین نیاری که در مقام و منزلت اهل
بیت من باشی و کواشی در تفسیر خود که موسوم است بتبصره از ضحاک و عکرمه روایت کرده که معنی آیه اینست که لا اسئلکم علی ما ادعوکم
الیه اجرا الا ان تحفظونی فی قرابتی علی و فاطمه و الحسن و الحسین و ابنائهما یعنی ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرانند تصریح نموده اند
که معنی آیه آنست که ای محمد بگو که من از برای ارشاد شما بمعروف و نهی شما از منکر مزدی نمیخواهم و اجر طمع ندارم اما میخواهم که شما از

خاطر نشان کرده احترام اقارب می کنید بر وجهی که شاید و باید و تعظیم ایشان بر واجبی مرعی دارید و این قارب من علی بن ابیطالب امت
و فاطمه و حسن و حسین و ذریه ایشان هر و پس بنا بر این روایت در تبت حسن و حسین نیز از اقارب باشند و محبت ایشان نیز بر خلقان فرض بود و
صاحب کشاف در کشاف نیز ذکر کرده که موید قول مذکور است انچه زید بن علی از پدر خود از جدش امیر المومنین علی صلوات الله علیه روایت
کرده که انحضرت فرمود که من برسول خدا شکایت کردم از حسد عرب بر من حضرت با شنید فرمود که یا علی اما ترضی ان تکون رابع اربعة
اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریتنا خلف ازواجنا ای علی ایا راضی نیستی که چهارم چهار کس
باشی اول کسیکه در بهشت رود من باشم و حسن و حسین و زنان ما از چپ و راست باشند و اولاد ما از پس و پیش و نیز در کشاف مذکور است که
که از حضرت رسول صلی الله علیه و اله مروی است که حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و اذانی فی عترتی و من اصطنع صنیعة الی احد من ولد عبد
المطلب و لم یجازه علیها فانا المجازیه علیها غدا اذا لقینی یوم القیمة یعنی بهشت حرام کردانیده شده است بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و مرا
آزار رساند در عترت من و هر که نیکوئی کند بیکی از اولاد عبد المطلب و او مکافات نتواند کند بر ان پس من مکافات او خواهم کرد بر ان عمل و فتی
که ملاقات کند بمن در روز قیامت و امام ثعلبی که از اصحاب حدیث است و از مشاهیر اهل سنت در ابطال قول انکسی که کفته این ایه منسوخ
است در تفسیر خود اورده که محبت و مودت اهل بیت از جمله اصول دین است و ارکان اسلام است و خلاف این کفر است و منشا خروج از
اسلام و مستلزم ناصبیت پس چگونه ان منسوخ باشد و دلیل بر این انست که عبد الله بن حامد اصفهانی باسناد خود روایت کرده از جریر بن
عبد الله البجلی که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که من مات علی حب ال محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب ال محمد مات تائبا الا
و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا له الا و من مات علی حب ال محمد مات مومنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حب ال محمد مات مرحوما الا
و من مات علی حب ال محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب ال محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من
مات علی حب ال محمد فتح له بابان الی الجنة الا و من مات علی حب ال محمد جعل الله قبره مزار ملئکة الرحمة الا و من مات علی حب ال محمد
مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض ال محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه ایس من رحمة الله الا و من مات علی بغض ال محمد مات
کافرا الا و من مات علی بغض ال محمد لم یشم رائحة الجنة و چون وجوب دوستی اهل بیت باین مرتبه بود پس منسوخ شدن ایه مذکوره محال باشد و مرا دراین باب
بود و ما احسن ما قال مجتبیا و کاد الرسول وسیلة الی نیل رضوان و ملک موبد فو اهلی ابدا مودة عترة بصدق و اخلاص و عزم موکد
و در تفسیر طبرسی مذکور است که در معنی الا المودة فی القربی علما را اختلاف است حسن و جبا و ابو مسلم بر این وجه تفسیر نموده اند که من طلب
از شما بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت اجری مگر اینکه دوستی کردن در چیزی که موجب قربت باشد نزد حضرت عزت از افعال صالحه و اعمال
سنیه مرضیه و نزد ابن عباس و قتاده و مجاهد این معنی است که از شما طلب چیزی نمیکنم بر ادای احکام مگر که دوستی نمائید بمن در خویشی که مرا است
با شما چه هیچ قبیله نیست از شما مگر که سلسله ان بمن منتهی میشود پس بجهت این محافظت می کنید و بدر امداد من سعی بلیغ بجای اورید یعنی
اگر شما نبود مراهل شما مودت من همین قدر باید پس دوستی کنید بمن بجهت قرابتی که میان من و شما است و سعید بن جبیر و عمرو بن شعیب و اکثر اهل سنت
معنی ایه باین طریق بیان کرده اند که از شما هیچ چیز نمیخواهم مگر انکه دوستی نمائید بقرابات و اهل بیت من و محافظت کنید حق ایشانرا بتوسط
مروی است از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما و نیز صاحب طبرسی اورده که ابو الحمد مهدی بن نزار حسینی خبر داد بما که ابو القاسم
حسکانی از قاضی ابو بکر حیری با حدیث نمود که ابو العباس ضبعی از حسن بن علی بن زکریا بصری بما اخبار کرد که یحیی بن عبد الحمید حمانی از حسین
اشقر بما نقل کرد که قیس از اعمش و اعمش از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت کرد که در حینی که این ایه نازل شد کفتند یا رسول الله این جماعه
که حق سبحانه ما را بمودة ایشان امر نموده کیستند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین که فرزندان ایشانند و دیگر سید ابو الحمد از ابو القاسم
باسناد مذکور بما اخبار نمود و در کتاب شواهد التنزیل مرفوعا با بی امامه باهلی که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که حق سبحانه انبیا را
از اشجار مختلفه خلق نموده و من و علی را از شجره واحده ایجاد فرمود من اصل ان شجره ام و علی فرع ان و فاطمه شکوفه ان و حسن و حسین
میوه های ان و شیعیان ما اوراق ان هر که متمسک شود بغصنی از اغصان ان ناجی کردد و هر که از ان منحرف کردد بهلاکت ابدی رسد و اگر
و اگر بنده که محبت ما در دل نیافته باشد هزار سال میان صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال دیگر تا انکه مثل مشک کهنه شود حق سبحانه او را سرنکون در دوزخ اندازد انگاه این ایه تلاوت کرد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و نعم ما قال
بوات حبل الی بعض الخلق شغلا و ودة کل نبی مرسل و ولی و ضام ما صام صوام بلا ملل و قام ما قام قوام بلا کسل ما کان فی الحشر یوم
البعث منتفعا الا بحب امیر المومنین علی و راذان از امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده که انحضرت فرمود که در ال حم ایتی نازل
شده در شان ما که حفظ مودت ما هر که نکند مگر کسیکه اهل ایمان باشد پس ایه مذکوره را تلاوت نمود و ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود اورده
که عثمان بن عمیر حدیث کرد بما که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله در حینی که بمقدم شریف مدینه را
مشرف ساخته انصار و صحابه جمع شده و قیام نمودند و گفتند که یا رسول الله تو هادی و مقتدای مائی و مدینه که اخراجات تو بسیار است و ما اهل
ثروتیم اجازه فرمای اموال خود را پیش کش تو کنیم این ایه نازل گشت که من بر تبلیغ احکام الهی از هیچ کس توقع و طمعی ندارم مگر انکه دوست
دارید خویشان مرا بعد از من و بعد از این و من یقترف حسنة و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب قربت باشد نزد له
زیادة کنیم مر او را فیها در ان حسنه حسنا نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب ان حسنه را ان الله غفور بدرستیکه خدا امرزنده است
مر بیشان بیکاران را شکور جزا دهنده طاعت مطیعان را بتوفیه ثواب و تفضل نمودن بایشان زیاده بر قدر استحقاق و تسمیه مجازی

بشکور بر سبیل مجاز است یعنی حق سبحانه معامله میکند با بندکان در جزای اعمال ایشان مانند معامله شاکر در حق مطیع و محسن خود اکرچه جمیع
طاعات او سبحانه واصل نمیشود و ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اخلاق حسنه مودت اهل بیت است علیهم السلام و مروی است که حسن
بن علی صلوات الله علیهما روزی در اثنای خطبه فرمود که انا اهل البیت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم ما اهل بیتیم که حق سبحانه
مودت ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمان است پس این ایه را تلاوت نمود تا اخر و انکه فرمود که اقتراف حسنه مودت ما است که اهل بیتیم و اسمعیل
بن عبد الخالق از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که انها نزلت فینا اهل البیت اصحاب الکساء این ایه نازل شده در حق
ما اهل البیت و اصحاب کسا یعنی و شبهه نیست در انکه ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودة اهل البیت دلالت صریح دارد بر معفرت محبان
محبان اهل البیت و قبول ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حب اهل البیت یحط الذنوب عن العباد کما یحط الریح الشدید الورق
عن الشجرة اورده اند که چون این ایه بفرض مودت فرود امد که بعضی در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند بانکه مراد او اینست که مردم را
باهل بیت خود ترغیب نماید تا در حکومت و امارت منقاد ایشان شوند حق سبحانه قول ایشان نموده فرمود که نه چنانست که ایشان کمان برده اند
که محمد این سخن را بر خدا افترا کرده ام یقولون افتری بلکه میکویند ایشان علی الله کذبا بر خدای دروغ در عدم انزال این مودت فان
یشا الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو و قرانرا بر دل تو فراموش کند اگر قصد افترا کنی پس نزد این حال
چگونه قادر باشی بر افترا و مثل این است و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین این کلام بر سبیل فرض است نه قبیل این لئن اشرکت
لیحبطن عملک و نزد مجاهد و مقاتل معنی این است که اگر خواهد خدا مهر نهد بر دل تو تا از ایذا و اسناد سحر و افترا بتو متضرر نکردی و بنا بر
این احتیاج باضمار شرط نیست و یمح الله الباطل و محو کند خدای و نابود سازد کجی و ناراستی را و یحق الحق و ثابت کرداند حق را چنانکه
در جای دیگر فرموده بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه و میتواند بود که مراد از این وعده بوده باشد از جانب خدای بسید انبیا با انکه خدا محو
کرداند باطل را که ایشان را افترا و بهتان و تکذیب و اثبات حق کند که تو بر انچه عادت او سبحانه جاری است بر محو باطل و اثبات حق بکلماته
بسخنان خود که وحی است تا بقضا که خط در بران کشیده نشود در نصرة دادن تو بر ایشان انه بدرستیکه خدای علیم بذات الصدور
داناست بهر چه در دلهاست یعنی صدق تو و ظن افترای ایشان بتو بر او پوشیده و پنهان نیست پس بر حسب اعتقاد نیک و بد هر را جزا
خواهد داد و بدانکه یمح الله معطوف نیست بر یختم زیرا که محو باطل واجبست در همه حال پس جایز نباشد تعلق ان بشرط و لهذا مرفوع
واقع شده عبد الله عباس کفت چون خدای این ایه فرستاد اهل افترا از ان اندیشه ناصواب پشیمان شده بجناب نبوت مآب امدند و در دست
و پای انحضرت افتادند و کفتند که ما کواهی میدهیم که تو راستکوئی در جمیع اقوال و ما از این اندیشه بد توبه کردیم تجدید ایمان نمودیم این
ایه امد که و هو الذی و او انکسیست که بمحض لطف یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندکان خود یعنی هر که بنده باو باز کردد
و از کناه نادم شود و عزم جزم کند بر عدم عود توبه از او در میپذیرد و یعفوا و فرو میکذارد عن السیئات از بدیها اکرچه ذنوب کبیره باشد
یعنی بعد از توبه جمیع جرمها را از ایشان در میکذراند و یعلم و میداند ما یفعلون انچه میکنند از نیکی و بدی و حفص تا خوانده یعنی
خدای میداند انچه شما میکنید از کناه و توبه پس هر یک را بجزا و سزای خود میرساند و بدانکه قبول بامن متعدی نیست و با عن و اکر بمن مستعمل است معنی
معنی اخذ است و اکر استعمال ان بعن است متضمن عزل و ابانه پس معنی قبلته منه انست که اخذته منه و جعلته مبدا قبول و منشاء و معنی قبلته عنه
اینست که عزلته عنه و ابنته عنه و توبه عبارتست از ندامت بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله و ان باجماع امت واجبست
بجهة وجوب ندم بر امر قبیح و بر اخلال واجب بجهة وجوب دفع ضرر که ان عقابست یا وقوع خوف ان و چونکه دفع ضرر واجبست پس چیزیکه
دافع ضرر باشد نیز واجب باشد و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول صلی الله علیه و اله امد و دو رکعت نماز
بکذارد و کفت اللهم انی استغفرک و اتوب الیک امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که ای اعرابی سرعت لسان بر استغفار در مظان
توبه مکن بلکه از این نوع توبه توبه کن کفت یا امیر المومنین توبه بچه معنی است فرمود که اسم است که مشروط است بشش شرط
ندامت از کناه کذشته و قضا کردن فرایض و رد مظالم با صاحب خود و ایذا و نفس در طاعت همچنانکه تربیت ان داده در معصیت و اذاقه
نفس مرارة طاعت را همچنانکه چشانیده باو حلاوت معصیت را و بکاء بدل هر خنده که از تو صادر کشته و شبهه نیست در انکه این شرط
کمال توبه است نه اصل توبه زیرا که در تحقق اصل توبه ندامت بر معصیت ماضی و عزم بر عدم ان عود در ازمنه مستقبله کافیست و بعضی از
اکابر تعریف توبه را باین عبارت کرده اند که صدق العزیمة علی ترک الذنوب و الانابة بالقلب الی علام الغیوب و الندامة علی ما فرط
من العیوب و باید دانست که قبول توبه اکر مستلزم عفو ستانت همچنانکه مذهب اصح است پس ذکر عفو بعد از قبول بجهة تصریح است
بر ذکر عفو بدلالت مطابقی و اکر مستلزم ان نیست همچنانکه بعضی دیگر برانند پس ذکر ان بعد از ان بجهة ترجیح بندکان است بفضل خود
و ذکر علم او با فعال بجهة تنبیه است بر تلک امنیت و عزو ایشان ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و اله نقل کرده که ان الله افرح
بتوبة عبده المؤمن من الضال الواجد و من العقیم الوالد و من الظمان الوارد یعنی حق سبحانه بتوبه بنده مؤمن فرحناکتر است از کسی که
چیزی کم کند و بیابد و تنها نازاینده که فرزند اورد و تشنه که اب بیابد و هر که توبه نصوح کند خدا کناهان او را از کتاب کرام الکاتبین
ببرد و ان بقاع سموات و مصین رفع نماید و یستجیب الذین امنوا و اجابت کند دعا را از برای انکه کرویده باشند و عملوا الصالحات
و کرده باشند عملهای پسندیده اکر مصلحت و حکمت مقتضی ان باشد و یزیدهم و زیاده کرداند ایشانرا در مسئول من فضله از
فضل عمیم خود و الکافرون و کافران لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت که ان دوام انست در کیفیت و کمیت بدله

خاطر می کرده احترام اقارب می کنند بر وجهی که شاید و باید و تعظیم ایشان از ابواجب مرعی دارند و این اقارب من علی بن ابیطالب است
و فاطمه و حسن و حسین و دو دختر او هر دو پس بنا بر این روایات در شان حسن و حسین نیز اقارب باشند و محبت ایشان نیز بر خلقان فرض بود و
صاحب کشاف در کشاف نیز ذکر کرده که مؤید قول مذکور است آنچه زید بن علی از پدر خود از جدش امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه روایت
کرده که آنحضرت فرمود که من رسول خدا شکایت کردم از حسد مردم که بر من حسد می باشند فرمود که یا علی اما ترضی ان تکون رابع اربعة
اول من یدخل الجنة انا و انت والحسن والحسین وازواجنا عن ایماننا وشمائلنا وذریتنا خلف ازواجنا ای علی آیا راضی نیستی که چهارم چهار کس
باشی اول کسیکه در بهشت رود من باشم و تو و حسن و حسین و زنان ما از چپ و راست باشند و اولاد ما از پس و پیش و نیز در کشاف مذکور است که
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و آذانی فی عترتی ومن اصطنع صنیعة الی احد من ولد عبد
المطلب ولم یجازه علیها فانا اجازیه علیها غدا اذا لقینی یوم القیمة یعنی بهشت حرام کرده شده است بر کسی که ظلم کند باهل بیت من و مرا
آزار رساند در عترت من و هر که نیکوئی کند بیکی از اولاد عبدالمطلب و او مکافات نتواند کند بر آن پس من مکافات او خواهم کرد بر آن عمل وقتی
که ملاقات کند بمن در روز قیامت و امام ثعلبی که از اصحاب حدیث است و از مشاهیر اهل سنت در ابطال قول کسی که گفته این آیه منسوخ
است در تفسیر خود آورده که محبت و مودت اهل بیت از جمله اصول دین است و ارکان اسلام است و خلاف این کفر است و منشا خروج از
اسلام و مستلزم ناصبیت پس چگونه آن منسوخ باشد و دلیل بر این آنست که عبدالله بن حامد اصفهانی باسناد خود روایت کرده از جریر بن
عبدالله البجلی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا
ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد مات مرحوما الا
ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا ومن مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا ومن
مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا ومن مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملئکة الرحمة الا ومن مات علی حب آل محمد
مات علی السنة والجماعة الا ومن مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة الله الا ومن مات علی بغض آل محمد مات
کافرا الا ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة و چون دوستی اهل بیت باین مرتبه بود پس منسوخ شدن آیه مذکوره محال باشد و مراد
نبود و ما احسن ما قال محمد اولاد الرسول وسیلة الی نیل رضوان و ملک مؤبد فواها لمن ابدی مودة عترة بصدق و اخلاص و عزم مؤکد
و در تفسیر طبرسی مذکور است که در معنی الا المودة فی القربی علما را خلاف است حسن و جبائی و ابو مسلم بر این وجه تفسیر نموده اند که نمیطلبم
از شما بر تبلیغ رسالت و تعلیم شریعت اجری مگر با یکدیگر دوستی کردن در چیزی که موجب قرب باشد نزد حضرت عزت از افعال صالحه و اعمال
سنیه مرضیه و نزد ابن عباس و قتاده و مجاهد این معنی است که از شما طلب چیزی نمیکنم بر ادای احکام مگر که دوستی نمائید بمن در خویشی که مرا است
با شما چه هیچ قبیله نیست از شما مگر که سلسله آن بمن منتهی میشود پس بجهة این محافظت من کنید و در امداد من سعی بلیغ بجای آورید یعنی
اگر شما نبود مرا انشا مودت من بمیکردانید پس دوستی کنید بمن بجهة قرابتی که میان من و شما است و سعید بن جبیر و عمرو بن ... و اکثر اهل سنت
معنی آیه باین طریق بیان کرده اند که از شما هیچ چیز نمیخواهم مگر آنکه دوستی نمائید بقرابات و اهل بیت من و محافظت کنید در حق ایشان و این معنی
مرویست از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما و نیز صاحب طبرسی آورده که ابوالحمد مهدی بن نزار حسینی خبر داد بما که ابوالقاسم
حسکانی از قاضی ابوبکر حیری باحدیث نمود که ابوالعباس ضبعی از حسن بن علی بن زیاد سری بما اخبار کرد که یحیی بن عبدالحمید حمانی از حسین
اشقر بما نقل کرد که قیس از اعمش و اعمش از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت کرد که در حینی که این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله این جماعتی
که حق سبحانه ما را بمودة ایشان امر نموده کیستند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین که فرزندان ایشانند و دیگر سید ابن البلاد ابوالقاسم
باسناد مذکور بما اخبار نمود و بکتاب شواهد التنزیل مرفوع بابی امامه باهلی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه انبیا را
از اشجار مختلفه خلق نموده و من و علی را از شجره واحده ایجاد فرمود من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفه آن و حسن و حسین
میوه های آن و شیعیان ما اوراق آن هر که متمسک شود بغصنی از اغصان آن ناجی گردد و هر که از آن منحرف گردد بهلاکت ابدی رسد و اگر
بنده که محبت ما را در نیافته باشد هزار سال میان صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال دیگر تا بمرتبه رسد که از کثرت عبادت مانند
مشک کهنه شود حق سبحانه او را سرنگون در دوزخ اندازد آنگاه این آیه تلاوت کرد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و نعم ما قیل
و ان تبدل انی بالصالحات غدا ودّ کل نبی مرسل وولی وصام ما صام صوام بلا ملل وقام ما قام قوام بلا کسل ما کان فی الحشر یوم
البعث منتفعا الا بحب امیرالمؤمنین علی و زاذان از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که در آل حم آیتی نازل
شده در شان ما که حفظ مودت ما هرگز نکند مگر کسیکه اهل ایمان باشد پس آیه مذکوره را تلاوت نمود و ابوحمزه ثمالی در تفسیر خود آورده
که عثمان بن عمیر حدیث کرد بما که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حینی که بمقدم شریف مدینه
مشرف ساختند اکابر صحابه مجتمعا قیام نمودند گفتند که یا رسول الله تو هادی و مقتدای مائی و مدینه که اخراجات تو بسیار است و مداخل
تو بغایت کم اجازه فرمای اموال خود را پیش کش تو کنیم این آیه نازل گشت که من بر تبلیغ احکام الهی از هیچ کس توقع و طمع ندارم مگر آنکه دوست
دارید خویشان مرا در حیات من و بعد از من ومن یقترف حسنة و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی که موجب قرب باشد نزد له
زیاده کنیم مر او را فیها در آن حسنه حسنا نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را ان الله غفور بدرستیکه خدا آمرزنده است
سیئات بندگان را شکور جزا دهنده طاعت مطیعان را بتوفیه ثواب و تفضل نمودن با ایشان زیاده بر قدر استحقاق و تسمیه مجازی

شکور بر سبیل مجازاتست یعنی حق سبحانه معامله میکند با بندگان در جزای اعمال ایشان همچو معامله شاکر در حق مطیع و محسن خود اگر چه نفع
طاعت باو سبحانه واصل نمیشود و ابوحمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه مودت اهل بیت است علیهم السلام و مرویست که حسن
بن علی صلوات الله علیهما روزی در اثنای خطبه فرمود که انا اهل البیت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم من آنان اهل بیتیم که حق سبحانه
مودت ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمانست پس این آیه تلاوت نمود تا آخر و آنگه فرمود که اقتراف حسنه مودت ما است که اهل بیتیم و اسمعیل
بن عبدالخالق از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که انها نزلت فینا اهل البیت اصحاب الکساء این آیه نازل شده در حق ما
که اهل البیت و اصحاب کساییم و شبهه نیست در آنکه ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودت اهل البیت دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایا
محبان اهل البیت و قبول طاعات ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حب اهل البیت یحط الذنوب عن العباد کما یحط الریح الشدیدة الورق
عن الشجرة آورده اند که چون آنحضرت فرض مودت قرابت خود را امر کرده بعضی که در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند بآنکه مراد او اینست که مردم را
با اهل بیت خود ترغیب نماید تا در حکومت و امارت منقاد ایشان شوند حق سبحانه رد قول ایشان نموده فرمود که نه چنانست که ایشان گمان میبرند
که محمد این سخن را بر خدا افترا کرده ام یقولون افتری بلکه میگویند ایشان علی الله کذبا بر خدای دروغ در علم انزال آیه مودت فان
یشأ الله پس اگر خواهد خدای یختم علی قلبک مهر نهد بر دل تو و قرآن از بر دل تو فراموش کند اگر تو بر خدا افترا کنی پس نزد این حال
چگونه قادر باشی بر افترا و مثل این نسبت به ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین این کلام بر سبیل فرض است نه بقبیل لئن اشرکت
لیحبطن عملک و نزد مجاهد و مقاتل معنی اینست که اگر خواهد خدا مهر نهد بر دل تو تا از ایذا و اسناد سحر و افترا ایشان متضرر نگردی و بنابر
این احتجاج باضمار شرط نیست و یمحو الله الباطل و محو کند خدای و نابود سازد کجی و ناراستی را و یحق الحق و ثابت کرداند حق را چنانکه
در جای دیگر فرموده بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه و میتواند بود که مراد از این وعده بوده باشد از جانب خدای بسید انبیا بآنکه خدا محو
کرداند باطل را که ایشان بر آنند از بهتان و تکذیب و اثبات حق کند که تو بر آنی چه عادت او سبحانه جاری است بمحو باطل و اثبات حق بکلماته
بفرمان خود که وحی است یا بقضای که خط بر آن کشیده نشود در نصرت دادن تو بر ایشان انه بدرستی که خدای علیم بذات الصدور
داناست بهرچه در دلهاست یعنی صدق تو و مظنه افترای ایشان بر او پوشیده و پنهان نیست پس بر حسب اعتقاد نیک و بد همه را جزا
خواهد داد و بدانکه یمحو الله معطوف نیست بر یختم زیرا که محو باطل واجبست در همه حال پس جایز نباشد تعلق آن بشرط و لهذا مرفوع
واقع شده عبدالله عباس گفت چون خدای این آیه فرستاد اهل انکار از اندیشه ناصواب پشیمان شده بجانب نبوت مآب آمدند و در دست
و پای آنحضرت افتادند و گفتند که ما گواهی میدهیم که تو راستگوئی در جمیع اقوال و ما از این اندیشه بد توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم این
آیه آمد که و هو الذی و او آنکسیست که بمحض لطف یقبل التوبة قبول میکند توبه را عن عباده از بندگان خود یعنی هر گاه بنده باو باز گردد
و از گناه نادم شود و عزم جزم کند بر عدم عود توبه از او در میپذیرد و یعفوا و در میگذارد عن السیئات از بدیها اگر چه ذنوب کبیره باشد
یعنی بعد از توبه جمیع جرمها را از ایشان در میگذراند و یعلم و میداند ما یفعلون آنچه میکنند از نیکی و بدی و حفص تفعلون خوانده یعنی
خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه پس هر یک را بجزا و سزای خود میرساند و بدانکه قبول با من متعدی میشود و با عن و اگر بمن مستعمل است بمعنی
اخذ است و اگر استعمال آن بعن است متضمن عزل و ابانت پس معنی تقبلته منه آنست که اخذته و جعلته مبدأ قبول و منشاء و معنی قبلته عنه
اینست که عزلته عنه و ابنته و توبه عبارتست از ندامت بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله و آن باجماع امت واجبست
بجهة وجوب ندم بر امر قبیح و بر اخلال واجب بجهة وجوب دفع ضرر که آن عقابست یا وقوع خوف آن و چونکه دفع ضرر واجبست پس چیزیکه
دافع ضرر باشد نیز واجب باشد و جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله آمد و دو رکعت نماز
بگذارد و گفت اللهم انی استغفرک و اتوب الیک امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای اعرابی سرعت لسان بر استغفار در حال
توبه مکذبانست از این نوع توبه توبه کن گفت یا امیرالمؤمنین توبه بچه معنی است فرمود که اسمیست که مشروط است بشش شرط شرط
ندامت از گناه گذشته و قضا کردن فرایض و رد مظالم باصاحب خود و ایذاء نفس در طاعت همچنانکه زیب آن داده در معصیت و اذاقت
نفس مرارة طاعت را همچنانکه چشانیده باو حلاوت معصیت را و بکاء بدل هر خنده که از تو صادر گشته و شبهه نیست در آنکه این شرط
کمال توبه است نه اصل توبه زیرا که در تحقق اصل توبه ندامت بر معصیت ماضی و عزم بر عدم آن در ازمنه مستقبله کافیست و بعضی از
اکابر تعریف توبه را باین عبارت کرده اند که صدق العزیمة علی ترک الذنوب والانابة بالقلب الی علام الغیوب والندامة علی ما فرط
من العیوب و باید دانست که قبول توبه اگر مستلزم عفو سیئاتست همچنانکه مذهب اصح است پس ذکر عفو بعد از قبول بجهة تصریح است
بر ذکر عفو بدلالت مطابقی و اگر مستلزم آن نیست همچنانکه بعضی دیگر را اینست پس ذکر آن بعد از آن بجهة خبر بندگانست بفضل خود
و ذکر علم او با فعال بجهة تنبیه است بر ترک امنیت و غرور ایشان ابوهریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که الله اشد فرحا
بتوبة عبده المؤمن من الضال الواجد ومن العقیم الوالد ومن الظمآن الوارد یعنی حق سبحانه بتوبه بنده مؤمن فرحناکتر است از کسی که
چیزی گم کند و بیابد و بی نازاینده که فرزند آورد و تشنه که آب بیابد و هر که توبه نصوح کند خدا گناهان او را از کرام الکاتبین
ببرد و از بقاع سموات و ارضین رفع نماید و یستجیب الذین آمنوا و اجابت کند دعا از برای آنکه گرویده باشند و عملوا الصالحات
و کرده باشند عملهای پسندیده اگر مصلحت و حکمت مقتضی آن باشد و یزیدهم و زیاده کرداند ایشان را در مسئول من فضله از
فضل عمیم خود والکافرون و اما کروبدگان لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت که آن دوام است در کیفیت و کمیت بدل

ایشان مؤمنان عطا کرده باشند از ثواب و تفضل ابدی از ابراهیم ادهم پرسیدند که ما را چیست که دعا میکنیم و لیکن
اجابت از آن نمی یابیم لانه دعاکم فلا تستجیبوه زیرا که حق سبحانه شما را میخواند و شما اجابت او نمیکنید پس این ابرار نخواند که و یستجیب الذین
آمنوا الخ و گویند که استجابت فعل ایشان است یعنی اجابت کنند هرچه ایشان را بآن خوانند از اعمال حسنه و اعمال صالحه و بنابر تفسیر اول
موصول منصوب بنزع خافض است و گویند که استجابت بمعنی قبول طاعت و اثابت است و زیادت باعتبار آنکه ثواب یعنی خدا قبول میکند
دعاء ایشانرا و ایشان ثواب میدهد و زیاده میگرداند ایشان را در ثواب بر سبیل تفضل و معاذ بن جبل گفته که مراد از استجابت دعا آنست که مؤمنان
در حق یکدیگر کرده باشند و از ابن عباس نقل کرده اند که معنی آنست که خدای تعالی شفاعت میدهد ایشان را در حق اخوان و زیاده میگرداند ایشان را
از فضل خود بآنکه قبول شفاعت ایشان میکند در حق اخوان و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که مراد بزیادتی قبول
شفاعت مؤمن است در حق شخصی که مستوجب نار باشد و در دنیا با شفیع خود احسان کرده باشد از جابر بن لعزت که از اصحاب صفه
روایت کرده اند که او گفت چون مالهای بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع مشاهده کردیم در خواطر ما گذشت که چه باشد که ما توانگر
شویم و از دست فقر و فاقه خلاصی یابیم و بدد احسان گشوده مردم ما را نیز از آن محظوظ سازیم این آیه آمد که و لو بسط الله الرزق و اگر بگستراند
خدای تعالی و فراخ سازد روزی را لعباده برای بندگان خود لبغوا هر آینه از طرفها فساد بیرون میرفتند فی الارض در زمین و
استعلاء و استیلاء لازم حال خود میساختند و این خاصیت در اکثر طباع مذکور است نه همه آن و لهذا بعضی از صلحاء گفته با وجود کثرت
ثروت خللی در اعمال و انحرافی در اطوار ایشان پیدا نمیشود بلکه در طریق عبادت کاملتر میشوند و بادای اموال اصلاح و ما
طاعات ایشان میشود و چون اکثر مردمان که تربیت نفس نیافته و سبعی بر ایشان غالب است و بجانب هوا و هوس مایل و مال دنیا در این
باب اقوی اسباب است پس اگر حق سبحانه بر ایشان بسط ارزاق فرمودی طاغی و باغی شدندی پس بجهت این طریق بسط را مسدود ساخت
و بر وفق حکمت قسمت ارزاق نموده چنانکه فرمود و لکن ینزل بقدر ولیکن میفرستد روزی را باندازه ما یشاء آنچه میخواهد یعنی بقدر معین که
از روی حکمت و مصلحت فراخور حال ایشان باشد انه بعباده بدرستیکه خدای تعالی ببندگان خود خبیر داناست باحوال ایشان بصیر
بینا بصلاح ایشان یعنی احوال و اوضاع همه ایشان را میداند و می بیند پس هر کس را بر وفق مصالح روزی میدهد انس از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله روایت کند که جبرئیل گفت که حق سبحانه میفرماید که از بندگان من بعضی اند که صلاح ایشان در درویشی است که اگر ایشانرا توانگر
گردانم اثر فساد از ایشان صادر شود و برخی آنانند که مصلحت مقتضی غنای ایشان است که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند حال کار ایشان
بتباهی انجامد و جماعتی دیگر آنانند که صلاح در بیماری ایشان است که اگر تندرست باشند موجب فساد ایشان باشد و گروهی آنانند که
حکمت تقاضای تندرستی ایشان میکند و اگر بیمار باشند منشأ فساد ایشان باشد و طایفه دیگر آنانند که از من بابی از ابواب عبادت
میطلبند که در آن برخی بر ایشان بگشایم در آن معجب شوند و سرانجام کار خود را بسرحد تباهی کشند پس فقر و غنا و منع و عطا و قبض و بسط
و صحت و مرض بر طبق حکمت و مصلحت ما است و هر کس را آنچه خیر و صلاح ایشان در آنست میرسانیم و بدانکه چون بغی با فقر اقل است
و با بسط اکثر و اغلب پس اگر بسط نسبت بهمه کس میبودی بغی بر وجهی غالب میشد که امر بعکس آنچه الحال در میان مردمان است منقلب میگشت
که بسط بعضی و نه بعضی مثل بسط همه کس نباشد چه فساد در اینجا اغلب و اکثر است و چون معلوم شد که بسط و قبض بحسب مصالح عباد
است پس حکمت در بسط جماعتی که بغی از ایشان صادر میشود آنست که منشأ بغی ایشان نه بسط است بلکه حال ایشان نه بصدد بغی در
بسط و فقر مساوی است و یا آنست که اگر ایشان مبسوط الرزق نمیبودندی حال ایشان در بغی اسوء میبودی والله اعلم و احکم بالصواب
و هو الذی ینزل الغیث و اوست آنکسی که فرو میفرستد باران را که معیشت ایشان است در قحط و جدب من بعد ما قنطوا از پس آنکه
نومید شده باشند از آمدن باران و ینشر رحمته و پراکنده میکند رحمت و اثر خود را که آن برکات غیث و منافع آنست از اثمار و حبوب یعنی
باران را در جبال و صحاری منتشر میگرداند تا منشأ انبات نباتات و نشو اشجار شود و اقوات عباد از آن حاصل گردد و هو الولی و اوست متولی
کارسازی بندگان بنشر رحمت و احسان و متولی امور ایشان بارسال امطار در اکناف و اقطار الحمید ستوده شده بر زبان فرزندان با جزا دهنده
ستایش کنندگان و بآنکه ایثار غیث بر مطر جهت آنست که مطر اعم از آنست که منشاء نفع باشد یا ضرر بخلاف غیث که آن موجب نفع فقط است
و چون انزال آن بعد از قنوط بجهت آنست که ادعی است بشکر گذاری و سپاس داری منعم حقیقی و اقرب بتعظیم او و من آیاته و از جمله نشانهای
قدرت و دلایل حکمت اوست خلق السموات و الارض آفریدن آسمانها و زمینها است چه آنها بذات و صفات دلالت صریح دارند بر وجود صانع قادر
حکیم و ما بث و آنچه پراکنده است و میتواند بود که این عطف باشد بر خلق یا بر مدخول آن یعنی از نشانهای قدرت او آنچه پراکنده ساخت
فیهما در آسمانها و زمینها من دابة از جنبنده مراد جمیع افراد آنست از قبیل اطلاق سبب بر مسبب پس شامل ملائکه و جن و انس
و سایر حیوانات باشد و میتواند بود که مراد بآن ما یدب فی الارض باشد از انواع حیوانات چه جایز است نسبت دادن شیء بجمیع آنچه مذکور شده
باشد و اگر چه آن متلبس ببعضی از آن باشد چنانکه میگویند که بنو فلان فعل کذا و حال آنکه بعضی از ایشان کرده باشد و هو و او سبحانه علی
جمعهم بر فراهم آوردن ایشان در عرصه محشر بعد از اماته ایشان اذا یشاء در وقتی که خواهد قدیر تواناست و ممکن بر آن و غیر او از آن
عاجز اند تا توانا و چون حق سبحانه تعداد نعم عظیمه خود نمود بر بندگان بعد از آن بیان میکند که ایشان معاقب هم میشوند بنفس کسب معاصی
خود و میگوید که و ما اصابکم و هرچه بشما میرسد ای بندگان من مصیبة از بلیه و آفت مالی و بدنی فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آنچه
کسب کرده دستهای شما یعنی بشامت معصیت شما است و یعفوا و عفو میکند و در میگذرد عن کثیر از بسیاری گناه

گناهکاران

گناهکاران این مخصوص است بمجرمین و اگر بیگناهی را مصیبت رسد از انبیا و اطفال و مجانین آن بسبب زیادتی اجر او خواهد بود از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که و ما اختلاج عضو و عرق و لا خدش عود و لا نکبة حجر الا بذنب و لما یعفو الله عنه اکثر و هیچ مکروهی
نباشد که بجهد و چون عضو را بجز اشد و سنگی که بدپای ابلاه بگناهی که صاحب آن کرده باشد و عفو خدای زیاده است از عذاب وی که
در بعضی تفاسیر از حضرت امیر کبیر صلوات الله علیه نقل کرده اند که امیدوارترین آیهای کلام خدای تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله همین آیه
است زیرا که خبر داده که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری جرم عفو میکنم و دور از آن کریم است که گناهی که یکبار عفو کرده
باشد در دنیا بار دیگر بر آن عقوبت فرماید در عقبی و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون حق تعالی بر بنده زیاده جرمی نماید تعجیل
عقوبت وی کند در دنیا و الا عقوبت بنا زاد در عقوبت عقبی اند از ضحاک نقل است که هیچ کس نیست که قرآن بیاموزد پس فراموش کند مگر آنکه بسبب
گناهی که ازو صادر شده پس این آیه را تلاوت نمود که و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و ما انتم بمعجزین فی الارض
و نیستید شما عاجز کنندگان خدای در زمین از ایصال مصیبت بشما و از تعذیب مستحق و ما لکم و نیست شما را من دون الله بجز خدای تعالی
من ولی هیچ دوستی که متولی رحمت باشد و کارساز شما گردد و لا نصیر و نه یاری که عذاب الهی از شما دفع نماید یعنی و من آیاته و از نشانهای
دال بر اختصاص او بصفاتی که غیر او در آن شریک نیست الجوار فی البحر کشتیها جاریه در دریا کالاعلام مانند کوههای رفیع است ان یشا
اگر خواهد خدا یسکن الریح ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتیست و چون باد ساکن شود فیظللن پس گردند کشتیها
رواکد ایستادگان علی ظهره بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب شوند ان فی ذلک بدرستیکه در تسخیر ریاح و اجرای سفن
و اسکان آن لایات هر آینه دلالتهای واضح است لکل صبار مر هر صبر کننده نفس خود را بر نظر کردن در آیات خدا شکور
سپاس دارنده بر آلای و نعمای او یا مر هر صبر کننده بر ایستادن کشتی و سپاس دارنده بوزیدن باد و خروج او از آن این هر دو صفت
کاملان از مؤمن مخلص که همت خود را مصروف ساخته باشد بصبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر آلاء و مواهب و در حدیث
آمده که الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر او یوبقهن عطف است بر جزای شرط اگر خواهد خدا هلاک کند کشتیها را بارسال ریاح
عاصفه مغرقه مراد اغراق اهل است یعنی اهالی را غرق سازد بما کسبوا بسبب آنچه کسب کرده باشند از معاصی و یعف و در گذراند
هلاکت را عن کثیر از بسیاری از ایشان پس معاجله نکند بعقوبت معاصی ایشان یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی را از نوبه معاجله عقوبت و
نجات دهد برخی دیگر را بر طریق عفو و یعلم الذین یجادلون این معطوف بر علت مقدره تقدیر کلام آنکه لینتقم منهم و یعلم الذین
یجادلون یعنی اگر خواهد خدای خلاصی دهد مؤمنان را و هلاک کند کفار را تا انتقام کشد از ایشان و تا بدانند آنهائی که خصومت میکنند
فی آیاتنا در رد و ابطال آیتهای ما ما لهم که نیست مر ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب و وقوع عقاب فما اوتیتم پس آنچه داده شده
اید من شیء از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن
متمتع میشوید و بعد از موت از آن بی بهره میگردید و اصلاً از آن منتفع نمیشوید و بعد از موت فانی است پس خود بدانکه ما موصوله چونکه
متضمن شرط است از این جهت فاء در جواب او واقع شده بخلاف قوله و ما عند الله و آنچه نزد خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خیر و ابقی بهتر است
و پاینده تر از خلوص نفع و دوام آن للذین آمنوا برای آنانکه گرویده اند و علی ربهم یتوکلون و بر آفریدگار خود توکل میکنند و امور خود را
بدو تفویض مینمایند و الذین و برای آنانکه یجتنبون پرهیز میکنند کبائر الاثم از گناهان بزرگ و الفواحش و از کارهای زشت
و اذا ما غضبوا و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب اذیتی و مکروهی که بدیشان رسانند هم یغفرون ایشان عفو میکنند و از عقاب و عفو
آتش غضب خود را میفشانند ایراد ضمیر فصل برای تنبیه است بر اختصاص غفران بایشان در حالت غضب و فواحش جمع فاحشه است و آن اقبح
قبایح است مانند شرک و هرچه مثل آن باشد و بعضی گفته که مراد بآن زنا است و نزد بعضی هر چیزیست که موجب حد باشد پس بنابر قول اول
دوم عطف بر کبائر الاثم از قبیل عطف خاص است بر عام و بنابر قول سوم عطف تفسیر است و مراد بآنانی که متعلق عفو ایشانند آنست که راجع
بنفس غایی باشد چه اگر متعلق بحقوق الله بود چون ترک نماز و شرب خمر و زنا و غیر آن امام را جایز نیست که از آن عفو کند و الذین استجابوا
و برای آنانکه اجابت کردند لربهم مر پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت رسول صلی الله و آله ایشان را بایمان خواند فی الحال بطوع و
رغبت قبول آن نمودند و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را در اوقات خود با شرایط و ارکان و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت رسالت
از مکه بمدینه بی مشورت یکدیگر در هیچ امری قیام نمی نمودند بجهت حق سبحانه ما بین مشورت بود که در خانه ابو ایوب مجتمع شدند و اتفاق
نمودند بر ایمان آوردن بحضرت و نصرت دادن او از این جهت حق سبحانه مدح ایشان نمود بر این صفت و فرمود که و امرهم و کار ایشان شوری
مشورت کردن است بینهم میان ایشان و مراد بمشاورت معارضه است در کلام بجهت ظهور حق یعنی هر گاه که کار کنند بصواب یکدیگر
کنند بجهت غایت تدبر و تیقظ ایشان در امور و اصلاً منفرد نشوند بدان و مما رزقناهم و از آنچه عطا کرده ایم ایشانرا از اموال ینفقون
نفقه میکنند و در مرضات ما صرف مینمایند و مرویست از حضرت رسالت که ما شقی عبد قط بمشوره و لا سعد باستبداد رأی هرگز بدبخت نشود بنده
اگر مشورت در امری نموده و هرگز نیکبخت نگردد اگر بخودی خود بعد امری قیام نماید و نیز فرموده که ما خاب من استخار و ما ندم من استشار
الی نومید نگردد هر که استخاره میکند و پشیمان نشود هر که مشوره میکند و نیز از آنحضرت مرویست که ما من رجل یشاور احدا الا هدی الی الرشد هیچ
مردی مشورت نکند با یکی مگر که هدایت کرده شود بطریق صواب و الذین و برای آنانکه اذا اصابهم البغی و چون برسد بدیشان ستم
از کفار هم ینتصرون ایشان از دشمنان خود انتصار بستانند و انتقام بکشند و شریعت و خواری عفو بار ندارند

فرمودست و جهاد کردن با ایشان واجب و لازم در اینکلام وصفها ایشان مینماید بشجاعت بعد از وصف ایشان مینماید بثبات بعد از آن
وصفها ایشان بسایر اصول فضایل و این صفت مخالف وصفها ایشان بغفران نیست زیراکه آن مبنی است بر عجز معتبر و انتصار بر مقاومت
خصم و حلم نمودن در حق عاجز محمود است و در حق متغلب مذموم زیراکه آن اغراء است بر بغی پس وصف ایشان بانتصار بجهة منع تعدی
است و مروی است که نخعی این آیه را تلاوت نمود گفت ایشان کراهت داشتند از آنکه اذلال نفس خود کنند تا فساق بر ایشان جرئت نمایند و شبهه
نبینند در آنکه هر که اخذ حق خود کند بدون تعدی از حد الهی او مطیع مأمور به خواهد بود و هر مطیع محمود است و ابو مسلم انتصار را
بمعنی تناصر حمل کرده مثل اختصام که بمعنی تخاصم است یعنی هرگاه سعی از اعدا با ایشان رسد یکدیگر را نصرت میدهند در انتقام و از عطا
منقول است که مراد بآن جماعت مؤمنان بودند که کفار ایشان را از مکه اخراج کرده بودند پس حق سبحانه تمکین ایشان داد بر آنها تا انتقام خود
از آنها کشیدند و بعضی گویند که مؤمنان بر دو صنف اند صنفی شیمه ایشان عفو است و اذا ما غضبوا هم یغفرون در حق ایشان است و طبع
و روش ایشان انتصار است و این آیه در شان ایشان است پس حق سبحانه حد انتصار را بیان میکند باینوجه که **وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ** و پاداش کردار
بد **سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا** کرداری مثل آن بدون زیاده خواه قصاص جراحات باشد یا قول لهم و تسمیه جزاء سیئه بسیئه بر سبیل ازدواج است مثل
فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و یا باعتبار سوء مسمی از جزای سیئه **فَمَنْ عَفَا** پس هر که در گذرد از ستمکار
خود که نا اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از او **وَأَصْلَحَ** و باصلاح آورد میان خود و میان عدوی خود **فَأَجْرُهُ** پس مزد او و جزای او فیاض **عَلَى
اللَّهِ** بر خدا است و حده مبهمه دال است بر عظم موعود و شرف آن و در تبیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون روز
قیامت شود منادی ندا کند که هر که او را بر خدای اجری هست برخیزد و اجر خود را از او بستاند پس جماعتی برخیزند و ملئکه با ایشان گویند که
شما را بر خدا چه اجر است ایشان گویند نحن الذین عفونا عن من ظلمنا جماعتی ایم که عفو کردیم از کسانیکه ظلم کردند با ما پس با ایشان گویند
ادخلوا الجنة بغیر حساب در بهشت داخل شوید بدون حساب با تمام **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** بدرستیکه خدای دوست نمیدارد ستمکاران را
یعنی کسانیکه ابتدا کنند بستم و در انتقام از حد در گذرند و این کلام دال است بر آنکه انتصار مأمون نیست از تجاوز سویه و اعتدا خصوصا
در حال غضب و التهاب حمیت پس مجازی گاه هست که بسبب کثرت غضب شعور نمیدارد بسویه و زیاده از انتقام میکشد **وَلَمَنِ انْتَصَرَ**
و هر آینه هر که کینه کشد از ستمکار **بَعْدَ ظُلْمِهِ** پس از ستم کردن با ایشان با منتصر این اضافه صفت است بمفعول و قوله **فَأُولَٰئِكَ** اشاره است
بمعنی من نه لفظ آن یعنی کسانیکه منتصر باشند پس از ظلم کردن ظالم با ایشان پس آن گروه **مَا عَلَيْهِمْ** نیست بر ایشان **مِنْ سَبِيلٍ**
هیچ راهی بمعاتبت و معاقبت با ایشان اکاهی نیست در انتصار **إِنَّمَا السَّبِيلُ** جز این نیست که راه عتاب و عقاب **عَلَى الَّذِينَ** بر کسانیست که
يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان ابتدا **وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ** و افزونی میکنند در زمین و از حد بیرون روند **بِغَيْرِ الْحَقِّ** بدون جهتی و
حجتی بلکه بتکبر و فساد **أُولَٰئِكَ** آن گروه موصوف بظلم و بغی **لَهُمْ** مر ایشان راست **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک که آن عذاب دوزخ است و — بجهنم ع
لَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبائی ورزد و تحمل نماید بر آزار ظلمه **وَغَفَرَ** و در گذرد از مظالم ایشان و در صدد انتقام نباشد **إِنَّ ذَٰلِكَ** بدرستیکه
این صبر و غفران او **لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ** از کارهائیست که معزوم و مجزوم است یعنی جماعتیکه موصوفند بکمال ایمان و مرتبه احسان و
قضا ایشان جزم است بر این نوع کارها و از جمله معزومات و ملزومات میدانند چه هر کس را قوت این نباشد که جفا کشند و وفا کنند
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را فرو گذارد خدای در وادی ضلالت و خذلان و نظر لطف و توفیق از او باز گیرد بسبب جحود و انکار او با وجود دلائل
باهره بر طریق حق یا آنکه حکم بضلال او کند یا او را از طریق جنت گمراه نموده بچنگال عقوبت گرفتار سازد **فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ** پس نیست
مر او را هیچ دوستی و ناصری که کارسازی او کند **مِنْ بَعْدِهِ** پس از فرو گذاشتن خدای او را **وَتَرَى الظَّالِمِينَ** و بینی ای بیننده ستمکاران را
لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگامیکه به بینند عذاب را در روز قیامت **يَقُولُونَ** گویند در آن ساعت **هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ** آیا هست بسوی دنیا باز گشتن
مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی تا بر ویم و در تدارک مکافات کوشیم این کلام از غایت فزع و جزع گویند اگر چه دانسته باشند که ایشان را رجوع بدنیا
ممکن نیست **وَتَرَاهُمْ** و بینی ستمکاران را از روز **يُعْرَضُونَ** که عرض کرده شوند **عَلَيْهَا** بر آتش دوزخ کنایه است از مذکوره بجهة وضوح
است چه بدیهی است که کافران را بر آتش عرض خواهند کرد **خَاشِعِينَ** در حالیکه فروتنان و حقیران باشند **مِنَ الذُّلِّ** از جهة خواری
و رسوائی **يَنْظُرُونَ** نگاه خواهند کرد بسوی آتش **مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ** از نگریستن پنهان یعنی بجهة هول و هیبت آتش دوزخ نظر نداشته
باشند که در آن نیک نگاه کنند بلکه بکار بچشم در آن نگرند و ابن عباس و مجاهد خفی را بذلیل تفسیر کرده اند یعنی نگریستن بر وجه مذلت
و خواری و ضحاک گفته که چون که ایشان بدوزخ در آیند کاهی نه بینند مگر آنکه نگرند کاهی بعرش و کاهی نیز بعضی مراد بطرف خفی چشم
دل است زیرا که کافران نابینا محشور خواهند گشت پس بدلها دوزخ را خواهند شناخت همچنانکه نابینا در دنیا حالات مختلفه را در می — بدوزخ ع
یابد و صاحب کشاف گفته که این توجیه خالی از تعسفی نیست **وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا** و گویند کسانیکه ایمان آورده اند در وقت مشاهده عقوبت
عقوبت کافران و خسران ایشان **إِنَّ الْخَاسِرِينَ** بدرستیکه زیان کاران **الَّذِينَ خَسِرُوا** آنانند که زیان کردند **أَنْفُسَهُمْ** در نفسهای خود **وَأَهْلِيهِمْ**
و در کسان خود **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز چه بسبب عبادت اوثان نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند و بجهة اضلال اهالی خود و منع
ایمان از ایشان آنها را مستوجب آتش گردانیدند یا آنکه بجهة شرک و کفر از دولت دیدار خویشان خود که بسمت ایمان متسم بودند محروم ماندند
پس در روز قیامت نه اهل خود را بینند و نه نفسهای خود را تا شادی و راحت یابند و گویند که مراد باهالی حور العین اند که نامزد ایشان شده
باشند بر تقدیر قبول ایمان و بدانکه یوم القیمة یا متعلق است بخسروا بر تقدیر آنکه قول مؤمنان باشد در دنیا و در عقبی یعنی گفتند مؤمنان

که کافران در نفس و اهل خود زیان کردند در روز قیامت و یا متعلق بقال اگر قول ایشان در عقبی باشد و این اصح قولین است یعنی
گویند مؤمنان در روز قیامت چون کفار را بدین صفت به بینند که کافران زیان کردند در نفس و اهل **أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ** بدانید بدرستیکه
ستمکاران که مشرکانند **فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ** در عذابی اند که پیوسته مقیم باشد و هرگز بهیچ انقطاع نپذیرد **وَمَا كَانَ لَهُمْ** و نباشد مر
کافران را **مِنْ أَوْلِيَاءَ** هیچ دوستان که دفع عذاب **يَنْصُرُونَهُمْ** یاری کنند ایشان را **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای یعنی غیر از خدا هیچ کس دیگر
از ایشان عذاب باز نتواند داشت و چون بسبب کفر و شرک هرگز خدا عذاب از ایشان دفع نخواهد نمود پس همیشه در عقوبت عقاب و
نکال گرفتار خواهند بود **وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ** و هر که را فرو گذارد خدا او را در ضلالت و خذلان بسبب جحود و عناد او یا هر که خدا او را از راه بهشت
بگرداند یا حکم بضلال او کند **فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ** پس نیست مر او را راه رستکاری و چون مآل حال اهل ضلال عقاب و نکال گرا **اسْتَجِيبُوا
لِرَبِّكُمْ** اجابت کنید ای بندگان امر پروردگار خود را یعنی قبول امر او کنید پس بوحدت او معترف شده احکام او را متابعت کنید **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ**
پیش از آنکه بیاید **يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ** روزیکه باز گردانیدنی نیست مر او را **مِنَ اللَّهِ** از جهة خدا یعنی خدا آن را رد نکند بلکه البته واقع شود چه حق
سبحانه بوقوع آن حکم کرده پس امداد و اجاره نباشد مر آن روز را منافاتی است **مَا لَكُمْ** نیست شما را **مِنْ مَلْجَإٍ** هیچ پناهی و گریزگاهی **يَوْمَئِذٍ**
در آن روز تا ملتجی بآن شوید و از عذاب برهید **وَمَا لَكُمْ** و نیست شما را **مِنْ نَكِيرٍ** هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی منکر اعمال خود نتوانید
شد زیراکه حفظه و کرام الکاتبین در صحیفه اعمال ایشان ثبت آن نموده باشند و اعضا و جوارح شما بر آن گواهی خواهند داد پس چگونه انکار
ممکن باشد پس بجهة تسلیه خاطر خطیر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میفرماید **فَإِنْ أَعْرَضُوا** پس اگر روی بگردانند مشرکان از
اجابت دعوت یا مر **فَمَا أَرْسَلْنَاكَ** پس نفرستادیم ترا **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **حَفِيظًا** نگاهبانی که با جبار و اکراه ایشان را از کفر باز داری و بدان
ایمان درآری پس از اعراض ایشان اندوهناک مباش **إِنْ عَلَيْكَ** نیست بر تو **إِلَّا الْبَلَاغُ** مگر رسانیدن احکام و آنچه شرط بلاغ است بجا آری
وَإِنَّا و بدرستیکه ما **إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ** چون بچشانیم آدمی را یعنی عطا نمائیم او را **مِنَّا** از نزدیک خود **رَحْمَةً** بخششی از صحت و ثروت
فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان و شاد گردد مراد جنس مردمان است بدلیل قوله **وَإِنْ تُصِبْهُمْ** و اگر برسد بایشان **سَيِّئَةٌ** بدی چون بیماری و تنگدستی
و پریشانی **بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ** بسبب آنچه پیش از این فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه **فَإِنَّ الْإِنْسَانَ** پس بدرستیکه آدمی
این هنگام **كَفُورٌ** سخت ناسپاس است و اصلا تامل و تفکر در سبب نعمت و نقمت نمیکند و وضع ظاهر در موضع مضمر بجهة ذکر
است بر آنکه جنس انسان موسوم است بکفران چنانکه جای دیگر میفرماید که ان الانسان لظلوم کفار ان الانسان لربه لکنود و این حکم با آنکه
مختص است بمجرمان جایز است اسناد آن بجنس انسان و باعتبار آنکه اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش میکنند و محنت را بر زبان میآرند
و ذکر قصد در شرطیه اولی باذا و ثانیه بان بجهة اینست که اذاقه نعمت محقق و مستمر است و اصابت غادی که مقتضی بالذات است بخلاف اصابت
بلیه و چون او سبحانه ذکر اذاقه نعمت و اصابت بلیه نمود بعد از آن بجهة بیان آنکه قسمت نعمت و بلیه بمشیت و اراده او است میفرماید **لِلَّهِ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** مر خدا است پادشاهی آسمانها و زمینها **يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** می آفریند آنچه میخواهد **يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا**
این بدل یخلق است بدل بعض از کل یعنی می بخشد هر کرا میخواهد دختران نه پسران **وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ** و می بخشد هر کرا اراده میکند — پسران نر
أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت میگرداند ایشان را **ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا** پسران و دختران یعنی هم پسران و هم دختران بآن طریق که در هر بطنی پسری و دختری
میدهد یا از بطنی دو پسر و از بطنی دیگر دو دختر یا از بطنی پسری و از بطن دیگری دختری **وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ** و میگرداند هر کرا میخواهد
عَقِيمًا بی فرزند **إِنَّهُ عَلِيمٌ** بدرستیکه خدای تعالی دانا است بمصلحت دادن و ندادن **قَدِيرٌ** توانا بآنچه می بخشد و منع مینماید پس هر کار
بحکمت و اختیار میکند حاصل معنی آیه آنست که حق سبحانه احوال عباد را مختلف ساخته است در اولاد بحسب مقتضی مشیت پس بعضی را یک
صنف کرامت فرموده که آن ذکور است و یا اناث و برخی را هر دو صنف عطا نموده و جماعتی دیگر را هیچ کدام نداده و تقدیم اناث بر ذکور
با وجود تقدم ذکور بر حسب ذات از جهة آنست که کثرت اناث است بر ذکور بسبب تکثیر نسل دیگر آنکه تا سیاق آیه دلالت کند بر آنکه آنچه
تعلق بآن گرفته باشد مشیت خدا است نه مشیت انسان و اناث از این قبیل اند چه منشأ کراهت اولیاء اند و از اینجا است که اصبغ بن نباته از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کند که از یمن و برکت زن است که اول دختر آرد بعد از آن پسر چه حق سبحانه تقدیم اناث بر ذکور نموده و بعضی دیگر وجه
تقدیم اناث گفته اند که اجرای کلام در بیان بلیه است و عرب اناث را بلای نامند پس مناسب تقدیم اناث باشد و محتمل است که تقدیم اناث بجهة
تطییب قلوب آبای ایشان باشد یا بجهة محافظت فواصل باشد و ذکور بعنوان معرفت واقع شده نه بر تنکیر منافی رعایت فواصل است و
احتمال آن نیز دارد که تعریف آن بجهة جبر تاخیر باشد چه تعریف مبنی است بر تنویه و تشهیر و تغییر عطف در ثانی بجهة آنست که آن قسیم احد
جنسین است که مشترک است میان دو قسم اول و تقدیم ذکور بر اناث بعد از تقدیم اناث بر آن بجهة اعطای هر یک را جنسین است از حق
تقدیم و تاخیر ایشان تا مشعر باشد بآنکه تقدیم اناث بر ایشان در فقره سابقه نه بجهة تقدیم ایشان بحسب ذات بلکه بسبب یکی از امور مذکوره
است و بر این ذکر مشتبه در ذکرانا واناثا و ذکران در سه قسم دیگر بجهة آنست که مراد از سه قسم احتمال دارد که والذین را باعث پسر باشد نه دختر
یا دختر نه پسر را باعث مطلق و لهذا پس اثرا بمشیت خود باز بسته تا ایشان قطع داعیه خود بکنند اما آنجا که هر دو نوع را عطا فرموده یا لذین
مشتبکی نماند تا نفی آن یا بکرد و علت تغییر قسم رابع بعاطف بجهة ظهور آنست با نکر قسیم جزئیه که مشترک است میان اقسام ثلثه و بعضی گفته
کما هو در حق انبیا نازل گشته یهب لمن یشاء اناثا در شان شعیب و لوط است و یهب لمن یشاء الذکور در باره ابراهیم صلوات الله علیه و او یزوجهم
ذکرانا واناثا در شان خاتم الانبیاء سید عالم صلی الله علیه و آله و یجعل من یشاء عقیما در حق عیسی و یحیی علیهما السلام آورده اند که

رسالت صلی الله علیه و آله گفتند که جز خدای تو بی واسطه سخن نمیگوید او نگری چنانکه با موسی علیه السلم سخن میگفت و او را میدید اگر
در جواب عرض نمود که موسی سخن او را میشنید اما او را نمیدید پس الله و ما کان لبشر و نیست و نشاید مر آدمیرا ان یکلمه الله اینکه سخن گوید خدا
با وی بروجهیکه آنکس وی را ببیند بلکه سخن کردن خدای با آدمی نیست الا وحیا مگر بوحی که آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند بطریق الهام
یا با القای آن در منام چنانکه داود را زبور الهام کرد و ابرهیم امر نمود بذبح اسمعیل در منام او من وراء حجاب یا سخن گوید در پس پرده یا شنو
که شنوده شود و کسی مرئی نگردد چنانکه با موسی سلام الله علیه سخن گفت و او مرد در پس حجاب نور بود و در موسم ... آورده که خدا تعالی در شب
معراج با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سخن کرد در ورای دو حجابیکه یکی از زر سرخ بود و دیگری از مروارید سفید و مسافت میان هر دو
حجاب هفتاد ساله راه بود او یرسل رسولا یا بفرستد رسولی را بآن بشر که از جنس ملئکه باشد چون جبرئیل فیوحی پس القا میکند کلام کنندگان
رسول بآن بشر باذنه بدستوری خدا تعالی ما یشاء آنچه خواهد خدا تعالی انه علی بدرستیکه خدای برتر است از دیده شدن با بصار
چه آن از صفات مخلوقات است یا غالب است در ایصال وحی حکیم دانا بافعال که مقتضی حکمت او است پس هر وجه حکمت او است و مصلحت
گاهی بی واسطه سخن گوید گاهی بواسطه از عایشه روایت کرده اند که من زعم ان محمدا رای ربه فقد اعظم علی الله الفریة هر که گمان برد که پیغمبر صلی الله
علیه و آله خدای خود را دید پس او بهتان عظیم بر خدای نهاده وکذلک و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران که پیش از تو بوده اند اوحینا
الیک وحی کردیم بسوی تو روحا قرآنا من امرنا بفرمان خود و تسمیه قرآن بروح بجهة ... قلوب بآنها حیوة می یابند هم چنانکه ابدان
بارواح زنده میشوند و گویند مراد بروح جبرئیل است یا ملکی است اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین حیوة آن حضرت همیشه ملازم او بود و از
امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول که آن ملک بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آسمان صعود نکرد بلکه ملازم
حال ما است و از ما جدا نمیشود تا حین خروج قائم سلام الله علیه و بعد از آنکه آنحضرت از دنیا ارتحال نماید بر آسمان رود آنکه بر سبیل تعداد
نعمت بر آنحضرت میفرماید که ما کنت تدری نبودی تو که بدانی پیش از وحی ما الکتاب که چه چیز است قرآن یعنی قبل از انزال قرآن علم آن
نداشتی و لا الایمان و نمیدانستی دعوة کردن بایمان و یا بشرایع و معالم آن عارف نبودی و اگرچه قبل از بعثت بوسیله دلائل عقلیه
باصول ایمان عالم بودی یا نمیشناختی که چه کس بایمان او و چه رسد گروید و لکن جعلناه و لکن گردانیدیم کتاب را نورا روشنائی از ابن
عباس منقول است که ضمیر راجع بایمان است یعنی گردانیدیم ایمان را نوری نهدی به که راه نمائیم بآن من نشاء هر کرا خواهیم من عبادنا
از بندگان خود گاهی که بآیات با دله واضحات تأمل کنند و در حجج ساطعه اندیشه نمایند و انک لتهدی و بدرستیکه تو بوسیله وحی ما
میخوانی مردمانرا الی صراط مستقیم راه راست که مقتضی حق باشد پس بر سبیل بدلیت تفسیر صراط میکند باینکه صراط الله الذی له راه راست
راه خدائیست که مر اوراست ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانها است و زمینها از روی خلقیت و ملکیت بعد از آن و علو و عبید مطیعا
و مجرمان میفرماید و میگوید الا الی الله بدانید که بسوی خدا تصیر الامور باز میگردد کارهای خلائق در آخره و همه کس از افعال و اعمال
جزا سیه هذا آنکه جمیع امور بر رهنما او قات راجع بحضرت ذو الجلال است و سهل بن جعد و فی النشی در مصحفی افتاد تمام او نوشت بعد از
الا الی الله تصیر الامور و مصحفی بیکر دامانداد همه آن محو شد مگر این آیه سورة الزخرف مکیست و از مقاتل مرویست که الا آیه واسئل
من ارسلنا که در بیت المقدس نزول یافته و عدد آیات آن هشتاد و نه است الا نزد اهل شام که نزد ایشان هشتاد و هشت است و اختلاف
در دو آیت است حم نمیگوید و هو مهین بر عم حجازی ابی بن کعب از سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که جماعتی که سوره زخرف
در دنیا تلاوت کرده باشند در روز قیامت ایشان ندا کنند که یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب و ابو بصیر از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده که هر که باین سوره مداومت نماید خدا تعالی او را در لحد از هوام زمین و فشار قبر ایمن گرداند تا
تا روز محشر و چون محشور شود این سوره بصورتی زیبا بیاید و او را بفرمان حق سبحانه و تعالی به بهشت در آورد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره
حم عسق بذکر قرآن و وحی نمود افتتاح این سوره نیز بهمین مضمون امر نموده باشند فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

حم و الکتاب المبین قسم باسمای حسنی که مبادی آنها این دو حرف مطرز باشد و بقرآن روشن و هویدا از حیثیت وضوح معانی از برای آنکه
... باعتبار فتح واضحه دلالة بر نزول آن از نزد ملک علام یا روشن کننده احکام اسلام و آشکار سازنده فرق حلال و حرام جواب قسم آنکه انا
جعلناه بدرستیکه ما گردانیدیم این کتاب را قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب لعلکم تا شاید که شما که اهل عربید تعقلون دریابید آن را و بغور معانی
آن رسیده بدان منتفع شوید و بسبب فهم آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت و حسن البیان بصحت نبوة پیغمبر ما صلی الله علیه و آله عالم گردید
مخفی نیست که این کلام از ایمان حسنه بدیع است بجهة تناسب قسم و مقسم علیه و لعل مستعار است از برای معنی اراده یعنی قرآن بلغت عرب فرستادیم
بجهة اراده آنکه عرب آن را تعقل کنند و بگفتار او لا فصلت آیاته قایل نشوند و چون مجعول بمعنی محدث است پس ابهام الاشعار آنکه قرآن محدث است
بصفت قدم نیست و انه و بدرستیکه قرآن فی ام الکتاب در همه کتابها که نزدیک ما است یعنی در لوح محفوظ که مستنسخ جمیع کتب است
و محفوظ از تغییر و تبدیل لعلی هر آینه بزرگ است و عالی مقدار از روی اعجاز و فرط فصاحت و جزالت و یا از حیثیت منسوخیت کتب سالفه
بآن و یا بوجوب امت عمل بآن و یا بجهة تضمن آن بفواید جلیله کثیره و یا بسبب تعظیم و تکریم فرشتگان و اهل ایمان بدان حکیم محکم کرده شده
از تطرق وهن و قصور و طریان نسخ یا خداوند حکمت بالغه و مظهر حق و صواب و بعد از آن بر سبیل انکار خطاب میفرماید با اهل الجحود و انکار و میگوید
افنضرب عنکم الذکر ... این عطف است بر جمله محذوفه و تقدیر کلام این است که انهملکم فنضرب و نصب صفحا یا بر مصدریت است بر غیر لفظ
فعل یا بر علیت و یا بر حالیت و یا بر ظرفیت یعنی آیا واگذاریم شما را پس باز داریم یعنی باز داریم و دور گردانیم از شما قرآن را باز داشتنی یا معرض ...

اهل ایمانرا هیچ معلوم نداشتی

صفحا

از انزال قرآن و الزام حجت بجهة اعراض کردن شما از آن یا در حالتیکه شما اعراض کنندگانید از آن یا دور کنیم شما را از قرآن در یکجانب ان کنتم
بجهة آنکه هستید قوما مسرفین گروهی بیرون رفتگان از حد و در وادی غوایت و ضلالت فرو رفتگان یعنی اینکه شما در تکذیب قرآن افراط و بجهة
عناد انکار آن نمائید ما از انزال آن باز نخواهیم ایستاد و شما را در این جهالت و غوایت نخواهیم گذاشت بلکه بنابی آن نخواهیم فرستاد تا بر شما
الزام حجت نمائیم پس بجهة تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از استهزاء قوم خود میفرماید که وکم ارسلنا من نبی و بسا که
فرستادیم از جنس پیغمبران فی الاولین در میان پیشینیان که به تمنا اسراف و اشراک منهتم بودند و بفرط غباوت و جهالت و کفر و عناد
متصف و با وجود این اسراف و عناد و انکار ایشان مانع ما نشد در ارسال رسل بلکه بجهة الزام حجت بر ایشان مکرر پیغمبر بر ایشان فرستاد
وما یأتیهم و نمی آمد بآن معاندان من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به مگر آنکه بودند ایشان باو یستهزءون که استهزا
میکردند چنانکه معاندان قریش نسبت بتو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم بسبب استهزا و سخریت گروهی را که اشد منهم
سخت تر از این مسرفان بودند بطشا از روی قوت و توانائی یعنی جماعتی که در قوت و شوکت از مسرفان زمان تو در پیش بودند ایشانرا
هلاک کردیم بتبلیه و شدت و شوکت ایشان ما را از تعذیب عاجز نساخت پس مسرفان عصر تو بطریق اولی که ما را عاجز نتوانند ساخت
و چون حال بر این منوال است پس باید که ایشان بقوت و بجلالت خود مغرور نشوند و مضی و گذشته است در مواضع متعدده از قرآن مثل
الاولین قصه پیشینیان و خبر عجیب و غریب ایشان که با پیغمبران خود چه عمل کردند و ما ایشان را بچه نوع عذاب معاقب ساختیم و این وعده
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله باغاثت و نصرت و وعید اعادی او بنکال و عقوبت پس بر سبیل الزام حجت بر مشرکان میفرماید
که ولئن سألتهم و اگر بپرسی از مشرکان عرب من خلق السموات والارض که آفریده آسمانها و زمینها را و ابداع آن نموده لیقولن
هر آینه گویند بروجه اعتراف و اذعان خلقهن العزیز آفریده آسمانها را خدائی که غالب است بر همه چیزها بروجهیکه هیچ چیز او را
مغلوب نتواند ساخت نه در ایجاد مکونات و نه غیر آن العلیم دانا بمصالح خلق اشیاء و چه راسناق و اتقان این به تحقیق است بر غایت
جهالت و ضلالت ایشان چه با وجود آنکه مقرند بآنکه خالق اشیاء او سبحانه است ترک عبادت او نموده بعبادت اصنام و اوثان که عاجز مطلق
اند گرد ارتکاب مینمایند آنکه بجهة زیادتی اثبات حجت بر ایشان در صفت خود میفرماید که خدا بکر خالق جمیع مبدعات و مکونات الذی
جعل آن خدائیست که گردانید برای شما زمین را مهدا بساطی گسترده تا مستقر شما باشد و جعل لکم و بیافرید و پیدا کرد برای شما فیها سبلا
در زمین راهها که سلوک مینمائید در آن لعلکم تهتدون تا شاید که شما راه یابید بطریق بلادی که مقصد شما است تا مهتدی شوید بحکمت
صانع بواسطه نظر کردن در آن والذی نزل و آن خدائیست که فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء بقدر آبی باندازه
حاجت بر وفق مصلحت بلاد و عباد نه بر وجه افراط که سبب غرق باشد چون طوفان نوح علیه السلم و نه بر طریق تفریط که مزارع را کافی نباشد
کلام دال است بر آنکه این فعل از قادر مختار است نه فاعل موجب پس بجهة تصریح بر اختصاص ایجاد بجود از غیبت به تکلم التفات نموده میفرماید که ما
بعد از انزال باران فانشرنا پس زنده گردانیدیم بآن بلدة میتا جایگاهی که مرده است یعنی زمین خشک شده را باخراج گیاه تذکیر صفت
بجهة آنست که بلده بمعنی بلد و مکانست کذلک همچنانکه ما زمین مرده را زنده ساختیم بر انبات نباتات همچنین تخرجون بیرون آورده
خواهید شد از قبور در وقت نشور پس از زنده شدن والذی خلق الازواج و دیگر خدائی که ... نیست که بیافرید اصناف مخلوقات را کلها
همه آن از حیوانات و نباتات و جمادات ازواج در حیوانات عبارت از ذکور و اناث است و در نباتات و جمادات انواع متقابله چون ترش و شیرین
و تلخ و شور و تر و خشک و غیر آن و مثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر و ... وجعل لکم و پیدا کرد برای شما من الفلک
از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار شوید بآن در بحر و بر لتستووا تا راست شوید علی ظهوره
بر پشتهای آن مرکوب ثم تذکروا پس یاد کنید نعمة ربکم نعمت پروردگار خود را اذا استویتم علیه چون راست شوید بر آن یعنی
اعتراف کنید بآن نعمت و استعظام آن نموده بحمد آن مشغول شوید و تقولوا و بگوئید سبحان پاکست از مشابهت و مماثلت مخلوقات
الذی سخر لنا آن خدائیکه مسخر گردانید از برای ما و رام ساخت این مرکوب را که کشتی است یا حیوان تا بمدد رکوب قطع بر و بحر کنیم وما کنا له
و نبودیم مر این مرکوب را بقوت خود مقرنین طاقت داشتگان بر فرمان بردار گردانیدن و ضبط نمودن آن و چون دابه خالی نیست از شموس
و عثور و کشتی از انکسار و قصور و آن مظان اسباب هلاکت راکبست از این جهة حق سبحانه تنبیه مینماید و از ورطه هلاکت و میفرماید که راکب
باید که بعد از تحمید و تسبیح مستعد موت شده باین مقال مترنم شود وانا الی ربنا و بدرستیکه ما عاقبت کار بسوی پروردگار خود لمنقلبون
هر آینه باز گردندگانیم بمرکب جنازه که آخرین مراکب دنیاست و بعضی در وجه اتصال این کلام بما قبل این چنین گفته اند که رکوب از جهة تنقل از
و نقل عظمی انتقال است بسوی ملک متعال نزد انقضای آجال پس ذکر آن در اثنای ایجاب بجهة امر مشترک است میان اول و ثانی که آن مطلق انتقال
است و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که چون رسول صلی الله علیه و آله پا در رکاب کردی گفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان الذی
خلق الازواج کلها و جعل من الفلک والانعام ما ترکبون تا بقوله الی ربنا لمنقلبون پس سه تکبیر و تهلیل بگفتی و بر بالای مرکب راست
نشستی و مسلم در صحیح خود از ابن عمر روایت میکند که رسول صلی الله علیه و آله هرگاه قصد سفر میکرد سه بار تکبیر میگفت پس تلاوت سبحان
الذی سخر لنا هذا تا آخر آیه تعالی مینمود و میفرمود اللهم انا نسئلک فی سفرنا هذا البر والتقوی والعمل بما تحب و ترضی اللهم هون علینا
سفرنا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر و کابة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل
والمال و در حین معاودت از سفر بعد از آیه مذکوره میفرمود که آئبون تائبون لربنا حامدون و عیاشی از امام جعفر صادق صلوات الله علیه

لکم الارض

دریابند که ذکر نعمت کرد در تران امر بان واقع شده است که بنده بگوید الحمد لله الذی هدانا للاسلام وعلمنا القرآن ومنّ علینا بمحمد صلی الله
علیه وآله وبعد از آن این سبحان الذی سخر لنا تلاوت کند ودر بعضی روایات آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله پا در رکاب مینهاد میگفت
بسم الله وچون راست می ایستاد میفرمود الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا الی آخره وگویند که چون بکشتی می نشست میفرمود که
بسم الله مجریها ومرسیها ان ربی لغفور رحیم ودر کشاف آورده که حضرت امام حسن سلام الله علیه کسی را دید که بر مرکب می نشست و…
… سبحان الذی تا آخر بخواند … آیا شما را بدین امر نموده اند راکب گفت … رسول الله … فرمود …
… کنند نعمت پروردگار خود را در سواری وبعد از بیان نعمت باز سر رشته کلام را بذکر احوال کفار
شنیعه میفرماید که وجعلوا له من عباده جزءا این متصل است با ولئن سألتهم یعنی اگر بپرسی از اهل عناد وجدال که خالق آسمان وزمین
کیست ایشان معترف شوند باو سبحانه وبخالقیت او اقرار نمایند وبا وجود آن بجهل … حکم کنند از برای او سبحانه از بندگان وی پاره
از او یعنی گویند که فرشتگان دختران او یند وچون در میان عرب شایع است که الولد بضعة من والده وجزء له پس تسمیه جزء بولد باین
اعتبار است واز غایت جهالت کفار است که بعد از اقرار بخالقیت وخالقیت واز برای او اثبات ولد میکنند ونمیدانند که ولادت صفت
اجسام است واو خالق همه جسمهاست پس چگونه نسبت اولاد باو توان داد ان الانسان بدرستی که آدمی یعنی اکثر ایشان که کفار اند
لکفور مبین هر آینه بغایت ناسپاسی آشکار است چه نسبت ولد باو کفر است وکفر اصل همه کفران ام اتخذ معنی همزه انکار وتعجیب است ایا گرفت
از حیثیت انکار امتناع بر نسبت ولد نمود ماحصل وانقص اولاد که اناثند او دست بر میکنند ومعنی آنست که آیا فرا گرفته است خدا تعالی برای
خود مما یخلق از آنچه می آفریند بنات دختران که در نهایت دناءت وپستی اند واصفیکم وبرگزیده وخاص گردانیده شما را بالبنین به پسران
که اشرف واکمل اند وکدام عاقل اعتقاد کند که ولد خدا … وانقص باشد از ولد بنده … تفضیل بنات است که انقص اشیا …
چنانچه میفرماید واذا بشر احدهم وچون خبر داده شود یکی از مشرکان که نسبت بنات بحق سبحانه میدهند چون قوم بنی ملیح بما ضرب
للرحمن که گردانیده از برای خدای بخشنده مثلا شبه ومانند یعنی بنات که نسبت آنها بخدا میکنند وآن مستلزم وصفیت او سبحانه است
بمثل وشبه چه ناچار است که ولد از جنس والد باشد ومشابه ومماثل او … ایشان این جنس را نسبت بخدا میدهند حال آنکه چون یکی از
ایشان را گویند که تو را دختری متولد شده او مغموم شود ظل وجهه بگردد روی او مسودا سیاه شده از غایت ضجرت وغم ومحنت
وهو کظیم در حالتیکه او پر است از خشم واندوه یعنی غم وغصه … هرگاه که نسبت دختر باو این مرتبه
باشد پس چگونه … همچنانست که در بعضی … الذکور مذکور شد وچون عرب همیشه بشجاعت
وفصاحت فخر کردندی ودر غلبیت بحث بر خصوم افتخار نمودندی وکسی که متصف باین صفت نبودی ودر زینت ونعومت بسر بردی هم
چنانکه صفات زنانست … منکوب ومخذول بودی از این جهت حق سبحانه مذمت بنات باین صفت مذمومه میکند وبجهة این توبیخ کفار
… نسبت دختران … میفرماید که او من ینشؤ آیا میکنند آن برای خدا کسی را که نشو ونما یابد بزرگ شود …
… بصیغه مجهول یعنی آیا فرا میکنند کسی را که پرورده شده باشد فی الحلیة در پیرایه یعنی بزیب وزینت وزر وجوهر …
یافته باشد وهو فی الخصام واو در وقت مخاصمه ومجادله وسخن گذاری غیر مبین آشکار کننده حجت نباشد یعنی …
نتواند کرد بلکه بجهة نقصان عقل وضعف رای … حجت بر خود کند …
قتاده منقول است که قل ما تکلمت امرأة فارادت ان تتکلم بحجتها الا تکلمت بالحجة علیها …
بر او حجت باشد … نقل کرده که معنی این آنست که آیا … کسی را که پرورده باشد … زینت وممکن نباشد او را که بحجت تکلم کند بلکه
عاجز بود از نطق بجواب مراد اصنام اند … بانواع حلی وحلل … لفظ موصول … دیگر بیان … جهل
ایشان میکند ومیگوید که وجعلوا الملائکة الذین … آن فرشتگان را که هم عباد الرحمن ایشان بندگان خدای بخشاینده اند اناثا
دختران یعنی بجهة فرط جهالت ملائکه را که … صوامع قدس اند وبعبادت وطاعت او سبحانه مشغول اند دختران نام نهاده اند پس بر سبیل تهکم وتجهیل ایشان
میفرماید که اشهدوا آیا حاضر بوده اند خلقهم … ایشان خبر دهند …
منصوص … تهدید ووعید … ستکتب زود باشد که نوشته شود شهادتهم گواهی ایشان در این باب ویسألون …
شوند از آن روز حساب بجهت … معاقب شوند بانواع عذاب ودر بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله از بنو ملیح
پرسید که شما چه میدانید که ملائکه اناث اند گفتند از آبای خود شنیده ایم وگواهی میدهیم که ایشان هرگز دروغ نگفته اند حق سبحانه … که عن قریب
شهادت ایشان را در نامه اعمال ایشان ثبت نمائیم وایشان را بجزای … رسانیم وقالوا وگفتند بنو ملیح لو شاء الرحمن اگر خواستی خدای
ما عبدناهم … ملائکه را وچون تعلیق عبادت ملائکه … سبحانه بر سبیل مجادله … برهان وحجت … قول
… ما لهم بذلک من علم … علم میگویند بلکه ان هم الا یخرصون …
… مکر آنکه … دلیل … شرک …
عقلیست … ام آتیناهم کتابا من قبله …

نیامده پس ایشان بر مدعای خود نه دلیل عقلی دارند نه حجت نقلی بل بلکه در اینهمه معروف بتقلید شده قالوا گفتند که انا وجدنا
آباءنا بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را بر طریقه وملتی که ایشان بان بوده اند واز امام وپیشوا خود … وانا علی آثارهم
بدرستیکه ما بر پیهای ایشان مهتدون راه یافتگانیم یعنی در این دعوی تابع پدران خود بوده اند … آنکه بنو ملیح جامع صفات شرک و
جبر وتقلید بودند بجهة آنکه تسلیه حضرت رسول صلی الله علیه وآله در این باب میفرماید وکذلک وهمچنین ما ارسلنا من قبلک نفرستادیم
پیش از تو فی قریة در دهی من نذیر هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعقوبات الهی تخویف نموده وبنوید بشارت … الا قال
مگر گفتند مترفوها متنعمان وتوانگران آن ده که کثرت نعمت ایشان را ببطر وفرح در آورده بود وبجهة مشغولی بشهوات وملاهی …
دین خود را بیک کناره کشیده واز تفکر … فارغ البال شده یعنی بواسطه آن در جواب پیغمبر خود گفتند انا وجدنا بدرستیکه
ما یافته ایم آباءنا پدران خود را علی امة بر دینی وکیشی وانا علی آثارهم وبدرستیکه ما بر اعقاب ایشان مقتدون اقتدا کنندگانیم
بر ایشان پس تخصیص مترفین مشعر است بآنکه نعم وحب بطالت ایشان را از نظر کردن در دلایل منصرف بتقلید ساخته قال بگو ای محمد وحفص
قال میخواند بصیغه ماضی یعنی آن پیغمبر بعد از استماع این کلام از ایشان گفت که اولو جئتکم آیا متابعت پدران نادان خود میکنید واگرچه آورده
شما را باهدی بدینی راست تر … مما وجدتم علیه از آنچه یافته اید بر آن آباءکم پدران خود را … لفظ اهدی بجهة
حسن … است … ایشان بحق ومعنی مراد آنست که اگر بالفرض آنچه دعوی میکنید حق است موصل اهتدا …
… طریق هدی ورشاد … تبعیت آن اولی واوجب القصه ایشان بجهة رسوخ تقلید وفرط عناد … پیغمبر خود از نظر کردن وتفکر نمود
قالوا گفتند در جواب پیغمبر انا بما ارسلتم به بدرستی که ما بانچه فرستاده شده اید بدان ای مدعیان نبوت کافرون ناگرویدگانیم
فانتقمنا پس انتقام کشیدیم منهم از این مقلدان معاندان بعذاب استیصال فانظر کیف کان پس بنگر که چگونه بود عاقبة
المکذبین سرانجام تکذیب کنندگان این اشارتست بآنکه عاقبت … اهل … وچون حق سبحانه مذمت تقلید فرموده
وامر کرد باتباع دلایل … ذکر قصه ابراهیم نمود که تابع حجت بود … میفرمود که واذ قال ابراهیم ویاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم
خلیل علی نبینا وعلیه السلام بعد از خروج او از غار لابیه مر پدر خود را یعنی عم خود را آزر که در تربیت وشفقت نسبت باو بمنزله پدر بود
وقومه ومر گروه خود را که بعبادت اصنام وکواکب مشغول بودند انی براء بدرستیکه من بیزارم مما تعبدون از آنچه پرستش
کنید … خالق خود را از آن استثنا کرده فرموده که الا الذی لیکن آن خدائی که فطرنی پیدا کرد وبیافرید مرا فانه پس بدرستیکه
او سیهدین زود باشد که راه راست نماید مرا … احتمال دارد که متصل باشد بتقدیر تعمیم ما موصول در
اولوا العلم وغیر آن واحتمال الصفت نیز دارد … ما موصوفه باشد وتقدیر کلام اینکه انی براء من آلهة تعبدونها غیر الذی فطرنی …
هدایت بجهة آنست که فهو یهدین در سوره شعرا واقع شده … بتقدیر جمع بینهما دلالت خواهد کرد بر استمرار هدایت در
حال واستقبال وجعلها وگردانید ابراهیم کلمه توحید را یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله باقول انی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی کلمة
باقیة کلمه پاینده فی عقبه در عقب خود یعنی در میان فرزندان خود ولهذا در میان اولاد او همیشه موحد بوده وپیوسته صاحب دعوت …
در میان ایشان … مردم را بدین اسلام ترغیب نموده واز امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آن کلمه باقیه که ابراهیم در میان اعقاب خود گذاشت
امامتست چه تا روز قیامت امامت باقی خواهد بود ولهذا از سدی منقولست که مراد بعقب آنحضرت محمد است صلی الله علیه وآله وگویند ضمیر جعل
راجع باو سبحانه است یعنی حق تعالی این کلمه را در نسل ابراهیم باقی گذاشت لعلهم یرجعون تا شاید که همه اولاد او رجوع نمایند بپدر خود وتوحید
واخلاص وتبری از شرک بآنکه بسبب دعوت اولاد موحد او … از شرک وبدین اسلام میل نمایند وبعد از ذکر قصه ابراهیم بتعداد نعم
خود میکند بر قریش ومیگوید که من بسبب کفر وشرک تعجیل عقوبت ایشان نکردم بل متعت بلکه برخورداری دادم هؤلاء اینگروه را
وآباءهم وپدران ایشان را بطول اعمار وطول بقا حتی جاءهم الحق تا زمانی که آمد بایشان سخن درست وراست یعنی کلمه توحید
یا قرآن ورسول مبین وپیغمبری آشکار … بمعجزات باهره … بیان کننده توحید … ولما جاءهم الحق وهنگامیکه آمد بایشان
سخن حق بجهة تنبیه ایشان از خواب غفلت … بشکر … انکار وجحود را زیاده گردانیدند
قالوا هذا گفتند اینکه محمد بما آورده یعنی قرآن سحر جادویست وانا به وبدرستیکه ما بان کافرون ناگرویدگانیم وباور نداریم
که آن از نزد خدا باشد پس استخفاف … کردند وبا رسول آغاز مکابره ومعانده نمودند وبر کفر افزودند وقالوا وگفتند لولا نزل چرا
فرستاده نشد هذا القرآن این قرآن بر فرض آنکه از پیش خدا باشد علی رجل من القریتین بر مردی که یکی از دو ده است یعنی مکه وطایف
عظیم بزرگ قدر یعنی صاحب جاه ومال … وحشم … چون ولید بن مغیره یا عتبة بن ربیعه یا الاخنس بن شریق که از مکه اند یا عروة بن
مسعود ثقفی یا حبیب بن عمرو ثقفی یا کنانة بن عبد یالیل که از طایف اند غرض کفار از این گفتار آن بود که منصب رسالت منصبی جلیل القدر است وعظیم المرتبه
مهابتست که … مردی … بود که از حیثیت جمیع زخارف دنیویه ونفاذ حکم ووفور خیل وحشم سرآمد همه کس باشد وندانستند که منصب
رسالت شایسته شخصی است که متحلی بفضایل روحانی باشد ومتجلی بانواع کمال نفسانی نه صاحب حشمتی که صاحب صفات … باشد ومتخلی از
اخلاق سیئه … حق سبحانه انکار قول ایشان نموده فرمود که اهم یقسمون رحمة ربک آیا ایشان بخش میکنند رحمت پروردگار ترا که
نبوتست یعنی نه آنست که مفاتیح رسالت در قبضه اقتدار ایشان باشد تا بر هر که اراده نمایند فتح باب نبوت کنند نحن قسمنا بینهم ما بخش
کرده ایم میان ایشان معیشتهم چیزی را که سبب زندگانی ایشانست در ارزاق فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا وایشان را … تعیین

[illegible]

[illegible] وَرَفَعْنَا [illegible] بَعْضَهُمْ [illegible] دَرَجَاتٍ [illegible] سُخْرِيًّا [illegible] وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ [illegible] وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ [illegible]

[illegible]

تا بمعجزات متکمّلا ملک روشن بود بدین جهت نبوتست وَإِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و اشراف قوم او و تخصیص اشراف بذکر از آنکه غیر ایشان
بر [illegible] ایشان فَقَالَ پس گفت موسی مر ایشان را إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستیکه من رسول پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُم
بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آورد بایشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و خون و غیر آن إِذَا هُم آن وقت ایشان مِنْهَا
يَضْحَكُونَ از آن میخندیدند یعنی در آن حال که مشاهده آن میکردند بجای آنکه تأمل در آن کنند باستهزاء و سخریت آن مشغول شدند و بدانکه چون فعل مفاجات
که ناصب اذاست مقدر است و تقدیر کلام اینکه فلما جاءهم بآیاتنا فاجأوا وقت ضحکهم یعنی اذا مفاجاة در جواب لما واقع شده باشد وَمَا نُرِيهِم و نمی نمودیم
ایشان را بر سبیل تعاقب و توارد مِّنْ آيَةٍ هیچ معجزه که نشان صحت نبوت موسی باشد از طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و طمس إِلَّا هِيَ مگر اینکه آن
أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا بزرگتر بود از مانند آن که پیش از آن نموده بودیم یعنی مگر که مختص بود بنوعی از اعجاز که باعتبار آن مفضل بود بر اخت خود که پیش از آن واقع
شده بود و در کشاف آورده که مراد آنست که هر یک از آیات تسع از یکدیگر اکبر بودند در اقصی درجات اعجاز و اگر چه این مستلزم تناقض است چه فضول هر یک از
آنها است اما موجب تناقض نمیشود زیرا که غرض از این کلام آنست که آیات تسع موصوف بودند باکبریت در فضل و کبر بر وجهی قریب بیکدیگر بودند که مردم
در تفضیل هر یک از آنها مختلف الرای بودند یعنی بعضی تفضیل این طوفان بر جراد مینمودند و بعضی بعکس و برخی ضفادع را اکبر از غیر آن میدانستند و بعضی
این دیگر و علی هذا القیاس پس مراد وصف کل است بکل از قبیل رأیت رجالا بعضهم افضل من بعض که مراد آنست هر یک از آنهاست بر دیگری پس با علم
آیات میکند و میگوید وَأَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و ضفادع و غیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که بگردند یعنی باز ایستند
رجوع کنند از تلّه باطله که موصل است بهاویه و باز آیند بدین حق که مرقاة درجات عالیه است و مراد تعلق اراده او سبحانه بفعل غیر امر او نیست و طلب است بجای آن
از روی اختیار بر وجه قسر و اضطرار القصه چون ایشان در مقام استغاثه در آمدند وَقَالُوا و گفتند با موسی يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عالم ما
و ذکر این صورت سحر بجهت تعظیم بود چه علم سحر پیش ایشان علمی بزرگ و صفتی پسندیده بود و میتواند بود که معنی آن باشد که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام
سحره و بعضی گفته اند که تسمیه موسی بساحر با وجود حالت مشاهده عذاب بجهت شدت شکیمه و فرط حماقت ایشانست با آنکه چون همیشه موسی را باین نام
میخواندند و در این وقت نیز بطریق عادت قدیم گفتند ای ساحر ادْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی
که او راست عِندَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یا آنکه تمام بجاعت نبوت چه هر یک از آن مستلزم اجابت دعا است با حسان شدن او برفع عذاب از
هر که مهتدی شود پس در کشف عذاب ایشان دعا کن و او را بخوان إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و در طریق
اهتدا سلوک نمائیم و این منافات ندارد بتسمیه موسی بساحر بجهت فرط شکیمه و شدت حماقت زیرا که این وعده عهد که معلق بشرط کشف عذاب است نیز بسبیل
استهزاء و سخریه بوده و منوی با خلاف و معزوم النکث چنانکه میفرماید که فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ پس آن هنگام که برداشتیم و دفع کردیم از ایشان عذاب را
بدعای موسی إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ همان زمان ایشان عهد شکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند و بآن کار نبستند و بنا بر این قول صدور لفظ یا عهد از ایشان
بر سبیل استهزاء است و یا بر تقدیر حذف جمله [illegible] بما عهد عندک [illegible] قول اننا لمهتدون و قوله فکشفنا کلامی مطوی
است و تقدیر آن این است که [illegible] موسی [illegible] کشف عنهم العذاب فکشفه الله عنهم فلما کشفنا الخ یعنی ایشان بعد از آنکه استدعا کرده بودند
موسی دعا کرد و از خدای طلب کشف عذاب نمود از ایشان حق سبحانه کشف عذاب کرد از ایشان پس در حینی که عذاب از ایشان مرتفع شد نقض عهد نمودند
و چون فرعون اجابت دعای موسی و کشف عذاب مشاهده کرد ترسید و اعتلای امر و رونق معاینه نمود ترسید که مردم از او برگردند و بموسی بگروند و ملک او
و سلطنت او روی بزوال نهد پس برای تلبیس [illegible] خدای در او و تغبیه نمود با تو جه که همه قبطیان را در یکجا جمع کرده بر بلندی برآمد و عرض عظمت و حشمت
و بسط مملکت خود و اظهار مهانت و حقارت موسی نمود کما قال جل و علا وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود گویند
که منادی را امر کرد تا ندا کرد [illegible] ندا کرد قَالَ گفت همه ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ پادشاهی مصر از اسکندریه
تا سرحد شام و روم و چون نیل بیست و شش جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن که نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس منکشف
در میان باغ او از زیر قصرها روان میشد از این جهت بعد از فخر کردن بپادشاهی بوجود این جویها گفت وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ و این جویهای
نیل تَجْرِي مِن تَحْتِي در حالتیکه میرود در زیر قصرهای من و میتواند بود که هذه مبتدا باشد و انهار صفت آن و تجری خبر آن یعنی این جویها جاری
میشوند در زیر قصر من و عطا گفته من تحتی بمعنی من بین یدی است یعنی این جویها در تحت تصرف منست بفرمان من میروند أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید
شما عظمت و حشمت مرا و ضعف و مذلت موسی را أَمْ أَنَا خَيْرٌ و این ام متصله است و تقدیر کلام اینکه افلا تبصرون ام تبصرون فتعلمون انا خیر
منه پس معطوف محذوف گشته و انا خیر در موضع آن واقع شده از قبیل اقامه السبب مقام المسبب و میتواند بود که ام منقطعه باشد که بمعنی بل و
همزه است و ذکر آن بجهت تقریر و تثبیت کلام پس حقیقت معنی آنست که چون بر شما ظاهر شد شوکت و ابهت و عظمت ملک من پس چنان است که
موسی از من ارفع باشد بلکه من بهترم مِّنْ هَٰذَا الَّذِي از این کسی که هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نزدیک
نیست که روشن سازد سخن را یعنی بجهت لکنتی که زبان سخن را بر وجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود مراد آنست که موسی با اینکه عقده و علت ازو مرتفع
است و اسباب ملک و سیاست و سلطنت ازو مسلوب طلاقت لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجال است نیز ندارد پس هیچ گونه او را شایسته
آن باشد که این کلام را بر زبان براند و دعوی نبوت کند و از بعضی مفسران منقول است که حق سبحانه در حینی که موسی را پیش فرعون میفرستاد عقده
از زبان او برداشته بود چنانکه سؤال کرد و احلل عقدة من لسانی و جواب ندا رسید قد اوتیت سؤلک یا موسی [illegible] پس مراد فرعون از این قول اخبار
بود از لکنتی که پیش از این داشت و گویند که قوم فرعون موسی را پیش از رسالت با آن حد دیده و نشناخته بودند و از رفع عقده خبر نداشتند و
فرعون از این معنی با خبر بود از این جهت ذکر عقده را سبب تنفیر ایشان کرد تا بیزار او و [illegible] این معنی نمود بر ایشان و چنانکه گفته که بعد

از رفع لکنت اندک ثقلی از آن باقی مانده بود از این جهت فرعون او را بان سرزنش کرد و چون از زمان چنین بود که هر کرا پیشوا خود میگردانیدند
دستوانها طلا در دست او میکردند و طوق زر در گردن او قلاده میکردند میساختند از این جهت فرعون بعد از اظهار شوکت و حشمت خود
موسی بذلت و حقارت و فقدان عظمت او افتخار با قوم خود گفت که اگر موسی راست میگوید که از نزد خدا بپیامبری و ریاست قوم نامزد است فَلَوْلَا أُلْقِيَ
عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشد برو أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم یعنی چرا خدا او را دستوانها زرین نداد أَوْ جَاءَ یا چرا نیامد همراه او
الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ در حالتیکه پیوستگان باشند با او برای اعانت او و چه هر پادشاه که ایلچی بجائی میفرستد جمعی از خواص خدم خود
بخدمت او نامزد میکنند تا معاون و معتضد او باشند پس چگونه جایز باشد که خدای تعالی مردی [illegible] را با [illegible] به رسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ
پس سبک عقل یافت فرعون بیان مقالات واهیه و تسویلات رکیکه و تخیلات فاسده قَوْمَهُ گروه خود را در اطاعت خود با طلب خفت ایشان
که باز آیشان در مطاوعت کردن و منقاد شدن باو فَأَطَاعُوهُ پس فرمان بردند او را و از متابعت موسی بالکلیه روی بر تافتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه
ایشان یعنی قبطیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره عبودیت خدای و فرمانبرداری او بلکه خارج از طریق عقل که بسبب نقصان
فرعون را بر موسی ترجیح داده متابعت و اختیار کردند فَلَمَّا آسَفُونَا پس آن هنگام که بسیار غضبناک و خشمناک ساختند ما را بافراط نمودن در
و عصیان و اسراف کردن در مکابره و طغیان انتَقَمْنَا مِنْهُمْ کینه کشیدیم از ایشان از برای اولیای خود بغضب و رضا خدا اراده تعذیب مجرمان ...
واثابه مطیعان و بعضی گفته اند که چون اسف بمعنی حزن است و آن برحق جایز نیست پس مراد از آسفونا آسفوا رسلنا است بر حذف مضاف یعنی چون
خشمناک و اندوهناک ساختند رسولان ما را انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق ساختیم همه ایشان را در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ
پس گردانیدیم ایشان را سَلَفًا قدوه کافرانی که بعد از ایشان بوجود آیند یعنی ایشان را پیشرو و متقدم [illegible] گردانیدیم تا اقتدا با ایشان کنند [illegible]
مثل عقاب ایشان قتاده گفته که مراد آنست که ایشان را پیشرو و موعظت ساختیم وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشان را مثلی و جاری برای پسینیان تا
[illegible] و از قصه عجیبه ایشان عبرت گیرند و پندپذیر شوند و از جمله نظر کنند در آنکه هر که بچیزی تفاخر کند مرا سخط آن سبب هلاک او
باشد چه فرعون بآب نیل فخر کرده بود بهمان آب غرق شد و روایت آنکه چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم
بر قریش خواند ایشان بسیار در غضب شدند عبدالله بن زبعری گفت یا محمد این ما و الهه ماست یا جمیع امم در این حکم شریکند آنحضرت فرمود هو لکم و
لآلهتکم ولجمیع الامم این شما و اصنام شما و جمیع امم مشرکه او گفت خصمتک و رب الکعبه بخدای کعبه که من خصم تو شدم در این امر آنکه گفته تو
دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر خداست و همیشه مدح خوانی و ثنا گستری او و امثال او اقدام مینمائی و تو میدانی که نصاری او را و عزیر را می پرستند و جماعتی
ملائکه نیز از [illegible] مینمایند پس اگر این جماعت از اهل دوزخ باشند ما راضیم که با الهه خود در جوار ایشان باشیم پس جمیع قریش از شنیدن این مقال
خوشحال شدند و باواز بلند بخندیدند و تصور کردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله ملزم شد در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ
مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد پسر مریم مثلی یعنی ابن زبعری چون عیسی را مثل زد و مجادله کرد با تو [illegible] إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو
یعنی کفار قریش از روی استهزاء و سخریه مِنْهُ يَصِدُّونَ از آن مثل آواز بلند برداشتند و اغاز فرح و خوشحالی کردند وَقَالُوا و گفتند أَآلِهَتُنَا
خَيْرٌ آیا خدایان ما بهترند أَمْ هُوَ یا عیسی هر گاه او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ نزدند این مثل را لَكَ برای تو إِلَّا جَدَلًا
مگر برای خصومت کردن و ستیزه نمودن نه برای تمییز حق از باطل بَلْ هُمْ بلکه ایشان در جمیع احوال قَوْمٌ خَصِمُونَ گروهی اند شدید الخصومه و حریص
بر لجاجت چه مراد حق سبحانه بما تعبدون [illegible] و مقصود حضرت از هو لکم و لآلهتکم و لجمیع اصناف الامم محال است که معبود خدا و رسول [illegible] ملائکه یا
ابن زبعری بجهت خلع ثوب حیا بطریق جدال و مکابره و مغالبه چون کلام خدا و رسول دید که لفظ آن محتمل عموم است با آنکه غالب بود که مراد باز اصنام
نه غیر آن اصنام است [illegible] معنی آن نمود بشمول و عموم و آن را حمل کرد بهر معبودی که ماسوای او سبحانه است و حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله چون دانست که مباحثه او عین عناد و محض مجادله است در جواب او ساکت شد و هیچ در مقابل آن نگفت تا آنکه حق سبحانه در جواب او فرمود
که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ و بنا بر اعلام ایشان نمود که آیه مخصوص است باصنام و دیگر آنکه ظاهر قول و ما تعبدون برای غیر ذوی
العقول است پس شامل عقلا نباشد و نیز متبادر از قول لجمیع الامم آنست که مراد مشرکان باشد نه معبودان ایشان و قولی دیگر در سبب نزول این آیه
آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با صنادید قریش گفت که هیچ خیری نیست در آنکه از دون خدا میپرستید جمعی گفتند که عیسی معبود نصاری است و تو
دعوی میکنی که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش از این سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت از این سخن ملزم گشت این آیه نازل گشت و بعضی
گویند که قریش بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند که عیسی مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که الهه ما نیز مخلوق باشد این آیه نازل شد و بعضی دیگر
از تفاسیر مذکور است که چون آیه ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم فرود آمد کفار گفتند که ما در این باب از نصاری در پیشیم زیرا که ایشان آدمی را پرستش
مینمایند و ما ملائکه را و بنا بر این قول مراد ایشان از ءالهتنا خیر ام هو تفضیل الهه خود است بر عیسی و بعضی گویند که مشرکان گفتند که چون روا باشد
که حضرت عیسی علیه السلام پسر خدا باشد چون تواند بود که ملائکه دختر او باشند و بنا بر این همزه استفهام مشعر باشد بر تردید ایشان در تفضیل
عیسی و ملائکه و نیز بعضی آنست که چون رسول صلی الله علیه و آله مدح عیسی و مادر او کرد کفار گفتند که محمد میخواهد که ما نیز او را پرستش نمائیم چنانکه
ترسایان عیسی را میپرستند پس این آیه آمد و بنا بر این ضمیر هو راجع بحضرت رسالت باشد و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که روزی نزد رسول خدا آمدم و او در مجمعی از صنادید قریش نشسته بود چون نظر او بر من افتاد در من نگاه کرد و فرمود
که یا علی انما مثلک فی هذه الامة کمثل عیسی بن مریم احبه قوم و افرطوا فی حبه فهلکوا و ابغضه قوم و افرطوا فی بغضه فهلکوا و اقتصد فیه قوم فنجوا
ای علی خبر این نیست که تو در این امت مثل عیسی [illegible] که قومی او را دوست داشتند و در دوستی او غلو کردند و از آن [illegible] هلاک گشتند

رصادات مائدبنده

گروهی در باره شمعون اسفند و در دشمنی وی افراط کردند و او را دشنام دادند و سخنان لا طایل و کلمات بی حاصل در حق او گفتند و ازار او رسانیدند
هلاک شدند و قومی دیگر در محبت او سلوک نمودند و نجاة یافتند و حال تو ای علی در این امت نیز چنین است زیرا که طائفه ترا با لوهیت نسبت دهند
[illegible]

در حق امیر المؤمنین ع بود که والله لولا ان اشفق ان یقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر بملاء
من الناس الا اخذوا التراب من تحت قدمیک و یستشفون به
[illegible]

[illegible]

معد باشد و اکواب و کوزه‌های بی دسته و بی گوشه که از برای اصناف اشربه آماده باشد به آثار آمده که مؤمن در بهشت
از یک کاسه هفتاد رنگ طعام خواهد خورد که در طعم هر یک دیگر باشد و هیچ کدام با دیگری آمیخته نباشد و هر کوزه دارای انواع شرابها
باشد عکرمه گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که تخت‌های که کمترین ... باشد و از همه اهل بهشت و زمردی بود که عقبا و کسی که
بهشت رود و چون ... را ببیند و از بالای فردوس نگاه کند که صد ساله راه ملک خود را ببیند که در آنجا قصرها بسیار باشد
از زر سرخ و خیمه‌های بسیار ... هر بامداد و شبانگاه هفتاد هزار صحیفه زرین نزد وی آورند و در هر صحیفه لونی از طعام که هر
چند تناول کند همان اشتهای اول و مجال خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی آیند آنچه نزد او باشد همه را کفایت باشد و فیها و در بهشت
بود مر ایشان را ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو کند نفسها و حذف ضمیر ... باشد با اثبات ضمیر موصول بنابر آنکه یعنی در بهشت باشد
آنچه میل کند از انفسها از انواع امور مشروبه و مطعومه و مشمومه و ملبوسه و غیر آن و تلذ الاعین و آنچه لذت شود چشمها به نظر کردن
بدان و اضافه التلذذ بعین با آنکه بحسب حقیقت صفة انسان است مجاز تواند بود که مناظر جنت از اسباب تمتع ... بموضع
که انسان بآن متلذذ باشد تا حسن باشد هم چنانکه ذوق سلیم و طبع مستقیم که موافق علم بیان است شاهد است در خبر است که شخصی رسول
را گفت که من اسب را دوست دارم در بهشت باشد فرمود آری هر چه دل خواهد و دیده از آن لذت یابد در بهشت خواهد بود سلیمان بن
عامر گفت که از ابوامامه شنیدم که گفت مردی باشد که در بهشت بمرغ پرانی نگرد و گوید کاشکی که مرغ بریان بود که فی الحال بریان شود و نزد
وی حاضر گردد تا از آن تناول کند و چون شراب آرزو شود ابریقی در دست او آید ... شراب که آنرا انقطاعی نباشد و بدانکه حق سبحانه
جمیع نعمت جنت را باین دو کلمه اخبار فرموده چه ریاض جنان با حظ جانست و یا لذت عیون پس اگر جمیع خلایق مجتمع شوند در وصف آنچه
در جنانست از انواع نعیم و اصناف تکریم و در این باب آنچه ممکن باشد ایشان را کلام بسر حد اطناب کشند از این دو کلمه متجاوز نخواهد بود کلمه اول اگر چه
مستلزم خلود نعمت نیز هست اما چون که دوام نعمت و عدم خوف زوال آن بتمام خلود از تمامت لذت است که ما فوق آن متصور نیست از این جهت آنرا
بیان نکرده تصریح بذکر آن نموده و فرموده که و انتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشند که هرگز در آنجا گرد زوال بدامن خلود
شما ننشیند و قوله و تلک الجنة التی اورثتموها میتواند بود که اسم اشاره مبتدا باشد و الجنة خبر آن و اسم موصول با صله آن صفت جنت
صفت اسم اشاره باشد و موصول و صله خبر آن یعنی آن بهشت موعود بهشتی است که امروز میراث داده شدید از آن بهشتی است که میراث
داده شما را احتمال دارد که موصول صفت جنت باشد و خبر قوله بما کنتم تعملون و جار و مجرور متعلق خواهد بود بمحذوف یا حاصل
یعنی این بهشتی که بطریق توارث بشما عطا کرده اند حاصل گشته و واصل شده بشما بسبب آنچه بودید در دنیا که عمل میکردید از انواع طاعات
و خیرات و مبرات و ایثار ایراث بر اعطا بجهت تشبیه جنت است در بقای آن بر اهل استحقاق بمیراثی که بوارث مستحق باقی ماند لکم
فیها مر شما راست در بهشت فاکهة کثیرة میوه‌های بسیار منها تأکلون که بعضی از آن میخورید بجهت کثرة اصناف
و دوام انواع آن و فایده وجود آنچه زاید است بر اکل زینت اشجار است بثمار و لهذا در آنجا هیچ شجره عاری نیست و در حدیث واقع شده که
هیچ مؤمنی میوه از درخت بهشت نچیند مگر دو مثل آن فی الحال از هم آنجا روییده شود پس بیان احوال الکفار میکند و میگوید ان المجرمین
بدرستیکه کافران در اجرام طغیان نموده فی عذاب جهنم خالدون در عذاب دوزخ جاوید باشند که لا یفتر عنهم سست کرده نشود
عذاب از ایشان یعنی عذابی که فراخور کردار ایشان باشد بر ایشان سبک کرده نشود و کم نکنند و هم فیه و ایشان در آن عذاب مبلسون ناامیدان
از راحت و خفت و ساکتان از طلب فرج بجهت یأس ایشان از آن از ضحاک منقول است که هر یک از کافران در تابوتی آتشین باشند و در آن مسدود باشد
و او مخلد و مؤبد در آنجا معذب باشد و نه او را کسی ببیند و نه او کسی را و ما ظلمناهم و ستم نکردیم ایشان را باین عذاب و لکن کانوا و لیکن بودند
هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند و مرتکب معاصی و قبایح شدند ایراد ضمیر فصل بجهت قصر صفت ظلم است بر ایشان و چون
ایشان از شدت عذاب بی‌طاقت شوند توجه بخازن دوزخ نمایند و نادوا و ندا کنند او را که یا مالک ای مالک در خواه که لیقض علینا
تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا از این عذاب و عقاب خلاص شویم این استغاثه منافی وصف ابلاس ایشان نیست
زیرا که ایشان در ازمنه متطاوله و احقاب متمادیه معذب خواهند بود پس بجهت غلبه یأس بر ایشان در بعضی اوقات ساکت خواهند بود از
طلب فرج و در بعضی احیان استغاثه خواهند نمود بجهت سختی عذاب و شدت عقوبت و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مروی است که
علت جوع را بر دوزخیان مسلط گردانند بر وجهی که از شدت آن عذاب دوزخ از یاد ایشان برود و از این حال از مالک طلب موت کنند قال گوید مالک
جواب ایشان بعد از هزار سال و در بعضی روایات بعد از چهل روز از روزهای آن سرای انکم ماکثون بدرستیکه شما درنگ کنندگانید یعنی جاوید
مانندگان در دوزخ میخواهید مرگ و نه تخفیف عذاب از شما نخواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک با ایشان گوید لقد جئناکم
بالحق و میتواند که این تتمه جواب اول باشد بر طریق التفات از غیبت بتکلم اگر ضمیر قال راجع باو سبحانه باشد نه بمالک و ثانی حال
آنست که بدرستیکه ما آورده‌ایم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست را بر زبان پیغمبران خود و لکن اکثرکم و لیکن بیشترین شما للحق کارهون
مر حق را ناخواهان بودید و از آن کراهت داشتید بجهت آنکه با باطل دعت و راحت بود که مرغوب نفس است و با حق تعب و مشقت که مخالف
طبیعت است و با شما تابع مرغوب شدید و در طریق طغیان و عصیان سلوک نمودید پس بجهت این چشیدن عذاب کشیدن عقاب ملایم حال شما
بود چون کفار بجهت عناد و انکار در دنیا اقتصار بکراهت نمیکردند بلکه در صدد رد حق و اثبات باطل نیز بودند از این جهت حق سبحانه
این ... که مجاز است که ایشان در دنیا انکار کرده بودند ام ابرموا امرا آیا محکم کرده بودند کافران امری که اراده رد حق بود و ابطال آن

با کید برای پیغمبر ما فانا مبرمون پس بدرستیکه ما نیز پدید آورنده محکم کننده کاریم که برابر مکافات ایشان که آن تعذیب ایشانست بعذاب
نیران و عدول از خطاب بغیبت بجهت اشعار است بانکه رد حق و ابطال آن مساواست ذکر اهانت ایشان و از این قبیل است قوله ام یحسبون آیا گمان می
برند انشدند مر ایشانرا که انا لا نسمع بدرستیکه ما نمیشنویم سرهم سخن نهانی ایشانرا که در دلهای خود داشتند و نجویهم و سخن آشکارا ایشان
که بان با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق بلی آری میشنویم آنرا و رسلنا و فرشتگان ما یعنی حفظه لدیهم که نزد ایشان
بودند و موکل بر ایشانند یکتبون مینوشتند از ایشان و چون اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکارا بود بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده
مانده باشد و در اکثر تفاسیر مذکور است که ضمیر هو راجع بکفار قریش است و معنی اینکه نه چنانست که کفار مکه اطاعت حق کنند بلکه محکم
ساختند امر خود را در ابطال حق و با رسول ما در صدد کید و مکر در آمدند پس ما نیز محکم کننده کاریم مکافات عمل ایشان را در دنیا و آخرت و کمان
ایشان انست که ما سخنان سر و نجوی ایشانرا که در باره رسول ما میگویند و در کید و مکر و ابطال حق اندیشه میکنند و با یکدیگر مشورت مینمایند
نمیشنویم نه چنانست که گمان ایشانست بلکه ما آشکارا و نهان ایشانرا میدانیم و رسولان ما که حفظه اند از ثبت مینمایند اقوال
و افعال ایشانرا تا جزا و سزا در کار ایشان ... از یحیی بن معاذ رازی منقولست که هر که از مردمان گناهان خود را بپوشد و در خفیه اظهار آن کند که کسی
که متصفست بصفت لا یخفی علیه شیء فی الارض و لا فی السماء پس بحقیقت که حق سبحانه را اهون ناظران گردانیده و این از علامات نفاق است
آورده اند که روزی نضر بن حارث لعنه الله علیه در جائی نشسته بود و اکثر صنادید قریش حاضر بودند و در بابی از قرآن خوض نموده آغاز
استهزا کرد و ولید بن مغیره را در آن وقت میل باسلام شده بود و همیشه ستایش قرآن میکرد و گفت ای نضر بقرآن استهزا مکن بجا که محمد میگوید
الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من نیز میگویم که لا اله الا الله اما باز اضافه میکنم که الملائکة بنات الله این سخن
به پیغمبر رسید اندوهناک شد جبرئیل آمد و این آیه آورد قل بگو ای محمد بجماعتی که قایلند بان بنات الله ان کان للرحمن اگر باشد
مر خدای را ولد فرزندی هم چنانکه گمان میبرند فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم یعنی اگر برهان صحیح و حجت روشن ثابت
شدی که خدای را ولدی هست پس اولین کسی که بطاعت و انقیاد او قیام نمودی و تعظیم او و اجلال او کردی من بودمی چه لازم پیغمبر است که او
اعلم باشد بخدا و بانچه صحیح است نسبت آن باو و بانچه صحیح نیست و اعلم اولی است بتعظیم آنچه حق تعظیم است و از جمله تعظیم والد حق تعظیم
ولد است پس اگر براهین قاطعه و حجج بالغه بر من اثبات ولد کند من اول تعظیم کنندگان او باشم و در طاعت و انقیاد او از شما اسبق
و چون بر وجه یقین میدانم که او را فرزند نیست لا جرم عبادت خود را مخصوص ساخته‌ام باو سبحانه و پرستش هیچ کس دیگر اقدام
نمینمایم و شما چون در این دعوی بمعنی هیچ حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادت او اشتغال نمینمائید و بدانکه این شرط مستلزم صحت
کینونت ولد و عبادت او نیست در نفس الامر زیرا که مراد تعلیق شیء است بر امر محال که مستلزم محالیت آن شیء است یعنی چون تعلیق عبادت
بکینونت ولد فی نفس الامر محال است پس معلق بها که عبادت است نیز محال باشد که مقصود از این شرطیه نفی ولد و عبادت وی است
برابلغ وجوه و مثل اینست قول عدی بن حجر که اگر خدای خالق کفر باشد در قلوب عباد و معذب ایشان بر آن بعد از آن پس من اول کسانیم که او را بند
که او شیطانست و نیست الوهیت ... و مراد او از این شرطیه آنکه سبحانه استناد ایجاد کفر و تعذیب او از آن بر طریق مبالغه دلالت
کرده ... شهادت قاطعه ... نفس خود از آن پس این برابلغ وجوه دلالت بر وجوه
دلالت بر توحید کند و نظیر اینست قوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا الا آنست که لو مشعر است بان و نه مقتضی آنچه از برای
مجرد شرطیه است بلکه از برای انتفاء معلول لازم است که دال است بر انتفاء ملزوم آن و در کشاف آورده که از محالات مفسر آنست که آیه را
از این اسلوب شریفه که مملو است بنکت لطیفه و فواید مستقله و باثبات توحید بر ابلغ وجوه بیرون برده اند و باین حمل کرده که اگر باشد
خدای را ولد پس من اول پرستندگانم و موحدانم که مکذب قول شما باشد باضافه ولد باو یا عبد از عبد یعبد آمده کرده اند که بمعنی
اشد انفه است و باین وجه تفسیر کرده اند که اگر باشد او را فرزندی هم چنانکه زعم شماست پس من اول انفه و عار دارم از عبادت او زیرا
که او ... مخلوق خواهد نمود پس مستحق عبادت نبوده باشد یا بطریق تفسیر کرده اند که نیست مر خدای را ولد پس من اول پرستندگان او
و موحدانم و باشم و جماعتی که معنی این بر وجه اخیر تنزیل کرده اند ... بر شده اند که بعد از نزول این آیه ولید بن مغیره نزد نضر
آمد و آن را بر او خواند و گفت ... مراد کرده که محمد او را بعبادت ولد خود امر فرموده و لیکن ... در بیان حکم الکذب
تفکر ... تصدیق نو زیرا که او نفی ولد از خود نموده و فرموده که نیست مر خدای را فرزند که انکار فرموده پیغمبر خود را که بگوید که من اول
موحدانم از اهل مکه سبحان منزه و پاک است خدا که رب السموات و الارض پروردگار آسمانها و زمینها است رب العرش
خداوند عرش عظیم عما یصفون از آنچه وصف کنند کافران او را بانکه او صاحب ولد است در ذکر ربوبیت سموات و ارض و عرش
تنبیه است بر تنزه او از اتخاذ ولد ... اتخاذ ولد از صفت اجسام و متولد ... او سبحانه خالق این اشیا و مدبر اینست
بر آنکه چون این اشیا که اصول جمیع اجسام اند مبرا اند از آنکه متصف باشند از تولید مثل پس اسناد تولید بمبدع و خالق آن غایت
باشد و از قبیل محالات است پس بجهت ... کفار بر رسول خود ... مینماید که چون ایشان در وادی ضلالت خود راسخ و ثابت قدم اند فذرهم
پس بگذار ایشانرا ... یخوضوا تا شروع نمایند و سعی کنند در ابطال و یلعبوا و بازی کنند و بحطام دنیا مغرور و مشغول شوند
و در متابعت هوای خود مداومت نمایند حتی یلاقوا تا وقتیکه ملاقات کنند و ببینند یومهم روز جزای خود را الذی یوعدون
که وعده داده شده اند بملاقات آن که آن روز قیامت است که کفار در آن روز بجزای افعال قبیحه و سزای اعمال شنیعه خود خواهند رسید

فی السموات ولا

بانتفاء ...

هم چنانکه زعم شماست

از برای ما دلیل است بر آنکه قول ایشان در این دعوی بمعنی ارتیاب بفرط جهل است و اتباع هوی و مشعر است بآنکه ایشان از اهل طبعند
و بجهة عناد و طغیان سزاوار تخلیه و خذلانند و مستحق تیران پس الهة سماویه و ارضیه میکنند استحقاق الوهیت را نفی باختصاص میدهد
و میگوید که **وَهُوَ الَّذِي** و اوست خدائیکه **فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ** در آسمان معبود ملائکه است **وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ** و در زمین معبود انس و جن
یعنی مستحق انست که معبود جمیع مخلوقات باشد و همه کس روی عبادت بجانب او و بنده بغیر او **وَهُوَ الْحَكِيمُ** و او است استوار کار و در
کردار و تدبیر خلقان **الْعَلِيمُ** دانا بمصالح ایشان پس استحقاق الوهیت مخصوص باو باشد و چون اله بمعنی معبود است بلحاظ ﴿ یعنی ان فی ﴾
هو حاصل فی البدل که بمعنی حق فی البدا است پس باین اعتبار ظرف متعلق باو باشد و حذف عاید موصول بجهة طول کلام است بمتعلق
مبهم و معطوفان و احتمال دارد که ظرف صلة الذی باشد و اله خبر مبتدا محذوف است و این جمله مبین صله و مشعر است بر آنکه کینونة او در
سما بر سبیل الهیت و ربوبیت است نه بر معنی استقرار و بنا بر این ظرف متعلق بمحصل یا حاصل خواهد بود که متضمن عاید است و تکرار ذکر
اله بجهة تاکید است و با بجهة ایما بتغایر جنسی عابدان که ملائکه اند و جوانند و نیز در صفت خود میفرماید که **وَتَبَارَكَ الَّذِي** و بزرگوار است
و دائم البرکات خدائیکه **لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** او راست پادشاهی آسمانها و زمینها **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان آنهاست از هوا و میغ
و غیر آن یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاریست بر کسیکه جمیع مکونات سفلی و علوی در تحت تصرف او باشد مستغنی خواهد بود از اتخاذ
ولد **وَعِنْدَهُ** و نزدیک او است **عِلْمُ السَّاعَةِ** دانستن ساعتیکه در آن ساعت قیامت قائم شود **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** و بسوی او بازگردانیده
شوید در آن وقت بجهة جزای اعمال و سزای اقوال این کلام التفاتست از غیبت بخطاب بر سبیل تهدید کفار و بعد از آن چون مشرکان غیر خدا را
پرستش مینمودند بامید شفاعت نهاد خدا با آنکه از این جهة حق سبحانه رد دعوی ایشان کرده و فرموده که **وَلَا يَمْلِكُ** و مالک نباشند از روز
و بلدیت نداشته باشند **الَّذِينَ يَدْعُونَ** آنانکه میپرستند کافران ایشان را **مِنْ دُونِهِ** بجز از خدا **الشَّفَاعَةَ** در خواست کردن هیچ کس را **إِلَّا**
مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ مگر کسانیکه گواهی داده باشند بحق که توحید است **وَهُمْ يَعْلَمُونَ** و ایشان دانسته بینه خدا را که بزبان گواهی داده باشند یعنی
گواهی ایشان از سر یقین بوده باشد چون ملائکه و عیسی و عزیر که بر وجه ایمان و انتقاد بکلمه شهادت تلفظ نموده مقرر است که ایشان شفاعت خواهند
کرد مر مؤمنان که بر دانه غیر ایشان را چنانکه سوق کلام مشعر است بر آن و این ابن ذالست بر آنکه حقیقت ایمان اعتقادیست که از علم ناشی
شده باشد و بدانکه الا در این مقام با استثنا متصل است اگر مراد بموصول جمیع معبود باشد غیر او سبحانه و یا منفصل اگر مخصوص باصنام
باشد و بعضی گویند که معنی این است که مالک نیست شفاعت نتوانند شد مگر کسیکه از سر یقین گواهی دهد بتوحید مشفوع له و مؤید آن
آنچه در روایت واقع شده که نضر بن حارث و بعضی از قریش میگفتند که اگر آنچه محمد میگوید از احوال معاد حق است پس ما که عبدهٔ ملائکه ایم احقیم بشفاعت
ایشان از وی این آیه نازل شد که شفاعت ایشان حق اهل توحید است نه غیر ایشان **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ** و اگر بپرسی تو یا محمد از پرستندگان غیر خدا که
مَنْ خَلَقَهُمْ کیست که آفریده ایشان را **لَيَقُولُنَّ اللَّهُ** هر آینه گویند که الله است از غایت ظهور جواب منکر آن نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد
فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده میشوند از عبادت او و پرستش غیر او و با وجود اعتراف نمودن ایشان بالوهیت وحدانیت او
سبحانه و ظهور آیات بینه و دلالات باهره بر توحید و ذات او و نعم ما قیل الذی اعجب ممن جحد کیف نجا ان العجب ممن هلک کیف هلک مع سعة
رحمة الله و کثرت دلایل تعجب از کیفیت هلاک است با وجود بسط رحمت حضرت عزت و بسیار ادله واضحه بر وحدت او و ذکر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله هر چند در اثبات توحید و ابطال اشراک دلایل قاطعه و براهین ساطعه اقامت مینمود اهل شرک بلیشتر در عناد و انکار
اصرار مینمودند محضرت شکایت ایشان را بجناب احدیت عرض نمود این است که **وَقِيلِهِ** این عطف است بر الساعة یعنی و نفقه کلام اینکه و عنده علم
قیله یعنی نزد حق است دانستن قول رسول که میگفت **يَا رَبِّ** ای پروردگار من **إِنَّ هَٰؤُلَاءِ** بدرستیکه این گروه مشرکان معاند **قَوْمٌ**
گروهی اند که بجهة فرط عناد و انکار **لَا يُؤْمِنُونَ** ایمان نمی آورند و بوحدانیت تو منکر و تند و صاحب کشاف آورده که این وجه غیر وجیه است بجهة وقوع
فصل میان معطوف و معطوف علیه بچیزی که موجب تنبیه که جمله معترضه باشد بآنکه مستلزم تنافر نظم عطف بر غیر هست و اولی و جه است
که جرّ او اضمار قسم باشد و تقدیر آنکه اقسم بقیله یا رب یعنی سوگند میخورم بگفتار رسول خود که از کلمه عظیمه یا رب باشد در حین شکایت
قوم خود بمن جواب قسم آنکه ان هؤلاء قوم لا یؤمنون و بعد از آن امر نمود بوی که **فَاصْفَحْ عَنْهُمْ** پس اعراض کن از دعوت ایشان و ناامید گرد از
ایمان ایشان **وَقُلْ سَلَامٌ** و بگوی تسلم و متارکت از شما است یعنی میان من و شما سلامتی از منازعت و وارستگی از مجادله باد نه سلام
سلام هجران و مجانبه نه سلام تحیت و کرامت هم چنانکه در جای دیگر فرموده که سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین یا بگوی آنچیز که از شر ایشان سالم نماید
و بعد نقل این حکم بآیه السیف منسوخ شده نزد حسن است که مراد صفح امثال سفاهت ایشان و عدم تقابل بمثل آن پس این حکم خود باقی باشد
انکه بجهة تهدید و تسلیه سید المرسلین میفرماید که **فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** پس زود باشد که بدانند هاویه شرک و کفر خود و قتیکه عذاب بر ایشان
نازل شود در دنیا در روز بدر و در عقبی آتش دوزخ **سُورَةُ الدُّخَانِ** مکیست و بعد آیات او پنجاه و نه است و پنجاه و هفت نزد بصری و پنجاه و شش
نزد غیر ایشان و اختلاف در چهار آیه است حم و ان هؤلاء لیقولون پیش کوفی شجرة الزقوم نزد عراقی و شامی و فی البطون نزد عراقی
و مکی و مدنی الاخیر و آیات کعبات سید الرضی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که هر که سوره الدخان در شب جمعه تلاوت کند او جمیع گناهانش
مغفور شود و ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که هر که این سوره را در شب بخواند در روز انشب هفتاد هزار فرشته از برای وی استغفار کنند
و هر که در روز تلاوت کند انشب هفتاد هزار فرشته از برای او آمرزش خواهند و نیز ابو هریره از آنحضرت روایت کند که هر که این سوره را در
شب جمعه بخواند در صبح آمرزیده و مغفور گردد و ابو امامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که هر که سوره الدخان در شب جمعه

یا در روز جمعه بخواند حق سبحانه از برای او خانه در بهشت بنا کند و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که این سوره
در نوافل بخواند حق تعالی او را در روز قیامت از جمله آنانی مبعوث سازد که در سایه عرش خود باو را جای دهد و حساب او را آسان کند و نامه اعمال
بدست راستش دهد و بباید دانست که چون حق سبحانه و تعالی سوره الزخرف را اختتام نمود بوعید و تهدید این سوره را نیز بمثل آن افتتاح کرده
بانذار و عذاب شدید و فرمود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ**
حم اسم سوره است بر حذف مبتدا این سوره ایست که با وجود فرط فصاحت و جزالت از جنس حروف هجی است که ما و شما آورده جمیع بندگان باشند
و بنا بر این واو از برای قسم باشد یا مقسم به است و واو از برای عطف یعنی سوگند بحلم و حکمت و تمامیت مجد و منت ما و بکتاب روشن
و هویدا برای جمیع انام و یا روشن کننده احکام حلال و حرام یعنی قرآن که محض مکرمت و انعام ما است **إِنَّا أَنزَلْنَاهُ** بدرستیکه فرو فرستادیم آنرا **فِي لَيْلَةٍ**
مُّبَارَكَةٍ در شبی با برکت و عظمت و ارزندگی و مبارکی این شب آنست که کتاب کریم بر نبی قلیم که واسطه منافع دینیه و دنیویه است در این شب از لوح محفوظ بآسمان
دنیا نزول آمد ملا طافته و نیز از برکات این شب آنست که حضرت واهب العطایا جمیع نعمات و تفضلات خود که هر سال بسایر بریات فایض میسازد در این شب
تقسیم میفرماید تا سالی دیگر و برکات و خیرات شب تا غایتی است که در او استجابت دعا جمیع بندگان خود میکند و باب مغفرت گناهان همه باشد و
شوی میناید و ملائکه بر سر ایشان مهبط شوند و فضل او ضبط میفرماید و مراد از لیله مبارکه شب قدر است بقول ابن عباس و قتاده و این قول
منقول است از امام محمد باقر و جعفر صادق سلام الله علیهما و قول **إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** و **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ** مؤید این است
و نیز قوله فیها یفرق کل امر حکیم بقول تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر نیز مشعر است بر این و اجماع و روایاتی که در فضیلت شب
شب قدر واقع شده و ثواب کسی که در این شب طاعت و عبادت روز کند در سوره القدر معلوم خواهد شد از عکرمه و غیره مرویست که مراد
نیمه شعبان است که آنرا لیلة البرات و لیلة الصک و لیلة المبارکه و لیلة الرحمة و تسمیه آن به برات و صک بجهة آنست که حق سبحانه هر سال در این
شب استیفا بحوائج بندگان میکند و بر وفق آن از برای هر یک براتی و نامه مینویسد هم چنانکه پادشاه در هر سال استیفا خراج میکند و بر طبق
آن برات برعیت میدهد یا آنکه از برای کسی که در این شب عبادت نماید برات آزادی از دوزخ نویسد و وجه تسمیه آن بلیلة المبارکه و رحمت
آنست که در این شب حق سبحانه بر بندگان خود برکت و رحمت خود میکند و ایشان را از خوان احسان و مکرمت خود نوازش میفرماید و ابو هریره از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در اول شب نیمه شعبان جبرئیل بمن آمد و گفت دستهای خود بجانب آسمان بردار و بدعا اشتغال
نمای من گفتم امشب چه شب است گفت شبی است که حق سبحانه درهای آسمانها کشاده جمیع گناهان بیامرزد مگر گناه مشرک و ساحر و
کاهن و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون ربعی از شب بگذشت جبرئیل آمد یا رسول الله سر بر آسمان کن من سر برداشتم درهای آسمان دیدم
که در بهشت را کشاده دیدم بر در آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنانکه در این شب رکوع کنند و در دوم فرشته
ایستاده بود میگفت خوشا حال آنانکه در این شب سجود کنند و در سیم فرشته ایستاده بود میگفت خوشا حال آنانکه در این شب دعا مشغول
باشند و در چهارم فرشته ایستاده بود میگفت خوشا حال آنانکه در این شب ذکر کنند و در پنجم فرشته ایستاده بود میگفت خوشا حال آنانکه در
این شب از خوف الهی بگریند و در ششم فرشته ایستاده میگفت خوشا حال آنکه بر مسلمانان احسان و تصدق نماید و در هفتم فرشته ایستاده و
میگفت که هیچ سائلی هست که مراد خود را بدرگاه ما عرض کند و هیچ استغفار کننده هست که حاجت بخواهد و اهم را اجابت کنیم من جبرئیل را گفتم
این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت تا آنکه صبح بر آید پس گفت خدای را در این شب بعدد موی گوسفندان بنی کلب بندگان را از آتش دوزخ آزاد کرده
و در روایت دیگر آمده که ان الله یعتق فی لیلة النصف من شعبان اکثر من شعر غنم بنی کلب یعنی حق تعالی در این شب آزاد سازد از آتش دوزخ زیاده
از موی گوسفندان بنی کلب و از عایشه نقل کرده اند که شبی از شبهای نیمه شعبان نوبت من بود چون نصف شب بگذشت رسول صلی الله علیه
و آله از فراش بیرون رفت و من پنداشتم که میل زوجه دیگر کرده از پی او روان شدم رسول را دیدم در مسجد بنماز مشغول بود گفتم روحی فداک
انت فی واد و انا فی واد پس دیدم رکعتی خفیف بگذارد و چون برکوع رفت چندان توقف کرد که شب باخر رسید بعد از آن بسجده افتاد و گفت سجد
لک سوادی و آمن بک فؤادی هذا یدی التی جنیت بها علی نفسی فاغفر لی الذنب العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم اعوذ برضاک
من سخطک و بعفوک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک چون فارغ شد بحجره آمد گفتم یا رسول الله این چه شب بود فرمود که شب نیمه
شعبان در این شب حق سبحانه بندگان خود را بعدد موی گوسفندان بنی کلب از زندان دوزخ بر اتان آزادی بنویسد گفتم یا رسول الله این چه شب
اختصاص دارد چیست و چرا حکم بمغفرت جمیع اهل اسلام در این شب نمود فرمود برای اینکه این شب شب رحمت و غفران است و شب آزاد کردن بندگان
از آتش نیران تا مردمان بر آن تکیه نکنند و مغرور نشوند و در کشاف آورده که این مختص است به پنج خصال اول تعیین ارزاق و قسمت آجال که ذکر
کرده مذکور شد دوم فضیلت عبادت در آن چنانکه از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که امشب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه
صد فرشته بسوی وی فرستد تا با وی باشند سی فرشته او را ببهشت بشارت میدهند و سی عدد دیگر او را از عذاب ایمن سازند و سی دیگر آفات
دنیا از او دور میسازند و ده دیگر مکاید شیطان از او دفع میکنند سیم نزول رحمت بر بندگان چنانکه در حدیث آمده ان الله یرحم امتی فی هذه اللیلة
بعدد شعر اغنام بنی کلب چهارم حصول مغفرت و حدیث یغفر لجمیع المؤمنین فی تلک اللیلة الا لکاهن او ساحر او مشاحن
او مدمن خمر او عاق الوالدین او مصر علی الزنا دلالت میکند بر این پنجم اعطای شفاعت جمیع امت بآنحضرت چنانکه مرویست که در شب
سیزدهم شعبان حضرت رسول در حق امت خود سوال شفاعت کرد شفاعت ثلث امت باو عطا کردند و در شب چهاردهم از این باب دعا نمود
ثلث شفاعت باو کرامت نمودند و در شب پانزدهم استدعای این امر نمود شفاعت جمیع امت باو نامزد کردند از برکت و بزرگی این شب

بر عادة الحق جاری گشته را انکه در این شب ابواب نعم رباء شود بر وجهیکه مشاهده همه کس کردد و در مصابیح القلوب است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من احیی لیلة النصف من شعبان لم یمت قلبه هر که شب نیمه شعبان زنده دارد هرگز دلش نمیرد و این شب است که باهی کناهی می امرزند و توبه جریده محو میشود و بقیامی اتمامی فرمایند و بسجودی جودی اعطا مینمایند منادی از حضرت عزت ندا میدهد که ای عاصیان بیائید تا شما را بیامرزیم ای سرگشتگان راه باز آئید تا شما را براه هشت دلالت کنیم ای مجرمان جراحت گناه بیائید تا مرهم راحت بر جراحت معصیت شما نهیم الرزق در این شب نفس بزن و اگر بیداری فلعمر نادر سوی دار القرار اگر هوشیاری تو به بیار قطرهٔ چند از دیده ببار که اثر دنیا بیاران کشتند لش عفنی را آبدیده عاصیان در این شب براة سعادت برای اهل طاعت نویسند و گناهان اهل عصیان با آب رحمت و مغفرت مغسول سازند و مقاصد خانقاه از درد نیا و آخرت در کف کفایت ایشان نهند یکی از بزرگان در این شب وعظ میفرمود شخصی برپای خاست و گفت ایها الشیخ یعنی علیلة فما الحیلة اعیتنی لیلة فما الحیلة اخوانی طویلة فما الحیلة حسنانی قلیلة فما الحیلة مالی وسیلة فما الحیلة واعظ در جواب گفت الحیلة فی الحیلة و حفظ الحلق و خوف الصدق اورده اند که بغداد مردی بود که مدت مدید تعلق خاطری بدختری داشت و بمراد خود فرصت نمییافت اتفاقا شب براة بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود از او حاصل کند دختر گفت غایت ناجوانمردی باشد که همه مردمان امشب آشنا باشند و ما بیگانه مرد گفت کرامت گفتی مرا از این امر تعجب در خاطر خطور کرد القصه هر دو پای بر نفس هوا بر نهادند و از یکدیگر مفارقت کردند و روی بجانب آسمان آوردند و تا بروز عبادت کردند با مداد پدر دختر دست دختر گرفته نزد نمرد آورد و گفت امشب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم فرمود که دختر را در پیش فلان کس و با وی عقد کن پس ایشان بوزن برکت و میمنت عبادت مدتی بدولت مواصلت رسیدند و در عقبی از آتش هجران خلاص شده در روضهٔ رضوان قرار گرفتند و بدانکه علما را در کیفیت انزال قرآن در لیلهٔ مبارکه اختلافات بعضی گفته که حق در این شب قرآن بتمامی باسمان دنیا فرستاد و بعد از آن آیه آیه و سوره سوره بر وجه مصلحت بندگان به پیغمبر آخر الزمان فرستاد و همچنین جمیع ما یحتاج بندگان در هر سال در این شب باسمان دنیا انزال میفرمایند و بعد از آن جبرئیل بتدریج در وقت حاجت از آنجا میرساند و بعضی گویند که مراد آنست که ابتدای انزال قرآن در این شب بوده از ابن عباس منقول است که حق تعالی در شب قدر بجمیع قرآن تکلم نمود و جبرئیل از آن شنیده در دل خود حفظ کرد و از الکتبة اسمان دنیا املا نمود و ایشان از آن نوشتند و بعد از آن بتدریج در مدت بیست و سه سال و بروایتی بیست سال به پیغمبر آورد و چون انزال قرآن سبب بعد عباد از مثال معصیت و قرب ایشان بطاعت از این جهت بر سبیل استیناف بیان مقتضی انزال عمویه نمود بقوله **اِنَّا کُنَّا مُنْذِرِیْنَ** بدرستیکه ما هستیم از بیم کنندگان بانزال قرآن و شبی که از جملهٔ برکات اینست که **فِیْهَا یُفْرَقُ** بیان کرده و فصل داده شود **کُلُّ اَمْرٍ حَکِیْمٍ** هر کاری محکم کرده شده است در همه سال از قسمت ارزاق و جمیع منافع و مضار عباد در دنیا چون خفض و رفع و سخط و رضا و قبول و رد و وصال و فراق و شقاوت و سعادت و رجا و یاس و تعیین اعمار و آجال و غیر از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در هیچ حال و در روایت آمده که در این شب از لوح محفوظ استنساخ نسخ امور نمایند پس نسخهٔ ارزاق را بمیکائیل دهند و نسخهٔ حروب و زلازل و صواعق و خسف را بجبرئیل و نسخهٔ اعمال را باسرافیل و نسخهٔ مصائب بعزرائیل و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که اجال از شعبان تا شعبان دیگر قطع کرده میشود و در جریده مردگان ثبت میکردد تا بجائی که من کمن مغسول و صاحبه فی السوق مشغول هر گاه که این شب مفرق جمیع امور محکوم باشد که منطوی است بر حکمت و مصلحت پس این مسند علی الیست که کتاب کریم یعنی فرقان عظیم که از عظائم امور محکم است در او منزل شود نه در این شب بدانکه میتواند بود نه ذکر فیها یفرق بر سبیل استیناف باشد بلکه صفت لیلهٔ مبارکه باشد و انا کنا منذرین جملهٔ معترضه و نصب قوله **اَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا** بنابر اختصاص است و تقدیر کلام اینکه نعنی بهذا الامر امرا حاصلا من عندنا و حو از این بجهت تفخیم و جواهد بود بنا بر حالیة از ضمیر فاعل از لناه و وقوع مصدر در موضع ان یعنی انا انزلناه آخرنا امرا من عندنا یا از ضمیر مفعول ان یعنی انزلنا فی حال کونه مامورا من عندنا یا بر مصدریت بفعل محذوف و تقدیر کلام اینکه فیها یفرق کل امر حکیم یؤمر امرا من عندنا پس معنی بر این وجه است که میخواهیم باز امر حکیم امری که از نزدیک ماست و بر مقتضای اراده و کلمه ما با فرستادیم قرار در حالتیکه فرماینده بودیم از اعلام خودی از پیش خود با انزال آن تودیم در حالتیکه آن مامور بود از نزد ما یا در آن شب فصل داده شد امر حکیم و امر کرده شد امری که حاصل گشته از نزد ما **اِنَّا کُنَّا مُرْسِلِیْنَ** بدرستیکه ما هستیم فرستندهٔ قرآن و این بدل است از انا کنا منذرین و تقدیر کلام اینکه انا انزلنا القرآن لان من عادتنا ارسال الرسل بالکتب الی العباد یعنی بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را بجهت آنکه از عادت ما است فرستادن پیغمبران بکتابها هادیه بسوی بندگان **رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّکَ** بجهت بخشایشی از پروردگار تو بر خلقان و وضع من ربک در موضع ضمیر که انا منا است بجهت اشعار است بانکه مقتضی رحمت بر بندگان ربوبیت او سبحانه است و میتواند بود که انا کنا تعلیل یفرق باشد یا امرا من عندنا بنابر این رحمة مفعول به باشد یا مفعول له و وصف رحمت بارسال فهی و صفت رسالت رحمت یعنی فیصل داده شده است در این شب هر امری یا صادر گشته همه آن امر از نزد ما بجهت آنکه شأن ما اینکه فرستیم رحمت خود را بر خلقان و تشبیه بدیهت مرانکه همه امر الهی از قسمت ارزاق و سایر اوامر و نواهی و غیر آن از باب رحمت است چه غرض از آن تکلیف عباد است و تعریض ایشان بمنافع و بعض دیگر از مفسران معنی ابر را بر اسوحه تنزیل نموده اند که ما ارسال کننده ایم رسول را که محمد است بجهت بخشایشی از پروردگار و بر بندگان کما قال و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین یا فرستاده ایم جمیع پیغمبران را بامم خود یا ملائکه را در این شب بسلام مومنان **اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ** بدرستیکه خدا اوست شنوا بمقتضیات اقوال بندگان با جمیع کلمات ایشان **الْعَلِیْمُ** دانا بمصالح ایشان از این کلام بجهت تحقق ربوبیت است و اشعار بر اینکه ربوبیت ثابت نمیشود مگر بصفات کمال و قوله **رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** بدل است از ربک یعنی آن بخشایش پروردگار آسمانها و زمینها **وَمَا بَیْنَهُمَا**

و آنچه میان آنهاست **اِنْ کُنْتُمْ مُّوْقِنِیْنَ** اگر هستید یقین کنندگان و تحقیق نمائید کان علوم پس عالم را خواهید بود بربوبیت او و اگر طالب یقینید پس بدانید ربوبیت و خالقیت او یا اگر موقنید در اقرار خود هر گاه که میشوند از خالق آسمان و زمین پس اینهنگام علم خواهید داشت بحقیقت قول مذکور که ان ربوبیت خالق است که متصف است باینکه **لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ** نیست هیچ معبودی که مستحق پرستش باشد مگر او **یُحْیٖ** زنده میکرداند بعد از موت **وَیُمِیْتُ** و میمیراند بعد از حیات **رَبُّکُمْ** پروردگار شما است **وَرَبُّ اٰبَآئِکُمُ الْاَوَّلِیْنَ** و پروردگار پدران نخستین شما چون کفار بربوبیت او سبحانه مقر بودند و بعلم او سبحانه بهمه اشیاء و بارسال جمیع رسل و کتب اعتراف نمیکردند و ان مستلزم علم بعض ایشان است بربوبیت او از این جهت نفی یقین ایشان در این باب نموده میگوید که **بَلْ هُمْ** بلکه ایشان **فِیْ شَکٍّ** در شک و شبهه اند در آنچه ما بان خبر داده ایم **یَّلْعَبُوْنَ** بازی و استهزا میکنند بان یعنی اقرار ایشان از سر علم و یقین و از روی جد و حقیقت نیست بلکه مخلوط است بهزل و لعب با مشغولند بدنیا و احوال آن و بجز این بدان امر پرداخته نمیشوند چون نصیحت و موعظه در دل ایشان جای نمیکند راه راست نمی یابند **فَارْتَقِبْ** پس انتظار کش برای ایشان **یَوْمَ تَاْتِی السَّمَآءُ** روزی که بیاورد آسمان **بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ** بدودی ظاهر و هویدا **یَّغْشَی النَّاسَ** که فرا گیرد و احاطه نماید همه مردمان را و چون ایشان مشاهده آن کنند گویند که **هٰذَا عَذَابٌ اَلِیْمٌ** اینست عذابی درد ناک که خدا تعالی بما کماشته و گویند که این مقول قول مقدر است که بتکالبا شده درامت ایشان گویند که این عذاب دردناک است که بسبب شومی افعال شما رسیده و بدانکه مفسران در این دخان اختلاف است بعضی گویند که مراد قحط و مجاعت است که بسبب دعای پیغمبر بر کفار بر ایشان واقع شد چنانکه روایت از عبد الله مسعود روایت کنند که چون قریش ایمان نمیاوردند و پیغمبر را ایذا و آزار میرسانیدند رسول دست بدعا برداشت و فرمود که اللهم اشدد وطأتک علی مضر واجعلها علیهم سنین کسنی یوسف بار خدایا سخت گردان اخذ و ضغط خود را بر بنی مضر و سالهای منعل با اخذ و ضغط لازم حال ایشان گردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال بر ایشان نازل کن حق سبحانه اجابت او فرموده هفت سال ایشان را بقحط و غلا مبتلا ساخت تا کار ایشان بانجا رسید که از غایت گرسنگی سگهای مرده و استخوانهای ایشان میخوردند و سرگین و پشمها شتر با خون نعجه کرده اکل میکردند و بجهت شدت جوع بر پیش چشمهای ایشان چیزه و تیره شد که مثل دود و اشیا مثل دخان و غبار میدیدند و اگر با یکدیگر سخن میکردند کلام هم میشنیدند اما بجهت کثرت دخانیت هوا در نظر ایشان یکدیگر را نمیدیدند و گویند کثرت دخان بجهت آن بود که در عام قحط و غلا بواسطهٔ قلت امطار غبار از زمین بر انگیخته میشد بشکل دود و منتشر میگردید در نواحی و اقطار و لهذا سال قحط را سنة الغبراء میگویند و وجه تسمیه عام الرماد همین است و اسناد ایشان دخان باسمان بجهت آن است که عرب آن را قلت باران است الفصه چون کار بنی مضر بنهایت مرتبه رسید ابو سفیان با جماعتی نزد آن حضرت آمدند و گفتند ای محمد قوم ما را بصلهٔ رحم امر میکنی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاک میشوند پس سوگند خوردند که اگر رفع این عذاب از خدا در خواهی ما همه مطیع تو شویم و بدین اسلام در آئیم حضرت دعوی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بزبان قوم دعا فرمود **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ** بردار از ما این عذاب را **اِنَّا مُؤْمِنُوْنَ** بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی هر گاه عذاب منکشف گردد ایمان میاوریم چون بدعای آن حضرت عذاب جوع برطرف شد بنی مضر ترک خود مصر شدند و عناد و انکار زیاده کردند و گویند که مراد بان دخان غبار که در فتح مکه مرتفع شد چنانچه همه هوا را بپوشید و بعضی دیگر از مفسران بر آنند که مراد دودی است که پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه زمین را پر سازد مانند خانهٔ که در او آتش کنند و انجا منفذی نباشد که از آن بیرون رود و در چشم و گوش منافقان و کافران رود چنانچه از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که اول علامت قیامت دخان باشد و نزول عیسی و آتشی که از قعر شهر عدن بیرون آید همه مردمان را بمحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله چه نوع دخانی باشد آن حضرت این آیه تلاوت فرمود بعد از آن فرمود که یملأ ما بین المشرق والمغرب ویمکث اربعین یوما ولیلة و اما المؤمن فیصیبه کهیئة الزکمة و اما الکافر فهو کالسکران یخرج من منخریه و اذنیه و دبره دودی باشد که از مشرق و مغرب را پر سازد و چهل شبانه روز بماند و مؤمن از آن مانند کسی شود که زکام داشته باشد و کافر مانند کسی که مست باشد و از هر دو سوراخ بینی و گوش و دبر او بیرون آید و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده اند که انه دخان یأتی من السماء قبل یوم القیمة یدخل فی اسماع الکفرة حتی یکون رأس الواحد کالرأس الحنیذ و یعتری المؤمن منه کهیئة الزکام و تکون الارض کلها کبیت اوقد فیه خصاص این دخان دودی باشد که از آسمان حادث شود پیش از روز قیامت و در گوشهای کافران در آید تا آنکه سر هر کافری مانند سر کبش شود که بریان کرده باشد و مومنان بسبب آن مثل زکامی عارض شود و همه زمین مثل خانهٔ باشد که در آن آتش افروخته باشد که هیچ سوراخ و روزنه او را نباشد اگر دود از او بیرون رود و بزبان حال ملائکه بکفار گویند که اینست عذاب دردناک که حق سبحانه شما را وعده داده بود و ایشان بزبان دعا بکشایند و کشف عذاب را از خدا در خواهند و بوعده ایمان بعد از کشف عذاب اعتراف نمایند چون بعد از چهل روز آن دود مرتفع شود بر کفر خود اطراد نمایند و حق سبحانه باملائکه گوید **اَنّٰی لَهُمُ الذِّکْرٰی** چگونه بود مر ایشان را که پند پذیرند از مقدار عذاب این جهان و وفا کردن بوعدهٔ ایمان **وَقَدْ جَآءَهُمْ** و حال آنکه آمد بدیشان **رَسُوْلٌ مُّبِیْنٌ** هویدا و آشکارا با آیات بینات یا ظاهر سازنده معجزات بر انبیا با آنکه آن اعظم و ادخل بود در وجوب تذکر بدان متذکر نشدند **ثُمَّ تَوَلَّوْا** پس پشت کردند یعنی اعراض نمودند **عَنْهُ** از ایمان آوردن باو **وَقَالُوْا** و گفتند در حق او که **مُعَلَّمٌ** آموخته شده است یعنی جبر و یسار که غلام اعجمی اند قرآن بتو تعلیم میدهند **مَجْنُوْنٌ** دیوانه است و دماغ او مختلط کشته یعنی بعضی در حق او گفتند که شخصی عجمی او را تعلیم قرآن میدهد و جماعتی دیگر گفتند که او دیوانه است و از عقل دور افتاده که ترک ملت ما کرده و با وجود این حال چون نزد وقوع دخان در آخر الزمان از آن استغاثه نمایند **اِنَّا کَاشِفُوا الْعَذَابِ** بدرستیکه ما کشف کنندهٔ عذاب ایشان باشیم **قَلِیْلًا** در زمانی اندک یعنی بعد از چهل روز رفع از عذاب نمائیم از ایشان و ایشان بوعده خود وفا نکرده در کفر خود ثابت قدم شوند پس با ایشان گوئیم که **اِنَّکُمْ عَآئِدُوْنَ** بدرستیکه شما بد

کنند کاینداز این عذاب حقیر بعذاب کبیر که عذاب جهنم است پس بجهة زیادتی تهدید ایشان میگوید که با انتقام کشیم از ایشان **یوم نبطش البطشة الکبری** روزی که بگیریم ایشانرا گرفتن بزرگ بعذاب التریجی در روز قیامت **انا منتقمون** بدرستیکه ما از ایشان انتقام کشنده ایم از ایشان و بقول اول معنی آنستکه چون حق سبحانه قحط و جوع را از ایشان رفع نمود ایشان همه خود را کان لم یکن انکاشتند و در کفر خود اصرار نمودند حق سبحانه آیه فرستاد که چگونه و بچه نوع مر ایشانرا الذکری و اتعاظ باشد این عذاب قحط و جوع و بلای ایشان و رفع نمود ایشان مجاعت و حال آنکه پیغمبر ایشان امد و انواع معجزات بایشان نمود و ایشان اصلا در ان نظر نا کرده از ایمان اوردن ابا نمودند و گفتند که معلمی او بتعلیم قران میدهد و جماعتی دیگر او را نسبت بجنون دادند و ما با وجود اینهمه در زمان اندک که زمان بقا بای اعمار ایشان بود بار دیگر کشف عذاب از ایشان نمودیم و ایشان باز بر سر کفر خود رفتند پس از غیبت بخطاب التفات نمود بر سبیل تهدید میفرماید که انکم عائدون بدرستیکه شما باز گردندگانید بکفر و تکذیب خود باز کنید از روزی که بگیریم شما را گرفتنی سخت بتحقیق که ما انتقام کشنده ایم از شما در آن روز مراد روز بدر است و میتواند بود که روز قیامت باشد و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بسبب اصرار کفر و عناد مشرکان مکه غبار اندوه بر خواطر مبارک او می نشست حق سبحانه بجهة تسلیه خاطر آنحضرت حکایت موسی علیه السلام و اذیت و جفای او از فرعونیان و هلاکت و غرق ایشان بجهة عناد و طغیان باد او میدهد و میگوید که **ولقد فتنا** و بدرستیکه ما در معرض امتحان انداختیم **قبلهم** پیش از کفار قریش **قوم فرعون** قبطیان را که قوم فرعون بودند یعنی ایشانرا امتحان کردیم با امهال و توسیع ارزاق و ایشان با دو منع حقیقی نکرده در طغیان و کفر افزودند بنی اسرائیل را ابتلا بندگی گرفتار کردند و ایشانرا بر کارهای سخت داشتند **وجاءهم** و امد بایشان **رسول کریم** پیغمبری بزرگوار یعنی موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام که عظیم الشان بود نزد خدا تعالی بسبب طاعت و عبادت با شریف و بزرگوار نزد بنی اسرائیل که قوم او بودند باخلاق و بشرف نسب و فضل حسب و اخلاق حسنه و افعال مرضیه چه عادت الهی جاری است بانکه شخصی که از کبار و کرام قوم باشد بر ایشان مبعوث سازد پس بفرمود موسی بایشان امد و گفت **ان ادوا الی** آنکه برسانید یعنی بفرستید بسوی من **عباد الله** بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل که بدام عذاب و تسخیر شما گرفتارند و بعضی گفته اند که عباد الله منصوب است بنداء و معنی آنکه برسانید بمن ای بندگان خدا حق واجبست بر ذمت شما از ایمان اوردن و قبول دعوت من که دعوت من نمودن انکه وجوب اتباع ایشانرا معلل ساخته بانکه **انی لکم** بدرستیکه من شما را **رسول امین** فرستاده ام که امینم بر انچه مامور شده ام از جانب حق سبحانه و تعالی که بشما برسانم و اصلا از ان کم و زیاد نمیسازم بلکه همان طریق بشما میرسانم و شما میدانید که من هرگز بخیانت منسوب نگشته ام و در خیر خواهی شما متهم نبوده ام پس بر شما واجبست انکه اطاعت امر من کنید **وان لا تعلوا** و آنکه تکبر نکنید **علی الله** بر خدا بستم کردن بر اولیای او و با سر کشی نمایند بر او بکفران نعمت و عدم اطاعت او و استهانت بر سول او و حاو پس بیان علت هی میکند بانکه **انی اتیکم** بدرستیکه من آرنده ام بشما **بسلطان مبین** بحجتی روشن و هویدا بر صدق دعوی خود یعنی حجت واضحه که مظهر حق باشد با معجزات ظاهره که مبین صحت نبوت و صدق مقالت من بود و گر امین را با دا و سلطان را با علی براعت و حرا استعاره کرده که محتمی نیستند لوالنمی چو موسی این سخن با ایشان رسانید زبان بشتم کشودند و بقصد قتل و رجم او برخواستند موسی چون مشاهده این حال نمود از شر ایشان بخدا استعاذه فرمود با سوخته **وانی عذت** و بدرستیکه من ملتجی شدم و پناه گرفتم **بربی وربکم** بپروردگار خود و پروردگار شما **ان ترجمون** از انکه سنگسار کنید مرا یا بکشید یا دشنام دهید علی اختلاف الاقوال **وان لم تؤمنوا لی** و اگر باور ندارید مرا در رسالت و منکر بید من **فاعتزلون** پس کناره کنید از من و خیر و شر خود را از من باز دارید یعنی مرا بحال خود باز گذارید و با ایذای من متعرض من مشوید ایشان سخن موسی التفات نکرده بایذای او مشغول شدند **فدعا ربه** پس بخواند موسی پروردگار خود را **ان هؤلاء** انکه این گروه یعنی قبطیان **قوم مجرمون** گروهی اند که مصر اند بر کفران و طغیان این تعریض است باستنزال العذاب و استحقاقه برایشان و گویند موسی بزبان حال گفت به اللهم عجل لهم ما یستحقونه باجرامهم و کفرهم بگشود یا گفته ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین حق سبحانه دعای وی اجابت فرمود **فاسر بعبادی لیلا** پس گفت ببر بندگان مرا در شب یعنی بنی اسرائیل را که تابع تو اند در شب از این شهر بیرون بر **انکم متبعون** بدرستیکه شما از پی در امده شدگانید یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون شدن بشنوند در عقب شما روان شوند و چون بلب دریا رسی عصا را در دریا زن تا شکافته شود و راهها در او پیدا شود و تو با بنی اسرائیل از انجا بگذر و باز طرف دریا رو **واترک البحر** و بگذار دریا را **رهوا** ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها را ظاهر شده یعنی دیگر باره عصا بر آب دریا مزن تا با حال اول باز رود و گویند که رهو بمعنی انفتاح و انفراج است یعنی بگذار دریا را منفرج و شکافته و از همین حال بگذار تا قبطیان بلو در ایند و از امدن ایشان اندیشه مکن و چون فی بجو بیراه مد **انهم** بدرستیکه ایشان **جند مغرقون** لشکری اند غرق شدگان یعنی همه ایشان در دریا غرق خواهند گشت پس چون فرعون بکنار دریا رسید راهها گشاده از مشاهده کرد دانست که بنی اسرائیل از انجا گذشته اند از غایت عصیان و طغیان بدان معجزه تامل نکرده با همه قوم خود در ان راهها در امد و چون میانه دریا رسیدند حق سبحانه اب را بهم باز اورده همه در ان اب مستاصل گشتند پس حضرت ذو الجلال حبیب خود را از حال منازل ایشان بعد از هلاک اشتوا ... خبر میدهد و میگوید که **کم ترکوا** بسا که بگذاشتند قبطیان **من جنات** از بوستانهای با اشجار **وعیون** چشمها و ابهای روان **وزروع** و کشتها و نباتات **ومقام کریم** و مقامهای نیکو و غالیه و منزلهای آراسته و بزرگوار چون مجالس و مناظر حسنه ملوک و اعیان از ابن عباس منقول است که مراد بان منابر خطبهای ایشان است **ونعمة** و دیگر گذاشتند نعمت و برخورداری **کانوا فیها فاکهین** که بودند در ان متنعمان و شادکامان هیچ منع اکل با انواع فواکه **کذلک** همچنین است امر ما در باره اهل طغیان و عصیان با مثل این اخراج و اهلاک را بجا می اوریم در حق کسانی که عصیان ورزند و طاغی شوند **واورثناها** و میراث منازل و مساکن ایشانرا **قوما آخرین** بگروهی دیگر غیر ایشان که در دین و قرابت و ولاء مغایر ایشان بودند مراد بنی اسرائیل اند که حق سبحانه بعد از هلاک قبطیان ملک و دیار ایشانرا بی تعب و مشقت

نادم

بایشان داد همچنانکه میراث بدون تعب و مشقت از مورث بایشان رسید باید که تصغیر و تحقیر موت ایشان نموده با انکه **فما بکت علیهم السماء والارض** پس نگریست بر ایشان آسمان و زمین یعنی بر موت ایشان هیچ کس نگریست و از ایشان اثر نگرفت همچنانکه بعضی از گویند که فلان بکت علیه الشمس والقمر و کسفنا آفتاب و ماه بموت فلان بگریست و سیاه گشت و در میان اهل عرب شایع است که بموت فلان آسمان و زمین بگریست و در و دیوار بگریست و این بر سبیل تمثیل و تخییل است بجهة مبالغه در وجوب جزع و بکای اشیاء مراد آنست که حال ایشان نقیض حال کسی است که فقد او در نظر مردم عظیم نماید و در حق او گویند که زمین و آسمان فوت او بگریه در آمدند و در و دیوار بر مشاهده فقد او بگریستند و بعضی گفته اند که کلام بر حذف مضاف است و تقدیر اینست که فما بکت اهل السماء والارض یعنی هیچ کدام از اهل آسمان و زمین بر ایشان گریه نکردند بجهة آنکه ایشان مغضوب و مسخوط اهل زمین و آسمان بودند و نیز با کفر ایمان بود که اهل زمین بر ایشان رحم نکردند و طلب آمرزش برای ایشان نمودند و بعضی بر آنند که این کنایت است از آنکه ایشان در زمین هیچ عمل صالح نبود که از آن مرتفع شود و مؤید این است آنچه انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هیچ بنده مؤمن نباشد الا که مر او را در آسمان دو در بود که روزی او از آنجا فرود آید و دیگری که عمل او از آنجا بالا رود و چون این بنده مؤمن وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل محروم مانند و بر وی بگریند و نیز از عبد الله عباس مرویست که مؤمن چون فوت شود مصلا او و محل عبادت و مصعد عمل و مهبط رزق او بر او گریه کنند و در معالم آورده که موسی علیه السلام چون وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین بر او بگریستند و چون حضرت حسین صلوات الله علیه شهید شد آسمان بر او بگریه در آمد و از آن وقت هر شب او گریه میکند و علامت گریه او این است که اطراف افق سرخ میشود و گویند که گریه آسمان هیچ گریه اد میان نیست و سدی گفته لما قتل الحسین بن علی علیه السلام بکت السماء علیه و بکاؤها حمرة اطرافها چون امام حسین صلوات الله علیه شهید شد آسمان بر او گریه کرد و گریه او سرخی اطراف و بیت فلنده بن اعین از ابو عبد الله روایت کرده که بکت السماء علی یحیی بن زکریا و علی الحسین بن علی اربعین صباحا و لم تبک الا علیهما آسمان بگریست بقتل یحیی بن زکریا و حسین بن علی چهل صباح و گریه نکرد بر هیچ کس مگر بر این دو شخص گفتم یا رسول الله بکای او بچه طریق است فرمود کانت تطلع حمراء و تغیب حمراء در وقتی که طلوع میکرد و غروب مینمود سرخ بود و در مصابیح القلوب مذکور است که کعب الاحبار و ... اهل مدینه را از ملاحم و فتن روزگار که در کتابها خوانده بود خبر داد و گفت عظیم ترین وقایع کشتن امام حسین است و چنین خوانده ام که از روز که وی را بکشند هفت آسمان خون بگریند گفتند ما هرگز نشنیده ایم که آسمان بر کسی خون گریسته باشد گفت ویلکم ان قتل الحسین شیء عظیم وای بر شما کشتن حسین کاری بزرگ است و فرزند خاتم پیغمبران است و پسر وصی پیغمبر آخر الزمان پنجم آل عبا و نور دیده فاطمه زهرا ابدا گاه که جان کعبه بنا و منکه خوانده ام از روزی که وی را بکشند هفت آسمان خون بگریند گروهی از فرشتگان بر سر قبر وی بایستند و میگریند تا قیامت که هرگز از گریه باز نایستند و هر شب اینه هفتاد هزار فرشته فرود آیند و بر سر قبر وی زاری کنند و چون بامداد شود بصوامع طاعات خود باز روند القصه چون فرعونیان را بر روی زمین عمل نیکو نبود نه بر آسمان رود نه آسمان بر فوت ایشان گریه کرد و نه زمین **وما کانوا** و نبودند **منظرین** مهلت داده شدگان از وقتی بوقتی دیگر چون نزول عذاب در رسید اصلا توقف و امهالی در ان واقع نشد بلکه فی الحال مستاصل شدند **ولقد نجینا بنی اسرائیل** و بتحقیق که رهانیدیم بنی اسرائیل را **من العذاب المهین** از عذاب خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود **من فرعون** از جانب فرعون و آن ذل بندگی ایشان بود و قتل ابناء و استخدام نساء و تکلیف مشاق اعمال بر همه آنها و میتواند بود که این جار و مجرور بدل باشد از جار و مجرور اول یعنی نجات دادیم بنی اسرائیل را از دست فرعون **انه کان** بدرستیکه فرعون بود **عالیا** سرکشنده و خود را بلند سازنده **من المسرفین** از جمله حد درگذشتگان در کفر و طغیان و عتو و عصیان و این خبر بعد از خبر کان است و احتمال دارد که حال باشد از ضمیر عالیا یعنی فرعون رفیع الطبقه بود و فایق المرتبه در حالتیکه در میان مسرفان قوم خود بود **ولقد اخترناهم** و بدرستیکه برگزیدیم موسی و مؤمنان بنی اسرائیل را **علی علم** در حالتیکه ما دانا بودیم از ایشان یعنی عالم بودیم بانکه بنی اسرائیل استحقاق آن دارند که ایشانرا برگزینیم **علی العالمین** بر عالمیان زمان ایشان که اکثر انبیاء در میان ایشان بودند و مع هذا عالم جمیع مردمان زمان خود بودند **وآتیناهم** و دادیم ایشانرا **من الآیات** از نشانهای قدرة خود **ما فیه بلاء مبین** آنچه در ان نعمتی آشکار است چون شکافتن دریا و تظلیل غمام و انزال من و سلوی و تخلیص ایشان از دست فرعون و تسمیه نعمت ببلا جهة آنست که حق تعالی است بندگان را بان هم چنانکه امتحان ایشان مینماید بمصایب و نوایب زمان و گویند که معنی آنست که دادیم بایشان آنچه که در او اختبار ظاهر بود از امور مذکوره تا ببینیم که چه میکنند با ایشان زعما و انقیاد و شکرگذاری و ناسپاسی که کدام بروی کار می ارند و بدانکه چون اول سوره در بیان احوال قریش بود و ایراد قصه فرعون و قوم او بجهة دلالت بر مماثلة قریش با ایشان در اصرار و انکار و توغل در ضلالت و استکبار از این جهة باز بر سر رشته کلام از بذکر عناد و انکار قریش کشیده میفرماید که **ان هؤلاء** بدرستیکه گروه قریش از فرط جهالت و نکارت **لیقولون** میگویند در جواب مؤمنان که با ایشان میگفتند که کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم **ان هی** نیست عاقبت و خاتمه کار ما **الا موتتنا الاولی** مگر مرده شدن ما در دنیا یعنی بعد از حیات دیگر نخواهد بود **وما نحن** و نیستیم ما **بمنشرین** زنده شدگان و برانگیخته کان بعد از مرگ و اگر بعث و نشری خواهد بود چنانکه شما دعوی میکنید **فاتوا بآبائنا** پس بیارید پدران ما را و اعاده ایشان نمائید یعنی از خدای خود بخواهید تا ایشانرا زنده گرداند **ان کنتم صادقین** اگر هستید راستگویان در آنکه حق قادر است بر اعاده اموات و اعاده ایشان و گویند که قائل این قول ابو جهل بود که بحضرت رسالت گفت که اگر در این قول صادقی جد من قصی را بخود را که قصی بن کلاب است زنده ساز تا چه او مردی صادق بود تا از احوال بعث و نشور از او استفسار نمائیم و این قول ابو جهل از سر جهل بود زیرا که اعاده از برای جزاء است نه از برای تکلیف در دنیا پس گویا ابو جهل چنین سؤال کرد که اگر بقصد صادقی به اعاده موتی از برای جزاء اعاده ایشان کن از

هزاینه

ذکر قوم تبع

ماى ... وابن التنين ... ومقالته ابو ... بنى اسرائيل ... ووقوع انا از خدا تعالى درو قسم خواهد که يوم الجزاء اگر در غير ابوت واقع نشود کسى ببراوثکم نرسد و سوال وقوع ان بودن در غير ابوت عين سفاهت باشد و چون حضرت رسالت صلى الله عليه واله بر وفق دعوى بعثت معجزات ظاهره و دلايل قاطعه مينمود و ايشان از جهت عناد و اصرار کفر بدان نظر کرده اين سوال بى معنى ميکردند از اين جهت حق سبحانه ديگر باره بتهديد ايشان نامده ميفرمايد که **اهم خير** ايا قوم قريش در قوت و شدت و بسط و شوکت بهترند **ام قوم تبع** يا قوم تبع حميرى که لشکرى بودند با علت و اهبت در غايت کثرت و حشمت **والذين** و انانکه بوده اند **من قبلهم** پيش از قوم تبع چون قوم نوح و عاد و ثمود و غير ان و ايشان با وجود مزيت حشمت و ابهت بر قريش **اهلکناهم** هلاک کرديم ايشان را **انهم کانوا** که بودند ايشان **مجرمين** اسراف کنندگان در کفر و طغيان و عتو و عصيان و از حد بيرون روندگان در انکار بعثت و نشور در ان جهان او چون ايشان بسبب اصرار کفر و شرک و انکار بعثت مستاصل ساختيم و بعذاب اليم گرفتار کردانيديم پس قريش که بر اتباع ايشان اند و اصر اند بطريق اولى که از چنگال نکال و مخلب عقاب مارهاى نخواهند يافت و در اخبار امده که تبع ملکى بود از حمير و کنيتش ابو ايوب بود و نام او سعد ملکى با حشم بسيار و تبع بيشمار و از شرق تا بغرب عالم بکشت و اکثر بلاد عظيمه را بحوزه تصرف در اورد و سمرقند را خراب نمود و باز بنا کرد و بجهت کثرت اتباع قوم و خدم و حشم بتبع مسمى شد و گويند که او ملک يمن بود و ملوک يمن را تبابعه گويند بجهت انکه متبوع اهل يمن اند پس تبع را بتبع گفتند هم چنانکه خاقان اسم ملک ترکست و قيصر اسم ملک روم و سهل بن سعد از پيغمبر صلى الله عليه واله روايت کرده که لا تسبوا تبعا فانه کان قد اسلم دشنام مدهيد تبع را زيراکه او اسلام اورده بود و ابو هريره گفته که پيغمبر صلى الله عليه واله فرمود که وما ادرى اکان تبع نبيا او غير نبى نميدانم که تبع پيغمبر بود يا نه و ابن عباس نقل کرده اند که پيغمبر بود و گويند کعب گفته ... جبير نظر از ابن عباس ... و فرا نماند و گفته ... که دختران تبع بوده اند هر کرا بجاى خود شرک نياورده اند و کعب الاحبار گفته که تبع مرد صالح بود و حق سبحانه مذمت قوم او کرده نه او را و کلينى بسند صحيح از امام جعفر صادق صلوات الله عليه روايت کرده که حضرت فرمود که تبع با اوس و خزرج گفت که شما بر حال خود باشيد تا پيغمبر اخر الزمان خروج کند و اما من اگر او را دريابم بجد تمام او قيام نمايم و کمر اطاعت او را بر ميان بندم و در روايت واقع شده که تبع هر کتابى که بحکام مينوشت در اول ان ثبت ميکرد بسم الله الذى ملک برا و بحرا و ضحا و ريحا بنام خدائيکه پادشاه تر و خشک است و افتاب و باد و سعيد بن جبير گفته که اول کسيکه خانه کعبه را جامه پوشيد تبع بود و در اثار امده که تبع در بلاد ... لشکر ميرفت بود وقتى در مدينه پسر او را بکشتند و بقصد اهالى انجا لشکر بکرد و دو کس از بنى قريظه که کعب و اسد نام داشتند اين خبر شنيده پيش او رفتند و گفتند اين حرکت مکن که مدينه مهاجر پيغمبر اخر الزمان است و تعريفات انحضرت کردند و او از سر قتل و غارت اهل مدينه درگذشت و بدين ايشان درامد و چون مسلمان شد و با جمعى از اهل کتاب متوجه يمن شد جماعتى از بنى هذيل بسر راه وى امدند و گفتند ما دلالت کنيم ترا بخزانه که ... کبخينة ... و نقره و زبرجد ... در مکه و قصد ايشان ان بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصد گنج ... در ميان نهاد گفتند که اى ملک ... که ما ... هيچ کس قصد ان نکند مگر که هلاک شود پس ... رفت و تعظيم ان بجاى اورد و قربان کرد و تبع برفت و خانه را جامه پوشيد و شش هزار شتر قربان کرد و از انجا توجه بيمن فرمود قوم او از حمير اغاز مجادله کردند که تو از دين ما برگشته ما با تو نميائيم تبع دلايل و حجت خدا بر ايشان خواند و ايشان در عنا افزودند و گفتند ما با تش امتحان ميکنيم و اتشى در دامن کوهى از کوههاى يمن بود که چون دو کس را با يکديگر دعوى بودى باتش در امدى انکه مبطل بودى بسوختى و انکه محق بودى بوى اثر نرسيدى القصه احبار با مصاحف خود باندرون اتش رفتند و بسلامت بيرون امدند و کيشيان در ان داخل شدند و بسوختند و ... بيوسته که تبع نامه نوشت بحضرت پيغمبر صلى الله عليه واله و بشامول يهودى سپرد که اگر زنده باند بخاتم انبيا رساند و الا باولاد خود دهد و وصيت نمايد که بعرض رسانند فرزند بفرزند و يکى از نسل شامول که ابو ايوب انصارى بود ان نامه را بموقع عرض رسانيد حضرت رسول صلى الله عليه واله سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از بعضى علما منقول است که ابو ايوب اسعد حميرى که از تبابعه بود ايمان به پيغمبر اورده بود قبل از بعثت هفتصد سال و در بعضى ديگر از کتب تواريخ اورده اند که مدت هزار و پنجاه و سه سال قبل از هجرت که هزار و چهل سال پيش از بعثت بود باشد بحضرت رسالت پناه ايمان اورده القصه حق سبحانه بعد از تهديد کفار قريش باستيصال قوم تبع بسبب عتو و عنا و انکار معاد بيان صحت وقوع حشر ميکند بانکه **وما خلقنا السموات والارض** و نيافريديم اسمانها و زمينها **وما بينهما** و انچه در ميان انهاست **لاعبين** در حالتيکه بازى کنان باشيم يعنى ايشان را بر وجه حکمت و مصلحت افريديم نه بازى و هر گاه که همه مخلوقات بر وجه حکمت و مصلحت باشند لازم ايد که ... و جزا ... پس چگونه ايشانرا مهمل و معطل گذاريم بدون ثواب و عقاب در روز جزا **ما خلقناهما** ما نيافريديم اسمانها و زمين را **الا بالحق** مگر بسبب حق که ان جزا است که داعى خلق ايشان است از مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصيت و امتحان با امر و نهى و تميز ميان محسن و مسى تا ليجزى الذين اساؤا بما عملوا الايه **ولکن اکثرهم لا يعلمون** ولکن بيشتر مردمان بسبب عدم تدبر و نظر و تامل در خلق اشيا نميدانند که فعل حکيم معرى از حکمت و مصلحت نيست **ان يوم الفصل** بدرستيکه روز جدا شدن حق از باطل يا محق از مبطل بسبب اختلاف جزا و سزا **ميقاتهم اجمعين** هنگام جمع شدن ايشان است همگان و حالتيکه همه مجتمع باشند بدان **يوم لا يغنى** بدل است از يوم الفصل يعنى دفع نکند **مولى** هيچ دوستى و خويشى **عن مولى** از دوست و خويش خود **شيئا** چيزى را از عذاب و چون مولى اسم جنس است از جهت ضمير جمع باو راجع باشد ميفرمايد **ولا هم ينصرون** و نه باشند موالى که يارى کرده شوند از جانب ... در دفع عذاب **الا من رحم الله** مگر کسيکه خدا بر او رحم کرده باشد بعفو کرم او و ... اصناف کفار ... شفاعت ... و يا ... از او ... منصور ... دفع عذاب ... کسيکه خدا بر او رحم کرده باشد و احتمال دارد که منصوب باشد بر استثنا

انه هو العزيز بدرستيکه خدا غالب است بر تعذيب شخصى که مرتکب عصيان گرديده باشد پس نه اراده تعذيب عاصى هيچ کس را توانائى منع کردن از او نباشد و ... **الرحيم** مهربان بر هر کسيکه طاعت کرده باشد و چون سوال ... از براى تهديد کفار ... بن ... کفار را ... ميگويد **ان شجرة الزقوم** بدرستيکه درخت زقوم يعنى ثمار و بار او **طعام الاثيم** خوراک ... است بسيار گناه کار ... کافر و معاند است ... ابو جهل ... ميگويد ... **کالمهل** مانند ... که گداخته باشد ... مس و روى و طلا و نقره ... **يغلى فى البطون** که بجوشد شجره زقوم در شکمها ... **کغلى الحميم** مانند جوشيدن اب بغايت گرم ... کفار ... **خذوه** بگيريد ... **فاعتلوه** پس بکشيد او را ... **الى سواء الجحيم** بميانه دوزخ ... **ثم صبوا** بعد از ان بريزيد **فوق راسه** بر بالاى سر او **من عذاب الحميم** از عذاب ... اب گرم ... **ذق** بچش ... **انک انت العزيز الکريم** ... محضرت رسول صلى الله عليه واله گفته که ما بين جبليها اعز واکرم منى فما تستطيع انت ولا ربک ان تفعلا بى شيئا ... **ان هذا** بدرستيکه اين ... **ما کنتم** انست که بوديد **به تمترون** شک ميکرديد ... **ان المتقين** بدرستيکه پرهيزکاران **فى مقام امين** در جايگاه ايمن باشند و ... **فى جنات** در بوستانها ... **يلبسون** ميپوشند جامها را **من سندس واستبرق** از حرير نازک و ... **متقابلين** در حالتيکه روبروى يکديگر نشسته باشند ... **کذلک** ... **وزوجناهم** ... **بحور عين** ... **يدعون فيها بکل فاکهة** ... **امنين** در حالتيکه ايمن باشند ... **لا يذوقون فيها الموت** ... **الا الموتة الاولى** ... الا ما امکن ذوق الموتة الاولى فى المستقبل ... **عذاب الجحيم** ... از عذاب اتش سوزان ... و چون ممکن است که ... دخول نار ... حسنة ... فاضعافا مضاعفة ... باهل ايمان ... بالحسنة فله عشر امثالها ... باهل تقوى عطا کرده

مبتو دخلود جنت نعیم ونجات از عذاب جحیم فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكَۚ فضلی وعطائی که حاصل شده از پروردگار تو پس نصب فضلا بر مصدریت باشد که موکد
نفس خود باشد چه جمله وفهم عذاب الجحیم که پیش از او واقع است محتمل غیر فضل است ومتلو اند بود که نصب او بر علیه باشد یعنی حق سبحانه در روز مو
این احسان نمود بجهة تفضل از جانب خود حاصل که حق سبحانه و تعالی نعیم جنت با وصف خلود که منقبات عطا و وعده وایشان را از عذاب جحیم نگاه دا
تفضلا از جانب او سبحانه نسبت بایشان و بعضی گفته اند که اگرچه مستحق جنتاند لیکن اسمیه ان بفضل باعتبار انست که سببا سببها
اند از و تمکین طاعات از فضل او است پس ان از قبیل تسمیه مسبب باشد باسم سبب ذَٰلِكَ ان نجات ابدی درجات و صرف علاباید از ان
آنست رستگاری بزرگ چه متضمن خلاص از جمیع مکاره و فایز شدن بهمه مطالب فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ پس جز این نیست که اسان کرده ایم قرآن را
با بنوجه که از ال نموده ایم بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که قوم تو متذکر شوند و از روی سهولت بمعانی ان رسیده از ان
پند گیرند این دلالت کار است که بعضی از صفات و در ابتدای ان سوره معلوم شد یعنی مردمان وا ... که هو بیا و ظاهر است
معانی ان پس جزاین نیست که اسا ساختیم از ... شوند وچون کفار با وجود سهولت ... از ان متذکر و متعظ نمیشوند فَارۡتَقِبۡ
پس منتظر باش آنچه بر ایشان فرود آید إِنَّهُم مُّرۡتَقِبُونَ بدرستیکه ایشان نیز انتظار کشنده اند ... باشیه ابجه بو
خواهد رسید نصرة الهی خواهد بود که ... عاقبت ... واجب بر ایشان فرود آید عذاب نامتناهی ...

[illegible]

محیاهم و مماتهم محسنین در ایمان مساوی است یعنی هر که با ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر میرد بر کفر مبعوث خواهد شد و گویند
ضمیر راجع بکفار است و معنی اینکه چون کفار در حیوة بطاعت و عبادت نپرداختند پس زندگی ایشان مساوی مردن است یعنی هر که را
میرد چه مقصود از حیاة طاعت است و این از ایشان مسلوب است و بعضی سواء را بنصب خوانده‌اند یعنی مستوی که حال است محیاهم و مماتهم
مرفوع المحل که فاعل آن بود و در حال ضمیر استوا و بنابر این ضمیر جمع راجع باهل ایمان باشد یعنی نگردانیم کفار را مثل کسانی که ایمان آوردند
در حالتیکه مساوی است حیوة و ممات ایشان یعنی عمل ایشان در حالت زندگی که طاعت است مماثل آن است که در وقت مردن که آن ثواب است رسیدن
بدرجه اعلا و مرتبه عظمی و کفار در دنیا مشغول معصیت اند و در عقبی مبتلا بانواع عقوبات پس چگونه ایشان در حیاة و ممات مانند مؤمنان باشند
و بعضی گفته‌اند که معنی این است که مساوی نیستند مشرکان و مؤمنان در ممات هم چنانکه مساوی نبودند در حیاة زیرا که مسیء و محسن یکسان نبود
و صحت مساوی نیست و در ممات مفترقند چه اول مستوجب جنت است و دوم مستحق عقوبت و بعضی گویند که مراد بمحیا بعد از بعث است و ممات نزد
احتضار ملائکه بقبض روح یعنی زندگی آخرت کفار و اهل ایمان و مردن ایشان مساوی نیستند چه وقت نزع ملائکه منذر مشرکان شوند و مبشر مؤمنان
بود و اخرت مال الکفار نار است و مرجع اهل ایمان فردوس بد کاری است **سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** بد حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود با مؤمنان و ممات
نتیجه کفر و ایمان چه نتیجه کفر مغلوبیت است در دنیا بدست اهل ایمان و مقهوریت ایشان در عقبی بآتش نیران و ثمره ایمان غالبیت و نصرت ایشان در
جهان بر مشرکان و فوز و نجات ایشان در آنجهان و استقرار در روضه جنان آورده‌اند که تمیم داری شبی در مقام ابراهیم علی نبینا و علیه السلام نماز میکرد
چون باین آیه رسید تکرار میکرد و میگریست و از این آیه نگذشت تا روشن شد و بشر بن ربیع طعمه این آیه را تستبع خیمه داده و در روایتی دیگر فضیل
عیاض چون باین آیه رسید آنرا تکرار میکرد و میگریست و با خود میگفت ای فضیل کاشکی میدانستی که تو داخل کدام ازین دو گروهی و بعد از انکار تساوی
بیان علت تسویه میکند یا بیان تکه **وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ** و بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها را براستی و درستی یعنی بعدل
و داد گستری و مقتضای معدلت آنستکه میان محسن و مسیء و موحد و مشرک تفاوت باشد و چون بالحق در معنی تعلیل است از جهت قوله **وَلِتُجْزَىٰ**
كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ این معطوف کردانید یعنی خدای تعالی آسمان و زمین را خلق نموده بجهت حقیقت کمال الشرف نه بجهت عبث و بطالت و برای آنکه
پاداش داده شود هر نفسی با آنچه کسب کرده از طاعت و معصیت و احتمال دارد که معطوف علیه تعلیلی محذوف باشد و تقدیر اینکه و خلق الله السموات
والارض بالحق لیدل بهما علی قدرته و لتجزی یعنی آسمان و زمین را بیافرید باستی تا راه نمایند بکمال قدرت او و تا پاداش داده شود هر کسی
موافق آنچه کسب کرده از نیک و بد **وَهُمْ** و ایشان یعنی عاملان خیر و شر **لَا يُظْلَمُونَ** ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان
نمایند بلکه هر یک را فراخور عمل خود جزا دهند از سعید بن جبیر منقول است که قریش عزی را که آن سنگی سفید بود پرستیدندی و عادت ایشان بود که
اگر چیزی نیکوتر پیدا شدی که بطبع ایشان اعجب بودی و در نظر ایشان احسن او را اکنون بشکستندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق تعالی بسبیل
تعجب به پیغمبر خود گفت **أَفَرَأَيْتَ** آیا می بینی **مَنِ اتَّخَذَ** آنکس را که فرا گرفت **إِلَٰهَهُ هَوَاهُ** خدای خود را از روی نفس خود یعنی در اتخاذ معبود
تابع هوای خود شد نه تابع مقتضای عقل که حقیقت عبادت آن است برای حق تعالی و مصداق این تفسیر است قراءة الهة هواه و از ابن عباس و قتاده و حسن
مرویست که من اتخذ الهه هواه بمعنی من اتخذ دینه ما هو یراه است یعنی آنکس که فرا گرفت دین خود را آنچه نفس او آرزوی آن کند یعنی از پی هوای
خود رفت و فرمان بردار آن نمود هم چنانکه فرمان خدا برند پس متابعت هوا را بر متابعت هدا اختیار کرد بجهت عدم محافظت او از
خدا او و هم از روی آن نمود از امور منهیه که مشتهیات نفس است با اقدام نمود **وَأَضَلَّهُ اللَّهُ** و واگذاشت خدا از جاده معاندت او در وادی
ضلالت و نظر لطف از او باز گرفت بجهت آنکه ثابت بود در ادله واضحه که موصل هدایت است یا حکم کرد بضلالت او یا وضع علامت نمود بر ضلالت
او تا ملائکه باین علامت علم بضلالت پیدا کرده بر او لعن کنند تا یافته او را بصفت کمال **عَلَىٰ عِلْمٍ** بر دانش ازلی که حضرت او را بود بر اصرار او
عناد او بر کفر و بر عاقبت کار او پس معلوم او موافق علم او باشد **وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ** و مهر نهاد بر گوش او **وَقَلْبِهِ** و بر دل او **وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ**
و کردانید یعنی وضع نمود بر بینائی او **غِشَاوَةً** پوششی یعنی علامتی که سمع و قلب و بصر او وضع فرموده تا نشان کفر او باشد و علامت اصرار
او بر عدم استماع کلمات حقه و ادراک ادله هادیه و ابصار طرق منجیه با آنکه اصرار او بر کفر و ضلالت بمرتبه رسیده که گوئیا خدا گوش او را از شنیدن
و چشم او را از دیدن و دل او را از دانستن باز داشته و بجهة استماع این مواعظ نمیکنند و تفکر در آیات نمینمایند و بعین استبصار اعتبار نمیکنند
و تفصیل وجوه معنی ختم و طبع و تغشیه در سوره البقره سمت ذکر یافته **فَمَنْ يَهْدِيهِ** پس کیست که راه نماید این کس را **مِنْ بَعْدِ اللَّهِ** از پس راه نمودن
خدا او را و بجهت اتباع هوا و عدم تدبر او در آن و اضلال خود کذاشتن یعنی هرگاه خدا او را که در کمال ظهور و وضوح است مهتدی نشود دیگر
امید وارئی با هدایت او نخواهد بود **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** آیا پند نمی‌گیرید از استماع تذکار ایشان یعنی متذکر و متعظ شوید و هم
او سبحانه رسید از ابن عباس منقول است که حق سبحانه در قرآن هیچ جا ذکر هوا نموده مگر که مذمت آن فرموده و ابو امامه از رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که در زیر آسمان هیچ معبود را نپرستند که نزد خدای از هوای نفس دشمن تر باشد زیرا که هوای نفس مستاصل است بعد
معبودان باطل است و سبب مشغول شدن بجمیع امور منهیه و در حدیث آمده که الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع
نفسه هواه و تمنی علی الله عاقل آنستکه حساب نفس خود بکند و عمل برای مرگ پیشه سازد و عاجز آنستکه نفس خود را تابع هوای خود کرداند و
تمنای بهشت نماید و وهب منبه گفته که چون نور اندو کاری پیش آید و ندانی که کدام بهتر است هر کدام که از هوا دورتر است آنرا اختیار کن که بتمامی الحق
از حال المنکران بعث اخبار میفرماید که **وَقَالُوا** و گفتند اهل عناد و انکار **مَا هِيَ** نیست زندگانی **إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا** مگر زندگانی دنیا که در این جهان
نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند یا آنکه از اول بار نطفه بی روحیم در اصلاب آباء و بعد

و مراد بکسب مغفرت است یا اساءت با هر دو و گویند که سبب نزول این آیه قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی است چنانکه در سوره منافقین مذکور خواهد شد
و کفر اند که این آیه بآیه القتال منسوخ است آنکه حق سبحانه جزای عقوبت و سزای محسن میکند و میگوید که **مَنْ عَمِلَ** هر که بکند **صَالِحًا** کردار شایسته
از طاعت و مغفرت و احسان **فَلِنَفْسِهِ** پس آن برای نفس او است یعنی ثواب آن کردار برای او عاید میشود نه بغیر **وَمَنْ أَسَاءَ** و هر که کاری بد کند از ستم و سایر
معاصی **فَعَلَيْهَا** پس بر نفس او است وزر و وبال آن **ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ** پس بسوی آفریدگار خود **تُرْجَعُونَ** باز گردانیده خواهید شد یعنی
مآل شما بعرصه گاه محشر است که در او مالک نفع و ضر و لمر و نهی نیست غیر از حق سبحانه پس شما را در آنجا جزای کردار رسانند و بر نیک و بد ثواب و عقاب
دهد و بدانکه چون حق سبحانه ذکر نعم نموده و کفران اهل طغیان در مقابل آن پس در عقب آن ذکر بنی اسرائیل مینماید که در مقابل نعم طریق کفران اختیار
کرده نعمت و ملک **وَلَقَدْ آتَيْنَا** و هر آینه دادیم **بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ** فرزندان یعقوب را کتاب توریه **وَالْحُكْمَ** و حکمت نظریه و عملیه که مندرج
بود در آن یا حکومت نمودن در فصل و قطع خصومات و سایر امور دینیه **وَالنُّبُوَّةَ** و پیغمبری یعنی ایشان را منصب حکومت و مرتبه نبوة دادیم چه
لقمان و داود و سلیمان و موسی و عیسی و سبتوا بد بود که نقل ثم حکم به نبوة اشعار باشد بر آنکه رکن اعظم در بنای نبوت حکمت نظری و عملی است و بعد
روایت آمده که در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبود که در میان بنی اسرائیل از زمان عیسی و گفته‌اند که در میان ایشان هزار پیغمبر مبعوث شده بود
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی دادیم ایشان را از چیزهای حلال که پاکیزه و لذیذ بود و گفته‌اند که مراد من و سلوی است **وَفَضَّلْنَاهُمْ** و تفضیل
دادیم ایشان را **عَلَى الْعَالَمِينَ** بر عالمیان زمان خود تا چه در آن روز آنچه با ایشان دادیم بغیر ایشان ندادیم و نزد بعضی معنی آنستکه بنی اسرائیل را بر جمیع
مردمان اعصار تفضیل دادیم باعتبار کثرت انبیا در میان ایشان اگر چه امت محمد صلی الله علیه و آله افضل از ایشانند از جهت کثرت علماء و مطیعان و
پیغمبر آخر الزمان نبود و موجب علم بمبعث آن ذکر علامات و صفات آنحضرت است در توریه و انجیل **فَمَا اخْتَلَفُوا** پس اختلاف نکردند در امر
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بایشان دانشی که محقق حال بود و موجب دفع خلاف **بَغْيًا بَيْنَهُمْ** بجهت عداوتی که در میان
ایشان که منشاء آن طلب ریاست بود و تحاسد و استکبار ایشان از اذعان نمودن بحق و اختلاف نور زیدند مگر بعد از علم ایشان بنبوت محمد صلی الله علیه
و آله پس تمادی او کردند و انکار آنحضرت نمودند که در کتب ایشان اسناد نعوت کمالیه و صفات جلال احمدیه **إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي** بدرستیکه پروردگار تو
حکم کند میان ایشان بمواخذه و مجازات **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز **فِيمَا كَانُوا فِيهِ** در آنچه بودند که در آن **يَخْتَلِفُونَ** اختلاف
میکردند از انکار انبیا با وجود دلائل و معجزات با وجود ایشان و کلمات مشتمله در توریة که سبق بود بر نعت سید کائنات علیه افضل الصلوة
ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس کردانیدیم ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل یعنی مقرر ساختیم سلوک نمودن ترا **عَلَىٰ شَرِيعَةٍ** بر طریقه که موصل جنت است **مِنَ**
الْأَمْرِ از کار دین اسلام **فَاتَّبِعْهَا** پس پیروی کن آن شریعت را و از اقدام خود ساز در عمل بدلائل و حجج صحیحه تا بوضوح پیوسته **وَلَا تَتَّبِعْ**
و متابعت مکن **أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** آرزوهای آنانکه نمیدانند حق را یعنی جهال که ایشان کیش خود ندارند بدرایا نشسته آراء باطله جهال کردد و سازد
بر هر که مبتنای چرا ایشان همیشه تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته در صدد آنکه ترا از راه دین اسلام باز گردانند و بعبادت اصنام
نمایند یا آنکه پیروی هوی مکن زیرا که ایشان تغییر نمودند داده اند بجهت اتباع هوی خود و چون یا استیلاء و استتباع عوام الناس **إِنَّهُمْ** بدرستیکه
ایشان **لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ** هرگز دفع نکنند از تو **مِنَ اللَّهِ شَيْئًا** از عذاب خدا چیزی را یعنی اگر بالفرض تابع ایشان شوی ایشان بر دفع عذاب کردن
این اتباع بر تو قادر نشوند و قدرت نخواهند داشت پس جاده شریعت اسلام ثابت قدم باش **وَإِنَّ الظَّالِمِينَ** و بتحقیق که ستمکاران **بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ**
بَعْضٍ بر بعض از ایشان دوستان بعضی دیگر اند یعنی کفار با هم متفق اند بر معادات تو و یکدیگر را نصرت میدهند بجهت دشمنی نمودن با تو پس در
اتباع هوی ایشان با ایشان دوستی مکن چه علت انضمام جنسیت است و تو را با ایشان اصلا نسبتی نیست **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ** و خدا یاور نیکوکاران
پرهیزکار است پس هم دوستی با ایشان کن نه با مشرکان نعرت با آنکه چون خدا دوست متقیان و ناصر و حافظ ایشان است از ناصر و نعاون کفار بر
عداوت تو عکس مشو چه او سبحانه ناصر است در ایشان و حافظ تو از شر ایشان **هَٰذَا** این قرآن یا اتباع شریعت اسلام **بَصَائِرُ لِلنَّاسِ** بینائیها
دالسند بر مردمان یعنی ادله بینه است که متبصر بجهة فلاح و نجاة است و مبین امور دینیه تا بآن راه حق را به بینند و بدان سلوک نمایند **وَهُدًى**
و راه نماینده ایشان از ضلالت بهدایت **وَرَحْمَةٌ** و بخششی و نعمتی است از جانب حضرت احدیت **لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ** مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی
از شبهات ریب و شک و کفر که بسبب طلب مرتبه یقین کنند تا از حضیض بد که عذاب با وج درجه ثواب رسند و آورده‌اند که جماعتی از مشرکان
مکه با اهل ایمان گفتند که اگر بعث حشر واقع است چنانکه زعم شما است ما نیز از شما بهتر خواهیم بود هم چنانکه در دنیا از شما ام
ابرا ملکا کم حق سبحانه آیه **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ** ام منقطعه است و معنی همزه در وام انکار حسبان اجتراح یعنی اکتساب و لجارحه که اسم بد است
از آن مشتق است یعنی آیا پنداشته‌اند آنانکه کسب کردند انواع بدیها را که آن کفر است و سایر معاصی **أَنْ نَجْعَلَهُمْ** آنکه بکردانیم ایشان را در نشأ
آخرت **كَالَّذِينَ آمَنُوا** مانند آنانکه ایمان کرویده‌اند بخدا و رسول او **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده‌اند عملهای شایسته یعنی هرگز مشرکان در
مرتبه مؤمنان نخواهند بود و بعضی گویند که این ام منفصله است و معطوف علیه او محذوف و تقدیر کلام اینکه هذا القرآن بصائر للناس هو رنا الی
الی الجنه الفعل فلینام حسب الذین الایه یعنی و فرایند الابد یعنی است مردمان اکه مؤمن بهشت است یا میدانند آنانکه ایشان هیچ
مؤمنانند که مصدق خدا و رسولند و قوله **سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ** در حکم مفرد است که بدل باشد از کالذین آمنوا که مفعول دوم است چه از متضمن معنی
مماثلت است اگر معنی آن انکار تساوی حیاة و ممات مشرکان است و معنی آنستکه آیا پنداشته‌اند اهل اساءت که ما کردانیم ایشان را مساوی
الحیوة و الممات بعضی از جنس است که مساوی باشند در حیاة و ممات چه در دنیا بصحت بدن و سعت رزق موسوم اند و در آخرت با نواع عقوبت و نکال
موصوف اند و بجماعتی **سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ** کلامی مستانف است و معنی اینکه محیا و ممات ایشان در کفر یکسانست و بر همین وتیره

از زبان موسی

بدرستی ایشان و ما عطا بکرامت شریعت
ابتدا بعد انشاع
اهل بیت و ابناء هم
و دیگر عطا فرمودیم
ایشان را آیات بینات
دلیلهای روشن من
الامر از کار سنت
و در شأن اهل ابنیه
با احکام دینیه تو
و بعضی گویند که مراد
دلالات واضحه و
نشانهای ساطعه
که مبشر امر پیغمبر
آخر الزمان صح

بجمل صح

[illegible] وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ [illegible] وَمَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ [illegible] إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ [illegible] وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ [illegible] مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [illegible] قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ [illegible] وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ [illegible] وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ [illegible] وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً [illegible] كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [illegible] هَٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ [illegible] إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [illegible]

[illegible] مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [illegible] فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ [illegible] فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ [illegible] ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ [illegible] وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ [illegible] وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ [illegible] وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا [illegible] وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ [illegible] وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا [illegible] وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ [illegible] ذَٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ [illegible] فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ [illegible] وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [illegible]

سورة الاحقاف [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ [illegible] مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ [illegible]

معدلیست نه از روی عبث و بطالت داز تعبد عبید است بامر و نهی وجزا دادن ایشان بر وفق عمل بدانچه ناچار از کلام دال است بر وجود صانع حکیم و بعث
عباد از برای جزا زانکه از جنت بنعیم و از آتش جحیم لسند **وَأَجَلٍ مُّسَمًّى** و بنا مر نهیم این اشیا را مگر ملتبس بتقدیر زمانی نام برده شده و مدتی معین گشته
و آن روز قیامت که همه خلایق بآن منتهی میشوند یا مگر بتقدیر اجل هر یک از آن اشیا که آن آخر مدت بقای هر یک از آنها است **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه نگرویدند
و تصدیق نکردند نشأه آخرت را **عَمَّا أُنذِرُوا** از آنچه بیم کرده شدند از اهوال آن روز که بآن منتهی خواهد شد **مُعْرِضُونَ** نفی کرده شدگان …
مر وقوع آن تفکر نمیکنند تا برای آن مستعد و مهیا شوند و میتواند بود که ما مصدریه باشد یعنی کفار از انذار ایشان روی اعراض کنند کاشفی گفته
بگوی ای محمد مر کفار را که جاحد بعث اند و منکر نشر **أَرَأَيْتُم** آیا می بینید و در خود می یابید **مَّا تَدْعُونَ** آنچه را که می پرستید **مِن دُونِ اللَّهِ**
بجز خدا از سایر معبودان **أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا** بنمائید بمن که چه آفریده اند **مِنَ الْأَرْضِ** از زمین و اجزاء آن **أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ** یا ایشان راست شراکتی
با خدا **فِي السَّمَاوَاتِ** در آفرینش آسمانها یعنی جز هیچ امر از خالقیت خدا بخود بعد از تامل نمودن شما در کار ایشان که با ایشان … چیزی
از اجزای عالم مدخلی هست تا بسبب آن مستحق عبادت شوند و تخصیص انکار شرکت در سموات بجهت دفع توهم آنست که وسائط را شاید که شرکتی باشد
در ایجاد حوادث سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز مطلق اند در خلق … وجه تصرفی ندارند در آسمان و زمین پس چرا ایشان را …
و سند شما با خدا در شرکت ملتمس ما **ائْتُونِي بِكِتَابٍ** بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد **مِّن قَبْلِ هَٰذَا** پیش از این قرآن که ناطق بتوحید است
مبطل شرک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید که مضمون آن امر باشد بشرکت آوردن در عبادت **أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ** یا بیارید بقیه از اثر علم یعنی خطی
که بر شما مانده باشد از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیا سابقه که دلالت کند بر استحقاق الوهیت ایشان از ادله نقلیه بعد از الزام
ایشان بعدم آنچه مقتضی آن باشد از حجج عقلیه یعنی چون جمیع کتب متقدمه و دلایل عقلیه موافق قرآن اند در توحید و ابطال شرک پس
دعوی شما واضح شد که بر شما لازم است که بتوحید او اعتراف کنید و از شرک تبرا نمائید چون مشرکان با وجود ملزم شدن ایشان از حجت کرم
خود ابرام نمودند حق سبحانه ضلال آنکه دعوا ایشان را فرمود که **وَمَنْ أَضَلُّ** و کیست گمراه تر از طریق ثواب و رشد **مِمَّن يَدْعُو** از کسیکه
که بخواند و پرستش کند **مِن دُونِ اللَّهِ** بجز خدای **مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ** آنرا که اجابت نکند دعای او را بهر باب او نشنود اگرچه آنکس همیشه بخواندن
مشغول باشد **إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز رستخیز یعنی مشرک اگر معمر شود در دنیا تا زمان قیام قیامت و مدت عمر خود معبودان خود را بخواند و پرستش کند
تا بدو از ایشان طلب حوائج خود کند هرگز اجابت و اغاثه از ایشان بظهور نرسد **وَهُمْ** و معبودان باطل که او باشند **عَن دُعَائِهِمْ** از خواندن پرستندگان
خود **غَافِلُونَ** بی خبرانند زیرا که جماداتند از شعور هیچ بهره ندارند و چون نمی شنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت دعای ایشان کنند و ایراد
ضمیر جمع در صورت ذوی العقول بجهت اسناد استجابت است بایشان که از شأن ذوی العقول است بجهت توصیف ایشان بجهل و غفلت که از شأن
مخصوص است بذوی العقول و میتواند بود که مراد از معبودان ما سوای او سبحانه باشد از جن و انس و اوثان و کواکب و غیر آن و ذکر موصول
و ضمیر جمع ذوی العقول از روی تغلیب خواهد بود و نوع علم استجابت ذوی العقول بجهت مشغول شدن آنها است باحوال خود و نکار ایشان …
مشرکان را ذکر ابرام بجهت بیان انکار ایشان از آنکه احد گمراه تر از مشرکان باشد چه ایشان را عبادت خدا نموده اند و سمیع و مجیب است و قادر و خبیر
و مشغول شده اند بعبادت آنانکه استجابت ایشان نمیکنند و علم بر احوال ایشان ندارند و قادر نیستند بر انجاح مصالح و تدبیر ایشان **وَإِذَا حُشِرَ**
النَّاسُ و چون محشور شوند مردمان **كَانُوا** باشند معبودان باطل **لَهُمْ** مر پرستندگان خود را **أَعْدَاءً** دشمنان **وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ** و باشند
پرستش پرستندگان **كَافِرِينَ** ناگرویدگان یعنی حق سبحانه در روز قیامت اوثان را بنطق در آورد تا بیزاری خود را آغاز و انکار کرده منکر شرکت
ایشان شوند در دعوی حقیقت شرکت و تکذیب ایشان نمایند و بر همین طریقه جن و انس را که معبود خود گرفته باشند از ایشان بری و بیزار شوند
و در مقام ضدیت و نکارت در آیند کقوله تعالی و یکونون علیهم ضدا و قوله یوم القیمة یکفرون بشرککم پس کفار از آنچه گمان برده باشند
از ایشان از شفاعت و معاونت مایوس شوند و خائب و خاسر گردند و نزد بعضی آنست که ضمیر کانوا راجع بعابدانست یعنی پرستندگان از عبادت
معبودان ناگرویدگان باشند و گویند ما ایشان را پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین پس بر صفت اهل شرک میفرماید که **وَإِذَا تُتْلَىٰ**
و چون خوانده شود **عَلَيْهِمْ** بر مشرکان **آيَاتُنَا** آیتهای کتاب ما **بَيِّنَاتٍ** در حالتیکه مبین و روشن است … اعجاز **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** گویند آنانکه
نگرویدند **لِلْحَقِّ** مر سخن حق را **لَمَّا جَاءَهُمْ** آن هنگام که آمد بایشان یعنی کفار بجهت عناد و انکار و ملتفت تامل و تفکر نشده در شأن آیات
بینات قرآنیه که متصف بصفت اعجاز است گویند که **هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ** این جادوئیست روشن و آشکارا با جلوه ظاهر و خداع هویدا وضع الذین
کفروا در موضع ضمیر قالوا و وضع حق در مقام ضمیر آیات بجهت تسجیل است … **أَمْ يَقُولُونَ**
افْتَرَاهُ … بتسمیه قرآن بسحر بذکر آنچه اشنع است از آن و ضمیر مفعول راجع است بحق که بمعنی قرآن است یعنی … محمد بافت آنرا
کفار اسناد سحر بقرآن میکنند و تحقیر … نسبت … بلکه میگویند که بر بسته است محمد آنرا … یعنی از نزد خود
گفته و بخدا نسبت داده **قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ** بگوی ای محمد ایشان را اگر بر بافته باشم قرآن را بر فرض محال پس … مستلزم
انواع عذاب و اصناف عقاب باشد و چون عقوبت بمن نازل شود **فَلَا تَمْلِكُونَ** پس شما مالک نتوانید شد و قادر نخواهید بود **لِي** برای من
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را یعنی هرگاه که بالفرض مراد من باین افترا نصح و اشفاق باشد برای شما و منع شما از عبادت آلهه باطله و ترغیب شما بر پرستش
خدای بحق و اگر خدا بجهت افتراء عذاب بر من نازل سازد شما … نخواهید داشت در دفع چیزی از آن ناصح و مشفق
خود پس من چگونه بجهت نصح و اشفاق برای شما در این امر خطر جرأت کنم و بر این معصیت عظیم اقدام نمایم و با سخطها کدام از شما خود را در
مظان عقوبت اندازم پس وعید ایشان مینماید باینکه **هُوَ أَعْلَمُ** خدای دانا تر است **بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ** بآنچه خوض میکنید در آن از قدح

عباده ایشان ان **كُنتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید شما راست گویان در دعوی خود این الزام است بعد عجز … ۱۲

و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر و افترا بآن **كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا** کافیست خدا در حالتیکه گواه است **بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ** میان من
و میان شما بر امر گواهی دهد بصدق کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و انکار و عناد و اعراض **وَهُوَ الْغَفُورُ** و او آمرزنده مر کسی را
که از شرک و کفر رجوع نماید **الرَّحِيمُ** مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد این اشارتست بسعت علم رب عباد با وجود عظم آنچه مرتکب اند
از کفر و عناد و چون کفار بر کیش خود اصرار مینمودند و از سید ابرار صلی الله علیه و آله آیات معجزات اقتراح میکردند از آنچه او مامور نبود بعنف
از او میطلبیدند حق سبحانه فرمود **قُلْ** بگوی ای محمد مشرکان را **مَا كُنتُ بِدْعًا** نیستم نو پیدا شده **مِّنَ الرُّسُلِ** از پیغمبران یعنی من اول کسی
نیستم که به پیغمبری مبعوث شده باشد چه پیش از من پیغمبران بوده اند پس من شما را بر چیزی نخوانده ام که ایشان امتان خود را بآن دعوت
نکرده باشند و قادر نیستم بر آنچه ایشان بر آن قدرت نداشته باشند بلکه اقتدا بایشان نموده ام و آنچه ایشان امتان خود را بآن دعوت میکرده اند
از توحید و تصدیق بعث من نیز شما را بآن دعوت میکنم و هر معجزه که بآن مامور میشوم بشما مینمایم و بر غیر مامور قدرت ندارم مانند انبیاء
سابق پس چرا منکر نبوت میشوید **وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي** و نمیدانم که چه خواهند کرد با من از محنت و راحت و اقامت و هجرت و مقاتله
و مصالحه و غالبیت و مغلوبیت **وَلَا بِكُمْ** و نمیدانم که چکنند بشما از خسف و قذف و در جنت و قتل و اسر و حرمان اما از احوال آخرت بالجزم و
از سر یقین میدانم که مومن موحد مستحق جنانست و کافر ملحد سزاوار نیران اما علم ندارم بتفصیل آنچه بمن و شما کنند در دنیا و آخرت تا آنچه ما و شما
بآن مامور شویم ایراد لفظ لا از برای تاکید نفی است که مشتمل است بر کلمه ما یفعل و محل ما استفهامیه مرفوع است بر ابتدائیه و محتمل که ما موصوله
باشد و منصوب المحل بر مفعولیت یعنی نمیدانم آنچه را که بکنند بمن و شما **إِنْ أَتَّبِعُ** پیروی نمیکنم **إِلَّا مَا يُوحَىٰ** مگر آنچه که وحی کرده
میشود **إِلَيَّ** بسوی من و زیاده بر آن علم ندارم و قادر نیستم **وَمَا أَنَا** و نیستم من **إِلَّا نَذِيرٌ** مگر بیم کننده از عذاب **مُّبِينٌ**
آشکار کننده انذار بشواهد بینه و معجزات مصدقه پس من بر اظهار آیات مقترحه جز امر الهی قدرت ندارم و از … امور خود و خبر …
در دنیا بدون وحی خبر نمیتوانم داد آورده اند که چون این آیه نازل شد مشرکان اظهار بهجت کرده گفتند … ما …
از عواقب امور خود خبر ندارد … **لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ** …
صحابه گفتند هنیئا لک یا رسول الله ما را معلوم شد که خدا با تو چه خواهد کرد … ما را چه خواهد … لیدخل المومنین
والمومنات الخ و از ابن عباس منقول است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب از کفار مکه بسیار از … ایذا میکشیدند … آنحضرت در
واقعه دید که از مکه هجرت نموده بزمینی که درخت و آب بسیار و درختان بیشمار بود و چون این واقعه را اعلام صحابه نمود گفتند یا رسول الله در چه روز
ما باین دولت مستسعد گشته از جفای کفار خلاص شویم حضرت ایشان را بصبر میفرمود و چون جفا کفار از حد تجاوز شد بهجرت استعجال مینمودند
این آیه که بگوی ای محمد نمیدانم که من و شما مامور خواهیم شد از موطن … کفار یا مهاجرت بزمین …
بسیار هم چنانکه در خواب مشاهده کرده … نمیدانم مگر بوحی …
کشید تا هنگامیکه وحی نازل شود آنگاه بآنچه مامور شوید بر آن عمل کنید پس بجهت تبکیت کفار میفرماید که **قُلْ** بگوی ای محمد **أَرَأَيْتُمْ** آیا چگونه …
و بینائید که **إِن كَانَ** اگر باشد قرآن **مِنْ عِندِ اللَّهِ** از نزد خدا **وَكَفَرْتُم بِهِ** و نگرویده باشید بآن **وَشَهِدَ شَاهِدٌ**
و گواهی داده باشد گواهی **مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ** از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبد الله سلام است **عَلَىٰ مِثْلِهِ** بر آنچه مانند قرآن
و آن معانی تورات است که مصدق قرآن است و مطابق معانی آن از توحید و وعد و وعید یعنی گفته باشد که تورات مصدق قرآن است در معانی
کما قال و انه لفی زبر الاولین و ان هذا لفی الصحف الاولی و کذلک یوحی الیک و الی الذین من قبلک و بعضی گفته اند که یعنی آنست که اگر قرآن
از نزد خدا و شما بآن نگروید و شاهدی از بنی اسرائیل که اعلم ایشان باشد گواهی داده باشد بر مثل این مضمون یعنی بر آنکه قرآن از نزد خدا است
فَآمَنَ پس ایمان آورده باشد **وَاسْتَكْبَرْتُمْ** و سرکشی کرده باشید شما از ایمان و نگروید بمنطوق آن جواب شرط محذوف است و تقدیر کلام اینکه
اخبرونی ان کان … الستم الظالمین و واو اولی عاطف کفرتم است بر فعل شرط و واو آخر عاطف فاستکبرتم و شهد
و واو شهد عاطف مجموع شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فآمن و استکبرتم بر قول ان کان من عند الله و کفرتم به پس معنی آنست
که خبر دهید مرا که اگر مجتمع گردد نزول قرآن از نزد خدا با کفر شما بآن و جمع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بر نزول آن و ایمان او بآن با استکبار شما
از آن آیا شما از جمله ستمکاران و گمراهان نخواهید بود و دال بر حذف جواب شرط مذکور است قوله **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدا **لَا يَهْدِي**
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمینماید گروه ستمکاران را و تبیان خذلان میکند ایشان را بجهت فرط عناد ایشان و عدم تامل و تفکر در دلایل قرآن و
حذف جواب و اقامت کلام در مقام آن بجهت اشعار است بر آنکه نگرویدن ایشان بقرآن بجهت ضلالتی است که مسبب است از ظلم
و تعدی ایشان در طغیان و عدوان و انکار ایمان مسبب شهادت واقع شده باعتبار آنست که چون ثابت است که مثل قرآن بر موسی نازل شده و از
جنس و جامع اوست از کلام بشر نیست و بر آن گواهی داده و اعتراف نموده … که از آن کسی که به ایمان نمودن بر آن ثابت قدم شد
در کشاف از انس روایت کند که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمدینه آمد عبد الله سلام نزد آنحضرت آمد و چون در روی گرامی علامات صدق
و صلاح و خیر و فلاح بر جبین او مشاهده کرد دانست که او در دعوی خود کاذب نیست و پیغمبر منتظر که در تورات موعود است اوست پس گفت
یا محمد من از سه مسئله میپرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند بگو اول اشراط قیامت چیست و نخستین طعامی که اهل بهشت خورند چه باشد
و فرزند که متولد میشود چرا بعضی مشابه پدر اند و بعضی مشابه مادر جبرئیل آمد و گفت حق سبحانه میفرماید که اول اشراط قیامت آتشی است که
از جانب مشرق پیدا شود که همه خلق را از آنجا بجانب مغرب براند و اول طعام اهل بهشت جگر ماهی باشد و اگر مرد سابق باشد بر زن …

بایشان

ایشان

ورنه مشابه بدیدی بود اکر بعکس بود مانند مادر عبد الله سلام بعد از استماع این جواب از سید انام علیه السلام کفت اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا رسول الله خدا پس کفت یا رسول الله غایت جهودان خیانتکارند من مسلمان شدم بهتان نهند مرا اکر چیزی علم
با سلام من پیدا کنند امتهمتم سازند بجهل و منکر علم من شوند و مرا عالم و مفتی خود ندانند پس پیش از انکه اسلام من بر ایشان ظاهر شود
استفسار نمای تا باعلمیت من معترف شوند بعدوه و سوده من بسبب محبت دستان اقرار نمایند تا بعد از ظهور اسلام من عذری نداشته باشند
وانکار چیزی نتوانند کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم جهودان را جمع کرد و کفت چه میکوئید در حق عبد الله سلام کفتند سیدنا وابن
سیدنا وحبرنا وابن حبرنا واعلمنا وابن اعلمنا کفت اکر کواهی دهد بنبوة من و ایمان آرد باوی موافقت میکنید کفتند معاذ الله که او بنوا ایمان
ایمان آورد پس عبد الله سلام پیش ایشان نشسته بود کفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله جهودان کفتند که هذا شرنا وابن
شرنا این بدترین ما است و پسر بدترین ما است پس در بغض و عداوه او افتادند عبد الله کفت هذا ما کنت اخاف یا رسول الله و احذر از وی که من از ان
میترسیدم و اندیشه میکردم سعد ابی وقاص کفت ما سمعت رسول الله یقول لاحد یمشی علی الارض من اهل الجنة الا لعبد الله بن سلام و فیه نزل
وشهد شاهد من بنی اسرائیل نشنیدم از رسول که در حق کسی کفته باشد که او از اهل بهشت است مکر عبد الله بن سلام و در حق او نازل شد وشهد
شاهد من بنی اسرائیل علی مثله واز مسروق منقول است که این شاهد ابن سلام است و نه مراد از علمای بنی اسرائیل زیرا که ابن سلام در مدینه بود
وحم در مکه فرود آمد بلکه ابید مراد اینست که میان رسول وقریش واقع شده بود ومراد بشاهد موسی کلیم است که بر مثل قرآن یعنی توریة کواهی داد
پس معنی انست که اکر قرآن از نزد خدا بیامد بود وشما بدان کافر شده باشید و موسی کواهی داده باشد بر توریة که مشتمل بر بعث محمد است و صدق نبوة او
کتاب من و بر این مضمون ایمان آورده و شما سرکشی کنید و بدان نکروید باشید نه شما بجهت این ستمکار باشید بر نفسها خود در کشاف آورده که چون
جهینه و مزینه و غفار که از قبایل عرب اند اسلام آوردند بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع کفتند که اکر دین اسلام خیری بودی ایشان بر ما در اسلام سبقت
نکرفتندی بلکه ما پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم حق تعالی این فرستاد که وقال الذین کفروا و کفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر و امثال ایشان
للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب یعنی در حق ایشان کفتند لو کان خیرا اکر بودی ایمان بهتر از کیش ما در نفع آجل و
عاجل ما سبقونا الیه پیشی نکرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی جهینه و اتباع ایشان که اراذل قبایل اند در دعوت و سوی الیه بسوی ایمان که
ما داران سابق بودیم چه رتبه ما از ایشان بیش است و بزرکی و شهرت ما بیشتر و در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه درباره جهودان نازل شد بعد از
اسلام ابن سلام و اصحاب او پس معنی این است که رؤسا جهود کفتند که اکر آنچه محمد آورده نیکو و بهتر بودی از کیش ما پیشی نکرفتندی بر ما
ارذل قوم ما و از رؤسا ایشان و نزد بعضی این در شان روسای اهل مکه است که در حق فقرای اصحاب چون عمار و صهیب و ابن مسعود و غیر هم می
میکفتند که اکر چیزی در ایمان بودی این کدایان ما سبقت نکردندی در آن بلکه ما که اشرف عربیم بر ایشان سبقت مینمودیم واذ لم یهتدوا به و چون راه
راست نیافتند مشرکان یا جهودان بقرآن الجمیع انچه پیغمبر آورده فسیقولون پس زود باشد که کویند هذا افک قدیم این دروغ کهنه
است یعنی پیشینیان نیز مثل این افترا کرده اند و مانند این دروغ کفته اند و نظیر این بیان هذا الا اساطیر الاولین و بدانکه متعلق ظرف زمان محذوف
و تقدیر کلام اینکه وظهر عنادهم اذ لم یهتدوا به فسیقولون و جایز نیست که سیقولون عامل ان باشد بجهة تدافع میان دلالة مضی و استقبال
پس معنی اینست که ظاهر شد عناد و انکار ایشان و فتنه که مهتدی نشدند بقرآن و بسبب این عناد کفتند که قرآن دروغ کهنه است پس بجهة رد مشرکان
و رد جهودان میفرماید که ومن قبله کتاب موسی و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی توریة اماما در حالتیکه پیشوا و آنچه مردمان اقتدا
کنند بدین خدا ورحمة و سبب بخشش نعمت دنیویه است واخرویه است کسی که بدان مهتدی شود و بر وفق آن عمل نماید پیش از نزول قرآن پس
مشرکان بان مهتدی نشدند و بعبادة اوثان مشغول شدند و جهودان بر مضمون آن عمل ننمودند و بجهة ان نعت حضرت را تحریف نمودند وهذا
کتاب و این کتابیست مصدق تصدیق کننده کتاب موسی یا جمیع کتب منزله لسانا عربیا در حالتیکه زبانیست تازی لینذر الذین
ظلموا تا بیم کند آنان را که ستم کردند بر نفسها خود بسبب طغیان و عصیان وبشری و نامژده دهنده باشد للمحسنین مر کروه نیکو کاران را
برضوان و نجاة از نیران و بباید دانست که کتاب موسی مبتدا است و ما قبل او خبر ان که عامل حال است از نقل فی الظرف تا وعامل لسانا مصدق است
و با کتاب بجهة تخصیص آن بصفت و جاعل از معنی اشاره باشد و میتواند بود که نصب آن بر مفعولیت باشد و تقدیر کلام اینکه مصدق ذا لسان عربی
یعنی قرآن تصدیق میکند خداوند زبان عربی را که محمد است صلی الله علیه وآله وبشری بمحل نصب است معطوف بر محل لینذر که از باب است کم
مفعول له باشد و میتواند بود که مفعول فعل محذوف باشد که ان بشری است یا خبر مبتدا محذوف یعنی هو بشری للمحسنین ان الذین قالوا بدرستیکه
آنانکه کفتند ربنا الله آفریدکار و پروردکار ما خدای است ثم استقاموا پس ایستادکی کردند بر ایمان و عمل نمودند تا لحظه موت
ثم در این مقام که از برای تراخی است در ما سبق سمت ذکر یافته و میتواند بود که استقامت بسبب تراخی باشد که منتهی بعمل است
بجهة دلالت خبر بر عمل است جمله و نفی ان باید که فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست مؤمنان مستقیم را از رسیدن مکروهی بر ایشان
این اما بجهة تضمن شرط است در اسم موصول ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهکین شوند از فوت چیزی که مرغوب باشد اولئک آنکروه
مستقیم اصحاب الجنة یاران بهشت اند و ملازمان آن خالدین فیها این حال است از ضمیر که مستکن است در اصحاب یعنی در حالتیکه جاوید باشند
در آن مادام تا جزاء مثوبة جزاء یاداش داده شده بما کانوا یعملون با آنچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل علمیه و عملیه ووصینا الانسان
وصیت کردیم بنی آدم را بوالدیه احسانا تا نیکی کند با پدر و مادر خود احسان کردنی حملته امه برداشت او را مادر او در شکم خود
کرها در حالتیکه کاره حمل او بود در مشقت و سختی ووضعته کرها و نهاد او را یعنی تولید او نموده در حالت رنج و محنت و جایز است که کرها منصوب

باشد بانکه صفت مصدر محذوف باشد و تقدیر کلام اینکه حملته امه حملا ذا کره یعنی مادر حمل او کره و وضع او نموده حملی ذو
کره او ندا مشقت و محنت است وحمله وفصاله و مدت حمل او و زمان باز کرفتن او از شیر ثلثون شهرا سی ماه است چون رضاع کامل
دو سال است کما قال تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة پس شش ماه اقل حمل باقی ماند و لهذا حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله وسلامه علیه بجمع بین الآیتین تمسک کرده باینکه اقل مدة حمل شش ماه است و این معنی متفق علیها است و تخصیص اقل زمان حمل اکثر
رضاع بجهة انضباط آنها است و تحقیق ارتباط حکم نسب و رضاع بآنها از ابن عباس منقولست که هرکاه زن در نه ماه حمل وضع جنین نماید بیست
و چهار ماه ارضاع نماید تا بجه معمول فقهای ما آنست که تا بیست و یک ماه ارضاع واجب است و کمتر از آن حرام و تا بیست و چهار ماه سنت است و زیاده
بر آن تا بیست ماه لیکن اجرت نباید از دو حولین پس واجب نمیشود و هم چنین احکام سایر رضاع بر آن مترتب نمیکردد حاصل که آدمی از وضع
تا حین فصال از شیر مادر تربیت می یابد و بعد از فطم شیر بعنایت الهی پروریده میشود حتی اذا بلغ تا وقتیکه رسید اشده بنهایت
قوة و استحکام عقل خود و کمال رشد و آن بچهل سالکی است و نزد قتاده سی و سه سالکی و پیش جماعتی دیکر هیجده سالکی تا چهل و نزد بعضی دیکر
چهل سال تمام است که غایت قوة است و کمال عقل و تمیز و وقت نزول وحی بر انبیاء چه هیچ نبی پیش از چهل سالکی وحی باو نیامده و بنا بر این قوله
وبلغ اربعین سنة از قبیل عطف تفسیری باشد و بنا بر اقوال دیکر فایده جمع میان معطوف و معطوف علیه بیان اول قوة و غایة آن
باشد غرض که آدمی که بدولت کمال ایمان مستعد شد چون بچهل سال رسید که نهایت قوة عقل است قال کفت رب ای پروردکار من یعنی
از شان او است که چون بان مرتبه رسد زبان بدعا کشوده کوید که ای آفریدکار و پروردکار من اوزعنی الهام ده و مولع ساز مرا ان اشکر
بانکه شکر کویم نعمتک التی نعمت عظیم ترا که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من وعلی والدی و بر پدر و مادر من که این نعمت اسلام
وجوه و تندرستی و زکاء و از الطاف و غیر آن و شکر والدین نعمت الهی بجهة نتایج آن نعمت است باو و مستفید شدن او باو وان اعمل و دیکر ملهم
ساز مرا که عمل کنم صالحا ترضیه عمل ستوده که بپسندی آنرا و از آن خوشنود کردی تنکیر عمل صالح بجهة تعظیم است و باعتبار آنکه مراد از آن
نوعی است از جنس آنچه مستجلب رضای الهی باشد واصلح لی و صلاح آور از برای من یعنی صلاح را جاری کردان فی ذریتی در میان فرزندان من
و ایشان را راسخ ساز در ایشان تا در مظان صلاح باشند و در مواقع فلاح و بیمن صلاحیت ایشان فوزی و نجاتی مرا حاصل شود تا آنکه کار من از ایشان
با صلاح آورکه محل آنست که من بدرکاه تو رجوع نمایم با آنکه ایشان از برای من خلف صدق کردند و برای جود شدکان خالص باشند ایشان با صلاح
و تقوی با نه عمل را در زمین رکان پرورش دراو ... انی تبت الیک باز کشتم بسوی تو از هر چه
غیر رضای تو باشد یا مرا از عبادة تو باز دارد وانی من المسلمین و بدرستیکه من از کردن نهادکانم و با خلاص تمام از فرمان بردارانم
و سدی کفته اند که آیه در حق سعد وقاص است و نزد بعضی دیکر از عامة آنست که درباره ابوبکر است و غیر ایشان را آنکه عام است در حق جمیع
اهل ایمان پس مر ایشان را اسم جنس باشد و موید آنست که بصیغه جمع اشاره با ایشان کرده و میفرماید اولئک الذین آنکروه که متصف
باشند بایمان و داعی امور مذکوره از حضرت ما نتقبل عنهم قبول کرده شود از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند از انواع طاعات
است از افعال واجب و مستحب دون مباح چه آن اکر چه حسن است اما چون مرتبه حسن ندارد ثوابی بر آن مترتب نمیشود ونتجاوز و درکذریم
عن سیئاتهم از کناهان ایشان بسبیل تفضل یا بعد از توبه و حفص هر دو فعل را بنون مفتوح میخواند که از برای متکلم است و نصب احسن
که مفعول او باشد یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان را و در کذریم از سیئات ایشان فی اصحاب الجنة در حالتیکه میان اهل بهشت باشند یعنی در عدد
ایشان وعد الصدق وعده داد خدای وعده راست بقبول طاعات و نجات از سیئات الذی کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده
کرده داده میشدند بان و آن این است که وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار و بدانکه وعد الصدق مصدر مؤکد
است بر انکه قول یتقبل و یتجاوز وعده است از خدا بتقبل طاعت و تجاوز معصیت و چون او سبحانه ثنا و صفت انسان مؤمن نموده در عقب آن
انسان کافر میکوید که والذی قال لوالدیه و آنکسی که کفت لوالدیه مر پدر و مادر خود یعنی آن کافر که مادر و پدر خود را کوید و فی که او را ترغیب
بایمان و بکرویدن بحشر و نشر میداشتند اف لکما اف دلتنکی و کراهیت بادشما اتعدانی ایا وعده میدهید مرا ان اخرج انکه بیرون آورده
شوم از قبر یعنی مرا بعد از انکه بمیرم دوباره زنده کرده از آنجا بیرون آرند وقد خلت القرون و حال آنکه کذشته اند قرنهای بسیار من قبلی پیش از من
زنده نشده چون هیچ کس را تا غایت زنده نساختند پس مرا چکونه باز آرند یا آنکه قرون بسیار پیش از من بوده اند که منکر حشر و نشر بوده اند پس
من چکونه بان تصدیق کنم وهما یستغیثان الله پدر و مادر استغاثه مینمایند از خدا تا ایمان را بفرزند او ایشان نماید یا بواسطه جرئت او
تو لا او کویند که الغیاث بالله منک و من قولک یعنی از خدا فریادرسی خواهند از او و مر کفار او کویند مر او را که
ویلک هلاکت بر تو او میتواند بود که وی مبتدا باشد و للجران یعنی کلمه وی که نزد مشاهده مصیبت و عقوبت میکویند
حث و تحریص او است بر ایمان نه هلاکت او و لهذا بعد از ان کویند که آمن ایمان آر بیقین امت واحوال آن ان وعد الله بدرستیکه وعده
خدا در باب بعث و حشر حق راست است و البته واقع خواهد بود فیقول پس کوید آن کس که ما هذا نیست این سخنی که شما از ان
و بران میخوانید الا اساطیر الاولین الا افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته اند
اولئک الذین حق علیهم ... اسم موصول یعنی آنانکه عاق والدین اند و منکر بعث و نشر کرده اند آنکروه
سزاوار شده و واجب کشته علیهم القول بر ایشان کلمه عذاب فی امم در حالتیکه معدود باشند در سلک کروهی چند از کفار که قد خلت من
قبلهم که کذشته اند پیش از ایشان من الجن والانس از دیو و آدمیان

حکم بوجوب عقوبت بر منکران قیامت بر سبیل استیناف تعلیل حکم مذکور میکند که إِنَّهُمْ بدرستیکه امم سالفه و اتباع ایشان که کفار قریش كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران و آورده اند که ابن عباس نقل کرده اند که این در حق عبد الرحمن ابن ابی بکر نازل شده که پدر و مادر او را باسلام دعوة کرد و بکر و پدر بنبوت و نشر خواندند اولی واضح آنست که این بر عموم خود است چنانکه آورده اند که معاویه نامه بمروان نوشت تا از برای یزید از مردمان اخذ بیعت کند و چون مروان بر منبر رفت و این سخن ادا کرد عبد الرحمن بن ابو بکر گفت معاویه مرد این لعین سنت و طریقه ملوک روم را تبعیت مینماید چه ایشان ملک را بطریق میراث بفرزندان میگذارند و فضل و کمال و استعداد را منظور نمیدارند مروان گفت خاموش باش که تو آنی که در حق تو این آیه آمده که وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ عایشه چون این کلام بشنید بمروان گفت دروغ میگوئی زیرا که این در حق عبد الرحمن نیست و لیکن تو آنی که خدا تعالی پدر ترا لعنت کرده در وقتیکه تو در صلب او بودی پس تو لعنت کرده خدائی و از رحمت الهی دوری و نیز اکثر مفسران قائلند بعموم این نسبت بهر کافری که عاق والدین باشد و منکر بعث و نشور و أُولَئِكَ الَّذِينَ که خبر الذی است مقوی این معنی است چه [illegible] و نیز موید بجمعیت آنست و اسم موصول که اینکه مفرد باشد وَلِكُلٍّ و هر یک از این جنس که مومنان و کافرانند دَرَجَاتٌ مراتب و منازل است مِمَّا عَمِلُوا از جزای آنچه عمل کردند چه مراتب اهل ایمان بجانب علو صاعد است و منازل اهل کفر بطرف سفل مایل و چون درجه در اصل وضع از برای ترقی بجانب صعود پس اطلاق آن بر درکات اهل کفر از باب تغلیب است بجهت اشتمال لفظ کل بر فریقین وَلِيُوَفِّيَهُمْ معطوف است بر فعل محذوف و تقدیر کلام اینکه لیجزیهم ذلک و لیوفیهم یعنی هر یک از این دو گروه را بدرجاتی [illegible] تا جزا دهد و تا تمام گرداند مر ایشان را أَعْمَالَهُمْ جزای اعمال ایشان را وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و زیادتی عقاب یعنی نه ثواب ایشان از قدر استحقاق [illegible] باشد و نه عقاب ایشان [illegible] وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند آنکسانیکه کافر شدند بخدا و رسول و بعث و نشر عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ یعنی ایشان را معذب سازند بآتش و میتواند بود که مذکور این بر سبیل قلب باشد بجهة مبالغه از قبیل عرضت الناقة علی الحوض پس مراد عرض آتش باشد بر ایشان کما قال النار یعرضون علیها یعنی عرض کند آتش را بر ایشان و مواقفی که در دوزخ داشته باشند با ایشان نمایند تا موجب زیادتی الم و حسرت ایشان شود و گویند با ایشان [illegible] بر سبیل تقریع که أَذْهَبْتُمْ بردید یعنی اخذ کردید و صرف نمودید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهای لذیذ خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا [illegible] وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن لذات طیبه یعنی [illegible] لذات دنیا کردید و از طیبات آخرت اختیار ننمودید و گویند اموال ملائمست که صرف شهوات و ملاذ دنیا کرده اند و از سرمایه آخرت نساختند فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ پس امروز که بازار قیامت [illegible] خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ عذاب خواری و رسوائی بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ بسبب آنچه بودید که استکبار میکردید از انقیاد حق و تکبر مینمودید بر انبیا و [illegible] معبود مطلق فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بدون استحقاق آن یعنی بباطل و ناروا سرکشی مینمودید وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که بیرون میرفتید از حدود خدا و پای از دایره فرمان بیرون مینهادید [illegible] و بدانکه چون حق تعالی بدین آیه توبیخ کفار نمود باستمتاع ایشان بطیبات و لذات این جهان خاتم النبیین و سید الوصیین صلی الله علیهما و آلهما [illegible] و بالکلیه از طرفه نعم این جهان مجتنب شدند از عمر روایتست که روزی بحجره رسول رفتم و [illegible] حاصل کردم و داخل شدم دیدم که آنحضرت بر حصیری بر بالای بوریائی که از لیف خرما بود تکیه فرموده بجهة کوتاهی بوریا بعضی از بدن اطهر او بر زمین واقع شده و وسادهٔ از لیف خرما زیر سر مبارک نهاده سلام کردم و بنشستم و گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدا و بهترین جمیع خلقانی و مع هذا باین نوع میگذرانی کسری و قیصر با آنکه کافر و مشرک اند بالای سریر طلا و فرش حریر و دیبا نشسته اند و بجمیع نعم لذیذه طیبه دنیویه متنعم [illegible] فرمود که اولئک قوم عجلت طیباتهم و هی وشیکة الانقطاع و انا اخرت لنا طیباتنا [illegible] ایشان [illegible] الانقطاع است و عن قریب بمنتهی زوال [illegible] فنا پذیر بود و [illegible] ایشان بمانند و طیبات ما مؤجل است [illegible] الابد خواهد بود و اصلا روی زوال نخواهد دید [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسفری رفتی آخرین کسی را که وداع کردی فاطمه زهرا بودی علیها السلام و چون باز گشتی اول کسی که با او ملاقات نمودی فاطمه بودی روزی از سفر باز میگشت فاطمه سلام الله علیها گلیمی حریری بر سر حجله [illegible] خانه فرو گذاشت چون رسول صلی الله علیه و آله بدر حجره رسید گلیم را دید باز گشت فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخواست و بحجره رسول آمد و گفت یا رسول الله چرا عادت نکردی و این نوبت [illegible] گفت [illegible] آمدم [illegible] چون دیدم که پرده فرو گذاشته بودی باز گشتم زیرا که آن رسوم جبابره است و من [illegible] از آن منفرم پس فرمود که ما لآل محمد و للدنیا [illegible] خلقوا للآخرة و خلق الآخرة لهم [illegible] آل محمد را با دنیا چه کار است [illegible] ایشان از برای آخرت مخلوق شده اند [illegible] پس فاطمه بعد از استماع این کلام [illegible] برداشت و بعد از آن حال در تقشف و خشونت اوقات میگذرانید تا از این عالم رحلت نمود [illegible] آمده که روزی رسول بحجره فاطمه رفت حسن و حسین را دید که دستبرنجن نقره در دست کرده بودند ایشان را نزد خود طلبید و از دست ایشان بیرون کرد و [illegible] فرمود [illegible] و از برای فاطمه گردن بندی بخر که از مهرهٔ یمانی باشد و از برای حسن و حسین علیهما السلام دستبرنجنی که از عاج بود پس فرمود که ان هؤلاء اهل بیتی لا احب ان یأکلوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا اینها اهل بیت من اند و من نمیخواهم که لذتهای خود را در زندگانی دنیا اخذ نمایند و از آن متمتع شوند و در خبر است که روزی یکی از محبان طبقی از حلوا از برای هدیه بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آورد و آنحضرت انگشت مبارک در آن فرو برد و بیرون آورد و در آن نگریست و فرمود که رنگ و بوی تو هر دو نیکو است اما ندانم که حلاوت تو در چه مرتبه است و طعمت در چه مرتبه پس انگشت مبارک را از آن پاک کرد و فرمود که این از نفس من نباید گفتند یا امیر المؤمنین مگر این بر تو حرام است فرمود که نه و لیکن روا نیست که در حوالی و جوانب من جماعتی باشند که در نهایت فقر و فاقت و گرسنگی باشند و من شکم خود را از این حلوا آلوده سازم فرمود که او ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی و اکباد حری یا ابیت بشکم سیر و حال آنکه در حوالی من شکمهای گرسنه و جگرهای تشنه باشند [illegible] باشم که شاعر در حق او گفته که شعر

و حسبک داء ان تبیت ببطنة   و حولک اکباد تحن الی القد یعنی همین درد ترا بس که در شب سیر خسبی و در حوالی تو جگرهای تشنه باشند که از غایت گرسنگی آرزومند پوستی باشند که مضغ آن نمایند نعم ما قیل هر که در خط مسلمانی بود ز عقل و دین [illegible] کی تواند که خود بخسبد سیر [illegible] بنشیند گرسنه همسایه در نهج البلاغه مذکور است که علاء بن زیاد در بصره بیمار شد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعیادت او رفت علا گفت یا امیر المؤمنین شکایت میکنم بتو از برادر خود عاصم بن زیاد که گلیم کهنه میپوشد و از امتعه دنیویه احتراز مینماید و خود را در دنیویه ریاضت میکشد آنحضرت فرمود که او را نزد من آرید چون حاضر شد فرمود یا عدی نفسه لقد استهام بک الخبیث اما رحمت اهلک و ولدک اتری الله احل لک الطیبات و هو یکره ان تأخذها ای دشمنک نفس خود شیطان ترا هدف تیر وساوس خود گردانیده چرا رحم نمیکنی بر اهل و عیال خود آیا تصور میکنی که خدای تعالی طیبات دنیویه را بر تو حلال کرده با وجود این کراهت داشته باشد که تو اخذ آن نمائی و از آن متمتع شوی عاصم گفت یا امیر المؤمنین تو نیز خود را در خشونت ملبس و خشونت مأکل میگذاری فرمود که من همچو تو نیستم چه حق سبحانه بر ائمه حق فرض کرده که نفس خود را در دنیویه ریاضت بگذارند تا [illegible] گرسنگی فقرا در یابند و نیز بعضی از خطب نهج البلاغه مذکور است که والله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها و لقد قال لی قائل الا تنبذها فقلت اعزب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری یعنی سوگند که جامه خود را چندان رقعه دوختم که شرمنده شدم از رقعه دوزنده و قائلی بمن گفت که وقت آن نیست که این مدرعه را بیندازی من گفتم با او که از من دور شو و مرا منع مکن که وقت بامداد قومی که در شب سیر کننده باشند و ریاضت بیخوابی کشند محمود العواقبند و بمنزل مراد رسنده یعنی همچنانکه مسافر که در شب سیر میکند و ریاضت بیخوابی بخود راه میدهد بمنزل مراد میرسد عارف نیز هر گاه که در طریق ریاضت سلوک مینماید و بر خار محنت که در آن راه سانح میگردد صبر نماید بمنازل و مقاصد اخروی خود میرسد و در روایت آمده که رقعه جامه او از پوست بود و گاهی از لیف خرما و از محمد بن قیس منقولست که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند که امیر المؤمنین مانند بندگان [illegible] طعام میخورد و در مجلس مینشست و خود بازار میرفت و جامه میخرید و [illegible] میداد و [illegible] میفرمود و اگر آستین جامه او دراز بودی یا جامه او از قد او درازتر بودی قطع آن میفرمود و مدت پنج سال حاکم بود و در این مدت خشتی بر بالای خشتی و آجری بر بالای آجری ننهاد و اصلا از زر سرخ و سفید میراث نگذاشت و نان گندم و گوشت بمردمان اعطا میفرمود و میگفت لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان شکمهای خود را گورستان حیوان مسازید و هیچ دو کاری که مرضی الهی بود بر او سانح نمیگشت مگر آنکه اشق آنرا برای نفس خود اختیار کردی و بکسب دست خود هزار بنده خریده و در رضای الهی آزاد کرده و [illegible] طاعت بمثابه بود که در هر شب هزار رکعت نماز میگذارد و اکثر روزها روزه میگرفت و در روایت آمده که آنحضرت از هیچ طعام سیر نخورد عبد الله بن [illegible] گوید که روزی نزد آنحضرت رفتم انبانی نزد او نهاده بود که سر او مهر کرده بود پس مهر از آن گشود [illegible] نان جو بود که از آن خورد [illegible] فرمود [illegible] من گفتم یا امیر المؤمنین سبب مهر کردن چیست فرمود که [illegible] جهت شفقتی که با من دارند [illegible] و کمیت طاعت و کیفیت ریاضت آنحضرت [illegible] معلوم میتوان کرد که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما دوازده سال بوضوی نماز شام نماز صبح ادا فرمود و پیشانی مبارک آنحضرت از کثرت سجود [illegible] و از طاعت و ریاضت [illegible] که با او [illegible] و با وجود این میگفتند که [illegible] از طاعت علی [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد معاویه غاویه اسکنه الله فی الهاویه میخواست ابو الاسود دوئلی که از جمله موالی آنحضرت بود استمالت نماید [illegible] پس همیشه صله و هدیه با او میفرستاد روزی انواع حلواها با او فرستاد که در میان آن شهد [illegible] بود [illegible] و در دهن نهاد ابو الاسود [illegible] که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا پس [illegible] گفت [illegible] از دوستی اهل البیت [illegible] المطر [illegible] یکی از اصحاب در بازار بجابر انصاری رسید جابر پاره گوشت [illegible] گفت [illegible] آرزو کرده ام گفت هر چه آرزو باشد [illegible] از اهل این آیه باشید که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا [illegible] و روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد اصحاب صفه آمد دید که بعضی جامه را بپوست [illegible] کرده بودند و بعضی دیگر پوست نمییافتند که بر جامه خود [illegible] حضرت فرمود که امروز شما بهترید یا روزی که صباح در حله باشید و شب در حله و در بامداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر و خانهای شما ملبس و مزین بود بمثل تلبیس و تزیین کعبه [illegible] حضرت فرمود بل انتم الیوم خیر بلکه شما امروز بهترید چه این حال در مظان صعود است بدرجات جنان و آن حال در مواقع نزول بدرکات نیران القصه چون کفار مکه عناد و اصرار مینمودند [illegible] حق سبحانه بجهة تسلیه حضرت رسالت و تهدید کفار قصه هود و مجادله او با عاد و استیصال ایشان [illegible] میفرماید که وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن ای محمد برادر خود عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد هود است یعنی حال او و قوم او و با معاندان قریش بگوی إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را از عذاب الهی و عقاب پادشاهی تخویف نمود بِالْأَحْقَافِ بمواضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت که در [illegible] است مشرف بر دریای عمان و آن موضع را شحر میگویند و احقاف جمع حقف است یعنی رمل مستطیل [illegible] مرتفع که از سمت استقامت منحرف باشد و گویند که احقاف وادی است میان عمان و مهره و اصحاب آن اهل خیام بودند از قبیله ارم و در بادیه مینشستند و هود بانذار ایشان آمد وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ در حالیکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود وَمِنْ خَلْفِهِ و پس از او یعنی هود اول پیغمبری نبود بلکه پیش و پس از او نیز انبیا از امم خود مبعوث شده بودند و ایشان نیز دین توحید دعوت کرده و احتمال دارد که این کلام جمله معترضه باشد نه حالیه و محتمل

این نیز هست که مقول قول هود باشد یعنی هود اعلام ایشان نمود که رسولانی که پیش از من بوده اند و آنها که بعد از من پیدا شوند منذر
قوم اند همچنانکه من منذرم شما را غرض که حق سبحانه او را بانذار قوم عاد فرستاد و او در میان ایشان بدین اساس آغاز دعوت کرد أن لا تعبدوا آنکه مپرستید
إلا الله مگر خدای را که او است مستحق پرستیدن نه غیر او وإني أخاف و بدرستیکه من میترسم عليكم بر شما عذاب يوم عظيم از عذاب
روز بزرگ نو بر هول بسبب شآمت شرک شما و عظمت ظرف باعتبار مظروف است قالوا گفتند عاد با هود در جواب او ناهجو أجئتنا آیا آمده
بما لتأفكنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان ما بتهدید و وعید فأتنا پس بیاور بما تعدنا بانچه وعده میکنی ما
را از نزول عذاب إن كنت من الصادقين اگر هستی از راست گویان در این وعده و چون ایشان بعذاب استعجال نمودند قال گفت هود با ایشان که مرا
علم بوقت نزول عذاب نیست و استعلام از احدی خلق ندارم تا بتعجیل آن قیام نمایم بلکه إنما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول عذاب عند الله
نزدیک خدا است پس هر محل که حکمت او مقتضی آن باشد نازل خواهد نمود و کار من همین است که شما را دعوت کنم وأبلغكم و برسانم بشما ما
أرسلت به آنچه فرستاده شده ام بان ولكني أراكم و لکن من میبینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانید یعنی نمیدانید که رسل مبلغ و
منذر میباشند نه معذب و مقترح یا آنکه جاهلید باین معنی که جواب نمیدهید بانچه صلاح و نجاة شما در آن است و استعجال عذاب میکنید که آن
فعل جهال است از من طلب میکنید ایشان بجهت فرط عناد و جهالت از سخن هود متنبه نشده و از زجر او منزجر نگشته بر ضلالت و غوایت خود اصرار
نمودند حق سبحانه باران از ایشان باز گرفت با قحط و غلا مبتلا شدند هود با ایشان میگفت که ایمان آرید تا باران ببارد و از این بلا خلاص شوید و اگر نه
بعوض باران عذاب بر شما بارد خواهد یکی از ایشان که قیس بن عتر نام داشت بسبیل طنز و عناد گفت ما را عذاب میباید نه باران آخر الامر از غلا بتنگ
آمده بجهت دفع این بلا بتمنا خانه کعبه که دران روز پشته ریگ سرخ رنگ بود متوجه شدند و مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان داشت فرمود که
بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود نمایید ایشان التفات بسخن او نکرده و او را در جائی محبوس ساختند بتفصیلی که در سوره اعراف گذشت
پس بان موضع آمده عرض حاجات و طلب رفع آفات نمودند و استدعای باران کردند سه ابر املح هائی آواز داد که یکی از اینها اختیار کنید ایشان
ابر سیاه که مظنه بسیاری باران است اختیار کردند آن ابر با ایشان میآمد تا باحقاف رسید فلما رأوه پس آنهنگام که دیدند آنچیز را که موعود
شده بود ما بان از عذاب عارضا در حالتیکه ابری بود پهن شده در افق آسمان و احتمال دارد که ضمیر راجع بما تعدنا باشد بلکه مبهم باشد
و مفسر باشد بقوله عارضا که منصوب است بتمیز یعنی چون دیدند سحابی عریض مستقبل أوديتهم که روی آورنده بود بوادیهای ایشان قالوا
گفتند از روی استبشار و بهجت هذا عارض این ابریست پهن ممطرنا که باران دهنده است ما را اضافه اول و ثانی لفظیه است که در تقدیر
انفصال است و لهذا صفت نکره واقع شده حاصل که چون هود علیه السلام این را مشاهده کرد فرمود که این نه ابر باران دهنده است بل هو بلکه
ما استعجلتم به آنچیزیست که تعجیل میکردید بان از وقوع عذاب و نزول عقاب پس تفسیر آن میکند بانکه ريح بادی که آن باد بود است فيها
عذاب أليم در او هست عذابی دردناک تدمر هلاک کند و نابود سازد غلبت آن باد از غایت شدت و سطوت كل شيء هر چیز را که هست از
انفس و انعام و اموال شما بأمر ربها بفرمان پروردگار خود اضافه ریح بسوی رب السمیر انکه ریاح و غیر آن عظیم است از آنچیز که شاهد است بر عظم
قدرة او چه آن از عجایب خلق او است و از کارخود او و ذکر امر که مشعر است بانکه مامور است بحرکت از جانب او و مقوی قول مذکور است و بدانکه میتواند
بود که ریح فيها تا آخر قول حق سبحانه و تعالی باشد که پیغمبر خود را خبر داده باشد نه مقول هود یعنی آن بادی بود که متضمن عذاب الیم بود چون
بر ایشان نازل شد انفس و اموال و مواشی ایشان مستاصل ساخت از عمرو بن میمون مرویست که آن باد خیمها و شتران با هودجها بالای هوا میبرد تا انکه
مانند ملخ پران مینمود و در روایتی آمده که اول کسیکه از عذاب ایشان خبر نمود زنی بود از ایشان بعد از معاینه آن گفت بادی را میبینم که در او شعلها
آتش است و هود با مومنان از میان ایشان بیرون نیاورد و بحظیره میبرد و ان باد بایشان که میرسید بجز روح و ملایمت جلوه ایشان نمیبود و سبب
انتعاش و التذاذ انفس ایشان و در خبر است که چون عادیان دیدند که باد مردمان و مواشی ایشان از صحرا بر میدارد و در میان آسمان و زمین بطران
در میآورد و بهم میزند بخانهای خود رفتند و درها را استوار بستند باد متوجه آنجا شده درها و بناهای ایشان را خراب کرد و هفت شب و هشت روز پشتهای ریگ
احقاف را بر ایشان میریخت تا همه در زیر آن پنهان شده هلاک شدند بعد از آن بلدان ریگها را از ایشان برد و کرد اجسام ایشان را در دریا افکند
و بعضی گویند که باد اجسام ایشان را از زیر ریگ بیرون آورده بر کوه و سنگ میزد پاره پاره شدند فأصبحوا پس گشتند بر صفتی و حالتی که لا يرى
دیده نمیشد یعنی اگر کسی بدیار ایشان گذر میکرد نمیدید إلا مساكنهم مگر مسکنهای ایشان را از آن که همه هلاک گشته بودند و مساکن و منازل
ایشان خالی مانده كذلك همچنانکه جزای ایشان دادیم بعذاب استیصال نجزي پاداش میدهیم القوم المجرمين گروه کافران که در معاصی
توغل کنند و باشند از حضرت عایشه روایت آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله هر گاه بادی را مشاهده کردی فرمودی اللهم اني اسئلك خيرها
وخير ما ارسلت به واعوذ بك من شرها وشر ما ارسلت به و چون ابری دیدی رنگ مبارکش متغیر گشتی و مضطرب گشتی و میآمدی و میرفتی و اثر آن در روی مبارکش ظاهر بودی گفتند
یا رسول الله سبب خوف و اضطراب از دیدن ابر چیست فرمود که از آن میترسم که مبادا این ابر مثل ابری باشد که قوم عاد گفتند هذا عارض ممطرنا انکه بجهت
زجر اهل مکه مشرکان میفرماید که ولقد مكناهم و بدرستیکه تمکین دادیم قوم عاد را فيما إن مكناكم در آنچیزی که متمکن نساختیم
شما را ای کفار قریش فيه در آنچیز از قوت و شوکت و کثرت اموال و وفور احوال و طول اعمار و مزید دولت و نصرت و امور دیگر که ایشان را نیز بود ما
بجهت احتراز است از تکرار لفظ ما و ما ما هم الف بها شده و احتمال دارد که شرطیه باشد و جواب آن محذوف و تقدیر اینکه ولقد مكناهم في الذي إن
مكناكم فيه كان بغيكم اكثر یعنی تمکین دادیم ایشان را در چیزی که اگر شما را دران تمکین میدادیم طغیان و عصیان شما بیشتر میبود وجعلنا
لهم و گردانیدیم از برای ایشان سمعا گوشها تا بشنوند وأبصارا و چشمها تا به بینند وأفئدة و دلها تا بان دریابند آیات ایشان

مرثد
علیه السلام

بایشان

مثله
کرد او
باران بود

معرفت پیدا نکردند و استدلال ننمودند بان بر معالی از برای آنکه نه گوش باستماع کلام حق داشتند و نه چشم آثار قدرة را مشاهده کردند
و نه دلها در دلایل و حل مشکلات متفکر شدند و بجهت آن بود که چون عذاب بر ایشان رسید فما أغنى پس دفع نکرد و بازنداشت عنهم از ایشان
سمعهم گوش ایشان ولا أبصارهم و نه دیدهای ایشان ولا أفئدتهم و نه دلهای ایشان من شيء چیزی از عذاب خدا إذ كانوا
زیرا که بودند بجهت تقلید و عناد يجحدون بآيات الله انکار میکردند آیتهای خدا را که از جمله آن معجزات پیغمبران بود و اسماع و ابصار و قلوب خود را
در آثار قدرت و حجج و آیات بلیغه الهیه و حکم آن استعمال نکردند وحاق بهم و فرود آمد بایشان ما كانوا به يستهزءون آنچه بودند که بان
استهزا میکردند از عذاب و عقاب و بدانکه اذ وحیث اگر چه از ظروف اند اما گاه است که جاری مجرای تعلیل واقع میشوند بجهت استواء تعلیل و ظرف
هم چنانکه میگویند که ضربته لاساءته و ضربته اذ اساء ولقد أهلكنا و بدرستیکه هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولكم آنچه گرداگرد شما
بود من القرى از دیهها و شهرها چون حجر و ثمود و سدوم که از دیار لوط است و غیر آن را اهل قریش بر شما مضاف وصرفنا الآيات
و گردانیده بودیم یعنی تکرار کرده بودیم اینها و حجتهای خود را بر اهل قری لعلهم يرجعون تا شاید که از کفر باز گردند و بجهت اعراض نمودن ایشان از
آیات همه مستاصل گشتند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذين اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند آن مشرکان ایشان را من
دون الله جز از خدای قربانا آنچیزیکه متقرب شوند بان بخدا و قوله آلهة عطف بیان است مفعول ثانی اتخذوا است که از قربانا است و مفعول اول
که ضمیر است محذوف است یعنی چرا یاری مشرکان نکردند آنانکه فرا گرفتند ایشان را بدون خدای محق خدایان و بعبادت ایشان اقدام نمودند
و میتواند بود که آلهة مفعول دوم اتخذوا باشد و قربانا حال یعنی چرا اعانت اهل شرک ننمودند آنانکه فرا گرفته بودند مشرکان ایشان را خدایان
در حالتیکه بانها تقرب بخدا میجستند و میگفتند هؤلاء شفعاؤنا عند الله بل ضلوا بلکه گم شدند و غایب گشتند عنهم از نصرت
ایشان یعنی نزد نزول عذاب نفع بایشان نرسانیدند و تخفیف عذاب ایشان نکردند پس اهل شرک ناامید گشتند از ایشان و دیدند که تا
خود را از نصرت آنها منقطع ساختند وذلك و این گرفتن ایشان بتان را برای تقرب إفكهم دروغ ایشان است وما كانوا و آنچیز که
بودند يفترون بر میبافتند و بغیر حق نسبت الوهیت و شفاعت بخاو عاجز میدادند یا انکه امتناع نصرت آلهه و غیبت آنها از
ایشان نتیجه افک ایشان است که آن اتخاذ آنها است بخدائی که ثمره شرک و افترای ایشان است مفسران از زهری نقل کرده اند که چون ابو طالب
بجوار رحمت ایزدی رفت رسول صلی الله علیه و آله بی یار و یاور ماند و از مکه روی بطایف نهاد تا از قبیله بنی ثقیف طلب نصرت کند و چون
بطایف رسید بمجمع ایشان آمد و ایشان اسره رئیس بود عبد یالیل و مسعود و حبیب پسران عمرو بودند پس حضرت رسالت پناه
نزد ایشان آمد و دعوی نبوت کرده ایشان را بدین اسلام دعوت کرد و از ایشان در این باب نصرت طلبید و ایشان منکر نبوت او شدند یکی گفت
ثیاب کعبه را من دزدیده باشم اگر خدای تو را بچیزی مبعوث ساخته باشد و دیگری گفت آیا خدا عاجز است که غیر ترا بخلافت نفرستاده
شخص دیگر سوگند خورد که بعد از این مجلس با تو سخن نگویم زیرا که این حال تو بیکار دو بیرون نیست یا صادقی یا کاذب اگر صادقی منزلت تو
بزیاده از آنست که ما با تو سخن گوییم و اگر کاذبی سزاوار نیست که من بعد با تو تکلم نمائیم رسول خدا چون صدق بر عزیمت ایشان را از اسلام ناامید شد
دریافت بعد از آن گفت ...
از ایشان در خواست که آن امر را فاش نکنند و ایشان اجابت نکردند زبان بطعن و استهزا گشودند و اراذل را انگیختند پس جهال و اطفال در پی آنحضرت افتاده
بانگ و فریاد میکردند و سنگ بر او میزدند تا هر دو پای مبارک او را آلوده بخون ساختند و رسول خود را در بستان رسانید و در زیر سایه نخله
بنشست و در آنجا عتبه و شیبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند سفها چون ایشان را بدیدند باز گشتند و آنحضرت چون آن همه بلا دید
پریشان گشت و دست بدعا بر داشت و زبان بکلمات اللهم اني اشكو اليك ضعف قوتي وقلة حيلتي ناصر بگشود چون پسران ربیعه حال او را مشاهده
کردند و قرابت ایشان در حرکت آمد طبقی انگور بغلامی نصرانی دادند که عداس نام داشت و از اهل نینوی بود و او را نزد آنحضرت فرستادند که
این طبق را نزد رسول ببر آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بسم الله تکلم نمود و بخوردن انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه را اهل این
شهر نمیگویند تو از کدام شهری فرمود که من از مکه حضرت فرمود تو از کدام شهری و دین تو چیست غلام گفت نصرانیم و از اهل نینوی حضرت فرمود
که از شهر مرد صالح بود که یونس بن متی نام داشت غلام گفت تو یونس را چه میشناسی فرمود که او برادر من بود و پیغمبر خدا بود که ما هم چنانکه من پیغمبر
خدایم بر خلقان پس حضرت از اخبار یونس اخبار نمود عداس چون این اخبار را شنید و در روی حضرت نگریست آثار صدق دریافت و سر و پای مبارکش
را در یافت و بسجده شکر قیام نمود پس برخواست و دست و پای حضرت رسالت پناه افتاده بوسه میداد پسران ربیعه از دور این حال را مشاهده میکردند
یکی بدیگری گفت اما غلامك فقد افسده عليك چون نزد ایشان آمد او را گفتند این چه بدبین داشتی که سجده کردی و دست و پای محمد را بوسه دادی
وهرگز این کار را نسبت بیکی از ما نکردی گفت با شیئی از پیغمبر خدا است نیز اگر مرا از چیزی خبر داد که از اخبار پیغمبران است ایشان خنده کردند گفتند
ای غلام دین خود را نگاه دار که او مرد فریبنده است پس حضرت رسول از آنجا متوجه مکه شد و چون ببطن نخله فرود آمد در شب بنماز تهجد برخاسته
بتلاوت قرآن مشغول شد اتفاقا جمعی جنیان از اهل نصیبین بودند با یمن میرفتند بان موضع که حضرت بود رسیدند که از آنجا افتاد و بعد از استماع
قرآن خود را بحضرت نمودند و بآن ایمان آورده متوجه قبیله خود شدند و ایشان را انذار کرده بایمان ترغیب نمودند حق سبحانه این حکایت را
یاد کرده میفرماید که وإذ و یاد کن ای محمد آن زمان که صرفنا إليك بگردانیدیم بسوی تو یعنی میل دادیم بسوی تو نفرا من الجن گروهی از جن
نقاشیان از ... نقل کرده اند که ایشان هفت نفر بودند شاصر و ناصر و حسی و مسی و ازد و ایان و احقم و زوبعه که پسر ابلیس است و در بعضی نسخ گفته
که نه نفر بودند و روایتی نیز گفته اند و در لباب گفته و هفتاد تن بودند از قبیله بنی اقلیس و اکثر بر آنند که کمتر از ده بودند زیرا که اطلاق نفر بر مادون
عشره است و مرویست که چون جنیان از صعود بر آسمان ممنوع شدند و بشهب مرجوم گشتند گفتند البته در عالم قضیه حادث شده

زیرا که ایشان شتم خدا
و رسول او میکردند

پس هفت کس یا نه کس از اشراف ایشان که زوبعه از ایشان بود از نصیبین که بلدیست در اطراف عالم بتجسس و تفحص این قضیه مشغول شدند تا بتهامه رسیدند و در نخله با رسول خدا ملاقات نمودند و استماع قرآن کردند دانستند که سبب مانعت صعود ایشان این است و از شعبی و جمعی روایت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرآن بر جنیان بخواند و ایشان را انذار کرد بلکه در نماز قرائت میفرمود جنیان بر او بگذشتند و استماع قرآن نمودند بی آنکه آنحضرت از ایشان شعور پیدا کند پس خدای تعالی از استماع ایشان رسول را خبر داد بعضی گفته اند که خدای تعالی رسول را امر نمود که انذار جنیان نماید و قرآن بر ایشان بخواند پس جماعتی از ایشان را بجانب آنحضرت فرستاد و رسول با اصحاب گفت که انی امرت ان اقرأ علی الجن اللیلة المستقبلة فمن یتبعنی من مأمورم که امشب قرآن بر جن بخوانم کیست که متابعت من اختیار کند و این کلمه را سه بار تکرار فرمود عبد الله مسعود گفته که در این شب غیر از من هیچ کس متابعت پیغمبر نکرد پس هر دو رفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است رسول صلی الله علیه و آله خطی کرد و مرا گفت بنشین و فرمود که از این خط قدم بیرون منه تا من باز آیم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برفت و ایستاد و افتتاح قرآن کرد مرغانی دیدم بمقدار هر کس که میپریدند و میامدند و می نشستند و ماران سیاه دیدم که آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند بجهت آواز و صدای عظیم ایشان آواز پیغمبر بگوش من نرسید و خوف بسیار بر من غالب شد و اکثر خوف من بر پیغمبر بود بعد از تلاوت مانند پاره های ابر سیاه از هم متفرق شدند و چون صبح شد حضرت رسول پیش من آمد و فرمود که خفته گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است چند بار اراده کردم که بجهت ترس و هیبت فریاد کنم اما چون میدیدم که تو ایشان را بعصا از من دور میکنی و میفرمودی که بنشینید ساکن شدم و از آن خط بیرون نیامدم فرمود که اگر بیرون میامدی مظنه خطر بود آنگه فرمود که دیدی گفتم مردان سیاه رنگ که جامه های سفید پوشیده بودند و دامنها پیش در هم پیچیده بمیان هر دو پا نهاده و دامنها پس میان فرو برده فرمود که ایشان دوازده هزار جن نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سوره که آنحضرت بر ایشان خواند سوره العلق بود پس فرمود که ایشان از من متاعی خواستند ایشان را استخوان و پشک شتران و سرگین چهارپایان دادم گفتم یا رسول الله مردم از آن اجتناب آلوده میسازند فرمود که من نهی کردم که با آنها استنجا نکنند گفتم ایشان با استخوان و سرگین چه کنند گفت هیچکس از ایشان استخوانی نیابد مگر که مثل آن گوشت که بر آن بوده باشد دریابد و هیچ سرگین نباشد مگر که آن دانه که در او بوده باشد مشاهده کند القصه حق سبحانه میفرماید که چون ایشان را متوجه تو کردانیدیم یستمعون القرآن در حالتیکه استماع میکردند قرآن را فلما حضروه پس آنهنگام که حاضر شدند نزد قرآن یعنی بموضعی که استماع قرآن میتوانستند کرد و گویند ضمیر راجع بحضرت رسالت است یعنی چون حاضر شدند نزد حضرت رسول قالوا گفتند با یکدیگر انصتوا خاموش باشید تا بشنویم این کلام را و در بعضی تفاسیر هست که از غایت حرص بر استماع قرآن بر بالای یکدیگر می افتادند فلما قضی پس چون تمام کرده شد قرآن و قرائت آن باتمام رسید بر رسول ایمان آوردند و مسایل بسیار از آنحضرت استفسار نمودند حضرت رسول ایشان را جنیانی که از قبایل ایشان بودند نامزد فرمود پس ایشان ولوا باز گشتند الی قومهم بسوی گروه خود منذرین در حالتیکه بیم کنندگان بودند و ترسانندهٔ قوم خود از روی شفقت و نصیحت قالوا گفتند با قوم خود یا قومنا ای گروه ما انا سمعنا کتابا بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزد خدای انزل فرستاده شده من بعد موسی پس از کتاب موسی مصدقا تصدیق کننده است لما بین یدیه مر آنچه را که پیش از آن بود از کتب انبیا موافق آنها و بعضی گفته اند که اجنه یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا از اعتبار منکر بودند چنانچه معتقد یهود است از اینجهت گفتند که انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی راه مینماید آن کتاب الی الحق بسوی آنچه راست و درست است و الی طریق مستقیم و براه راستی که موصل مطلوب است یا قومنا اجیبوا ای گروه ما اجابت کنید داعی الله خواننده بخدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در آنچه فرماید از طریق هدایت و آمنوا به و ایمان آرید بدو و اخبار او را اذعان نمایید یغفر لکم تا بیامرزد خدا برای شما من ذنوبکم بعضی از گناهان شما یعنی آنها که از غیر مظالم باشد و مظالم بایمان آمرزیده نمیشود و یجرکم و برهاند شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک که از برای … معد مهیا است و من لا یجب و هر که اجابت نکند داعی الله خواننده خدا که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است بجهت عدم اجابت قول او داعی خدا با او نازل شود فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده خدای را از تعذیب او فی الارض در زمین چه هر جا که رود در زمین نتواند از عذاب خدای پناه آورد و لیس له و نیست مر او را من دونه اولیاء بجز از خدا دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از او اولئک آن گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد زیرا که اعراض نموده اند از اجابت کسی که داعی خداست در علی بن ابراهیم مرویست که جنیان بعد از استماع دعوه … نزد پیغمبر آمدند و بشرف ایمان مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایمان تعلیم ایشان داد و حق سبحانه در حق ایشان قل اوحی نازل کردانید و در جمیع اوقات نزد پیغمبر آمدند و مسایل و احکام شرایع از او اخذ میکردند و محدثان از جابر بن عبد الله نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و آله سوره الرحمن را بر مردمان خواند همه خاموش شدند و هیچ نگفتند رسول فرمود که جنیان نیکو جواب دادند از این کلام از شما احسن … که از من آیه فبای آلاء ربکما تکذبان میشنیدند گفتند که لا و لا بشیء من آلائک ربنا نکذب و بدانکه این آیه دلالت صریح دارد که آنحضرت هم چنانکه بر انس مبعوث بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبر مبعوث نکردانید مگر خاتم الانبیا را پس جن با انس در صفت تکلیف مشترک باشند و علما را در جزای ایمان جنیان خلافست از سفیان ثوری منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشان را خاک کردانند بطریق بهایم و از ضحاک نقل کرده اند که ایشان به بهشت در آیند و بعضی بر آنند که … تسبیح و ذکری با ایشان الهام دهند تا از آن چندان لذت یابند که بنی آدم از نعیم بهشت و از ضمرة بن حبیب پرسیدند که مومنان جن را ثواب هست گفت آری و این لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان بخواند و گفت الانسیات للانس و الجنیات للجن و از عمر بن عبد العزیز نقل است که مومنان جن در گرداگرد بهشت در درجها … باشند نه در بهشت و … آنست که حکم ایشان حکم ما خواهد بود در ثواب و عقاب چه تکلیف هر دو یکسانست و شافعی و مالکی نیز بر آنند و اینکه … و یجرکم من عذاب الیم استمساک نموده که ثواب ایشان همین

مخافت است اصلا دلالت بر حصر نمیکند و بدانکه چون حق سبحانه بجهت … بیان تکلیف جنیان نموده و ذکر انقیاد و اطاعت ایشان بعد از آن اظهار … مینماید بقدرت خود بر بعث و اعاده و میگوید که اولم یروا آیا نمی بینند یعنی ندانستند منکران حشر و نشر ان الله الذی بدرستیکه خدائیکه بقدرت کامله خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمینها و لم یعی و مانده نشد و در تعب و رنج نیفتاد بخلقهن بیافریدن آنها بقادر توانا است علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کرداند مردگان را چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد و بدانکه دخول با بر خبر ان بجهت اشتمال نفی است بر اول و خلاصه کلام آنستکه خدائیکه قدرت او بر غایت باشد که جمیع سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر باشد بر احیاء موتی بلی آری قادر خواهد بود بر آنچه از نسبت با ایجاد علویات و سفلیات اهون و اسهل است پس چگونه بر آن قادر نباشد زیرا که انه علی کل شیء قدیر بدرستیکه او سبحانه بر همه چیز کمال … قدرت توانا است این تقریر قدرت اوست … و نوع حشر پس وعید منکران حشر مینماید با اینکه و یوم یعرض و یاد کن روزیرا که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه کافر شدند بحشر و منکر آن علی النار بر آتش دوزخ و این از باب قلب است که بجهت مبالغه و تاکید بر خلاف مقتضی ظاهر واقع شده و مراد آنستکه آتش را بر ایشان عرض کنند پس ملائکه عذاب ایشان را گویند که الیس هذا آیا نیست این عذاب بالحق درست و راست یعنی آنچه در دنیا موعود میشدید و شما انکار آن مینمودید از عذاب و عقاب عقوبت ثابت قالوا بلی گویند آری حق است و صدق و ربنا بحق پروردگار ما قال گوید ایشان را مالک دوزخ یا خدای تعالی فذوقوا العذاب پس بچشید آن عذاب را بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که منکر و جاحد آن و سخن پیغمبر را در این باب باور نمیداشتید بعد از آن امر بر اتمام … و تبلیغ رسالت … ایشان بود چون کفار بجهت عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفتند در باب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهت آن غبار بسیار بر خاطر عاطر آنحضرت نشست و بسبب ایذا و آزار ایشان عازم بودند که از ادای رسالت و تحمل اعباء ابلاغ و دعوه مضطرب میکشت از رحمت حضرت آفریدگار او را بثبات قدم و اصطبار امر فرمود که فاصبر پس صبر کن بجهت جفای کفار کما صبر هم چنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان جد و ثبات صبر من الرسل از پیغمبران و چون من از برای تبیین است پس مراد جمیع پیغمبرانند چه جمیع ایشان عازم بودند بر ادای رسالت و تحمل اعباء ابلاغ و دعوه و بعضی از مفسران من را تبعیض است و مراد اصحاب شریعت مستقله اند که در تاسیس و تقریر احکام شریعت اجتهاد تمام میفرمودند بر مقاومات اهل عناد و ایذا و آزار طاغیان و منکران معاد مراسم شکیبائی بتقدیم میرسانیدند و منقول از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است که اولوا العزم پنج اند که ناسخ شریعت غیر خود بودند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین که ایشانند سادة النبیین … ابن عباس و قتاده نیز قایل این قولند و از مقاتل نقل کرده اند که ایشان شش اند که در بلا امتحان بودند اول نوح که بر اذیت قوم … صبر کشیده بود و بر جفای ایشان … دوم ابرهیم که بر آتش صبر نمود و در بوته امتحان گداخته شده تمام عیار بیرون آمد سیوم اسحاق و یا اسمعیل که بر ذبح شکیبائی ورزیده اصلا از آن مضطرب نشد چهارم یعقوب که بر فقدان ولد و ذهاب بصر صبر نمود و ثبات قدم ورزید پنجم یوسف که در بلیه چاه و زندان و تعدی برادران در طریق شکیبائی سلوک نمود و بجهت آن از حضیض چاه بمنزلت اوج جاه و بر تخت سلطنت رسید ششم ایوب که بر ضر بیماری شکیبائی ورزیده و بعضی داود و عیسی را نیز داخل ایشان میکردانند و میگویند که عزم موسی آن بود که بعد از استماع قول انا لمدرکون از بنی اسرائیل فرمود که کلا ان معی ربی سیهدین و عزم داود آن بود که چهل سال … و عزم عیسی آن بود که از غایت … خشتی بر بالای خشتی ننهاد و گفت انها معبرة فاعبروها و لا تعمروها … دنیا گذرگاه است بر آن بگذرید و عمارت مکنید … اولوا العزم … که بجهاد و قتال مامور شدند و از ابی العالیه ابرهیم است نوح و هود و محمد صلوات الله علیهم اجمعین … و بعضی دیگر آنستکه اولوا العزم آنهایند که بتخصیص در ذکر … در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الایه دوم در موضع شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الایه و قولی آنست که ایشان هجده پیغمبرانند که در سوره الانعام اسامی ایشان مذکور گشته و پیغمبر ما را امر شده که فبهداهم اقتده و در بعضی تفاسیر آورده اند که اولوا العزم همه پیغمبرانند الا آدم و یونس و سلیمان علیهم السلام و بعضی همین یونس را از اولوا العزم استثنا میکنند چه او تعجیل نمود … از میان قوم خود و حق تعالی حضرت خاتم الانبیا را فرمود که و لا تکن کصاحب الحوت و بعضی و لم نجد له عزما را منظور داشته آدم را استثنا کرده اند و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقولست … صلوات الله علیهم اجمعین پس حاصل کلام آنستکه حق تعالی پیغمبر خود را میفرماید که بر جفا و آزار قریش چون نوح باش و در صبر … مانند ابرهیم باش و در … چون موسی باش و در خضوع چون داود باش و در زهد چون عیسی و لا تستعجل و طلب شتاب مکن لهم برای کفار قریش در نزول عذاب و وقوع عقاب بر ایشان چه در وقتیکه حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد بلا شبهه نازل خواهد شد کانهم یوم یرون گوئیا ایشان روزیکه به بینند ما یوعدون آنچه وعده داده میشوند از عذاب … از مشاهده هول و وقوع قیامت و عذاب و عقوبت چنان پندارند که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر یکساعت از روز و لکن هر چند عمر دراز در دنیا گذرانیده باشند یعنی طول لبث در دنیا نسبت بعقوبت و هول قیامت باندک کوتاه نمایند و قوله بلاغ خبر مبتدای محذوف است یعنی آنچه گفته شده در این سوره از مواعظ و مذاکر و یا این قرآن یا آنچه در او ست تبلیغ است از حضرت رسالت یا کفایت است نسبت بکافه بریه فهل یهلک پس هلاک کرده نخواهد شد بعذاب روز نزول آن الا القوم الفاسقون مگر گروه بیرون روندگان از انقیاد و طاعت سعید بن جبیر از عبد الله عباس نقل کرده که اگر وضع حمل زنی دشوار باشد این کلمات را بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و … بعضوی او دهند وضع حمل او آسان شود باذن الله تعالی بحق محمد صلی الله علیه و آله …

برجن و انس ع

سورة محمد صلی الله علیه و آله

الفتال نیز گویند نزول آن در مدینه بود الا آیه و کاین من قریة هی اشد قوة من قریتک تا آخر که نزد ابن عباس و قتاده آنست که در حینی که آنحضرت
اراده آن نمود که از مکه متوجه مدینه شود از روی تأسف و حسرت نظر بخانه کعبه میکرد و فرمود نزد این حال این آیه بر او نازل شد و این سوره چهل
آیات است پیش بصری و هشت بعدد کوفی و نه نزد غیر ایشان و اختلاف در دو آیه است که اوزارها است نزد غیر کوفی و للشاربین نزد بصری
و ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر مؤمنی که هر که این سوره محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که از انهار جنت
او را آب دهد و ابو بصیر رحمة الله از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده که هر مؤمنی که این سوره را بخواند هرگز در دین خود شک
نکند و همیشه از شرک و کفر محفوظ باشد تا که بمیرد و چون وفات کند خدای تعالی هزار فرشته را بفرستد تا بر او نماز کنند و ثواب آن را باو
میدهند و در حین حشر تشییع او نمایند تا که او را نزد خدای تعالی بموقف امن و امان حاضر سازند پس او دایم الابد در امان خدا و سید انبیا باشد
و نیز از آنحضرت روایت که هر که میخواهد که حال ما و اعدای ما را بداند باید که سوره محمد را تلاوت کند زیرا که در او آیتی در شأن ما است و آیتی
در بارۀ اعدای ما و بدانکه چون حق سبحانه و تعالی اختتام سوره احقاف بوعید کفار نمود افتتاح این سوره را نیز بهم بدیشان کرده و فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا

آنانکه کافر شدند بوحدانیت حق تعالی و نبوت رسول او و صدوا و باز ایستادند و اعراض نمودند عن سبیل الله از راه حق که دین اسلام
است یعنی در دین اسلام داخل نشدند و اصلا بآن رغبت نکردند و میتواند بود که مشتق منه صد لازم باشد که متعدی است که صدود که لازم
است عبارت از مفعول او محذوف باشد یعنی آنانکه بازداشتند مردمان از راه خدا که طریق هدایت است و مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل
و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند و غاوی و مغوی و از مقاتل مرویست که ایشان دوازده نفر بودند که مردمان را منع میکردند از ایمان آوردن
و تصدیق پیغمبر نمودن و از ابن عباس مرویست که این دوازده نفر بودند از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت نه برای قربت و صله رحم و قری
و حفظ جوار و حسن ضیافت عسکر را مرحمی میداشتند و ایشان از رؤسای قریش بودند و یا آنکه مراد اهل کتاب اند و بر دین خود مصر بوده باین
حال اضل باطل و نابود کرد خدا اعمالهم کردارهای ایشان را اگر از مکارم ملیشم بودند و مستحسن مینمودند یعنی اعمال ایشان آنچه نمود
ثمر آن ثواب تعالی نفر بود زیرا که آن بر وفق خلوص و قربت بود و میتواند بود که این مشتمل بر جمیع کفره باشد چه دأب همه ایشان است که
از ایمان امتناع نمایند و مانع غیر شوند بعد از آن و اعمال آن بر وفق رضای الهی بفعل آرند و احتمال دارد که باعمال حیله و مکری باشد که قصد آن
داشتند که نسبت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بظهور رسانند پس معنی آن باشد که خدا باطل و نابود ساخت حیلهای کفار را و نگذاشت ایشان را
که بسبب آن ایذا و آزاری در حق پیغمبر و اهل ایمان بجا آرند بلکه آنحضرت و اتباع او را از ایشان مضرتی نه بدین و نه بدنیا رسید ایشان غالب کردانید
والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول از گروه قریش یا از انصار یا مؤمنان اهل کتاب و غیر ایشان و عملوا الصالحات و کردند عملهای
شایسته از اطعام و صله ارحام و غیر آن از خلوص نیت و محض قربت و آمنوا و گرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شد علی محمد
بر پیغمبر حمیده خصال ستوده خصال که آن قرآن معجز نظام است تخصیص ذکر ایمان بقرآن بعد از تعمیم بجهت حسن کارایت تنصیص بر تعظیم
و تکریم آن و اشعار بر اصالت آن در ایمان و عدم تمامیت ایمان بدون آن و لهذا بر سبیل اعتراض تأکید آن نموده بقوله و هو الحق و قرآن راست و درست
است من ربهم از نزد پروردگار ایشان و بجهة کمال حقیقت است که هرگز قلم نسخ بر آن کشیده نمیشود گویند که ضمیر راجع بدین اسلام است یعنی دین
محمدی ثابت و راسخ است که هیچ ناسخ منسوخ نمیشود بر هر تقدیر آن گروهی که متصف باین صفات باشند کفر بپوشد خدا و در گذراند عنهم
از ایشان سیئاتهم کردارهای بد ایشان را یعنی از سر گناهان ایشان بگذرد و بجهت ایمان یا بوسیله توبه و انابت بحضرت سبحانه و اصلح
و بصلاح آرد بالهم حال ایشان را در دین و دنیا و از زوال خلل و رفع علت ایشان در ابدا دیر راه او عصیان نورزند پس تفسیر قول مذکور میکند
یا آنکه ذلک آن اضلال و تکفیر و اصلاح بان الذین کفروا بسبب آنست که کافران اتبعوا الباطل پیروی نمودند باطل را یعنی
دروغکار را که شیطان یا کار است و ان الذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند اتبعوا الحق پیروی کردند سخن حق را یعنی قرآن که نازل شده من ربهم
از پروردگار ایشان کذلک همچنین یعنی بر همین طریق یضرب الله بیان میکند و روشن میسازد خدای تعالی للناس برای مردمان
امثالهم احوال ایشان را از کفر و ایمان و اگر نه آنست که ضمیر راجع بر فریقین است و تقدیر آنکه یضرب الله امثالهم لاجل الناس یعنی حق تعالی بیان
این دو گروه میکند بجهت مردمان تا حق را از باطل و نیک از بد تمیز کنند و باین هر دو گروه عبرت گرفته تابع هدی شوند و از هوی محترز کردند
و گویند بیان مثلهای ایشان برای مردمان باین وجه است که اتباع باطل را مثل عمل کفار کردانیده و اضلال را مثل خیبت ایشان و اتباع حق را مثل
اهل ایمان و تکفیر سیئات را مثل فوز ایشان بعد از این امر حق سبحانه مؤمنان بقتال کافران امر مینماید و میگوید که چون کفار از کم حق تجاوز نمی
ایستند و بر آن اصرار مینمایند و در انکار میافزایند فاذا لقیتم پس هرگاه که ببینید ای اهل ایمان در وقت محاربه الذین کفروا آنانکه کافر شدند
فضرب الرقاب پس بزنید گردن ایشان را اصل کلام آنست که فاضربوا الرقاب ضربا و بجهت ضم اضمار بیان کیفیت فعل شده
و مصدر نایب مناب او گشته و بمعمول او مضاف شده و چون ضرب رقاب یعنی جز عنق و اطاره اشرف اعضا که راس است اشنع صورة و اغلظ
و اشد انواع است جهة آن آن از قتل ایشان نموده و دیگر آنکه چون اکثر قتل بضرب رقاب است از این جهت جمیع انواع قتل بان معبر شده از قبیل تسمیة شیئی
باسم اکثر انواع او پس معنی مراد آنست که بکشید کفار را در حینی که حرب قائم باشد بهر نوعی که توانید چه غرض قتل است نه تخصیص ضرب عنق
حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشید ایشان را و غلظت رسانید قتل ایشان را بسیار بکشید ایشان را تا آنکه بجهت کثرت قتل ایشان را از آن سازید
بر وجهی که بقیام حرب اقدام نتوانند نمود فشدوا الوثاق پس محکم کنید بند را یعنی بعد از اسیر اسارای بند را بر دست و پای ایشان استوار

الجزء ٢٦

سازید تا نگریزند فاما منا پس یا منت نهید بر ایشان منت نهادنی بعد پس از روشندائی یعنی بعد از این حال ایشان را آزاد کنید تو مری
و اما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی یعنی بهای بستانید و فدا حتی تضع الحرب تا بنهد جنگ اوزارها اسلحه حرب را در کلام مضاف محذوف است
یعنی تا بنهند اهل حرب اسباب و آلات را اگر بدون آن حرب تمام نتوان نمود مراد آنست که شما را این حکم باقی است تا حینی که منقضی شود حرب و باقی نماند کافر
مسلح با مسالح و گویند که مراد با وزار آثام است و معنی اینکه تا بنهند اهل حرب شرک و معاصی را و بغیر اسلام در ایشان بر هر تقدیر ایراد ایشان از این را
غایت ضرب یا منت یا فدا یا مجموع آن غرض آنکه این احکام در اینها جاریست تا زمانیکه باقی نماند حرب یا هیچ مشرکی بسبب زوال شوکت ایشان و گویند که
منتهای آن زمان نزول عیسی است یعنی با کفار بجای آرید اقدام نمائید تا زمان نزول عیسی از آسمان چه در آن زمان بحکم قتال مشرکی باقی نماند بجهت انتشار حکم
اسلام بهمه اطراف و اکناف عالم و عدم بقای کفر در میان بنی آدم و در حدیث آمده که الجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال جهاد باقی است
از زمان بعثت من تا آنکه مقاتله کنند آخر امت من با دجال ذلک این است کار حرب و این فصل خطاب است که فاصل بین الکلامین است چنانچه اینها بعد
و تفصیل آن در سوره ص مذکور شد و گویند که این منصوب المحل است بفعل محذوف و تقدیر آنکه افعلوا ذلک بکنید این را یعنی بجریا تمام نمایید
بیان ثبات قدم و در زیاد و بدانکه در حکم این آیه علمارا اختلاف است قتاده و ضحاک و ابن جریج بر آنند که منسوخ است بآیه السیف یعنی بآیه فاقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم و بعضی گویند که محکم است و امام مخیر است میان قتل و منت و فدا چه رسول الله صلی الله علیه و آله در روز بدر عقبة بن ابی معیط
و نضر بن حارث را بکشت و برای عزت منت نهاد و از دیگران فدا اخذ نمود و رها کرد و بعضی گویند که اسر بآیه الانفال محرم بود یعنی بآیه ما
کان للنبی ان یکون له اسری و باز این مباح شد چه این سوره بعد از آن نازل شده و بعد از اسر امام مخیر است میان منت و فدا بمال و اساری و میان
قتل و استعباد و این قول شافعی است و جمعی گفته اند که امام میان قتل و استرقاق مخیر است و در منت اختیار ندارد و بنا بر این آیه یا منسوخ باشد
یا مخصوص باشد و اتفاق بلد و در حسن بصری آنست که امام اختیار ندارد میان منت و فدا و استعباد و اما در قتل بعد از اسر مختار نیست و در آیه
تقدیم و تأخیری هست و تقدیر این است که فضرب الرقاب حتی تضع الحرب اوزارها حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء و از
ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا منقول است که هر اسیر اگر پیش از انقضای حرب گرفته شود امام مخیر است میان آنکه بکشد یا دست و پای قطع کند
بر خلاف هم و اینچنان بگذارد تا هلاک شود و در این صورت امن و فدا نیست و اگر بعد از انقضای حرب باشد امام مخیر است میان من و فدا بمال
یا بنفس و در میان استرقاق و در قتل اختیار ندارد و بجهت تقیید من و فدا بعد از اسر و عدم ذکر قتل بان و تقیید اسر فان بجهت اظهر شود یا فته چه بعد
هیچ موضع از قرآن ذکر آن نشده و اگر کافر اسلام آورد در هر حال جمیع احکام مذکوره از او ساقط است و حکم او حکم اهل اسلام است و قول حسن
است زیرا که موافق مذهب اهل بیت است و بعد از امر بقتال بدون انزال عذاب استیصال بیان حکمت آن میکند بر اینوجه و لو یشاء الله و اگر
خواهد خدای لانتصر منهم هر آینه انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف و رجفه و قتل و غیر آن بدون آنکه کار بکارزار کشد و لکن
و لیکن امر بجهاد و عدم انتصار او سبحانه از اهل عناد لیبلوا بجهت آنست که بیازماید بعضکم ببعض برخی از شما را ببرخی یعنی معامله آزمایندگان
کند با شما تا مؤمن و کافر مبتلا کند که جهاد کنند و ثواب عظیم دریابند و کافر را بمؤمن آزمایش نماید تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستند آنکه بجهت
حث جهاد فرمایند که والذین قتلوا و آنانکه کارزار کنند و حفص قتلوا خوانده یعنی چون کشته شوند فی سبیل الله در راه خدای
فلن یضل پس هرگز ضایع و باطل نکرداند خدای اعمالهم کردارهای ایشان را بلکه جزای جهاد ایشان چه اتم و اکمل بر ایشان رساند بان تفصیل
سیهدیهم زود باشد که راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای خیر و صواب بعد از آخرت بدرجات فوز و ثواب و یصلح و بصلاح آورد باز برای ایشان
بالهم حال ایشان را در هر دو جهان و اهمال دارد که ذکر اصلاح بال بجهت آن باشد که مراد باول اصلاح حال ایشان بوده در دین و دنیا
اصلاح بال ایشان در نعیم عقبی پس اول سبب نعیم باشد و ثانی نفس نعیم و لهذا در عقب آن میفرماید که و یدخلهم الجنة در آرد ایشان را
بهشت عرفها لهم در حالتیکه تعریف کرده است آن بهشت برای ایشان در دنیا تا اشتیاق بجانب آن پیدا کرده مرتکب عملی شوند که سبب
دخول آن باشد یا آنکه منازل را در جنات در آخرت قبل از دخول ایشان نماید ایشان دخول بمنازل خود چنان بیابند که سالها در آن بوده بوده اند
آمد و شد کرده و استیناس بان پیدا کرده و این بسبب آنست که تا آن منازل در نظر ایشان مستوحش ننماید و اجنبی وش نباشند و از مقاتل منقول
که حفظه که در دنیا موکل بنده کانند در آخرت در پیش ایشان روند بمنازل و عطای که نامزد ایشان بوده باشد با ایشان تعریف کنند و بعضی گویند
که تعریف از عرف مشتق است یعنی ریح طیب یعنی خدای خوشبو ساخته است بهشت را برای ترویح ایشان و بدانکه این جمله فعلیه احتمال دارد
که کلام مستانف باشد نه جمله حالیه پس بیان آن اصلاح نقد فقد بغیر مقدر یعنی خدای تعریف بهشت کرده از برای مؤمنان و نیز بجهت تحریض اهل
ایمان بر قتال میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه گرویده اید ان تنصروا الله اگر یاری کنید خدای را یعنی دین او و پیغمبر او را بجهاد
جهاد ینصرکم یاری دهد شما را و یثبت اقدامکم و ثابت دارد قدمهای شما را یعنی ثابت شود در مواطن جهاد یا آنکه شما را موفق سازد تا در قیام نمودن بحقوق اسلام
و مرور بر صراط در یوم القیام ثابت قدم باشید و از قتاده منقول است که بر خدا واجب است که نصرت کند کسی را که بنصرت دین او مشغول است بجهت
آنکه حق تعالی فرموده که ان تنصروا الله ینصرکم و دیگر بر او لازم است که نعمت خود را بر شاکر زیاد سازد که قال لئن شکرتم لازیدنکم و نیز بر او ثابت
کند ذاکر خود را یاد آورد که قوله فاذکرونی اذکرکم و وفا بعهد نیز مستلزم حال او است نسبت بکسی که بعهد او وفا کند چنانکه فرموده که اوفوا
بعهدی اوف بعهدکم والذین کفروا و آنانکه کافر شدند فتعسا لهم پس هلاک و روگردانی ایشان باد در معارک جهاد مر ایشان راست و از ابن عباس منقول
که مراد از تعس تنزل است در دنیا و تردی در آتش دوزخ در عقبی و نصب تعسا بفعل واجب الاضمار است سماعا که آن خبر اسم موصول است و معطوف
علیه قوله و اضل اعمالهم و تقدیر کلام اینکه اتعسهم الله فتعسوا تعسا و اضل اعمالهم یعنی ازاله و ادحاض اعمال ایشان نمود خدای

یا بمعنی که بجهة القای رعب وهیبتهای ایشان را در معارک حرب بلغزانید پس لغزیده شد ثابت قدم در امداد در معرکه جهاد لغزیده شدن و بر در
امدادی وکم نابود ساخت عملهای ایشان را یعنی که در معرض قبول در نیاورد و اصلا اجری و ثوابی بر آن مترتب نگردانید بجهة آنکه نه بر وجه خلوص نیت
بر وجه محض قربت بود و نه بر سبیل مأمور بلکه عین منهی عنه بود **ذٰلِكَ** این تعس و اضلال **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنستکه ایشان **كَرِهُوا** کراهت
داشتند **مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ** آنچیزی را که فرو فرستاد خدای بر پیغمبر خود صلی الله علیه و آله از قرآن و امر به توحید و اقدام نمودن باحکام شرع پس
فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع گردانید خدای تعالی **أَعْمَالَهُمْ** کارهای ایشان را که باجر آن امیدوار بودند از عمارت مسجد الحرام و طواف خانه و ضیافت
عساکر و اعانت مظلومان و اکرام یتیمان و غیر آن زیرا که ترتب ثواب بر اعمال فرع ایمان است و آن از ایشان مسلوب است و تکرار ابطال اعمال اشعار است
بلزوم آن باهل کفر و عدم انفکاک آن از ایشان و از امام محمد باقر مرویست که مراد از این آیه آنستکه اضلال و احباط اعمال کفار بسبب آنست که کراهت
داشتند ایشان از آنچه خدای از آن فرو فرستاده در شان عالی الشان علی بن ابی طالب سلام الله علیه چه تفریع ثواب بر توحید و اخلاص عبادت فرع
انحصار تشیع و ولای او چنانچه احادیث بسیار بدین موافق و مخالف مشتهر است و این آیه تنبیه میفرماید ایشان را بر صحت توحید و اخلاص بقوله **أَفَلَمْ**
يَسِيرُوا آیا سیر نمیکردند کافران همزه استفهام از اینمقام تحریض است بر سفر یعنی باید که سفر کنند این معاندان جاحد **فِي الْأَرْضِ** در زمین یعنی
در بلاد عاد و ثمود **فَيَنْظُرُوا** پس بنگرند **كَيْفَ كَانَ** چگونه بوده است **عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** خاتمه کار و سرانجام حال آنکه پیش از ایشان
بوده اند از اهل تکذیب و شرک **دَمَّرَ اللّٰهُ** مستأصل ساخت و از بیخ برکند خدای تعالی **عَلَيْهِمْ** بر ایشان آنچه مختص بود بایشان از نفس و اولاد
یعنی دمار از همه ایشان برآورد پس بر سبیل تهدید میفرماید که **وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا** کافران را و ناگرویدگان راست مانندان عاقبت یعنی کافران
مستحق این نوع عقوبت اند لکن خدای تعالی دفع این عذاب نموده از امت تو و عقوبت ایشان را با آخرت انداخت بجهة تفضل و مکرمت وجود با جود
تو در میان امت و وضع مظهر در موضع مضمر بسبب تصریح است بر سبب استحقاق عذاب که کفر است و میتواند بود که ضمیر راجع بعقوبت باشد که مدلول
تدمیر است یا راجع بسنت و عادت الٰهی که جریان دفتر بر کافران کقوله تعالی سنة الله التی قد خلت **ذٰلِكَ** آنچه مذکور شد از ازلال و عقوبت کافران
و نصرت و مثوبت مومنان **بِأَنَّ اللّٰهَ** بسبب آنستکه خدای **مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا** دوست آنکسانیست که ایمان آورده اند و ناصر و معین ایشان
وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ هیچ دوستی نیست مر ایشان را که یاری ایشان کنند و ایشان را از خذلان باز دارد نقلست که این آیه در روز احد نازل
شده روزیکه رسول در شعب جبل بود و مردم از برهمی مقتول بودند و بعضی مجروح و مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمانان میگفتند که الله اعلی
و اجل و کافران میگفتند لنا العزی و لا عزی لکم حضرت رسول میفرمود که
گوئید الله مولانا و لا مولی لکم و میگفتند که یوم بیوم و الحرب سجال و حضرت میفرمود که بگوئید لا سواء قتلانا فی الجنة و قتلاکم فی النار و این
قول الله مولانا و لا مولی لهم منافی این نیست زیرا که مراد از مولی در اینجا ولی بمعنی رب عبادات و ما للتام ایشان و دوستی بمعنی ناصر پس
نصرت او سبحانه مخصوص باید بمومنان و اصلا کافران را از آن نصیبی نباشد انکه دکر فرضین میکند بانوجه که **إِنَّ اللّٰهَ** بدرستیکه خدای **يُدْخِلُ**
الَّذِينَ آمَنُوا در می آورد آنکسانی را که گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده اند کارهای شایسته و از آن باو غرض دارند **جَنَّاتٍ** در بوستانها
که از اشجار آن **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** که میرود از زیر درختان آن جویهای آب **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه نگرویدند **يَتَمَتَّعُونَ** بهره میگیرند و
منتفع میشوند بامتعه دنیویه و حطام فانیه **وَيَأْكُلُونَ** و میخورند **كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ** همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همچنانکه
انعام حریص اند بر اکل در مسارح و مغالف خود و غافل از عاقبت کار خود که نحر است و ذبح ایشان نیز در جمع امتعه دنیویه میحرصند و بآن منتفع
میگردند و از خاتمه کار خود که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند **وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ** و آتش دوزخ آرامگاه است ایشانرا پس
عاقل آنست که خود را از سرمایه عبادت سازد و بقصد قوام بدن و تقویت قوای نفسانی حظوظ از طعامات اکل نماید و خود را از ذرهم یأکلوا و یتمتعوا ایکدر آمدنا
بسر منزل وهم فیها من کل الثمرات رسیده از ذوق اکلها دائم محفوظ و متلذذ گردد و مرتبه الحال و ابن
البال در ظل ظلیل حضرت ذو الجلال قرار گیرد و در مقعد صدق مقرب درگاه ملک مقتدر شود و بعد از ذکر احوال فریقین تخویف و تهدید
اهل کفر مینماید که **وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ** در کلام مضاف محذوفست بقرینه مقام و اجرای احکام بر مضاف الیه بر سبیل مجاز و تقدیر اینکه و کابن از اهل
یعنی بسا از اهل دیه **هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً** که آن ده یعنی مردمان آن سخت تر بودند از روی توانائی و سطوت و بسطت **مِنْ قَرْيَتِكَ** از ده تو یعنی
از اهل مکه که آن **الَّتِي أَخْرَجَتْكَ** اخراج کرده ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند **أَهْلَكْنَاهُمْ** هلاک کردیم اهل آن قریه ها را بانواع عذاب
فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشانرا تا عذاب را از ایشان دفع نماید و در وقت هلاکت بغریاد ایشان رسد این کلام جاری مجرای
حال محکیه است و از عبد الله بن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله در حینی که از مکه بیرون آمد و بغار رفت بقصد توجه بمدینه در مکه
نظر فرمود و گفت انت احب بلاد الله الی تو دوسترین شهرهای خدای من اگر کافران معاند و مشرکان جاحد مرا بیرون نکردندی هرگز از اینجا
بیرون نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی و مواصلت را بر مفارقت اختیار کردمی پس حق سبحانه بجهة تسلی حضرت
رسالت پناه و تهجین و توبیخ کفار فرمود که **أَفَمَنْ كَانَ** آیا هر که باشد **عَلَىٰ بَيِّنَةٍ** بر حجتی روشن **مِنْ رَبِّهِ** از نزد پروردگار خود که قرآنست و سایر
حجج عقلیه که منتج توحید اند **كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ** همچو کسیست که آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده **سُوءُ عَمَلِهِ** بدی کردار او از شرک و
معاصی **وَاتَّبَعُوا** و پیروی کرده اند **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای خود را ایراد ضمیر جمع بعد از ذکر افراد باعتبار جنسیت موصول است و خلاصه کلام آنستکه
پیغمبر و مومنان که در توحید و احکام شرایع بر حجت یقین رسیده اند مانند ابوجهل و سایر مشرکان نباشند که در وادی ضلالت و شرک سرگردان
و حیرانند و اصلاح خود را بر معرفت نشناسند یعنی هرگز این دو طایفه مثل هم نباشند و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که این کمن
زین له سوء عمله واتبعوا اهواءهم در شان منافقان است نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسویه بین الفریقین بجهت حث اهل ایمان بر طاعت

عباده و وصف هشت میکند بر این نهج که **مَثَلُ الْجَنَّةِ** صفت هشت و قصه عجیبه آن **الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ** که وعده داده شد آنرا پرهیزکاران
بیان آن آنچه پیشتر بر تو میخوانیم از او و نزد بعضی خبر آن **كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ** است که بعد از این مذکور خواهد شد بر تقدیر حذف مضاف نه مما نتلو
علیک که بیان مترجم شده پس تقدیر کلام اینست که مثل اهل الجنة کمثل جزاء من هو خالد یا امثل اهل الجنة کمن هو خالد یعنی آیا صفت اهل
هر صفت آنکسیست که او جاوید باشد در دوزخ یا مثل جزای آنکسیست که او جاوید باشد در دوزخ و بنا بر این تعبیر از انکار بجهة زیادتی
تصویر مکابره آنکسیست که حکم بتسویه میکند میان متمسک به بینه و میان تابع هوا یعنی مستوی فرض کردن بمنزله آنکسی است که اثبات تسویه
نماید میان جنتی که در او انهار جاریه باشد و میان ناری که اهل آن در آن مخلد باشند و شارب حمیم و قوله **فِيهَا أَنْهَارٌ** جمله معترضه است
از برای بیان آنچه مماثل میشود میان متمسک بدان در آخر تا و تابع هوا و بنا بر اول کلام مستانفه است بجهة بیان مثل جنه و بر هر تقدیر معنی آنست که
در بهشت جویهاست **مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ** از آبی که متغیر نشده یعنی بوی و طعم و رنگ آن تغییر نیافته و خلقی خود تغییر نیابد بر خلاف آب دنیا که
تغییر پذیر میشود **وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ** و جویهای از شیر که **لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ** نگردیده است مزه آن یعنی بجهة طول زمان غلو بیابد و بعد از صفت حموضت
مبدل نگردد بر خلاف شیر دنیا **وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ** و جویها از شراب **لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ** که لذیذ و خوشگوار و با طرب باشد آشامندگان را
و از کراهت ریح و سکر و خمار و صداع مبرا و بلا نکه لذت در اینمقام یا تانیث لذ است یا مصدر بمعنی فاعل و ح ایراد آن بصورت مصدر از جهت ابلاغ است
بآنکه هشت محض لذت است و عین التذاذ که خالص و پاکیزه است از شائبه جمع کدورت پس آن از قبیل زید عدل باشد **وَأَنْهَارٌ** و جویهای دیگر در بهشتست
جویها **مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى** از شهد صاف کرده شده از موم و سایر فضلات نحل و غیر آن یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات عاری است نه آنکه
مدتها باشد که او را با آتش صاف کرده باشند همچنانکه عسل دنیا **وَلَهُمْ فِيهَا** و مر متقیان راست در بهشت با وجود این نهرها اشربه لذیذه طیبه **مِنْ**
كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوها که نفس آرزو کند بلون صاف و بطعم لذیذ و بوی خوش **وَمَغْفِرَةٌ** و مر ایشانراست با این اشربه و اطعمه لذیذه پوشش
گناهها **مِنْ رَبِّهِمْ** از آمرزگار ایشان یعنی حق سبحانه جمیع ذنوب ایشانرا بپوشد و ایشانرا بآن معاتب و معاقب نسازد و گویند که حق تعالی
جمیع آثام و خطاهای اهل ایمان از نامه ایشان ببرد تا تذکر آن موجب تنغص عیش ایشان نشود پس آیا این متنعم بانواع نعم جنان **كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ**
مانند کسیست که او جاوید باشد **فِي النَّارِ** در آتش سوزان **وَسُقُوا** و چشانیده شوند یعنی بخورد ایشان دهند بدل شرب بهشت **مَاءً**
حَمِيمًا آبی بغایت گرم **فَقَطَّعَ** پس پاره پاره کند آن آب گرم از فرط حرارت **أَمْعَاءَهُمْ** رودهای ایشان را ایراد ضمیر جمع بعد از افراد بجهة جنسیت
من موصولست چنانکه انفا سمت ذکر یافت و در کشاف و غیره مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه خطبه خواندی منافقان
عیب کردی بعضی از ایشان و مسجد بیرون رفتندی طریق استهزا از علمای صحابه میپرسیدند که این مرد در این ساعت چه میگفت حق سبحانه از
حضرت را از حال ایشان اخبار فرمود که **وَمِنْهُمْ** و بعضی از ایشان یعنی از اهل نفاق **مَنْ يَسْتَمِعُ** آنهابند که گوش فرا میدارند **إِلَيْكَ** بسوی
تو یعنی بخطبه که در روز جمعه و غیر آن میخوانی **حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا** تا چون بیرون روند **مِنْ عِنْدِكَ** از نزدیک تو **قَالُوا** گویند **لِلَّذِينَ**
أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که داده شده اند علم شریعت و فهم و فطانت یعنی مر کسانرا که بتوفیق ربانی و لطف یزدانی بتوحید و نبوت و لشهد
کرده اند و باحکام شریعت وارسیده از صحابه اخیار چون عبد الله مسعود و ابو دردا و امثال ایشان و از ابن عباس منقولست که من هم از آنها
که از ایشان منافقان میپرسیدند که بر سبیل استهزا که **مَاذَا قَالَ** چه گفت پیغمبر **آنِفًا** در اول این وقت که قریبست بما یعنی ما فهم نکردیم
که در این وقت او چه گفت و غایة از امور با فهم علما از جمع در عقب این افراد همان است که انفا گذشت صنع بر بیانه از حضرت امیر المومنین
صلوات الله و سلامه علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما همیشه نزدیک رسول بودیم تا از وحی بما اخبار مینمود و ما از اینک در گوش
خود نگاه میداشتیم و چون از نزد آنحضرت بیرون میشدیم منافقان بجهة استعلام بعلم اشتغال بوحی و استهانت وحی میگفتند که ماذا قال
آنفا **أُولٰئِكَ الَّذِينَ** آن گروه آنانند که بجهة فرط تقلید و عناد و اصرار انکار **طَبَعَ اللّٰهُ** مهر نهاده است خدا **عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ** بر دلهای
ایشان یعنی وضع علامت نفاق و شک نموده در دلهای ایشان تا آن علامت ملائکه علم بنفاق ایشان پیدا کرده بر ایشان لعنت کنند
وَاتَّبَعُوا و پیروی کرده اند **أَهْوَاءَهُمْ** هواها و آرزوهای نفس خود را و بجهة اتباع هوا تهاون میکنند بکلام سید انبیا **وَالَّذِينَ**
اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافته اند از اهل ایمان **زَادَهُمْ** زیاده میکرداند ایشان را حق تعالی یا قول پیغمبر یا قرآن **هُدًى** بصیرت و یقین که تسلی
هدایت ایشان زیاده میگرداند استهزای منافقان با ایمان و علم ایشانرا **وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ** و میدهد ایشان را پرهیزکاری یا توفیق میدهد
ایشان را در تقوی یا مبین میسازد بر ایشان بحیات برهیزی نماید که آن ترک رخص است و عمل بعزیمت **فَهَلْ يَنْظُرُونَ** پس انتظار نمیکشند
منافقان **إِلَّا السَّاعَةَ** مگر قیامت را **أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً** که بیاید ایشان را ناگهان **فَقَدْ جَاءَ** پس بحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد **أَشْرَاطُهَا**
علامات آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و غیر آن از حدوث دخان و نزول کتاب آخرین که قرآنست و در روایت آمده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله اشاره بدو انگشت مبارک خود کرده و فرمود که من و قیامت مانند این دو انگشتیم که متصل اند بهم و از کلبی منقولست که
علامات قیامت کثرة المال و تجاره و شهادت زور و قطع ارحام و کثرة لئام و برهم نهاده دران وقت ایمان او و زنا و طاعت کردن فائده بایشان
نرساند **فَأَنَّىٰ لَهُمْ** پس از کجا باشد مر ایشانرا **إِذَا جَاءَتْهُمْ** چون بیاید قیامت بایشان **ذِكْرَاهُمْ** پند گرفتن ایشان و توبه و انابت نمودن یعنی
در وقت وقوع قیامت تذکر و اتعاظ مر ایشان فائده نرساند بجهة انقطاع تکلیف در آن زمان پس چگونه ایشان را در آن ساعت فوز و نجاة باشد
چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان معلوم شد **فَاعْلَمْ** پس بدان یعنی ثابت قدم باش بر علم خود **أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ** که
هیچ خدایی که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق و معبود مطلق و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون عالم را گویند که اعلم مراد بآن ذکر خواهد

یعنی یاد کن آنچه دانسته و مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که من مات وهو یعلم ان لا اله الا الله دخل
الجنة وهر که بمیرد و او عالم باشد بمضمون کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله در بهشت داخل شود بعضی گفته‌اند که فاعلم متعلق است بقوله اذا جاءتهم الساعة یعنی چون
قیامت قائم شود بهیچ ملک و حکم نباشد مر آنحال مگر خدای را که متصف بصفت وحدانیت و صفات جلال و بعضی بر آنند که این کلام اخبار است بمعنی
آنحضرت و مراد آنست که ملا این ای محمد که هرگز سستی مورث یقین در حالتیکه بصفت وحدانیت منعوت است و نزد بر چه دیگر آنست که رسول صلی الله
علیه و آله تنگدل بجهت اذیت قوم تنگدل بود حق سبحانه باو امر فرموده که ای محمد بدانکه هیچ کس نیست که کاشف غم و اذیت و دافع هم و محنت باشد مگر خدائی
که متصف بصفت وحدانیت است واستغفر و طلب آمرزش کن لذنبک برای گناه خود با وجود کمال عصمت تو تا آن مستتبع هضم نفس تو باشد و
باعث تاسی امت تو و در تبیان آورده که استغفر در اینمقام بمعنی استعصم است پس مراد آنست که طلب عصمت کن تا خدا ترا از گناهان نگاه دارد یا آنکه
مراد باستغفار انقطاع پیغمبر باشد از ماسوای حضرت باجل و ذنب بمعنی ترک اولی یعنی بالکلیه متوجه درگاه ما شو و از غیر ما انقطاع نمای و با فعال مندوبه
تلافی و تدارک ما فات از اقدام نمای وللمؤمنین وللمؤمنات و استغفار نمای از برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه تا حق سبحانه از سر خطایای ایشان درگذرد
و باب مغفرة نامهٔ اعمال ایشان را مغسول نماید از اکرامیت نزد خدا در شان این امت عالی همت چه حضرت ختمی مآب سید عالمیان را باستغفار گناهان ایشان
امر فرموده و از بعضی علما منقول است که حق تعالی پیغمبر خود را امر باستغفار امت کرده و خلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست پس طلب آمرزش امت
کرده باشد و حق سبحانه از آن کریم تر است که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب نمای و چون بطلبد او را عطا نکند پس معلوم میشود که امت او دون
آمرزش منحو اند و در بعضی تفاسیر مذکور است که روی خطاب به پیغمبر است و بجمیع مکلفان و فائدهٔ خطاب آنحضرت یعنی به پیغمبر اقتدا امت است بآنحضرت
پس معنی آنست که ای امت مرحومه بوسیلهٔ دلایل عقلیه عالم شوید بتوحید و استغفار نمائید از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و اینکه از حذیفه یمانی منقول
کرده که من بغایت تیز زبان بودم صورت حال را بحضرت نقل کردم و گفتم میترسم زبان من مرا بدوزخ برد حضرت فرمود که فاین انت من الاستغفار
انی لاستغفر الله فی یوم مائة مرة یعنی چرا از استغفار دور افتاده من در هر روزی صد بار استغفار میکنم و این محمول بر وجوهی که مذکور شد
و از این قبیل است اینکه از امام ناطق جعفر صادق سلام الله علیه منقول است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از هیچ مجلسی بر نمیخواست مگر که بیست و پنج بار
میفرمود و در هر بامداد هفتاد بار استغفار و انابت میفرمود باینوجه استغفر الله ربی و اتوب الیه و مرتبه بسیار حضرت سید انبیا علیه افضل
التحیة والثناء که الاستغفار و قول لا اله الا الله خیر العبادة لانه قال الله العزیز الحکیم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات
استغفار کرد بعد بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله تعلیم نمودن بهترین عبادات است زیرا که حق سبحانه هر دو را در یک موضع جمع نموده و در این آیه شریفه
امر بان فرموده و سکونی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که خیر الدعاء الاستغفار و نیز آنحضرت
از حضرت رسالت روایت نموده که ان للقلوب صداء کصداء النحاس فاجلوها بالاستغفار دلها را زنگیست مانند زنگ مس پس آنرا جلا دهید
باستغفار و نیز فرموده که من اکثر الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا ومن کل ضیق مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب هر که بسیار استغفار
کند حق سبحانه او را از همه غم فرج دهد و تنگنای تنگدلی او را بگشاید بخوشحالی بدل کند و روزی او رساند از جائی که اصلا گمان نداشته باشد
و نیز از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که اذا اکثر العبد من الاستغفار رفعت صحیفته وهی تتلألأ هر گاه که بنده استغفار بسیار
کند فرشتگان نامهٔ اعمال او را بر آسمان برند در حالتیکه نور دهنده و درخشنده باشد و از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما منقولست
که مثل الاستغفار مثل ورق علی شجرة تحرک فیتناثر استغفار مانند برگهای بر درخت که متحرک شود و برگها از آن بریزد گویا یعنی هر گاه بنده
مؤمن باستغفار اشتغال نماید گناهان از او بریزد مانند برگها از درخت که در حین جنبانیدن آن بریخته شود و بدانکه استغفاری که مکرم ستایش است
و منتج معرفت فرع ندامت است بر خطیئات ماضی و عزم بر عدم عود تکرار منه مستقبله و از اینجاست که امام رضا علیه التحیة والثناء فرموده که المستغفر
من ذنب وهو یفعله کالمستهزئ بربه یعنی کسیکه استغفار کننده باشد با وجود اشتغال آن گناه همچو کسی است که بر پروردگار خود استهزا کند و بعد
از امر باستغفار تحریص بندگان مینماید بر طاعت و ترک معصیت باینوجه که والله یعلم متقلبکم و خدا میداند متقلب جای انصراف و گردیدن شما را
در دنیا بسبب معاش و مشاغل و مثویکم و آرامگاه شما در عقبی از بهشت و دوزخ پس از خدا که عالم است باحوال شما بترسید و مرجع اخروی شما بر سید و
از گناهان گذشته استغفار نموده از برای معاد خود معد و مهیا باشید و از عکرمه منقولست که معنی این آنست که خدا میداند که منقلب شما از اصلاب
آباء و امهات و ارحام و مثوای شما در قبور و نزد بعضی دیگر معنی آنست که خدا میداند که منقلب شما تا عالمست بمنقلب شما در روز و مضجع شما در شب
و باقی تفسیر آنست که خدا بر احوال شما عالمست و هیچ چیزی از او پوشیده نیست پس سزاوار آنست که از او بترسید و استرحام و استغفار نمائید آنکه ایمان
آوردند مؤمنان میگفتند بجهاد و بیان نکاه و کراهت اهل نفاق بر آن میگفتند ویقول الذین آمنوا و میگویند آنانکه ایمان آورده اند از روی حرص بجهاد
لولا نزلت سورة چرا فرو فرستاده نمیشود سوره در باب قتال و جهاد با کفار و اهل عناد فاذا انزلت پس چون فرو فرستاده شود سورة
محکمة سوره از قرآن که محکم و مبین باشد و متشابه و مؤول نباشد یعنی صریح باشد در جهاد که اصلا احتمال غیر آن نباشد و بعضی گویند محکمه
آن است باعتبار عدم نسخ آنست تا روز قیامت یعنی چون سوره فرو فرستاده شود که هرگز قلم نسخ بر مضمون آن کشیده نشود وذکر فیها القتال و یاد کرده شود
در آن امر بقتال و مجاهده رأیت الذین فی قلوبهم مرض ببینی آنانرا که در دلهای ایشان است مرض بیماری شک و نفاق و با سستی در کار دین
ینظرون الیک مینگرند بسوی تو نظر المغشی علیه من الموت مانند نگاه کردن کسیکه فرو افتاده باشد بر او بیهوشی از مرگ از غم و اندوه یعنی
بجهة جبانت و مخافت پریشان و عقل از ایشان زایل شود و مبهوت و متحیر گردند و هیچ نظر کردن کسی که در سکرات الموت غرق گشته باشد از هول
کاره جهاد منافقان سخت تر از این بود که مامور شدند بجهاد فاولی لهم پس عذاب و عقاب مر ایشانراست که این بود افعال ایشان

بمعنی ویل وبا از فعل مشتق از ولی یعنی مکان وعقوبت با و نزدیک است بایشان مآل کار ایشان راجع است بان وبعضی برآنند که اولی بمعنی احری
باشد و بنا برین قوله طاعة و قول معروف خبر آن باشد یعنی سزاوارتر است ایشان را از ما بر آنچه در امر جهاد و سخن نیکو مثل قول سمعنا واطعنا
از اظهار جزع و کراهت و قول لما قال النفاق و بنابر تفسیر اقل اولی لهم مبتدا و خبر است طاعة و قول معروف کلام مستانف بر حذف مبتدا
یعنی کار ما که مدح خود ایشان است فرمانبرداریست و سخن نیکو ببند اظهار کراهت جهاد و یا بر حذف خبر یعنی طاعة و قول معروف بهتر است ایشانرا
از جزع کردن نزد نزول آیهٔ جهاد و بعضی گفته‌اند که تقدیر آیه اینست که یقولوا امرنا طاعة یعنی منافقان میگویند که کار ما اطاعتست و قول معروف
قول لهم است اینکه فاذا عزم الامر پس چون جزم شد امر قتال و لازم گشت حکم جهاد یعنی مآل کار ان بجائی رسید که برآن عزم کنند فلو صدقوا
الله پس اگر هنگام اگر راست گفتند با خدای آنچه اظهار او میکردند از امتثال امر الهی در باب جهاد و اظهار شوق بر قتال لکان هر آینه بود
خیرا لهم هر آینه ایشان از دروغ وبنا از نفاق ایشان اسناد عزم بامر بر سبیل مجاز است و جواب اذا محذوف و تامت لکان خیرا لهم در مقام و تقدیر
اینکه فاذا عزم اصحاب الامر نکلوا و کذبوا فیما وعدوا یعنی چون عازم شدند کسانیکه مامور بودند بامر قتال از اهل ایمان منافقان از قول خود برگشتند
و وعده که میدادند در اقدام بجهاد شکستند و بازماندند در خانه خود نشستند پس بجهة التفات از غیبت بخطاب صفر ما ایند که فهل عسیتم پس آیا
متوقع است از شما ای اهل نفاق ان تولیتم که اگر متولی امور مردمان شوید و حاکم ایشان گردید ان تفسدوا آنکه فساد کنید و تباه شوید
فی الارض در زمین بسبب اخذ رشوه و سفک دماء و ظلم و تقطعوا ارحامکم و ببرید از خویشان استفهام از برای تقریر است یعنی البته
از شما باید که چون منصب امارت و حکومت یابید بسبب تکبر و تعظم و کثرت جاه و مال در زمین فساد کنید و قطع ارحام نمائید هم چنانکه در
زمان جاهلیت میکردید و نزد بعضی معنی آنست که از شما عجب و بعید نیست که اگر از دین اسلام برگردید بعطاء بقیه زمان جاهلیت را باز گردید که
آن فساد است در بخشیدن بناحق و قطع رحم و غارت اهل اسلام و بدانکه چون علم حق سبحانه بر احوال ماضی و مستقبل جمیع بندگان تاکی توقع
پس مراد از این کلام آنست که منافقان بجهة ضعف اسلام و رخاوت عقد ایمان و حرص ایشان بر جهان و حطام این جهان بر وجهی اند که اگر کسی
معرفت بر حال ایشان پیدا کند از ایشان توقع این نوع افعال داشته باشد و این بیان ایشانرا مخاطب سازد اولئک آن گروه مفسد و قاطع الذین
لعنهم الله آنکسانند که رانده است و دور کرده ایشانرا خدا از رحمت خود فاصمهم پس کر گردانیده ایشانرا و اعمی ابصارهم و کور ساخته
دیدهای ایشانرا از روی تخلیه و خذلان یعنی ایشانرا بجهة فرط عناد و انکار بحال خود گذاشته و نظر الطاف از ایشان بازگرفته و ایشان بسبب آن
از استماع کلام حق اعراض نمودند و بدین طریق از نظر اعتبار انداختند پس هر سخن ثواب را اصغا نمیکنند و بهر راه حق را مشاهده نظر میدارند
و بعضی گویند که معنی آنست که خدا بتعالی ایشانرا از راه بهشت نخواهد نمود و بمنزلهٔ کسی خواهد بود که در دنیا کر و کور بوده باشد
او را راه راست ننموده اند و ذکر صمم بر سبیل اطلاق و ذکر عمی بطریق تقیید بجهة آنست که اطلاق صمم بر غیر اذن نمیکنند بخلاف عمی که اطلاق
آن بر بصر و قلب هر دو میکنند و از هر دو مستعار است بر افراط ضلالت و غوایت ایشان بر سبیل تاکید و مبالغه افلا یتدبرون القرآن آیا پس
تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن بسمع قبول اصغا نمیکنند و بدیدهٔ اعتبار نظر نمینمایند تا بطریق هدایت معرفت پیدا کرده از بادیه
ضلالت و فساد برهند یا بدان است بر بطلان قول کسی که تجویز آن نظاهر نمیکنند مگر بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله ام علی قلوب
یا آنست که ایشان تدبر و احکام قران نمی نمایند بلکه بر دلهای ایشان است اقفالها قفلهای آن که ختم و طبع است و بسبب این ذکر و موعظت
بایشان نمیرسد تا متذکر و متعظ شوند و دانسته ایشان را فتح الباب حاصل شود تا ابواب فوز و نجات بر ایشان گشوده گردد و معنی طبع و ختم
در سورهٔ البقره مفصلا گذشته شد و تنکیر قلوب بجهة آنست که مراد قلوب بعضی از ایشانست یا آنکه مراد قلوب ایشانست و هر که مثل ایشان باشد
و بجهة اشعار بر آنکه اقفالی که مناسب قلوب است مختص بآن و مجانس اقفال معهوده نیست چه مراد بآن اقفال کفر است که مستقفل است و اصلا
راه انفتاح ندارد و در بعضی تفاسیر آورده آنکه یهود نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در توریة خوانده بودند و حقیقت نبوت آنحضرت
را دانسته و قبل از بعثت صفات آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند و چون آنحضرت مبعوث گشت و بمدینه تشریف آورد ایشان
از وعده برگشتند و منکر صفات او شدند حق سبحانه این فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستیکه آنانکه برگشتند علی ادبارهم بر پشتهای خود یعنی
کافر شدند باوصاف و نعوت پیغمبر که مر ایشان را باخبار میشود من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشانرا
هدایت بنبوة آنحضرت که آن صفات و دلائل واضحه و معجزات لائحه که دلالت صریح دارند بر نبوة آنحضرت الشیطان دیو سرکش سول لهم بیاراست
برای ایشان و در نظر ایشان نیکو و آسان کرد ایشانرا بطریق انکار و عناد و خطا بارها و اباطیل ایشان و امنیهٔ باطله را عون کرد و املی لهم دراز گردانید
عمل ایشان با بعث هم ایشان انداخت طول عمر یا بامنیت و آرزوهای باطل انواع مکاره یا خدای مهلت داد ایشانرا و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان
تا در گناه بیفزودند و از ابن عباس و سدی و ضحاک منقولست که این در شان منافقانست که در اول اظهار اسلام آوردند و بعد از آن
اظهار کفر نمودند و طریق ارتداد اختیار کردند و این دلالت نمیکند بر آنکه گاه باشد که مؤمن کافر شود با وجود اتصاف او بصفت ایمان زیرا
که مومنینی که مراد است کسانی باشند که در باطن خود از ایمان رجوع کنند بعد از آنکه اظهار ایمان کرده باشند و حقیقت ایمان در ایشان
قائم شده ذلک این تسویل و امهال بانهم بسبب آنست که یهود یا منافقان قالوا للذین کرهوا گفتند آنانرا که کراهت داشتند
ما نزل الله آنچه فرو فرستاده است خدای از قرآن و احکام قرآن از اسلام یعنی یهود یا اهل کفر گفتند یا مشرکان بجای یکدیگر از اهل شرک
گفتند و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هم بنو امیه کرهوا ما نزل الله فی علی ایشان بنی امیه بودند که کراهت داشتند
از آیاتی که در شان ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل میشد و هر تقدیر آنکه ایشان پنهانی با یکدیگر میگفتند که سنطیعکم

زود باشد که فرمان بریم شما را فی بعض الامر در برخی از کارها که آن مدد کاری ماست شما را در محاربه با پیغمبر و بر تظاهر بر عداوت او شما را
یاری در معاونت بر عداوت و محاربه اهل البیت والله یعلم و خدای می داند اسرارهم نهانی ایشان را و از اسرار ایشان افشا و اظهار می کند محمد و علی و منکوب
می سازد فکیف پس چگونه باشد حال ایشان یا چه حیله داشته باشند اذا توفتهم الملائکة در وقتی که میرانند ایشان را فرشتگان یعنی قبض
ارواح ایشان کنند یضربون وجوههم میزنند بر روهای ایشان مقامع آتشین جهة آنکه از حق گردیده باشند وادبارهم و بر پشتهای ایشان برای
که پشت بر اهل حق کرده اند از ابن عباس منقولست که هیچ کس بر معصیتی نمیرد مگر که ملائکه مقامع بر روی و پشت ایشان زنند پس سبب ضرب با ایشان
میکنند بر این وجه که ذلک بانهم این زدن بسبب آنست که ایشان اتبعوا ما اسخط الله پیروی کردند آنچه را که
بغضب آید خدا را یعنی موجب غضب و عقوبت وی شد چون کتمان نعوت پیغمبر و معاونت منافقان و مشرکان وکرهوا و ناخوش داشتند آنکه
رضوانه خوشنودی خدا را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار صفات حضرت رسالت و اقرار کردن بدو و فرمانبرداری او و
اهل البیت فاحبط پس باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان را از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال و ترتب ثواب بر آن در ایمان
و ان از ایشان امساک است ام حسب الذین یا پنداشتند آنانکه کافر و منافقان باشند بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم مرض
در دلهای ایشان بیماری نفاق است ان لن یخرج الله آنکه هرگز بیرون نیارد یعنی ظاهر نگرداند خدای اضغانهم کینهای ایشان را که نسبت
پیغمبر و اهل ایمان دارند و از ایشان مطلع نگرداند ولو نشاء و اگر خواهیم لاریناکهم هر آینه بنمائیم بتو ایشان را یعنی علامات و نشانها
کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس هر آینه بشناسی ایشان را بسیماهم بعلامتی که از ایشان مرئی شود ولتعرفنهم و البته بشناسی ایشان را فی لحن
القول در کردانیدن سخن از صواب که آن تعریض است و توریه ابو سعید خدری گفته که لحن القول بغضهم علی بن ابیطالب است که مظهر
نفاق منافقانست اظهار بغض و عداوت ایشانست نسبت بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و نیز از او منقولست که کنا نعرف المنافقین علی
عهد رسول الله صلی الله علیه و آله ببغضهم علی بن ابیطالب منافقان را میشناختیم بدشمنی کردن ایشان با علی بن ابیطالب و مثل این روایت از جابر بن عبدالله
انصاری مرویست و از عباده بن صامت روایت است که کنا نبلوا اولادنا بحب علی بن ابیطالب فاذا رأینا احدهم لا یحبه علمنا انه لغیر رشده
فرزندان خود را بدوستی علی بن ابیطالب می آزمودیم که یکی از ایشان دوستی نمیکند او را میدانستیم که او بر غیر راه است یعنی حلال زاده نیست و
قول مذکور اشارت بآنست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی ما یحبک الا مؤمن تقی و ما یبغضک الا منافق شقی یا علی دوست
ندارد ترا الا مؤمن پرهیزکار و دوست نمیکند ترا مگر منافق بدبخت و از بعضی مفسران مرویست که مراد بلحن القول لهجه بود که منافقان بآن
سخن گفتندی و اهل ایمان ایشان را بآن شناختندی و از انس روایتست که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند بامداد که برخواستند
بر پیشانی هر یک نوشته بود که هذا منافق و این سیما و علامت ایشان را شناختند و نیز در کشاف از انس نقل میکند که بعد از نزول این آیه هیچ منافقی
از پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشیده نبود و لحن قول بشناختی والله یعلم اعمالکم و خدا میداند کردارهای ظاهر و باطن شما را و هر یک را
جزا خواهد داد ولنبلونکم و هر آینه می آزمائیم یعنی معامله آزمایندگان میکنیم با شما در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه حتی نعلم
المجاهدین منکم تا بدانیم جهاد کنندگان را از شما والصابرین و صبر کنندگان بر مشقتها یعنی تا متمیز سازد مجاهد و صابر را از غیر ایشان
و تعلق گیرد بجهاد و صبر شما که از قوه بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جهاد است و صبر کردن بر آن تا بر وفق آن ثواب دهد یا آنکه تا ظاهر
سازد بر خلقان که مجاهدان و صابران کدامند و نزد بعضی نعلم المجاهدین یعنی نثبت که یعلم اولیائنا المجاهدین تا بدانند دوستان ما مجاهدان
و بنا بر این اضافه علم بخود بجهة تعظیم و تشریف اولیا باشد و نبلوا اخبارکم و آشکارا سازیم خبرهای شما را یعنی با معامله آزمایندگان کنیم
با شما در آن چیزهایی که بآن خبر میدهید از آن و حکایت میکنید از اعمال الحسنه و ببینیم شما آن چیزهایی را که از شما صادر میشود در باب ایمان و دین و
دوستی کردن با مؤمنان یعنی صدق و کذب آنها آشکارا شود و تخصیص این افعال ثلثه بنون می خوانند که صیغه متکلم است یعنی ما بیازمائیم ایشان را
تا بدانیم مجاهدان و صابران را و بیازمائیم خبرهای ایشان را و در قرائت او لعلم و بنت را امام محمد باقر صلوات الله علیه ابو هیثم شعث گفته که هرگاه که فضیل
عیاض این آیه خواندی بگریستی و گفتی اللهم لا تبتلنا فانک ان بلوتنا فضحتنا و هتکت استارنا و عذبتنا خداوندا مارا ابتلا مکن که ما را اگر ابتلا
کردی پرده ما دریده شود و رسوا کردیم و جنگ کال عذاب نکاه گرفتار شویم ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه نگرویدند وصدوا و باز
داشتند قوم خود را و غیر ایشان را عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلام است وشاقوا الرسول و مخالفت کردند و معادات نمودند
با رسول خدا من بعد ما تبین لهم الهدی از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده مر ایشان را راه راست یعنی طریق اسلام که در توریة
خوانده بودند آن قریظه و بنی نضیر مراد داشته اند بنی قریظه و بنی نضیر یعنی مطعمان روز بدر که عمده قریش لن یضروا الله هرگز ضرر
نتوانند رسانید خدای را شیئا چیزی یعنی بکفر و صد ایشان ضرری بجلال الهی نرسانند بلکه شر آن بدیشان راجع خواهد شد و می تواند بود که مراد
از ضرر دادن رسول الله باشد و ذکر خدا بجهة تعظیم پیغمبر و تفظیع مخالفت نمودن با او وسیحبط اعمالهم و زود باشد که باطل کرده
خدا کردارهای ایشان را یعنی ایشان را بر غایات مترتب نگرداند بجهة ترک ایمان و از مکاید ایشان در باب مشاقه و مخالفه منتفع نساز و ایشان را بمقاصد و اغراض
خود نرساند بلکه ثمره جهاد بهم مکری که در این باب کنند قتل باشد و جلای اوطان این دلالتست آنکه طریق هدایت بر کفار مبین است حکم ابو الانجمة
محض عناد است و طغیان یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدا را در آنچه شما را امر و نهی
کند واطیعوا الرسول و اطاعت نمائید رسول او را در آنچه فرماید بجهة امر و نهی او موافق و مطابق اراده او سبحانه ولا تبطلوا اعمالکم
و باطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعه یا عجب یعنی بآن و ادنی و منت نه آنکه مراد احباط طاعات باشد بکبایر هم چنانکه مذهب اهل الحبا

استه

ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه کافر شدند وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدا که آن سلوک دین و طریق
ثم ماتوا پس بمردند یعنی کشته شدند روز بدر وهم کفار و حال آنکه کافر بودند فلن یغفر الله لهم پس هرگز نیامرزد خدای
ایشان را و مراد آنکه اینها بتقلید رؤسای کفر در باب مخالفت و اجب مخصوص حکم می شوند چنانکه در علم اصول مقرر است پس این شامل جمیع کفره باشد که
صفه کفر بر ایشان غالب باشد بعد که فلاء کفار را در آن می اندازند تا آنکه ترغیب اهل ایمان میکند بر قتال و تحریض ایشان بر جهاد مینماید و میگوید که فلا
تهنوا پس سستی مکنید ای مؤمنان در کارزار نمودن با کافران وتدعوا الی السلم و مخوانید ایشان را بصلح و اشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف و
عجز شماست وانتم الاعلون و حال آنکه شما برترید و غالب و معذرت بر هم ایشان که در کلام مستا باشد که حق تعالی وعده مؤمنان را
اخبار نموده باشد و وعده داده یعنی شما غالب و فیروزید بر کفار والله معکم و خدای با شماست بنصرت و یاری دادن شما ولن یترکم و هرگز
ناقص نکند خدای و بر سبیل نکرداند شما را اعمالکم از ثواب کردارهای شما بلکه شما را ثواب زیاده بر قدر اعمالکم داده تواند و
فله عشر امثالها پس چگونه ثواب اعمال شما را ناقص و منقطع گرداند آنکه تحقیر بعث و طلب آخرت تحقیر دنیا میکند و میگوید که انما الحیوة
الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب بازی است ناپاینده ولهو و مشغولی بی اعتبار و از زینتها تجمل است آنکه دلبستگی را نشاید وان تؤمنوا
و اگر ایمان آورید بخدا و رسول وتتقوا و بپرهیزید از معصیت و سایر منهیات یؤتکم اجورکم بدهد مزدهای ایمان و ثواب اعمال الحسنه
شما را در آخرت بروجه اکمل ولا یسئلکم و نخواهد خدا بمزد دادن شما اموالکم مالهای شما را یا نمی خواهد رسول خدای برای اجر
رسالت اموال شما را و بعضی گویند که مراد آنست که نمی خواهد خدای از شما همه اموال شما را بلکه با نفاق اندکی از آن راضی گشته که آن عشر است و
نیم عشر و ربع عشر و بمعنی الخبر بدل بکر ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما همه مالهای شما را فیحفکم پس مبالغه و الحاح نماید در طلب
هذه ان تبخلوا بخیلی کنید بآن و از آنچه خوشی و طیب نفس ندهید ویخرج و ظاهر کرده الله خدای با این خواستن اضغانکم کینهای شما را
بسبب این خواستن کراهت و بغض بخدا و رسول پیدا کنید و اسناد اخراج ضغائن بخل بجهت سببیت است و گفته اند که آن طلب اموال است بر سبیل
الحاح وجه آنست بوده که ضمیر راجع بخل باشد یعنی بخل شما ظاهر کرده کینه و بغض شما را نسبت بخدا و رسول بنا بر این اسناد بر سبیل حقیقه
باشد ها انتم ها آگاه باشید ای گروه مخاطبان که انتم هولاء شما آنکسانی هستید که تدعون خوانده شده اید لتنفقوا برای آنکه نفقه
کنید فی سبیل الله در راه خدا یعنی امور گشته اید بآنکه زکوة مال بدهید با آنکه مال خود را در اسباب احتیاجات صرف نمائید فمنکم پس بعضی از
شما من یبخل کسی است که بخیلی میکند بزکوة و دادن نفقه ها ومن یبخل و هر که بخیلی کند فانما یبخل پس جز این نیست که بخیلی میکند عن
نفسه از نفس خود منع میکند زیرا که خود را از مثوبت عظیم محروم میسازد و بعقوبت دائمه گرفتار میکند این دلالت بر آنکه غنی معطی لحوح
بخلا در بخل از فقیر عاطی و متکبر بخل بعن جهة آنست که متضمن معنی امساکست و بعضی گفته اند که معنی آنست کسیکه بخیل است نفس و لست یعنی
نفس اماره او مانع اعطای او می شود پس ضرر بخل بنفس او باشد یعنی والله الغنی و خدا بی نیاز است از صدقات و نفقات واجبه و مندوبه
شما وانتم الفقراء و شما محتاجانید بآنچه نزد اوست از خیرات و مغفرت و اعطای نعم عظیمه و ثواب جسیمه و درجات عالیه و مراتب عالیه
پس چون انفاق میکنید نه در مقابل آن ثواب جزا یافته اید چه مضمون که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یکی را ده عطا فرماید بلکه بفضل
خود زیاده از آن تفضل مینماید چنانکه در آیه کریمه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة
این حاصل آیه آنست که امر بانفاق نه بجهة احتیاج او سبحانه است بلکه بجهة انتفاع شماست وان تتولوا و اگر اعراض کنید و برگردید از ایمان و
یعنی اگر روی بگردانید از آنچه بآن مامور شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام یستبدل قوما غیرکم بدل کند خدا گروهی دیگر را که غیر
از شما باشند یعنی شما را معدوم کند و جماعتی دیگر را بعوض شما موجود سازد ثم لایکونوا امثالکم پس باشند آن جماعت مانند شما ملکه
از شما باشند و امثال اوامر مذکوره و انتها از اعمال نکرده باشند بر او بجای آنکه تا بمقابل بما انفسنا و ابو دردا بعد از قرائت این آیه میگفت که ابشروا یا بنی
فروخ و از ابو هریره مرویست که اصحاب از حضرت رسالت پناه پرسیدند که اینها کدام گروه اند که از ما مطیع تر باشند آنحضرت دست بر ران سلمان
فارسی زد و فرمود که هذا و قومه آن گروه این مرد است و قوم او بعد از آن فرمود که والله الذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطا بالثریا لتناوله
رجال من فارس بحق آن خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر بالفرض ایمان از ثریا آویخته شود هر آینه جماعتی از فارس
بدان رسند و از امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده که آنحضرت فرمود که ان تتولوا یا معشر العرب یستبدل قوما غیرکم یعنی الموالی
اگر اعراض نمائید ای گروه عرب از ایمان آوردن استبدال کند خدای گروهی را که غیر شما باشند یعنی عجمان و بحکم اهل البیت از حضرت امام جعفر
علیه الصلوة والسلام مرویست که والله ابدل بهم خیرا منهم الموالی خدا سوگند که بدل کرد بایشان بهتر از ایشان که موالی و شیعیان اهل بیت اند سورة
الفتح مدنیست و عدد آیات آن باجماع جمیع علما بیست و نه است در فضل قرائت آن ابی بن کعب از حضرت رسول نقل کرده که هر که این سوره را قرائت نماید
هم چنانست که با محمد در روز فتح مکه حاضر بوده باشد و در روایت دیگر آمده که هم چنانست که با اصحاب محمد در مبایعت متابعت نموده و بخاری در صحیح
خود از عمر روایت کرده که ما در سفری همراه رسول بودیم فرمود که دوش سوره بمن نازل گشته که دوستتر است نزد من از دنیا و آنچه در اوست بعد از این
سوره را تلاوت نمود و قتاده از انس روایت میکند که چون ما بسبب منع کفار از دخول حرم محزون شدیم بجهة آن بیا غمگین و اندوهناک شدیم چون
حق تعالی این سوره را انزال نمود حضرت رسول فرمود که سوره بمن نازل گشته که دوستتر است نزد من از هر چه در دنیاست و از عبدالله بن مسعود مرویست
که چون رسول صلی الله علیه و آله از حدیبیه مراجعت نمود اندوه و بدی که ناقه آنحضرت گرانی شد و از رفتار باز ماند چون نزد آنحضرت آمدیم اثر فرح و سرور
بر جبین مبین او مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم فرمود که الحال سوره بمن نازل شد که بهتر است از همه دنیا است و عبدالله بن بکر از پدر خود نقل کرده که

مغفر

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که حصّنوا اموالکم و نساءکم وما ملکت ایمانکم من التلف بقراءة انا فتحنا لک فتحا مبینا الی آخرها
وانچه دارید در تصرف شما است بحصار کنید بقراءة سورة الفتح و بدانید که هر که بر قراءت این سوره مداومت نماید منادی باواز بلند ندا کند بر وجهی
که همه خلایق بشنوند که ای بنده تو از جمله خواص منی پس بفرشتگان ندا کند که او را به بندگان صالح من ملحق سازید و در بهشت نعیم ساکن گردانید
و او را از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعده فتح به پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد فتح البلاد و تبا اهل ایمان اساس امور
دینیه و دنیویه فرع عطاء مطلق حضرت عزت است و سلطنت ظاهره او بر کافه بریه از اینجهة بعد از آیه والله الغنی وانتم الفقراء انزال این سوره فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

انا فتحنا لک فتحا مبینا بدرستیکه ما فتح کردیم و کشودیم برای تو فتحی روشن و کشودنی هویدا و علما را در این فتح اقوال است ... اکثر
قتاده و جمعی از اهل تفسیر برانند که این فتح فتح مکه است پس معنی انست که ما فتح مکه کرده ایم از برای تو فتحی اشکار او مراد وعده فتح مکه است یعنی مکه
از برای تو خواهیم کشود و تعبیر بماضی بجهة تحقق وقوع است و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه بود چنانچه ارباب سیر از اصحاب
تواریخ بتواتر نقل کرده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در سال ششم از هجرت در واقعه دیدند که با جمعی از اصحاب بطواف مکه معظمه رفت
و بافعال العمره اقدام نمود اصحاب بعد از شنیدن این خواب تصور کردند که تعبیر این واقعه در همین سال ششم واقع خواهد شد حضرت رسالت پناه بجهه
اسباب سفر اشتغال نموده در روز دوشنبه غره ذیقعده همین سال از مدینه بیرون رفته بعمره احرام گرفت و بجهة هدی هفتاد شتر همراه خود برد اکثر اصحاب
بالحضرت متفق شده طریق مرافقت پیش گرفتند و چون خبر توجه انحضرت بمشرکان مکه رسید بر منع انحضرت از زیارت خانه کعبه اتفاق کردند و از مکه بیرون
آمده در بلدح جمع شدند و لشکر بسیار آراستند حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر اینحال اطلاع گشته بحدیبیه نزول اجلال فرموده و از طرف مشرکان عروة
بن مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس احابیش بود نزد انحضرت آمدند تا منشاء امدن انحضرت را بازپرسیدند معلوم کنند و چون دانستند که انحضرت داعیه
حرب ندارد بلکه بزیارت کعبه امده مراجعه نمودند و صورت حال را با قریش انها کردند و قریش بر حمیت جاهلیه مصر گشته راضی نشدند که انحضرت با اصحاب
بزیارت کعبه ایند و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم عثمان را باینجماعت فرستاد تا قریش را راضی گرداند ایشان او را محبوس گردانیدند و آوازه قتل
او در میان اصحاب افتاد و بیعت الرضوان واقع شد چنانچه تفصیل این عنقریب سمت تحریر خواهد یافت کفار از استماع خبر بیعت خایف گشته سهیل
بن عمرو را بجانب انحضرت فرستادند و صلح کردند و با ملاحظه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله صلحنامه نوشتند بر وجهی که ده سال میان اهل اسلام
و مشرکان قریش حرب نباشد و ستر احجه را یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان امسال باینجا نیایند و عمره را بگذارند اکثر اصحاب از این صلح محزون
شدند و انحضرت در همان موضع بفرمود تا سر هدیها را ... بعضی تن از ... کردند و بعضی ... و سلیمی داده بمکه فرستاد
تا در مروه قربان کنند بر مساکین و فقرای انجا قسمت کنند و صحابه نیز اقتدا بسید انبیا نموده حلق و تقصیر مشغول شدند و هدیهای خود را قربان کردند
و انحضرت بیست روز در حدیبیه مکث نموده و در شبی از شبها ابن سوره فرود امد و از اینجا است که بعضی این را بر نحو تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم
از برای تو حکمی ظاهر و هویدا که ان صلح حدیبیه است با قریش در حدیبیه فی الحقیقه این صلح مقدمه فتح بسیار باشد چه ان سبب فتح مکه گشت و اهل اسلام که در
مکه دین خود را مخفی میداشتند بکفار مجاهده نمودند و قرآن براءت الحوا ... بعد از سه سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام مشرف شدند و بعضی
این بیعت الرضوان واقع شد و از آن چند روز فتح خیبر دست داد و حضرت رسالت چند کس از اهل اسلام را از نخلستان خیبر طعام داد و اهل روم بر فارس
غالب گشتند چه ان مصداق قول او سبحانه بود که سیغلبون فی بضع سنین و از جابر روایت کرده اند که ما کنا نعلم فتح مکه الا یوم الحدیبیة مانعلم که
عالم نشدیم بمکر در روز حدیبیه چه آن مبدا فتح مکه بود و وجه تسمیه صلح بفتح ارباب تسمیه شیء است باسم مابول و از زهری نقل کرده اند که تسمیه صلح بفتح بجهة
انست که معنی فتح کشودن ابواب مغلقه است و چون صلح حدیبیه میان اهل اسلام مسدود و منغلق بود تا انکه حقیقة فتح آن نمود از این جهة باین اسم
مسمی شد و براء بن عازب از یاران ابنفتح استفسار نمودند گفت شما انستکه این فتح مکه است اما ما فتح مکه و از حدیبیه مبدا میدانیم و شماره از فتح از حدیبیه
میکنیم چه صلح حدیبیه مقدمه فتح مکه بود و در ان روز ما چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت رسالت بودیم و در ان نواحی هیچ ابی نبود مگر در چاه
حدیبیه و ما آن را بغایت فرط حاجت همه آب را کشیدیم بحیثیتی که قطره آب در ان باقی نماند پس شکایت عطش و فقدان آب را بعرض حضرت سید کائنات رسانید
حضرت سید کائنات ظرفی را طلبید بعد از وضو ساخت مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه در انچاه ریخت فی الحال بفرمان حضرت ذو الجلال
از انجا فوران نمود و انچاه پر آب شد و بالا امد تا انکه مردم با یکدیگر از انچاه آب می خوردند و آب را بیرون میکردند محمد بن اسحاق فی سنیانا از زهری
روایت کرده و او از عروة بن زبیر و عروه او از مسعود بن مخرمه که رسول صلی الله علیه و آله چون بحدیبیه رسید با اصحاب گفت فرود ایند گفتند یا رسول الله
در اینجا آب نیست رسول صلی الله علیه و آله تیری را از جعبه خود بیرون اورده و بیکی از اصحاب داد و فرمود که در یکی از انچاهها در این تیر را در انجا فرو برد چون تیر
فرو برد چندان آب از انجا فوران بیرون مردمانی که گرداگرد انچاه بودند ابر ابستسقی مید اشتند و سالم بن ابی جعد گوید که از جابر پرسیدم که شما چند
کس بودید که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدیبیه فرود امده بودید گفت قریب بهزار و پانصد کس بودیم و در ان روز تشنگی بر ما غالب شد انحضرت ظرفی
طلبید و دست مبارک خود را در میان آن آب نهاد آب از میان انگشتان او بیرون می آمد و ما میخوردیم تا انکه همه سیراب شدیم و ظرفها پر کردیم
بودیم و اگر از آن باقی میماند و باقی تفصیل وقایع حدیبیه و شروط صلح عنقریب مذکور خواهد شد و بعضی معنی آیه را بر این حمل کرده اند که ما حکم کردیم
از برای تو که سال آینده در مکه معظمه داخل شوی و نزد بعضی دیگر مراد از این فتح فتح خیبر است و مجمع بن حارثه انصاری که یکی از قراء بود و قرآن از بر داشت روایت
می خواند روایت کرده که ما در حدیبیه با حضرت رسالت پناه همراه بودیم و چون از آن موضع مراجعت نمودیم مردمان در راه می شتافتند و جمعی با یکدیگر
تاختند من گفتم که شما را چه می شود که باین سرعت میروند گفتند بر رسول وحی نازل شده من نیز مسارعت نمودم و نزد یک کراع الغمیم برسول رسیدم

چون همه مردمان نزد او جمع شدند این آیه را تلاوت فرمود انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب گفت یا رسول الله أفتح هو او ما فتح است این فرمود اری
بخدائی که نفس من در دست قدرت او است که همین فتح است پس در آن چند روز فتح خیبر کرده و غنیمت انرا بر اصحاب قسمت فرمود و گفت شعبی فرموده که بعد از نزول این
آیه آیات عظیمه و علامات غریبه بفعل امد یکی صلح حدیبیه دوم بیرون امدن آب از چاه حدیبیه سیم و جهی که مذکور شد سیم فتح مکه چهارم فتح خیبر
پنجم ظفر اهل روم بفارس و اهل کتاب بمشرکان ششم وعده مغفرت که لیغفر لک الله دو این فتح است باعتبار اسبیت ان از جهاد با کفار
و ازاله شرک و اعلاء کلمه اسلام و تکمیل نفوس ناقصه و تخلیص ضعفه از دست ظلمه یعنی فتح از حیثیت تفرع آن بر مشقت جهاد که مستلزم رفع شرک
و ترفع اسلام است سبب آن شد که بیامرزد خدای از برای تو ما تقدم انچه گذشته است پیش از وحی من ذنبک از گناه تو که ترا منسوب بانکار
امت تو وما تاخر و انچه پیش از آن واقع شده یعنی حق تعالی بیامرزد جهاد که سبب فتح است بیامرزد و در گذرد از ستمهائی که بر لسان نمودی پیش از
وحی و بعد از آن یا از گناهان متقدم و متاخر که از امت تو صادر شده و خواهد شد بعد انکه اهل خلاف را در معنی مغفرت ذنوب متقدمه متاخر
حضرت رسالت اقوال است یکی انکه بیامرزد خدای معاصی ترا که قبل از زمان بعثت و بعد از آن از تو صادر شده دوم انکه خدای در گذرد
از معاصی تو که پیش از زمان فتح و بعد از آن واقع شد سیوم انکه مغفور سازد گناهان ترا که از اول عمر تا این زمان از تو واقع گشته و انچه بعد از این
از تو صادر شود تا انقضاء اجل چهارم انکه در گذرد از ذنوب مادر و پدر تو که ادم و حوا است بر کت ممیمنت تو بیامرزد گناهانی که از امت تو واقع
می شود تا زمان قیامت بوسیله دعا و شفاعت تو پنجم انکه در گذرد از صغایر تو که از روی خطا و نسیان از تو صادر شده و خواهد شد و چون
براهین واضحه و حجج باهره دال است بر عصمت انبیاء از ذنوب صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر پس همه این اقوال مذکوره باطل و فاسد باشد صغیر و کبیر واقع
و نیز مبطل قول الجراحیه است که نزد اهل سنت معاقبه بر صغیره مستلزم ظلم است از او سبحانه پس عقاب بر صغایر مترتب نشود و ذکر غفران بی
تفضل و امتنان بی معنی باشد انچه موافق مذهب اهل حق است چند وجه است یکی انکه خدای بیامرزد انچه پیش از این زمان واقع شده از ذنب امت تو
و انچه بعد از این واقع شود تا قیامت بنا بر این اضافه ذنب بانحضرت بجهة شدت اتصال او بامت باشد و موید این وجه است انچه مروی است از
مفضل بن عمر که معنی این آیه را از امام ناطق جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند فرمود که والله ما کان له ذنب لکن الله سبحانه ضمن له ان یغفر
ذنوب شیعة علی ما تقدم من ذنبهم و ما تاخر یعنی بخدا سوگند که رسول را هیچ گناه نبود و هرگز از او گناهی صادر نشد و لیکن خدای ضامن شد از برای که
گناهان شیعه علی بن ابیطالب را انچه متقدم و انچه متاخر واقع شده و نیز عمر بن یزید روایت کرده که معنی این آیه را از ابی عبدالله صلوات الله علیه پرسیدند
فرمود که ما کان له ذنب و لا هم بذنب لکن الله حمله ذنوب شیعته ثم غفرها له یعنی رسول هیچ گناه صادر نشد و هرگز قصد گناه نکرد و لکن خدای تعالی
ذنوب شیعه علی را بر او تحمیل کرد و بعد از آن همه را بیامرزید از برای خواطر وی وجه دوم قول علم الهدی است که در تنزیه الانبیاء ایراد نموده مختصر
ان اینکه ذنب مصدر است و اضافه مصدر بفاعل و مفعول هر دو جایز است و در اینجا اضافه مصدر بفاعل و مفعول هر دو جایز است و در اینجا
اضافه او بمفعول است و معنی انکه خدای بپوشاند ذنب اهل مکه را که نسبت بتو بجای اورده اند از اخراج تو از مکه و ایذا و آزار رسانیدن تو و بعد از اخراج
از دخول منع کردن و قصد ساختن تو از زیارت کعبه معظمه و بنا بر این تاویل مغفرت بمعنی ازاله است و نسخ احکام و عقاب بر دشمنان او بر اوست حمل
معنی آیه اینکه صلح حدیبیه و فتح مکه بجهة انست که باز پوشاند خدای و زایل کرداند از برای تو اعمال شنیعه و افعال قبیحه اهل مکه که نسبت بتو ظهور
رسانیده اند از اخراج و صد و منع و ایذا و آزار و انواع مکاید و لهذا مغفرت را جزای جهاد و علت فتح گردانیده و اگرچه مراد مغفرت ذنوب
ان باطل است بفتح غیر معقول باشد زیرا که مغفرت ذنوب تعلقی بفتح ندارد پس چگونه علت فتح باشد و از اینجا معلوم شد که مراد بتقدیم و تاخر ذنوب
افعال قبیحه اهل مکه است که پیش از فتح و بعد از آن نسبت بانحضرت و سایر اهل اسلام بجای اورده بودند و مغفرت آن از افعال العباد است یا وجه
انست که مراد به ذنب ترک مندوب است چنانچه ابن شهرآشوب و ابو جعفر حسنی ... زیرا که دلایل ظاهره و براهین قاطعه دال است بر انکه انحضرت در جمیع اوان
او امر و نواهی واجبه مخالفت نموده پس اطلاق ذنب بر ترک اولی باشد و بجهة علو قدر و رفعت شان او جایز است که افعال المباحه غیر ذنب
را و مستحی بذنب باشد وجه چهارم انکه این قول جاری مجرای تعظیم و حسن خطاب است از قبیل عفی الله عنک و ابو جعفر طوسی از معنی نیست نیز انکه
عاده جاری نشده بانکه مثل این قول بر لفظ دعا باشد و لام علة منافی این است وجه پنجم انکه معنی این است که اگر بالفرض ترا ذنب قدیم و جدید بوده باشد
خدای از جهة ان مشقتها که در ضمن فتح کشیده بیامرزد ویتم و تمام کرداند بفضل عمیم نعمته علیک نعمت خود را بر تو در دنیا بنصرت و ...
اعدا و فتح بلاد و اعلای امر و ابقای شرع تو و ختم نبوة ملکیت و سلطنت غلبت دین اسلام بر سایر ملتها و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت
و خواست ویهدیک و بنماید ترا صراطا مستقیما راه راست در تبلیغ رسالت و اقامت مراسم ریاست و ثابت دارد ترا بر راهی که ... و ...
جنت وینصرک الله و یاری دهد ترا خدای نصرا عزیزا یاری که در او عزت و غلبت باشد یا یاری که منصور بان عزیز شود بنا بر ...
وصف نصرت بصفت منصور جهت مبالغه است و مراد اینکه خدای ترا بسبب این نصرت غالب و قاهر گرداند بر همه مردمان و ترا عظم ملوک و ملت
سلاطین سازد و دین ترا اعز ادیان گرداند بر وجهی که هیچ جبار و اهل ملت نتواند که با تو خلاف بر ابری کنند چه جای انکه بر تو غالب شود و ملک
و ملت چون مغفرت گناهان و نصرت بر دشمنان مقصد اصلی و مطلب اعلی است نزد اهل ایمان بجهة صریح دلالة این هر دو بر عز و ...
و تضمن تمامیت نعمت و هدایت و ان از جهة دلالت هر دو و تصریح فاعل نمود در غیر ان اکتفا بضمیر فرمود پس اظهار فاعل در مغفرت و نصرت و علت
اکتفا بضمیر بجهة اهتمام باشد بشان این هر دو موید این است ایراد نعمت و هدایت در ما بین مغفرت و نصرت چه ان مشعر است باحاطه و شمول این هر دو
بر آن و بدانکه چون بعضی از اصحاب در فتح مردد بودند چنانچه از موسی عقبه مروی است که در حین مراجعت از حدیبیه مراجعت فرمود در اثنای طریق
مردی از اصحاب گفت که این چه فتح است که ما را از بیت الحرام مصدود ساختند و هدی ما را از وصول بمحل خود منع کردند این خبر برسول رسید

که مثل این کلام هذا بل هو اعظم الفتوح این بدستی راست که ابن مردم گفته اند این فتح است که می گوید بلکه این فتح بزرگتر بن فتحهاست چه مشرکان از روی صدق و شوکت خود نیز با تو درطریق صلح خوض دارند و مسئلت ترک حرب کردند و امان خواستند از بن جهة حقتعالی فرمود **هُوَ الَّذِي** اوست آنکسی که **أَنْزَلَ السَّكِينَةَ** فرو فرستاد چیزی که موجب سکون و ثبات بود **فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ** در دلهای گروندگان تا از آن وجه بینه بوده که مستلزم بصیرت ایشان شده در امر فتح و سبب مبادی نفوس ایشان داران و این مخصوص بود باهل ایمان دا ما نفوس غیر ایشان دا با مضطرب و متزلزل بود و بوی یقین و روح طمانینه بقلوب ایشان نرسید و نزد بعضی مراد بسکینه عالمات نصرت موعود است و اغلاک محو شان قدم ایشان شده در قتال و سبب سکون قلوب ایشان در انحال و گویند که اینجا اهل ایمان بان سکون طلب پیدا کردند و صلح حدیبیه و امنیت بعد با تعظیم و توقیر ایشان خدا و حضرت رسالت را و بر هر نقدیر از انزال سکینه **لِيَزْدَادُوا** تا زیاده کنند مؤمنان **إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ** گرویدنی با گرویدن خود شان یعنی بجهة رسوخ عقیده و اطمینان نفس افزون شان یقینی خود را با یقین دیگر در شاهده دلایل و ظهور موعود شده بود ندا و وقوع فتوح متعاقبه و علو کلمه اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان یا بیفزایند ایمان خود را که با صول دین داشتند با ایمان بفروع ان وازا بن عباس منقولست که اول ما اتاهم به النبي التوحيد فلما امنوا بالله وحده انزل الصلوة والزكوة ثم الحج ثم الجهاد ثم الولاية على ابیطالب اول چیزی که پیغمبر با مت خود اورد توحید بود چون بیکانگی خدا ایمان آوردند ایشان را بنماز و زکوة امر کرد و چون این تصدیق کردند حج و جهاد بر ایشان فرض کرد و بعد از ان ایشان را بولایت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه امر کرد و ایشان را مر با ایمانی دیگر می افزودند تا انکه بولایت علی بن ابیطالب ایمان خود را تمام کردند چون طبایع از امور شاقه منزجر و کریه اند خصوصا امر جهاد که متضمن مشقت بسیار و اتلاف نفوس است ایشانرا حقتعالی تحریص ایشان نموده در باب جهاد بقوله **وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** و مر خدا راست لشکرهای آسمانها و زمینها از ملائکه و جن و انس برای اهل ایمان بنصرت الهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهید که هر که جنود آسمانها و زمین در تحت فرمان او بود او را لشکری در وقت محاربه با اعداء نمی گذارد بلکه اگر مصلحت و حکمت او اقتضا کند اهل آسمان و زمین را مدد ایشان فرستد چنانکه در روز بدر که ملائکه را بمعاونت ایشان فرستاد و حکمت در آنکه همه کفار را بدین وسیله هلاک نسازد تا علم اصحاب را بجرح و تعدیل اهل ایمان از اصلاب ایشان و تعریض مجاهدان بثواب جنان و لهذا فالجله ذکره **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا** و هست خدا دانا بمصالح بندگان **حَكِيمًا** صواب کار و در آنچه کند یعنی همه افعال او بر وجه حکمت و صواب از او صادر می شود از جمله حکم او است که انزال سکینه نمود بقلوب اهل ایمان بوسیله صلح حدیبیه و وعده فتح مکه و غیر آن **لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** تا در آرد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بجهة رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکر گذاری بر آن **جَنَّاتٍ** بوستانهای مملو از اشجار **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** که می رود در زیر اشجار آن جویها **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی که جاوید باشند در آن **وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ** و برای آنکه بپوشد از ایشان سیئات ایشانرا و بر اندازد عقاب نفرمایند **وَكَانَ ذَلِكَ** و هست این ادخال و تکفیر **عِنْدَ اللَّهِ** نزد خدای **فَوْزًا عَظِيمًا** رستگاری بزرگ و ظفری جلیل القدر بندگان او دا و برای که هیچ فوزی زیاده از این نیست که ایشان از معاصی و آلودگیها پاک کرده شده و بروضه رضوان در آیند و بدانکه از اهل تفسیر لام لیدخل را متعلق می دانند بدانچه که لازم منطوق لله جنود السموات والارض مفهوم میکرده معنی آن این است که خدا مدبر امر جنود آسمان و زمین است از روی حکمت بگمارد بعضی را بر بعضی غالب کرده اندو بایشان بکرد تا ایشان ایقاع مصالح منماید تا معلوم شود که اینست تا مؤمنان بنصرت و مصالحه معرفت پیدا کنند و بشکر گذاری اشتغال نمایند و بجهة آن و بسبب آن ایشان را ببهشت جاودانی در آرد و بعضی گفته اند که ایشان نمایند و نزد بعضی دیگر متعلق است بقوله لیزدادوا یعنی مؤمنان جهة سکینه زیاده کنند ایمان را تا ایشان را داخل بهشت سازد و کلمات ایشان را برهاند و نزد دیگر متعلق است بقوله انا فتحنا لک فتحا مبینا همچنانکه لام لیغفر لک الله متعلق است بدان بتقدیر کلام اینکه انا فتحنا لک لیغفر لک الله انا فتحنا لک لیدخل المؤمنین والمؤمنات و عدم او خال حرف عطف بر آن بجهة اعلام مردمانست باین تفصیل و موعود خبرات است و اینکه فتاده از انس روایت کرده که رسول در حین مراجعه از حدیبیه بجهة صد عدو شدن او از دخول مکه غمناک شده بود که آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله بر او نازل شد خوشحال گشته فرمود که این آیه نزد من دوست تر است از هر چه در دنیاست اصحاب گفتند یا رسول الله این تهنیت است حضرت حق سبحانه وعده فتح مکه داد با مؤمنان بشکرانه انعام تا ایشان را بوسیله او به بهشت جاودان بی فوز رسانند **وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ** و عذاب کند مردان و زنان منافق از اهل مدینه **وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ** و مردان و زنان مشرک را از اهل مکه **الظَّانِّينَ بِاللَّهِ** که گمان برندگانند بخدای **ظَنَّ السَّوْءِ** گمان بد که آن عدم نصرت است خدا را بر اهل مکه و عدم ظفر اهل اسلام بر کفره و مقهور و مغلوب شدن ایشان و مجید **عَلَيْهِمْ** بر این کافران **دَائِرَةُ السَّوْءِ** گردش بد یعنی کافران بدانکه بر اهل اسلام می برند بر ایشان باز گشته همه مغلوب و منکوب کشته و بهلاکت ابدیه گرفتار شدند **وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** و خشم گرفت خدای بر ایشان **وَلَعَنَهُمْ** و دور ساخت از رحمت خود ایشان را **وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ** و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را **وَسَاءَتْ مَصِيرًا** و بد باز گشتنی است دوزخ و بدانکه واو در جمله ثانیه و ثالثه در موضع فا است برای که لعن سبب اعداد است و غضب سبب لعن پس این مستلزم در فا باشد لکن چون که مراد استقلال هر یک از انهاست در وعید بدون اعتبار سببیت این بحسب اختیار و او نموده شد و بعد از آن بجهة زیادتی تخویف ایشان فرموده **وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** و مر خدا راست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی آسمان و همه مسخر فرمان و مملوک وی اند چنانکه عساکر منقاد سردار خود باشند پس از انتقام کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد بود و چون این جمله در اول متصل است بذکر مؤمنان و در اینجا مقام با حوال المشرکان و منافقان این ذکر آن در اول بجهة وعده مؤمنان بفتح با نصرت الهی مستوثق و مستظهر باشند و اعاده آن در این مقام بجهة

وعید مشرکان و منافقانست تا از عقوبت الهی خایف گردند و تنبیه بر آنست که این تهدید و وعید ایشانست که وعده اثبات متغیر ان نموده **وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا** و هست خدای غالب در قهر و انتقام خود از اعدا **حَكِيمًا** دانا و راست کار که بمقتضای حکمت بعمل آرد جمیع افعال و اعمال بعرض مصلحت است آنکه بجهة وعده بدرستی از جمله که معقول قول کفار است خطاب نمود بر آنحضرت که **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ** بدرستیکه ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان **شَاهِدًا** در حالتیکه گواه باشی بر آنچه از امت تو صادر می شود از طاعت و معصیت و قبول و رد ایمان **وَمُبَشِّرًا** و مژده دهنده مر مطیعان و مؤمنان را بجاودان و ثواب که وعده اوامر و نواهی اطاعت تو قبول نموده اند **وَنَذِيرًا** و بیم کننده بعذاب الیم در دوزخ کسانی را که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال تو استماع و قبول نکرده اند و این ارسال و شهادت و تبشیر و نذارت **لِتُؤْمِنُوا** برای آنست که تصدیق کنید ای بندگان **بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** بخدای و رسول او **وَتُعَزِّرُوهُ** و تقویت نمائید او را یعنی دین او را و سول او را یاری کنید **وَتُوَقِّرُوهُ** و بزرگ دارید او را یعنی فرمان او را بتعظیم یعنی اطاعت او امر و نواهی او نمائید **وَتُسَبِّحُوهُ** و پاکی و پاکیزگی یاد کنید او را یعنی نماز گذارید برای او **بُكْرَةً وَأَصِيلًا** در صبح و شام یا تنزیه او کنید از او صافی که لایق بجناب او نیست و مروی است از ابن عباس که گفته اند که مراد باین صلوة فریضه صلوة ظهر و عصر و بعضی دیگر صبح و عشا است و ضمیر خطاب در لتؤمنوا اسلوبی است می تواند بود که راجع بامت باشد بر آنکه خطاب او نازل منزله خطاب امت است بلکه بعضی مفسران ضمیر تعزروه و توقروه را راجع به پیغمبر و تسبحوه را بحق سبحانه و معنی این حمل میکنند که نصرت پیغمبر دهید و تعظیم و تبجیل او نمائید و پسبیح او سبحانه شوید بخلاف ظاهر است و موجب تفکیک ضمیر و بدانکه این دالست بر بطلان قول مجبره که قایلند باینکه خدای مر بعضی کفر است از کفار و بتوحید با تعالی داده این است صریح فرموده تا انکه مردمان بطاعت ایشان رجوع کنند حکایت آورده اند که در حینی که کفار سید ابرار و اصحاب اخیار را از دخول حرم منع کردند و او را عثمان را بمکه فرستاد و چون تکذیب در حدیبیه شایع شد که عثمان بقتل رسید آنحضرت اصحاب را در تحت شجره جمع کرده با ایشان بیعت نمودند و اصحاب بر حیثیتی که تا ایشان دست بر دست پیغمبر نهاده بیعت کردند که تا جان در طریق متابعت آنحضرت سعی داشته و هیچ نقصان در طریق حرمان سلوک ننمایند و بجهة کمال رغبت ایشان بود که این بیعت مسمی شد بیعت الرضوان و در اثناء این آیه نازل شد که **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستیکه آن کسانی که **يُبَايِعُونَكَ** بیعت می کنند با تو در این موضع **إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ** جز این نیست که بیعت می کنند با خدای چه مقصود ایشان از این بیعت رضای او سبحانه است دیگر آنکه بحکم و من یطع الرسول فقد اطاع الله طاعت رسول همان طاعت خداست پس بیعت با او هم بیعت با خدا باشد و این بر طریق تخییل تاکید این معنی نموده بقوله **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** یعنی دست پیغمبر که در حکم دست خداست بالای دست ایشان است می تواند بود که اینجمله حالیه باشد یعنی اصحاب بیعت کردند با رسول خدای در حالتیکه دست آنحضرت بالای دست ایشان بود و چون او سبحانه منزه است از جوارح و صفات اجسام پس غرض از این قول تقریر این معنی است که عقد میثاق با رسول خدا همچون عقد میثاق است با خدا بی تفاوت میان انها و تسمیه این عقد به بیعت بسبب آنست که انعقاد آن بر بیع انفس ایشان بود بدخول بهشت و از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت است که کیفیت بیعت رسول بر بالای دست ایشان بوده بود که ایشان دست دراز کردند و رسول دست ایشان را بکرفتی و از ابن عباس منقولست که معنی آیه این است که قوت خدا بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرة یا در نصرت حضرت رسالت در دنیا بیشتر است از انکه نعمت خدا بر ایشان با رسول پیغمبر آخر الزمان بر بالای دست ایشان است بطاعت و بیعت و بعضی دیگر روایت کرده اند از جابر انصاری که گفت در حدیبیه با هزار و چهارصد تن بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم با اینکه هر که بگریزیم تا نمردن موت مگر این قیس منافق که در زیر شکم شتر پنهان شده با ما در بیعت موافقت نکرد حضرت حق تعالی بجهة ترهیب ناکث و ترغیب موفی آن این آیه فرستاد که **فَمَنْ نَكَثَ** پس کسیکه بشکند عهد و بیعت را **فَإِنَّمَا يَنْكُثُ** پس جز این نیست که می شکند از عهد **عَلَى نَفْسِهِ** بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث عاید نمی شود مگر بر نفس او چه در آخرة محروم باشد از ثواب و گرفتار انواع عقاب و بعضی نقل نموده اند که سه چیز راجع با هل آن می شود بمکر که ولا یحیق المکر السیئ الا باهله و ظلم که انما بغیکم علی انفسکم سیم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه **وَمَنْ أَوْفَى** و هر که وفا کند **بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ** بانچه عهد کرده است با خدای تعالی بر آن ثابت قدم شود **فَسَيُؤْتِيهِ** پس زود باشد که بدهد خدای او را **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ و ثوابی تمام که آن دخول جنة الله است و دار السلام از ابن عباس مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعزیمت مکه معظمه شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل قبیله اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع را طلبید و ایشان را برفاقت موافقت خود ترغیب نمود و فرمود که غرض من از رفاقت شما است که کثرت ما را در دخول مکه منع نمایند و احتیاج بمحاربه افتد ما را لشکری مستعد باشد پس احرام گرفته سیاق هدی نمود تا مردم بدانند که او عزم محاربه ندارد بلکه بقصد عمره متوجه می شود اعراب از محاربه قریش ترسیدند و امر مرافقت تساهل ورزیدند با خود گفتند که چگونه رفاقت نمائیم با جماعتی که عنقریب مغلوب قریش شوند و مقتول ایشان گردند پس هر یکی در این امر تعلل نموده را تخلف پیش گرفتند و حقتعالی پیغمبر خود را خبر داد که از این سفر مراجعت نمائی و بمدینه آئی **سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ** زود باشد که بگویند مر ترا باز پس مانده شدگان **مِنَ الْأَعْرَابِ** از بادیه نشینان یعنی قبایل مذکوره بنابر اعتذار کشوده گویند که **شَغَلَتْنَا** مشغول ساخت ما را از مرافقت و موافقت نمودن با تو **أَمْوَالُنَا** مالهای ما **وَأَهْلُونَا** و زنان و فرزندان ما و هیچ کس نبود که قایم مقام ما شود و غم خواری اموال ما کند و در ملاحظه عیال و اولاد ما قیام نماید و از این سبب ما از خدمت تو تخلف نمودیم و چون تخلف ما بسبب اعتذار بوده نه بر وجه تخبیث **فَاسْتَغْفِرْ لَنَا** پس آمرزش طلب بر آی ما از خدا تعالی حقتعالی از منافقی اضمیر ایشان خبر داده فرمود که **يَقُولُونَ** می گویند این متخلفان **بِأَلْسِنَتِهِمْ** بزبانهای خود **مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ** آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار ایشان نه با حقیقت است و طلب استغفار از ایشان از روی حقیقت

بجهة شك در دين و ضعف عقيده ايشان در امر او سبحانه و چون حال ايشان بر ايشان مستور بود در باب اعتذار بر منکوبند از روی نفاق و کذب قل
بگو در جواب عذر ايشان فمن يملك لكم پس کيست که مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند من الله از مشيت خدای شيئا چيزی را ان اراد
بكم ضرا اگر اراده نمايد خدای بشما ضرری که عقوبت باشد از قتل و خلل در مال و اهل او اراد بكم نفعا يا اگر خواهد بشما سودی که از نوات
برفاقت يا ظفر و نصرت و محافظت اموال و اهالی حاصل کلام آنست که اگر خدای اراده نفع يا ضرر و انسته باشد بشما هيچ کس نخواهد بود که قادر باشد در
دفع آن از شما پس آمدن شما بامن باعث ضرر نمی شود و عدم آن موجب نفع شما نمی گردد بلکه بر عکس بلوح فايده بشما اثر امداد بل كان الله
هست خدای بما تعملون خبيرا بآنچه ميکنيد دانا يعنی ميداند که تخلف شما از جهة مشغولی اموال و اهال است بل ظننتم
بلکه جهة آنست که گمان ميبرديد ان لن ينقلب الرسول آنکه باز نگردد پيغمبر والمؤمنون و مؤمنان الى اهليهم تو
اهالی خود بعد ابدا هرگز يعنی مشرکان بر ايشان دست يابند و همه را مستاصل سازند وزين ذلك و آراسته شد اين گمان يعنی شيطان
استحسانا بغير احبا اورا و ممکن ساخت في قلوبكم در دلهای شما وظننتم و گمان برديد ظن السوء گمان بد يعنی خدا با جلوه دانه
اسلام بر افتد وكنتم و گشتيد شما بر اين گمان بد قوما بورا گروهی هلاک شده کان نزد خدای يعنی بسبب فساد عقيده و سوء نيت و عدم خيرت
مشرف بر هلاکت عقوبت و سخط او سبحانه اند بسبب اين ظن بد که اين داند و از خير و صلاح بيرون و فتکان اند بجهة تهديد و وعيد ايشان
فرمايد که ومن لم يؤمن بالله و هر که نگرويد بخدا ورسوله و بفرستاده او يعنی بدل خود تصديق حکم ايشان نمايد فانا اعتدنا
پس بدرستيکه ما آماده ساختيم للكافرين از برای ناگرويدگان سعيرا آتش افروخته و وضع کافرين در موضع ضمير از آن است
انکه کسيکه جمع نکند ايمان بخدا و رسول کافر است پس تصديق احدهما کافی نباشد و بتحقق ايمان و تنکير سعيرا بجهة تهويل است و از آنکه
ان علم اللّٰه مخصوص است بطعمه معلوم بعد از جهة تسجيل تاکيد قول مذکور ميفرمايد که ولله و مر خدا راست ملك السموات و
الارض پادشاهی آسمانها و زمينها يعنی تدبير جميع امور علوی و سفلی و تنظيم ملکی همه در قبضه اقتدار او است يغفر می آمرزد
لمن يشاء از برای هر که خواهد ويعذب من يشاء و عذاب می کند بگناه هر که را اراده ميکند و معترفات که مشيت او سبحانه تابع
حکمت است پس مغفرت او نسبت با هر که خواهد بود و تعذيب او نسبت بعصی و چون رحمت او سبقت غضبی رحمت او سبحانه علی تسمية
از غضب وی از جهة بعد از اين ايشان صفات رحمت نموده بر صفات غضب تعبير نموده که وكان الله و هست خدای غفورا آمرزنده تو به کاران
رحيما مهربان بر ايشان و شبهه نيست در آنکه رحمت و صفات ابته او است و غضب صفت عرضيه و لهذا اکثر نسبت بمؤمنان است
می آورند بتو عنوانات آورده اند که حضرت رسالت در ذو الحجة الحرام سال ششم از هجرت از حديبيه مراجعت نمود و در محرم الحرام سال هفتم از آن به
غزوه خيبر توجه نمود و با صحاب وعده فتح و غنيمت داد و بفرمود که هر که در حديبيه حاضر بوده با من بغزا توجه نمايد و غير ايشان با ايشان موافقت نمايد
و چون عزم ايشان در اين باب جزم شد متخلفان بقصد امر الهی گفتند که بگذاريد تا ما نيز با شما بغزا تابع شويم وفا اعدا محاربه نمائيم جهت
از و وقوع اين قضيه پيغمبر خود را از ما فی الضمير ايشان اخبار فرمود بقول سيقول المخلفون زود باشد که بگويند باز پس ماندگان از
حديبيه و قبايل مذکوره اند از اعراب اذا انطلقتم الى مغانم چون روان شويد بسوی غنيمتها يعنی غنايم خيبر لتأخذوها تا که
فرا گيريد آنرا ذرونا بگذاريد ما را نتبعكم تا پيروی کنيم شما را در آمدن بخيبر و غزا نمودن با اهل آن يريدون می خواهند از متخلفان
يا بن قول ان يبدلوا آنکه متبدل و متغير گردانند كلام الله سخن خدا را يعنی حکم او را که فرموده که غزای اهل خيبر يا بن حرب بر بود و لحد غنيمت
نمايد قل بگو ايشان را لن تتبعونا پيروی نخواهيد کرد ما را از اين غزا يعنی بهيچ وجه با ما همراه نباشيد كذلكم قال الله
هم چنين گفته است خدای من قبل پيش از آنکه شما برای بيرون آمدن مهيا شويد فسيقولون پس زود باشد که ايشان گويند که خدای اين حکم نفرموده
بل تحسدوننا بلکه حسد ميبريد بر ما و نمی خواهيد که ما با شما شريک باشيم [illegible]
بل كانوا لا يفقهون بلکه هستند که درنمی يابند و فهم نمی کنند الا قليلا مگر اندکی که آن فطنه ايشان است
متخلفان می گويند که ايشان معروف بود برامتعه دنيويه و اصلاح احوال باقيه اخرويه تفکر و تامل نمی کردند چنانکه در جای
در امور فانيه دنيويه جميع نظر ايشان معروف بود بر امتعه دنيويه و اصلاح احوال باقيه اخرويه تفکر و تامل نمی کردند
و بکرار اين اخبار ميفرمايد که يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا و بدانکه نزد مجاهد مراد از کلام الله اين قول است که قال لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا
معی عدوا و اين غلط محض است زيرا که اين سوره بعد از انصراف از حديبيه نازل گشته در سال ششم از هجرت و اين مذکور در سال نهم در غزوه تبوک که بعد
فتح غزوه حنين و طايف نزول يافته و بعد از نزول اين سوره به سه سال بهيچ غزايی نرفتند تا آنکه از اين عالم رحلت فرمود پس چگونه مراد اين آيه باشد
بلکه مراد آنست که مذکور شد و بعد از اظهار ما فی الضمير منافقان در جواب قول ايشان بعنوان وصف تخلف و ترک ايشان و امداد گوشها
بجهة مبالغه در ذم ايشان و اشعار بر شناعت تخلف ايشان فرمود که قل للمخلفين من الاعراب بگو مر باز پس ماندگان که از عرب
باديه نشين اند که مذکور شدند ستدعون زود باشد که خوانده شويد الى قوم اولي بأس شديد بحرب گروهی که خداوند
کارزار سخت باشند و با شجاعت و قوت تمام تقاتلونهم کارزار کنيد با ايشان و بکشيد ايشان را او يسلمون يا مسلمان شوند
يعنی ناچار است از وقوع يکی از اينها و اين قوم نزد سعيد بن جبير و عکرمه هوازن بوده اند که حضرت رسالت صلى الله عليه و آله در روز حنين با
ايشان محاربه نمود و پيش قتاده بنی ثقيف اند و نزد ابن عباس اهل فارس و کعب و حسن بر آنند که اهل روم اند و بعضی گفته اند که مراد با اهل يمامه
اند که اصحاب مسيلمه کذاب بودند و نزد جماعتی ديگر اصحاب معاويه اند که در صفين با حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه محاربه کردند و گوئی
که بی حديقه و اهل رده اند که در عهد ابوبکر مرتد شدند و اصحاب با ايشان در مقام محاربه درآمدند و مضمون ما ظهر نبی اورده که صحيح انست که

سبحانه بحکم خود

بجهت بابيش از آمدن مانع

فطنه که

مدائن و در قول سعيد بن جبير حضرت رسالت باشد زيرا که آنحضرت اعراب مذکوره را بغزوات شديده و قتال اقوامی که صاحب جدت و شدت بودند از
قوم مثل اهل حنين و طايف و مؤته و تبوک دعوت نمود اين محمل ان ما بعد معتقدان آنحضرت يعنی باشد عدای حال اين قوم اگر اهل شرک باشند از آن حکم
ايشان مقاتلت يا اسلام و اگر غير ايشان اند قتال است يا جزيه پس تعدد بين اسلام يعنی نفيا باشد انکه بر جهة ترغيب اعراب ثبات قدم در
جهاد و ترهيب ايشان از فرار بمؤمنان با اهل طغيان و عناد می فرمايد که فان تطيعوا پس اگر فرمان بريد پيغمبر را که دعوت نمايد شما را بجهاد اهل
کفر و اجابت قول او نمائيد يؤتكم الله بدهد خدای شما را اجرا حسنا مزدی نيکو که غنيمت است در دنيا و رحمت عليا در جنت و
ان تتولوا و اگر روی بگردانيد و پشت بر دعوت وی کنيد يعنی قول او را نپذيريد و قبول نمائيد از قتال مشرکان كما توليتم چنانکه
روی گردانيد و پشت کرديد من قبل پيش از اين که سفر حديبيه بود يعذبكم عذاب کند خدای شما را عذابا
اليما عذابی دردناک هم در دنيا و هم در آخرت و روايت کرده اند که چون وعيد متخلفان بسمع عجزه اهل اسلام رسيد از اين معنی خايف شده عرض
نمودند که ما بواسطه عجز و ضعف و حرج از جهاد تخلف می کنيم پس حال ما يا رسول الله چه خواهد بود اين آيه نازل شد ليس على
الاعمى حرج نيست بر نابينا حرجی گناهی يعنی گناهی نباشد از جهة آنکه تخلف کنند ولا على الاعرج حرج و نه بر لنگ حرج تنگی و اثمی اگر با اهل جهاد
جهاد موافقت ننمايند ولا على المريض حرج و نه بر بيمار حرجی ضيقی و مؤاخذه اگر بقتال حرکت ننمايند زيرا که اينها در غزوات از جهاد
معذور اند و از مقاتل منقول است که چون خدای تعالی اين آيه را نازل فرمود حضرت رسالت از ارباب آفات و اصحاب عاهات در غزو بجهة معذور دانستند
و بعد از اين بجهة مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که ومن يطع الله و هر که فرمان برد خدای را ورسوله و فرستاده او را در جهاد و
غير آن يدخله جنات در آرد خدای او را به بهشتهای که تجري ميرود من تحتها الانهار از زير قصرهای و درختان آن جويها ومن يتول
و هر که روی بگرداند از حکم خدای و رسول و فرمان ايشان نشنود در باب قتال و غير آن يعذبه عذاب کند خدای او را عذابا اليما
عذابی دردناک از ابن عباس منقول است که چون رسول ... رسيد ناقه او از رفتن باز ايستاد و هر چند او را امر ميفرمودند ... بخانه
اصحاب گفتند خلأت القصواء اين ناقه از رفتار باز ماند آنحضرت فرمود که ما خلأت القصواء و ما ذاك لها بعادة ولكن حبسها حابس الفيل
عادة اين ناقه نيست که بی سبب بخسبد وليکن خدای که باز داشت فيل ابرهه را از رفتن بمکه معظمه او را باز داشت و از رفتن منع کرد پس ... فرمود
او خراعه که نام او ... بود بمکه فرستاد تا اعلام ايشان نمايد که غرض آنحضرت ... محاربه نيست بلکه مدعا او طواف خانه کعبه است و
ايشان نمودن با ضاعة العمره چون ... اين پيغام را بايشان رسانيد ... قبيله بنو کنانه از عرب ملقب است ... شدند و ...
قصد کشتن وی نمودند وی از ايشان گريخته بسوی ... فرستاد ... گفت تو نيز ... وعمر ... با ايشان
عمر گفت مرا در مکه ناصری نيست و از بنی عدی کسی آنجا نمانده و ... ايشان را ... اما عثمان ... و ... ايشان
که او اين پيغام را بايشان رساند ... بود که عثمان از جانب ابو سفيان و اکابر قريش ... بمکه رسيد ... سعد
که از قبيله ... بود با او ملاقات کرد و ... عثمان ... فرود آمد ... عقب او نشسته بمکه رفت و عثمان پيغام مذکور را با ايشان
بجا آورد ... گفتند ... محمد ... که ... بمکه در آيد اگر تو می خواهی طواف کن ... او گفت من پيش از رسول ... طواف نکنم و چون خواست که باز گردد
مانع او شدند و او را محبوس ساختند و او را قتل ... حديبيه شايع شد رسول اصحاب را در زير درختی جمع ساخت و با ايشان تجديد بيعت نمود که
با قريش قتال کنند و از حرب و گريختن نشوند تا شهيد شوند يا فتح نمايند ... بيعت کردند ... قيس که خود را در زير شتر پنهان ساخت
چنانکه مذکور شد و ايشان هزار و پانصد مرد يا چهارصد بودند بقول ابن ... هزار و پانصد ... و صاحب کشاف ... عبد الله بن مغفل
کرده که ... اصحاب در زير شجره سمره قرار گرفته بوده ... شاخ ... از پشت مبارک او ... و من ... سر او با بستاد ... آن
شاخ را ... از پشت مبارک او برداشتم و همه اصحاب بيعت کردند ... مطلقا که ... تا آنکه کشته شوند يا فتح نمايند و آنحضرت فرمود
که انتم اليوم خير اهل الارض شما امروز بهترين اهل زمين ايد ... رسول صلى الله عليه و آله فرمود که ... در آتش در نيايد
مؤمنان که در زير درخت ... بيعت کردند و اين بيعت را بيعت الرضوان نام نهاده اند بجهة آنکه حق سبحانه در حق ايشان فرمود لقد رضي الله بتحقيق
که خدا تعالی خوشنود گشت عن المؤمنين از گروه مؤمنان اصحاب اذ يبايعونك وقتيکه بيعت کردند با تو تحت الشجرة در زير درخت سمره
فعلم پس دانست خدای سبحانه ما في قلوبهم آنچه در دلهای ايشان است از خلوص عقيدت و صفا نيت در زير درخت و وفا و صدق نسبت بتو
فانزل پس فرو فرستاد السكينة آنچه سبب سکون و آرامش قلب ايشان بود عليهم بر ايشان يعنی الطافی که مقوی قلوب ايشان بود
ايشان از الهام و از تشجيع و صلح حديبيه و غير آن که ايشان بنه و حج دلالت کند بر غلبه ايشان واثابهم و پاداش داد ايشان را فتحا قريبا
فتحی نزديک که فتح خيبر است يا فتح مکه يا هجر و اول قول اکثر مفسرين است ومغانم كثيرة و ديگر جزا داد ايشان را از فضل عميم خود غنيمتهای
بسيار يعنی غنايم خيبر يأخذونها که فرا گيرند آنها را از ضياع و عقار و امتعه و نقود و يا غنايم هوازن که بعد از فتح مکه بود وكان الله
و هست خدای عزيزا غالب بر همه چيزها پس نصرت دهد شما را غالب سازد حكيما دانا بحکم مقتضای بندگان
ايشان از صلح حديبيه و غنايم حکم کند بغلبه شما وعدكم الله وعده کرده است خدای شما را ای امت اسلام مغانم
كثيرة غنيمتهای بسيار در بلاد ... که بعد از اين ... تأخذونها که ... فرا گيريد فعجل لكم
پس تعجيل کرد برای شما هذه اين غنيمت را که غنيمت خيبر است يعنی پيش از همه غنايم ... وكف و باز داشت ايدي الناس

اسرار ...

نصف الحزب

دستهاء مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفاء ایشان که بنی اسد و بنی غطفان اند عنکم از شما بانیرو جبه که شوکت و رعب در دل ایشان افکند و ایشان [illegible]
خود منعقد شدند و در مقاتله مقابله نمی نمودند شما از ضرر ایشان سالم ماندید بعد روایت آمده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
خیبر را محاصره فرمودند قبیله اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را غارت کنند و اولاد و زنان ایشان را اسیر سازند
حق تعالی القای رعب نمود در قلوب ایشان تا از این امر متقاعد شدند و نزد بعضی آنست که مالک بن عوف و عیینه [illegible] بنی اسد و بنی غطفان بنصرت اهل
خیبر آمده بودند حق سبحانه و تعالی در دل ایشان [illegible] و گویند که مراد از ناس قوم اهل مکه اند یعنی حبس کرد دستهای
اهل مکه را از شما [illegible] سالم ماندید **وَلِتَكُونَ** و تا باشد این غنیمت معجله **آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ** نشانه مر مومنان را بر صدق قول
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر وعده فتح خیبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

این خواب را با شوهر خود که کنانه بن ربیع بود نقل کرد شوهرش طپانچه بر روی بزد که کبود شد گفت مگر میل پادشاه حجاز کرده که مهدیست و چون
حضرت رسول اثر کبودی بدید منشا آن از او پرسید او صورت حال را بعرض رسانید آنکه کنانه بن ربیع را پیش حضرت رسول آوردند و او صاحب گنج بنی الحقیق
بود حضرت رسول گفت مالها کجا است [illegible]
[illegible]
وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا
[illegible]
وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
[illegible]
سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا
[illegible]

[illegible]
وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا
[illegible]
هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ
[illegible]
وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ
[illegible]
لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
[illegible]

بود و مراد ایشان حاصل گشتی بخدا سوگند اگر با من در طریقه تنزیل سلوک نمایند با ایشان مقاتله کنم و بعنایت الهی و توفیق پادشاهی همه را مقهور
و مغلوب سازم پس فرمود که کیست از شما که ما را براهی برد که ایشان ندانند مردی اسلمی گفت من براهی برم شما را پس رسول فرمود که بنزد ما
اصحاب روانه شدند چون مواضع دشوارگذار طی کردند و بزمین هموار رسیدند رسول فرمود که بگوئید نستغفر الله و نتوب الیه همه اصحاب این کلمه بر زبان
گذرانیدند حضرت فرمود که این حطه ایست که بر بنی اسرائیل عرض کردند و ایشان قبول نکردند و چون بطلیعه لشکر رسیدند فرمود که براه دست راست بروید
پس اصحاب بدست راست میل کردند و میرفتند تا به ثنیة المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است و انجا ناقه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنشست
اصحاب گفتند که گویا این ناقه حرون است [illegible] حضرت فرمود که لا ولکن حبسها حابس الفیل پس ناقه را برپای کرد و از ان وادی بگذشت
و ما قصی حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک داشت نزول فرمود [illegible] باشد چنانکه همه اصحاب را کافی بود و تفصیل آن [illegible]
شده است بعد از آن بدیل بن ورقاء خزاعی با جماعتی از بنی خزاعه رسیدند و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی و عامر بن لوی با عوذ مطافیل
لشکر جمع کرده اند بقصد آنکه ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود که من بقتال هیچ کس نیامده ام بلکه قصد زیارت دارم و بعد [illegible]
باعث وقوع عقوبت و عذاب و استیصال ایشان و اگر چنانچه خواهند مهلتی کنم تا ایشان مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی باشد و نه ایشان را
با من تعرضی و اگر در اینمدت قبول اسلام نمایند فهو المراد و اگر نه بفراغت خاطر و امنیت در منازل خود قرار گیرند و اگر چنین نکنند بحق آنکه جان
من بید قدرت اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه حق تعالی مرا بر ایشان ظفر دهد و امر الهی نافذ شود [illegible] و مضمون این
کلام را بسمع ایشان رسانم و به بینم که در این باب چه میگویند پس بنزد قریش آمد و ایشان را اعلام کرد عروة بن مسعود ثقفی برخاست و بقریش
گفت که این مرد سخنی میگوید که خیر شما در آنست و اگر قبول این امر میکنید فهو المراد و اگر نه مرا بنزد او فرستید تا من با او سخنی چند بگویم
ایشان قبول این امر کردند و عروه را نزد رسول فرستادند حضرت آنچه با بدیل گفته بود با او تکرار کرد و عروه با رسول در مقام مفاخره درآمد و
اثنای آن گفت یا محمد [illegible] بینم که در حالت حرب از تو فرار نمایند و ترا تنها بگذارند ابوبکر بن ابی قحافه آغاز دشنام دادن کرد
[illegible] که این نوع فعل را نسبت برسول خدا [illegible] عروه گفت این چه کس است گفتند ابوبکر بن ابی قحافه عروه گفت بخدا اگر نه آن بودی که تو پیش از این
حق مرا [illegible] پس عروه در سخن گفتن [illegible] دست بریش مبارک آنحضرت
میزد [illegible] مغیرة بن شعبه [illegible] بر سر ایستاده بود هر بار که دست بریش رسول دراز کردی
قبضه شمشیر را بر دست وی زدی و گفتی دست خود را [illegible] دور کن و اگر نه [illegible] این شمشیر قطع کنم وی گفت این چه کس است گفتند
مغیرة بن شعبه عروه در مقام سرزنش او درآمد و گفت ای مغیره تو آن نیستی که خیانت کردی [illegible] گفت مغیره
در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرد و آخر مال ایشان را اخذ نمود و ایشان را بقتل آورد پس نزد رسول آمد و اسلام آورد رسول فرمود که اما
الاسلام فقد قبلنا و اما المال فانه مال الغدر لا حاجة لنا فیه اسلام ترا قبول کردیم اما مال الغدر [illegible] پس عروه
نظر کرد دید که اصحاب [illegible] میان بسته بودند و آنچه آنحضرت ایشان را امر میکرد مبادرت مینمودند بطریق خادمان
و چاکران دست بسینه و سر در پیش افکنده نزد او ایستاده بودند از غایت حشمت در حین تکلم بروی او نگاه نکردندی و سخن را نرم و آهسته گفتندی
[illegible] چون عروه این نوع تعظیم
و بزرگی ایشان را نسبت بآنحضرت دید [illegible] گفت ای قوم من ملوک بنی آدم و سلاطین عالم را دیدم مانند قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه بخدا
که هرگز هیچ پادشاهی ندیدم که قوم او چنین مطیع و منقاد باشد [illegible] چاکری و فرمانبرداری ایشان [illegible]
آنکه [illegible] پادشاهی با این عظمت بر شما عرض شده صلاح میکنید قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید که بروم و از کیفیت احوال او خبر
بیاورم گفتند برو چون نزدیک رسول رسید رسول فرمود که این فلان کس است از فلان قومی که تعظیم هدی بجای می آورند [illegible]
[illegible] چون آن مرد انحال را مشاهده کرد گفت سبحان الله چنین قوم را از خانه خدا
منع نتوان کرد پس باز گردید و ایشان را بصلح ترغیب نمود ایشان حلیس بن علقمه را فرستادند [illegible] رسول چون او را بدید گفت این از قومی
متعبد است هدی را پیش او باز برید چون هدی را با اشعار و تقلید بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و باز گشت و آن صورت را با قریش
باز گفت در عقب آن مکرز بن حفص از ایشان اذن طلبید نزد رسول آمد چون پیغمبر او را بدید فرمود که این مکرز است که بنسبت غدر و فجور مشهور است
پس بیامد و با رسول آغاز سخن کرد و در اثنای مکالمه سهیل بن عمرو رسید و رسول گفت سهل علیکم امرکم کار بر شما آسان شد چه قوم از شما
طلب صلح میکنند ایشان لبیک گویان هدی را پیش آوردند سهیل گفت من از جانب قریش آمده ام تا با شما صلح کنم و عهد نامه از شما بستانم پس حضرت رسول
امیر المومنین را طلبید و طرح صلح نامه را باو املا فرمود امیر المومنین بفرموده سید المرسلین نامه را ببسم الله الرحمن الرحیم معنون ساخت سهیل
گفت ما رحمن را نمی شناسیم چون این نوشته ایست میان ما و تو پس چیزی باید نوشت که ما و تو معرفت بآن داشته باشیم پس گفت در عنوان نامه باسمک
اللهم بنویس مسلمانان گفتند که ما بسمله را ترک نکنیم رسول فرمود که ای علی آنچه سهیل میگوید بنویس حضرت امیر عنوان نامه را باین اسم موشح ساخت
آنگه رسول فرمود که بنویس هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله سهیل گفت اگر میدانستیم که تو رسول خدائی هرگز با تو منازعت نمیکردیم و ترا از خانه
خدا منع نمیکردیم رسول فرمود این چنین است انی رسول الله و ان کذبتمونی من رسول خدایم و اگرچه شما مرا تکذیب میکنید آنگاه با امیر المومنین گفت که اسم
رسول الله را [illegible] محو کن حضرت امیر المومنین فرمود یا رسول الله دست من بمحو کردن اسم تو از نبوت جاری نمیشود پیغمبر صلح نامه را از او بستد و آن را محو
فرمود و گفت بنویس هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله و سهیل بن عمرو و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بدین طریق نامه را معنون ساخت و بعد از آن در

درج نمودند که ده سال با ایشان محاربه نباشد و در این مدت هر که از اصحاب رسول بحج یا عمره یا تجارت بمکه آید بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش
بمدینه آید و از آنجا بمصر و شام رود نیز ایمن باشد و هر که در این مدت بر حسب اختیار از مسلمانان [illegible] باز دهند و هر که از اهل اسلام نزد ایشان
رود باز ندهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد رسول فرمود از این بحث درگذرید من جائنا منهم [illegible] و من جاءهم منا فابعده الله و من جاءنا منهم رددناه الیهم
فلو علم الله الاسلام من قلبه جعل له مخرجا هر که از ما بجانب ایشان رود از رحمت خدا دور است و سزاوار غضب و سخط او و هر که از جانب ایشان بما آید و او را
باز بایشان دهیم پس اگر علم الهی بایمان او تعلق گرفته باشد راه بیرون شد از برای او پیدا خواهد کرد و او را از مضیق بند اهل کفر نجات خواهد
داد و نیز شرط کردند که هر که خواهد الحال بعقد عهد محمد درآید و هر که خواهد بعقد عهد ایشان درآید فی الحال بنو خزاعه برخاستند و گفتند
ما در عهد محمدیم و بنو بکر گفتند ما در عهد قریشیم پیغمبر فرمود پس بگذارید تا بطواف خانه خدا رویم سهیل گفت امسال ما ترا [illegible]
در مکه درآئی بعد سال آینده [illegible] از مکه بیرون رویم و شما بی سلاح در مکه درآئید پس سهیل گفت [illegible] با سلاح سوق هدی کنید
که شما را باز داریم هدیها را ذبح کنید [illegible] رسول فرمود [illegible] ایشان در بسیار راه هدیرا باز داشتند و در اثنای
حال جندل بن سهیل بن عمرو از پائین مکه بیامد با بندهای گران و خود را در میان مسلمانان انداخت [illegible] برخاست و طپانچه بر روی
زد و گفت هذا یا محمد اول ما اقاضیک علیه ان ترده الی ای محمد این اول چیزیست که با یکدیگر محاکمه و مصالحه نموده ایم که رد کنی او را رسول فرمود که من
این حکم با این شرط نمیکنم و راضی باین نیستم سهیل گفت بخدا که من بر هیچ چیز با تو مصالحه نکنم رسول گفت [illegible] او را امان بمن ده [illegible] باز مبالغه
سهیل باین راضی نشد باز مکرز کرد سهیل گفت بلی او را امان دادم پس جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده ام چگونه میان مشرکان روم و چه
نوع از دست ایشان [illegible] رسول فرمود برو و صبر کن تا خدا فرجی دهد [illegible] چه ما راضی باین شرط شدیم و خلاف آن نیکو نیست [illegible]
گرفته میبرد و انواع ایذا و آزار باو میرسانید عمر خطاب گفت والله ما شککت منذ اسلمت الا یومئذ یعنی بخدا سوگند که از آن زمان که مسلمان شدم در اسلام
شک نکردم مگر در این روز پس نزد رسول رفتم و گفتم الست نبی الله تو نه پیغمبر خدائی فرمود بلی من پیغمبر فرستاده اویم پس گفتم نه ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل
فرمود بلی چنین است گفتم نه وعده خدا [illegible] فرمود بلی گفتم نه آنچه تو گفتی [illegible] وعده خداست فرمود چنین است گفتم چگونه است که تو ما را گفتی که در مکه رویم
و در آنجا حلق و تقصیر کنیم الحال بر خلاف اینست فرمود که من گفتم که امسال این صورت محقق شود گفتم نه فرمود که عنقریب در مکه خواهیم رفت و حلق کرده
و تقصیر بجا آورده گفتم صدقت یا رسول الله راست گفتی و از این توبه کردم و پشیمان گشتم پس صلح نامه اتمام کردند و گواهان از جانبین بر آن ثبت نمودند و
فرمود هدی را ذبح کنید و سر تراشید کسی مرتکب آن نشده تا بدین کرا اعاده فرمود هیچ کس بر آن اقدام ننمود پس بغضب رفت و در خیمه ام سلمه آمد حکایت
اطاعت اصحاب را با او باز گفت ام سلمه گفت تو ملتفت ایشان مشو شتر خود را بکش و سر تراش حضرت رسول از خیمه بیرون آمد و با هیچ کس [illegible]
شتر را بدست مبارک بکشت و حلاق را طلبید سر مبارک را تراشید مردم چون چنان دیدند همه شتران را بکشتند و سر تراشیدند و بعضی بجای حلق تقصیر
کردند و از عدم اطاعت پیغمبر نادم شدند و بران تاسف خوردند پس رسول فرمود که رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله و المقصرین فرمود رحم الله
المحلقین باز گفتند و المقصرین فرمود رحم الله المحلقین و المقصرین گفتند یا رسول الله چرا محلقین را سه بار رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود برای
که مقصرین شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن جماعتی زنان بیامدند و با رسول بیعت کردند و در حق ایشان این آیه نازل شد که یا ایها الذین
آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول بمدینه آمد عتبة بن اسید که ملقب بابی بصیر بود و مسلمان شده بود و در سلسله مکاتب بود چون
بشنید که حضرت پیغمبر معاودت نمود فرار نموده و نزد رسول آمد مکیان در حق او نامه نوشتند و یک مرد از بنی عامر را نزد رسول فرستادند و طلب
او کردند رسول بنا بر شرط مصالحه او را گفت که بمکه رو گفت یا رسول الله مرا نزد مشرکان میفرستی فرمود که برو و صبر کن که میان ما و ایشان عهد بسته که خلاف
آن نمیتوانیم کرد عتبه با آن عامری و آن دو مرد متوجه مکه شد چون بذو الحلیفه رسیدند [illegible] مشغول شدند تیغ در نیام نزد آن دو مرد نهاده بود
عتبه گفت این تیغ [illegible] باشد که تماشا کنم گفتند روا باشد و تیغ برکشید [illegible] بر یکی زد و بکشت دیگری از او گریخته بمدینه آمد و چون
رسول او را دید گفت این مرد مرعوب و ترسانست پس رسول [illegible] گفت ترا چه رسید گفت در ذو الحلیفه صاحب مرا بکشت در حال عتبه با
تیغ برهنه نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله قد اوفی الله ذمتک رددتنی الیهم ثم انجانی الله منهم خدای تمام کرد عهد ترا چون تو مرا نزد ایشان
باز گرداندی خدای مرا از دست ایشان نجات داد رسول از قول عتبه اعراض نمود عتبه از فحوای کلام رسول فهمید که او را باز بمکه رد خواهد کرد از
مدینه بیرون آمد و در راه شام بکنار دریا که رهگذر قریش بود فرود آمد و مسلمانانی که در مکه بودند خبردار شده فرار مینمودند و نزد او می آمدند تا
هفتاد مرد نزد او جمع شدند و جندل بن سهیل نیز از مکه فرار نموده با ایشان ملحق شد پس هر قافله قریش که بشام میرفت میکشتند و غارت میکردند قریش
بتنگ آمده رسول را شفیع آوردند و قرار دادند که هر که از ما بشما آید [illegible] پس رسول ایشان را بازخواند حق سبحانه قصه مذکوره را اعلام
باد پیغمبر صلی الله علیه و آله میدهد و میگوید که إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد که چون کردانیدند آنانکه نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ
الْحَمِيَّةَ در دلهای خود حمیت را یعنی [illegible] و افروخته کردانند خشم و غضب که از مر تعصب و تکبر و عزت ناشی شده باشد پس تفسیر حمیت
میکند بطریق بدلیه بقوله حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ یعنی در آوردند در دلهای خود غیرت و تعصب زمان جاهلیت را که باعث [illegible] خشم
ایشان شده بجهة آنکه گفتند که [illegible] پدران و برادران ما را کشته سوگند بلات و عزی که او را در منازل خود در نیاوریم یا
چون پدران ما منع او نشدند ما نیز [illegible] و ایمان نیاوریم یا آنکه چون [illegible] بسمله [illegible] راضی نشویم که نامه را بکلمه معنون
سازند و باید آنکه می تواند بود که متعلق اذ جعل [illegible] باشد یعنی اگر نه جهت مومنان مکه میبود ما عذاب میکردیم مشرکان مکه را وقتیکه جای
جاهلیت را در دل خود داده بودند [illegible] آنست که باز داشتند کافران شما را از مسجد الحرام و وقتیکه کردانیدند حمیت جاهلیت در قلوب خود و

و برهم زدند پس چون حمیت جاهلانه در امری ظاهر شد فَأَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای تعالی سَكِينَتَهُ طمانینه و سکون خود را یعنی انچه که
سبب اطمینان و ارام دل بود از نزد خود از الطاف غیبی عَلٰى رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر گروندگان او تا ترک مقاتله کردند
و بمصالحه راضی شدند با انکه در وجهی که سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص راضی شدند که بعنوان صلحنامه بسم الله الرحمن
الرحیم و محمد رسول الله نباشد مؤمنان خواستند که از این معنی ابا کنند و ایشان در مقام مخاصمه و ممانعه در ایند حق سبحانه انزال السکینه فرمود و تا کو
ایشان بحیهات متوقر کشتند صلح را شعار خود ساختند و قبول ان نمودند وَأَلْزَمَهُمْ و لازم ساخت یعنی ثابت کرد و اینده خدای تعالی مؤمنان را
كَلِمَةَ التَّقْوٰى سخنی که سبب پرهیزکاری است از طغیان و عدوان و از شرک دوری از ان مراد کلمه شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه
ندا داشتند که بعنوان نامه بنویسند یا محمد رسول الله که راضی نشدند بکتابت ان یا کلمه فقوی بعهد یعنی وفا بعهد و بیست انکه از حضرت امیر المؤمنین معنی کلمه
تقوی پرسیدند فرمود که همین قول لا اله الا الله و الله اکبر وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا و بودند مؤمنان احق بها سزاوارتر بدان از مشرکان وَأَهْلَهَا
و اهل ان و ولی بدان یعنی ایشانند که استحقاق و اهلیت این کلمه دارند نه غیر ایشان یا انکه ایشان کفتند بنزول سکینه و مؤمنان اهل ان با حقند
و ازاهل ان که در ان داخل شوند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا همه چیز دانا و از الجمله علم او سبحانه است بمواطن سرایر و نیات
و لهذا ذم مشرکان نموده بحمیت و مدح مؤمنان بانزال السکینه و لزوم کلمه که قبل از این کذشت که رسول صلی الله علیه و اله پیش از انکه بحدیبیه رود در
واقعه دید که او با اصحاب ایمنیت تمام و جمعیت لا کلام در مکه داخل شده و حلق و تقصیر نموده صورت واقعه را با اصحاب باز کفت ایشان استبشار شد
و تصور کردند که تعبیر این واقعه امسال بفعل خواهد امد و چون از حدیبیه مراجعه نمودند عبد الله بن ابی و عبد الله بن نفیل و رفاعة بن حارث کفتند و الله
ما حلقنا و لا قصرنا و لا راینا المسجد الحرام بحد اسوکند که ما حلق و تقصیر نکردیم و مسجد الحرام را مشاهده ننمودیم پس چکونه خواب پیغمبر راست بوده
و عمر خطاب نیز بجهت این از اسلام خود متشکک شد حضرت رسالت پناه چون این سخن بشنید فرمود که من نکفتم که امسال این صورت متحقق خواهد کشت
سبحانه جهت تصدیق واقعه پیغمبر و وقوع تعبیر ان در اینده فرستاد که لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ هر اینه و راست کردانید خدای تعالی رَسُولَهُ
فرستاده خود را الرُّؤْيَا در انچه دیده بود در خواب یعنی خواب او را محقق ساخت بِالْحَقِّ در حالتی که ان صدق متلبس بود بکرداری درست یعنی
بغرض صحیح و حکمتی بلیغ چه دران ابتلائی بود مر مؤمن مخلص و منافق که در دل او بیماری نفاق بود و تبیین اهل ایمان و نفاق از هم ممیز شد
و می تواند بود که الحق حال باشد از رؤیا یعنی راست است او در خدای خواب پیغمبر او در حالتی که متلبس بود بحق یعنی عاری از اضغاث احلام و لطمال
داده که با قسم باشد یعنی اسمی از اسماء الهی و بنا بر این قوله لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ جواب قسم باشد یعنی قسم بحق که مقابل باطل
یا اسمی از اسماء او سبحانه که البته داخل شوید در مسجد الحرام و بنا بر دو قول اول لتدخلن جواب قسم محذوف باشد و تقدیر کلام انکه
و الله لتدخلن یعنی بخدا سوکند که البته در مسجد الحرام داخل شوید إِنْ شَاءَ اللّٰهُ اکر خواسته باشد خدا تعلیق وعده دخول بمشیت خدای تعالی یا جهت
تعلیم عباد است بر عادت خود منادب باداب او سبحانه متکلم باین کلمه شوند چنانکه از ابن عباس منقول است که حق سبحانه پیغمبر را که عالم بوقوع
ان معلق باستثنا ساخت تا بندکان این خبر را که علم بان ندارند باستثنا معلق سازند یا اشعار است بر انکه با حین حصول مقتضی دخول بعضی فوت کشته
بودند یا مرده یا غایب کشته پس معنی مراد انست که مشیت خدای هستید همه شما در مسجد الحرام داخل میشوید بدون مانعی از ایشان که جبا کفته که چون
خدای علم داشت بموت و بیماری و غیبت بعضی از ایشان دخول ایشان را بمشیت مقرون ساخت تا خلف وعده لازم نیاید و نزد ابو عبیده ان بمعنی اذ
یعنی بمسجد الحرام در اید چنانکه خواست خدای باشد و کویند که این قول ملک است که در خواب پیغمبر کفته بود یا قول پیغمبر که در وقت نقل
اصحاب خود کفته و هر حال این جمله معترضه است میان ذی حال که لتدخلن است و میان حال یعنی قوله آمِنِينَ یعنی انکه هر اینه در اید مسجد
در حالتی که امن باشید از شر دشمنان و نزد بعضی جمله استثنائیه متعلق است بامنین زیرا که در ان ایشان محقق بود و اصلا مشوب بشک و تردید نبود
یعنی در اید در مسجد الحرام در حالتی که امن باشید از خوف اعادی اکر اراده الهی باشد مُحَلِّقِينَ در حالتی که تراشندکان باشید رُءُوسَكُمْ
سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندکان موها یعنی بعضی سر تراشندکان باشند و برخی چینندکان موها بناخن لَا تَخَافُونَ در حالتی که
نترسید از هیچکس این حال موکده است و می تواند بود که کلام مستانف باشد یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوفی نباشد و چون بندکان از حکم
و مصالح تقدیم و تاخیر امور بی خبرند لاجرم می فرماید که فَعَلِمَ پس دانست خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا انچه ندانستید از حکمت در صلح حدیبیه و تاخیر
عمره تا سال اینده و تعجیل و تقدیم فتح خیبر فَجَعَلَ پس کردانید برای شما پیش مقرر مقرر مِنْ دُونِ ذٰلِكَ پیش از این یعنی قبل از دخول شما در
مسجد الحرام بجهة عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا اهل ایمان بان استرواح می یابند تا زمان فتح مکه و نزد بعضی مراد بفتح
قریب صلح حدیبیه است و در کنز العرفان اورده که نزد بعض از علما انست که دو منی بعد از ذبح هدی و ذبح حلق متعین است یا صرف قتل جمع از ایشان اجزا
میان حلق و تقصیر یا حلق افضل است و دلیل ایشان روایت ابو بصیر و معویة بن عمار است از امام جعفر صادق و بنا بر این تخییر میان حلق و تقصیر در عمره
خود نباشد بلکه مخصوص باشد بغیر صرورة و مبلد و اکثر علما بر انند که تخییر میان حلق و تقصیر علی الاطلاق است لکن در حق صروره و ملبد حلق اکد است
و دلیل ایشان ایه مذکوره است زیرا که باثبات جمیع امت اراده محلقین رؤسکم و مقصرین معنی جمع بلکه مراد تخییر است یا تفصیل و ثانی بعید است لزوم
اجمال پس تخییر متعین باشد با حضرت رسالت پناه صادق الوعد صلی الله علیه و اله روایت کرده که انحضرت فرمود اللهم اغفر للمحلقین کفتند یا رسول الله
و المقصرین چه حال دارند فرمود و المقصرین و در این ایه دلالتی نظر ایست زیرا که او موضوع است از برای تخییر نه او پس مراد تفصیل باشد نه حلق بر تقدیر التبعید
صرورة و تعیین بصفت بعضی این هر دو معنی جمع اکر چه نسبت هر شخص متحقق نیست اما نسبت بصنف حاصل است و محمد و قلانم بی اجمال است که مبین شد
باشد یا خاص شد جواب از این نظر انست که تولد ولیکن کلام از قبیل وانست که واقعست در قول لمثنی و ثلاث در بیان [illegible]

نشده و در احادیث متواتر نیز ثابت نکشته بلکه در احادیث احادی که معارض اند بمثل خود وقوع یافته پس اجمال مستلزم محال نباشد پس توبه
انکه در علم اصول مقرر شده که اصل عدم تفصیل است پس او در این ایه از برای تخییر و اطلاق باشد نه بانکه تقصیر متعین نیست که در سر باشد اکر
اکر چه ظاهر ایه فی الجمله دلالت بران دارد بلکه جایز است که در جمیع بدن باشد هم چنانکه در عمره و حلق مخصوص بسر است بدان هم چنانکه تقصیر متعین است بر فتنا
پس حلق حرام نباشد بر این هر دو حج اکر بجای تقصیر حلق کنند از ایشان مجزی نخواهد بود و نیز مجزی نیست در حلق تراشیدن بعضی از سر بلکه واجب است
جمیع ان اما در تقصیر مسمی کافی است چنانچه احادیث صحیحه دال است بر ان و بر اصلع و اقرع و لعینا امرار تیغ بر سر و این حلق و تقصیر واجب است در منی باشد
پس اکر پیش از حلق یا تقصیر از انجا بیرون اید بر او واجب است که مراجعت نماید و بانجا احدهما را بفعل ارد و اکر عود متعذر باشد در همین موضع کار را
حلق کند و موی او را بمنی فرستند تا در انجا دفن کنند و تعیین این مسائل در کتب فقه مذکور است و تخلیط التمه اورده اند که چون رسول
در ذی القعده سال ششم از هجرت از دخول مسجد الحرام مصدود شده صلح نموده از حدیبیه مراجعت نمود و در سال هفتم از هجرت در همان ماه که مصدود شده
با اصحاب عمره کرفته بمکه امده سه روز در انجا مکث فرمود از زهری منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله در مکه جعفر بن ابو طالب با خطبه
میمونه دختر حارث عامری فرستاده میمونه کفت اختیار من با عباس بن عبد المطلب ارید و دان وقت خواهر او ام الفضل بنت حارث زوجه ابو جعفر زد
عباس امده صورت حال باوی تقریر کرد عباس قبول این معنی نموده میمونه را بجباله انحضرت در اورده و هم از زهری مرویست که چون رسول بمکه امد
با اصحاب امر نمود تا مناکب خود را منکشف ساخته بطواف مشغول شوند تا مشرکان چلادت و جلاد ایشان را ببینند پس اهل مکه از زنان و مردان و اطفال
در ان طواف ملاحظه حال رسول و اصحاب میکردند و عبد الله بن رواحه پیش رسول شمشیر حمایل کرده و این رجز میخواند شعر خلوا بنی الکفار عن سبیله
قد انزل الرحمن فی تنزیله فی صحف تتلی علی رسوله الیوم نضربکم علی تاویله کما ضربناکم علی تنزیله ضربا یزیل الهام عن مقیله و یذهل الخلیل
عن خلیله یا رب انی مؤمن بقیله انی رایت الحق فی قبوله و در این عمره ایه الشهر الحرام بالشهر الحرام نازل شد یعنی این ماه ذی قعده که مؤمنان معتمر در مکه
در امده اند بعوض ان ماه ذی قعده است که مصدود بودند از دخول حرم القصه حق سبحانه جهة تاکید وعده فتح بلدان و توطین نفوس اهل ایمان و
غلبت ایشان بر افالیم جمیع مشرکان فرمود که هُوَ الَّذِي او انکسیست که أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد رسول خود را که محمد است بِالْهُدٰى
در حالتی که متلبس بود بچیزی که هدایت کننده بندکانست از حجج واضحه و ادله ساطعه و معجزات باهره وَدِينِ الْحَقِّ و بدینی ثابت و راست که اسلام
و ملتی بود که با و سبب باشد مرادِ احکام شرع و اسلام یعنی خدای رسول خود را بفرستاد بسبب هدایت نمودن و بیان کردن دین اسلام و احکام ان
لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند دین اسلام را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها یعنی دین اسلام احکام ادیان حقه را منسوخ ساخته و ملل باطله را بر
انداخته و این یا بواسطه حجج ظاهره است و براهین و معجزات غالبه و یا بتسلط مسلمانان بر سایر اهل ادیان زیرا که هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان بر ایشان
غالب و قاهر اند و از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مرویست که تاویل این هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله
الملک المنان ظهور خواهد یافت زیرا که در ان زمان غیر از دین اسلام دینی دیگر باقی نخواهد ماند چنانکه کریمه و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی شاهد انست
وَكَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيدًا و کافی و بسند است خدای در حالتی که کواه است بران و انچه بان وعده داده از غلبت دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر جهت
اظهار معجزات و قوله مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ یا جمله ایست که مبین مشهود به است و معنی انکه پسند کواهی خدای بر این که محمد فرستاده خدا
و یا انکه محمد خبر مبتدای محذوف باشد و رسول الله عطف بیان ان و تقدیر کلام انکه هو محمد رسول الله یعنی انکه سبب هدایت است و واسطه ظهور دین
حق محمد است که فرستاده خداست و یا انکه محمد خبر مبتدای محذوف باشد و رسول الله عطف بیان یا صفت او قوله وَالَّذِينَ مَعَهُ معطوف علیه و خبر هر دو
أَشِدَّاءُ یعنی محمد که رسول خداست و انکسانی که با او بند از اهل ایمان سخت دل اند و غلیظ عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران و بنا بر دو قول اول و الذین معه کلامی
مستانف یعنی جماعتی که با پیغمبر اند سبحانه سخت دل اند بر اهل کفر و رُحَمَاءُ نرم دل و مشفق و مهربان بَيْنَهُمْ میان یکدیکر هم چنانکه در جای دیکر میفرماید که
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین حسن بصری کفته که تشدد ایشان نسبت بکافران بر وجهی بود که لباسهای خود را از ایشان نکاه داشتندی تا جامهای
ایشان بدان نرسد و امتنعی از ان ایشان نسبت با هل اسلام بمثابه بود که چون یکدیکر را دیدندی سلام کردندی و مصافحه و معانقه یکدیکر مشغول
شدندی و شبهه نیست در انکه لازم جمیع اهل ایمانست که در هر عصری او اعصار باشند با غیر ملت خود متشدد و متغلظ باشند و متعرض انواع
ایذا و ازار و عداوت با اهل مذهب خود متعطف و متحامی بر صله و امداد و معونه و کفادت باخلاق حمیده و شیم پسندیده بعد از ان اکثر صلوة اهل
ایمان و مداومت ایشان بر ان اخبار می فرماید بدین وجه که تَرٰىهُمْ می بینی ای بیننده ایشان را رُكَّعًا رکوع کنندکان سُجَّدًا سجده نمایندکان بجهة
اشتغال ایشان بصلوة در اکثر اوقات و اینکه بعضی از اهل سنت کفته اند که مراد از الذین معه ابو بکر است و اشداء علی الکفار عمر است و رحماء بینهم مراد
عثمان است ترٰهم رکعا سجدا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه قولیست ضعیف و خارج از نظم کلام زیرا که والذین معه یا مبتدا
یا معطوف بر مبتدا و اشداء اخبار و انچه بعد از انست خبر بعد از خبر پس معنی چنین می شود که ابو بکر عمر است و عثمان و علی و بنا بر ثانی معنی انکه محمد
و ابو بکر عمر است و عثمان و علی و این کلامی است غیر معقول و دیکر انکه بنا بر این قول مناسبت او عطف نیست چنانچه بدیهه عقل حاکمست بر ان و اکر
ایه مخصوص دارند بحضرت امیر المؤمنین اولی و الیق خواهد بود بجهت عدم خروج کلام از نظم خود و بجهة جمع صفات مذکوره در ذات انحضرت با تفاق
جمیع امت و مؤید اینست انکه در اخبار و احادیث وارد شده که ایه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم در شان
عالیشان انحضرت شاه ولایت علی مرتضی است سلام الله علیه و بدانکه قوله يَبْتَغُونَ یا منصوب المحل است بر انکه مفعول تری باشد یا جمله حالیه از ضمیر هم
یعنی میطلبند مؤمنان که مطلبند فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ افزونی و مرتبه و زیادتی مثوبات از حضرت عزت و بر تقدیر ثانی معنی انست که می بینی ایشان را رکوع و
سجود کنندکان اند که میجویند مرتبت ثواب را از او سبحانه وَرِضْوَانًا و خوشنودی او را و جمیع حالات انست که طاعت ایشان از برای حرمت رضای

حضی

حضرت عزت بدون شائبه ریا و عجب و سمعه **سِیمَاهُمْ** علامت ایشان **فِی وُجُوهِهِمْ** که در رویهای ایشان است یعنی علامت در پیشانیهای ایشان ظاهر و هویدا
مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از نشانه سجده کردن یعنی از نشانه که سجود مؤثر است و این مستلزم کثرت سجده است چنانکه علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله
علیهما بذی الثفنات مشهور گشته بجهة همین است نه آنکه بجهة کثرت سجود وجه مبارک او مثل ثفنات بعیر پینه شده باشد و بهذا الحضرت بسجاد معروف
شده و باید که بر تقدیر صحت روایتی که از ابن عمر نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرد را دید که اثر سجود بر جبهه او بود و فرمود که این صورت
[illegible] صورتک روی تو ترا [illegible] که روی تو نشانه نداشته باشد [illegible]
محمول است بر آنکه آن شخص منافق بوده و بقصد ریا و سمعه [illegible] باین علامت [illegible] و از ابن عباس منقول است که مراد از سیماء وجه
باشد که در قیامت در جبین ایشان لایح کرده و این علامت باشد که او از اهل سجود است و عطاء بن ابی رباح گفته که مراد است که رویهای ایشان در قیامت سفید
و درخشان باشد و از شهر بن حوشب نقل کرده اند که محل سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده تابان باشد و از عکرمه و سعید بن جبیر و ابو العالیه مرویست
که اثر سجده خاک است که بر پیشانی ایشان باشد بجهة سجده کردن بر تراب نه بر خود و اثواب و ضحاک گفته که اثر سجود صفرة و نحول وجه است از خشیت خدا و
نقل کرده که معنی آنست که از کثرت سجود و بیداری طلعت ایشان هرگاه که ایشان را ببینی گمان بری که بیمارند حال آنکه بیمار نباشند و از سفیان ثوری مرویست
که مراد نماز شب است چه کثرت نماز شب مستلزم نور است که در روز بر روی لایح گردد کما قال صلی الله علیه و آله من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در
بعضی اخبار آمده که خدای تعالی در روز قیامت باد و فرج گوید که بار خدایا [illegible] و اما موضع السجود فلا [illegible] ای آتش بجهة [illegible]
که خواهی اما نزدیک موضع سجده مشو و عطاء خراسانی روایت کرده که هر که نماز پنجگانه را با جماعت [illegible] در این آیت سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
ذٰلِکَ این وصف عجیب ایشان که مذکور شد **مَثَلُهُمْ** صفت ایشانست **فِی التَّوْرَاةِ** در کتاب موسی **وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ** و صفت
ایشانست در کتاب عیسی یعنی مؤمنان در این دو کتاب باین صفت عجیبه مذکور اند و این نعوت غریبه مسطور و تکرار مثلهم و عدم اکتفا بواو عطف جهة
تقریر و تأکید است و قوله **کَزَرْعٍ** تمثیلی است مستأنف از برای اهل ایمان یعنی ایشان همچو دانه کاشته اند که در اول حال **أَخْرَجَ شَطْأَهُ** بیرون آورد کشت
خود را که در نهایت باریکی و ضعیفی باشد **فَآزَرَهُ** پس معاونت دهد و قوی و نیرومند گرداند آن را **فَاسْتَغْلَظَ** پس غلیظ و سطبر شود
فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ پس راست بایستد بر ساق و اصول خود یعنی آنکه ضعیف و نحیف بود بتدریج نشو و نما یابد و در آخر بر وجهی قوی و نشو و نما
کرده که **یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ** بشگفت آورد مر زارعان از جسامت و قوت و سطبری و حسن منظر خود و احتمال دارد که ذلک اشاره مبهم باشد و کزرع الی آخر موضح
آن و مثلهم فی التوریة [illegible] مقطوع مبتدا باشد تا آنکه بقول مثلهم فی التوریه کلام تمام شده باشد و مثلهم فی الانجیل مبتدا باشد
و کزرع الی آخر خبر آن یعنی صفت ایشان در کتاب انجیل همچو مزروعیست که متصف بصفات مذکوره باشد و بر هر تقدیر این مثل از برای بیان حال حضرت
رسالت پناه با اصحاب است یعنی همچنانکه دانه مزروع در بدایت حال شطأ آن ضعیف و نحیف از او پیدا می شود و بتدریج تربیت می یابد تا آنکه قوی و محکم شود
و سبب تعجب زارعان میگردد حضرت رسالت با اصحاب نیز در بدایت حالت و نهایت بخلاف ضعف بودند بعد از آن بر سبیل تدریج قوت و تمکن
یافتند تا قوت تمام گرفته بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب تعجب مردمان شدند یا آنکه این مثل از برای بیان حال حضرت رسالت باشد در بدو اسلام
و معاون بود و بعد از آن بسبب اهل بیت و اصحاب قوت پیدا کرد پس زرع آنحضرت باشد و شطأ اصحاب او که دست او را قوی کردانیدند یعنی
زرع در اول حال ضعیف است و بتدریج غلیظ و قوی میشود و شاخ بر او مثل الحق منکر دد و بحیثیتی میشود که زارعان از قوت و کثرت او متعجب
کردند پیغمبر نیز در اول حال که امر رسالت برخاست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال ضعف بود بعد از آن خدای تعالی او را نیرومند گردانید باهل ایمان
بوجهی که مردمان از قوت و شوکت و بسطت او تعجب کردند یا آنکه مثل اصحاب آنحضرت بوده باشد که در بدو اسلام در نهایت ضعف و قلت بودند بعد از
آن بسیار شدند که از ایشان امر به ترقی نمود که عالمیان از کثرت ایشان تعجب نمودند یا آنکه تمثیل از برای دین اسلام باشد که در اول مرتبه در کمال ضعف
بود و بعد از آن بجهة کثرت اهل ایمان و شوکت و قوت ایشان رواج یافت و قوت گرفت چنانکه دانه در اول در نهایت حقارت است و بتدریج نشو و
نما می یابد و شاخها از او پیدا می شود تا آنکه بلند و پایدار میگردد و حاصل که حضرت حق از برای ایمان بدین اسلام این تشبیه فرموده **لِیَغِیظَ بِهِمُ**
الْکُفَّارَ تا بخشم آورد بایشان کفار را و ممکن است که لیغیظ متعلق باشد بقوله **وَعَدَ اللَّهُ** یعنی بجهة آنکه خشمناک شوند کفار از ایشان
وعده کرد خدای **الَّذِینَ آمَنُوا** آنان را که گرویدند بخدا و رسول **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای شایسته **مِنْهُمْ** از ایشان یعنی از آنانکه
صفت ذکر یافته **مَغْفِرَةً** آمرزش گناهان **وَأَجْرًا عَظِیمًا** و مزدی بزرگ در بهشت و من از برای بیان است از قبیل فاجتنبوا الرجس من الاوثان و
شبهه نیست که کفار بعد از استماع آنچه موعود است از برای اهل اسلام در دار دنیا و دار القرار خشمگین و غضبناک میشوند که آن زیاده میگردد
و بنا بر آنکه لیغیظ متعلق بتمثیل باشد این کلام مستأنف خواهد بود از برای وعده مؤمنان و اعمال صالحه و رغبت و بشارت کسانی که خصوصا در جهاد کفار اسلام
و سبب انتهاء او اهل کفر که مستلزم غلبه و قوت اهل اسلام است **سُورَةُ الْحُجُرَاتِ** مدنی است الا آیه یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی که نزد
عباس مکیست و عدد آیات او هیجده است باجماع جمیع علما از ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سوره حجرات را تلاوت نماید بعدد هر مطیعی و عاصی
ده حسنه اجر او بنویسند و حسین بن علا از ابو عبدالله روایت کرده که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار سید انبیا باشد و بدانکه این سوره و ما بعد
می گویند تا آخر سوره بجهة کثرت فصل ببسمله و چون از این سوره تا سوره نبأ نسبت بسوره که بعد از آنست طول بلند و از نبأ تا الضحی نسبت بما قبل و ما بعد متوسط و از
و الضحی تا آخر قرآن نسبت بما قبل قصیر است از جهة از این سوره تا سوره نبأ طوال المفصل میگویند و از نبأ تا والضحی متوسط المفصل و از والضحی تا آخر قصار مفصل و از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که اعطیت السبع الطوال مکان التوریة و اعطیت المثانی مکان الانجیل و اعطیت المئین مکان الزبور و فضلت
بالمفصل و در جمیع این سوره در اول تفسیر [illegible] و نزد اکثر علما ابتدای سوره مفصل از سوره محمد است و وجه ابتداء این سوره فتح ذکر احوال حضرت

رسالتست و اینجا مختصر است باو از اجلال و اعظام و در اختتام سوره فتح و در افتتاح این سوره از جابر بن عبدالله انصاری و حسن بصری منقولست که جمعی
از اصحاب در ایام و روز عید اضحی ذبح اضحیه را بر صلوة عید مقدم داشتند آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از فراغ از نماز بعید ایشان را باستیناف ذبح امر فرمود
و مقارن این حال حبرئیل امین این آیه آورد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ یَا أَیُّهَا**
الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول بتصدیق نموده اید **لَا تُقَدِّمُوا** پیش نیفتید بهیچ امری از امور **بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ**
رَسُولِهِ نزد خدا و رسول او یعنی مرتکب هیچ کاری مشوید از اوامر و نواهی الا بعد از آنکه حکم خدا و رسول تعالی بان کرده پس باید که عمل شما با وحی منزل باشد
و با با افعال رسول خدا و بدانکه قدم و اقدم بتقبل حشو در همزه منقول است تقدیم بتخفیف حشو و نظیر اینست نقلا و معنی سلفه و اسلفه و ذکر مفعول با جهة
که نهی شامل هر چیزی باشد که در نفس واقع شود از امور متقدمه بر حکم خدا و رسول و یا آنکه مقصود مفعول و حذف مفعول نباشد بلکه نفی متوجه بر نفس تقدیم
باشد و معنی اینکه شما متلبس بفعل تقدیم مشوید و میتواند بود که تقدموا از تقدم باشد بمعنی تقدیم چون وجه و بین که بمعنی توجه و تبین است و از اینجا
است مقدمة الجیش که علم جماعتی است که متقدم اند از عساکر و مؤید این است قرأة یعقوب که ان لا تقدموا بفتحتین و تشدید حشو که در اصل لا تتقدموا
بوده از باب تفعل الا آنست که قرأة اول ابلغ است از ثانیه است و امثال علما بان اکثر و بین یدی مستعار است از دو جهتی که مسامت یمین و شمال باشد که
این پس تسمیه بان جهة بیدین بجهة آنست که بر سمت هر دو ید اند یا نزدیک باین هر دو بجهتین مذکور و بین یدی بر سبیل تجوز نباشد از قبیل تسمیة شیء
باسم مجاور آن و علما باین نوع تسمیه تمثیل منکوب بند و حذف کلام در این مقام بر نوعی از حسن مجاز فایده جلیله هست که آن نهی است و کلامی که
مجاز و معرا باشد از آن تصویر هجنه و شناعت در چیزی که منهی عنه است و از اقدام بر امری از امور بعد از اقتدا بر کتاب و سنت و بدانکه میتواند بود که
مراد به بین یدی الله و رسوله بین یدی رسول الله باشد و ذکر الله بجهة تعظیم و تکریم او و اشعار بر مرتبه اختصاص و مکانت حضرت رسالت که موجب اجلال
او است و مؤید اینست قول ابن عباس که مراد نهی اصحاب است از تکلم پیش از آنکه حضرت رسالت ابتدا بتکلم کند پس حقیقت معنی اینست که هر گاه در مجلس رسول
نشسته باشید و از مسئله سوال کنند شما سبقت مکنید بجواب آن و ساکت شوید تا آن وقت تا اول پیغمبر صلی الله علیه و آله زبان مبارک بجواب آن بگشاید بعد از آن بگوئید
و قول مذکور است قول جماعتی دیگر که مراد نهی است از تقدم مشی بر آنحضرت یعنی سبقت منمائید در مشی بر پیغمبر بلکه طریق متابعت او را اختیار کنید و زجاج
تفسیر آیه بر این وجه کرده که تقدیم مجوئید بطاعتی پیش از وقتی که امر الهی و اذن حضرت رسالت پناهی بان تعلق گیرد پس جایز نباشد تقدیم صلوة و زکوة
و صوم و حج قبل از وقت آن و از سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی اینست که سبقت مجوئید بهیچ فعلی و قولی تا آنکه خدا و رسول بان امر نمایند از مسروق منقول
است که در روز شک نزد عائشه رفتم وی خادمه را امر کرد بان که از جهة من عسل نوشانید گفتم روزه ام گفت حق سبحانه این آیه فرستاد و منع فرموده در روز شک از روزه
رمضان و عبدالله زبیر گفته که جماعتی از بنو تمیم نزد حضرت رسول آمدند ابو بکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را بر ایشان امیر کن عمر گفت اقرع بن
حابس را بر ایشان حاکم ساز و قعقاع را و اگذار ابو بکر بعمر گفت که تو در این کار غیر از خلاف من نخواستی او گفت نه چنین است که تو میگوئی بلکه بجهة آن گفتم
که اقرع ادیب باشد اهل از قعقاع می داند او و در میان ایشان بلند شد حق سبحانه این آیه را با آیتی دیگر که در باب ایشان است فرستاد و بعضی دیگر گفته اند که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم سریه که بیست و هفت کس بودند بتهامه فرستاد بنو عامر بر ایشان غالب شده همه را بکشتند مگر سه کس که فرار نموده بودند و بمدینه باز آمدند
و در حوالی مدینه با چند کس که از بنی سلیم بودند ملاقات کردند و بتصور آنکه ایشان از بنی عامر اند بقتل رسانیدند و اسباب ایشان را اخذ کردند و نزد رسول
آمده صورت حال انها نمودند حضرت رسول فرمود که بئس ما صنعتم بد عملی بود که کردید ایشان از بنی سلیم بودند نه از بنی عامر و آنحضرت که پوشیده
بوده آن با ایشان عطا کرده بود پس دیت ایشان بوارث ایشان داد و این آیه نازل شد که ای مؤمنان برای خود مرتکب هیچ عملی مشوید بلکه در همه امور اقتفا به حکم
خدا و رسول کنید و شبهه نیست در آنکه اولی حمل آیت بر عموم است زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسول است منهی عنه است پس داخل باشد در
تحت لا تقدموا بین یدی الله و رسوله **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای در تقدیم جمیع اقوال و افعال بر حکم او **إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ** بدرستیکه خدای
شنوا است همه اقوال **عَلِیمٌ** دانا بجمیع افعال شما و شما را بآن مجازات خواهد داد و دلیلست بر بطلان قیاس زیرا که دلالت میکند بر نهی تقدیم امری بر امر خدا و
رسول از روی عموم پس نهی شامل جمیع مومنان باشد که قبل از حکم خدا و رسول بامری از امور اقدام نمایند و تقی [illegible] خاص مانع عموم نمی شود
چنانکه در علم اصول مقرر است آورده اند که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با بعضی از اشراف خود چون اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاهتم و
قیس بن عاصم با جماعتی بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمدند و از پس حجرات طاهرات آواز بلند کردند که اخرج الینا یا محمد که متفاخرت
و مناشدت آمده ایم و [illegible] که مدح ما زینت است و مذمت ما شین و قبایح حضرت از صیحه ایشان متأذی شده بیرون آمد و فرمود که خداست که
مدح او زینت است و ذم او شین ایشان گفتند جئناک لنفاخرک آمده ایم تا با تو مفاخرت کنیم پس خطیب و شاعر خود را فرما تا خطبا ما و آن بمفاخرت با یکدیگر نمایند حضرت
رخصت داد عطارد بن حاجب که از خطبای ایشان بود برخاست و گفت الحمد لله الذی جعلنا ملوکا الذی له الفضل علینا والذی وهب لنا اموالا
عظاما نفعل بها المعروف و جعلنا اعز اهل المشرق و اکثر عددا و عدة فمن مثلنا فی الناس فمن فاخرنا فلیعد مثل ما عددنا شکر و سپاس مر خدا را
که ما را ملوک زمین گردانید و سحاب فضل و عزت بر سر ما بر آن ساخت و مالهای بسیار انعام فرموده تا بان احسان میکنیم و اهل احتیاج را از آن محظوظ
می سازیم و ما را عزیز ترین اهل مشرق گردانید و مردمان ما را بیشتر و حسب و نسب ما را افزونتر کردانید پس کیست مثل ما در میان مردمان و کیست با ما در صدد
مفاخرت در آید و این صفات و نعوتی که در ما است از برای خود تعداد نماید بعد از آن گفت لو شئنا لاکثرنا من الکلام ولکنا نستحیی من الاکثار اگر خواهیم
کلام را در باب مفاخرت بسر حد اطناب میکشیم و لیکن شرم داریم از بسیار کردن کلام و چون سخن با اینجا رسانید بنشست پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله امر فرمود ثابت بن قیس بن شماس که قم فاجبه برخیز و جواب عطارد بده ثابت برخاست و این خطبه آغاز کرد که الحمد لله الذی خلق السموات والارض و قضی
فیه امره و وسع کرسیه علمه و لم یک شیء قط الا من فضله ثم کان من فضله ان جعلنا ملوکا و اصطفی من خیر خلقه رسولا اکرمهم نسبا و اصدقهم حدیثا و افضلهم

حسبنا فانزل الله علیه کتابا وائتمنه علی خلقه فکان خیرة الله علی العالمین ثم دعا الناس الی الایمان بالله فامن به المهاجرون من قومه وذوی رحمه اکرم الناس
احسابا واحسنه وجوها فکان اول الخلق اجابة واستجابة لله حین دعاه رسول الله فنحن انصار رسول الله وردئه نقاتل الناس حتی یؤمنوا فمن امن بالله
ورسوله منع ماله ودمه ومن نکث جاهدناه فی الله ابدا وکان قتله علینا یسیرا اقول هذا واستغفر الله للمؤمنین والمؤمنات والسلام علیکم یعنی حمد
خدایرا که آسمان و زمین را خلق کرده است و نافذ ساخته است امر او در جمیع ملکوت جاری بوده و دانش او بکرسی که زیر عرش و ... و هیچ چیز
یافت نمیشود مگر که از خوان فضل و احسان او است و از جمله افضال او است که ما را ملوک زمین کردانید و از همه خلق رسولی برگزید که نسب او بزرگتر است
و سخن او راست تر و حسب او افزونتر بعد از آن کتابی بر او نازل فرمود و او را بر خلقان خود امین ساخت پس او برگزیده خدا است بر جمیع عالمیان و بعد از آنکه
خلعت رسالت نامزد او شد مردمان را بایمان خواند مهاجرین که اهل او بودند و از جمله اقربای او بودند ایمان آوردند و او از همه بشرافت و وجاهت او از همه
افزونتر پس اول آفریده که اجابت قول او کرد و استجابت امر الهی نمود در وقتیکه مردمان را بایمان دعوت میکرد ما بودیم پس ما انصار اوییم و یاوران و مصاحب او
با همه مردمان مقاتله میکنیم تا آنکه ایمان آورند پس هر که بخدا و رسول ایمان آورد مال او محفوظ و خون او محقون شد و هر که قبول نکرد همیشه با او جهاد میکنیم
در راه خدا و کشتن او بر ما آسان است این نهایت قول او است و من از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات استغفار میکنم والسلام والاکرام بعد از آن زبرقان
شاعر برخواست و شعری چند بخواند و حسان بن ثابت در مقام جواب در آمده بشعر خواند مسرت بشعرها رد چون از شعر فارغ شد اقرع گفت که ان هذا الرجل
خطیبه اخطب من خطیبنا و شاعره اشعر من شاعرنا و اصواتهم اعلی من اصواتنا خطیب ایشان از خطیب ما افضل است و شاعر او از شاعر ما بهتر است و آوازهای
ایشان از آوازهای ما بلندتر و بعد از فراغ از این کلام گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله مردمان چون این دیدند که اقرع اسلام آورده
ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت رسالت همه را صله و خلعت داد و بعد از آن حق سبحانه و تعالی بجهت تعلیم مراسم ادب و ... در وقت
خطاب از رفع اصوات که مستلزم ترک ادب و کراهت و حفظ حرمت نبود نهی نمود که **یا ایها الذین امنوا** تکرار ندا و تجدید
اکتفا با ولیجهة استدعای مزید استبصار است و مبالغه در ایقاظ و دلالت بر استقلال المنادی له و زیادتی اهتمام بان یعنی ای کسانی که گرویده اید **لا**
ترفعوا اصواتکم بلند نکنید آوازهای خود را **فوق صوت النبی** بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن کردن آواز خود را بلندتر از آواز
پیغمبر مکردانید زیرا که رفع صوت یا بقصد استخفاف است و آن مستلزم کفر است یا عدم ملاحظه ادب و آن متضمن خلاف تعظیم است که مامور به است و منافی
هر یک از آن **و لا تجهروا له** و آشکارا مسازید او را **بالقول** بسخن گفتن یعنی او را با آواز بلند ندا نکنید **کجهر بعضکم** همچو آشکارا
خواندن برخی از شما **لبعض** مر برخی دیگر را بلکه در وقت مخاطبه آواز خود را نسبت باواز پیغمبر پست سازید یعنی باید که آواز آن حضرت از آواز شما ارفع باشد
نه بعکس تا رعایت لوازم حسن ادب کرده باشید و منطوق کرده ... و توقیر ... و چون کاف تشبیه منصوب المحل است بر مصدریت و تقدیر آنکه
لا تجهروا له جهرا مثل جهر بعضکم لبعض پس منهی نبوده باشد از مطلق جهر که مستلزم تکلیف بطریقه همس و اخفات بلکه مراد از جهر منهی جهری باشد که نزد
محاوره با ابنای جنس خود بان معتاد بوده باشند پس آن موجب نسبت به آن حضرت نیز که مستلزم عدم رعایت حرمت نبوت و جلالت قدر و مرتبه او است و بعضی گفته اند که مراد
اینست که او را بنام و کنیت که محمد و محمود و احمد و ابو القاسم است نخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانید بلکه او را بکلمه که متضمن تبجیل و توقیر او باشد خطاب کنید چون
یا نبی الله و یا رسول الله و یا خیر خلق الله و مؤید اینست آنچه ابو حمزه ثمالی از عکرمه نقل کرده که او از ابن عباس روایت نموده که سبب نزول آیه این بود که جمعی از بنی العنبر که اصحاب
پیغمبر سبی نساء ایشان نموده بودند بمدینه آمدند بقصد فدای فرزندان خود و در پس حجرات طاهرات ندا دادند که یا محمد اخرج علینا ... بر فرزندان حضرت
از عدم ملاحظه ادب ایشان متاذی گشت حق سبحانه بجهت تشفی وی این آیه فرستاد و قوله **ان تحبط اعمالکم** یا منصوب المحل است بر علیت و یا مجرور المحل
بتقدیر لام جر یا مضاف پس تقدیر کلام اینست که لحبوط اعمالکم یا کراهة حبوط اعمالکم و بر هر تقدیر متعلق است بفعل منهی که مدلول لا تجهروا است
و معنی اینکه باز ایستید از آنچه منهی شده اید از رفع صوت و جهر بجهة باطل شدن عملهای شما یا بجهة کراهت داشتن شما از بطلان عملهای خود و از این قبیل است
آیه یبین الله لکم ان تضلوا و مراد از اعمال رفع و جهر است و از بطلان آن عدم ترتب ثواب بر آن و میتواند بود که متعلق باشد بنفس فعل که جهر است و معنی
اینکه منهی شوید از رفع و جهری که بجهة حبوط اعمال و عدم ترتب ثواب بر آن بفعل مبادرت نمیجوید پس گویا که بجهة حبوط
بظهور مبادرت کرده ... حبوط بظهور مبادرت و گویا این حبوط علت و سببیت در ایجاد آن بر سبیل تمثیل از قبیل لیکون لهم عدوا و حزنا و ملخص و قانت
که در بیان فعل و مفعول له بمنزله شیء واحد است که نهی بر اینها داخل شده و در اول نهی متوجه است بر فعل فقط و بعد از آن معلل شده بحبوط و این مفعول
له بمنزله نهی متعلق است بجهر بتقدیر اضمار ان در اول کرفع نست کقوله و اتونی افرغ علیه قطرا و نزد کوفی بعکس و علی کلا التقدیر مرجع معنی اینست که
و جهر شما که از اعمال شما است منصوص لاداء انه بحبوط و عدم ترتب مثوبت بر آن **وانتم لا تشعرون** و شما نمیدانید که عملهای شما که رفع و جهر است باطل
شد از حیثیت عدم ترتب ثواب بر آن و عدم وصول آن بمحل قبول زیرا که اگر ایقاع اعمال بر وجه تعظیم و توقیر حضرت رسالت می بود مستحق ثواب میشدید و لکن
چون بخلاف آن بظهور رسانید تفصیل آداب ادب کرده بسخط حق گشتید و از ثواب محروم شدید پس آن اعمال محبط باشد و بموقع قبول نرسد
و بدانکه چون براهین قاطعه بر بطلان احباط اعمال صالحه با افعال سیئه پس حبوط اعمال در اینجا بمعنی عدم ترتب ثواب باشد بر رفع و جهر ابتدای
نوسع چنانکه با بن مبین شده نه بمعنی بطلان اعمالی که قبل از این از ایشان صادر شده باشد از ابن عباس منقول است که این آیه مذکوره در حق ثابت بن قیس
بن شماس نازل شد و او مردی مطروش و جهوری الصوت بود و اکثر آن بود که هر گاه سخن کردی پیغمبر صلی الله علیه و اله از آواز او متاذی گشتی و از انس
روایتست که چون این آیه نازل گشت ثابت بر سر راه نشست و میگریست عاصم بن عدی چون این حال را مشاهده کرد منشاء او را استفسار نمود گفت این آیه در باب
من بجهت رفع و جهر صوت نازل گشته و میترسم که از اهل آتش باشم چه من مردی رفیع الصوتم و همیشه نزد آن حضرت با آواز بلند سخن کرده ام و خدا میداند که من هرگز
بقصد ... و بی ادبی سخن نکرده ام القصه از سر راه برخواسته بخانه رفت و بجمیله که دختر عبد الله بن سلول بود و در حباله او بود امر نمود که در خانه را

الحال احسانا

بالحبوط اعمالکم

مقفل ساز که من مهلکرده ام که نا خدا و رسول از من راضی نشوند از این جا بیرون نیایم جمیله اطاعت امر او کرده در وا مقفل نمود و بعد از آنکه
کریه میکرد و تضرع مینمود عاصم بپیغمبر داد این قصه اعلام نمود رسول فرمود که او را حاضر کنید عاصم بدر خانه رفته گفت یا ثابت رسول خدا ترا
طلب کرده در را بگشا ثابت پیش آمد با یکدیگر بجرات آمده هر دو بنفاق بخدمت رسول آمدند ثابت گفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوتم و در مجلس شما
تکلم میکردم میترسم که عمل من باطل باشد از آن توبه کردم و تضرع نمودم رسول فرمود ما ترضی ان تعیش حمیدا و تقتل شهیدا و تدخل الجنة
راضی نیستی که در زندگی ستوده باشی و در سبیل شهادة مقتول شوی و بهشت روی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله و نیز از انس روایتست که چون
یمامه بود در حرب مسیلمه کذاب بود ثابت دید که مردمان در حرب تکاسل مینمودند و عرق حمیت و عصبیتش در حرکت آمد و حنوط آورد بمالید
بمحاربه مشغول تا شهید شد و درع در بر داشت یکی از اهل اسلام از بر و بن کرده پنهان نمود شخصی از اصحاب او در واقعه دید که گفت بفلان جو شهید شدم
فلانکس درع مرا برداشته پنهان کرد و خالد بن ولید را بگو تا از او بستاند و بعد از این بفلانکس بگو که درم از او در نزد من است و ابا بکر را بگو تا بنده مرا
ازاد کند چون بیدار شد بخالد از این واقعه اگاه کرد خالد آنکس را طلب نمود آنچه که در زیر پشت پنهان کرده بود از او بستد و بقرض خواه داد و ابو بکر بوصیت
حرب کفته غلام او را آزاد کرد و از حسن بصری مرویست که این آیه در باره منافقان است که او از خود را از آواز رسول بلندتر میکردند بنابر این وجه خطاب
آن بمؤمنان منهی شدن ایشان است از عملی که منافقان میکردند و کویند که اهل نفاق رفع اصوات میکردند بجهة اظهار قلت مبالات و خوف ناصعقه
اهل اسلام بتبعیت ایشان کنند حق سبحانه این آیه فرستاد و ایشان را از متابعت نهی نمود عبد الله بن زبیر گوید که اصحاب بعد از این آیه با آن حضرت بسالت الجنان اهسته
سخن گفتندی که رسول ما مکرر استماع قول ایشان نکردی بفهم آن نرسیدی و بدانکه چون منهی عنه رفع صوتی است که موجب اذیت حضرت رسالت باشد پس آن
شامل رفع صوتی نباشد که در حرب یا در مجادله معاند باشد با ارهاق اعدا شی چنانچه منقولست از آن حضرت که در حرب حنین وقتیکه اهل اسلام منهزم شدند
بعباس بن عبد المطلب فرمود که اصرخ بالناس مردمان را بآواز بلند بخوان و عباس نسبت بجمیع مردمان رفیع الصوت بوده باواز بلند مردمان را ندا کرد داز
فرا باز کرد انید و در روایت آمده که عباس بجهت رفیع الصوت بود که روزی جماعتی از کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس باواز بلند گفت یا صباحاه زنان حامله
از هیبت آن آواز بچه از شکم انداختند و مرویست که روزی باواز بلند ... از غنم نجحوا از شیر رمیده هراسان شد و بعضی از نفاس امده که چون
ثابت از رفع صوت تائب شد حق سبحانه در حق او این آیه فرستاد که **ان الذین یغضون** بدرستیکه آنانکه فرو میخوابانند و نرم میکنند **اصواتهم** آوازهای
خود را یعنی آهسته میگویند سخن را **عند رسول الله** نزد فرستاده خدا که مهابت بجهة رعایت ادب و توقیر و تعظیم **اولئک** آن کروه **الذین**
امتحن الله آنانند که امتحان کرده است خدای تعالی از روی آزمودن **قلوبهم** دلهای ایشانرا **للتقوی** برای پرهیزکاری همچو امتحان طلا با آتش یا عرض آن
بر وجه خالص از ... و گویند مراد از امتحان معرفت است سبحانه و تعالی مثل خلوص نیات ایشان را وضع امتحان در موضع معرفت بجهة آنست که تحقق شیء در خارج امتحان
آنست که شناخته است خدا قلوب ایشان را برای تقوی و بنا بر این متعلق لام محذوف خواهد بود که حال باشد از قلوبهم و تقدیر آنکه امتحن الله قلوبهم
کائنة للتقوی خالصة یعنی خدای عالم سبب قلوب ایشان و خالص کرد آن قلوب را تا آنکه ثابت باشند برای تقوی و یا کرده اند برای آن یا آنکه مراد از آن باشد که خدا
دلهای ایشان را بانواع محن و تکالیف شاقه کردانید تا ثابت و راسخ شدند پس بجهت آن تقوی را ظاهر کرد و معلوم شود که ایشان بتمام تقوی
متصف اند چه حقیقت تقوی معلوم نمیشود مگر نزد محن و شدائد و صبر کردن بر آن یا آنکه معامله حق سبحانه با ایشان در آنچه متعلق است از غض اصوات
نزد سید کاینات همچو معامله اهل اختبار است و اگر چه حال ایشان را او مخفی نیست لکن بعبارت کاری که ایشان بمحک امتحان ظاهر کرده و بر علما
ظاهر شود که کدام نقد از کوره اخلاص امتحان پاک و بعضی بر آن میاید پس ایشان خالص شده اند و جنان همچو خلوص ذهب **لهم مغفرة** مر ایشان را
آمرزش گناهان که از رفع و جهر اصوات است یا از خطایا **و اجر عظیم** و مزدی بزرگ و بیپایان بر خفض اصوات و سایر طاعات و بدانکه تنکیر مغفرة
و اجر برای تعظیم است و جمله خبریه ان است یا استینافیه است برای بیان جزای اهل غض و حفظ از انواع ابطال و اصفیاء اکرام نزد ملک علام و تنجیده و تعظیم
بان مؤکده و ابراد خبران بصورت جمله اسمیه و بنا الیف جمله از دو اسم معرفه و ذکر مبتدا و خبر یعنی از اسم اشاره و موصول اشعار است بر بلوغ ایشان
باقصی کمالات و دلالت بر مبادرت نصایح در خفض اصوات و تعریض بشناعت رفع و جهر و اشاره بانکه احوال جماعتی که مرتکب رفع و جهر اند بر خلاف
اینست و در بعضی از تفاسیر آمده که این هر سه آیه مذکوره در باره وفد بنی تمیم نازل شده و منشاء آمدن ایشان نزد حضرت رسول آن بود که حضرت
سید بن الحصین را بر بنی العنبر که از قبایل بنی تمیم بود روانه ساخت ایشان چون واقف شدند که لشکر پیغمبر آمده است بگریختند و عیال ایشان را اسیر کرده و آورد
سی نموده بمدینه آوردند ایشان از پی زنان خود متوجه مدینه شده نزدیک نماز ظهر که پیغمبر بمسجد تشریف داشت برخی از حجرات ظاهر است و بعضی ...
بود ایشان بکرد هر یک از آن حجرات میگشتند نعره میزدند که اخرج یا محمد از برای نماز اسیر انه مادر اما نمیشید حضرت از آواز ایشان بیدار شد از حجره
بیرون آمد و ایشان گفتند یا محمد عیال ما را ازاد کن و بیا فدیه بستان جبرئیل آمد گفت یکی از ایشان را حاکم ساز هر چه او حکم کند چنان کن ایشان حضرت امور را حکم کردانید
و او حکم کرد که نصفی اسیر را فدا کیرد و نصفی را ازاد کند آن حضرت با ستخوان عمل نمود و فرمود که از اولاد اسماعیل هر که از او غلام کشته که موجب کفاره
باشد باید که یکی از ایشان را ازاد کند پس این وجه سلوک کرده بعضی را ازاد کرده و بعضی را فدیه کرد پس حق سبحانه در بی ادبی ایشان بجهة ترک رسول ادب بینات
قدوه اجابت منتقد منکر کرده فرمود **ان الذین ینادونک** بدرستیکه آنانکه ندا میکنند ترا **من وراء الحجرات** از پس حجرهای زنان تو **اکثرهم**
بیشتر از ایشان **لا یعقلون** عقل ندارند و جاهلند بر سواد ادب مراد اینست که ایشان بجهة عدم معرفت بقدر و شرف و مرتبه تو از لوازم توقیر و تعظیم تو بی بهره
هایم اند که از نعمت عقل عاری اند چه عقل مقتضی اینست که مراعات حسن ادب کنند و بقا الجلال و تجلیل با این مخصوص نسبت یکبینکه منصوب باشد بر تبه ولایة
و رسالت و نبوت نه آنکه مراد ایشان باشد که ایشان مجنون اند و از نه تکلیف ... و بدانکه ورای شی جهتی است که از شیء داخل متواری شده باشد خواه از آنکه خلف
آن باشد یا قدام و لهذا مفسرین تفسیر او بالخارج کرده اند که اعم از خلف و قدام است پس توجه انکار بر ایشان مخصوص بنا شدن ندای ایشان در خلف حجرات و غایبیه

پر معنی مزدانت

ابجملة

مرکه موضوعست الف برای ابتدای غایت و لام لتبیین زانکه منادی خارج حجره بوده نه داخل آن بجهة حکم لابتداء منه و منتهی برحمة ولمنا تجا الحجرات
بدون من که در تقدیری وراء الحجرات نیست بدون من که در تقدیری من وراء الحجرات است چه در این صورت محتمل الاجتماع است و اسم مبغیر مراواست حجره عبارت
از قطعه زمین که محجور باشد بحائط و مراد بحجرات حجرات زنان حضرت است چه هر یک از زنان او حجره خاص بوده و این کنایست از خلوت او با ایشان و ندای بعضی
از وراء حجرات محتمل است که با ینوجه بوده باشد که بعضی از وراء حجره ندا کرده باشند و برخی از وراء حجره دیگر بر سبیل تفرق و بقصد طلب آنحضرت یا بنابر
که جمیع ایشان بهیات مجموعی طوف هر یک از حجره کرده باشند و او را طلبیده یا آنکه مراد حجره باشد که آنحضرت در آن بوده باشد و ذکر آن بصیغه جمع بجهة
اجلال و اکرام آنحضرت بوده باشد و بنا بر این مراد جمع اگر چه مسند جمیع ایشان است لکن جایز است که متولی ندا بعضی از ایشان بوده باشند و باقی دیگر بجهة
رضای ایشان در ندا بمنزله ایشان که متصدی ندا بوده اند و آنچه از اصم روایت کرده اند که ایشان از بنی تمیم عیینة بن حصین بوده و اقرع بن حابس مؤید این است و اسناد
نفی عقل باکثر ایشان محتمل است که بجهة وقوع ندا باشد از جماعتی از ایشان که قصد مخالفت داشته باشند و احتمال آن نیز دارد که مراد از آن نفی عقل باشد از همه ایشان
چه قلت در موضع نفی است در کلام عرب و لهذا گفته اند که النادر کالمعدوم روایتست که حضرت رسالت از حال عیینة بن تمیم سؤال کردند فرمود هم جفاة بنی تمیم لولا
انهم اشد الناس قتالا للاعور الدجال لدعوت الله علیهم ان یهلکهم ایشان جلاف بنی تمیم بودند و اگر نه آن بودی که مقاتل ایشان با اعور دجال سخت تر از همه
کس بودی مر ایشان را دعای بد میکردم تا همه هلاک می شدند و بباید دانست که این مذکور محبوبست بر امور که هر یک از آنها دلالت صریح دارند بر جلالت
قدر حضرت رسالت و عظم مرتبه و رفعت او نزد حضرت عزت اول آنکه نظم او متجانس بسفاهت و جهالت بنی تمیم از جنبش ترک ادب که لازم رفع صوت است تا ندای
حجرات و ثانیا ایراد لفظ حجرات کنایت باشد از موضع خلوت و مقبل او تا بعضی او و ثالثا ترک تصریح بمنکران بتوهم اقتصار بر لفظ حجرات و اکتفا نمودن
بوقوعی که مبین ایشان است که منکر ایشان چهارم ایشان را لام تعریف بر اضافه کران بحجرات ایشان است تا حجرات ایشان نیز تشنیع ده ایشان با استحقاق مرکبا
عقول و قلت ضبط بمواضع تمیز و مخاطبات بجهة تهور خطاب برسول که مستلزم سوء ادب است و از ابن عباس است از اول سوره تا این آیه ادب اولی الالحوت
بایجاب تقدیم مطلق امور که مسند بخدا و رسول است بنا بر امور بدون تقیید و حصر آن و آیه دوم نهی است بر آنچه از جنس تقدیم است از رفع صوت و جهر صوت
و اشعار بر آنکه اول تمهید تا نیست و توطیه و آیه سیم محبوب بر مدح و ثنای جماعتی که انقیاد امر الهی و حضرت رسالت پناهی نموده اند و غض اصوات را
شعار و دثار خود ساخته تا اشاره باشد بعظم موقع و منزلت و رفعت آنحضرت آیه چهارم در حال سبب حجره که هیجت از امت آن ندا کردند و آن حضرت
بصیاح و صوت از وراء حجرات در حال خلوت او و بعضی حرمات همچو صیاح بهون ناس تا تنبیه باشد بر فضاعت آنچه بآن جرئت کرده اند و جسارت نمودند و تشخیص
که حضرت قدر و مرتبه او رفیع شأن باشد و او را افضل انبیا ساخته و خاتم نبیین با صبغ مبارک او کرده ندا کردن او بطریق صیاح در غایت تفاحش
خواهد بود و در بهایت قبح و از این آیات شریفه ثمرات لباب و محاسن آداب فهم و اقتباس میتوان نمود و بوسیله خوض فکر در بحار معانی آن استخراج دُرر
حسنه و خصال پسندیده میتوان کرد و صید الحکیم و بدانکه چون ندا بر عقب صیاح حسن است از آنان در اضطراب بر خروج آنحضرت لحسن است بجهة نهایت حفظ
ادب و غایت تعظیم و اجلال آن قدوه ارباب الباب از اینجهة حقسبحانه در عقب این مذکور فرمود که **وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا** و اگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم شکیبایی
کردندی بر ترک ندا **حَتَّىٰ تَخْرُجَ** تا که بیرون می آمدی **إِلَيْهِمْ** بسوی ایشان **لَكَانَ** هر آینه بودی صبر کردن و انتظار خروج تو کشیدن **خَيْرًا لَهُمْ**
بهتر مر ایشان را از ندا کردن بجهة مراعات غایت سوء ادب که مثمر سعادت دنیا و عقبی است چه آن باعث لطف الهی است در باره ایشان باعطای ایمان و ثنا
ایشان از ثواب جاودان و بعدا ایشان در زمره عاقلان و اعتماد ایشان که آزادی جمیع نبودند ایشان نبت عباید است که آن دو اسیر ما با ایم در حجره خود
و در موضع رفع بر فاعلیت و فعل و مفعول هر دو محذوف تقدیر اینکه لو ثبت صبرهم القسر علی ترک الندا و صبر یعنی حبس نفس است از ترک شد
بهوای آن یعنی اگر ثابت می بود باز داشتن ایشان نفس خود را بر ترک ندا هر آینه مر ایشان را بهتر بودی و ایشار حتی بر الی بجهة آنست که حتی مفید آنست که
صبر معنی بخروج آنحضرت باشد چه آن مختص است بغایت شی فی نفسه و لهذا جایز است که گویند اکلت السمکة حتی رأسها و جایز نیست حتی نصفها یا
بإصدره بخلاف الی زیرا که آن از برای مطلق غایت موضوع است و مراد معنی اول است چه خروج رسول غایتی است معینه از برای صبر ایشان بر آن و اصلا ثنا
مبنیت ایشان را که بعد خروج و مواجهه او بجانب ایشان مرتکب ندا شوید و غایت صبر ایشان است که اگر خروج او بسوی ایشان نباشد بلکه بجانب دیگر باشد صبر
لازم ایشان است تا آنکه خروج او بجانب ایشان متحقق شود **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدا آمرزنده است کسی را که از بی ادبی نادم شود **رَحِيمٌ** مهربان
با اهل ادب و حرمت چه مغفرت و رحمت او واسعست پس هر کرا از امضیق نخواهد شد بر کسی که توبه کند از بی ادبی و از این پیش اگر ذکر آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در سال نهم از هجرت ولید بن عقبة بن ابی معیط را بقبیله بنی المصطلق فرستاد تا صدقات واجبه از ایشان اخذ نماید و قبل از این میان ولید
و ایشان در زمان جاهلیت خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید با ایشان رسید از سر عداوة قدیمه گذشته جهة اطراح محبت اظهار کرده بجهة تعظیم
و توقیر باستقبال وی بیرون آمدند وی بگمان آنکه ایشان بقصد قتل او می آیند مغاورت نموده نزد پیغمبر آمد و عرض رسانید که بنی المصطلق و طریق
ارتداد پیش گرفته زکوة ندادند و قصد کشتن من کردند و حضرت رسول در غضب شده قصد قتل ایشان نمود ایشان آمدند و گفتند نعوذ بالله من غضبه
و غضب رسوله بناه میبریم بخدا از غضب رسول او بخدا که از ما تمرد و تابع نشده و همه مطیع و مامور هیم و منقاد فرمان و آنچه بعرض رسانیده اند دروغ
واقعست رسول فرمود ایشان را انتهم و ازین متولی لتنتهن او لابعثن الیکم رجلا هو عندی کنفسی یقاتل مقاتلتکم و یسبی ذراریکم یعنی حکم میان ما و شما
از این در و بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان و نافرمانی و یا مرد در برابر شما میفرستم که بمنزله نفس من باشد تا مقاتله کند با اهل قتال شما
همه ذراری شما را اسیر کند پس دست بر دوش امیر المؤمنین علی علیه السلام نهاده فرمود که هو هذا امیر ذاینکس اسع و بعد از آن حضرت خالد ولید را با جمعی بسوی
ایشان فرستاد و امر نمود که در خفیه تجسس احوال ایشان نماید و کار ایشان را حبط تمام مرعی دارد تا ایشان ارتداد ایشان ثابت شود با ایشان مقاتله نماید
خالد چون نزدیک ایشان رسید جاسوسی بجهة تجسس احوال ایشان روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر ایشان را دید که بانگ نماز میگویند و نماز

بجماعت می گذارند و بشعائر اسلام اقدام مینمایند باز گشت صورت حال باز گفت وی نیز دانست که ایشان امد ایشان گفتند قبل از این ولید با ما حرب ملاحجة
تعظیم باستقبال او بیرون رفتیم چون او اسیر را لحجت نمود دانیم که منشأ آنچه بود تا ایشان قصد از ایشان بکر فته باز گشت و کیفیت حال را بعرض حضرت
رسالت رسانید پس این آیه نازل شد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنکسانی که ایمان آورده اید **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ** اگر بیاید بشما شخصی که بیرون
رونده باشد از فرمان خدا **بِنَبَإٍ** بخبری یعنی بیاورد خبری که موجب تألم خاطر باشد **فَتَبَيَّنُوا** پس بحث و تجسس کنید و متعرض تحقیق و کذب
آن شوید بمجرد اخبار وی مبادرت بعمل مکنید **أَنْ تُصِيبُوا** بجهت کراهت آنکه برسانید فعل مکروهی را **قَوْمًا** بگروهی در اموال و در انفس ایشان
بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی در حال آنکه نادان باشید و غافل از حال ایشان از ایمان و اطاعت و کفر و معصیت پس بگمان آنکه کافر و عاصی ایشان در مقام
محاربه و اذیت درآیید در حال آنکه مؤمن و مطیع بوده باشند که اگر چنین کنید **فَتُصْبِحُوا** پس گردید **عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ** بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان
نَادِمِينَ پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن ما حصل کلام آنکه که اکر در اول الامر بقول فاسق عمل کنید بی آنکه صدق او بر شما ظاهر شود و دانی
الحال خلاف آن ظاهر گردد از آن فعل نادم شوید و همیشه بر آن تأسف خورید و غمگین باشید و هیچ وجه تدارک آن نتوانید کرد و بباید دانست که ایثار کلمه
ان که حرف شک است بر اذا که از برای تحقیق است تنبیه است بر آنکه جماعتی که با آنحضرت بودند هیچکدام را جسارت آن نبود که تکذیب اخبار نمایند مگر بر سبیل ندرت
و سوق کلام مشعر است بر آنکه بر مؤمنان واجب است که بر صفت تبیین و تجسس با تقدم باشند تا هیچ فاسق در مخاطبه نمودن با ایشان بکلمه کذب متهما
ارتکاب نتواند نمود و قوله ان تصیبوا ای تقلیل ان تخبط العمانا لکم است که مذکور شد و قوله بجهالة منصوب المحلست بر حالیه یعنی جاهلین و تنکیر فاسق
و نبأ بجهة تعمیم است یعنی هر چیزی که از هر فاسقی بشما رسد بر آن تعجیل منمایید بلکه بتجسس آن مشغول شوید تا صدق و کذب آن نبأ بر شما ظاهر
شود و بعضی گفته اند که شخصی نزد رسول آمده و گفت ابن عم ماریه که مادر ابراهیم است با وی خلوت کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین صلوات
الله علیه را امر نمود که این شمشیر را بگیر و نزد او برو و تحقیق این معنی نما اگر احوال بر همین منوال باشد او را بقتل رسان امیر المؤمنین شمشیر حمایل کرده نزد
او رفت دید که نزد ماریه نشسته شمشیر از غلاف بیرون کشید آن جوان دانست که امیر المؤمنین است بقصد او آمده بر جست و خود را در میان نخلستان انداخت و
بر پشت خسبید و پای ها را خود را بر داشت چون نظر آنحضرت بر او افتاد دید که امسح است و هیچ از آلت مردان بر او اثری نیست بر گشت و رسول را از این معنی اخبار
فرمود آنحضرت فرمود که الحمد لله الذی یصرف السوء عنا اهل البیت و نزد ابن بابویه مذکور است که نازل شد و این قول بسیار ضعیف است بجهت ثبوت ولید که
بعضی ازین جمهور استدلال کرده اند باین آیه بر وجوب عمل بخبر واحد که آن عادل باشد چه حقسبحانه تبیین و تفحص را واجب کرد اینده در خبر فاسق پس در غیر او
در خبر عدل تبیین واجب نباشد و این غیر صحیح است زیرا که دلیل خطاب نزد ما و اکثر محققین از علما اهل سنت معتمد نیست لیکن این استدلال مبنی بر
در اشتراط عدالت در قبول اخبار زیرا که آن ملزوم عدم فسق است و عدالت ملکه ایست که باعث باشد بر ملازمت تقوی و مروت و تقوی اجتناب از کبائر
کبیره و عدم اصرار بر صغیره و مروت تنزیه نفس است از دنائتی که لایق امثال آن کس نباشد چون سخریت مزاح و کشف عورت در جایی که ستر آن سنت موکد
باشد و ملبس شدن بلباسی که بر وجهی که موجب سخریت او باشد و همچنین و بعکس و هم چنین است هر امری که موجب استخفاف آنکس شود و چون
معلوم شد که عدالت مستلزم تقوی نیست پس بنده بایقاع کبیره یا اصرار بر صغیره در مجرد فسق داخل شود و وجه استدلال آنست که حقسبحانه بنابرا
فرموده بتبیین نزد اخبار فاسق و از این لازم می آید که تبیین واجب نباشد با اخبار عادل چه مشتر و طمعدم می شود نزد عدم شرط آن پس تبیین مخصوص باشد
با اخبار فاسق و بعد از امر به تبیین تر هیب بنده کان مینماید از سخن دروغ بر اینوجه که **وَاعْلَمُوا** و بدانید ای مؤمنان **أَنَّ فِيكُمْ** که در میان شما است
رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدا تعظیم و اجلال او مقتضی آنست که کذب در کلام ما لا یعنی است که کذب بحضرت او معروض ندارند و دیگر آنکه او بخدا
راستی سخن عرض نماید یا اگر مرتکب فعل غیر مرضی شوید بحق سبحانه او را با اخبار نماید و شما رسوا گردید و بعضی معنی آیه بر این وجه تنزیل نموده اند که
شما بوسیله اخبار حضرت رسالت بکذب او عالم شوید و یقین بدانید که رسول خدا در میان شما است چه آن اخبار یکی از معجزات است او **لَوْ يُطِيعُكُمْ** اگر فرمان
برد شما را یعنی اگر رسول بقول قول شما کند بر آنچه شما ابدا میکنید **فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ** در بسیاری از کارها **لَعَنِتُّمْ** هر آینه برنج افتید و هلاک شوید زیرا
که اکثر قول و فعل شما برای هوا و عصبیت است پس در جمیع امور اطاعت شما نماید تا از مضیق هلاکت برآیید و لحوق بر هیچ بابیست تمام و
لا کلام بر بساط مقاصد او این مستقر شود بعد در کشاف آورده که جمله مصدره بکلمه لو کلام مستأنف نیست بجهة آنکه مؤدی بتنافر نظم است پس آن متصل
بما قبل خود است بر وجهی که حال باشد از ضمیر اعلموا یا فیکم و معنی اینکه در میان شما است رسول خدا بر حالتیکه واجب است بر شما تغییر آن حالت یا آنکه شما بر حالتی
هستید که واجب است تغییر آن حالت و ایجاد آن بر شما است با آنحضرت در تبعیت او برای شما در خود و در کار و استصواب او بشما همچو فعل مطاوع مر غیر خود را که
تابع او باشد در آنچه صواب بداند و بود این کلام دلالت بر آنکه بعضی از اهل ایمان رسول را بر حرب بنی المصطلق و بر تصدیق قول ولید مهیا شدند و نیز
جماعتی دیگر از ایشان که متحلی بحلیه تقوی بودند در این امر رضا نمیکردند و خود را از آن دور میداشتند از اینجهة حقسبحانه بر سبیل استدراک
ایشان امر فرمود باین قول که **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ** و لیکن خدای تعالی **حَبَّبَ** دوست گردانیده است **إِلَيْكُمُ** بسوی شما یعنی بعضی از شما که متقی و خود را از آن باز
داشته اند **الْإِيمَانَ** ایمان را که تصدیق است بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی و ترک ذکر بعضی بجهة دلالت صفه ایشان بر آنچه مفارق صفت غیر
ایشان است که مذکور شده اند و این از جمله اتحاد اوصاف لطیفه قرآنی است که متفطن نمیشود بآن مگر خواص که علما علم بیان اند و از این قبیل است قوله
وَزَيَّنَهُ و بیار است ایمان را **فِي قُلُوبِكُمْ** در دلهای شما بنصب ادله واضحه و حجج بینه ساطعه **وَكَرَّهَ** و مکروه گردانیده و دشمن ساخته **إِلَيْكُمُ** بسوی
شما **الْكُفْرَ** پوشیدن حق را که آن نقیض ایمان است **وَالْفُسُوقَ** و بیرون رفتن از طاعت حق و عصیان و اعمالی که
و ارتکاب نمودن بآنها فرمانی از روی عناد و طغیان و از ابن عباس و ابن زید منقول است که مراد بفسوق کذبست و ابن از قول ابی جعفر صلوات الله علیه نیز نقل کرده
اند و معنی تحبیب و تزیین ایمان و تکریه کفر و فسوق و عصیان الطاف و امداد است بتوفیق در طاعت و تجنب از معصیت و از جمله الطاف که باعث رسوخ ایمان

وصارف از کفر و عصیان نصب او له است و ثواب بسته بطاعت و ایمان و وعید عقاب بکفر و معصیت این آیه دالست بر بطلان اهل جبر زیرا که هر گاه او سبحانه
تحبیب و تزیین ایمان کرده باشد در قلوب ایشان و تکریه کفر کرده از ایشان پس چگونه تحبیب جبر نماید که محبوب او نباشد و اسند دال اشعار است بر تعریض بذم جماعه
که در امر مذکور جنایت نمودند مصداق اینست اینکه میفرماید که أُولَٰئِكَ آنگروه که مستثنی اند از اهل جنایت بواسطه اتصاف ایشان بصفات مذکوره
هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشان راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح و محاسن امور بروجهی که متصلب و راسخند در آن و اشتقاق رشد از رشاده است که بمعنی
صخره صلب است این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بجهت تفضیل است از جانب خدا وَنِعْمَةً و بعنوان رحمت از طرف او وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بصدق و کذب مخبر و هر یاب داده وفق آن جزا و سزا خواهد داد حَكِيمٌ محکم کار در امور بندگان و از جمله امور محکمه او است که بتحقیق اخبار
امر فرموده زیرا که اخبار کاذبه موجب انواع فتنها و سبب اصناف بلایاست و بدانکه فایده تقدیم خبر ان بر اسم ان حصر است و توبیخ بعضی از اهل ایمان بر
آنچه مستهجن بود از ایشان از استتباع رای رسول با رای خود پس واجب باشد تقدیم آن بجهة انصباب غرض بسوی آن و ایثار یطیعکم بر اطاعکم بجهة دلالت
بر آنکه اراده ایشان استمرار طلب صواب بود در جمیع اموری که ایشان را سانح میشد لیدل دولی فی کثیر من الامر و شرطیه لکن که از مخالفت ما بعد است از ما قبل
نفیا و اثباتا اگرچه بحسب لفظ مفقود است لکن من حیث المعنی موجود است چه صفات جماعتی که ایمان در قلوب ایشان محبب است مغایر صفات جماعتی است که ذکر ایشان
مقدم است و جمله مصدره باسم اشاره نزد بعضی جمله معترضه است و فضلا مفعول له تزیین و تکریه و پیش جماعتی دیگر مفعول له رشد است بنابر آنکه
چه بحسب ظاهر شرط مفعول له که اتحاد فاعلست مفقود است بجهة آنکه رشد فعل عباد است و فضل فعل او سبحانه لیکن چون منشا او سبحانه تحبیب
و تکریه هست که مسند باو سبحانه است پس گویا رشد نیز از جمله افعال او است و حاجت نباشد انتصاب آن بر رشد و می تواند بود که فعل آن محذوف باشد و
تقدیر اینکه جری ذلک او کان ذلک فضلا من الله و احتمال آن نیز داده که منصوب به راشدون باشد یعنی ایشان راه یافتگانند بتفضلی که از جانب خدا است
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی بر درازگوشی نشسته بود در مجلسی از مجالس انصار رسید توقف فرمود آن درازگوش بول کرد عبدالله
سلول بینی خود را گرفت گفت بگذار این درازگوش را بجائی که خواهد رود که عفونت بول او مارا متاذی ساخت عبدالله رواحه گفت بینی میگیری از بول
حیوانی که خوشتر از بوی تست و بروایتی آنست درازگوش به از تست که بول او بهتر از مشک تو پس رسول صلی الله علیه و آله از مجلس برفت لیکن ابن سلول
از سخن وی در غضب شده سخنی بی ادبانه گفت ابن رواحه نیز در مقابل آن سخنی در مقابل او گفت و کار بمنازعه کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند به
تعصب خواسته با یکدیگر در مقام مجادله در آمدند بعضی بعضی را بکفش و جماعتی بچوب و خرما و ضرب دست بجنگ شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این
قضیه مطلع شد رجعت فرموده ایشان را از هم تفریق نمود و کار و انتظار داد و صلح آورد این آیه نازل شد وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
از گروندگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت یعنی ایشان هر دو را وعظ و زجر کنید و بحکم خدا دعوت نمائید
ایراد صیغه جمع در موضع تثنیه که اقتتلوا است باعتبار معنی است چه هر طایفه مشتمل است بر جمعی و بعضی گفته اند مرویست که مردی از انصار ام دره نام
دیگری بود و او اراده دادن آن مضایقه می نمود امر به بکثرت قوم خود مستظهر شده گفت حقی مثل عنوه بجای آنکه من حق خود را از تو بقهر و عنف بستانم
آنشخص گفت بیا تا نزد رسول خدا رویم و او حکم خود سازیم گفت من نمی آیم پس در هم افتادند و کار ایشان از منازعت بمقاتله کشید و آیه مذکوره نازل شد
و از سدی منقولست که زنی از انصار با شوهر خود مخاصمه نمود شوهر او را در خانه محبوس ساخت قوم او خبر یافته بیامدند و از جهة خلاص او خواستند قوم شوهر
با ایشان ممانعت و نزاع کردند و شمشیر بیکدیگر کشیدند حق سبحانه این آیه را فرستاد و امر نمود باینکه میان ایشان اصلاح کنید فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند
و تعدی نماید إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى الْأُخْرَىٰ بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از حکم خدا عدول نماید فَقَاتِلُوا الَّتِي پس
کارزار کنید با آن گروهی که تَبْغِي از روی حمیت تعدی کند بر گروه دیگر حَتَّىٰ تَفِيءَ تا باز گردد إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ بحکم خدا و اطاعت امر او نماید فَإِنْ فَاءَتْ
پس اگر باز گردند آن طایفه طاغیه باغیه بامر حق و منقاد امر الهی شوند فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ بعدل
یعنی اصلاح مثل بگذارید و هم مکنید بلکه رعایت هر دو را مرعی دارید و صاحب کشاف آورده که تقیید اصلاح ثانی بعدل دون اول بجهت آنست که در اول
همه باغی اند بر اهل اسلام در اینصورت اجتناب اصلاح ذات بین است و تسکین بینهما با رأی حق و مواعظ شافیه و نصایح منجیه و مقاتله با
ایشان خالی نیست دو حالی که یکی آنکه طائفتین باغیتین باهم دیگر بمقاتله با آن گروه باغی واجب است تا آنکه منقاد شوند و مقاتله مظنه عدلست از منهج
عدل پس بجهة این اصلاح را که بعد از مقاتله است بعدل مقید ساخته دون اول و چون مراعات عدل در جمیع امور از جمله امور مهمه است بجهة آنکه
جهة آنکه آن مدار نظام امور بندگان است از این جهة او سبحانه بعد از این اشاره بتعمیم آن نموده فرمود که وَأَقْسِطُوا و عدل کنید در همه کارها
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستیکه خدای دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی عواقب افعال ایشان را بحسن جزا محمود میسازد بدانکه قسط از
مشتق است که بمعنی جور و جلح است و اقساط همزه آن از برای ازاله است پس معنی آن سلب جور خواهد که مستلزم عدالتست صاحب کنز العرفان آورده که
بعضی از فقها که معاصر ما بوده اند باین آیه استدلال کرده اند بر قتال بغاة و این محض غلط است زیرا که باغی کسیست که بر امام معصوم خروج کند بتاویل باطل
و با او محاربه نماید همچو معاویه و ما او کافر است بدلیل قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را که یا علی حربک حربی و سلمک سلمی
پس چگونه باغی مذکور مؤمن باشد تا داخل در تحت آیه باشد و لازم نمی آید که لفظ بغی در آیه که مراد بآن تعدی باشند که معهود فقها اند و لهذا او ایند
این آیه را دلیل قتال اهل کرده اند بلکه از آنها اهل اسلام تخصیص داده پس بغی معنی لغوی باشد که آن تعدی مطلقست نه آنچه مصطلح فقها است و نیز موید
اینست قول شافعی که ما عرفنا احکام البغاة الا من فعل علی علیه السلام مراد آنچه بیست که آنحضرت در حرب بصره و شام و خوارج سلوک نمود از عدم اتباع
مدبر اهل بصره و عدم تجهیز جرحی ایشان بجهة آنکه ایشان را فئه نبود تا بایشان مستظهر شده باز دیگر رجوع کنند بحرب و اقدام نماید باتباع مدبر اهل
شام و تجهیز جرحی ایشان بجهة آنکه ایشان فئه منکوثه بود و اینکه او فرمودی ... اموالکم و انفسکم بغاة اهل بغی

نموده و گفته که ظاهر آن مقتضی تا ایشان بر غلط است چه ظاهر آن اصلا دلالت ندارد بر قتال بغاة تا حجت باشد بر آنچه مطلوب است بلکه ما
ان معنیست اکید است بجهاد و مبالغه در آن باب پس مراد امر باشد بجهاد با کفار معهود و دور نیست استدلال بر قتال بغاة بقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بجهة آنکه ظاهر آنست که مفهوم وجوب طاعت اولی الامر است با آیه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و
اغلظ علیهم چه منافق مظهر اسلام است و مبطن کفر و باغی نیز چنین است زیرا که اسلام میکند حال آنکه بواسطه آنکه خروج بر امام معصوم میکند از
اسلام بیرون است پس اسم نفاق بر او جاری باشد و از این جهة است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بشأن علی ابن ابیطالب امیرالمؤمنین فرمود یا علی لا یحبک
الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا منافق شقی و ابن حنبل و نسائی در صحیح خود روایت کرده و کتب صحابه باین مشحونست و این شبهه نیست که هر که محاربه با او نماید
محب او نخواهد بود پس باغی منافق باشد و هو المطلوب و از عدم جهاد پیغمبر با اهل نفاق لازم نمی آید عدم جواز آن بعد از او و لهذا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
در روز جمل بعد از تلاوت آیه و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون فرمود که و الله ما قوتل اهل هذه ائمة الکفر
الآیه الا الیوم بخدا سوگند که مقاتله واقع نشد با اهل این آیه الا امروز و نیز مقوی عدم دلالت آیه مذکوره است بر قتال اهل بغاة مصطلح اینکه در
عقب آن میفرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست که مؤمنان برادرانند با یکدیگر در نسب چه منتسب اند باصل واحد که ایمانست پس باید که میان
ایشان نزاع و شقاق نباشد و اگر بسبیل ندرت خلاف و نزاع واقع شود فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ پس صلاح آرید میان برادران خود بکف ظالم
و اعانت مظلوم و بدانکه اثبات اخوت با اهل ایمان بجهة تعلیل و تقریر است با صلاح و لهذا بعد از آن ذکر اصلاح مرتب بفا کرده و اسم ظاهر را وضع کرده
در موضع مضمر که بینهم باشد و اضافه آن بمؤمنین بجهة مبالغه است در تقریر و تخصیص اثنین بذکر بجهة آنست که آن اقل جمعیت که میان ایشان مخالفت
واقع شود و هر گاه مصالحه میان اقل لازم باشد پس میان اکثر الزم خواهد بود زیرا که فساد شقاق و خلاف در جمع اکثر و اشنع است از شقاق بین
الاثنین و یا آنکه مراد بآن اوس و خزرج است و بعد از امر باصلاح بجهة عزم اهل ایمان بر اصلاح و عدم تهاون ایشان در این باب تخویف ایشان
نماید در مخالفت امر مذکور بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب الهی و عقاب پادشاهی لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحم کرده شوید یعنی
بوسیله اتقا امیدوار باشید برحمت واسعه او چه اتقا موجب رحم حق بل و ثواب جمیلست کعب الاحبار از سید مختار صلی الله علیه و آله روایت کرده که
المصلح بین الناس کالمجاهد بین اهل الحرب یعنی اصلاح کننده در میان مردمان همچو مردی است که کارزار کند با کفار و زهری از سالم نقل کرده
که حضرت رسول فرموده که مسلمان برادر مسلمانست باید که با وی ظلم نکند و عیب ننماید هر که در حاجت برادر مؤمن اقدام نماید حقتعالی در حاجت او سعی کند
هر که غم از مسلمانی بردارد حق سبحانه کربت او از عوانه او در روز قیامت بفرج بدل کند و هر که مسلمانی را ستر کند حقتعالی روز قیامت بدن او را ستر کند
این حدیث بخاری و مسلم در صحیح خود روایت نموده اند و از جمله وصایای حضرت رسالت که با امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اینست که یا علی یک میل راه
برو و عیادت بیماران کن و دو میل برو و تشییع جنازه نما و سه میل برو و اجابت دعوت کن و چهار میل برو و زیارت کن که دوست دار کرفته باشی در راه خدا
و پنج میل برو و اجابت ملهوف کن و شش میل برو و نصرت مظلوم نما و بر تست که همیشه با استغفار باشی و در حدیث دیگر واقعست که مسلمانان برادر
یکدیگر اند باید که بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول نشوند و در خذلان یکدیگر نکوشند مگر تراضی تا موجب منع هوا و هوس ایشان شود نکوشند و دو خانه زا از بالای یکدیگر
و یکدیگر را بسوی طعام این از رسانند بلکه یکدیگر را بآن محظوظ سازند بعد از آن فرمود که کم کسی باشد که باین وصیت عمل کند آورده اند که ثابت بن قیس
شماس هر گاه که بمجلس عالی سید انبیا صلی الله علیه و آله آمدی صحابه او بجهة گرانی گوش نزدیک رسول جای دادند تا کلام حضرت را استماع
کند روزی بمسجد آمده وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح گذارده بودند و همه بنماز مشغول شده چون یک رکعت بگذارد و مردمان از نماز فارغ شده بودند تا فائده
فارغ شدند ایشان هر یک بجای خود قرار گرفته بودند ثابت بعد از نماز برخواست و پای بر گردن مردمان مینهاد و میرفت تا بجائی رسید که میان او و پیغمبر
یک کس بیش نبود و برا گفت تنح دور شو و جای را بمن گذار وی گفت اصبت مجلسا فاجلس چون بموضع جلوس رسید بنشست و وی خشمگین شده در قفای
او بنشست و چون هوا روشن شد ثابت در آن مرد نگریست و گفت تو کیستی گفت من فلان ثابت گفت پسر فلانه و این بجهة آن گفت که ویرا مادری
بود که در زمان جاهلیت بنا بر وجهی مشهور بود آنمرد از استماع این تعریض خجل شده سر در پیش انداخت حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اند لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ باید که استهزا نکنند و استخفاف ننمایند گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسَىٰ
أَنْ يَكُونُوا شاید که باشند آن گروه استهزا کرده شدگان خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت صفت و جمیع عزت و مرتبه نزد حضرت عزت
چه اکثر مردمان اطلاع ندارند مگر بر ظواهر احوال و از بواطن امور بیخبرند جمعی بر آنند که جمعی از بنو تمیم بر بعضی از اصحاب چون عمار و خباب و بلال و سلمان
و صهیب و ابی ذر استهزا میکردند حقسبحانه فرمود که ای مؤمنان استخفاف گروهی منمائید که در ایمان با ایشان شریک باشید شاید که اینگروه که در ظاهر حقیر
و ضعیف اند نزد حق سبحانه از شما بهتر باشند از غیب الغیب که حسن الحال و معرفة البال اند و بدانکه لفظ قوم مخصوص است برجال چه ایشان قائم اند بامور زنان کما
قال جل ذکره الرجال قوامون علی النساء و تفسیر بقوم عاد و قوم فرعون بقبیلتین موجب جواز اطلاق لفظ قوم بر زنان نیست زیرا که آن بر تغلیب است
یا آنکه باید که رجال البته از آنکه زنان تابع ایشانند و اختیار رجال که مفهوم قوم است بر واحد که رجلست بجهة غلبه استهزاء است در مجامع و محافل و
دیگر آنکه مجلس ساخر در اکثر اوقات خالی نیست از مثلی و مستضحکان و مستطیب زخرف القول که تا از نهی و انکار او بند پس ایشان نیز شریک او خواهند بود
در تحمل وزر و هم چنین سخریه منحصر نیست از دری ترابی و مصاحبی که از سخریت سبب استحقاق ایشان بیرون شود پس مرد اغلب احوال سخریه ملاحظه عادت
باشد و قوله عسی ان یکونوا کلام مستانف است که وارد شده در موقع جواب کسی که استخبار کند از علت موجب نهی سخریه و اگر نه سزاوار آن بود که مذکور
با باشد تا ما قبل خود متصل باشد و حقیقت معنی آن را جست که بر مکلفان واجبست که اعتقاد کنند باینکه مسخور منه بسا باشد که بهتر از ساخر باشد
زیرا که اطلاع ندارند مگر بر ظاهر امور و عالم نیستند بحقایق آن و بر خلوص ضمایر و تقوی قلوب علم ندارند پس نباید که بر کسی استهزا کنند و عاقبت

نصیح تغیر نهجرات نکنند چه ممکنست که مسخور منه منصف باشد بالخلاص ضمیر و تقوی قلب و مسخر متصف نباشد و موجب ظلم بر نفس خود باشد

خود شد بجهت تحقیر و استهانه اکرچه نزد خدای تعالی موقر و مکرم است آورده‌اند که روزی ام السلمه رضی الله عنها از ازار سفید در میان بسته بود و کوشه

از او بر پشت فرو کذاشته بر زمین میکشید عایشه بابان سخریت کشوده با حفصه کفت که این کوشه از ازار که ام سلمه در پس خود میکشید کوییا زبان سکی است که از

دهن بیرون کند حق سبحانه فرمود که **وَلَا نِسَاءٌ** و باید که سخریت نکنند زنان **مِنْ نِسَاءٍ** از زنان دیگر **عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ** شاید که باشند ایشان

که سخریت کنند کان اند و از حسن منقولست که این کلام در حق زنانی از ازواج است که ام السلمه را بقصر قامت تعبیر و استهزا می نمودند و از ابن عباس مرویست که صفیه

بنت حیی بن اخطب نزد رسول آمده شکایت کرد که زنان تو مرا عیب می کنند و می کویند که یا یهودیه بنت یهودیین ای جهود دختر دو جهود حضرت فرمود که ایشانرا

بکو که پدر من هرون است و عم من موسی و شوهر من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله پس این فرموده مباهات کنید **وَلَا تَلْمِزُوا** و باید که طعنه نزنید و عیب نکنید **أَنْفُسَكُمْ**

نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را چه مؤمنان بعضی از بعض اند پس هر که دیگری را عیب کند کوییا که خود را عیب کرده و اکر غیر ملت باشد طعن و عیب جایز

و لهذا فقها ملحد بر طعن و لعن کرده اند بر جمیع کفار و منافقین لعنة الله علیهم اجمعین **وَلَا تَنَابَزُوا** و باید که یکدیکر را بخوانید **بِالْأَلْقَابِ**

بلقبها یعنی لقبهای زشت بیکدیکر را مخوانید چنانکه یهود و ترسا که مسلمان شده باشند ایشانرا کوییند یا یهودی یا نصرانی یا مؤمنانرا یا منافق تخصیص ذکر

ذکر دو نخاطب با بنا بر تغلیب است یا بنا بر تبعیت زنان مردان و اکثر امور **بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ** بد نامی است کبیره که ایجه متضمن فسوق است یعنی

شخصی را ملقب بر نشانه جهود ساختن **بَعْدَ الْإِيمَانِ** پس از ایمان آوردن با بجهت کسب اسم فسوق با عتبار اهل ایمان و از ایشان آورده‌اند که

آورده که اسم بمعنی ذکر مرتفع است مشتق است از سمو بمعنی علو است و معنی آن ذکر جنسی که بدلت ذکر که مرتفع است بکو مذکور شود و تعالی زشتی که

مستلزم انحطاط است پس باید که کبیره بعد از ایمان کافر نخوانند و هم چنین متنی تایب را فاسق نکویند **وَمَنْ لَمْ يَتُبْ** و هر که توبه نکند از امور

منهیه و از آن نادم نشود **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران بجهت وضع عصیان در موضع طاعت و حمل و ترجیح نفس

بانواع عذاب و عقوبت در اینجا ذکر اسم اشاره بجمعیت با آنکه و لم بنت لفظ مفرد باعتبار معنی است چه کلمه من مفرد اللفظ مجموع المعنی است

عبد الله عباس مرویست که قبل از این آیه هر گاه شخصی معصیتی کردی و از آن تایب شدی مردمان او را بان سرزنش کردند و گفتندی که تو چنین عملی کردی حق سبحانه

این آیه از آن نهی فرمود و بروایتی دیگر از حسن منقولست که هر که یهودی و نصرانی که اسلام آورده مردمان او را بطریق سابق بلفظ یهودی و نصرانی اندا میکردند

حق سبحانه با یه مذکوره ایشان را منع نمود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که در حق المؤمن علی المؤمن ان یسمیه باحب اسمائه الیه از جمله حقی مؤمن بر برادر مؤمن خود آنست که

او را نام برد باسمی که دوست تر نامها باشد نزد او و باید آنکه مراد از ابن اسم فسوق بنام فسق فسوق است بمؤمنان و استقباح جمع میان هر دو در اهل ایمان و استدلال

دلالت نمیکند بر عدم اجتماع ایمان و فسق چه هیچ فرق نیست میان ابن اسم الفسوق بعد الایمان و میان بئس الفسوق بعد الشیب در آنکه دلالت ندارد بر

ما بین اینها بر عدم اجتماع فسق با ایمان باطل باشد آورده‌اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سفری حضر هر دو درویش را بخدمت دو کس از اغنیا نصبت کرده بود

تا در ماحتاج او تیام نماید و ما کولات و ملبوس او بر ایشان باشد سلمان رضی الله عنه در بعضی سفرها بر فرموده سید محمد تخلف دو کس از اکابر صحابه

قیام مینمود روزی ایشان سلمان را کفتند که برای ما طعامی پنج کن سلمان بجهت آنکه شب عبادت کرده بود در خوابیکه بود خواب بر او غالب شده و طعام مهیا

نساخت ایشان سلمان را کفتند چرا برای ما طعام پنجی کفت خواب بر من غالب شده و بجهت آن دو این امر تاخیر واقع شد کفتند نزد رسول رو و طعام برای ما بیاور

چون سلمان صورت حال عرض کرد حضرت او را نزد اسامة بن زید فرستاد و اسامه در آن وقت وکیل الحضرت بود در مطبخ پس سلمان نزد او آمد و بفرمود رسول

از او طلب طعام کرد اسامه کفت طعام حاضر نیست وی باز کشت و کفته و سرکار حضرت طعامی مهیا نیست ایشان سلمانرا بجای دیگر فرستادند تا طعامی

بیاورد سلمان باز آمد و کفت آنجا نیز طعام نبود ایشان در غیبت سلمان زبان بغیبت بکشودند و کفتند که سلمان تحدی دارد که اکر بچاه سمیحه برود آبش خشک

می شود پس در تجسس این افتادند که آیا اسامه راست کفته که طعام نداشته یا بجهت بخل مانع فرستادن او شده و روز دیگر که نزد رسول آمدند رسول فرمود که چیست این

سرخی کوشت که در میان دندانهای شما می بینم کفتند یا رسول الله ما کوشت نخورده‌ایم امروز فرمود کوشت خود دیدی همکو برا غرض فرکوشت آدمی است چه

اثر بد گوشت سلمان و اسامه می خوردید و من اثر آن را بر لب شما مشاهده میکنم این آیه آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای آنکسانیکه ایمان آورده‌اید

اجْتَنِبُوا دور شوید و اجتناب کنید **كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ** بسیاری از گمان که آن گمان بد است در حق برادر مؤمن **إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ** بدرستیکه

بعضی از گمان **إِثْمٌ** گناهست یعنی موجب تفریع اثم است بر آن و گمانی که در حق اسامه برده بودند از این قبیل است این کلام تعلیلی است مستأنف از برای امر با اجتناب از ظن

وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید خبرهای را که بر شما مخفی باشد از سؤال عورات مردمان و عیوب ایشان چنانچه در کار اسامه بکمان شده ابتدا ترکب تجسس این شد

بدانکه ابهام لفظ کثیر و تنکیر آن بجهت آنست که تا مفید بسنیت خبر معینه باشد که مستلزم صدق است بر هر باب از افراد ظنون تا همیکس جرات نکند بر

ظنی و ظنون لا بعد آنکه طریق احتیاط مرعی دارد در جمیع ظنون بدل تامل کنند و همه افراد از امثال احتیاط نماید و بواسطه امارات بینه و اسباب ظاهره

علم بیدا کند بدانکه این ظن انقسم مباح و حرام و اکر لفظ کثیر بطریق معرفه میشد مفید امر مبنی بالجتناب ظنی که بکثرت باشد نه قلیل پس هر ظنی که متصف

کثرت باشد واجب الاجتناب باشد و اینچه متصف قلت بود رخصت النقلیل بدو بد ظهور امارات و اضحه مباح است در این مقام چه معنی تمام است بدانکه ظن

بر چهار قسم است اول مأمور به و آن حسن ظن است بخدا و رسول و مؤمنان کقوله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و حدیث

ان حسن الظن من الایمان بر این معنی ابر قسمت دوم حرام و آن کمان بد است بخدا و مؤمنان که موجب امثال عقوبت شود مشعر باشد به آن عقاب ظن است

در امور دینیه و لهذا ابن قسم را از قبیل حرام شمرده اند و احادیث بسیار و حقیقت آن در بسیاری صورت بد کمانی که بحق سلامتی است سبب انتظام امور دنیوی است

قسم از قبیل حرام نشمرده اند و احادیث بسیار در باب تصوف ظن بخدا و اهل ایمان و اقتصد از الجمله ابو هریره از حضرت رسالت روایت نموده که اکرم ان نظر

فان الظن اکذب الحدیث بپرهیز بد از کمان که کمان در وضع ترین سخنانست و مراد کمان بد است و نیز از آن حضرت روایتست که ان الله حرم من المسلم دمه و عرضه و ان یظن به

ظن السوء بخدای تعالی حرام کرده است از مرد مسلمان خون او و عرض او و آنکه کمان بد برند در حق او و از مجاهد منقولست که خذوا ما ظهر و دعوا ما ستر الله

و از کبر مباحث ظاهرات و بکذار بداخیه خدا پوشیده است و بجستن آن مشغول مشو بید ثعلبی در تفسیر خود از ابی قلابه نقل کرده که عمر بن خطاب را خبر دادند از ابو محجن

کفت که با محجن ثقفی در خانه خود نشسته خمر خورده مشغولست عمر بخواست بخوانه او و در آمده دید که او با مردی نشسته و هیچ خمر در میان نیست ابو محجن

کفت ای عمر این فعل حرام بود که کردی زیرا که خدای تعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب آن شدی عمر با صحاب خود کفت که این مرد چه میکوید عبد الله بن ارقم

کفت راست می کوید پس عمر منفعل شده از آن مجلس بیرون رفت و ترک تجسس نمود و نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که شبی با عمر بعسس بیرون رفته بودیم

سرائی رسیدیم که از آن سرا آواز غنا برمی آمد و چراغی میسوخت حلقه بر در زدیم از اندرون آواز نیامد در رفتیم دیدیم که مردی و زنی نشسته اند و نبیذ و مشغولند

و مرد قدحی در دست دارد عمر مرد را کفت که این چه چیز است کفت ای عمر چه در قدح است کفت آب عسل کفت چه غنا میکردی کفتیم که

شعر بظاهر بعضها الليل و اسود جانبه و ابقی لا حبیب الاعبه فوالله لولا خشیة الله والتقی لزعزع من هذا السرير جوانبه ولکن عقلی والحیا

و اکرم بعلی ان ينال مراكبه مرد کفت ای عمر حق سبحانه فرموده و لا تجسسوا و تو خلاف این کردی و بتجسس مشغول شدی توبه کن و استغفار کرد عمر تصدیق قول او کرد

از آنجا بیرون آمده و بروایتی دیکر از عبد الرحمن منقولست که من با عمر شبی بیرون رفتیم در بند سرائی رسیدیم چراغی میسوخت و از آنجا آوازی بر می آمد عمر کفت خانه

کیست کفتیم خانه امیة بن ربیعه پس بالای دیوار خانه وی در آمدیم و تفحص کردیم دیدیم که امیه با یاران خود بخمر خوردن مشغولند عمر ایشانرا از آن نهی نمود

و تهدید و تخویف ایشان داد کفتند که ای عمر ما یک فعل منکر کردیم و تو دو فعل منهی مرتکب شدی اول آنکه بتجسس اقدام نمودی و حال آنکه حق سبحانه و تعالی

فرموده که و لا تجسسوا دوم آنکه اندر خانه داخل شدی بلکه از بالای دیوار آمدی و حال آنکه خدای تعالی فرموده که و لا تأتوا البيوت من ظهورها و أتوا

البيوت من ابوابها سیم آنکه بی اذن صاحب خانه آمدی و خدای فرموده که لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و

حق تعالی فرموده که و تسلموا علی اهلها عمر بعد از استماع این قول خجل شد از آنجا بیرون آمد **وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ** و باید که

غیبت نکند بعضی از شما **بَعْضًا** بعضی دیکر را یعنی یکدیکر را غیبت مکنید نام مبرید چنانکه در باره سلمان کردید بجهت آنکه ازجام ندها از غیبت

تمثیل میکند از این فعل فحش و میکوید که **أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ** آیا دوست می دارد یکی از شما **أَنْ يَأْكُلَ** آنرا که بخورد **لَحْمَ أَخِيهِ** کوشت برادر خود را

مَيْتًا در حالتیکه مرده بوده باشد برادر معنی انسان بود در حالتیکه نابا شد از لحم یعنی در حالتیکه آن کوشت مرده بوده و جو از اندفعه آنکه جهت تاکید تقریر

معنی مذکور در عقب این میفرماید که **فَكَرِهْتُمُوهُ** و این دلالت بر فقد کراهت است نه متضمن معنی شرط یعنی اکر عرض کنند کوشت برادر مرده را بر شما

پس بجهتی که کراهت خواهید داشت آن و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهت آن و چون حال بر این منوال است پس چنانکه کراهت دارید از کوشت مرده

باید که از غیبت نیز بهمین طریق کاره باشید **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از عقوبات الهی بسبب ارتکاب غیبت **إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ** بدرستیکه خدای تعالی

پذیرنده توبه است از جمعی که توبه کنند از غیبت **رَحِيمٌ** مهربان بر آنکه تایب شدند از آن در این کلام مبالغات بسیار است در ترک غیبت یکی آنکه استفهام

که بمعنی تقریر است دوم تعلق محبت با چیزی در غایت کراهت است سوم اسناد فعل بکل واحد که مشعر است بر آنکه هیچ فردی از افراد انسان مرتکب این نوع فعلی

نمیشود چهارم عدم اقتصار بر اکل لحم برادر و ضم موت با آن پنجم تصریح بکراهت آن و عدم اکتفا بکراهت نضمنا ششم امر با تقوی با وجود تمثیل آنها

اشارت و بدانکه ایثار تواب بر تایب بجهت دلالت است بر کثرت کسانی که بشرف توبه میرسند یا بر کثرت ذنوب ایشان یا اشاره بر قلع جمیع ذنوب ایشان بر وجهی

که کوییا هرکز از ایشان خطیه و اثمی صادر نشده و بباید دانست که غیبت مبهم عبارتست از آنکه در غیاب کسی سخنی کویند که اکر در مواجهه او کویند

او را بد آید و از حضرت رسالت پرسیدند که ما الغیبة غیبت چه چیز است فرمودند ان تذکر اخاک بما یکره فان کان فیه فقد اغتبته فان لم یکن فیه فقد

بهته یعنی غیبت آنست که یاد کنی برادر خود را بچیزی که او را کراه باشد پس اکر آن چیز در او باشد پس بتحقیق که غیبت نموده و اکر در او نبست او را بهتان کرده و از قتاده

نقل است این آیه بر نسبت فرمود که مراد آنست که هم چنانکه یکی از شما امتناع میکند از خوردن کوشت برادر خود که مرده باشد بجهت کراهت طبع همچنین

واجبست که از غیبت امتناع نماید بجهت کراهت عقل و شرع چه دواعی عقل و شرع احق اند از دواعی طبع زیرا که دواعی طبع اعمی بوده و دواعی عقل بصیر بوده

حدیث امده که لا تغتابوا المسلمين ولا تتبعوا عوراتهم فانه من اتبع عورات اخيه المسلم اتبع الله عورته حتى يفضحه ولو وسط بيته غیبت مسلمانان

مکنید و در پی عورات و عیوب ایشان مباشید که هر که در پی عورات برادر مسلمان باشد خدای تعالی عیوب او را ظاهر سازد و اکرچه در میان منزل خود باشد و نیز

از آن حضرت منقولست که ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل يزني ثم يتوب فيتوب الله عليه وان صاحب الغيبة لا يغفر له حتى يغفر له صاحبه

یعنی بر شما باد که از غیبت اجتناب کنید که غیبت سخت تر است از زنا زیرا که مردی که زنا کرد بعد از آن تایب شد حق سبحانه توبه او را قبول می کند و غیبت کننده را نمی

آمرزد تا معتاب او را بحل نکند و روایت کرده اند که مردی با ابن سیرین کفت که من غیبت تو کرده ام مرا حلال کن کفت حلال نمی کنم چیزی را که خدای تعالی حرام کرده باشد و در ربیع

القلوب مذکور است که یکی از صلحای امت کوید که روزی بفلان کوی بسیار نشسته بودم مردی جوان بگذشت تمام بعمارت نکریستم و کفتم این و امثال این ابنای

مسلمانان را مشوش خاطر ساختند چون شب در آمد در واقعه دیدم که تنی مرده را بر جنازه نهاده نزد من آوردند و کاردی بدست من داده مرا کفتند که بخور کفتم

سبحان الله من چندین سال است که حیوانی نخورده ام کوشت مرده چکونه خورم کفتند نه غیبت او کردی پس چرا کوشت او نخوردی کفتم از آن توبه کردم

یکسال با این کوی بسیار تردد میکردم تا آن جوان را ببینم و از وی حلالی خواهم بعد از یکسال او را دیدم و قبل از آنکه سخنی کنم کفت توبه کردی کفتم ای کفت برو

جانان خود که ترا بحل کردم ابو هریره کفت ماعز نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و بر خود سه بار کواهی بزنا داد رسول در هر بار روی از او بکردانید

صحابه کفتند با ماعز اکر بار دیکر بر خود کواهی دهی ترا رجم فرماید کفت بر این امر می کوییم پس کفتند بیا بنزد رسول الله رسول او را رجم فرمود

یکی شنید که بدیکری کفت که ماعز خود را رسوا کرد که کواهی بزنا داد تا چون سک او را سنکسار کردند رسول آن بشنید و نکفت تا آنکه ...

خرابه رسیدند خری مرده آنجا افتاده بود رسول با ایشان کفت از این خر مرده بخورید کفتند یا رسول الله خر مرده را چکونه بخوریم ...

ظن

شما غیبت را عزم میکنید که از خوردن این میته بدتر است نمیدانید که او در جوی بهشت متحیر دارن روایت کرده که رسول میفرمود شب معراج که مرا بآسمان
بردند بجماعتی رسیدم که ایشان را چنگالها از مس بود و بآن روی خود را میخراشیدند گفتم ایشان کیستند گفتند آنانند که در دنیا گوشت مردمان را
میخوردند و غیبت میکردند عرض ایشان را میبردند و بدانکه مستمع غیبت مثل غیبت کننده است و داخل است کما قال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه السامع
للغیبة احد المغتابین یعنی شنونده غیبت یکی از دو غیبت کنندگانست و از میمون بن شاه که از اهل تابعین است نقل کرده اند که شبی من در خواب دیدم شخصی
جیفه زنجی نزد من آورد گفت بخور من گفتم چون مرده را بخورم گفت بجهة آنکه غیبت فلان میکردی من گفتم بخدا که نام فلان را بخیر و شر نبردم گفت نه استماع
غیبت او میکردی و بآن راضی بودی میمون بعد از این واقعه هیچکس را نگذاشت که در حضور او غیبت شخصی کند تا وفات نمود و در خبر است که روزی عیسی علیه
السلام اصحاب خود را گفت که اگر باد در جامه شما ابید اللجامه را از عورت شما بردارد چه خواهید کرد گفتند او را خواهیم پوشید گفت نیست چنین که شما
گوئید بلکه شما از اللجامه [illegible] بدان کنایت از آنکه کسی غیبت شخصی کند منع او نکنید بلکه مدد او دهید و بباید دانست که غیبت بصریح
در قول مقصور نیست صریح بلکه کنایه و اشاره بید و سر و چشم و غیر این نیز از قسم غیبت است گاهی که مفید عیب و نقص باشد هم چنین است حکایت
از حرکات و سکنات و مشی و امثال آن و از جمله کنایه است که کسی گوید که من در مجلس حکام حاضر نمیشوم یا مال ایتام نمیخورم و مراد او این باشد که فلان
مرتکب این میشود و از این قسم است آنکه گوید شکر خدا را که مرا از این فعل منزه ساخته و قصد او این بود که فلان این فعل میکند چه این قول اگرچه در صورت
شکر است اما متضمن غیبت است و بر همین طریقست آنکه گوید که فلان اگر این فعل نکرد بهتر بود و حال آنکه مراد او این باشد که بر او عیب باشد
آنکس و هم چنین است اگر نفس خود را مذمت کند و مقصود او نسبت به غیر باشد بسوای غیر حاصل هر چه غرض از آن تعریض بغیر باشد و بآن غرض صحیح
مقصود نباشد از قسم غیبت است و فقها ما از موضع از غیبت استثنا کرده اند و بعضی دیگر از ایشان مثنی دیگر را با ملحق ساخته اند و گفته اند که این
مواضع اگرچه در صورت غیبت اند اما از روی حقیقت از آن خارج اند و هیچ اثمی بر آن مترتب نمیشود یکی متظاهر بالفسق بعنوان فسق مثل آنکه شخصی علانیه شراب
خوارانه ام نماید یا ظالمی که آشکارا مرتکب ظلم شود در این صورت جایز است که در خلوت بعنوان همان فسق مذکور رسانند بفسقی دیگر که ستر او بر خود نموده
این هنگام اگر کسی در حق او گوید که فلان شارب الخمر است یا ظالم است مغتاب نخواهد بود و حدیث لا غیبة للفاسق و السب ابا حیان و بعضی [illegible]
انکه این حدیث [illegible] جماعتی دیگر از ایشان گفته اند که مراد از این حدیث نفی است از غیبت فاسق و اگرچه صورتا [illegible] و شکی نیست که قول دیگر اولی
اوجه است خصوصا اگر بفسق خود مفاخرت کند و در بعضی [illegible] که لعن و طعن بر او از جمله قربات باشد و نیز حدیث طیبوا السنتکم بغیبة الفساق [illegible]
دارد برا حاجت نعم از آن مواضع شکایت مظلوم از ظالم است و هند زنی در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شکایت بشوهر خود نمود ببخل و گفت هو
رجل شحیح حضرت منع او نکرد و منکر قول او نشد سیم نصیحت مستشیر در نکاح یا در معامله یا مجاوره و غیر آنچه روایت که فاطمه بنت قیس در خطبه از حضرت
رسالت استشاره کرد فرمود که اما فلان فرجل صعلوک لا مال له و اما فلان فلا یضع العصا عن عاتقه اما فلان یعنی مرد درویشست و هیچ مالی ندارد و اما
فلان دیگر عصا از گردن خود نمی نهد و این کنایتست از کثرت نزاع و بد خلق او و دیگر آنکه منع این قسم موجب عموم بلوی است پس جایز باشد بلکه اگر در این باب
غالب الظن مستشیر آن باشد که اگر کشف احوال مستشیر نکند ضرر بحال المستشیر رسد واجبست او که بیان حال او کند چهارم جرح و تعدیل شاهد و
راوی و لهذا علما وضع کتب رجال کرده اند و در آنجا ذکر ثقات و اهل جرح نموده اند و اسباب جرح راوی و مواضع بسیار بیان کرده اند لکن در این صورت واجبست
که متعاب اخلاص کند و قصد حفظ اقوال مسلمین نماید و قصد ضبط سنت مطهره و حفظ آن از کذب و علت باعث آن عداوت و تعصب نباشد و نیز واجبست که اقتصار
کردن بر آنچه غرض بآن متعلق است از قدح و منع قبول شهادة و روایت و عدم تجاوز از آن مگر در ذکر مبتدعی و تصانیف فاسده و آراء مضله ایشان اما با یکدیگر
قسم اقتضا کنند بر آنچه منه من حصول مطلوب جایز است ذکر معایب و قبایح و قدح ابنا اعادی اهل البیت علیهم السلام با آنچه مطابق واقع باشد فقط زیرا که امیر
المؤمنین و امام حسن صلوات الله علیهما در مجالس ذکر معایب و قدح ابنا معاویه اسکنه الله فی الهاویه میکردند و او و اصحاب او منهم عمرو عاص و الخلاص و ولید
مغیره و امثال ایشان نسبت میدادند و بر ایشان طعن و لعن میکردند و عمر دیگر از این تعیب نمیشود و شبهه نیست در عدم ترتب جرح بر تکرار ذکر معایب و مبالغه در لعن
ایشان در جمیع مجالس بقصد تنفر مردمان از ایشان و تطهیر قلوب بندگان از اعتقاد کردن در حق ایشان و دوستی نمودن با ایشان و لیکن در این باب واجبست که از کذب
مجانبت نمایند و بکلام غیر واقع مرتکب نشوند و نهج البلاغه که از کلام امیرالمؤمنین است مشحون و مملو است به معایب و لعن ایشان و سایر خوارج علیهم لعنة الله
و الملائکة و الناس اجمعین علما و فقهای امامیه و اجایز است که ذکر مسایل باطله و آراء فاسده کنند و قدح در صحت آن نمایند و بیان دلایل بطلان آن کنند
و اگر مقام مستدعی تشنیع باشد بر قایل و خشونت در رد آن بجهت عظم اعتقاد مردمان در حق آن جایز است که در تشنیع آن کوشند و در آن خشونت ورزند تا
نفوس مردمان از اعتقاد منزجر شوند اما واجبست که در حالت تشنیع قصد تعبد و اظهار حق کنند و از روی عداوت و حسد محرک نباشند و اگر مقاله
منزه که باشد که معمول مردمان نباشد و بالفعل از قایل بوده و متوقع ابهام نباشد که مردمان با آن عمل کنند مثل قول [illegible]
سبب تغییر هم چنانکه منهب ابن عقیل است در این صورت ترک تعرض بذکر قایل آن اولی بلکه احری است ششم صد دفع [illegible] از شهود که
که گواهی بزنا دهند باعتراف در حضور حاکم شرع و هم چنین وقوع قذف زوجین در حضور حاکم که موجب لعان است چه در ضمن آن دفع مفاسد است و وقوع
آن در مجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و عدم انکار او دلیل است بر جواز آن اما موضع هفتم که مختلف فیه است آنست که دو کس که علم داشته
باشند بمعصیت شخصی مشاهده با غیر آن مذاکره آن شوند و بعضی گفته اند که بیان اخبار نمایند [illegible] آنست که آن نیز اگر موثر امری نیست که زاید بر علم ایشان
باشد تا موجب [illegible] باشد و آنکه اولی ترک آن ذکر است در این قسم زیرا که مردمان مامورند بستر عیوب و ترک ذکر بخلاف نیست و دیگر
آنکه محتمل نسبت که وقوع آن ذکر بعد از نسیان باشد [illegible] سبب اشتهار آن شود و آن منافی ستر است و بدانکه تحقیق غیبت و منع آنست که آنچه مذکور
شود محصوص باشد پس اگر در ذکر اهل بلده مطلقا کنند که عیبی محصوص باشد [illegible] مثل بنی تمیم از غیبت نیکو نیست علی الجهة اتفاق که بکه

صو

متعلق بغیبت باشد و انتفای هر یک غرض نیز اگر بجهة عدم انضباط ایشان بر حجیت که لازم نمی آید تعلق این قول بلکه از ایشان بغیبت تا موجب کراهت ایشان
شود و لهذا در شرع شهادة بر غیر محصور مسموع نیست و شیخ بهائی در بعضی از تعلیقات خود آورده که هر که غیبت کسی کرده باشد یا استماع نموده بعد از آن
نادم گشته باید که این دعا بخواند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لمن اغتبته او سمعت غیبته چه این سبب کفاره ذنوب غیبتست اما باید که اول نیت کند که این
که ادعو لمن اغتبته او سمعت غیبته کفارة لذنبی او جوی تقربه الی الله و این در صورتیست که معتاب از غیبت خبر نداشته باشد و اگر غیبت بعتاب رسیده باشد
ذنب او ساقط نمیشود مگر با برای او و اولی آنست دادن نیکی کند و امر باصلاح ذات البین فهی از این نبایر و سوء ظن و غیبت و دشنام اهل ایمان نسبت بیکدیگر
عدم تنفر ایشان از هم [illegible] و معاون یکدیگر باشند و بجمیع ما یحتاج خود تمام نمایند بجهة آن سبب فتنه و آشوب شده موجب اختلال نظام امور
عالم شود آورده اند که چون رسول صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود بلال را امر فرمود تا بر بام کعبه معظمه رفت و اذان بگفت جمعی از طلقاء در غیبت او نشستند از آن جمله
حارث بن هشام قدح در نسب وی نموده گفت که با محمد کس دیگر نبود که بالای بام بگوید بجز این کلاغ سیاه و عتاب بن اسید گفت الحمد لله که پدرم نبود تا این
نبیند و به بیند سهل بن عمر گفت اگر خواست خدا باشد این را تغییر دهد و بر طرف زد ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم چه میترسم که خدای آسمان محمد را خبر دهد
فی الحال جبرئیل امد و پیغمبر را از این اخبار نمود آنحضرت ایشان را طلبید و گفت شما چنین و چنان گفتید ابتدا ایشان اعتراف کرده گفتند بلی یا رسول الله پس این آیه نازل شد که
یا ایها الناس ای گروه مردمان انا خلقناکم بدرستیکه ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی از مردی و زنی که آدم و حوا است و نخواهد
انساب پدر و مادر بدان هیچ وجهی نداشته باشد که بسبب آن در نسب خود افتخار کنید و در نسب دیگری طعن زنید و قدح آن نمائید و غرض از نفر و قبایل
و تشعب شعوب اختلاف بطون نه تفاخر بنسب بلکه بجهة تعارف و امتیاز است کما قال جل ذکره و جعلناکم شعوبا و گردانیدیم شما را شعبها
یعنی جماعت متفرقه و فرق عظیمه که همه منسوب باصل واحد باشد و قبائل و قبیلها که منشعب شوند لتعارفوا تا بشناسند یکدیگر را نسبت
قبیله و نسب آن نه جهة آنکه تفاخر کنید هرگاه دو شخص که بآن اسم و لقب مسمی باشند با اختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر ممیز شوند چون زید تمیمی که از زید قرشی
ممتاز است و اگر چنانچه امتیاز در میان شما نباشد معاملات که سبب انتظام امور است متعذر گردد پس غرض آنست که شما بسبب شعوب و قبایل تفاخر با آبا و اجداد خود کنید
و در اثبات خود دعوی تفاوت و تفاضل کنید بباید دانست که شعوب مشتمل است بر قبایل چون خزیمه که شعب است مشتمل بر قبایل متعدده که یکی از آن کنانه است و قبیله
محتوی است بر عماره چون قریش که عماره ایست از کنانه و عماره محتوی است بر بطون چون قصی که بطنی است از قریش و بعد از آن افخاذ است چون هاشم که فخذیست از
قصی و آنگاه فصائل عشایر است چون عباس که از هاشم است و پس از آن فصیله است و مراد از آن اهل البیت است چون بنی عباس و بعضی گفته اند که شعوب دون قبایل است
و نزد بعضی دیگر آنست که شعوب از قحطان است و قبایل از عدنان است و قول دیگر آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و از صادق صلوات الله علیه منقولست
که شعوب جماعتی اند که ایشان را نسبت به بلاد دهند و قبایل کسانی که ایشان را منتسب بآبا سازند و بهر تقدیر مقصود از وضع شعوب و قبایل نه تفاخر است به
آبا و اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل در انساب چه فی الحقیقه خصلتی که موجب تفاضل است بر غیر و سبب شرافت و کرامت نزد حضرت عزت از حیثیت کثرت
مثوبت و رفعت منزلت اجتناب نمودن است از منهیات و ارتکاب نمودن مامورات کما بین فی التعقیب بقوله ان اکرمکم بدرستیکه گرامی ترین شما عند الله
نزد خدای تعالی اتقیکم پرهیزکارترین شما است انه علاج کمال النفوس و مرتب تفضل فرع تقوی است از محرمات و مجتنب از محظورات پس هر که را تقوی بیشتر
قرب او نزد خدا بیشتر و فضل او از همه افزونتر کلمه شیء یعنی الشرف بالفضل و الادب لا بالاصل و النسب که از کلمات متبرکات حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
المشعر است بر آنکه ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم بدرستیکه خدا دانا است باصل و نسب شما خبیر آگاه از علم و ادب شما و بر آنکه می تواند بود
تعریض که مراد از این تقریر تحقیر بود باشد که مانع اغتیاب و موید این آنست که از عبد الله بن عباس نقل کرده اند که این در حق ثابت بن قیس نازل شده که او روزی تعریض بقرین
خود کرده گفت ابن فلانه رسول فرمود که کیست که نام فلانه نبرد ثابت برخواست و گفت منم یا رسول الله حضرت فرمود که در روی این مردم نظر کن چون نگاه کرد فرمود
چه دیدی گفت قومی مختلف اللون بعضی سیاه و برخی سفید و گروهی سرخ و جماعتی زرد فرمود که فانک لا تفضلهم الا بالتقوی و الدین تو را بر ایشان هیچ تفضیلی نیست
مگر به پرهیزگاری و نیز از زید بن اسلم پس آیه مذکوره نازل شد و از زید بن منبه روایتست که روزی رسول در بازار مدینه غلامی سیاه را دید که او را میفروختند
او میگفت هر که مرا بخرد با این شرط بخرد که مرا منع نکند از نماز گذاردن بر عقب پیشنماز رسول خدا پس همیشه نماز بر عقب در پس سر آنحضرت گذارده و در هیچ وقت
مانع اقدام ننموده امر مردی او را با این شرط بخرید رسول در هر وقت آن غلام امیده که می آمد و اقتدا میکرد روزی چند بر آمد آن غلام را ندید احوال او استفسار
فرمود گفتند یا رسول الله تب دارد آنحضرت برخاست و بعیادت او رفت و بعد از سه روز دیگر پرسید که مولای تو کجاست گفت که وفات نمود رسول برخاست و بنفس نفیس خود
فضیلت متولی تکفین و تغسیل وی شد مهاجر و انصار تعجب نمودند حق سبحانه آیه مذکوره را فرستاد و از آن بیان فرمود که نسب را اثری نیست بلکه کرامت و شرافت بتقوی و
پرهیزکاری است و از امام زین العابدین صلوات الله علیه و آبائه و اولاده مرویست که انما خلقت النار لمن عصی الله ولو کان سیدا قرشیا و الجنة لمن اطاع الله
ولو کان عبدا حبشیا دوزخ مخلوق نشده مگر برای کسیکه نافرمانی کند خدا را و طریقه عصیان او سلوک نماید اگرچه آنکس سید قرشی باشد و بهشت خلق
نشده مگر برای کسیکه فرمان الهی برد و کمر اطاعت او بر میان بندد اگرچه آنکس غلام حبشی باشد و در اخبار آمده که در روز فتح مکه رسول طواف بعمره نمود و
اثنای آن خطاب باصحاب کرد و فرمود که الحمد لله الذی اذهب عنکم عیبة الجاهلیة و تکبرها یا ایها الناس انما الناس رجلان مؤمن تقی کریم علی الله و فاجر
شقی هین علی الله شکر و سپاس مر خدا را که از شما نخوت و تکبر جاهلیت را برد ای مردمان جز این نیست که همه بنی آدم بر دو قسمند یکی مومن پرهیزکار
که بزرگوار است نزد پروردگار و دیگر کافر بدبخت تیره روزگار که نزد حق سبحانه خوار است و بهمین قدر بعد از آن آیه مذکوره را تلاوت فرمود و نیز از آنحضرت مرویست
که من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله هر که مسرور میشود از آنکه گرامی ترین مردمان باشد باید که از خدا بترسد و پرهیزگاری را پیش گیرد و از ابن عباس مرویست
که بزرگی دنیا بغنا است و بزرگواری آخرة بتقوی و نیز از حضرت رسالت روایتست که حق سبحانه در روز قیامت خطاب کند به بندگان و گوید که امرتکم فضیعتم ما عهدت
الیکم فیه و رفعتم انسابکم فالیوم اوضع نسبکم و اضع انسابکم این المتقون ان اکرمکم عند الله اتقیکم امر کردم شما را پس شما ضایع ساختید آنچه عهد نموده

بشا

شما او بعمل نیاورده بود بلند کرد اند بدین بیت هی انوشه دا این مرا مردم بلند شادم نسب خود را و پست شادم نسب شما و اکنون پرهیزکاران تا آنکه برتبه بلند گردد
ارجمندی نام بدو نسبت که امروز گرامی ترین شما نزد من پرهیزکارترین شماست و روایت که شخصی از عیسی علی نبینا و علیه السلام پرسید که کدام مردمان افضلند جنبی دو
قبضه خاک برداشت و فرمود که هیچ کدام از این قبضه بر یکدیگر رجحان ندارند بلکه همه مساوی هم اند مردمان نیز چون همه از خاک اند مخلوق گشته اند در اصل
خلقت هیچ کدام بر یکدیگر رجحان ندارند پس اکرم ایشان اتقی ایشان است و ابو بکر احمد بن حسین بیهقی در کتاب دلائل النبوة باسناد خود از عبد الله بن عباس نقل کرده
و ابن [illegible] معالم التنزیل [illegible] النبوة نیز آورده که ابن عباس گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه مردمان را دو قسم ساخت
و مرا در قسم بهتر ساخت لقوله تعالی و اصحاب الیمین و اصحاب الشمال پس من از اصحاب یمینم و بهتر اصحاب یمینم و بعد از آن این هر دو قسم را سه قسم ساخت
و مرا بهترین این سه قسم کرد اند و ذلک قوله و اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشامة ما اصحاب المشامة و السابقون السابقون پس من از سابقانم و
بهترین سابقانم بعد از آن این سه قسم را قبائل ساخت و مرا بهترین قبائل خود فرمود کما قال و جعلناکم شعوبا و قبائل پس من اتقی ولد آدمم و اکرم ایشانم [illegible]
و من این سخن از سر افتخار نمیگویم بلکه از جانب حضرت پروردگار میگویم پس این قبائل را ابیات کرد اند و مرا در بهترین بیتی جای داد حیث قال انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس من و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند که جمعی کثیر از بنی اسد در سال قحط با جمیع ذراری و اثقال
احوال نزد پیغمبر آمدند و اظهار کلمه اسلام کردند و در باطن ایمان نداشتند و [illegible] اسلام بودند و بجهت انبوهی [illegible] ایشان شد پس در [illegible] مدینه مقابر
مسلمانان فرود آمدند و کوچها را بقذرات ملوث کردند و نرخها گران کردند و صبح و شام در حضرت رسالت پناه می آمدند و منت میگذاشتند که الاعراب
[illegible] انفسها علی ظهورها و احملها و جئناک بالاثقال و الذراری عرب تنها بنزد تو آمدند بر پشت مراکب خود نشسته بی زن و اولاد و اتباع و خدم و ما امدیم با جمیع
اهل و عیال و اسباب و اساس خانه و اغلب اعراب با تو در مقام مقاتله برآمدند ما با تو مقاتله نکردیم و عنان خود را از آن باز کشیدیم فاعطنا پس ما را چیزی
بده تا صرف خود و عیال خود نمائیم حق سبحانه این آیه فرستاد که **قالت الاعراب** گفتند اهل بادیه از بنی اسد که **آمنا** ایمان آوردیم بخدا و رسول او گرویدیم
قل بگو ای محمد با ایشان که **لم تؤمنوا** ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان عبارت از اقرار بزبان و تصدیق بجنان است و شما را اقرار هست اما تصدیق نیست
منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک قتال نمودن مثمر است بر عدم ایمان شما پس دعوی ایمان مکنید **ولکن قولوا اسلمنا** و لیکن بگوئید
که اسلام آورده ایم که عبارت است از داخل شدن در سلم و اظهار شهادة و انقیاد احکام چه غرض شما از دعوی ایمان انقیاد است و بس **و لما**
یدخل الایمان فی قلوبکم و هنوز در نیامده است ایمان در دلهای شما [illegible]
عدول از مقتضی نظم کلام که آن قل لا تقولوا آمنا و لکن قولوا اسلمنا است بلم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا [illegible]
خروج کلام در معرض تسلیم اسلام ایشان که غیر معتد است [illegible] چنانکه لفظ آمنا [illegible]
قولوا اسلمنا [illegible] بلفظ کذب و قوله و لما یدخل الایمان
فی قلوبکم اگرچه [illegible] در بادی الرای مشابه تکریر است لکن نزد تامل مفید فائده مجدده است زیرا که کلام اول
مفید تکذیب دعوی ایشان است و این کلام مفید توقیت [illegible]
[illegible] دعوی ایمان مکنید [illegible] دعوی اسلام کنید [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
زیرا که ایمان تصدیق است بجنان و اقرار بزبان و اسلام اعم از آنست که با آن تصدیق جنانی باشد یا نه پس هر مومنی محکوم باشد باسلام اما
هر مسلمی محکوم نباشد بایمان [illegible] محکوم باشد باسلام [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] ان الدین عند الله الاسلام [illegible]
تصدیق بود و آنحضرت رسالت معنی ایمان و اسلام [illegible] الاسلام علانیة [illegible] الایمان فی القلب [illegible]
[illegible] دعوی اسلام [illegible]
و ان تطیعوا الله و رسوله و اگر [illegible] در ظاهر و باطن [illegible] نفاق توبه کنید [illegible]
[illegible] **لا یلتکم** کم نکند [illegible] **من اعمالکم** از ثواب کردارهای شما **شیئا** چیزی [illegible] **ان الله غفور**
[illegible] **رحیم** مهربان [illegible]
اعراب [illegible]
[illegible]
[illegible] **انما المؤمنون** [illegible]
الذین آمنوا [illegible] **بالله و رسوله** [illegible] **ثم لم یرتابوا** [illegible]
[illegible] **و جاهدوا** [illegible] **باموالهم** [illegible] **و انفسهم**
[illegible] **فی سبیل الله** [illegible] **اولئک** [illegible]
هم الصادقون [illegible]
[illegible]
[illegible]

عدم نظر [illegible] بعد از [illegible] شک [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ابتیاب** [illegible] اکتفا بایمان [illegible]
[illegible] المؤمنون مبتدا [illegible] الذین آمنوا صفت آن و اولئک خبر [illegible] ایمان بخدا و رسول [illegible]
خود را [illegible] بنفس و اموال با کفار مجاهده کرده اند [illegible]
[illegible] بنفس [illegible] شیطان [illegible]
اموال الواجبة [illegible] جهاد با کفار شرط ایمان نیست [illegible]
[illegible]
کمال الایمان [illegible]
[illegible] **قل** بگو ای محمد
[illegible] **اتعلمون الله** [illegible] **بدینکم** [illegible]
[illegible] **والله یعلم** [illegible] **ما فی السموات** [illegible] **و ما فی الارض**
[illegible] **والله بکل شیء علیم** [illegible]
[illegible]
ایمان [illegible]
[illegible] **یمنون علیک** [illegible] **ان اسلموا** [illegible] **قل** [illegible] **لا تمنوا علی**
[illegible] **اسلامکم** [illegible] **بل الله** [illegible] **یمن علیکم** [illegible] **ان هداکم**
[illegible] **للایمان** [illegible] **ان کنتم صادقین** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ان الله یعلم** [illegible] **غیب السموات و الارض** [illegible]
[illegible] **والله بصیر** [illegible] **بما تعملون** [illegible]
[illegible] و لقد خلقنا السموات و الارض الی قوله و قبل الغروب [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ابی بن کعب [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ابو حمزه ثمالی [illegible] امام محمد باقر صلوات الله علیه [illegible]
[illegible]
سوره حجرات [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ق

[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] الله قائم بالقسط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عرق از اجر کنده ایم کفت مرا از عظمت خدا چیزی خبر دهید گفتند کنز بچیزی که دالست بر عظمت شان او چنانکه در عقب این کوه زمینی است از برف
که هر یک را طول و عرض آن پانصد ساله راهست و از شدت سردی آن برف است که گرمی آتش دوزخ ... و اگر آن نمی بود همه مردمان تاب نمی آوردند از گرمی
آتش دوزخ سوخته میگشتند و نزد جماعتی دیگر قاف سوگند است بقدرة الهی یا بعزت حضرت پادشاهی یا لجابة عابدان کما قال و اذا سالک عبادی عنی
فانی قریب که بمعنی اقرب الیه من حبل الورید که در این سوره است خبر این قول است یا آنکه ایماست بقوة قلب محمد صلی الله علیه و اله و سلم و یا اشاره به
کلمه قضی الله ما هو کائن و یا اشعار به قل یا محمد و بنا بر آنکه اسم سوره باشد منصوب المحل خواهد بود بر مفعولیت بتقدیر آنکه اقرأ یا مرفوع المحل بر
آنکه خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر اینکه هو قاف هذا الکتاب و بنا بر آنکه قسم باشد معنی اینست که سوگند میخورم بحقیقة قاف **وَالْقُرْآنِ**
الْمَجِيدِ و بحقیقت قرآن بزرگوار که بعثت مقتضی بحضرت مبلجهة اند به مبعوث شدن ایشان در نشأة الاخرت محل تعجب نیست و مجیدی قرآن یا باعتبار اشرفیت
آنست بر سایر کتب یا از حیثیت آنکه کلام کبیست که بزرگ و بزرگوار است و یا بسبب آنکه دانستن معاد و احکام آن موجب ... است نزد خالق و خلایق و جواب
جواب قسم انکار و تعجب منکران بعث است بقوله **بَلْ عَجِبُوا** بلکه عجب داشتند معاندان قریش **أَنْ جَاءَهُمْ** از آنکه آمد بایشان **مُنْذِرٌ** بیم کننده
مِنْهُمْ از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب و شگفت نیست زیرا که علم ایشان با آنکه منذر متصف است بوساطة و عدالت و امانت و شفقت و رحمت و سایر
اخلاق حسنه دلالت صریح دارد بر آنکه وی ناصح و مشفق ایشان باشد و ترسانیدن ایشان بحلول مکروه بر ایشان هرگاه که وی از وقوع مکاره بر ایشان آگاهی
داشته باشد نفعی بر ایشان نمودن بر او لازم حال خود شناخته و تحذیر ایشان بنزول عقاب الهی و وقوع عذاب پادشاهی که غایت مخاوف و نهایت
محاذیر است از لوازم او خواهد بود و مع ذلک شهادت عقل بر وجوب جزای عمل و علم ایشان به نشأة اولی و بقدرة او سبحانه و تعالی بر ابداع انواع
مکونات و اختراع جمیع ممکنات دلالتی تمام دارد بر وقوع نشأة الاخرت پس تعجب را در این باب دخلی نباشد و بعد از انکار و تعجب ... اکه بعثت است
منظور داشته بر سبیل تفریع که متضمن تفریع بعث و حکایت آن میفرماید که **فَقَالَ الْكَافِرُونَ** پس گفتند ناگرویدگان بعث **هَذَا**
کرامت محمد صلی الله علیه و اله برای رسالت **شَيْءٌ عَجِيبٌ** چیزی عجیب و شگفت است وضع ظاهر در موضع ضمیر جهة تقریع و تقبیح حال ایشان است
آنکه باعث ایشان بر اینمقال در سوخ کفر است بر ایشان و بعد از آن تعجب ثانی که بعث است حکایت میفرماید از ایشان می کنند که **أَإِذَا مِتْنَا** آیا اصبر محمد
و نقدیر کلام اینکه انرجع اذا متنا یعنی آیا رجوع کنیم بحیوة و بازگردانیده شویم وقتی که بمیریم **وَكُنَّا تُرَابًا** و خاک گردیم **ذَلِكَ** این بدروغ
بجنید **رَجْعٌ بَعِيدٌ** بازگشتنی است دور از اوهام یا از عادت و امکان و در موضع استبعاد و استنکار و نزد بعضی رجع بمعنی مرجوع است
که معنی جواب است پس آن کلام او نیز تا باشد که جهة استبعاد انکار منذر به که بعث است ذکر کرده و بنا بر آن اصبر ظرف منذر به باشد که لفظ ذ
دلالت بر آن میکند یعنی کفار بعد از استماع وعده بعث میگویند که آیا ما مبعوث شویم وقتیکه بمیریم و خاک شویم حق سبحانه میفرماید که انکار حشر
بعد از ممات جاهلیست دور از عقل و فهم و بدانکه می تواند بود که اشاره به هذا بعث باشد چه لفظ منذر مستلزم آنست پس عطف تعجب ایشان
باشد او بعث بر تعجب ایشان و بنا بر این کلام دالست بر آنکه تعجب ایشان از بعث اصل است و انکار وضع مظهر در موضع مضمر مبالغه است در انکار
تعجب ایشان از بعث چه انکار اول از استبعاد تفضل شخصی است بر امثال خود برتبت رسالت و انکار ثانی از استبعاد قدرة الهی است بچیزی است که اهون امور
که مشهود ایشان است از صنایع بدیعه و بدایع امور عزیزه و چون اذا متنا مفصل اسم اشاره باشد آنکه جهة در استبعاد رجع میفرماید که **قَدْ**
عَلِمْنَا بدرستیکه ما میدانیم **مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ** آنچه کم گرداند زمین و بخورد **مِنْهُمْ** از ایشان بعد از موت از گوشت و پوست و استخوان و سایر
اجزای ایشان و هرگاه که لطافت علم ما بر وجهی باشد که احاطه کرده باشد و رسیده بجمیع جزویات پس چگونه رجع ایشان بزمین از ما ضل سلخته تا
خورده از لحوم و عظام ایشان بر ما متعذر باشد و در خبر است از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله کل ابن ادم یبلی الا عجز الذنب هم لعظما فروبدا
ادم پوسیده و ریزیده شود مگر استخوان عصعص که اصل دنبه است حق سبحانه در نشأة الاخرت اجزای متفرقه متلاشیه را با استخوان ادم کند و احیا
نماید و در احادیث صحیحه ثابت شده که اجساد انبیا و اولیا و اوصیا و شهدا پوسیده نشوند بلکه بر همان حال اولی احیای ایشان نماید و بعضی تفاسیر
و اقتضیه که این کلام جواب قسم مذکور است و حذف لام بجهة طول کلام و بعد عهد است و معنی اینست که قسم بحقیقت قاف و قرآن مجید که ما عالمیم
با جزای متفرقه ایشان که در زمین متلاشی شده باشد **وَعِنْدَنَا** و نزد ماست **كِتَابٌ حَفِيظٌ** نوشته که حافظ تفاصیل احوال جمیع اشیا است
یا محفوظ است از اندراس و مراد لوح محفوظ است که تفاصیل جمیع اشیا در وی ثبت است و همه کائنات و مکونات در او مکتوب و مندرج و از تغییر و
تبدیل مصون و محفوظ است و هرگاه نزد ما این نوع کتابی باشد که متضمن جزئیات باشد چگونه عالم باجزای بالیه ایشان نباشیم و بر احیای ایشان قدرت
نداشته باشیم و بعد از رد استبعاد رجع از تکذیب ایشان اخبار می فرماید **بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ** این اضراب است عقب اضراب اول که دالست بر قطعیت شنعت
تکذیب حق از فظاعت و شناعت تعجب یعنی نه آنست که ایشان بحق معترف باشند بلکه بجهة عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند و نیستند حق که آن قرآنست
یا محمد صلی الله علیه و اله **لَمَّا جَاءَهُمْ** هنگام که آمد بایشان قرآن که در کمال اعجاز است یا محمد که بجهة اثبات نبوت خود اظهار معجزات نمود و حجت
ایشان لازم ساخت و نزد بعضی مراد بحق اخبار است بعث **فَهُمْ** پس این مکذبان **فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ** در کاری شوریده اند و مضطرب و مختلف
اند چه گاهی در امر پیغمبر نسبت سحر میدهند و وقتی بشعر و گاهی بکهانت و پیغمبر را گاهی مجنون می گویند و گاهی کاهن و وقتی مفتری و اصل ایشان امر قرار نمی گیرد
و هیچ چیز را نمی پسندند بجهة تحیر ایشان در امر او و فرط جهالت ایشان ... و بعد از اظهار فظاعت و شناعت تکذیب او ... بر قدرة خود بر
بعث می فرماید که **أَفَلَمْ يَنْظُرُوا** آیا پس نمی نگرند منکران بعث و حشر **إِلَى السَّمَاءِ** بسوی آسمانکه واقعست **فَوْقَهُمْ** بر زبر سر ایشان بنظر اعتبار و تدبر
كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم و از ابر داشته طبقه بالای طبقه **وَزَيَّنَّاهَا** و بیارا استیم او را بکواکب ثابته و سیاره و **وَمَا لَهَا**
و نیست مر آنرا **مِنْ فُرُوجٍ** هیچ رخنها و شکافها و از تجویز بدین عظمت وصنعت باحسن ترتیب و انتظام و تلاصق طباق بدون رخنه و خلل

و عیبی دلیلی واضح و برهانی ساطع است بر کمال قدرت و نهایت علم و حکمت ما پس ایشان بر بعثت شبهه دارند و تکذیب کفار محض عناد و فرط انکار
باشد و از کعب منقولست که در آسمان فرج و شکاف نیست و تخلخل نیست یعنی همه اسمانها بر طرز و طبق یکدیگر مخلوق شده اند و اصلا در ایشان
اختلافی و تفاوتی نیست و ذکر فوقیت جهت آنست که تا ایشان با سمان نگرند و عیان مشاهده آن کنند و بعد از آن در آن تفکر کنند بجهة الزام حجت
بر ایشان میفرماید که **وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا** و زمین را باز کشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب **وَأَلْقَيْنَا فِيهَا** و افکندیم در آن **رَوَاسِيَ**
کوههای استوار بلند مقدار تا بسبب ثقالت آن زمین بر حال خود قرار گیرد و منقلب نشود مانند سفینه مشحون **وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ**
از اثقال که بر روی آب متحرک ... و برویانیدیم در زمین از هر صنف نبات **بَهِيجٍ** که نیکو و آراسته و بهیج از ابهاج است یعنی بجهة کثرت حسن و نیستی موجب
ابتهاج و سرور ناظر است مانند اظهار المعرفه از اشجار خضره و نباتات ناضره و انهار افزیده و ینابیع کرده **تَبْصِرَةً** بجهة بینائی برای نظر کردن در آن
بتنبه و اعتبار و تفکر و ایستادن بر وجه استدلال **وَذِكْرَى** و برای یاد کردن و پند دادن **لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ** مر هر بنده که رجوع کرده بعد از تفکر
نمودن در آن بصانع و بدانند که خدای بکمال الحکمة و نهایت علم و قدرت متصف است بر بعث قادر است **وَنَزَّلْنَا** و فرو فرستادیم **مِنَ السَّمَاءِ** از جانب آسمان یا
از ابر **مَاءً مُبَارَكًا** آبی با برکت بسیار منفعت **فَأَنْبَتْنَا** پس برویانیدیم **بِهِ** بان آب **جَنَّاتٍ** بوستانها مشتمل بر اشجار و انواع ثمار و اشکوفه **وَحَبَّ**
الْحَصِيدِ دانه های نباتی که از شان آنست که محصود شود و درو کرده شود چون جو و گندم و برنج و امثال آنها **وَالنَّخْلَ** و خرمای
بلند **بَاسِقَاتٍ** درختان خرما را **بَاسِقَاتٍ** ... سر بلند کشیده بالا بر افراشته **لَهَا** که در آن درختان خرما است **طَلْعٌ نَضِيدٌ** شکوفه ... بر هم نهاده ...
هم چیده و بهم پیوسته است و ... ثمره ... و افراد نخل بذکر جهة فرط ارتفاع و کثرت منافع آنست و **رِزْقًا**
لِلْعِبَادِ بجهة روزی مر بندگان او و میتواند بود که نصب بر مصدریت باشد بنا بر آنکه انبات در معنی رزق است یا فعل آن محذوف باشد یعنی ... بجهة روزی
دادن **وَأَحْيَيْنَا بِهِ** و زنده کردانیدیم بدان آب **بَلْدَةً مَيْتًا** زمین مرده را یعنی زمین خشکی که هیچ نباتی در آن نبود پس همچنانکه زمین را زنده کردانیدیم
بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس همچنان **كَذَلِكَ الْخُرُوجُ** همچنانست بیرون آمدن از قبر یعنی زنده کشتن شما و بعرصه محشر
حاضر شدن چه هرکه امعان نظر کند و تعقل و تامل نماید در ایجاد آنکه ماننده مرده است در حال ... اسن عالم خواهد بر اینکه شخصی که بر اخراج آن
باشد قادر خواهد بود بر اخراج موتی از قبر بجهة تسلی خاطر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله که از تکذیب قوم خود ملول بود از احوال مکذبان
امم ماضیه خبر میدهد که **كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ** تکذیب کردند پیش از اهل مکه **قَوْمُ نُوحٍ** گروه نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند حضرت نوح را
سلام الله علیه **وَأَصْحَابُ الرَّسِّ** و یاران چاه بر کرده از سنگ پیغمبر خود را از عکرمه منقول است که ایشان جماعتی بودند که پیغمبر خود را که حنظله
ابن صفوان بود شهید کردند و در چاه انداختند و از او نسل بر کردند و از ضحاک روایتست که رس نام چاهیست که کفار صبا یاسین را که پیغمبر ایشان
بود در آنجا بقتل رسانیدند و نزد بعضی دیگر اصحاب الرس جماعتی بودند که بر سر چاهها اقامت و منزل کرده بودند گویند که ایشان اصحاب الاخدود و قصه
حکایت ایشان در سوره البروج سمت ذکر خواهد یافت و بعضی مراد اصحاب بئر معطله اند که بجهة تکذیب مستاصل شدند و آن چاه بواسطه فقد عامر
معطل شده و اکثر تفاسیر مذکور است که آن چاه در پایان کوهی بود در حوالی حضرموت و ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام نقل کرده اند که ابتدای زنا از اصحاب
رس شد حاصل کلام ایشان تکذیب نمودند پیغمبر خود را **وَثَمُودُ** و قوم ثمود تکذیب کردند صالح پیغمبر را **وَعَادٌ** و گروه عاد هود را **وَفِرْعَوْنُ**
فرعون موسی و هرون را و مراد فرعون نیست قوم او با معطوف بر معطوف علیه در معنی جمعیت ملایم نمی باشند **وَإِخْوَانُ لُوطٍ** و برادران
لوط ذکر قوم لوط بعنوان اخوان بجهة آنست که ایشان ظهار الخصر بودند از اسباب او **وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ** و یاران بیشه شعیب و ایکه بمعنی بیشه
جنگلهاست **وَقَوْمُ تُبَّعٍ** و گروه تبع مر تبع را و حکایت قوم تبع در سوره دخان مذکور شد و لفظ اخبار ... **كُلٌّ**
هر یک از ایشان با هر قومی از ایشان یا همه ایشان **كَذَّبَ الرُّسُلَ** تکذیب کردند همه پیغمبران خود را و چون ایشان متحقق شدند **فَحَقَّ وَعِيدِ** پس واجب
شد و لازم گشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عقاب و عذاب بر ایشان نازل شد هرگاه که مال امم ماضیه که مکذب رسل بودند این است
بود و هلاک پس حال کفار قریش که تکذیب ایشان بر تکذیب است نیز هلاک خواهد بود و انواع عبرت و بعد از ذکر وعید در حجت بعث ... میفرماید
أَفَعَيِينَا آیا در مانده و عاجز شدیم **بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ** با فرینش اول بعد از آن با ابتداء ... نیستیم که بعث ... از برای
انکار است یعنی چون مشرکان مکه معترفند بر اینکه مبدع خلق اولیم بی ماده و مده ما نیز بر احیای ایشان بعد از تمیز اجزای ما باید
مواد و وجود ... ما بر خلق اول دلالتی صریح دارد بر آنکه خلق ثانی بر ما آسانتر خواهد بود پس بر ایشان لازم است که بخلق ثانی اعتراف نمایند
و آن تصدیق کنند و با وجود این حال منکر می شوند **بَلْ هُمْ** بلکه ایشان بسبب اغوای شیطان و وسوسه نفس **فِي لَبْسٍ** در شک و شبهه اند **مِنْ خَلْقٍ**
جَدِيدٍ از آفرینش نو که بعث و حشر است و بجهة آنکه از احوال خارق عادت می پندارند این کار بر ایشان ملتبس شده با انکار ... نموده اند و تنکیر خلق جدید بجهة
تعظیم شان آنست و اشعار باینکه بر سامع آن ... که با هتمام تمام باحث احوال آن شود و اعلم البعض و ... ایشان ... و در ... و در مثال آن
امر عظیم بر لبس و شبهه منعقد شود ... بجهة ... میفرماید که **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** و بحقیقت آفریدیم ... آدمی را **وَنَعْلَمُ**
و میدانیم ما **مَا تُوَسْوِسُ بِهِ** آنچه وسوسه میکند بآن **نَفْسُهُ** نفس او و میتواند بود که ما مصدریه باشد و ضمیر به راجع باشد ... ایا
تعدیه یعنی میدانیم وسوسه دادن نفس انسان او و مراد بوسوسه حدیث نفس است یعنی میدانیم آنچه از ... نفس ... خاطر است مکنونات ضمایر
و سرایر قلوب و خواطر مصدر پس همه را بر وفق اعتقاد جزا و سزا خواهیم داد و آنکه بجهة تسجیل این کلام میفرماید که **وَنَحْنُ أَقْرَبُ** و مائیم نزدیکتر
إِلَيْهِ با ایشان **مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** از رگ جان ... نسبت علم است ... در مکان بل ... تمثیل ... باشد از
مثل ... در کل مکان ... که ... منقطع ... و متصل ... بوتین ... قلب ... انقطاع آن موجب

موت صلحا اینست و جمیع اورده که متفرق اند و بدل از این عرق منشعب اند و نزد بعضی و رید اسم جنس است و مراد جمیع اورده و …
روح است در ان و حبل الورید مثلی است که مستعمل است در فرط قرب و اضافه ان بیانیست و جایز است که اضافه لامی باشد و مراد … کرد
و حبل و رید … بجهة اجتماع این هر دو است در عضو احد و حقیقة معنی ان است که علم او سبحانه بوجهی محیط است باحوال انسان که
هیچ چیز از خفایا اسرار و ضمایر قلوب بر او مخفی نیست … القربیة … که حامل روح است بعضی علما گفته اند که حبل الورید
اقرب اجزای نفس انسانست بجهة قیام روح باو بخلاف سایر اعضا پس در این کلام اثباتست بانکه حق سبحانه از ان اقرب … هر گاه
که خود را طلب باید که هر گاه … و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب … حدیث قدسی … که از احادیث قدسی

الملکین

واذا کان یوم القیمة فاقبل باطله که ناقل این بوده باز کردی و از آن نادم شوی و بعد از آن باو گفتند که فذکنت تری حق علی بن ابیطالب را واسکت عنهما لکان ا
قبل الی بسنهما تو در حق علی بن ابیطالب تو غلبه نموده و در محبت ایشان افراط منکردی و اخبار بسیار از نبی صلی الله علیه و اله در شان او ایراد می فرمودی
و مردم را از این مر و کند و دوادی هلاک کنی حال اخذ و غیر را از این همه سکون اولی و احسن بود پس بایدکه از اینهمه توبه کنی که صلاح امور آخرت تو در
این است اعمش چون این سخن از ابوحنیفه شنید با اصحاب خود توجه نمود و گفت که مرا بنشانید و بر جای تکیه دهید ایشان او را نشانیدند و تکیه دادند پس گفت
که یا ابا حنیفه حدثنی ابو المتوکل الناجی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله اذا کان یوم القیمة یقول الله سبحانه و تعالی لی
ولعلی القیا فی النار من ابغضکما وادخلا فی الجنة من احبکما فیمضی علی علی شفیر جهنم فیقول هذا لک و هذا لی و هو قوله تعالی القیا فی جهنم کل جبار
یعنی ای ابوحنیفه بدان و آگاه باش که ابو متوکل ناجی مرا خبر داد از ابو سعید خدری که گفت از رسول الله صلی الله علیه و اله شنیدم که فرمود که چون روز قیامت
شود خطاب بمن و علی بن ابیطالب رسد که یا محمد یا علی من که خداوندم شما را امر کردم که هر که شما را دشمن داشته است در دوزخ اندازید و آنکه محبت
و مودت شما داشته و شیعه او بوده و در طریق دوستی ثابت قدم بوده او را در بهشت در آرید پس از آن علی علیه السلام بنابر فرموده حق سبحانه و تعالی بدین امر
اقدام نماید و بکناره دوزخ رود و گوید ای جهنم بگیر این را که از دشمنان است و واگذار آن را که از دوستان است ابو القیا فی جهنم اشاره باین معنی است یعنی بیندازید بدوزخ هر
کافر نبوت و عنید ولایت را ابوحنیفه چون این سخن از اعمش شنید با اصحاب گفت که قوموا بنا لا یاتی بشیء هو اعظم من هذا از این مجلس برخیزید تا از وی
خبری از این عظیم تر نگوش شما نرسید پس ابوحنیفه با اصحاب خود از آن مجلس برخواست و متوجه موضع خود گردید و روایت شده از جابر بن عبد الله و مجاهد از طرق اهل سنت و جماعت روایت
کرده که او عبد الله بن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و اله او را وصیت فرموده که یابن عباس علیک بعلی بن ابیطالب فان الحق ینطق علی لسانه وان الجنة
و مفاتیحها وانفاقها و النار و اقفالها بیده یوم القیمة به یدخلون الجنة و به یعذبون بالنار خلاصه معنی حدیث آنست که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه
والخطاب بعبد الله بن عباس نموده فرمود که ای ابن عباس بر تو باد که متابعت علی بن ابیطالب نمائی و در اقوال و افعال پیرو او باشی که نطق او عین صدق است و
متابعت او رستکاری ابدی است پس تو بحث از سیره و روش وی که او ولی اوست پیروی نموده و از فرمان شریف بیچون مطیع و منقاد او باشد و بار او مبر شقی که
با او مخاصمت کند و کینه او در دل خود راه دهد و در طریق مخالفت وی سلوک نماید و باید و از او مشغول شود یابن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت
مفاتیح جنت و نار در دست علی بن ابیطالب باشد پس اهل بهشت بامر او در جنت درآیند و اهل دوزخ بامر او معاقب و معذب شوند و در تفسیر اهل البیت
آمده که فردای قیامت محمد و علی صلوات الله علیهما بر صراط بنشینند و مقاسمه فرمایند یعنی پس رسول صلی الله علیه و اله کار امت را تفویض بعلی
علی بن ابیطالب السلام الله علیه کند تا وی دوزخ را گوید که هذا لی و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من اجبائی ای دوزخ این را بگیر که از دشمن
من است و از آن مگیر و واگذار که از دوستان است و در کشف الغمه مذکور است که حارث همدانی که از جمله محبان و یکی از یاران امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود با
اصبغ بن نباته و جمعی از شیعیان بزیارت آنحضرت در آمدند و بجهت شدت بیماری و ضعف پیری بجهد می پیچید و بحالت مشی عصا را در دست گرفته خود را بر زمین
میکشید آنحضرت چون وی را بآن حالت بدید فرمود که ای حارث خود را چگونه می یابی گفت یا امیر المؤمنین بواسطه زمانه جفاکار و گردش لیل و نهار
بایحال رسیده ام و اجل نزدیک آمده میترسم که چون بمیرم بجنگال عقوبت مالک دوزخ گرفتار شوم و مع ذلک مخاصمه اصحاب تو مرا زیاده تشویش و سبب
این اضطراب و تلون سینه من مشتعل شده آنحضرت فرمود که اختصام اصحاب در چه باب است حارث گفت در باب محبت تو زیرا که بعضی عداوه کردند با تو و
بعضی در طغیان اند و برخی مبغض فالی جماعتی متردد و متشکل در انکه بر محبت اقدام نمایند یا از آن احجام نموده میل بعداوه کنند آنحضرت بعد از استماع این
کلام فرمود که ای حارث کلام اهل اختصاص را استماع مکن و اینچنین تو مبکوم الحذیمای وبدان عمل کن بدانکه بهترین شیعیان من کسانی اند که بر حد
وسط اند پس باید که غالی یار از این باب فرط محبت پا پس نهاده و از مرتبه افراط تنزل نموده با ایشان ملحق شود و قالی از عداوه در گذشته و بر مرتبه محبت
شده خود را با ایشان رساند حارث گفت یا امیر المؤمنین اگر این ادبی من کشف این معنی نمای و زنگ شک و ریب از قلوب ما بزدائی تا ما را بصیرتی در این
حاصل شود و در این باب اجتنابی تمام پیدا کرده شایبه التباس بالکلیه مرتفع کرده آنحضرت گفت که ای حارث بدان و آگاه باش که دین خدا بمردان شناخته
نمی شود بلکه باید حق و علامه یقین شناخته شود پس حق را بشناس تا با اهل حق آشنا شوی چه سخن حق احسن کلام است و مظهر آن جماعتی اند که در راه صلاح
و عن تولی الحق انشا منکم و راه دانسته و درست دانسته ابو جعفر نمایم بر از این که در باب اصحاب اگر ایشان را عقول زکیه و طبایع مستقیمه باشند این ادنای دلیل
من بنده خدایم و برادر رسول خدا که صدیق وی ام و من تصدیق رسول صلی الله علیه و اله نمودم در حالتیکه هنوز روح در جسد آدم در بنا نمود
و بعد از بعثت آنحضرت بر اول کسی که تصدیق بوی نمود من بودم پس از آن اقلم یا بن اعتبار دکه در اول الحال که آدم از کتم عدم قدم بصحرای وجود نهاده بود مصدق حضرت
خاتمیت بودم و مصدق بوی نمودم و لحزم با ینوجه که در آخر کار که دنیا متغیر شد پیشتر از همه کس بوی ایمان آوردم و تصدیق وی نمودم و من افضل اکرم و من الخص
خواص و اخلص خلصای وی ام و صفو و ولی و وصی وی و صاحب نجوی و سر وی و مرا داده اند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قرون و انساب و هزار مفتاح است
در خزانه من بود و بمن نهاده اند که هر مفتاحی از آن هزار باب علم بود و هر بابی مفضی بهزار عهد می شود و بیشتر از آن لیله القدر و باین در گشته و ند
از او نیز باشد ام و این سمات مخصوص و صفات بسیار که بعد از آن نمودم که مخصوص است بمن و غیبت ظاهره مر ما دام که لیل و نهار باقی باشد بعد از آن فرمود که ای حارث
حادی بشارت میدهم ترا ای حارث که من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد ممات است و نزد صراط و نزد مقاسم پس هر که دوست من باشد با
امیر المؤمنین مقاسم چه چیز است فرمود که مقاسمه عبارت است از قسمت کردن که از برای بهشت و دوزخ پس در روز قیامت بعضی مردم را بتعیین خواهم
فرمود که این برای دخول بهشت و جماعتی دیگر را از برای دخول بدوزخ نصرانی و در آن روز باتش جهنم خواهم کرد که این را بگیر مر ایشان کانتوا دشمنان باشد و این را بگذار که دوست
منند پس دست حارث بگرفت و گفت ای حارث من دست ترا گرفتم بدان طریق که رسول خدای صلی الله علیه و اله دست مرا گرفته بود و در روزی که شکایت حسد کیشان و
منافقان بوی عرض میکردم پس او بمن فرمود که ای علی چون روز قیامت باشد من معتصم شوم بعروة الوثقی و حبل متین حق سبحانه و تعالی و متمسک شوم ای علی

و قوله تعالی حبل متین من و فرقه مطهره و تو متمسک شوی بحبل متین تو و شیعیان شما نیز متمسک باشند بحبل متین شما پس فرمود ای حارث و تفضلی که
حق تعالی به نبی خود کرامت فرموده بایشان نیز در حق وصی خود بجای آورده و وصی نیز همین نهج در باره اهل بیت خود سلوک نماید و اهل بیت نیز همین طریق
با شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این سخنان را نیک محافظت نما که فطره ابتدائی تجارت اندک است از دریا پس بار دیگر فرمود که انت مع ما احببت و لک ما اکتسبت
تو با آنکس خواهی بود که او را دوست داشته و عمر ترا خواهد بود بعد از آن طلب ان نمائی ان حقیقت از آخرت بار حرت ثواب عظیم حارث بعد از استماع این کلمات
شادان گشته از نزد آنحضرت برخواست و گفت که هیچ باک ندارم که من برای ملاقات کنم او را مرا بمیرد صبحی چیزی که از اصحاب کبار امام جعفر صادق صلوات
الله علیه در این باب ابیاتی فرموده که شعر قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی
طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا و انت عند الصراط معترضی و لا تخف عثرة و لا زللا اسقیک من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة العسلا اقول
للنار حین توقف للعرض دعیه لا تقربی الرجلا دعیه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا پس حاصل آنست که بعد از تامل در این اخبار صحیحه و احادیث موثقه
دمیه اعتقاد را بحبل اهل البیت که هادی اهل البیت عمل نماید در دست اعتصام دامن محبت ایشان از دست ندهد و راه آنجنان فرای ولیست از برای مغفرت
رضوان و سعه ورطات مخوفه و مهالک اخروی بخلاص شود و این کرید از انکه در آن روز نزد القای کفار یا فرشته که موکل دوزخ باشد طریق مخاصمت پیش
گیرد و گوید که مرا گناهی نیست بلکه گناه آن نفس بغیر است که مرا گمراه ساخته و از طریق مستقیم و نهج قویم منحرف کرده اند قال قرینه که گوینده همنشین وی نیز
دعوی کرده و بنا بر وی اجوده ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته طاغی نساختم و از طریق حق بیرون نبردم او را و لکن کان
و لیکن او بوده فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز یعنی من او را باکراه و اجبار بضلالت طاغی نداشتم بلکه او باختیار نفس خود از طریق
حق برگشته در وادی ضلالت سلوک نموده از اشعار است باینکه اغوا و اضلال وی نسبت بکسی است که فی نفسه محل الرای و مایل بغوی باشد کما قال
الله تعالی و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی و بدانکه ترک واو عطف در این قول قرینه دون قول او بجهت استیناف کلام است
در این مقام بر طریق استیناف حکایت تقاول واقعه در حکایت انچه انجواب کلام محذوف است و بتحقیق آن ربنا ما اطغیته است بخلاف جمله اولی که در آن
العطف است بر ما قبل خود بجهت دلالت بر معنی جمعیت میان هر دو و مفهوم آن در حصول کلام مجیء هر نفس است با ملک خود و قول قرینه وی
و مثل قول نا نیست قوله تعالی قال گوید حق سبحانه در جواب مخاصمان لا تختصموا مخاصمه مکنید لدی نزد این مر که هیچ فایده بر آن مترتب
نخواهد شد و قد قدمت الیکم و بدرستیکه از پیش فرستادم بسوی شما بالوعید وعید خود را یعنی قبل از این در دنیا و کتب خود
و بر السنه رسل خود اعلام شما کرده بودم الیخزی که موجب انذار شما بود از این بعد خلاصه کلام آنست که حق سبحانه در جواب ایشان فرماید که چون من
بواسطه انزال کتب و بعثت رسل شما را آراسته نموده بودم و شما را از این روز ترسانیده و شما حجت قاطعه بر این انکار پیش گرفته بان تکرد پس
در این روز مخاصمه شما مستلزم الزام حجت نخواهد شد بر من بعد از شما در این باب مسموع نباشد و باید دانست که کلام اخیر جمله حالیه است که متضمن
تعلیل نهی سابق است یعنی لا تختصموا و قد صح عندکم انی قدمت الیکم الوعید یعنی خصومت مکنید در حالتیکه نزد شما صحت یافته که من
پیش از این فرستاده بودم بسوی شما وعید خود را و شرط حال که اجتماع حال و ذی حال است در زمان واحد در اینجا متحقق باشد که تقدیم که
در دنیا باشد و مخصوص و آخرت نا موجب عدم اجتماع نباشد و لفظ حالیه که با تعبیه باشد آگاهی که تقدیم بمعنی تقدم باشد چه ممکن است که ابن عادل
حال باشد و فاعل قدمت الیکم یا مفعول آن و قوله ما یبدل القول لدی مفعول قدمت و نفس بر اینکه قدمت الیکم متلبسا بالو
مقترنا به و اقدمت هذا القول الیکم سوعدا لکم یعنی از پیش فرستادم بسوی شما در حالتیکه متلبس بوعید بودم و مقترن بان یا این سال بوده
بسوی شما این قول که بیخ مراده نمی شود سخن نزد یا من در حالتیکه این قول از برای شما موعود است و ما انا بظلام و من نیستم ستم کننده للعبید
مر بندگان خود را که بدون استحقاق عقاب شما را عذاب کنم و محل اعراب این کلام نیز بطریق اعراب معطوف علیه است یعنی اگر آنکه بالوعید مفعول قدمت
باشد کلام منفی بکلام مستانف خواهد بود و در ایراد ظلام صیغه مبالغه دو وجه است یکی آنکه مراد از آن عدم وقت نفی ظلم باشد نسبت بجمیع افراد و معنی آنکه خدا
ظلم کننده نیست بهیچ یک از افراد بندگان و اینطریق است نحو قول عرب که فلان لیس بظالم لعبده و ظالم لعبیده دوم آنکه مقصود از آن مبالغه باشد در نفی
صدور ظلم از وی بجهت دو قول آنکه بیک امتناع ظلم آن بکند معنی آنکه اصلا از من ظلم اصادر نمیشود زیرا که خلاق عالم الوهبت و ربوبیت است پس نسبت ظلم
بمن جانب متباعد باشد و علی الفرض اگر ظلم کنم کبیر آنکه مستحق عقاب نباشد حکم از داشته باشد که افراط نموده باشم در ظلم تقبیح او عمدا که نسبته
قوله تعالی یوم نقول لجهنم متعلق بود که متعلق باشد بنفی یا بما یبدل القول یا بظلام یا با ذکر مقدر یعنی یاد کن ای محمد بشر در هنگام یکه گوئیم
مر دوزخ را هل امتلأت آیا پر شدی از کفره و عصات یا آنکه مستند الی منعنی نشده تو را وعده که بعد روز کنم حقتعالی ابن خطاب بدوزخ کند
با خدای ظلم کنند و نیست در این روز یاد کن ابلیس پر را که خدای بدوزخ ندا کند که مملو شدی از تکاثر جن یا انس و همین صیغه متکلم خوانده یعنی در
که گوئیم بدوزخ اباپر شدی از اهل کفر و عصات و تقول و گوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیاده هست استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده
کن و حق سبحانه بکر کافر را بوی عرضه نمایند تا پر شود و ابن مجاهد منقول است که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید پر شدم زیاده گنجایش نیست و صاحب کشاف
گفته که این سوال و جواب از باب تخییل است و مقصود بیان تصویر این معنی است در قلوب و تبیین از دو معنی اول آنکه این کلام متضمن دو معنی است یکی آنکه
دوزخ با وجود فرط اتساع و تباعد اطراف از کثرت اهل عذاب تا کله که وسعت هیچ چیز دیگر نداشته باشد که قوله تعالی لاملأن جهنم دوم آنکه دوزخ با
وجهی باشد که هر چند کس در وی وارد شود هنوز در وی موضع مزید باشد یعنی مستوجبان که بجهت ایشان باشد چه محتمل است که هر یکی بجهت استکثار دوا
اینکه کافر باشد و در دوزخ واستدعا مزید بمعنی بجهت فرط کثرت تا طلبت یاد بآن باشد بجهت غیظ او بر عاصیان و لفظ مزید یا مصدر است چون مجید
و جمیع یا اسم مفعول چون مبیع لنهی کلام مصباح طریق او بود که دوزخ جهنم چند جمله شد یکی آنکه جهنم فرط سعت و عدم تمیز مانند ناطقی باشد که کسی

او را گوید که هل امتلأت و گوید که پر شدم و هنوز دوزخ هل من مزید گوید هست و دعا آنکه حق سبحانه و تعالی تکلم او را خلق فرماید تا بنفس متکلم شود و این
بدیع نیست زیرا که کسی که قادر باشد بر انطاق جوارح و جلود قادر خواهد بود بر آنکه جهنم را منطق دارد ... حقیقة خزنه جهنم باشد
بدوزخ بر سبیل توسع و معنی اینکه ای خازنان دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصات پر شد و خزنه گویند ... موضع مزید نمانده و فایده این خطاب ...
بصدق وعده لاملأن جهنم الخ و آنچه انس و ابو هریره و عبد الله عباس روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای تعالی ...
... فیضع الجبار قدمه علیها فیقول قط قط ...

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ

فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ

بعد از نماز شام پیش از آنکه سخن کنند دو رکعت اول فاتحة الکتاب و قل یا ایها الکافرون و در دوم فاتحة الکتاب و قل هو الله احد بجا آورد و علیّ بن
نویسند. نزد بعضی مراد نماز وتر است که بعد از نماز خفتن است و از ابن عباس و مجاهد نقل کرده اند که مراد تعقیب صلوة نوم است به تسبیح و قفّال و ابن
نعیم جبائی بر آنند که آن نوافلی است که بعد از نماز گذارده شود و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که مراد نماز وتر است که بعد
تهجد موکد میشود و بعضی دیگر از آنحضرت نقل کرده که مراد از ادبار و سبّح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب آنست که در وقت نماز صبح و شام ده بار
بگویند که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و بعد از تکذیب کفار و امر با صطبار حضرت مختار بر
بر اقوال باطله اهل عناد و انکار و تسبیح حضرت پروردگار تخویف عناد می فرماید از روز معاد و میفرماید که **واستمع** خطاب ظاهر بحضرت رسالت
است و مراد امت اند یعنی گوش فرا دار و بشنو آنچیزی که خبر میدهم ترا از احوال قیامت و در این کلام تهویل و تعظیم مخبر به است و آن اینست که **یوم**
ینادی المناد روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه السلام **من مکان قریب** از جائی که نزدیکست بر آسمان مراد صخره بیت المقدس
است که او همه زمین بدوازده میل و بروایتی هجده میل با آسمان نزدیکتر است و گویند که اقرب نسبت بجمیع ارض است زیرا که این موضع وسط
ارض است پس آواز اسرافیل بر بالای آن همه اقطار زمین خواهد رسید و از هیچ موضعی دور نخواهد بود و در خبر است که اسرافیل بر بالای آن صخره
ایستد و گوش کند و گوید ایتها العظام البالیة و الاوصال المتقطعة و اللحوم المتمزقة و الشعور المتفرقة ان الله یامرکن ان تجتمعن لفصل القضاء
یعنی ای استخوانهای پوسیده شده و ای پیوندهای از هم گسسته و ای گوشتهای بریده و ای مویهای پراکنده خدا شما را امر میکند که جمع شوید برای
اقضای جزا و گویند مکانه قریب تحت اقدام بندگان خواهد بود و نزد بعضی دیگر تحت منابت شعور یعنی اسرافیل در روز قیامت بندگان را ندا در بن
مواضع رویدن موی ایشان ندا کند و قوله **یوم یسمعون الصیحة** بدل یوم ینادیست یعنی استماع این قول کن روزی که بشنوند مردمان
آواز مهیب عظیم ایشان **بالحق** با آنچیزی که راستست و درستست یعنی بعث از برای جزا و گویند اسرافیل نافخ صور باشد و جبرئیل نادی اهل قبور و
عامل جمله ظرفیه محذوفست و تقدیر اینکه یوم یسمعون الصیحة یخرجون من القبور یعنی روزی که مردمان استماع صیحه کنند از قبور بیرون آیند و قرینه
دال بر حذف عامل این است که **ذلک یوم الخروج** این مقول قول محذوفست یعنی گویند بشنوندگان صیحه را که این روز روز بیرون آمدنست از قبور
بموقف حساب و یوم الخروج اسمیست از اسماء قیامت **انا نحن** بدرستیکه ما **نحیی** زنده میکنیم مردمانرا یعنی نطفه مرده را بحیات و بخشیم و زنده سازیم
و نمیت و میمیرانیم ایشانرا در دنیا **و الینا المصیر** و بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی بار دیگر ایشان برای جزا آینده شان **یوم تشقق الارض**
روزی که بشکافد زمین و دور شود **عنهم** از ایشان یعنی مردگان بیرون آیند از قبور **سراعاً** در حالتیکه شتابندگان باشند بسوی نداکننده خود
بی درنگ و مهلت **ذلک** این احیای ایشان از قبور **حشر** برانگیختنیست جمع کردنی **علینا یسیر** که بر ما آسانست با وجود تباعد اجزا
و فتور و تشتت و تفرق ایشان تقدیم ظرف بجهة اختصاص است یعنی آسان نیست این امر عظیم الا بر عالم و قادر بالذات که شغل او باز نمیدارد او را
از آن مشغول او بامر دیگر کما قال ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة پس بجهة تهدید کفار و تسلی خاطر حضرت مختار می فرماید که **نحن اعلم**
بما یقولون بآنچه میگویند کفار از انکار قیامت و جحود وحدانیت و نبوت و نسبت نالایق در حق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله **و ما انت**
و نیستی تو **علیهم بجبار** بر ایشان مسلطی که بجبر و قهر ایشانرا بایمان آری بلکه بر تو همین تبلیغ است و ترغیب و تهدید ایشان با آنکه بسبب تو که بر ایشان
غلظ و غلیظ باشی و از ایشان انتقام نمائی **فذکر** پس پند گوی **بالقرآن** بمواعظ قرآن **من یخاف** کسیرا که بترسد **وعید** از آنچه موعود
از عذاب و عقاب در روز حساب چه همین خایف بموعظه تو منتفع میشوند نه کسانی که بر کفر خود اصرار نموده اند و در جحود و انکار افزوده کما قال انما
انت منذر من یخشیها **سورة الذاریات** مکیست و شصت آیه است باجماع جمیع علمای امت ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده
که هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جسته می جهد حقتعالی ده حسنه در نامه اعمال او بنویسد و ده سیئه محو کند و او را بان ده درجه
مرتفع و بنسته که امام جعفر صادق فرمود که هر که سوره ذاریات را در شب یا روز بخواند حقتعالی معیشت او را اصلاح او و روزی او فراخ گرداند
و نوری در قبر او بتابد تا روز قیامت و زبان او بعمل خود گویا باشد و بدانکه چون حقتعالی ختم سوره نمود بوعید افتتاح این سوره را بتحقیق وعید نمود
فرمود که **بسم الله الرحمن الرحیم**

والذاریات سوگند به پراکنده کنندها یعنی بادهائی که پراکنده سازندهای ابر اند یا خاک یا غیر آن یا بملائکه که پراکنده میکنند ابرها را یا زنانی
که بجهت کثرت ولادت پراکنده کننده اولاد اند **ذرواً** پراکنده کردنی **فالحاملات** پس بردارندگان یعنی بادهائی که بردارنده اند **وقراً** بار
گران که باران است یا ملائکه که حامل ابر گرانند یا زنانی که حامل جنین اند **فالجاریات** پس روندگان یعنی کشتیهائی که جاری اند در دریا یا کواکب
سبعه که آن شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است در فلک در منازل خود جریان دارند یا بادها که از مهب خود جاری میشوند **یسراً**
جری آسانی و این صفت مصدر محذوفست بتقدیر مضاف یعنی جریاً یسراً **فالمقسمات** پس قسمت کنندگان یعنی بفرشتگانی که تقسیم کننده اند **امراً**
کاری که مامورند ایشان از امور امطار و ارزاق و آجال که باری حقتعالی آمر ایشان است و از مجاهد منقولست که مراد بمقسمات چهار فرشته مقرب اند که متولی
تقسیم امر عباد اند جبرئیل بغلظة و میکائیل برحمة و عزرائیل بقبض روح و اسرافیل بنفخ صور یا آنکه مقسمات بادهائی باشند که بتصریف سبحانه تقسیم امطار
میکنند در اقطار و گویند که مراد مطلق اسباب اند و حمل بر تقسیم است پس اگر مراد ذوات مختلفه باشند ایراد فا بجهة ترتیب ... مقسم بها خواهد بود باعتبار
تفاوت مراتب در دلالت بر کمال قدرت و اگر مراد ایراد فا بسبب ترتیب اسبابست چه ریح مثلا در رحم می کند بهوا تا منفعل بسحاب شود پس حامل آن گردد پس از آن
جاری شاد بموضعی که مامور باشد پس تقسیم امطار نماید در آن اقطار و موید قول اولست آنچه صاحب کشاف و طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده که روزی
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر منبر کوفه خطبه می خواند در اثنای کلام فرمود که سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفیض من جنبی فیضا الوجد

بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید که علم از سینه ظاهر و پهلوی من فیضان میکند اگر کسیرا باید که طلب فیض نماید ابن کوا برخواست و گفت یا امیر المؤمنین
چیست ... اگر جواب گفتی پس تو در این دعوی صادقی والا کاذب فرمود که سوالی که داری بگو گفت خبر ده مرا از **الذاریات ذرواً** فرمود تلک الریاح
گفت فالحاملات وقراً فرمود تلک السحاب گفت فالجاریات یسراً فرمود تلک الفلک گفت **فالمقسمات امراً** فرمود هم الملائکة و ابن بقیل در کشاف نیز
و آنحضرت صلوات الله علیه مرویست که مهب باد جنوب از ... کرسی و مهب شمال ...
النعش است تا بمغرب شمس و مهب دبور از مغرب است تا بمطلع سهیل و مهب صبا از مطلع سهیل است تا بمطلع شمس و مهب ... از مطلع شمس است تا بنات النعش
و هیچ از این بادها از مهب خود در نمیگذرند و در مهب دیگری جاری نمیشود و نزد بعضی از مفسران در اینجا مضاف محذوفست و تقدیر اینکه و رب
الذاریات الخ زیرا که قسم جایز نیست الا باسم حقسبحانه و تعالی و آنکه مقسم به امور مذکوره اند بغیر تقدیر مضاف که بر خلاف ظاهر است جاری شده
بر طریق عادت عرب است چه ایشان هر چیزی که ذی حرمت باشد قسم یاد میکنند چنانچه میگویند که و حیاتک و عمرک و ... و اما
در شرع بغیر از اسماء مختصه او سبحانه قسم منعقد نمی شود و وجه حنث نمیگردد برای آنست که این قسم ... در نفس باشد تا بجهة خوف از
بسوگند دروغ حنث نماید و مقویست آنچه از امام محمد باقر و جعفر الصادق صلوات الله علیهما نقل کرده اند لا یجوز لاحد ان یقسم الا بالله و الله
سبحانه یقسم بما شاء من خلقه یعنی جایز نیست هیچکس را که سوگند خورد الا باسم او سبحانه و او سوگند یاد میکند بانچه ... از صنایع بدیعه و بدایع
عجیبه حاصل که حقسبحانه باین امور عجیبه که مستلزم منافع عباد ... دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت قسم یاد می کند بر اینکه **انما توعدون**
جز این نیست که آنچه وعده داده می شوید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب و غیر آن از احوال المعاد **لصادق** هر آینه راستست و درست و اصلا
خلافی نیست صادق در اینمقام بمعنی صدق و گویند که در تقدیر ... و صادق است ... عیشة راضیة یعنی آنچه موعود به است حق و صدق باشد
و راستی است **ان الدین** و بدرستیکه جزا در روز حساب **لواقع** هر آینه حاصل است یعنی البته بوقوع می آید و بحصول می پیوندد و این تخصیص
تعظیم است بجهة تاکید وقوع آن و مبالغه در انذار و بر ارباب عقول مخفی نیست که اشیاء مقسم بها در حکم امور دال اند بر قدرة او سبحانه و مقسم
علیه پس گویا که استدلال فرموده باقتدار خود بر این اشیاء عجیبه که مخالف مقتضای طبیعت است بر بعث موعود **و السماء ذات الحبک**
و سوگند باسمانیکه خداوند راههاست که نیکوست مثل طرقی که بر روی ریگ یا آب ظاهر میشود نزد وزیدن باد بر او و مانند طرایق حلقهای درع ...
واقع شده که آسمان بر همین طریقه مخلوق گشته و گویند مراد بحبک طرق منیر کواکب است ... منقولست که حبک آسمان نجومست یعنی آسمانها
که با حسن تمام و زینت ما لا کلام است بجهة کثرت ستارگان بر او که هر او شبیه است بطرایق الوان مختلفه ... و از ... نقل است این کلام
پرسیدند گفت ذات الخلق الحسن المستوی و نیز از امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال کردند که ما الحبک فرمود که الحسن و الزینة و ...
که بمعنی طریقه است و حسن اثر و استوای از مثل ... و نزد بعضی حبک بمعنی صفاق و محکمی است یعنی آسمانی که خداوند شده
و استحکام است و علی بن ابراهیم از پدر خود روایت کرده که حسین بن خالد گفت که از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما پرسیدم که ما الحبک فی
قول الله عز و جل و السماء ذات الحبک فرمود که ای محبوکة الی الارض یعنی محکم و استوار بر زمین آنگه تشبیک اصابع نموده و ...
و فرمود که تداخل آسمان و زمین با یکدیگر ... گفتم ... حقسبحانه فرموده رفع السماء بغیر عمد ...
که بغیر عمد ترونها پس عمد هست اما تو نمی بینی ... بتبیین این کلام فرمود ...
و بعد از آن کف دست راست ... بر بالای آن نهاد و گفت ... مثل آسمان دنیاد
بر همین طریقه زمین دوم ... بر بالای آسمان دنیاست و آسمان دوم بر بالای آن و زمین سیم بر بالای آسمان دوم است و آسمان سیم بر بالای آن و بر همین قیاس تا زمین
هفتم و آسمان هفتم و ذلک قوله تعالی خلق سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن پس صاحب امر ... وصی رسول صلوات الله علیهما
که بر روی زمین اند ... منزل گشته از جانب بالا میان آسمان و زمین است گفتم پس در زیر قدم ما ... فرمود نعم ما تحتنا الا ارض واحدة
و ان الست لهن فوقنا ... بر قدم ما ... و شش طبقه دیگر بر بالای سر ماست و در تبیان از عبد الله عمر نقل میکند که مراد از حبک آسمان هفتم
که حقسبحانه بان قسم یاد میکند بر اینکه **انکم** بدرستیکه شما ای اهل مکه **لفی قول مختلف** هر آینه در قول مختلفید نسبت بپیغمبر یعنی گاهی او را
شاعر میگوئید و وقتی ساحر می خوانید و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا نسبت بقرآن یعنی آن را بسحر نسبت می کنید و وقتی بشعر و زمانی بکهانت و گاهی آن را
و گاه از اساطیر اولین و وقتی دیگر بالقای شیاطین و ساعتی بتعلیم سلمان یا نسبت بقیامت یا بامر دین که بعضی با نعم بیقین مصدق و برخی منکر و مکذب
و جماعتی دیگر مردد و متشکل در آن ... و در بنسته که ... نسبت اختلاف اقوال ... اعراض ایشان باشد بنظر ابواب سموات در تباعد اختلاف
غایات عرض از این اختیار آنست که تا ایشان بنظر تامل تفکر کنند و بدانند که حقیقت اقوال المتنافیة محالست پس بوسیله دلایل واضحه و براهین ظاهره
حق شوند و طریق تبعیت از اختیار نمایند تا از هلاک ابدی نجات یافته قدم بر بساط قرب الهی نهند و در فردوس اعلی قرار گیرند **یؤفک عنه** مصروف
می شود از ایمان آوردن بحضرت محمد صلی الله علیه و آله یا بقرآن **من افک** کسیکه مصروف شده است یعنی متوغل گشته در مصروفیت بحیثیتی که هیچ
صرفی اشد و اعظم از آن نباشد و مثل اینست که یهلک علی الله الا هالک یعنی فرو گذاشته نهایت الهلاک یا کرداینده می شود از ایمان کسیکه در سابق علم
الهی مستحق مصروفیت شد بجهة عناد و انکار یا کرداینده می شود از حق و صواب کسیکه کرداینده شده است از جمیع خیرات و ذکر قول مختلف در سبب که حق
که مرجع ضمیر عنه است و از مجاهد منقولست که ضمیر راجع بقول مختلف است و عن برای سببیه است و تقدیر اینکه یصدر انکم عن القول المختلف ای
بسببه یعنی صادر می شود افک ایشان از قول مختلف مراد آنست که قول مختلف سبب افک ایشان است و گویند ضمیر راجع بما توعدون یا بقوله ان الدین
لواقع و حقیقت معنی آنست که حقسبحانه بذاریات و غیر آن قسم یاد فرموده که بر حقیت و وقوع امر قیامت پس شما سوگند خورده بر آنکه ایشان در قول مختلف

یعنی بعضی شک کنند و بعضی جاحد شوند بعد از آن فرمود که مصروف می شوند از اقرار بامر قیامت یا بدین یا کسی که او در نهایت مصروف است و بر هر تقدیر
اینها با غیر آن است از قبیل فلان معجب بنفسه و لعجب بنفسه و بنا بر این اطوار و دیدها بدع و ائمه ضلال بعد از آن اهل تکذیب را هدف نفرین کرده می فرماید قتل
الخراصون کشته شدند یعنی لعنت کرده شده اند دروغگویان از اصحاب قول مختلف این جراءت در معنی دعا بقتل و هلاک که جاری مجرای لعنت
از قبیل قتل الانسان ما اکفره و خراص از خرص مشتق است بمعنی تقدیر و تخمین کردن چیزی از سرگمان بدون حصول یقین در آن و لهذا ابن عباس خراص را بمعنی
مرتاب تفسیر کرده و الف لام اشارت است باصحاب قول مختلف یعنی لعنت باد بر اصحاب قول مختلف که تقدیر کننده امور مختلف اند که هیچ کدام وجود خارجی
ندارد و از ابن عباس منقولست که مراد مقتسمان اند که وقت ورود قوافل متفرق می شدند هر فرقه بر عقبه از عقبات مکه می نشستند و باقوال مختلفه و افعال
کاذبه اینها را از صحبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تنفیر می نمودند حق تعالی اینها را لعنت کرد و فرمود که الذین هم در صفت دروغگویان آنانند که ایشان
فی غمرة در جهلی که غامر ایشان است فرو رونده در جمیع جوانب ایشان ساهون غافلان اند بیخبران از اوامر و نواهی الهی و بجهت نهایت جهالت
و غایت غفلت است که بر سبیل استهزا و سخریت یسئلون پرسند از پیغمبر و مومنان که ایان کی خواهد بود یوم الدین واقعه روز جزا
که شما بوقوع آن سوگند یاد کرده و گفته که ان الدین لواقع و بدانکه ظاهر کلام اگرچه مقتضی است که اخبار در موضع ایان باشد بنا بر آنکه ظرف
حدثان است بنا بر آن لیکن چون ایان یوم الدین بتقدیر ایان وقوع یوم الدین است پس ایان بر موضع خود باشد و قوله یوم هم جواب سؤال
مذکور است و منصوب بفعل مضمر و سؤال دالست بر حذف آن و تقدیر اینکه یقع الجزاء یوم هم یعنی واقع شود جزا در روزی که ایشان یعنی کافران علی النار
بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند بدان معذب کرده می شوند و می تواند بود که یوم هم خبر مبتدای محذوف باشد و تقدیر کلام اینکه هو یوم هم و فتح آن
باعتبار اضافه آن باشد بغیر متمکن که جمله است یعنی آن روز روز ایشان است که بر آتش دوزخ سوخته کرده شوند و مفتون از فتن مشتق است بمعنی احراق و از ابن عباس است که یفتنون
که بر آتش دیده باشد از افتتن می گویند و عکرمه گفته که هم چنانکه ذهب بسبب غشی که در وی است بآتش مفتون می گردد کفار نیز بسبب غش عقیده باطله
در آن روز بآتش مفتون شوند و در حین احراق ملائکه بایشان گویند ذوقوا فتنتکم بچشید سوختن خود را این کلام در محل حالست و تقدیر آنکه
مقولا لهم هذا القول یعنی ایشان در آن روز معذب شوند در حالتی که گفته شود مر ایشان را که بچشید عذاب و نکال خود را هذا الذی
کنتم به تستعجلون این است آنچه بودید شما در دنیا به که آن یعنی بهر سببش آن تستعجلون شتاب می نمودید و می گفتید که متی هذا الوعد و می تواند بود که هذا
بدل فتنتکم باشد و اسم موصول صفت آن یعنی بچشید این عذاب که شما بآن تعجیل می کردید بعد از ذکر وعید بیان وعد می فرماید بقوله ان المتقین
بدرستیکه پرهیزکاران از شرک و معصیت در آن روز فی جنات و عیون در بوستانها و چشمه ها روان باشند یعنی بساتین مملو از اشجار که مشتمل
بر انهار جاری باشد آخذین در حالتیکه فرا گیرندگان و پذیرندگان باشند از روی رضا نفس و حسن رغبت ما آتیهم ربهم آنچه را که داده باشد
بایشان پروردگار ایشان از مثوبات اعمال صالحه و افعال حسنه و بایشان اعطا فرموده از انواع کرامات جلیله پس بجهت تعلیل استحقاق ایشان بآن نعمت
عظمی می فرماید که انهم کانوا بدرستیکه ایشان متقیان بودند قبل ذلک پیش از این یعنی پیش از آنکه در آیند بجنت در دار تکلیف محسنین نیکوکاران
و فرمان برداران بالحسنی بوده اند که بغیر خود بصر و بصیرت و تغافل و اینکه تفسیر احسان ایشان می کند که کانوا قلیلا من اللیل بودند که در
زمان اندک از شب ما یهجعون خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب بعبادت مشغول می شدند و مذهب طایفه آنست که ما زایده و قلیلا یهجع ایشان و می
تواند بود که نصب قلیلا بر مصدریت باشد یا بر ظرفیت و تقدیر اینکه هجوعا قلیلا یعنی خواب میکردند خواب کم در زمان اندک و جائز است که ما مصدریه یا
یا موصوله و تقدیر اینکه قلیلا من اللیل هجوعهم یا ما یهجعون فیه خواب کردن ایشان در زمان اندک از شب بوده یا آنچه خواب میکردند در آن بودند و بنا بر این
مرفوع المحل باشد بر آنکه فاعل قلیلا باشد و در این کلام مبالغات بسیار است یکی ایراد لفظ هجوع که بمعنی قلت نوم است دوم ذکر قلیلا با آنکه هجوع
متضمن آنست سیم ذکر لیل که وقت سبات و راحتست چهارم زیادتی ما موکده کما نافیه باشد و معنی اینکه خواب نمیکردند در اندکی از شب یعنی همه
شب را احیا میکردند بطاعت زیرا که ما نافیه در ما قبل خود عمل نمیکند و لهذا می گویند که زیدا لم اضرب و نمی گویند زیدا ما ضربت و از انس منقولست که
مراد از قلت هجوع منقبت اقدام ایشانست قول ابله و از ابن عباس مرویست که معنی مراد از این آیه آنست که هیچ شبی نمی بود مگر که ایشان بنماز تطوع اشتغال
مینمودند در اول یا در وسط یا در آخر و این قول از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه ماثور است و در بعضی تفاسیر آورده اند که ضحاک و مجاهد وقف
بر قلیلا نموده اند بر قلیلا بعد از آن ابتدا میکردند بر قوله من اللیل ما یهجعون و ما نافیه باشد و معنی اینکه محسنان کم بودند در دنیا و بعد از آن
فرمود که خواب نمی کردند بلکه همیشه بطاعات مشغول بودند و این ضعیف است بجهت انفاس و ذکر بیان و دیگر آنکه منصوب متعلق می شود بفعل محذوف که مفسر قلیلا باشد
که بعد از انست و نهایت بعد است حاصل که حق تعالی در روز قیامت گوید که محسنان در لیالی بصلوة منظومه متنعم می بودند تا وقت اسحار و بالاسحار
هم و می بودند سحرها یستغفرون که ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون ابتدای سحر میشد استغفار می کردند
و چنین که گوئیا همیشه شب بجرایم اشتغال نموده اند و دلیل این است که ایشان با عمال صالحه خود معجب نبوده اند بوجود عمل صالح و از ایجاب ایشان اند
و ایراد ضمیر بفصل دال است بر آنکه سزاوار استغفار ایشانند نه جماعتی که بر گناه مصرند یعنی چونکه ایشان در جمیع اوقات مشغولند بوجوه عمل صالح و کثرت
خشیت الهی بوده اند در طلب مغفرت پس گوئیا استغفار مختص بایشانست غیر ایشان و از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که این آیه در شان
که در سحر هفتاد بار استغفار می نمایند بعد از نماز و تر و نزد مقاتل و کلبی استغفار بمعنی صلوة است چه نماز در وقت سحر از قبیل طلب مغفرت است از ایشان
که یکی از مشاهیر اهل سنت است روایت کرده است از سعید بن جبیر و او از ابن عباس که او فرموده که این آیه در شان اهل البیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد
بعد از آن گفت که و کان علی علیه السلام یصلی اللیل الثلث الاول فینام الثلث الاخر ثم ینام ثلث الاول و اذا کان السحر جلس الاستغفار و التضرع کان ورده فی کل لیلة سبعین رکعة
یختم فیها القرآن یعنی عادت شاه اولیا در اول شب و نیم شب بود که در ثلث اول شب بتهجد مشغول می شد و در ثلث آخر بتهجد و تلاوت مشغول می شد

هفتاد

هفتاد رکعت نماز میگذارد و در این نماز ها ختم کلام الله منتهی می شده و در سحر گاه ذکر او تسبیح و استغفار بوده و در بعضی از تفاسیر و اخبار صحیحه امده است
که روزی ضرار که یکی از اصحاب شاه اولیا بود در مجلس معاویه حاضر شد و معاویه میدانست که او یکی از خواص شاه مردانست پس معاویه توجه باو نموده گفت ای ضرار
از ابو الحسن علی بن ابیطالب حکایتی بگو و آنچه از سیرت او مشاهده نموده مرا از آن آگاه کن ضرار فرمود که ای معاویه مرا از این سخن معاف دار معاویه گفت تا از
این چاره نیست و آنچه از خصال حمیده اش دیده بیان بکو و الا خدا امکن ضرار فرمود که ای معاویه بعد از آنکه ناش بخدای عز و جل سوگند میخورم که من دیدم او را
در میان نماز شب که در محراب مسجد ایستاده بود و میان ابروها چون مار گزیده کسی که او را مار گزیده باشد می پیچید و تمام منکر بگریست و دست در محاسن شریف خود
زده بود و میفرمود که یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیک یعنی ای دنیا دیگری را مغرور ساز که من فریفته تو نشوم و بتو رجوع نکنم و بتحقیق طلاقت
دادم در مطلقه ثلث رجعت نمی باشد و بعد از آن فرمود که لعمرک عیشک حقیر و خطرک یسیر و امالک حقیر آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق و عظم
المورد یعنی ای دنیا بجان تو که زندگانی تو بغایت کوتاه است و امر خطیر تو اندک و آرزوی تو حقیر پس نمود آه آه از کمی توشه راه و دوری سفر آخرت و وحشت راه آن
راه و بزرگی آن منزل آنگاه معاویه چون این سخن بشنید بگریست و گفت رحم الله ابا الحسن آنگاه گفت ضرار را که بگو ای ضرار تو در فراق او چون و چگونه
میگذرانی فرمود که ای معاویه حال من در فراق او چون حال ضعیفه ایست که طفل او را در کنارش ذبح کنند پس بنگر که حال او چه می باشد القصه حق سبحانه
بعد از ذکر طاعت بدنیه متقیان بیان طاعت مالیه ایشان می کند بقوله و فی اموالهم و در مالهای ایشان بوده است حق نصیبی مقرر و بهره معین
للسائل مر خواهنده را و المحروم و بی بهره را و آن مستحقی است که از هیچکس چیزی نخواهد که مردمان چنان پندارند که او غنی است و بجهت
این در از صدقه محروم مانند یا فقیریست که بجهت کثرت نیاز مبتلا بوده یا کسی که او را سهمی از غنیمت نباشد یا مملوکی که مولی او را نفقه ندهد یا
محارفی که از حرفه خود چیزی کسب نتواند نمود یا کسی که اثمار و زرع او را آفتی رسیده باشد و بعضی گفته که در شان سائلی
و مال شخصی را بتمامه بردند یکی از اصحاب رسول گفت هذا المحروم این مرد محروم است برای او چیزی باید کرد پس آن بر او چیزی بود از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله لیس المسکین الذی ترده الاکلة و الاکلتان و التمرة و التمرتان مسکین آن نیست که باز گردانند او را یک لقمه یا دو لقمه یا یک خرما یا دو خرما
گفتند پس کیست یا رسول الله فرمود الذی لا یجد و لا یتصدق علیه آنکس که هیچ چیز را نیابد و کسی که تصدق بر او نکند بر هر تقدیر حق سبحانه و تعالی در این آیه
فرماید که متقیان آنانند که از مال خود حقی واجب یا تطوعی مقرر کرده بودند از برای خواهنده و ناخواهنده در کنز العرفان آورده که مراد بحق زکوة واجب
نیست زیرا که اگر مراد این بودی بایستی که چنین گفته شدی که بودند ما وجبنا علیهم پس یا از این است که نتوان کرد بر وجوب زکوة و بتمامه ما یجری بحق زکوة
بر وجوب آن نمیکند زیرا که حق گاه هست که بر وظیفه مقرره اطلاق میکنند و اگرچه واجب نباشد چون غرض از ذکر وعد و وعید که مستلزم ترغیب و ترهیب
ارشاد مردم است بایمان از این جهت بعد از این بجهت استبصار ایشان بآیات وجود منبهه می گوید که و فی الارض و در زمین آیات نشانها
از برای استدلال بر وجود صانع و وحدت و علم و قدرت و ارادت و فرط رحمت او للموقنین مر بیگانان یعنی موحدان از آنکه در طریق معرفت که برهانی موصل
است بمعرفت یزدانی سلوک نموده اند و بتصفح دلایل ساطعه و براهین لامعه نظرات شبه شکوک از قلوب خود زدوده و از جمله آیات ارضیه که بر توحید ایزد
دلالت است نهایت از برای سکنه و عیون منفجره و معادن متنوعه و حیوانات منتشره که مخالفند از حیثیت صور و اشکال و افعال چون بهایم و سباع و حشرات
و نباتات متنوعه از بقول و حبوب و اشجار و اثمار مختلفه از حیثیت الوان و روایح و طعوم با آنکه بیک آب نشو و نما می یابند کما قال تسقی بماء واحد و نفضل
بعضها علی بعض فی الاکل و جبال موتده و براری و بحر و وجود مسالک و طرق در آن بجهت سهولت تردد بندگان در بقاع و بلدان و آنچه در نفس زمین
از اختلاف اجزای آنست در کیفیات و خواص و منافع و غیر آن و فی انفسکم و در نفسهای شما نیز نشانها است که دال است بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که
هیچ آیتی نیست الا که در انسان نظیر آن هست از وجود اشیاء منفرده است بهیئات حسنه و مناظر بهیه و ترکیبات عجیبه و آلات منکره و تمکن بر
افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه در عالم و استجماع کمالات متنوعه بواسطه عقول اذکیه افلا تبصرون آیا پس نظر نمیکنید استفهام بمعنی امر
یعنی نظر کنید بعیون ناظره و افهام نافذه در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم شوید بوجود صانع عالم و بر وحدت و علم و قدرت و حکمت و
رحمت واسعه و چه هرکه این آیات را در نفس خود ببیند و در صحیفه وجود خود آثار قدرت و حکمت مطالعه نماید از جهت محظوظ شود و مال او در
آخرت بندامت و حسرت کشد و از آنکار دنیا و آخرت گردد و چون آیات ارضیه بحسب رقعه اقرب است از احوال سماویه از اینجهت بیان احوال علویه را از آن موخر
داشته میگوید که و فی السماء و در آسمانست رزقکم روزی شما یعنی در ابرات سبب روزی شما که باران است و از سعید بن جبیر منقولست که مراد برف
و باران است که ترقی عیون که سبب اقوات است از آنست و در نقل آمده که حسن بصری هرگاه ابر را می دید با اصحاب می گفت که این روزی شما است و لیکن شما به
کثرة خطایا از آن محروم می شوید و ما توعدون و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده می شوید از مثوبات عظیمه چه بهشتها هشتگانه در آسمان
هفتم است نزدیک سدرة المنتهی و از جمله موعود ملائکه اند که بجهت قبض ارواح و استنساخ اعمال و ارسال عذاب از آسمان نازل می شوند و گویند
که مراد آنست که جمیع ارزاق شما و آنچه بآن موعود شده اید مقدر و مکتوب است بر لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس بنده باید که غم روزی نخورد چه آن
در جائی نهاده است که لا یاکله السوس و لا تناله اللصوص نه آفت بآن رسد و نه دزد بر آن راه یابد از سفیان ثوری روایت است که واصل احدب بعد از
این آیه گفت که این چه سفاهت و حماقت است که آنچه خدا در آسمان نهاده است غم آن در زمین می خورم پس بگوشه منزوی شد و بعبادت مشغول گشت
دو روز چیزی باو نرسید روز سیم سله خرما دید که در پیش وی نهاده بود و او برادری بود که در توکل ترتیبی بود نزد وی آمد و در روز سیم سله دیگر
نزد وی حاضر کردند پس باین طریق روزی با ایشان میرسید و ایشان با زمعیشت نمی کردند و بعبادت میگذرانیدند تا بجوار رحمت الهی رسیدند حسن از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کند که قاتل الله اقواما اقسم لهم ربهم بنفسه فلم یصدقوه لعن کند خدای عز و جل بر جماعتی که حق سبحانه بذات خود قسم
روزی ایشان کرده و ایشان تصدیق آن نمیکنند و خود را بواسطه آن در ورطات مهلکه می اندازند و در طریق رنج و عنا و محنت می کشند آنکه جهت تاکید

قوله

قول مذکور می فرماید که فوربّ السّماء والارض پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین که انّه بدرستیکه امر مذکور از آیات و رزق و موعود
لحقّ هرآینه درست و راست مثل ما انّکم تنطقون در حالتی که مانند آنست که شما سخن می گوئید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن
خود شکی نیست در حقیت امور مذکوره بدانکه مثل در این مقام منصوب است بر آنکه حال باشد از ضمیری که مستکن است در لحقّ چنانکه این مفسر شد یا آنکه صفت
مفعول مطلق محذوف باشد و تقدیر اینکه حقّ حقّا مثل نطقکم و می تواند بود که صفت حق باشد بجهة اضافه او بجمله مبنی بر فتح واقع شده باشد و
مؤید این است قرائة حمزه و کسائی و ابوبکر چه ایشان برفع تلاوت نموده اند و بر هر تقدیر لفظ ما زایده است و چون ما انّکم تنطقون بدین تو بسط انکم موجب تشبیه حق
است بنطقی که مصدر حق و باطل است از این جهة ذکر انکم فرموده تا مفید معنی مراد باشد و محتمل عین این باشد و بعضی گفته اند که ما توعدون کلامی مستانف است
و خبر این فوربّ السّماء والارض الخ یعنی آنچه بدان موعود شده اید پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین که حق است و صدق و نزد بعضی ضمیر انه راجع بر آیات
یا بقرآن و معنی اینکه بحق آسمان و زمین که او سبحانه حق است در وحدانیت یا قرآن درست و راست و هیچ شایبه در حقیقت آن نیست و اصح آنست که ضمیر راجع
است بهر یک از امور مذکوره که از آیات و رزق و موعود بوده است چنانکه این مفسر گفت از اصمعی مرویست که روزی بمسجد جامع بصره می رفتم در راه اعرابی دیدم
جلف جافی بر در راحله بر شتری نشسته و شمشیری حمایل کرده بود و کمانی در بازو افکنده در کنار آمده و چون نزد یک من رسید سلام کرد و گفت از کدام
قبیله گفتم از بنی الاصمع گفت تو اصمعی هستی گفتم نعم گفت از کجا می آئی گفتم از جائی که تلاوت کلام خدا می کردند گفت خدای را کلامی هست که آدمیان تو
از او خوانند گفتم بلی گفت بخوان من سوره والذاریات بر او خواندم چون باین آیه رسید که وفی السّماء رزقکم وما توعدون گفت ای اصمعی بخدا بر تو سوگند
می دهم که این کلام خدا است بمحمد فرستاده گفتم بحق آن خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را بخلقان فرستاده که این کلام خدا است که بر پیغمبر آمده و چون
اعرابی این کلام از من بشنید از شتر فرود آمد و او را نحر کرده پاره پاره نمود و با پوست بگذاشت و گفت که یاری من کن تا این را بدرویشان تصدق کنم پس شمشیر
بشکست و کمان را در زیر خاک پنهان نمود و روی در بیابان نهاد و گفت وفی السّماء رزقکم وما توعدون و من نفس خود را ملامت کردم و گفتم که ای نفس تا این اهل شدی
که تو این آیه می خوانی و متعظ نمی شوی و اعرابی جلف که یکبار استماع آن نمود متعظ شد پس من آن اعرابی را ندیدم تا آن زمان که با رشید بحج می رفتم روزی در طواف
بودم از پس پشت من کسی مرا آواز داد چون نگاه کردم همان اعرابی را دیدم که بواسطه کثرت طاعت و عبادت ضعیف و نحیف شده پوست بر استخوانش چسبیده
و زرد گشته پس بر من سلام کرد و مرا بمقام ابرهیم برد و گفت هم از کلام خدای مرا بشنوان من همان سوره والذاریات تلاوت نمودم و چون باین آیه رسیدم که وفی
السّماء رزقکم گفت وجدنا ما وعدنا ربنا حقّا آنگاه مرا گفت چیز دیگر از این کلام می دانی مرا بخوان گفتم خوانده ام که فوربّ السّماء والارض انّه لحقّ مثل ما انّکم تنطقون
اعرابی نعره بزد و گفت کیست آنکه خدا را بغضب آورد و کیست که تصدیق قول وی نکند تا سوگند خورد بر حقیت قول خود پس سه بار این کلام را اعاده نمود
و جان بحق تسلیم نمود و ابوسعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که لو ان احدکم فرّ من رزقه لاتبعه کما یتبعه الموت اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد
روزی او تابع او شود و او را دریابد چنانکه مرگ تابع او می شود تا بوی رسد و از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که روزی بر دو قسم است یکی آنکه تو
طالب اوئی و دیگری آنکه او طالب تست آنچه تو طالب آنی احتمال یافتن و نایافتن دارد و آنچه او طالب تست امکان ندارد که تو آن را در نیابی و از حضرت رسالت
مرویست که لو توکلتم علی الله حقّ توکله لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصا وتروح بطانا اگر توکل کنید بر خدا همچنانکه حق توکل است البته روزی داده شوید
همچون مرغان که روزی داده می شوند این بعجه که صباح که از آشیانهای خود بیرون می روند گرسنه اند و شبانگاه که باز می آیند سیر اند پیداست مانکه
طلب منافی توکل نیست و حدیث طلب الحلال لجهاد والکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله مؤید این معنی است و آیه که وهزّی الیک بجذع النخلة متضمن
امر است بر طلب روزی و نعم ما قیل مصرع سعی کن لیک بر خدا تکیه کن و حکمت در طلب روزی آن انتظام عالم است و سبب شوانست بنی آدم و بدانکه حضرت الهیة استیصال
بندگان بیانات و تعداد نعمای خود نموده در صفات باز سر رشته کلام را بجانب تهدید و تخویف کشیده حکایت ابرهیم و قوم لوط می فرماید تا اهل ضلال
و سبیلداران خایف گشته سلوک نمایند در طریق هدایت پیغمبر خدا انکه هل اتیک الا آمد بتو که استفهام در این مقام بجهة تفخیم این کلام است و تنبیه بر آنکه آن
از وحی ملک علام است نه از سخن محمد صلی الله علیه و آله و مراد این خبراست یعنی البته آمده است حدیث ضیف ابرهیم یعنی مهمانان ابرهیم المکرمین
که گرامی کرده شده بودند نزد او سبحانه یا نزد ابرهیم که بنفس نفیس خود بخدمت ایشان قیام نمود ابوبکر و دیگران گفته که مکرم جهت ضیف بسبب که بر یعنی مضیف بوده
چه اضیاف اکرام مکرم می باشند و ضیف در اصل مصدر است و لهذا اطلاق بر واحد و متعدد میکنند و از ابن عباس منقول است که این مهمانان دوازده تن
که بسبب هلاک قوم لوط بر حضرت ابرهیم نازل شده بودند و بعضی گفته اند که ایشان چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و مقاتل گفته که
نزد ما بیست عم و نزد بعضی دیگران نفات بیراونده اند که این مهمانان فرشتهای بودند و گویند که ده بودند یازده بودند و ایشان جبرئیل بود و نزد بعضی هفت
بودند که یکی از آنها جبرئیل بود و وجه تسمیه ایشان بضیف آنست که بصورت مهمانان نزد ابرهیم آمدند با آنکه ابرهیم پنداشت که ایشان مهمانانند پس یاد کن
اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر ابرهیم فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم سلام کردنی و می تواند که متعلق بحدیث باشد یا
ضیف یا مکرمین و معنی اینکه تحقیق آمده بتو این حدیث در وقتی که در آمدند مهمانان بر ابرهیم یا آنکه ایشان مهمانان بودند چون داخل شدند بر ابرهیم یا آنها
مکرم و معزز بودند در حینی که بر ابرهیم در آمدند و سلام کردند قال گفت ابرهیم سلام سلام بر شما است و عدول از نصب برفع بجهة قصد ثبات
دوام است تا تحیّة او احسن باشد از تحیت ایشان القصه چون ابرهیم ایشان بصورت غریب و هیکلی عجیب مشاهده نمود بعد از جواب سلام فرمود قوم
منکرون گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بحقیقت حال شما ندارم و نمی دانم که کیستید و گویند که انکار او بجهة عدم دخول ایشان بود در منزل
و بعضی بر آنند که انکار او بجهة سلام کردن ایشان زیرا که عجیبه در آن زمان سلام نبود بلکه در زمان اسلام مندوب شد و چون ابرهیم خلاف
عادت ایشان را مشاهده فرمود گفت که قوم منکرون فراغ پس میل کرد ابرهیم و توجه نمود الی اهله بسوی اهل خود برو جهی که ایشان ندانستند که
بکجا میرود زیرا که از آداب ضیف است که اخفای امر خود نماید تا مهمان شرم نکند و طعام حاضر سازد تا مهمان منع ننماید فجاء بعجل

پس آمد برای مهمانان گوساله فربه بریان کرده زیرا که عامه مال ابرهیم گاو بود و مرویست که نزد سارا مخاطب شد و گفت که مهمانان عزیز رسیده اند
طعامی هست که بآن ضیافت ایشان نمائیم گفت چیزی نیست مگر گوساله دارم که از آهوی فربه پرورش می دهم و تربیت میکنم و در دست فرا آن
بسته ام و ویل نزدیک کردن او ما ابرهیم و با آتش گرفته ماند آتش مادر بفرزند او و ابرهیم آن را بکشت و بریان کرده و در طبقی نهاده نزد ایشان
آورد فقرّبه پس نزدیک کرد آن را الیهم بسوی ایشان یعنی پیش ایشان بر زمین نهاده و ایشان بدان میل نکردند قال الا تأکلون گفت
آیا نمی خورید از این طعام همزه از برای حث و تحریض است بر اکل هم چنانکه دأب مضیف است در ابتدای طعام یا از برای انکار که در وقت مشاهده
ایشان گفته باشد و گویند که ابرهیم را عادت نبود که در وقت اکل طعام بر مهمان نگاه کند تا مبادا که شرمسار شود و طعام نخورد و مهمان نیز در این جا
برغبت او این جانب بعادت قدیم با ایشان نگاه میکرد و ظنش آن بود که ایشان بطعام خوردن مشغول اند پس پرده ایستاده دید که ایشان اصلا ملتفت بطعام
خوردن نمی شوند ابرهیم از این معنی واقف گردید چون نگاه کرد دید که از اکل امتناع می کنند فاوجس منهم پس در خاطر گرفت از ایشان خیفة
ترسی چه در آن روزگار هر که با کسی دشمن بودی طعام او نخوردی پس او بجهة این خایف شده که مبادا عداوتی کرده باشند بقصد نفس یا مال او آمده
چون از ابرهیم اثر خوف مشاهده کردند قالوا گفتند او را که لا تخف مترس و اندیشه مکن در راه ملکه ما فرشتگانیم از این شداد نقل است که چون
ابرهیم بدانست که فرشتگانند گفت که چرا پیشتر مرا خبر نکردید تا من این گوساله را بریان نکردمی و از مادر جدا ننمودمی پس جبرئیل پر بر آن گوساله
زده زنده شد و برجست و نزد مادر رفت و سارا چون در پس پرده این حال را مشاهده کرد متعجب شد و ابرهیم نیز از این حالت در تعجب ماند ایشان
دیگر باره آغاز سخن کردند وبشّروه و بشارت دادند او را بغلام به پسری اسحاق نام که از ساره متولد شود علیم کامل در علوم شرعیه یعنی چون
بحد بلوغ رسد بکمال علم باشد نزد مجاهد مراد اسمعیل است که از هاجر متولد شد اما قول اول اکثر اقوال و اصح اخبار است القصه چون فرشتگان
ابرهیم را این بشارت کردند فاقبلت امرأته پس روی بجانب ایشان نهاد زن ابرهیم یعنی ساره فی صرّة در حالتی که فریاد کننده بود و آن بمعنی مصدر
اسم فاعل مشتق از صرّ بمعنی صوت شدید و ریح صرصر از این ماخوذ است و می تواند بود که این جار و مجرور در محل نصب باشد بر آنکه مفعول معد
باشد و تقدیر اینکه اخذت فی صرّة یعنی در ایستاد در فریاد کردن و گویند که مراد از صرّة او آنست یا ویلتی که در وقت تعجب گویند و روایت که بعد از
استماع این بشارت دعوی بجانب نهاد و بتعجب می گفت که یا ویلتا یا ویلتا و این کلمه در لغت ایشاد در وقت تعظیم امور مستعمل بود فصکّت پس طپانچه
زد بر سر آنکه آن وجهها بروی خود و مقاتل و کلبی گفته اند که انگشتها را جمع کرد و بر هر دو جبین خود زد و این از عادت زنان است در وقت
تعجب کردن و گویند که در این حال که این مژده شنیدم خیض در خود یافت و بجهة حیا طپانچه بروی خود زد وقالت و گفت که من عجوز عقیم
پیره زنی نازاینده ام پس چگونه فرزند آرم و در روایت آمده که او نود و نه ساله بود و ابرهیم را صد و نود ساله و ساره هرگز زاینده نبود و چون نقل
فرزند شنید بسیار متعجب گشت قالوا گفتند فرشتگان بار و بعد از مشاهده تعجب او کذلک همچنین که ترا بشارت دادیم قال ربّک
گفته است پروردگار تو و ما از قول او خبر میدهیم نه از رای تو پس بجهة تسهیل وجود ولد گفتند که انّه بدرستیکه خدای تعالی هو الحکیم
او است حکم کننده بوجود ولد در زمان باحکم کار در آنچه اراده فرماید العلیم دانا بعقیمی تو و بجمیع خفایای امور و هر که متصف باین صفة باشد تو را
حق و وعد او صدق خواهد بود و مرویست که جبرئیل چون تعجب ساره را مشاهده نمود او را گفت که انظری الی سقف بیتک نظر کن بسقف خانه خود ساره چون
نظر کرد دید که چوبهای خشک که در سقف خانه کشیده بودند همه سبز شده و میوه بر ایشان ظاهر شد پس نزد این حال اطمینان تام در باب وجود ولد
او را حاصل شد القصه چون ابرهیم علیه السلم بدانست که ایشان فرشتگانند بعد از آمدن ایشان یا این هیأت مجموعی خبر یا امری عظیم خواهند بود قال
گفت با ایشان که فما خطبکم پس چیست کار و بزرگ شما ایّها المرسلون ای فرستاده شدگان از نزد خدای عالمیان قالوا گفتند ایشان
در جواب خلیل انّا ارسلنا بدرستیکه ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بسوی گروه از گناهکاران یعنی کافران که کفر بهم همه گناهان
مراد قوم لوط اند یعنی ما را بجانب کرته لوط فرستاده اند لنرسل تا بفرستیم و نازل گردانیم علیهم بر ایشان بعد از هلاک ایشان و ویرانی
شهر ایشان حجارة من طین سنگ از گل مصنوع شده مراد طین متحجر است که بپختن بحد صلابت حجر رسید باشد چون آجر و سفال مسوّمة
در حالتیکه آن سنگها نشان کرده شده اند عند ربّک نزد پروردگار تو للمسرفین برای اسرافکنندگان در کفر و طغیان و تسویم مشتق
است از سومه بمعنی علامت یعنی هر یک از آن مرقوم اند باسم آنکسی که محکوم است بهلاک یا معلم اند بآنکه از حجاره عذاب اند یا آنکه از حجاره دنیا
نیست و مرویست که آن سنگها بعد از هلاک ایشان بر وزیدن شدند از شهر بطرفی با دان بر آنها دیدن شد و اصح روایات آنست که رجم مردم
ایشان در آن شهر نبود بعد همه بدان سنگها هلاک شدند چون ابرهیم معلوم نمود که ایشان بر نفکه مرمند بجهة هلاک قوم لوط و اهل او
بجهة برادرزاده خود متألم شد و گفت ای اخال او در این بلا چگونه کنند ملائکه گفتند که ما خود که لوط و دختران او واصل نجو را از اینجا
بیرون خواهیم آورد من کان فیها هر که باشد در آنجا از مؤمنین در حالتی که از گرویدگان بلوط اند ذکر مرجع بجهة معلوم است
فما وجدنا پس نخواهیم یافت فیها در آن قریه غیر بیت من المسلمین غیر اهل یک خانه از مسلمانان که آن لوط است و دو دختر
او و گفته اند که در صفت بیست و سیزده بیک نفر از قوم ایمان بلوط آورده بودند از قتاده مرویست که اکثر اهل ایمان زیاده از این مبیّن نبودند چه
ایشان از اناجی ... معلوم ... باشد که ایمان ... نجات اهل ... خواست می تواند بود که این کلام او سبحانه باشد که بطریق حکایت به پیغمبر خود گفته باشد
نه کلام ملائکه و معنی آن بر این وجه است که ما که خداوندیم بیرون آوردیم اهل ایمان از آن قریه و نیافتیم غیر یک خانه از اهل اسلام بنا بهم که به ... اسلام متسم
باشند و گذاشتیم در آن قریه علامتی از برای خایفان از عذاب دیگران و بدانکه بعضی استدلال کرده اند باین کلام بر اتحاد ایمان و اسلام و این ضعیف است
زیرا که آن هیچ مفید ... و مسلّم است بر کسیکه تابع لوط بود و این موجب اتحاد مفهوم ایمان و اسلام نمی شود بجهة آنکه جدا از ... صفت ... مفهوم

مشغولند

کلیه بر ذات واحد پس وصف ایشان با ایمان و اسلام بجهة انست که هیچ مؤمن نیست الا که متصف است بایمان که عبارتست از تصدیق بجمیع انچه حق سبحانه
امر و نهی فرموده و باسلام که بمعنی استسلام است و برای وجوب عمل بانچه حق سبحانه بندگان را بان تکلیف نموده حاصل که فرشتگان با ابرهیم گفتند که
ما اهل مؤتفکه را هلاک خواهیم ساخت مگر جماعتی را که از اهل ایمانند وَتَرَكْنَا و باقی خواهیم گذاشت فِيهَا در ان دیها آيَةً علامتی از عذاب که
احجار مسومه یا احجار منضوده یا اسود میاه منتنه لِلَّذِينَ برای عبرت کسانی که يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ بترسند از عذاب دردناک
و بابهای عبرت کشوده بوسیله کتب ایمان مثل ان عذاب را از خود باز دارند تخصیص اهل خوف بجهة انست که جماعتی که قساوة قلب داشته باشند
نهایت عناد و طغیان رسیده این علامت متنبه نخواهند شد عبارت انست که چون ترک ... متعلق قدرتست پس سزاوار انست که
بمعنی ابقا ... باشد بعد از ذکر حکایت ابرهیم و استیصال قوم لوط بیان قصه موسی و فرعون میکند و میفرماید وَفِي
و می گوید که وَفِي مُوسَى ... عطف است بر قوله فی الارض آیات یا بر قوله و ترکنا فیها بر تقدیر و جعلنا فی موسی آیة از قبیل علفتها تبنا و ماء باردا
یعنی و در قصه موسی نیز آیتی است عبرت اعتبار کنندگان را یاد کرد ایشان در قصه موسی نشانه برای مؤمنان ترسکار إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم او را إِلَى
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و قوم او بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که ان ید بیضا است و عصا و غیر ان تخصیص فرعون بذکر بجهة اتباع قوم است
او را چون فرعون معجزات ظاهره را مشاهده کرد فَتَوَلَّى پس برگشت از ایمان اوردن بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب انچه متقوی و مستظهر بود بدان از لشکر
و جنود و غیر ان از ایمان اعراض نمود و می تواند بود که با تعدیه باشد یعنی اینکه برگردانید رکن خود را یعنی کسانی را که بایشان مستند و متقوی بود
وَقَالَ و گفت که موسى سَاحِرٌ جادو است ... خارق عادة بما می نماید
حق با انکه با بمعنی مع باشد یعنی برگشت فرعون با ارکان مملکت از ایمان و گفت که موسی
أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است که از عاقبت کار خود بی اندیشه ... گفته اند که طعن فرعون لعنه الله بر موسی کلیم دلیل جهل اوست زیرا که
طعن بدو چیز قرار است که ... کمال عقل است ...
از موسی ... فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را وَجُنُودَهُ و لشکر او را
فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ ... وَهُوَ مُلِيمٌ ... لا اله الا الله
حال انکه ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از موسی اعراض کردم ... که ملامت مستحق ملامت و مستوجب لوم شده بود
با انکه او و بنده چیزی بود که باعث ملامت بود ... کفر و عصیان و جحود و طغیان و بواسطه ان مستحق ملامت و مستوجب لوم
موجبات لوم مختلفست ... مختلف می شود ...
در قصه یونس ... فالتقمه الحوت و هو ملیم ...
وَفِي عَادٍ یعنی در قصه قوم عاد نیز ایتی است برای عبرت اهل اعتبار إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ چون فرستادیم بر ایشان الرِّيحَ الْعَقِيمَ باد که
درخت و حامل سحاب نباشد یعنی بادی بی خیر و بی نفع ... و قطع نسل ایشان نمود
صلوات الله علیه منقولست که مراد باد نکبا است ... مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ نگذاشت ان باد هیچ چیزی را
أَتَتْ عَلَيْهِ ... إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ مثل انچه کهنه و ریزه شود چون گیاه خشک شده
کهنه و ریزه کشته ... وَفِي ثَمُودَ یعنی در قصه قوم ثمود نیز ایتی است مؤمنان ترسکار را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد
ایشان را بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه تَمَتَّعُوا برخوردار شوید ... حَتَّى حِينٍ تا هنگام عذاب که بعد ازین
سه روز خواهد بود ... تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام فَعَتَوْا پس سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان افریدگار خود ...
فَأَخَذَتْهُمُ پس گرفت ایشان را الصَّاعِقَةُ عقوبتی ... وَهُمْ يَنْظُرُونَ و حال انکه
ایشان می دیدند ... صاعقه
... فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ پس نتوانستند ...
خواستن یعنی قادر نبودند بر انکه برخیزند از عذاب ...
یعنی طاقت ان نداشتند ... وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ و نبودند انتقام کشندگان ...
در وضع ... وَقَوْمَ نُوحٍ ... هلاک کردیم قوم نوح را
بود که نصب ان بتقدیر اذکر باشد یعنی یاد کن ... مِنْ قَبْلُ که پیش از ایام مذکور بودند ...
یعنی در قصه قوم نوح ایتی است ... إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ...
سبب کفر و طغیان ... و استیصال ایشان
کمال القدرة ... وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و اسمان را بنا کردیم ... بِأَيْدٍ بقوة خود و این مصدر ...
... وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و ما توانائیم ...
مشتق است از وسع ... کشاده کننده ایم ...
با فراخ کننده ایم ... وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین را
... فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ...
... وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ ... خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ

پس ...

افریدیم دو صنف که هر یکی زوج دیگر است از حیثیت شکل چون نر و ماده یا بحسب تقابل چون لیل و نهار و شمس و قمر و بیع و صحرا و صیف و شتا و مخالفت ذاتی چون نور و ظلمت و عطب یا بس و سهل و جبل و بر این قیاس است سما و ارض و بحر و جن و انس و خیر ...
و قهر و حلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و غیر ذلک مراد انست که انچه افریده ما است ...
لازم بنا است که کفر که مخالف ایمانست و معصیت که مخالف طاعت است ... صفات حسنه اند ...
و فرش ارض و خلق ازواج نمودیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باراده انکه شاید که شما پند پذیر شوید ...
تعدد و انقسام نیست ... فَفِرُّوا پس بگریزید
یعنی رجوع کنید از کفر و ... إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای ... و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که مراد
ازین انست که حجوا الی الله ... قصد ... یعنی انست که فرار نمائید از جمیع انچه شما را از طاعت باز دارد ...
بطاعت و عبادة او ... و از ابن عباس منقولست ...
که از طاعت شیطان ... توجه نمائید ... گفته اند ...
حق بسبب تعلق بما سوی ... إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من
مر شما را مِنْهُ از عذاب او ... نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ ...
با اشکار کننده ... وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ ... إِنِّي لَكُمْ
بدرستیکه من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای ... نَذِيرٌ مُبِينٌ ...
است ... ایمان ... کمال ایمان ...
دأب امم سالفه همچنانست ... كَذَلِكَ
بقوله مَا أَتَى الَّذِينَ ... مِنْ قَبْلِهِمْ ... مِنْ رَسُولٍ ... إِلَّا قَالُوا ... که گفتند قوم او که او
سَاحِرٌ جادو است ... أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است ...
و قول او را ... سحر ...
خود ... أَتَوَاصَوْا بِهِ ...
توبیخ است ... بَلْ هُمْ قَوْمٌ
طَاغُونَ بلکه ایشان ... طغیان و عناد ایشانست ...
ایشان ... فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان ...
از ان ابا نمودند ... فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ...
بجهة اعراض ...
از ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ...
وَذَكِّرْ و پند ده اهل ایمان را فَإِنَّ الذِّكْرَى ... تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ...
طغیان ...
و اجتناب از محرمات ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ...
این ایه ... فما انت بملوم ... فان الذکری
تنفع المؤمنین ...
...
...
...
...
...
حجت ... وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ ... إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ...
که مراد انست که خلق نکردم ... وما امروا الا لیعبدوا الله ...
یعنی ...
خلقت الجن والانس الا لیعبدون ...
از خلق بندگان ...
غایت ...
روی ...

بروجه اختصار ...
بندگان

بندگان نه جر نفع از ایشان بخلاف شان ملاک با عبید خود است که ایشان انتفاع برند در تحصیل معایش و ارزاق مثل تجارت که بجهت ارباح
کسب و مولیت ازان دهم چنین بند که ماموات بحرفت بجهة انتفاع مولیت باجرة او پس غلامی که مخاطب است با مستقی یا طباخ یا اجرت از اقسام حرف
و صنایع بجهة تصرفست در اسباب معیشت و ابواب رزق و غرض مالک جمیع عباد در امر بعبادت آنست که ایشان بوسیله آن در نشأه آخرت فایز شوند و از
جاه شقاوت خلاص شده بذروه جاه سعادت رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود نمایند و اطعام مالک نمایند او سبحانه غنی مطلق است و متفضل جمیع بندگان
و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول شوند یا نه و لهذا قال جل ذکره **مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ** نمی خواهم از ایشان بندگان **مِنْ رِزْقٍ** هیچ روزی **وَمَا أُرِيدُ**
أَنْ يُطْعِمُونِ و نمی خواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق و اطعام صفت منست و بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که نمی خواهم که بندگان را روزی
خود نا بسند و مطعم احدی از خود و اسناد اطعام بنفس خود بجهة آنست که همه خلایق عیال او بند سبحانه و هر که طعام عیال احد کند در حکم آنست که مطعم
او کس است پس بجهة تسجیل قوله منکور میفرماید که **إِنَّ اللَّهَ** او است روزی دهنده جمیع خلایق بغیر کسی در این باب محتاج معونت باشد **ذُو الْقُوَّةِ**
خداوند توانایی **الْمَتِينُ** استوار در توانایی خود یعنی قدرت که بالغ الامد و کامل الشدت است بوجهی که گرد ضعف و عجز بر گرد سرادقات او
نگردد و در ترجمه اسما حسنی در معنی قوی و متین چنین آورده اند که قدرة قاهره اثر دلیل قوت بالغه کشته و شدة قوتش حجت شانه قدرت شده
دیگار و مباشر قوی و نه در قوت دوری و بنده را نوازش قصور حجت قدرت مخطئ و چون کفار قریش با وجود این دلایل ظاهره که دال اند بر قدرة
باهره او سبحانه عناد افزوده بودند نکرو بندار این جهة تهدید بخوبت ایشان فرماید بقوله **فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا** پس بدرستیکه مر آنان راست که
ستم کردند بر خود بکفر یا بر رسول بتکذیب **ذَنُوبًا** بهره از عذاب **مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ** مانند بهره یاران ایشان یعنی نظرای ایشان در کفر و تعدی
از امم سابقه مثل قوم نوح و عاد و ثمود و غیر آن بوده و مراد آنست که ایشان را خواهد رسید نصیبی از عقاب و عذاب بدانکه ذنوب دلو پر آب را گویند و استعمال
برای نصیب اصل استعمال او دست با انست که تقسیم آب نمایند میگویند که لهم ذنوب و لنا ذنوب فلکم ذنوب چه ان معنی دلو عظیم مملو است و قوله **فَلَا**
يَسْتَعْجِلُونِ جواب قول کفار مکه است که می گفتند متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی چون معد عذاب حقست و صدق پس باید که شتاب نکنند در وقوع
عذاب را ایشان چه آن فوت نخواهد شد انکه بتار زمان عذاب ایشان میکند که **فَوَيْلٌ** پس ویل که کلمه ایست که در چنین موقع عقوبت و هلاک مستعمل است
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان راست که کافر شدند بخدا و رسول و نگرویدند **مِنْ يَوْمِهِمُ** از آن روز ایشان **الَّذِي يُوعَدُونَ** آنکه وعده داده شده اند ازو که
وعده داده می شوند بدان مراد روز قیامت یا روز بدر **سُورَةُ الطُّورِ** مکیست و چهل آیت بعد کوفی و شامی و چهل و هشت بعد بصری
و چهل و هفت بعد حجازی و اختلاف در دو آیتست یکی والطور که عراقی و شامی است و دیگری دعا که کوفی و شامی است ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که هر که سوره والطور تلاوت نماید بر خدای واجب باشد که او را از عذاب ایمن گرداند و او را در بهشت خود نعمت عظمی و مرتبه کبری عطا
فرماید و از جبیر بن مطعم روایتست که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که این سوره را در نماز مغرب تلاوت میفرمود و محمد بن هشام از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه روایت کرده که هر که سوره الطور را بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت او را جمع کند [illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **وَالطُّورِ**

این سوره [illegible] سوگند بطور سینا که جبل است در ارض مقدس که موسی علی نبینا و علیه السلام بر بالای آن کلام حق شنید
سریانی بمعنی جبل است و مراد کوه سینین است یعنی سوگند بطور سینا که جبل است [illegible] و کوه [illegible] و نزد ابن عباس جبل است که نابت [illegible]
استماع کرد و تخصیص این کوه بجهة برکت و کثرت منفعت است در آن و گویند کوهی است که او را در ضوابط منافع و منابع [illegible]
و نزد مقاتل مراد دو کوه اند که یکی را طینا گویند بجهة کثرت [illegible] و بعضی گفته اند که اسم عربی است مشتق از اطار یعنی
طیران [illegible] **وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ** و سوگند بکتاب نوشته شده **فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ** در
صحیفه گشوده بوقت خواندن مراد قرآن است [illegible] که مکتوب فیه باشد [illegible] مقام مستعار است
برای هر چه در وی چیزی نوشته شود و تخصیص بذکر بجهة آنست که آن احسن چیزیست که مکتوب فیه باشد چه آن موجب حسن مکتوب است و نزد بعضی مراد باین کتاب
محفوظ است از نسخه ایست از زمرد سبز که علوم مکنونه در او مکتوبست یا مراد الواح موسی است که در وقت کتابت بر آن صریر قلم میشنید یا کتاب توریة که بعث حضرت
خاتمیت صلی الله علیه و آله در آن مسطور است یا صحیفه اعمال بندگان که در روز قیامت بر ایشان منشور سازند کما قال الله تعالی ونخرج له یوم القیمة کتابا
یلقیه منشورا کتابیست که حق سبحانه برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون در آن می خوانند یا مراد آن چیزیست که در قلوب انبیا مرقوم است [illegible]
و حکم [illegible] از اینجهة تعظیم است و اشعار بر آنکه آن از قسم کتابی نیست که متعارف باشد [illegible] یعنی سوگند بکتاب جلیل القدر که در صحیفه منشور
مکتوب گشته **وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ** و سوگند بخانه آبادان یعنی کعبه معظمه و معمور بودن آن بکثرت زایران حاج و عمار و مجاوران و آن اول خانه است
که در زمین بنا شده از برای عبادت بندگان یا مراد ضراح است که مقابل حقیقی خانه کعبه و در آسمان چهارم و عمارت آن بجهة کثرت طواف فرشتگانست
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن مکان مکرم مبرور طواف می کنند و هر گز نوبت باو نمی رسد و آن
فرشته است که از آن وقت [illegible] حق تعالی از آدم در عهد آدم بر زمین فرستاد و در زمان طوفان حضرت نوح بآسمان برد
با شمار برند [illegible] نقل فرموده که ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که بیت المعمور در آسمان بنا است و در آسمان نهری است
که از آن نهر جوانی خوانند هر روز جبرئیل در وقت طلوع آفتاب در آن نهر داخل میشود و چون بیرون می آید جنبه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره
و حق سبحانه از هر قطره از آن فرشته می آفریند و ایشان را امر میکند که داخل شوند در بیت المعمور پس ایشان از روز [illegible] طواف میکنند
از حضرت [illegible] هفتاد هزار فرشته دیگر بطریق مذکور خلق میفرماید بر این امر مامور می شوند و هر گز نوبت طواف بایشان نمیرسد و نزد بعضی مراد از بیت المعمور
قلب مؤمن است که محل عرش و خزانه [illegible] معرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمور است بخلوص عرفان **وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ**

و سوگند بسقف بلند برافراشته یعنی آسمان که منبع انوار حکمت و محل اسرار فطرتست و نزد ابن عباس و مجاهد مراد عرش الهی است که جامع عجایب
و غرایب است و گویند مراد آسمان اول است که مانند سقف مرفوع است بمنقول منقولست از حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه **وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ** و سوگند
بدریای پر برافروخته یا جهنم که بجهة بر افروختن آتش [illegible] کما قال الله تعالی و اذا البحار سجرت یعنی افروخته خواهد شد آنچه است در سجرت التنور
ملأتها نارا [illegible] حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از یهودی پرسید که در کتاب شما دوزخ در کدام موضع است گفت در دریا
کما اراه الاصناف یعنی [illegible] و از ابن عباس مرویست که قوله تعالی والبحر المسجور و بعد امد البحر [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله
که با که [illegible] گرم [illegible] عمر [illegible] چه [illegible] تا آتش است در زیر دریا آتش در دریای آتش و در جزیرات [illegible] که [illegible]
دریا را پر از آتش گنند [illegible] آتش را [illegible] که [illegible] تا مانند آتش شود و بعد [illegible]
همه آنکه [illegible] کشاینده [illegible] که [illegible] همه را [illegible] روان سازند و نیز از امیر المؤمنین سلام الله علیه مرویست که مراد بحر مسجور دریائیست در زیر عرش
حضرت باری و عمق و قعر آن مقابل هفت آسمان و هفت زمینست و در او آبیست غلیظ که آن را بحر الحیوان گویند بعد [illegible] مانند آب منی است و حق سبحانه در
وقت بعث که بعد از نفخه اولست آن را امر نماید [illegible] چهل صباح در قبور بارد پس [illegible] نابته [illegible] خلایق از آن زنده شوند و از قبور بیرون آیند و نزد
محققان طور نفس است که کلیم قلب آن با حق سبحانه و تعالی مناجات می کند و کتاب مسطور ایمانست که در رق قلب بقلم رحمان ازلی نوشته شده
که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت المعمور عارفست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دل است
و بحر مسجور دلیست که از آتش محبت تافته حاصل که حق سبحانه باین امور عظیمه عجیبه قسم یاد میفرماید بر آنکه **إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ** بدرستیکه [illegible]
لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع ابتداست نازل شونده **مَا لَهُ** نیست این عذاب را **مِنْ دَافِعٍ** هیچ دفع کننده یعنی البته واقع خواهد شد [illegible]
امور مقسم بها بر وقوع عذاب است که از امور ندبر کالقدرة و حکمت و صدق اخبار و ضبط اعمال [illegible] از برای جزا از جبیر بن مطعم که
کمن بند [illegible] در باب اساری بدر بحضرت رسالت پناه رسیدم پس آن حضرت در نماز صبح ایشان سوره والطور قراءت میفرمود چون
این آیه رسید که ان عذاب ربک لواقع نزدیک بود که از غایت خوف دل شکافته شود فی الحال اسلام آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب نازل شود و من بصفت
کفر میرم انکه بیان محل وقوع عذاب میفرماید که **يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ** یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب شود آسمان **مَوْرًا** مضطرب شدنی
یعنی متردد گردد در اماکن خود و بجنبد و شکافته شود و گویند که مور تحرک است در موج [illegible] یعنی آسمان بحرکت موج [illegible]
کشتی [illegible] **وَتَسِيرُ الْجِبَالُ** و روان شوند کوهها یعنی از اماکن خود که در زمین [illegible] کنده و چون هبا بر هوا روند
سَيْرًا [illegible] یعنی مانند غبار گشته بر هوا پراکنده شوند و این در وقت نفخه دوم باشد که زمان فنای عالمست و چون این ملتم شد **فَوَيْلٌ**
پس همه کائنات [illegible] **يَوْمَئِذٍ** در آن روز **لِلْمُكَذِّبِينَ** مر تکذیب کنندگان راست که سخن خدا و رسول او را دروغ پنداشته باشند **الَّذِينَ هُمْ**
آنانکه ایشان **فِي خَوْضٍ** در شروع کردن باقوال باطله که آن استهزا است بقرآن و تکذیب پیغمبر آخر الزمان و انکار بعث و انتها **يَلْعَبُونَ** بازی میکنند
[illegible] یعنی [illegible] و در تفسیر [illegible] بدانکه غالب استعمال خوض در امور باطله و افعال [illegible] است [illegible]
می شود کقوله تعالی وکنا نخوض مع الخائضین وخضتم کالذی خاضوا و قوله **يَوْمَ يُدَعُّونَ** بدلست از یوم تمور یعنی عذاب واقع شود در آن
روزی که دفع کرده شوند کافران بعنف یعنی بیفکنند ایشان را [illegible] **إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ** بسوی آتش دوزخ **دَعًّا** دفع کردنی و افکندنی بعنف
از مقاتل مرویست که مراد از دع آنست که خازنان دوزخ دستهای کافران را بر گردن ایشان بندند و مویهای پیشانی ایشان را با پایهای ایشان بند نموده بیفکنند
در آتش و نزد [illegible] ایشان را گویند **هَذِهِ النَّارُ الَّتِي** این آن آتش است که **كُنْتُمْ بِهَا** بودید بوی در دنیا **تُكَذِّبُونَ** که تکذیب میکردید
و باور نداشتید [illegible] بر صدق قول خود معجزات میسر شما میکفتید که [illegible] سحر است و آنچه میگوید [illegible] **أَفَسِحْرٌ**
هَذَا آیا پس سحر است اینکه می بینید از انواع عذاب دوزخ یعنی هیچ آنکه وحی الهی را سحر می پنداشتید این را نیز سحر میپندارید **أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ**
یا شما نمی بینید این عذاب را و کور بودید از مشاهده آن همچنانکه در دنیا کور بودید از آنچه دلالت بر وقوع این عذاب میکرد این قول از روی تقریع و تهکم
با آنکه مسدود شده است چشمهای شما از دیدن این عذاب هم چنانکه در دنیا از مشاهده معجزات و آیات که گفتید که سکرت ابصارنا یعنی چشم ما را سحر
ساخته اند و نمی بینیم آنچه بما مینمائی از آیات ظاهره و معجزات باهره و بدانکه قول فاء بر خبر از برای اشعار است بمعنی مذکور و تقدیم آن بر مبتدا ایست
که آن مقصود بالذات است در انکار و توبیخ نه مبتدا پس بعد از تقریع و توبیخ ایشان را گویند که **اصْلَوْهَا** در آیید بدوزخ **فَاصْبِرُوا أَوْ**
لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمائید **سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ** یکسانست بر شما صبر و عدم آن یعنی بهر وجه که می خواهید
صبر و عدم صبر در دوزخ داخل شوید که هیچ محیص و مفری نیست که شما را از آن باز دارد پس به او تی بر هر دو حال یکی است و ابدا معذب خواهید بود
إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که سزا داده می شوید **مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** بآنچه بودید که عمل می کردید در دنیا از استهزا و انکار و تکذیب پیغمبر
کلام تعلیل استوای است چه جزای کفر واجب الوقوع است پس جزع و عدم صبر مساوی باشد در عدم نفع خلاصه سخن آن باب آنست که مزیت صبر بر جزع نفع
آنست در عاقبت که آن محل مجازات صبر است بجزای خیر و چون صبر در اجابر عذاب نیست که عین جزاست هیچ عاقبتی و منفعتی بر آن مترتب نیست پس
مزیتی بر جزع نباشد و بعد از ذکر احوال اهل دوزخ بیان احوال اهل بهشت می فرماید بقوله **إِنَّ الْمُتَّقِينَ** بدرستیکه پرهیزکاران از کفر و شرک و معاصی
فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و در موجه بوستانها **وَنَعِيمٍ** و در نعمتها و چه نعمتها یعنی بوستانها و نعمتها که در نضارت و کرامت مرتبه کمال اند
فَاكِهِينَ [illegible] **بِمَا آتَاهُمْ** بآنچه داده ایشان را **رَبُّهُمْ** پروردگار ایشان **وَوَقَاهُمْ** و نگاه داشت ایشان را **رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ** از عذاب دوزخ
دوزخ یعنی [illegible] ایشان بانواع نعم و نگاه داشتن ایشان از عذاب دوزخ و بنا بر اینکه

دفعهم عطف است بر اتیهم و ما مای مصدریه یعنی توان بود که معطوف باشد بر فی جنات یعنی بدرستیکه پرهیزکاران اکنون باشند بعضی لمی انعام ربهم
بالحال باشد یا جمله اند او ضمیر مستکن در ظرف یا از فاعل آتیهم یا از مفعول آن یا از نهم و یعنی متقیان در بهشت باشند در حالتیکه نگاه داشته باشد خدای
ایشان را از آتش دوزخ یا اهل تقوی در جنت باشند بسبب آنچه عطا کرده باشد او بخشا ایشان را از انواع نعم در حالتیکه خداوند ایشان باشد او عذاب
و بنا بر این تقادیر لغیره ما و ما انهم احتمال موصول و مصدریه هم و وقد القصص چون متقیان به بهشت در آیند خزنه ایشان را گویند که **کلوا** بخورید از مطعو
بهشت **واشربوا** و بیاشامید از مشروبات خوردنی و آشامیدنی **هنیئا** گوارنده ...
کتاب ... پیغمبر ... القاسم ... اهل جنت ... خود ...
بهشت ... بر غبت تمام با کل و شرب ...
تحلیل ... ایشان را گویند ... **بما کنتم تعملون** بسبب آنچه بودید که ...
عمل میکردید و بعضی از علما گفته اند که هر چند ... اما اصل در آن فضل الهی است و اگر نه بپایست که مزد کردار ...
می تواند بود که باء زایده باشد و ما مرفوع المحل بر آنکه فاعل هنیئا باشد ... جزاء بما کنتم تعملون یعنی گوارنده است جزای آنکه
بود بدکه در دنیا میکردید از اعمال حسنه ... **متکئین** در حالتیکه تکیه زده گان باشند در بهشت **علی سرر** بر تختها
مصفوفة ... **وزوجناهم** و جفت گردانیم ایشان را **بحور** ...
سفید اندام ... **عین** گشاده چشم ...
بمعنی وصل و الصاق ... زوجناهم ...
که ملاصق باشد بحور عین ... **والذین آمنوا** معطوف است بر حور عین ...
اینکه وقرناهم بالحور و بالذین آمنوا یعنی ... **واتبعتهم** و پیروی کرد ایشان را **ذریتهم** ...
ایشان از فرزندان ایشان در دخول ایشان جنان یا در وصول بدرجات ایشان ...
شد ایشان ... **بایمان** ... **الحقنا بهم ذریتهم** ...
... و تنکیر از جهت تعظیم است یعنی ... ایمان ...
ذریتهم فرزندان خود را ...
که بر ایشان ...
ذریتهم بایمان جمله معترضه از برای تعلیل الحاق ذریت باشد ...
بایمان اوود ...
ذریت با به ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که ان الله یرفع درجة ذریته
فی درجته وان کانوا دونه لتقر بهم عینه یعنی بدرستیکه خدای بر دارد درجه اولاد مومن را تا آنکه ...
تا چشم او بایشان روشن گردد و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و از ابن عباس منقولست که چون مومن ...
کجا بند ... بفضل خود ...
امر فرماید تا همه ایشان را ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که حضرت رسالت فرمود که ان المؤمنین واولادهم فی الجنة
مومنان و فرزندان ایشان در بهشت باشند و بعد از آن آیه مذکوره تلاوت فرمودند و از حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه مرویست که اطفال المؤمنین
یهدون الی آبائهم یوم القیمة اطفال مومنان ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که ...
از رسول ... پرسید که یا رسول الله حال آن دو فرزند من که در جاهلیت فوت شدند چون ...
فرزندان ... مومنان با اولاد خود در بهشت باشند و مشرکان با اولاد خود در دوزخ ...
صحیح باشد ... اولاد ...
او ... اولاد کفار ... بفضل خود ...
با ... ایشان ...
نه باینکه ... **وما التناهم**
وما کم نکنیم **من عملهم** از ثواب کردار ایشان **من شیء** هیچ چیز یعنی ...
و فضل ...
در این قول ... که **کل امرء** هر مرد مکلف **بما کسب** بآنچه کسب کرده باشد **رهین** در گرو است ...
که ... مولخذ ...
... عمل صالح ...
مستحق است از ثواب و عقاب ...
کرده ... قال الله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین ...

ایمان و ... **وامددناهم** ... **بفاکهة** میوه جمیع انواع
ولحم و گوشت ... **مما یشتهون** از آنچه آرزو کنند ...
است ... **یتنازعون** ... **فیها**
در بهشت یعنی ... **کأسا** کاسه مملو از خمر بهشت ...
... **لا لغو فیها** یعنی ...
... لغو و بیهوده ...
ولا تأثیم و نه گناه ...
اهل ...
... **ویطوف علیهم** و طواف کنند ...
غلمان لهم خادمانی که مخصوص باشند ... **کأنهم** گویا که ایشان ...
و لطافت **لؤلؤ مکنون** مروارید پوشیده اند ...
... غلمان ...
... نقل کرده اند که کسی از حضرت رسول ... پرسید که یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه باشد
آنحضرت فرمود که ان فضل المخدوم علی الخادم کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب فضل مخدوم بر خادم چون فضل ماه شب چهارده
بر جمیع ستارگان ... ان ادنی اهل الجنة منزلة من ینادی الخادم ...
کیست ...
...
...
... **واقبل** ... **بعضهم علی بعض یتساءلون** ...
... **قالوا انا کنا** ... **قبل فی اهلنا** ...
... **مشفقین** ... **فمن الله**
... **علینا** ... **ووقانا عذاب السموم**
... **انا کنا** ... **من قبل**
... **ندعوه** ... **انه**
هو البر ... **الرحیم** ...
...
...
...
... **فما انت بنعمة ربک** ... **بکاهن**
... **ولا مجنون** ...
...
...
... **ام یقولون** ...
...
... **شاعر** ... **نتربص به** ...
... **ریب المنون** ...
...
...
...
... **قل** ... **تربصوا** ... **فانی معکم** ... **من المتربصین** ...
...
... **ام تأمرهم**
... **احلامهم** ... **بهذا** ...

مخطوط نباشند غلمان

ومنسوب میسازند و مومنون را می گویند بسبب جنون پس سخنان ایشان نیز بر منشای عقل نه باشد ام امرهم مجاز است از دل این بغنا و فضد

فایده ریب بابن عبارات است که ایشان دعوی زیادتی عقول خود می کردند بر غیر و لزوم کال و فطنت خود لاف می زدند حسب حال بویخ ایشان کرد

ازاین دعوی باینکه اگر لازم ایشان امر این امور متناقضه متنافیه نیست این نتایج متضاده پس ازاین اعراض نموده می فرماید که **اَمْ هُمْ** بلکه ایشان **قَوْمٌ طَاغُونَ**

گروهی اند از حد در گذشتگان در مکابره و عناد و طغیان بجهت این قایل اند و المتناقضه اند و منکر ظهور حق انکه شایع در حجت و بکر کرده می فرماید

که **اَمْ يَقُولُونَ** بلکه می گویند کفار قریش **تَقَوَّلَهُ** بربافته است محمد قران را از خود گفته و چنین نیست که ایشان می گویند **بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ**

بلکه ایمان نخواهند آورد و بعنی باعث ایشان بر این قول تقول اصرار ایشان است بر کفر و طغیان و مصر بودن بر عدم ایمان بخدا و رسول و اگر نه ایشان از سر

بس می دانند که قران منقول نیست بجهة عجز جمیع بشر ... ایشان نمودن مثل ان پس حق تعالی بجهة الزام حجت بر ایشان می فرماید که اگر قران بربافته محمد

فَلْيَأْتُوا پس باید که بیاورند ایشان **بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ** سخنی مانند قران در فصاحت و حسن بیان و براعت **اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ**

اگر باشند راستگویان در انکه قران را از خود میتوان ساختن و بنده سخن است که اگر قران بربافته محمد است پس ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گویا نند

حدیثی انشا کنند برابر که مثل محمد در فصاحت و بلاغت و چون ایشان هستند پس باید که ایشان نیز مثل ان را بیاورند و چون که همه از ان عاجز اند پس معلوم

می شود که قران کلام ملک علام است نه سخن محمد بعد از ان بر ایشان احتجاج می اورد بابتدای خلق بر اینکه **اَمْ خُلِقُوا** ایا افریده شده اند

مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی ایشان بی خالقی و محدثی مخلوق شده اند بجهة این است که بعبادت او اشتغال نمی نمایند یا ایشان مخلوق شده اند

[illegible]

اَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ

[illegible]

اَمْ خَلَقُوا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ

[illegible]

اَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ [illegible] **اَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ**

[illegible]

اَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ [illegible] **فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ**

[illegible]

اَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ

[illegible]

اَمْ تَسْأَلُهُمْ اَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ

[illegible]

اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ

[illegible]

اَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ

[illegible]

اَمْ لَهُمْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

[illegible]

[illegible] **وَاِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ**

[illegible]

فَذَرْهُمْ حَتّٰى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

[illegible]

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ

وَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذٰلِكَ [illegible]

وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَاِنَّكَ بِاَعْيُنِنَا [illegible]

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ

[illegible]

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَاِدْبَارَ النُّجُومِ

[illegible]

سُورَةُ النَّجْمِ

[illegible]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰى

[illegible]

کفته‌اند که مراد ان کواکب اند که وقت سحر نزدیک شوند بمغرب و بعد از علامت متهجد است که بان وقت تهجد بشناسند و بعبادت قیام نمایند و در خبر است که علی
بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما چون وقت سحر شد بر بام سرای امدی و نظر باسمان کردی و کفتی که غارت نجوم سمائک و نامت عیون انامک و هدئت
اصوات عبادک ... ای بار خدایا ستارکان اسمان غروب کنند و چشمهای خلقان در خواب رفتند و اوازهای بندکان ساکن شد و تو الحی القیومی ... امام
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که مراد ستاره وجود محمد است که در شب معراج از اسمان فرود امد با بیاد الارض مروی است که بعلت عروج انحضرت
ابو طالب اکفته که بعد از وقت نماز شام حضرت ناپدید شد و پیدا نشد و همه شب در تجسس انحضرت بود با امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد مکه
تفحص احوال می نمود و هانی در حجره طلب می کرد هیچ جا او را نیافت ابو طالب مسلح شد و بنی هاشم را جمع کرد و سوکند خورد که اکر فرزند را نیابد همه را بجود
و نداری بقتل رسانم و چون صبح نزدیک شد ستاره از قطب اسمان جدا شد بعبارت و تا بهر ساعت بزمین نزدیک می شد تا بخانه پیغمبر صلی الله علیه و اله
فرود امد چون نکاه کردند انحضرت بود فذلک قوله والنجم اذا هوی و نزد محققان نجم ستاره دل محمد است که بر فلک توحید برامد از ماسوی منقطع شد و
بعضی روایات امده که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله دعوت اشکارا کرد اهل شرک اغاز طعن کرده کفتند که محمد کمراه شد از دین پدران خود و خطا
کرده در احداث دینی دیکر از برای اینکار حضرت حق این سوره فرستاد بعضی دیکر از علما کفته‌اند که سبب نزول این بود که سلمان و جمعی از صحابه از رسول
پرسیدند که یا رسول بعد از تو وصی و خلیفه تو که خواهد بود کفت انکه امشب ستاره بنام خانه او فرود اید همه اهل مکه انشب بنام خانها رفتند و منتظر بودند
که ستاره بنام خانه که فرود اید همه طمع داشتند که این کوکب بنام خانه ایشان فرود اید مکر حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام که ایشان در خود را
از دست ننهادند کفتند اکر بر بام خانه ما فرود اید شکر از انجا اوست و اکر نه بر ما حرجی نخواهد بود پس ایشان در محراب خود بعبادت مشغول بودند تا حینی که
ستاره درخشان از قطب اسمان جدا شد و کویند ستاره زهره بود و بزمین نزدیک می امد تا انکه بر بام خانه فاطمه علیها السلام فرود امد فذلک قوله تعالی
والنجم اذا هوی کروهی از منافقان کفتند که الا ان محمدا قد ضل علی محمد در حق علی کمراه شد چه میلی که در حق او بود برای او تعیین نمود حق سبحانه قسم
کرد بان ستاره که بخانه او فرود امد بر انکه **ما ضل صاحبکم** کمراه نشد مصاحب شما ای اهل قریش یعنی از حق عدول نکرد و از هدی بضلالت نقل
ننمود **و ما غوی** و غلط نکرد در انچه بشما ابلاغ نمود یعنی از صواب نکذشت بخطا و روان نابعه مرکب امر باطل نشد و نیز فقیه علی بن مغازلی شافعی که یکی
از مشاهیر و کبرای اهل سنت است روایت می کند باسناد خود از ابن عباس که من با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت صلی الله علیه و اله بودیم که ناکاه
کوکبی نورانی از اسمان منقض شد حضرت ... خطاب حاضران نمود و فرمود که نظر کنید که این ستاره در سرای کی هبوط و نقض
کرد و در کدام منزل و حجره فرود امد پس اهل المجلس بتفتیش و تفحص برخواستند تا حال الکوکب معلوم کنند که ناکاه یکی از ان جماعت علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بخدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و اله رسانید و کفت ان کوکب در منزل ... اسمان ... برج لخره هدایت علی بن ابیطالب نزول نمود و ان در وی فلک سعادت
در حجره طاهر انحضرت قرار یافت پس حضرت رسالت صلی الله علیه و اله ازین معنی خرم و خوشحال کردید منافقان زبان طعن کشودند و اغاز تشنیع انحضرت کردند
و کفتند که محمد در محبت پسر عم خود غلو می کند و در ان ضلالت منهمک بعد و طریق محبت و مودت علی بن ابیطالب غاوی و کمراه شده چون انحضرت طعن و تشنیع
ایشان شنید از ان حال ملول شد و غبار غم بر صفحه خاطر عاطر انحضرت نشست حق سبحانه از برای تسکین خاطر مبارک ان سلطان رسالت و تنزیه وی از معایب اهل
غوایت و ضلالت و نقض رسوائی اصحاب جهالت این ایه فرستاد و بر هیچ کس از اولوا الالباب پوشیده و پنهان نیست که غیر امیر المؤمنین علیه السلام علیه از
از مهاجر و انصار باین شرف موصوف نکشته و هیچ صحابی باین کمال متعال مشعوف نشد پس او افضل و اشرف از سایر اصحاب باشد و عروة بن زبیر روایت کرده که چون
این سوره فرود امد عتبة بن ابی لهب کفت که والله لاکفرن بمحمد بخدا که محمد را ایذا و ازار رسانم پس نزد رسول امد و اغاز هرزه و مبادرت انحضرت اذیت و کفت
یا محمد انا کافر بالنجم اذا هوی انحضرت دلتنک شد و بر او نفرین کرده فرمود که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک یا کلبا یا درنده ... خود را بر او مسلط
کن تا او را بخورد از این سخن بسی بر نیامد که وی با جمعی از کفار قریش بتجارت می رفت در راه بمنزلی فرود امدند و انجا دیری بود راهبی از انجا اواز داد که این زمین
مسبعه است خود را نکه دارید ابو لهب کفت یا معشر قریش اغیثونی اللیلة فانی اخاف علی ابنی دعوة محمد امشب یاری کنید ای کروه قریش که من میترسم از پسر خود
که محمد او را دعای بد کرده ایشان همه بارها را جمع کردند و بالای ان جای عتبه را ترتیب دادند و خود پیرامون ان خفتند و شتران را بر حوالی خود بخوابانیدند چون
پاسی از شب کذشت شیری بیامد و از ان شتران بکذشت و قدم بر سر ایشان نهاد و ... بالای ان بارها امد عتبه را بو بکشید و ان حال عتبه
بیوشید و نزد ان حال عتبه اواز داد که قتلنی بدعوة محمد خدای محمد مرا بکشت پس علی الفور ان شیر سر او را بکند و بهم اعضا او را از هم پاره پاره کرد و بعضی از ان
بخورد و باز کشت و متعرض هیچ کس دیکر نشد ... ان ثابت ... تصدیه کفته که بل بیت ایت شعر من یرجع العام الی اهله فما اکیل السبع
بالراجع و نزد بعضی دیکر از مفسران سبب نزول این سوره انست که چون رسول از مکه هجرت کرد و در مدینه امده مسجدی بنا کرد و مهاجر که با انحضرت بودند هر
یک در حوالی مسجد خانه بنا کردند و هر یکی دری در مسجد کشودند و چون مدتی بر این امد اسلام قوت کرفت و مسلمانان بسیار شد جبرئیل امد و کفت که خدای
می فرماید که درهای خانه خود را که در مسجد کشوده اید مسدود سازید و از بیرون مسجد درهای دیکر باز کنید رسول بر منبر امد و خطبه خواند و پیغام خدای بایشان
رسانید کروهی بانام اقدام نمودند جماعتی دیکر بعلت قرابت چون عباس و حمزه و جمعی دیکر بجهة خدمتکاری در این باب تعلل می نمودند و می کفتند که این خطاب
با ما نخواهد بود و اول کسی که قبول این امر کرد ... مشغول شد امیر المؤمنین بود و فاطمه علیهما السلام چون حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
نزدیک حجره فاطمه امد و ان حال را مشاهده فرمود یا فاطمه علیها السلام کفت که اینجا ... یا بن الخطاب با تو نیست چه تو و علی از منید و از شما اکرم و خانه شما
منتهی شود هم چنانکه در خانه من منتهی شده باشد پس از انجا بکذشت بخانه حمزه و عباس امد ایشان کفتند یا رسول الله ما را ... می فرمائی و ... خدای
فرماید که سد ابواب مسجد نمائید ... باشد که ... بکذار ... که ... همه درها را بسته ...
بر قطع طمع کردند ... رسول صلی الله علیه و اله بر بالای منبر امده جواب انانی که زبان باعتراض کشوده بودند کفت که من علی را ...

بود اکنون ... سدوا ابوابکم و لا تحتجبوا علی علی ... یعنی اکر من ... شما را سد کردم و در علی را کشودم بلکه
حق تعالی درهای شما را بسته و در حجره علی را کشود و چون سلطان دو سرای ... در حجره امیر المؤمنین کشوده و درهای ... مسدود نمود ... کفتند که
محمد ضل فی علی خدای تعالی این ایه فرستاد که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی یعنی ... [illegible]
جهت رسانیدن دعوت بایشان در تفسیر ... اورده که غوی بمعنی ضل است و تکرار بجهة تاکید و مبالغه ... انحضرت و کویند که
ما غوی انست که خایب نشد محمد از ... [illegible] **و ما ینطق**
عن الهوی ... یعنی نطق او ... بتبع احکام ... **ان هو**
الا وحی یوحی ... [illegible] ... این کلام دالست بر بطلان قول
باجتهاد انحضرت در احکام شرعیه ... [illegible]
از طریق وحی پس اجتهاد ... [illegible]
بلکه چیزی باشد که بسبب وحی از انحضرت واقع شده باشد ... [illegible]
جبرئیل علیه التحیة و السلام ... **علمه شدید القوی** ... [illegible]
فاعل خود ... [illegible] ... پیغمبر صلی الله علیه
و اله و سلم یعنی وحی ... جبرئیل است ... [illegible]
قوم لوط را از زمین برکند ... [illegible]
منقلب کردانید ... [illegible]
یعنی ... [illegible]
صاحب صافت ... [illegible]
نیکو ... [illegible]
و هو فاستوی ... [illegible]
پیغمبر صلی الله علیه و اله ... [illegible] ... پیغمبر صلی الله علیه و اله
... [illegible]
معنی انست که جبرئیل ... [illegible]
حضرت رسالت بود ... **و هو بالافق الاعلی** ...
که ... [illegible]
کرده اند که جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود ... **ثم دنی** ...
... **فتدلی** ...
صلی الله علیه و اله ... [illegible]
کردن ... [illegible]
اعلی ... [illegible]
... پیغمبر صلی الله علیه و اله ... [illegible]
... **فکان** ...
قاب قوسین ... **او ادنی** ...
... [illegible] ... حضرت رسول
... [illegible]
... [illegible]
... **فاوحی** ...
الی عبده ... صلی الله علیه و اله **ما اوحی** ... [illegible]
... حرمة علی الانبیاء حتی ... [illegible]
... [illegible]
... پیغمبر صلی الله علیه و اله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... پیغمبر ... افق اعلی

بوده یعنی در استماد ... بوقت رفتن بمعراج ... بجمیع ضمایر مذکوره ... قوله علمه شدید القوی تا به ایحاء الیه بحضرت رب است پس مراد به شدید القوی

... هو الرزاق ذو القوة المتین ...

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ

أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ

عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ

لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ

وجود اکه بزرگترین آیات همچون دیدن جبرئیل با ششصد پر و هر یکی از مشرق تا مغرب و دیدن رفرف خضر که او از رفارف جنات است و از غایات عظمت سدره ...
و دیدن عرش عظیم و کرسی وسیع و نفسکه ملکوت بر تفصیلی که در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور گشته بعد از ذکر آیات عظیمه داله بر کمال قدرت و علم توبیخ کفار
بر پرستش باد خالق و جمیع مکونات و پرستیدن لات و عزی و منات که از جماد اند و میفرماید که **أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ** آیا پس دیدید
لات و عزی را **وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ** و منات را که بت سوم بود یکی از اصنام است که از بن دو صفت او برای منات
[illegible] که لفظ اخری مشتق باشد از تاخر در رتبت یعنی مناتی که در نزد ایشان وضع و قدر او پست تر از لات و عزی است
ایشان رعایت حرمت لات و عزی را از منات بیشتر میکردند باینکه که وضیعه المتقدم الجم است نسبت بدون رتبه دیگر و بدانکه لات بتی بوده مر ثقیف را در طائف
[illegible] و نعله از مشتق لولوی بمعنی عکف بعنی بت که کفار طائف بر آن معتکف بودند برای عبادت ما از التوی بمعنی طاف
یعنی که مشرکان طواف آن میکردند بقصد پرستش آن و اینکه بعضی لات بتشدید تا خوانده اند زعم ایشان است که آن اسم مردی بود که بر دکان نشسته
با ذبیحت ملتوت مباح و مجاج الطعام می نمود و از مجاهد مرویست که آن شخصی بود در طائف که سویق را با یتیمی کرد و بمردمان میداد و با کالجو برده
کفار او را از خود ساختند و بر بالای قبر او مقیم شده بعبادت او مشغول شدند و عزی درختی بود که غطفان او را می پرستیدند و آن تا ... را بت ساخته بودند
شرهبندی و در زمانی که اسلام قوت کرفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را امر کرد تا او را بشکند چون بشکست دید که از آن شیطانه
برهنه آمده که موی خود را پراکنده کرده بود و بر روی فرو گذاشته و دست خود را بر سر خود نهاده و مردمان را بعبادت آن درخت میخواند خالد شمشیر
بر او زد و او را هلاک ساخت و این بیت انشا کرد شعر یا عزی کفرانک لا سبحانک انی رأیت الله قد اهانک بعد از آن برکشت و رسول را از آن اخبار کرد آنحضرت
فرمود که تلک العزی و لن تعبد ابدا یعنی آن شیطانه بود و بعد از این هرگز معبود کسی نشود و در لغة العرب آمده که عزی صنمی بود مر غطفان را که سعد بن ظالم آن را برای
قوم خود وضع کرده بود و سبب آن بود که او بمکه آمد و قریش را دید که میان صفا و مروه سعی میکردند چون بطن نخله آمد قوم خود را گفت اهل مکه را کوهیست
که ایشان ... کنند و خدای ایشان است که ایشان پرستش او میکنند و شما را خدائی نیست که قصد آن کنید ترجمه اش آنچه گفت مصلحت که از برای شما خدای بیابم
[illegible] صفا برابر ... نهاد و گفت این صفا و مروه شما است و درختی از خرما انتخاب کرده و ... اند دیگر نزد آن بر پا کرد
[illegible] از ترغیب او ... را ایشان ... می پرستیدند و طواف می کردند تا ایشان از دو منسک خود می شدند تا زمانی که رسول صلی الله علیه و آله
[illegible] فرمود تا آن سنگها را بشکستند و آن درخت را برکندند و جنیه که در زیر آن نشسته بمان شد او را بقتل رسانیدند و منات صخره بود
[illegible] منزلست که آن بت قبیله هذیل و خزاعه بود که کرد آن طواف می کردند یا بتی بود بمشلل که بنو کعب عبادت او میکردند
و آن صخره ... ملحوظ از مناة بمعنی قطعه و اداوه و وجه تسمیه او باین اسم آن بود که نسائک نزد آن ذبح میکردند و بجهت تبرک خونهای آن ... میریختند و
و بنابر بعضی مناة خوانده اند الف ممدوده مدعا ایشان آنست که آن بر وزن مفعلة است مشتق از نوء چه کفار بجهت تیمن نزد آن طلب باران میکردند از نوء
که نوع کنند و گویند که این سه بت از سنا بودند که در کعبه نهاده بودند و آن را می پرستیدند و حاصل معنی اینکه اینها با عاندان قریش بگو که خبر دهید
مرا که این اصنام که شما آنها را می پرستید می توانند که مثل آنچه خدای آفریده بیافرینند یا ضرر و نفع بشما رسانند یا بکنند آنچه مثوبت عدل شما باشد
از عبادهٔ خدای و حذف این کلام بجهت دلالت سوق آیت بر آن است که کفار این اصنام را بصورت ملئکه که بزعم ایشان بنات الله اند مصور کرده بودند
و اسمای خدا را از برای آنها اتفاق کرده می گفتند لات از الله مشتق است و عزی از عزیز و منات از منان و اعتقاد ایشان آن بود که جنیان که در درون این اصنام اند
با ملائکه بنات الله اند و شما اینان را خواهید بود نزد خدا شفیع هند هرگاه که بنات از ایشان متولد می شدند آن را در زیر خاک می نهادند و بر او خاک
میکردند بجهت آنکه تولد بنات از ذات ایشان معیوب بود حق تعالی انکار این معنی نموده فرمود **أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ** آیا مر شما را است فرزند نر
و مر خدا را اولاد ماده و نزد بعضی مراد آنست که شما را تا از احتقار بنات معتقد می دانید از آنکه آنها ولد شما باشند و آنها را ابتدا نسبت میدهید پس چگونه
لات و عزی و منات که اناثند مشارک خدای میکردانید و نام آلهه بر آن می نهید **تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ** این قسمت این هنگام چنین باشد قسمتی
نا راست و ناصواب بعد و از سمت عدل چه آنچه بهتر است برای خود اختیار می کنید و آنچه خسیس و بد تر است نسبت بخدای میدهید بدانکه ضیزی در اصل
فعلی بضم فا مشتق از ضیز بمعنی جور و اند الضمه او بکسر بجهة مناسبت یا است همچنانکه لفظ که بیض بضم با بوده و بنا بر بجهة ردقول ایشان می فرماید
که **إِنْ هِيَ** نیستند این بتان که شما ایشان را خدای خود اعتبار کرده اید **إِلَّا أَسْمَاءٌ** مگر اسمی چند بی مسمی **سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ** که نام نهاده اید
شما آن اسما **وَآبَاؤُكُمْ** و پدران شما یعنی اینکه شما آن اصنام را بالهه تسمیه کرده اید نیست مگر اسمائی که مجرد از معانی اند چه ایشان از معنی الوهیت
معرا اند پس اسمای خدا با ایشان باشند یا اینکه این بتان که شما ایشان را موصوفی سازید بانکه بنات الله اند و الهه شفعاء شما مجرد اسمائند بدون تحقق
آن معانی در ایشان یا اینکه شما اطلاق اسم لات و عزی و منات بر ایشان می کنید باعتبار آنکه لات مستحق است که نزد او مقیم شوند برای عبادت
و عزی مستحق آنکه او را معزز و مکرم دارند و منات سزاوار اینکه نزد او خون ها بریزند ... پس اینها محض اسماء است بدون حقیقت از دلایل
مَا أَنْزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای **بِهَا** بان تسمیه **مِنْ سُلْطَانٍ** هیچ حجتی یعنی نیست مر شما و اجداد شما را بر صحت تسمیه آن دلیلی از غایت
الجلالة داوند و خصم ... ببیان بد بلکه این تسمیه محض هوا و آرزوی نفس شما است بدون برهان باهر و دلیل ظاهر ... بعد
بوده که **إِنْ يَتَّبِعُونَ** مشرکان ... نمیکنند در پرستش بتان **إِلَّا الظَّنَّ** مگر کمان را از آنچه ایشان را است در عبادت اوثان و اعتقاد شفاعت
[illegible] تقلید ... و حجتی ... که مستلزم علم و یقین باشد **وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ** و دیگر متابعت نمیکنند مگر
[illegible] ایشان یعنی تابع آرزوی طبع اند و بهر آنچه شیطان در نظر ایشان می آرد از عقاید فاسد و آرای باطله **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ**
[illegible] آمده است ایشان را **مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ** از جانب پروردگار ایشان آنچه سبب هدایت ایشان است از رسول فرستادن و کتاب

ایشان است آنکه و آن استحقاق الوهیت و عبادت چه رسد بشفاعت بدان مر عبادت چند برای دوا بند و اثبات را بادجود وضوح بینات هدایت ترک آن کرده اند و بجهت
عناد بر کیش باطل خود اصرار نموده بعد از آن بجهت انکار تمنی ایشان بر شفاعت اوثان میفرماید **أَمْ لِلْإِنْسَانِ** ام منقطعه است که مستلزم همزه
است یعنی بلکه آیا آدمی راست یعنی کافر را **مَا تَمَنَّىٰ** آنچه آرزو برد مراد انکار این است یعنی نیست او را هر آنچه آرزو کند از شفاعت اصنام و غیره
ان از انواع اعتقاد باطل یا از دادن بهشت چون قوله ولئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی و لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم و قوله لاوتین مالا
و ولدا که معقول و لبیه معتبره است **فَلِلَّهِ** پس مر خدا راست **الْآخِرَةُ** ملک آخرت **وَالْأُولَىٰ** و ملک دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد میدهد و کسی را
بر او حکم نباشد پس هیچ کس را اللحیزی نشود بی اذن او و سبحانه که بجهت تاکید این قول میفرماید که **وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ** و بسیار از
فرشتگان در آسمانها که مشرکان امید وار اند بشفاعت ایشان **لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ** سود نکند و کفایت ننماید شفاعت ایشان **شَيْئًا** چیزی را **إِلَّا مِنْ**
بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت **لِمَنْ يَشَاءُ** برای هر که میخواهد از ملئکه که شفاعت کننده باشند برای هر که
اراده کند از امتیان که فرشتگان او را اشفاعت کنند **وَيَرْضَىٰ** و بپسندد یعنی منزلت بنده نکرد او را برای شفیع شدن و مشفع کشتن هرگاه که ملئکه با وجود
علو رتبت و قرب تقرب بکثرت اعتصام بسموات بمجموع ایشان بدون اذن او سبحانه شفاعت نداشته باشند و اگر چه از حیث المجموع ... شفاعت
در این باب چگونه بتان که در نهایت بعد و دنات قلت اند استحقاق شفاعت داشته باشند در حق عبادت خویش پس حق ... مقاله ایشان در ابطال ...
که **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستیکه آنکسانی که **لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ** منکر و ناشناسای آخرت اند و اعتقاد بمکنت بعث ندارند **لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ**
نام می نهند فرشتگان را **تَسْمِيَةَ الْأُنْثَىٰ** نام نهادن ماده ها یعنی میگویند که ملئکه بنات الله اند **وَمَا لَهُمْ بِهِ** و نیست ایشان را بانچه می
گویند از دختران ملئکه **مِنْ عِلْمٍ** هیچ دانشی و یقینی **إِنْ يَتَّبِعُونَ** در پی نمیروند کفار **إِلَّا الظَّنَّ** مگر کمان را **وَإِنَّ الظَّنَّ** بدرستی
که کمان **لَا يُغْنِي** سود نمیدهد **مِنَ الْحَقِّ** از حقیقت امر **شَيْئًا** چیزی را چه حق که عبارت است از حقیقت شیء مدرک نمیشود مگر بعلم و یقین و ظن و توهم
را اعتباری نیست در معارف حقیقت بدان که اعتبار ظن مخصوص است در علمیات و آنچه الهی وصلت بآن و چون کفار معرض اند بتوهم باطل خود و بر ما
یقین در این باب ندارند **فَأَعْرِضْ** پس روی بکردان **عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ** از دعوة آنکس که روی کردانیده **عَنْ ذِكْرِنَا** از ذکر ما مراد قرآنست که
متضمن توحید و سایر اصول ایمانست **وَلَمْ يُرِدْ** و نخواسته بعمل خود **إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** مگر زندگانی دنیا را چه هر که از جمیع الوجوه غافل باشد
از او سبحانه و بالکلیه از ذکر او اعراض نموده و در محبت دنیا و جمع و ادخار او بر وجهی متوغل شده که آن منتهی همت و کشش است پس دعوة تو چگونه
فایده دهد بلکه نزد این حال عناد او زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر اشتداد خواهد یافت **ذَٰلِكَ** این دنیا طلبی دنیا و اختیار کردن آن **مَبْلَغُهُمْ**
غایت رسیدن ایشانست **مِنَ الْعِلْمِ** از دانش یعنی نهایت علم ایشان است که همت بر متاعات عاجله و لذات فانیه دنیویه اعراض نموده اند بر امور آخرت
یا ... این جمله معترضه است که مقرر و مقصور است همه ایشان از نسبت بدنیا دنی و شبهه نیست در اینکه طالب این طلب خسیس و سکم بهایم است که طباع ایشان مصروف
اکل و آمال و اصلا نظر نمیکنند در عواقب اجل و در ادعیه ماثوره از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ
علمنا آنکه بجهت تعلیل امر باعراض منفرد میاید که **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستیکه پروردگار تو **هُوَ أَعْلَمُ** او داناتر است **بِمَنْ ضَلَّ** بانکسی که کمراه شد یعنی عدول
کرده **عَنْ سَبِيلِهِ** از راه او که طریق مستقیم و منهج قویم است **وَهُوَ أَعْلَمُ** و او داناتر است **بِمَنِ اهْتَدَىٰ** بکسیکه راه یافته است بحق یعنی
همه را میداند و هیچ چیز بر وی پوشیده و پنهان نیست ... و لجزا فراخور خواهد داد مراد آنست که چون او سبحانه عالم است بانکه از ایشان
کدام مجیب دعوت و کدام غیر مجیب است تو با این عالم نیستی پس نفس نفیس خود را در دعوة ایشان برنج و تعب میفکن چه تو قدرت نداری بر هدایت کسی که اراده
اهتدای او داشته باشی پس بر تو همین بلاغ است و بس و از خود با ایشان رسانید و گویند که امر باعراض بآیهٔ السیف منسوخ است بعد از آن حق سبحانه
کمال قدرت و سعت ملک خود خبر میدهد **وَلِلَّهِ** و مر خدا راست **مَا فِي السَّمَاوَاتِ** آنچه در آسمانها است از موجودات علویه **وَمَا فِي**
الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه یعنی خالق و مالک همه او است و غرض وی از ایجاد مخلوقات تعبد ایشانست کما قال و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون پس تکلیف عبادة و طاعة بر ایشان کرده **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ** تا جزا دهد آنان را که **أَسَاءُوا** بد کرده اند **بِمَا عَمِلُوا** بعقوبت آنچه بد
کرده اند که آن عذابست **وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا** و تا که جزا دهد آنان را که نیکوئی کرده اند **بِالْحُسْنَى** بمثوبت نیکو که آن بهشت است
و می تواند بود که باء در این موضع باء سببیه باشد و حسنی صفت اعمال المحذوفه مضمومه و معنی آنکه پاداش دهد کاران را بسبب کرده های او
اعمال سیئه و جزا دهد نیکوکاران را بسبب عملهای نیکو که از ایشان صادر شده باشد و ممکن است که لیجزی متعلق باشد بقوله هو اعلم بمن ضل عن سبیله
و هو اعلم بمن اهتدی چه نتیجه علم بضال و مهتدی جزای ایشانست بر وفق اعمال پس بنا بر این قوله و لله ما فی السموات و ما فی الارض جمله معترضه باشد و فایده
ذکر آن بیان قدرت او سبحانه باشد بر مجازات محسن و مسیء یعنی مراد آنست که حق سبحانه عالم است بانکه از راه حق عدول نموده و آنکه هدایت یافته و خالق
ایشان تا جزا دهد بقدرت باهره خود بدکار را بعقوبت و نیکوکار را بمثوبت پس در صفت نیکوکاران میفرماید که **الَّذِينَ** آنانند که **يَجْتَنِبُونَ** اجتناب
کنند نیکو منشان **كَبَائِرَ الْإِثْمِ** از کبیرها که اعمال بزرگ و این اضافه تقیید من است یعنی الکبائر من الاثم چه اثم اسم جنس است که شامل کبائر و صغائر
و محل الذین رفع است که خبر مبتدای محذوف باشد یا نصب بر مدح یا موصوف مراد او بکبائر اثم هر اثمیست که خصوص وعید بر آن مترتب شده باشد یا حکم بر آن
ان مقرر و معین کشته و سقوط عدالت موقوف باشد بتوبه و گویند که هر گناهی است که عقوبت آن کبیر باشد **وَالْفَوَاحِشَ** و اشد فحشها یعنی آنچه
در قبح از کبائر مثل زنای محصنه و گویند که آن شرک است بخدا تعوذ بالله **إِلَّا اللَّمَمَ** مگر آنچه صغیر و یسیر باشد کا ماجه صغیره که بجهت اصرار بر آن
باشد منفعل است عقاب که اثم و تخشون فی الصحاح اللمم هی صغائر الذنوب و قال الشاعر شعر ان تغفر اللهم تغفر جما و ای عبد لک ما الما
و بقال هو مقاربة المعصیة من غیر مواقعة و اللمم الشیء القلیل انتهی کلامه و لا دلیل بمقام استثناء منقطع است باصفه کبائر قبیل لوکا ... الهمه

بقدر راه

لا الله لفسدتا پرده ابصوت یعنی عیز نا باشد یعنی کبایر و فواحش که غیر از لمم است از کلبی منقولست که لمم هر ذنبی است که حق تعالی بر آن حد و عذاب ذکر نکرده
و نزد بعضی هر گناهی است که در خاطر مکلف خطور کند و بفعل در نیاورد چه آن از المام مشتق است یعنی فرود آمدن و از عطا منقولست که لمم مرتکب
کشتن عادت کرده نباشد که جدا بعد حین از او صادر می شود و از ابو سعید خدری مرویست که اللمم هی النظرة و الغمزة و القبلة و نحوها و از ابن عباس
نقل کرده اند که لمم ذنبی است که در جاهلیت کرده باشد و سبب نزول این آیه آن بوده که مشرکان با مسلمانان می گفتند که از شما در زمان جاهلیت
منشد و امثال این امر شریعت شما بودند اکنون ما را بدان عیب کنید و از آن عید می نمایند که حق سبحانه فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیت از اهل اسلام
صادر شده باشد معفو است و بدان عتاب و مؤاخذه نخواهند شد إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بحقیقی که آفریدگار تو بسیار آمرزنده است
لهذا صغایر را با اجتناب کبایر می آمرزد و کبایر را بی شبهه توبه و با ایمان مقبول اسلام معفو می سازد تا مغفرت او بر وجهی وسیع است که همه گناهان و اوست
و می شاید که ذکر این کلام در عقب وعید مسیئین و وعد محسنین بجهت آن باشد که تا صاحب کبیره از رحمت واسعه او مأیوس نشود و توهم وجوب عقاب نکند
مکی از اکابر در مناجات می گفته با خدایا همه عالم را بیامرزی مشت خاک را سوختن نباشی و اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاک از بنده نا شی تعالی باد و سبحانه ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و حسن هانی ابو نواس شاعر را در واقعه دیدند از او پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت غفر لی ببیتین

ادم اگر بجوید مرغ دل تراب بر شود واگر چیزی مقدار سوخ سوزن برید به تو واقع شود نور باصره تو را بپوشاند تو می خواهی که بار دل دیده دیدن ملکوت
اسمان و زمین باهر گاه که تفکر در کنه مخلوقات تو حد متعذر باشد پس در ذات او بطریق اولی و شهر بن حوشب از ابو هریره نقل کرده که بگروهی رسول صلی الله علیه
واله بمجد اصحاب را گفت فیم انتم در چه کار بودید گفتند نتفکر فی الله در ذات خدا اندیشه میکنیم فرمود تفکروا فی الخلق ولا تتفکروا فی الخالق فان لا تدرکوا بحیله
به تفکر در مخلوقات کنید در خالق پس اگر فکرت بکنید او نمیرسید بعد از ان فرمود که حقتعالی هفت اسمان بیافریده که از اسمان تا باسمانی پانصد ساله راه هست و در
هر اسمانی پانصد ساله راه و در اسمان هفتم دریایی است که عمقش چندانست که از زمین هفتم تا باسمان هفتم چند برابر دارد و با فرشته ایست که از این دریا تا به کعبش
نیست و بر همین طریقه صفتی چند بیان فرموده پس شما در این صنایع عجیبه و بدایع غریبه تفکر کنید تا راه برید بوجود او سبحانه و در کنه وی تفکر مکنید **وَأَنَّهُ** و نزدیک در
ان دو صحف است که **هُوَ أَضْحَكَ** او بخنداند **وَأَبْكَىٰ** و بگریانید یعنی مشغول خنده و گریه از او است چه او خالق قوت ضحک و بکا است یا سبب گریه و
خنده که سرور و حزن است از وست و اگر نفس ضحک و بکا فعل او بود امر نهی متعلق بان نشدی و نکفتی فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا و نسبت ضحک و بکا
با ایشان ندادی و منفور بودی که تضحکون ولا تبکون و نزد بعضی معنی انست که خدای بخنداند اهل بهشت را در بهشت و بگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین
خندان میسازد به نباتات و ابر اگر یانست او را و انهار و ابر را میگرداند بامطار و گفته اند که خنده و گریه بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت یا اقبال
حق و اعراض از او و حقیقت ضحک عبارتست از تفتح و گشادگی در صفحات و اسرار و چهره به سبب سرور و مشاهده امر عجیب یا تصور معنی غریب و گریه خروج
اشک از چشم و جریان او غالبا برصفحه چهره به سبب حزنی که در قلب مستولی گردد و شاید که به سبب شادی نیز باشد که نه گریه حزن مانع او شود از ظاهر صدق
پرسیدند که ملک خنده باشد گفت هرچه زیر عرش است خدای ونجرا بیافرید که بخندید الا بنی ادم و بکی از اکابر سؤال کردند که اصحاب رسول
خندیدند گفت اری اما ایمان در قلوب ایشان از جبال الراسیات راسخ و محکمتر بوده آورده اند که یهودی بعد از استماع این ایه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
و سلامه علیه را گفت که خنداندن دکر یانیدن کار حکیمان نیست حضرت فرمود که معنی ایه انست که اوست تعالی که ابر را بگریاند باران و باغ را بخنداند در بهار
بشکوفه ها الوان و دلهای عارفان را باقبال عرفان و دلهای کافران را باد بار کفران **وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ** وانکه او بمیراند **وَأَحْيَا** و زنده ساخت یعنی بود
بر احیا و امامت او است و بر جهه ای همین تقریر بنده میکند و موثر در این حال از الحاصل نیست و بفعل قدرت بر سبیل عادة پس اعود دنیا میمیراند و وقت اجل
مسمی و اجل بالا و زنده می سازد در قبر یا در قیامت و گویند معنی انست که او ساخته اسباب موت و حیات است و یا پدرانرا میمیراند و فرزندانرا زنده می سازد یا مرد
مینماید کافر را بنکرت و زنده میکرداند موحد را بمعرفت پس بر ایکه هم را ان او را خود بخود کلان و جماعتی را بیاد خود زنده کرداند بتوفیق معرفت و اتقیا
یا میمیراند بعضی را بعدل و زنده کرداند بر حجرا بفضل و جماعتی را بمیراند بمنع و حرمان و گروهی را زنده سازد بفضل و لطف یا جماعتی را بجهل مرده سازد
و قومی را بعلم زنده کند و نزد محققان هیبت و انس است و یا بسنا و تجلی یا بمیراند نفوس زاهدانرا با ثار مجاهده و زنده میکرداند قلوب عارفانرا به
انوار مشاهده تا هر که را مرتبه فنا فی الله رسانند جرعه از سلسبیل بقاء بالله چشانند **وَأَنَّهُ** و انکه او **خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ** بیافرید از ذات او باز هر حیوان
دو صنف را **الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ** نر و ماده **مِن نُّطْفَةٍ** از اب منی مذکر و مونث **إِذَا تُمْنَىٰ** وقتیکه جدا کرده ایشود از اصلاب ایشان و در رحم
کرده در رحم و ادم و حوا از این حکم مستثنی اند و از اخفش منقولست که تمنی بمعنی تخلق است و ماخوذ از المانی بمعنی قدر المقدر یعنی تقدیر کرده شود این نطفه
در رحم و بصورت انسانیه یا حیوانیه و تسند به مخلوق بطریق توجیب بقای توالد و تناسل است **وَأَنَّ عَلَيْهِ** و انکه بر خداست **النَّشْأَةَ**
الْأُخْرَىٰ افرینش دیگر بعد از موت در قیامت بجهة ثواب مومن و عقوبت کافر و جزا دادن بندگان بر نیکی و بدی چه خلاف وعده کردن و مجازات نادادن
بر احسان و اسائت و عوض الام بر سانیدن بنده مخالف حکمت و مصلحت است که بر او سبحانه و تعالی جایز نیست پس بعث عباد و نشاء اخرت بر او واجب باشد **وَأَنَّهُ**
هُوَ أَغْنَىٰ و انکه او است که توانگر کند باموال مصروفه **وَأَقْنَىٰ** و بدهد قنیه و ان مالیست که باقی ماند و مستاصل کرده نشود و عاز شود که از اصل
مراد اصل مالست که از اسرمایه گویند پس اغنی میگرداند بکفایت و قنیه میدهد زیاده و از ضحاک منقولست که اغنی بنقد از زر و سیم و اقنا دادن اغنام
و اشتر یا غنی سازد بنده را بقناعت و اخو کرد امداد و ابدان و موید این است انکه از ابن عباس تفسیر اقنا پرسیدند فرمود که ای ارضی بما اعطی یعنی راضی
کرداند بنده را بانچه بدهد او را و مراد انست که بندای خود را سرمایه او کرداند و نزد بعضی انست که اغنی عن الخلق بو اقنی الخلق الیه یعنی بی نیاز کرد
خود را از خلقان و محتاج ساخت ایشان را بخود و اخفش گفته که توانگر کند هر که را خواهد و درویش کند هر که را اراده کند **وَأَنَّهُ** و انکه اوست **هُوَ**
رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست پروردگار ستاره شعری و مخرج این مراد شعری یمانیست که روشن تر از غمیصا است که از اشعری شامی گویند و
افراد او بذکر جهه بیان بطلان خراعات که این معبود انست بعبادت وی اشتغال می نمودند و می گفتند که این اذر اذ می پرستیم که مخالف جمیع نجوم فلکیات
زیرا که ان در عرض طول سیر می کند و کواکب دیگر بر سبیل عرض پس خلاصه کلام انست که شعری هم نوع مخلوق او سبحانه است و مملوک وی و هرچه مخلوق و
مملوک باشد چگونه لیاقت الوهیت داشته باشد و گویند که اول کسیکه عبادت او نمود ابو کبشه بود که یکی از اجداد مادری حضرت رسالت بوده و او و اتباع وی
عبادت شعری میکردند و مشرکان انحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهة مخالفت انحضرت با ایشان در دین هم چنانکه ابو کبشه مخالفت کرده بود با ایشان در عبادت
اوثان و بعبادت شعری اشتغال نموده و بعضی گفته اند که اول کسیکه ابراهیم علیه السلام مشاهده نمود بعد از خروج او از غار این ستاره بود و این
بهره و طلوع او بود نیز و مطلع ان خلف جوزا است که از برج مشهور است و لهذا انرا مرزم الجوزا می گویند که رزم بمعنی شوت یعنی ستاره که تابت است
در پی جوزا و انرا کلب الجبار نیز گویند بجهة انکه تابع جوزا است هم چنانکه کلب تابع صاحب است و جبار اسم جوزا است و تسمیه ان بعبور بجهة انست که عبور از مجره
کرده انکه کشا انست و وجه تسمیه غمیصا انست که دو شعری اخوه بودند و گفته اند است انعبور که از مشتق است از غمص که بمعنی خلاف حدیث و غم عمومیست که این
هر دو ستاره خواهران سهیل اند و این هر دو بیکجا بودند سهیل بجانب جنوب رفت و شعری عبور بعقب وی برفت و از مجره عبور نمود و غمیصا بر جای خود
بماند و در فراق سهیل میگریست تا از گریستن چشمش بیکبار تر گشت و نزد بعضی شعری عبور او لکن گشت **وَأَنَّهُ أَهْلَكَ** و انکه هلاک کرد **عَادًا الْأُولَىٰ**

قوم عاد نخستین را که امت هود بودند و قومی از ایشان که بمکه بودند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند ایشانرا
عاد اخری نام نهادند و گویند که قوم ارم ایشانند و بعضی گفته اند که تسمیه عاد اولی بجهة انست که اول امتی که بعد از نوح هلاک شدند ایشان بودند و ایشان
ایشان مقدم بودند بنابر غیر خود بحسب شرف و رتبت **وَثَمُودَ** و هلاک کرد قوم ثمود را که امت صالح پیغمبر بودند **فَمَا أَبْقَىٰ** پس باقی نگذاشت
از ایشان هیچکس را و همه را مستاصل ساخت و بدانکه ثمود معطوفست بعادا نه انکه منصوب باشد بابقی زیرا که ما نفی له را تا صدر حمل ماقبل خود نمی کند و
نمیگویند که زید اما ضربت بجهه انکه ما نفی جاری مجرای استفهام است در طلب صدارت کلام **وَقَوْمَ نُوحٍ** و هلاک کرد قوم نوح را **مِّن قَبْلُ**
پیش از عاد و ثمود **إِنَّهُمْ كَانُوا** بدرستیکه بودند **هُمْ** ایشان **أَظْلَمَ** ستمکارتر **وَأَطْغَىٰ** و از حد برنده تر در شرک و عناد از قوم عاد و ثمود چه
نوح علیه السلام بسیار بکاشانید در روح میزدند که اصلا او را حرکت نماند و مردم را از صحبت او نفی می نمودند و صبیان را تحذیر میکردند از ان در
قول او و در هنصد و پنجاه سال اندکی بوی ایمان اوردند **وَالْمُؤْتَفِكَةَ** و شهرهای قوم لوط را **أَهْوَىٰ** بیفکند یعنی او را مو نقل و منقلبا
و زیر و زبر کرده بعد از انکه او و اقربها باسمان برده بود بر جناح جبرئیل تا انکه از زمین فرو برد بعد از انکه جبرئیل سرنگون کرده بود و ان چهار شهر
بود ند صوابیم و ادیما و عامورا و سدوم **فَغَشَّاهَا** پس بپوشانید شهرهارا **مَا غَشَّىٰ** انچه پوشانید و این کلام هول و تعظیم است یعنی باران
فرود امد از سنگها نشانه دار بر بلاد ایشان بعد از انکه شهرها را زیر و زبر ساخت و سنگها بپوشانیدند **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ**
پس بکدام نعمتهای پروردگار خود **تَتَمَارَىٰ** شک میکنی و در این کلام اگرچه مخاطب ظاهر انحضرت رسالت صلی الله علیه و اله اما مقصود از ان سایر
غیر است و مخاطب فی الحقیقه غیر انحضرت است چنانکه در ایه کریمه لئن اشرکت لیحبطن عملک علاوه مو بعنمبره اگرچه همه اینها از جنبیات است که متضمن عبر
و مواعظ و زواجر اند اهل اعتبار را و مشتملند بر انتقام انبیا و مومنان از کفار و تسلی خاطر سید ابرار صلی الله علیه و اله از این جهة نعم مسمی
گشته و بدانکه محمد بن حمید اعمش روایت میکند از صالح و او از ابن عباس که چون پیغمبر صلی الله علیه و اله مامور شد که علی بن ابیطالب را منصوب به
ان خلیفه سازد و بخلقان برساند که امامت حق او است و نیابت ثابت بحضرت ابحار از قوم و اقربا خود اخفا نمود و این کلمات انصاف نمود و بر
پنهان داشت بنابر انکه می دانست که اکابر قریش بعضا زیادت عرب این خبرانرا الغرض خواهند نمود و نسبت حسد و عصبیت ایشان را از اذعان و تصدیق ان
معنی خواهند شد احتمال داد که بواسطه این امر نسبت انحضرت رسالت میر و نکیر با جبرئیل نزول فرمود و برا الحیا نمود و بعضی حفظ وی از
ازار و ایذای قوم و مکاید ایشان او این ایه با تهدید اورد که و ان لم تفعل فما بلغت رسالته چون حضرت این بشارت بشنید و از تهدید استماع فرمود
اندیشه از هیچ چیز نمود در ساعت علی بن ابیطالب را در غدیر خم چنانکه مفصلا گذشت خلافت و امامت تعیین نمود و ولایت او را به همه فرض و لازم
کردانید و بعد انتصاب ان سرور و تعیین ان دین پرور جبرئیل نازل شد و این ایه اورد که فبای الاء ربک تتماری و بر تو مخفی نیست که این فضیلت مخصوص است بآن
اولیا و این کرامت در هیچ یک از مهاجر و انصار محقق نیست پس از خواب غفلت و ضلالت بیدار شو و از راه انصاف منحرف مباش تا برسی بمنزل مردانی در با از
جنات نعیم در یوم المبعث و بعضی گفته اند که این سالفه اشاره می فرمایند بتحضرت رسالت صلی الله علیه و اله بقوله **هَٰذَا** این پیغمبر که محمد است صلی الله علیه و
اله **نَذِيرٌ** پیغمبر بیم کننده است **مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ** از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی هم چنانکه پیغمبران که پیش از او انذار قوم خود می کرده اند وی
نیز بهمین طریقه قوم خود را انذار می نماید و امت خود را بهمین امر میفرماید که ایشان می فرمودند و نزد بعضی مشار الیه هذا قرانست و مراد از نذر کتب سالفه
یعنی این قران بیم کننده مردمانست از جنس کتب منذره سابقه و گویند مشار الیه مخبر به مذکور است و معنی انکه خبر دادن از هلاک امم اولی بیم کننده است
مر شما را از این جهة تهدید می فرماید **أَزِفَتِ الْآزِفَةُ** نزدیک شد ساعتی که نزدیک شونده است که موصوفست بنزدیکی و قرب کما قال اقتربت الساعة **لَيْسَ**
لَهَا نیست مر انرا یعنی مر وقت ان را **مِن دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای **كَاشِفَةٌ** نفسی که ظاهر سازنده ان باشد یعنی نیست غیر او سبحانه نفسیکه
که کاشف و مبین ان شود که قیامت در چه وقت خواهد شد کقوله تعالی لا یجلیها لوقتها الا هو زیرا که هیچکس اطلاع بر ان ندارد مگر حق سبحانه پس کسی
که در وقت حدوث ان کشف شدائد بعضی اهوال ان نماید نیست کسی غیر او سبحانه پس کسی که قادر باشد بر کشف و دفع ان و قبلکه و اعظم غیر او سبحانه
الا انکه او سبحانه دفع ان نمی نماید یا نیست الحال شخصی که قادر باشد بر انکه کشف و دفع ان نماید بتاخیر یعنی بتاخیر کرداند قیامت را که معین است برای وقوع
ان و می تواند بود که کاشفه مصدر باشد بمعنی کشف مثل عاقبة و طامة و واقیة و خائنة پس معنی انست که نیست مر او را غیر از خدا کشفی و ظهوری یعنی جز او
او کشف ان نمی تواند کرد و از اظهار نمی تواند پس ابکه خطاب بمشرکان عرب میکند و می گوید که **أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ** ایا از این سخن که قرانست
تَعْجَبُونَ شگفت مینمایید بر وجه انکار **وَتَضْحَكُونَ** و می خندید از روی استهزا **وَلَا تَبْكُونَ** و نمی گریید از خوف و هیبتی که در او است
و از ترس عقوبت عصیان و طغیانی که از شما صادر می شود و از حضرت صادق سلام الله علیه مروی است که مراد از حدیث اخبار است یعنی ایا از این خبرها که
شنیده تعجب میکنید و می خندید بر سبیل استهزاء و نمی گریید از خوف انکه مبادا که مثل ان بر شما واقع شود **وَأَنتُمْ سَامِدُونَ** و شما باشید که بر
و غافلان یا عنا کنندگان چه مشرکان در وقت قرائت قران سرود می گفتند تا مردم را از استماع ان باز دارند و بر هر دو معنی سامد مشتقست از سمود که به
معنی لهو و غنا است و گویند که ان ماخوذ است از سمد البعیر فی مسیره اذا رفع راسه پس بنا بر این سامدون بمعنی متکبرانست یعنی که گردنکشیدگانی قصر
کشیدگان و از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند که چون این ایه امد اهل صفه بگریستند بمرتبه که اواز گریه ایشان بلند شد چون انحضرت صوت بکای
ایشان استماع فرمود بگریست و اصحابش همه بگریه در امدند رسول فرمود که بدوزخ نرود هر که از ترس خدا بگرید و بهشت نرود هر که طاعتی یا شدید بر معصیه
مصر و اگر شما گناه نکنید حقتعالی قومی را بیافریند که گناه کنند تا ایشانرا بیامرزد پس بکریه کردن بر ستیزا و خطیبا بیامرزید و بهشت در در جنت که جبرئیل
نازل شد بر رسول امد و وقتی که مردی از اصحاب انحضرت نزد وی نشسته بود و می گریست جبرئیل گفت این کیست انحضرت فرمود که فلان است جبرئیل گفت هر چیزی که
هست از اعمال بنی ادم اتش بر ان سنگ نهد و بر ان قانون مشتمل مگر گریه که حقتعالی بیک قطره اشک دریای اتش را فرو نشاند از ان چشم که از ترس او بسیار امده باشد

سورة القمر

رسول خدا ان ندید و چون خضوع و خشوع و ندامت و مسکنت نمودند و تجاوز از عقوبت عذاب شما حاصل می شود از این جهت باز امر می فرماید بسجده و عبودیت [illegible]

که [illegible] خشوع و مذلت [illegible] فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ پس سجده کنید خدا را وَاعْبُدُوا و بپرستید او را [illegible]

[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] سجده کرد [illegible]

اجماع جمیع فقها [illegible] واجبست [illegible] اول سوره [illegible]

این سوره [illegible] سجده [illegible]

عبادت و عبودیت [illegible] سُورَةُ الْقَمَرِ مکیه [illegible] پنجاه و پنج آیه است بالاجماع [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible]

که قرائت این سوره [illegible] قیامت که مبعوث شود [illegible]

[illegible] ابی عبدالله صلوات الله علیه روایت کرده که هر که [illegible]

[illegible] چون خدای تعالی ختم سوره مذکوره [illegible]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اقْتَرَبَتِ

السَّاعَةُ [illegible] کفار قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله طلب معجزه کردند [illegible]

[illegible] وَانْشَقَّ الْقَمَرُ [illegible]

[illegible]

الجزو

[illegible] وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ [illegible] حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ [illegible] فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ [illegible] فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ [illegible] خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ [illegible] كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ [illegible] مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ [illegible] كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا [illegible] وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ [illegible] فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ [illegible] فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ [illegible] وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا [illegible]

بجهة مبالغه است چه حقیقة معنی والت که کردانیدیم زمین را بر وجهی که گویا همه ان چشمها منفجره بودند و جمیع اجزای ان منقلب گشته **فالتقی**
الماء پس ملاقی شد اب اسمان با اب زمین **علی امر قد قدر** بحالتی که اندازه کرده شده بود یعنی تقدیر کرده شده بود در ازل تقدیر بود
و مشیت او متعلق بان کرفته بی تفاوت با برجا که مقدار هر دو مساوی بود و ان حکم الهی بود با انکه ابی که از اسمان نازل شود برابر ابی باشد که از زمین بر دمد
و بکفطه بر یکدیکر تفاوت نداشته باشد یا بر امری که حکم کرده شده بود در لوح که هلاک ایشان بطوفان باشد **وحملناه** و برداشتیم نوح را با
هر که ایمان بوی اورده بود اکتفا بذکر نوح بجهة معلوم بودن تبعیت اهل ایمان است و نجات و فلاح یعنی سوار کردیم همه اهل ایمان را **علی ذات الواح**
بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهناور داشت **ودسر** خداوند میخها یعنی اوتادی که کشتی را بدان بند کنند و ان جمع دسار است یعنی مسمار و مشتق
از دسر است اذا دفعه چه مسمار دفع کرده می شود سفیدان و پر ز صحاح الواح خوب کشتی است و مسمار اصل ان **تجری** می رفت ان کشتی **باعیننا** بنگاه
داشتن ما یا بحراست و تنای ما و کسانی که بران موکل بودند از فرشتگان و حقیقت معنی اعین و ارادن بصورت جمع در سورة الطور مذکور شد حاصل که
مومنان را بر انکشتی سوار کردیم **جزاء** برای ثواب یا داش **لمن کان کفر** برای کسیکه کافر شد بود ند قوم او بر او و بدو نکرویدند یا کسی که کفران وی
سپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او مراد نوح است مرویست که همه کفار در ان روز بطوفان هلاک شدند الا عوج بن عنق که اب تا بر پشت وی کرده بود و کفته اند
که سبب نجات وی ان بود که نوح بجهة ساختن کشتی بساج احتیاج داشت و نقل ان از بلاد شام متعسر بود عوج بشام امد و چوبها که محتاج الیه بود بکردن
کرفت و نزد نوح اورد حق سبحانه بجهة این کار او را از عذاب نجات داد و ان قول از غرایب است **ولقد ترکناها** و بدرستیکه باقی کذاشتیم این قصه که متضمن هلاک
کافران است و نجات مومنان **ایة** نشانه در میان مردمان تا از ان عبرت کیرند یا کذاشتیم کشتی نوح را در زمین جزیره که از ارض جزیره است یا بر کوه جودی علامت
و عبرتی در تفسیر اورده اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و افتاده بیز مرویست که ان کشتی با عهد رسول بود و مردم از ان دیدند و از ان عبرت می
کرفتند و بسا کشتیها از چوبهای ان ساختند **فهل من مدکر** پس هیچ پند کیرنده هست که از این عبرت کیرد **فکیف کان** پس چکونه بود
عذابی عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان هلاک کردم **ونذر** و بیم کردن من ای قوم نوح را بعذاب و مهلت تبلیغ و تبلیغ و کفتار ان کمرا ایشان نازل شود یا بر سیا
من بعقوبت ایشان احتیاج داشت بعد از ایشان بوده اند برادر استفهام بجهة تعظیم و تهدید است یعنی چکونه یافتند انتقام کشیدن مرا از ایشان و انذار بیم دادن مرا ایشان را
و می تواند بود که نذر مصدر جمع باشد یعنی چکونه بود انذارات من **ولقد یسرنا القران** هر اینه ما اسان کردانیدیم قران را بجهت بیان و ظهور
برهان **للذکر** برای یاد کردن امم ماضیه و متعظ شدن با انکه جامع انواع مواعظ شاهد و عبرت وامثال است یا برای حفظ کردن از انجهة اختصار عبارت
الفاظ از مجاهد منقولست که از کتب سماوی هیچ کتابی نیست که اورا از بر خوانده باشند مکر قران **فهل من مدکر** پس هیچ قبول کننده مواعظ هست
تا ان مدکر شود و پند کیرد و کویند که معنی انست که هل من طالب بحفظ لیعان علیه هیچ طلب کننده حفظ قران هست تا معاونت نموده شود برای حفظ
این هر دو ایه را بعد از هر قصه مکرر ذکر فرموده تا اشعار باشد بانکه تکذیب هر رسول مقتضی نزول عذاب است و استماع هر قصه مستدعی ادکار و اتعاظ و موجب
استیناف تنبه و استیقاظ تا اغفال و تناسی بدیشان کما غالب شود و این قبیل است قوله فبای الاء ربکما تکذبان و ویل یومئذ للمکذبین و غیر ان از
تکرار قصص و بعد از ذکر بعضی از قصه نوح بیان برخی از قصه عاد اغاز می کند و می کوید که **کذبت عاد** تکذیب کردند کروه عاد هود پیغمبر علیه السلام را
فکیف کان پس چکونه بود **عذابی** عذاب من ایشان را به صرصر **ونذر** و بیم رسانیدن ایشان را از عذاب بزبان پیغمبر ایشان مبهم کردن جهة
استحصال احتیاج داشت که بعد از ایشان بوده اند پس تفصیل این مجمل می کند بقوله **انا ارسلنا علیهم** بدرستیکه ما فرستادیم بر ایشان **ریحا**
صرصرا بادی بغایت سرد یا اوازی هولناک **فی یوم نحس** در روز شوم **مستمر** این صفت یوم است یعنی دایم و مستمر که شدت و استحکام داشت شومی
بود شامت ان با استمرار داشت بر ایشان تا در مدت هشت روز و هفت شب ایشان را هلاک ساخت یا ان شومی بر جمیع صغیر و کبیر ایشان و هیچکس از ایشان
بازنکذاشت یا سخت بود مرارت و تلخی ان بر ایشان و ان روز چهارشنبه بود در اخر ماه و کویند چهارشنبه اخر ماه صفر بود و می تواند بود که مستمر
صفت نحس باشد یعنی نحوستی که استمرار داشت بر ایشان تا دنیا باقی است **تنزع الناس** بر می کند بنیاد مردمان را
از مسکن خود و روایت که ایشان در مشاهده این عذاب در شعاب و در حر جبل پنهان شدند و بدان ادر حفر ها ز سیدند و دست در یکدیکر افکندند و بهم چسبیدند
ان باد همه را از انجا بر کند و بر زمین انداخت و منقولست از محمد بن اسحاق کوید که چون باد اغاز وزیدن کرد هفت کس که از اقربای قوم عاد بودند و حشم
ایشان بودند خلود و حارث بن شداد و هلقان و خلیجان و عیال خود را در شعبی کردند و خود بر در ان شعب ایستادند تا باد را دفع کنند چون باد ایشان را
یکیکرا از پای در بر می کند و بر کوه می زد و پاره پاره می کرد تا همه را هلاک ساخت و از جمله زنانی که در شعب بودند یکی زن پیر را اشارت کرد **بلیت**
ذهب الدهر بعمر و بن خلی ثم الهیثما ثم بالحارث والهلقان طلاع الثنایا **کانهم** کویا ایشان **اعجاز نخل** تنهای درازه درخت خرما بودند
منقعر که بر کنده شده باشد از بیخ و بر زمین افتاده تذکیر صفت نخل جهة حمل است بر لفظ هم چنانکه تانیث خاویه که بجهة حمل است بر معنی و کویند که
تشبیه ایشان باعجاز نخل جهة انست که باد سرهای ایشان را از ابدان جدا می کرد و می برد و لجثهای ایشان بر زمین باقی می ماند چون تنه خرما که بی سر و شاخ باشد
و عیاشی باسناد خود از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که ان باد بر میکند مردمان را از خانهای خود و بر زمین می زد و کردنهای ایشان می شکست و بجهة
این سرهای ایشان از ابدان ساقط می شد مانند تنه خرما که بی سر باشد **فکیف کان عذابی** پس چکونه باشد عذاب من بر ایشان **ونذر**
و عیبکه ایشان را بان بیم کردم تکرار این ایه بعد از ذکر ان اولا جهة تهویل است کویند اولا جهة بیان وعیدست بعذاب دنیا و ثانی برای ذکر ان بعد عذاب
ولقد یسرنا القران و بدرستیکه ما اسان ساختیم قران را **للذکر** برای پند کرفتن یا حفظ نمودن **فهل من مدکر** پس ایا هیچ پند
کیرنده هست که از این متعظ شود **کذبت ثمود** تکذیب کردند قوم ثمود صالح علیه السلام را **بالنذر** بیم کردن و پند دادن یا پندادن و مواعظ و ایات
تکذیب جمیع رسل که از جمله ایشان صالح است **فقالوا ابشرا منا** پس کفتند ایا ادمی را که از جنس ما است **واحدا** منفرد و یکانه که هیچ شیء

ناید **نتبعه** پیروی کنیم او را استفهام بر سبیل انکار است یعنی تابع شخصی نشویم که مانند ماست و هیچ فضلی و مزیتی ندارد بر ما و نیکو نباشد بعد که ما پیرو
وی باشیم **انا اذا** بدرستیکه ما این هنکام که متابعت او کنیم باشیم **لفی ضلال** در کمراهی **وسعر** و در انتهای جنون زیرا که کلام صالح می بود که در اول
مرتبه با قوم خود می کفت که اکر تابع قول من نشوید از طریق حق کمراه باشید و در اخرت با تش سوزان کرفتار کردید ایشان از ان معکوس ساخته باو کفتند که اکر ما تابع تو
شویم در ضلالت افتیم و از هدایت دور مانیم و در اخرت باتش سوزان کرفتار کردیم و کویند که ضلال بمعنی افتادن است از طریق یا واحد است و سعر بمعنی جنون ماخوذ
از ناقه مسعوره ای مجنونه یعنی اکر پیروی تو کنیم از طریق صواب خود منحرف شده باشیم و بدان خطا کرده از عقل باز مانده باشیم و بعضی صدر این ایه را
بایتوجیه تفسیر کرده اند که ایا ما که جماعت بسیاریم تابع یکی کردیم اما تفسیر اول الصق است بقول ایشان که **ءالقی** ایا القا کرده شده است **الذکر علیه**
وحی بر او **من بیننا** از میان ما و حال انکه در میان ما اولی و احق از او باشند بنبوت و در اختصاص نبوت این انکار است از نزول وحی بر او و اختصاص او بان در میان
ایشان **بل هو** نه چنین است که وحی مخصوص باو باشد بلکه او **کذاب** دروغ کو است **اشر** خود پسند متکبر و می خواهد که بجهة این دعوی که دارد بر ما ترفع و
تعظم کند حق سبحانه بجهة رد قول ایشان بر سبیل وعید می فرماید که **سیعلمون غدا** زود باشد که بدانند فردا که عذاب بر ایشان نازل شود یا در روز
قیامت معلوم کنند که **من الکذاب الاشر** کیست دروغ کوی خود پسند متکبر یعنی در خاتمه کار بر ایشان ظاهر شود که کذاب اشر صالح است یا ایشان که
مکذب او بودند ذکر وقت عذاب بعنوان غد بجهة مبالغه است در تقریب ان چنانکه عادت جاریست که کویند ان بعد الیوم غدا و اعاده مثل لفظ ایشان
و عدم اکتفا بضمیر جهة مبالغه است در توبیخ و تهدید القصه ثمود در تکذیب حضرت صالح علیه السلام توغل نمودند بر سبیل تعنت از او طلب معجزه کردند و کفتند
که برای ما از این سنگ بیرون اور شتر ماده ابستن ده ساله که بکر و نیز بعلوق باردار باشد تا ما بعوض ان شیر او را بیاشامیم و اب یک روز را تصرف کنیم
و روز دیکر مخصوص ما باشد ناقه و در ان حین باشد حق سبحانه از روی امتحان این معجزه را بدیشان نمود کما قال جل ذکره **انا مرسلوا الناقة** بدرستی که
ما بر انکیزاننده و بیرون اورنده شتر بودیم از سنک بدان طریق که از صالح درخواسته بودند **فتنة لهم** برای امتحان کردن مر ایشان را یعنی تا بر عالمیان
روشن شود که ایشان بسبب ان ایمان می اورند یا نه یا انکه بندکان بدانند که سبب عذاب ایشان از چه بوده و بعد از اخراج ناقه از سنک بصالح خطاب فرمود که
فارتقبهم پس نکاه بان ایشان باش و ببین که تا با ناقه چه میکنند **واصطبر** و شکیبائی ورز بر اذای ایشان است بتو و تعجیل مکن بر عذاب ایشان زیرا که
که مقرر شده است نزول ان **ونبئهم** و اکاه کن ایشان را **ان الماء** با انکه اب چشمه **قسمة بینهم** بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه یعنی یک روز
از ان ایشان و مواشی ایشان باشد و روز دیکر مخصوص بناقه و برای تضمیر بصورت ذوی العقول ان بجهة ثمود و ناقه بجهة تغلیب است **کل شرب** هر بخشی از ان
اب **محتضر** حاضر کرده اینشده است در صاحب ان یعنی باید که هر کدام از ایشان و ناقه در روز نوبت خود حاضر شوند و از اشرب نمایند و در نصیب یکدیکر
داخل نشوند و در روز که نوبت ناقه باشد بعوض ان چندان شیر بایشان دهد که در ان روز ایشان را از اب مستغنی کرداند پس ناقه روز نوبت خود بیامدی و جمله اب را
بخوردی و عوض ان شیر بایشان دادی و تعدی نکردی هیچ از ان بخوردی و اب را بایشان واکذاشتی و هیچ کدام از ان قسمت نخوردی برس یکدیکر و کویند که معنی انه انست که ایشان
در روز نوبت خود و تعدی در نوبت ناقه باب حاضر میشدند و از ان می نوشیدند **فنادوا** پس خواندند قوم ثمود **صاحبهم** یار خود را که قدار بن سالف بن جندع بن
هوذیل بود برای عقر ناقه و بجهة ان او را حیمر ثمود کفتندی و بروایتی بکر احیمر ثمود **فتعاطی** پس بکرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست
فعقر پس پی کرد ناقه را یا بکرفت ناقه را و شمشیر بر پای کرد و در اوراق سابقه کذشت که محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدقه و سبب ان بود که صدقه
ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصل خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد اینده هر دو بر ره کذر ناقه کمین کردند چون ناقه از
اب بکذشت مصدع رسید و او تیری بیفکند و پایهای ناقه را بر هم دوخت و قدار نیز از کمینکاه در امد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای درامد او را پاره پاره
کردند و میان مردم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنو بر امده سه بار بنالید و از انجا بشمار رفت و کویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب بر
ایشان نازل شد **فکیف کان** پس چکونه بود **عذابی** عذاب من بر قوم ثمود **ونذر** و بیم کردن من بر زبان صالح پس بیان نوع عذاب ایشان میکند بقوله
انا ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم **علیهم** بر ایشان **صیحة واحدة** یک بانک یا دکر دنی که صیحه جبرئیل بود **فکانوا** پس کشتند **کهشیم**
المحتظر مانند درخت خشک در هم شکسته کوکیاهی که اهل حظیره باشد برای حفظ و جمع ان یا مانند کیاه خشک که صاحب حظیره از ان جمع کرده باشد در
نا ایشان را برای علف کوسفندان خود در زمستان و کوسفندان از ان در مدت طویل در زیر دست و پای خود مرد کرده باشند به کلام انست که ایشان بعد
هلاک شدن منشق و ریزه ریزه کشتند مانند کیاه خشک خود مرد کشته **ولقد یسرنا القران** و بدرستیکه ما اسان ساختیم قران را **للذکر**
برای پند دادن یا حفظ کردن **فهل من مدکر** پس ایا هیچ یاد کننده هست از ایشان که از ان عبرت کیرد **کذبت قوم لوط** تکذیب کردند قوم لوط
بالنذر به بیم و پند دادن مر ایشان را یعنی وعید او و ایذا یعنی پند اشتند **انا ارسلنا علیهم** بدرستیکه فرستادیم بر ایشان **حاصبا** بادی
تا بنده که سنکها بر ایشان میریخت تا همه را هلاک کرد **الا ال لوط** مکر لوط و دختران او را **نجیناهم** که رهانیدیم ایشان را از ان عذاب **بسحر** در وقت سحر
و ان سدس اخر شب بود که عذاب بر ایشان واقع می شد **نعمة من عندنا** انعامی از نزدیک ما این حالت نجیه است و می تواند بود که مفعول له مصدر
باشد و تقدیر اینکه انعمنا بذلک علیهم نعمة یعنی نعمت دادیم بر ایشان با این نجیه و اهلاک اعدا نعمت دادی **کذلک** همچنانکه انعام دادیم بر لوط
و بنات وی **نجزی** پاداش میدهیم بمرتبت نعمت و رحمت **من شکر** هر که سپاس دارد ما را که ان ارسال رسل و انزال کتب است یعنی با ایمان اورد و اطاعت
امر ایشان نماید **ولقد انذرهم** و بدرستیکه ترسانید لوط قوم خود را **بطشتنا** از شدت کرفتن ما ایشان را بعقوبت با اهلاک **فتماروا** پس شک
اوردند **بالنذر** با بیم کردن یعنی انکه تکذیب نمودند بتصدیق قول او و نمودند با مداهنت نمودند با وی با این انذار و از ردن عناد و جدال نمایشها کردند و نقض
نمودند بر رسول عهد خود و بر رسولانی که قبل از او بودند **ولقد راودوه** و بتحقیق که طلب کردند از لوط **عن ضیفه** از مهمانان وی که ملائکه
بودند یعنی طلب کردند از لوط و کفتند که ایشان را بما تسلیم کن و لوط از ان ابا نموده ایشان را ستاد و بعد ایشان طریق عناد و جدال از دست نداده

دیسرای وبراشکستند دراتحوانه که مشتکه بودند درآمدند **فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ** پس محو کردیم چشمهای ایشان را چشم پوشی ایشان مانند روی بیت که لوط علیه
در مقام تذلل درآمده می گفت که دیگر نبادا از سرانچه طلب می کنید ایشان از ان امتناع می نمودند و با او مجادله می کردند جبرئیل کارا تحمل نکرد شهپر برایشان زد
کفت کحل بیننا وبینهم ما را با ایشان گذار ولوط ترک جدال نموده ایشان در خانه وی درآمدند جبرئیل پر خود را بر دیدهای ایشان زد همه کور گشتند چنانچه
شد که چشمهای ایشان ناپدید گشت پس از ان جا درآمده مدهوش و متحیر می افتادند و بر می خواستند فریاد می کردند که لوط قومی ساحرانه بخانه خود آورده و ما را
بجادوی کور کرده **فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ** و گفتیم ما ایشان را بزبان فرشتگان که بچشید عذاب مرا و عقوبت بیم کردن مرا چه بیم می کرد شما را این با لوط از وقوع
عذاب و نزول عقاب **وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ** و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط **بُكْرَةً** در اول روز یعنی وقت صبح بایشان آمد **عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ** عقوبتی
کرفته دائم و پیوسته بعذاب آخرة یعنی این عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه ایشان را اهلاک کرد و با آتش دوزخ متصل ساخت و گفتیم بایشان ما السنه ملائکه **فَذُوقُوا
عَذَابِي وَنُذُرِ** پس بچشید و بکشید عذاب مرا و نذر و بیم کردن مرا یعنی عذابی که لوط بفرمان من بیم کرده شما را وجه تکرار انست که اول در وقت طمس بود و دوم
نزد اهلاک تا دلالت کند بر انکه هر عذابی تقریبی مجدد بوده باشد **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ** و بدرستی که سهل و آسان کردیم قرآن را مرجعی که عربی باشد **لِلذِّكْرِ**
برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان **فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ** پس آیا هیچ پند شونده هست که بدان عبرت گیرد **وَلَقَدْ جَاءَ**
و بدرستی که آمد **آلَ فِرْعَوْنَ** بفرعون و قوم او که تابع وی بودند **النُّذُرُ** بیم کردن و ترسانیدن از عذاب با بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علیهما السلام
از پیغمبران و بنا بر این معنی اگرچه رسول ایشان موسی و هارون بود اما چون که همه پیغمبران مشترک اند در دعوت با همه انبیا است تکذیب بعضی از ایشان که موسی و هارون اند
مستلزم تکذیب همه ایشان است **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا** تکذیب کردند با آیتهای ما و بدان نگرویدند مراد از آیات تسعه است یا جمیع آیات
وجوب ایمان رسل است بفرعون بطریق اولی **فَأَخَذْنَاهُمْ** پس گرفتیم ایشان را بعذاب که ان غرق شدن ایشان است بدریا **أَخْذَ عَزِيزٍ** گرفتن کسی که
پیغمبران بنا بر انکه تکذیب بعضی تکذیب همه است **مُقْتَدِرٍ** توانا بر اهلاک مشرکان که هیچ چیز او را عاجز نتواند ساخت و بعذاب
غالب باشد و هرگز مغلوب نباشد در کرفتن و عذاب نمودن از ایشان **أَكُفَّارُكُمْ** آیا کافران شما ای مشرکان عرب **خَيْرٌ** بهترند در
ذکر احوال مکذبان و بیان نوع عذاب ایشان اهل مکه را تهدید می فرماید بقوله **مِنْ أُولَئِكُمْ** از این گروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود و صالح و لوط و فرعون
شدت و قوت و عدد و عدد در کیش و ملت که ایشان را بجهت آن عقوبت و عذاب کرفتار شدند پس چرا ایشان
بر سبیل انکار است یعنی ایشان از آنان در قوت و شوکت و کثرت و ملت بهتر نیستند چون ایشان بجهت کفر عقوبت و عذاب کرفتار شدند پس شما که از شما
معذب نتوانند شد **أَمْ لَكُمْ** یا آنکه مر شما راست ای مشرکان **بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ** برائتی در کتابهای سماوی که نوشته شده باشد بنام شما که هر که از شما کافر
باشد و تکذیب پیغمبر کند ایمن باشد از عذاب و عقاب که بر ام سابقه واقع شد **أَمْ يَقُولُونَ** آیا می گویند کفار عرب که **نَحْنُ جَمِيعٌ** ما گروه جمع
شده ایم یعنی ما جمعیم و مجتمع در قوت و شوکت و حشمت و کثرت عدد و عدد **مُنْتَصِرٌ** انتقام کشنده از اعدا یا ممتنع از آن که کسی قصد ما کند و طمع
غالبیت داشته باشد و می تواند بود که منتصر بمعنی متناصر باشد یعنی یاری دهند یکدیگر را در موضع بلا از یکدیگر و افراد منتصر باعتبار افراد لفظ
موصوف و مروی است که ابو جهل العین در روز بدر بالای اسب سوار شد و اصحاب لشکر خود بر پای برخاست و گفت ما انتقام خود را از محمد و اصحاب او بکشیم این آمد که
سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شوند همه کفار مکه **وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ** و برگردانند پشتها خود را از حرب و فرار نمایند و افراد دبر بجهت اراده
جنس است یا باعتبار هر یک از افراد یعنی هر یک از ایشان پشت خود را از حرب بگردانند این آیه از دلایل نبوت است و معجزات نبویه و نزد بعضی نقل این آیه قبل از وقوع
بدر بوده چنانکه صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون این آیه نازل شد من ندانستم که مراد حق سبحانه از این چیست تا آنکه روز بدر رسول را دیدم که زره می پوشید و
می گفت که سیهزم الجمع ویولون الدبر دانستم که این آیه دالست بر شکست جمعیت و منهزم شدن مشرکان و غلبت ما بر ایشان بعد از ان حق سبحانه می فرماید که چنین قتل
و اسر و هزیمت ایشان اکتفا نخواهد شد **بَلِ السَّاعَةُ** بلکه روز قیامت **مَوْعِدُهُمْ** وعده گاه عذاب اصلی ایشانست تا انچه در دنیا بایشان رسد بمنزله طلایع
انست **وَالسَّاعَةُ** و قیامت باعتبار شدت اهوال و عذاب **أَدْهَى** سخت تر و فضیع تر است از آن و این شق اندوهی است که علاج نتوان کرد عظیمه که در نهایت شقاوت
باشد و دادن از ان هیچ حیله نتوان کرد **وَأَمَرُّ** و تلخ تر و ناخوش تر از عذاب دنیا است از قتل و اسر و بیان انکه بنعت احوال کفار می کند بقوله **إِنَّ الْمُجْرِمِينَ**
بدرستی که مشرکان که نامه اعمال خود را بجرم شرک و عناد سیاه کرده اند **فِي ضَلَالٍ** در گمراهی از راه حق در دنیا **وَسُعُرٍ** و در آتشهای سوزان در آخرت
یاد کن هلاک اخروی و عذاب ایشان را که گرفتار اند **يَوْمَ يُسْحَبُونَ** روزی که کشیده شوند **فِي النَّارِ** در آتش دوزخ **عَلَى وُجُوهِهِمْ** بر رویهای خود
یعنی ایشان را بر رو اندراخته بکشند و بدوزخ افکنند و نزد ایشان ازبانیه کویند که **ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ** بچشید سوزش دوزخ یعنی حرارت آتش و الم ان
الم آتش بمس از قبیل تسمیه مسبب است باسم سبب چه مس آتش سبب الم است این است و سقر نام طبقه ایشان از طبقات دوزخ و لهذا غیر منصرفست بنابر علمیت و
وان در اصل لغت بمعنی حرارت آفتاب است و شدت لمعان و اشراق و بعد از ان بیان عدل خود می فرماید که **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ** بدرستی که هر چیز را
که افریده ایم در دنیا و آخرت **بِقَدَرٍ** باندازه مخصوص یعنی بمقداری و مرتبه که لایق باشد بدان بحسب مقتضی حکمت و وفق مصلحت بدون نقص و زیادت که لایق
تا وجهی از حکمت شود پس خلق عذاب بمقدار برای مشرکان و اهل عصیان بقدر استحقاق ایشان خواهد بود نه از حکمت خارج شود
یا هر چیز را خلق کرده ایم بر طریقی که مکتوب و مقدر بود در لوح محفوظ و حکم ازلی بان تعلق کرفته بدون زیاده و کم و گویند که قدر بمعنی اجل است یعنی هر
چیز را آفریده ایم با اجل معین مقرر که تقدیم و تاخیر ان نباشد و از ابن عباس مرویست که جعلنا لکل شیء شکلا یوافقه و یصلح له یعنی برای هر جنسی خود
وصفتی که موافق و لایق اوست پیدا کرده ایم چون خلق لباس از برای رجال و ثیاب نساء از برای نساء و جز ذلک مستحسن است بر ابو حنیفه تفسیر نمود که هر چیز را که قوام
برو معلوم چون لسان از برای تکلم و دست از برای بطش و پا از برای مشی و عین از برای بصر و اذن از برای استماع و معده از برای اطعام و غیر آن که اگر از
این زیاد و کم باشد غرضی که بان متعلق است تمام نشود و در این آیه مجبره را بطلان مسلک ایشان نیست زیرا که نزاع ایشان در این نیست که همه افعال او سبحانه بقدر

و اندازه است خلاف در افعال ما است که انچه ما در نزد ماست و ایشان میگویند که خیر و شر و کفر و ایمان بقضا و قدر اوست و مراد از
اول سخن مرتفع است **وَمَا أَمْرُنَا** و نیست فرمودن ما مر چیز را که اراده تکوین آن کنیم **إِلَّا وَاحِدَةٌ** مگر کلمه واحده که آن لفظ کن است کقوله تعالی انما امرنا
اذا اردناه شیئا ان نقول له کن فیکون یا نیست امر ما بچیزی مگر فعل واحد بدون لبث درآن بتفکر و معالجه **كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ** چون نگریستن بچشم در سرعت
سهولت و از ابن عباس مرویست که مراد امر او سبحانه است بوقوع قیامت در اسرع زمان چنانکه در جای دیگر فرموده که و ما امر الساعة الا کلمح البصر
او هو اقرب یعنی اگر خواهیم قیامت را بپا کنیم چشم بر هم زدن بپا داریم بلکه نزدیک تر از ان **وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا** و بدرستی که هلاک کردیم ما **أَشْيَاعَكُمْ**
اشباه و امثال شما را یعنی جماعتی که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه در این سوره شنیدید **فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ** پس آیا هیچ پند گیرنده هست تا از احوال
ایشان عبرت گیرد و اشیاع در اصل لغت بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان بان بجهت موافقت ایشان است در کفر و عناد و تکذیب انبیا **وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ** و هر
چیزی که کرده اند از کفار که گذشته مکتوب است **فِي الزُّبُرِ** در نامهای اعمال ایشان که بدست حفظه نوشته شده یا جمیع انچه کرده اند مکتوب است با ایشان در لوح
محفوظ و بنا بر این تسمیه آن بزبر که بمعنی مکاتیب است باعتبار انست که اصل همه کتابها است اگرچه یک چیز است **وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ** و هر خورد و بزرگی
از افعال و اقوال که از ایشان یا از جمیع خلق اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد **مُسْتَطَرٌ** نوشته شده است در لوح محفوظ و بر آن پاداش خواهند
یافت یا هر صغیر و کبیر از ارزاق و آجال و حیات و ممات و غیر آن مکتوب است در لوح و بعد از ذکر حالات کفار شروع در بیان احوال مؤمنان پرهیزکار
میکند و میگوید که **إِنَّ الْمُتَّقِينَ** بدرستی که پرهیزکاران از شرک و کفر **فِي جَنَّاتٍ** در بوستانها باشند که مملو باشد از اشجار میوه **وَنَهَرٍ** و در
جویهای واسعه که از آب و شیر و عسل و شراب در ان جاری باشد و اراده انهار از صیغه مفرد بجهت انست که نهر اسم جنس است و یا بجهت موافقت فواصل و
بعضی نهر را بمعنی سعت و ضیا تفسیر نموده اند مشتق از نهار یعنی متقیان در جنان باشند در روشنی و فراخی مکان بر خلاف مشرکان که در تنگی و ظلمت گذرانند
و در آتش سوزان و دیگر متقیان **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ** در مجلس حق و مکان پسندیده باشند که در ان لغو و اثم نباشد و حضرت امام جعفر صادق ع
فرمود که چون حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرده است پس غیر اهل صدق در ان مکان نخواهند بود و ثعلبی گفته که ان مکانیست که حق سبحانه در ان
مکان نخواهد بود و سلمی گفته که ان مکانیست که حق سبحانه در انجا دوستان را بدان وعده کرده با اولیای خود کرده حاصل که متقیان در آن مقام باشند **عِنْدَ
مَلِيكٍ** نزد پادشاهی که سهم استیلا او بر جمیع ابهام و عاجز از ادراک آن اوهام **مُقْتَدِرٍ** صاحب اقتدار یعنی توانایی بر همه چیز و بوجهی که
هیچ شیء نیست که در تحت ملک و قدرت او خارج باشد پس کدام منزلت اکرم و اعظم از منزلت ایشان باشد و اجل و اشمل از این در سعادت و شبهه نیست
در انکه مراد بقرب قرب مکان است و منزلت نه قرب بمکان و منزلت پس مراد انست که اهل تقوی در کنف و جوار قرب کار خود باشند بحیثیتی که مستغرق غواشی
رحمت و افضال جمیله او باشند و صاحب بحر الحقایق فرموده مقام وحدت ذاتیه است که در مرتبه عندیه محقق شود و در کشف الاسرار اورده که کلمه عند
مشعر است بتقرب و تخصیص که اهل قرب فردا در اسرار حیه بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلعم در این سر مخصوص بدان بود که ابیت عند ربی
چون رتبه که فردا خواص بدان نائل شوند مرتبه او باشد پس از رتبه اعلای فردای وی که نشان تواند داد و عبد الله بریده گوید که اهل بهشت مکان و
مرتبه ایشان دون مقعد صدق باشد هر روز بدین موضع آیند و در ان استماع قرآن کنند و از ان التذاذ تمام یافته فرحان و شادان بمنزل خود باز گردند و
در خبر است که روزی حضرت موسی ع بمناجات میرفت بدرویشی بگذشت نالان بجانب کوشه او رسید چون نگاه کرد دید که برهنه بر خاک خفته و خشتی
زیر سر گرفته و عورت خود پلاسی پوشیده میناليد و در ان ناله چیزی میگفت موسی نزدیک وی شد میگفت الهی نظری بحرقتی و وحدتی و بغربتی و فقری و فاقتی
پس از انجا بمناجات رفت و بعد از انکه اراده مراجعت نمود از جانب عزت خطاب بوی رسید که ای موسی پیغام آن درویش از رسانیدی و احوال او عرض نه
کردی موسی گفت بار خدایا تو عالمی که حکایت وحدت و وحشت خود میکرد و شکایت فقر و فاقه مینمود حق سبحانه فرمود برو و او را از من سلام برسان
و بگو که تنها نیستی منکه خداوندم انیس تو ام و غریب نیستی من جلیس تو ام و درویش نیستی من وکیل ما یحتاج تو ام موسی بیامد و بر بالین وی بنشست و پیغام خدای بگذ
ارد درویش گفت یا کلیم الله مرا پیغامی آن هست که خدای عالم حدیث من بشنود و جواب دهد پس نعره زد و جان بحق تسلیم کرد موسی نزد بنی اسرائیل آمد و ایشان را از
حال خبر داد و با اشراف قوم بیامد تا او را دفن کنند چون بالین او آمد پلاس و خشت دید که انجا افتاده و درویش پیدا نیست مناجات کرد که بار خدایا این درویش
کجا شد زمین و در فرو برد یا کرکس او را بخورد جبرئیل آمد و گفت خدای میفرماید که این چه گمانست که بر دوستان من میبری یا بندد و بشنود که شیطان او را بلکه
نیافت و ملک الموت در وقت نزع طلب کرد او را نیز و منکر و نکیر در قبر جستند نیافتند و رضوان در بهشت جست و باو نرسید و مالک در دوزخ طلب او کرد
او را ندید و گفت خدایا پس کجا رفت خطاب آمد که دوستان ما نباشند مگر نزد دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و ابو اسحق ثعلبی در کتاب خود بعد از تمام
تفسیر این آیه کرده فرموده که جابر روایت کرده که روزی رسول صلعم در مسجد نشسته بود بعضی از اصحاب از احوال بهشت پرسیدند فرمود که ان لله لواء من نور و عمود من
زبرجد خلقها قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام مکتوب علی ذلک اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله وال محمد خیر البریه صاحب اللواء امام القوم خدا را لوائیست
از نور و عمودی از زبرجد که انها را آفریده از آفرینش آسمانها و زمینها بدو هزار سال بر ان لوا نوشته که هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه
محمد فرستاده خداست وال محمد بهترین آفرینش که امام و پیشوای جمیع مردم مانند امیر المؤمنین ع چون این کلام را استماع نمود فرمود که الحمد
لله الذی هدانا بک و کرمنا و شرفنا شکر و سپاس مر خدای را که ما را بتو هدایت داد و مکرم و مشرف کردانید آنحضرت فرمود که یا علی اما علمت ان من احبنا و انتحل محبتنا اسکنه
الله تم معنا ای علی ندانسته که هر کس ما را دوست دارد و خود را بمحبت ما نسبت دهد و دعوی محبت ما کند حق تعالی او را جای دهد در بهشت با ما و با ما رفیق و مصاحب باشد پس
این آیه را تلاوت فرمود که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر **سُورَةُ الرَّحْمَنِ** مکیست غیر از آیه یسئله من فی السموات والارض که نزد عطا و قتاده و عکرمه
در مدینه نازل گشته و حسن و همام از قتاده و ابو حاتم نقل کرده اند که این سوره مدنیست و عدد آیات آن نزد کوفی و شامی هفتاد و هشتست و نزد حجازی هفتاد
و هفت و نزد بصری هفتاد و شش و اختلاف آن در پنج آیه است الرحمن کوفیست و شامی خلق الانسان غیر ایشان و ضعها للانام غیر مکی المجرمون غیر بصری شواظ من نار حجازی

ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سوره الرحمن قرائت کند شکر نعم الهی گذارده باشد و حق سبحانه بر ضعیفی و عاجزی او رحم کند حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم اجمعین نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن الرحمن
است و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترک قرائت سوره الرحمن مکنید چه این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد و روز قیامت
نزد پروردگار خود آید بر صورت پیری نیکو و خوشبوی و در موقفی بایستد که اقرب باو سبحانه باشد و هیچ کس را در آن ساعت نباشد که باین موضع رسد پس حق سبحانه باو
خطاب کند که چه کسانی در دنیا بتلاوة تو مداومت مینمودند گوید فلان و فلان پس حق تعالی روی ایشان سفید نموده با ایشان گوید که هر کرا دوست
دارید شفاعت او کنید پس ایشان هر کرا خواهند شفاعت کنند و هیچ کس نباشد که شفاعت او کنند الا که حق سبحانه باو گوید برو و در بهشت ساکن شو که هر چه
اراده نفس تو باشد در آنجا موجود و مهیاست و حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده که واجبست که سوره الرحمن را در هر روز
جمعه قرائت کند و هر گاه که بآیه فبای آلاء ربکما تکذبان رسد بگوید که لا بشیء من آلائک رب نکذب یعنی ای پروردگار ما هیچ چیز از نعمتهای ترا تکذیب نمیکنیم
و نیز از آنحضرت مرویست که هر که در شب جمعه این سوره را بخواند بآنچه که مذکور شد حق سبحانه فرشته را باو موکل کرده اند که حافظ او باشد تا صبح و اگر در صبح
بخواند نیز ملکی را باو موکل کرده اند که حافظ او باشد تا شب و از هشام بن عروه نقل کرده اند که اول کسیکه قرآن باواز بلند بر مشرکان قریش خواند عبد الله
مسعود بود و [illegible] بود که اصحاب رسول روزی مجتمع شدند و گفتند که قریش قرآن نشنیده اند کیست که از ما جرأت کند و بر ایشان بخواند عبد الله گفت
من خوانم پس برخواست و نزد مقام ابرهیم علیه السلام بایستاد و سوره الرحمن بنیاد کرد و قریش در مجالس خود نشسته چون این کلام استماع کردند از روی تعجب
بیکدیگر گفتند که ابن ام عبد چه می گوید پس چند کس برخواستند و او را چندان زدند که اثر ضرب او پیدا شد و او هم چنان می خواند تا چند آیه تلاوت نمود و دو
کس از اصحاب گفتند که ما باین امر جرأت میکردیم بواسطه این بود و بعد آنکه چون حق سبحانه ختم سوره القمر نمود باسم بزرگوار خود افتتاح این سوره نیز آغاز کرده فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن

آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله کفار را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعن می زدند که جبر
و یسار قرآن بمحمد می آموزانند حق سبحانه فرمود که خداوند بخشنده که رحمت او همه چیز را فرا رسیده علم القرآن آموخت قرآن را بحبیب خود محمد و بنا بر
مراد بتعلیم خدا تمکین دادن و آسان گردانیدن تعلیم قرآنست یا ایجاد علم نمودن نزد او [illegible] و نیز ابن عباس بر آن حمل نموده که [illegible] قرآن را اعلام
و نشانهای حضرت رسالت که [illegible] خلق الانسان آفرید جنس انسان را علمه البیان بیاموخت او را بیان یعنی بنی آدم را روشن کردن ما فی الضمیر
و کتابت یا تعلیم داد ایشان را بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر و آنچه نباید کرد و آنچه بدان باید نمود [illegible] و افراد ضمیر باعتبار لفظ
چه انسان من حیث اللفظ مفرد است و از ابن عباس مرویست که مراد از انسان آدم است که اول خلق فرمود و جمیع اسما را تعلیم او داد و در خبر است که آدم علیه السلام
هفتصد هزار لغت سخن گفتی و هر یک [illegible] از همه فاضلتر بود و از صادق منقولست که بیان اسم اعظم است که حضرت آدم صلوات الله علیه بسبب تعلیم آن همه چیزها را دانست
و نزد بعضی ضمیر راجع بحضرت خاتم است صلی الله علیه وآله پس معنی آنست که خدا بخشنده بیافرید محمد را و بیاموخت او را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانکه حدیث علمت علم
الاولین والآخرین از این خبر می دهد و باید دانست که چون این سوره مقصور است بر تعداد نعم دینیه و دنیویه حق سبحانه [illegible] بلفظ الرحمن تعداد آن
آنچه اصل نعم دینیه است و اجل آن که آن انعام او سبحانه است بقرآن و تنزیل و تعلیم آن چه قرآن اساس دین مبین و منشأ شرع متین است و اعظم وحی الهی و [illegible]
آن در ابواب دین [illegible] و منشأ شرع مبین است و لفظ وحی الهی [illegible] ابواب دین و ملت و مصدق کتب سماوی و دلیل اعجاز و مصداق و معیار [illegible]
ذکر خلق انسان نمود تا تعلیم قرآن تا معلوم شود که غرض و غایت آفرینش انسان [illegible] بتحصیل علم و احاطه علم نمودن بوسیله وحی و کتب او سبحانه و ارشاد
باینکه [illegible] باعث خلق او است مقدم و سابق است بر او و بعد از آن بیان تعلیم بیان فرموده که آن منطق فصیح است که مشعر بما فی الضمیر باشد تا
[illegible] امتیاز او از دیگر حیوانات به بیان است و اعلام آنکه افهام غیر بیان بمنزله تلقی وحی است که متمم تعریف حق و تعلیم احکام شرعیست و این جمل
ثلثه را [illegible] از حرف عطف بجهة آنکه [illegible] تعدید نعم [illegible]
[illegible] شکر من احسانه و نیز بجهة نمط تعدید است ترک حرف عطف در قول او سبحانه الشمس والقمر آفتاب و ماه جاری میشوند
در بروج آسمان بحسبان بحسابی مقدر در بروج خود و آن مصدر است بمعنی حساب چون نقصان که بمعنی نقص است یا جمع حساب است چون شهاب و شهبان
و حذف فعل بجهة دلالت کلام است بر آن خلاصه کلام آنکه حق سبحانه مقرر فرموده سیر آفتاب و ماه را در بروج و منازل خود که اصلا از آن متجاوز نمی گردند [illegible]
الدوام والاستمرار بر آن حساب و طریق [illegible] میماند پس آفتاب قطع بروج می کند در عرض سیصد و شصت و پنج روز و ماه در مدت بیست و هشت روز و هر کدام از این حالت
تجاوز نمی نمایند و تخلف نمی کنند و تخصیص شمس و قمر بذکر بجهة آنست که آنها منشأ منافع کثیره اند چه بآن هر دو شناخته می شود فصول و اوقات و شهور و سنون
و سایر محاسبات و بآنها منسق و منتظم میگردد امور سفلیات و از جمله منافع آن شب و روز است که معظم امور است و در خبر است که [illegible]
[illegible] و بر ظاهر آفتاب نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الشمس بقدرته و [illegible] و بر باطن آن نوشته که لا
اله الا الله رضاه کلام و غضبه کلام و رحمته کلام و عذابه کلام مراد از این است که بکلام خدای راضی شوید و بکلام رحم کنید و بکلام او خشم کرده
نمایند یعنی باید که رضا و رحمت و غضب و تعذیب شما موافق اراده الهی باشد و بر ظاهر ماه نوشته شده که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق القمر وخلق
الظلمات والنور و بر باطن آن مرقوم گشته که خلق الله الخیر والشر فطوبی لمن اجری الله الخیر علی یدیه وویل لمن اجری الشر علی یدیه
و مراد آنست که او سبحانه خالق [illegible] و آلات شر است [illegible] خوشحال کسی که لطف الهی شامل حال او شده مرتکب فعل خیر است و وای بر شخصی
که [illegible] بجهة عظم انتفاع [illegible] بیان آن نموده در معرض امتنان [illegible] ایشان [illegible] ذکر کرده
فرمود که والنجم و گیاهی که بر زمین روید و او را ساقی نباشد [illegible] چون بعضی [illegible] والشجر و درختی که [illegible]

و او را ساقی نبود کمانی راست بایستد یسجدان سجده می کنند یعنی فرمان می برند خدا را بطبع و طوع در هر چه از برای آن مخلوق شده اند و اصلا از آن امتناع
نمی نمایند مثل فرمانبرداری ساجدان از اهل تکلیف و گویند سجود ایشان [illegible] و نزد اهل تحقیق سجود ایشان دلالت ایشانست بر آنکه خداوند قاهر
و مدبری هست که مستحق سجود است و بعضی گفته اند که ایشان را سجودی خاص است که ما را بر آن وقوفی و اطلاعی نیست چنانکه بر تسبیح ایشان علم نداریم کما قال
الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم و نزد مجاهد مراد بنجم کواکب اند و سجود ایشان طلوع آنهاست [illegible] و بدانکه حق نظم دو آیه [illegible]
باشد که و یجری الشمس والقمر و یسجد النجم والشجر یا الشمس والقمر بحسبانه والنجم والشجر یسجدان له تا این دو جمله مطابق ما قبل خود باشد لکن [illegible]
[illegible] آنکه وضوح آن مستغنی است از بیان [illegible] معلوم است که حسبان و سجود مقید [illegible]
[illegible] اجرام علوی و سفلی [illegible]
کشاف آورده که ترک عاطف در جمله اولی [illegible] چنانکه دانسته شد [illegible]
چون شمس و قمر از آیات سماوی اند و نجم و شجر از آیات ارضی پس بینهما من حیث التقابل تناسب [illegible] غالب آنست که سما و ارض [illegible]
مذکور می شوند [illegible] جریان شمس و قمر [illegible] سجود نجم و شجر [illegible] بامر الهی [illegible]
مناسبت باشد [illegible] والسماء رفعها و آسمان را برداشت بر بالای زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] ووضع المیزان [illegible] المیزان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الا تطغوا فی المیزان [illegible]
[illegible]
[illegible] واقیموا الوزن [illegible] بالقسط [illegible]
[illegible] ولا تخسروا المیزان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والارض وضعها [illegible] للانام [illegible]
[illegible]
[illegible] فیها فاکهة [illegible] والنخل ذات الاکمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والحب ذو العصف [illegible] والریحان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فبای آلاء ربکما [illegible]
[illegible] تکذبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علی ان لیس عدلا من کلیب — اذا طرد الیتیم عن الجزور — علی ان لیس عدلا من کلیب

اذا ما ضيم جيران المجير على ان ليس عدلا من كليب اذا رجف العضاة من الدبور و تران بر بطريق اينست تما ابنانا فرمود امده تا از هر نوع كلامی كه مستعمل
ايشان باشد از روی فصاحت در قران نيز از ان نوع توان يافت و در صحيح از جابر انصاری نقل كرده كه پيغمبر صلی الله عليه و اله اين سوره را نا اخر بر ما خواند و
بعد از ان فرمود كه چيست مرا كه شما را خاموش می بينم و جنيان از شما نيكوتر ميدادند جواب من هيچ بار نخواندم فبای الاء ربكما تكذبان را مگر كه ايشان در جواب
گفتند كه لا بشیء من نعمك ربنا نكذب فلك الحمد يعنی ما هيچ چيز از نعمتهای ترا ای پروردگار ما تكذيب نمی كنيم پس ترا ست ستايش خلق الانسان
بيافريد ادم را كه پدر انس است من صلصال از گل خشك كه از غايت خشكی صوت كند مانند گل پاره يعنی خزف و گل پخته كه چون
دست بر وی زنند اواز كند و نزد بعضی مراد جنس انس است باعتبار انكه اصل همه كه ادم است از صلصال است بعد انكه چون تخمير كرد ادم را از خاك لزج
بعد از انكه از گل چسبنده ساخته بود و از غايت طول مكث بو ناك گشته و متعفن شده بعد از ان از ان صلصال در ساختن پس اينجا خلاف اين ايات نباشد كه
خلقه من تراب خلقه من طين و من حماء مسنون من طين لازب و بيافريد جان را كه پدر جن است كه ان ابليس است و نزد بعضی خلق الجان
كرد جميع جنيان را من مارج از زبانه صافی بی دود من نار از اتش ذكر من نار بجهة بيان مارج است چه ان در اصل لغت بمعنی مضطرب است ماخوذ از مرج
بمعنی اضطراب يا بجهة انكه مراد بان اتش مخصوص باشد كقوله تعالی نارا تلظی و گويند مارج اتش است كه زبانه سرخ و زرد و سبز ان بيكديگر اميخته گردد بعضی
ملتبس و نيز ان ماخوذ از مرج الدين و الامر اذا اضطرب و اختلط و در بعضی از تفاسير منقولست كه مارج اتش ممتزج هوا كه از
هوای مشتعل گويند پس جان مخلوق شد از دو عنصر كه اتش و هواست و ادم از مرتبه شد از دو عنصر كه اب و خاكست چون اب و خاك هم ممزوج شوند از ايشان
گويند و چون هوا و اتش هم مختلط كردند از مارج خوانند و جنانكه تناسل در بشر بالقای نطفه است در جن تناسل و جن بالقای هوا است
انثی و جنيان را از پيش جان و ادم متشتت سال بوده فبای الاء ربكما پس بكدام نعمتهای پروردگار خود كه شما را از كل و جان
افريد و افضل مركبات و خلاصه مكونات و احسن مصورات كردانيد و ولت جنيان از اتش افريد تكذبان تكذيب و انكار مينمائيد رب المشرقين
خدای پاينده او هر دو مشرق است برای افتاب يكی مشرق صيفی و ديگری مشرق شتوی و رب المغربين و پروردگار دو مغرب برای ان نيز كه افتاب
و ديگری زمستان و در اختلاف مشرقين و مغربين انواع فوايد مندرجست از اختلاف فصول و حصول ثمرات و تعلق فايده و مع ذلك
افتاب موجب طلب معيشت است و بسيب ايشان و در تحقيق نزد بعضی مراد مشرقين و مغربين مشرق و مغرب شمس و قمر است و ذكر ان بجهة بيان نعم
ايشان بجهة انست كه متضمن فوايد بسيار و خواص بيشمار است و دلالت بر كمال قدرت حضرت ربوبيت فبای الاء ربكما پس بكدام از نعمتهای پروردگار
خود تكذبان بجحود می شويد و منكر می شويد مرج البحرين رها كرد و روان ساخت دو دريا را يكی شيرين و خوش مزه و ديگری شور و تلخ يلتقيان
در حالتی كه يكديگر می رسند و سطوح ايشان تماس می كنند و ان بحر فارس است و روم است كه در محيط بيكديگر ملتقی می شوند بينهما ميان ايشان هر دو
برزخ حاجزی است پرده از قدرت خدا يا مانعی از زمين حاجز كه بسبب ان لا يبغيان افزونی نمی جويند بر يكديگر و هيچ كدام بر ديگری غالب نمی شوند
و ممازجه و ابطال الخاصيت يكديگر نكنند بسبب حاجز عذوبت دريای عذب بموجه دريای ملح باطل نمی شود و گويند معنی انست كه ايشان هر دو بسبب حاجز
تا كه معبر بسته ما چاند غرق نمی شود و تشبه معنی انكه مناط ايشان بيكديگر دو دريا متعرضند فبای الاء ربكما
پس بكدام از اين نعمتهای پروردگار خود تكذبان تكذيب می نمائيد انكه بعضی از مناسخ عرب می نمايد و می فرمايد كه يخرج منهما
بيرون می ايد از اين دو دريا اللؤلؤ و المرجان مروارید بزرگ و خرد و گويند كه لؤلؤ و مرجان از بحر ملح حاصل می شود نه از
عذب پس بنا بر اين ايراد ضمير تثنيه بجهة انست كه خروج ان از ملتقی عذب و ملح است چون هر دو بهم مجتمع اند پس مخرج است هر دو و ديگر
انكه عادت عرب انست كه چون ذكر دو چيز كنند اگر در عقب كلامی مذكور می شود كه مناسب يكی است دون ديگری اسناد بهر دو می كنند بر سبيل توسع كما قال
الله تعالی يا معشر الجن و الانس الم يأتكم رسل منكم و معلوم است كه رسل از انس اند نه از جن و نزد بعضی ضمير راجع با باران و ابر و درياست چه حصول در از
قطره باران است كه در دهن صدف ميافتد و ابن عباس بحرين را بحر اسمان و بحر زمين تفسير نموده و فرموده كه اين هر دو تا الی بهم می رسند و ميان ايشان برزخ
كه مانع نزول دريای اسمان و صعود دريای زمين است و دريای فلاسفه قطرات بر دريای زمين ريخته می شود و بدهان صدف در می ايد و از ان لالی منعقد می گردد
و از ابن جريج منقولست كه در نيسان صدف از ته دريا بر دهن می ايد و دهن باز می كند هر قطره باران كه در او افتد مروارید شود و نيز لؤلؤ روايت كرده اند كه گفته از
بعضی ثقات شنيدم كه استخوان خرمائی در صدف بوده قطره باران بر ان امده منعقد شده از ان گوهر ان نسبتا بوده مروارید و استخوان بر حال خود مانده
گويند كه در نزد التقای بحرين حاصل می شود و عند مثل القاحست بسبب نخل و از غواصان نقل كرده اند كه لؤلؤ حاصل نمی شود مگر نزد ملاقات دريای
عذب و ملح يكديگر و خلق اين جواهر برای انست تا مردمان از ان او اين خوبی كنند و از بيع و شرای ان فوايد ببيند فبای الاء ربكما پس بكدام نعمتهای
پروردگار خود تكذبان تكذيب می كنيد و بدانكه اهل اشارت گفته اند كه مراد از اين دو دريا طاعت و معصيت نفس است و بينهما برزخ رحمت و عظمت
و لا يبغيان اشارت بانكه نفس بغی نكند بر معرفت دل اين عبث گفته كه مباحث او بسبب دو دنياست يكی دنيای اخرت كه هر كه متمسك بان شود از غرق
هلاك نجات يابد و ديگری دريای هلاك و ان دنياست كه هر كه بان متمسك شود بعرق و هلاك بشود و بينهما برزخ مواعظ الهيه است كه دل و روح بان متوسك شد
از هلاك نجات پيدا می شود چنانكه از دو دريای ملح دنيا مرجان بر می ايد از اين خالص دنيای عذب رحمت كه قرانست در عالم حلال و حرام بيرون می ايد
گفته اند كه اين هر دو دريا دنيا و عقبا است و بينهما برزخ قبرست تا يكی بر ديگری بغی نكند و نزد بعضی مراد دو دريا عقل است و دريای هوا و برزخ لطف حضرت
عزت و لؤلؤ و مرجان توفيق و عصمت و نيز بعضی محققان گفته اند كه مراد بحرين خوف و رجاست و قبض و بسط يا انس و هيبت و برزخ قدرتست علت و لؤلؤ
حالات صافيه و مرجان لطايف و ابنه و حضا كشف الاسرار گويد بحكم خوف و تحلف منه مسلمانان است و از ان گوهر و صفا قدم بر هر دو می ايد بر موضع
بسط خواص مؤمنان و از ان جواهر صدق و صحت زايد و فكر انس و هيبت انس و صفا زر است و از ان گوهر فنا و نمايد تا صاحبش در منزل بقا بيايد

اهل البيت مذكور است كه مراد از اين دو دريا علی و فاطمه است سلام الله عليهما كه يكی دريای علم است و ديگری دريای حلم است و ديگری دريای شجاعت و ديگر
دريای سخاوت و دوم دريای حيا و ديگری دريای عصمت است و برزخ ميان ايشان حضرت رسالت صلی الله عليه و اله لؤلؤ و مرجان كنايه از دو فرزند ايشان
حسن و حسين صلوات الله عليهما و بيرون نقش ظهيرالدين بن ابی سلمان فارسی مستجاب الدعوه گويند روايت كرده كه بحرين علی و فاطمه اند ميانشان يبغيان
پيغمبر است صلی الله عليه و اله و يخرج منهما اللؤلؤ و المرجان حسن و حسين و ثعلبی نيز اين اثبات نموده و سعيد بن جبير و شعبی از ابن عباس
روايت كرده كه مراد از مرج البحرين علی و فاطمه و بينهما برزخ لا يبغيان حضرت رسالت صلی الله عليه و اله و در بعضی روايات صلوات الله عليهم المحمد و بيرون يكی
از ابن عباس روايت كرده كه مراد از مرج البحرين علی و فاطمه است كه در ميان علی بن ابی طالب و فاطمه عليهما السلام و ابو الحسن و ابو محمد موده كه
واقع است كه هرگز منقطع نخواهد شد و از خروج لؤلؤ و مرجان از ايشان ابو الحسن و حسين صلوات الله عليهما السلام بر دو روايت حجت حجابه از ابی الحسن
بن المغيره مذكور است كه از سخا المنقولست سؤال كرده كه مراد از مرج البحرين بلقيان چيست فرمود كه مراد از بحرين علی بن ابی طالب و فاطمه است و از برزخ
حضرت محمد صلی الله عليه و اله و از لؤلؤ و مرجان حسن و حسين اند و از اين حديث صحيح و ديگر روايات معلوم می شود كه انحصار دارد در حضرت الهی و ديد
اصلا از الطاف نامتناهی و سعادات ديگر نيز در چه بمقتضای حديث ايشان از ظلمت ضلالت خلاصی حاصل شود و در ليعات انوار بنا و امثالهم این
از اين يكی از ظلمت ضلالت بسر منزل عفو و فلاح توان رسيد اعمش كه از طريق اهل سنت است حديثی كه از طريق اهل سنت استعمال بكند كه مراد
عبد الرحمن اسلمی شنيدم فرمود كه من از ابن مالك شنيدم كه گفت من از حضرت رسالت پناه صلی الله عليه و اله شنيدم كه فرمود كه اذا فقدتم الشمس
فتمسكوا بالقمر فاذا فقدتم القمر فتمسكوا بالزهرة فاذا فقدتم الزهرة فتمسكوا بالفرقدين فقيل يا رسول الله ما الشمس قال انا قيل ما القمر قال علی قيل ما الزهرة
قال فاطمة قيل ما الفرقدان قال الحسن و الحسين يعنی انس بن مالك می گويد كه من از پيغمبر صلی الله عليه و اله شنيدم كه فرمود كه هرگاه شما افتاب را نيابيد
پس بماه توجه نمائيد و اگر ماه مفقود باشد بزهره اقبال كنيد و اگر زهره را نيابيد بفرقدين متوجه شويد و چون ابن حديث بر زبان مبارك الحضرت جاری
شد صحابه گفتند مراد شما از اين افتاب چه و ماه و زهره و فرقدين چيست فرمود كه من بمنزله شمسم و علی بن ابی طالب بمنزله ماه و فاطمه بمنزله زهره و حسن
و حسين فرقدين شهرت ايشان و اين حديث حقيقت انجام مشعر است كه نجات از ظلمات گمراهی موقوفست بر اشراقات انوار ماه و زهره و مصابيح هدی
العباد متوسلان به اين اتيه است از ورطات هلكه مظلمه نجات محقق نخواهد گشت و علم ما قيل شعر بی خمسة اطفی بها حر الحجيم الحاطمة المصطفی
و المرتضی و ابناهما و الفاطمة و له الجوار و مر خدای راست يعنی مر او راست كشتيهای رونده المنشئات فی البحر كه بر داشته و بر افراشته است باد بانها
خود را در دريا يا ايشان كننده و ابتدا نماينده در رفتن يا پديد اينده و موجها دريا بسبب جاری شدن دران و حفص بفتح شين خوانده يعنی كشتيها بادبان بر كرده
برای بعضی گويند كه منشئات بمعنی مصنوعات است يعنی كشتيهائی كه ساخته شده و بمعنی مبتدأت السير يعنی كشتيهائی كه ابتدا كرده شده اند در سير
كالاعلام مانند كوهها در درازی و بلندی كه بزرگی و مانند ابنست انكه از مجاهد منقولست انكه كشتيهائی كه صاحب بادبانها
از منشئات گويند و انهائی كه بی بادبان است ان را اسم منشئات نمی شوند و خلق كشتی و روان كردن ان در دريا جهة انتفاع بندگان است از قطع مسافت بعيد
و اسباب و وقوع تجارات تعميم ملاك و اين از نعمتهای عظيم است فبای الاء ربكما پس بكدام از نعمتهای پروردگار خود تكذبان بتيغ می ولید كه
انكار ان می كنيد كل من عليها هر كه بروی زمين است از جن و انس و از انواع حيوانات بر جميع مركبات بنا على التغليب فان هلاك شونده اند و
كار ايشان فنا است و ابراد ضمير بدون ذكر مرجع انكه ارض است بجهة معلوم بودن انست و از بعضی اكابر علما منقولست كه چون خدای خواهد كه عالم فنی گردد
و نابود لا فی محل كه از افنای ايد و موجود شود همه موجودات از اجسام و اعراض فانی شوند اجسام بسبب اعراض و تبعيت اين فنا ضد جميع جواهر باشد
و در افنای همه موجود ملبس بنفسا كافی بود و بجهة ان لا فی محل باشد كه ضد محل است و بوجود او عدم جميع محال لازم ايد جهة صدد حاصل كه بوجود او فنا هر
ممكنات فانی شوند لعدم اختصاصه ببعض دون بعض و از عبد الله بن عباس مرويست كه چون ابن ايه نازل شد فرشتگان همه گفتند هلك اهل الارض و اهل
زمين هلاك شدند و چون اين ايه نازل شد كه كل شیء هالك الا وجهه بدانستند كه ايشان نيز هلاك خواهند شد و هيچ چيزی بصفت بقا متصف نخواهد شد
مگر ذات او سبحانه تعالی و يبقی و باقی ماند وجه ربك ذات پروردگار تو ذو الجلال كه صاحب عظمت و عظمت مطلق است يا كسيكه سزاوار
است كه او را از تشبيه صفات جليل و تنزيه دانند و الاكرام و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و كرم تام خود مر كرا كه مستحق ان باشد از انبيا
و اوليا و ساير اصفيا و تسميه ذات بوجه باعتبار انست كه جميع ممكنات بر جهة بدان اوردند و گويند كه وجه بمعنی رای و تدبير است يعنی خداوند مقرر جميع امور
است و معروفست كه اين هر دو اسم از اسماء عظام اوست سبحانه و لهذا حضرت رسالت صلی الله عليه و اله فرموده كه الظوا بيا ذا الجلال و الاكرام يعنی التزام نماييد
و مداومت كنيد بگفتن يا ذا الجلال و الاكرام و معاذ جبل گويد كه روزی حضرت رسالت صلی الله عليه و اله بر مردی بگذشت كه در نماز می گفت يا ذا الجلال و
الاكرام او را گفت دعا مستجاب است كه دعا تو حد اجابت رسيد و محمد بن كعب گويد كه حضرت رسول صلی الله عليه و اله بر سبيل امتحان از كعب الاحبار پرسيد كه
معنی اكرام ظاهر است جلال بچه معنيست گفت جلال نام فداي بقا و چنين يافته ام كه جلال نام بهشتی است محيط بعرش و عليه العزة فرمود مبدل كه اين هشتم او
هشتی كه بندگان در او باشند چه قدر و شان است گفت همه فصل ان راه جبرئيل نزد ابجال فرود امد و گفت يا رسول الله كعب الاحبار راست گفت و اين كه در اخبار
و بدانكه ذكر فنا در موضع عرض امتنان بجهة بعض انعام است كه بر ان مترتب می شود از اعاده حيات ابدی و انعام نعمتها و مسرات فبای الاء ربكما
پس بكدام از نعمتهای پروردگار خود كه شما را جزای او از فنا اعاده شود و بعد از ان بر بقا و سود دار الخلد در اكثر بهر است كردن قلب خود تا الحضرت
ارجوع كنيد بر جزای او تعمها و تكذبان تكذيب می كنيد يسئله سؤال می كنند او را ای جميع حاجات او را خواستار می شوند من فی السموات
و الارض هر كه در اسمانها و زمينهاست چه اهل همه اسمان و زمين بذات خود محتاجند در ذات و صفات خود پس اهل اسمان از او می خواهند هر چه متعلق بانها
باشد از طاعت و اهل زمين از او طلب می كنند انچه تعلق بدين و دنيا داشته باشد و همه از وی رحمت و مغفرت مسئلت می كنند و اجابت مر ايشان را كل يوم هو فی شأن

و در ملکی **هو فی شأن** [illegible]

[illegible]

سنفرغ لکم [illegible] **ایّه الثقلان** [illegible]

فبای آلاء ربکما تکذبان [illegible]

یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان [illegible]

فبای آلاء ربکما تکذبان [illegible]

شغل

[illegible] **فبای آلاء ربکما تکذبان** [illegible] **یرسل علیکما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران** [illegible]

فبای آلاء ربکما تکذبان [illegible] **فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان** [illegible]

فبای آلاء ربکما تکذبان [illegible] **فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان** [illegible]

فبای آلاء ربکما تکذبان [illegible] **یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام** [illegible]

فبای آلاء ربکما تکذبان [illegible] **هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها وبین حمیم آن** [illegible]

فبای آلاء ربکما تکذبان [illegible]

بطاعت و معصیت ثبات او معصیت ثابت ایمان و صادق از کفر و عصیان و از معن الطاف حضرت منانست پس متضمن نعمای جلیله باشد و بعد از ذکر وعید
بیان وعد میفرماید بقوله **وَلِمَنْ خَافَ** و برای کسیکه بترسد **مَقَامَ رَبِّهِ** از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب بجهة ان ترک معاصی نماید
جَنَّتَانِ دو بهشت است و این مثل قوله تعالی یوم یقوم الناس لرب العالمین و قوله لمن خاف مقام ربه یا انکه مراد بمقام قیام او باشد بر عباد کقوله
تعالی افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت یعنی معنی این باشد که کسیکه بترسد از انکه خدا شاهد و حافظ اعمال او است و بجهة ان بر معصیت جرأت ننماید اورا
برای دو جنت است و از اینجاست که صادق علیه السلام در تفسیر این فرموده که هر که بداند که حق تعالی افعال خیر و شر او را می بیند و اقوال او را می شنود
و بجهة این از معاصی مجتنب شود او را دو بهشت است یا مراد مقام خایف است نزد خدا بجهة حساب کقوله المعنیین و اضافه ان بر رب بجهة تفخیم و تهویل است یا انکه
مقصود خاف ربه باشد و لفظ مقام بنهج مبالغه مقحم است و اضافه باشد بجهة مبالغه هم چنانکه می گویند اخاف جانب فلان و فعلت هذا لمکانک و این دو
بهشت یکی جنت عدن است و دیگری جنت نعیم و گویند که یکی خایف انسی را بود و دیگری خایف جنی چه توجه خطاب بثقلین است یا یکی برای ادای طاعت
و دیگری برای ترک معصیت یا یکی برای خایف و یکی دیگر برای خدم و متعلقات او یا یکی از روی عدل و دیگری بر سبیل فضل کقوله تعالی للذین احسنوا
الحسنی و زیادة یا مراد جنت روحانی یا جنت جسمانی باشد و گویند جنتی از ذهب باشد و جنتی دیگر از فضه و نزد بعضی یکی از یاقوت سرخ و دیگری
از زبرجد سبز و مثال ان از کافور و عنبر و کلش از مشک اذفر یا هشت و دو لعل قصر و دیگری در خارج از هم چنانکه مشتهی انسان است و روایت
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که چون عمر عبد العزیز را بکشت یا گفتند که او نیز بسکر بود که و کیف یخاف سوء الله من لم یغبه سوء
طرفه حسن ابرهیم ادهم گفت سالی بحج میرفتم و از راه دور افتادم شخصی مهیب عجیب بدیدم از او بترسیدم و گفتم یا ولی الله اسلم انسی جواب داد که تو مؤمن
یا کافر گفتم مؤمن گفت در روغ می گوئی اگر مؤمن بودی از غیر خدا نترسیدی حاصل هر که در جمیع امور از خدای خایف باشد او را در اخرت دو بهشت دهند و در
موضع او دو ده کاو را دو باغ دهند از باغهای بهشت که یکی صد ساله راه باشد و میان هر باغ پیراهن خوش و حوران دلکش باشد **فَبِأَيِّ آلَاءِ**
رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها منعده می دهد برای ترک معصیت و ادای طاعت **تُكَذِّبَانِ** تکذیب می کنید پس وصف
جنتین می فرماید بقوله **ذَوَاتَا أَفْنَانٍ** یعنی این دو جنت خداوندان شاخها باشد و افنان جمع فن است که عبارتست از غصنه که از فروع شجر منشعب
شود و تخصیص این بذکر بجهة انستکه ان موجب اوراق و اثمار کثیره است و باعث حسن اشجار و منشاء امتداد ظل که مستلزم استراحت است و روایت از
عباس منقولست که افنان بمعنی الوان نعم است و بنابر این جمع فن است بمعنی نوع یعنی این دو بهشت خداوندان انواع نعمتها باشد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا**
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمل باشجار و اثمار یا مشتمل بر انواع نعم بینده عطا می فرماید **تُكَذِّبَانِ** انکار میکنید **فِيهِمَا** در این
دو جنت **عَيْنَانِ** دو چشمه است **تَجْرِيَانِ** که روان می شوند هر جا که بهشتیان اراده کنند در اعالی و منازل یا اسافل ان یکی تسنیم و دیگری سلسبیل و از حسن
و عکرمه نقلست که این دو چشمه لزلال باشد و در معالم اورده که یکی از ابصاف است و دیگری از شراب لذید و گویند منبع این هر دو این چشمه کوهیست که از
مشک اذفر است و از ابو بکر وراق روایت کرده اند که این دو جنت یا این هر دو چشمه کسی را باشد که دو چشم او ب وان از دو چشم او جاری باشد بجهة خوف
حضرت باری **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین چشمهای لذت شما روان کند **تُكَذِّبَانِ** انکار وجود
میورزید **فِيهِمَا** در این دو بهشت **مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ** از هر نوع میوه **زَوْجَانِ** دو صنف اند که متشاکل یکدیگر اند مانند تشاکل ذکور و اناث و بجهة
این است که برو جان تسمیه یافته اند و ان دو صنف یکی معروف است که در دنیا دیده باشند و دیگری غریب که ندیده و نشنیده باشند یا یکی تر و دیگری خشک چون
عنب و زبیب و رطب و تمر و غیر ذلک از ابن عباس مرویست که در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش و شیرین الا که در بهشت باشد حتی حنظل الا انست که حنظل هم
شیرین باشد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اصناف فواکه و اثمار بینده عطا می فرماید **تُكَذِّبَانِ** منکر می شوید
مُتَّكِئِينَ این حالست از ضمیر خاف چه من موصوله در معنی جمع است یا منصوبست بر مدح خایفان بتقدیر امدح یعنی مدح کنم اکه خایفانند در
جنتین در حالتیکه تکیه کنندگان باشند بر طریق پادشاهان یا انها که بر تسانند جمعی چند با سکه تکیه کنند کان باشند **عَلَىٰ فُرُشٍ** بر فرشهای بستها
بَطَائِنُهَا که استرهای ان **مِنْ إِسْتَبْرَقٍ** از دیبای محکم باشد و گویند که استبرق حریر چینی است که میان غلیظ و رقیق است یکی از کابر روایت کند
که بطاین از دیباست ظهایر ان از چه باشد فرمود که از نور و گفته اند که ظهایر ان از سندس است که دیبای رقیق است و نزد بعضی دیگر بطانه و ظهاره ان ان
جنسیست ظاهر و دیگری موجه بوده هر وجه که خواهند بیفکنند و نزد جماعتی دیگر ظهایر از ان دانسته در این ایه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم **وَجَنَى**
الْجَنَّتَيْنِ و میوه این دو جنت که چیده شود **دَانٍ** نزدیک است بهین بهشتی و جمعی که دست قایم و قاعد و مضطجع و نایم بدان می رسند مرویست که
تکیه کننده بر تختهای بهشت چون اراده میوه کند شاخهای درخت سر فرود اورده و انچه میوه که خواهد بدهن وی رسد پس از انجا بسته باز بدهن فرا کرد
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه نشانده و میوه های لذید لطیف دهد **تُكَذِّبَانِ**
انکار میکنید **فِيهِنَّ** ضمیر راجع است بالای معدوده از جنان و عیون و فرش و غیر ان یا راجع بجنان و عدم ذکر ان بجهة معلوم بودن نسبت یا راجع بجنتان
و جمع ایراد ان بصورة جمع بجهة اشتمال الجنتین است بر اماکن و قصور و مجالس یعنی در این اشیا معدوده یا در بهشتها یا در قصور و منازل این دو بهشت **قَاصِرَاتُ**
الطَّرْفِ کوتاه چشمان باشند یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران خود از ابن عباس منقولست که هر یک از این زنان
شوهران خود را گویند که بعزت پروردگار ما اری فی الجنة احسن منک فالحمد لله الذی جعلنی زوجتک و جعلک زوجی بعزت و جلال خدا که در بهشت هیچ
چیز از تو زیباتر نمی بینم شکر خدا را که ترا جفت من گردانید و مرا جفت تو و سهل بن عبد الله فرموده که هر که در دنیا چشم خود را بپوشاند از محرمات او را در اخرت
عوض ان قاصرات باو ارزانی فرمایند و این زنان قاصرات الطرف **لَمْ يَطْمِثْهُنَّ** نسوده باشند ایشان را یعنی دست بایشان دراز نکرده باشند و مجامعت
ایشان نبرده **إِنْسٌ** ادمیان **قَبْلَهُمْ** پیش از خایفان که در بهشت شوهران ایشان باشند **وَلَا جَانٌّ** و نه جنیان مراد انستکه حوریان که برای انسی مقرر

شده اند ایشان را نرسیده باشند که برای جن باشد و هم چنین جن نرسیده باشد بحوریان که برای جن مقرر کرده و این ایه دلیل است بر انکه جن مانند انس جماع میکنند هم چنانکه انس بهشتی
شود و ذکر جن برای مبالغه باشد هم چنانکه گویند جن و انس یا دواب نداده و مرغ انجا پرواز نتوانند کرد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که حوران بدین لطافت بیندگان ارزانی داشته **تُكَذِّبَانِ** تکذیب مینمائید و انکار مینمائید **كَأَنَّهُنَّ** گوئیا این حوران **الْيَاقُوتُ** یاقوت اند در
سرخی و صفا **وَالْمَرْجَانُ** و مرجان اند در سفیدی و روشنی مرویست که صفای حوران از صفای یاقوت و بیاض وجوه ایشان بیشتر باشد و ایراد لفظ مرجان که مروارید
صغیرست بر لؤلؤ که مروارید کبیر است بجهة انستکه بیاض و صفای ان زیاده از این کست و در نقل امده که ان المرأة من اهل الجنة لیری مخ ساقها من وراء سبعین
حلة من حریر کما یری السلک من وراء الیاقوت و بروایت دیگر امده کما یری الشراب الاحمر فی الزجاجة البیضاء یعنی حور که در بهشت هفتاد حله حریر پوشیده باشد
ساق او و در پس ان حله ها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید از درون یاقوت و در روایتی دیگر انستکه مانند شراب سرخ در ابگینه سفید و در خبر امده که زن
اهل دنیا نیز در بهشت مثل حوران باشند در صفا و طراوت بر ایشان بر ایشان ساعت با این صفت شوهران خود ملاقات کنند **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا**
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران با این زیب و بهاء تمام کرامت فرموده **تُكَذِّبَانِ** تکذیب می کنید و بعد از ان میفرماید **هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ**
ایا باشد پاداش نیکوئی کردن در عمل **إِلَّا الْإِحْسَانُ** مگر نیکوئی کردن در ثواب یا او استفهام در معنی نفی بجهة تقریر است یعنی نیست جزای نیکوئی
الا نیکی پس جزای طاعات بجنات است و مکافات شکر بزیاده و تقوی بفرج و توبه بقبول و دعا با اجابت و سؤال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف دنیا
با من اخرت و نفث بغث و در بحر الحقایق اورده که جزای فنای فی الله بقای بالله است انس روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از ان ایه
فرمود که هل تدرون ما یقول ربکم می دانید که خدای شما چه می گوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که می گوید هل جزاء من انعمنا علیه بالتوحید الا الجنة
جزای انکس که توحید را باو انعام کرده ایم مگر بهشت مراد توحید است و عمل کردن با نچه حضرت رسالت از نزد او سبحانه بیندگان رسانیده و لهذا قال ابن عباس فی
تفسیر هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد صلی الله علیه و آله الا الجنة و نزد بعضی معنی ایه انستکه نیست جزای انچه شما را کردیم
شما انعام کرده الا که احسان نمائید در حق او و شکر گذاری نمائید و از عیاشی با سناد خود از حسین بن سعید نقل کرده و او از عثمان بن عیسی و او از
بن سالم که او از ابو عبد الله سلام الله علیه شنیده که فرمود که ایه فی کتاب الله مسجلة انکار کردم خدا است که مرسل و مطلق است یعنی شامل جمیع عباد است
گفتند این کدام است یا ابن رسول الله فرمود که هل جزاء الاحسان الا الاحسان جرت فی الکافر و المؤمن و البر و الفاجر یعنی این ایه مطلقه این است که هر که
و کافر و نیکو کار و بدکار یعنی نیست جزای کار بد کردار مگر انچه مثل ان باشد از عذاب و عقاب و پاداش مؤمن نیکو کار نیست مگر انچه فراخور او باشد از ثواب
در روضه الجنان نقل از فرمود که هر که نیکوئی در حق کسی کند بر انکس لازم است که مکافات ان بدهد و اگر مکافات نتواند انستکه مثل انچه او کرده باشد در حق او بجا
اورد و اگر نتواند انکس مرتبه ای خواهد داشت او را پس یابد جزائی که احسن افضل او باشد در حق او بنقد نیم و از محمد حنفیه مرویست که این ایه مسجله المبر و
الفاجر مرسلست در حق نیکو کار و بدکار و مخصوص به نیکو کار نیست پس معنی مراد از ان ایه این است که کل من احسن احسن الیه و کل من اساء اسئ الیه یعنی هر که نیکوئی
کند نیکوئی کرده شود با او و هر که بدی کند بدی کرده شود با او **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام نعمه از نعمتهای پروردگار خود که احسان کرده شما را و اگر جزای نیکوئی
و سزای بدی با شما از بابت جزای نیکوکاری و بدکاری فرموده در شهرستان راحت افزای نیکو کاری قرار گرفته **تُكَذِّبَانِ** تکذیب نموده یا در می مانید **وَمِنْ**
دُونِهِمَا و از نزد بالا این دو بوستان دیگر است یعنی بیرون بوستان که موعودند برای خایفان **جَنَّتَانِ** دو بوستان دیگر است یعنی این دو بوستان دیگر است از پیش
بقصور و اماکن خایفان که در ان بوستانها دیگر داشته باشند بسبب انتقال ایشان از دو جنت اول باین دو جنت دیگر سرور و فرح ایشان متضاعف شود چه انسان
خواهد بود از ملال و کلال که لازم طبع انسانست و می تواند بود که دون بمعنی غیر باشد یعنی غیر از ان دو جنت دو جنت دیگر هست برای خایفان و نزد اکثر مفسران دون
بمعنی انحطاط مرتبه و فضیلت پس مراد انستکه فروتر و پست تر از ان دو جنت که نامزد خایفانست دو جنت دیگر هست برای کسانیکه در رتبه از ایشان کمتر و نازلتر
باشند و موید این است انچه در روایت واقع شده که دو بوستان اول از زر دست برای مقربان درگاه احدیت که سابقانند و این دو بوستان از نقره است برای اصحاب
یمین **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها نامزد بندگان می کند بر تفاوت درجات **تُكَذِّبَانِ** تکذیب می کنید و عیاشی با سناد
خود اورده از ابو بصیر که حضرت ابو عبد الله سلام الله علیه گفتم که فدای تو گردم مرا خبر ده از مرد مؤمن که او را در دنیا زنی مؤمنه باشد او در بهشت
ایشان تزویج یا ایشان نه فرمود یا ابا محمد خدای عادلست و حکیم هرگاه که مرد افضل از زن باشد او را مخیر سازند در تزویج پس اگران زن اختیار کند از جمله زنان
وی باشد و هم چنین اگر زن بهتر از مرد باشد او را مخیر گردانند در تزویج پس اگر شوهر خود را اختیار نماید زوج او باشد بعد از ان فرمود که لا تقولن الجنة
واحدة مکوئید که بهشت یکی است که حق سبحانه فرموده که و من دونهما جنتان و لا تقولن درجة واحدة و مکوئید که جنت یکی است و یکدرجه و یکمرتبه است زیرا که
حق سبحانه فرموده که درجات بعضها فوق بعض تفاضل بقدر مراتب اعمال است گفتند یا رسول الله چون مؤمنان در بهشت بعضی ارفع از بعض دیگر باشند پس
اگر اراده ملاقات یکدیگر داشته باشند چگونه میسر شود فرمود انکه فوق او باشد تواند که بمنزل او هبوط کند و انکه تحت دیگری باشد نرسد و او که
بمنزل او صعود نماید زیرا که شایسته امکان نباشد لیکن هرگاه مبنای ملاقات یکدیگر داشته باشند هم ملتقی شوند بر مواضع نیکو و علاء بن سیابه گوید که
ابو عبد الله را گفتم یا ابن رسول الله فرزندان از مواعظ تعجب کنند که قومی از دوزخ بیرون ایند و به بهشت روند و در انجا اولیاء الله باشند فرمود که لاحول
سبحانه فرموده که و من دونهما جنتان لا بخدا سوگند که ایشان اولیاء الله نباشند گفتم ایشان کافر باشند فرمود که اگر کافر می بودند به بهشت نمی رفتند گفتم پس
مؤمن مرده باشند فرمود که بخدا سوگند که اگر مؤمن می بودند به دوزخ نمی رفتند لیکن میان حال باشند مراد حضرت انستکه از افاضل و خیار اهل ایمان نبوده باشند
بعد از ان وصف این دو جنت میکند و می فرماید که **مُدْهَامَّتَانِ** یعنی این دو بهشت سیاه سبز باشند و از غایت سبزی بسیاهی زننده باشند
برانکه غالب در این دو بهشت نباتات و ریاحین منبسط بر وجه زمین و غالب در ان دو بهشت دیگر اشجار و نواکه **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا** پس بکدام از
نعمتهای الهی خود که چنین بوستانهای سبز و خرم که موجب روشنی چشم است شما اعطا میکند **تُكَذِّبَانِ** تکذیب می نمائید **فِيهِمَا** در این دو بهشت

عَیْنَانِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتَانِ جوشنده بر جهیدن که در وقت بر جوشیدن سنگ ریزها و ریگها که در حوالی آن بوده باشد بر هوا اندازد و ابن عباس
بر نضاخت را بیّن میان این جنت و دو اول و دلالت می کند بر قلت مرتبه این دو چشمه نسبت بدو چشمه که قبل ازین گذشت و از ابن عباس است آنچه بعد از این بستد از ابن عباس
منقولست که این دو چشمه از اصل بهشت جوشند بمشک و عنبر و کافور برای اولیای خدا و نزد بعضی دیگر از انواع خیرات و بنابر قول ابن عباس که این چهار بهشت از
برای جامعانست ذکر این صفت بجهة تنبیه است بر اتصاف حسن این جنتین فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین دو چشمه را ایشان
لیشما امید هند تُکَذِّبَانِ تکذیب می نمائید فِیهِمَا فَاکِهَةٌ در این دو بهشت میوهای بسیار است وَنَخْلٌ و خرمابنان وَرُمَّانٌ و انارها
تخصیص خرما و انار بذکر با آنکه در تحت فواکه مندرجند بجهة تفضیل و مزیة آنها است بر سایر فواکه و از این قبیل است قوله و ملائکته و رسله و جبریل و میکائیل
وجه تفضیل و مزیت آنهاست که خرما با وجود تفکه غذائیه نیز دارد و انار با آنکه فاکهه است متمر و دوائیه نیز هست بخلاف فواکه دیگر و احتجاج ابو حنیفه بر این آیه بر آنکه
شخصی که سوگند خورده باشد که فواکه نخورد اگر خرما و انار تناول کند حانث نمیشود بجهة آنکه مخصص تفکه نیستند باطل است زیرا که عرفا اطلاق اسم فواکه بر
آنها می کنند و احکام شرع متفرع بر اسما اند و نجاح از یونس نحوی که از قدمای نحویین است نقل کرده که النخل والرمان لفضل الفواکه و بعد از آن گفته که افضل
بودن آنها از فواکه بجهة فضل آنها است و در خبر است که درختان بهشت از اصل شاخ تا سر شاخ اثمار منضود باشد یعنی میوها بر آن چسبیده باشد و هر دانه
از این میوها مثل سبوئی باشد و هر که از آن بچیند فی الحال در موضع آن دیگری بدید آید و خوشهای انگور و دانه گز باشد ابو سعید خدری از رسول
روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون شب معراج مرا باسمان بردند درختهای انار دیدم هر اناری چون شتر مقتب و مرغانی چون شتران بختی گفتم برادر ایشان را دیدم از
او پرسیدم که تو از آن کیستی گفت از بنی حارثه و بر این بشارت دادم و در بهشت چیزها دیدم که هیچ چشمی آن ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ بشری نه
گذشته فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین میوها بسند کان کرامت میفرماید تُکَذِّبَانِ تکذیب می نمائید فِیهِنَّ
در این چهار بهشت خَیْرَاتٌ زنانی باشند که فاضلات الاخلاق و الخصال حِسَانٌ نیکوان در صورت و جمال یعنی بحسن خلق آراسته و بحسن خلق آراسته
و اینکه بعضی مفسران چنین تفسیر کرده اند که ایشان زنانی اند که نه بد زبان و هرزه گوی و متسلط و تباذ و تکرر و نابکار و منعفنة الجلد باشند و نه شوهر ایشان بد
نگنند و موی شوهر ان نباشند بعریف بالازم است زیرا که زنانی که حسن الخلق و الخلق باشند از این صفات مبرا باشند بلکه از جمیع اوصاف سیئه معرا و مبرا اند و نزد بعضی
خیرات بمعنی مختار است یعنی زنان برگزیده و این نیز لازم تفسیر اولست فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را از حوران عطا
فرماید همه نیکو صورت نیکو سیرت تُکَذِّبَانِ انکار می کنید و بدانکه خیرات مخفف خیرات است که جمع خیره است به تشدید یاء و می تواند بود که جمع خیر باشد که
افعل تفضیل است زیرا که خیر بمعنی الخیرات او المثنیه و جمع میکنند و میگویند خیرون و خیرات و در بعضی تفاسیر مذکور است که زنانی که متصف باین صفات
زنان اهل دنیا باشند که ایشان در جنت از ازواج خود شوند و ایشان در حسن خلق و خلق از حوران در پیش باشند و از عقبة بن عبد الغافر نقل کرده اند که حوران
بهشت دستهای یکدیگر بگیرند و باواز خوش و صوت دلکش بر وجهی که هیچ کس مثل آن آواز لذیذ نشنیده باشد و گویند نحن الراضیات فلا نسخط ابدا نحن
المقیمات فلا نظعن ابدا نحن خیرات حسان خلقنا للازواج الکرام ما خوشنودیم که هرگز خشم نگیریم ما مقیمانیم که هرگز از اینجا نرویم ما آراسته ایم بخصال و جمال و محلی
شده ایم برای فرمان بزرگوار و از عائشه مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون حوریان ندا در دهند زنان مومنه گویند نحن المصلیات
و ما صلیتن نحن الصائمات و ما صمتن نحن المتصدقات و ما تصدقتن نحن المتوضئات و ما توضئتن ما نماز کردیم و شما نه کردید و ما روزه داشتیم و شما نه و ما
صدقه دهندگانیم و شما نه و ما وضو سازندگانیم و شما نه بعد از آن فرمود که والله غلبهن بخدا سوگند که ایشان بر حوریان غالب باشند در حسن خصال و زیب
جمال و نیز در آن چهار بهشت باشند حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران باز داشته شده یعنی پنهان کرده شده فِی الْخِیَامِ در خیمها یا حوران که چشم
خود را مقصور داشته باشند بر ازواج در خیمها که از درهای مجوف باشد از ابن مسعود نقل کرده اند که هر یکی از خیمه باشد که طول آن شصت میل باشد و مروی
از حضرت رسالت که الخیمة درة واحدة طولها فی السماء ستون میلا فی کل زاویة منها اهل للمومن لا یراه الآخرون یعنی در بهشت خیمه از یک در باشد که طول آن
در آسمان شصت میل باشد در هر کنجی از آن خیمه زنی باشد از برای مومن که غیر آن مومن کسی دیگر او را نه بیند و از ابن عباس روایت است که الخیمة درة مجوفة فرسخ
فیها اربعة آلاف مصراع من ذهب خیمه از یک در مجوف باشد یک فرسخ در یک فرسخ در آن چهار هزار در باشد از طلا و در روایتی دیگر چهار صد هزار و انس روایت کند از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که شب معراج در بهشت نهری دیدم که در اطراف آن خیمها از مرجان بود و از آن خیمها ندائی رسید که السلام علیکم یا رسول الله
گفتم ای جبرئیل این ها چه کسانند گفت حور العین اند که از پروردگار خود اذن طلبیده اند تا بر تو سلام کنند بعد از سلام گفتند که نحن الخالدات فلا نموت ابدا نحن
الناعمات فلا نبؤس ما همیشه در بهشت باشیم که هرگز نمیریم و ما با ناز و نعیم که هرگز درویشی ما را راه نداشته باشد و ازواج مردان کرام الله بعد از ذکر این حدیث
این آیه را تلاوت فرمود که حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ و نیز انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که اگر یکی از آن حور العین آب دهن در دریا اندازد تمام
آب شیرین گردد از شیرینی آب دهن او و نزد بعضی مراد بخیام خانهاست و بعضی دیگر تخصیص این بحجلها کرده اند و حجله خانه بود آراسته برای عروس و داماد
فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه بهشتیان می دهد تُکَذِّبَانِ منکر می شوید لَمْ یَطْمِثْهُنَّ مس نکرده ایشان را
نسوده و نسوده و تلف نکرده إِنْسٌ هیچ آدمی قَبْلَهُمْ پیش از اصحاب بهشت که شوهران ایشان باشند وَلَا جَانٌّ و نه جنیانی دست بر ایشان سوده اند بلکه همیشه
همه بصفت بکارت منتسم باشند و خودانی که قبل از این مذکور شدند و ذکر اصحاب جنتین که مثل از این گذشت السب بر فرجع مثلهم و صاحب طرز می اورد
که تکرار این آیه اشعار است بر آنکه صفت حور مقصورات در خیام همچو صفت قاصرات الطرف است فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار
خود که ازواج ابکار نامزد اهل بهشت می کند تُکَذِّبَانِ تکذیب می کنید مُتَّکِئِینَ نصب بر اختصاص است یا بر حال یعنی هم اینکه گذشت یعنی اصحاب جنتین
مختص اند باینکه تکیه کنندگان باشند یا اصحاب دست راست در بهشت باشند در حالتی که تکیه کنند کالشد عَلَیٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشهای رفیعه که سبز
باشند یا بر بالشهای سبز وَعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ و بساطهای قیمتی که در نهایت زیبائی و نیکوئی باشد یا جامهای منقش که در هیچ خیر که باشد فَبِأَیِّ

آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را باین کرامتها نوازش میفرماید تُکَذِّبَانِ تکذیب مینمائید بدانکه رفرف جمع رفرفه است
که بمعنی وساده یا نمرقه است و یا نوعی است از بساط و یا دامن خیمه و گویند که آن جامه ایست که عریض باشد و تعبیه دیگر گفته که رفرف بمعنی ریاض جنات است
مرغزارهای آن و نزد ابن عباس بمعنی مجالس آن و عبقری بساط است یعنی متاعی که منسوبست بعبقر و نزد عرب آنست که آن بلد جن است و هر قماشی که غریب و عجیب
باشد نسبت بدو دهند و در این مقام اسم جنس است لهذا صفت او جمع واقع شده بجهة حمل آن بر معنی و نزد مجاهد عبقری بمعنی دیباجست و نزد حسن اسم جمع است
و از خلیل روایت کرده اند که هر جلیل استاز اعتقری گویند خواه جامه باشد یا غیر آن تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ بزرگست نام پروردگار تو از حیثیت دلالت
آن بر مسمی متصف بصفت عظمت و بزرگی باشد پس بزرگی ذات او در چه مرتبه خواهد بود و نزد بعضی اسم بمعنی صفت است یعنی بزرگ بوده است صفات او و بنجیح
و گویند که ذکر آن بر طریق انجام است تا اشاره باشد بانکه هیچ کس از عظمت ذات او نشان نداده و نتوانند داد و بعضی چنین تفسیر کرده اند که حقیقة البرکة
فی اسم ربک فاطلبوا البرکة فی کل شیء بذکر اسمه یعنی بزرگ و کثیر برکت باسم پروردگار تو پس طلب کنید برکت را در هر امری بذکر او سبحانه و لهذا در حدیث
واقع شده که کل امر ذی بال لم یبدأ فیه باسم الله فهو الابتر یعنی هر کار بزرگی که در اول آن ابتدا بنام خدا نکنند ابتر شود و با خر نرسد و بعضی دیگر بر این آیه استدلال
نموده اند که اسم او سبحانه منزه است از هر بدی یعنی جمیع نامهای او سبحانه اسماء حسنی اند ذِی الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ خداوندی که او را تأنی است
در جمیع خلائق که مستلزم کمال ذات او است و مبراست از هر صفتی که موجب نقص عزت و کبریای او است و اکثر اهل تحقیق برآنند که جلال اشارت بصفات
قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس ذی الجلال و الاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد و قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که الظوا بیا
ذا الجلال و الاکرام مؤید این قولست سُورَةُ الْوَاقِعَةِ مکیست مگر آیه و تجعلون رزقکم انکم تکذبون که نزد ابن عباس و قتاده مدنیست و گویند آیه
ثلة من الاولین و آیه افبهذا الحدیث انتم مدهنون در آن سفری که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از مکه بمدینه می آمد نازل گشته و عدد آیات آن نود و
نه است نزد حجازی و شامی و نود و شش نزد کوفی و اختلاف در چهار آیت است و اصحاب المیمنه و اصحاب المشامه و اصحاب الشمال این هر سه آیه غیر کوفی است فاصحاب
المیمنه غیر کوفی و مدنی الاخر و انا انشأناهن انشاء غیر بصری فی سموم و حمیم غیر مکی و کانوا یقولون مکی و آباؤنا مکی و مدنی الاخیر موضونة حجازی
کوفی و حور عین کوفی و مدنی الاول و اصحاب الشمال عراقی و شامی و الاخرین غیر شامی و مدنی الاخیر لمجموعون شامی و مدنی الاخیر و روح و ریحان شامی و از
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سورة الواقعه را قرائت نماید در نامه اعمال او بنویسند که او از غافلان نیست و از مسروق
روایتست که هر که خواهد بداند بناء خلق اولین و آخرین و بناء اهل جنت و بناء اهل نار و بناء دنیا و آخرت را باید که قرائت سورة الواقعه کند و مرویست که عثمان
بن عفان روزی از روزها بعیادت عبد الله مسعود رفت در مرض موت وی از او گفت که از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفت چه آرزو داری گفت رحمت پروردگار
خود گفت طبیب را بیاورم تا معالجه تو مشغول شود گفت الطبیب امرضنی گفت امر ایشان کرده طبیب مست گفت عطیه بتو انعام کنم جواب داد وقتی که محتاج بودم منع
عطا می کردی و الحال که از آن مستغنیم عطاء فی کف گفت بدختران تو عطیه دهم گفت ایشان از احتیاج نیستند زیرا که سورة الواقعه را تعلیم ایشان کرده ام و ایشان
بر قرائت آن مداومت می نمایند و از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که در شبی این سوره را بخواند هرگز درویش نگردد و عیاشی باسناد خود از زید شحام
روایت کرده و او از حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه که هر که در شب جمعه این سوره را بخواند بیش از آنکه خواب کند فردا که بخدا تعالی ملاقات نماید روی او چون ماه شب
چهارده باشد و ابو بصیر از ابو عبد الله سلام الله علیه نقل کرده که هر که در شب جمعه این سوره را بخواند خدا تعالی او را دوست گرداند و محبت او را در دل جمیع
خلایق افکند و هرگز در دنیا بدی و درویشی نه بیند و از آفات دنیا دنیوی و اخروی محفوظ شود و از رفقای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد و چون
حضرت عزت ختم سورة الرحمن نموده بصفت حسنه قیامت و جنت نموده تا مثل و نظیر یکدیگر باشند فرمود سورة الواقعه
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ إِذَا وَقَعَتِ
الْوَاقِعَةُ یاد کنید چون وقوع یابد ساعت واقع شونده مراد قیامت است یعنی چون حادث شود قیامتی که محقق الوقوع است و تعبیر از آن بواقعه
از جهت آن می تواند بود که این جمله ظرفیه در این تقدیر باشد که کانت کیت و کیت اذا وقعت الواقعه یعنی حالات چنین و چنین واقع شود وقتی که قیامت قائم گردد
با آنکه متعلق او جمله باشد که بعد از او است و هو قوله لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا کَاذِبَةٌ همچنانکه می گویند یوم الجمعة لیس لی شغل فیه یعنی وقتی
که قیامت واقع شود نباشد در حین واقع شدن و حادث گشتن آن نفسی که دروغ گوینده باشد بر خدا یا تکذیب کننده باشد همچنانکه الحال اکثر نفوس
کاذب و تکذیب کننده اند زیرا که در آن روز هر نفسی که باشد مومن و صادق و مصدق باشد کقوله تعالی لا یومنون به حتی یروا العذاب الالیم و قوله فلما راوا
بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و قوله و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تأتیهم الساعة بغتة و بنابر این معنی لام لو فیها مثل لام بالبتی قدمت لحیوتی
یا وقتی که وقوع یابد قیامت نباشد واقعه از آن نفسی که تکذیب کننده آن باشد و گوید که قیامت واقع نشده همچنانکه نفوس کثیره قبل از وقوع آن تکذیب
آن میکنند و می گویند که قیامت واقع نخواهد شد یا بجهة واقعه آن هیچ نفسی نیست که کاذب آن باشد و نفی لام یا بلکه هر که از آن خبر دهند صادق آمد
و نزد بعضی کاذبه صفت مصدر است و معنی اینکه نیست مر واقعه از اقضیه کاذبه چه صحت وقوع آن بدلایل سمعیه و عقلیه ثابت گشته و نزد جماعة دیگر
صفة نفخه اخیره است که شدید و قوی در آن وقت واقع شود پس معنی آنست که نباشد نزد واقع شدن قیامت نفخه کاذبه بلکه آن نفخه مصدق حدوث قیامت باشد
و گویند که کاذب مصدر است بمعنی تکذیب چون عافیه که مصدر معافات است و معنی نیست مر حادث شدن و ظاهر شدن آن کذب بلکه حدوث و ظهور آن حق
و صدق و برای وقوع آن هیچ دروغی موجود نیست و صاحب کشاف آورده که می تواند بود که این قول مأخوذ باشد از قول عرب که کذبت فلانا نفسه فی الخطب
العظیم یعنی دروغ گفت به فلان نفس او در امر عظیم و هایل و ابراز دو قوی میگویند که نفس تشجیع و شجاع خود کند بر مباشرت آن امر و گوید که او را طاقت این امر
داری بلکه زیاده از آن پس متعرض آن شو و نا اندیشه دار چون بر یک از امر شدید طاقتان نبا و در عاجز و جبان فرو ماند پس بنابر این مراد حق سبحانه در این قول
آنست که هیچ نفسی نباشد که با صاحب خود گوید الیقین نزد عظایم امور با او امور کننده باشد یعنی تحمل طاقت او بر امر عظیم و در نظر او ببالا بعید زیرا که جمیع نفوس در

از بند در کالعجز و مذلت باشند کما قال الله تعالی کالفراش المبثوث و فراش مثلی است از برای ضعف عجز و غرض از اخبار این امر که در نهایت شدت و عظمت است تا
مردمان است را استعداد و تهیه اسباب از برای این و تنبیه بر عظمت شده از روز محشر مابه بقوله خافضة یعنی قیامت فرو برنده است و پست کننده
قومی را که در دنیا مرتفع بوده باشند رافعة بر دارنده و بلند کرداننده جماعتی که در دنیا عالم منخفض باشند چه بر زد وقوع واقعات عظیمه حادثات شدید
مردمان منخفض میکرد و مدنوا زل و ضعیف می برند بکر از ایشان مرتفع می شوند بمراتب رفیعه یا ذکر این قول جهت بیان احوال اشقیا و سعدا باشند دار و رثا منخفض
رفع بقیامت بر سبیل مجاز است یعنی حشر حادث و وقت ساعت قیامت خافض اشقیا است باسفل السافلین اندو عدل جوار سعدا است باعلی علیین اندو فضل الہی
دوا رو واهل شقاوت و نفاق منخفض باشند بنوازل منخفضه وارباب اخلاص و وفاق مرتفع بدرجات عالیه یا ایراد این جهت بیان ازالة اجرام باشد از مقار خود یعنی
روز قیامت خافض بعضی اشیا است و رافع بعضی دیگر چه در آن روز سماوات از مرتبه خود منزل بسفلی کنند و کواکب منکب و منتشر کردند و جبال از اماکن خود کنده
کشته مانند سحاب جابجا در جو هوا مرتفع و منتشر شوند و ارضین از جای خود منزلزل گردند کما قال الله تعالی اذا رجت الارض رجا یعنی یاد کنید
چون بجنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت بر انوجه که جمیع ابنیه و جبال که فوق آن باشد منهدم کردد و جمیع مردمان که بر مکان باشند بسمت فنا پذیرند
و همه مردمان از تو پیرون افتند از ظرف بدل ظرف اول است و می تواند بود که متعلق باشد بخافضه و معنی اینکه قیامت خافض و رافع مردمان باشند در انوقت که
متزلزل شود و بست الجبال و دبنه و دیزه و پاره پاره شوند جبال بستا دبنه شدنی یا رانده شوند از اماکن خود چه بس در لغت بمعنی خود و مرکرده
و راندن هر دو آمده و معنی قول اخیر است قوله تعالی و سیرت الجبال فکانت سرابا اول قول ابن عباس و مجاهد و مقاتل است و ثانی قول کلبی و نزد حسن مراد از بس
قلع است که بمعنی قلعش کما قال الله تعالی و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا یعنی برکنده شود کوهها از جای خود فکانت پس باشند هباء
غباری که دیده می شود باشعه آفتاب یعنی که از روزنه تابد منبثا پراکنده شده و منتشر کشته و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه منقول است که
کوهها در آن روز مانند کرد می شوند که از سم چارو ابر خیزد و کنتم و باشید شما ای مکلفان در آنوقت ازواجا ثلثة اصناف سه گونه هر صنفی
نعبیر ازو صنایع جهت آنست که هر یک صنفی را که بعضی از آن با بعضی دیگر باشند یا بر خی از آن یا بر خی دیگر مذکور شوند از واج می گویند آنکه تفسیر اصناف ثلثه می فرماید
بقوله فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة پس یاران دست راست چه کسانند یاران دست راست یا ایراد استفهام و ذکر ظاهر در مقام ضمیر
برای تعجب از تفخیم شان ایشان در وصف پس ایشان در وصف اصحاب منزله سنه اند این ماخوذ است از قول عرب که فلان منی بالیمین و این کلام وقتی گویند
که وصف شخصی نمایند بر فعت و منزلت جهت یمن ایشان است یا از یمن اشتقاق کرده اند پس مراد با صحاب یمن اصحاب یمن اند چه سعد
جهة طاعت میمون و مبارک اند بر نفسهای خود از ابن عباس منقولست که ایشان جماعتی اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم بر دست راست وی بوده یا کروهی که
نامه اعمال در روز قیامت بدست راست ایشان دهند یا کروهی اند که مسکن ایشان در یمین عرش باشد چه در روایت ثابت کشته که جنت بر دست راست عرش است و یا
کسانی که با یمن و برکت باشند و اصحاب المشأمة ما اصحاب المشأمة و یاران دست چپ چه کسانند اصحاب دست چپ در اینمقام ذکر اسم
در موضع ضمیر جهت تعجب است از دنائت حال و شآمت مآل ایشان پس اصحاب منزلت دنیه اند این ماخوذ است از قول عرب که فلان منی بالشمال
در وقتی که وصف کسی کنند بصفت دنائت و این بواسطه تشأم ایشان است بشمال و از اینجاست که شمال را شومی می گویند پس مراد با صحاب مشأمه اصحاب شوم اند
چه اشقیا بسبب کفر و معصیت شوم و نا مبارک اند بر نفسها خود و از ابن عباس مرویست که ایشان جماعتی اند که بوقت اخراج ذریه در جانب شمال آدم بوده اند یا
کروهی که نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان بر شمال العرش باشد چه در اخبار وارد گشته که دوزخ در جانب چپ عرش است و بعد از بیان
صنفین بتبیین صنف ثالث می فرماید بقوله و السابقون یعنی که پیشی کیرندکان با یمان و طاعت بعد از ظهور حق بدون تلبث و توانی در آن السابقون
کسانی که حال ایشان را تو واضح و مآل ایشان را تو لایح پس احتیاج بنا احوال ایشان باشد و این مثل قول ابو النجم است که و شعری شعری یعنی شعر من
همان است که تو منتهی شده و قصاید بلاغت آن بتو رسیده پس ایراد این کلام بر قول السابقون السابقون که مستلزم تغییر اسلوب کلام اول است
جهة اشعار است با آنکه امر سابقون محقق و معلوم است و احتیاج ایشان بهایی که در وصف آن ابهامی است دانسته نیست نزد بعضی معنی آنست که سابقان در ایمان
و طاعات پیشی کیرندکانند بر اقوام خود بجزیل ثواب و رحمت و پیش روان بدخول جنت با عظم کرامت و اعلای مرتبه و در بعضی روایات آمده که سابق کسی است که
در حداثت سن بفعل خیر اقدام نماید و بدان مداومت نماید تا از دنیا بیرون رود و مقتصد کسی که در اوایل عمر مشغول باشد بمعصیت و خطیئت و طول غفلت
و بعد از آن تایب شود و صالح شمال آنکه اول عمر تا آخر عمر بفسق و فجور و اشتغال نموده باشد و نزد ابن عباس سابقون جماعتی اند که بهجرت سبقت کرده اند
بر خود و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه منقولست که ایشان کسانی اند که پیشی کرفته اند بصلوة خمس و پیش از همه کس تکبیر اول از نماز
نموده و نزد ضحاک سابقان پیشروان اند بصف جهاد و از سعید بن جبیر نقل کرده اند که مراد سبقت است بتوبه و اعمال خیر و بعضی گفته اند که مراد انبیا و حضرت رسالت
و سایر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین یا اهل قرآن یا آنکه بکعبه نماز گذارده باشد و ابن کیسان گفته که مراد سبقت است در جمیع ماموراث الهی و گویند
مراد سبقت در حیازة علوم و فضایل و کمالات است و از عروة بن زبیر نقل کرده اند که تقدم و انقیاد بنجو رسید با عمال خیر از شما و از جمیع مردمان تمه
دار تو میشویند در آنکه جامع اینهمه ابواب درات عالی سمات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه است که سبق او باسلام و ایمان جمیع علما و
اتفاق است و ازین حال اول شخصی که تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نموده و ایمان آورده آن حضرت بود و از زنان اول کسی که بآن حضرت ایمان آورد
خدیجه کبری بود و بعد از آن ابو ذر غفاری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت خطاب با امیر المؤمنین کرد و فرمود که یا علی انت اول من آمن بی و اول من
یصافحنی یوم القیمة و انت الصدیق الاکبر و الفاروق الاعظم یفرق بین الحق و الباطل و انت یعسوب المسلمین و المال یعسوب الظالمین اما دلیل سبق و نماز
قول حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که صلت الملائکة علی و علی علی سبع سنین لانه لم یرفع صلوة الی السماء الا منی و من علی یعنی ملائکه مدت
هفت سال صلوات فرستادند بر من و بر علی بنا بر آنکه در آن مدت نماز هیچ کس از زمین مرتفع نشده الا از من و علی اما سبق او در جهاد بر هیچ کس پوشیده نیست

باجماع جمیع امت کسی که بدو قبله نماز کذارد با حضرت رسالت او بود و معاهدی چند از تابعان وی اما وفور فضل و علم او بهمین قدر کافی است که فرمود سلونی
ما دون العرش و مرویست که روزی اوصیا کالات امیر المؤمنین صلوات الله علیه از عبد الله بن عباس پرسیدند فرمود که والله هو احد الثقلین سبق الثقلین
و صلی بالقبلتین و بایع البیعتین و اعطی السبطین و رد له الشمس مرتین بعد ما غابت عن الثقلین و جرد السیف تارتین و هو صاحب الکرتین و مثله
فی الامة کمثل ذی القرنین و ذلک مولای علی ابن ابی طالب علیه السلام تحقیق آنکه علی بن ابی طالب یکی از ثقلین است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حین
وصیت فرمود که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و او سابق بود بر همه کس باعتراف کردن و اذعان نمودن بتوحید و نبوت و نماز کذارد بقبله با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که آن بیعة العقبة است و بیعة الشجرة و او را دو سبط داده اند یک سبط علم و یک سبط جسم و دو نوبت آفتاب از برای او باز کردانیدند
بعد از آنکه از چشم غایب شده بود و دو نوبت تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل و دوم برای تاویل و خداوند دو کرت و رجعت بود پس مثل او در این امت
عزیز مثل ذو القرنین است و این شخص که بنعوت مذکوره منعوت و بصفات مزبوره موصوف مولای من است علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله
از ابو جعفر سلام الله علیه منقولست که سابقون چهار اند هابیل مقتول که پسر آدم است و حزبیل که مؤمن آل فرعون است و حبیب نجار که مؤمن آل یاسین است
علی بن ابی طالب که وصی رسول رب العالمین است صلی الله علیه و آله و احمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده که آن پیغمبر خود را از انبیا اخیار گفت
صدیقان یعنی آنکه در تصدیق انبیا سبقت نموده اند سه کس اند یکی مؤمن آل یاسین که حبیب نجار است و دیگری مؤمن آل فرعون که حزبیل است و دیگری
علی بن ابی طالب و هو افضلهم و او بهترین ایشان است و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است با سناد از عبد الله عباس که او فرمود که من از علی بن ابی طالب شنیدم
که میفرمود که انا عبد الله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کذاب مفتر صلیت قبل الناس سبع سنین یعنی علی بن ابی طالب
فرمود که منم بنده خدا و برادر حضرت مصطفی و منم صدیق اکبر و هر که غیر از من این کلمه تلفظ نماید دروغگو و مفتری باشد پس غیر از این دعوی نرسد و را
و سبکه این مقاله قایل شوم و منم عندلیب از نبیا و طوطی این شکرستان زیرا که من هفت سال بر همه خلقان سبقت نموده ام و ایمان بحضرت رسالت پناه
آورده ام و با آن حضرت اقتدا نموده نماز کذارده ام و دیگران بعبادت اصنام مشغول بوده و پرستش اوثان می کردند حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود
خود آورده با سناد از مسلم بن احمد بن مسلم دهلی از ظهیر که او گفت بدیع خبر داد از سدی و او از ابی مالک و او از ابن عباس که او فرمود که من از حضرت رسول
شنیدم که سابق این امت در ایمان علی بن ابی طالب است و اخطب خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده از انس بن مالک که او
گفت که من از رسول خدای تعالی شنیدم که فرمود اذا کان یوم القیمة ینادون علی ابن ابی طالب بسبعة اسماء یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی
یا علی مر انت و شیعتک الی الجنة یعنی حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون روز قیامت شود علی بن ابی طالب را بهفت اسم آواز کنند
و گویند که بگذر تو با شیعه و دوستان خود بسوی بهشت حاصل که سابقان در روز قیامت در مرتبه اعلی در جنت مخصوص باشند و در خبر است که چون یکی از
سابقان در بهشت از سرای خود بیرون آید از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت از آن متحیر و متعجب مانند و بیان نور دیدانند که او از سابقان است تا بحدی
از علو رفعت و سمو مکانت ایشان خبر میدهد بقوله اولئک المقربون آن گروه سابقان نزدیک کرده شده اند از روی درجه و قرب یعنی
درجات ایشان نزدیک است بعرش خدای فی جنات النعیم در بوستانها با انواع نعمت و کرامت مراد آنست که ایشان در اعلی درجات جنان و ارفع مراتب
آن خواهند بود که نزدیک عرش او سبحانه است و مستغرق بحار رحمت بغایت و کرامت بی نهایت و بدانکه می تواند بود که سابقون دوم تاکید سابقون
اول باشد و خبر آن قوله اولئک المقربون یعنی سابقان با یمان و طاعت مقربان درگاه احدیت اند و صاحب کشاف آورده که بعضی از قرا بر سابقون اول
وقف میکنند و ابتدا بسابقون دوم میکنند و صواب آنست که بر ثانی وقف کنند تا خبر سابقون اول باشد زیرا که آن در مقابل ما اصحاب المیمنة و ما اصحاب
المیمنة است و این سابقون که منعوت باین صفات و متسم باین سمات اند ثلة من الاولین گروهی بسیار اند از پیشینیان یعنی از امم انبیا سالفه از آدم تا
بحضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و قلیل من الاخرین و کروهی اندک من الاخرین از پسینیان یعنی از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خلاصه کلام
آنست که سابقان امم ماضی بیش از سابقان این امت اند و صاحب کشاف گفته که قوله و قلیل من الاخرین دلالت تمام دارد بر آنکه ثلة متضمن کثرت است بجهت آنکه
ثل مشتق است بمعنی کسر و همچنانکه امت که از ام ماخوذ است که بمعنی شج است و نزد کشاف آورده که این آیه مخالفت ندارد بقول حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله که ان امتی یکثرون سایر الامم و انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة زیرا که جایز است که سابقون امم سالفه اکثر از سابقان این امت باشند و تابعان این امت
و تابعان این امت اکثر از تابعان امم ماضی و نیز منافات ندارد بقوله تعالی ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین زیرا که مراد باین هر دو کروه اصحاب یمین اند نه
سابقان دیگر آنکه کثرت تعریف منافی اکثریت احدهما نیست و اینکه در بعضی روایات آمده که چون این آیه نازل شد اهل اسلام از استماع قلت آخرین دلتنگ
شدند و مکرر از حضرت رسالت سوال کثرت آن می کردند تا این آیه نازل شد که و ثلة من الاخرین دافع جواب اول نیست بجهت عدم صحت این آیه از وقوع
یکی آنکه این و قلیل من الاخرین بلا شبهه در شان سابقان است و آیه ثلة من الاخرین در حق اصحاب یمین بجهت عطف اصحاب یمین و تعداد ایشان بر سابقان و تعداد
دوم آنکه نسخ در اخبار جایز نیست بجهت آنکه آن عبارت است از تحکم شرعی پس چگونه آیه و ثلة من الاخرین ناسخ آیه و قلیل من الاخرین باشد از مقاتل منقولست که
مراد از ثلة من الاولین امت این امت اند پس بنابر این معنی آیه آنست که سابقان جماعتی اند از متقدمین محمدیه و اندکی از متاخرین ایشان این سابقان علی سرر
باشند بر تختهای بهشت موضونة که بافته شده باشد از زر و مشبک بدر و یواقیت و زمرد و مرصع و مکلل با انواع جواهر نزدیک یکدیگر نهاده متصل
پیوسته باشند مانند حلقهای درع در یکدیگر و از کلبی نقل است که طول هر سریری سیصد گز باشد و چون سابقان خواهند که بالای آن روند سر فرود آورند
تا ایشان با آن برآیند و بعد از آنکه بر تعقر آن کرفته باشند با بجای خود روند پس ایشان بر بالای این تختها باشند متکئین در حالتیکه تکیه کنندکان باشند
علیها بر آن تختها متقابلین برابر یکدیگر قرار کرفته یعنی بعضی روی خود بروی بعضی نکرند و بقفای یکدیگر نا بینند همه متساوی و مستریح باشند این وصف
است بحسن معاشرت و تهذیب حال بلطف اخلاق و آداب ایشان و بدانکه علی سرر خبر بعد از السابقون است و متکئین و متقابلین هر دو حال اند از ضمیر مستتر در

على سرر كه عامل حال است تقدیر اینکه هم استقروا على سرر یعنی سابقان قرار گرفته باشند بر تختها در حالتی که تکیه کنندگان باشند مقابل یکدیگر [illegible]
يَطُوفُ عَلَيْهِمْ طواف کنند گرد ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ کودکان جاوید ماندگان بر هیئت کودکی یا کمال طراوت وصباحت که هرگز
از آنحالت متغیر نشوند [illegible] واز سعید بن جبیر منقولست که مخلد از خلد مشتق است که بمعنی قرط است یعنی ولدانی [illegible]
باشند بگوشواره ها [illegible] واین ولدان در بهشت مخلوق شده اند برای خدمت بهشتیان واز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه واله منقولست که اینها اولاد
اهل دنیا باشند که مر ایشان را حسنات نیست تا بان مثاب شوند [illegible] نقلکرده اند که ایشان اطفال مشرکان اند که [illegible]
اهل بهشت [illegible] خدام اهل الجنة [illegible] بر اهل بهشت بِأَكْوَابٍ کوزه های بی دسته
ولوله وَأَبَارِيقَ وابریقهائی که دسته ولوله دار باشند وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ وجامها از شراب جاری در بهشت [illegible]
[illegible] لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا درد سر نکشند بسبب شراب [illegible] تا موجب صداع شود [illegible]
در موضع [illegible] که [illegible] لا یصدعون عنها [illegible] یصدعون بمعنی [illegible]
[illegible] وَلَا يُنْزِفُونَ ونه کم عقل وبیهوش شوند از آن [illegible] منقطع [illegible]
[illegible] وَفَاكِهَةٍ ودیگر آنکه ولدان طواف کنند بر بهشتیان بمیوه ها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند وبرگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ
[illegible] مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند [illegible]
که هرگاه اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند [illegible] از ابن عباس نقلکرده اند که هر مرغی که در خاطر
ایشان بگذرد فی الحال در نظر ایشان متمثل شود [illegible] ابو سعید خدری از رسول روایت کند که در بهشت مرغانی
[illegible] هفتاد هزار پر [illegible] مؤمن [illegible] طعام [illegible]
[illegible] وَحُورٌ عِينٌ [illegible]
[illegible] عِينٌ [illegible]
[illegible] كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ مانند مروارید پوشیده در صدف که غبار [illegible]
[illegible]
امامه از رسول صلی الله علیه واله روایت کرده است که در بهشت هیچ مؤمن نباشد الا که او را هفتاد ودو زن باشد از حور عین [illegible]
[illegible]
[illegible] جَزَاءً پاداش دادند ایشان را بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible] لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا [illegible]
[illegible] وَلَا تَأْثِيمًا [illegible]
[illegible] إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا [illegible]
[illegible] قوله تعالی لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما [illegible]
[illegible] سلاما [illegible]
[illegible] وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ
مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ [illegible] فِي
سِدْرٍ مَخْضُودٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَطَلْحٍ [illegible] ام غیلان [illegible]
[illegible] مَنْضُودٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَظِلٍّ مَمْدُودٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

طاعات حقیقه [illegible]
[illegible] مسکوب وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ومیوه های بسیار [illegible]
[illegible] لَا مَقْطُوعَةٍ
[illegible] وَلَا مَمْنُوعَةٍ [illegible]
[illegible]
[illegible] لا مقطوعة بالازمان ولا ممنوعة بالاثمان [illegible]
[illegible] وَفُرُشٍ وگستردنیها برای استراحت مَرْفُوعَةٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قول النبی صلی الله علیه واله الولد للفراش وللعاهر الحجر [illegible]
إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ [illegible] إِنْشَاءً [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیدیم ایشان را أَبْكَارًا [illegible]
عُرُبًا [illegible] أَتْرَابًا [illegible]
اهل الجنة جرد مرد بیض جعاد مکحلین ابناء ثلث وثلثین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الجنة لا یدخلها العجایز
[illegible]
[illegible]
[illegible] لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب یمین [illegible]
[illegible] ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ [illegible]
[illegible] وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]
[illegible] اهل الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول صلی الله علیه واله [illegible]
[illegible] عبد الله بن مسعود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ [illegible] فِي سَمُومٍ [illegible] وَحَمِيمٍ [illegible] وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ [illegible] لَا بَارِدٍ [illegible] وَلَا كَرِيمٍ [illegible] إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ [illegible] وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ [illegible] وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا [illegible] وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا [illegible] أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ [illegible] أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ [illegible] قُلْ [illegible] إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ [illegible] لَمَجْمُوعُونَ [illegible] إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ [illegible] ثُمَّ إِنَّكُمْ [illegible] أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ [illegible] لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ [illegible] فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ [illegible] فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ [illegible] فَشَارِبُونَ [illegible] شُرْبَ الْهِيمِ [illegible]

[illegible] هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ [illegible] نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ [illegible] فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ [illegible] أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ [illegible] أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ [illegible] أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ [illegible] نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ [illegible] وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ [illegible] عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ [illegible] أَمْثَالَكُمْ [illegible] وَنُنْشِئَكُمْ [illegible] فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ [illegible] وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ [illegible] النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ [illegible] فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ [illegible] أَفَرَأَيْتُمْ [illegible] مَا تَحْرُثُونَ [illegible] أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ [illegible] أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ [illegible] لَوْ نَشَاءُ [illegible] لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا [illegible] فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ [illegible] إِنَّا لَمُغْرَمُونَ [illegible] بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ [illegible]

برمینی اند نعمتها ما کشته بکه نشو فرمود کرچرا این نعمت را اثبات نکرده اند گفته اند بجهة اینکه می ترسیم که باران کم باید و از محصول محروم مانیم فرمود
که شما تخم در زمین کنید و امور مفروضه خود را از دست مدهید که روا نیست عند انت افرایتم آیا پس دیدید الماء الذی تشربون آبی را که می
آشامید یعنی خبر دهید از آب شیرین لطیف که بجهة تسکین عطش و حفظ حیاة می آشامید ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آن را من المزن
از ابر و گویند که مزن ابر سفید که آب شیرین تر است از آب ابرهای دیگر ام نحن المنزلون یا ما فرستاده ایم آن را لو نشاء اگر خواهیم جعلناه هر آینه
کردانیم آن را اجاجا تلخ و شور که هیچ کس نتواند که بنوشد آن را از کثرت شدت مرارت و ملوحت فلولا تشکرون پس چرا شکر نمی کنید بعد از این
امثال این نعمتهای ضروریه صاحب کشاف آورده که چون کلمه لو معلق جمله ثانیه است باول مثل تعلیق جزا بشرط نیست و ایشان در عامل هم نیست محتاجا
و بانتاج علما مرتبت معنی شرط در جملتین از حیثیت است که مفید امتناع ثانی است مر امتناع اول را از این جهة محتاج است در جزا دخول [illegible] علامه
این تعلق باشد پس بجهة این لام هم داد یاد کرده و امتنا علم آن باشد این هنگام که علامت آن مشهور شد جایز است که حذف آن کنند زیرا که چیزی که معلوم
و مشهور گشت و مالوف و مانوس شد جایز است که اسقاط آن کنند از لفظ بجهة استغنای آن [illegible] و از این جاست که در [illegible] فصحای عرب
بود در جواب کسی که با و گفته که کیف اصبحت فرموده کخیر بجر [illegible] بجهة علم همه کس بمکان حرف جر [illegible] حال حذف و اثبات آن بواسطه شهرت
آن حذف لام در جعلنا بجهة اختصار الفاظ است و ثبوت آن بجهة معنی است و دیگر آنکه قرب ما بین الشرطین مغنی است از ذکر آن در شرط ثانیه و ذکر
آن در شرط ثانیه و در نیست که گوئیم که چون این لام مفید معنی تو کید است پس ایراد آن در مطعوم و ترک آن در مشروب بجهة دلالت است بر آنکه امر مطعوم
بجهة آن مقدم است بر امر مشروب و وعید بفقدان مطعوم اصعب است از وعید بفقدان مشروب زیرا که احتیاج بمشروب بجهة تبعیت است مطعوم را لهذا
آیه مطعوم بحسب وضع مقدم واقع شده بر آیه مشروب بجهة استدلال بر قدرت خود می فرماید که افرایتم آیا پس دیدید النار التی تورون آتش را
که بر می آید یعنی خبر دهید از بیرون آمدن آتش از درخت سبز ءانتم آیا شما انشاتم بیافریدید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ و عفار است
ام نحن المنشئون یا ما پیدا کنندگان و آفریننده ایم در سوره یس سمت گزارش یافت که اهل بوادی آتش از شجره مرخ که مذکر است و شجره عفار
که انثی است بهم می سایند و حق سبحانه نزد این حال بقدرت کامله خود از میان این دو شاخ تر که آب از آن می چکد آتش بیرون می آورد و این جا می فرماید که ای اهل عناد
چون هیچ کس را این قدرت نیست و این قدرت مخصوص ما است پس باید که متوجه بعبادت ما باشید و استدلال کنید بر آنکه ما قادریم بر جمیع امور ممکنه که از جمله آن بعث
و نشور است نحن جعلناها ما کردانیده ایم آتش را تذکرة یادکردنی تا چون نار دنیا ببینند آتش دوزخ را یاد کنید و از این جهة است که بجهة شما سببی
مان تعلق کرده ایم و همه شما را احتیاج آن ساخته اگر اوقات نزد شما حاضر باشد تا شما از اعتنا و نظر داشته از آتش دوزخ متذکر شوید گویند معنی آنست که آتش
آتش شما جزو آتش دوزخ کردانیده ایم و مقوای این قول است آنچه مرویست از حضرت رسالت که فرموده که هذه النار التی توقدها بنو آدم جزء من سبعین جزء
من نار جهنم یعنی این آتش شما که فرزندان آدم برمی افروزند جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ یا آنکه این آتش را تبصره شما ساخته ایم تا اهل بصیرت بدانند که هر که
قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و ترکه متضمن اجزای مائیه است که در تکیف ضد آتش است هر آینه قادر باشد بر اعاده سالمیت بهایم البعثه و آتش خشکی
دیگر مردگان و متاعا و کردانیدیم آن را بر خود داری یعنی سبب نفع کرفتن للمقوین مر کسانی را که نزول کنند اند در قوا که بیابانها نیست که از آبادانی خالی
باشد یعنی از منفعت مسافران کرده ایم یا منفعت کسانی که بطون ایشان از طعام خالی باشد و بنا بر این مقوین مأخوذ است از قوت من ایام ای لم اکل شیئا
و بنا بر معنی اول اکتفا بذکر احد الضدین است چنانکه سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش را سبب انتفاع جمیع مردمان کردانیده ایم یا دیگری بر
آن می نشینند در سرما یان گرم می شوند در طبخ و غیر آن بدان نفع می گیرند بنا بر آنکه چون او سبحانه ذکر اشیاء نمود که دال اند بر انعام بر خلقان و عام قدرت در
آن امر بتسبیح و تنزیه نموده می فرماید که فسبح پس تسبیح کن باسم ربک بنام پروردگار خود العظیم که بزرگ است مراد آنست که ذات او و اسمای او کی یاد کن جهة
اطلاق اسم شیء و کراوشی است و لفظ عظیم یا صفت اسم است یا صفت رب یعنی اسمی که بزرگ است یا ربی که بزرگوار است و تعقیب امر بتسبیح بعد از تعداد بدیع
صنایع انعام عظیمه او یا بجهة تنزیه او سبحانه است از قول ملحدان و معاندان که کافران نعم او یند یا بجهة تعجب از امر ایشان در کفران ایادی ظاهره و یا بجهة شکر که از
بر نعم معدوده و گویند که این امر است بقول سبحان ربی العظیم و در روایت صحیح وارد شده که چون این آیه نازل شد پیغمبر فرمود که اجعلوها فی رکوعکم
بکردانید این را در رکوع خود یعنی در رکوع خود سبحان ربی العظیم بگوئید از آن جهة که تسبیح این بزرگواری که متضمن وقوع است و نشر است و وضوح صدق آن
می فرماید که فلا اقسم پس سوگند می خورم بر آنکه بعد از این مذکور خواهد شد از تحقیق قرآن و بزرگواری آن زیرا که امر آن واضح از آنست که احتیاج
بقسم داشته باشد برای تاکید لئلا یعلم اهل الکتاب یعنی البته سوگند می خورم با آنکه در تقدیر فلانا اقسم باشد که حذف مبتدا شده باشد و اشباع
فتحه لام ابتدا کرده یعنی هر آینه من قسم یاد می کنم و ابو عمرو که لاقسم خوانده مؤید این نسخه در آن صورت لام ابتدا باشد اساسا لام لزیدا منطلق لام قسم زیرا
که صحت لام قسم منوط است بیکی آنکه نون تاکید مقارن آن باشد چون والله لافعلن دوم آنکه لافعلن که در جواب قسم واقع شود برای استقبال باشد نه
برای حال و این هر دو امر مفقود اند یا آنکه ذکر لا بجهة رد ولجرکی باشد که خلاف قسم علیه باشد یعنی نه چنانست که کفار می گویند که قرآن سحر است یا شعر یا
کهانت بلکه سوگند می خورم بمواقع النجوم بمواضع وقوع ستارگان یعنی مغارب و مساقط آن یا در وقت غروب آنها و مذکور است که تخصیص مغارب
آنست که در هبوط لیل بر زوال اثر است دلالت بر آنکه در بر وجود مؤثری که تا شرارت و زوال نیست صاحب کشاف آورده که تخصیص مغارب بجهة آنست که
حق سبحانه ادراک در آخر شب که وقت غروب نجوم است افعال مخصوصه عظیمه باشد یا آنکه ملائکه و ادراک وقت عبادات معلومه باشد یا بجهة آنکه اوقات تهجد
متهجدانست و عبادت صالحان و عرض بان محبتان و نزول رحمت [illegible] و استعظام آن [illegible] می فرماید و انه
که بتحقیق خدای بان سوگند هر آینه لقسم هر آینه سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ در نظر عقل بسیار معتبر است [illegible]
اعتراض جمله معترضه در میان [illegible] و وصف با آنکه مراد بمواقع النجوم منازل انبیاء باشد

بروج دوازده کانه اند که منازل آنهاست چه این متضمن دلالت بر اعظم نعمة و کمال حکمت او سبحانه است یا آنکه مراد بمواقع آنکه اهل اعتبار از آنست در نفع آبات
باران آن اثبات که اهل جاهلیت در وقت نزول امطار می گفتند که مطرنا بنوء کذا یعنی بسبب فلان ستاره باران بما نازل شد و از ابو جعفر و ابو عبدالله صلوات
الله علیهما مرویست که مراد از آن نجوم مینست که مامور شده بودند بر مواقع شهاب بر شیاطین و اوقات مولود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هنگام
بعثت او و از ابن عباس مرویست که مراد مواضع وقوع آیات قرآنیست که متفرقه نازل شده یعنی باوقات نزول آن و بعضی دیگر گفته اند که مواقع آن آیات دل مقدسه
حضرت رسالت است در این صورت ذکر آن بصورت جمع با وجود اتحاد دل مطهر آنحضرت باعتبار تعدد نجوم است یعنی نجوم متصادقه که او موضع وقوعیت
نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده و امام کسائی که موقع خوانده مؤید این قول است و در عیون المعانی آورده که
مواقع نجوم مسلمین مقابر صحابه است که مشبه اند بنجوم کما قال اصحابی کالنجوم و بر هر تقدیر جواب قسم اینست که انه بدرستی که آنحضرت رسالت صلی
الله علیه و آله بر شما می خواند لقرآن کریم هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع و کثیر الخیر چه مشتمل است بر اصول علوم که در باب صالح معاش و معاد
ضروریست یا گرامیست نزد حق سبحانه و ملائکه و مؤمنان یا حافظ و قاری آن معزز و مکرم است یا عمل کردن بان عظیم الاجر است و گویند که کرامی آن بنا
آنست که کلام خداوند کریم است یا از حیثیت آنکه محفوظ است از تغییر و تبدیل و یا باعتبار آنکه معجز حضرت نبوت است و این قرآن ثبت است فی کتاب
مکنون در کتابی که پوشیده نگاه داشته شده است از غیر ملائکه مقربین مراد لوح محفوظ است لا یمسه مس نکنند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه
در او است الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهرند از ادناس ذنوب صغیره و کبیره و از کدورات جسمانی و اوصاف ذمیمه و اخلاق خسیسه
و کلبی گوید که مراد سفرة و کرام بررة اند و نزد بعضی دیگران مفسران این جمله فعلیه صفت قرآن است نه صفت لوح و معنی اینکه سزاوار نیست که مس قرآن کنند الا
کسانی که پاک باشند از شرک و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که مراد آنست که مس نکنند قرآن را الا جماعتی که اهل مطهر باشند
از احداث صغری و کبری یعنی غیر طاهر از جنب و حایض و نفسا و سایر محدثین و امس قرآن جایز نیست و بنا بر این معنی خبر بمعنی نهی است اگر نه کذب لازم آید زیرا
که غیر مطهر گاه هست که مس آن می کند و فقهای ما بان آیه استدلال کرده اند بر آنکه مس قرآن بر ذوی الاحداث حرام است و مرویست که حضرت امام
جعفر صادق سلام الله علیه بولد خود اسمعیل گفت اقرا المصحف قرآن بخوان گفت وضو ندارم فرمود لا تمس الکتابة و مس الورق قرآن را مس مکن و قند
از امس کن و کاهی که غیر متوضی را مس جایز نباشد پس جنب بطریق اولی و بیشتر فقها اتفاق دارند با عدم تجویز کتابت قرآن جایز نداشته اند که فتوی لا
دست بر پوست و حاشیه قرآن نیز نهند و نزد اصحاب ما اجتناب اولی است و فقهای مالکی و شافعی محدث و جنب و حایض را تجویز می کنند که حمل مصحف
کنند و حمل آن منع نمایند و نزد حنفی شاید که محدث و جنب و حایض و نفسا مس مصحف کنند مگر با غلاف منفصل از او و بمثل این بر حرمت حمل خبر
عمرو بن حزم است که گفت چون رسول صلی الله علیه و سلم مرا بیمن می فرستاد امر فرمود که در نامه او بنویسند که دست بر مصحف ننهند از این نکته مکر آنکه طاهر
باشد و استدلال بر جواز حمل و قرائت آن است که رسول صلی الله علیه و سلم نامه نوشته به هرقل که قیصر روم بود و آن درج نموده که بسم الله الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب
تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الآیه و آن بدیهیست که وی نامه را دست گرفته و قرائت آن کرده و حال آنکه او کافر و محدث بود و بعضی از فقها گفته اند
که بقول ابو یوسف جنب و حایض را جایز است کتابت قرآن وقتی که لوح بر زمین بوده نه بر کنار و نزد جماعتی دیگر از ایشان هیچ جایز نیست و بعضی دیگر از ایشان
مس و حمل بر قرائت کرده اند و از ابن عمر نقل کرده اند که دوست نزد من نیست که قرآن بخوانند مگر کسی که طاهر باشد و فقها ما منع را مخصوص می دانند در غیر
اربع بواسطه اخبار صحیحه و احادیث موثقه از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و تجویز قرائت هفت آیه از غیر عزائم می کنند بغیر کراهت و ما فوق آن علی
الکراهة لعموم قوله فاقرؤا ما تیسر من القرآن و نزد شافعی و احمد مطلقا جایز نیست و ابو حنیفه تجویز این کرده و نزد مالک جنب را قرائت یک آیه و دو آیه جایز
بر سبیل تعوذ و حایض را آنچه خواهد و محمد بن فضیل گفته که مراد از این طهارت توحید است چنانکه گذشت یعنی باید که غیر موحد از کسی قرآن بخواند و ابن
عباس نهی کرده از آنکه یهود و ترسا را تمکین دهند بر قرائت قرآن و محققان گفته اند که مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد قرآن نباشد مگر پاکیزه دلان
که مؤمنان اند یا عمل بقرآن چه نکاهد اشت احکام قرآن نکنند مگر متقیان و صالحان که مبرا اند از لوث حدثان و حسین بن فضل گفته که تفسیر و تاویل
از آن نتوانند کرد مگر آنانکه پاک باشند از ادناس کفر و نفاق و ابن عطا فرموده که حقایق قرآن نداند مگر آنانکه اسرار ایشان با انوار عصمت پاک کرده شده
شده باشد از امداد از معصیت و این صفت معصومانست و شیخ جنید گفته الا آنانکه سر خود پاک کرده اند از ما سوی الله و در بحر الحقایق آورده که ممکن
نشود با سر قرآن مگر کسی که پاکیزه کرده از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرائی خلق و این معنی میسر نشود مگر بفنا مشاهد المشهود در
مشهود و بدانکه بنا بر آنکه جمله فعلیه صفت قرآن باشد قوله تنزیل صفت رابعه است و اگر صفت لوح باشد صفت ثالثه قرآن و می تواند بود که خبر
مبتدا محذوف باشد و تقدیر آنکه هو تنزیل و در کشاف آورده که محتملست که تنزیل وصف مصدر باشد زیرا که قرآن بنجوم و دفعات نازل گشته بخلاف سایر
کتب سماوی که بیکدفعه نزول یافته پس گوئیا که قرآن فی نفسه تنزیل است لهذا جاری مجرای اسماء قرآن واقع شده هم چنانکه می گویند کجا فی التنزیل
کذا و نطق به التنزیل حاصل معنی آنکه قرآن فرو فرستاده شده است من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان و بعد از بیان شرافت و کرامت
بر سبیل انکار خطاب بکفار مکه کرده می فرماید که افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرآنست انتم شما ای اهل مکه مدهنون تهاون
کنندگانید مانند کسی که نرم باشد جانب و در داری متصلب نباشد در آن و بجهة آن تهاون نمایند و اصل آن ادهان است یعنی نرمی مراد است که شما در
تصدیق نمودن بان ثابت قدم نیستید و رسوخ قلبی ندارید و لهذا ابن عباس مدهنون را بمعنی مکذبون تفسیر کرده که نقیض صدق است و نزد بعضی
دیگر معنی منافقون است یعنی نزد مسلمانان دعوی می کنید که ایمان داریم بان و چون بکفار می رسید مداهنه می کنید و سخنان می گوئید که موافق ایشان می گویند
و تجعلون و می کردانید رزقکم نصیب و حظ خود را از این قرآن انکم تکذبون آنکه شما تکذیب کنید او را و لهذا آنچه در قرآن بان
کار می باید بست شما بر عکس آن می کنید و اختلاف در [illegible] و نزد بعضی در کلام مضاف محذوفست و معنی اینکه منکر دانید شکر رزق خود را آنکه بعد

بقرآن یعنی بجمع تکذیب میکنید به موضع شکر و حسن یا بجمعه نفسیر کرده و تجعلون حظکم من القرآن الذی هو رزقکم انکم تکذبون یعنی میکردانید
بهره خود را از قرآن که روزی شماست انکه با او تکذیب نماید از ابن عباس منقولست [illegible]

[illegible]

که هر که سورة الحدید بخواند در نامه اعمال او ثبت کنند که او انکسیست که بخدا و رسول ایمان آورده [illegible]
خواب میکرد مسبحات را [illegible] افضل من الف آیة [illegible]
[illegible]
[illegible]
نماز فریضه سورة الحدید و مجادله را مداومت کند خدای تعالی هرگز عذاب او نکند [illegible]
و بعد انکه چون حضرت حق ختم سورة الواقعه نمود بتسبیح افتتاح این سوره نیز بتسبیح کرد [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم سبّح

لله [illegible] ما فی السموات [illegible]
[illegible] والارض [illegible]

[illegible]

که سوره تو جوی تربت وجهی باو اسم باطن منم که سر ابر حقایق نه بدل تو ربه بعث نه ادم در بحر الحقایق او وده که اول است در بعض اخرت و اخر است در بعض اول
و در بعضی سوال ظاهر است در بعض باطن و از شیخ ابو سعید پرسیدند که خدا را بچه شناختی گفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس این ایه بر خواند و فرمود که هو
جمع بین الاضداد الا از حیثیت در لسده از ابو صالح روایت کرده که رسول خدا فاطمه رفت و فاطمه از او خادم خواسته فرمود که ترا راه نمایم بچیزی که بهتر از
خادم باشد گفت بلی یا رسول الله فرمود که بگوی اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شیء منزل التوریة والانجیل و
الفرقان فالق الحب والنوی اعوذ بک من شر کل شیء انت اخذ بناصیته انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الاخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء
وانت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین واغننا من الفقر و در خبر است که روزی رسول صلی الله علیه و اله با اصحاب نشسته بود ابری بر امد فرمود که شما می
دانید که این چیست گفتند که الله و رسوله اعلم فرمود که این عنان است خوانند زمین و اسیر اب کنند و نبات را سبز و خرم کرداند حق تعالی این را باز دارد بر
او قومی که او را نه ستایند و شکر او نکنند و بر اخوانند بعد از ان فرمود که میدانید که بالای شما چیست گفتند خدا و رسول بهتر می دانند فرمود که اسمان
دنیاست که از او محفوظ اند بعد از ان اسمان هفتم هر یک بر دیگری است و از هر یک تا دیگری پانصد ساله راهست بعد از ان فرمود که می دانید که در زیر این زمین
چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود زمینی دیگر هست تا زمین هفتم تا هر یکی پانصد ساله راهست پس گفت بان خدایی که جان محمد بامر اوست که اگر شما
لو را بکنید از بالای عرش جواب دهد و اگر در زیر زمین بخواند جواب دهد و اگر در ما بین اسمان و زمین بخواند جواب دهد پس این ایه بر خواند که هو
الاول والاخر والظاهر والباطن **وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و او بهمه چیزها دانا است اول و اخر نزد علم او مساوی است و ظاهر و باطن نسبت بذات او
یکسان **هُوَ الَّذِي** او است خدایی که **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** که بیافرید اسمانها و زمینها **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** در مدت شش
روز تا ملائکه ملاحظه حدوث انها کنند بظهور شیء بعد از شیء و دیگر وجهی مصالح مکلفین هم چنانکه در اخبار ثابت شده و اگر نه بجهت این
می بود در ساعت و لحظه ایجاد ان می فرمود چه او قادر بالذات است **ثُمَّ اسْتَوَى** پس مستولی شد **عَلَى الْعَرْشِ** بر عرش یا قصد کرد بتدبیر ان و
اجرای امور متعلقه بدان بر وفق ارادت و مصلحت و گویند که عرش بمعنی ملک است یعنی مستولی شد بر پادشاهی و بعد از ذکر کمال قدرت خود بیان کمال
علم خود می فرماید بقوله **يَعْلَمُ مَا يَلِجُ** میداند انچه در اید **فِي الْأَرْضِ** در زمین چون بذور محروثه و قطرات سحاب و کنوز و اموات و غیر ان **وَ**
مَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند انچه بیرون می اید از زمین چون نباتات و معدنیات و بعضی از دفاین و دیناو سایر کنوز و نامی موتی در وقت **وَمَا يَنْزِلُ**
و میداند انچه فرود اید **مِنَ السَّمَاءِ** از اسمان چون باران و برف و تگرگ که سبب ان ابر اند و ملائکه و احکام مامور به و منهی **وَمَا يَعْرُجُ** و انچه بالا
رود و در اید **فِيهَا** در اسمان چون ارواح و اعمال او و دعوات انسان و ملائکه که اعمال بندگان می نویسند و بخارات زمین و غیر ان حاصل کلام انست که
هیچ چیز از اشیا بر او پوشیده و پنهان نیست **وَهُوَ مَعَكُمْ** و او با شما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا **أَيْنَ مَا كُنْتُمْ** هر جا که
باشید چون معیت علم و قدرت او بهمه حال از شما منفک نیست پس هیچ چیز از افعال و اعمال شما بر او مخفی نخواهد بود بجهت تاکید این قول وضع مظهر در موضع
مضمر نموده و تکرار این معنی نموده بقوله **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای بانچه شما می کنید از خیر و شر **بَصِيرٌ** بیناست و بر ان جزا و سزا خواهد داد **لَهُ مُلْكُ**
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مراوراست حکم کذاری و فرمان روائی در اسمانها و زمینها و تکرار این کلام بجهت انست که اول تعلق با بدا دارد و ثانی
با عاده چنانچه می فرماید **وَإِلَى اللَّهِ** بسوی خدا **تُرْجَعُ الْأُمُورُ** باز کردانیده شود عواقب کارها و بالاخره جمیع کسانی که در دنیا دعوی مالکیت میکنند فانی
می شوند و مالکیت مطلقه مخصوص بار سبحانه است هم چنانکه قبل از خلق بود **يُولِجُ اللَّيْلَ** در ارد شب را **فِي النَّهَارِ** در روز یعنی از زمان شب ندو در روز افزاید
وَيُولِجُ النَّهَارَ و در ارد روز را **فِي اللَّيْلِ** در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده کند باختلاف فصول بر حسب مصلحت عباد **وَهُوَ عَلِيمٌ** و او دانا
بِذَاتِ الصُّدُورِ بانچه در دلها است از امور مکنونه از اعتقادات و عزایم و ارادات و کراهات و هیچ چیز از انها بر او مخفی نیست پس بحسب اعتقادات همه را
جزا خواهد داد و در این کلام تحذیر عباد است از معاصی و مناهی و چون او سبحانه خالق جمیع اشیا است و عالم و قادر بر همه انها پس ای اهل کفر و عناد و
ارباب جحود و انکار **آمِنُوا بِاللَّهِ** بگروید بخدای و تصدیق کنید بوحدانیت وی **وَرَسُولِهِ** و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه و اله **وَأَنْفِقُوا**
و ببخشید **مِمَّا جَعَلَكُمْ** از انچه کردانید است خدا شما را **مُسْتَخْلَفِينَ** استخلاف کرده شده گان از امم سالفه یعنی از انچه خدا شما را خلفای پیشینیان
کردانیده **فِيهِ** در تملک ان شده و ان از اموال و منوبه یا از انچه او سبحانه کردانیده است شما خلفای خود در تصرف کردن بدان و انفاق نمودن یعنی اینها مال ان
خدای شما را خلفای پیشینیان کردانیده در تملک نمودن ان و بعد از موت ایشان از ایشان شما رسانیده و شما را از ان متمتع و برخوردار کردانیده از انفاق
کنید در وجوهی که بان مامور شده اید و عبرت گیرید از انکسانی که از ان خوردند و انفاق نکردند و بخ کشیدند و بان نفع نبردند و همه ایشان را گذاشتند و
رفتند و بغیر تعب شما عنقریب از شما بجماعتی که بعد از شما باشند منتقل خواهد شد پس پیش از انکه از شما بدیگری رسد از ان خرج کنید در حقوق الله تا انکه
این مال در حقیقت مال شما نیست بلکه مال خداست او جنیبت خلق و انشا و شما در تصرف در ان بمنزله خلفا و وکلا اید از جانب خدا پس باید که انفاق مال
بر شما اسان باشد هم چنانکه صرف از اسان است بر کسی که وکیل و نایب غیر است و چون اجر ایمان و پاداش انفاق در انچها بر خدا تعالی لازم است از جهة
تعدد امر بایمان و انفاق می فرماید که **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس انانکه گرویدند بخدا و رسول **مِنْكُمْ** از شما **وَأَنْفَقُوا** و نفقه کردند مال خود را بر کو
و خمس و غیر ان از وجوه مفروضه و سایر خیرات و مبرات **لَهُمْ** مر ایشانراست **أَجْرٌ كَبِيرٌ** مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت نعیم است ایشارة حمله اسمیه و اعا
ذکر ایمان و انفاق و بنای حکم بر ضمیر و تنکیر اجر و وصف ان بکبر جهة مبالغه است در وعد و وعید بعد از ان توبیخ کفار می نماید بقوله **وَمَا لَكُمْ** و چیست
مر شما را ای اهل کفر در حالتی که **لَا تُؤْمِنُونَ** نمی کروید **بِاللَّهِ** بخدا و بوحدانیت او مقر نمیشوید **وَالرَّسُولُ** و حال انکه پیغمبر که فرستاده او است
يَدْعُوكُمْ می خواند شما را بحجت و برهان **لِتُؤْمِنُوا** تا ایمان اورید **بِرَبِّكُمْ** بافریدگار خویش و این حال و این جمله حالیه معنی فعلیت که در ما لکم که ان صفو
ملتفته الست فی ما کان معنی ما تصنع است یعنی چه چیز می خواهید که در ترک ایمان در حال انکه پیغمبر صلی الله علیه و اله شما را ان دعو

می کند و بران تنبیه می کند بکتاب ما را اکه ناطق است براهین و حجج بر شما می خواند **وَقَدْ أَخَذَ** و بتحقیق که فرا گرفته است خدای از شما **مِيثَاقَكُمْ** پیمان
شما را قبل از این دعوت کردان نصب دلالت و تمکین شما در تفکر و ازالت علل و چون شما را بعد از ادله عقول و تنبیه رسول هیچ علتی نیست
شما را انکار نمودن و تصدیق نمودن بخدا و رسول و بعضی گفته اند که مراد بمیثاق روز الست یعنی خدای فرا گرفته است از شما میثاق اقرار در روز الست بر اقرار
بربوبیت تعنی شرط این جمله حالیه است نه مفعول یدعوکم یعنی پیغمبر دعوت میکند شما را بایمان در حالی که خدای اخذ میثاق نموده از شما **إِنْ**
كُنْتُمْ اگر هستید **مُؤْمِنِينَ** تصدیق نماینکان و بحق باوردانندگان پس الحال که ظاهر است اعلام حق و واضح است براهین از جرا ایمان نمی اورید
یعنی اگر از ادله عقلیه و تنبیهات نبویه و ازالت علت و انتفاع شبه چرا تصدیق بخدا و رسول نمی کنید و بجهت تبیین نمائید اله بر وجوب ایمان می
فرماید که **هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ** او است انخدایی که فرو می فرستد **عَلَى عَبْدِهِ** بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و اله **آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ**
ایتهای روشن یعنی قران با معجزات هویدا **لِيُخْرِجَكُمْ** تا بیرون ارد شما را خدای بقران و ادله یا پیغمبر بدعوت **مِنَ الظُّلُمَاتِ** از تاریکیهای کفر
إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم یا از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در دعوت حاملیه او وده که از ظلمات حجاب بنور
تجلی **وَإِنَّ اللَّهَ** و بدرستیکه خدای **بِكُمْ** بشما **لَرَءُوفٌ** هر اینه مهربان است **رَحِيمٌ** بخشاینده که رسول را بدعوت امر می فرماید و افضای کند بر
نصب حجج عقلیه برای شما جمع میان رافت و رحمت یا بوجود اتحادان بجهة تاکید است و گویند رافت عبارت است از دفع مضر و رحمت عبارت است از جلب منفعت
بر بطلان مذهب مجبره حجت تمام است ارسال رسل و انزال قران انکه ختم کلام بر انفاق کرده می فرماید که **وَمَا لَكُمْ** و چیست شما را و چه عذر دارید
أَلَّا تُنْفِقُوا در انکه نفقه نکنید مالهای خود را **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای یعنی در انچه سبب تقرب است بسوی او از حقوق واجبه و مندوبه
وَلِلَّهِ و حال انکه مر خدایراست **مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** میراث اسمانها و زمینها یعنی هر چه در اسمان و زمین است بعد از فنای اهالی
ان بوی باز خواهد گشت و فی الحقیقه امر و نهی مراوراست و لیکن خلفا از اوران رخصت تصرف داده و هو بالاخره دست تصرف همه ایشان از ان کوتاه
شده و باو سبحانه باز خواهد گشت در این کلام ترغیب است بانفاق یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند پس انفاق ان از
انکه مستخلف عوض و ثواب بیشتر که باقی خواهد ماند اولی و احری خواهد بود و بعد از امر بانفاق تبیین تفاوت می نماید میان منفقین باختلاف احوال
از سبق و قوة یقین و شدت حاجت در زمان بان و از عکس ان یا اختیار احسن و افضل از کسند می فرماید که **لَا يَسْتَوِي** برابر نیست **مِنْكُمْ**
از شما ای اهل ایمان **مَنْ أَنْفَقَ** هر که نفقه کند **مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ** پیش از فتح مکه که قبل از عز اسلام و قوت مسلمانان در عهد ضعف و خوار مسلمانان
مردمان در دویدن خانه خدا و خانه بعد فوج و پیش از ملت حاجت بقتال و بروایت شعبی مراد پیش از فتح حدیبیه است **وَقَاتَلَ** و کارزار کند با دشمنان
خدا با کسی که انفاق نماید بعد از قتال کند بعد از فتح مکه که مال بسبیل خواهد بود در انفاق و مقاتله چندان احتیاج نخواهد افتاد و ذکر قتال در مقام بیان
انفاق بجهة استطراد است و حذف قسیم من انفق بجهة دلالة ما بعد است بران اعنی قوله **أُولَئِكَ** ان کروه منفقان و مقاتلان قبل از فتح یعنی سابقان
از مهاجر و انصار که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله در شان ایشان فرموده که لو انفق احدکم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه اگر انفاق کند
از شما مثل کوه احد طلا از رسد بمرتبه انفاق یکی از سابقان مهاجر و انصار و نه نصف ان **أَعْظَمُ دَرَجَةً** بزرگتر ند از روی قدر و مرتبه **مِنَ الَّذِينَ**
أَنْفَقُوا از انانکه نفقه کنند **مِنْ بَعْدُ** پس از فتح مکه **وَقَاتَلُوا** و کارزار نمایند **وَكُلًّا** و هر یک را که نفقه میکنند و قتال می نمایند
از فتح و بعد از ان **وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى** وعده داده است خدای مثوبت نیکو را که بهشت است اما با تفاوت درجات **وَاللَّهُ** و خدای **بِمَا تَعْمَلُونَ**
بانچه می کنید از انفاق و قتال بروجه اخلاص یا ریا **خَبِيرٌ** داناست بظاهر و باطن ان و بهمه دار و فق نیات انجزا و سزا خواهد داد و بدانکه این ایه با انکه
مطلق است و اصل در مطلق تعمیم است اگر تخصیص کرده شود بشخصی دون شخصی و تفضیل کند بر ان جمعی که قبل از فتح مکه باین صفت موصوف بوده اند
اولی و احری است که بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه تخصیص نمایند بعیر شبهه هم چنانکه زعم مخالفانست برای انکه این دو خصلت سخاوت و شجاعت
که سبب تفضیل است از هیچ کس از مقداد تسهیر یافته که از امیر المومنین اما سخاوتش بمرتبه بود که با وجود گرسنگی خود مردمان را الطعام می نمود تا انکه در حق
او این ایه امده که و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و بنزد بلندی بنوعی بود و سنان یکسان بود چنانکه در خبر صحیح وارد کشته که در لو اعرابی از
او طلبی کرد و کیل خود را فرمود که اعط الاعرابی الفا الف دینار به و بعضی نقره وکیل گفت که زر بدهم یا نقره فرمود که کلاهما عندی حجران
هر دو نزد من حکم دو سنگ دارد و لیکن انچه اعرابی را انفع بخشد نکو بوده و وقایع غزوات که از ان مشهور تر است که در ان خلاف توان کرد و شبهه نیست در انکه انفاق
و جهاد فرع اسلام است و از مسلمات مخالفانست که امیر المومنین سلام الله علیه در اسلام اسبق از همه کس بوده پس تخصیص این ایه بوی اوفق است باشد
نه با بی بکر هم چنانکه صاحب کشاف و بیضاوی از فرط عناد و عصبیت گفته اند که نزلت فی ابی بکر لانه اول من اسلم و اول من انفق فی سبیل الله بعد از ان تحریض ما
انفاق می فرماید **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ** کیست ان کسی که وام دهد خدای را یعنی که نفقه کند مال را با امید عوض تسمیه انفاق بقرض بجهة
انست که هم چنانکه قرض مبنی است و اجب العوض انفاق نیز از ان بیت لا نم الاجر پس منفق مانند کسی باشد که وام دهد **قَرْضًا حَسَنًا** وامی نیکو یعنی
اکر مال حلال خود را بطیب نفس و اخلاص در افضل جهات صرف کند **فَيُضَاعِفَهُ** پس زیاده کرداند خدای ان قرض را **لَهُ** برای او و بعضی جزای ان را مضاعف سازد
انده تا هفتصد یا بیشتر **وَلَهُ** و مر او را بود **أَجْرٌ** مزدی که اضعاف کثیره با ان منضم شده باشد **كَرِيمٌ** گرامی فی نفسه اگر چه مضاعف نباشد چه حال انکه
با اضعاف منضم شده باشد و ان بهشتی است که مشحون است بانواع نعم این کلام دال است بر افضلیت اجر عمل بر عوض قرض چه موعود قرض یکی است و عوض عمل
با اضعاف کثیره و علما محققین گفته اند که قرض حسن انست که جامع ده صفت باشد اول انکه از مال حلال باشد زیرا که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرمود
که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب دوم انکه از اموال نفیسه متصدق باشد نه انکه ردی او را بعضی تصدق نمایند که قوله تعالی ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیوم انکه
محتاج ان مال باشد و راجی بحیات خود زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و اله را از افضل صدقه سوال کردند فرمود که ان تعطیه و انت صحیح شحیح تامل العیش

منضاعفه

وتخشى الفقر ولا تمهل حتى اذا بلغت النفس التراقي قلت لفلان كذا ولفلان كذا يعنى افضل صدقه آنست كه تصدق كنى از او در حالتى كه تندرست باشى و نفس تو
در تصدق كردن مال حسّت نمايد و اميد بزندگى خود داشته باشى و از درويشى ترسى و از او توقع توانگرى داشته باشى نه آنكه در وقتى كه روح بحنجره رسد كوئى مر فلان را اين مال
باشد و مر فلان ديگر را ان مال چهارم و پنجم انكه در كتمان ان كوشد تا از باحوج مردم باد هند لقوله تعالى وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم ششم انكه
در عقب ان منت ننهد و اذيت نرساند لقوله تعالى ولا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى هفتم انكه بان تصدق قربت كند از ريا مبعوث باشد چه ريا مذموم
شرعا و عقلا و مكرمت ثواب بران عمر هشتم انكه متصدق به را حقير شمرد اگرچه بسيار باشد زيرا كه متاع دنيا قليل است نسبت بنعيم عقبى نهم انكه از محبوب و حلال او باشد
لقوله تعالى لن تنالوا البر حتى تنفقوا دهم انكه با وجود احتياج خود مال تصدق نمايد زيرا كه ان اقرب است باخلاص بعد از حث عباد بر انفاق بيان احوال ايمان مى كند — اهل ايمان
در روز معاد بقوله **يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ** ياد كن اى محمد روزى را كه بينى مردمان مؤمن را و در اكثر تفاسير مذكور است كه اين جمله ظرفيه متعلق است
بقوله يعنى مر منفق را اجر كريم باشد در روزى كه ببينى اى بيننده مردان اهل ايمان را **وَالْمُؤْمِنَاتِ** و زنان گرونده بر صراط **يَسْعَى** كه مى رود و بشتاب
نُورُهُمْ روشنى ايمان ايشان **بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** در پيش ايشان **وَبِأَيْمَانِهِمْ** و بجانبهاى راست ايشان كه موجب نجاة و هدايت ايشان باشد بهشت تخصيص اين
دو جهت بجهة آنست كه نامه اعمال سعدا را از پيش روى و از جانب راست بايشان دهند هم چنانكه نامه اعمال اشقيا از پس پشت و بجانب چپ بايشان
دهند پس اين نور در اين دو جهت علامت آن خواهد بود كه ايشان از جمله سعدا اند بصحايف خود فايز و با عيش باشند و بسبب اين نور چون برق از صراط — سعدا
بگذرند هرچند بعضى مسارعت كنند نور ايشان نيز در جنب و مقدم ايشان شود و ابو علي بعضى ديگر در وجه تخصيص اين دو جهة گفته اند كه نور از روى ايشان
تابد بسبب آنكه روى ايشان ضوء از اثر سجده باشد و در روز نماز گذاردن پيشانى بر زمين نهاده چنانكه حضرت رسالت صلى الله عليه و آله فرموده كه امتى الغر
المحجلين من آثار الوضوء و بدست راست تسبيح كرده باشند و بانگشت عدد آن نگاه داشته پس از هر بند انگشتى از آن نورى درخشد از ابن مسعود منقول است
كه نور هر كس بقدر عمل وى باشد نور يكى از صنعا بود تا عدن و از ديگرى برابر كوهى و از كسى ديگر بمقدار نخلى و ادنى آن بود كه صاحب آن موضع قدم خود را به
و بعضى از مؤمنان باشد كه نور ايشان بمرتبه رسيده باشد تا مراحل روشنائى چون از صراط گذرند از دوزخ آواز آيد كه فرياد اى مؤمن كه نور تو لهيب مرا ببرد
مؤمن بگذر كه نور تو آتش مرا فرو نشاند حاصل كه همه مؤمنان بر قدر مرتبه خود نور پيش ايشان و از دست راست ايشان مى رود تا بدر بهشت رسند و در استقبال
كه بر در بهشت ايستاده فرشتگان استقبال ايشان كرده گويند كه **بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ** مژده شما امروز **جَنَّاتٌ** بهشتها است در بوستانها بر از اشجار و انهار
و اثمار **تَجْرِي** كه مى رود **مِنْ تَحْتِهَا** از زير آن منازل يا اشجار **الْأَنْهَارُ** جويهاى آب **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتى كه جاويد باشند در آن **ذَٰلِكَ**
اين بشارت ايشان ببهشت **هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** آن رستگارى بزرگ است كه ايشان در آن حال از همه اهوال قيامت نجات يافته بدار الجلال برند
نمايند ابو امامه فرموده كه مؤمنان بر صراط نور دهند و منافقان از عقب روشنى نگذارند مؤمنان هر گاه كه روى باز پس كنند همه صراط روشن شود
پس منافقان از ايشان التماس نور كنند و ببيند ايشان نرسند كما قال جل ذكره **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ** اين بدل يوم ترى المؤمنين يعنى مر منفق را
اجر كريم در روزى كه گويند منافقان يا مقدر باذكر يعنى ياد كن روزى را كه گويند مردان منافق **وَالْمُنَافِقَاتُ** و زنان منافقه **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر
آنان را كه گرويده اند يعنى از اهل ايمان التماس نور كنند كه شما **انْظُرُونَا** نظر كنيد بما يعنى روى باز پس كنيد **نَقْتَبِسْ** تا بگيريم روشنى **مِنْ نُورِكُمْ**
از نور شما چون بما نگريد گويند انظرونا بمعنى انتظرونا است يعنى منتظر ما باشيد و توقف نماييد تا كسب نور از شما كنيم و اين بجهة آن گويند كه مؤمنان
بر صراط گذرند چون برق خاطف بر مركبهاى خوش رفتار و منافقان پياده باشند و بعضى گفته اند كه مؤمنان و منافقان چون از قبور برخيزند همه
مختلط شوند منافقان در روشنى مؤمنان راه روند و چون اهل ايمان از ايشان متميز شوند بى نور بمانند پس التماس نور كنند از مؤمنان و از مفسران نقل كرده
اند كه مؤمنان در روز قيامت بعرصه گاه آيند و بنور اعمال خود از صراط چون برق جهنده گذر كنند و منافقان چون در دنيا بظاهر ايمان با مؤمنان بودند
و بعد از آن اين نور از ايشان پنهان شد هم چنين در عرصه گاه قيامت بر وجه جزاى مكر و خديعه كه با مؤمنان كرده باشند چنانكه يخادعون الله وهو
خادعهم دانست بر اين همين طريقه با ايشان سلوك كنند يعنى همچنانكه كسى را كه فريب دهند ايشان را نور ضعيف دهند كه گاه روشن شود و ايشان
رفتار نمائى نمايند و ايشان توقف نمايند تا گاهى روشنى برايد و نور ايشان فرو نشانند و در اين حال با مؤمنان گويند انظرونا نقتبس من نوركم مؤمنان چون
اين حال ببينند گويند مبادا كه ما را نيز اين معامله روى نمايد بجهة اين خوف گويند ربنا اتمم لنا نورنا القصه چون منافقان طلب نور كنند **قِيلَ** گفته شود
يعنى مؤمنان يا ملائكه گويند ايشان را **ارْجِعُوا** باز گرديد **وَرَاءَكُمْ** باز پس خود يعنى بدنيا رجوع كنيد **فَالْتَمِسُوا نُورًا** پس بجوييد روشنى را در آنجا
بتحصيل سبب آن كه ايمانست زيرا كه در محشر كسب نور نتوان كرد و از دنيا ميتوان كرد يا باز گرديد و از پس خود بموقف كه اين نور از آنجا بما داده اند تا جايب و خاسر باز گرديد
و ان ماده و رسو شويد كه شما را از اين نور نصيبى نخواهد بود مؤمنان اين كلام بر وجه تحقير و اسقاط يا گويند زيرا كه دانسته باشند كه در پيش ايشان نورى نيست
و منافقان فهم اين معنى نكرده بتصور آنكه نور در عقب ايشانست روى باز پس كنند **فَضُرِبَ** پس زده شود يعنى ملائكه بحكم حق سبحانه بزنند **بَيْنَهُمْ**
ميان مؤمنان و منافقان **بِسُورٍ** ديوارى بلند چون باره شهر و گويند كه اين اعراف است **لَهُ بَابٌ** مر او را درى باشد كه مؤمنان از آن در آيند **بَاطِنُهُ** درون
آن كه مؤمنان در آن باشند **فِيهِ الرَّحْمَةُ** در او رحمت بود زيرا كه نزديكى بهشت بود **وَظَاهِرُهُ** و خارج آن كه منافقان باشند **مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ**
از نزد آن عذاب باشد زيرا كه نزديك دوزخ بود و منافقان چون باز پس نگرند نورى نه بينند باز متوجه مؤمنان شوند و ديوار بينند ميان خود و ايشان حاجز
شده او پس از درون دروازه نگاه كنند مؤمنان را ببينند كه خرامان روان و از آن متوجه رياض جنان اند **يُنَادُونَهُمْ** بخوانند ايشان را با آواز بلند با تضرع و زارى كه اى
مؤمنان **أَلَمْ نَكُنْ** آيا نبوديم **مَعَكُمْ** با شما در دنيا كه با جماعت شما نماز ميكرديم و با موافقت شما روزه مى داشتيم و مناكحت و مشاورت با شما مى كرديم
قَالُوا گويند مؤمنان **بَلَىٰ** بلى بظاهر با ما بوديد **وَلَٰكِنَّكُمْ** وليكن شما **فَتَنْتُمْ** در محنت و هلاكت افكنديد **أَنْفُسَكُمْ** نفسهاى خود را
بسبب نفاق **وَتَرَبَّصْتُمْ** و انتظار دوائر و مصائب كشيديد كه بر محمد صلى الله عليه و آله و سلم و بر مؤمنان فرود آيد **وَارْتَبْتُمْ** و شك آورديد در نبوت محمد

وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و فريفت شما را آرزوهاى شما يعنى املهاى دور و دراز كه آن امتداد عمر است و غرور با اسلام و توقع مصائب بر اهل ايمان و پيش
گرفتند بعوض بهاى نا پايدار شما را و فريفته خود ساخت و بسبب آن از اهوال قيامت غافل شد تا ايشان را گرفتند **حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ** تا وقتى كه بيايد
خود اين مرتبه غايت و دين حق بشارت آن **وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ** و فريب داد شما را بخداى يعنى بانكه خداى حليم و كريم است و عذاب شما نكند و شما را امرزد
الْغَرُورُ شيطان فريبنده انس روايت كند كه روزى رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم با اصحاب و عظى فرمود در اثناى آن خطها بر زمين كشيد
و بعد از آن يك خط ديگر بر سر آن خطها كشيد گفت مى دانيد كه اين چيست گفتند نه يا رسول الله فرمود كه اين خطها مثل آرزوهاى فرزند آدم است و اين يك
خط ديگر مرگ است كه بر ايشان واقع خواهد شد همه امال و امانى ايشان را باطل سازد چنانكه حق سبحانه فرموده كه حتى جاء امر الله و غركم بالله الغرور **فَالْيَوْمَ**
پس امروز **لَا يُؤْخَذُ** فرا گرفته نشود **مِنْكُمْ** از شما اى منافقان **فِدْيَةٌ** چيزى كه فداى خود كنيد تا از عذاب برهيد **وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا**
و نه از كسانى كه منكر بوده اند ظاهرا و باطنا **مَأْوَاكُمُ النَّارُ** جاى شما و ايشان آتش دوزخ است **هِيَ** اين آتش **مَوْلَاكُمْ** سزاوار تر است بشما **وَبِئْسَ**
الْمَصِيرُ و بد باز گشتى است آتش صاحب كشاف آورده كه مولى بمعنى محريست يعنى مكانى كه در حق او گويند كه احرى و اولى است ان مكانى ديگر و مثل اين است
هو مئنة للكرم اى مكان بقول القائل فيه انه اكرم و گويند كه بمعنى ناصر است يعنى آتش آيد هنده شما است تعبير از مراد نفى ناصر است مر ايشان را در دنيا
و آخرة و از اين قبيل است قولهم اصيب فلان بكذا فاستنصر الجزع و منه قوله تعالى يغاثوا بماء كالمهل نزد بعضى ديگر بمعنى تولى است يعنى آتش متولى
ايشان هم چنانكه ايشان متولى عمل اهل نار بوده اند و ثعلبى آورده كه مؤمنان در مكه با وجود فقر و فاقه جدّ تمام در مواظبت طاعات مى نمودند
منكر و بعد از آنكه از مكه بمدينه هجرت كردند مال بسيار يافتند پس زمانى ... از ايشان خراج شد مشغول بان گشته از فتور و قصور در تقاضاى طاعات و
عبادات ايشان ظاهر گشت آيه آمد كه **أَلَمْ يَأْنِ** اين مشتق است از انى الامر يأنى اذا جاء اناه اى وقته يعنى آيا وقت نيامد **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنانرا كه
گرويده اند **أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ** آنكه بترسند و نرم شود دلهاى ايشان **لِذِكْرِ اللَّهِ** براى ياد كردن خداى يعنى براى آنچه مراد باين ياد كرده از مواعظ
وَمَا نَزَلَ و براى آنچه فرستاده خداى **مِنَ الْحَقِّ** از كلام حق و صدق صاحب كشاف آورده كه مى تواند بود كه مراد بذكر و آنچه منزل شده قرآن
باشد چه قرآن جامع اين هر دو صفت است يعنى هم ذكر و موعظه است و هم حق از آسمان نازل گشته يا آنكه مراد خشوع قلوب باشد در وقت ذكر خدا
و در وقت تلاوت قرآن كقوله تعالى اذا ذكر الله وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا و قولى ديگر در سبب نزول اين آيت كه مزاح و
مضاحكه ميان اصحاب بسيار شد اين آيه نازل گشت از ابن عباس منقول است كه حق سبحانه و تعالى بعد از سيزده سال از نزول قرآن دل مؤمنان را بطى دانست
و ايشان را باين آيه معاتب ساخت و از ابن مسعود منقول است كه ميان اسلام ما و معاتبه ما باين آيه چهار ساله بود و بعضى گفته اند كه نزول اين آيه در شان
منافقان است يعنى آيا وقت آن نشد كسانى را كه ايمان آورده اند بزبان قولا تا ايشان تسليم كرده بخلوص عقيده و تصديق تمام ايمان آورند و كلبى
و ثعلبى و مقاتل گفته اند كه سبب نزول اين بود كه منافقان از مسلمانان در خواستند كه اعلام كنيد ما را از آنچه در توريت است از عجايب تا حق سبحانه و تعالى
اين فرستاد كه نحن نقص عليك احسن القصص از اين گفتار مدتى باز ايستادند و باز استكشاف اين سؤال كردند اين آيه آمد كه الله نزل احسن الحديث متصل بكرار اين
سؤال را از كنا شنيد ديگر باره از حضرت سلمان رضى الله عنه اين سؤال كردند اين آيه آمد كه الم يأن للذين آمنوا الخ آورده اند كه فضيل عياض راهزن بود — مردى
و بجاده دست ايستاده ... آمده بود نيم چاره با قافله اشتند در مجاور او كنيزى بود كه او دل بر ايشان داشت شبى خواست كه نزد او رود بر بالاى ديوار
برامد از آن سرا آوازى شنيد كه يكى اين آيه مى خواند كه الم يأن للذين آمنوا فضيل را چون اين آيه بگوش رسيد گفت الهى وقت آن آمد كه دل من نرم شود و
ترسكار گردم پس بشتاب بگريست و باز گشت و در خرابه رفت كه بخسپد جمعى از اهل كاروان آنجا ديد كه با هم ميگفتند امشب بيدار بايد بود كه فضيل در راه است — فضيل
مبادا كه راه بر ما زند فضيل با نفس خود گفت كه اى نفس شب ميبينى كه خلق خدا از تو چگونه ترسانند پس توبه كرد و بالجود قرار داد تا زنده باشد مجاور بيت الله
الحرام باشد بعد از آن آواز داد كه اى قوم فضيل عياض منم از من مترسيد كه من توبه كردم و از آنچه كرده ام پشيمان گشتم پس بمكه رفت و انجا مجاور شد و از جمله
كمل اوليا گشت **وَلَا يَكُونُوا** اين عطف است بر تخشع يعنى وقت نيامد مؤمنانرا كه نباشند **كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** مانند آنكه داده شدند
كتاب را **مِنْ قَبْلُ** پيش از اين يعنى چون يهود و نصارى نباشند كه ايشان را توريت و انجيل داده بودند در بدايت حال خاشع و خاضع بودند **فَطَالَ**
پس دراز شد **عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ** بر ايشان زمان يعنى عهد دراز يافتند و امل دور پيش گرفتند يا دراز گشت بر ايشان زمان فترت ميان ايشان و ميان انبيا
يا طول يافت زمان حيات ايشان **فَقَسَتْ** پس سخت شد **قُلُوبُهُمْ** دلهاى ايشان و دل ايشان از خشوع بماند پس در ياد كرد خدا قسوت دل پديد آمد تا نوعى كه
در بنى اسرائيل... و كذا اشتند ابن مسعود از رسول صلى الله عليه و آله روايت كرده كه يهود دل از توريه آنچه مقبول طبع ايشان بود و مشتهى نفس ايشان دل از آن بگرفتند
نبود بگذاشتند و آنچه نواهى و زواجر بود محرف ساختند كقوله تعالى يحرفون الكلم عن مواضعه و آنچه هواى نفس ايشان بود بجاى آن نوشتند و بعد از
ان گفتند كه اين دابر قوم بنى اسرائيل عرض بايد كرد هر كه قبول نكند او را بايد كشت پس اتفاق كردند كه اول بنزد حبرى روند كه اعلم ايشان بود و صورت حال بر
او اعلام نمايند اگر او قبول كند ديگرى رد نتواند كرد و اگر او قبول نكند او را بكشند حبر چون يافته ابى چند ورق نوشته چون ايشان نزد او آمدند صورت حال
با او در ميان و ورق را بر بالاى محرفات ايشان نهاد و گفت اين كلام خداست و توريت كلام موسى ايشان پنداشتند كه كتاب محرف ايشان مى گويد شاد شدند
و بعضى از خواص حبر اين را ميدانستند چون وفات كرد اين خبر آشكارا شد و اختلاف در بنى اسرائيل پيدا شد هفتاد و دو فرقه شدند طايفه كه بر حق
بودند تابع حبر شدند اين مقاتل روايت است كه مراد از اين مؤمنان اهل كتابند كه قبل از بعثت رسول صلى الله عليه و آله ايمان داشتند چون روزگار امد
حضرت و دراز شد دلهاى ايشان سخت گشت بعد از آن صنع كردند صوامع ساختند كقوله تعالى و رهبانيه ابتدعوها و اندك بودند كه از حضرت عيسى و
نماندند و لهذا قال جل ذكره **وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ** و بسيارى از ايشان **فَاسِقُونَ** خارج اند از حدود دين و از احكام كتاب بجهة فرط قسوت از بعضى اكابر
منقول است كه نتيجه بعد از ... غفلتست و نشانه نرمى دل توجه بطاعت و از حضرت عيسى على نبينا و عليه السلام ماثور است كه لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله فتقسوا

طول بکم فان القلب القاسی بعید من الله ولا تنظروا فی ذنوب العباد کانکم ارباب انظروا فی ذنوبکم کانکم عبید فالناس رجلان مبتلی ومعافی فارحموا
اهل البلاء واحمدوا الله علی العافیة یعنی بسیار مکنید کلام بغیر یاد خدا تا بسبب آن غلیظ و سخت نگردانید دلهای خود را و دلی که قساوة داشته باشد
دور است از رحمت خدا و بعد از آن فرمود که نظر در ذنوب عباد مکنید زیرا که شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان خود کنید زیرا که بدام بندگان خدائید
بنده هم مردمان بر دو قسمند صاحب ابتلا و خداوند عافیت پس رحم کنید بر صاحب ابتلا و سپاس داری نمائید **اعلموا** ای اهل قساوة بای منکر
بعث **ان الله** ای آگاه باشید که خدای **یحیی الارض** زنده می کرداند زمین را **بعد موتها** پس از مردگی و افسردگی آن پس تمثیل است برای احیای قلوب قاسیه
بذکر و تلاوة یا برای احیای اموات بجهة ترغیب در خشوع و زجر از قساوة قلوب و خلاصه معنی آنست که همچنانکه خدای تعالی احیای زمین مرده
می کند بباران همچنین منوال احیای قلوب قاسیه کند بذکر و تلاوة قرآن یا اموات را زنده سازد بکمال القدرة در آنجهان **قد بینا لکم** بدرستیکه روشن کردانید
برای شما **الایات** حجج واضحات دلایل ظاهرات بر قدرت خود پس از استدلال نمائید بدان بر احیای قلوب یا بر امکان بعث و نشور **لعلکم**
تعقلون شاید که خردمند شوید یعنی کامل شود عقل شما در انقیاد نمودن بطاعت و عبادة و آنچه اهل کتاب مرتکب آن شدند از تبدیل و تحریف
احکام ما بار تکاب عمل نمائید بجمیع اوامر و نواهی ما تصدیق کنید **ان المصدقین** بدرستیکه مردانی که تصدیق کننده اند قول خدا و رسول را
والمصدقات و زنانی که باور دارنده اند و ابن کثیر و ابو بکر از عاصم بتخفیف صاد می خوانند یعنی مردان و زنانی که صدقه دهنده اند **واقرضوا الله**
این عطف است بر معنی فعل در اسم فاعل که محلی بالف و لام موصول است چه ان در تقدیر الذین صدقوا است و کشاف ضمیر مرفوع در اقرضوا را ... تغلیب است
مردانی و زنانی که تصدیق خدا و رسول کرده اند و وام داده اند بخدا **قرضا حسنا** وامی نیکو یعنی از جنس و حلال اموال خود داده در راه خدا و بر وجه قربت
بر صلحاوی انفاق کرده اند ... و بنا بر این قرائت خفض ذکر اقراض بعد از تصدق با آنکه او لا ... بر انست بجهة دلالت بر آنکه معتبر
در تصدق آنست که مقارن اخلاص باشد که آن ادا است حاصل آنکه ایشانی که تصدیق بخدا و رسول نموده اند و ادا کرده اند آنکه اموال خود را در راه خدا
تصدق کرده با اخلاص تمام یا قرض داده اند از این کافه نیت خالص الله **یضاعف** زیاد کرده باشد شود **لهم** برای ایشان مزد آن با ازده تا هفتصد زیاده
ولهم و مر ایشان راست **اجر کریم** مزدی کرامی و پاداش بزرگوار که بهشت جاودانی است **والذین آمنوا** و آنانکه گرویدند **بالله ورسله** بخدا
و بفرستادگان او و مثل پیامبرانند در اخبار و احکام ایشان **اولئک** آنگروه **هم الصدیقون والشهداء** ایشان نیز صدیقان و شهیدان
عند ربهم نزد پروردگار خود یعنی مؤمنان ثابت قدم در ایمان و طاعت منزله کسانی اند که سبقت کرده باشند در تصدیق خدا و رسول و شهید شده
در راه خدا و عیاشی باسناد خود از منهال القصاب روایت کند که ابو عبد الله علیه السلام را گفتم یابن رسول الله دعا کن تا خدای تعالی شهادة روزی من
کند فرمود که ان المؤمن لشهید بعد از آن این آیه تلاوة فرمود از حارث بن مغیرة روایتست که فرمود که ما نزد ابو جعفر صلوات الله علیه نشسته بودیم
ناگهان فرمود که العارف منکم بهذا الامر المنتظر له کمن جاهد فی الله مع قائم آل محمد بسیفه
... هر کس از شما عارف باشد بامر منتظر یعنی الامام صلوات الله علیه مثل کسی است که با قائم آل محمد شمشیر خود در راه خدا جهاد نموده پس فرمود
بل والله کمن جاهد مع رسول الله صلی الله علیه وآله بسیفه بخدا که او همچو کسیست که با پیغمبر جهاد کرده بعد از آن ترقی نموده فرمود که بل والله کمن
استشهد مع رسول الله فی فسطاطه بخدا سوگند که او مثل کسیست که با پیغمبر شهید شده باشد در خیمه گاه او پس فرمود که در شان شما آیه هست
از کتاب خدای که مشعر است بر این گفتم کدامست یابن رسول الله فرمود قول الله تعالی الذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء
عند ربهم بعد از آن فرمود که صرتم والله صادقین شهداء عند ربکم بخدا که شما صادقان و شهیدانید نزد خدای و بعضی تفسیر این آیه بر این وجه کرده
که آنانکه ایمان آورده اند بخدا و رسول و مبالغه کنند کان اند در تصدیق و در مرتبت صدق بنهایت رسیده و گواهی دهندکانند بتوحید خدا و نبوت پیغمبران یا
شاهدانند بر امم در روز قیامت و نزد بعضی والشهداء مبتدا است و ما بعد آن خبر آن یعنی پیغمبرانی که شاهدانند بر امتان خود یا شهید شدکان در راه خدا
نزد پروردگار خود اند و در تجاء بر که مقصد است **لهم اجرهم** مر ایشان راست مزد طاعة صدیقان و شهدا یعنی مثل اجر ایشان **ونورهم**
و مثل روشنی ایمان که در روز حشر رهبری ایشان کند به بهشت و لیکن بیعض تضعیف اجر و نور تا مثبت ایشان و صدیقان فرق باشد یا مر ایشان راست اجری که
موعود است از برای ایشان **والذین کفروا** و آنانکه بپوشیدند حق را یعنی انکار توحید و نبوة پیغمبران کردند **وکذبوا بآیاتنا** و تکذیب کردند
آیتهای ما را که حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرستادیم **اولئک** آنگروه **اصحاب الجحیم** ملازمان دوزخند این آیه دلیل است بر آنکه خلود در
دوزخ مخصوص است بکفار زیرا که ترکیب مشعر باختصاص است و صحبت دال بر ملازمت بحسب عرف و بعد از بیان حال فریقین در نشاة اخرت تحقیر دنیا
میکند بجهة تزهید مؤمنان از آن و تنفیر ایشان از مغرور شدن بلذات که موجب حرمانست از فوز بجنات عالیات جنان می فرماید که **اعلموا**
بدانید ای طالبان دنیا **انما الحیوة الدنیا** جز این نیست که زندگانی این سرا **لعب** بازیچه ایست و تعب و رنج در طلب متاع آن بی فایده مانند بازی
و ملاعب اطفال که هیچ فایده بدان مترتب نمی شود **ولهو** و مشغولیست که بسبب اشتغال شما بآن باز می مانید از مراتب عظیمه اخرویه **وزینة** و آرایشیست
مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار و غیر آن **وتفاخر بینکم** و مفاخرتست در میان یکدیگر بسبب عالی و جاه و مال
وتکاثر فی الاموال و مباهاتیست در کثرت مالها و مقتنیات **والاولاد** و فرزندان از ابن عباس منقولست که جمیع اموال غیر حلال تکاثر است
نظام الدین نیشابوری گفته که ... بتفاخر و بعضی اکابر در وصف دنیا گفته اند که الدنیا لعب کلعب الصبیان و لهو کلهو الفتیان و زینة کزینة
النسوان و تفاخر کتفاخر الاقران و تکاثر کتکاثر الدهقان و بعضی فاضل محققی گفته که این بازی با بلاست که برطرف شود و لهو و فرح و غم و نرح مبتلا
کرده و مقیمان از هم جدا بیند تفاخر و تکاثر او چون شرابیست بود شو امیر المؤمنین صلوات الله علیه عمار یاسر را گفت ای عمار برای دنیا غم مخور
که جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب و منکوح و مرکوب و مشموم و شریف ترین مطعومات عسل است که از لعاب مگس است و بهترین مشروبات آبست

جمله جنوان ایشان دران مشابهت بنکوترین شمومات مشک است که از خون آهوست و بهترین مرکوبات اسبست و اکثر آن در مظنه هلاکت است و نفیس ترین ملبوسات
دیباست و آن تنیده کرمست و معظم فواید منکوحات مواصله است و آن ادخال المجری بول در مجرای بول دیگر و چون معظم لذات دنیا مبنی بر این امور خسیسه
دنیه است پس معلوم است که قدر و خطر آن تا کی باشد و مرویست که روزی رسول صلی الله علیه وآله با جمعی از اصحاب بر گوسفند مرده بگذشت بیک گوشش
منعفن شده و در کنار راه افتاده فرمود که کیست که این را بیک درم بخرد گفتند یا رسول الله در زندگی بیک درم نمی ارزید اکنون که مرده و گندیده است کیست
که او را بیک درم بخرد فرمود که دنیا نزد حق تعالی حقیرتر است از این در نظر شما ... امیر المؤمنین سلام الله علیه گفتند که ما را صفت دنیا کن فرمود که الدنیا اولها بکاء و
اوسطها عناء و آخرها فناء اولش گریه است و میانش رنج و اندوه و آخرش فناء ثابت بعد گفته که دنیا عقوبتیست که دنیا الا حجز هم نیست بر که رسد بر ذلت
و بکر یاد حق سبحانه و تعالی اقتضای فنا و سرعت زوال آن را تمثیل فرموده بدین مثل که دنیا **کمثل غیث** مانند مثل بارانست که بر زمین کشته باد
و تخمها که در او سته بود برویید است **اعجب الکفار** بشگفت آورد کشاورزان را **نباته** رستنیها شده از باران یعنی گیاه
رسته شده از باران یا متعجب ساخت دانرا کافران که اعجاب ایشان بدینها بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمن چون امری عجیب
مشاهده کند فکر او منتقل می شود بقدرة صانع آن پس سبب تعجب او در نباتات قدرة الهی می شود و نظر بهجت و نضارت آن و کافر فکر او در نمی کند
از آنچه احساس آن نموده بلکه مستغرق امر محسوس شده فکر خود را مقصور می دارد بر تعجب نمودن از آن و اصلا در خالق آن تفکر نمی نماید حاصل آنکه
دنیا چون نباتیست که از باران رویده باشد با کمال تری و تازگی **ثم یهیج** پس خشک گردد بیکی از آفات آسمانی **فتریه مصفرا** پس بینی آنرا
زرد بعد از سبزی و خرمی **ثم یکون** پس گردد بعد از زردی **حطاما** در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه گشته یعنی حال دنیا نیز چنین است که روزی
چند خرم و سبز باشد بعد از آن طراوت آن تاب یا آفات بکر خشک گردد و ریزه ریزه گشته تبا حوادث متلاشی و پراکنده شود یا آدم اول سالها نوان
جوان صغیف چرا که نبات طبیعت نشیه پر خشک کرد و انعدام الا و امتشرشاد بر جماعتی دیگر که بشرها الحبیل بجانب اوراشیه تفصیل این مثل
در سوره یونس علیه السلام سمت ذکر یافته حاصل آنکه دنیا نیست که در دنیا بیست مکر بحجه آن مدد که او از لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر و بیرعث زوال
اما آخرت متضمن امور عظیمه است کما قال الجل ذکره **وفی الاخرة** و در آن سرای **عذاب شدید** عذابی سخت است مر دشمنان خدا را که همه عمر
در طلب دنیا کذرانیده و از حق فراموش کرده باشند **ومغفرة** و در آخرت آمرزش است **من الله** از جانب خدای مر خاصان اهل ایمان را **ورضوان**
و خوشنودی مر دوستان حق را که بجهة مشغولی بطاعت و عبادت تولی ترک دنیا کرده باشند و در این کلام تنفیر است از انهماک در دنیا و ترغیب
ایشان بر موجبات کرامت عقبی پس بجهة تاکید این معنی می فرماید که **وما الحیوة الدنیا** و نیست زندگانی دنیا **الا متاع الغرور** مکر متاع
فریبنده که به فریبد و باقی نماند و این متاع غرور نیست که کسیکه مغتر شود بآن و از دست افزار حصول نعیم اخروی سازد و بجهة مستلذ النفس و هو
بکار ان بپردازد اما اگر صاحب و لتی را مدد توفیق رفیق شده بوسیله اسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید بسبب آن از مراضی ربانی
برداره دنیا نسبت باو متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور و لهذا سعید بن جبیر فرموده که الدنیا متاع الغرور لمن لم یشتغل بطلب الاخرة ومن اشتغل
بطلبها فهو له متاع بلاغ الی ما هو خیر منه و مصداق اینست حدیث حضرت نبوی صلی الله علیه وآله که نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر دنیا و تصغیر
امر آن و تنفیر بندکان از آن ترغیب ایشان می نماید بر مسابقت بآنچه مغفرة که علت تامه نجات است از عذاب نیران و وسیله فوز به بهشت جاودان و می فرماید
که **سابقوا** پیشی کیرید بر یکدیگر یعنی مسارعت نمائید مانند مسارعت مسابقان بر یکدیگر در دویدن و تاختن اسب در میدان **الی مغفرة** بسوی
موجبات آمرزش که و اقع شود **من ربکم** از پروردگار شما و از جمله موجبات مغفرت توبه است و استغفار و ادای نمازها و امر ضه و روزه و صدقه و حج و جماعت
و حضور جماعت و مسابقت نمودن بصف اول و تکبیر اولی و سلوک که وسیله مغفرت است حضرت رسالت پناه معنویه آنست که نسبت بامت
پیغمبر که سبب آمرزش است **وجنة** و بسوی بهشتی که **عرضها** پهنای آن بهشتیکه بهیاستحقاق بهشتیکه پهنای آن **کعرض السماء والارض** مانند پهنای آسمان و زمین
بشرطی که همه را اصحاب ... بیکدیکر وصل کنند و هر گاه که عرض آن باین مثابه باشد پس طول آن تا چه مرتبه باشد و بدانکه علما را در ذکر
عرض بدون طول چند وجه است اول آنکه اعظم عرض دال است بر عظم طول و دوم آنکه طول بدون عرض ممکن نیست اما عرض بدون طول ممکنست دوم آنکه معنی
آنست که عرض بهشت مثل عرض آسمان و زمین است و طول آن بغیر از خدای تعالی کسی نمی داند چهارم آنکه عرض اینجا بمعنی بسط است مانند قوله تعالی فذو دعاء
عریض و بباید دانست که چون بهشت در آسمان هفتم است چنانچه در احادیث ثابت گشته پس منافات نداشته باشد با آنکه عرض آن چون عرض آسمان و زمین
و از حسن منقولست که خدای تعالی بهشت را فانی سازد و باز اعاده آن نماید بطریقی که وصف آن فرموده پس صحیح باشد وصف آن بمثل آنکه عرض آسمان و
زمین است و در خبر است که جبرئیل ع اراده آن نمود که طول بهشت بداند سی هزار سال بپرید ضعیف شد و از حق تعالی مدد خواست حق تعالی او را قوت داد
سی هزار بار هر باری سی هزار سال بپرید پس اجابت کرد که خدایا بیشتر طی کرده ام یا آنکه مانده از خیمه و او از داد که ای روح الله چرا زحمت خود
میدهی بجای که بدان رسید که مبرسی هنوز از ملک ما الا عشر بپریده جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوری ام از حوریان که مخلوق شده ام برای مومنی از
مومنان و بندگان الصالحین او ده که راه صد بوده که بشب خوانی و شاید که در دنیا قرآن خواندی و چون باین آیه رسیدی باز می خواندی و می گریستی
پس این آیها باین رسید که وجنة عرضها کعرض السماء والارض می خواند همیکریست چون بدو رسیده بود خدا بقا عنه من شد همه آنها از او سوال کردند که هر شب باید و مقصد
که زینت قرار دارد ... که بهشت مکرری جواب داد که هر چند سال کردم که از بهشت خود را بتمامه بنزد کی انقدر میرسید که فهم من بر آن قرار دارد اکر در دو جا سیر کرده اند
و این بهشت که متصف بدین صفتست **اعدت** آماده کرده شده است **للذین آمنوا** برای آنکسانیکه گرویده اند **بالله ورسله** بخدا و بفرستادکان او
ذلک آنچه موعود شده از مغفرت و جنت **فضل الله** فضل خداست و کرم او و چه نعیم باقی در جزای طاعت فانی داده و اکر اقتضا کند که در جزا بر قدر
آنچه بنده بعمل مستحق آن شده بر سبیل عدل خواهد بود و لیکن بفضل خود زیاده بر استحقاق میدهد که راست فرماید بعضی که کفته اند که هیچ کس بجز دنیا و آخرت

رسد مکر بفضل خدا چه او سبحانه اگر مارا امر بطاعت نمیکرد و طریق آن را برای ما تبیین نمیکرد و در عمل صالح توفیق نمی داد بنعیم ابدی و ثواب اخروی
مهتدی نمی شدیم پس همه از فضل او سبحانه باشد دیگر آنکه او سبحانه بفضل خود ایشان را به آن فضل فرموده که بواسطه آن طاعات او سبحانه را بجا می آوردیم از تمکین و
الطاف و کمال عقل و مقرر بودن ثواب پس نیز از قبیل تفضل باشد ابو القاسم بلخی و اهل بغداد که از معتزله اند می گویند که اگر حق سبحانه برای بندگان مطیع خود
انعام نکرد بر مجرد احسان فاعل بر سبیل عدل می بود چون مع ذلک ثواب اجل نیز عطا فرموده تفضل باشد بعد آنکه در این آیه دلالت عظیم است مر
اهل ایمان را زیرا که مشعر است بآنکه مجرد ایمان کافی است در استحقاق بهشت و این امر موعود از غفران و دخول جنان **يُؤْتِيهِ** می دهد آن را تعالی **مَنْ**
يَشَاءُ هر کرا می خواهد از اهل ایمان بدون لحاق بأعمال **وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** و خداوند تفضل بزرگ است بر مؤمنان هر دو ثواب توفیق
ایمان و طاعت ایشان و لطف بمغفرت و جنت بعد از تبیین ثواب بطاعات بیان اغراض بمقاساة مصائب و ملمات نموده می فرماید که **مَا أَصَابَ مِنْ**
مُصِيبَةٍ نمی رسد هیچ بلیه **فِي الْأَرْضِ** در زمین چون قحط و کرانی و نقصان اموال و زروع و اثمار و غیر آن **وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ** و نه در نفسها
شما چون امراض و آلام و غموم و موت فرزندان و اقربا و جز آن از انواع غمها و آفات **إِلَّا فِي كِتَابٍ** مگر آنکه ثبت کرده شده است در لوح محفوظ **مِنْ**
قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم نفسها را یا زمین را یا مصیبت را تا ملائکه بآن استدلال کنند بر آنکه او سبحانه عالم بالذات است و حقایق اشیا
پیش از وقوع آن می داند **إِنَّ ذَٰلِكَ** بدرستیکه اثبات مصائب در لوح محفوظ و ایجاد آن در آن با وجود بسیاری آن **عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ** بر خدا آسان است
جهت علم او بآن از عدت و مدت و اگرچه دشوار است بر عباد پس تعلیل آن و تبیین حکمت در آن می نماید و می گوید که مصائب را در لوح محفوظ ثبت
شده **لِكَيْلَا تَأْسَوْا** تا اندوهگین نشوید و غم مخورید **عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ** بر آنچه فوت شده باشد شما را از مال و خصب و تمامیت
و صحت و سایر آن منال **وَلَا تَفْرَحُوا** و شادمانی نکنید **بِمَا آتَاكُمْ** بآنچه داده شما را از نعم دنیوی چه هر که عالم باشد بآنکه نه اندوه
او را اثر است و نه فرح از اغتنام نعم او بر او اسامی شود و نعم او فرحان و نازان نمی شود و همه همت خود را مصروف خواهد داشت در امر آخرة و هم چنین
اگر دانست که آنچه فوت شده عوض آن بر خدای واجبست که در دنیا یا در آخرة بآو رساند محزون نخواهد شد از آن و اگر عالم شد بآنکه نعمت باد
رسیده مستلزم تکلیف شکر است بر آن و ابقاء حقوق واجبه آن فرحناک نخواهد شد بعد آنکه این مشعر است بر جمیع صفات و حسن خلق زیرا که هرکه
وجود و عدم دنیا نزد او مساوی نیست حسد و معادات و نزاع که از اسباب سوء خلق اند از او مسلوب خواهد شد چه اینها از نتایج حب دنیا اند و دوم اشعار
دنیا و اهل آن بجهت عدم فرح بوجود آن و عدم حزن بعدم آن سوم تعظیم آخرة بجهت آنکه مستلزم صبر و ثواب عظیم و ثواب بامست که خالی است از نواقص
ثواب چهارم افتخار بخدا نه باسباب دنیا از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که هرکه باین آیه کار کند هر آینه زهد را از دو طرف آن فراگرفته یعنی زاهد کامل
شود و منقولست که مردی نزد علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما آمد و گفت یا بن رسول الله زهد چه معنی است فرمود که زهد ده درجه است
اعلی درجه آن ادنی درجه ورع است و اعلی درجه ورع ادنی درجه یقین و اعلی درجه یقین ادنی درجه رضا و جمیع زهد در یک آیه کتاب است لکیلا
تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که یا بن آدم ما لک تأسوا علی مفقود لا یرده الیک الفوت
و ما لک تفرح بموجود لا یترکه الموت فی یدک حسن بصری گفت ای فرزند آدم بر کسی که اندوه تو او را باز نیارد و چرا شاد می شوی بچیزی که مرگ او را از تو باز ندارد
حکیمی را پرسیدند که چرا غمناک نمی شوی بچیزی که از تو فوت شود و چرا شادمان نگردی از چیزی که بتو آید گفت برای آنکه فایت را بگریه در نتوان یافت و حاصل
را بشادی دائم باقی نتوان داشت قتیبة بن سعید گفت در بعضی از احیای عرب بر شیخی در گذشتم شتران بسیار دیدم که مرده بودند و پیرزنی در آنجا ایستاده
پرسیدم که شتران کراست گفت این پیر را که در آن پشته نشسته و پیش می آید نزد وی رفتم و گفتم که اینهمه شتران از تو بودند گفت بنام من بودند گفتم اینها
چه شدند گفت آنکسی که اینها را داده بود باز گرفت پس گفت شعر لا نظل الحزن علی فائت فقل یجدی علیک الحزن سیان محزون علی ما مضی
و مظهر حزنا لما لم یکن حسین بن فضل گفته که حق تعالی باین اخلاق ایشانرا فرموده بر آنکه بر فایت صبر کنند و بر آمده خوشدل نباشند و دشمن از هر
دو عبارت باشد بقضا و قدر الهی تا بشنوند و بدانند که مراد بحزن مذموم حزنیست که صاحب آن بسا ازان اهل ناصبر کرده و تسلیم نمی شود بقضای الهی و امیدوار
داری بمثوبت صبر و مراد بفرح منهی فرحیست که با آن ادعا و شکر گذاری و سپاس داری خدا بالحزن که لازم طبیعت انسانی است و کسی خود را از آن باز نتواند
داشت با بقای استیلا ازین معنی بر او مرتب نیست و هم چنین با کسی نیست بشره و بنعمت خدا کاهی که با داء شکر مقرون باشد و بعد آنکه چون حب جاه
مفرو بشد و تبختر و دنیا و خوشحالی کشتن مستلزم انبساط و تکبر است که بدترین خصائل مذمومه از آن جهة حق سبحانه بعد از این میفرماید **وَلَا يُحِبُّ**
و خدای دوست نمیدارد **كُلَّ مُخْتَالٍ** هر متکبر را که بنعمت خود بدیگری تطاول کند **فَخُورٍ** فخر کننده و ناز نماینده بنعیم دنیوی که قله و افزون و چون
محبت مال و عزة و عظم آن در نفوس مستلزم بخل است از حقوق واجبه و سبب عز بسیار مردم آنرا ازین در نظر ایشان ازین جهة می فرماید که **الَّذِينَ**
يَبْخَلُونَ این بدل مختال است یعنی بدرستیکه خدای دوست نمی دارد آنان را که بجهة دوستی دنیا و محبت جمعیت اسباب دنیوی بخل میکنند و مال خدا را ادا نمی
نمایند **وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ** و با وجود بخل خود امر می کنند مردمان را **بِالْبُخْلِ** بخیلی که ندهند و می تواند بود که جمله موصوله مبتدا باشد و خبر
آن محذوف که یتولون تا شد و مدلول علیه بقوله **وَمَنْ يَتَوَلَّ** یعنی کسانی که بخیلی کنند و مردم را بخیلی امر می نمایند یتحقق دوری کرده اند از انفاق
اموال در مواضع مفروضه و اعراض نما بید از اوامر و نواهی او سبحانه و منهی شوند از آنچه ازان منهی شده از ممکن شدن بر فایت و خوشحال کشتن
بر وجود نعم مال خلود و تکبر و بخل و در نیابند بسبب اعراض دنیوی **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستیکه خدای تعالی **هُوَ الْغَنِيُّ** او است بی نیاز از او و انفاق او **الْحَمِيدُ**
ستوده در ذات و صفات که تولی و اعراض مردمان او را ضرر نکند از اشعار است با آنکه امر با انفاق بجهة مصلحت منفعت در تبییار و ده که نزد بعضی اینست که مراد
از این آیه یهود ند که امر کردند تبخل که در آن یهود بجهة بخل بصفات و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اعراض ابو شیله و در دیگر از این آیه که از آن
امر کرده شد اعراض نمودند از ایمان آوردن با آنحضرت و بعد از امر بانفاق و نهی از اسی و فرح و بخل و امساک بیان لطف خود می فرماید بر عباد که حیثما ارسلنا بالحق منتقلان

و بر اهل خشوع و خضوع که تارک تکبر و بخل اند بقوله **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بدرستی که ما فرو فرستادیم **رُسُلَنَا** فرستادگان خود را یعنی ملائکه
بر پیغمبران **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتهای روشن بر وحدانیت ما و بر استحقاق معبودیت ما یا با معجزات موید بر صدق دعوی نبوت پیغمبران یا با شرایع و نواهی
وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ و فرو فرستادیم با ایشان **الْكِتَابَ** تا بآن حق از باطل مبین شود و صواب از خطا متمیز گردد و متضمن احکام حلال و حرام بود
چون تورات و انجیل و فرقان **وَالْمِيزَانَ** و نیز با ایشان فرستادیم ترازو را **لِيَقُومَ النَّاسُ** تا قایم شوند مردمان **بِالْقِسْطِ** بعدل یعنی تا بتسویه
حقوق کنند با یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علیه السلام بود چنانکه در روایات واقع شده که جبرئیل میزان از آسمان فرود آورد و
بحضرت نوح علیه السلام داد و فرمود که مر قوم خود را بگو تا باین وزن اشیا کنند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود و بعدل و راستی قیام
قیام نمایند و گویند مراد بانزال میزان انزال اسباب آن است و امر باعداد آن و نزد بعضی مراد بآن عدل است که مستلزم سیاست است و سبب انتظام امور و
موجب اندفاع اعدای دین و لهذا بعد از آن فرمود که **وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ** و فرو فرستادیم آهن را با آدم علی نبینا و علیه السلام از ابن عباس روایتست که چون آدم
از بهشت بدنیا آمد سه وصله آهن با وی بود انبر و مِیتَک و سندان و نزد بعضی دیگر پنج چیز بود سندان و انبر و میتک و کاز بزرک و سوزن و در
روایت دیگر آمده که ریسمان و ده نی کوه که بآن چیزها استره را پاک کنند نیز با او بود و ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدای
تعالی چهار چیز با برکت از آسمان فرو فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و از حسن منقول است که انزلنا بمعنی خلقنا است و نظیر این است قوله تعالی و انزل
لکم من الانعام ثمانیة ازواج که بمعنی خلق لکم است یعنی بیافریدیم آهن را و از قطرب نقل کرده اند که انزلنا بمعنی هیأنا است مشتق از نزل که آن طعامی است
که از برای مهمان مهیا سازند یعنی مهیا ساختیم از برای شما آهن را **فِيهِ** در آهن **بَأْسٌ شَدِيدٌ** کارزار سخت است چه آلتها که در کارزار بکار
آید از او بخواه سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان و شمشیر و نیزه و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه از برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و غیر آن
و بیشتر مفسران بر آنند که مراد باین شمشیر است و در اخبار اهل البیت آمده که مراد بآن ذو الفقار است که برای رسول از آسمان نازل گشت و رسول او را
با میر المؤمنین علیه السلام داد تا بآن با دشمنان خدای قتال میکرد و در روایتی آمده که ذو الفقار از جمله هدایایی بود که بلقیس پیش سلیمان فرستاده بود و آن
بدست منبه الحجاج افتاد و در روز بدر حضرت امیر المؤمنین او را بکشت و او را بگرفت و بپرواد یکرحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون دید و سر او در جنب
بر گرفت و با میر المؤمنین داد و گفت که باین جهاد کن چون بدست گرفت تیغ دو سر شد و بآن جهاد میکرد و دشمنان خدا را می کشت حاصل که در ضمن آهن
است قتال شدید و حرب صعب با دشمنان **وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ** و منفعتها از برای مردمان چه قوام صناعات و حرف با آهن باز بسته است و هیچ صنعتی نیست
که آهن در او دخلی نداشته باشد و معظم نفع او آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن خلاصه معنی آن
است که حق سبحانه ارسال رسل و انزال کتب فرمود تا حق از باطل متمیز گردد و ترازو فرستاد تا معاملات و وزن بر نهج راستی منفصل یابد و آهن منزل ساخت
تا از او اعدای دین منزجر گردند و نفع کلی بمسلمانان رسد **وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ** و تا بداند خدای **مَنْ يَنْصُرُهُ** آن کسرا که نصرت می دهد دین او را **وَ**
رُسُلَهُ و یاری میکند فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد تا علم وی تعلق گیرد بحصول معلوم وی و ظاهر گردد بر او وجود مومنانی که
نصرت پیغمبری دهند و بدانکه این کلام عطف است بر فعل محذوف که ما قبل آن دالست بر آن چه فیه بأس که جمله آن حالیه است متضمن تعلیل است و می
تواند بود که لام صله محذوف باشد و تقدیر آنکه و انزل الحدید لیعلم قوله **بِالْغَيْبِ** حالست از ضمیری که مستکن است در ینصره یعنی تا علم خدای متعلق
شود بوجود کسانیکه یاری او و رسولان او میدهند در حالت غایب بودن پیغمبران یعنی در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان نصرت دین کنند و در
یاری خدا و پیغمبران کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبر مددکاری مینمایند و در غیبت با او مددکار نیستند و میتواند بود که معنی این باشد
که مومنان یاری خدا و پیغمبران می دهند در حالتی که بدلایل عقلیه و نقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا بدون مشاهده **إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ** بدرستی که خدا توانا است بر هلاک کردن دشمنان **عَزِيزٌ** غالب است بر همه بحکم و فرمان و احتیاج بنصرت هیچ ناصری نه دارد و امر او بجهاد بجهة آن است
که تا عباد بآن منتفع شوند و مستوجب ثواب دائمی گردند و در امتثال امر و نهی او در آن و بعد از آنکه چون نوح و ابراهیم علیهما السلام افضل انبیا بودند از
حیثیت آنکه پدران پیغمبران بودند و جمله انبیا از ایشان پیدا شده از این جهة بعد از ذکر ارسال رسل علی الاجمال بتخصیص بذکر ایشان فرموده که **وَلَقَدْ**
أَرْسَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم **نُوحًا** نوح نجی را بسوی قابیل **وَإِبْرَاهِيمَ** و ابراهیم را بسوی نمرود و پیروان **وَجَعَلْنَا** و گردانیدیم یعنی پدید نهادیم
فِي ذُرِّيَّتِهِمَا در میان فرزندان ایشان **النُّبُوَّةَ** پیغمبری را بطریق وحی **وَالْكِتَابَ** و کتابیکه نامزد ایشان بود از ابن عباس نقل کرده اند که مراد بکتاب
کتابتست یعنی خط نوشتن یا الکتب کتابا و کتابة بعد از ذکر ایشان میفرماید از حال ذریت ایشان بقوله **فَمِنْهُمْ** پس بعضی از ذریت ایشان و میتواند بود که
مرجع ضمیر مرسل الیهم باشد که اعم از ذریت اند بقرینه لفظ ارسلنا یعنی بعضی از ایشان که انبیا بر ایشان آمدند **مُهْتَدٍ** راه یابنده اند از طریق حق یعنی
گرویده اند بانبیا و کتب ایشان **وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ** و بسیاری از ایشان **فَاسِقُونَ** بیرون رفتگان اند از طریق حق یعنی نگرویده اند بکتب و رسل عدول
از سنن متقابل جهة مبالغه است در ذم و دلالت بر کثرت اهل ضلال **ثُمَّ قَفَّيْنَا** پس از پی درآوردیم **عَلَىٰ آثَارِهِمْ** بر اعقاب نوح و ابراهیم و امم ایشان
یا بر آثار نوح و ابراهیم علیهما السلام و پیغمبرانیکه معاصر ایشان بودند **بِرُسُلِنَا** فرستادگان خود را یعنی از پس نوح هود و صالح را و از عقب ابراهیم اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف را علیهم السلام **وَقَفَّيْنَا** و از پی درآوردیم ایشان و رسل را یعنی تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل **بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** بعیسی که پسر
مریم است **وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ** و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل **وَجَعَلْنَا** و گردانیدیم یعنی وضع فرمودیم **فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ**
در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را یعنی حواریین **رَأْفَةً** مهربانی **وَرَحْمَةً** و بخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق و مهربان گردانیدیم متابعان و خواص
عیسی را بر یکدیگر باین وجه که ایشان را باین مامور گردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم در آن بوعد ثواب با خلق آن فرمودیم در قلوب ایشان **وَرَهْبَانِيَّةً**
و طریقه رهبانیت را **ابْتَدَعُوهَا** بنو درآوردند و بسیار کردند از نزد خود و رهبانیت در اصل لغت بمعنی منسوب بر رهبانست و رهبان کسی است که در ترس

بنهایت سبّد باشد مشتق از رهب همچون خشیت از خشی یعنی گرفته اند ترس رهبانیت یعنی مبالغه است در خشیت و عبادت و ریاضت و انقطاع
از مردمان ما كتبناها عليهم فرض نکرده بودیم رهبانیت را بر ایشان لیکن ایشان لازم نفس خود ساخته بودند همچنانکه نادر عبادتر ا لازم
خود می کرد اند و سبب این چنان بود که بعضی از امت عیسی بعد از دفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و بعضی که بر دین عیسی مانده بودند از میان آن
قرار نموده بکوهها متر هب متحصن شدند و صاحب کشاف آورده که جبابره بعد از رفع عیسی بر مؤمنان مستولی شدند محنت با ایشان دادند مقام محاربه ایشان مقابله
در آمدند و بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اندکی که باقی ماندند در کوهها متر هب شدند و باخلاص تمام بعبادت او سبحانه اشتغال نمودند و
متفقهای کارهای ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح لازم خود ساختند و حال آنکه این رهبانیت بر ایشان فرض نکشته الا ابتغاء
رضوان الله لیکن ایشان ابتداع و اختراع آن کردند از پیش خود بجهت طلب خوشنودی خدا و صاحب طبرسی آورده که ابتغاء بدل ضمیر ما كتبناها است
یعنی رهبانیت بر ایشان فرض نکرده بودیم و لیکن فرض نموده بودیم بر ایشان طلب خوشنودی خدا را و می تواند بود که الا استثناء متصل باشد و بقیه آنها
برواية وابتدعوها صفت آن منصوب بر شریطه تفسیر باشد مفسر شده پس معنی این باشد که گردانیدیم در قلوب ایشان رأفت و رحمت و رهبانیتی که مبتدع
بود از نزد ایشان و مستحدث یعنی توفیق ایشان دادیم در تراحم میان یکدیگر و در ابتداع و استحداث رهبانیتی که فرض نکرده بودیم بر ایشان مگر که ایشان بسبیل
ندبیت نه بروجه اختراع بتبعیت آن کردند بجهت خشنودی خدای و استحقاق ثواب و تخلص از نفس جبابره و بر طریق التزام آن نمودند که گویا از ایشان
مندوب بوده نه مفروض عبد الله مسعود روایت کند که روزی در نزد رسول خدا بودم مرا گفت که دانی ابتداع رهبانیت ترسایان چگونه بود گفتم الله
اعلم و رسوله فرمود که بعد از عیسی پیغمبر جباران و کردنکشان معاصی و عدوانی اشکار کردند مؤمنان ایشان را زجر کردند منهزم شدند و ایشان سه مرتبه
جها کردند تا بسیاری از اهل کشته کشتند و معدودی چند که ماندند گفتند اگر دیگر با ایشان کنیم از ما کسی نماند بهتر است که این زمین را با ایشان واگذاریم
و ببرون در کوهها و غارها نشینیم و بعبادت مشغول شویم تا آنکه محمد آخر الزمان صلی الله علیه و آله که عیسی ما را وعده داده است مبعوث شود پس بطریق
رهبانیت بودند تا وقت ظهور مهر درو یعنی بعضی بمن ایمان آوردند و بعضی نیاوردند و کافر شدند چنانچه حق سبحانه فرماید که فما رعوها
پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند همه ایشان رهبانیت را حق رعايتها هم چنانکه سزاوار نگاه داشتن بود بلکه اکثر به تثلیث قائل گشته و محمد
را انکار کردند و اندکی از ایشان از متابعت عیسی انحراف نموده حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله دریافتند و بدین اسلام آوردند و بشرف متابعت
آنحضرت مشرف گشتند بعضی گفته اند که معنی آیه آنست که ایشان اندکی که در رهبانیت آورده بودند رعایت نکردند و وفا بآن ننمودند بلکه در آن تقصیر کردند
و برآن ثابت قدم نشدند و مقوی قول اول است آنکه حق سبحانه در حق ایشان می فرماید فآتينا الذين پس دادیم آنان را که آمنوا منهم ایمان
آورده بودند از جماعت رهبانان بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اجرهم مزد ایشان که مثوبت بهشت و کرامت است وکثير منهم
و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون آمدگانند از راه ایمان و نیز از ابن مسعود مرویست که روزی نزد رسول خدا رفتم فرمود که یا ابن مسعود امت عیسی
پیش از من بهفتاد و دو فرقه شدند دو فرقه از ایشان ناجی شدند و باقی هلاک گشتند یکی از آن فرقه که با جبابره مقاتله کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر
آنها بودند که طاقت نداشتند و در بلاد منتشر و مترهب گشتند و ایشانند که حق سبحانه در حق ایشان فرموده که رهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم بعد از
آن فرمود که من آمن بی و صدقنی و اتبعنی فقد رعاها حق رعايتها و من لم یؤمن بی فاولئک هم الهالکون یعنی هر که بمن ایمان آورد و تصدیق من نمود و تابع من
شد حق رعایت رهبانیت کرده و هر که ایمان نیاورد از جمله هالکان و خاسران است پس فرمود که لا رهبانية في الاسلام در دین اسلام رهبانیت
من هجرت است و جهاد و نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و تکبیر گفتن بر بلندیها و در حین احرام و بعد از ذکر احوال حواریین خطاب میکند و میفرماید که یا
ايها الذين آمنوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اند بعیسی و رسولان گذشته اتقوا الله بترسید از خدای و آمنوا برسوله و بگروید بفرستاده او که
محمد است صلی الله علیه و آله يؤتكم تا بدهد شما را كفلين من رحمته دو نصیب از بخشایش خود یکی برای ایمان با انبیاء گذشته و دیگری
برای ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و گفته اند که خطاب با اهل نفاق است یعنی ای کسانی که ظاهر ایمان آورده اید ایمان آورید باطنا تا بسید دو
بهره رحمت شما عطا فرماید یکی برای ایمان ظاهر و دیگری برای ایمان باطن و يجعل لكم و تا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما نورا تمشون
به روشنی که برو بروید در آن و بر صراط بگذرید بر بهشت سبیل ويغفر لكم و تا بیامرزد برای شما گناهان سابقه شما را از کفر و ترسایان والله
غفور خدا آمرزنده است مؤمنان را رحيم مهربان بر ایشان و گفته اند که مراد بنور قرآنست که سبب خلاصی است از ظلمات جهالت و موجب هدایت
بصیرت است و معرفت چه آن متضمن ادله دالّه است بر امر حق و مشتمل بر بیان حلال و حرام و شرایع احکام و در تفسیر اهل البيت مذکور است که مراد به کفلين
حسن و حسین است علیهما السلام و بنور علی بن ابیطالب یعنی ایمان آرید برسول خدا تا او سبحانه شما را شفاعت حسن و حسین علیهما السلام کرامت فرماید و بنور
علی بن ابیطالب از صراط بگذراند بخاری و مسلم در صحیح خود آورده اند که از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که هر که کنیزی داشته باشد و علم
دین را بوی تعلیم دهد همچنانکه حق تعلیمست و ادب فرماید بروجهی که حق ادبست پس او را آزاد کند و بشوهر دهد او را دو بهره ثواب باشد و هر
بنده که اطاعت خدا کند و اطاعت مولی خود و حق هر دو ادا نماید او را دو اجر ثواب بدهند و هر که بعیسی ایمان آورده باشد پس بمن و کتاب من ایمان
آورد او را دو اجر باشد از سعید بن جبیر و غیره روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله جعفر بن ابیطالب را با هفتاد سوار بجانب نجاشی
فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت کند جعفر بجانب او رفت و او را بدین اسلام ترغیب نمود و اجابت دعوت کرده اسلام آورد و چهل کس از اهل
مملکت او که ایمان آورده بودند از او رخصت طلبیدند که بشرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مشرف شوند او ایشان را اذن داد و با حضرت
جعفر همراه آمدند و وقتی که آنحضرت بمهم جنگ احد اشتغال داشت چون فقر و احتیاج اصحاب مشاهده کردند از
جناب نبوت مآب اذن طلبیدند که مراجعت نمایند و اموال خود را آورده بمسلمانان صرف کنند حضرت رخصت ایشان داده معاودت نمودند و اموال خود

آورده با اهل اسلام تقسیم کردند حق سبحانه در حق ایشان این آیه فرستاد که الذين آتيناهم الكتاب الى قوله ومما رزقناهم ينفقون و چون کفار اهل کتاب این آیه شنیدند
اجرهم مرتين استماع کردند بر مسلمانان فخر کردند و گفتند که هر که ایمان بکتاب ما و کتاب شما دارد او را دو اجر است و اما آنکه ایمان بکتاب شما دارد و بکتاب ما نه
دارد او را یک اجر بیش نیست پس چگونه شما بر ما فضل داشته باشید بلکه ما بمثل فضیلت مر شما داشته باشیم شما حق سبحانه این آیه فرستاد که ای آنکسانی که
ایمان آورده اید بعیسی و رسولان او از خدای بترسید و بعد ایمان آورید بمحمد صلی الله علیه و آله تا بدهد شما را خدا نصیب شما النح و بعد و اقعه آن
مؤمنان اهل کتاب از عطای کفلين یعنی دو حظ از اجر ایشان نکرده اند یعنی اگر شما مثل ایشان ایمان بیاورید و قول لا نفرق بين احد من رسله بعد از آن فرمود لئلا
يعلم اهل الكتاب الا يقدرون لا زایده است از برای تاکید و ان مخففه از مثقله و جهه وقوع آن بعد از علم و تقدیر اینکه لا يعلم
اهل الكتاب انه لا يقدرون یعنی خدای بمؤمنان این داد و بخشش و رحمت و نور و مغفرت مبذول فرمود تا بدانند کفار اهل کتاب که بتحقیق و یقین قادر نشوند و توانائی نه
یابند على شيء بر چیزی من فضل الله از فضل خدا یعنی از آن کرامتها که از برای مؤمنان مقدر کرده شد بر آن قادر نشوند زیرا که سبب این کرامتها
فرع ایمانست بسید کاینات و ایشان باین سعادت مستعد نشده اند پس از آن عطیات محروم باشند و ان الفضل بدانند اینکه بدرستی
و راستی که افزونی ثواب و جزا بيد الله بدست قدرت خداست و گویند که لا در لئلا يعلم لای غیر زایده است و قوله ان الفضل عطف است بر ان لا يقدرون
و معنی آیه اینکه اعطاء کرامات مذکوره بمؤمنان بجهة آنست که اعتقاد نکنند کفار اهل کتاب پیغمبر و مؤمنان قدرت دارند بر فضل خدا که به رسیدن
و بجهة آنکه مرتبت ثواب جز اسبت قدرت او سبحانه است و در تحت تصرف او يؤتيه میدهد آنرا من يشاء هر که را که خواهد و مستحق او افضال او
والله و خدای ذو الفضل العظيم خداوند فضل بزرگست یعنی ما لک نعمت تمام و معطای ما لا کلام که فرا رسیده بجمیع خلق عام و از کلبی
نقل کرده اند که بیست و چهار کس از یمن که در دین یهود و نصاری داشتند بلکه بدین ابتداء بکر بوده اند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و اسلام آوردند
ابو جهل لعین با ایشان گفت بئس القوم انتم شما بدعوت مجهول متابعت ایشان و جواب گفتند ما لنا لا نؤمن بالله الا یه حق سبحانه از برای ایشان و از برای مؤمنان
اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحاب او دو اجر کرامت فرمود ایشان بسبب این بر اصحاب رسول فخر نموده گفتند که ما از شما بهتریم زیرا که ما را دو اجر است
شما را یکی حق سبحانه این آیه مذکوره را انزال فرمود از مجاهد نقلست که اهل کتاب می گفتند که نزدیک شد که پیغمبری پیدا شود که حد بزند و دست و پا را قطع کند
و زعم ایشان آن بود که این پیغمبر از ایشان باشد چون از عرب پدید آمد بر او حسد بردند و بوی ایمان نیاوردند حق سبحانه این آیه لئلا یعلم را فرستاد
و اعلام ایشان نمود که کرامت نبوت و منصب رسالت که بمحمد صلی الله علیه و آله اختصاص یافته بجهة آنست که تا اهل کتاب بدانند که ایشان بر فضل خدا
که نبوتست قادر نیستند تا هر جا که میخواهند ایشان باشد وضع آن نمایند و او سبحانه فضیلت نبوت را هر که مصلحت بیند بدهد و بکسی که حکمت او مقتضی آن
باشد کرامت فرماید و بنا بر این روایت متعلق لئلا یعلم محذوف خواهد بود والله اعلم و احکم سورة المجادلة مدنیست و آیات او بیست و یکی است
بعد مکی و مدنی الاخیر و بیست و دو نزد غیر ایشان و اختلاف آن در آیه فی الاذلين است که غیر مکی و مدنی الاخیر آیه شمرده اند ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کند که هر که سورة المجادله را تلاوت نماید در نامه عمل او ثبت کنند که وی از حزب خداست و هیچکس بوی فایق نشود و با او مجادله نتواند کرد و
در چشم مردم معتبر و موقر باشد عطیه آیه است که چون حق سبحانه اختتام سورة الحديد بذکر فضل خود بنده کان فرموده افتتاح این سوره نمود بیان فضل خود
و اجابت دعوة و فرمود که بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که زن
خوله بنت ثعلبه که از انصار بود و از قوم خزرج و بقولی خوله بنت خویلد بنهایت کمال و چون حسن الجسم بود شوهر او اوس بن صامت که برادر عباده بود
در حال سجود و رکوع در او نگاه میکرد شهوت بر او غالب شد چون از نماز فارغ شد خواست با وی خلوت کند وی بجهة مانعی از استمتاع امتناع نمود او در حین آنکه
از خفت عقل خالی نبود از این معنی در غضب شده او را گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی و این را ظهار می گویند و مشهور آنست که طی ایستاد
که کفاره بفهمند و در جاهلیت طلاق بظهار واقع می شده اوس بعد از این لفظ پشیمان شده خوله را گفت گمان من چنانست که بر من حرام شدی خوله گفت
رسول خدا استفسار این معنی کن مرا جناب نبوی مبشو پس خوله بجانب نبوت مآب صلی الله علیه و آله آمد و حینی که عایشه سر آنحضرت را می شست گفت یا
رسول الله اوس وقتی که مرا بنکاح خود در آورد جوان بودم و خداوند مال بسیار و عشیره بی شمار و الحال که مال او را خورده و فرزندان بسیار از من
آورده و صبح جوانی من بشب پیری مبدل گشته و اهل من از من متفرق کشته مرا مثل مادر خود کرده اینک من میدانم که با فرزندان خود چاره کنم اگر با او گذارم
ضایع شوند و اگر نزد خود نگاه دارم بسبب جوع هلاک شوند و حال از ظهار نادم گشته آیا در این باب هیچ تدبیر هست که سبب اجتماع و مواسات ما
ما باشد فرمود که شما بر یکدیگر حرام شده اید گفت یا رسول الله لفظ طلاق واقع نشده فرمود که گمان نمیبرم مگر آنکه تو بر او حرام شده خوله از کثرت اطفال
و خوردی ایشان و مفارقت اوس که مدت متمادی انیس او بود بغایت غمناک گشت دیگر باره با پیغمبر صلی الله علیه و آله اعاده آن کلام نمود همان جواب شنید گفت
اشکو الی الله فاقتی و شدة حالی شکایت میکنم دردی و پریشانی و بیکسی خود بخدا و ضع متمادیم رسول صلی الله علیه و آله فرمود بظاهر شرع بر او حرامی
و خدای تعالی در باب تو چیزی نفرستاده هر گاه که فرمودی که تو بر او حرامی او گفتی اشکو الی الله فاقتی و شدة حالی و حدتی پس روی بآسمان کرد و گفت
اللهم انی اشکو الیک فاقتی و حدتی فانزل علی لسان نبیک ما فیه فرج لی بار خدایا بدرویشی و پریشانی و بیکسی من نظر فرما و آنچه صلاح و دانی فرود
آر به پیغمبر خود لختی اینکه عایشه سر رسول را می شست دیگر باره با رسول صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله کار مرا فکری کن عایشه
وحی بمای عایشه گفت که مجادله و الحاح را کوتاه کن که وحی بر رسول نازل گشته و علامت وحی آنحضرت آن بود که در آن وقت بیهوشی او را عارض میشد چون بهوش
آمد آنحضرت نشسته باو خوله را امر کرد که زوج خود را حاضر کن و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که قد سمع الله بتحقیق که شنود خدای
قول التي تجادلك سخن آن زن که مجادله می کرد با تو فی زوجها در امر شوهر خود و تشتكي و شکایت خود و اظهار مینمود الى الله بجد
تعالی والله يسمع و خدای می شنود تحاوركما مراجعت کلام شما و مغالبه در حجت یعنی باز گردانیدن سخن یکدیگر و جواب یکدیگر گفتن در باب لفظ

ظهار که آن این بود که تو بر من همچون پشت مادری و لعن میکنند که مرا طلاق نداد **إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ** یعنی که شنونده است اقوال مردمان را بصیر
بیناست باحوال ایشان بدانکه معنی قد سمع الله از برای توقع است زیرا که رسول خدا و خوله هر دو توقع آن داشتند که حق سبحانه مجادله و شکوی را بشنود و حکمی
در آن باب نازل سازد و ایراد جمله مضارعیه بعد از جمله ماضویه اشارت است بوقوع سؤال خوله که او سبحانه مخاطبه ایشان را استماع فرماید و بعد از جمله
اسمیه ذکر فرموده بجهت تأکید این معنی و وضع مظهر در موضع مضمر بجهت تربیت اسم او سبحانه که بنفسه و ذاته شنوا و بیناست و مرویست که چون عایشه این
شنید گفت تبارک الله الذی وسع سمعه الاصوات کلها بزرگوار است خدائی که می‌شنود همه آوازها را و هیچ آوازی بر وی پوشیده و پنهان نیست [illegible]
با رسول خدای مجادله کرد بطریقی که ما بعضی از آن نشنیدیم و بر خدای هیچ از آن پوشیده نشد و بدانکه چون خوله در حین مخاطبه بحضرت رسول صلی الله علیه
و آله ایشان نموده بمقدمات مشهوره که در نفس الامر حجت نیستند در احکام شرعیه از این جهت حق سبحانه کلام او را تتمیم نموده [illegible]
مقدمات مشهوره یا مسلمه بعد از آن می‌فرماید که **الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم** آنانکه ظهار کنند از شما **مِّن نِّسَائِهِم** از زنان خود یعنی گویند زن
خود که تو بر من چون پشت مادری **مَّا هُنَّ** نیستند آن زنان ایشان در حقیقت **أُمَّهَاتِهِمْ** مادران ایشان چه مادران ایشان کسانی اند که [illegible]
و بگفتن این کلمه مادر ایشان نمی‌شوند و ذکر منکم توبیخ است عرب را و هجین عادت ایشان در ظهار زیرا که این از ایمان اهل جاهلیت است [illegible]
نفی مشابهت زوجات با مهات می‌کند بآنکه **إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ** نیستند مادران ایشان **إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ** مگر زنانی که زاده اند ایشان را
و در حرمت بمثابه ایشان نیستند مگر زنانی که حق سبحانه ملحق بایشان کرده از ازواج نبی و مرضعات پس معلوم شد که بسبب تشبیه مذکور زوجه مادر
نمی‌شود حقیقة و ظاهر تعلیل بعوق قوله ان امهاتهم الخ مشعر است بعدم وقوع ظهار اگر تشبیه زوجه بام رضاعی باشد بجهة عدم تولید و اصح اقوال وقوع است
لقوله صلی الله علیه و آله یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب اما اگر تشبیه بغیر ام باشد از محرمات نسبیه چون اخت و عمه و غیر آن ظهار واقع می‌شود نزد ابی حنیفه
و نخعی و حسن و اوزاعی و لکن نزد ما آنست که اگر بصیغه ظهر باشد واقع می‌شود والا فلا بخلاف شافعی که او مضایقه نمی‌کند بر این و قتاده و شعبی بر آن اند و اگر
تشبیه زوجه بمحرمات مصاهره باشد خواه مؤبد و خواه غیر مؤبد نزد ما ظهار واقع نمی‌شود پس حق سبحانه ظهار انکار می‌کند بقوله **وَإِنَّهُمْ** و بدرستی که ایشان
مظاهر **لَيَقُولُونَ** هر آینه می‌گویند **مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ** انکار کرده شده از سخن یعنی سخن ناشناخته و نادانسته در شرع چه احکام شرعیه منکرات
وَزُورًا و دروغ و باطل و منحرف از حق زیرا که هر گز زوجه مادر نباشد **وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ** و بدرستیکه خدای تعالی عفو کننده است گناه توبه کنندگان
از این قول **غَفُورٌ** آمرزنده مر ایشان را با یجاب کفاره و بباید دانست که ظهار در عرف فقها تشبیه زوجه دائمه است یا منقطعه بنابر قول اقوی مادر
احد محرمات نسبا یا رضاعا بصیغه انت علی کظهر امی است یا هذه علی یا زوجتی علی یا امی یا انت منی یا معی کظهر امی یا مثل ظهر امی و غیر آن بشرط اقتصار
بر منطوق نص و اگر گوید کامی یا زوجه امی یا قصد کرامت واقع نمیشود بلاجماع و بعضی تصدیق واقع می‌شود بر مذهب اصح و اگر با زوجه گوید بدنت یا جلد
یا مثلث یا نصفک علی کظهر امی واقع نشود و واقع نمی‌شود اگر تشبیه کند زوجه بظهر محرم خواه نسبی و خواه رضاعی بنابر قول اشهر و نزد مخالفین ظهار واقع
می‌شود به تشبیه زوجه بجزء مباح ظهار یا بعضو که حرام باشد نظر بدان بر تقدیر اعضای محارم خواه نسبی خواه رضاعی و شرط است در وقوع ظهار سماع عدلین
و در مظاهر بلوغ و کمال عقل و اختیار و قصد و در مظاهر منها ظهری که در آن مجامعت واقع نشده باشد هر گاه که در سن من تحیض باشد و در حکم
حضور در اشتراط دخول نزد دانست معروف و اشتراط طهر در دوام شهرین تزویج ثابت است بمستمتع بها و قول اشبه وقوع است چنانکه دانسته شد و هم چنین وقوع
بملک عدد روایت است و تفصیل که مملوکه مثل حره است و مخفی نیست دانکه ظهار بجهة وصف آن بمنکر حرامست در شرع اما چونکه در عقب آن ذکر مغفرت و عفو کرده
ملحق بصغائر است که معفو عنها است بعد از بیان ظهار بتعیین حکم آن می‌فرماید بقوله **وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ** و آنانکه در زمان جاهلیت عادت ایشان
بوده که مظاهره کرده باشند **مِن نِّسَائِهِمْ** از زنان خود پس از قطع نمایند یا بسلام **ثُمَّ يَعُودُونَ** بعد از آن یاد کردند **لِمَا قَالُوا** بسوی
آنچه گفته اند یعنی باید بکرار اعاده نمایند در زمان اسلام **فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ** پس بر ایشان است آزاد کردن بنده و می‌تواند بود که مراد بالذین اهل ایمان باشد
و مراد بعود رجوع باشد بآن یعنی دانچه منبدل است از عادت است بآن و مثال اینست مثل عرب که عاد غیث علی ما افسد ای تدارکه بالاصلاح و این
قول مفسرین پس معنی این باشد که مؤمنانی که مظاهره کنند از زنان خود و بعد از آن باز گردند بتدارک و تلافی آنچه آن قول مقتضی آن بود و نقض آن نمایند
پس لازم است ایشان را آزاد کردن بنده خاصا که تدارک این قول باین وجه است که زوج کفاره بدهد تا لحقوق حال او با زوجه باطل که پیش از
ظهار بود یعنی زوجه بر او حلال شود و محتمل است که معنی لما قالوا این باشد که لما حرموه علی انفسهم بلفظ الظهار یعنی رجوع کنند بآنچه از حرام
کرده بودند بر نفس خود از غشیان بسبب ظهار ... بمنزله مقول فیه و این قول لجوایست زیرا که موافق
قول الحکما است در تفسیر عود بالعزم و رجوع و ... اضمار اراده است در قول او ... که دانستی که علما و فقها را در تفسیر عود
اختلاف است ... از وی قتاده منقول است که ... استمتاع است که مراد استمتاع است که چه بنظر شهوة باشد و چه
ما حود عبارت است از آنکه زوج امساک زوجه خود کند بعقد ... تا بتبع ظهار طلاق زیرا که بسبب ظهار حرام کرده و هیچ طلاق با حصل کند
علاقه زوجیت مرتفع شود و کفاره لازم نباشد و اگر بعد از ظهار ساکت شود ... که ممکن باشد که در آن زمان طلاق واقع شود پس دلیل بر عدم خوف
بوده موجب کفاره است ... بعنی ... بعود بمعنی ... رجوع کردن ما قالوا ای
حمل کرده اند که عود تکرار لفظ ظهار است و این مذهب اهل ظاهر است ... که ظاهر لفظ عود دلالت بر تکرار قول می‌کند ... گفته که ... معاد مکرر ... آنکه
کرده لا ترمانی ... اجماع است ... مراد بعود اراده وطی است یا نفس قول
ظهار هیچ طی و ابطال قول ظهار ... کفاره ... شرط ایمان ... شرطی کنند

رقبة خمیمه مبنیه بر وجه جمع علمای ما قایل بشرط ایمان تا آنکه در حکم ایمان باشد از اطفال مؤمنین و داخال در سبیله ... بجهة دلالت تکرار آن
بر تکرار ظهار و این تحریر واجبست **مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا** پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مظاهر و مظاهر عنها و تمتع کنند از هم و ضمیر تثنیه بمذکر
ذکر مرجع بجهة دلالت سوق کلام است بر آن و مس کنایت است از جماع بر مذهب حق نه بمعنی لغوی که استمتاع مطلق است ... چنانکه مذهب حنفیه است پس جماع
مظاهر عنها حرام باشد قبل از کفاره و اگر وطی کند بعد کفاره بر او دو کفاره لازم است و اگر مکرر وطی کند بهر وطی کفاره و لجیست و اگر چنانچه ظهار را معلق
بشرط وطی کرده باشد حرام است بر او تا آنکه مواقعه کند بدون کفاره و اگر چنانچه معلق بشرطی ساخته باشد حرام نیست تا آنکه شرط حاصل شود و نزد
بعضی آنست که تا آنکه مواقعه کند و اگر مظاهر را صیغه طلاق بگوید در عده رجوع کند حلال نمی‌شود مگر بکفاره و اگر در عده بائن باشد
استیناف نکاح کند در او و در وابست اشهر آن عدم کفارت **ذَٰلِكُمْ** این حکم بکفاره که بآن مأمور شدید **تُوعَظُونَ بِهِ** پند داده می‌شوید بدان
تا باز ایستید از تلفظ باین لفظ منکر **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای بآنچه می‌کنید **خَبِيرٌ** داناست بر او پوشیده و پنهان نیست و وجوب تحریر
رقبه در حین امضاء مظاهر است بر آن با بر ثمن آن و امکان شرا **فَمَن لَّمْ يَجِدْ** پس هر که نیابد بنده را **فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ** پس بر او
روزه داشتن دو ماه پی در پی و بدانکه مراد بتتابع نزد اکثر فقهاء توالی دو ماه هلالی است یا شصت روز روزه داشتن و اصحاب ما بر آنند که اگر مظاهر
یکماه و یک روز روزه بدارد و بعد از آن بدون عذر افطار کند بنا بر آن می‌توانند نهاد و استیناف بر او لازم نیست اما اثم است و وطی بر او حرام تا آنکه دو ماه
تمام شود و اگر قبل از یکماه و یک روز افطار کند استیناف واجبست و اگر بعضی از دو ماه روزه بدارد و بعد از آن بقیه بباید رجوع بآن لازم نیست و اگر رجوع
کند افضل است و بعضی بر آن اند که رجوع بعتق لازم است و این روزه را نیز بباید داشت **مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا** پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند به
مباشرت **فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ** پس هر که نتواند روزه داشتن بطریق مذکور بجهة مرض یا کبر سن **فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا** پس بر اوست
طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نصف صاع از غالب قوت بلد از گندم و آرد و نان و اگر قادر نباشد مدّ از آن بدهد نزد بعضی یا جو مدّ بدل
مدّ کافیست و این قول اصحّ ما است و مخفی نیست دانکه ایه صریح است در وجوب ترتیب کفاره و کفاره مرتبه است که منتقل بثانیه نتوان شد مگر بعد
عجز از اولی و ترک تقیید اطعام بقبل از مسیس با آنکه مقصود است بجهة آنست که بدل عتق و صیام است که مقید است بآن و بدانکه چون مظاهر عاجز
شود از کفاره مذکوره نزد بعضی حرامست وطی مظاهر عنها تا حینی که قدرت پیدا کند بر کفاره و نزد بعضی دیگر مخیر است باستغفار و این قول اقوی است
نزد علمای ما و هر گاه که شرایط ظهار حاصل شود اگر مرئه صبر کند زان بحثی نیست و اگر امر خود را بحاکم رفع کند حاکم مخیر سازد مظاهر را میان طلاق
و امساک اگر اختیار طلاق کند طلاق رجعی خواهد بود و اگر اختیار امساک کند امر نماید او را بتکفیر قبل از عود و اگر کفاره بدهد زوجه بر او حلال شود
و اگر از آن امتناع کند تا سه ماه او را مهلت دهد و بعد از انقضای مدت یکبار دیگر او را بتکفیر امر نماید اگر در امتناع اصرار کند مطعم و مشرب بر او تنگ
سازد و او را حبس نماید تا یکی از آن هر دو را اختیار نماید و بقیه باقی مسایل ظهار و فروع آن و ادله هر یک از فقهاء در کتب فقهیه و اصول مذکور است طلب باید
نمود **ذَٰلِكَ** منصوب المحل است بفعلی که معلل است بقوله **لِتُؤْمِنُوا** و تقدیر آنست که فرض الله ذلک لتصدقوا یعنی فرض کرده است خدای این بیان
یا تعلیم احکام تا تصدیق کنید شما **بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** بخدا و فرستاده او در قبول شرایع وی و رفض آنچه بر آن بودید در زمان جاهلیت **وَتِلْكَ**
و این حکمها **حُدُودُ اللَّهِ** حدهای خداست که از آن در نتوان گذشت **وَلِلْكَافِرِينَ** و مر کافران را اگر قبول حدود الهی نکنند **عَذَابٌ**
أَلِيمٌ عذابی دردناک است در آخرت این نظیر قول او سبحانه است که و من کفر فان الله غنی عن العالمین آورده اند که بعد از نزول این آیات حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله اوس را مخیر ساخت میان طلاق و امساک و ثانی را اختیار کرد رسول فرمود که بجهة کفاره ان بنده آزاد کن گفت غیر از این بنده رقبه
ندارم و اشاره بخود کرد رسول فرمود دو ماه پی در پی روزه بدار گفت یا رسول الله مال من اینست که بی رقبه ام فرمود که توالی دو ماه پیوسته روزه بداری گفت طاقت
آن ندارم زیرا که اگر من روزی دو بار طعام نخورم بچشم تیره و چشم تار نمی‌گردد فرمود که توانی شصت مسکین را طعام بدهی گفت لا والله در این دیار
هیچ کس از من درویشتر نیست پس آنحضرت از مال زکوة پانزده صاع بوی داد و با او امر کرد که با اهل استحقاق برساند و روایتی دیگر آنست که چون رسول فرمود که شصت
مسکین را طعام بده گفت استطاعت این ندارم مگر آنکه ما را یاری دهی رسول فرمود که پانزده صاع تو دهم و دعا کنم تا خدای ترا برکت دهد
پانزده صاع بوی داد گفت یا رسول الله فقیرتر از من پیش از اجماعت کسی نیست رسول تبسم فرمود و او را امر کرد باستغفار و بعد از آن
ایشان را بهم مواصلت داد این کلام دالست بر آنکه در حین عجز از کفاره استغفار کافی است از برای عود و مؤید این موثقه اسحاق بن عمار است از صادق
که اگر مظاهر عاجز شود از کفاره کافیست که او استغفار کند از برای حلیه وطی و بعضی از اصحاب بر آنند که اگر از اطعام شصت مسکین عاجز شود هجده
روز روزه بدارد و جماعتی دیگر از ایشان تقدیم روزه هجده روز می‌کنند بر اطعام و اکتفا میکنند بآن از اطعام دادن و اولی آنست که با عجز از خصال
منصوص انتقال نماید باستغفار و حق سبحانه بعد از بیان حدود ظهار با نذار مبغضان آن کسانی که از حدود شریعت تعدی می‌نمایند بقوله **إِنَّ الَّذِينَ**
بدرستیکه آنانکه **يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ** شقاق و خلاف می‌کنند با خدا و رسول او در اوامر و نواهی ایشان را بر اهل حدود نهاده تخیل احدود
می‌کنند که غیر حدود ایشان باشد **كُبِتُوا** نگونسار و خوار کرده شوند **كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ** همچنانکه ذلیل و خوار کرده شدند آنانکه **مِن**
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار یعنی همچنانکه کفار امم ماضیه که اعدای رسل بودند هلاک کرده شدند و سعیای ایم الهی گرفتار گشتند
ایشان نیز بهلاک دنیوی و اخروی گرفتار شوند و گویند که مراد از کبت هلاک ایشانست در روز خندق **وَقَدْ أَنزَلْنَا** و بتحقیق که فرستادیم **آيَاتٍ**
بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن که قرآنست و سایر معجزات دال بر صدق نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله **وَلِلْكَافِرِينَ** و مر کافران است در دنیا
عَذَابٌ مُّهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده که عزت و تکبر ایشان را در هم شکند از قتل و سبی یا مر ایشان راست عذاب خوار سازنده **يَوْمَ**
يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ در روزی که بر انگیزد خدای تعالی ایشان را از قبور و نصب یوم یا بمعنی او لمهین است یا باضمار اذکر است که مشعر است بتعظیم آن یعنی یاد کن روزی را که

بعث کند خدای تعالی ایشان را جمیعاً همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند و می تواند بود که نصب جمیعاً بر حالیه باشد بنا بر مجتمعین نه بر تأکید یعنی
بعث کند خدای ایشان را در حالتیکه همه مجتمع باشند بیک حال در روز بعث و هیچ کس از ایشان وا گذاشته نشود فینبئهم پس خبر دهد خدای ایشان را
بر رؤس اشهاد بما عملوا با آنچه کرده باشند بجهة تشهیر حال ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان و تقریر عذاب ایشان بسبب انجالت در حضور
که بسر جمع مرجع تمامتر ببعض رسند احصیه الله شمرده و نگاه داشته باشد خدای تعالی عمل ایشان را و بعمر علم خود احاطه جمیع ما عمل
ایشان نموده که هیچ از آن از علم او غایب نشود و نسوه و فراموش کرده باشند آن را بجهة کثرت آن یا بتهاون نمودن بان والله علی کل شیء و خدا
بر همه چیز از احوال و اعمال بندگان شهید حاضر است یعنی عالم بجمیع آن پس هر یک را بر وفق عمل مکافات خواهد داد و نظیر این است که شهد الله انه لا
اله الا هو که بمعنی علم الله است و در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او و صفوان بن امیه مکالمه میکردند یکی گفت آیا خدا می داند آنچه ما
میگوییم و دیگری گفت بعضی را می داند و بعضی را نه ثالث گفت اگر بعضی را می داند همه را نیز میداند زیرا که ما بعینه نداند و دانستن چه عالم بالذات
است علم او موقوف نیست بسبب دون سببی پس همه معلوم او خواهد بود این آیه آمد که الم تر ان الله استفهام از برای تقریر است و تری بمعنی تعلم است یعنی
آیا ندانسته که خدای یعلم ما فی السموات می داند آنچه در آسمانها است از ملائکه و نجوم و ارواح مطهره و غیر آن و ما فی الارض و آنچه در زمین است
از معدنیات و نباتات و حیوانات و سایر جمادات و گویند که تری بمعنی خواست و معنی اینکه آیا نظر نمیکنی به دلالات مرتبه از صنایع او که دلالت بر آنکه او عالم
است بجمیع معلومات ما یکون من نجوی ثلثة نباشد یعنی واقع نشود راز گفتن سه کس الا هو رابعهم مگر که خدای چهارم ایشان
است در وقوف و عالم بان راز و می تواند بود که ثلثة صفت باشد بجهة مضاف تقدیر اینکه اهل نجوی ثلثة یعنی واقع نشود از اهل راز که سه کس باشند
رابع ایشان است یعنی ایشان را چهارم گرداند از حیثیت آنکه وقوف او بایشان محیط و مطلع بودن بر سخن ایشان و غیر این حاصل که استثناء از اعم احوالست ولا
خمسة و نه راز گفتن پنج کس الا هو سادسهم مگر آنکه او ششم ایشان است یعنی بدانش و بینش خود بر این نجوی ایشان ولا ادنی
من ذلک و نه کمتر از سه نفر ولا اکثر و نه بیشتر از پنج تن الا هو معهم مگر که او با ایشانست بعلم خود با خبر که در میان ایشان
می شود اینما کانوا هر جا که باشند خواه در اقطار سموات و خواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیاء بقرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت
کند ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا با آنچه کرده اند یوم القیمة در روز رستخیز بجهة تفضیح و تشهیر ایشان و تقریر
آنچه مستحق آنند از جزای اعمال ان الله بکل شیء بدرستیکه خدای بهمه چیز از گفتار و کردار علیم داناست چه نسبت علم او با همه معلوم
یکسانست پس حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بجمیع امور بر یک وجه احاطه کرده که بجلیات آن و بعد از آنکه تخصیص عدد
با جهة خصوص واقعه است یعنی منافقان که بود چنانچه گفتند بعضی دیگر گفته اند تخصیص بجهة آنکه خدای وتر است و محب وترست و ثلثه اطوار
یا آنکه [illegible] و کسی که متنازع باشند و دو اند و یکی که متوسط باشد [illegible] و عادت جاریست بر آنکه اغلب اهل نجوی و اصحاب شوری از سه تن یا
پنج [illegible] بالثلثه یا خمسه یا سته [illegible] ولا ادنی اشارت است باثنین ولا اکثر شامل بعده که بالای سته است و مقاتل از ابن عباس روایت کرده
جهودان و منافقان را عادت این بود که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله سریه بفرستادی و خبر ایشان دیر آمدی بر سر راه مؤمنان باز ایستادندی و
با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در میان آن سریه قومی داشتند نگاه کرده و رمز [illegible] می دادند تا مؤمنان در گمان افتادندی که مکروهی بلشکر
کار افتاده از قتل و هزیمت و تشویش بغایت انجامید تا شکایت بحضرت رسالت صلی الله علیه و اله رسید و ایشان را از آن نهی فرمود ایشان دو سه روز
در اجابت کوشیدند و دیگر باره همان منوال پیشه گرفته مشغول شدند این آیه آمد که الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین نهوا بسوی آنانکه نهی کرده شدند
عن النجوی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند از آن ثم یعودون پس بازمی گردند لما نهوا عنه بانچیزی که نهی کرده شده بودند از آن
ویتناجون و راز می گویند با یکدیگر عناد و ستیزه بالاثم بآنچه ایشان را گناه می سازد از آزار مؤمنان و غیبت ایشان والعدوان و تعدی
نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان که اندوهناک ساختن ایشانست و معصیت الرسول و نافرمانی پیغمبر و مخالفت و عصیان نمودن
بمخالفت قول او و بالسنه ناشی از کلام او و روده اند که یهودان نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله می آمدند و می گفتند که السام علیک و سام در لغت
ایشان بمعنی موت باشد پس حضرت در جواب فرمود که و علیکم یعنی بر شما باد عایشه بشنید و گفت و علیکم السام
واللعنة والسخط واللعنة والبعد من رحمة الله والقرب بعذاب الله بر شما باد مرگ و خشم خدا و دوری از رحمت خدا و نزدیکی بعذاب خدا پیغمبر
صلی الله علیه و اله فرمود که ای عایشه آهسته باش و نرم خوئی کن که خدا رفق دوست می دارد عایشه گفت یا رسول الله مگر تو نشنیدی که چه گفتند حضرت
گفت مگر تو نشنیدی که رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و گفتم بر شما باد هر چه بر من گفتید کلام من در باب ایشان مستجاب است نه از ایشان در باره من حق سبحانه
این فرستاد که و اذا جاؤک و چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت گویند ترا بما لم یحیک به الله بانچیزی که تحیت نگفته ترا
خدای بآن که گفته و سلام علی عباده الذین اصطفی و امثال آن گویند السام علیک و یقولون فی انفسهم و می گویند در میان یکدیگر
لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمی کند خدای ما را بما نقول بانچه می گوییم نسبت به پیغمبر او یعنی اگر نبی بودی بسبب آن اهانتی که ما در حق
او میکنیم خدای ما را عذاب کردی حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که حسبهم جهنم بس است ایشان را جهنم از برای عذاب یصلونها درآیند در آنجا
و بئس المصیر بد جائی بازگشتن است دوزخ چه آن منتهی انواع عذاب و نکال است بعد از آن مؤمنان را از آن نهی میکند بقوله یا ایها الذین
امنوا ای کسانیکه گرویده اید اذا تناجیتم چون راز گویید با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم والعدوان بگناه
و تعدی و معصیت الرسول نافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان می گویند و گویند که این خطاب با منافقانست و معنی
ای کسانی که اعتراف کرده اید بایمان و دعوی اسلام نموده اید چون راز گویید چنان مگویید که جهودان گویند و تناجوا و راز گویید بالبر

بنیکوکاری والتقوی و بپرهیزکاری نه بزشتکاری از آنچه مؤمنان را از آن باشد و موجب معصیت رسول باشد واتقوا الله و بترسید از خدای در
هر کاری که کنید الذی الیه تحشرون آنکه شما بسوی او حشر کرده خواهید شد و شما را بر کردار جزا خواهد داد انما النجوی من
الشیطان الف لام اشارتست بنجوی که متضمن اثم و عدوان و معصیت است بدلیل قوله لیحزن الذین امنوا یعنی جز این نیست که راز گفتن با
یکدیگر و عصیان از وسوسه شیطانست که آنرا در نظر شما می آراید و شما را بر آن میدارد و وسوسه می کند تا اندوهناک گرداند مؤمنان را ولیس بضارهم و نیست شیطان
با مناجی ایشان بضارهم شیئا ضرر رساننده مؤمنان را چیزی الا باذن الله مگر بفرمان خدا و بمشیت و مصلحت او که خیر و حادثه ای
بایشان رسد بخوف ایشان او را باینچه که در غزا مغلوب شوند یا نزول ادخال الموت بر ایشان مقتضی گردد و بجهت حزن مؤمنان شود و گویند
باعتبار امر او سخا ایست که جهاد است و بعضی اذن بمعنی علمست یعنی بدانش خدای بوقوع مصیبت بر ایشان که موجب حزن شما است وعلی الله
و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس توکل کنند مؤمنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافق که کردار ایشان را اعتنا
نباشد بالله و ابن مسعود از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده که اذا کنتم ثلثة فلا یتناجی اثنان دون صاحبهما فان ذلک یحزنه و در
روایتی دون الثالث یعنی هرگاه که شما سه کس باشید پس باید که دو کس راز نگویند بی سوم که شخص سوم بی [illegible] موجب حزن
او می شود و اگر چهار باشید یا بیشتر راز گفتن روایست برای آنکه آن دو کس وادارند که آن دیگری را با خود [illegible] حضرت صادق صلی
الله علیه و اله روایتست که هر که خواب هایل ببیند چون بیدار شود این آیه بخواند انما النجوی من الشیطان الخ و بعد از آن بگوید که اللهم بحق محمد و آل
محمد صل علی محمد و آل محمد و قنی شر ما رأیت فی منامی و آن خواب بد او را بدی نکند [illegible] نقل کرده اند که اصحاب حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله بجهة مجلس بیکدیگر ضنت نمودندی هرگاه که کسی آماده نشستن دارد او را جای نمی دادند روز جمعه
در صفه مسجد نشسته بودند جای تنگ بود [illegible] ثابت بن قیس شماس [illegible] بمجلس حضرت رسالت [illegible] اصحاب
کرد [illegible] گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت جواب سلام ایشان باز داد پس بر اصحاب سلام کردند و ایشان نیز جواب
دادند و چون جای خالی ندیدند بر پا ایستادند و انتظار میکشیدند که ایشان را جای دهند کسی ایشان را جای نداد حضرت اصحاب بغیر حرمت
[illegible] بجهة سبقت ایمان و علم ایشان چون دید که هیچ کس ایشان را جای نمی دهد این حال بر او شاق آمد فرمود که قم یا فلان و یا فلان
[illegible]
[illegible]
مجلس [illegible] یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه گرویده اید اذا قیل لکم هرگاه
گفته شود مر شما را که تفسحوا فی المجالس جا فراخ کنید از برای یکدیگر در نشستن [illegible]
[illegible]
فافسحوا پس جا گشاده کنید بر مردم یفسح الله لکم تا گشاده کند خدای برای شما در قبرها یا آنکه در بهشت منزلها با وسعت دهد یا دلهای شما را
منشرح گرداند [illegible]
پیغمبر نشسته [illegible]
آمده که و اذا قیل و چون گویند شما را ای اهل ایمان که انشزوا برخیزید فانشزوا پس برخیزید و در بعضی تفاسیر مذکور است که معنی
این است که چون ندا کنند که برخیزید [illegible] برخیزید
برخیزید یرفع الله تا بر دارد خدای الذین امنوا آنانرا که گرویده اند منکم از شما بسبب امتثال اوامر خدا و رسول او والذین اوتوا
العلم و آنانرا که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان با آنکه متصف اند بصفت ایمان درجات درجه های ارجمند و مرتبه های بلند بدانکه درجات مفعول
یرفع است و جمله موصوله ثانیه معطوف است بر جمله موصوله اولی و تخصیص اهل علم بذکر با آنکه از جمله مؤمنانند بجهة زیادتی اختصاص ایشانست به
رفع درجات از قبیل و ملائکته و کتبه و رسله و جبریل و میکائیل پس گویا چنین فرموده که یرفع الله المؤمنین خصوصا العالمین درجات یعنی بلند کند
درجات مؤمنان از نصرت و حسن ذکر در دنیا و با عطای غرف و جنان در عقبی خصوصا اهل علم را که درجات ایشان را بلند تر گرداند از درجات مؤمنانی که
علم نداشته باشند پس مؤمن عالم افضل باشد از مؤمن بی علم و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و اله اهل علم را مقدم می داشت بر غیر ایشان و عبد الله
مسعود چون این آیه می خواند می گفت افهموا هذه الآیة ولیرغبکم فی العلم یعنی بفهمید این آیه را باید که این آیه راغب سازد شما را در علم و نیز او از پیغمبر صلی
الله علیه و اله روایت کند که میان عالم و عابد صد درجه است میان هر دو درجه چندانکه اسب تیزرو در عرض هفتاد سال برود و نیز از آنحضرت منقولست که
فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سایر الکواکب یعنی فضل ماه بدر است بر سایر ستارگان و نیز فرموده که یشفع یوم القیمة ثلثة
الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء یعنی روز قیامت سه کس را رخصت شفاعت دهند انبیا و بعد از آن علما و بعد از آن شهدا پس چه بزرگست مرتبه علم که ما بین مرتبه
نبوت و شهادت است و افضلیت علما از شهدا از این حدیث نیز معلوم توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء و حدیث العلماء ورثة الانبیاء
نیز دلالتی صریح دارد بر مزیت درجه و مرتبه علم و جابر بن عبد الله از رسول صلی الله علیه و اله روایت کند که فضل عالم بر شهید یک درجه است و فضل شهید
بر عابد یک درجه و فضل نبی بر عالم یک درجه و فضل قرآن بر سایر کتب آسمانی همچون فضل خداست بر خلقان و فضل عالم بر سایر مؤمنان همچون فضل من است بر ادنی
ایشان و از ابن عباس روایتست که للعلماء درجات فوق المؤمنین بسبعمائة درجة ما بین الدرجتین مسیرة خمسمائة عام مر علما را فضل درجاتست بر سایر
درجات مؤمنان که میان هر درجه پانصد ساله راه هست و از ابی ذر مرویست که حاضر شدن در مجلس عالم افضل است از گذاردن هزار رکعت نماز و عیادت هزار

وما حاضر شدند نزد هر از حبتا و کفتند که یا رسول الله او قرائت قرآن بهتر افضل است فرمود که هل ینفع القرآن الا بالعلم قرائة قرآن نفع نمی دهد الا بعلم و
از ابن عباس روایتست کنداست که حضرت سلیمان بن داود علیه السلم را مخیر ساختند میان علم و مال و ملک او اختیار علم کرد پس مال و ملک را نیز باو ارزانی داشتند و مرویست که حق تعالی وحی فرستاد به
حضرت ابرهیم سلام الله علیه که انی علیم احب کل علیم یعنی من عالمم و هر عالم را دوست میدارم و از ابو امامه باهلی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که صلوة می فرستند ملائکه و جمیع اهل آسمان و زمین تا آنکه ماهیان دریا بر کسی که مردمان را تعلیم می دهد بامور خیر و نیز از او منقولست که هر که
بجهت طلب علم براهی سلوک نماید حق تعالی راه بهشت را بر او آسان کند و ملائکه بالهای خود را می گسترانند برای طالب علم
و جمیع اهل آسمان و زمین برای او استغفار کنند حتی ماهیان در دریا و فرمود که هر یک مسئله را تعلیم کند حق تعالی در روز قیامت هزار حله نور در
گردن او بپوشاند و هزار شهر در بهشت برای او بنا کند و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ماثور است که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان تست و تو نگهبان مالی و این دو بیت از آنحضرت منقولست بیت رضینا قسمة الجبار فینا
لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لایزال و در فضیلت علم همین قدر بس است که حق تعالی خطاب فرمود بحبیب خود که و قل رب زدنی
علما و از کلام بعضی حکماست که لیت شعری ای شیء ادرک من فاته العلم وای شیء فات من ادرک العلم یعنی کاش دانستمی که چه چیز دریافته آنکسی که علم از او فوت
شود و چه چیز فوت کند آنکه علم را دریابد و لحقیقه مزد که کاشکی علما و حکام را امر میبودند که هر چیز که بعلم استوار نیست منسوخ و مبدل میشود و در کشف
الاسرار آورده که ابن مسعود روایت کرده که او گفت در خواب بدیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال باشد تا بدان متقرب شوم گفت
هیچ درجه از درجه علما بلندتر ندیدم و از گذشتگان درجه اند و هنگام و از این خبر معلوم شد که علما در بهشت در بلندترین مرتبه و شرف و اشرف
دارند و هم در عقبی بفضل درجه و مراتب اصفیا و علمای اسلام اشاره می کند بر وعده و عید و بیم و امید
بقوله وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و خدای تعالی با آنچه شما میکنید از اعمال و احوال که از جمله آن نجوی است دانا است پس همه را بر وفق عمل جزا و سزا
خواهد داد و از ابن عباس منقولست که مردمان بسیار نزد حضرت رسالت علیه صلوات الله الملک الجبار رفته و مسئول بسیار از آنحضرت می کردند و از اطراف
و جوانب سخنانکه موجب ملال آنحضرت میشد در مجلس میگفتند و از آنجا که خلق عظیم بود منع ایشان نمیفرمود و از جمله ایشان اغنیا می آمدند و صحبت
طویل با آنحضرت میداشتند و بجهت کثرت ایشان فقرا و صحابه در مجلس جای نبود و از این جهت آنحضرت کراهت داشت و اظهار آن نکرد حق تعالی خواست که
پیغمبر خود را از آن مشقت و ملال برهاند و آن کثرت را بتخفیف تبدیل فرماید این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِذَا
نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ چون خواهید که راز گوئید با رسول خدا فَقَدِّمُوا پس پیش دارید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ نزد اراده راز گفتن خود با رسول
صَدَقَةً صدقه دادن بمستحقان که بین یدی در این مقام بمعنی عند است مستعار است از شخصی که ذی ید باشد و فایده این امر تعظیم رسول است و انتفاع فقرا
و نهی از افراط نمودن در سوال و تمیز میان مخلص و منافق و محب دنیا و محب آخرت و بهمه کس ظاهر شود که مقربان درگاه الهی آنانند که اقدام بامور آخرت مینمایند و التفات
باموال و لذات و مفاخر فانیه دنیا ندارند و تعیین این صدقه مفوض بود برای ایشان ذَٰلِكَ این صدقه دادن پیش از نجوی خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است شما را از جهت ثواب
که موجب حصول ثوابست وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه بان از گناه پاک شوید و علی بن علقمه از امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه نقل کرده که چون این
آیه بر رسول نازل شد و او بر اصحاب خواند همه مردم از نزد وی پراکنده شدند و رسول را تنها گذاشتند و از دحام بخلوت مبدل گشت رسول صلی الله علیه
و آله مرا طلبید و فرمود چه مصلحت می بینی که تعیین نمائیم که هر یک از مردم با یک دینار صدقه بدهند گفتم یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود پس چند گفتم
حبه یا شعیر از دینار فرمود انک لزهید حظ تو از دنیا اندک است پس آن حال بر ایشان دشوار آمد بجهت عسرت و فقر و بسبب بخل ترک ملازمت رسول کردند گفت
از ما جماعت یک دینار داشتم از آن بده درم کردم و هر بار که یک درهم صدقه میدادم و با رسول راز می گفتم و مسایل می پرسیدم و در خلوت با وجه حضور با اسرار او
واقف میشدم و در کشاف آورده که عبد الله بن عمر از پدر خود روایت کرده که او گفت علی سه چیز داشت که اگر یکی از آن داشتمی مرا دوست تر بودی از شتران سرخ
مو تزویج فاطمه علیها سلام و روز خیبر و آنچنان بود که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در روز خیبر چون تقاعد و توانی اصحاب را مشاهده کرد فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله کرارا غیر فرار
رسول چون این سخن فرمود همه در آن طمع کردند و آنحضرت رایت را در روز دیگر نداد مگر بعلی بن ابی طالب و سیم آیه نجوی که هیچ کس بدان عمل نکرد
الا علی و مخالف از امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده اند که ان فی کتاب الله لآیة لا عمل بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعدی یعنی که
خدا ایتی فرستاده که کسی از مسلمانان بر آن کار نکرد و نه پیش از من و نه بعد از من کسی بدان کار نکند بعد از آنکه فرمود که بی خفف الله عن هذه الامة ولم تنزل
احد بعدی یعنی خدای تعالی تخفیف فرمود این امت را از نسخ حکم و گذشت و این آیه نه پیش از من و حق کسی نازل شد و نه بعد از من در حق کسی نازل شود
از جمله خصوصیات آنحضرت و تخاصم صالح ستاره آورده که هیچ کس از صحابه عمل باین آیه ننموده غیر از علی بن ابی طالب و بر فطن لبیب محقق نیست که اقدام علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه بتصدق و نجوی بجهت حرص او بر ملاقات سید انبیا و مزید جاه و ملاقات سرور اصفیا دلیل بر عشق و امامه واضح است بر افضلیت او
و با اصحاب و تقاعد ابو بکر و عمر و عثمان بن عفان با وجود غنا و استغنا و قدم بازکشیدن ایشان از راه ملاقات سید انبیا و ترک مناجات سرور اصفیا
محروم شدن از این سعادت و تکریم از شواهد بینه است بر حرص ایشان بدنیا و میل باموال و ذخایر دنیا و علی بن ابی طالب علیه السلم با وجود
فقر از این سعادت محروم نشد و در وقت نزول این آیه با آنکه هیچ نداشت یک دینار قرض کرد و از آن بده درهم فروخت و ده درهم تصدق میفرمود و مناجاتی
کرد چنانچه در روایات صحیحه مذکور است که ان علیا استقرض دینارا فتصدق به فناجی النبی صلی الله علیه وآله عشر نجوات ثم نسخت الا به پس ای طالب باید که از روی انصاف
اعتراف نمائی که آنچه اهل سنت میگویند که ابو بکر همیشه اموال خود را در سبیل الله صرف می کرد و در مصالح اخروی تقصیر نمینمود و بذل المال فی ابتغاء مرضات الله
الرسول دایما حریص بود سخنی است واهی و کلامی است لا طائل و این قصه نجوی مکذب ایشان و شاهد عدل صحت است بر شخصی که با وجود غنا تقصیر از

صدقه از درهمی تقاعد شود و مناجات با کاینات ملاقات سرور انبیا بدرهمی نخرد معلوم است که حال او در بذل و سخاوت و عمر تا او نسبت با
فقرا و حرص او بامور و مصالح اخروی در چه مرتبه خواهد بود و از عبد الله بن هارون خراسانی نقلست که از امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و
الثنا پرسیدند که چرا صدقه بر شما حرام کردند فرمود که از امری عظیم سوال کردی بدانکه چون ملوک پیشین را بدادن صدقه پاکیزه کرده حق تعالی غرامت
کرد و آنکه این معنی را تنزیل اند بر این آیه دلالت فرمود که یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول تا آخر و گفت که هیچ کس باین آیه عمل نکرد مگر حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که صدقه بداد و با رسول خدا نجوی فرمود و این حکم در یکروز و بعضی بود و بروایتی در یک ساعت امیر المؤمنین در آن ساعت
صدقه بداد و با حضرت رسول راز گفت بعد از آن این حکم را منسوخ ساخت و فقرا و اغنیا را رخصت داد که بدون صدقه با رسول نجوی کنند و اول در حق فقرا
فرمود که فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه بدهید فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدا آمرزنده است یعنی در گذشته از کسی که بصدقه
راز گوید رَّحِيمٌ مهربانست بر بنده و تکلیف ما لا یطاق نفرماید و بعد از آن اعتبار الخطاب کرد و اشتمال نمود و فرمود که أَأَشْفَقْتُمْ آیا ترسیدید
از درویشی أَن تُقَدِّمُوا آنکه پیش بنهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ نزد راز گفتن خود صَدَقَاتٍ صدقه را و ذکر صدقه بجمع بجهت جمع مخاطبین است یا باعتبار کثرت تناجی فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید آن کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ پس باز گشت بشما یعنی در گذشت بحکم صدقه
و شما را معذور داشت از تقصیر و تفریط شما و نکته این کلام اشعار است بآنکه اشفاق نسبت بخدای از عفو فرمود فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مفروضه وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدا و رسول او را در همه حال که
اینها تدارک و تلافی آن کند وَاللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای دانا است با آنچه می کنید ظاهر و باطنا و جزای شما را بر وفق صواب شما دهد
و بدانکه در تنزیل و نسخ این آیه نکته لطیفه گفته اند و آن تبیین فضیلت شاه اولیا و اظهار شرف سید اوصیا علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که در علم
الله بثبوت سبقت یافته بود که غیر حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه کسی دیگر باین حال اقدام نخواهد نمود و اغنیا و امثال این امر در دیگری متحقق
نخواهد شد پس باعث بر تنزیل و نسخ این کلام شریف اظهار جلالت قدر و بیان فضایل و خصایل آن سرور و کشف غطا و حجاب از چهره انوار فضایل آن حضرت بود تا
بر همه کس منکشف شود که آن سرور در علو درجه آن در پرده خفی نماند و هیچ کس باو در مقام همسر نشود و هم حیا و هم شرم باو انس بهم نرسد و ... و او
که عادت منافقان آن بود که با جهودان دوستی کردند و اسرار مؤمنان با ایشان افشا نمودند و از جمله ایشان عبد الله بن نبتل منافق با رسول خدا
نشست و برخواست کردی و سخن آنحضرت با جهود گفتی روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجره از حجرات نشسته بود و جمعی از صحابه حاضر بودند فرمود
که حال در آید بر شما مردی که دل او چون دل متکبران و سرکشان باشد و نظر شیطان کند ناگاه ابن نبتل در آمد و او ازرق بود حضرت فرمود که چرا
تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد و یاران خود را نیز آورد و سوگند خوردند که ما مر ترا دشنام نداده ایم این آیه آمد که أَلَمْ تَرَ
آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا بسوی آنانکه دوست گرفتند یعنی منافقان که دوستی کردند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ گروهی را که خشم گرفته است
خدای عَلَيْهِم بر ایشان یعنی یهود که در باره ایشان فرموده که من لعنه الله وغضب علیه مَّا هُم نیستند آن منافقان مِّنكُمْ از شما که مؤمنانید
وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند کما قال الله تعالی مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء وَيَحْلِفُونَ و سوگند می خورند عَلَى الْكَذِبِ
بر دروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که منافقند و محاوره تعلیه ایشان کذبست یعنی و کذبه
دروغ است علم و عمد چون نه مانند کسیکه سوگند بغرور خورد و تقیید حلف با جمله حالیه لیس است که کذب است که موافق مخبر عنه نباشد
خواه مخبر عالم باشد یا نه پس تهدید ایشان می فرماید که أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در
دنیا بجور و رسوائی و در آخرت با تش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد چیز بود که پیوسته میکردند یعنی
پیش از این زمان بعمل بد نموده اند و بران اصرار کرده اند و می تواند بود که این کلام حکایت باشد از آنچه در آخرت با ایشان گویند یعنی ایشان
در دنیا خو گرفته بودند بعمل بد و اصرار بر آن نموده اند نفاق و موالات با اعداء الله و غیر آن اتَّخَذُوا فرا گرفتند أَيْمَانَهُمْ سوگندهای خود را که می خورند
جُنَّةً سپری یعنی از او قایه تهمت خود ساختند و محافظت خون خود و مال خود کردانیدند تا از دست مسلمانان در امان باشند فَصَدُّوا پس باز
داشتند مردمان را در حین ایمنی خود عَن سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدا بتوهین امر مسلمانان و تحسین ایشان امر مجاهده کافران و باز داشتن ایشان را
از ملاقات با اهل اسلام و از مصاحبت با سید انام علیه الصلوة والسلم فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ پس مر ایشان راست عذابی خوار کننده و این
تا نیست بصفتی دیگر از عذاب و نوعیست دیگر بنده که اول ایماست بعذاب قبر و ثانی اشعار بعذاب آخرت و بیان که مر گروه از اهل نفاق گفتند که ما بوه
اموال کثیره و اولاد متعدده در روز قیامت منصور باشیم و از عذاب مهلکات از روز قیامت رستگار حق سبحانه فرمود که لَّن تُغْنِيَ هرگز دفع نکند و باز
ندارد عَنْهُمْ از ایشان در روز قیامت أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان وَلَا أَوْلَادُهُم و نه فرزندان ایشان مِّنَ اللّٰهِ شَيْئًا از عذاب خدا چیزی أُولَٰئِكَ
آن گروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ یاران آتش اند و ملازمان دوزخ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آنجا جاوید باشند یعنی منافقان نیز در آن مخلد با
کافران خواهند بود بلکه در درکه پائین تر از مشرکان زیرتر خواهند بود و عذاب ایشان سخت تر یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا یاد کن از روزی که بر انگیزاند
خدای تعالی منافقان را از قبور و با ایشان گویند که چرا در دنیا ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید بعیان فَيَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدا بر
ایمان و اخلاص خود كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ هم چنانکه سوگند میخورند برای شما ای اهل اسلام و می گویند که ما با شمائیم وَيَحْسَبُونَ و پندارند
ایشان در آن روز أَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی اند یعنی پندارند ایشان از آن باشد که بسبب سوگند نوع نفعی بدیشان رسد و از روز ما بیشان خواهد رسید
مراد آنستکه تمکن و توغل نفاق در نفوس ایشان بحیثیتی است که در آخرت نیز با ایشان باشد و زایل نگردد و بجهت آن تصور کنند که خدا علم ندارد بما ... ایشان
کاذب اند و ایشان چنانکه در دنیا با مؤمنان این نوع تصور می کردند و نظیر این است قوله تعالی ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون قوله اسکت

ما کانوا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم وضل عنهم ما کانوا یفترون میگویند غرض ایشان از این گفتار آن باشد که تا مؤمنان مضبوط توقف نمایند تا
اقتباس نور از ایشان کنند و از حسن منقول است که در قیامت مواطن متعدده باشد در بعضی مواطن منافقان بر قبح کذب خود واقف باشند هیچ نگویند
در موطن دیگر چون مدهوش و متحیر باشند و ماننده صبیان بکلام دروغ و غیر دروغ تکلم نمایند و در این موضع سوگند خورند که ایشان بر خیر بوده

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم

[illegible]

وغله نبرد پس ایشان ناچار مدینه را بگذاشتند و بعاریحا و اذرعات که از ولایت شام است نزول کردند الا آل ابن حقیق و الحیی بن اخطب که با اهل خیبر ملحق شدند
و خدا خبر داد پیغمبر خود را در باب ایشان و فرمود که **هو الذی** اوست خداوندی که از روی قهر و اذلال **اخرج الذین کفروا** بیرون کرد آنانرا که
کافر شدند **من اهل الکتاب** از اهل توریة یعنی بنی النضیر **من دیارهم** از سرایها و منزلهای خود که در زمین مدینه داشتند **لاول الحشر**
در اول راندن ایشان از جزیره عرب بشام و اول بمعنی اعتبار آنست که این نوع مذلت قبل از این بایشان نرسیده بود و لام در اینجا بمعنی فی است مانند لام
قدمت لحیوتی و جئته لوقت کذا و متعلق است باخراج و حشر بمعنی اخراج جمعیت از مکانی بمکانی دیگر و گویند اول حشر باعتبار آنست که آخر حشر ایشان
از خیبر خواهد بود یعنی آخر حشر ایشان در روز قیامت خواهد بود چنانچه در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و همه مردم را بزمین شام
براند و آنجا قیامت قائم گردد پس این حشر دوم ایشان خواهد بود بزمین و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که هر که شک دارد در آنکه زمین محشر زمین شام خواهد
بود باید که این آیه را بخواند زیرا که رسول صلی الله علیه و آله ایشانرا گفت که جلای وطن کنید از منازل خود و از منزلهای خود بیرون روید گفتند بکجا رویم فرمود
بزمین محشر و بعضی از آن حضرت ... این آیه فرستاد و بعضی چنین تفسیر کرده اند که اول راندن ایشان بود چه قتال ایشان اول قتالی بود که رسول با ایشان
کرد بعد از آن از روی امتنان بر مومنان می فرماید که **ما ظننتم** گمان نداشتید ای اهل ایمان **ان یخرجوا** آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهة بسیاری
عده و عدد و شجاعت و شوکت ایشان **و ظنوا انهم** و گمان بردند آنکه ایشان **مانعتهم حصونهم** منع کننده است و باز دارنده ایشان حصارهای
ایشان را **من الله** از عذاب خدا اصل این کلام چنین است که ان حصونهم تمنعهم و تغییر این نظم که تقدیم خبر است و اسناد جمله بضمیر هم بجهة دلالت
فرط ایشان باحصانت حصون و اعتقاد ایشان در آنکه نفسهای ایشان در نهایت عزت و منعت است بسبب این حصون و لهذا بخاطر ایشان نمی گذشت که ایشان مخذول
و مقهور گردند **فاتیهم الله** پس بیامد بایشان عذاب خدای **من حیث لم یحتسبوا** از جائی که گمان نمی بردند یعنی تصور نمی کردند بجهة قوت و شوکت
و محکمی حصون **و قذف** و بیفکند خدای تعالی **فی قلوبهم الرعب** در دلهای ایشان ترس و بیم را بسبب کشته شدن کعب که پیشوای ایشان بود
و بجهة آن دل ایشان بجلا نهاده **یخربون** خراب می کردند **بیوتهم** خانهای خود را **بایدیهم** بدستهای خود بجهة منع بر مسلمانان **و ایدی المومنین**
و بدستهای مومنان یعنی ایشان بواطن آنرا خراب می کردند و مومنان ظواهر آنرا و باعث بر تخریب ایشان با اختیار ایشان بود بجهت ... تا ابواب ایشان را که
موضع هجوم مومنان بود بر ایشان مسدود سازند و بجهة آنکه بعد از جلا متحسر نشوند ببقای آن مساکن با ایشان و بردن خشب و ابواب و ادوات بیوتهم
خود و اما داعی مومنان بر تخریب ازاله تحصن و تمنع ایشان بود و اتساع مجال الحرب برای خود و از ابن عباس روایت است که مسلمانان از بیرون منزلها
خراب کردند تا با ایشان ... و اموال ایشان غنیمت گیرند و ایشان از اندرون دیوارها می شکافتند و بیرون می رفتند و می گریختند و سبب عطف ایدی المومنین
بایدیهم آنست که تخریب مومنین مسبب از تخریب ایشان بود گویا ایشان اهل ایمانرا بر تخریب باعث می شدند و گویند اخراب بمعنی معطل گردانیدن و خراب
گذاشتن است و بر هر تقدیر این جمله حالیه است یا تفسیر رعب و بیان آنکه یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان می افتد
می کندند هر چه ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها و سنگها آنرا از محل خود بر کنده می خواستند که با خود ببرند پس شصت شتر بار کردند و از
... بولایت شام رفتند **فاعتبروا** پس عبرت گیرید **یا اولی الابصار**
ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشانرا و اندیشه نمایید که خدای تعالی چگونه مومنانرا بر ایشان مسلط کرد ایشان بعد از قتال و جدال تا بر سه که بجهة کثرت
خوف و هیبت مومنان خانها را بدست خود خراب کردند ... و بدانکه معنی اعتبار نظر است در امری تا بآن شیء دیگر که از جنس آن باشد معلوم کنند
پس مراد اینست که استدلال کنید باین که صدق رسول چه حضرت مومنانرا وعده داده بود که خدای تعالی دیار و اموال بنی نضیر بدیشان دهد ... با ایشان کرامت خواهد فرمود
و این خبر موافق مخبر به واقع شد پس این دال باشد بر نبوت آن حضرت و چون معنی اعتبار بر صفحه خواطر منقش شد پس بدانکه این آیه دلالت نمی کند بر صحت قیاس که
منازع فیها است میانه ما و مخالفین زیرا که اعتبار استعمال علت است چنانکه معلوم شد و اهل قیاس علم ندارند بر جامع و اصل خود و هیچکدام نمی توانند علت از آنها
علت ربوا نزد بعضی از ایشان کیل است با وزن با جنس و نزد بعضی دیگر طعم با جنس و علت ربا نزد ما همان است که آنها از جنس باشند ...
کدام علم ندارند پس قیاس صادق نباشد بنا بر مخالفین لازم آید که بآن استمساک کنند بر صحت قیاس بعد از آن بیان حکمت می فرماید در مامور شدن ایشان
بجلا بقوله **ولولا ان کتب الله** و اگر نه آنست که خدای نوشته است و بحسب اقتضای حکمت فرض کرده **علیهم الجلاء** بر ایشان بیرون شدن از خانها
و از وا گذاشتن **لعذبهم** هر اینه عذاب می کرد ایشانرا **فی الدنیا** در دنیا باستیصال و قتل و سبی هم چنانکه با بنی قریظه عمل نمود **و لهم فی**
الآخرة و مر ایشانراست در سرای **عذاب النار** عذاب دوزخ اینکه لام ... است معنی آنکه اگر ایشان از عذاب دنیا نجات یافتند از عذاب آخرت
ناجی نخواهند **ذلک** این عذاب که نازل شد بایشان از رعب و جلا و عذاب آخرة **بانهم** بسبب آنست که ایشان **شاقوا الله و رسوله** مخالفت کردند
و معاندت نمودند با خدا و رسول او **و من یشاق الله** و هر که شقاق و خلاف کند خدا را **فان الله** پس بدرستیکه خدای **شدید العقاب**
سخت عقوبت کننده است مروی است که ... در زمان محاصره حکم الهی نازل شد که خرمابنان ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه و برنیه و عبد الله سلام
و ابو لیلی ... مامور گشتند ابو لیلی جید انواع خرمابن را میبرید و می گفت بدین یهود را غضب می آید و عبد الله سلام بدترین انواع از آن قطع
میکرد و می گفت دانم که خدای تعالی این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد لیکن بهتر است برای ایشان ... بجهت آن در خشم شدند و بر طریق
طعن گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که من بعدل مامورم و از فساد منهیم این عدالت است که تو درختان خرما را می بری و بسوزانی این سخن بر دل رسول
شاق آمد و مسلمانان مستضعف در اندیشه افتادند که مبادا قطع نخیل فساد باشد پس با یکدیگر خلاف کردند بعضی گفتند نباید برید که داخل غنیمت است
و بعضی دیگر گفتند که قطع باید کرد بجهة رغم یهود و ایشان در این خلاف بودند که حضرت حق این آیه فرستاد که **ما قطعتم** آنچه بریدید **من لینة**
از خرمابنان **او ترکتموها** یا بگذاشتید آنرا **قائمة علی اصولها** ایستاده بر اصلهای خود **فباذن الله** پس آن بارجعت ...

او و بدانکه لینه یا از لون مشتق است جمع او الوان یعنی انواع خرما غیر از عجوه و برنیه که پیغمبر بجهة خوبی آن منع قطع فرموده بود یا از لین بمعنی نخله کریمه
و جمع او الیان یعنی خرماهای نرم و لطیف چنانکه از غایت لینت و لطافت استخوان در اندرون او نمایان باشد و بنا بر این معنی عجوه و برنیه مستثنی نیستند چنانچه
از مجاهد و ابن زید نقل کرده اند که مراد باین قطع جمیع نخلستان است جهة غیظ یهود و ارجاع ضمیر تانیث بما موصوله باعتبار آنست که مفسر بلینه است و قوله
و لیخزی الفاسقین علت فعل محذوف است تقدیرا اینکه و فعلتم و یا اذن لکم لیخزی الفاسقین یعنی شما قطع نخلستان کردید یا خدا شما را امر کرد
بقطع آن برای آنکه خوار گرداند یهودان را ... از دایره ایمان ... جوان هدم دنیا بکفار و قطع اشجار ایشان بجهة زیاده شدن غیظ
ایشان آورده اند که چون بنی نضیر جلای وطن کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سیصد نیزه و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان جمیع فی
شد یعنی تمام خاصه پیغمبر گشت پس آن حضرت از آن اسلحه هر که خواست هبه فرمود و عقارات را بعضی با جماعتی بخشید و در روایت وارد شده که آنحضرت آنرا
بر مهاجر قسمت فرموده و انصار را نصیبی نداد مگر سه کس را یکی ابو دجانه دوم سهل بن حنیف سوم ... و از بنی نضیر بیشتر از دو کس ایمان نیاوردند
یکی سفیان بن عمیر و دیگری سعد بن وهب و ... آنحضرت مال قلعه ایشانرا با ایشان بگذاشت ... در باب فی این آیه فرستاد که **و ما افاء**
الله و آنچه باز گردانید خدای تعالی **علی رسوله** بر فرستاده خود **منهم** از اموال و املاک ایشان یعنی از برای رسول خود باز داشت **فما**
اوجفتم پس نتاختید **علیه** بر تحصیل آن **من خیل** هیچ اسبی **و لا رکاب** و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید غیر از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که بر شتر و بروایتی بر دراز گوش سوار بود و در فتح آن جهادی و کارزاری نشد تا شما را کلفتی رسیده باشد و بسبب آن مستحق چیزی از غنایم شوید
و لکن الله و لیکن خدای بنصرت و اعانت خود **یسلط رسله علی من یشاء** مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را بر هر که
می خواهد بسبب رعب و خوف پس امر این غنیمت مفوض است باو هر که خواهد دهد چه غنیمت آن مثل غنایمی نباشد که بقتال از کفره گرفته باشند **و**
الله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها غالب بر شما و مغلوب بر ایشان و غیر آن **قدیر** توانا است پس گاهی که بسبب ظاهر که جدال و قتال است
ایشان را بر دشمن غالب میسازد و گاهی بسبب امر پنهان که آن القای ترس و بیم است در دل ایشان بعد از آن بیان فی می فرماید **ما افاء الله علی رسوله**
ترک واو عطف بسبب آنست که این مفسر قول سابق است یعنی قوله و ما افاء الله علی رسوله یعنی آنچه باز میگرداند خدای بر پیغمبر خود **من اهل**
القری از اموال و املاک اهل دیهها که بحرب گرفته نشده اند یعنی قرایای بنی نضیر **فلله** پس مر خدا راست **و للرسول** و مر پیغمبر او را
و متصرف در سهم اول نیز آنحضرت است که بروفق مصلحت صرف نماید **و لذی القربی** و مر خداوند خویشی را نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
از اهل بیت وی **و الیتامی** و مر یتیمان محتاج را از آل محمد صلی الله علیه و آله **و المساکین** و مر درویشان را که از ایشان باشند ...
قادر نباشند **و ابن السبیل** و مر رهگذرانرا از ایشان اگر استطاعت نداشته باشند که بشهر خود رسند منهال بن عمرو روایت کرده که از علی بن الحسین
صلوات الله علیه پرسیدم که مراد بذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل که در این آیه واقع شده چه کسانند فرمود که قرابت ما و مساکین ما و ابناء
سبیل ما و محمد بن مسلم از ابو جعفر سلام الله علیه نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که پدرم علی بن العابدین علیه الصلوة و السلام فرمود که لنا سهم
الفقراء و سهم ذی القربی فنحن شرکاء الناس فیما بقی یعنی سهم فقراء و سهم ذی القربی از برای ماست و ما شریک مردمانیم در آنچه باقی مانده باشد
ظاهر حدیث مقتضی اطلاق است خواه آنکه ایشان اغنیا باشند و خواه فقرا و این قول حق مذهب شافعی است و نزد فقهای ما مال فی از برای خویشان
رسول صلی الله علیه و آله که بنی هاشم و بنی عبد المطلب اند و از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست که نحن قوم فرض الله طاعتنا و لنا
الانفال و لنا صفو المال ما جماعتی هستیم که خدای تعالی فرض کرده است بر بندگان فرمان بردن ما را و مراست انفال و ما راست برگزیده باشد از مال
جید و کنیز خوب صورت و ... و هر چیزی که بمثل باشد و بدانکه اموالی که ائمه و ولات در آن تصرف دارند سه نوع است اول آنست که از مسلمانان اخذ
نمایند بر سبیل زکوة و حکم آن در آیه صدقات مبین شد حیث قال انما الصدقات للفقراء و المساکین الخ دوم غنایم است که از کفار بتیغ گرفته باشند بر سبیل
قهر و غلبه و حکم این نیز در آیه و اعلموا انما غنمتم من شیء الخ ذکر شد سیم فی است و آن مالیست که از کفار بمسلمانان منتقل شود بدون قتال و خیل و رکاب
و آن رسول را باشد در حال حیوة وی و بعد از وی کسی را که قائم مقام وی باشد تصرف نماید و این قول امامیه است از ائمه دین و ایشان هر کس که خواهند دهند و هر
صلاح باشد صرف نمایند و این قول امیر المومنین است صلوات الله و سلامه علیه و ابن عباس و عمر و فقهای ما بر آنند که مستحقان فی خمس بنی هاشمند
از فرزندان ابو طالب و عباس و عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده از حضرت امیر المومنین سلام الله علیه که من و فاطمه علیها السلام و عباس و زید بن
حارثه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتیم و گفتیم یا رسول الله اگر حق ما را از خمس در حیوة خود بقسمت ما دهی تا بعد از تو کسی با ما منازعت نکند اولی باشد
رسول صلی الله علیه و آله چنان کرد که ما التماس کرده بودیم در عهد ابو بکر حق ما در قسمت ما بود و در زمان عمر حق ما نیز در تصرف ما بود و در آخر عهد او مال
بسیار آورده حق ما را از آن اخراج کرد و بما داد من گفتم بنی هاشم را اکنون احتیاجی نیست اگر او را در مصالح مسلمانان صرف کنی و وقت دیگر عوض
باز دهی جایز باشد وی هم چنان کرد و عباس گفت مبادا که وی بعد از این حق ما را ندهد ما و اولاد ما از آن محروم شویم و آخر چنان شد که وی تصور کرده بود
و در روایتی دیگر آنست که عمر بنی هاشم را گفت که حق خود بقرض بدهید تا من در مصالح مسلمانان صرف کنم چون از ولایات اموال بیاید عوض باز دهم من
گفتم روا باشد و او وفات کرد پیش از آنکه مال پیدا شود آن قرض ناکرده بماند و نزد بعضی آنست که قسمت فی در مبدا اسلام سدس بود و بعد از آن بآیه
و اعلموا انما غنمتم من شیء منسوخ شد و نزد جماعتی آنست که این آیه اشارتست بقسمت غنیمت بدانکه مخصوص بحضرت پیغمبر بود و در این قول نظر است زیرا که
این آیه بیان آنست که از برای بیان فی باشد بلکه اشارت نباشد بقسمت خمس ... پس جماعتی گفته اند این آیه با سوره مذکور شد و الله مستحقان خمس
و این وجه اجود وجوه باشد و مباحث خمس بتفصیل در مشرع جابر طریقه که از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول است در کتب مبسوطه فقهیه مسطور
و بعضی آنان در سوره الانفال ... و بعضی دیگر این آیه را ... مخصوص میکنند باموال بنی النضیر ...

که معین منان از اخذ کرده باشند و این قول اولی و احری است زیرا که در بنی خمس نباشد بلکه مجموع از بنی هاشم است و در معالم التنزیل آورده که اهل جاه
چون غنیمت فی کردند که مهاجران را بعی بعاشی داد و باقی را انصار نبود برای خود اختیار کردی و از اصحاب گفتند باقی را با قوم گذاشت و توانگران قوم
بر دو دیگر پس احتیاج که دید جمعی از [illegible] اهل اسلام در غنائم بنی النضیر همین حال است گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مغنم را بردارید و باقی را بگذارید
تا ما بکر قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد مقرر فرمود که بر این طریق که حکم فی نمودیم کیلا
یکون تا نباشد این فی دولة چیزی که متداول باشد دست بدست گردان بین الاغنیاء منکم میان توانگران از شما که ایشان مکابره کنند
بقوت و غلبه زیاده از حق خود برند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانکه در زمان جاهلیت بود و خطاب با اهل ایمان است غیر پیغمبر و اهل
بیت صلوات الله علیهم اجمعین وما آتیکم الرسول و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت فخذوه پس فرا گیرید آن را که حق شما است
وما نهیکم عنه و آنچه نهی کند شما را از آن فانتهوا پس باز ایستید از آن علمای محققین بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی آنکه هرچه
پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرماید از مامورات از غنیمت و غیر آن بر جمیع آن عام الخذان نماید و هرچه نهی کند از منهیات از آن باز ایستید که امر و نهی او
و نهی خدا است پس هر که مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید بتحقیق هلاک ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار گردد و مؤید این است
آنکه صاحب کشاف آورده که ابن مسعود مردی محرم را دید که جامهها پوشیده بود او را گفت این جامهها را بکن آن مرد گفت آیتی از کتاب خدای در این باب بر من
خوان وی این آیه تلاوت فرمود و از رسول صلی الله علیه و آله روایت است که قرآن صعب است و مستصعب آنکس که ترک کند و آسان است از آنکه متابعت کند
و آنانست از حدیث من نیز صعب و مستصعب است پس هر که بحدیث من متمسک کند و جمع نماید میان آن و قرآن بر او آسان شود و هر که بقرآن و حدیث من تهاون
کند [illegible] باشد شما را فرمود که سخن من بشنوید و بران کار کنید پس هر که بقول من راضیست بقرآن راضیست و هر که بقول من استهزا کند بقرآن
استهزا کرده باشد چه حق سبحانه فرموده که وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول
ان الله شدید العقاب بدرستی که خدا سخت عقوبت است مخالفان حکم رسول را نیز حکام از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که خدای تعالی
هیچ چیز با نبیاء کرامت نکرده که بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اعطا فرموده از آنجمله سلیمان را گفت امنن او امسک بغیر حساب و در حق پیغمبر صلوات
الله و سلامه علیه فرمود وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا و این آیه اشارت است بآنکه تدبیر امت متعلق است بحضرت رسالت و ائمه که قائم
مقام وی اند و لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت فرمود بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاد که ایشان را بحال خود باز گذاشت و بنی نضیر و بنی قینقاع را
جلا فرمود و بعضی از اموال را بایشان داد و در حال بنی قریظه را مقتول ساخت و سبی ذراری و نسای ایشان نمود و اموال ایشان را بر اصحاب قسمت کرد و بر دو
مصلحت چنانکه حق سبحانه امر فرماید نموده للفقراء المهاجرین بدل از لذی القربی است و ما بعده معطوفست بر آن چه حق تعالی رسول را
توقیر و تعظیم اطلاق اسم فقیر بر او نکرده و آنکس که تجویز اعطای فی میکند باغنیاء ذوی القربی تخصیص ابدال میکند بما بعد ذی القربی یا تخصیص فی میکند
بفی بنی النضیر حاصل گفت مر خدا را و رسول او را و مر درویشان هجرت کننده را از مکه بمدینه الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند یعنی کفار مکه
ایشان را اخراج کرده اند من دیارهم از سرایهای خود که در مکه داشتند واموالهم و از مالهای خود یعنی دیگر داشتند و منع کرده ایشان را از
داشتن اموالی که داشتند یبتغون در حالتی که این مهاجران طلب میکنند بسبب هجرت فضلا من الله افزونی و مزیت عطای از خداوند خود
ورضوانا و خوشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبود بلکه بجهت طلب خدای و رضا مولی بود پس بجهت دوستی خدا و رسول ترک
دیار خود کرده اند و اعراض نموده اند از عروض و امتعه خود که در مکه داشتند وینصرون الله و یاری میکنند دین خدا را با نفس و اموال خود و
رسوله و نصرت میدهند پیغمبر او را اولئک آن گروه مهاجران هم الصادقون ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بعمل در خبر است
که از مهاجر مردی بود که سنگ بر شکم بستی و در زمستان بجهت برهنگی گودالی بکندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر اثر کند چون حال او چنین بود رسول ما بین
النضیر را بر مهاجرین قسمت کرد و بسه کس از انصار که محتاج بودند چنانکه در اول آیه مذکور شد و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود که والذین
تبوؤا الدار و دیگر مر کسانی راست که جای گرفتند در سرائی که مدینه است والایمان و در ایمان بخدا و رسول یعنی مدینه و ایمان را موطن و مستقر خود
ساختند و ممکن شدند در این هر دو یا آنها را که کهف و ملاذ خود گردانیدند مراد انصار اند و گویند فعل ثانی محذوف است و تقدیر اینکه تبوؤا الدار
واخلصوا الایمان از قبیل علفتها تبنا وماء باردا که در تقدیر وسقیتها ماء باردا است یعنی جای گرفتند برای هجرت و خالص ساختند ایمان را از شوب
و ریب باعتقاد تمام تصدیق نمودند و نزد بعضی دیگر در اول مضاف الیه محذوف است و اقامت لام تعریف در مقام او و در ثانی مضاف محذوف و وضع مضاف
الیه در موضع آن پس تقدیر این بوده که تبوؤا دار الهجرة و دار الایمان و این هر دو اسم مدینه اند یعنی جا گرفتند در سرای هجرت و سرای ایمان که مدینه است و در بعض
تفاسیر آورده اند که ایمان نام مدینه است و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن را ایمان نام نهاد پس بنابراین احتیاج بحذف فعل یا مضاف نباشد
و حقیقت معنی آنکه اقامت نمودند در مدینه من قبلهم پیش از مهاجران و بنابر وجهین اولین معنی اینست که انصار سبقت نمودند بر مهاجران در
ایمان با آنکه قبل از هجرت ایشان ایمان آورده بودند دو سال قبل از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مساجد ساختند و بنا بر دو وجه
اول در کلام تقدیم و تاخیری است تقدیر این است که والذین تبوؤا الدار من قبلهم والایمان زیرا که انصار قبل از مهاجران ایمان نیاورده بودند و
تقدیر کلام اینست که و من قبلهم مضاف محذوف نباشد زیرا که انصار اگرچه قبل از مهاجران ایمان نیاورده بودند اما قبل از هجرت ایشان ایمان آورده بودند
و نزد بعضی آنست که مراد اصحاب لیلة عقبه اند که هفتاد کس بود که متابعت نمودند رسول خدا را بر حرب احمر و ابیض پس بنابراین احتیاج بتقدیم و تاخیر
نباشد و بعد در وصف انصار میفرماید که یحبون دوست میدارند انصار من هاجر الیهم هر که را هجرت کند بدیشان یعنی بسوی دیار ایشان و او را جای
دهند و بعمارد و اموال خود او را مساعدت نمایند بدانکه محتمل است که والذین تبوؤا الدار والایمان مرفوع باشد بابتدا و خبر آن قوله یحبون و موید

اینست

اینست قوله ولا یجدون و نیابند فی صدورهم در سینههای خود حاجة احتیاج یعنی حاجت دلی یا بسبب حسد و غیظ مما اوتوا
از آنچه داده شده بمهاجران دون ایشان از مال غنیمت بنی النضیر یعنی [illegible] طلب نمیکنند که بمهاجران عطا کرده شود و تطلع نظر ایشان بچیزی نیست
که بآن احتیاج داشته باشند از اموال بنی النضیر بلکه بآن قسمتی که رسول کرده راضی و خوشنودند مشهور آنست که ایشان که رسول صلی الله علیه و
آله انصار را طلبید و اظهار اعانت و امداد و لطف و اسعافی که نسبت بمهاجران کرده بودند ذکر فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر
در میان شما قسمت کنم و طایفه مهاجرین از قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر میخواهید همه این مال بمهاجرین دهیم و ایشان از منازل شما
بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود قیام نمایند سعد معاذ و سعد بن عباده گفتند یا رسول الله بخاطر ما آن میخواهد که اموال
را بمهاجر قسمت نمائی و ایشان هم چنان در خانههای ما باشند که روشنائی و برکت منازل ما ایشانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را دعا
کرد حق سبحانه در شان ایشان فرمود که ویؤثرون و ایثار میکنند یعنی اختیار میکنند و مقدم میدارند مهاجران را علی انفسهم بر
نفسهای خویش یعنی اموال و منازل از خود باز میکنند و بدیشان میدهند ولو کان بهم و اگرچه در حالی که هست ایشان را خصاصة
فقر و احتیاج با آنچه ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد و در اسباب
نزول از عبدالله عمر نقل کرده که سر بریانی از برای یکی از درویشان صحابه آورده بودند آن درویش گفت که از او محتاجتر بفلان فرستاد او بر دیگری ایثار
نمود و هم چنین تا [illegible] فقرا یکدیگر را ایثار کردند تا این درویشان توانگر دل [illegible] که والتمام [illegible]
که در میان ایشان هیچ بخیلی نبود پس این آیه نازل شد عبدالله مسعود روایت کند که در شبی رسول خدای از نماز شام و خفتن فارغ شد از میان
صفوف برخاست و گفت ای مهاجر و انصار کدام یک از شما امشب غریب [illegible] ندارم مرا طعام میدهد رسول گفت ای درویش ذکر غریب مکن که دل مرا اندوه
گین ساختی بعد از آن فرمود که غریب چهار اند یکی مسجد که در میان قومی باشد که در آنجا نماز نکنند دوم مصحف که در خانه باشد و
از خوانندگان آن تلاوت نکنند سیم عالمی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد او نکنند و مسائل دین از او نپرسند چهارم اسیری از اهل اسلام
که در میان کفار باشد پس فرمود کیست که مؤنت این مرد کفایت کند تا در فردوس اعلی او را جای دهند حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برخاست
و دست سائل بگرفت و بحجره طاهره حضرت فاطمه علیها السلام در آورد و گفت ای دختر رسول خدای در کار این مهمان نظر کن گفت ای عم طعام در
خانه اندکست حسن و حسین علیهما السلام هر دو گرسنه اند و تو نیز و آن طعام یک کس را بیش کفایت نکند [illegible] فاطمه علیها السلام
طعام پیش او و حضرت امیر آن طعام را پیش مهمان نهاد و با خود گفت که اگر من طعام نخورم مهمان را کافی نباشد و اگر نخورم بسبب انفعال مهمان شود
پس دست دراز کرد و چنان نمود که چراغ را اصلاح میکنم و از ایشان فاطمه را گفت که در گرفتن چراغ تعلل کن تا مهمان از طعام خوردن فارغ شود و خود دهان
مبارک می جنبانید تا مهمان تصور کند که طعام میخورد و از طعام خوردن چون فارغ شد فاطمه زهرا علیها السلام چراغ بیاورد و طعام هم چنین بر جا
بود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای [illegible] چرا طعام نخوردی گفت سیر شدم پس حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تغذیه فرمودند
از آن طعام خوردند هنوز باقی بود روز دیگر که آنحضرت نزد رسول آمد وی را گفت یا علی دیشب چون کردی [illegible] پس رسول حکایت چراغ
نشستن و طعام نخوردن وی چنان نمود که طعام میخورد و برکت یافتن طعام تمام را با امیرالمؤمنین باز گفت حضرت امیر فرمود که یا رسول الله مگر ترا اعلام کرد
گفت جبرئیل نزد من آمد و اظهار این معنی کرد و این آیه آورد که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و این حکایت را عاصم بن کلیب که یکی از روات اهل
است روایت کرده از ابوهریره با این وجه که مسکینی بمجلس منور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از بینوائی و گرسنگی شکایت نمود [illegible] آنحضرت
بحجرات طاهرات فرستاد که مگر طعامی یافت شود که قوت آن مسکین شود خبر بآنحضرت آوردند که هیچ گونه طعام در خانه مهیا نیست پس حضرت خواجه
کونین روی مبارک بجماعت کرد و فرمود که آیا از شما کسی هست که این مسکین را طعام دهد تا او را خوشنود گرداند شاه اولیاء فرمود یا رسول الله این مسکین
امشب مهمان من است و عیال او نزد من مهیا است آنگه سرور اسخیا آن مسکین را بخانه برد و حضرت فاطمه را از این حال آگاه گردانید فاطمه فرمود یا امیر
المؤمنین اندک طعامی در خانه هست اما از برای صبیه گذاشته ام و امر امر شماست هرچه فرمائید آنحضرت فرمود که ای فاطمه مصلحت آنست که اطفال را
در خواب کنی و چراغ را بکشی زیرا که طعام اندکست در نظر مهمان خالی از استحیا نباشد پس فاطمه علیها السلام بامر شاه اولیاء و سرور اصفیا علی مرتضی علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیات اقدام نمود و چنان کرد که آنحضرت فرموده آن طعام را حاضر کردانید پس آن مسکین از آن طعام خورد تا آنکه سیر شد
و هنوز از آن طعام چیزی مانده بود گفت طعام خوردم و سیر شدم خدای تعالی بر طعام شما برکت دهد [illegible] شاه اولیاء او را دعا کرد و آن مرد
از منزل مبارک آنحضرت بیرون رفت چون [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] جلیل نزول فرمود این آیه کریمه آورد که ویؤثرون علی انفسهم ولو
کان بهم خصاصة و از حذیفه عدوی روایت کرده اند که وی گفت که مرا ابن عمی بود که با جماعتی در بیابان گرفتار شده بودند و از تشنگی هلاک میشد
قدری آب برگرفتم و بطلب پسر عم خود رفتم چون بوی رسیدم وی را رمقی باقی بود خواستم تا آب بوی دهم از پس پشت من آواز آمد که العطش پسر
عم اشاره کرد که آب بوی ده چون بوی رسیدم [illegible] بنزدیک هشام بن عاص آمدم تا آب بوی دهم وی نیز مرده بود و نزدیک ابن عم آمدم تا او را آب دهم
وی نیز مرده بود گفتم سبحان الله ایثار این باشد که حق سبحانه فرموده که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و در خبر آمده که روزی حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه جماعتی را دید با ایشان گفت شما چه کسانید گفتند که نحن المتوکلون ما توکل کنندگانیم فرمود که بچه طریق توکل میکنید
گفتند اذا وجدنا اکلنا فاذا فقدنا صبرنا فرمود هذا فعل الکلاب گفتند یا امیرالمؤمنین پس توکل چون باشد فرمود چنانکه ما کنیم چون نیابیم
صبر کنیم و چون بیابیم ایثار کنیم و چون حق سبحانه ایشان را بصفت ایثار ستوده در عقب آن ترغیب بندگان مینماید بسخاوت بقوله و من یوق و هر که
نگاه داشته شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی منع نفس خود کند از آنچه طبیعت مستدعی آن باشد از حب مال و بغض انفاق فاولئک [illegible]

اماره و لوامه فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکاران اند و فیروزیابان که نه اند بثنای عاجل و ثواب اجل و بمراد و مطلوب خود رسیدگان
ذکر خبر بصورت جمع باعتبار معنی موصولست مردی عبدالله مسعود را گفت می ترسم که در آخرت هلاک باشم گفت برای آنکه حق تعالی فرموده که وَمَن يُوقَ شُحَّ
نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و من مردی شحیحم از دست من هیچ چیز بیرون نیاید و بغیر زهد گفت تو بخیلی نه شحیح زیرا که شحیح آنست که مال خود را آنکه دارد
و از مال برادر مومن خود بخورد و ظالم و بخیل آنکه مال خود را بکسی ندهد و نیز از ابن زید مرویست که هر که اخذ چیزی ننماید که حق تعالی از آن نهی کرده باشد و منع چیزی
نکند که او سبحانه بآن امر فرموده او بتحقیق نگاه دارنده خود است از شح و بخل و از سعید بن جبیر منقولست که شح نفس نه اخذ حرامست و منع زکوة و انس از رسول
روایت کند که هر که زکوة بدهد و مهمان اطعام کند و در مهمی که پیش آید مال اخراج کند و از شح نفس بری باشد و جابر انصاری از رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که اتقوا الشح فانه اهلک من کان قبلکم از شح بپرهیزید که شح هلاک کرد آنها را که پیش از شما بودند کسری از وزیر خود پرسید که چه چیز
استکه از هیچ آن بدتر نیست گفت درویشی کسری گفت بخل بدتر است زیرا که درویش چون مال یابد فراخ دست شود و بخیل هرگز فراخ دل نشود و در
حدیث آمده که شح و ایمان بهم جمع نمیشوند در دل مومن مراد منع و امتناع از حقوق مفروضه مالیه است بر وجه استحلال و بعد از بیان صفات اصحاب ذکر
تابعین میفرماید و تبع تابعین میفرماید قرنی بعد از قرنی تا انقراض دنیا و میگوید که وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمدند یعنی میایند مِن بَعْدِهِمْ
از پس مهاجر و انصار يَقُولُونَ می گویند از روی نیاز رَبَّنَا ای پروردگار ما و ای آفریدگار ما اغْفِرْ لَنَا بیامرز گناهان ما را برای ما وَلِإِخْوَانِنَا
و برای برادران ما در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و مگردان یعنی وضع مکن فِي قُلُوبِنَا
در دلهای ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِّلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی نگه دار ما را بلطف ابدی و فضل سرمدی خود از
اراده بدی بمومنان رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی پس دعای ما مستجاب کن رَّحِيمٌ بخشنده پس ما را برحمت شامل خود
در زمره سابقان داخل گردان و مخفی نیست که بغض مومنان و اراده بدی بایشان از حیثیت ایمان کفر است و از حیثیت غیر آن فسق و بدانکه نزد بعضی مراد
باین جماعت کسانی اند که اسلام آوردند بعد از انقطاع هجرت و بعد از ایمان انصار و می تواند بود که مراد معیت در فضل باشد چه گاه باشد که تعبیر فضل به
قبل و بعد میکنند لقول النبی صلی الله علیه و آله و سلم نحن الاخرون السابقون یعنی الاخرون فی الزمان السابقون فی الفضل و قول اول اشهر است و
صاحب انوار آورده که حق سبحانه مومنان را بر سه فرقه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بپاکی عقیده و پاکیزگی طینت پس
هر که باین صفت نبود از اقسام مومنان خارج اند و از ابن ابی لیلی مرویست که اهل ایمان بر سه طبقه اند از مهاجر و صحابه و انصار که خدای تعالی در حق
ایشان فرموده که الذین تبوءوا الدار و الایمان تابعین و اتباع تابعین و ایشان آنانند که خدا در شان ایشان فرموده که والذین جاءوا من بعدهم پس
جهد کن تا از این سه گروه بیرون نباشی و بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعین بیان احوال منافقان مینماید بقوله أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ
نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اعراب ایشان که به بنی النضیر
پیغام فرستادند که ما با شماایم در حرب کردن با محمد صلی الله علیه و آله و معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق ما با شما آنجاییست که اگر بر شما غالب
شود و شما را از این دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت موافقت کنیم کما قال الله تعالی يَقُولُونَ می گویند منافقان لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را
یعنی باعتبار امثال خود را که اخوة الکفر اند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة که غم مخورید و اندیشه بخود راه
مدهید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لَنَخْرُجَنَّ هر اینه بیرون آییم مَعَكُمْ با شما از روی مودت و مصاحبت وَلَا
نُطِيعُ و فرمان نبریم در خلاف و جدال با شما أَحَدًا یکی را که محمد است یا هیچ کس از مسلمانان یعنی در مخالفت نمودن با شما اطاعت ایشان نکنیم
أَبَدًا در هیچ وقتی از اوقات وَإِن قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی که مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنصُرَنَّكُمْ هر اینه یاری کنیم با شما و
اللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ آنکه ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ هر اینه دروغ گویانند در آنچه می گویند یعنی این قول را
بفعل در نمیارند و این شرط که کرده اند با یهود بجای نیارند کما قال لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهودان از مدینه لَا يَخْرُجُونَ
بیرون نروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت ایشان ننمایند وَلَئِن قُوتِلُوا و اگر مقاتله کرده شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند
لَا يَنصُرُونَهُمْ یاری نکنند منافقان ایشانرا وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ و اگر یاری دهند اهل نفاق یهودانرا یعنی بر سبیل فرض و تقدیر چه آنچه
خدای نفی آن نموده وجود خارجی نپذیرد ممکن لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر اینه باز گردند بر پس پشتهای خود یعنی هزیمت روند ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ
پس یاری کرده نمیشوند بنی النضیر بعد از هزیمت منافقان چون یعنی ناصران ایشان منهزم گردند ایشان منصور نگردند بلکه بعذاب جلا و قتل و سبی
گرفتار شوند گویند معنی آنستکه اگر کسانی که باقیمانده باشند و کشته نشده از منافقان یاری دهند یهودانرا هر اینه منهزم شوند و یهود را بگذارند
بر این کلام مناقض لا ینصرونهم نباشد آنکه از روی امتنان خطاب باهل ایمان کرده می فرماید که لَأَنتُمْ هر اینه شما که مومنانید أَشَدُّ رَهْبَةً
سخت ترید از روی مرهوبیت و ترس فِي صُدُورِهِم در سینه های ایشان مِّنَ اللَّهِ از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است از ترس
خدای در دل ایشان زیرا معنی آن است یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذَٰلِكَ آن خوف و خشیت از شما ایشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت و شدت و عقوبت خدا را و اگر نه بایستی که از او ترسیدندی نه از شما ذکر صدور در التعبیر
نفاق ایشان یعنی منافقان در تلاسیه خوف و خشیت خدا میکنند نزد شما و حال آنکه مهابت شما در صدر ایشان بیشتر از مهابت خداست مراد آنستکه آشکارا
رعبی و ترسی از خدا باشد هم چنانکه ظاهر کلام دلالت بر آن میکند بلکه مراد آنست که مرهوبیت ایشان از شما سخت تر است از مرهوبیت ایشان از خدای
که اظهار رهبت وی کنند نزد شما یعنی استشعار رهبت شما سبب اظهار رهبت ایشان است از خدا و می تواند بود که مراد یهود باشند یعنی ترس شما در
صدور یهود بیشتر است از ترس ایشان از خدای زیرا که ایشان جماعتی بودند با محدث و اظهار و اظهار تسبیح می کردند نزد مسلمانان با اصرار و خفیه در

صرف

صدور

صدور ایشان لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمی کنند یهود و اهل نفاق با شما جَمِيعًا در حالتیکه مجتمع و متفق باشند إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ
مگر در دیهها استوار بخندق و ابواب و برج و حصار أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسهام و احجار بجهت فرط رهبت ایشان از شما یعنی
ایشان را قوت آن نیست که از حصون بیرون آیند و بصحرا آمده روی بروی شما محاربه کنند این نه از ضعف و جبانت ایشانست بلکه بَأْسُهُم
بَيْنَهُمْ کارزار ایشان در میان یکدیگر شَدِيدٌ سخت است یعنی چون با یکدیگر محاربه کنند حرب ایشان در نهایت شده باشد اما هر عاجز
که ازیشان که با رسول و اصحاب او حرب کند او سبحانه رعب و خوف در دل افکنده بسبب آن طاقت مقابله و مقاتله ایشان ندارند تَحْسَبُهُمْ
جَمِيعًا پنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق اند و بر مصالح اند بنی وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده اند
بر ایشانست و از جهت افتراق عقاید و اختلاف دواعی و مقاصد معکر تحقد و حسد و عداوة با یکدیگر ذَٰلِكَ این تحقد و دواعی و افتراق
عقاید بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند آنچه صلاح ایشان در آنست یا نمی
دانند که تشتت قلوب موهن قوای ایشانست و در این آیه تحسین مومنان و تشجیع قلوب ایشانست بر قتال ایشان بعد از آن میفرماید که مثل
یهود در اغترار بعدد و عون خود كَمَثَلِ الَّذِينَ همچو مثل آنانست که بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمان اندک ذَاقُوا
کفر که چشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت خود را در دنیا مراد مشرکان قریش اند که بشش ماه قبل از ایشان در بدر کشته گشتند و از ابن عباس
منقولست که مراد بنی قینقاع اند که عهدی که با بنی نضیر کرده بودند بشکستند و چون آنحضرت از بدر مراجعت فرمود امر کرد تا از دیار خود
بیرون روند و جلای وطن کنند عبدالله بن ابی با ایشان گفت بیرون مروید که من پیش محمد صلی الله علیه و آله روم و شفاعت شما کنم یا با
شما در حصن درآیم و مدد شما نمایم و چون ایشان در حصن رفتند عبدالله نصرت ایشان نداد و ایشان بالضروره قرار بر فرار دادند و
جلای وطن کردند وَلَهُمْ و مر ایشانراست با وجود خواری جلا در دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان در
فریب دادن یهودان و وعده نصرت کردن و خلاف آن نمودن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ مانند مثل شیطانست إِذْ قَالَ چون گفت
لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ مر انسانرا که کافر شو مراد میدار که بر کفر خود ثابت باش که من معاون و صاحب توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون بر کفر ثبات ورزید و بنیان
کفر در دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ بدرستیکه من بیزارم از تو إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من
میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست یعنی از آنکه حق تعالی مرا با تو شریک سازد در عذاب و عقاب
این شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل لعین چه در وقتی که ببدر متوجه شده بودند از قبیله کنانه متوهم بود ابلیس بصورت سراقه که
رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابو الحکم لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم الی قوله انی بریء منکم مترس که هیچ کس بر شما غالب
نشود و من رفیق و مصاحب شماام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه از آسمان بمدد اهل اسلام نازل می شوند از عقاب الهی بترسید
بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سورة الانفال این قصه مفصلا تحریر یافته و از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده اند که مراد از شیطان
ابیض است که پسر ابلیس است و مراد از انسان برصیصا راهب که از بنی اسرائیل بود پس معنی آن است که مثل منافقان در فریب دادن یهودان
چون مثل ابیض است که برصیصا را گفت که کافر شو که من ترا یاری دهم و چون کافر شد ابیض گفت من از تو بیزارم و از خدا می ترسم و این قصه
سبیل تفصیل آنستکه برصیصا در زمان فترت در صومعه هفتاد سال عبادت کرد و ابلیس هر چند خواست که اضلال او کند بر او ظفر نیافت
نتوانست لاجرم مرده خود را جمع کرد و در این باب با ایشان مطارحه کرد ابیض متکفل اغوا و اضلال او شد و ابیض متمرد بود که اراده آن نمود
که رسول صلی الله علیه و آله را اضلال کند جبرئیل علیه السلام بیرون کرد و او را در اقصای هند انداخت القصه ابیض بلباس رهبانان برآمد در بر
صومعه با ایستاد و آواز داد وی بسبب آنکه بنماز مشغول بود جواب نداد ابیض از در نفاق در برابر صومعه بنماز مشغول شده اصلا التفات از الخضوع
و خشوع تمام بجای می آورد برصیصا چون آن حال را مشاهده کرد آواز داد یا عبدالله مرا معذور دار که در آن وقت که مرا آواز دادی من در نماز بودم
چه حاجت داری گفت التماس من آنست که در این صومعه با تو باشم تا از آثار کرم و حلم از تو اقتباس کنم برصیصا از این امتناع کرد ابیض تضرع و
زاری آغاز کرده در این باب مبالغه بحد اطناب رسانید برصیصا بستوه آمد وی را در صومعه در آورد بنماز مشغول گشت و متصل بنماز اشتغال داشت
شد برصیصا از شدت مجاهده و کثرت عبادت او متعجب مانده بهوی گشت و او بهمین طریقه سلوک می نمود و روز بروز محبت برصیصا
می افزود تا یکسال برآمد ابیض گفت ای زاهد مرا یاری هست که در عبادت از من بیشتر است و در ریاضت و مجاهده او از من بیشتر می خواهم که نزد او روم
و چند روزی در خدمت او بریاضت مشغول شوم برصیصا بجهت آنکه تاب مفارقت و مهاجرت او نداشت نمی خواست از او جدا شود اما چون دانست
که وی جازم است در رفتن و نمی تواند که او را باز دارد بالضروره راضی شد ابیض در وقت مفارقت او را گفت ترا دعائی تعلیم دهم که خدای تعالی
ببرکت آن مرضی را شفا دهد و اهل بلوی را نجات ارزانی فرماید و مجانین را عاقل سازد برصیصا گفت می ترسم که چون مردم بر این مطلع شوند مرا از
عبادت باز دارند و اوقات من صرف ایشان شود گفت البته این دعا را بیاموز که بدرد کار باشد که تو را بدان احتیاج افتد آنرا تعلیم برصیصا داد
و او را وداع کرد نزد ابلیس آمد و گفت نزدیک است که برصیصا را اغوا کنم پس بشهر آمد و شخصی را بخنق کرده بیهوش نمود و باز بصورت طبیبی ظاهر گشت
او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا امکان نیست پس آنکس را بدر صومعه راهب آوردند و نزد او تضرع و زاری کردند تا وی دعا کرد و دمی
براو دمید ابیض دست از کار وی باز داشت با خود آمد و شفا یافت و بهمین طریقه ابیض مردم را مبتلا می ساخت و برصیصا دعا می کرد و او دست
از وی باز می داشت شفا می یافت این خبر در انواع بلاد مشهور شد تا دختر پادشاهی را که پدرش مرده بود و سه برادر داشت متعرض شد
و او را بیهوش ساخت برادران وی را برداشته بدر صومعه برصیصا آوردند برصیصا بجهت کثرت تردد مردمان بتنگ آمده بود در صومعه را بر ایشان

برصیصا

نکشتا ایشان دختر را همانجا گذاشته برصیصا را گفتند این خواهر ما نزد تو امانتست ببین که ما را چه می باید کرد و او را انجا بگذاشتند و برگشتند
برصیصا نگاه کرد دختر دید در غایت جمال نزد وی آمد و دعا کرد ابیض دست از وی باز داشت و بار دیگر او را بگرفت و باز بدعا برصیصا او بگذاشت
تا در روز چند بار این واقع شد پس در حالت بیهوشی وی برصیصا را گفت که این دختر بس صاحب جمالست و بیهوش افتاده اگر با وی مواقعه کنی کسی بر آن مطلع
نشود برصیصا از وسوسه او از راه رفته با او مواقعه کرد و او حامله شد ابیض بصورت ولی آمده نزد او آمد و گفت این چه عمل شنیع و فعل قبیح است که
کردی خود را و اسلام خوار در میان مردمان رسوا ساختی برصیصا برای تدارک آمده گفت در این باب فکری و تدبیری فرمای ابیض گفت تدبیر آنست که او را بکشی
و در زیر این کوه و بروایتی در زیر سجاده خود دفن کنی برصیصا از بیم آنکه خواهد او را بکشت و در خانه او دفن کرد ابیض گوشه جامه او را از خاک بیرون گذاشت
و چون برادران بیامدند و احوال خواهر را از او استفسار کردند گفت بیمار شد و بمرد و دفن کردم ایشان قبول کردند و باز گشتند و شب اول ابیض در خواب برادر کهین
امد و گفت برصیصا با خواهر تو چنین و چنان کرد و چون بیدار شد گفت این خواب شیطانی است پس در شب دوم بخواب برادر میانین امد و همین گفت و در شب
سیم بخواب برادر کوچک امد همان که با آن گفته بود با وی گفت روز چهارم برادران با هم نشسته بودند هر یک خواب خود می گفتند برادر مهتر گفت
من خوابی چنین و چنان دیدم برادر میانین همین گفت برادر کهین گفت والله که من نیز همین خواب دیدم پس پیش برصیصا آمدند و گفتند که با خواهر
ما چه کردی گفت نه شما گفتم که دیوان او را بردند ایشان گفتند که برصیصا زاهد است آنچه می گوید البته راست خواهد بود پس برگشتند ابیض
در شب دیگر بخواب ایشان امد و همان سخن را با ایشان تقریر کرد و گفت که بروید که خواهر شما فلان جا در خاک است و گوشه جامه او بیرون است ایشان برفتند و
آنچه در خواب دیده بودند مشاهده کردند پس خاک بشکافتند و خواهر را از انجا بیرون آوردند و منار از دیر برصیصا بزدند برصیصا از دیر بیرون آورده
بر دار زدند ابلیس ابیض را گفت هیچ کار نکردی اگر دیر را بر دار زنند کفاره گناهان او شود ابیض گفت همین زمان کار کنم پس بصورت اول نزد
برصیصا امد و گفت انم که ترا بیاموختم و تعلیم این چه عمل بود که کردی و این همه زهد را ضایع کردی و این فضیحت بر خود راه دادی اکنون تعلیم کنم
ترا این بلیه خلاص شوی گفت از جهت گفتن سجده منست ترا بدعای این چشم اینها پوشیده کردانم و ترا از ایشان بگریزانم چون برصیصا تن ناشی تو به
کن برصیصا ابیض را سجده کرد ابیض گفت من از تو بیزارم پس او را بر دار کشیدند و در وقتی که برصیصا را بر بالای دار کردند ابیض بصورت
بشر ممثل شده او را گفت من آنم که ترا در این ورطه انداختم اگر فرمان بری ترا خلاص کردانم گفت فرمان برم ابیض گفت بر این حالت که هستم چگونه سجده
کنم گفت اشاره کافیست پس با یما سجده کرد و کافر شد ابیض گفت انی بری منک و او را بقتل رسانیدند و از سعادت بعد از آنکه عبادت او دو صد
سال بود بر ورطه شقاوت ابد گرفتار کشت و از مجاهده و ریاضت مراد از انسان جنس است و معهود چه شیطان همیشه آدمی را بر کفر می خواند و در وقت حاجت
از او تبرا می نماید بر هر تقدیر فَکَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست آخر کار دو فریق که شیطانست و معهود که انسانست منافقان و یهودان و سایر مشرکان
أَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید مانند کان باشند در آن وَذَلِكَ وخلود در آتش
دوزخ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست که از جاده حق تجاوز نموده اند و بعد از بیان خاتمت کار کافران موعظه مومنان می فرماید بقوله یَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای در امر و نهی او طاعت کنید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که نظر کند
هر نفسی و ببیند مَا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت که آن عمل صالح است که منجی اوست یا فعل قبیح که موبق او
پس اگر بفعل طاعات و خیرات کرده شکر گزاری و توفیق آن عاید و اگر کوشیده اگر سیئات و معاصی کرده باشد توبه کند و از آن پشیمان شود
و بدانکه تسمیه قیامت بغد بجهت دنو است چنانچه از حسن منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه بیان قرب قیامت می نمود تا آنکه او را مانند
و مثل اینست قوله کان لم تغن بالامس که مراد بان تقریب زمان ماضی است یا بجهة آنکه دنیا مانند روزیست و آخرت مانند فردا که در عقب امروز
و تنکیر بجهة تعظیم و ابهام امر اوست گویا گفت لغد لا یعرف کنهه لعظمته و اما تنکیر نفس بجهة استقلال انفس است که ناظر اند در آنچه از پیش فرستاده
اند از برای آخرت پس گویا فرموده فلتنظر نفس واحدة فی ذلک و تکریر قوله وَاتَّقُوا اللَّهَ از برای تاکید قول اول یعنی البته بپرهیزید از قهر الهی
و عقوبت پادشاهی و گویند اول از برای توبه است از ذنوب ماضیه و ثانی از برای اتقاء از ذنوب مستقبله یا اول از ادای واجبات و ثانی از ترک اصرار
بر معاصی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستیکه خدا داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنید چنانچه در حکم
آن بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه می گوید که ان برهیز ترسان از محارم دوم تقوی
و عید بسبب معاصی و در کشف آورده که اول اشارتست باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عوامست که از پرهیز ترسان از محارم دوم تقوی
خواص که از اجتناب است از هر چه ما دون حق است از مالک بن دینار نقل کرده اند که بر ابواب جنان مکتوب است که وجدنا ما عملنا و ربحنا ما قدمنا و
خسرنا ما خلفنا وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مومنان کَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ فراموش کردند یعنی واگذاشتند احکام خدا را و دست از
اوامر و نواهی او باز داشتند مراد منافقان و یهودان و اهل شرکند که مطلقا بر احکام الله نکرده اند مثل کسی که ناسی چیزی باشد که اصلا از آن
خواطر خود بیاورد فَأَنْسَاهُمْ پس خدای فراموش کردانید بر ایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را و دو توفیق را از ایشان و بسته بجهة آن نفسهای خود
نگردانند از برای فردای قیامت یا آنکه محروم ساخت ایشان را از حظوظ آخرت که در روز قیامت شدائد و اهوال را با ایشان نماید و بجهة آن نفسهای خود را
فراموش کنند کقوله تعالی لا یرتد الیهم طرفهم و سهل بن عبد الله گفته که چون بوقت کفر و عصیان خدای را فراموش کردند بسبب طغیان و عناد
با وجود ظهور دلایل و براهین بر اطاعت رحمن حق سبحانه نیز توبه و انابت را بر ایشان فراموش کردانید و ایشان را بحال خود واگذاشت أُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ آن گروه ایشان اند بیرون روندگان از دایره فرمان یعنی کاملند در فسق و عصیان و متوغل در کفر و طغیان بعد از آن فرد ما
از خواب غفلت متنبه می سازد بقوله لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را از آن راستی
مستحق نار شدند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اصحاب بهشت که در استکمال نفس کوشیدند سزاوار جنت گشتند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت

یعنی ساکنان بهشت هُمُ الْفَائِزُونَ ایشان اند رستگاران یعنی بنعیم جاوید رسیده اند به مقصد و مقصود و نعمت بیشمار صاحب کشاف اورده که درین
کلام تنبیه مردمانست بانکه ایشان بجهة فرط غفلت و قلت فکرت در عاقبت تنها الف و ادبار با عاجله و اتباع شهوات چنانکه گویا نه شنیده اند که
گویا فرقی نمی کنند میان جنت و نار و علم ندارند بفوز عظیم میان اصحاب بهشت و دوزخ و تمیز ندارند که فوز مقرونست باصحاب جنت امنیت در
حال ایشان چنین است پس ناچار است تنبیه ایشان بر این و این کلام مثل آنست که بعضی عاق والد گویند هو ابوک این نیز تنبیه است بجهة تنزیل او
بمنزله کسی که پدر خود را نداند و تنبیه او بر حق ابوت که مقتضی بر و تعطف است بعد از آن بر سبیل تمثیل و تخییل بیان تعظیم و توقیر قرآن می
فرماید بقوله لَوْ أَنْزَلْنَا اگر می فرستادیم هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را عَلَى جَبَلٍ بر کوهی بطریقی مثل که بر انسان لَرَأَيْتَهُ هر اینه می دیدی
او را خَاشِعًا ترسنده مُتَصَدِّعًا شکافته و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدا و از هیبت عظمت که در قرآن است یعنی کوه
با وجود بزرگی و سختی و غلظت بترسیدی و کریدی نهادی و دلهای کافران از آن متاثر نمیشود کما قال ثم قست قلوبهم من بعد ذلک الخ و بعضی گفته
اند که معنی اینست که اگر ما قرآن را بر کوه انزال میکردیم بعد از آنکه او را فهم داده والسمیع الدیم پاره پاره میشد از ترس خدای و بعضی دیگر
وجه تفسیر کرده اند که اگر بسبب کلام بلیغ کوه پاره پاره می شد هر اینه قرآن را پاره پاره می ساختی و دال بر تمثیل است قوله تعالی وَتِلْكَ
الْأَمْثَالُ و این مثلها یعنی این مثل و آنچه مثل این تمثیل است از امثال قرآنی که از جمله آن دو مثل دیگر در این سوره گذشته نَضْرِبُهَا
بیان می کنیم آنها را لِلنَّاسِ برای تنبیه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ شاید که ایشان اندیشه کنند در زواجر و مواعظ آن و در این کلام توبیخ
انسانست بر عدم تخشع نزد تلاوت قرآن بجهة قساوت قلب و قلت تدبر در آن و بعد از آن بجهة تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود می فرماید
بقوله هُوَ اللَّهُ آنکسی که قرآن فرستاده خداییست الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خدا آنست که نیست معبودی که مستحق عبادت
باشد مگر او سبحانه عَالِمُ الْغَيْبِ دانای آنچه نهانست از علم او بر بندگان از جواهر قدسیه و احوال ایشان و غیر آن وَالشَّهَادَةِ
و آنچه مشاهده ایشانست از اجرام و اعراض یعنی دانای جمیع پوشیده و آشکاراست یا عالم بضمائر قلوب و اقوال و ابدان و معقول و محسوس یا معدوم
و موجود و ممات یا به ارزاق و آجال یا آنچه هست و خواهد بود علی الخلاف الاقوال و قول آخر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست و تقدیم غیب بجهت تقدیم اوست در وجود بحسب ذات و این کلام وصف ثبوتی است یا آنکه عالم بجمیع معلومات
است چه معلومات از این هر دو قسم بیرون نیستند هُوَ الرَّحْمَنُ اوست بسیار بخشنده که رحمت عامه سابقه او در دنیا احاطه جمیع
خلق نموده الرَّحِيمُ بر بخشایش که رحمت خاصه او در آخرت که غفران و رضوانست بمومنان رسیده پس بجهة تاکید اعاده صفت الهیه
می نماید بقوله هُوَ اللَّهُ الَّذِي او خداییست که هیچ وجه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست خدایی سزاوار پرستش مگر او الْمَلِكُ
پادشاهی که جمیع ممالک و ملکوت ملک او است و همه اشیا در تحت تصرف و فرمان او و هیچکس را در بیشه منع او از آن چه حلال دانسته
با استغنای مطلق مفرد نیست که الصفاتش از وصف احتیاج مصون و مبرا واقع آورده که الملک هو الذی یعز من یشاء و لا یذل
ملک که اسم او سبحانه است یا این معنیست که او عزیز و ارجمند میکرداند هر که را می خواهد و مبرا و منزه است از آنکه کسی او را ذلیل سازد پس
صفات صفت فعلیات و صفت سلبیه و نیز بعضی بمعنی تام القدرة نیز این صفت قدرتیه باشد الْقُدُّوسُ در نهایت پاکی و نزاهت
از نقایص و معایب در کمال تبری از طرفی افات و نوایب پس او مبراست از جمیع قبایح و رذایل و مطهر از شریک و اولاد و از صفات اجسام و تحیز
یا مبارک که جمیع برکات از جانب او فیض است و همه خیرات از او نازل یا بعید از اوهام و ابصار و احلام یقین و بر هر تقدیر از صفات سلبیه است السَّلَامُ
سالم از عیوب و علل و مبرا از نقص و عجز و خلل در ذات و صفات و افعال پس این از صفات سلبیه باشد یا معنی سلامت بخشنده بر
و بنا بر این از صفات فعلیه است یا مراد این بصیغه مصدر بجهة مبالغه است از قبیل رجل عدل و بعضی گفته اند که سلام بمعنی سلام کننده است
بر بندگان حیث قال سلام قولا من رب رحیم پس این صفات کلامیه باشد الْمُؤْمِنُ ایمن کننده بندگان از ظلم و عقوبت بر ان و این
بافعل و ایجاد امن است و هم این بین راجع بصفت فعلیه است و یا باخبار آن بخلقان پس صفت کلامیه باشد و گویند که مومن بمعنی مصدق
ظنون مومنانست یعنی معجزه و وعود انبیا است مجیب امال آنها و مصدق معنو ایست یا آنکه از صادق صلوات الله علیه منقولست که تسمیه
حق سبحانه بمومن بجهة انست که ایمن کرداننده اهل طاعتست از عذاب و عقاب و علما در تفسیر این صفت اقوال دیگر هست از الجمله با معنی ولی خلقان
با ایمان و واهب امان باشد و یا مصدق و محقق آنچه بان وعید و وعد فرموده با اهل طاعت و عصیان یا ایمان آورنده و تصدیق نماینده بذات
خود و قبل از ایمان خلقان کما اشار الیه بقوله شهد الله انه لا اله الا هو یعنی مبین ساخته است توحید الوهیت خود را بر بندگان بدلایل
واضح و حجج بینه که منشا آن براهین ایجاد عالمست بر نظامی که حال آن شاهد است بر وحدانیت و معبودیت او پس این صفت فعلیه باشد و یا به
معنی مصدق رسل خود و این یا باخبار است کقوله محمد رسول الله پس صفت کلامیه باشد و یا بخلق معجز که دال است بر صدق رسل و حق آن
صفت فعلیه باشد الْمُهَيْمِنُ نگهبان بر هر چیز که خلق فرموده یا حافظ بر همه اشیا و مشتق از هیمن هیمن فهو مهیمن علی و بیفعل
اذا کان رقیبا علی شیء صاحب مواهب آورده که مهیمن بمعنی شاهد است بر بندگان و این یا بعلمست پس راجع بصفت علم باشد یا بتصدیق قول
پس این صفت کلامیه باشد یا بمعنی امین بر همه اشیا که هیچ چیز نزد او ضایع و مهمل نشود مشتق از امن که قلب همزه بها شده و نزد بعضی مومن است
بر اکه اصل او مومن است که همزه بها بدل گشته کذا فی الصحاح و گفته اند که این اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن غیر از خدا نمیدانند
الْعَزِيزُ غالب در حکم که هیچکس او را مغلوب نتواند کرد و یا او معادله نتواند نمود و او را از مرتبه رفیعه خود زایل نتواند نمود و در مواقف
مذکور است که العزیز هو الذی لا ابا له و لا ام و لا مثل و یا بمعنی مشتق است از عز الشیء یعز اذا لم یکن له نظیر و منه عز الطعام فی البلد اذا قل

با انکسی که بتهمت بغیر مخوف نشود و این لازم معنی اولست حاصل همه راجع بصفات سلبیه است یا انکه عذاب نکند هر که را خواهد و ثواب دهد هر که
را اراده نماید بعبارت این نصف فعلیه است که ان تعذیب و اثابت است الجبار بزرگ و عظیم الشان و مالک سلطنت یا قهری که بکند انچه
بخواهد و ابصار احاطه او نتواند کرد و بنا بر این نصف اضافیه یا سلبیه است یا بمعنی صلاح ارنده کارهای در هم شکسته انسان از اسباب معاش
و ارزاق و غیر ان و باین تقدیر از صفات فعلیه است و گویند هو الذی لا یبالی بما کان و بما لم یکن یعنی انکسی که مبالات نداشته باشد بانچه بوده و نبوده
پس منزه باشد از انچه باشد و محزون نگردد بر انچه نبوده و بنا بر این مرجع این صفات سلبیه است المتکبر در نهایت کبریائی و عظمت یا
بلند مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج و از سایر صفات محدثات و متعالی از جمیع ما لا یلیق و در مواقف اورده که متکبر انست که همه چیز را پست
بذات خود حقیر بیند و از هیچکس را منصور نبیند مگر او سبحانه سبحان الله پاک است خدای عما یشرکون از انچه شریک می سازند
بوجه براهین عقلیه و حجج نقلیه ثابت است که او سبحانه قابل شرکت نیست هو الله الخالق او خدائیست که خود تقدیر کننده است هر چیز را
که ایجاد ان نماید از مخلوقات بر وفق مشیت و مصالح حکمت الباری افریننده اعیان و ظاهر سازنده انها از عدم بوجود در حالتی که بری است
از نواقص و عیوب در خلق ان المصور بخشنده صورت و تمثال المخلوقات و نگارنده ان بر اشکال مختلفه از حیوانات و نباتات و جمادات و
غیر ان از مصنوعات که از یکدیگر ممتاز شوند بصورت و هیات و لهذا در مواقف اورده که مصور مختص است باحداث صور مختلفه و تراکیب متفاوته
و این هر سه صفت مذکوره از صفات فعلیه اند و از محمد غزالی نقلست که گویا این سه اسم از اسماء الهی مترادفه اند و راجع بصفت خلق و اختراع و
انه او اولی انست که خالق من حیث التقدیر و باری من حیث الایجاد و مصور از حیثیت ترتیب صور مخترعات له الاسماء الحسنی
مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن و پسندیده است چه انها دلالت بر محاسن معانی چون الله و رحمن و رحیم و صانع و قادر و
علیم و حی و قیوم و حلیم و غیر ان یسبح له پاکی و پاکیزگی یاد میکنند او را و از همه نقایص و لوث امور منزه و مقدس میدانند از جمیع معایب ما
فی السموات و الارض انچه در اسمانها است و زمینها چه ارباب عقول او را بصفت تنزیه ستایش میکنند و غیر ایشان از سایر حیوانات
و جمادات دلالت دارند بر تقدیس او و هو العزیز و او است ارجمند در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الحکیم صواب کار در کردار
که هر چه خواهد کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد این هر دو صفت راجعند بکمال قدرت و علم او سبحانه ابو هریره از رسول صلی الله علیه
و اله روایت کند که انحضرت فرمود که من از جبرئیل ع از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک باخر سورة الحشر فاکثر قرائته بر تو باد که نظر در اخر سورة
الحشر کنی پس بسیار کردم قرائت انرا و باز دیگر از او سؤال کردم همین جواب داد نوبتی دیگر از او پرسیدم همین جواب شنیدم و سعید بن جبیر از ابن عباس
نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که اسم الله الاعظم فی ست ایات فی اخر الحشر اسم اعظم در شش ایتست که در اخر حشر است
و ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که خواتیم حشر را در شب یا در روز بخواند و در ان روز بمیرد حق سبحانه بهشت برو واجب گرداند
و معقل بن یسار از انحضرت نقل کرده که هر که در صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سه ایات اخر سوره حشر بخواند حق سبحانه هفتاد
هزار فرشته را بر او موکل گرداند تا او را نگاه می دارند از جمیع افات و صلوات بر او می فرستند تا اگر در ان روز بمیرد و اگر از اهل [illegible]
همین منزلت یابد و انس نیز از انحضرت روایت کند که هر که لو انزلنا هذا القران تا اخر بخواند و در ان شب بمیرد شهید مرده باشد سورة الممتحنة
و این سوره را سورة الامتحان و سورة المودة نیز گویند مدنیه نزول یافته و سیزده ایتست باجماع علما ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه
و اله روایت کرده که هر که سورة الممتحنة را بخواند مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند ابو حمزه ثمالی از علی الحسین زین العابدین صلوات
الله علیه و اله روایت کرده که هر که سورة الممتحنة را در فرایض و نوافل بخواند حق سبحانه دل او را بایمان امتحان کند و چشم او را نور روشن و منور گرداند و هرگز
[illegible] و اولاد او را بیابد و بدانکه چون حق سبحانه در سورة الحشر بیان احوال کفار و منافقان نمود افتتاح این سوره کرد بذکر تحریم موالات
و اجتناب معادات ایشان و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الذین امنوا ای انکسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی و عدوکم دشمنان مرا
و دشمنان خود را اولیاء دوستان با ایشان طرح مصاحبت میافکنید عدو بر وزن فعول است بمعنی فاعل که از عدا است چون بر وزن مصدر واقع
شده اطلاق او بر جمع و واحد جایز است اورده اند که در سال هشتم از هجرة که بعد از دو سال بود از مراجعت بدر حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
بطریق عزیمت مکه داشت ساره کنیز ابی عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه و نایحه بود از مکه بمدینه امد رسول صلی الله علیه و اله از او استفسار
کرد که بجهت اسلام اورده ای یا بجهت مهاجرت امده گفت نه فرمود که بچه امده ای گفت بلکه امده ام تا مرا طعام و لباس دهید چه از مکه رخت کرده رسول
صلی الله علیه و اله فرمود که چرا از اهل مکه طعام و لباس نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر بنوحه و غنا مرا کسی طلب نکرده و صله بمن ندادند رسول
صلی الله علیه و اله فرزندان عبد المطلب را گفت که وی را چیزی بدهید ایشان وی را جامه و نفقه و بار دادند و حاطب بن ابی بلتعه
امده از او چیزی طلبید [illegible] نوشت باهل مکه باین عبارت که من حاطب ابن ابی بلتعة الی اهل مکة اعلموا ان رسول الله یریدکم فخذوا حذرکم این نامه
ایست از حاطب بن ابی بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا قصد شما دارد پس اسلحه بر خود راست کنید و اماده قتال باشید نامه
بوی داد و ده دینار و بروایتی ده درهم باو عطا کرد و برده درو پوشانید و گفت [illegible] را باهل مکه رسان ساره نامه را بستد و پنهان نمود
خود پنهان جبرئیل ع حضرت رسول را از این قصه خبر داد انحضرت امیر المؤمنین و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و عمر را ذکر کرد که بر او بمکه متوجه شوید
که در فلان جا زنی را یابید که نامه داشت است که باهل مکه رساند و از مضمون اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بانجانب از او بستانید
[illegible] حسب الامر عمل نموده سوار شدند [illegible] از او طلب نامه کردند [illegible] بگریه در امد و انکار این معنی کرد

او را و ملعش را بجستند یا نامه نیز و بعضی مجموع کردند امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بخدا سوگند که پیغمبر صلی الله علیه و اله
هرگز دروغ نگفته و انچه فرموده از اخبار جبرئیل گفته پس شمشیر از غلاف برکشید و نزد وی رفت و گفت اگر نامه را بیرون نیاوری گردنت را بزنم
ترسید گفت ای ابن ابیطالب روی بگردان تا نامه را بیرون اورم پس موی سر خود بگشاد و نامه را از انجا بیرون اورد و امیر علیه السلام داد بانحضرت ان نامه
نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله اورد و مرویست که در روز فتح مکه پیغمبر صلی الله علیه و اله همه مکیان را امان داد مگر چهار کس که یکی از انها
ساره بود القصه حضرت رسول بر سر منبر رفت و خطبه خواند گفت یکی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصد ما اگاه کند اگر نویسنده
این اعتراف کند فهو المراد و الا او را رسوا گردانم دو نوبت باعاده فرمود کسی جواب نداد نوبت سیم حاطب برخواست و گفت یا رسول الله منم
صاحب نامه و خدای داناست که بعد از اسلام نفاق نورزیدم و اندیشه اسلام بر نگشتم و از ان زمان که اسلام اورده ام مودت و دوستی با ایشان
لیکن منشاء نامه فرستادن این بود که هر کدام از مهاجرین در مکه قبیله و عشیره و ارحام دارند و مرا در انجا قبیله و عشیره نیست که حمایت اهل
و مال و ولد من کنند بلکه انجا غریب و تنها بودم خواستم که مرا حقی بر اهل مکه ثابت کرده تا رعایت مردم من کنند و خاطر جمع از اهل من باشد و اگر نه
من از انس یقین میدانم که باس و غضب خدای بر ایشان نازل خواهد شد و این نامه فایده بایشان نخواهد داد پیغمبر صلی الله علیه و اله تصدیق او نمود
عذر او را قبول فرموده عمر خطاب از جای خود برخواست گفت یا رسول الله اجازه فرمای تا گردن این منافق بزنم رسول فرمود که وی از اهل بدر است و حق
تعالی بدریان را عفو و مغفرت داده و ایشان را خطاب کرده اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و لو نیز فرموده امید هست که باب مغفرت بر ایشان
او را توبه بود و روایتی دیگر انست که پیغمبر فرمود که او را از مسجد بیرون کنید مردم دست بر پشت او می زدند و می انداختند و او باز پس می نگریست و بر رسول
خدا نگاه میکرد تا شاید که بر وی رحم کند چون بدر مسجد رسید رسول فرمود که او را بازگردانید پس انحضرت صلی الله علیه و اله او را توبه داد و حق
تعالی این فرستاد که ای مؤمنان کسانی که فی نفس الامر عدو خدا و عدو شمایند با ایشان مودت مورزید تلقون القا میکنید و می فرستید
الیهم بسوی ایشان بالمودة دوستی را بسبب مکاتبه بدانکه می تواند بود که این جمله صفت حال باشد از ضمیر لا تتخذوا یا صفت اولیاء که
جاری شده بر غیر من هی له پس احتیاج بابراز ضمیر نداشته باشد که ان ابراز ضمیر لازم است و مبنا الیهم بالمودة زیرا که ابراز ضمیر در اسم مشروط
نه در فعل پس اگر کلام بر این طریق می بود که اولیاء ملقین الیهم محتاج ضمیر انتم می بود و می تواند بود که این کلام مستانف باشد و باء بالمودة زایده
مؤکد تعدی باشد از قبیل و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و یا باء سببیه باشد کاهی که مفعول تلقون محذوف باشد و تقدیر انکه تلقون الیهم
اخبار رسول الله بسبب المودة التی بینکم و بینهم یعنی می رسانید بایشان اخبار پیغمبر را بسبب دوستی که میان شما و ایشانست و قوله و قد کفروا
حال است از احد فاعلین یعنی فرا میگیرید ایشان را دوستان در حالتی که کافر شدند یا القاء میکنید بایشان مودت در حالی انکه کافر شده اند و تصدیق
نکرده اند بما جاءکم بانچه امده است شما را من الحق از پیغمبر و دین راست که قرانست یا کار دین که عبارت از اسلام است یا کسی که سزاوار متابعت
حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و قوله یخرجون الرسول حال است از ضمیر کفروا یعنی کافر شده اند بانچه امده است شما را در حالتی که بیرون می کنند
پیغمبر را از مکه و میتواند که کلام مستانف باشد برای بیان کفر ایشان یعنی اخراج میکنند رسول را از مکه و ایاکم و شما را ان تؤمنوا بسبب انکه
میگروید بالله ربکم بخدا که پروردگار شما است یعنی ایشان بسبب ایمان شما را از دیار خود بیرون می کنند پس ایشان را دوست مگیرید
ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون امده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی بجهت جهاد و قتال در راه من و ابتغاء
مرضاتی و برای طلب خوشنودی من این تعلیل لا تتخذوا است و جواب شرط محذوف است و لا تتخذوا [illegible] و قوله تسرون الیهم
بالمودة بدل تلقون است یا کلام مستانف [illegible] یعنی پنهانی می فرستند بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابت
بایشان می فرستید بسبب دوستی و انا اعلم و من داناترم از شما بما اخفیتم بدانچه پنهان می کنید از مودت اعدا و ما اعلنتم و انچه
ظاهر ساختید از اعتذار و رسول خود را از ان مطلع می گردانم و گویند که اعلم فعل مضارع است و برای نفس متکلم و باء زایده و ما موصول
یا مصدریه یعنی میدانم انچه پنهان و اشکار می کنید یا عالمم بپنهان کردن و ظاهر ساختن شما و من یفعله منکم و هر که بکند این کار را که
القای خبر است بایشان و اسرار مودت با ایشان یا اتخاذ اعدا منکم از شما فقد ضل پس بدرستیکه گم کرده سواء السبیل راه راست
و خطا نموده طریق حق و صواب و البته مراد انکه کبیره مکلف را از ایمان بیرون نمیبرد چه هیچ کس از اهل اسلام بر این نرفته که حاطب بسبب این
کبیره از ایمان بیرون رفته باشد ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر باشند و ظفر یابند یکونوا لکم باشند مر
شما را اعداء دشمنان یعنی القای محبت فایده نمیدهد و ایشان دشمنی شما اشکار کنند و یبسطوا الیکم و منبسط سازند و بگشایند
بسوی شما ایدیهم دستهای خود را و السنتهم و زبانهای خود را بالسوء ببدی یعنی بزدن و کشتن و دشنام دادن و ودوا لو
تکفرون و دوست دارند اگر شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند و از دین خود برگردید چون حال ایشان با شما این طریقست پس مودت
نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما و مغالطه نمودن بنفسهای خود و مثل اینست قوله تعالی لا یالونکم خبالا
الخ و بدانکه انتقال از مضارع بماضی اشعار است بر انکه دوست داشتن کفار ارتداد اهل اسلام را بیش از همه چیز است مر ایشان را از ایقاع انواع مکاید
دینی و دنیوی بایشان [illegible] که ایشان می دانند که دین عزیزتر است
نزد شما از نفس شما و اهم چیزی نزد عدو انست که سلب نماید انچه اعز اشیا باشد نزد کسیکه او را دشمن دارد لن تنفعکم هرگز نفع نخواهند
شما را ارحامکم خویشان شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما یعنی امر فرموده مودت می ورزید با مشرکان بسبب محافظت فرزندان و خویشان
و حال انکه ایشان هرگز نفعی بشما نرسانند بعد از ان می فرماید که یوم القیمة روز رستخیز یفصل جدا کند خدای بینکم میان شما

و اولاد

و اولاد و اقربا یعنی کافران که بدیشان فرزند و مومنان را ایشان به جهت ایشان شما را که رضای خدا را می کنید همه ترغیبات منافی آن با شما نفع خواهند
رسانید و فرزند از شما دفع خواهند شد **وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدای بدانچه شما میکنید از دوستی و دشمنی **بَصِيرٌ** بیناست و شما را
بدان جزا و سزا خواهد داد و در کشاف آورده که خطبه برای مسلمانان در موالات کافران با تبعیت ابراهیم است الی کسانی که موالات می کنند
با ایشان و با بیگانگان کسانی که مقتضی این موالات است بجهت اعلام ایشان است بر آنکه هر یک از این جهت فاسد و باطل است و عدم ترتب فایده بران
قَدْ كَانَتْ لَكُمْ بدرستی که هست مر شما را ای مومنان در ترک موالات کافران و تبرا نمودن از ایشان **أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** مقتدی نیکو و خصلتی
پسندیده که بدان اقتدا باید کرد **فِي إِبْرَاهِيمَ** این صفت ثانیه اسوه است یعنی طریقه نیکو که در میان ابراهیم بود با خبر کان و لکم ظرف لغو و یا
حال از ضمیر مستکن در حسنه یا صله او یعنی هست مقتدی حسنه در ابراهیم علیه السلام در حالتی که مر شما راست اقتدا کردن بان یا هست اسوه حسنه
از برای شما در ابراهیم **وَالَّذِينَ مَعَهُ** و در آنانکه با وی بودند از ایمان آرندگان که مراد از الذین معه انبیا اند یعنی در انبیا که تابع وی بودند
و قوله **إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ** ظرف خبر کان است یعنی هست مر شما را اسوه حسنه در ابراهیم و تابعان او چون گفتند ایشان مر گروه خود را از
مشرکان **إِنَّا بُرَآءُ** بدرستی که ما بیزاریم **مِنْكُمْ** از شما **وَمِمَّا تَعْبُدُونَ** و از آنچه می پرستید **مِنْ دُونِ اللّٰهِ** بجز از اصنام و غیر تواند بود
که ما مصدریه باشد یعنی بیزاریم از پرستیدن شما بتان را **كَفَرْنَا بِكُمْ** نگرویدیم بدین شما یا معبودان شما انکار کردیم و شان شما و آلهه شما را و ما العبد ذوی
و اعتبار ننهادیم **وَبَدَا** و ظاهر و آشکارا شد **بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ** و میان ما و شما **الْعَدَاوَةُ** دشمنی **وَالْبَغْضَاءُ** و دشمنی به دل و بعضی گفته اند عداوت ضرب و
قِتَالٌ أَبَدًا همیشه مراد آنست که پیوسته میان ما و شما دشمنی قائم خواهد بود و بر دست و زبان **حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ** تا آنکه ایمان آرید بخدا **وَحْدَهُ**
در حالتیکه یکتا و یگانه است یعنی تا هنگامی که یکتایی او بگروید خلاصه معنی آنست که سبب عداوت و بغضا میان ما نیست مگر کفر و بدین شما بخدا و تا
مادام که سبب قائم است دشمنی و محل کفر بیگانگی که کفر را از خود زایل کرده اید و بیگانگی خدا ایمان آرید عداوت و موالات و بغضا بمحبت منقلب گردد
پس ای اهل اسلام شما نیز بدین طریقه اقتدا کنید و با دشمنان دین تبرا جویید مادام که اسلام نیارند و بیگانگی خدای اقرار نکنند تا از ایشان
ایشان تمکین کنید و قوله **إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ** استثنا است از اسوه حسنه یعنی سزاوار نیست اقتدا کردن باستغفار او برای پدر کافر
یعنی و تبرا نمودن از اهل شرک اقتدا کنید با ابراهیم مگر در گفتن ابراهیم مر پدر خود را که **لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ** هر آینه آمرزش خواهم از برای تو مراد
انست که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل و نبی زاری از کافران نه در طلب آمرزش از برای ایشان کما قال الله تعالی ما کان للنبی والذین
امنوا ان یستغفروا للمشرکین چه استغفار ابراهیم مر پدر خود را یعنی مرعم خود را که بمنزله پدرش بود مشروط بود بشرط ایمان کقوله تعالی و ما
کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و چون دانست که ایمان نخواهد آورد از او بیزار شد چنانکه حق سبحانه و تعالی از این خبر داد که فلما
تبین له انه عدو لله تبرا منه و مخفی نیست که اگر حضرت حق این استثنا نمیکرد مظنان می شد که استغفار کفار مطلقا جایز باشد بلکه و عده
ایمان پس بجهت دفع این مظنه اهل اسلام نمودار این اقتدا و قوله **وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ** نه قول ابراهیم است که مستثنی
ولازم نمی آید از استثنا مجموع استثنا جمیع اجزای آن پس بنقیض آن باید باشد که قل فمن یملک لکم من الله شیئا یعنی ابراهیم پدر خود که ما لک نیستم
پدر برای تو یعنی نمیتوانم که از تو دفع کنم و بردارم از عذاب خدا چیزی را ملکه همین قدرت بر استغفار دارم و بس و چون خلیل و اصحاب او از قوم خود تبرا
کردند قدوری نیاز بدرگاه ملک جلیل آورده گفتند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا** بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم یعنی از خلق بریده
و بتو پیوستیم **وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا** و بسوی طاعت تو باز گشتیم **وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ** و بسوی حکم تست بازگشت همه در آخرت این کلام متصلست بما
قبل استثنا و بر بعضی نیست که این دعا قول ابراهیم نیست بلکه حق سبحانه مومنان این امت را بعد از نهی ایشان از موالات کفار امر می فرماید که چون
قطع علاقه موده با دشمنان کردید بگویند ای پروردگار ما از ایشان بریدیم و بلطف و کرم تو پیوستیم و این تقبل است و قوله **رَبَّنَا** ای پروردگار
ما **لَا تَجْعَلْنَا** مگردان ما را **فِتْنَةً** بلیه و آزمایش **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** از برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مکن و بسبب ایشان ما را
مسلط مکن و بسبب ایشان ما را مفتون و معذب مگردان تا دشمنان نگویند که اگر ایشان بر حق بودندی بر دست ما گرفتار نمیشدند یا آنکه ایشان را
بر ما مستولی مساز تا ما را از دین خود بفتنه بگردانند و از آن منحرف سازند یا آنکه لطف خود را شامل حال ما ساز تا بر فتنه و اذیت ایشان صبر کنیم و
تابع ایشان نشویم یا نگاه دار ما را از موالات ایشان چه اگر با ایشان در طریق موالات سلوک کنیم گمان برند که ما بتصوب ایشان می کنیم یا ما را مجزول
مساز و قبلیکه با ایشان محاربه کنیم اگر در آن حال ما را مقهور گردانی گویند که اگر ایشان بر حق می بودند مغلوب نمیشدند و این قریب بمعنی اول است **وَاغْفِرْ
لَنَا** و بیامرز ما را **رَبَّنَا** ای پروردگار ما از انچه تفریط کردیم در راه تو **إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ** بدرستیکه تو غالبی در حکم پس شر ایشان از ما دفع کن
الْحَكِيمُ دانای درکار خود یعنی یاد ابا مرز **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ** بدرستیکه هست مر شما را ای اهل اسلام **فِيهِمْ** در ابراهیم و قوم او
أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که بان اقتدا کنید و تکرار بجهت مزید حث است بر تأسی با ابراهیم و گویند اول اقتداست با قوال او و دوم تأسی با فعال
او و موید قول اول است آنکه بدل از ضمیر است که بعضی از بدل لکم کرده اند **لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللّٰهَ** یعنی بخدا که این اقتدا هست مر کسی را که باشد
که امید دارد بر تعالی لقاء خدا را **وَالْيَوْمَ الْآخِرَ** و پاداش روز قیامت یا نکال اوم را و الست آنکه سزاوار نیست که مومن تاسی کند با ابراهیم و اصحاب او و
مشعر بانکه ترک این اقتدا موذن بسوء عقیده است و لهذا در عقب این منفرماید که **وَمَنْ يَتَوَلَّ** و هر که روی بگرداند از این اقتدا و دوستی کند با اعدا
فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی و مرد بی او و لیچه خود ناصر دین خود است و احتیاج بغیر ندارد
الْحَمِيدُ ستوده است در جمیع افعال بس سایر خلقان پس توقع هیچ کس نبر ایشان سازد و بلکه ضرر و متولی متولی را لاحق خواهد شد مروی است که
بعد از نزول این آیت مومنان بنج مودت با آبا و ابنا و سایر اقربا مشرک کرد و بسبب آن شمنان اند در خاطر خود مرکنند و در خبر عداوت تجاوز ان ندل خود

بنشانند و چون حق سبحانه ایشان را جد ایشان را در ترک موالات و مواصلات اقربا دید و رسوخ عداوت ایشان را مشاهده نمود بر ایشان رحم فرمود
و وعده مودت ایشان داد بقوله **عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَ** امید هست آنکه خدای پیدا کند **بَيْنَكُمْ** میان شما **وَبَيْنَ الَّذِينَ** و میان آنانکه **عَادَيْتُمْ**
دشمن داشتید **مِنْهُمْ** از کفار مکه که خویشان شما اند **مَوَدَّةً** دوستی و یاری و آن چنان بود که ابوسفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان
از صنادید قریش که دشمن عظیم بودند اسلام آوردند بتمام الفتح و کسانی ایشان را با ایشان محبت تمام پیدا شد و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله ام حبیبه که دختر ابوسفیان بود بعد از اسلام آوردن بعقد خود در آورد بشکیمه ابوسفیان بر طرف شد و دل او بر اسلام نرم گشت ام حبیبه قبل از آن
زن عبید الله بن جحش بود و چون بحبشه هجرت کردند عبید الله ترسا شد و ام حبیبه را بدین ترسایی خود تکریم داد و قبول نکرد و چون بمرد رسول کس بر نجاشی
فرستاد و ام حبیبه را از او طلب کرد و نجاشی بعبد خاص گفت او از رسول فرستاد سعید بقول این معنی بود و نجاشی چهار صد دینار برای صداقه
بعد داد و وی بمدینه آمده بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله سرافراز گشت و ابوسفیان مشرک بود چون این خبر یافت گفت ذاک الفحل
لا یقرع انفه این سخن عظیم الشان است هیچ کس او را غالب نشود پس بدا ما دی رسول راضی گشت **وَاللّٰهُ قَدِيرٌ** و خدای توانا است به همه مقدورات
پس قادر است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند و ایشان را موفق بر ایمان گرداند **وَاللّٰهُ غَفُورٌ** و خدای آمرزنده است کسی را که موالات
کرده باشد با ایشان قبل از نهی **رَحِيمٌ** مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودت کرده باشد یا آمرزنده و بخشاینده است مر کسی را که اسلام آورد
از مشرکان از ابن عباس مرویست که قوم خزاعه و بنو مدلج با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عهد و پیمان بود که هرگز قصد مسلمانان
نکنند و دشمنان دین را یاری ندهند و ایشان بر عهد خود ثابت بوده قصد اهل اسلام نمیکردند و اعدای دین را اعانت نمینمودند حق
سبحانه در باره ایشان بقرمود که **لَا يَنْهَاكُمُ اللّٰهُ** نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان **عَنِ الَّذِينَ** از آنانکه ایشان **لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ** کارزار نکردند با شما
فِي الدِّينِ در کار دین و ملت **وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ** و بیرون نکردند شما را **مِنْ دِيَارِكُمْ** از سرایها و منازل شما
أَنْ تَبَرُّوهُمْ آنکه نیکویی کنید با ایشان بدل الذین لا یقاتلوکم است ای لا ینهاکم عن مبرة هولاء یعنی خدا منع شما نکرده از نیکویی کردن شما
در حق جماعت مذکوره **وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ** و از آنکه حکم بعدل کنید بر ایشان تا موجب تالیف قلوب ایشان شود و سبب تشویق ایشان با ما
یا آنکه بفرستید قسطی و بهره برای ایشان از آنچه در خانهای شما است از مطعومات یعنی از حکم کردن شما بعدل بجانب ایشان یا احسان نمودن با ایشان
نیز منع شما نکرده پس با ایشان نیکویی کنید و طریقه عدالت با احسان مرعی دارید و گویند مراد با جماعت کودکان و زنان کفار اند که ایشان از قتل
و اخراج چندان مدخل نیست یا جماعتی که در مکه ایمان آورده بودند مهاجرت نکردند **إِنَّ اللّٰهَ** بدرستیکه خدای تعالی **يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ**
دوست می دارد عدل کنندگان را یا احسان نمایندگان را و نزد مقاتل این آیه با قتال منسوخ شده و گویند مقبله بنت العزی که مشرکه بود هدیه
چند نزد دختر خود اسماء بنت ابی بکر آورده وی قبول نکرده و اذن نداد که در خانه در آید حق سبحانه این آیه فرستاد پس پیغمبر صلی الله علیه و آله
بدخول او امر فرمود و هدیه او را قبول نموده و در حق او اکرام و لطف ابجا آورد و نزد بعضی حکم این آیه عامست هر که باین صفت متصف باشد و اجماع
امتست که نیکویی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابت داشته باشد خواه نه و خلاف در دادن زکوة و فطره و کفاره است با ایشان اصحاب ما تجویز آن
نمیکنند و مخالفان ما ابو حنیفه خلاف دارند **إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللّٰهُ** جز این نیست که نهی میکند خدای شما را **عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ** از
آنانکه کارزار کردند با شما **فِي الدِّينِ** در دین و مذهب **وَأَخْرَجُوكُمْ** و بیرون کردند شما را **مِنْ دِيَارِكُمْ** از سرایهای شما **وَظَاهَرُوا** و
هم پشت شدند یا اعانت و معاونت نمودند ایشان را **عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ** به بیرون کردن شما **أَنْ تَوَلَّوْهُمْ** آنکه دوستی کنید با ایشان
این بدل اشتمال است از الذین یقاتلونکم ای انما ینهاکم الله عن تولی هولاء یعنی خدای منع فرموده از دوستی کردن شما با جماعتی که در مقام مقاتله
در آمدند و در اخراج شما ظاهر و معین یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند که بعضی با اهل اسلام محاربه کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند
و جمعی معاونت سلوک ایشان کردند **وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ** و هر که دوست دارد ایشان را **فَأُولٰئِكَ** پس آن گروه دوستداران **هُمُ الظَّالِمُونَ**
ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع می کنند و بسبب این مستحق عذاب الیم و عقاب عظیم اند چه دوستی با خدای باید کرد و اندوستی
دیگران غیر از عقوبت ابدی هیچ نکشاید آورده اند که در حدیبیه چون صلح واقع شد یکی از جمله شروط این بود که هر مسلمانی که از مکه بمدینه رود او
را باز گردانند و اگر مسلمانی از مدینه روی باز نهد بجانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند و کتابتی بر این وجه نوشتند و مهر بران نهادند و هنوز آن
حضرت در حدیبیه بود که جماعتی مومنات از مکه گریخته بمدینه آمدند از جمله سبیعه بنت الحارث بود که اسلام آورده بود و شوهرش
مسافر مخزومی بود و بروایتی صیفی بن راهب نام داشت و گفت محمد را این شد که شرط صلح بر این وجه بود که هر که از ما بتو آید رد کنی هنوز گل مهر این
صلحنامه تازه است جبرئیل امده گفت که این شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مومنات با مشرکان باز دهند پس این آیه بر رسول
فرو خواندند که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گرویدگان **إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ** چون بیایند بشما زنان گرویده **مُهَاجِرَاتٍ** در
حالتی که هجرت کننده اند از دار کفر بدار ایمان **فَامْتَحِنُوهُنَّ** پس بیازمایید ایشان را بدین وجه که ایشان را سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان
از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگران سبب آن نشده و هیچ غرضی از اغراض دنیویه متعلق نبوده بلکه خاص برای دوستی خدا و رسول و رغبت
بدین اسلام بار خانه آمده اند یا نظر کنید و امارات که موجب غلبه ظن شود دریابید که ایشان بسبب ایمان نه غیر آن بدین صوب توجه نموده اند و تسمیه
ایشان بمومنات قبل از امتحان بجهت تصدیق ایشان است بزبان و تکلم بکلمه شهادت و عدم ظهور آنچه منافی ایمان است از ایشان و یا بجهت اشراف
ایشان بر این بواسطه امتحان **اللّٰهُ أَعْلَمُ** خدای دانا تر است **بِإِيمَانِهِنَّ** بکیفیت ایمان ایشان چه او است که مطلع است بر سر ایر ضمایر و ذکر این قول
آنکه از جمله بدیهیات است بر اینکه شما را ای اهل اسلام هیچ راهی نیست بچیزی که با اطمینان نفس و یقین قلب حاصل شود در حقیقت ایمان ایشان

چه این مخصوص است بعلام الغیوب پس شما را در این باب امتحان کافیست و لهذا مدار احکام شرع بر ظاهر است یعنی باید که سوگند دهید و باستدلال ومطابقت ملاحظه امارات کنید **فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ** پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن **مُؤْمِنَاتٍ** که مومنه اند **فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ** پس باز مگردانید ایشان را **إِلَى الْكُفَّارِ** بسوی ناگرویدگان مراد علم است که مسلمانان را ممکن باشد وان ظن غالبست که حاصل شده باشد از لحلاف مهاجرات یا از ظهور امارات وتسمیه ان بعلم ایذانست بانکه ظن غالب مانند علم است در وجوب عمل بان ولهذا حضرت رسالت صلی الله علیه
والد صلی الله علیه والهمیکفت که بالله الذی لا اله الا هو ما خرجت من بغض زوج بالله ما خرجت رغبة عن ارض الی ارض بالله ما خرجت التماس الدنیا بالله ما خرجت الاحبا لله ورسوله ومرایکفا بود که شوهران زنان ممتحنه اند لقوله **لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ** نه این زنان حلال اند مر کافران را **وَلَا هُمْ** نه انکافران **يَحِلُّونَ لَهُنَّ** حلال میشوند مر این زنان را پس اگر ایمن بتوان بود از انکه ازواج لعوا واضلال الزنان نکنند بجهت استیلا ایشان بر ایشان ومظنه بن نصحات مبین ازواج تکرار بجهت مبالغه است یا بجهت مطابقه یا اول از برای حصول لفرقه است وثانی از برای منع بر سبیل استیناف **وَآتُوهُمْ** وبدهید شوهران ایشان را **مَا أَنْفَقُوا** انچه خرج کرده باشند از کابین نه ما کول وملبوس وبباید دانست که وجوب وفا بان عقد صلح متضمن انست که هبنت که از شروط صحیحه باشد پس صلح حدیبیه اگرچه شامل بوده کسیکه بدار اسلام امده باشد لکن چون مطلق مقابل بقید پس مقید خواهد بود بعد اشتمال ان بر مفسده واز صحاح منقولست که معهد مشرکان با رسول دو باره زنان باین طریق شده بود که هیچ زنی از ما نزد تو نیاید که بر دین تو باشد الا که او را بسوی ما رد کنی واگر بدین تو در امده باشد شوهر داشته باشد انچه شوهر انفاق او کرده باشد از صداق باز دو بمانی وانحضرت نیز با این طریق با ایشان عهد کرده بود و بنا بر این روایت احتیاج نباشد صرف مطلق بمقید وافاده مروی است که این حکم بعد از این منسوخ نباشد الفضحضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله سوگند داد ومهری که مسافر با او داده بود کرفته باز گشت و این ایه امد که **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** وهیچ اسمی و بزه نیست شما را **أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ** انکه بخواهید زنان مهاجره را چه اسلام فسخ نکاح کرده میان ایشان وشبان ازواج کفار ایشان پس شما را جایز است که ایشان را بنکاح خود در اورید **إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ** چون داده باشید ایشان را **أُجُورَهُنَّ** مزدها یعنی مهرها ایشان را وتسمیه مهرها باجر بجهت انست که مهر اجر بضعست وشرط ایتا مهر در نکاح ایذانست بانکه انچه ازواج بایشان داده اند ان مهر قایم مقام مهر نیست در نکاح بعد از این به عمر خطاب بسبعه را بنکاح خود در اورد بر صداق معین واز جمله مهاجرات امیمه بنت بشر که در حباله ثابت بن دحداحه بود واز او فرار نمود وبمدینه امد وثابت در ان روز کافر بود پیغمبر او را بسهل بن حنیف عقد بست واز او عبدالله بن سهل متولد شد ابو العاص در مکه مقیم شده مسلمان نشده بعد از انکه بمدینه امد زینب او را امان داد پس اسلام اورد ورسول او را با زینب عقد بست وازجمله مهاجرات ام کلثوم بنت عقبة بن ابی معیط بود که بهجرة بسوی اسلام اورده او وبرادر بود بعد امدند واز پیغمبر صلی الله علیه واله در خواست کردند که وی را با ایشان رد کنند فرمود که شرط مبان ما وشما ان بود که مردان ایشان رد کنیم نه زنان را و او را بایشان رد نکرد وعدم جریان این شرط در نسا بجهت ان بود که زن چون مسلمان شد بر زوج کافر حرام گشت چنانکه گذشت پس رد جایز نباشد ونیز بجهت مباینة کفر وایمانست اینکه می فرماید که **وَلَا تُمْسِكُوا** وچنگ در مزنید **بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ** بعقدهای زنان کافره یعنی که میان شما وایشان علاقه زوجیت نباشد واصل عصمت منع است وتسمیه نکاح بان بجهت انست که منکوحه در عصمت زوج وحباله اوست وعمر وایتست که بعد از این نهی اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند واز جمله ایشان عمر خطاب دو زن که در مکه داشت مطلقه ساخت یکی قریبه بنت ابی امیه بن مغیره بود که بعد از وی معویة بن ابو سفیان او را متزوج شد وهر دو مشرک بودند ودیگری ام کلثوم بنت عمرو خزاعی که ام عبدالله بن عمر بود وبعد از او ابو جهم بن حذافة بن غانم که از قوم او بود او را بخواست وهر دو بر کیش اهل شرک بودند وطلحة بن عبدالله اروی بنت ربیعه بن حارث بن عبد المطلب را از حباله خود بیرون کرده بعد از انکه بمدینه مهاجرت کرده واسلام اورده واروی در مکه بر شرک بماند وبعد از مدتی از مکه فرار نموده نزد پیغمبر امد واسلام کرد واسلام اورد وانحضرت او را با خالد بن سعید بن عاص بن امیه داد و بباید دانست که عقد نکاح جایز نیست بکافر حربیه باشد یا ذمیه اکر ان شامل جمیع کوافر است وجایز نیست تخصیص ان بعابده الوثن بجهت انکه خصوص سبب مانع عموم ایه نمیشود چنانکه در کتب اصول مقرر شده **وَاسْأَلُوا** وبجوئید از کفار **مَا أَنْفَقْتُمْ** انچه خرج کرده اید از مهور ایشان یعنی هرگاه زنان شما مرتد شده بکفار لاحق گشته باشند مهری که بایشان داده باشید از کفار مطالبه کنید اگر مانع ازان شوند **وَلْيَسْأَلُوا** وباید که بجویند کافران از شما **مَا أَنْفَقُوا** انچه خرج کرده اند از مهور زوجات مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مومن وکافره ومیان کافر ومومنه پس باید که هر یک مهری که بصاحب خود داده اند **ذَٰلِكُمْ** جمیع انچه مذکور شد در این باب **حُكْمُ اللَّهِ** فرمان خدا است **يَحْكُمُ** حکم می کند خدا **بَيْنَكُمْ** میان شما **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** وخدا دانا است بمصالح شما **حَكِيمٌ** حکم کننده انچه مبنی این است بر حال از حکم بحذف ضمیر ای یحکمه الله بینکم حکمی است از حسن مرتب که در نقض اسلام مسلمه تحت کافر بود وکافره در تحت مسلم پس این ایه منسوخ شده وبباید که اگر مهر مهاجره بر شیئی محرم ولحقه باشد چون خمر وخنزیر با زوج کافر چیزی باو داده باشد دفع مهر باو واجب نیست ونیز حکم دفع مهر در صورتیست که زوج مطالبه مهر نه ما در ای زوجه پس اگر پدر یا برادران زوجه طلب مهر از ایشان بر امام وجایز نیست که مهر را از بیت المال بزوج کافر بدهد اگر این قضیه در شهر باشد که نایب امام در انجا نباشد بر مسلمانان واجب نیست دفع مهر بزوج ونیز این احکام در زمان هدنه است پس اگر هدنه نبود وقوع هجرت بعد از دفع مهر او واجب نیست زیرا که زوج او حربی است وحربی را نفس ومال محترم نیست وابو حنیفه را این است الا اگر گوید بر صحت نکاح مهاجره دون عده مگر کاهی که حامله باشد واین غلط است بجهت امکان اشتراط نکاح بعده هم چنانکه قابل است در حق حامله وانه ذالست موضع فسخ نکاح بهجرت واسلام زوجه بعد ابقاع طلاق لیکن اگر اسلام ایشان قبل از دخول باشد فسخ موقوفست بر انقضا عده پس اگر زوج در اثنای عده اسلام اورد لحق خواهد بود بزن خود واین حکم در غیر کتابیه است اما در ایشان انست که اگر اسلام از جانب زوج باشد نکاح منفسخ نمی شود واگر از جانب

زوجه باشد حکم این بر طریق سابق است وبا قی احکام در این باب در کتب فقهیه مذکور است اورده اند که بعد از این ایه مومنان ادای مهور مهاجرات کردند باز واج ایشان وکفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند ایه امد که **وَإِنْ فَاتَكُمْ** واگر فوت شود یعنی سبقت کرده وبرهد از شما ای مومنان **شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ** یکی از زنان شما **إِلَى الْكُفَّارِ** بسوی کافران بدار الحرب پیوندد ومهر او بدست شما نباید **فَعَاقَبْتُمْ** پس از پی در امدید ایشان را اغنیمت ایشان بدست شما در امد در کشاف اورده که عاقبتم مشتق از عقبه است بمعنی نوبت یعنی بیاید نوبت شما از ادا کردن مهر یا بنوجه که در عاقبه شما را ظفر باید وغنیمت بدست شما اید تشبیه نموده انچه این حکم فرموده بر مسلمانان وکافران که ان ادای مسلمانانست مهور زنان کفار را ودیکر نوبت ادای کفار مهور زنان مسلمانان را نوبتی دیکر یا امری که متعاقب یکدیگر باشد مثل تعاقب در رکوب غزاه وکوبند عاقبتم مشتق است از عقبی یعنی غنیمت یعنی برسید بعقبی که ان غنیمت کرفتن است از کفار یا انکه عقوبت کنید ایشان را بقتال یا انکه غنیمت کیرید از ایشان یا از پس ایشان بیاید نوبت امر شما باز کردد **فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ** پس بدهید انان را که رفته اند **أَزْوَاجُهُمْ** زنان ایشان بدار الکفر وغنیمت یافته اند **مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا** مانند انچه نفقه کرده اند از مهر این زنان وبباید که ایقاع لفظ شیء در موقع احد بجهت تحقیر زنان لمرتده است ومبالغه در تعمیم یا انکه مراد شیء از مهور ایشان یعنی اگر چیزی از مهرهای زنان مرتده از شما فوت شود ونزد کفار بماند ونتوانید که از ایشان اخذ نمائید وقتی که نوبت ظفر بشما رسد **وَاتَّقُوا اللَّهَ** وبترسید از عذاب خدای در مخالفت از امر او **الَّذِي أَنْتُمْ** انخدائی که شما **بِهِ مُؤْمِنُونَ** بدو گرویدگانید چه ایمان باو مقتضی پرهیز است از عقاب واز ابن عباس مرویست که شش تن از زنان مومنان مهاجر مرتده شده وبنزد کفار رفتند اول ام حکم بنت ابو سفیان که زن عیاض بن شداد فهری بود دوم فاطمه بنت امیه بن مغیره که زوجه عمر بن خطاب خواهر ام سلمه بود ودر وقتی که عمر اراده مهاجرت کرد از او امتناع نمود مرتده بکفار ملحق گشت سیم بروع بنت عقبه که منکوحه شماس بن عثمان بود چهارم عبده بنت عبد العزی بن فضله که زن عمر بن عبد دبود پنجم هند بنت ابو جهل که زوجه هشام بن عاص بود ششم کلثوم بنت جرول که ان بزن عمر بود پس پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم از غنیمت مهور ایشان را بشوهران ایشان ادا نموده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه واله وسلم بکوه صفا بر امد واز رجال مکه بر اسلام وجهاد بیعت کرفت زنان ایشان نیز در متابعت مبایعت ایشان او شرایط ان لحبیب خود سوال نموده فرمود که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای خبر دهنده یا ای بلند مرتبه **إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ** چون بیایند بتو زنان گرویده **يُبَايِعْنَكَ** متابعت کنند با تو **عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ** بر انکه شریک نیارند **بِاللَّهِ شَيْئًا** بخدای چیزی را از اصنام واوثان **وَلَا يَسْرِقْنَ** ودزدی نکنند از مال شوهران واز غیر ایشان **وَلَا يَزْنِينَ** وزنا نکنند **وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ** ونکشند فرزندان خود را یعنی دختران که زنده در خاک می کردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند واو را نیفکنند **وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ** ونیارند دروغی که از روی جهل **يَفْتَرِينَهُ** بر بافته باشند **بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ** میان دستها و پایهای خود در این کنایه است از انکه فرزندی که بدیگری نسبت بشوهر خود بندند چه بطن که میان هر دو دست ست ومیان هر دو پایها است از او ولد حاصل گشته مراد انست که فرزند حرامزاده نیارند وبدروغ استاد ان بشوهر خود نکنند یا ذکر بین ایدیهن وارجلهن باعتبار انست که چون فرزند متولد میشود مادر او را در دست وپای خود اورده می پرورد ونزد بعضی مراد قذف محصنات است واضافه او لاد غیر با زواج وغیر ان از اقسام کذب **وَلَا يَعْصِينَكَ** وعاصی نشوند در تو **فِي مَعْرُوفٍ** در کردار نیکو که با ایشان امر کنی تنبیه بان معروف بجهت انست که عقل معرفت بان بجهت عظم حسن ان وتقیید بمعروف با انکه رسول امر نمیکند مگر بان تنبیه است بر انکه جایز نیست طاعت مخلوق در معصیت خالق ومفسران در تعریف معروف در این مقام خلاف کرده اند بعضی گفته اند که مراد هر چیزیست که موافق طاعت خدا باشد ونزد بعضی دیگر مراد انست که با هیچ مردی غیر محرم در خلوت ننشینند وابن زید بر این است که نوحه نکنند وجامه ندرند وموی نکنند وروی نخراشند ونزد بعضی مراد انست که با محرم سخن نکنند ومرتبه اول اولی است بجهت عموم وشمول لفظ حاصل که حضرت حق تعالی می فرماید که ای پیغمبر چون زنان با این شرایط با تو بیعت کنند **فَبَايِعْهُنَّ** پس بیعت کن با ایشان وضامن ثواب ایشان شو در وفا نمودن باین شروط بخاری در صحیح خود اورده که زهری از عروه وعروه از عائشه روایت کرده که بیعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله با زنان بسخن بود نه بدست انحضرت دست هیچ زن نکرده وقولی انست که زنان دست در قدح اب فرو بردند وبعد از ان انحضرت دست مبارک خود را در ان اب فرو برد وان بیعت بود ونزد شعبی منقولست که بیعت ایشان از روی ثیاب بود یا بنوعی که انحضرت جامه بر سر دست خود انداخته وایشان مبایعه نموده وبعضی دیگر گفته اند که رسول جامه در میان خود وان زنان بیاویخت وعلی سر از ان در دست خود گرفته وطرف دیگر زنان در دست گرفتند وبعضی دیگر روایت دیگر مده که امیمه خواهر خدیجه او فرمود که تا بیعت ان زنان فرا گرفت **وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ** وطلب امرزش کن برای ان زنان از خدای از انچه کرده اند در حالت کفر **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بتحقیق که خدای امرزنده است کناهان کسانی را که بیعت کنند **رَحِيمٌ** مهربان بر ایشان که توفیق ایمان وتوبه داده بزرگی فرموده که مردم می گویند که رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود ومن میگویم ایمان موقوفست برحمت یعنی تا حق رحمت خود بتوفیق ندهد کس بدولت ایمان نرسد بعد از نزول این ایه رسول قصد مبایعت زنان فرمود بشرایط مذکوره فرمود که با بیعت کنم از لا تشرکن بالله مبایعت میکنم ایشما ان انکه شرک نیارید هند دختر عتبه که زن ابو سفیان بود در میان زنان ایستاده بود ومقنعه بر سر خود کشیده بجهت ترس انکه رسول او را بشناسد چون این سخن بشنید گفت یا رسول الله با ما در اخذ بیعت تاکید میکنی که با مردان نکردی پس ابن بجهت ان گفت که پیغمبر با مردان اتفاق بر اسلام وجهاد مبایعت نموده بود وبعد از ان فرمود که ولا یسرقن هند گفت ابو سفیان مرد بخیل است ومن از مال او بی اذن او چیزی اخذ کرده ام بی اذن او ایا حلالست یا نه ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه بر گرفته ودر گذشته بر تو حلالست رسول بخندید واو را بشناخت وفرمود انک لهند بنت عتبه گفت نعم یا رسول الله عفو فرمای از انچه گذشته که خدای از تو عفو کناد وبمقاصد ومطالب خود برساناد وان بسبب ان گفت که در احد حمزه را شکافته ومضغ کرده بعد از ان فرمود که ولا یزنین هند گفت ایا زن ازاد زنا کند عمر و ما بین صف

ابتداء بود چون این سخن شنید بخندید بجهة آنکه در جاهلیت مثل او همین نوع فعل قبیح واقع شده بود پس فرمود که ولا یقتلن اولادهن هند
گفت ما ایشان را می پروریدیم در خوردی و شما ایشان را میکشید در وقتی که بزرگ می شوند و این را برای آن گفت که پسر او حنظلة بن ابوسفیان در روز بدر بدست
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بقتل رسیده بود رسول صلی الله علیه وآله از استماع این سخن تبسم فرمود و عمر بخندید بر وجهی که بر پشت
افتاد و دیگر فرمود که ولا یأتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن هند گفت که بهتان فعل قبیح است و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق و بعد
از آن فرمود ولا یعصینک فی معروف هند گفت بخدا سوگند که ما نه برای آن اینجا حاضر شدیم که در تو عاصی شویم و آنچه فرمائی از آن کنیم پس همه زنان باین شرایط
با حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیعت کردند رسول خدا در حق ایشان دعای خیر نمود و تقدیم رسانید و وجه بیعت زنان با آنکه از اهل نصرت و محاربه نبودند
عهد است بر ایشان بآنچه صلاح دین است از حقوقی که متعلق بانفس و ازواج ایشان باشد تا تضییع آن نکنند و باین مساهله ننمایند اورده اند
که جمعی از درویشان اهل اسلام با یهودان دوستی میکردند و خبر مسلمانان بدیشان میگفتند و بسبب میوه و طعام از ایشان میگرفتند حق تعالی ایشان را از آن
نهی فرمود و گفت که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول لا تتولوا دوستی مکنید مودت مورزید قوما
غضب الله علیهم گروهی را که خشم گرفته است خدای بر ایشان و ایشان را باتش سخط و غضب خود سوخته مراد یهودانند قد یئسوا
بتحقیق که نومید شده اند من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت حضرت رسالت که در توریة است با آنکه معرفت دارند به
صدق آنحضرت ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود پس نومید شده اند از آن کما یئس الکفار همچنانکه نومید شده اند کافران من
اصحاب القبور از اهل گورها یعنی از مبعوث شدن مردها در نشاه آخرت یا از رجوع مردگان خود بدنیا و یا بسبب آنکه خبر نهادن با ایشان و گویند جا
مجرد بنیان کافر است یعنی یهود نا امید اند از ثواب عقبی همچنانکه کافران مرده که برای العین قبح حال قبیحی مآل خود را دیده اند و بعلم الیقین
عاقبت خود را دانسته و از نعم الجنانی بکلی قطع امید کرده و وضع ظاهر در موضع ضمیر بنابر معنی اول در آخر بجهة دلالتست بر آنکه سبب یاس ایشان
کفر است سورة الصف نیز سورة الحواریین و سورة عیسی نیز گویند و مدنی نازل گشته و چهارده آیتست بالاتفاق ابی بن کعب
از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سوره عیسی علیه السلام بخواند عیسی علیه السلام از برای او استغفار کند و صلوات فرستد بر او ما
دام که در دنیا باشد و روز قیامت رفیق او باشد و ثواب خواندن به ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر که سوره
الصف بخواند در فرایض و نوافل بدان مداومت نماید حق سبحانه او را در صف ملائکه و انبیا جای دهد و نسبت بدانست که چون حق سبحانه ختم سوره
الممتحنة بقطع موالات کافران فرمود افتتاح این سوره کرد بایجاب قطع این موالات ظاهرا و باطنا و بعد از آن امر بقتال و نهی و جهاد کردن با ایشان و گفت

بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله

بپاکی و پاکیزگی یاد کرد خدا را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات وما فی الارض و آنچه در زمین است از سفلیات و هو
العزیز و اوست غالب که و حکم کردن هیچ چیز مغلوب نگردد الحکیم درستکار که خلل بافعال او راه نیابد و ذکر این کلام با آنکه در ما تقدم مذکور
شد بجهة استفتاح سوره است بتعظیم او سبحانه از روی تسبیح و تقدیس و تکریم مانند استفتاح سوره به بسم الله الرحمن الرحیم از مقاتل و کلبی روایت
که جمعی از اصحاب بیان ننموده اند مباحثه ای الله علیه وآله گفتند که یا رسول الله اگر بدانیم که دوست ترین عملها نزد خدای تعالی کدامست ما انفس و اموال خود را در آن
بذل کنیم و بجان در او بکوشیم حق سبحانه ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله که بعد از این مذکور خواهد شد انزال فرمود چون روز احد شد
خود عمل نکرده از جهاد فرار نمودند و پیغمبر را صلی الله علیه وآله با معدودی چند در میان کفار بگذاشتند بجهة این سرزنش آنحضرت و دندان مبارک
او بستد جفای مشرکان شکسته شد حق سبحانه توبیخ ایشان فرموده باز آیه که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید لم تقولون
چرا میگوئید ما لا تفعلون آنچه را که نمیکنید کبر بزرگست مقتا از روی شدت غضب و خشم عند الله نزد خدای ان
تقولوا آنکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد و بدانکه لم مرکبست از حرف جر و ماء استفهام و حذف الف آن با حرف جر در کلام عرب
بسیار است بجهة کثرت استعمال العماند و است بم وفیم وعم والام وعلام و در خطبه اول نهج البلاغه که منسوبست بحضرت امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه مذکور است که ومن قال فیم فقد ضمنه ومن قال علام فقد اخلا منه و مولانا اثیر الدین علی یزدی قدس الله سره در مدح حضرت امیر
صلوات الله وسلامه علیه فرموده بیت الام الام و حتی متی اعاتب فی حب هذا الفتی فهل زوجت فاطم غیره وفی غیره هل اتی هل اتی
و در کبر مقتا تعجب است بدین لفظ ان و این از افصح کلام است و ابلغ ان و معنی تعجب تعظیم امر است در قلوب برآنکه تعجب باشد مگر از چیزی که از نظایر
و امثال آن خارج باشد و اسناد کبر بان تقولوا و نصب مقتا بر تمیز دلالتست بر آنکه قول ایشان بدون فعل مقت خالص است که موجب تعجب گشته بجهت
بجهة فرط تمکن مقت از آن و اختیار لفظ مقت بر بغض بجهة آنست که مقت بمعنی اشد بغض است و ابلغ ان و عدم ذکر کبر مقتا ان تقولوا ما لا تفعلون
بلکه فرمود کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون بجهة آنست که تا دلالت کند بر اشدیت و فحش آن نزد خدای چه ثبوت کبر مقت نزد خدا دلالت
بر غایت و نهایت شدت و فحش آن و نزد اکثر علما آنست که این آیه اگرچه بسبب خاص نازل شده اما مراد عام است یعنی هر که سخنی گوید و عمل نکند در این عتاب داخل
است پس علمای که خلق را بعمل خیر ارشاد نمایند و خود ترک آن کنند در این توبیخ داخلند و مؤید اینست قوله تعالی اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم
و در خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده در شب معراج دیدم که لبهای جمعی کسان از آتش بمقراض می برند و سبب آن اینست که قول بدون فعل
بر دو قسمست یکی آنکه شخصی گوید که کردم و حال آنکه نکرده باشد و این قول منکر و مستقبح است مذموم عقلا و شرعا دوم آنکه گوید که این کار خواهم
کرد و نکند و این نیز بنظر تقسیم بر دو قسم است یکی عازم بر آنکه آن فعل بجا آرد و این نیز مثل قسم اولست دوم آنکه عزم او مطابق قول او نباشد یعنی جازم باشد
که آن فعل را بجا آرد اما از آن جهة که نمیداند که در ثانی الحال بفعل آن موفق خواهد شد یا نه در مظنه کذبست پس سزاوار آنست که این قسم را مقرون دارد به ان شاء الله

ان شاء الله

ان شاء الله مرویست که یکی از اکابر را گفتند که از برای ما موعظه فرمای جواب نداد تو بتی دیگر از تو التماس این معنی نمودند گفت آیا مرا میفرمائید که اقول ما لا افعل
و استعجل مقت الله یا مرا امر میکنید که چیزی بگویم که خود آن کار نکنم و بجهة آن مقت خدا را بر خود نازل سازم و بدانکه در سبب نزول این آیه چند قول دیگر
از محمد بن کعب روایتست که پیغمبر صلی الله علیه وآله اصحاب را از ثواب شهدای بدر اخبار کرد ایشان گفتند چون وقت جهاد برسد ما در مقاتله
ثابت قدم شویم و از آن فرار ننمائیم و چون روز احد رسید فرار کردند حق سبحانه این آیه را که مشتمل است بر معاتبه ایشان انزال فرمود و ایشان را بر این سرزنش
نمود و از ضحاک منقولست که اصحاب بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله گفتند اگر ما بدانیم که کدام عمل بجای آوریم که ما را از حرمت بیرون برهاند و ببهشت
رساند حق سبحانه این فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تا آخر پیغمبر فرمود که ای یاران آنچه میجستید نازل شد یعنی عملی که بنده را
از سجین برهاند و با علی علیین برد ایمانست و جهاد است چون محل جهاد رسید اصحاب بجهة خوف موت کراهت نمودند از آن مقاتله
گشته متقاعد شدند حق سبحانه این آیه مذکوره فرو فرستاد و ایشان را از این عتاب نمود و سعید بن مسیب فرموده که مردی رسول اصحاب را در جنگ بدر
روز بیعت صهیب برانگیخت و رسول از کشته شدن وی خوشحال شد عمر فرموده که برانگیخت یکی از ایشان و قوم بدروغ گفتند که ما او را برانگیختیم تا او را از آن گویند
و ستایش نمایند چنانکه حضرت حق تعالی میفرماید که یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا عمر خطاب بعبد الرحمن بن عوف گفت که دروغ میگوید صهیب
او را بقتل رسانید صهیب حاضر بود او را گفتند که چرا نمیگوئی که من او را برانگیختم گفت بجز برای خدا طمع ثواب کشتم نه برای لاف زدن و اظهار جلادت
نمودن رسول صلی الله علیه وآله فرمود که یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله پس حق سبحانه این آیه نازل ساخت و نزد بعضی دیگر خطاب
راجعست بمنافقان که اظهار ایمان می کنند بدون ابطان آن و بنابر این نداء بایشان بعنوان ایمان بر سبیل تهکم باشد و جمیع که دلالت میکند بر
آنکه مقت متعلق است بقول کسانی که در قتال وعده ثبات دادند و بعد از آن وفا نکردند آنست که حق سبحانه در عقب آن فرمود ان الله یحب
خدای یحب الذین یقاتلون دوست میدارد آنها را که کارزار میکنند فی سبیله در راه خدای صفا این مصدر است یعنی صف زدگان حال ای صافین
و اراده آن در موصوف صف بجهة مبالغه است و نصب آن بر حالیه است از ضمیر یقاتلون یعنی خدای دوست میدارد جمعی که کارزار در حالتی که صف زده باشند
در برابر اعدا دین و توان بود که منصوب بر مصدر باشد و تقدیر آنکه یصفون صفا یعنی صف زده اند در معرکه جهاد صف زدنی و قوله کانهم
بنیان مرصوص حالست از ضمیر که مستکن است در صفا یعنی صف زده کانند بحالتی که گوییا ایشان بناهایند از ارزیر بهم پیوسته شده این
کنایتست از استحکام و ثبات اقدام ایشان در معرکه حرب و بیکدیگر چسبیدن بر وجهی که از غایت اتصال در صفوف قتال هیچ رخنه در میان ایشان
پیدا نشود با آنکه در استحکام و اتصال بعا اسنان مثل حائط ممدود اند که از ارزیر ریخته باشند یا در استواء و ثبات قدم و اجتماع کلمه
بنیان مرصوص اند گویند که این صف صف پیادگانست چه سواران را این صف میسر نشود بجهة آنست که پیادگان در حرب بر سواران تفضیل
میدهند و حاصل کلام حق سبحانه در این کلام اعلام بندگان فرموده با آنکه واجبست ثبات قدم در معرکه جدال و عدم انتقال از مکان خود در وقت
قتال مانند رسوخ بنای مرصوص و فقها بان از مکان خود و معنی محبت خدای بنده اعطای مثوبات و رفع درجات او از نزد خود و مقاتل بن
سلیمان از ضحاک روایت کرده و ضحاک از ابن عباس که او فرموده کان علی اذا صف فی القتال کانه بنیان مرصوص فانزل الله هذه الآیة یعنی حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه چون در صف قتال قیام می نمود گوییا صف انصف بود چون دیوار متین و جدار مستحکم بود چون این حال
محبوب و مرضی حق سبحانه بود و این کیفیت شیمه مرتضی و شیوه شاه اولیا این آیه در حق آن سرور نزول یافته و ابو الحسین ابن نبیر بن عدی از ضحاک روا
کند که ضحاک فرموده که از ابن عباس شنیدم که آنجماعتی که خدای تعالی در این آیه ثنای ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده علی بن ابیطالب
و حمزة بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث و مقداد ابن اسود و عمار رضی الله اند و در تفسیر کلبی از ابی صالح از ابن عباس چنین مذکور است که این آیه در شان علی بن
ابیطالب و حمزة بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث و سهل بن حنیف و حارث بن صمة و ابو دجانه نزول یافته و بر تقدیر شاه اولیا ممدوح و محبوب
خالق الارض و السما است و محبت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در حق حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار و سائر آنکه آنحضرت سرور رسالا و آنجماعتست که حق سبحانه در این آیه و امثال این اظهار محبت و
امتنان خود نوازش فرموده و ثبات قدم و رسوخ ایشان را در معرکه جهاد به بنیان مرصوص تشبیه فرموده پس مراد از این آیه آنحضرت باشد و اتباع
او که در معارک قتال و معرکه جدال اقتفا او نموده ثابت و راسخ بوده اند نه جماعتی که مکرر از حرب با اعدا فرار نموده کوس جبانت در میدان اهل شجاعه
زده اند و علم بیحمیتی و بی غیرتی در میدان ایشان بر افراشته اند بجهة آن ننگ دنیا و آخرت کشته اند و بعد از تحث عبارت بر ثبات اقدام بر جهاد
بیان مینماید صفوت و ثبات عزیمت موسی را بر صبر نمودن در اذیت قوم خود بجهة تسلی حضرت رسالت در شکیبائی بر تکذیب امت و میفرماید
که و اذ قال موسی لقومه و یاد کن ای محمد از آنگاه که گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم ای گروه من لم تؤذوننی
چرا می رنجانید مرا با نشنودن فرمان من و انکار نمودن آیات و معجزات و اظهار افتراص و عیب و افترا و بهتان نهادن بمن چه ایشان او را کاهی
ساحر می گفتند و عقبه ای او اتهام مینهادند و عقبی اسناد برص و ادره باو میکردند و مجنون اسم زانی بر او اطلاق میکردند چنانچه در قصه قارون
مذکور شد و عقبی نسبت قتل هارون باو می دادند و غیر آن از انواع ابتلا چون گفتن اجعل لنا الها کما لهم آلهة و اذهب انت و ربک فقاتلا
و عبادة گوساله کردن و طلب رؤیت خدا از او نمودن و قوله و قد تعلمون حالست از ضمیر تؤذوننی و ذکر قد از برای تاکید علم و ایراد آن
جمله حالیه بجهة انکار ایذای ایشان یعنی چرا مرا ایذا میکنید و حال آنکه بیقین میدانید انی رسول الله الیکم آنکه من فرستاده خدایم به
جانب شما با معجزات بینه بر صحت رسالت خود و شما را شبهه نیست در صدق دعوی من و رسول باید که مکرم و محترم باشد پس احترام مرا مرعی دارید
فرمان مرا بجای آرید و در طریق عناد و طغیان سلوک منمائید ایشان در ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن او را استماع و قبول اصغا نکردند

خود ستاز لوازم و ابدای او باز نداشتند فَلَمَّا زَاغُوا پس آنهنگام که میل کردند از قبول فرمان موسی با وجود دلائل باهره بر صدق او أَزَاغَ اللَّهُ بگرداند
خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را از استقامت یعنی منع الطاف خود نمود و ایشان را در وادی خذلان فرو گذاشت تا در طریق ضلالت بماندند و بصراط مستقیم
نرسیدند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه راستی ننماید یا عطا الطاف یا مثوبات و کرامات جنت الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروهی که بیرون
روند از دائره فرمان بجهت فرط عناد و طغیان چه ایشان مانع الطاف خود هستند منتفی میشود لطف از ایشان می کند و بحال خود شان وا میگذارد و در نظر
از ایشان باز مینگرد و بنابرین نیست که مراد از اغوا قلوب ایشان باشد از ایمان بمعنی مانع الطاف زیرا که در نظر شرع و عقل مذموم است که کسی مانع حق
سبحانه از منع ایمان کند از بندگان وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ و یاد کن ای محمد آنرا که گفت عیسی پسر مریم مر امت خود را يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
ای فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما بحجت و برهان ذکر یا بنی اسرائیل بدون یا قوم
هم چنانکه در قوم موسی علیه السلم واقع شده بجهت آنست که عیسی را نسبتی نبوده میان بنی اسرائیل تا قوم او باشند مُصَدِّقًا حال است از معنی
ارسال که در رسول است نه از جار و مجرور زیرا که آن ظرف لغو است بجهت آنکه آن صله رسولست پس عامل نتواند بود زیرا که حرف جر بنفسها عمل
نمیکند مگر بواسطه آنچه در وی باشد از معنی فعل و چون صله واقع شود معنی فعل از او مسلوب شد پس چگونه عمل تواند کرد و حاصل که عیسی
به بنی اسرائیل گفت که من فرستاده شده ام بشما در حالتیکه باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچه پیش از من است مِنَ التَّوْرَاةِ
آنکتاب توریة که بر موسی نازل شده است یعنی تصدیق کرده ام که آن از نزد خداست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده
که می آید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد و آن بمعنی ستاینده تر است یعنی ستایش او مر خدا را
بیشتر از انبیا بیشتر است یا ستوده تر یعنی ستایش او را بیشتر از ستایش مخلوقه دیگر میکنند بجهت آنکه محاسن اخلاق او بیشتر از همه کس است و
ذکر تصدیق بتوریة که اول کتب مشهوره است که انبیا بان حکم کرده اند و تبشیر پیغمبر ما که خاتم پیغمبرانست دال است بر آنکه مراد عیسی از این قول آنست
که دین و مذهب من تصدیق است بکتب خدا و جمیع انبیا ما تقدم و ما تأخر و در بعضی روایات آمده که ترجمه کلام عیسی علیه السلم بحواریان بر این وجه است
که انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیط جاء و معنی فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بجانب آنکه پروردگار من و شما است و احمد که خاتم پیغمبرانست
بعد از من خواهد آمد و محمد بن جبیر بن مطعم از پدر خود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ان لی اسماء انا احمد و انا محمد و انا الماحی الذی
یمحو الله بی الکفر و انا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و انا العاقب الذی لیس بعده نبی مراد آنحضرت تعدد اسم است احمد و محمدم و ماحی ام که حق سبحانه
بسبب من محو کفر کرده و حاشرم که مردمان بر قدم من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبری در عقب من نیاید و در بعضی اخبار آورده که اسم آنحضرت بزبان مسیحا
و معنی اینکه بهر بسند او را خدای شما بعد از من و از کعب منقولست که حواریان بعیسی علیه السلم گفتند که یا روح الله هل بعدنا من امة بعد لوما
دیگر خواهد بود فرمود نعم امة احمد حکماء علماء ابرار اتقیاء کانهم من الفقه انبیاء یرضون من الله بالیسیر من الرزق و یرضی الله منهم بالیسیر من العمل یعنی بعد
من امت احمد خواهند بود که خاتم پیغمبرانست و ایشان حکیمان و عالمان باشند و نیکوکاران و پرهیزکاران و در علم شریعت بمرتبه رسیده باشند که گوئیا پیغمبر
خوشنود باشند از خدا باندک روزی و خدای از ایشان خوشنود باشد باندک کرداری حاصل که آیه مذکوره متضمن آنست که عیسی علی نبینا و آله بشارت فرموده
بوجود با جود محمدی صلی الله علیه و آله و خود را اخبار نموده بنبوت و رسالت او و امر نموده ایشان را بایمان آوردن و این بشارت متضمن معجزه عیسی است
نزد ظهور آن فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنگام که آمد احمد صلی الله علیه و آله بسوی ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن و آیات هویدا قَالُوا گفتند یعنی
بنی اسرائیل هَذَا آنکه او بما مینماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوئیست آشکارا که بر هیچ کس پوشیده و پنهان نیست و نزد بعضی ضمیر جاءهم بعیسی علیه السلم
یعنی چون عیسی با ایشان آمد و معجزات عجیبه با ایشان نمود مثل احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص گفتند این سحر بینست یا و می تواند بود که مشار الیه هذا احمد
و رسالت باشد یا عیسی و تمیمه او [illegible] و بینات که هذا ساحر مبین پس معنی آنست که احمد یا عیسی
ساحری است آشکارا وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسیکه ببندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی پیغمبر او را
تکذیب کند و تصدیق معجزات ننماید و گوید نه خدا او را برسالت فرستاده وَهُوَ يُدْعَى و حال آنکه خوانده میشود و آن مفتری یعنی پیغمبر خدا او را
میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح دنیا و نجاح عقبی استفهام از برای نفی بر حکم مذکور است یعنی هیچ کس
ظالمتر از شخصی نیست که حق سبحانه او را بر زبان پیغمبر خود دعوت کند بدین اسلام که متضمن سعادت ابدی است و او بجای اجابت آن کذب بر خدا افترا کند و
معجزات ظاهره و آیات باهره پیغمبر او را سحر داند که مستلزم کذب بر خدا است وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه
ستمکاران را که بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشند مراد آنست که حق سبحانه الطاف که سبب هدایت است از ایشان باز دارد
و ایشان را در وادی خذلان فرو گذارد بسبب فرط عناد و طغیان ایشان تا روز قیامت طریق جنت را بایشان ننماید بواسطه کفر و عصیان ایشان و در
بعضی روایات آمده که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدا او شفاعت ایشان قبول خواهد نمود حق سبحانه
در رد قول او این آیه فرستاد که کیست ظالمتر از کسیکه دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان درباره کفار و خدای هادی کسانی نیست که بجهت نور
در عناد و ابا و انکار اسلام منحرف شده اند و بتسویلات شیطانی و بتمویهات نفسانی مغرور گشته اند در لباب آورده که چند روز وحی بحضرت رسالت
فرو نیامد کعب بن اشرف گفت ای گروه یهود شما را بشارت باد که خدای محمد نور او را فرو نشاند و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن بآنحضرت رسید غبار ملال
بر آینه دل مبارکش نشست جبرئیل بجهت رفع آن این آیه آورد که يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا لام زائد است از برای تأکید اراده چه لام جاره متضمن معنی اراده
است مثل لام در جئتک لاکرامک که بمعنی لاراده اکرامک پس اصل این یریدون ان یطفؤا است یعنی البته می خواهند آنکه فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور
خدا را و می تواند بود که مفعول یریدون محذوف باشد و تقدیر آنکه یریدون الافتراء لیطفؤا و بنا بر این لام از برای علت باشد یعنی اراده می کنند

افترا بر خدا یا پیغمبر تا بنشانند نور حق را که دین اسلام است یا قرآن یا حجت واضحه و معجزه باهره بر صدق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بِأَفْوَاهِهِمْ
بدهنهای خود یعنی بطعن کردن بان بگفتار ناپسندیده و سخن بیهوده که در حکم اطفاء است این هنگام است بگفتار مراده ابطال اسلام بگفتار ما طعن
هذا سحر مبین یا غیر آن یعنی حال ایشان در این اطفاء مثل حال کسی است که بدهن باد دمد در نور آفتاب تا از بین اش ببرد وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدا
تمام کرداننده است نور خود را یعنی روشنی بخش خود و شریعت سید المرسلین را باظهار کلمه اسلام و [illegible] سید انام و اعلای دین او و شریعت و مرتبه او
از غایت نهایت تا روز قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه بکراهت دارند آنرا کافران از اتمام آن و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء
چراغ صدق و قصور ایشان چه او مخفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب و نعم ما قیل بیت شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب
نکاهد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ او است آن خدائی که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَى بحجتیکه سبب هدایت است یعنی قرآن یا معجزه
وَدِينِ الْحَقِّ و بمذهب راست و درست که ملت حنیفه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملت
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگر چه کاره اند مشرکان اظهار دین محمد را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک و فی الواقع این
وعده که او سبحانه داده از مکمن قوه بفعل آمده چه هیچ دینی باد تا این زمان نمانده که بدین اسلام مغلوب و مقهور نشده و گویند که تدریج غلبه
عیسی و خروج حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما خواهد بود که همه اهل زمین اسلام قبول کنند و عیاشی باسناد خود از عمران بن میثم و دیگر عبایه نقل
کرده که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود که اعلای کلمه اسلام و غالب شدن آن بعد از این زمان خواهد شد پس گفت و الذی نفسی بیده حتی
لا یبقی قریة الا و ینادی فیها بشهادة ان لا اله الا الله بکرة و عشیا یعنی آنکسی که نفس من بدست او است که دین اسلام را غالب کرداند بر جمیع ادیان تا
آنکه باقی نماند هیچ دهی الا که بامداد و شبانگاه در آن ندای لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله شنوند و بعد از تقدیم ذکر رسول صلی الله علیه و آله مؤمنان را
بنکار از قبول قول او و نصرت دین او بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروهی که گرویدند هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را و
راه نمایم عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که نجات دهنده و رهاننده شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک که آتش دوزخ است و انواع
عقوبات آن این کلام بر صورت عرض است بر سبیل لطف و دانستن عملی که منجی باشد از عذاب اخروی بقوله تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
استینافست از برای بیان تجارة منجیه گویا بعد از این استفسار کرده اند که چه عمل کنیم که موجب نجات ما باشد او سبحانه جواب داد که عمل
منجی آنست که ایمان آرید بخدا و رسول او وَتُجَاهِدُونَ و کارزار کنید با کافران مراد امر است بایمان و جهاد و در قرآن بصورت اخبار آمده بانکه
ایمان و جهاد از قسم امور است که واجب الامتثال است و بهیچ وجه جایز نیست که ترک کرده شود و مبالغه در وجوب آن بمرتبه ایست که گویا کنان
بان امتثال کرده اند و از ایشان بفعل آورده و او سبحانه ایشان را از آن خبر میدهد و نظیر اینست قول داعی که غفر الله لک و یغفر الله لک بعد آنکه می تواند
بود که این خطاب با اهل نفاق باشد و معنی اینکه ای کسانی که ایمان آورده اید بزبان ایمان آورید بدل یا آنکه خطاب با اهل ایمان باشد و مراد امر
بثبات ایمان و این اصح و اشهر قولین است پس معنی اینست که ثابت و راسخ باشید در ایمانی که دارید و جهاد کنید با اهل کفر و شرک فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدا و اعلای دین او بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود بصرف زاد و راحله و اسلحه مجاهدان کنند وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض
قتل و حرب شوید و روایتی که از ابن عباس مأثور است که بعضی از اهل اسلام گفتند اگر بدانیم که بهترین عمل چیست جد تمام در تکب آن شویم و نفس و مال
خود را در آن صرف کنیم این آیه آمد که هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم چون مدتی بر این برآمد و بیان آن نازل نشد گفتند کاشکی میدانستیم که
بیان این چه چیز است حق سبحانه این آیه فرستاد که تؤمنون بالله الخ دال است بر استیناف و توجه خطاب با اهل ایمان و نیز تنبیه است بر این که امری که بعد از
تشوق واقع شود بر نفوس ادعی است و ایراد آن اقرب بقبول است پس یافتن چیزی بعد از طلب اوقع باشد در نفس تا آنکه صادر شود بی تعب ذَلِكُمْ آنچه مذکور
شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از معاملات و تجارت إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید طریق تجارت [illegible] یعنی
اگر عالم شوید بخیریت ایمان و جهاد و معتقد شوید باینکه آن مؤدیست بربح دائمی و نفع سرمدی که آن فوز است بثواب و نجات از عقاب و تجارت اموال دو
بربح فانی قرابتی [illegible] مقدر دار بعد قوله يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ جواب امر است که مدلول علیه است بلفظ خبر یا جواب
شرط یا استفهام که سوق کلام دال است بر آن و تقدیر اینکه ان تؤمنوا و تجاهدوا یا هل تعملون ان ادلکم یغفر لکم و بعید است که جواب هل ادلکم باشد
زیرا که مجرد دلالت موجب مغفرت نمی شود پس معنی کلام آنست که ایمان آرید و جهاد کنید تا بیامرزد خدا از برای شما گناهان گذشته شما را تا اگر بکرده اید
و کار دار کنید خدای توبه شما را مقبول سازد تا آنکه قبول میکنید اینکه راهنمایم شما را تا خدا بیامرزد خطیئات [illegible] در عقبی وَيُدْخِلْكُمْ و در
آورد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهائی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرفهای آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و در
مسکنهای پاکیزه و پسندیده که واقع شده باشند فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای با اقامت که هرگز از آنجا بیرون نیایند ذَلِكَ آنچه یاد کرده
شد از مغفرت و ادخال جنت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است نه آنچه مردمان از آن فوز معتبر دانند از طول بقا و حکومت دنیا و سایر امور
مشتبهه آن در تفسیر طبرسی مذکور است که حسن بصری روایت کرده که تفسیر مساکن طیبه را از عمران بن حصین و از ابا هریره پرسیدم گفتند ما معنی آن را
از رسول سؤال کردیم فرمود کوشکی است در بهشت از یک لؤلؤ و در آن هفتاد سرایست از یاقوت سرخ و در هر سرایی هفتاد خانه از زمرد
سبز و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد فراش از الوان مختلفه و بر هر فراشی حوریه نشسته و در هر خانه از آن هفتاد مایده و بر هر مایده هفتاد
لون طعام و در هر یک از آن خوانها غلامی و کنیزی باشد و خدای تعالی مؤمنان را چندان قوت دهد که با همه ایشان خلوت سازد و در یک بامداد همه
طعامها بخورد وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا این در موضع جر است معطوف بر تنجیکم که صفت تجارت است و تقدیر اینکه هل ادلکم علی تجارة اخری و نجات
و موضع [illegible] یا خبر مبتدا محذوف و تقدیر اینکه و لکم الی هذه النعم من المغفرة و الثواب فی الآجلة نعمة اخری فی العاجلة و علی التقدیر [illegible]

بعد از نصرت بود معنی کلام اینست که آیا دلالت کنم شما را بر تجارتی دیگر که مر شما راست یا بر چیزی که مغفرت و ثواب در عقبی نعیمی دیگر دهد یا که دو
می دارید او را و می توانید بود که اخری مبتدا باشد و محذوف الخبر یا منصوب بر عطف بر و بنا بر وجه اول اخری قوله نصر من الله و فتح قریب
مبتدای محذوف و تقدیر اینکه هی نصر یعنی آن تجارت یا نعمت که محبوب شما است نصرت است از خدای بر قریش و فتحی دیگر که فتح مکه است یا فتح فارس و روم
و بنا بر وجه ثانی و ثالث یا بدل اخری است یا بیان آن و یا خبر مبتدای محذوف و از حسن منقول است که مراد ازین فتح ثابته و بحسب محبت عاجل و نزد
بعضی مراد بفتح جمیع فتوحی که در اسلام واقع شود و قریب یعنی عاجل یعنی هر فتحی که اهل اسلام را دست داد عاجل کرد و ابن عطا فرموده که نصر بود
است و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب گشایش است بر تو از مقدمات نفس و غنائم این فتح معارف یقینیه است و بهر تقدیر همه مومنان
بشارت کند بدین نعمت کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد مومنان را باین هر دو نعمت عاجل که ثواب و مغفرت است در عقبی و نصرت و فتح
در دنیا این عطف است بر فعل محذوف و تقدیر اینکه قل یا ایها الذین امنوا الخ و بشرهم بما وعدتهم علیها اجلا و عاجلا یعنی بگو ای محمد با اهل ایمان که تا
ایمان آرید و جهاد کنید و بشارت ده ایشان را بانچه وعده داده ایشان را بر ایمان و جهاد در دنیا و عقبی یا آنکه معطوف باشد بر تؤمنون بالله و تجاهدون
چه این هر دو فعل در موضع امرند چنانچه دانسته شد پس تقدیر این باشد که امنوا و جاهدوا ایها المؤمنون یثبکم و ینصرکم و بشرهم یا محمد بذلک
یعنی ای مومنان ایمان آرید و کارزار کنید در راه خدای تا خدای شما را ثواب آجل و نصرت عاجل کرامت فرماید و ای محمد بشارت ده ایشان را بانچه ایشان را
وعده داده از ثواب و نصرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان خطاب جماعتی است از انصار که در لیله عقبه بیعت کردند و ایشان هفتاد
تن بودند یا عام است یعنی ای جمیع کسانی که ایمان آورده اید كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ باشید نصرت کنندگان خدا یعنی یاری دهندگان دین خدا و
رسول او و اضافه از جهت تعظیم دین اسلام است و توقیر است تا مراد آنست که با اطاعت و انقیاد شما بر وجهی باشد که چون رسول از شما طلب
کند شما سمعا و طاعة اجابت نموده همگی و تمامی همت خود را بر نصرت مصروف سازید كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ چنانکه طلب نصرت کرد و گفت عیسی که پسر مریم
بود لِلْحَوَارِيِّينَ مر حواریان را که خواص او بودند و در دین او جهت سبقت ایشان در دین مَنْ أَنْصَارِي کیستند نصرت کنندگان من یعنی جنود و اعوان من
که توجه نمایند با من إِلَى اللَّهِ بسوی خدا یعنی نصرت دین خدای تا مطابق باشد بقوله قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان یعنی عیسی علیه السلام نَحْنُ
أَنْصَارُ اللَّهِ ما یاری دهندگان دین خدائیم اضافه اول اضافه لحد مشترک است با دیگری در اختصاص و معنی اینکه کیستند که [illegible] کند نصرت
دادن دین خدا مختص باشد بمن و مقارن من و اضافه ثانیه اضافه فاعل بمفعول یعنی تواند بود که معنی من انصاری الی الله من ینصرنی مع الله باشد بجهت
عدم مطابقه این جواب مخفی نیست در آنکه تشبیه مذکور باعتبار معنی است نه باعتبار ظاهر لفظ [illegible] تشبیه انصار با اهل ایمان خواهد بود [illegible]
عیسی که من انصاری الی الله این ظاهر الفاظ است پس معنی مراد اینست که ای محمد بگو با اصحاب خود که انصار الله باشید چنانکه عیسی گفت که یاری دهندگان
خدا باشید یا آنکه معنی این باشد که ای اهل اسلام انصار الله باشید چنانکه حواریان انصار او بودند در وقتی که عیسی ایشان را گفت من انصاری الی
الله و گویند تسمیه ایشان بنصاری بجهت آنست که در جواب حضرت عیسی گفتند که نحن انصار الله و حواریان دوازده کس بودند که از اصفیا و خاصان عیسی
بودند یقال الحواری الرجل صفیه و خلصائه مشتق از حور که بمعنی بیاض خالص است و گویند که تسمیه ایشان باین اسم بجهت بیاض ثیاب ایشان بود و بعضی
گفته اند که ایشان قصار بودند که تحویر ثیاب می کردند و تحویر بمعنی تبییض و سفید کردن جامه است و نظر حواریست [illegible] که معنی کثیر
الجمل است و در اخبار امده است که ایشان بعد از رفع عیسی نصرت دین کردند و خلایق را بخدا دعوة نمودند و ایشان را بطریق مستقیم دلالت نمودند
ارشاد فرمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بعیسی و رسالت عیسی و بعد از بعث خدا بسبب دعوة حواریان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی
از بنی اسرائیل وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر از ایشان چنانکه گفتند و از ابن عباس منقولست که چون عیسی با سمان رفت بنی اسرائیل
سه فرقه شدند فرقه گفتند که او خدا بود و با سمان رفت و جماعتی گفتند که او پسر خدا بود و خدا او را نزد خود برد و طایفه دیگر که از اهل اسلام
بودند گفتند بنده خدا و پیغمبر او بود پس قتال و جدال در میان ایشان واقع شد و آن دو فرقه غالب شدند بر مومنان و جدال و عناد ایشان مستمر بود
میان ایشان تا زمانی که حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه مبعوث شد و موافقت مومنان بنی اسرائیل نموده فرمود که عیسی عبد الله و رسوله ایشان
بآنحضرت ایمان آوردند و بسبب این قوت تمام یافتند و بر آن دو فرقه دیگر غالب شدند کما قال فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم مر گروهی را که
ایمان آورده بودند بعیسی و رسالت و عبودیت او تصدیق نموده عَلَى عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قائل بودند بپسر خدا و بالوهیت او
فَأَصْبَحُوا پس گشتند مومنان ظَاهِرِينَ غلبه کنندگان بر آن کافران در مجاهده و محاربه یا در حجت و بعضی گفته اند که معنی آنست که حجت
کسانی که بعیسی گرویده بودند ظاهر گشت بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله با آنکه عیسی کلمة الله و روح الله است و از مجاهد منقولست که تایید
غلبت ایشان بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود و الله اعلم بحقائق الامور سُورَةُ الْجُمُعَةِ مدنی است نزد ضحاک و ابن عباس مکی و یازده
آیتست باجماع امت ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سوره جمعه بخواند بعدد هر که در امصار اهل اسلام بنماز جمعه حاضر شود
و هر که نشود ده حسنه بنویسند و منصور بن حازم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کند که آنحضرت فرمود که لازم است بر هر کس شیعه
ما است که در شب جمعه این سوره و سوره سبح اسم تلاوت کند و در نماز پیشین روز جمعه این سوره و سوره منافقین تلاوت کند و چون باین طریق عمل
نماید چنان باشد که بعمل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کرده باشد جزا و ثواب او بر خدا بهشت باشد و مناسبت این سوره با ماقبل آنست که چون خدای تعالی
ختم سوره صف نموده بترغیب کسان در عبادت خود و دعوة ایشان بر ایمان و ذکر تایید مومنان بنصرت و غلبه بر دشمنان افتتاح این سوره فرمود بتنزیه
ذات خود بر آنکه منزه است از جمیع امور و گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ پاکی یاد می کند
می نماید خدا را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از انواع سفلی ذکر تسبیح که [illegible]

بصورت مضارع اشارت است بدوام تنزیه یعنی همه اشیا موجوده که متضمن بدایع حکمت و عجایب صنعت اند [illegible] بر وحدانیت ربوبیت
بصورت ماضی و گاهی بصورت مستقبل اشارت است [illegible] الْمَلِكِ پادشاهی که ملک او دائمست و بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از
و شبهت و غالبیت و فنا [illegible] در صفت خود منزه مانند [illegible] کرده [illegible] الْحَكِيمِ
عیب و صفت اخلاق الْعَزِيزِ [illegible] در جمیع احوال [illegible] هُوَ الَّذِي بَعَثَ او آن کسیست که برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ
کرد او در جمیع احوال و افعال [illegible] مصلحت و حکمت باشد
در میان ناخوانان [illegible] رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی ناخواننده و نانویسنده مثل ایشان [illegible]
امی بودن [illegible] که معلمی تعلیم او کرده باشد [illegible] نسبت [illegible]
بودند بخلاف امم دیگر [illegible] مکه است یعنی مبعوث شد [illegible]
که قرآنست و قول اول اصح و اشهر است و گفته اند که امیت آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه [illegible] که خاتم انبیا امی باشد [illegible]
علیه السلام مذکور است کما قال بعثت الی الامیین و اختم به النبیین یعنی بدرستی که من بعث خواهم کرد امی [illegible] و ختم پیغمبران خواهم نمود
گویند منهم مثل انفسکم است [illegible] کما قال لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی [illegible] از جنس ایشانست [illegible]
بودند [illegible] يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای کلام خدا وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید [illegible]
اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و میاموزد ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت و معالم دین و در ثبوت نبوت او همین قدر بس است که
با وجود امیت تعلیم بندگان کند [illegible] و احکام شرع که سبب صلاح دنیا و عقبی است [illegible]
وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند این گروه [illegible] قرآن خوانان و پاکان و اموختگان مِنْ قَبْلُ
بر آنکه [illegible] لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ [illegible] کلمه ان مخففه که لام لفی [illegible]
بعثت محمد صلی الله علیه و آله [illegible] وَآخَرِينَ مِنْهُمْ عطف
در فرط ضلالت ایشان و اشاره بشدت احتیاج ایشان به پیغمبر [illegible]
[illegible] لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ [illegible]
[illegible] مبعوث [illegible] وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [illegible] صحیح وارد شده که چون این آیه نازل شد
خواهند [illegible] لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال من هؤلاء
اصحاب گفتند یا رسول الله اینها چه کسانند آنحضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود
اگر ایمان [illegible] باشند یعنی اهل عجم باشند و عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کند از شخصی از اصحاب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] رجل من اصحاب رسول الله مراد وی حضرت امیر المؤمنین بودی صلوة الله علیه و آله که رسول فرمود
که در خواب چنان دیدم که [illegible] گوسفند سیاه [illegible] گوسفندان سفید [illegible]
کردند [illegible] امیر المؤمنین صلوات و سلامه علیه فرمود [illegible] عرب [illegible] عجم [illegible]
متابعت [illegible] اسلام [illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
پیغمبر [illegible] اسلام در آیند تا روز قیامت [illegible]
ان فی اصلاب رجال من امتی [illegible] الجنة بغیر حساب ثم قرأ هذه الایة و آخرین منهم لما یلحقوا بهم
[illegible] فان النبی مبعوث الی من شاهد
والی کل من بعدهم من العرب و العجم [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] که [illegible] قیامت [illegible]
[illegible] کما قال الله تعالی
[illegible] بعض [illegible] ایمان اجابت
والمؤمنون والمؤمنات بعضهم من بعض و انما المؤمنون اخوة [illegible] چنانچه [illegible]
دعوت [illegible] فَضْلُ اللَّهِ
[illegible] ذَلِكَ [illegible] وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
[illegible] يُؤْتِيهِ [illegible] مَنْ يَشَاءُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم [illegible]
[illegible] مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ [illegible]
[illegible] ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا [illegible]
[illegible]
[illegible]

... كمثل الحمار يحمل اسفارا ... [illegible]

... بئس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله ... والله لا يهدي القوم الظالمين ... [illegible]

... [illegible] ...

... ان كنتم تعلمون ... [illegible]

... [illegible] ...

باجماع علما ماوذ و مجتهد که خاتب بعوما سنت خلاف کرده ماند فاصح انعقاد جمعه است بمطلق ما شب و با صفت عدالت و ابو حنیفه تجویز امام نیز جائز
میکند و شافعی قائل بوجوب هیچ امامی نیست و مستند اصحاب ما فعل پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم چه آنحضرت از برای امامت خلفا را
تعیین میفرمود چنانکه قضاة را در بلاد تعیین میکرد و روایات اهل البیت علیهم السلام در این باب متواتر است اما اشتراط عدالت امام
جمعه لسنت که اجتماع مظنه نزاع است و مشارفتن نیز واجب است که در میان ایشان حاکمی عادل باشد که محتاج نیست که نباشد که دافع او
باشد تا دفع مادۀ نزاع نماید و قطع مشاجرت کند و یکی دیگر از شروط عدد است و نزد احمد و شافعی کمتر از چهل کس جائز نیست و نزد ابو حنیفه چهار
کس کافیست که یکی از ایشان امام باشد و اصحاب مالک عددی تعیین نکرده اند و اما اصحاب بعضی تعیین هفت کس کرده اند و جماعتی تعیین پنج نموده
اخیر اشهر است و روایات نیز در این عدد وارد شده و آیه مذکوره نیز مؤید اینست و نیز که امر بسعی بصیغه جمع وارد شده و اقل مدلول
جمع سه است و امام مسعی الیه است زیرا که در وقت خطبه ذاکر خدا است پس از جمع خارج است و موذن منادیست که سعی مشروط بندای او است
پس مجموع پنج باشد و دیگر آنکه اجتماع چون مظنه نزاع است و اقل عددی که میان ایشان نزاع واقع شود دو است و دو کس دیگر میباید که شاهد
باشند و یکی میباید که حاکم باشد میان ایشان پس مجموع پنج کس باشد و میباید دانست که فضیلت روز جمعه بسیار است و ثواب عبادت بسیار
و مبالغه در اتیان نمودن بنماز آن در نهایت قصوی و عقوبت تارکان در غایت اکثار و اخبار متعدده در این باب از سید ابرار و ائمه اطهار منقول
از آنجمله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از حج درویشان خوانده و فرموده که الجمعة حج المساکین یعنی چون فقرای اهل ایمان قصد مسجد
کنند و نماز بگذارند حق سبحانه ثواب حجی در نامه اعمال ایشان ثبت کند و نیز از او مرویست که اعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة فمن ترکها فی حیاتی
او بعد مماتی الا و لا حج له الا و لا صوم له … استخفافا بها او جحودا لها فلا جمع الله شمله و لا بارک له فی امره الا و لا صلوة له الا و لا زکوة له الا و لا
بر له حتی یتوب یعنی بدانید بدانید که خدا تعالی جمعه را بر شما فرض کرده پس جماعتی که ترک جمعه کنند در حیوة من یا بعد از وفات من و حال آنکه
ایشان را امامی عادل باشد بجهة استخفاف نمودن بان نماز یا منکر آن بودن خدا جمع نکند پراکندگی او را و برکت ندهد در امر او و بدانید اینکه
نماز با او نه زکوة و نه حج و نه روزه و نه برکت یعنی جمیع اعمال مالی و بدنی او مقبول درگاه نشود تا آنکه توبه کند و بنماز جمعه اقدام کند و ابن بابویه
از ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده که من ترک ثلث جمع متوالیات من غیر علة فهو منافق هر که سه شب جمعه پیاپی ترک نماز جمعه کند
بدون علتی و مانعی پس او منافقست یعنی در او مظنه نفاقست و از جابر انصاری روایت کرده که هر که نماز جمعه را ترک کند بی ضرورتی خدا
مهر بر دل او نهد و او را خذلان کند و هم از جابر منقولست که رسول صلی الله روزی بجمعه بر منبر رفت و گفت بدانید که خدا نماز جمعه را
بر شما واجب و متحتم کرده است در این ماه و در این روز و در این ساعت و در این مجلس که او را … در حیات من و پس از مماتم
که امام عادل باشد خدا پریشانی او را جمع نکند و برکت ندهد او را و حج مبرور و روزه مقبول نباشد او را اگر توبه کند توبه او را بپذیرد
و نیز مرویست از آنحضرت که بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع میکند روز جمعه است و در این روز بود که خدا آدم را پیدا فرمود و در این روز
بود که او را ببهشت برد و در این روز او را بزمین فرستاد و در این روز قبض روح او کرد و قیامت در این روز قایم شود و این روز نزد خدا یوم المزید است
و هیچ فرشته و جانداری نباشد از وحوش و طیور و سباع و انعام و غیر اینها الا که در این روز بتسبیح خدا مشغول شود از حین طلوع تا غروب
بجهة ترس و در این روز ساعتی است که هیچ مومن در آن دعا نکند الا آنکه مستجاب شود و آن وقتیست که امام از خطبه خواندن فارغ شود و موذن
قامت بگوید و بروایتی دیگر آخر روز است بمیان ساعت تا غروب و گفته اند در آن زمان که آفتاب … و نیمه مانده و از حضرت ائمه
اطهار صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که بنده مومن در روزها بغیر جمعه دعا کند خدا تعالی تاخیر اجابت وی کند تا روز جمعه بجهة حرمت
آن روز و نیز از ایشان ماثور است که یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله و اعظم عند الله من یوم الفطر و یوم الاضحی و عمران حصین روایت
کرده که هر که غسل روز جمعه کند گناه وی مکفر گردد و چون قدم در راه مسجد نهد بهر گامی که بر دارد عملی صالح در نوشته شود و چون از نماز
فارغ شود دویست ساله کردار نیکو در نامه اعمالش ثبت کنند و انس بن مالک نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که شب جمعه مرا
در آسمان بردند هفتاد شهر در زیر عرش دیدم و سعت هر یک مثل دنیا مملو از فرشتگان و همه خدا را تسبیح و تهلیل کرده اند و میگفتند
خداوندا بیامرز آنانرا که بنماز جمعه مشغول میشوند و بیامرز آنانرا که غسل میکنند و بخاری در صحیح خود آورده که ابو هریره از حضرت رسول نقل
کرده که هر که در روز جمعه غسل جمعه کند و جامه پاک بپوشد و بوی خوش کند و روغن در موی مالد حق سبحانه او را بیامرزد از آن جمعه
میان این جمعه و جمعه دیگر … و دیگر بعد از جمعه ثانی کند و سلمان … از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که خدای تعالی
در هر شب جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ آزاد میکند که همه مستوجب عذاب و عقاب بوده باشند و در روایتی دیگر آمده
که در هر ساعتی از جمعه خدای تعالی ششصد هزار بنده آزاد میکند که همه از اهل عقوبت باشند و نیز فرموده که جبرئیل نزد من آمد در دست
او آینه سفید بود و گفت که این نمونه دنیاست و حق سبحانه از برای تو عرض میکند تا از عمل تو و عبد امت تو باشد در زمان تو و بعد از تو
تو و این سیاهی که در میان آنست روز جمعه است … یوم المزید میخوانیم و کعب الاحبار از سید مختار صلی الله علیه و آله روایت میکند که خدا مکه را بر شهرها
تفضیل نهاده و شهر رمضان بر سایر شهور و جمعه را بر سایر ایام و هر که روز جمعه بمیرد حق سبحانه اجر شهیدی در نامه عمل وی بنویسند و از فتنه قبر
ایمن باشد و نیز در حدیث آمده که چون روز جمعه رسد ملائکه بر ابواب مساجد جمعه ساعت نمایند و در دستهای ایشان صحیفها
و قلمها باشد و ثواب سبقت که بندگان بمسجد میروند بنویسند تا آنکه مرد آخرین بمسجد در آید و از این حدیث معلوم میشود که تبکیر بمسجد
سنت موکد است و مشروعیت … و احادیث دیگر … که در اسلام واقع شده … مبارک …

نقل است که ابن مسعود روزی مبادرت نمود بمسجد دید که سه کس بر او سبقت گرفته اند بسیار مغموم شد و بنفس خود عتاب کرد که
رابع اربعه و ما رابع اربعة ببعید و انس روایت کرده که من از حضرت معصوم علیه السلام شنیدم که گفت ایزد تعالی را بهترین روزها است و اهل
بهشت این روز را روز مزید خوانند گفتم که یا رسول الله مزید چه باشد فرمود که وادی است در بهشت وسیع و خاک او از مشک خوشبوی
و از برف سفیدتر چون روز جمعه رسد خدا تعالی بفرماید تا کرسیها نور در آنجا بنهند و پیغمبران … بر آن کرسیها نشینند و صدیقان
و مومنان بر … نشینند و از جانب حضرت عزت خطاب آید که ای بندگان هر حاجت که دارید بخواهید …
… از همه شما اند که حاجت خود عرض کنید پس هر کس هر حاجتی داشته باشد بخواهد و سبحانه اجابت فرماید و ایشان را امری فرماید
آنچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و بر هیچ خاطری خطور نکرده بعد از آن هر کس بمقام خود باز رود تا جمعه دیگر …
وادی در بهشت موسوم که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب از آن بی نیاز نباشد چون روز جمعه رسد خدا تعالی با ایشان خطاب کند که …
قد افلح المومنون … من امة محمد المعتکفون علی … ذکر الله الموذنون … فرشته … فرستد … بشارت دهد که خدا … روز جمعه …
نظر با بستان تو فرماید هر نظری هزار گناه … و روایت است از عبد الله بن عباس که چون روز جمعه در آید خدا تعالی بفرماید تا منبرها
المعمور بنهند و فرشتگان بر گرد وی در آیند جبرئیل بانگ نماز گوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند
و چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب بانگ نماز بامت محمد بخشیدم میکائیل گوید ثواب امامت با امام امت محمد بخشیدم و فرشتگان گویند ثواب نماز
با امت محمد هبه نمودیم حق تعالی فرماید شما از من سخی تر نیستید چه من اولی ترم بجود و کرم شما را گواه کردم که گناهان امت محمد را تمام بخشیدم …
شوند تا جمعه دیگر و هم از ابن عباس مرویست که در بهشت حوریست نام او لعبه مرتبت فضل او در حسن بر دیگران چون مرتبت فضل …
بر دیگر ستارگان چون روز جمعه شود حور العین بر کرسیها از در و جواهر نشینند و تسبیح و تهلیل کنند تا آنکه مرد از نماز فارغ شوند و در تسبیح
ایشان نور از زیر عرش پدید شود … که لعبه ظاهر شود هفتاد هزار … حلل او بر گرفته باشند
و هفتاد هزار از حوریان از چپ وی حلل او بر داشته و هفتاد هزار از پیش مجمرها برداشته و هفتاد هزار از پس او آیند که … او بر گرفته باشند
و بر سر او … و آواز تسبیح و تهلیل بر آید و چون از نماز عصر فارغ شوند …
جامه … و کمی که اگر اهل دنیا بحسن تو مطلع شوند از شوق تو روح از بدن ایشان مفارقت کند پس گویند یا لعبه …
کسیکه در جمیع جمع پیش از همه بمسجد رود و در عقب همه کس بیرون آید و از علما منقولست که جمعه ده نام دارد یوم الموعود بجهة قول حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و یوم الفضل و یوم البرکت و یوم الرحمت و یوم الاجابت و یوم العید و یوم العتق و یوم المزید و یوم الکرامت و یوم …
و چون ذکر باقی احادیث و اخبار در اینجا موجب اطناب میشد از اینجهة اکتفا باین نموده شد فلنرجع الی تفسیر الایات القرآن بدانکه
بیع در روز جمعه بجهة وجوب استماع خطبه و گذاردن نماز جمعه است از اینجهة بعد از فراغ از نماز رخصت بندگان داده بکسب …
هو قوله فاذا قضیت الصلوة پس چون گذارده شود نماز جمعه فانتشروا فی الارض پس پراکنده شوید در زمین بجانب …
دنیا بحاجات خود … یعنی بعد از نماز اگر خواهید در پی مهمات خود روید و ابتغوا من فضل الله و بجوئید از فضل
یعنی طلب روزی خود کنید بوسیله معاملات و گفته اند … حضور مجالس علما …
و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و قضای حوائج اهل ایمان و آنچه بدین ماند چه جستن اینها من فضل الله منوط باینها است و مستند
ایشان روایت انس است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لم یومروا بطلب شیء من الدنیا انما هو عیادة المریض و حضور الجنازة و زیارة
الاخ فی الله و قول حسن و سعید المسیب که هو طلب العلم و نزد بعضی دیگر آنست که مراد نماز تطوع است و حدیثی که از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه مرویست که الصلوة یوم الجمعة و الانتشار یوم السبت مشعر است بر آنکه مراد از آن طلب رزق باشد از وجه بیع و شری و اصرح
از این روایت عمرو بن زید است از آنحضرت علیه و علی آبائه الصلوة و السلام که فرمود من طلب منکم معیشت و در آن باب سعی مینمایم و از حق سبحانه
التماس میکنم که از او بوجه حلال بمن رساند و چه حاجت از این نماید چه حق سبحانه عباد را امر فرموده بطلب رزق در این آیه کریمه فاذا قضیت
الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله پس فرمود که هر که در خانه بنشیند و در بر خود ببندد و از خدای طلب رزق کند
وی یکی از آن سه کس خواهد بود که خدا تعالی دعای ایشان را مستجاب نمیکند گفتم یا بن رسول الله آنها چه کسانند فرمود یکی آنکه زن خود را دعا
بد کند حق سبحانه دعای او را اجابت نکند زیرا که طلاق زن در دست او است اگر خواهد او را رها کند دوم مردی که او را حقی در ذمت شخصی
باشد و بران گواه نگیرد و وی منکر آن شود و او بر او دعای بد کند در اینصورت نیز دعای او بحد اجابت نرسد بجهة آنکه ترک مامور نموده سیوم
آنکه شخصی را مال داشته باشد و از طلب … نکند و در خانه بنشیند و تمام بخورد و بعد از آن از خدا طلب روزی کند دعای وی را نیز مستجاب
نگردانند زیرا که … فرماید که فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله و اذکروا الله و یاد کنید خدا را بر احسان او و شکر نمائید بر نعمت او
و بر توفیق طاعت … کثیرا یاد کردنی بسیار … یعنی در جمیع احوال بذکر او اشتغال نمائید نه همین در وقت
نماز لعلکم تفلحون شاید شما رستگار شوید بخیر دنیا و آخرت … بجهة اقدام نمودن بصلوة جمعه و طلب روزی کردن … و اکثار
بذکر او و مشغول شدن بوجه جمعیت ظاهر و باطن و سبحانه … دنیا و آخرت … بعد از رخصت انتشار در وقت فراغ از نماز بجهة انتشار
تا بندگان همت خود را در جمیع حالات مصروف ندارند بطلب دنیا و بسبب آن از یاد خدا غافل و ذاهل نشوند و نزد بعضی مراد بذکر فکر است
و قال صلی الله علیه فکر ساعة خیر من عبادة سنة … طلب رزق …

حلاوتی با آنکه مراد ذکر او سبحانه باشد در حالت غفلت چه جای غفلت تکبیر و شهادتین [illegible] باد در حال مشوبه بسوق کما ورد عن النبی صلی الله
علیه و آله قال من ذکر الله فی السوق مخلصا عند غفلة الناس و شغلهم بما فیه کتب له الف حسنة و یغفر الله له یوم القیمة مغفرة لم یخطر علی قلب
بشر یعنی هر که باخلاص ذکر خدا کند در بازار در وقتی که مردمان غافل باشند و مشغول به بیع و شری حق تعالی هزار حسنه برو بنویسد و در
قیامت وی را بیامرزد و نوازش فرماید بر وجهی که در خاطر هیچکس خطور نکرده باشد و بباید دانست که امر با انتشار مشعر است بر آنکه سعی به نماز جمعه کسبست که او
قائم باشد بر تحصیل معیشت و در طلب رزق و بر این دلالت بر عدم وجوب نماز جمعه بر هم و اعرج و مریض و اعمی و پیر [illegible] انکر زاهل اصول [illegible]
دوام بکر واو شده است در عقب [illegible] کران از برای وجوب با آنکه واقع [illegible] صحابا قولشانی با بن ابی الحجاج جسته [illegible] ذکر اکاو سبحانه [illegible]
در حضر فرموده با تجبیر اکبر اکرام فرموده از معاملات وانتشار با اتفاق فاجب نیست و از این قبیل است قوله تعالی فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه جمعه میخواند ناگاه کاروان دحیة بن خلیفة بن فروه کلبی از شام رسید با روغن زیت و اسباب
و در آن وقت در مدینه تنگی بود و غلا و قحطی اشتداد یافته کاروا چون بسلامت بمدینه رسید طبل شادی زدند و دیر رسید نکو فندی
چون آواز طبل و دمدمه و با استماع حشانید مجلس رسید بجهت بیع طعام شتافتند بکرکرفتند و از مسجد بیرون رفته بجهت بیع شتافتند و بکار و آ
نهادند غیر از دوازده کس با حضرت رسالت صلعم و بجز انکسیکه نفس محمد بید قدرت اوست که اگر همه بیرون میرفتند وکسی در مسجد نمی‌ماند
از این وادی آتش بسوی شما روان میکشت و همه شما را میسوخت مقارن اینحال این آیه نازل گشت وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی
کاروان تاجران را أَوْ لَهْوًا یا لهو و لعبی که طبل زدن است و در شنیدن هم گوش فرا دهند یعنی واقف شوند با آواز طبل و دف زدن که بجهت کاروان رسید
انْفَضُّوا إِلَيْهَا منفرق شوند از مجلس و بروند بسوی آن تجارت وَتَرَكُوكَ قَائِمًا و بگذارند ترا ایستاده در حالتی که ایستاده بر منبر و نزد جابر بن عبد الله مراد بلهو مزا
و دف است و قول ابن عباس و دیگر روایت دیگر واقع شده از مقاتلین یعنی سلیمان و مقاتل ابن قتاده و آنست که روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه
بود که دحیة خلیفه کلبی که بتجارت شام رفته بود بمدینه رسید و کوچ بنی عوف و بنی خزرج و از این ایشان نیک مبادی بر دست رسید و هر نوبت که دحیه [illegible] اکثر
انواع طعام از گندم و جو و آرد و برنج و روغن و غیره بیاورد و در احجار الزیت که موضعی بود در بازار مدینه فرود آمد و آنجا آغاز طبل زدن کردندی
تا مردم خبردار شده بخرید آن مشغول و متوجه شوند و هرگاه کاهل مدینه برآمدن اطلاع یافتندی همه استقبال او میرفتندی و در این روز که او رسید
طبل زدند و کوفتند و مردمان آواز طبل شنیدند از مسجد بیرون دویدند بغیر از دوازده کس کسی دیگر در مسجد نماند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
اینحال مشاهده نمود فرمود لولا هؤلاء لسومت لهم الحجارة من السماء اگر اینجماعت نیز رفته بودندی سنگها بر سر ایشان از آسمان باریدی و در
هالک شدندی پس حق سبحانه این آیه فرو فرستاد و ابن عباس منقول است که در مسجد باقی نماند مگر هشت کس و ابن کیسان گفته دوازده
کس بودند و جابر بن عبد الله روایت کند که مردم که در بنده من یکی از ایشان بودم و از قتاده نقلست که سه بار از ایشان در آن مصادف شده
بودند که روز جمعه بدانکه لهو در اصل لغت هر چیزیست که مکلف را از ذکر خدا باز دارد و در این مقام مراد طبل است و قیل نسبه با صاص با سنّ طعام
و اقران تجارت بر ضمیر بجهت آنست که بعضی از ایشان بجهت سماع طبل و دف بیرون رفتند نه بقصد ابتیاع و با ساماع بجهت آنکه هرگاه انفضاض
مختلف بتجارت با آنکه محتاج الیه و منتفع به است مذموم باشد پس بجانب لهو اولی بلهو خواهند بود و بعضی گفته‌اند که تقدیر اینست که اذا راوا تجارة
انفضوا الیها و اذا راوا لهوا انفضوا الیه پس احدهما محذوف باشد بجهت دلالت آن یکی بر دیگری و مراد بقوله قائما خطبه است چنانکه از سنت
و نزد جماعتی در وقت نماز اولی اصح و اشهر است پس ابن الحال باشد بر اشتراط قیام در خطبه و عدم جواز قعود در آن الحسن و ابن قول شافعیست و صحابه
ما و ابوحنیفه قیام را واجب نمیدانند و قول اول صحیح است بجهت دلالت آیه بر آن و بجهت روایت جابر بن سمره که ما دیدیم رسول الله خطبه کرده و
قائم هم حدیث انه خطب و هو جالس فکذب فقد ابن مسعود هم گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاده خطبه میخواند و گفتند نیز ترکوک قائما و نیز
که دلالت صریح دارد بر قیام اصحاب در خطبه و معرکه ابن وهب صادق علیه السلام روایت کرده که اول کسیکه خطبه نشسته خواند معویه بود که بجهت درد زانو نمود
[illegible] و نشسته خطبه خواند بعد از آن مخضر تکبیر پیغمبر که خطبه میخواند در میان خطبتین می‌نشست تا بینهما فاصل باشد و در آن جلوس سنجن
منکر و بنابر آنکه قیام نیز عادت باشد ممکن است که روایت [illegible] بر آنکه جماعت شرط جمعه است و ابتدای نماز نیز است امام [illegible]
نماز پس اگر بعد از انعقاد نماز و تحریمه مأموم متفرق شوند نماز امام باطل نشود و این احد اقوال شافعیست و موافق مذهب ما و ابوحنیفه گفته که
اگر انفضاض جماعت بعد از تمام تکبیر گفتن امام نماز جمعه تمام کند و الا بظهر نقل کند و قول اول حق است بجهت انعقاد صلوة در ابتدا تمام آن
ان واجب باشد بسبب تحقق شرط وجوب و انتفای اشتراط استدامت و دیگر آنکه انتقال ان بظهر موجب بطلان جمعه است که منافی آیه لا تبطلوا اعمالکم
و بعد از مدت اهل اسلام بانفضاض از نزد سید انام زجر بلیغ و آیه است بثبات قدم در طاعت و عبادت که منتج دخول است در دار السلام بقوله
قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگو ای محمد آنچه نزد خدا است از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله خَيْرٌ بهتر است
مِنَ اللَّهْوِ از استماع طبل وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق و مخلد است و منافع معاملات متوهم و فانی تقدیم
تجارت بر لهو در اول بجهت مرتبیست در خبریت حقیقت و معنی آنست که آنچه در نزد خداست بهتر است شما را از لهو بلکه بهتر است از تجارتی که نابد
منتفع میشوید از آن فایده میکیرید وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست پس روزی بهمه شما خواهد رسانید
اگرچه بجهت مشغول شدن شما باستماع خطبه و نماز جمعه در طلب روزی تردید و چون حال این نیست پس توکل بر او کنید و روزی از او طلبید نه با آنکه
در مظان مشغول شدن بیع شوید زیرا که آن بیع شما را نفعی نرساند و وقتی که احتیاج نداشته باشید بشما
کند و در روزی که محتاج شد بهیچ چیز شما را بشتابد و در زمان ادره آنکه یکی از خلفا بعضی از اهلولایت گفت میخواهی که تا ترا روزی کرده و مغز مکثم بجهان

ارشا

مقاتل

نزد

و جهلی فادع الی الثوی و اند غلغه و در استراحت بانی هاون جواد کجینن کرد می اگرچه جز مانع بنا مکن قد انکه بونداری که مرحد مینباید
دوم نشانی که مرا کی باید سوم معلوم نداری که مرا چند بار بحق تعالی فاروق نیست بهمه مید اند و از روی حکمت کاملا بتن مزید مکو که
انگیشان را بود من غضبکی وان وظیفه از من باز دارند و حق تعالی تسبیحا ده روی دامن باز نکرد سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ مدنیست بالاجماع
امنه و یاز ده آیتست ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره المنافقین بخواند از نفاق بری بود و از شر منافقان ایمن
گردد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره جمعه نمود باینا و علامت نفاق است از ترک نبی در وقت بیان [illegible] ... فرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ
الْمُنَافِقُونَ سبب نزول این سوره آن بود که در لشکر پیغمبر از جهت بنو المصطلق اتفاق کرد نابر جنگ حضرت رسالتپناه و پیشوای ایشان حارث بن ابی
ضرار بود به جویریه که زوجه پیغمبر بود چون خبر با آنحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون رفت در جنگ با غدیر قریب بساحل ابحر رسیدند که نزدیک
میاه ایشان بود با ایشان رسیدند بعد از مقاتله کردند و بعضی از ایشان کشته شدند و بر جمعی ظفر یافته برده دادند مسلمانان و اطفال ایشان را اسیر کردند
و اموال ایشان غنیمت گرفتند و نیز از انصار از قبیله عباد بن صامت را بخطا بزدند بجهت آنکه از جمله کفار دانسته و مجروح شد و میان ایشان نزاع
واقع شد و داستانی انگفتگو اجیر عمر خطاب که نام او جهجاه بن سعید بود از بنی الغفار با شیری از ایشان مکشید چون بر اب رسید جهجاه بود بابا ستانی
جهنی که حلیف عمرو بن عوف از خروج او را نزاع بقتال منجر شد جهنی او را بکشید با معشر الانصار و جهجاه فریاد برآورد که یا معشر
المهاجرین مرد بفقیر از مهاجرین که جعال نام داشت با غانت جهجاه آمد عبد الله بن ابی منافق چون او را بدید که بجانب جهجاه آمد بر سبیل استهزاء
گفت آمدی قهنا انک تو اینجانب دو غضب بالحواد که چه چیزانست که مانع جعال من میشود پس جعال در شتم عبد الله گفت عبد الله گفت صبر کن تا بدید
دمی که منکر از جعال باشد کسباد نیز نباید خصومت و نزاع چه لیست و نزد عبد الله جماعتی از قوم او نشسته بودند که از جمله ایشان زید بن ارقم بود
با ایشان گفت اینهمه از شما شد که مثل این کسان را در بلاد خود جای داده اید و مال‌ها بخود داده اید و ایشان را قسمت کرده اید بجهت این بادرد مقام مکابره برآمدند
لاف برابر میزنند اگر فضله طعام خود با این نوع کسان نمیدادید امروز قوت این نبود که با ما خصومت کنند و همه تعبیه و تمرد اخود ملحق میشدند
و بلکه کس از ایشان در دیار ما نمیماند پس گفت والله ما مثلنا و مثل هؤلاء الا کما قال القائل سمن کلبک یاکلک بخدا سوگند که مثل ما و ایشان
الا اینچنین قابلی گفت که فربه کن سگ خود را تا ترا بخورد اما والله لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل بخدا سوگند که اگر بمدینه مراجعت کنیم
عزیز ما ذلیل را یعنی ایشان را از مدینه بیرون کنند مراد او بالاعز نفس خبیث خود بوده و مراد با ذل نفس طیبه حضرت رسالت زید بن ارقم تا اینسخن
در غضب شد و حمیت دینی از غضب در نهاد او مشتعل شد و گفت انت لذلیل القلیل المبغض فی قومک و محمد فی عز من الرحمن و
مودة من المسلمین و الله لا احبک بعد کلامک هذا تویی خوار و بیمقدار و در میان قوم خود مقهور و مبغوض و پیغمبر اعتبار و محمد در عزت
و از جهت ادخال و سبحان او در موده و دوستی از طرف مسلمانان بخدا که من بعد از این ترا دوست نداشته باشد ابن ابی گفت انما کنت العب معه
بازی کرم بازی میکردم پس زید بن ارقم بحضرت رسالت آمد و آنچه از ابن ابی گذشته بود معروض داشت عمر حاضر بود گفت یا رسول الله
مرها تا گردن این منافق بزنم پیغمبر فرمود که کشش را و آن نیست زیرا که جمعی کثیر بوی جان نسبت اند و دیگر آنکه مردمان گویند که محمد اصحاب خود را میکشد
پس بجهت تسکین فتنه در ذکر منگاه روی بکوچ کردن امر فرمود و کسی را بطلب ابن ابی فرستاد و او را حاضر کرد و فرمود که این سخنان تو گفته گفت والله الذی
انزل علیک الکتاب ما قلت شیئا من ذلک قطعوا انه لکاذب بحق آن خدائی که قرآن بر تو نازل کرده است که من هرگز این گفتم و زید دروغ
میگوید جماعتی از انصار گفتند که یا رسول الله عبد الله سید و شریف قوم است و مرد بی‌غایت و لغات کودکی در حق وی قبول مفرمای
ممکن که سخن او فهم نکرده باشد و سبک نشنیده و غلط بعرض رسانیده باشد رسول عذر او را قبول کرد و این سخن در میان انصار منتشر
شد و همه زید را ملامت کردند پس از این سخن پریشان شد و پشیمان گشت پس مردم از آنجا کوچ کردند و اسید حضیر بر رسول آمد و رسم
تحیت بجا آورده گفت یا رسول الله سبب چیست که در وقت منکر ما کوچ کرده گفت یا اسید او ما بلغک ما قال صاحبکم
زعم انه ان رجع الی المدینة اخرج الاعز منها الاذل ای اسید یا نشنیدی آنچه صاحب شما گفته است که چون بمدینه رسد عزیز ذلیل را بدر
کند گفت یا رسول الله عزیز تویی و ذلیل او است و اگر خواهی ویرا اخراج کنی پس گفت یا سید الانبیا با وی مدارا فرمای و الله در آنوقت که
تو بمدینه تشریف آوردی قوم وی برای او تاجی مکلل مرتب ساخته بر سری نهند و او را بنشستن و پیشوا خود سازند چون تو آمدی آن کار در بکر
کون شد و اعتقاد او اینست که تو امارت و ریاست و ملک گرفته و مانع پادشاهی او شده پسر وی عبد الله حمد الله ابن ابی پیش رسول آمد و گفت
یا رسول الله همه بنی خزرج میدانند که هیچکس عبد الله را از مرد و مستوران ندارد با مادر و پدر من و اگر او را از دخل نداند اگر در کشتن
[illegible] فرمای تا من او را بکشم و من میترسم که اگر بکسی دیگر امر فرمایی آن را بکشد من تا ب آوردن آن ندارم که نظر در روی او کنم و نفس اماره مرا بر آن
دارد که انتقام پدر از او بکشم پس بجهت آنکه مؤمنی را برای کافری کشته باشم و فتور و فتوی در ایمان من پیدا شود و مستوجب آتش دوزخ کردم
رسول فرمود که برو و با او مدارا و مواسات نمای و ما دام که با ما باشد در حق وی نیکویی کن و دقیقه از حرمت داری وی فرو مگذار القصه
از آنجا کوچ کردند از روز و ز آن شب را همه رفتند تا بر روز دیگر در وقت چاشت که آفتاب گرم شد همه بر زمین کو فتند و امد اند که بجهت
ماندگی و کوفت راه فی الحال بخواب رفتند و سبب این تعجیل مشغول ساختن ایشان بود تا حدیث عبد الله ابی در بیان ایشان مذکور نشود پس بعد از
نماز از آنجا کوچ کردند و تا سحر بیفعاد سیر نمودند و موضع بقیع بر کنار آب حجاز فرود آمدند چون بار نهادند باد
سخت بر خاست که همه از آن خائف شدند رسول فرمود که مترسید که این باد از برای مرگ یکی از کافران است که در مدینه یکی از کافران وفات

ابتان

مثل

دوستی

از مسلمانان

...رسول الله فرمود که رفاعه و او یکی از منافقان بود و از دوستان یهود و او پشت پناه ایشان و او در نهایت نفاق و شقاق بود بعض...
...که خبر مهد شد که در مدینه چه حادثه واقع شده و خبر نشر کشیده بودند که در آن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد
...علیه فضل من الصلوات ... موضع اشتر را بود ... پس ... که من ... کم ...
...موضع شتر را بر ایشان نمود پس گفتند یا رسول الله ...
...چنانکه حضرت فرموده بود ... عسکر ... منافقان ...
...و چون ... مدینه شدند تا بوث رفاعه ... بنی قینقاع ...
...صلی الله علیه و آله ... توقف نمود تا ...

[illegible]

تو نبوت آیه و لله العزة جمیعا که عزت رسول و مؤمنان از او سبحانه بعطا بوده پس فی الحقیقة جمیع عزت از جناب احدیت است و منتهی عزت بجناب
ذات او است نه غیر و روایتست که مردی حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما گفت که مرا گمان آن بود که کبر و تیه در تو هست فرمود که این کبر نیست
بلکه عزت است پس این آیه تلاوت فرمود و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که مؤمن را کفایت که من مثلی و رب العرش معبودی مانند من کیست که او را
عرش معبود ملتست و من مثلی و اسلی و مثل من کیست که نو بر وی کار نمی و بعضی گفته اند که عزت خدا بود و لا تبعث که هنالک لولا تعلمه نحو و عزت رسول
بکفایت کما قال کفیناک المستهزئین و عزت مؤمنان بعلو و نعمت که و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین **وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ** و لکن منافقان از فرط ضلالت
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و در نمی یابند حقیقت عزت و حقیقت را بجهت فرط ضلالت و جهالت مظنة آنست که عزت مر ایشانراست و بعد از بیان
احوال منافقان خطاب با اهل ایمان کرده میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانیکه ایمان آورده اید **لَا تُلْهِكُمْ** باید که مشغول نکرداند شما را **أَمْوَالُكُمْ**
مالهای شما **وَلَا أَوْلَادُكُمْ** و نه فرزندان شما **عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ** از یاد کردن حق که آن صلوة خمسه است یا جمیع فرایض یا اطاعت یا جهاد یا شکر نعما و صبر
بر بلا و رضا بقضا علی اختلاف الاقوال چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب باشد و همه اشیا مراد بر آن اشیا است نه مشغول شدن بآن
و تصرف در آن و سعی در تدبیر آن و تلذذ و استمتاع بمنافع آن و تمامی به طلب آن و از سرور شدن بلقای اولاد و شفقت نمودن بر ایشان و غیر آن که
موجب آن و نوبه بخیر مصلحت آن باشد از تمامی اشتغال و بجهت آن نازمانده اند ما بر آن تخمین منتهی تو اولاد را آنها که تو نهی یا بر هر دو حیات که ظاهر ایشنست
بجهة مباحاتست و لهذا اقل **وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ** و هر که مشغول شدند باموال و فرزندان از ذکر خدا باز مانند **فَأُولٰئِكَ** پس آن گروه **هُمُ الْخَاسِرُونَ**
ایشانند زیانکاران که عظیم را بحقیر فانی فروختند **وَأَنْفِقُوا** و نفقه کنید در راه خدا **مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ** بعضی از آنچه روزی دادیم شما را از
زکوة و سایر حقوق واجبه **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ** پیش از آنکه بیاید **أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ** یکی از شما را اسباب و علامات مرگ **فَيَقُولُ** پس گوید از انکه
که بر ترک مشغول باشد از روی تاسف و تحسر که بعد **رَبِّ** ای پروردگار من **لَوْلَا أَخَّرْتَنِي** چرا تاخیر نکردی و مهلت ندادی مرا یعنی مرا تاخیر کن
إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی نزدیک یعنی زمانی اندک که در آن اخراج حقوق توانم کرد **فَأَصَّدَّقَ** پس در آن زمان تصدق کنم و سایر حقوق واجبه از مال خود
ادا نمایم **وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ** و باشم از شایستگان تدارک ما فرط در آن نموده اند نماز از کسی که جهتی نیست که مقطوع فیه عطف و مابعد فکان
فان آخرتنی اصدق و اکن و از ابن عباس مرویست که این آیه در حق مانعان زکوة نازل شده و بعد از آن فرمود که تصدقوا قبل ان ینزل علیکم سلطان
الموت فلا یقبل توبة و لا ینفع عمل تصدق کنید پیش از آنکه سلطان مرگ بر شما نازل شود پس آن زمان توبه مقبول نباشد و هیچ عملی نفع ندهد همچنین از او منقولست که ما
یمنع احدکم اذا کان له مال ان یزکی و اذا اطاق الحج ان یحج من قبل ان یاتیه الموت فیسال ربه الکرة فلا یعطاها چه باز میدارد یکی از شما
که چون مال داشته زکوة بدهد و چون استطاعت حج داشته باشد حج کند پیش از آنکه مرگ بدو رسد پس از خدا طلب رجوع کند بدنیا و او را بازگردانند و این آیه
او را قبول نکند و ضحاک و عطیه نیز از او روایت کنند که ما من احد یموت و کان له مال فلم یؤد زکوته و اطاق الحج فلم یحج الا سال الرجعة عند الموت قالوا یا ابن
عباس اتق الله فانما یسئل هذا الکافر یسئل الرجعة فقال انا اقرء علیکم قرآنا ثم قرأ هذه الآیة الی قوله من الصالحین فقال الصلاح هنا الحج یعنی هیچ کس نیست
که او را مالی باشد پس زکوة ندهد و طاقت حج داشته باشد و حج نکند الا آنکه در وقت موت سؤال رجعت کند بدنیا گفتند یا ابن عباس از خدا بترس چه اینسؤال
کافر است که سؤال رجعت کند فرمود که بر شما قرآن خوانم پس این آیه را تلاوت فرمود تا بقوله من الصالحین و بعد از آن گفت که صلاح یعنی
حج است و ابن بابویه از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت نموده و عکرمه نیز گفته که این آیه در اهل القبلة نازل شده و از حسن نیز روایتست که هیچ کس نیست
که زکوة نداده باشد و روزه نداشته باشد و حج نکرده باشد الا که در وقت مرگ طلب مراجعت کند پس حضرت عزت بیان فرمود
عدم مراجعت میفرماید که **وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ** و هرگز خدای تاخیر نکند **نَفْسًا** هیچ نفسی را از مرگ **إِذَا جَاءَ** چون بیاید **أَجَلُهَا** وقت آن
چه حکمت او سبحانه مقتضی آنست که چون عمر بآخر رسد چیزی بر آن نیفزاید و از آن کم نکند **وَاللّٰهُ خَبِيرٌ** و خدا دانا است **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید
و حفص بخطاب خوانده یعنی بآنچه میکنید شما از خیر و شر پس مجازی میفرماید شما را خلاصه معنی آنست که چون شما دانستید که موت از وقت خود متاخر
نشود و لا محاله واقع خواهد شد و خدا بعملهای شما مطلع است و شما را جزا خواهد داد پس هر چند زودتر مسارعت نمائید بیرون آمدن از عهده واجبات
و مستعد شدن بمثوبات بهتر است و از علما منقولست که لیس فی القرآن آیة اعظم من هذه الآیة یعنی عظیمتر آیتیکه زاجر
باشد از تقصیر در حقوق الله این آیتست **سُورَةُ التَّغَابُنِ** مدنیه و قبل ابن عباس مکیة غیر از سه آیه آخر که در مدینه نازل شده و مجموع هیجده آیه
باجماع از ابی بن کعب و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سوره تغابن بخواند از مرگ مفاجات ایمن شود و ابن ابی العلا از ابو عبد الله نقل کرده
که هر که سوره تغابن در فریضه بخواند روز قیامت این سوره شافع او شود و گواه عادل باشد بر او الحکم که بکشیانه شهادت او داده باشد و او را مفارقت
نکند تا به بهشت در آورد بیاید دانست که در آخر سوره منافقون تمام بطلب حق در معصیت افتتاح این سوره کرده بیان حال مطیع و عاصی
بقوله **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ**
يُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی میستاید کی مناسب میکند خدا را **مَا فِي السَّمٰوَاتِ** آنچه در آسمانهاست از ذوات و **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است
از جهت بیان تسبیح مکلفان بقولست و تسبیح غیر ایشان بدلالت حال ذات ایشان بر کمال قدرت و علم و امتنان او سبحانه **لَهُ الْمُلْكُ** مر او راست بتنهائی
چه خالق او و موجد و مبقی آن او است **وَلَهُ الْحَمْدُ** و مر او است ستایش زیرا که نعمت غیر نیز عطیه او است افراد ملک و حمد بکر بجهة اختصاص
است بر هر دو او سبحانه بحسب حقیقت زیرا که او است مبدع جمیع اشیا و مربی همه ممکنات و اصول جمیع نعم و فروع آن از فیض عمیم او است و ملکیت غیر او
و انتساب نعمت از جانب غیر او و حمد غیر او باعتبار جریان نعم او سبحانه است **وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و او بر همه چیزها تواناست از
ابداع معدوم و افنای موجود و تغییر و تبدیل آنها بر وفق حکمت و مقتضای مصلحت چه نسبت ذات او بهمه اشیا التوسه است **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ** او آنکسیست
که بیافرید شما را و او عالم بوجود و بود **فَمِنْكُمْ كَافِرٌ** پس بعضی از شما کافر بنده اند بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان و جمعی منکر تو حید و منکران
وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و بعضی از شما باور دارندگان اند که او را بخالقیت و بیکتائی و اوصاف کمال یا بعضی از شما کافرند در باطن و مؤمن در ظاهر چون منافقان
یا بعکس چون عمار یاسر و امثال آن یا کافرند بخدا و مؤمن بکواکب چون انواء اهل نجوم یا بعکس و اولی حمل آیه است بر ظاهر خود پس معنی آن باشد که متکلم
قسم اند بعضی متصف اند بصفت کفر علی جمیع انواعه و بعضی متسم بسمت ایمان و تقدیم کفر بر ایمان باعتبار اغلبیت و اکثریت است خلاصه کلام آنست که خدا
آنکسیست که بر شما تفضل نموده اصل نعم خود را که آن خلق و ایجاد است در نعم و بجهل بر شما واجب است که بنظر صحیح تفکر کنید در معرفت
و همه بندگان مطیع او شوید و شاکر نعمتها او پس بعضی از شما تفکر در آن نکرده در دریای کفر و کفران غوطه خورده اید و بعضی بیمن تفکر نشسته
بوسیله مبادی آن نتایج انظار صائبه خود را با ساحل معرفت کشیده اید **وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ** و خدا بآنچه میکنید **بَصِيرٌ** بیناست پس موافق اعمال با شما معامله
خواهد کرد و مخفی نیست در آنکه ظاهر آیه مبطل مذهب مجبره است چه نسبت فعل کفر و ایمان و موجد آن بنده کانند بجهة استنان بایشان
از قبیل آیه و الله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه که است ناشی باشان کرده و اصلا دلالت ندارد بر آنکه او سبحانه خالق آن باشد پس
پس حمل آیه بر خلاف ظاهر کردن و موافق مذهب جبر کردن با اینکه عین مکابره و محض عناد است و اگر بر فرض جابز است که حق سبحانه خالق کفر و قبایح باشد
باید که او ذاتا باشد که بعث رسل کند بر آنکه عباد را از کفر و ضلال منع فرماید و در فوقان معجزات ظاهر شد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و دیگر
آنکه اگر او سبحانه کفر و قبایح را در بنده ایجاد کرده باشد لازم آید که فایده بعثت منتفی شود و امر و نهی صحیح نباشد و از مصرحست آنکه حق سبحانه بنده را بر فطرت
اسلام خلق فرموده قوله سبحانه فطرت الله التی فطر الناس علیها و نیز حضرت رسالت فرموده کل مولود یولد علی الفطرة فانما ابواه یهودانه و ینصرانه
و در حدیث دیگر وارد شده که حق سبحانه گفته خلقت عبادی کلهم حنفاء بر هر بندگان خود را مسلمان آفریدم و غیر آن از اخبار در این باب **خَلَقَ السَّمٰوَاتِ**
وَالْأَرْضَ بیافرید او سبحانه آسمانها و زمینها را **بِالْحَقِّ** براستی یعنی بحکمت بالغه و اغراض صحیحه باطل و ما لا طائل یا بکلمه کن یا بر ایجاب حق چه نهاد
و حدانیت و آثار خالقیت و غالبیت و قادریت حضرت عزت پس مظهر حق باشد **وَصَوَّرَكُمْ** و تصویر کرد شما را **فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ**
پس نیکو کرد ایند صورتهای شما را باشد فامت راست و غلیظ خلقت تا شکر گویید این نعمت را و ذا بر حسن صورت انسان آنچه هیچکس از آدمیان تمنا نمیکند که صورت
او مثل صورت حیوان دیگر باشد و اگر حیوان نیکو تر از انسان بودی تمنای آن کردی که بصورت آن حیوان باشد و بعضی گفته اند که حسن صورت در حیثیت حکمت
و قبول عقل و قبول طبع نیز که بعضی از انسان بر صورتی واقع نشده اند که مقبول طبع باشند و نزد جماعت در دیگر آنست که حسن صورت قبول طبع احسن مبنا
از مفهوم حسن صور هست پس این قول لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم است تسویه خلق بمعنی بعضی تمام عارض است و غیر معتدله و صاحب
کشاف آورده که چون صور بر طبق معانی نیست در آنکه بر طبقات و مراتب و اعتدال انتظام بعضی صورت تمام آمده موجب مباحات شود از شوکه الله
تا خاصیت ترکیب حسن عبارت از اعتدال تناسب اجزا که نعمتی تا احسن واقع شده و لهذا اگر کسی در حسن صورتی تعجب نماید مقصود میکند که آن حسن
حسن است و چون املح و احسن از هشاکر داده اند صورت او را مستقل مشتهی و طبع و میل میکند که نظر در آن کند و حکما گفته اند کریشا الا فاید لها الحال
و الکمال و امام قشیری نیز این وجه تفسیر کرده که ظاهر شما را ابدان است که تمام دنیا و باطن شما را محلی کرد ایند بجمال قرب و نزد محققان حقیقت
انسان که او را انفس و قوا کاینات است که با خلاصه خصائص مبدع است و اختصاص تحشید تا نمودار جمیع موجودات علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی
باشد فتبارک الله احسن الخالقین پس بجهة تهدید عباد بر کفران نعمت حسن خلق میفرماید که **وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ** و بسوی او است بازگشت همه در روز قیامت
پس کسانیکه بر نعمت خلقت و حسن صورت شاکر بند مجازات خواهند داد و جماعتی که کفران نموده اند بجزا خواهند رسید **يَعْلَمُ** میداند بعلم کامل خود
مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات **وَالْأَرْضِ** و آنچه در زمینست از انواع مخترعات **وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ** و میداند آنچه
پنهان میدارید از یکدیگر **وَمَا تُعْلِنُونَ** و آنچه آشکارا میکنید **وَاللّٰهُ عَلِيمٌ** و خدا دانا است **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بآنچه در سینهای شما است از
از خواطر و افکار یعنی عالمست بجمیع معلومات بعلم کلی و جزئی چه نسبت مقتضی علم او بما سوی علی السویه است و ما اخفی اسرار است که اسرار بدو معانی
مبتنی است از اشیا و اخفا اتم از آنست و بباید دانست که تقدیم قدرت بر علم بجهة آنست که دلالت مخلوقات بر قدرت او سبحانه اولی است از دلالت بر علم او
با آنچه در آفاق و انفس از احکام و محکمی نیست در آنکه حق سبحانه در آیات فی هذه الآیة فرموده بعلم خود بآنچه در آسمان و زمین است بعد از آن بعالم بودن بآنچه نهان
و آشکارا بندگان است و بعد از آن بعالم بودن بخفایای صدور که هیچ چیز از کلیات و جزئیات بر او مخفی نیست پس حق و فی آنست که در جمیع حال
از او ترسان باشند و هیچ چیزی که مخالف رضای او باشد بر انسان نیاید و تکرار علم در آن در معنی تکرار وعید است و ما بعد قوله فمنکم کافر و منکم مؤمن تا
در معنی وعید بر کفر و بر انکه در حق خالق عصیان نمایند و شکر نعمت او بجای نیارند مخلوق اعظم نعم از خلق عباد و کفر اعظم کفر است در عباد
خدا و نیز بسبیل وعید میفرماید که **أَلَمْ يَأْتِكُمْ** آیا نیامد بشما ای کفار مکه **نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا** خبر آنانکه کافر شدند **مِنْ قَبْلُ** پیش از شما چون اولاد
قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن **فَذَاقُوا** پس چشیدند **وَبَالَ أَمْرِهِمْ** عقوبت کار خود را یعنی ثمره کردار خود را در دنیا از غرق و ریح صرصر و صیحه
و عذاب یوم الظلة و طمس و مثل آن **وَلَهُمْ** و مر ایشانراست در آخرت **عَذَابٌ أَلِيمٌ** عذابی دردناک و وبال اصل و بالثقل است و وبیل که بمعنی طعام است که بر معده ثقیل
باشد و وابل که بمعنی باران ثقیل القطر است از این مشتق است و بعد از ذکر عذاب بیان علت آن میکند تا نوهم آن نشود که آن ونال العقاب مر ایشانرا بسبیل ظلم بود
و میگوید که **ذٰلِكَ** این وبال در دنیا و عذاب عقبی مر ایشانرا **بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ** بسبب آنست که بود که آمدند بایشان **رُسُلُهُمْ** پیغمبران فرستاده
شده بر ایشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتهای روشن و معجزهای هویدا **فَقَالُوا** پس گفتند ایشان از روی تعجب **أَبَشَرٌ** آیا آدمیانی مثل ما **يَهْدُونَنَا** راه
نمایند ما را بجهت انکار رسالت ایشان آنکه حق سبحانه و تعالی رسولان فرستاده و استنکار آن نکردند تابع او شوند چه دانستند که اگر رسول فرشته میبود لابد بصورت
ایشان می بود و نتیجه ای نداشت و در کفر وادعی علیه قوله و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و اطلاق بشر بر جمع بجهة آنست که اسم جنس است **فَكَفَرُوا** پس کافر شدند به رسولان

وَتَوَلَّوْا و روی بگردانیدند از دعوت ایشان و تکذیب و تولی [illegible] واستغنى الله و بی‌نیاز شد خدا از ایمان
و طاعت ایشان [illegible] که ظاهر شد از ایشان [illegible] و سبحانه [illegible] با وجود کمال [illegible]
مراد [illegible] که استغنا او [illegible] تولی ایشان [illegible] بس تکلیف ایشان با ایمان [illegible]
وَاللهُ غَنِيٌّ و خدای بی‌نیاز است از عبادت [illegible] حَمِيدٌ ستوده [illegible]
و بیان سبب عقوبت کافران [illegible] زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا [illegible]
میباشد [illegible] کلام چنین بوده که [illegible] لن یبعثوا یعنی دعوی علم میکنند [illegible]
[illegible] قُلْ بگو ای محمد [illegible] بَلَى [illegible] وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ سوگند به پروردگار من [illegible]
مبعوث کرده شوید در روز قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بانچه کرده‌اید [illegible]
شما کنید [illegible] وَذَلِكَ [illegible] عَلَى اللهِ يَسِيرٌ [illegible]
[illegible] فَآمِنُوا بِاللهِ [illegible] وَرَسُولِهِ [illegible] محمد است صلی الله علیه
و آله وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ [illegible]
شما [illegible] خَبِيرٌ [illegible] وقوله يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ متعلق است بقوله لتنبؤن [illegible]
[illegible]
[illegible] لِيَوْمِ الْجَمْعِ [illegible]
[illegible]
[illegible] يَوْمُ التَّغَابُنِ [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible] یوم التغابن [illegible]
يدخل الجنة [illegible] من النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذلك [illegible]
[illegible] وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ [illegible] وَيَعْمَلْ صَالِحًا [illegible]
[illegible] يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ [illegible] وَيُدْخِلْهُ [illegible] جَنَّاتٍ تَجْرِي [illegible]
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ [illegible] خَالِدِينَ فِيهَا [illegible] أَبَدًا [illegible]
ذَلِكَ [illegible] الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] صلی الله علیه و آله وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا [illegible]
[illegible] أُولَئِكَ [illegible] أَصْحَابُ النَّارِ [illegible]
فِيهَا [illegible] وَبِئْسَ الْمَصِيرُ [illegible]
[illegible] مَا أَصَابَ [illegible] مِنْ مُصِيبَةٍ [illegible] إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا باذن الله [illegible]

که لا یخلف [illegible] با آنکه [illegible] وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ
[illegible] يَهْدِ قَلْبَهُ [illegible]
[illegible]
[illegible] بقول انا لله وانا اليه راجعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَأَطِيعُوا اللهَ [illegible]
[illegible] وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ [illegible]
[illegible] فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ [illegible]
[illegible] فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا [illegible] الْبَلَاغُ الْمُبِينُ [illegible]
[illegible] اللهُ [illegible] لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ [illegible]
وَعَلَى اللهِ [illegible] فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا [illegible]
إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ [illegible] وَأَوْلَادِكُمْ [illegible]
[illegible] عَدُوًّا لَكُمْ [illegible] فَاحْذَرُوهُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَإِنْ تَعْفُوا [illegible] وَتَصْفَحُوا [illegible] وَتَغْفِرُوا [illegible]
[illegible] فَإِنَّ اللهَ [illegible] غَفُورٌ رَحِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عوف بن مالک اشجعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ [illegible] وَأَوْلَادُكُمْ [illegible] فِتْنَةٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللهُ عِنْدَهُ [illegible]
[illegible] أَجْرٌ عَظِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسن و حسین [illegible]
صلی الله علیهما [illegible]
[illegible] انما اموالکم واولادکم فتنة [illegible]
فلم اصبر حتی قطعت حدیثی [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

نکوید اللهم انی اعوذ بک من الفتنه زیرا که هیچ کس نیست که او رجوعی باهل و مال و ولد ندارد و انها مشتمل بر فتنه اند ولیکن بکوید که اللهم انی اعوذ بک من مضلات الفتن و بعضی تخصیص این میکنند باینکه هر گاه قصد جهاد و مهاجرت کنید باید که اموال و اولاد شما را در فتنه نیفکنند و محبت ایشان شما را از ان باز ندارد **فاتقوا الله** پس بپرهیزید از عذاب خدای تعالی و بپرهیزید از موجبات عقاب او **ما استطعتم** ای جد استطاعت شما باشید یعنی بذل جهد و طاقت خود کنید در اتقا و خشیت حضرت عزت تا اتقا امتثال امر گردد و اجتناب انچه باعث لهیبت است و در واتقوا الله حق تقاته زیرا که مر بک را زابها مستلزم نرخ جمیع مشاغل پس هر که از جمیع محارم بر کنار است از عقاب الهی و عتاب پادشاهی رستگار است لا کالاخذ کل مبین منضم است که تکلیف لازم بنده نمیشود مکر بقدر طاقت و امری که حق سبحانه و تعالی بنده را بان مامور میسازد نا چار مشروط باشد باستطاعت پس کریمه واتقوا الله حق تقاته مشروط خواهد بود بقدر طاقت و از قتاده مرویست که این ایه ناسخ واتقوا الله حق تقاته است و قتاده در رخصت اتقائی که موقوف بر طاقت باشد حق است که ناسخ نباشد بلکه مبین است یا مکاعمل باشد **واسمعوا** و بشنوید مواعظ خدا را **واطیعوا** و فرمان برید اوامر او را **وانفقوا** و نفقه کنید اموال خود را در وجوه بر و قوله **خیرا** مفعول فعل محذوف ای افعلوا یا ایتوا خیرا یعنی بکنید یا بیارید کاری را که بهتر از افعال و نیکوتر از اعمال و منهیات بود یا صفت مصدر محذوف باشد یعنی انفاقا خیرا یعنی انفاق کنید انفاقی نیکو یعنی خالصا و مخلصا لله یا انکه خبر کان مقدر باشد جواب اوامر مذکوره یعنی مرتکب این امور مذکوره شوید که ان بهتر بود مر شما را و محتمل است که خیر بمعنی مال باشد هم چنانکه در قوله تعالی ان ترک خیرا الوصیة و بنا بر این مفعول به انفقوا باشد یعنی انفاق کنید مال خود را **لانفسکم** برای نفسهای خود و منفعت این اعمال بنفس شما راجع خواهد شد که ان درجات عالیه بهشت و مراتب باقیه است در طبقات جنات و روضات رضوان و این تاکید است برای حث و ترغیب اوامر مذکوره و بیان اینکه اینها بهتر است مر نفسهای ایشان را از اموال و اولاد و انچه بان مشغولند از شهوات و رغبات دنیا و نیز بجهة تخصیص این نام مر ایشان را **ومن یوق** و هر که نگاه داشته شود **شح نفسه** از بخل نفس خود یعنی خود را نگاه دارد از بخل و حرص مفرط و در وثاه **فاولئک** پس انگروه منفقان **هم المفلحون** ایشانند رستگاران در دنیا از دنائت و در عقبی از عقوبت و در سینه کان بر روح جنات و از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست که من ادی الزکوة فقد وقی شح نفسه یعنی هر که زکوة را ادا نماید بتحقیق که نگاه داشته شده است از بخل نفس **ان تقرضوا الله** اگر قرض دهید خدا را مراد انفاق حقوق واجبه است و ایراد ان بصورت قرض بلطف دعا است ترغیبا بانفاق یعنی هر چه بدهید ما بهای خود داد انچه بان نیکو شده اند **قرضا حسنا** قرضی نیکو یعنی انفاق مقرون با خلاص و مبنی اند بود که تقرضوا بمعنی تصدقوا باشد یعنی اگر بدهید دهید طیب نفس **یضاعفه لکم** زیاده کرداند خدا انرا که داده اید برای شما یکی را ده یا هفتصد یا بغیر حساب **ویغفر لکم** و بیامرزد کناهان شما را که پیش از این کرده باشید از منا و ترک انفاق و غیر ان **والله شکور** و خدا جزا دهنده سپاس دار است چه عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل بنده ... قلیل میدهد و بجهة سرعت حلیم بردبار است و مستعجل نمیکند در عذاب ایشان اگر چه کافر و معصیت کار باشند **عالم الغیب والشهادة** دانای اشکار و نهان است پس میداند انچه میکنید از تصدق و انچه پنهان میدارید از اخلاص و ریا **العزیز** غالب تام قدرت بر انتقام از کسی که حقوق واجب را باخلاص ندهد **الحکیم** حکم کننده بکرامت مومنان و بر کسی را که او وجه صدقه بدهد با حکیمی که هر چه کند بروجه حکمت و وفق مصلحت کند از ثواب و عقاب یا محکم کننده افعال باداء امانات و تصدق و مسک در جمیع احوال

ظاهر

سورة الطلاق

و این سوره النساء القصری نیز میکویند و مدنیست باجماع علما و نزد ... ایات است نزد بصری و دوازده نزد غیر بصری و اختلاف در دو ایه است یجعل له مخرجا کوفی و مکی و مدنی الاخیر است والیوم الاخر شامی و اولی الالباب مدنی الاول ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که سوره طلاق را بخواند بسنت پیغمبر بمیرد و ابو بصیر از ابو عبدالله صلوة الله علیه روایت کند که هر که سوره طلاق و سوره تحریم را در فریضه بخواند حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود که دار خوف است روز قیامت نگاه دارد و او را از اتش دوزخ و در بهشت در ارد زیرا که این هر دو سوره پیغمبر اند صلی الله علیه و اله و چون حق سبحانه ختم سوره تغابن بموعظه نسا و اولاد و تحذیر از ایشان و مکاید و اباطیل ایشان کرد این سوره نیز بذکر احکام زنان و اولاد ...

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها النبی اذا طلقتم النساء اورده اند که عبدالله بن عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود که رجوع کرد و وقتی که از حیض پاک شود اگر خواهی او را طلاق ده پیش از انکه با وی مباشرت کنی حق سبحانه در ان وقت فرمود که ای پیغمبر ما طلاق نیز چون دهید خواهید که طلاق دهید مدخوله خود را که صغیره و ایسه و حامله نباشد **فطلقوهن** پس طلاق دهید **لعدتهن** در عده ایشان لام از برای توقیت است یعنی در وقت عده ایشان که ان طهر است که با ایشان در یکی نکرده باشید و تا چیز از طهر نیست که او ایام عده ایشان است و صاحب کشاف اورده که تخصیص نبی بندا و تعمیم خطاب بعد از ان بجهة ان است که نبی امام امت است هم چنانکه در عرب با انسکی رئیس قوم کویند یا فلان افعلوا کیت و کیت بجهة اظهار تقدم و اعتبار ریاست او و اشعار بانکه حضرت رسالت قوم خود است و صدور افعال ایشان از رای او است و در هیچ امری مستبد نیستند بدون او و فکان کلامه منفرد در حکم همه ایشان از روسا و مسد جمیع ایشان و از جهت انکه تقدیر این است که یا ایها النبی فلامتک اذا طلقتم النساء و بنا بر این تقدیر کلام مستلزم ان نمیشود که ان حضرت صلی الله علیه و اله از حکم خارج باشد زیرا که این احکام با عشیرت حق سبحانه و تعالی او را امر نموده کرد انید بنا بر ان و فعل مکروه کان نطلیق نسا بدون داعی و مقتضی و کراهت طلاق از ان جهت است که خلاف مطلوبیت در شرع بجهة اهتمام در کثرت توالد و تناسل امت و اجتناب نسبها در بار کراهت طلاق واقع شده از انجمله حضرت امیر المومنین صلوة الله علیه از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله روایت کرده که تزوجوا و لا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش نکاح کنید و طلاق ندهید که بجهة طلاق

در منده عرش خدا بلرزد و نیز از ثوبان از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده که ایما امراة سالت زوجها الطلاق من غیر باس فحرام علیها رائحة الجنة هر زنی که بی سببی از شوهر طلاق خواهد بوی بهشت بر وی حرام باشد و از ابی موسی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله لا یحب الذواقین و الذواقات نیز طلاق مدهید مکر در صورت مظنه فعل قبیح از ایشان پس بتحقیق که حق سبحانه و تعالی دوست نمیدارد مردان و زنانی را که از یک دیگر سیر شده باشند و عمل لا کرفته و انس نیز از حضرت روایت کرده که ما حلف بالطلاق و لا استحلف به الا منافق بطلاق سوکند نخورد و نفرماید مکر منافق و این چهار حدیث ثعلبی در تفسیر خود ذکر کرده و ابن عمر نیز از حضرت پیغمبر روایت کرده که الطلاق ابغض شیء عند الله طلاق دشمن ترین چیزیست نزد خدا و مراد بقوله تعالی طلقتم اراده تطلیق است و قبیل نیز اطلاق فعل بر اراده که مشارف ان باشد و نیز بکسی که شروع کننده باشد در ان کقوله تعالی من قتل قتیلا فله سلبه پس تسمیه ان تطلیق بتطلیق مثل تسمیه شیء باشد باسم ما یؤول الیه و بدانکه طلاق اسم تطلیق است یا طلاق که بمعنی ازاله قید و در شرع عبارتست از ازاله نکاح و این از قبیل تخصیص بعضی از افراد اما اول اولی است چه تخصیص بهتر از نقل است چنانکه در اصول مقرر شده و صیغه ان منحصر است در این که انت طالق یا هی طالق یا فلانة طالق و اخبار اهل البیت علیهم السلام مخبر است بر انحصار کنایات طلاق و اقع نشو و صریح است که با این لفظ باید که نیز با لفظ و غیر ان و بمثل انت طالق یا انت الطلاق یا انت من المطلقات نیز طلاق متحقق نمیشود زیرا که اگر چه مشتمل اند بر لفظ لیکن منوی حادث بر ان نمیکند و در قوله تعالی لعدتهن دلالتست بر وجوب ایقاع طلاق در طهر نه در حیض زیرا که مراد در قوله تعالی ثلثة قروء بمعنی اطهار است چنانکه در سوره البقره مذکور شده و این قول ابن عباس است و ابن مسعود و حسن و مجاهد و ابن سیرین و قتاده و ضحاک و سدی و جمیع فقهای ما و شافعی لکن نزد ما انست که طلاق در وقت حیض باطل است و نزد شافعی حرام است و طلاق صحیح است تا حرمت این بجهة انکه امر بشیء مستلزم نهی از ضد است و ان صحت شرعیه کلی مستلزم و منافی نیست و ائمه ما ما مانع صحت اند زیرا که نهی از نفس طلاق است و نزد محققین مقرر شده که نهی از نفس شیء یا جزء شیء یا لازم شیء فساد است مستلزم ان و نزد ابو حنیفه اقراء و قروء که جمع قرء اند بمعنی حیض اند پس بنا بر این مستقبلات که متعلق لعدتهن است محذوف است و تقدیر اینکه فطلقوهن مستقبلات لعدتهن کقوله تعالی لیلة بقیت من المحرم ای مستقبلا لها ای معنی اینکه طلاق دهید ایشان را در حالتی که روی اورنده اند بعده خود یعنی در طهری که روز ... اگر ... ایام عده اوست که حیض است بیان بیامد و این قول مخالف اقوال اعاظم علما و فقهای امت است و نقیض احادیث صحیحه و روایات و ... ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است و بعدم صحت طلاق در حیض مشروط است بدو امر یکی انکه زوجه مدخول بها باشد دوم انکه زوج حاضر باشد یا در حکم حاضر و کما سنعلم حامل و جهت انکه اگر غیر مدخول بها باشد یا انکه زوج غائب باشد بر حسبی که علم بدان شده باشد و تفصیل بطهری که در انتقال از طهر به طهر دیگر ... طلاق صحیح بدون تحریم اگر چه در حال حیض واقع شود و این اجماع اصحاب ما است و اخبار اهل البیت در این باب متظافر است و ایتی که در سوره الاحزاب مذکور شد و هی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها نیز دلالت بر ایقاع طلاق در طهری که در ان مباشرت واقع نشده باشد پس ظاهر این روایه مقتضی انست که تطلیق در حیض یا طهری که در ان مجامعت واقع شده باشد صحیح نباشد چه امر مقتضی وجوب است و احادیث نبویه نیز دال است بر ان در بخاری و مسلم از عبیدالله از ابن عمر روایت کرده که ابن عمر زوجه خود را در حال حیض یکبار طلاق داد فامر رسول الله ان یراجعها ثم یمسکها حتی تطهر و تحیض عنده حیضة اخری ثم یمهلها حتی تطهر من حیضتها فاذا اراد ان یطلقها حین تطهر من قبل ان یجامعها فتلک العدة التی امر الله ان تطلق لها النساء یعنی پس حضرت رسالت صلی الله علیه و اله او را فرمود که مراجعت کند و او را نکه دارد تا پاک شود و باز حیض زن او بیند و بعد از ان او را مهلت دهد تا از حیض پاک شود و چون اراده طلاق کند در طهرش او را طلاق دهد که با وی مجامعت نکرده باشد چه فرمود اوست عده که حق سبحانه امر نموده در ان بطلاق نسا اینست و بجای نکه سلیمان بن حرب مسلم از عبد الرحمن بن بشر روایت کرده اند که ابن عمر یکبار امراة خود را طلاق داد در حالت حیض ابن عمر بحضرت رسول صلی الله علیه و اله اخبار کرد فرمود که مره فلیراجعها فاذا طهرت فلیطلقها ان شاء امر کن او را که مراجعت کند پس چون از حیض پاک شود طلاق دهد اگر خواهد پس این روایت اشارتست بانکه طهر شرط است در طلاق و در روایت اولی اشاره است بانکه شرط ان طهر است که در ان مجامعت واقع نشده باشد و جمهور فقهای ما بدین دو حدیث احتجاج کرده اند بر وقوع طلاق حایض و اگر چه حرام است زیرا که حضرت فرموده در حدیث دوم که مره فلیراجعها و در حدیث اول کفته که او را جعها و مراجعت دال است بر وقوع طلاق و در احتجاج ایشان نظر است زیرا که هیچ یک از مراجعت در حدیثین محتمل و نوع طلاق است محتمل این نیز هست که مراد بان تمسک باشد بمقتضی عقد نکاح و حیث صحح که طلاق فاسد کفته باشد بجهة ان وقوع ان زوجه قوی معتبر نشده باشد صحیح ان را او را کو بید فراجعها که پس مراد مراجعت لغوی باشد نه اصطلاحی که بعد از طلاق است اینکه بعضی فقهای عامه بر انند که طلاق در حیض و در طهر مواقعه واقع میشود اما بدعت است و خلاف ما مور است خالی از سند معتد به و مدرک انکه طلاق در ان حال بدعت الا ابو حنیفه و اصحاب او و در نزد شافعی در حکم بکه طلاق سنت و فقهای ما نیز قائل اند بوقوع طلاق واحد با حصول شرایط صحت طلاق و ابطال قول ابو حنیفه در باب بعد از این مذکور کردد انشاء الله تعالی و بدانکه فراق بدون صیغه طلاق نیز واقع میشود چون ارتداد و لعان و خلع و غیر ان از اشیا موجبه فسخ نکاح و تفصیل ان مع شرایط معتبره در طلاق در کتب فقهیه مسطور است و بعد از امر بتطلیق در حین دون عده با حصاء عده امر میفرماید بقوله **واحصوا العدة** و شماره کنید عده زنان را یعنی ضبط کنید و ان را کامل شاید تا استطهار بیشتر از ضبط ان عاجز نمانید از احصاء ان غافل بجهة کثرت نسیان و نقصان عقول ایشان با شمار دید اوقات طهار را که وقت وقوع طلاق است و بنا بر قول اول فائده امر باحصاء انست که حقوق ازواج و زوجات متعلق است بان اما حقوق زوج نفقه است و سکنی و اما حقوق او رجعت در ان اگر اراده ان داشته باشد و منع مطلقه از تزوج و بحوق نسب اگر در زمان عده ولدی پیدا شود و ممکن باشد الحاق ان بزوج و نیز خطبه در ان و غیر ذلک و بنا بر قول ثانی فائده احصا علم نسب است از حیض و فرق میان طهر تا بطهر دم معلوم باشد که ان حیض است که تا صحت طلاق و فساد ان معلوم شود است که جایز است وقوع طلاق در ان و چون فوائد نسب در ضمن احصا منافی بسیار از انجهه حق سبحانه و تعالی از ان فرمود که **واتقوا الله ربکم** و بپرهیزید از خدای که پروردگار شما است در ضبط عده پس در ان تهاون منمائید و بتطویل ان مکنید

گر رجوع کنید بعد از طلاق و بگویند باز رجوع کردم طلاق نگوید بجهت ضرر زن پس کار خلاصه سخن آنست که امر و نهی داد در باب احصاء

بسمع قبول اصغا نمایید و بجهت ضرر و تطویل مخالفت آن مکنید و بباید دانست که عده عبارتست از مدت ... از زوج تا انقضای مدت معینه

شرع و آن بر چند نوع است نوع اول با قراء است و آن عده زن حایض است چنانکه ... نوع دوم با شهر ...

... وضع حملست خواه حایض باشد ...

... و لا تخرجوهن یعنی از خانهای شوهر بیرون مکنید ...

... من بیوتهن ...

... و لا یخرجن ...

... الا ان یاتین بفاحشة مبینة ...

[illegible]

[illegible]

حد توکل سؤال کردند فرمود که التوکل ان لا تخاف مع الله شیئا حاصل که بنای امر تقوی و توکلست چه تقوی تخم بوستان دینست و از دین ثمره
خبر میدهند که ان الله مع الذین اتقوا و توکل با ثمره کلان که ثمره کمالات اوست بجان محبت رسانند و از ثمره خبر داد که ان الله یحب المتوکلین و در نسبت که
شخصی نزد یکی از خلفا رفت و از او التماس عملی کرد وی گفت قرآن میدانی گفت نه گفت برو و قرآن بیاموز و بعد از آن بیا تا از برای تو عملی مقرر کنم که اعمال
بحر بقرآن خوان عطا میکنیم امرد بطمع قرآن خواندن مشغول شد چون بدین آیه رسید از عمل طمع برید اتفاقا روزی نزد خلیفه رفت و از او گفت قرآن
اموختی گفت آری گفت بیا تا عملی نامزد تو کنم گفت مرا از آن هیچ عملی نمانده زیرا که هیچ عملی بهتر از تقوی و توکل نیافتم و در قرآن یافتم که کسی که مرا از
تو و عمل تو مستغنی ساخت کدامست و این آیه را بر خواند که و من یتق الله یجعل له مخرجا الی قوله لکل شیء قدرا آورده اند که در وقتی که حکم
عده مطلقات فرود آمد یعنی آیه یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه پرسیدند یا رسول الله عده زنانیکه حایض نشوند چیست آیه **واللائی**
یئسن و آن زنانیکه نومید گشته باشند **من المحیض** از حیض **من نسائکم** از جمله زنان شما **ان ارتبتم** اگر شک دارید در انقطاع دم
ایشان بجهة کبر سن است یا بسبب عارضی دیگر **فعدتهن** پس زمان عده ایشان **ثلثة اشهر** سه ماهست مراد زنانی اند که امثال ایشان حیض
بینند زیرا که اگر در سن من لا تحیض باشند ارتیاب معنی نخواهد داشت و بعضی گفته اند که معنی آنست که اگر شک دارید در آنکه دم ایشان حیض
یا استحاضه پس عده ایشان سه ماهست و جماعت دیگر ارتیاب را بجهل تفسیر کرده اند که اگر ندانید در حکم ایشان پس عده ایشان ثلثة اشهر است و قول اول
مرویست از ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین و موافق مذهب اکثر فقهای ما چه ایشان معتقد آنند که آیسه و صغیره را عده نیست و از جمله اخبار اهل البیت
در این باب روایت عبد الرحمن بن حجاج است از حضرت صادق علیه السلام که ثلث یتزوجن علی کل حال التی لم تحض و مثلها لا تحیض ... کند و شوهر
میتواند کرد وقتی که حایض نشده باشد و مثل او حایض نشود من گفتم حد آن چیست فرمود اذا اتی لها اقل من تسع سنین وقتی که او را کمتر از نه سال باشد
والتی لم یدخل بها والتی قد یئست من المحیض و مثلها لا تحیض و دیگر زنی که مدخول بها نباشد و زنی که از حیض مایوس شده باشد و امثال او
حیض نبینند گفتم حد یأس کدامست گفت اذا کان لها خمسون سنة هرگاه او را پنجاه سال تمام شده باشد پس بنابر این عده مذکوره که آن سه ماهست
مر زنی را باشد که در سن من تحیض باشد و بسبب عارضی مثل مرض یا رضاع یا غیر آن حیض او از آن منقطع شده باشد خواه که شک در سن آن شده باشد در
انقطاع و هو المراد بقوله ان ارتبتم یا اصلا اشتباه نباشد بلکه قطع بارتفاع آن و جزم بسبب آن حاصل شده باشد و هو المراد بقوله **واللائی لم یحضن**
و عده زنانیکه حایض نشده اند و در سن من تحیض اند همچنین سه ماهست مقدر است و حذف خبر بجهة دلالت کلام اولست بر آن پس معلوم شد که مراد بقوله
واللائی یئسن زنانی اند که در حکم ایشان باشند که انقطاع حیض است یا ارتیاب قطع در آنها دلیل نباشد که ظاهر باشد بر عدم وجوب عده بر یائسه
و صغیره و نیز وجوب آن تحقیق نیست که عده برای آنها مشتبه است از آنکه فایده و غایت در شرع عده علتست یا تبری رحم که در یائسه و صغیره منتفی است و اکثر
مفسرین برآنند که مراد بقوله ان ارتبتم تیقن است در وجوب عده در سن و مراد بقوله لم یحضن عدم بلوغ ایشانست بسن حیض و علم الهدی نیز برآنست
و احتجاج ایشان بر وجه آنکه سبب نزول این آیت آنست که ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید که عده صغار و کبار و اولات در کتب خدا مذکور نیست با عده ایشان
مرجح و جماعت حق سبحانه این آیه را فرمود وجه دوم آنکه مراد از ارتیاب باشد در ارتفاع حیض پس مناسب بود که آن ارتیاب باشد زیرا که ثبوت حیض در
آن راجع نیست جواب از وجه اول آنست که اگر مراد استفتا میبود از حال عده صغار و کبار پس بایستی که در موضع ان ارتبتم انجهلتم بود و چون سبب
نزول آیه موجب ایست و از آن شک در عده ایشان نداشت بلکه جاهل بودند و جواب از وجه دوم آنست که تذکیر ضمیر بجهة آنست که خطاب با رجالست در
واللائی یئسن من المحیض من نسائکم و دیگر آنکه زنان در تعرف احوال خود رجوع برجال خود میکنند پس خطاب با ایشان باشد به ان ارتبتم اخذ حکم
خود از رجال کنند **واولات الاحمال** و خداوند بارها یعنی زنان حامله **اجلهن** منتهای عده ایشان **ان یضعن** آنست که بنهند
حملهن بار خود را از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که مراد مطلقات اند اما متوفی عنها زوجها عده او ابعد اجلین است و حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بر آنست که عده الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین یعنی اگر چهار ماه و ده روز بگذرد و وضع حمل نشده
باشد انتظار حمل باید کشید و اگر زود از وضع ... صلوات الله و سلامه علیهما از آنجا است و نزد ابن مسعود و ابی بن کعب و قتاده و جمعی
دیگر اربعه و او عامست هم در مطلقات و متوفی عنها زوجها و احتجاج ایشان بعموم آیه است و احتجاج ایشان ما باید تحویل این آیه است در عموم
قوله تعالی والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا پس عده در تحت ده عام باشد و وجه جمع میان هر دو منصوص نیست مگر بآنکه ابعد باشد
از اجلین و دیگر طریق احتیاط و دیگر آیه در تحت طلاق موجب تخصیص وضع حمل است بمطلقات و اگر عموم آیه را مسلم داریم پس تخصیص
آن بالجمله امامیه است بجهة دخول معصوم در آن و جمهور بر آنند که عموم آیه وضع با لذات است و عموم از واجا بالعرض زیرا که عموم آیه یتربصن
الذی بنفسه است و محافظت بر عموم اول اولی است و دیگر آنکه حکم بعده سه ماه معللست که موجب بقای رحم است از نطفه میت که عده انتهای آنست
بخلاف اجل وضع و دیگر آنکه نزول آیه وضع متاخر است پس تقدیم آن در عمل تخصیص باشد و تقدیم آیه الذین یتوفون بنای عام بر خاص و اولی راجح است یا بنا بر
جواز اولی آنست که در اصول هیچ فرق نیست میان عموم بالذات و عموم بالعرض و از ثانی آنست که بنا بر قول ما بر آن علت موجود است و هذا
مسلم نمیداریم که وضع علت باشد و از ثالث آنست که اینجا تخصیص و بنای عام بر خاص هر دو باطلند پس فرق میان ما نباشد بنا برآنکه حامله یا
میشود بوضع بعد از طلاق و اگر چه یک لحظه باشد و در حمل تمامیت خلقت شرط نیست پس اگر وضع کند با آنکه نشود که حامله باشد بعد و ولد بوضع
احدهما عصمت زوجیت منقطع میشود اما عقد نکاح او جایز نیست تا وضع ثانی وجود گیرد و اگر متوفی عنها زوجها باشد و تحمیل زوجها
ماه و ده روز وضع حمل بشود برای او واجبست چهار ماه و ده روز زیرا که عده او ابعد اجلین است چنانکه مذکور شد **و من یتق الله** و هر که بپرهیزد
از خدا و مراعات حقوق و احکام مذکوره کند **یجعل له** بگرداند یعنی پیدا آورد خدا برای او **من امره یسرا** از کار خود آسانی یعنی بسبب تقوی امر

دنیا و آخرت او را بر وی سهل و آسان سازد **ذلک** آنکه مذکور شد از احکام رجعت و طلاق و عده **امر الله** **انزله** فرو فرستاده است آن را از
لوح محفوظ **الیکم** بسوی شما **و من یتق الله** و هر که بپرهیزد از عذاب خدا و احکام خدا را عمل نماید **یکفر عنه سیئاته** بپوشاند خدا از او سیئات
بد بهای او را یعنی عفو کند همه را اگر چه حسنات مذهب سیئات است **و یعظم له** و بزرگ سازد برای او **اجرا** مزد را یعنی او را مزد بسیار دهد که آن خلود
در جنان و رضوان او است و در نسبت منه ولیست که ان الله لیرضی علی نفسه من توکل علیه کفاه و من اعتصم به هداه و من اغرضه جازاه و من وثق به انجاه
من دعا اجابه و من اقتداه کفر خطایاه و تصدیق ذلک فی کتاب الله عز و جل و من یتوکل علی الله فهو حسبه و من یؤمن بالله یهد قلبه و ان الله تعالی
رضای حسنا ایضا کم و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب مجیب و من یتق الله یکفر عنه سیئاته و یعظم له اجرا
و بعد از بیان ذکر عده بیان حقوق معتدات میکند بقوله **اسکنوهن** ساکن گردانید ایشان را تا نقوی نیست کو شما کسی میکوید که چگونه عمل بتقوی توان کرد
در شأن معتدات حق سبحانه در جواب امر میفرماید که ساکن گردانید زنان مطلقه را **من حیث سکنتم** از آنجا که ساکن شده اید من از برای تبعیض است یعنی مکان
که بعضی از مسکن شما است و قوله **من وجدکم** عطف بیانست یعنی جای دهید ایشان را از وسع و طاقت و قدرت و توانائی خود مراد آنست که بعد از غنا و فقر
خود ایشان را مسکن دهید پس صاحب غنا بوسع مسکن کند و مقتر بقدر عسرت و فقر خود و از این جهت گفته اند که باجماع فقها سکنی و نفقه برای
مطلقه رجعیه واجب است و اما در مبتوته نزد بعضی که در عدة بائن باشد خلافست کرده اند اهل عراق از اصحاب عمر بن خطاب و اکثر کرده اند که سکنی و نفقه برای
او واجبست و شافعی برآنست که سکنی واجبست بدون نفقه و حسن و ابو ثور گفته اند که هیچ کدام واجب نیست و اینقول اخیر موافق اعتقاد ائمه هدی اجمعین و
مجمع علیه اصحاب ما است و جمهور عامه از شعبی نقل کرده اند که فاطمه بنت قیس روایت کرده که من آمدم نزد پیغمبر که پیغمبر در باره تو چگونه حکم کرده گفت
چون زوج من مرا مطلقه ساخت بطلاق مبتوته بایکدیگر مخاصمه کردیم در باب سکنی و نفقه پس نزد وی رفتیم و وقع خصومت در سلوک بود و رسول حکم فرمود
بر سکنی و نفقه و امر کرد مرا که بخانه ابن ام مکتوم عده نگهدارم و زهری از عبید الله روایت کرد که فاطمه بنت قیس زوجه ابی عمرو بن حفص بن مغیره مخزومی بود
و ابو عمرو با حضرت امیر المؤمنین بسفر یمن رفته بود و فاطمه را مطلقه ساخت بطلاق سیم و عیاش بن ابی ربیعه و حارث بن هشام را تعیین کرد تا نفقه بوی دهند کسان
بفاطمه گفتند که بخدا سوگند که ترا نفقه نمیرسد فاطمه نزد پیغمبر آمد و شکایت ایشان معروض داشت حضرت فرمود که ترا نفقه نمیرسد مگر حامله بودی
و سکنی و نفقه نمیرسد پس فرمود که از خانه زوج بیرون آی و در خانه ابن مکتوب که اعمی است بنشین فاطمه چون خود را بر او داشت و بخانه ابن ام مکتوم رفته
بعد از انقضای عده او را با اسامه بن زید عقد بست بعد از آن مروان بن حکم قبیصه بن ذویب را نزد فاطمه فرستاد و استفسا این معنی کرد فاطمه گفت پیغمبر مرا از
اسکان و نفقه منع فرمود مروان گفت بقول زنی چگونه عمل کنیم و حکم بعدم وجوب سکنی و نفقه کنیم برای مطلقه بائن چون خبر بفاطمه رسید گفت حاکم میان من
و مروان قرآنست چه حق سبحانه فرمود لا تخرجوهن من بیوتهن الی قوله تعالی لعل الله یحدث بعد ذلک امرا پس گفت هذا لمن کانت له مراجعة فای امر
یحدث بعد الثلث این آیه در حق زنیست که مراجعت او جایز باشد چه امری حادث شود بعد از سه طلاق پس حاصل معنی آنست که زنان مطلقه را
ساکن کردانید در منازلی که بوده باشند پیش از طلاق **ولا تضاروهن** و رنجه مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه **لتضیقوا علیهن** تا
آنکه تنگ کردانید بر ایشان مسکن ایشان را تا خروج ضرورت شود ایشان را و گویند معنی آنست که رجوع مکنید بمطلقات در آخر عده ایشان و باز قصد
طلاق کنید با آنکه بر ایشان بر ایشان دراز گردد ایشان را بغیر از ملجا مسازید تا آنکه بتنگ آمده خود را از شما باز خرند و قول اول اصح و اولی است
و واجبست که مسکن او از قبیل باشد که لایق بحال مطلقه باشد تا ضرری که منهی عنه است منتفی باشد **و ان کن** و اگر باشند زنان مطلقه
اولات حمل خداوندان بار یعنی حامله باشند **فانفقوا علیهن** پس نفقه کنید بر ایشان **حتی یضعن حملهن** تا بنهند بار خود
خواه آنکه رجعیه باشند یا مبتوته زیرا که انقضای عده ایشان بوضع حملست بجهة عموم آیه و فقهای ما خلافی ندارند که نفقه حامل بائن برای عده است
یا حمل بعضی گفته اند برای حملست زیرا که اگر حمل نبود مطلقه بائن مستحق نفقه نبود پس وجوب نفقه دایر باشد با حمل وجودا و عدما و این قول اقوی است و
بعضی دیگر برآنند که او برای حامل است بشرط حمل و ظهور فایده در عدم وجوب قضای نفقه است پس نفقه بر قول اول در وجوب نفقه بر نفقه است و غیر ذلک
و اگر حامل در عده وفات باشد اصحاب ما قایلند بوجوب نفقه و مسکن و کسوت او از اصل ترکه تا وضع نماید و شافعی و ابو حنیفه برآنند که نفقه وی از
نصیب وی هست از میراث زوج تا حین وضع و ذکر اتفاق در حامل با آنکه برای غیر او نیز واجبست بجهة دفع ظن سقوط نفقه است در
وقتی که زمان مدت حامل بکذرد **فان ارضعن** پس اگر شیر دهند اولاد را بعد از انقطاع علاقه نکاح **لکم** برای شما ابید و آن از دو وی
تبرع فرزندان را با ایشان و اگر ایشان را اگر بدون اجرت راضی نشوند بشیر دادن **فاتوهن** پس بدهید ایشان را **اجورهن** مزد که ایشان یعنی اجرت
المثل شیر دادن را چنانکه در نسبت و عادت شهر و عادت بدانکه احادیث ما تو و از ائمه هدی صلوة الله علیهم دالست بر جواز استیجار امهات بر رضاع اولاد
اطفال و بعد از طلاق و فقهای ما و شافعی نیز برآنند و نزد ابو حنیفه استیجار ایشان منعقد نمیشود مگر که بایشان باشد **و ائتمروا** و امر
کنید **بینکم** میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر ببرید و با هم مواصفت نمایید شما پدران و مادران در باب رضاع فرزند **بمعروف** به نیکوئی یعنی باید
که والد اجرت زیاده نطلبد و والد در اجرت المثل تا کو نماید و والد از مقدار شرعی شیر ندهد زیرا که اینها هر دو حاصل ساخ
پس باید که شریک یکدیگر باشند در حق اشفاق و رأفت برآوردن **و ان تعاسرتم** و اگر سختگیری کنید بعضی با بعضی باید در اجرت رضاع یعنی مادر
زیاده از اجرت طلب کند و پدر از آن امتناع نماید یا آنکه مادر اصلا راضی نشود بشیر دادن **فسترضع** پس زود باشد که شیر دهد فرزند
له برای پدر **اخری** زنی دیگر که غیر معاسره باشد و نزد بعضی ضمیر له راجع بولد است یعنی شیر دهد مر فرزند را زنی دیگر که سختگیری نکند
مراد آنست که باید پدر زنی پیدا نماید که فرزند بر او شیر دهد خود و مادر ترش تا اکتفا او و در این کلام معاتبه مادر است در معاسرت و در سقوط حق حضانت
مادر در صورت امتناع وی از ارضاع در قولست بعضی قایل بسقوط اند بجهة حصول حرج و بعضی قایلند بعدم سقوط بجهة تغایر موضوع

و در این کلام دلالت است بر جواز اخذ ولد از ام و استیجار زن دیگر و این علی الاطلاق صحیح نیست بلکه اگر متبرع ارضاع کند و انکه راضی شود بامر یکه غیر
او باو راضی شده باشد در این صورت احق خواهد بود بارضاع چنانکه معلوم شد و امام که راضی نباشد پس حق زوج مقدم خواهد بود بجهت
اصالت او بر اثر و ولد را بر ضعه دیگر باید داد **لِيُنفِقْ** باید که نفقه دهد **ذُو سَعَةٍ** خداوند فراخی و توانگری **مِّن سَعَتِهِ** از غنای خود
یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند **وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ** و هر که تنگ شده بر او **رِزْقُهُ** روزی او یعنی فقیر و تنگدست است **فَلْيُنفِقْ**
پس باید که نفقه کند **مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ** از آنچه داده است خدا او را یعنی باید که هر یک از موسر و معسر بر وفق ایسار و اعسار خود انفاق کند کما قال الله
تعالی و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ** تکلیف نکند خدای **نَفْسًا** هیچ نفسی را **إِلَّا مَا آتَاهَا** مگر آنچه باو عطا کرده
از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید و این کلام تطییب قلب معسر است لهذا وعده بر داده بقوله **سَيَجْعَلُ اللَّهُ** زود باشد که پدید آرد خدای
بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی **يُسْرًا** آسانی و توانگری اگر بر آنچه قادر باشند در انفاق تقصیر نکنند و گویند مراد این کلام بجهت تسلیه
اصحاب است چه در آنوقت اکثر ایشان درویش بودند بعد از آن حق سبحانه فتح بلاد و قلاع برای ایشان فرموده و بجهت آن غنی گشتند بدانکه آیه متضمن چند
مسئله است اول رجحان توسعه بر عیال نسبت با غنیاء دوم اقتصار نسبت با اهل اعسار سوم وجوب تکلیف بقدر طاقت که مستلزم سقوط نفقه
از معسر در حین اعسار چهارم وعده یسر است بعد از عسر که منطوی است بر تطییب قلب منفق و منفق علیه و بعضی استدلال کرده اند بر این هر دو آیه بر
آنکه معتبر در نفقه نسبت بحال زوج است نه بحال زوجه و از این جهت است که تاکید آن کرده بقوله لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها چه اگر معتبر حال زوجه
باشد تکلیف ما لا یطاق لازم آید در وقتیکه زوج معسر باشد و زوجه با حسب و این استدلال خالی از ضعفی نیست اما اولا بجهت آنکه نزد فقها
واجب است قیام زوج بانچه محتاج الیه زوجه است از طعام و ادام و کسوه و اسکان بر عادت امثال زوجه و اما ثانیا بجهت منع دلالت آیتین بر مدعی
اما آیه اولی بجهت آنکه متضمن نهی است از ضرر رسانیدن بر زوجات پس اگر معتبر حال زوج باشد لازم آید مضارت در صورت اعسار زوج و شرافت
زوجه و این خلاف آیت است و اما ثانیه بجهت آنکه لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها قابل تقیید است یعنی عدم تکلیف در حال اعسار زوج و جایز باشد که
واجب بر او انفاق باشد بر عادت امثال زوجه پس در حین اعسار بقدر امکان انفاق کند ما بقی در ذمه او باشد تا حین ایسار و لهذا در عقب این فرموده که
سیجعل الله بعد عسر یسرا **وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ** و بسا از اهل دهی که از روی عناد و فرط جهل **عَتَتْ** سر باز زدند و اعراض کردند **عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا**
از فرمان پروردگار خویش **وَرُسُلِهِ** و از امر پیغمبران او و در ... عت و عصیان از حد در گذشتند **فَحَاسَبْنَاهَا** پس محاسبه کنیم ایشان را در روز قیامت
حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در آن استقصای و مناقشه باشد یعنی در حساب ایشان سخت گیری کنیم و قلیل و کثیر در حساب آریم و هیچ چیز از فرو گذاشت
ننمائیم **وَعَذَّبْنَاهَا** و عذاب کنیم ایشان را **عَذَابًا نُّكْرًا** عذابی زشت که هیچ کس مثل آن عقوبت ندیده باشد و نچشیده و تعبیر بلفظ ماضی بجهت تحقق
وقوع آنست و گویند که مراد عذاب دنیاست و در کلام تقدیم و تاخیر است یعنی فقد عذبناها عذابا شدیدا و حاسبناها حسابا شدیدا پس معنی این است
که عذاب کردیم ایشان را در دنیا عذابی قبیح چون غرق و خسف و قحط و سیف و غیر آن از مصائب شدیده و عذابهای عظیمه و در آخرت محاسبه
ایشان کنیم حسابی شدید و بعضی آنکه مراد محاسبه استقصای ذنوب ایشان باشد و اثبات آن در صحایف حفظه پس بنا بر این محاسبه و تعذیب هر دو در دنیا
باشد **فَذَاقَتْ** پس بچشیدند اهل آن ده **وَبَالَ أَمْرِهَا** عقوبت کارهای خود را یعنی سزای کفر و شرک **وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا** و بود سرانجام کار
ایشان **خُسْرًا** زیانکاری و کدام زیان از آن بدتر باشد که از جنت ابدی و سعادت سرمدی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم محبوس کردند **أَعَدَّ اللَّهُ**
آماده کرده است خدای **لَهُمْ** برای مشرکان **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت در هر دو سرا انکرار بجهت وعید است و بیان تقوی مامور به فی قوله
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از آن عذاب خدا را **يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** ای خداوندان عقلها و از حال و مال ایشان اعتبار گیرید که چگونه در دنیا بعذاب
استیصال گرفتار شدند و بچه نوع در آخرت بنکال و وبال ابدی معذب و معاقب گردیدند پس از مثل آنچه ایشان کردند احتراز کنید از مخالفت خدا و رسول پرهیز
و بدانکه میتواند بود که عتت عن امر ربها و معطوفات آن صفت قریه باشد و اعد الله لهم جواب کاین باشد و معنی اینکه بسا اهل دهی که بصفات مذکوره متصف
بودند آماده ساخت خدای برای ایشان عذاب شدید و عقاب الیم و چون کفار منتفع نمیشوند بذکر و موعظه از این جهت تخصیص ارباب عقول نموده الا
ایمان بقوله **الَّذِينَ آمَنُوا** یعنی ای اصحاب عقول که ایمان آورده اید و ایراد ضمیر غایب در موضع مخاطب بجهت ارجاع است بموصول **قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ**
بتحقیق که فرستاده خدای **إِلَيْكُمْ** بسوی شما **ذِكْرًا** پند را یا کتابی را که قرآن است و تسمیه قرآن بان بجهت آنست که متضمن موعظه است و شرف دنیا
و کرامت عقبی وابسته است بقرائت آن و عمل کردن باوامر و نواهی آن و گویند مراد جبرئیل است و تسمیه او بذکر بجهت کثرت ذکر او ست میان امم انبیا یا بجهت نزول
او بقرآن که متضمن ذکر است یا بجهت آنکه مذکور و مشهور است در طبقات آسمان یا صاحب ذکر و شرف است و از حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه و از حسن بصری منقول است
که مراد بذکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است و تسمیه او بجهت این اسم بجهت مواظبت او است بتلاوت قرآن یا بتبلیغ آن ببندگان و یا باعث بر آنکه مسمی
از انزال وحی یا با آنکه مذکور است اسم سامی او بر السنه خلقان و بنا بر این تعبیر ارسال بانزال بر سبیل ترجیح است و بقوله **رَّسُولًا** بیان ذکر است کاهی
مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر باشد و بنا بر آنکه مراد قرآن باشد رسولا منصوب خواهد بود بفعل مقدر و تقدیر اینکه ارسل رسولا یعنی فرو فرستاده است
رسول را و میتواند بود که معمول ذکر باشد مانند اعمال مصادر در مفاعیل خود و تقدیر آنکه انزل الله الیکم ان ذکر رسولا یعنی انزال فرموده است شما
آنکه یاد کرده است رسول را در کتب ما سلف یا یاد کردن او رسول را یا آنکه بدل کرده ذکر باشد بمعنی رسالت یعنی انزل الله الیکم الرسالة و بنا بر این قوله تعالی
يَتْلُو عَلَيْكُمْ حال باشد از اسم الله و سایر تقادیر دیگر حال است از اسم الله مانند رسول یعنی خدای فرو فرستاد رسالت را یا با جنس شما در حالتیکه
میخواند بر شما **آيَاتِ اللَّهِ** آیتهای قرآن را یا ارسال رسولی کرده که تلاوت کند بر شما آیات خدا را که قرآنست **مُبَيِّنَاتٍ** در حالتیکه روشن کرده شده
ان آیات و حفص یکبار خوانده بصیغه اسم فاعل یعنی روشن کنند آنها حدود و احکام شریعت را و خدای تعالی انزال الذکر و ارسال رسل فرموده **لِّيُخْرِجَ**

تا بیرون برد او سبحانه از آن و یا رسول **الَّذِينَ آمَنُوا** آنان را که گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده اند کارهای شایسته **مِنَ الظُّلُمَاتِ** از
تاریکی کفر و ضلالت **إِلَى النُّورِ** بروشنائی نور ایمان و هدایت یا از جهل بعلم یا از شبهه بحجت یعنی مراد آنست که الحاصل کرد با ایشان اعمال
بر سند از ایمان و عمل صالح چه ایشان قبل از آن و بعد کرد رسول ایمان داشتند بلکه بعد از آن رسول به تبلیغ او ایمان آوردند یا آنکه معنی از ایشان کند که ایشان
کسانی را که علم او سبحانه تعالی گرفته بود بایمان ایشان از ظلمت کفر بنور ایمان **وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ** و هر که بگرود بخدا و تصدیق نموده **وَيَعْمَلْ صَالِحًا**
و بکند کار شایسته که در او بپسندد یعنی خالص از شوب و ریا و تصنع و غرض **يُدْخِلْهُ** در آورد او را **جَنَّاتٍ تَجْرِي** بوستانها که روان
میشود **مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان و اشجار آن جویهای شیر و عسل **خَالِدِينَ** جاویدان در آنجا مانند کانند **فِيهَا**
بهشت **أَبَدًا** همیشه تاکید خلود است یعنی هرگز از آنجا بیرون نیایند و ذکر جمع بعد از مفرد نظر بمعنی و لفظ من موصول است **قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ**
بتحقیق که نیکو کرده است خدای در بهشت **لَهُ** برای مؤمن صالح **رِزْقًا** روزی او را این کلام تعجب و تعظیم آنچیزیست که اهل ایمان در آخرت
از آن مرزوق میشوند از مثوبات جلیله و درجات عالیه و مراتب رفیعه **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ** خدای آنکسی است که بیافرید **سَبْعَ سَمَاوَاتٍ**
هفت آسمان را بعضی بر بالای بعضی **وَمِنَ الْأَرْضِ** و بیافرید از زمین **مِثْلَهُنَّ** مانند آسمانها یعنی از زمین هفت طبقه خلق کرد بعضی
در زیر بعضی و مکرر چنانکه گذشت و در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر آنکه زمین هفت طبقه است الا این آیه و نزد ابن مسعود که ما بین
هر دو آسمان پانصد ساله راه است و غلظت هر آسمانی نیز پانصد ساله راه است و زمینها مثل آسمانهاست و بعضی گفته اند که میتواند بود
که مراد مماثلت در کیفیت باشد نه در کمیت زیرا که کیفیت آسمان مخالف کیفیت زمین است و ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که آنها هفت
ارضین لیس بعضها فوق بعض تفرق بینهن البحار و یظل جمیعهن السماء یعنی زمینها هفتند بر بالای یکدیگر نیستند بلکه دریاها آنها را از هم
جدا کرده و همه در زیر آسمانند **يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ** فرود می آید فرمان خدا **بَيْنَهُنَّ** میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او سبحانه در جمیع آسمانها
و زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض و غنا و فقر و سایر تصاریف امور بر وجه حکمت و قتاده فرموده که او سبحانه در هر طبقه از طبقات آسمان
امری و خلقی از خلق خود ثبت کرده و در غیر آن نیست و نافع بن ازرق از ابن عباس پرسید که در طبقه اخری از زمین مخلوقات باشند گفت بلی و در شکل در اخبار
و در سوره الذاریات مذکور شد که عیاشی روایت کرده از حسین بن خالد که ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه الصلوة والسلام گفت
دست چپ خود را مبسوط ساخت پس دست راست را بر روی آن نهاد و فرمود که هذه الارض الدنیا و السماء الدنیا علیها قبة و الارض
الثانیة فوق السماء الدنیا و السماء الثانیة فوقها قبة و الارض الثالثة فوق السماء الثانیة و السماء الثالثة فوقها قبة و الارض الرابعة فوق السماء الثالثة
و السماء الرابعة فوقها قبة و الارض الخامسة فوق السماء الرابعة و السماء الخامسة فوقها قبة و الارض السادسة فوق السماء الخامسة و السماء السادسة
فوقها قبة و الارض السابعة فوق السماء السادسة و السماء السابعة فوقها قبة و عرش الرحمن فوق السماء السابعة و هو قوله سبع سموات و من الارض
مثلهن یتنزل الامر بینهن و انما صاحب الامر النبی و هو علی وجه الارض و انما یتنزل الامر من فوق السموات و الارضین گفته اند که رسول الله پس در زیر قدم او
یک طبقه زمین باشد فرمود ما تحتنا الا ارض واحدة و ان الست لهی فوقنا و بنا بر این حدیث مراد بقوله یتنزل الامر بینهن فرود آمدن ملک باشد
از ما بین آسمانها و زمینها با اوامر و نواهی الهی با انبیا حاصل کرد حق سبحانه همه آسمان و زمین را خلق فرموده **لِتَعْلَمُوا** تا بدانید و ببینید که **أَنَّ اللَّهَ**
آنکه خدای تعالی **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** بر آفریدن همه چیزها و تدبیر آن **قَدِيرٌ** تواناست **وَأَنَّ اللَّهَ** و فرمان خود جاری ساختن در آن تا معلوم کنند که حق
سبحانه **قَدْ أَحَاطَ** بتحقیق که فرا رسیده است **بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا** بهمه چیزها از روی دانش یعنی علم او محیط است بهمه اشیا و هیچ از موجودات
علوی و سفلی از دایره علم وی خارج نیست و میتواند بود که لتعلموا تا آخر ایه علت خلق باشد یا علت تنزل امر و ضمیر بان راجع نهاد لتدبر کمال قدرت
و علم او سبحانه **سُورَةُ التَّحْرِيمِ** مدنیه است و دوازده آیت است باجماع ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره التحریم
قرائت کند حق سبحانه توبه نصوح او را قبول فرماید و مناسبت آنکه چون سوره الطلاق در احکام تابو و تطلیق و غیر آن افتتاح یافت و بعد از احکام ایشان نموده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

و در سبب نزول این سوره مفسران چند قول است بعضی گفته اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح بر حجرات زوجات طاهرات بر آمدی بعد
از آن باموری شرایع و احکام مامور بودی و زینب بنت جحش مقداری عسل داشت و هر گاه حضرت بخانه و آمدی زینب شربت از آن عسل تا حضرت
نهادی و تناول نمودی تا آنحضرت در آنجا توقف بیشتر فرمودی این حال بر بعضی زوجات آنحضرت گران آمد عایشه و حفصه با هم اتفاق کرده مقرر نمودند که آنحضرت
بعد از آشامیدن عسل بخانه زینب نزد هر کدام از ما که در آید گوئیم که از تو بوی مغافیر میشنویم و زوجات دیگر گفتند شما در این سخن نیز با ما متفق
باشید و مغفور صمغی در حیسیست که عرفط خوانند و آنچه که بهید از آن دو حضرت بوی خوش را بسیار دوست میداشت و از دادن شکر بهیید با محترز بود
نا جبر ... که نزد وی آید بوی ناخوش احساس نکنند پس آنحضرت روزی شربت آشامیده بود نزد سوده آمد سوده با خود گفت که سخن دروغ در روی
پیغمبر گفتن بسیار قبیح است و هیچ از آن مقوله اظهار نکرد پیغمبر از آنجا بیرون آمد بخانه عایشه آمد عایشه نیز با سینین بگرفت آنحضرت فرمود که چرا
گرفت گفت از تو بوی مغفور میآید در جواب فرمود که مغفور بخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت زنبوران عسل شاید که بر
عرفط چریده بود و چون بخانه حفصه رفت او نیز استینن را بینی نهاد و گفت این چه بوی ناخوش است که از تو میآید و آنچه عایشه گفته بود گفت حضرت
چون این خبر مکرر استماع نمود فرمود که حرمت العسل علی نفسی فو الله لا اکل ابدا آیه نازل شد **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای پیغمبر **لِمَ تُحَرِّمُ**
چرا حرام میکنی بر خود **مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ** آنچه حلال کرده است خدا مر ترا یعنی عسل و از عطا بن ابی مسلم روایت است که این در آن که برای
پیغمبر صلی الله و سلم زینب شربت عسل مکرر تمام ساخته بود و بعضی گفته اند که مخصصه بنت عمر خطاب بود با این قصه خبر بود که از عسل شربت

هدیه از برای حفصه آورده بودند و هر وقت که آنحضرت بخانه وی رفتی نگذاشتی که بخانه وی برود تا شربت بنوشد و آن حضرت را بجهت این
مکث بیشتر واقع میشد عایشه بجهت کثرت توقف وی بر ایشان بود و جویره حبشیه را که خادمه وی بود امر کرد که چون رسول نزد حفصه رود نگاه کن
که وی چه میکند و سبب توقف پیغمبر چیست جویره بیامد و احوال معلوم کرده برگشت و عایشه را خبر کرد که سبب کثرت مکث وی اقدام نمودن حفصه است
بر تهیه شربت عسل از برای پیغمبر ص عایشه زنان را از این خبر واقف ساخته و گفت چون پیغمبر ص نزد شما آید همه متفق الکلمه شوید بر اینکه از تو
بوی مغافیر میاید چون حضرت از خانه حفصه بیرون آمد نزد هر کدام که میرفت میگفتند که از تو بوی مغافیر میشنویم حضرت فرمود که مغافیر نخورده
ام ولیکن نزد زینب شربت عسل دادند گفت جرست نحلها العرفط یعنی آن عسل شکوفه مغافیر خورده بود حضرت فرمود که والله لا اطعمه ابدا این است نزول الاجلال یا
و روایت اشهر آنست که سبب نزول این آیه آن بود که پیغمبر ص قسمت فرموده بود روزها را میان زوجات اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود گفت یا رسول الله حاجت
ذات فرمای تا بعیادت پدر روم و برادر رخصت فرمود بعد از آنکه او برفت حضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که سلطان اسکندریه بود او را
بتحفه نزد رسول ص فرستاده بود طلبید و در آنجا بخدمت خوش مشرف کردانید حفصه چون مراجعت نمود در سرای بسته دید همانجا بنشست تا رسول
بیرون آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شد بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را بخانه او وقت نوبت من و با او خلوت فرمودی و حرمت
مرا نگاه نداشتی و با دیگر زنان اینعمل نکردی حضرت فرمود ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من مباح کرده است و من او را برای رضای تو حرام
کردانیدم بر خود اما این سخن را مستور نزد تو باشد بامانت بکسی نگویی و در امانت خیانت نکنی حفصه قبول کرد چون میان او و عایشه مصادقت و موالفت بود
تنها بدیواری که میان خانه او و خانه عایشه بود بکوفت عایشه خبردار شد حفصه با وی گفت البشارة مژده باد ترا که رسول ماریه را بر خود
حرام کردانید و ما از تشویش او خلاصی یافتیم و چون آنحضرت بخانه عایشه آمد عایشه این حکایت بر سبیل کنایت باز گفت و انموده تا دانسته که چرا حرام
میکنی بر خود آنچه خدای بر تو حلال کرده یعنی ماریه قبطیه و میگویند که حضرت پیغمبر ص در روز عایشه با ماریه خلوت کرد و حفصه بر این مطلع شد پیغمبر فرمود
که این امر از عایشه پوشیده دار که من ماریه را بر خود حرام ساختم حفصه این راز را با عایشه در میان نهاد و گفت این راز را از رسول بپوشان حق سبحانه پیغمبر
خود را از این امر مطلع ساخت و این آیه فرستاد و مروی است که چون پیغمبر ص ماریه را بر خود حرام ساخت و در خفای این امر حفصه را فرمود
که مرا با تو سری دیگر هست باید که از این هیچکس نگویی و کتمان از خیانت نکنی یعنی افشای آن ننمایی و آن اینست که بعد از من ابو بکر و پدر تو مالک این
امت شوند و پادشاهی این امت کنند و بعد از ایشان عثمان متصدی حکومت کردد حفصه از این سخن خوشحال شد و این هر دو سر را با عایشه گفت و این
روایت عیاشی است باسناد خود از عبد الله بن عطاء مکی و عبد الله از حضرت ابو جعفر ص روایت کرده الا آنست که بعد از این دو ایشان این خبر نقل
کرده که هر یک از ایشان این سخن باید خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قضیه ماریه عتاب کرد و در افشای حکومت خود سرزنش نکرد و حق سبحانه
این سوره را در این باب نازل ساخت که چرا حرام میکردانی بر خود آنچه حق تعالی مباح ساخته است از بعضها ماریه قبطیه **تبتغی مرضات**
ازواجک خوشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان احق اند که در طلب خوشنودی خواطر طاهر تو باشند این کلام تفسیر تحریم است تا حال باشد از فاعل
آن یا استیناف بجهت بیان داعی تحریم **والله غفور** خدای تعالی آمرزنده است یعنی بر ترک افضل و اولی مواخذه ننماید و بفضل خود ثوابی که بر فعل اولی و
افضل مترتب میشود بتو کرامت فرماید **رحیم** مهربان در تحسین مراجعت تو بافضل و اولی و باید دانست که این امر دلالت ندارد بر صدور صغیره و کبیره از
آنحضرت زیرا که تحریم بعضی نساء یا اعراض از مستلذات بشری چون عسل یا سبب قبیح نیست و در بحث ذنوب داخل نیست بلکه آن متضمن هضم نفس است
و قطع مشتهیات و التزام ریاضت نفسانی که موجب ثواب است و هیچ بعید نیست بلکه ذکر این خطاب بجهت توجیه باشد برای وجه آنحضرت بجهت ارضای
ازواج متحمل مشاق شده بود و اگر چه بر وجه قبح نبود و شبهه نیست در آنکه اگر شخصی بجهت رضای بعضی زوجات طلاق بعضی از ایشان بگوید بجا است که
او را مخاطب سازند لم فعلت ذلک و لم تحملت فیه المشقة و اگر چه فعل قبیح نکرده و بر تقدیر تسلیم که خطاب بر سبیل عتاب بود میگوییم که این عتاب بر ترک اولی و افضل
است چه ترک تحریم افضل از تحریم است صحیح که ما لک لا تفعل او کوید لم تفعله و لم عدلت عنه و نیز شکی نیست در آنکه عقول منکر تطییب قلوب نسا نیستند پس این
دلالت ندارد بر شائبه صدور ذنب از آنحضرت و براهین عقلیه بر عصمت انبیا از شواهد عادله اند بر قول مذکور و از جهت کثرت رافت و عطوفت و فرط
ترحم او سبحانه آنست که بعد از این اشاره مینماید بوجه تخلص از حنث برای عباد بقوله **قد فرض الله لکم** بتحقیق که تقدیر کرد خدای و بیان فرمود برای شما ای
بندگان **تحلة ایمانکم** کشودن سوکندهای شما را یعنی آنچیز که بدان سوکندان شما را زایل کرداند و حلف از احلال اندر یا استثنا یعنی قول ان شاء الله بعد از
صیغه یمین چه آن مانع انعقاد یمین است یا از کفاره که مکفر حنث است و گویند که معنی این آنست که خدا بیان کرد آنچیز که محلل یمین باشد از کفاره و کیفیت
وجوب آن در سوره مائده سمت ذکر یافت قال فکفارته اطعام عشرة مساکین الایه و گفته اند که لام بمعنی علی است یعنی فرض کرده بر شما کفاره یمین را الا هم
پس این لام مثل لام و ان اساتم فلها است که بمعنی علیها است **والله مولیکم** و خدای متولی کار شما است یعنی کارها بکه صلاح کار شما در آنست
شما بسازد با آنکه او سبحانه اولیست بشما از نفسهای شما یعنی نصایح او انفع است شما را از نصایح شما مر نفسهای خود را **وهو العلیم** و او داناست بما
مصالح بندگان **الحکیم** صوابکار در هر چه کند و فرماید با ایشان یا علیم است بانچه حفصه با عایشه گفت و حکیم است در تدبیر ایشان این دال است بر آنکه حضرت
رسالت ص سوگند خورده بود و اقتصار بر لفظ هی علی حرام نفرموده بود زیرا که این لفظ موجب وقوع یمین نمیشود و از مقاتل مروی است که حق سبحانه امر فرمود
پیغمبر را بتکفیر یمین و مراجعت بماریه و آنحضرت عتق رقبه فرمود و با او مراجعت نمود و از حسن بصری نقل کرده اند که آنحضرت بدون کفاره مراجعت فرمود
بدلیل قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و ذکر تحلیل یمین در این مقام بجهت تعلیم مومنان است و مؤید اینست که در خطاب علما را اختلاف است

حفصه

حرمت زوجه وقتی که زوج با او گوید که انت علی حرام مالک بر آنست که این در حکم سه طلاقست و ابو حنیفه گفته که اگر بان نیت ظهار کرده
ظهار است و اگر نیت ایلا کرده ایلا و اگر قصد طلاق کرده طلاق بائنست و اگر سه طلاق کرده سه طلاقست و اگر قصد دو طلاق نموده
یک طلاق بائنست و اگر نیت هیچ کدام نکرده یمین است و شافعی بر آنست که اگر نیت طلاق نموده طلاقست و اگر نیت ظهار کرده ظهار
و اگر نیت هیچ کدام نکرده یمین است و از ابن مسعود و ابن عباس مرویست که این یمین است و اصحاب ما گفته اند که هیچ چیز لازم نمیشود و وجود و عدم
او یکسانست و اینکه حق سبحانه ایجاب کفاره کرده بجهت آنست که حضرت رسالت ص سوگند خورده بود که با ماریه مقاربت نکند یا شربت عسل ننوشد پس
تعیین کفاره فرمود تا مکفر یمین او باشد نه بسبب اینکه ماریه یا شربت عسل را بر خود حرام کرده بود و نیز تنبیه است بر اینکه تحریم حاصل نمیشود
مگر بنهی او سبحانه و تحریم اینکه شخصی چیزی مباح را بر نفس خود حرام سازد حرام نمیشود مگر سوگند خورد بترک آن و اجماع فقهای ما بر
آنست چنانچه در کتب فقهیه مسطور است و اگر در این صورت اگر سوگند خورند بر مباح و اولی که مخالف آن باشد در دین یا دنیا
و بعد از آن اتیان نماید بمخالف آن وجوب کفاره لازم نمیشود و ماخذ این قول حضرت رسالت است که من حلف علی یمین فرای خیرا منها
فلیات الذی هو خیر و عبد الرحمن بن سمره نیز روایت کند که پیغمبر مرا گفت که اذا حلفت علی الیمین فرایت غیرها خیرا منها فات الذی هو خیر
بنابر قول کسی که آنحضرت ص عتق رقبه نمود بر سبیل ندب بوده باشد نه وجوب و نیز تقدیم تکفیر بر مراجعت در روایت مقاتل بنابر عدم
وجوب آن زیرا که باجماع وجوب تکفیر بعد از حنث است نه قبل از آن و بعد از رخصت مراجعت حضرت رسالت ص بماریه بسبب اسرار آنحضرت میکند بعضی
متعرض باید که **واذ اسر النبی** و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر عالیشان **الی بعض ازواجه** بسوی بعضی از زنان خود یعنی
حفصه **حدیثا** سخنی را که تحریم ماریه است و حکومت ابا بکر و عمر بعد از او **فلما نبأت** پس هنگامی که خبر کرد حفصه عایشه را **به** یعنی بان سخن
واظهره الله و آشکارا کردانید خدا پیغمبر را بر آن بجبرئیل و او را مطلع ساخت **علیه** بر آن حدیث یعنی بر افشای آن **عرف** شناسا کردانید
پیغمبر ص و آله **بعضه** برخی از آن حدیث را بحفصه و آگاه ساخت او را از افشای بعضی از آنکه آن تحریم ماریه است یعنی با او گفت که قصه تحریم ماریه که با تو راز
در میان نهاده بودم تو افشای آن نمودی **واعرض عن بعض** و اعراض کرد رسول از بعضی دیگر یعنی حکومت عمر و خطاب و تعریف افشای آن نکرد
چه غرض اصلی او تعریف افشای ذکر تحریم است حفصه بود و آن از تعریف افشای بعضی حاصل شود پس از این جهت حضرت رسالت ص استقصای آن نفرمود
و از روی حلم و کرم تمام از آن بر وی بعد تنباورد با آنکه حق سبحانه اعلام وی کرده بود که حفصه جمیع سخنان حضرت را اظهار کرده بعضی ذکر اعراض
چه اعراض از استقصا فرع معرفت است با آن و سخن اکابر است که التغافل من خلق الکرام **فلما نبأها** پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر ص حفصه را
به یا بخبر خدای او را بر آن اطلاع ساخته بود **قالت** گفت حفصه با پیغمبر **من انبأک هذا** که خبر داد مرا باینکه من راز ترا آشکار کردم **قال**
گفت رسول ص و آله **نبأنی العلیم** خبر داد مرا خدا که داناست بخفیات ضمایر **الخبیر** خبردار است بمکنونات سرایر و بعد چون افشای سر
شد ظاهر بر آنحضرت حفصه را طلاق داد و یکماه پیش زنان نرفت و گفت اکر دانستی افشای اخبار خبر نمودی پیغمبر نهادی ترا اطلاق
پس آنحضرت بیکماه از زنان اعتزال نمود و در حجره ماریه منزل نمود و حق سبحانه بجهت مبالغه در معاتبه حفصه و عایشه از غیبت بخطاب التفات نموده فرمود
که **ان تتوبا** اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز کردید **الی الله** بخدا و از آزردن خاطر مبارک پیغمبر ص هر آینه توبه پس آن بجای خود خواهد بود و شما
بهر جهت بر شما توبه واجبست و ندامت بر افشای سر او متحتم **فقد صغت قلوبکما** پس بدرستیکه دلهای شما از امر واجب کردید
محافظت سر پیغمبر و عدول نموده از استقامت و صواب یا بچیزی که موجب اثم است و گویند تقدیر این است که ان تتوبا الی الله فلن توبتکما و بعضی
دیگر در معنی آن آمر است و تقدیر اینکه توبا الی الله فقد صغت قلوبکما و صاحب کشاف آورده که فقد صغت قلوبکما جزای شرطست و حقیقت معنی
اینست که ان تتوبا الی الله فقد وجد منکما ما یوجب التوبة و هو میل قلوبکما عن الواجب فی مخالصة رسول الله من حب ما یحبه و کراهة ما یکرهه
اگر توبه کنید پس بتحقیق که یافت شده از شما آنچه موجب توبه است و آن میل کردن دلهای شما است از امر واجب که خالص ... و مصافات با او
تا آنکه دوستی آنچه وی دوست دارد و کراهت داشتن آنچه کراهت دارد و ذکر قلوب بصیغه جمع با آنکه مقام مقتضی تثنیه است
بجهت جزم عقلست با آنکه فراد تثنیه است در کار ترکیبست که جمع از دو مضاف نشیند کما قال الشاعر شعر ظهراهما مثل ظهور الترسین
و مثل اینست قوله تعالی هذان خصمان اختصموا و از عبد الله عباس روایت است که فرمود که من بسیار حریص بودم که بدانم که کدام دو زن بودند که
افشای سر رسول کردند ... ایشان مثل بودند باشکار کرده ان تتوبا تا با عمر خطاب بحج رفته بودم و در بعضی منازل آب بر دست وی میکردم
و او دست میشست پرسیدم که آن دو زن که خدای ایشان را بخطاب ان تتوبا عتاب فرمود کدام اند عمر گفت واعجبا یا ابن عباس
از این سوال پس بعد از تامل گفت ایشان حفصه و عایشه بودند بعد از آن گفت که ما جماعت قریش همیشه بر زنان مستولی بودیم چون بمدینه آمدیم
زنان انصار جواب شوهران میکفتند و با ایشان در سخن مواجهه میکردند زنان ما نیز از ایشان شیوه یاد گرفتند ...
خود گفتگو میکردم مرا جواب باز داده گفتم با من مکابره میکنی گفت ترا از این جواب بد آمد زنان پیغمبر با آنحضرت مکابره و سرکشی میکنند
انکه گفت رسول ... من نزد حفصه رفتم و از روی تعجب او را سوال کردم که شما جواب رسول را میدهید گفت
گاه هست که یک شبانه روز از وی مهاجرت میکنیم گفتم از خشم خدای اندیشه نمیکنید ... این نوع سلوک نکنی و از او چیزی
اقتراح ننمایی و اگر چیزی ضرورت شود از من طلب نمایی اتفاقا روزی ... عتبان انصاری ...
... شام بمن ملاقات کرد و گفت خبر داری که ما را حادثه عظیم افتاده گفتم آن چیست ... غسانیان قصد
ما کرده گفت حادثه از این عظیم تر ... آنچیست گفت رسول ص همه زنان را طلاق داده من با خود گفتم حفصه را نصیحت کردم و او قبول نکرد

بدینجا کشید روزی ابو بکر این صورت را از حفصه استفسار کردم و گفتم که رسول شما را طلاق داده گفت نمیدانم الا آنست که ما را مفارقت کرده در
غرفه ام ابراهیم رفته و نشسته پس بیامدم بدر خانه نزد رسول را غلامی سیاه بود او را گفتم که رسول را بگوی که عمر بر در است آیا اذن دخول میدهد
غلام برگشت و گفت رسول را گفتم هیچ نگفت من برخاستم و بمنبر رفتم و ساعتی نشستم طاقتم نماند باز بدر غرفه آمدم و رخصت دخول طلبیدم جواب نگفت
نوبت سوم اجازه دخول فرمود رفتم و سلام کردم دیدم که آنحضرت بر حصیری تکیه فرموده بود و آن حصیر بر پهلوی مبارکش اثر کرده بود گفتم یا رسول الله
زنان را طلاق داده فرمود نه پس حکایتی کردم گفتم ما گروه قریش بر زنان غالب بودیم چون بمدینه آمدیم زنان ایشان بر ایشان غالب [illegible] یا رسول الله
تو با ایشان [illegible] از ما باشد من دختر را نصیحت کردم و گفتم بغیر رضای تو [illegible] دیگر چیزی نیست گفتم یا رسول الله اگر دعا کنی تا خدا
معیشت را بر امت تو فراخ کند [illegible] انکه اهل فارس و روم بجای بوده باشند آنحضرت راست بنشست و گفت یا ابن خطاب تو نمیدانی که ایشان
قومی اند که لذات دنیا از ایشان معجل شده گفتم یا رسول الله برای زوجات استغفار نمای فرمود که من سوگند خورده ام که یکماه پیش ایشان
نروم عروه از عایشه نقل کرده که من روزها میشمردم تا روز بیست و نهم رسول نزد من آمد گفتم یا رسول الله نه سوگند خورده بودی که یکماه
پیش ما نیائی و امروز روز بیست و نهم است فرمود ماه گاه بیست و نه روز باشد بعد از آن رسول از بیت بخندید و گفت ندانی که بیست و نه روز یکماه باشد
فرمود ای عایشه را خبری خواهم گفت و میخواهم شتاب نکنی تا با پدر و مادر خود مشورت کنی گفتم چیست آنحضرت این آیات را بر خواند
یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها الی قوله اجرا عظیما من گفتم در این باب با پدر و مادر خود مشورت نمیکنم و خدا و
رسول را اختیار کردم پس آنحضرت بر زوجات مراجعت نمود القصه حق سبحانه و تعالی از روی عتاب با عایشه و حفصه خطاب کرده میفرماید که وان تظاهرا
و اگر همپشت شوید و معاون یکدیگر گردید علیه بر رنجانیدن دل مقدس حضرت رسالت و اذیت او فان الله پس بدرستیکه
خدا تعالی هو مولیه او است یار و مددکار پیغمبر و جبریل و جبرئیل ناصر و دوست او است و صالح المؤمنین و مردی که صالح
جمیع مؤمنان است و برگزیده ایشان یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نیز او را مدد دهنده و دوست او است و مؤمن است از آنکه مراد جمیع
شایسته کاران از مؤمنان چنانکه مذکور خواهد شد و الملائکة و همه فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک از پس نصرت خدا و
جبرئیل و امیر المؤمنین ظهیر هم پشت و مددکار و معاون و یند یعنی با وجود آنکه خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین ناصر و یند جمیع ملائکه
نیز یاری دهنده و یند پس با همه یار و یاور و معاون شما بر ایذای او چه ضرر رسانند صاحب کشاف آورده که تخصیص جبرئیل بذکر بجهت تعظیم و کثرت
مکانت و منزلت او نزد حضرت عزت جل و علا و پیشوای کروبیانست و مقدم ملائکه مقربین و صالح در اینمقام بمعنی جمع است یعنی کل من امن و عمل صالحا
و از قتاده مرویست که مراد بصالح المؤمنین انبیا اند و سعید بن جبیر گفته که هر که از نفاق بری است او صالح المؤمنین است و نزد بعضی ابو بکر و صحابه
اند و محققان برآنند که اصل این کلام صالحوا المؤمنین باشد بواو و سقوط آن در کتابت بواسطه سقوط او در لفظ باشد و در لفظ ابتدائی
و ذکر بعد ذلک اشعار است بر تعظیم ملائکه و تکریم مظاهره ایشان و جمله مظاهره ایشان از جمله نصرت خدا است پس گوئیا حق سبحانه ما بین و مظاهره
تفضیل نصرت پیغمبر خود داده بر غیر آن از وجوه نصرت خود بجهت فضل ایشان بر همه خلقان انتهی کلام صاحب کشاف و ذکر ظهیر بصیغه مفرد با
خبر ملائکه است و مقتضی جمع کان ظاهر است بجهت رعایت فواصل آیات است و یا بجهت آنکه مصدر است چون دبیب که بمعنی وقس شیر است بنوعی
خاص و در مصدر واحد و تثنیه و جمع مساویست و بباید دانست که نزد معظم اهل سنت و امامیه مراد بصالح المؤمنین حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه است بجهت در تفسیر کواشی که یکی از علما و فضلای سنیانست مصرحست که مراد بصالح المؤمنین حضرت امیر المؤمنین است
سلام الله علیه و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب حرز که مسمی است بحلیة الاولیا روایت کرده از اسماء بنت عمیس که او گفت که من از پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنیدم که آنحضرت فرمود که صالح المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه است و ثعلبی نیز که یکی از فضلای اهل سنت است
در تفسیر خود آورده که مراد از صالح المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه است و هم چنین کلبی و مجاهد و ابی صالح روایت کرده اند که از ابن عباس
فرمود که صالح المؤمنین هو علی بن ابیطالب و صاحب طبرسی آورده که در کتاب شواهد التنزیل از سدی بصری نقل کرده اند که ابی جعفر محمد
الباقر صلوات الله علیه فرموده که لقد عرف رسول الله صلی الله علیه و آله علیا اصحابه مرتین اما مرة فحیث قال من کنت مولاه فعلی مولاه و اما الثانیة
فحیث نزلت هذه الآیة فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بیده ثم قال یا ایها الناس هذا صالح المؤمنین یعنی
دو نوبت حقیت و منزلت امیر المؤمنین علیه السلام را بمردم شناسا کردانید یکی وقتیکه فرمود هر که من مولی و اولی بتصرف اویم در امور
دینی و دنیوی علی مولی و اولی بتصرف است در امور او و نوبت دیگر وقتی که این فان الله هو مولیه و جبریل و صالح المؤمنین نازل شد دست او
امیر المؤمنین را بگرفت و فرمود که این مرد صالح مؤمنانست و بهتر ایشان بعد از آن حق سبحانه تهدید زوجات میفرماید و عیب ایشان
مینماید در ناطاعت شدن بکاینات علیه افضل الصلوات بقوله عسی ربه شاید که پروردگار او یعنی پیغمبر ان طلقکن اگر طلاق دهد شما
بجهت ایذاء و آزار شما ایراد ضمیر جمع با بجهت تغلیب است و یا بجهت تعمیم خطاب و تغلیب بجهت فرضیست چه طلاق میدانست که پیغمبر صلی الله علیه
و آله شما را اگر طلاق دهد شما را بجهت ایذاء و آزار شما ایراد ضمیر جمع با بجهت تغلیب طلاق نخواهد داد و رجی نجات بسجد خدای یعنی وجوبست کرد
عبادت است از بیان نمودن و بمقتضای حکمت و مصلحت لیس معنی آنست که اگر بحسب فرض پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را طلاق دهد و جدا شما بهتر ان
یبدله آنکه بدل دهد او را ازواجا خیرا منکن زنان که بهتر و شایسته تر از شما باشند مسلمات بالخصوص منقادان او را بیست
بیان خیریت یعنی آن زنان مبدله اعتراف نمایند که آن باشند بحکم خدا و نبوت سید انبیاء اقرار کرده باشند که ایشان امر خدا و رسول را مؤمنات
با او دارند کان خوی تو و رسول او با اخلاص اند که ایشان در افعال و اقوال خوب برای ایشان قانتات فرمان برداران خدا و رسول باشند للدوام متضرع گردد

را ایشان با ایمان کرده اند کان با بازایستادگان از نحس اقوال و قبح افعال تائبات باز گشتکان از گناه و رجوع کنندگان بامر رسول تا باز آیند
با جمله مشتهی نفس و هوای ایشان با شد با ایشان شده کان از نقصی که از ایشان صادر شده باشد عابدات پرستندگان و قائم نماز
با جمله مستند آنان با روزه بعض و سنن و حبا حالا صن و خشوع کنندگان در لعم سوره سائحات روان شوندگان در اطاعت
خدا و امر رسول یا سیر کنندگان و هجرت نمایندگان با رسول یعنی هر جا که آنحضرت رود ایشان تابع او باشند یا روزه داران و بنابراین
معنی تسمیه نمای سائحات بجهة آنست که مسیر آنند در امساک نمودن از طعام تا شب و نظارهم چنانچه سائح امساک از غذا میکند تا بموضعی که
طعام در او یابد شود ثیبات شوهر دیدگان و ابکارا و دختران بکر توسیط عاطف میانهما بجهة تنافی انها است در اجتماع بخلاف
صفات مذکوره با بجهة آنکه مرد در حکم صفت واحده اند نه آنکه فقط ان بنسبت که تشمل علی الثیبات و الابکار و در بعضی تفاسیر مذکور
که عرب مثل این و او را واو ثمانیه و چون عادت ایشان چنان است بر آنکه بکلمه واو را بعدد هفت بشمارند قال این سنده نظر انیست ولکن التابعون
العابدون لی قوله و الناهون عن المنکر و قوله سبعة و ثامنهم کلبهم و غیر آن و از اینجا است که در باب ابواب دوزخ فتحت ابوابها و در شده
در باب جنت و فتحت ابوابها ذکر کرده از آنکه ابواب دوزخ هفتند و ابواب بهشت هشت و از ابن عباس مرویست که مراد بثیب زن فرعون
و بکر مریم مادر عیسی علیه التحیة و الثنا که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله حضرت رسالت درآورد و گویند خیریت
مبدلات باعتبار بعضی صفات است و الا طاعت پیغمبر و انقیاد او امر و نواهی او است کا ز جمله آن تحفظ ترست نه نظر بجمیع صفات زیرا که
زوجات آنحضرت متصفات بودند و بیضاوی گفته که دلالت میکند بر خیریت غیر ایشان از مبدلات نیز آنکه خیریت متعلقست بتطلیق
زوجات و ایذاء آنحضرت و وقوع نیافت و معلق بما لم یقع واجب نیست و وقوع آن نیز دلالت بر آن ندارد بر آنکه آنحضرت حفصه را طلاق داده
باشد زیرا که تعلیق طلاق بکل منافی تطلیق واحده نیست و بباید دانست که این آیه مثل آیه لا یحل لک النساء من بعد نازل شده چنانکه ذکر آن
آمده که حق سبحانه بجهة تادیب زوجات و ندم ایشان بر ایذا او از رسید که بنات این آیه فرستاد و در روضه که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
طلاق حفصه داده بود و در صدد تطلیق زنان دیگر شده چون این خبر در مدینه منتشر شد که رسول طلاق زنان میدهد منافقان زبان
دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند و اظهار بشاشت و خرمی میکردند و صحابه از این معنی دلتنگ شدند و زنان بتضرع و زاری و ناله و بی آرامی
مشغول شدند و از کرده نادم شده و جازم شدند بر آنکه با امر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله
میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان بدهی و این مذکور شد از ندم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت
رسول هیچ جواب نداد و در این امر متامل شد و انتظار وحی میکشید و جبرئیل امد و این آیه و آیه لا یحل لک النساء من بعد بپیغمبر آورد پس
عسی ربه نازل نباشد و بدانکه چون حق سبحانه بجهة تادیب زوجات سید کائنات این آیه نازل ساخت بعد از آن مؤمنان را امر فرمود بر طاعت خدا
و اجتناب و سیئات و تادیب اولاد و زنان بقوله یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید قوا انفسکم نگاه دارید نفسهای خود را
بترک معاصی و اتباع شهوات و صبر بفعل طاعات و عبادات و اهلیکم و نگاه دارید اهالی خود را از زنان و فرزندان و خادمان بتعلیم فرایض
و نصایح و تادیب نارا از آتشی که وقودها الناس افروزندان مردمان باشند یعنی کفار از جن و انس و الحجارة و سنگ و مراد بسنگ
کافرون کنند خراو نار آتش است چنانکه از ابن عباس روایتست که حجارة الکبریت و گویند مراد بتان سنگین اند که کفار میپرستند یا سنگهای دوزخ کلام
سیم احبا و ذهبها که اصل و منشا آن سنگست خلاصه آنکه بر هیز باید از این نوع آتش که افروزنده آن نباشد مگر مردمان و سنگها هم چنانکه آتشها
دیگر بهیزم افروخته میشوند و در حدیث آمده که رحم الله رجلا قال یا اهلاه صلوتکم صیامکم زکاتکم مسکینکم یتیمکم جارکم لعل الله یجمعهم
معکم فی الجنة رحمت خدای بر مردی که بگوید اهل بیت خود را که اهالی و عیال من نماز کنید و روزه بدارید و زکوة بدهید و در حق
مسکین و یتیم و همسایهای خود احسان نمائید در باره ایشان رحمت و شفقت مرعی دارید شاید که حق سبحانه ایشان را با شما در بهشت جمع کند
و از خصیا عقاب ایشان و ابرها و در روایت آمده که ان اشد الناس عذابا یوم القیمة من جهل اهله سختترین عذاب در روز قیامت آنکس را باشد
که اهل و عیال او جاهل باشند یعنی ایشان را تعلیم علوم دینیه نکند و در بادیه جهالت ایشان را بگذارد و در خبر است که چون مؤمن از معاصی پرهیز
و بواجبات معروضه مرتکب شود و اهالی خود را از معاصی باز دارد و ایشان بر طاعات و عبادات حریص سازد در روز قیامت بان مؤمن گویند
جزاک الله من قیم عنا خیرا کنت تعلمنا و تامرنا و تنهینا فنجینا بفضلک فنجینا فیا جمیعهم الی الجنة خدای ترا اذنها جزای خیر دهاد دود بنا تعلیم
ما با دادی و بما موزات ما را امر نمودی و از منهیات ما را نهی کردی و بسبب آن بر هانیدی خود را و ما را از عذاب ابرونزی او با جمیع اهل و عیال
خود متوجه بهشت شوند و بنعیم ابدی و سعادت سرمدی فایز شوند و اگر تعلیم اهالی خود نکرده باشد در روز قیامت با او گویند لا جزاک الله
من قیم عنا خیرا لا تعلمنا و لا تامرنا و لا تنهینا اهلکت نفسک و اهلکتنا و فسق با جمیعهم الی النار یعنی خدا ترا از جانب ما جزا ندهد ما را تعلیم نکردی
و امر نفرمودی و از بدیها باز نداشتی و نفس خود و ما را در هلاکت انداختی پس او را با اهل خود در آتش دوزخ کشند علیها و بر آن آتش
ملائکة فرشتگانند و زبانیه اند و اعوان ایشان که موکلند بر آتش دوزخ غلاظ درشت سختان بر دوزخیان با فلاظ الاجرام شداد
سختکاران توانایان در تعذیب اهل ابلام و در تنفیذ اوامر الهی و غضب و انتقام که اهل دوزخ را با ایشان قوت ستیز و جنگ نباشد از خدا
کریمی نه لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدا را ما امرهم آنچه فرموده باشد ایشان را بکار امر در محل نصب است بنابر بدلیت یعنی
ابیندی که لا یعصون الله ما امر الله ای امره یعنی نافرمانی نکنند آنچه خدا ایشان امر کرده باشد و منتزاند بودکه منصوب بنزع خافض
یعنی لا یعصون الله فیما امرهم یعنی عصیان نورزند حکم او در آنچه مامورند باشند ایشان را بان و یفعلون ما یؤمرون و میکنند آنچه

الخ فرموده شوند یا بن یا ممنع از قبول اوامر و التزام آن نکه بهر چه مامور شوند بالفعل یا بن قیام نمایند و از جمله اولی است که اینجا
حق سبحانه قبل از زمان تعذیب کنند یعنی ایشان فرموده باشد ایشان را باشد فرمانی نکنند تا آنکه قبول اوامر الهی نمایند و بان التزام کنند و یا از آن نیز
و انکار آن نکنند و از جمله ثانیه آنکه حق تعالی آنچه در زمان مستقبل ایشان را بان امر فرماید مبادرت باقدام نمایند تا آنکه بعد بر انجیر حجه کنند که مان مالی
و در هیچ زمانی از زمان متثاقل و متوانی نشوند باید دانست بر آنکه ملائکه معصوم اند از قبایح و از مخالفت در اوامر و نواهی الهی اگرچه بنابر آنکه تکلیف
حق سبحانه بعد از مشرکان مکذبین مخاطب ساخته در سوره البقره حیث قال فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة
و در عقبش فرمود اعدت للکافرین پس چگونه در اینجا مومنان را بان خطاب مخاطب ساخت جواب گوئیم که فساق اگرچه در کلاه ایشان مومن در کافر است
لیکن مساکن ایشان یک درکه در دار احد کند و زخست پس عقوبت منتفی است که ایمومان نکند او بید نفسها خود را بر اجتناب فسوق انفسنا یا جماعتی
که جماعتی که معدا است از برای ایشان آتش موصوف و میتواند بود که امر باشد بتوبی از ایشان او را ینداد تا آنکه خطاب با اهل نفاق باشد که بزبان
ایمان آورده اند و در باطن بصفت کفر اند و موید این است آنکه در عقب آن میفرماید که **یا ایها الذین کفروا** ای کسانی که کافر
شده اید **لا تعتذروا الیوم** عذر میارید امروز که اعتذار شما مقبول نیست و اصلا فائده بر آن مترتب نمیشود و مرویست که چون زبانیه
کافران را گرفته بدوزخ برند ایشان آغاز اعتذار کرده تا عیه خلاص نمایند حق سبحانه فرماید بملائکه بگویند کای کفار عذر مگوئید که شما را
معذور نیست چه ما نذیران از کتب و رسل بشما فرستادیم و شما را از این روز تهدید کردیم و شما قبول آن نکردید پس مرد هیچ عذری ندارید
تا بوسیله آن از عذاب برهید **انما تجزون** جز این نیست که پاداش داده میشوید **ما کنتم تعملون** بانچه بودید که عمل میکردید
از کفر و معاصی و بعد از خطاب کفار و انذار و تهدید ایشان مومنان را مخاطب کرده در دنیا میفرماید که **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان
آورده اید **توبوا الی الله** باز گردید بسوی طاعت خدای **توبة نصوحا** باز گشتنی خالص یعنی خالصا لوجه الله ترک کنید نادم شوید
و عزم جزم نمائید بر آنکه باز بسر گناه مروید و صاحب کشاف آورده که وصف توبه بنصح بر طریق اسناد مجازی است و نصح در حقیقت
صفت تائبان است یعنی که ایشان [illegible] بر فرطات و جزم نفوس بر عدم عود بر خطیئات است که مثل عدم عود لبن باشد در ضرع [illegible]
خالص میسازند نفسها را خود از سیئات و پاک میگردانند از شوب منکرات و گویند که نصوح ماخوذ است از نصاحت ثوب که
بمعنی خیاطت است یعنی این نوع توبه را [illegible] سبب توبه [illegible] منصوح [illegible] خلل آن کنند
یا توبه که جمع کند میان تائب و اولیاء الله همچنانکه خیاط جمع [illegible] ملتصق میسازد [illegible] توبه که استوار و محکم [illegible] طاعت را
هم چنانکه خیاط قطع ثوب را محکم میسازد و صلوة النبی و جابر است که مراد توبه باشد که صاحب مردمان را [illegible] ایشان را بمثل خود بجهت ظهور
آن در [illegible] و استعمال جد و عزم او در عمل کردن بمقتضای آن و در آثار آمده که امیر المومنین صلوات الله علیه شنید که اعرابی میگفت
منکم اللهم انی استغفرک و اتوب الیک فرمود که یا هذا ان سرعة اللسان بالتوبة توبة الکذابین [illegible]
که گفت یا امیر المومنین توبه کدام است فرمود [illegible] علی الماضی من الذنوب الندامة و للفرائض الاعادة و رد المظالم [illegible]
الخصوم و ان تعزم علی ان لا تعود و ان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی المعصیة و ان تذیقها مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی
توبه مستجمع شش خصلت است [illegible] اعاده فرائض فوت شده [illegible] رد حقوق مردمان [illegible] طلب [illegible] از خصمان [illegible]
عزم جزم کنی بر عدم عود [illegible] نفس خود را در طاعت حضرت عزت هم چنانکه پرورده بادر معصیت [illegible]
باو هم چنانکه چشانیده [illegible] شیرینی معاصی را [illegible] شرط کمال توبه است [illegible] حقیقت توبه [illegible] عزم بر عدم عود
[illegible]
کند و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که معاذ جبل از پیغمبر صلعم پرسید که حقیقت توبه نصوح چیست فرمود که ان یتوب التائب ثم لا یرجع کما لا یعود اللبن
الی الضرع توبه نصوح است که تائب عود نکند بمعصیت [illegible] توبه نصوح است که انسان ناصح نفس خود شود
با خلاص ندم با عزم بر عدم عود [illegible] منقول است که توبه نصوح [illegible] بدن [illegible]
الصادق الناصح و گویند توبه نصوح [illegible]
[illegible] علامت
[illegible] علامت توبه نصوح
[illegible] لا تصح التوبة الا بنصیحة النفس و المومنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
هر [illegible] یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا **عسی ربکم** شاید که پروردگار
شما چون توبه کنید **ان یکفر عنکم سیئاتکم** [illegible] **و یدخلکم** و در آرد شما را **جنات تجری**
[illegible] **من تحتها الانهار** [illegible] **یوم لا یخزی الله النبی** [illegible]
[illegible]
[illegible]

و ظرف متعلق است بقوله یدخلکم و قوله **والذین آمنوا معه** عطف بر النبی یعنی و سوا نشاد ایشان را که ایمان آورده اند با پیغمبر
جاوید [illegible] ایشان در باره یاران و خویشان قبول کند [illegible] حق سبحانه اخزی ایشان کند [illegible] و استهما است
مومنان بر آنکه او مبحانه [illegible] ایشان [illegible] و گویند و الذین آمنوا معه مبتدا است و خبر آن قوله **نورهم یسعی** که جمله
اسمیه است یعنی کسانی که ایمان آورده اند با پیغمبر نور ایشان [illegible] اعطا کرده بجهت طاعت میشتابد و میرود **بین ایدیهم** [illegible]
و بایمانهم [illegible] و اگر جمله موصوله معطوف باشد بر النبی [illegible]
[illegible] ابو عبد الله صلوات الله علیه [illegible] یوم القیمة [illegible] بین ایدی المومنین و بایمانهم [illegible]
[illegible] ائمه معصومین [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس مرویست [illegible]
کشوده **یقولون ربنا** گویند ای پروردگار ما **اتمم لنا** تمام گردان برای ما **نورنا** روشنی ما را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابن عباس [illegible] لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و لا یحزنهم الفزع الاکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **و اغفر لنا** [illegible]
[illegible] **انک علی کل شیء** [illegible] **قدیر** [illegible]
چون کفار و اهل نفاق [illegible] **یا ایها النبی** ای پیغمبر [illegible]
جاهد الکفار جهاد کن با کفار بشمشیر **و المنافقین** و با منافقان [illegible]
[illegible]
و از ابو عبد الله صلعم مرویست که ان رسول الله صلعم لا یقاتل منافقا [illegible]
جلد و جهد [illegible] **و اغلظ** و درشتی کن [illegible] **علیهم** [illegible]
[illegible] **و ماویهم** [illegible]
جهنم دوزخ است **و بئس المصیر** و بد جایی باز گشتنی است دوزخ و بعد از ذکر حال مومنان و کفار و منافقان [illegible]
کفار مکه را [illegible]
[illegible]
[illegible] **ضرب الله مثلا** [illegible] **للذین**
کفروا [illegible] **امرأة نوح** [illegible] **و امرأة لوط** [illegible]
بود **کانتا تحت عبدین** بودند [illegible] **من عبادنا** [illegible]
[illegible] **صالحین** [illegible] **فخانتاهما** [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] **فلم یغنیا** [illegible]
[illegible] **من الله شیئا** [illegible]
[illegible] **و قیل** [illegible] **ادخلا النار** [illegible]
دوزخ **مع الداخلین** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ضرب الله مثلا** [illegible]

لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم [illegible]

وصلت با فرعون [illegible]

[illegible]

إِذْ قَالَتْ [illegible] رَبِّ ابْنِ لِي [illegible] عِنْدَكَ [illegible] بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ خانه در بهشت [illegible] وَنَجِّنِي [illegible] مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ [illegible] وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ [illegible]

[illegible]

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ [illegible] الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا [illegible] فَنَفَخْنَا فِيهِ [illegible] مِنْ رُوحِنَا [illegible]

[illegible]

وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا [illegible] وَكُتُبِهِ [illegible] وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ [illegible]

[illegible]

سُورَةُ الْمُلْكِ [illegible]

[illegible]

[illegible] مکی است [illegible]

[illegible]

[illegible] سورة الملک [illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ [illegible] وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [illegible] الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ [illegible]

[illegible]

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا [illegible]

[illegible]

مطلق و لهذا هیچ امر مرتبت مبنا بخیری که بعد از سبق احد مفعولین واقع و غیره باشد که مصدر حرف لمشما ... باشد یا غیر مصدر یا ...
کذ ثمت بخلاف تعلیق که بلیهما فرق هست کقولک علمت ازید منطلق و علمت بکا منطلقا حال اصله معنا انکه ... اعمال مودنا ...
شوید بر نسبت عمل صالح و موقوف بر شما مسلط نشدا عمال ... باعتبار عمل حسن شود بر تبیح چه دیگران بعث ... **وَهُوَ الْعَزِيزُ** و اوست غالب بر انتقام
کسیکه ... غضب و ... هیچ کس باشد عمل او و اعاجز نتواند ساخت **الْغَفُورُ** امرزنده مرکسی که توبه کند از اهل اسائه یا بدون توبه از روی تفضل
الست **الَّذِي خَلَقَ** انکسیکه بیافرید **سَبْعَ سَمَاوَاتٍ** هفت اسمان **طِبَاقًا** مطابق یکدیگر یکی بالای دیگری و این مصدر است بمعنی فاعل
مشتق از طابقت النعل اذا خصفها طبقا علی طبق یا انکه نصب او بر مصدریه باشد یعنی طوبقت طباقا و جمله مفعول خلق باشد و محتملست که جمع طبق
باشد چون جبل و جبال یا جمع طبقه چون رحبه و رحاب و بنا بر دو احتمال مضاف محذوف خواهد بود یعنی ذات طبق یا ذات طبقه از کعب احبار و ابن عباس ...
که طبقه اول اسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمری است سفید و سوم اهن است و چهارم روی است و پنجم نقره و ششم ...
و هفتم یاقوت سرخ و از اسمان هفتم تا عرش هفت حجابست میان هر حجابی صحراها و حجابست بنابراینها اسناد نور که نهایت ان را خدا داند و نام فرشته که
موکلست بر حجب ... بعد از ذکر خلق سموات بیان استحکام و استقامت میفرماید بقوله **مَا تَرَىٰ** نمی بینی تو ای بیننده **فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ**
در افریدن خدای مهربان اسمانها را **مِن تَفَاوُتٍ** هیچ اختلاف و خلل و تناقض و اعوجاج و عدم تناسبی بلکه همه انها راست و مستقیم اند و متناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال اتقان و احکام و اتساق و انتظام ... اند بنا بر حکمت و مصلحت بدانکه تفاوت مشتق از فوت است فکان هر یک از متفاوتین چیزی
از او فوت شده که در دیگری هست و این جمله صفت ثانیه سبع ... و بعضی این کلام ... است و مراد بخلق جمیع مخلوقاتند و عدم تفاوت نهاد داشکا
و اتقان است نه در صورت و هیئت چه صورت و هیئت انها مختلف افتاده اند و وضع رحمن در موضع ضمیر بجهت تعظیم است و اشعار بانکه او سبحانه مثال این
مناسبات ... باهره ایجاد فرموده بجهت رحمت و تفضل خود بمخلوقات و تنبیه بر سبب سلامت انها از تفاوت و ایما بانکه ... انها نعم جلیله است
که از دایره حصر و احصا بیرون و خطاب مذکور باو اجمع است بر سول یا بهر مخاطبی و قوله **فَارْجِعِ الْبَصَرَ** متعلقست بما ... یعنی تو باسمان نهاد ...
و بسیار نظر بان کرده و هیچ نقص و خللی در ان نیافتی پس دیگر بار بگردان چشم را جانب ان تا دران **هَلْ تَرَىٰ** ایا می بینی بعیانه **مِن فُطُورٍ** هیچ شکافی
خللی و عدم تناسبی خلاصه معنی انست که اگر شبهه داری در انچه بان خبر کرده شدی از عدم تفاوت در خلق سموات پس یک نظر کن در ان و معاینه
ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز گردان دیده را یعنی بر جعت اولی قناعت مکن بلکه دیگر باره دیده باز گردان **كَرَّتَيْنِ** دو باره باز گردانیدنی یعنی چندین
بعد از دیگری مراد بتثنیه تکریر و تکثیر است هم چنانکه در لبیک و سعدیک یعنی کرتهای تکرر بسیار معلوم نکردی عدم تفاوت ... مکید بکر تکرار
نگران نکرستن کن و بپیوسته و طلب ... کن و چون بسیار نظر کنی نظر خود در تکرارهای ... **يَنقَلِبْ** باز گردد **إِلَيْكَ الْبَصَرُ** بسوی تو چشم تو
خَاسِئًا دور مانده از دریافتن ... انچه مطلوب تست ... **وَهُوَ حَسِيرٌ** و او مانده باشد ... معاوده و
کثرت مراجعت است که چشم هر چند نگاه خواهد کرد هیچ عیبی و نقصی در ان نخواهد یافت بانکه ... اکنده و از نگریستن باز مانده **وَلَقَدْ زَيَّنَّا**
و بتحقیق که بیاراستیم **السَّمَاءَ الدُّنْيَا** اسمان نزدیکتر یعنی اسمانیکه قریبست بزمین **بِمَصَابِيحَ** بچراغها یعنی بستارگان که در شبها
چراغ درخشانند ... تنکیر مصابیح بجهت تعظیم ... که بعضی کواکب مرکوز باشند در اسمانهای دیگر که بالای اسمان ...
و نیز ... اسمان دنیا مانع از ... **وَجَعَلْنَاهَا** و کردانیدیم ستارگان را **رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ** راننده کان
مردیوان ... که بجهت استراق کلمات فرشتکان قصد اسمان کنند و خواهند که دزدیده گوش بسخن ان دارند ... مصابیح فائده
دیگر ایشان ... است با نفصال شهب منفصل ... چنانکه شعله اتش از اتش جدا کنند ... نور ... اتش بجای خود
باشد ... کواکب مرکوزند در سموات و از ان زایل نمیشوند مگر بوقوع قیامت که منتشر شوند لقوله تعالی و اذا الکواکب انتثرت و کویند که معنی انست
که کردانیدیم مصابیح را رجوم و ظنون شیاطین انس که منجمانند یعنی ... موجب ظنون ... بغیب ... منجما ... از حرکات و اوضاع انها
کان برند ... خود ... و رجوم جمع رجم است که مصدر ... بمعنی ما یرجم به است ... کلام ...
و یقولون ... کلبهم رجما بالغیب و در کشاف از قتاده نقل کرده که خلق الله النجوم لثلث زینة للسماء و رجوما للشیاطین و یهتدون بها
فی الظلمات البر و البحر فمن تأول فیها غیر ذلک فقد تکلف ما لا علم له یعنی حق سبحانه ستارگان را از برای سه چیز خلق فرموده زینت اسمان و رجم دیوان و سبب
اهتدا خلقان در بیابان ... پس هر که غیر از این سه چیز ... تفسیر و بیان کند ... اظهار چیزی نموده که هیچ علم بان نداشته باشد و از محمد بن
کعب نیز روایتست که و الله ما لاحد من اهل الارض فی السماء نجم و لکنهم یتبعون الکهانة و یتخذون النجوم علة بعد العیب ... از اهل زمین
در اسمان ستاره نیست ... و لیکن ... خبار بغیب ... کهانت میکنند ... منکوشند ... علت و سبب
ان ... **وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ** و اماده ساختیم برای شیاطین ... بعد از سوختن ... دنیا ... بعد از
ضلال و اضلال ایشان ... **عَذَابَ السَّعِيرِ** عذاب اتش سوزان در اخرت ... کلام ... مکلفند و چون ...
و مطلع ... ایشان ... وعید ... **وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا** و مر انانرا که کافر شدند **بِرَبِّهِمْ** بپروردگار خود بسبب
اضلال دیوان **عَذَابُ جَهَنَّمَ** عذاب دوزخ **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** و بد جای باز گشتنی است دوزخ ... وصف دوزخ بذم ... عقاب
کفار ... است ... که ... عقلا ... انتقال ... بوسیله اطاعت و فرمان برداری خود ... دور
دارند ... **إِذَا أُلْقُوا** چون در افکنده شوند کافران **فِيهَا** در جهنم ... مانند ...
سَمِعُوا لَهَا بشنوند مر دوزخ را **شَهِيقًا** اوازی مانند اواز ... اوازی که از اتش عظیم شنوده میشود ...

یعنی چون کفار را که بد دوزخ اندازند دوزخ بصورت منکر ... **وَهِيَ تَفُورُ** در حالیکه می جوشد و ایشانرا ... بمانند ...
... جوشان **تَكَادُ تَمَيَّزُ** نزدیک باشد که متفرق و پاره پاره شود دوزخ **مِنَ الْغَيْظِ** از خشم کافران ... اشتعال ...
با ایشان و میتواند بود که مراد ... باشد که پیش از ایشان در دوزخ انداخته باشند یا انکه او از مهیب ... نفسهای خود شنوند کقوله لهم
فیها زفیر و شهیق و تمیز کنایت است از افراط غیظ و غضب دوزخ بر کافران یقال فلان یتمیز غیظا و یتقصف غضبا اذا وصف بالافراط ...
از شدت غیظ ... باشد که ... بکلاله ... الثیاب ... مراد ... باشد **كُلَّمَا**
أُلْقِيَ هرگاه انداخته شوند **فِيهَا** در دوزخ **فَوْجٌ** گروهی از اهل کفر و شرک **سَأَلَهُمْ** سؤال کنند ایشان را **خَزَنَتُهَا** خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان
او از روی ... کمای مشرکان **أَلَمْ يَأْتِكُمْ** ایا نیامد بشما **نَذِيرٌ** بیم کننده یعنی پیغمبری مبعوث نشد که شما را ... اندوا ... عذاب ...
... این سؤال توبیخ ایشانست ... موجب ... ایشان ... **قَالُوا** گویند کافران در جواب ایشان **بَلَىٰ**
قَدْ جَاءَنَا ای بتحقیق امد ما را **نَذِيرٌ** پیغمبران بیم کننده **فَكَذَّبْنَا** پس تکذیب کردیم و در باب تکذیب ایشان افراط نمودیم **وَقُلْنَا** و گفتیم مر ایشانرا
مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای **مِن شَيْءٍ** هیچ چیز از انچه شما میگویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر با ایشان گفتیم که **إِنْ أَنتُمْ**
نیستید شما در دعوی رسالت **إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ** مگر در گمراهی بزرگ که با وجود ... این دعوی میکنید ... معنی انست که در تکذیب ایشان
افراط نمودیم تا انکه نفی از جمیع کتب و ارسال کردیم و مبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلالت ... بمعنی جمع
نذیر که مصدر است و اطلاق ... و جمع ... اهل انذار ...
مبالغه ... انذار ... یا ... رسول ... و خطاب را ... امثال ... تکذیب
واحد ... مقام تکذیب کل ... تکذیب ... و معنی ... کفار ... رسول ... تکذیب و اضلال ایشان ...
میتواند بود که قایل ان انتم الخ ... گویند ... ضلالت عظیم و بنا بر این مراد
بضلال ... باشد که کفار ... بوده ... باشند ... معذب ... اخرت و احتمال دارد که کلام رسل ...
که کفار حکایت ... **وَقَالُوا** و گویند کافران با خزنه
اندوه ... **لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ** اگر میبودیم که میشنیدیم سخن پیغمبران ... ایشان ... و اعتماد مینمودیم ...
ایشان ... معجزات باهره و علامات بینه **أَوْ نَعْقِلُ** یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم ... حکمت ... افعال و اقوال ایشان ...
میکردیم **مَا كُنَّا** نمیبودیم **فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ** از یاران دوزخ یعنی در عداد دوزخیان و از جمله ایشان ... سخن انست که اگر ما استماع ... ایشان
میکردیم مثل سماع طالبان حق یا تعقل میکردیم ... مانند تعقل متاملان و تفکر مستبصران بعذاب دوزخ گرفتار نمیشدیم ... جمع میان عقل
و سمع بجهت انست که مدار تکلیف بر ادله سمعیه و عقلیه است **فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ** پس اعتراف کنند بگناهان خود که ان کفر است و تکذیب رسل ...
که ان اعتراف فایده بایشان ندهد ... جمع ... که ذنب در اصل مصدر است ... مراد بان کفر است **فَسُحْقًا** پس دوری ...
رحمت خود ... **لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ** مر اهل جهنم را ... مراد ... دوری باد مر اصحاب سعیر را از رحمت خدای عز و جل
و اصل کلام اینست اسحقهم الله سحقا ای ابعدهم من رحمته و تغییر بجهت ایجاز است و مبالغه و تعلیل ... جهت ارادة اختصاص ...
و معنی انکه هلاکت و دوری از رحمت مختص است باصحاب سعیر سعید بن جبیر گفت که سحق نام وادیست در دوزخ ... مبطل قول مجبر است زیرا که اگر
کفر ... اختیار ایشان ... معروف ... بلکه ... اختیاری ... مجبور ... وعید ...
قوله **إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ** بدرستیکه انانکه میترسند **رَبَّهُم** از عذاب پروردگار خود ... و ارتکاب ... معصیت **بِالْغَيْبِ** در حالیکه
ان ... غیبت ... ایشان ... عذاب و مشاهده ...
... مشغول ...
باشند ... ضمیر ... پوشیده است ... دانای اشکار و نهان ...
... **لَهُم مَّغْفِرَةٌ** مر ایشانراست امرزش گناهان **وَأَجْرٌ كَبِيرٌ** و مزد بزرگ که لذت ... در مقابل ان ...
مراد نعیم جنانست و روضه رضوان و گفته اند که اجر کبیر ...
... **وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ** و پنهان سازید قول خود را ... **أَوِ اجْهَرُوا بِهِ** یا اشکار کنید ...
... **إِنَّهُ عَلِيمٌ** بدرستیکه او دانا است **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بانچه در سینها است ...
... **أَلَا يَعْلَمُ** ایا نداند ... **مَنْ خَلَقَ** ...
... **وَهُوَ اللَّطِيفُ** و حال انکه او ... **الْخَبِيرُ**
اگاه ... مکنونات ...

علی شیء واکر نه لا نه اینکه شیء موقوف بنفس خود باشد مانند لا یعلم و هو عالم و این غیر صحیح است نعت تست مروی است که مردی در شبهای دنیا
تنها میرفت بادی سخت برآمد و از هر درخت برگ بسیار فرو ریخت و در خاطر او گذشت که آیا خدا داند که چند برگ از این درختها افتاد ندا
وارد شد که الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر و بعد از بیان علم خود بضمایر صدور بندگان و سرایر احوال ایشان تعداد نعم خود میکند بر ایشان
بر وجه منت و میفرماید که هو الذی اوست آنکسیکه جعل لکم گردانید از برای شما الارض ذلولا زمین را رام و فرمانبردار تا بهر
وجهی که میخواهید در آن میروید و مینشینید و زراعت و عمارت و غیر آن میکنید فامشوا پس بروید فی مناکبها در دوشهای زمین یعنی جوانب
و اطراف و بعضی برآنند که مناکب ارض مثل است برای غایت تذلیل و نهایت تسخیر زیرا که منکب بعیر با منتهای آن از کوهان او دور موضع است
و ارفع از آنکه راکب قدم خود را بر آن نهد و اعتماد بران تواند کرد پس هرگاه حق سبحانه زمین را بر وجهی تذلیل کرده باشد که در مناکب او
که عبارتست از اماکن مرتفع تواند رفت پس هیچ موضع دیگر از آن غیر مذلل نخواهد بود و نزد ابن عباس و قتاده مناکب بمعنی جبالست چه منکب
هر شیء ارفع آنست و از زجاج نیز منقولست که معنی آیه اینست که ممکن کردانیدیم سیر کردن شما بر کوهها و چون سلوک در جبال شما را ممکن است
پس ذلل غیر آن ابلغ خواهد بود و نزد مجاهد بمعنی راهها است در میان کوهها است که آن بمنزله دوشها جوانب است پس معنی آنست که سیر کنید در
ما بین کوهها و کلوا من رزقه و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر فرموده یعنی آنچه در زمین رویانیده باشد از انواع و اشجار و نباتات
و الیه النشور و بسوی اوست برانگیختن شما از قبور یعنی مرجع شما در قیامت بسوی حکم او خواهد بود پس شکر کذاری نعمت و سپاس اکرام او
فرو مگذارید تا مستوجب سخط او نشوید بدانکه مشی که اکر برای طاعت مفروضه و مندوبه است پس امر از برای وجوب یا ندب خواهد بود و اکر نه
از برای اباحت چون سیر کردن برای طلب منافع دنیا و همچنین اکل اکر واجب باشد امری که تعلق بان کرفته باو جوب و باید کشت و اکر نه
اباحت بعد از تعداد انعام تهدید کفار و زجر ایشان مینماید از انکار و حدانیت و ارتکاب معصیت بقوله ءامنتم ایا ایمن شده اید ای کافران من فی
السماء از آنکسیکه در آسمانست یعنی حق تعالی که امر او در آسمانست چه مسکن ملائکه و محل نزول و موضع عرش و کرسی
و لوح محفوظ و مبدا نزول کتب و قضایا و اوامر و نواهی است یا مراد از آن ملک موکل بر عذاب شما یعنی جبرئیل یا آن سپاه ملائکه مقرب الند و بنابر تفسیر
اول جری کلام بر حسب اعتقاد ایشانست چه زعم مشرکان و بسا اهل تشبیه آنست که او سبحانه در جهت آسمانست و در جهت است و ایشان معتقد آنند که او
سبحانه خدای آسمانست و اصنام خدای زمین و بر هر تقدیر قوله ان یخسف بکم الارض بدل اشتمالست از من موصوله یعنی ایا ایمن شده اید از آنکه
کنی که شما را فرو برد بزمین فاذا پس آنگاه که فرو رفته باشید هی تمور زمین کردد و بجنبد اضطراب کند تا شما را بر زبر آن بیفکند مانند آنکه
زمین بر زبر شما بیافکند تا قیامت و باد رفتار از ده خسف زمین متحرک و شکافته شده شما را فرو برد ام امنتم ایا ایمن شده اید من فی السماء
از آنکه در آسمانست در زعم شما یا عرش یا ملکوت و قضا و اوامر او در آسمانست یا جبرئیل و سپاه فرشتگان ان یرسل انکه فرو فرستد علیکم
حاصبا بر شما بادی که با وی سنگ ریزه باشد چنانچه بر قوم لوط فرستاده شد فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده
اینعذاب ناشوید که کیف نذیر چگونه است بیم کردن من و آن ذلت و رسوایی است بعد از آن بجهت تسلیه خاطر عالم پیغمبر
کفار قریش را میفرماید که و لقد کذب بدرستی که تکذیب کردند رسولان خود را الذین من قبلهم آنانکه بودند
پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و تکذیب هلاک کشتند فکیف کان نکیر پس چگونه بود بر ایشان عقوبت من که ایشان
نسبت انکار بر ایشان تا برآمد عذاب نسبت انبیا بود بر قدرت خود بر خسف و ارسال حجاره بقوله او لم یروا ایا نمی نگرند الی الطیر
بسوی مرغان فوقهم که بر زبر ایشان یعنی معلق بر هوا صافات در حالتیکه صف بر کشیده اند یعنی بالهای خود را کشاده اند در هوا بر
طیران چه هر کاه بسط اجنحه خود کردند صف بر کرده اند و یقبضن و فراهم میکنند بالهای خود را وقتیکه صف عبارتست از وضع اشیا
متوالیه بر خط مستقیم و قبض جمع شیء است از حال بسط و عطف از آن قبیل بقبض بجهت آنست که اصل در طیران در هوا صفا است زیرا که طیران در هوا مانند
شنا است در آب و اصل در شنا مد اطراف و بسط آن اما قبض بطاری میشود بر بسط بجهت استظهار طیور بان بر تحرک پس طاری که غیر اصل
ملفظ فعل ایراد فرمود تا اشاره باشد باینمعنی که طیور بسط کنند اجنحه اند و فقط بعد وقت و قاره بعد ثانی قبض بر سبیل طاری میشود
همچنانکه سابح را ما یمسکهن باز نمیدارد ایشان را در هوا حالت قبض و بسط اجنحه ایشان از سقوط تا بمدت ده الا الرحمن
مگر خدای بخشاینده که بقدرت کامله خود هر یک از انواع طیور را اشکال و هیأت و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا
ساخته انه بکل شیء بصیر بدرستیکه خدای بهمه چیزها بیناست و بینا است داناست که خلق را بر اشیا بوعده بر چه اوصاف باید و شبهه نیست که
قادر باشد بر امساک طیور در هوا و منع سقوط ایشان هر چه خواهد بود امن هذا ایا کیست که اشاره بوی انکار کرده شد که الذی
هو ایا آنکسیست که او روی صاحب جند لکم او لشکر شما است یعنی مدد کار شما است مانند لشکر که باد شاه را یکه مدد دهد ینصرکم
که یاری دهد شما را من دون الرحمن بجز از خدای از عذاب و خشم وی ان الکافرون نیستند ناکرویدگان الا فی غرور
در فریب شیطان که میکوید با ایشان عذاب بر شما نازل نخواهد شد این کلام عدیل اولم یروا الی الطیر است و حقیقت معنی آنست که آیا نظر میکنید در
امثال صنایع ما که بوجه دیجهان غالب میشوید بعد از آن تدبیر نکنید فادر غیر از خداوند حاصب یا امر شما است بجز خدا کسی که نصرت شما دهد
از نزول عذاب خدا بر شما و این مثل که آیه ام من هذا الذی تمنعهم من دوننا است و استفهام از تعیین ناصر شما است با نکه ایشان معتقد این قسم بودند
و او سبحانه انکار این معنی نموده و فرموده که کدام قوت بمرتبه ای مامیشوید با شما آن لشکری هست که دفع عذاب غیر کند از شما یعنی شما را هیچ خدای
که نصرت شما دهد در منع عذاب از شما و اسناد جند بضمیر مفرد و وصف آن بفعل مفرد محمول بر لفظ است و معنی آنست که کیستند کسانی که

شما

٣٠٢

شما باشند و یار شما دهند از عذاب خدای و میتواند بود که در کلام مضافی محذوف باشد و تقدیر آنکه امن هو قائد جند لکم یا مثال جند لکم ایا
کیست کشنده لشکر برای شما که ناصر شما شود از عذاب خدای یا کیست که در قوت مانند لشکری باشد از برای شما در نصرت و معاونت شما از عقوبت خدا
امن ایا کیست که مدد کننده شما شود یا بنکه هذا الذی این آنکسیست که بمحض عنایت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک رزقه
اکر باز کیرد روزی خود را از شما بامساک باران یا ابطال اسبابیکه حصول و وصول در زق او سابط و وسایل اند یعنی اکر خدای وظیفه روزی را از شما
باز کیرد کیست آنکه شما را روزی تواند داد و کفار میدانند کرا و خالق و رازق است نه غیر او و کفر ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه لجاج و ستیزه کردند
و دست باز زوند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور و نفرت از حق و دور ماندن که از راستی بجهت تنفر طباع ایشان میتواند بود که مثال السمع
هذا در این هر دو آیه اوثان باشند بجهت اعتقاد اهل شرک بآنکه ایشان ببرکت این الهه محفوظند از نوائب و مرزوقند پس گویا آلهه ناصر و رازق ایشان
و بعد از آن از برای مومنان و کافران مثل میکند بقوله افمن یمشی ایا پس کسی که میرود مکبا علی وجهه در حالتیکه افتاده باشد بر روی
خود یعنی نکونسار میرود و بجهت این در وقت رفتن پس و پیش و چپ و راست خود نمیبیند و هر ساعت بر روی در میافتد مانند متعسف در مکان غیر
کرده او ارتفاع و انخفاض باشد و بجهت آن بسر در آید و بر روی افتد اهدی راه یابنده تر است بمطلوب و رسنده تر امن یمشی یا آنکس
که میرود سویا در حالتیکه راست ایستاده است و هر جوانب خود را مشاهده میکند و بجهت از سالم است از سر در آمدن و بر روی افتادن
و واقع است علی صراط مستقیم بر راه راست که رساننده اوست بقصد و مقصود و مشابه کرا کتفا بذکر مسلک در ثانی که مثل مومن است
و ترک آن در اول که مثل کافر است اشعار باشد بآنکه آنچه مشرک بوی افتاده است مستاهل بر آن نیست که از طریق گویند مانند مشی متعسف در
مکان غیر مستوی که بپوسته از آن بسر در میافتد و اهلیت آن ندارد که از طریق نامند و گویند که مراد بمکب اعمی است که متعسف است در غیر مهتدی
بطریق و متعسف به عشور و خور و راست و مراد بسوی بصیر که از عشور و خور و ایمن است حاصل آنکه این مثلیست از برای کافر کراه که در سنگلاخ ضلال افتاده
و در بیدای غوایت حیران و سرکردان میرود و بعضی اند که محق با سبطل و چشم بکشاید تا پس و پیش و چپ و راست خود را ملاحظه کرده طریق مستقیم را
بجوید و در آن سلوک نماید و برای مومن راه یافته که بر طریق راندوی بصیرت و یقین سلوک میکند و قتاده گفته که آن کسی که بر روی افتاده در
راه میرود کسیست که در روز قیامت محشور شود بر روی و بر روی در رود افتد تا بدوزخ رسد و آنکه راست ایستاده رود آن کسی است که محشور شود بر
هر دو قدم خود و چون برق خاطف از صراط گذشته ببهشت رود و از کلبی مرویست که مراد بسوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بمکب ابو
جهل لعین و بباید دانست که نزد سیبویه اکب مطاوع کبا است کما یقال کبته فاکب و قشعت الریح السحاب فاقشع و ابن از شذوذ است و تحقیق آن
که اکب و اقشع از باب اغد البعیر و انفض و الام است یعنی صار ذا کب و ذا قشع نه مطاع کب و قشع بلکه مطاوع آنها انکباب و انقشاع است کما قال البیضاوی
قل خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله است و معنی آنکه ای محمد اکر کفار جواب ندهند و نگویند که ناصر و رازق ما خدا است بگو
با ایشان که هو که آن ناصر و رازق شما الذی آنکسیست که بقدرت کامله انشاکم بیافرید شما را و از کتم عدم بصحرای وجود آورد و جعل لکم
السمع و بکردانید یعنی پیدا کرد برای شما شنوائی تا سخنان حق بشنوید و بدان متعظ شوید و الابصار و دیدها تا آیات دلائل قدرت و بدایع فطرت
مشاهده کنید و الافئدة و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمائید و از آن عبرت گیرید و با این همه اعطاف
و الطاف او براهند قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگوئید مر این نعمتها را و بدانکه میتواند بود که قلیلا صفت مصدر محذوف باشد
و تقدیر آنکه شکرا قلیلا ما تشکرون یا منصوب باشد بظرفیت بر حذف موصوف یعنی حینا قلیلا و محتمل است که ما مصدریه باشد و جمله مرفوع
المحل بابتدائیه و خبر محذوف و معنی آنکه حینا قلیلا شکر کردن و بر هر دو تقدیر ما زائده است و حاصل مراد بقلت شکر نفی شکر است زیرا که شکر
عبارتست از استعمال سمع و بصر و افئده در آنچه برای آن مخلوق شده اند پس اکر بر این وجه نباشد شکر متحقق نشود و فائده بر قلت شکر مرتب
نشود و در حکم منفی باشد و گویند که مراد در این مقام بمعنی نفی است و تقدیر آنکه ما تشکرون قلیلا و لا کثیرا یعنی اندکی شکر نکنید چه جای بسیار
قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله هو آنکه ناصر و رازق شماست الذی ذرأکم آنکسیست که بیافرید و پراکنده کرد شما را فی الارض در زمین و هر یکرا
در اماکن و کاری تعیین فرمود تا تعبد کنید و اطاعت او نمائید و الیه تحشرون و بسوی او نه غیر او باز کردانیده خواهید شد و جزای کفتار و کردار
خود خواهید یافت و یقولون و میگویند مشرکان پیغمبران و یاران او را از روی استبعاد و استهزاء آن متی هذا الوعد
کی باشد این وعده خسف و ارسال حاصب یا وعده حشر و یافتن جزا در قیامت ان کنتم صادقین اکر هستید شما راستگویان
قل بگو ای محمد در جواب ایشان انما العلم جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا علم بزمان قیامت و بروز جزا عند الله در
این وعده نزد خداست و غیر او بر آن مطلع نیست و انما انا و جز این نیست که نذیر مبین من بیم کننده ام اشکارا یعنی در ملاینه شما را از
آمدن عذاب دنیا و عقبی بیم میکنم اما بر آمدن زمان آن دانا نیستم و در آن از علم بوقوع محدد منه بلکه ظن کافیست آنکه حق سبحانه ذکر حال ایشان میکند
در نزد بروز عذاب و معاینه آن بقوله فلما رأوه پس آنهنگام که ببینند آن وعده را یعنی موعود اکر عذاب دنیاست از قتل روز بدر و غیر آن یا انواع عذاب در
روز جزا زلفة در حالتیکه آن نزدیک باشد با ایشان و میتواند بود که منصوب لفظ بر ظرفیت باشد یعنی چون ببینند آن موعود را در نزدیکی پس
بنابر قول اول یعنی قربا و از لفظ است و بنابر ثانی مکانا ذا زلفة حاصل که چون عذاب موعود مشاهده ایشان شود سیئت زشت کردانیده شود
یعنی آن موعود زشت کردانیده وجوه الذین کفروا رویهای آنها که کافر شده اند و نکرویده اند بوحدانیت و صدق دعوی حضرت رسالت
یعنی نزد آن حال نکبت و محنت و سیاهی و تیرگی بر چهره ایشان پدید آید و قیل و گفته شود یعنی مومنان با ایشان گویند در روز بدر و نزد وقوع
نکبت یا خزنه دوزخ ایشان را گویند در روز قیامت که هذا الذی کنتم این آنست که بودید بپوسته به تدعون یا آن طلب میکردید تعجیل وقوع

ان میمون بدیا دعوی منکر که بسبب ان مستاصل خواهیم شد و یا مبعوث نخواهیم گشت و بنا بر قول اول تدعون مشتق است از دعا و بنا بر
ادعوی و اکثر مفسران گفته اند که رؤیت عذاب در روز قیامت باشد و در خبر است که یکی از فقهاء در اول شب این سوره را در نماز تلاوت
میکرد چون باین ایه رسید مکرر میخواند و گریه میکرد تا وقتی که موذن باذان نماز صبح مشغول شد و از زید منقولست که دعوی ایشان
این بود که ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة الی اخره و حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد صحیح از شریک نقل کرده که اعمش گفته معنی
این ایه نیست که لما راوه یعنی علی ابن ابی طالب ع عند الله من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند منکران ولایت قرب و قربت علی بن ابیطالب
علیه السلام را نزد حضرت حق تیره و سیاه شد روهای ایشان زشت و سیاه شد از غایت حقد و حسد و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت که فلما راوه مکان علی
من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله یعنی چون مشاهده کردند قرب و مکان امیر المومنین علیه السلام را نزد پیغمبر تیره شد روهای
کسانیکه مکذب فضل او بودند و اورده اند که مشرکان از روی استهزاء موت حضرت رسالت ص و اصحاب او میکردند و دعوی هلاک
ایشان داشتند کما قال الله حکایة عنهم نتربص به ریب المنون و نتربص بکم الدوائر حق سبحانه آنحضرت را خطاب کرد که قل بگو ای محمد با ایشان ارایتم ایا
میبینید یعنی تأمل نمائید در اینکه ان اهلکنی الله اگر هلاک کند مرا خدای و من معی و انانکه با منند از مومنان او رحمنا یا ببخشد
برما و اجل ما را در تاخیر افکند فمن یجیر پس کیست انکه نگاه دارد و یجیر الکافرین پناه دهد کافران را من عذاب الیم از عذاب دردناک که بسبب کفر
مستحق آن شده اند یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیوة ما دفع عذاب شما نمیکند چه پناه دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست و ما خواه
باشیم خواه مرده پس تمنای مرگ ما کردن چه فائده بخشد شما را و مساند اعراف است که بگو کما انتظار یکی از این دو چیز میکشیم که عاقبت هر دو در نهایت خوبیست
یکی انکه هلاک شویم همچنانکه تمنای شماست و بنعیم مقیم بهشت برسیم و دیگری انکه مستسعد شویم بدولت و نصرت دین اسلام همچنانکه تمنای
ماست و شما چگونه بچه وجه از عذاب اخروی که وقوع ان لابدی است خلاص خواهید یافت پس ملخص معنی سخن اینست که شما طلب هلاک ما میکنید
وان منضم است بسعادت فوز و سعادت ما و شما در هلاکی خواهید بود که فوق جمیع مهالک است و از این معنی غافلید و طلب خلاصی از ان نمیکنید
و بعضی گویند که معنی ایه اینست که اگر خدا ما را بموت هلاک کند پس که نجات دهد شما را بعد از موت ما که هادیان شما ایم و مانعان عذاب دنیوی
واخروی از شما بجهة دعوت کردن ما شما را بدار السلام که موجب رستگاری ابدیست و سعادت سرمدی اگر خدای برحمت شامل خود ما را مهلت
دهد و بر قتل شما غالب نشاند پس کیست که شما را که مقتول ابدی باشید از عذاب اخروی امان دهد چه هر که بر دست ما کشته شود البته بعذاب ابدی
گرفتار شود و بعضی دیگر این وجه تفسیر کرده اند که اگر حق تعالی بسبب گناه ما را در اخرت معذب سازد پس کیست که شما را از عذاب اخروی که اولی باهل کفر است
برهاند و اگر رحم کند و بیامرزد ما را بسبب ایمان پس که امان دهد شما را که ایمان ندارید و از ابن عباس منقولست قل بگو ای محمد بکفار از روی
توبیخ و تعریض هو انکه من شما را میخوانم بوی و منکرید الرحمن بزرگ بخشش است که نعیم جزیل او بهمه خلایق رسیده امنا به گرویده ایم باو بجهة انکه
عالم بوحدانیت و ربوبیت اوئیم و علیه و بر او نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم و اعتماد نموده و همه کار خود را باو گذاشته ایم تقدیم
صله توکلنا بجهة تخصیص است و عدم تقدیم صله امنا بجهة انست که امنا در موضع تعریض است بکفار چه ان در عقب ذکر ایشان واقع شده
پس گوئیا چنین فرموده که امنا و لم نکفر کما کفرتم ایمان اوردیم و کافر نشدیم همچنانکه شما کافر شدید و بعد از ان فرمود که بر او توکل کرده ایم نه بر غیر
شما توکل و اعتماد نموده اید بر اعوان و اموال خود فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که
من هو کیست از ما و از شما انکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویداست قل بگو بایشان که ارایتم ایا میبینید در اینکه ان اصبح
ماؤکم اگر بگردد آب شما یعنی اب چاه زمزم و ابار میمون حضرمی که هر دو مشرب شما اند غورا فرو رفته بزمین چنانکه دست دلو بان نرسد فمن یاتیکم
پس کیست انکه بیاورد بشما بماء معین ابی ظاهر چنانچه همه کس به بیند و نزد بعضی مراد مطلق اب است و ابن عباس فرموده که معین یعنی جاریست
یعنی کیست که اورد بشما اب جاری بنیاورد غورا مصدر است بمعنی غایر و بجهة مبالغه موصوف بوی واقع شده و در تاتار آمده که بعد از تلاوت این ایه
باید گفت الله رب العالمین یعنی خدای که پروردگار عالمیانست بفضل خود اب ظاهر کرداند یا جاری سازد حاصل که حق سبحانه با این ایات اشعار فرموده
بانکه منعم ارزاق اوست پس بشکر نعمای وی قیام نمائید و او را پرستش کنید نه غیر او را از اصنام که هیچ نفعی از ایشان متصور نیست و در بعضی تفاسیر
اورده اند که نزد یکی شنید که فمن یاتیکم بماء معین وجواب داد که یجیء به الفوس و المعاول یعنی تبرها و تیشه ها
اب را باز اورند و بروایتی دیگر جوانی شنید و معاول حداد بمردان با قوت و تیشه ها همین اب ظاهر سازند شب در خواب دید که
اینک بچشم چشم تو غایر شده بگو تا معول فاسق اورند و گویند انکس محمد بن زکریای طبیب بود نعوذ بالله من الجرأة علی الله و علی ایاته سورة القلم
واین را سورة نون نیز گویند و مکی است نزد حسن و عکرمه و عطا و از ابن عباس و قتاده نیز منقولست که تا علی الخرطوم مکیست و ما بعد از ان تا لو
کانوا یعلمون مدنیست و انچه بعد از انست تا یکتبون مکی و باقی مدنی و عدد ایات پنجاه و دو ایتست باجماع امت ابی بن کعب از حضرت رسول ص روایت کند
که هر که سورة نون و القلم را بخواند حق تعالی ثواب جماعتی که حسن الاخلاق باشند بوی کرامت فرماید و حشر بدان در ایمان باشد و علی بن میمون
از ابو عبد الله صلوات الله علیه روایت کند که هر که سورة نون و القلم را در فریضه یا نافله بخواند تا زنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن دارد و بعد
از موت از فشار قبر در پناه خودش نگاه دارد و باید دانست که چون حق تعالی ختم سورة الملک بتوبیخ منکر تکذیب کفار و بیان وعید ایشان افتتاح

بسم الله الرحمن الرحیم ن

حروف مقطعه کلام الهی اعداد دفاتر بقا بودن بعضی انست که غایت ملک این امت از شمار آن توان دانست تا هر کس بدان زنده و بهود بعضی
از ان گرفتند و بر خبر او گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در مفتتح سورة البقره سمت ذکر یافت و بعضی از علما از مفاتح اسماء الهی دانند

پس در حروف نون گفته اند که اسم نور و ناصر است و گویند که ان اشاره بکلمه کن است و نزد بعضی اسم سوره است و تقدیر اینکه هذه نون
و در حدیث مرفوع بحضرت رسالت ص واله واقع شده که نون لوحیست از نور و نزد جماعتی دیگر نهریست در بهشت حضرت عزت مر اینها را فرمود
و گویند اسم حروف هجاست چه سکون ان و کتابت بصورت حروف دالست بر انکه از اسماء حروف باشد و اشهر انست که نون اسم ماهیست و مراد
بان اسم جنس است و جمع او انوان و نینان و تخصیص ذکر ان باعتبار انست که ان از ایات عجیبه او تعالی است چه در کتاب ایجاد او فرموده که
هر گاه از اب مفارقت میکند هلاک میشود بخلاف حیوانات دیگر که چون در اب میافتند سمت فنا میپذیرند و ابن عباس و سدی و مجاهد گفته
اند که مراد ماهیست که زمین بر پشت وی است و او را یهموت گویند و بروایتی دیگر لیوثا و مقاتل گفته که نام وی بهموت است و از امیر المومنین صلوات
الله علیه منقولست که اسم وی بلهوت است کما قال علیه السلام فی بعض خطبه مالی اراکم کلکم سکوتا والله رب خلق البلهوتا و در نسخه دیگر خلق
البرهوتا و اقشد بر او مهمل و در خبر امده که چون حق سبحانه زمین را بیافرید و از هم شکافت و هفت طبقه کرد فرشته خلق فرمود که دستهای او
از مشرق تا مغرب کشید و این هفت زمین را بر دوش کشید و بر ایستاد گاوی از فردوس بفرستاد و او را چهل هزار قوائم بود و او قدم بر گوی نهاد
قدم بر کوهان او مستقر نبود پس یاقوتی خلق فرمود که کثافت و طول و عرض ان بانضد ساله راه بود و ان را بالای کوهان گاو نهاد وان فرشته قدم
بران یاقوت نهاد و قرار گرفت و بر عقد اینکه قوائم سنگی منبر بیافرید که کثافت ان بقدر کثافت هفت اسمان و زمین بود و این سنگیست که لقمان بپسر خود
گفت که یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة بعد از ان ثور بیافرید تا ان صخره بر نون را فرو برد و ان سنگ بر پشت وی نهاد و باقی اعضاء او
چیزی دیگر نیست وان ماهی بر ابست و اب بر باد است و باد بر قدرة خدای ایستاده جلت عظمته و از کعب الاحبار روایتست که ماهی خواست
که بوسوسه ابلیس بجنبد و انچه بر پشت ویست بیندازد حق تعالی جانوری بیافرید تا در بینی وی رود بدماغ وی رسید ماهی بنالید فرمان رسید که
بیرون اید و در برابر روی او ایستد تا اگر عزم جنبیدن کند بدماغ وی رود ماهی بجهة خوف این ساکن شد و اصلا حرکت نکرد و عکرمه روایتی
از ابن عباس نقل کرده که مراد بنون نون الرحمن است و الر و حم نیز از حروف انست پس مقصود از این حروف مقطعه الر و حم و نون الرحمن باشد و
از حسن و ضحاک و قتاده مرویست که نون دواتست و میتواند بود که مراد دوات انچه باشد که از جوف بعضی حیوانات بیرون میاید و در نهایت
سیاهیست وان را چیزی مینویسند و از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و اله فرموده که نون نهریست
در بهشت که حق سبحانه امر فرموده که کن مدادا فی الحال منجمد شد و از شیر سفید تر است و از شهد شیرین تر بعد از ان قلم را امر فرمود که اکتب قلم
هر چیز را که هست و بود و خواهد بود تا روز قیامت بنوشت و از ابو هریره نیز نقلست که از رسول ص واله شنیدم که اول چیزی که خدا بیافرید قلم بود
پس بنظر هیبت در او نگاه کرد شکافته شد و بعد از ان نون را بیافرید وان دواتست و قلم از ان دوات نوشت هر چیز را که تا قیامت حادث شود
و در کشاف اورده که نون حرفیست از حروف معجم و اینکه میگویند اسم دواتست معلوم نیست که ان بوضع لغوی باشد یا شرعی و اسم جنس است یا علم
اگر اسم جنس بودی بایستی که معرب و منون بودی و اگر علم بودی معرب و غیر منون بجهة منع صرف چه در اینصورت دو علت دارد که تانیث
و علمیت پس اگر مقسم به است باید که مجرور و منون باشد بر تقدیر جنسیت و مع ذلک مشکل اینست که بدون حرف قسم بدو اگر مقسم به
واقع شده باشد یا منصوب بفتح باشد بر تقدیر علمیت بجهة منع صرف و بر هر تقدیر ناچار است که معرب باعرابی باشد و همچنین است اگر اسم حوت
باشد و مراد نونی باشد از نینان یا علم بلهوت یا انکه اسم لوح باشد که از نور است یا از اطلاقات نام نهریست در بهشت انتهی کلامه و اصح اقوال انست
که ان اسم دواتست و عدم جریان اعراب بران بجهة انست که بر صورت وقف است و معنی اینست که سوگند بدوات و القلم و بقلم اعلا که از نور است
و طول ان ما بین اسمان است و زمین و بان لوح محفوظ مکتوب شده یا انکه اسم جنس باشد یعنی هر قلمی که بدان کتابت کنند و فوائد ان بر مصالح دین و دنیا
بر وجهی است بوصف احاطه ان نمیتوان کرد و بجهة اینست که مقسم به واقع شده و از رجال الغیب قلمیست که جمیع کتب سماوی بان نوشته شده
و احکام شریعت مصطفویه بان محفوظ گشته و از بعضی علما ماثور است که البیان بیانان بیان اللسان و بیان البنان و بیان اللسان تدرسه الاعوام
و بیان البنان باق علی الایام بیان دو است بیان زبان و بیان بنان بیان زبان بمرور و گردش زمان مندرس شود و بیان بنان بر صفحه روزگار باقی
ماند و نیز از ایشان منقولست ان قوام الدین و الدنیا بشیئین القلم و السیف و السیف تحت القلم نظام دین و دنیا بدو چیز است قلم و شمشیر و شمشیر
زیر دست قلم است ما احسن ما قال الشاعر ان یخدم القلم السیف الذی خضعت له الرقاب و دانت خوفه الامم فالموت و الموت لا شیء یغالبه
ما زال یتبع ما یجری به القلم کذا قضی الله للاقلام مذ بریت ان السیوف لها مذ ارهفت خدم و از ابو جعفر و ابو هریره نقل
کرده شده و نیز از ابن عباس نقلست که اول چیزی که حق سبحانه از نور محمد صلی الله علیه و اله ایجاد فرمود قلم بود بعد از ان لوح فجری القلم بما هو کائن
پس قلم بر لوح جاری شد و انچه خواهد بود تا قیامت بران مرقوم شد و بعد از ان بخار اب بر امد و از ان اسمان مخلوق شد و پس از ان نون را بیافرید
و زمین را بر پشت وی نهاد و هر گاه نون در جنبش اید زمین بحرکت در میاید پس کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد تا بیارامد و قرار گرفت پس
که ن و القلم و ما یسطرون و دیگر سوگند بانچه حفظه مینویسند از احکام و حقایق انچه بان مامور شوند و بعضی نقل کرده
که نون دهن است و قلم زبان و ما یسطرون انچه حفظه مینویسند بقلم زبان و مداد دهان بر تبکان از اعمال و اقوال ایشان و گویند مراد جمیع
نویسندگانند از انس و جن و ملک و میتواند بود که ما مصدریه باشد نه موصوله یعنی سوگند بنوشتن ایشان و در کشاف اورده که جایز است
مراد بقلم اصحاب قلم باشند که حفظه اند یا جمیع اهل قلم و ضمیر یسطرون راجع باشد بایشان فکانه قیل و اصحاب القلم و مسطوراتهم و اما سطرهم یعنی سوگند
باصحاب قلم و بنوشته ایشان یا بنوشتن ایشان و محتملست که ضمیر راجع بقلمست و جمعیت فعل بنا بر تعظیم قلم باشد گاهی که مراد از قلم لوح محفوظ
باشد یا بنا بر اراده جنس گاهی که مطلق باشد و اسناد فعل با ان بجهة اجرای است در مجرای اولو العلم و قائم ان در مقام انسان اورده اند که

ولید بن مغیره و ابو جهل چون از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله نسبت داده اند و سخنان نا لایق و کلمات بیهوده بر زبان رانده اند و بسبیل سخریت و استهزا گفتندی که یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون و آنحضرت بخلق عظیم خود تحمل آن سخنان میفرمود و آتش غضب خود را بآب حلم فرو مینشاند حق سبحانه فرمود سوگند بامور مذکوره که مشتمل اند بر فواید عظیمه و مصالح جلیله که **ما انت** نیستی تو ای محمد **بنعمة ربک** بنعمت پروردگار تو و مکرمی بنعمت پروردگار دادن بود که آن نبوت است و صفتار اوی عقل **بمجنون** دیوانه چنانکه اهل سفاهت و جهالت در حق تو میگویند عامل با معنی نفی است چنانکه بمعنی انتفی عنک است یا مجنون است و باء مانع عمل او نیست زیرا که ان مزیده است بین فرق نباشد میان ما انت منعما علیک بمجنون و ما انت المجنون منعما علیک و این جمله حالیه جهت استبعاد آنچه نسبت کرده اند بحضرت میدانند بجهت عداوت و حسد و حقیقت معنی انست که مجنون نیستی با آنکه منعم علیه است بکمال عقل و نبوت و حکمت و میتواند بود که باء سببیه باشد و معنی اینکه نبوده باشی بسبب انکه حق سبحانه نعمت نبوت که کمال العقل و مرتبت عظمی است بتو ارزانی داشته و گویند این کلام در معنی انست که ما انت بمجنون بحمد الله شکر مر خدا را که بود دیوانه نیستی و احتمال دارد که باء بمعنی من باشد و مجنون بمعنی مستور و معنی اینکه بواسطه نعمت پروردگار خود پوشیده نیستی یعنی نعمت نبوت بر تو و رفعت منزلت نزد حضرت عزت از تو پوشیده نیست بلکه از همه ظاهر و هویداست و بدرستیکه مر تو را است **لاجرا** مزدی و ثوابی که بر کشیدن بار نبوت و اساءت عشیرت و تحمل مشقت در تبلیغ احکام حضرت عزت **غیر ممنون** که منت بر نهاده آید یعنی حق سبحانه بدون واسطه کسی که او را منت باشد یا نکه ابراد اسبوغ کامل داده با آنکه ترا فضلی نیست یا مقرون منت باشد بلکه مزد عمل تو است و تو بسبب عمل مستوجب آن و اجور بر اعمال الا نظر و منت مصون اند و نزد اکثر مفسران ممنون بمعنی مقطوع است از قبیل عطا غیر مجذوذ است یعنی مزدی بی بدل که هرگز انقطاع بدان راه نیابد و از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که لیس من نبی الا وله مثل اجر من آمن به و دخل فی دینه یعنی هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه او را مثل مزد آنکس است که بوی ایمان آورده و در دین او در آمده بعد از آن در مدح حبیب خود میفرماید که **وانک** و بدرستیکه تو **لعلی خلق عظیم** بر خلق عظیم بزرگی که ماننده آن کسی دیگر نیست چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن نیست و از ابن عباس و مجاهد و حسن منقولست که خلق عظیم دین اسلام که اعظم جمیع ادیانست و از آداب قرآنیست که حق سبحانه او را بدان ادب داده و سعید بن هشام از عایشه از خلق رسول صلی الله علیه و اله سؤال کرد گفت خلق آنحضرت قرآن بود پس ده آیه که در اول قد افلح المؤمنون است تلاوت کرد و گفت خلق پیغمبر این بود بزرگی گفت هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی نبوده چه همت خود را از دست داشت و خود را بکلی با حق گذاشت و کاینات را نظر او حقیر بود در شب معراج که همه اشیا بر وی عرض کردند بچشم هیچ ندید که ما زاغ البصر و ما طغی و نظر از غیر منصرف گشت و او را هیچ مقصد و مقصودی بجز او سبحانه نبود و گویند که خلق عظیم آنحضرت آن ادب است که مؤدب باداب حق بود چنانکه در کریمه خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین مذکور است و از اینجاست که آنحضرت فرمود که ادبنی ربی فاحسن تادیبی پروردگار من مرا ادب آموخت و نیکو مرا ادب داد بیکی از جبابره گفتند که خلق عظیم صبر است بر حق و سعت بذل و تدبیر امور بر مقتضای عقل مقرونست بصلاح و رفق و مدارات و تحمل مکاره بر دعوت خلقان بجانب او و تجاوز و عفو و بذل جهد در نصرت مؤمنان و ترک حسد و حرص و غیران و گفته اند که اعظم خلق او آن وقت بود که ظاهر را با خلق بخلق وفا میفرمود و باطنا با حق بود و بعضی دیگر گفته اند که خلق عظیم او مکارم اخلاق بود و مؤید این نیست آنچه فرمود که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق مبعوث شدم تا تمام کنم نیکو اخلاق را و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که خلق پیغمبر صلی الله علیه و اله بر تبه بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب بحوالی وی بنشستند که ناگاه اعرابی از در مسجد در آمد و شمشیری حمایل کرده و بسوی آنحضرت رفت و گفت یا محمد انک کاذب ساحر یاران در قصد وی شدند که او را منع فرمود و اعرابی را گفت یا اخا العرب من ترید گفت ای مرد عرب که را میجویی گفت محمد ساحر کذاب را فرمود که منم محمد و لکن نه ساحرم و نه کذاب بلکه رسول خدایم اعرابی گفت واللات لو لا جمالک و جمالک لملات سیفی منک واللات لا او من بک حتی یو من بک هذا الضب سوگند بلات که اگر بهجت و جمال تو نمیبود من این شمشیر را از خون تو سیراب میکردم و قسم بلات که ایمان بتو نیاورم تا این سوسمار بتو ایمان آرد دست در آستین برد و سوسماری بیرون آورد و انداخت رسول صلی الله علیه و اله فرمود ایها الضب سوسمار گفت لبیک یا رسول الله فرمود من انا گفت من کیستم گفت انت رسول الله تو فرستاده خدایی در ساعت دل اعرابی بنور معرفت گشاده شد و بصدق تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس گفت یا رسول الله از این در مسجد در آمدم و هیچ کس از من دشمن تر بنود نزد من اکنون منزوم و هیچ کس از خود دوست تر نمیدانم از تو و انک لعلی خلق عظیم و مرویست که روزی آنحضرت در صحرای مدینه با یکی از اصحاب میگذشت دید پیر زنی بر سر چاه آمده میخواهد آب بکشد و نمیتواند حضرت نزد وی رفت و فرمود ای عجوزه میخواهی برای تو آب بکشم گفت ان احسنت احسنت لنفسکم پیغمبر بر سر چاه آمده دلو را بکشید و مشک پر آب کرده بر دوش نهاد و بعجوزه گفت پیش باش و راه خیمه خود را بمن بنمای آن شخص که رفیق آنحضرت بود خواست که مشک از وی بستاند قبول نفرمود و گفت من اولی ام بکشیدن بار امت و تحمل مشقت پس عجوزه از پیش میرفت و حضرت از عقب مشک میکشید تا بدر خیمه رسیدند مشک را بر زمین نهاد و برفت عجوزه در خیمه رفت و فرزندان را گفت برخیزید و این مشک را باندرون خیمه ارید که مرد بیمار و این مشک را چگونه باینجا آورده گفت جوانمرد شیرین سخن زیبا روی خوش خوی با من لطف کرد و این مشک را بر داشته باینجا آورد گفتند بر کجا رفت گفتند اینست که در راه میرود ایشان در عقب آنحضرت فرا رفتند و بر او شناختند و دیدند و گفتند ای مادر این جوانمرد انکسیست که تو بوی ایمان آورده و مشتاق دیدار اوی و میپرستی لا جرم عجوزه از خیمه بیرون دوید و فرزندان نیز در پی بیامدند و در دست و پای آنحضرت افتادند و پیر زن نیز با یکدیگر ایمان آورد و گفت

در حضرت

دعای

ربّنا

نار سوار

یا رسول الله گستاخی کردم و تو را نشناختم و من چگونه از عهده این عهد بیرون آیم آنحضرت او را تسلی داد و دعای خیر در حق وی و فرزندان وی کرد و آنهارا لطف نوازش فرمود همان لحظه جبرئیل بیامد و این آیه آورد و انک لعلی خلق عظیم و در بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که سبب نزول این کریمه آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله روزی جراوی بر بدن مبارک وی طاری شد و آن روز نوبت حفصه بود عایشه قدحی آب شعیر بکنیزک داد تا برای آنحضرت بفرستد آنحضرت با حفصه نشسته بود کنیزک چون آن قدح بیاورد حفصه گفت چیست کنیزک گفت آب جو است که عایشه فرستاده است حفصه برآشفت و گفت عایشه بر من تطاول میکند که از دست من بر میآید که آش جو بپزم با شفقت تمام نسبت به پیغمبر کنیزک را زد و دست قدح برداشت و بر زمین زد و آش جو ریخته شد پیغمبر ریزه های آن قدح را که قطره چند در آن مانده بود برداشت و افطار آنرا بجو رد و از عقب کنیزک بیامد و او را گفت که ای جاریه بگو عایشه را که من آش جو خوردم بگوی و اندر حفصه شنید و دیگر باو مگوی تا موجب نزاع نشود و کدورت در میان ایشان حادث نگردد که من دوست ندارم که غبار ملالی بخاطر کسی بنشیند بعد از آن حضرت حق سبحانه این آیه فرستاد و انک لعلی خلق عظیم و بجهت خلق عظیم وی که همه امت را بخوش خلقی امر مینمود چنانکه امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از آبای کرام خود نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنة لا محالة بر شما باد که لازم نمایید بحسن خلق که نیکو خلق البته در بهشت خواهد رفت و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لا محالة و بر شما باد که از بدی خلق محترز شوید که بد خلق بلا شبهه در دوزخ خواهد بود و ابو درداء از آنحضرت روایت کند که ما من شیء اثقل فی المیزان من خلق حسن هیچ چیز در کفه ترازوی اعمال گرانبار تر از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجة قائم اللیل و صائم النهار یعنی مرد مؤمن بخوی نیکو درجه کسی را دریابد که همه شب نماز کند و همه روز روزه دارد و از ابو هریره مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود که احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطئون اکنافا الذین یالفون و یولفون و ابغضکم الی الله المشاؤن بالنمیمة المفرقون بین الاخوان الملتمسون للبراء العثرات دوست ترین شما نزد خدای آنانند که نیکو خوی باشند و فروتن و بر همه کس متواضع و افتاده که با ایشان الفت گیرند و مردم نیز با ایشان الفت گیرند و دشمن ترین شما نزد خدای آنانند که سخن چینی کنند و میان برادران مؤمن جدائی افکنند و عثرات جویند و نیز از آنحضرت منقولست که انکم لن تسعوا الناس باموالکم فسعوهم باخلاقکم مال شما بهمه مردم نمیرسد پس خوی نیکو بجود ایشان بنمایید و شبه نیست در آنکه حسن خلق ثمر شیرین نهال محبت است در قلوب بندگان و قلع عداوت و ضد آن و اولیا و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین بسبب حسن خلق اهل ضلالت را هدایت میکردند و از وادی گمراهی و طغیان بطریق مستقیم ارشاد میفرمودند چنانکه مرویست که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت هجو حضرت رسالت صلی الله علیه و اله گفته بود یکی از اصحاب خواست که زبان وی قطع کند روزی با امیر المؤمنین صلوات الله علیه ملاقات کرد و کیفیت حال بوی عرض نمود امیر المؤمنین حسان را از دست وی بستد و خطاب بهشت بیکی از انصار فرموده نزد کرمت کرد که حسان را از دوزخ نگهدار چون حسان این حلم و احسان بدید از سر اخلاص مسلمان گردید و تا زنده بود مدایح آنحضرت را میگفت و از جمله مدایح او بیتی است که مثل لی فقل لعلی محمد حبیب محمد تارک موصل فلست اذوم فی مدح امرء جارده واللات ان عبده والنبی المصطفی و لنا لیله المعراج لما صعده وضع الله بظهری یده فاحس القلب ان قد برده و علی واضع اقدامه فی محل وضع الله یده و ما حصل مضمون این ابیات است که در شب معراج حضرت رسالت چون بالای سر شد و خدای تعالی دست قدرت بر پشت مبارکش نهاد حضرت شاه ولایت نیز قدم شریف کرده بر مکان نهاد که دست قدرت آنجا نهاده بودند و در کشف آورده که ابن عباس روایت کرده که حاجتمندی کنیزکی را با خود آورده بود که روزی نزد رسول مرد بزرگ بدم جامه فاخر پوشیده و بر اسب فربه سوار شده اثار بزرگی در ناصیه او ظاهر و علامات سروری از جبین او پیدا و اسم او پرسیدم گفتند حسن بن علی است صلوات الله علیهما چون نزدیک آمد از بعض اهل شام بود پیش رفتم و گفتم تو پسر علی بن ابی طالب گفت بلی گفتم بدستی که از تو و از پدرت بد گویم و ناسزا گفتم هر چه بد بود گفتم و وی ابتدا میشنید و تبسم میفرمود و چون آنچه خواستم بگفتم گفت ای مرد شهری تو غریبی گفتم آری گفت مرا اسبی هست و خانه ای هست و سرای هست و مال و زر ما هست مسافران اگر بدانجا کنی بدین صالح حوایج تو را تمام کنم و عذر خواهی و از بعد همه تا اسپان و اگر حاجتی داری انجاح آن کنم و اگر بقعه خواهی بخوابت جای دهم و اگر طعام خواهی سیر کنم من چون خلق حسن از امام حسن صلوات الله علیه مشاهده کردم از روی خجالت و شرمندگی شدم و از وی عذر خواستم و بعد از آن چنان شدم که نزد من هیچ کس دوست تر از او نبود و مرویست که یکی علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما را دشنام داد آنحضرت فرمود که آنچه در حق من گفتی اگر راست است خدای مرا بیامرزد و اگر دروغ است خدای ترا بیامرزد آن مرد از اخلاق نیکو منفعل گشت و از آن نادم شد و محبت تمام با اهل بیت پیدا کرد و صلحای امت رضوان الله علیهم نیز اقتدا بحضرت رسالت کرده بوسیله خلق نیکو مردمان را هدایت میکردند چنانکه آورده که عبد الله بن عباس را روزی سفیهی دشنام داد عبد الله اظهار حلم و لطف نموده گفت مرا هیچ حاجت هست تا روا کنم و هیچ مهمی داری تا بقضای آن اقدام نمایم آن مرد چون آن حلم و ملاطفت دید شرمنده شد و بعد از آن خوی بطریق خدمت سلوک نمود و سلمان فارسی را فلسی سر و مفسدی دشنام داد و گفت اگر کفه ترازوی من روز قیامت سبک باشد بدتر از آنم که تو میگویی و اگر راجح آید آنچه تو گفتی مرا از آن باکی نیست و میگویند بهمین سخن از افساد در گذشت و در مقاصد متکاوی آمده که یکی از مشایخ کبار را با جاهلی مناظره واقع شد جاهل در اثنای محاوره گفت اگر تو مرا یک سخن در شست بگویی ده دشنام جواب بگویم شیخ گفت تو مرا ده دشنام بدهی یک جواب نگویم حاضران از کمال لطف و تعجب نمودند و جاهل منفعل گشت و در مقام خدمت بیستاد و بمقام معذرت در آمد و بعد از مدح رسول نبذی از خلق عظیم بعد از اهل عناد میکند بعذاب الیم و بعقاب جحیم و میفرماید که **فستبصر** پس زود باشد که ببینی ای محمد **و یبصرون** و ببینند معاندان تو از اهل مکه بعینه آن وقت که عذاب نازل گردد معلوم شود **بایکم المفتون**

مدحه

الغمه

اکرم

که کدام یک از شما در فتنه جنون افتاده است … بدان و بنابراین معنی با زایده است و گویند مفتون …
و مجاوز و معنی اینکه بکدام از شما جنون و دیوانگیست یعنی ظاهر گردد که بفریق مؤمنین یا دیوانگی تعلق گرفته …
این کلام بر سبیل تعریض است و ملخص سخن آنست که در حین وقوع عذاب معلوم خواهد شد که مستحق این اسم ما هستیم یا شما و مانند اینست قوله تعالی
سیعلمون غدا من الکذاب الاشر **إِنَّ رَبَّكَ** بدرستیکه پروردگار تو **هُوَ أَعْلَمُ** او دانا تر است **بِمَنْ ضَلَّ** بکسیکه گمراه شد **عَنْ**
سَبِيلِهِ از راه او و گفته‌اند طریق مستقیم است و فی الحقیقه این کردن بر او است **وَهُوَ أَعْلَمُ** و او دانا تر بود **بِالْمُهْتَدِينَ** براه یافتگان بکمال
عقل که مؤمنان اند یعنی دانا تر بجزای هر یکی از ایشان و وعد مؤمنانست و وعید کافران صاحب طرائف روایت کرده که اخبرنا السید ابو محمد
مهدی بن نزار الحسینی القاینی رحمة الله علیه قال حدثنا الحاکم ابو القاسم عبد الله بن عبد الله الحسکانی قال اخبرنا ابو عبد الله الشیرازی
قال حدثنا ابو بکر الجرجانی قال حدثنا ابو احمد البصری قال حدثنی عمرو بن محمد الزکی قال حدثنا محمد بن شعیب عن عمرو بن شمر عن دلهم بن
صالح عن الضحاک بن مزاحم قال لما رأت قریش تقدیم النبی صلی الله علیه و آله علیا و اعظامه له نالوا من علی و قالوا قد افتتن به محمد فانزل الله تعالی
ن والقلم وما یسطرون قسم اقسم الله به ما انت یا محمد بنعمة ربک بمجنون وانک لعلی خلق عظیم یعنی القرآن الی قوله بمن ضل عن سبیله وهم
النفر الذین قالوا ما قالوا وهو اعلم بالمهتدین علی بن ابی طالب یعنی مهدی بن نزار الحسینی باسانید خود از ضحاک نقل کرده که چون قریش دیدند
مقدم داشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را بر سایر اصحاب و اعظام و اکرام او بجای آوردن زبان بمذمت علی علیه السلام گشودند و
گفتند محمد بفرط محبت او مفتون شده بود و در فتنه جنون افتاده پس حق سبحانه این سوره را نازل ساخت و سوگند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی
بلکه با خلق حسن و مرتبه معلی یعنی مودت در باب قرابت و عنقریب معلوم شود که مفتون ایشانند یا تو و خدا دانا تر است بآنکسانیکه گمراه
شده اند از راه راست یعنی آنانیکه در حق محمد و علی این سخنان گفتند و خدا دانا تر است براه یافتگان یعنی بعلی بن ابی طالب و محمد
شجاع نیز روایت کرده از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کعب بن عجره و از عبد الله بن مسعود که ایشان روایت کنند که گفتند که ما در مجلس
منور مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حاضر بودیم که سائلی از آن سید سرور از حال علی بن ابی طالب سؤال کرد و از خصال
و از نیابت آن سید اوصیا تفتیش نمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که علی اقدمکم اسلاما و اوفرکم ایمانا و اکثرکم علما
و ارجحکم حلما و اشدکم فی الله غضبا علمته علمی و استودعته سری و کلمته کلمتی … فهو خلیفتی فی اهلی و امینی فی امتی یعنی
علی بن ابی طالب قدیمترین شما است در اسلام و کسی در اسلام سبقت با او نکرده و ایمان علی از ایمان شما کاملتر است بیشتر از انس و از دانا تر
همه اکثر او فراست و حلم او از حلم شما افزونتر و غضب علی در احکام شریعت از غضب شما اشد و او نیابت و علم او علم من است و معلم او منم
و جوهر دانش و کمال یقین من در گنجینه دل او بامانت نهاده ام و امور من موکول و مفوض باو است و خلیفه من است در میان اهل
و امین منست در میان امت من راوی گوید که چون کلام حضرت رسالت اینجا رسید بعضی از منافقان گفتند لقد فتن علی رسول
الله حتی ما نراه به شیئا یعنی علی بن ابی طالب محمد را فریفته ساخته است تا آنکه هیچ چیز در حق او فرو نگذاشت و امور خود را باو تفویض
فرمود و او را در مقام نفس نفیس خود نصب فرمود و چون حال برین منوال بود حق سبحانه برای تعظیم و تسکین خاطر مبارک آنحضرت
و تنزیه علی بن ابی طالب از آنچه منافقان در حق او توهم کردند این آیه را نازل فرمود **فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ** پس فرمان مبر ای محمد تکذیب کنندگان را
یعنی مکذبان از مشرکان که مکذب توحید اند و منکر نبوت تو و ترا بدین آباء و اجداد خود میخوانند این نهی است برای تصمیم …
ایشان **وَدُّوا** دوست میدارند **لَوْ تُدْهِنُ** اگر نرمی کنی با ایشان و نهی ایشان نکنی از شرک **فَيُدْهِنُونَ** پس ایشان نیز نرمی کنند
و ترک طعنه زنند یا دوست دارند که تو مداهنه و موافقت ایشان نمائی در شرک یعنی گاهی پرستش آلهه ایشان کنی پس ایشان نیز گاهی
پرستش خدای تو کنند و قول اخیر از ابن عباس منقولست و مانند اینست قوله تعالی ودوا لو تکفرون کما کفروا و اصل ادهان جریان است در
ظاهر حال بر وجه مقاربت و مقارنت با اضمار عداوت و این مثل نفاقست و ادهن مشتق است که نرمی … و مداراة داشتن
و منزوی بدان اکتفا از برای سببیة التی و جمله فعلیه خبر مبتدا محذوف و تقدیر اینکه فهم یدهنون … و هذا منصوب نشده باضمار
آنکه جواب تمنی باشد و از این قبیل است قوله تعالی فمن یؤمن بربه فلا یخاف یا اینکه تقدیر این باشد ودوا ادهانک فهم الان یدهنون
طمعا فیه یعنی دوست دارند نرمی کردن ترا پس ایشان الحال رفق و نرمی میکنند با تو بجهت طمع رفق و نرمی تو و میتواند بود که فاء حرف
عطف باشد و معنی اینکه دوست میدارند ادهان و تمنا مینمایند لیکن تاخیر رفق و نرمی خود میکنند تا اول ملائمت و رفق از تو بظهور
رسد **وَلَا تُطِعْ** و فرمان مبر **كُلَّ حَلَّافٍ** هر بسیار سوگند خورنده را بدروغ و راست بجهت قلت مبالات و بی‌باکی و ازین کلام استعمال
بر نهی از کثرت سوگند و مثله قوله تعالی ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم مراد ابو جهل است یا اخنس بن شریق یا اسود بن عبد یغوث و اصح
ولید بن مغیره است که بی‌باک بود در سوگند بسیار خوردن بدروغ **مَهِينٍ** حقیر در رای و تدبیر و متصف بخفت عقل و قلت تمیز
یا کذاب که بجهت کذب بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود **هَمَّازٍ** بسیار عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده بر ایشان و از حسن منقول است
که ولید در پس مردمان … **مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ** بسیار رونده بسخن چینی در میان مردمان …
نزد آن میبرد و سخن ایشان … و فتنه در میان ایشان میاندازد **مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ** منع کننده … مال است
مال خود را از مردم باز میدارد … آنکه مردمان را منع میکرد از اعطا
… و مستحقان و منع کند آنست که … ایشان بود از ایمان که بهترین خیرهاست و گویند ولید مال بسیار

داشت و او ده پسر بود ایشان را و همه خویشان میگفت من اسلم منکم منعته رفدی یعنی کدام از شما ایمان آورد عطای خود را ازو منع کنم و هیچ خیر بوی
نرسانم و در بعضی تفاسیر آمده که مال خود را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض میکرد تا از دین اسلام برگردد **مُعْتَدٍ** از حد گذرنده بود یعنی
ظالم یعنی ستمکار و جفا کار بود **أَثِيمٍ** بسیار گناهکار یا معتدی در فعل و اثیم در اعتقاد یا معتدی در ظلم …
عُتُلٍّ درشت خوی و سخت دل جافی … و این مشتق از عتل …
عتل آنست که بهائم مردم کشد و بجهت آنست … عتل یعنی بسیار خوار و شکم فراخ است که هر چه یابد
طعام و شراب بخورد و هیچ بمردم ندهد **بَعْدَ ذَلِكَ** پس بعد از این همه عیبها **زَنِيمٍ** حرامزاده که پدر او معلوم نباشد و او را بر
بر خود بندد و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که الزنیم هو الذی لا اصل له یعنی کسی است که اصل و نسب نداشته باشد یعنی ولد الزنا
باشد و آن از زنمه مشتق است یعنی منقطع است … بعد از انقطاع بحال خود بگذارند … او بجهت …
با عتبار آنست که او منفصل است از نسب و معلق بغیر اهل خود و مرویست که ولید در میان قریش … بود و از نسب ایشان نبود و
مغیره بعد از هیجده سال او را بخود نسبت داد و پسری بر داشت و در روایت آمده که این صفتها را هیچ کس نمیدانست تا آنکه این آیه نازل شد و در بعضی
تفاسیر آمده که چون رسول صلی الله علیه و آله این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند بر عیبی که بر شنید در خود مییافت مگر حرامزادگی تا جوید
گفت من سید قریشم و پدرم مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ نگوید این چگونه باشد پس غضبناک از میان مجلس برخواست و شمشیر
کشید نزد مادر آمد بتهدید و وعید بسیار از او اقرار کشید که پدر تو از جوالیت بهره نداشت و از برادرزادگان بودند چشم بر مال او نهاده
بودند را پیش آمد فلان غلام را بخود رغبت کردم و این پسر از نطفه اوست … و فرزند او تویی و شبهه نیست در آنکه
خبث نطفه در اغلب حال منتج افعال ذمیمه است و لهذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یدخل الجنة ولد الزنا ولا ولده ولا ولد ولده و اینکه
از مظنونات است یعنی ولد الزنا در مظنه آنست که ببهشت در نیاید و در روایت کرده‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود لا یدخل الجنة جواظ
جعظری ولا عتل زنیم گفتم یا رسول الله جواظ کدام است فرمود جامع مناع یعنی جمع کننده اموال و منع نماینده آن از مصرف در جمیع احوال
گفتم جعظری کدام است فرمود الفظ الغلیظ بد خوی سخت دل گفتم عتل زنیم چیست فرمود کل رحب الجوف سیئ الخلق اکول شروب
غشوم ظلوم شکم فراخ بد خلق بسیار خورنده بسیار آشامنده جفا کار ستم پیشه و تنبیه است که تفسیر زنیم بسیئ الخلق و غشوم و ظلوم از
قبیل تفسیر شیئی باشد بلازم چه این صفات در اغلب احوال از لوازم ولد الزنا است و تعریف بروایت مذکوره است که شهر حوشب از
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که العتل الزنیم هو الشدید الخلق المصحح الاکول الشروب الواجد للطعام والشراب الظلوم للناس
الرحیب الجوف عتل زنیم آنکسیست که بدن قوی و صحیح داشته باشد و بسیار خورنده و آشامنده اینها باشد از طعام و شراب و بسیار ستم کار
بر مردم و فراخ شکم ملخص معنی آنکه اینست که ولید جامع صفات ذمیمه و صاحب خبیثه است و قوله تعالی **أَنْ كَانَ** علت لا تطع است و حرف
علت محذوف ای لا تطع لان کان و معنی آنکه فرمان مبر مثال هیچکس را که متصف بصفات مذکوره است بجهت آنکه هست **ذَا مَالٍ**
خداوند مال **وَبَنِينَ** و خداوند پسران یعنی نباید که کثرت مال و بنین او را بر اطاعت تو دارد و بکو بهمزه استفهام خوانده بر سبیل انکار
ای لان کان ذا مال یعنی لان کان … انکار او و صاحب مال و بنین است تو اطاعت و خواهی کرد و ذکر مفسران بر آنند که این کلام متعلق است
بجواب شرطی قوله تعالی **إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ** یعنی بجهت آنکه مستظهر است با موال و بنین و مغرور بدان چون
خوانده شود بر او آیات کلام ما گوید که اینها افسانهای پیشینیانست و هیچ اصلی و اعتباری ندارد و لکن در این صورت عامل در او مدلول
قال است نه قال زیرا که ما بعد شرط عمل در ما قبل نمیکند و مدلول آن کذب با آیاتنا است چه جمله جزائیه در معنی تکذیب است و تحقیق
معنی اینست که ولید بجهت غرور و تکبر بمال و بنین تعاونا تکذیب کرد آیات ما را و از تکذیب نسبت داد **سَنَسِمُهُ** زود باشد که
نشان کنیم او را و داغ نهیم **عَلَى الْخُرْطُومِ** بر بینی که اشرف و اظهر اعضا انسانست که علامت ذلال و اخزای او بود … و اخزاء
و رسوا سازیم در دنیا عالمیان را که هیچ کس بپوشیده و پنهان نباشد … و وقوع داغ بر بینی که موجب ذلت و خواری است و از هیچ
و بجز بمنوال نیوشیده و نکشاف و وجه که وجه اکرم موضع است و بینی … کرم موضع است و جهت نقل آن و لهذا انا
در موضع عزت و حمیت استعمال کنند و انفه بمعنی نخوت و تکبر است و استنکاف نموده اند و گفته اند که الانف فی الانف و ملانه ثمة
الانف و حمی انفه و در باره ذلیل گفته اند که جدع انفه و رغم انفه و ارغم الله انفه پس خفیشا از غایت اذلال و اهانت ولید را معبر بالمیسم فرمود
بوسم بر خرطوم زیرا که وسم بر وجه شین است و ذلت چه جای آنکه با کرم موضع که آن انف است واقع شده باشد و در لفظ خرطوم استخفاف
واستهانت است و بعض مجاهد معنی آنست که روز باشد در روز قیامت علامتی زشت نشانه کنیم که بجهت آن در میان کفره و فجره
ممتاز باشد هم چنانکه بسبب فرط عداوت و کثرت بغض به پیغمبر در دنیا اعدی الاعادی ممتاز بود و بر جمیع صفات ذمیمه او در دنیا اشکار کنیم و
معایب و داد و لغو مشهور سازیم که بر هیچکس مخفی نباشد و جهت آن رسوای دنیا و آخرت کرددهم چنانکه داغ بر بینی واضح شده او را بمنوال
پوشیده نباشد ظاهر و عیان است و از ابن عباس مرویست که مراد آنکه این شمشیر بود که در روز بدر بر بینی او آمده و از آن تا ابد الا ابدا آن نشان
بود خجل زده و منفعل بود و ظلمی گفته که عرب میگوید سمه میسم سوء مراد ایشان آنست که ملصق شد با بقا آن که هر گز از او مفارقت نکرده
نعمت بل نقل کرده که خرطوم بمعنی خمر است کما قال الشاعر ابا لخاصر من یزید بعرف زناقه و من یشرب الخرطوم بصیح منکرا و تسمیه این بخرطوم
با اعتبار آنست که در اجزای دماغ نفوذ میکند و مخاشم را ابن مر طلب شود پس معنی آن باشد که زدنی با شد که حد زنیم و نیز در این بشر بخمر انا …

ستبکه ما آزمودیم اهل مکه را ببلای قحط بعد از آنکه ایشان را نعمت بسیار داده بودیم و ایشان کفران آن نمودند و این بلا بدعای پیغمبر بر ایشان
نازل شد چنانکه آورده اند که چون اکثر اهل اسلام را کشتند و حمزه را شهید کردند حضرت پیغمبر ... دعا کرد
که اللهم اشدد وطأتک علی مضر اللهم اجعلها علیهم سنین کسنی یوسف بار خدایا محکم گردان برایشان گرفتن خود را
بر ایشان بقحط و غلا مانند قحط زمان یوسف ... بازگرفت و قحط و غلا بمرتبه رسید که همه اهل مکه استخوانها
و مردار و چهارپایان را خوردند ... معامله از ما بدیشان کرد ظاهر گردید که ایشان مبتلا بدین بلا
میشوند چنانکه کما بلونا اصحاب الجنة یاران باغ ... از ابن عباس منقولست که در زمین
صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود مشتمل بر درختان خرما و انواع ... در موضعی که آنرا ضروان گویند
بود ... ایشان را از آن منع نکردی ... و میوه ... درویشان ... و در روز ... بر درخت
که دست ... و ... از ... باد ... بر طرف ... بود ... درویشان ...
کردی چون آن مرد بمرد پسران وی ... گفتند اگر ما چنین کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ شود
از انتفاع میوه ... شب ... ببرند
میوه را ببرند ... اذ اقسموا یاد کن سوگند خوردن اهل آن باغ را که ... لیصرمنها مصبحین
هر آینه ببرند میوه ... در حالیکه در آیند در ... صباح ... سوگند خود را
ولا یستثنون و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله ... سوگند خوردند ... استثنا
که متضمن معنی اخراجست لا انکه مخرج ... استثنا ... معنی استثنا است
... لا اخرج الا ان یشاء الله ... استثنا نکردند ... مساکین ... چنانکه پدر ایشان
اخراج ... نگذارند فطاف علیها طائف پس گرد برآمد بر آن باغ طائفی بلای طوف
کننده ... من ربک ... و هم نائمون در حالیکه خفتگان بودند ... آتش ... از آسمان
فرود آمد ... آن باغ ... میوه ها را سوخت ... قال الله تعالی فاصبحت کالصریم پس گشت باغ ایشان مانند الصریم
مانند باغی که میوه آن چیده شده باشد ... مانند شب ... سیاهی ... سوزان ... بسبب بیاض
فرطیب ... حاصل شده ... منصرم ... آنکه ... بیابان ...
رسید ... منصرم ... مانند خاکستر ... اخبار است
... بعضی روایت ... درختان ... خاکستر ... منصرم ... باشد
مانده باشد القصه چون پسران در خواب ... فتنادوا مصبحین پس یکدیگر را ندا کردند در حالیکه
در آمده کان بودند یعنی بوقت صبح یکدیگر را بخواندند ان اغدوا علی حرثکم برکشت خود
... ان کنتم صارمین اگر هستید میوه برندگان ... بعلی ... مستعمل ... تضمین
معنی ... علیه الجفنة ... اقبال است ... فانطلقوا پس روان شدند بجانب باغ وهم
یتخافتون در حالیکه ... ان لا یدخلنها الیوم علیکم
مسکین ... مساکین ... علی حرد
... فادرین ...
... مساکین ... میوه ...
... باغ ...
... ایشان ...
... حرد ...
... قادرین ...
... میوه های آن باغ ...
... فلما راوها پس هنگامیکه دیدند باغ را ... قالوا گفتند با یکدیگر

انا لضالون بدرستیکه ما گم کرده ایم راه باغ را ... میوه و این باغ که میبینیم از میوه خالیست و
سوخته شده ... چون تامل کردند ... گفتند که باغ ایشان است ... اضراب کردند و
گفتند که ما راه گم نکرده ایم بل نحن محرومون بلکه ما بی بهره مانده ایم از میوه ... این باغ و از خیر و نفع آن محروم و ممنوع ...
منع فقرا و ترک ... قال اوسطهم ... او را ... خیار ... گفت بهترین ایشان در عقل
و ... الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را ...
لولا تسبحون چرا یاد نمیکنید خدا را ... مشغول ... انتقام ... توبه نمیکنید ...
وذال ... قالوا سبحان ربنا گفتند پاک است پروردگار ما ... انا کنا ظالمین
... استثنا است ... ان شاء الله ... تسبیح ...
سبحانه ... تسبیح ... حسن نقل کرده
... صلوات است ... منکر ...
... استثنا ... فقرا را محروم ... تعظیم خدا ... طاعت و اتباع اوامر
و نواهی ... شکر ... حقوق فقرا ... اعتراف
خود نموده گفتند که پاکست خدای ما ... انا کنا ظالمین بدرستیکه ما بودیم ستمکاران
بر نفس خود بمنع فقرا و مساکین فاقبل بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان علی بعض بر بعضی دیگر یتلاومون
در حالیکه ملامت میکردند ... بعضی از ایشان بمنع فقرا امر ... استصواب ...
... ملامت ...
منکر ... قالوا گفتند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا طاغین بدرستیکه ما بودیم از حد گذرندگان
... استثنا نکردیم ...
... توبه ... لطف ... کفتند عسی
ربنا شاید که پروردگار ما ... ان یبدلنا آنکه بدل دهد ما را خیرا منها بهتر از این باغ ...
... انا الی ربنا راغبون ...
... ابن عباس و مجاهد ... توبه ایشان ...
... باغ ... حیوان ...
... ابو خالد ...
کرده که گفت من خوشه انگور آن باغ دیدم ...
... بعد از آن ...
... باغ ضروان ...
کذلک العذاب همچنین است یعنی مثل عذاب اهل مکه مثل ... عذاب کردن خدا در دنیا ولعذاب الآخرة
و هر آینه عذاب آخرت اکبر بزرگتر است ... عذاب دنیا زوال ... ابد الآباد باقیماند لو کانوا
یعلمون اگر باشند ... عذاب آخرت ...
الهی غافل ... ذکر و عید آخرت ...
... ان للمتقین بدرستیکه مر پرهیزکارانراست عند ربهم نزد پروردگار
خود ... جنات النعیم بوستانهای با نعمت خالص ...
... محفوظ باشند ... بوستانهای ...
... مومنان ... فارغ البال ...
منعم بوده ... واقع است ...
... خواهد بود ...
... افضل ...
فرموده ... افنجعل المسلمین ... کالمجرمین
مانند مشرکان ... ما لکم چیست شما را ای کافران کیف تحکمون چگونه حکم میکنید ... اهل
و اهل توحید ... مفوض ... النفات متضمن

احکم آنها و استیقان و اشعار بانکه این حکم از احتلا و رکو اعوجاج و ا ... ناشی شده **ام لکم کتاب** یا مر شما راست کتابی ... نازل شده

از آسمان که شما **فیه تدرسون** در آن کتاب میخوانید و میفهمید از آن **ان لکم** بدرستیکه مر شما راست **فیه** در این کتاب **لما تخیرون**

آنچه را که اختیار کنید و بر گزینید و تمنا آن نمائید و مانند اینست قوله تعالی ام لکم سلطان مبین فاتوا بکتابکم ... و محل نصب که مفعول

تدرسون است و در اصل چنین است که ان لکم ما تختارون بفتح همزه و بجهة آنکه لام در ان داخل شده مکسور گشته ... قوله والله

انک لرسوله و میتواند بود که این حکایت باشد ... ماند قوله تعالی و ترکنا علیه فی الاخرین

سلام علی نوح فی العالمین ... بدرستیکه مر شما راست در لوح ... بزعم خود

آنچه اختیار نمائید **ام لکم ایمان** یا مر شما راست عهود و مواثیق مؤکده ... **علینا** بر ما که خداوندیم **بالغة** رسنده بنهایت

... **الی یوم القیمة** تا روز قیامت و این متعلق است ... ثابت لکم علینا الی یوم القیمة یعنی

... **ان لکم** بدرستیکه مر شما راست **لما تحکمون** آنچه حکم میکنید ...

... مر شما را سوگندان ... تا روز قیامت ...

سوگندها که رسنده باشد و منتهی شده باشد تا روز ...

[illegible]

[illegible]

مانند یونس نباشی إِذْ نَادَىٰ ... لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آن بودی که دریافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از پروردگار خود [illegible]
[illegible] از شکم ماهی لَنُبِذَ هر آینه افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای خالی از آب و گیاه [illegible] وَهُوَ مَذْمُومٌ [illegible]
[illegible] رحمت [illegible] و کرامت پادشاهی شامل حال وی شد [illegible]
[illegible] فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را [illegible]
[illegible] فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس گردانید او را [illegible]
[illegible]

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] لَيُزْلِقُونَكَ [illegible] بِأَبْصَارِهِمْ [illegible]
لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ [illegible] وَيَقُولُونَ [illegible] إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ
[illegible] وَمَا هُوَ [illegible]
إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ [illegible]

[illegible]

[illegible] سُورَةُ الْحَاقَّةِ مکیست و عدد آن پنجاه و یک آیتست [illegible]
[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَاقَّةُ ساعتی که حق است وقوع آن [illegible]

[illegible] مَا الْحَاقَّةُ [illegible]
[illegible] وَمَا أَدْرَاكَ [illegible]
[illegible] الْحَاقَّةُ [illegible]
[illegible]
[illegible] كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ
عَادٌ [illegible] بِالْقَارِعَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَأَمَّا ثَمُودُ پس اما قبیله ثمود که قوم صالح [illegible] فَأُهْلِكُوا [illegible]
[illegible] بِالطَّاغِيَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَأَمَّا عَادٌ [illegible]

[illegible]

[illegible] أَخْذَةً رَابِيَةً [illegible]
[illegible] إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ [illegible]
[illegible] حَمَلْنَاكُمْ [illegible]
[illegible] فِي الْجَارِيَةِ [illegible]
[illegible] لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً [illegible]
[illegible] وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ [illegible]
[illegible]

سورة الحاقة

میفرماید که حالا که بقوم نوح اجرا کردیم از درستکاری و کردارهای ایشانست که خلق غرق شدند بر اینکه مقادیر و قاهر و دلیل باشد
بر رحمت و رأفت و قهر و غضب و هر گوشی که از شان و باشد که حفظ وقایع و حوادث و حالات کند از یاد نبرد و فراموش نکند و تفکر در ان
نماید و بعمل خیر اقدام کند و از مناهی و قبایح دور باشد بدانکه ابو الحسن علی الواحدی که یکی از اهل سنت و از مشاهیر ایشانست در تفسیر خود که مسمی
باسباب النزول است آورده که این آیه در شان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نزول یافت و روایت کرده باسناد خود از امیر المؤمنین که آنحضرت
اولیا فرمود که روزی فرا استیاد پیغمبر نزد خود کشید و ضمنی الی صدره و دست بر سینه خود منضم ساخت و فرمود که ای علی خدا امر فرموده که ترا
نزدیک خود خوانم و از خود دور نگردانم و ترا تعلیم کنم و هر چیز بتو خوانم و تو از ان شنوی یاد گیری و فراموش نکنی و ثعلبی گفته که یکی از اکابر اهل
سنت است در تفسیر خود روایت کرده از بریده اسلمی که حضرت رسالت فرمود که یا علی امرنی ربی ان ادنیک ولا اقصیک وان اعلمک وتعی وحق
علی الله ان تسمع وتعی فنزلت هذه الآیة وتعیها اذن واعیة و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیا آورده از زر بن حبیش که از ابن دیلمی
علی بن ابی طالب نزول یافت و نیز ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده از عبد الله بن الحسن که او فرموده که فرمود رسول الله صلعم لما نزلت وتعیها اذن
واعیة قلت اللهم اجعلها اذن علی فما سمع شیئا بعدها الا حفظه و صاحب کشاف نیز آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت لعلی عند نزول
الآیة سألت الله ان یجعلها اذنک یا علی قال علی فما نسیت شیئا بعد وما کان لی ان انسی و طبرسی در تفسیر خود آورده که ابو الوفا عبد الجبار
عبد الله کعلا الرازی که یکی از شیوخ است باین مضمون که حدثنی الشیخ ابو سعید ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی والرئیس المفید
الجرجانی قال سمعت ابا عمرو عثمان بن الخطاب المعمر المعروف بابی الدنیا الاشج قال سمعت علی بن ابی طالب یقول لما نزلت وتعیها اذن واعیة قال النبی صلعم
سألت الله عز وجل ان یجعلها اذنک یا علی و طبرسی باسناد خود از مکحول روایت کرده که لما نزلت هذه الآیة قال النبی صلعم اللهم اجعلها اذن
علی ثم قال علی فما سمعت من رسول الله شیئا فنسیته حاصل مضمون این روایت بیاد و ایات داده در این باب است که چون این آیه نازل شد رسول
از افرید کار دعا کرد و خواست که نام این گوش برادرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را واعی ساز تا هر چه بشنود ان را یاد گیرد و هرگز فراموش
نکند بدرستیکه دعای پیغمبر در حق علی بن ابی طالب مستجاب شد که هر چه از پیغمبر فرا میگرفت هرگز فراموش نمیکرد و نسیان در ذات مبارک او مدخلی نداشت
و این فضیلتی است که در امیر المؤمنین موجود بود و غیر او از اصحاب مفقود و چون او سبحانه فرمود در بیان هول قیامت و ذکر مکذبان آن
بجهت تخویف ایشان و تنبیه بر تحقیق آن باز سر رشته کلام را بشرح قیامت کشیده فرموده فاذا نفخ فی الصور پس چون دمیده شود در صور
نفخة واحدة یک دمیدن استاد فعل بجهت نفیست و بوحده پس فایده زائده بر مدلول فعل دانسته باشد و حسن تذکیر فعل بجهت فصل جاز
و مجرور است میان او و فاعل و مراد بنفخه نفخه صعقه است که آن نفخه اولی است و نزد کلبی و مقاتل مراد نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل نفخ
نفخ صور کند و حملت الارض والجبال و برداشته شود کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله یا بباد عاصف فدکتا دکة
شکسته شوند همه زمین و کوه دکة واحدة یکشکستن یعنی همه زمین و همه کوهها یکبار در هم شکسته شوند و مرد گردند تا مانند که زدن
هموار گردد و کوهها بیش شوند و گویند معنی انست که منبسط شوند زمین و کوه بسیط واحده و تمام آن هموار شود که هیچ نشیب و فراز در آن نباشد مانند
ادیم ممدود و چیزی سبب تسویه است و از اینجاست که گفته اند ناقه دکاء و ارض دکاء یعنی ناقه که سنام او مرتفع نباشد و مستطیل باشد
که متسع و مستوی باشد و دکان از این مشتق است بجهة استوای آن فیومئذ پس در ان روز وقعت الواقعة واقع شود واقعه یعنی واقع شود
قیامت کرد و قیامت وانشقت السماء و بشکافد آسمان از طرف مجره فهی یومئذ پس آسمان در آن روز واهیة سست و ضعیف بود
چه شکسته شده باشد از قوت و استواء والملك علی ارجائها و فرشتگان بر کنارهای آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه
شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی آن مجتمع شوند اینجا ملک بمعنی جنس است که ملک اعم از ملائکه است چه بنا بر عقل خاک است بر اینکه ما
من ملك الا و هو شاء اعم است از من ملائکه و بعضی گفته که میتواند بود که این کلام تمثیل باشد برای خرابی آسمانها و اجماع اهل آن
بر اطراف و حوالی آن و اکراه بر ظاهر خود باشد که ملائکه در عقب ایشان باشند و گویند معنی انست که ملائکه بر نواحی آسمان و اطراف آسمان
ایستاده باشند چون امر الهی در رسد که برکنار مؤمن و کافر بیایند و حاضر شوند تا قیام نمایند و یحمل عرش ربك و برمیدارند عرش پروردگار ترا
فوقهم بر بالای ملائکه که بر کنارهای آسمانها باشند یومئذ ثمانیة در ان روز هشت فرشته و میتواند بود که ضمیر فوقهم راجع بثمانیه
زیرا که ان در قوة تقدیم است پس معنی انست که عرش خدا را برداشته هشت فرشته بالای سر خود و مرویست که حاملان عرش امروز چهار
و چون قیامت واقع شود حق تعالی چهار فرشته دیگر زیاده کند تا ایشان هشت شوند و عظمت جثه ایشان بر وجهیست که قدمهای ایشان در زیر هفتمین زمین و عرش
بر سر ایشان است و ایشان سر در پیش افکنده بتسبیح و تهلیل الهی مشغول اند و در خبر آمده که بعضی از ایشان بصورت انسانند و برخی بصورت اسد و بعضی
بر هیئت ثور و گروهی بر شکل نسر و هر یک در تسبیح و ذکر خود امیدوار و منبسط که ممثل بصورت اوست و از علی بن الحسین زین العابدین روایت است
که حق سبحانه قبل از خلق عرش هیچ چیز نیافریده مگر نور و قلم و هوا پس ایجاد فرمود عرش را از انوار ملونه نوری سبز بود که سبزی همه چیزها از اوست
و نوری سرخ که سرخی همه چیز از اوست و نوری زرد که زردی همه اشیاء و نوری سفید که سفیدی و روشنائی از اوست و بعد از آن هفتاد
هزار طبقه آفرید هر طبقه مملو از فرشتگان که همه ایشان از وست تسبیح و تهلیل میکنند با وازها مختلف که اگر او ازهای ایشانرا بشنوید
کوهها پاره پاره شود و دریا ها بزمین فرو روند و از شهر بن حوشب منقولست که چهار فرشته میگویند سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد علی حلمك
بعد قدرتك و چهار دیگر میگویند که سبحانك اللهم و بحمدك لك الحمد علی عفوك بعد علمك و از حسن روایتست که معلوم نیست که ایشان
حامل ان عرش هشتند یا هشت هزار و ضحاک گفته که مراد هشت صف از ملائکه اند که عدد ایشان را بجز خدا کسی نداند و زمخشری آورده که

سمعت

احوال

از اواست

حمله عرش هشت باشند و همه بر صورت بز کوهی اند سمهای ایشان از زانو های ایشان تا قدمهای ایشان دوری بود که از آسمان تا آسمان دیگر و بر روایتی بر هفتاد
راه و صاحب کشاف گفته که میتواند بود که مراد بهشت روح باشد که اعظم از ملائکه اند یا خلق دیگر از مخلوقات چه او سبحانه قادر است بر آفرینش مخلوقات
مختلفه و بعضی آورده که مثال این تمثیل باشد برای عظمت عرش همچنانکه از احوال السلاطین مشاهده میشود در روزی که مردم را بیرون میآرند برای
قضا و بنا بر این قول یومئذ تعرضون تشبیه محاسبه باشد بعرض کردن سلطان عسکر خود را تا احوال ایشان را معلوم کند و معنی
کلام انست که در آن روز عرض کرده شوید بر خدای تعالی برای محاسبه و مثل این عرض اگر چه بعد از نفخه ثانیه باشد لکن چون یوم اسم زمانیست که وسع
ان دارد که در آن واقع شود نفختین و صعقه و نشور و حساب و دخول اهل جنت جنت و اهل نار نار پس صحیح باشد که ظرف همه باشد و از ابن مسعود و قتاده
مرویست که در روز قیامت سه عرض باشد دو عرض آن اعتذار و احتجاج و توبیخ باشد و در عرض ثالث نشر کتب باشد که فایز از ابد ست آید
کبر و هالك بدست چپ لا تخفی منکم خافیة پنهان نماند بر خدا از شما خافیة هیچ سریره و پوشیده گی یا از شما هیچ نفسی پنهان بر او صفت باشد یعنی هیچ نفسی پوشیده نماند یا هیچ فعل و کردار که از شما صادر شده باشد یعنی خدای بر خفایای شما اطلاع دارد و غرض از عرض و
حساب نه برای اطلاع اوست بلکه ظاهر برای عدالت بندگان و اعلام احوال ایشانست کما قال الله تعالی یوم تبلی السرائر و بعد از ذکر عرض بطریق
اجمال بیان تفصیل آن میفرماید بقوله فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول پس آنکه داده شود نوشته کردار او بدست راست او پس بگوید از روی سرور
بجمعی از اهل قیامت هاؤم اقرؤا کتابیه بگیرید نامه مرا بیایید و بخوانید که در نامه من اکنون هیچ علی نیست که از ظهور ان شرمنده باشم و
منفعل و خجل زده شوم بدانکه هاؤم اسم فعل است و آن در موضع خذ و امسکوا استعمال میشود و گاه هست که بجای تعالوا نیز استعمال میکنند حیا بکلمه
انما کذ شد و اکنا هنا انه الهاء یا رجل وهاء یا امرأة وهاؤما یا رجلان وهاؤما یا امرأتان وهاؤم یا رجال وهاؤن یا نسوة و مفعول
محذوف است و تقدیر اینکه هاؤم کتابی اقرؤا کتابی و حذف آن بجهة دلالت ثانیست بر او و نظیر آن قوله تعالی اتونی افرغ علیه قطرا و کتابیه مفعول اقرؤا
نه هاؤم زیرا که او اقرب عاملین است دیگر آنکه اگر مفعول هاؤم میبود کتابیه مکرر میشد زیرا که تعیینا اضمار ممکن است و اولی انست که ضمیر
بیاورند نه اسم ظاهر و نزد کوفیان مفعول هاؤم است و اول که قول بصریانست اولی و ارجح است چنانکه ذکر شد و ها در کتابیه برای سکت و قف
اینست حسابیه و سلطانیه و مالیه که بعد از این مذکور خواهند شد و حذف اکثر قراء در وصل جهة اثبات این هاها میکنند تبعا اورده که این کتابیه
غیر کتاب اعمالست و مضمون نوشته ان همین بشارت است بجنت چه کتاب حفظه مبارک است و خدا واقف است و کسی از ان نبیند و نخوانند و ای که بعد
از این مذکور خواهند شد مؤید اینست حاصل که صاحب این کتاب بسبیل ابتهاج با اهل حساب گوید انی ظننت بدرستیکه من یقین داشتم
در دنیا انی ملاق حسابیه انکه ملاقات کننده ام و بیننده ام حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و بر آن مستعد و
شده ام بارتکاب مأمورات و اجتناب از منهیات بدانکه ظن در این مقام بمعنی یقین است چه که هست که استعمال آن در موضع یقین میکنند کما
قال صاحب الصحاح الظن معروف وقد یوضع موضع العلم و در کشاف مذکور است که اجرای ظن در مجرای علم بجهة انست که ظن غالب قائم
مقام علم است در عادات و احکام یقال اظن ظنا کالیقین ان الامر کیت وکیت و بعضی آورده که شاید تعبیر یقین بظن بجهة اشعار باشد
بان اجتهاد نفسانی که از خطرات باشد که علوم نظریه از او منفک نباشد غالبا قادح اعتقاد نمیبود فهو فی عیشة راضیة پس او
در زندگانی باشد پسندیده این از قبیل نسبت شیء باشد بفعل ای عیشة ذات رضا یعنی عیشی منسوب بخوشی و پسندیدگی چون لابن و تامر
که بمعنی ذو لبن و ذو تمر است یا اسناد فعل بعیشه بر سبیل مجاز باشد چه فعل حقیقة مر صاحب عیش راست پس مراد عیشه مرضیة باشد و گویند
که معنی اینست که عیشی خالص و صافی باشد که در ان تکدر و مغضوب بنعظیم و اجلال نزد ملك متعال فی جنة عالیة در بهشتی که بلند است
مکان آن زیرا که ان در آسمانست یا مرتفعست درجات و ابنیه و اشجار ان قطوفها دانیة میوه های آن که چیده شود نزدیکست بهر
قاعد و مضطجع و نائم عالیست و پیغمبر روایت کرده که یتناول الرجل من الثمرة وهو نائم یعنی فرد مؤمن تناول کند چنانکه خسبیده باشد میوه بهشت
چیده تناول کند و گویند مراد بدنو نزدیک شدنست بر ایشان یعنی چون مرد بهشتی میخواهد از بهشتیان دست بگیرد بجای آن
آن بدید آید و رسیده شود و عطا بن یسار از سلمان روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود لا یدخل الجنة احدکم الا بجواز بسم الله الرحمن
الرحیم هذا کتاب من الله لفلان بن فلان ادخلوه جنة قطوفها دانیة یعنی هیچ کس از شما به بهشت نرود مگر بجوازی که مضمونش این باشد
بنام خدای بخشنده مهربان بسبب امر بنده این کتابیست از خدا بفلان پسر فلان در آرید به بهشت بلند مرتبه که میوه های آن نزدیک
باشد و بر وجهی که نشسته و افتاده و خسبیده از ان تواند چید پس بهشتیان را گویند کلوا بخورید از میوه ها واشربوا و بیاشامید
از شربتها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده و میتواند بود که منصوب بمصدریت باشد و تقدیر اینکه هنئتم هنیئا یعنی گوارنده باد شما را
گوارنده بودنی کما صلا موجب اذیت نباشد و احتیاج نیفتد باخراج فضلات از بول و غایط و غیر آن در روایت آمده که چون مومن طعام
و شراب بهشت تناول کند در بدن او عرقی گردد خوشبوتر از مشك و لطیف تر از عنبر که بیرون آید حاصل که ملائکه ایشانرا گویند
بطیب نفس از این طعام و شراب بخورید و بنوشید بما اسلفتم بسبب آنچه پیش فرستاده اید از اعمال صالحه فی الایام الخالیة در روزهای
گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد منقولست که مراد بایام خالیه ایام روزه است که شکمها خالی بود از طعام و شراب یعنی بخورید و بیاشامید بجزای
آنچه در دنیا امساك کردید از اکل و شرب ابتغاء لوجه الله مرویست که پیغمبر صلعم فرمود یقول الله تعالی یا اولیائی طالما نظرت الیکم فی الدنیا
وقد قلصت شفاهکم عن الاشربة و غارت اعینکم و خمصت بطونکم فکونوا الیوم فی نعیمکم و کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة
یعنی حق سبحانه خطاب کند بمؤمنان در بهشت که ای دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای شما از تشنگی بهم چسبیده بود و چشمهای شما که

خوردید و نکهای شما بار نیك ولا غر شده از غایت تشنکی و کرسنکی که در دنیا کشیدید پس امروز مرفه الحال و متنعم بهشت باشید و اطعمه و اشربه
را بخورید و بیاشامید عوض آن کرسنکی و تشنکی که در دنیا کشیدید بدو **و اما من اوتی کتابه** و اما آنکه داده شود نوشته کردار او **بشماله**
بدست چپ او و او بدیها خود ظلبه بیند و بر قبح اعمال خود واقف **فیقول** پس کوید از روی ندامت **یا لیتنی لم اوت** ای کاش داده نشدی بمن
بمن یعنی نداندی **کتابیه** نامه اعمال مرا و از اندیشه نامه بد ناصواب رسوائی و فضیحت نکشیدی **و لم ادر** و کاش ندانستمی **ما حسابیه** که حساب من چه
عزاز شد و صعوبت عقوبت حاصل دیکر ندارد و ثمره دیکر بران مترتب نمیشود **یا لیتها** ای کاش مرکی که در دنیا مرده بودم **کانت**
القاضیة بودی حکم کننده بقطع ابدی یا قطع نماینده امر من تا هرکز زنده نشدمی و این حالت بدیدمی یا کاش این حالت بعد از مرک حکم
کننده بر فنای من چه بشفاعت مرارت این حالت بمراتب بیشتر از مرارت موت است و شدت آن یا کاش حیات دنیا موت قاطعه بودی یعنی هرکز از عدم بوجود
نیامدمی پس بر سبیل تحسر کوید **ما اغنی عنی** غنی نساخت یعنی دفع نکرد از من عذاب را **مالیه** مال من و کویند ما موصوله است یعنی آنچه مرا
بود در دنیا از اموال کثیره و تبع و حشم و خدم دافع عذاب من نشد و میتواند بود که ما اغنی استفهام باشد بطریق انکار و منصوب المحل بمفعولیه
ای شی اغنی عنی مالیه چه چیز دفع میکند از من مال من **هلك عنی** نابود و کم کشت از من **سلطانیه** تسلط و غلبه من
بر مردمان و ذلیل و خوار و حقیر و بی مقدار شدم معتمد و کشت از من حجتی که بزعم خود در دنیا چنان میرازنده بودم و بدان اعتماد نمودم از ابن عباس
مرویست که این آیه در باره اسود بن عبد الاسد نازل شده و نزد بعضی دیکر در شان ابو جهل لعین و بعد از آنکه این تاسف و تحسر فایده ندهد و خطاب زبانیه
دوزخ رسد که **خذوه** بکیرید او را **فغلوه** پس غل کنید او را یعنی دست و پای او را بکردن او ببندید در خبر است که چون خدا تعالی کوید
که بکیرید او را هم بیک صد هزار زبانیه بشتابند و او را بکیرند و بروی او بزنند و دست و پای ایشان پاره پاره شود پس حق تعالی بکار دیکر او را
و ابیناکو بند و او را بمقکر بیدو غل کنند **ثم الجحیم صلوه** پس در آتش بزرك در آوریدش او را تقدیم مفعول جهة حصر است یعنی متفکسند او را مکرر
آتش بزرك بجهت کیفیت و کمیت زیرا که متعظم بود بر مردمان و متکبر بر ایشان **ثم فی سلسلة** پس انکاه در زنجیری از آتش **ذرعها** که ذراع آن
سبعون ذراعا هفتاد کز است **فاسلکوه** پس در آرید او را یعنی او را محکم در بندید و بپیچید محکم در بندید او را تا هیچ حرکت نتواند کردن
فی سلسله هم چه تقدیم حجیم است و سلسله کردن در تخصیص و اهتمام بذکر انواع انچه بان معذب شود و ایراد ثم بجهت بیان تفاوت عذاب تا نسلم بعد
در شدت و فظاعت زنوف بحالی منقولست که پیغمبر ص فرموده که مراد بذراع ذراع فرشتکانست که هر ذراعی هفتاد باعست و هر باعی بعد از مسافت میان
کوفه و مکه است و اینجا بعد از مسجد کوفه نقل کرده و بعضی اینجا نقل میکنند و از کعب الاحبار مرویست که اکر حلقه از آن در دنیا است
جمع کنند بوزن یك حلقه از آن زنجیر نیست و اکر حلقه از آن بر کوهها نهند چون ارزیز بکدازد و از سوید بن نجیح روایتست که همه اهل
دوزخ در این سلسله باشند و ابن عباس فرموده که در بانیه سلسله را از دبر او در آورند و بینی او کشند و در هر او کنند و از چشمش بیرون آورند
و در کشاف آورده که مراد بسبعون ذراعا وصف سلسله است بطول کما قال الله تعالى ان تستغفر لهم سبعین مرة که مراد مرات کثیره است نه عدد
معین و مقرر است که هر چند سلسله طولانی باشد عقوبت ناشد باشد و بعد از ذکر انواع تعذیب تعلیل آن مینماید بطریق استیناف که ایا چه
ادا کرده که از علت نعوا **انه کان** که بود او و کسی کفته که حکمت او که معذبست به این عذاب شد پس حق سبحانه جواب داده که بدرستی که او بود
در دنیا **لا یؤمن** که ایمان نمی آورد **بالله العظیم** بخدای بزرك و ذکر عظیم جهة اشعار بر آنکه مستحق عظمت و بزرکواری او است نعوذ و کسی که
تعظیم نکند البته مستوجب اینعقوبت خواهد بود **و لا یحض** یعنی تحریض نمیکرد مردم را **علی طعام المسکین** بر خوردن در دوزخ
یعنی بر طعام دادن آنها و چه جای بذل طعام خود با وجود اعطای زکوة مفروضه و حقوق واجبه است و کویند معنی آنست که منع نفس
خود میکرد و خود را بر این میداشت که بذل طعام کند باهل استحقاق صاحب کشاف آورده که در این کلام دو دلیلست بر عظم جرم و حرمان مسکین
یکی آنکه او را معطوف ساخت بر کفر و قرین آن کردانید دوم ذکر حض فرموده در مقام فعل تا معلوم شود که عذاب تارك حض هرکاه باین مثابه باشد
پس حال تارك فعل چکونه خواهد بود و تخصیص امر بدین کرده است که اینجا عقاب کفر است بوجه الطی و اشنع رذایل بخل و قساوت قلبست یا دلالت
بر مکلف بودن مشرکان با صول و فروع ایمان و بیست کما بود و ذات تن خود را بحرص منکر در تکثیر مرو برای مساکین و منکر بعضی خلعنا نصف
السلسلة بالایمان افلا نخلع نصفها الاخر بالاطعام حاصل که حق سبحانه منیفرماید که آن کافران متاع دنیا بروز معلول و مسلسل باشند **فلیس**
سوزان کرده **فلیس له الیوم** پس نیست او را امروز **ههنا حمیم** اینجا خویشی که حمایت او کند **و لا طعام** و نیست خوردنی او را **الا**
من غسلین مکر ازین غسالة دوزخیان یعنی زردابه و چرك و خون که از اعضای دوزخیان میرود **لا یاکله** نمیخورند او را **الا الخاطئون**
مکر کناهکاران که اکر و تعمد مرتکب خطیه شوند یا از راه رسد بجانب نماید مراد مشرکانند چنانچه مشتقست از خطأ الرجل اذا تعمد الذنب
نه از خطی الرجل اذا تعدی یعنی غسلین را نخورند مکر کسانیکه در کناه شده باشند از حد در کذشته و فرق میان خاطی و مخطی آنست که مخطی خطا
میکند کاهست که بدون تعمد و خاطی بذنب متعمد است که جائز باشد اضطراب مستقیم و میان و ذات این دو آنکه بعضی از مفسران کفته اند که اهل دوزخ
هر چند طعام باشد بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام جماعتی دیکر زقوم باشد و کروهی دیکر ضریع زیرا که حق سبحانه در موضعی دیکر فرموده
کلیس لهم طعام الا من ضریع کر چنین نباشد لازم آید که هر دو آیه منافی یکدیکر باشند و بعضی دیکر کفته اند که میتواند بود که ضریع و غسلین
یك طعام باشد که بدو عبارت تعبیر یافته باشد و جماعتی دیکر کفته اند که تقدیر این آیتست کلیس لهم طعام الا من ضریع و لا شراب الا من
غسلین کما قال الشاعر علفتها تبنا و ماء باردا که بمعنی علفتها تبنا و سقیتها ماء باردا است یا آنکه تقدیر چنین باشد کلیس لهم طعام الا من
غسلین و ما اشبه کلین منافات نداشته باشد یا انکه طعام الا من ضریع و ان شجرة الزقوم طعام الاثیم طعام الاثیم من غسلین الاثیم و اولئك ما یاکلون فی

اول

معذب

بطونهم الا النار بعد از آن بجهة تاکید قول مذکور منیفرماید **فلا اقسم** پس سوکند میخورم بجهة ظهور امر بجهة آنست که آن از محقق
ساختن و اثبات نمودن آن بقسم یا آنکه لا مزیده باشد بجهة تاکید قسم یعنی البته سوکند میخورم یا آنکه لا از برای رد منکران باشد و اقسم جمله
مستانفه یعنی نیست چنانکه کافران معانده میکویند که قرآن بافته و ساخته محمد است سوکند میخورم **بما تبصرون** بانچه می بینید از مشهودات
و ما لا تبصرون و بانچه نمی بینید از مغیبات ابن عباس فرمود که جمیع اشیاء زیرا که هیچ چیز از موجودات از انها بیرون نیست و قسم بدین
لا اقسم بالخالق و جمیع المخلوقات و کویند مراد بما تبصرون هر چیز است که در روی زمین است از افراد اجسام و ارواح است یا الدنیا و الآخرة
و بمنا لا تبصرون با جروبره یا تبلیغ محمد ص و نزول جبرئیل ع برو یا آثار نبوت و انوار و لا یت یا نعم ظاهره و باطنه و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که حق سبحانه و تعالی درین آیه منیفرماید که سوکند میخورم بانچه می بینید از نعم من بر خلقان خود و بانچه نمی بینید از نیکی من با دوستان **انه** بدرستی که
قرآن **لقول رسول کریم** هر آینه کفتار رسولی است بزرکوار نزد خدای تعالی یعنی بر وجه رسالت از جانب حضرت عزت با ایشان تکلم میکند
بر بندکان میخواند نه از خود میبافد و بر خدا نسبت میدهد و از رسول محمد است و کویند مراد جبرئیل است یعنی قرآن قول جبرئیل است که از
جانب خدا بر محمد میخواند و قول اول اظهر است زیرا که مقصود اثبات رسالت آنحضرت است و نفی شاعریت و کاهنیت از او و حشت آن
و ما هو و نیست او **بقول شاعر** بسخن شاعر یعنی کلامی موزون و مقفی چنانچه ابو جهل و اتباع او میکویند **قلیلا ما تؤمنون**
اندکی تصدیق میکنید این را نصب قلیلا بر مصدریت است و ما زائده بجهة مبالغه در قلت تصدیق یا ای تصدیق قلیلا یعنی
تصدیق نمیکنید مکر تصدیقی قلیل یا بجهة فرط عنادو طغیان مراد از قلت نفی است زیرا که قلت و عدم **و لا بقول کاهن** و نیست قرآن
سخن کاهنی که اخبار کند بمغیبات چنانکه عقبه ابی معیط و توابع او میکویند **قلیلا ما تذکرون** اندکی متذکر میشوید و تفکر مینمائید
در اعجاز او بر طریق مذکور و اسنادی **تذکرون** تذکرا قلیلا یعنی یاد نمیکنید مکر یاد کردنی در نهایت قلت مراد عدم تذکر است و بجهة
اینکه این امر بر شما متلبس شده و معجزه را از شعر و کهانت امتیاز نمیکنید ذکر ایمان با نفی شاعریت و تذکر با نفی کاهنیت بجهة آنست که عدم مشابهت
قرآن بشعر بنوعیست که منکران نمیشود مکر معانده چه بدیهه عقل حاکم است که قرآن مقفی و موزون نیست بخلاف مشابهت او با کهانت که آن
موقوفست بر تذکر احوال رسول و معانی قرآن که منافی طریقه کهانت است و معانی اقوال کاهنان **تنزیل** قرآن فرو فرستاده شده است بمحمد
من رب العالمین از نزد پروردکار عالمیان بواسطه جبرئیل **و لو تقول علینا** و اکر افترا کند محمد و دروغ بندد بر ما **بعض الاقاویل**
بعضی سخنان چنانکه زعم شما است **لاخذنا منه** هر آینه بکیریم او را **بالیمین** بدست راست او **ثم لقطعنا منه** پس ببریم از او **الوتین**
رک دل را که متصل است بکردن یعنی دست راست او را بکیریم و رک دل او را بپریم و قطع کنیم این تصویر اهلاك او است با قطع انچه ملوك
میکنند بکسی که بر او خشم میکیرند و غضب مینمایند و انچنانست که فرمان ملوك میباید که دست او را بکیرند و شمشیر بر مواجهه او از قفا
بیرون میکنند و کردن او را از پیش بر بندند تا نکاه کردن او بان شمشیر موجب زیادتی رعب او باشد و صاحب کشاف آورده که بقول افتعال تقول
یعنی ساختن سخن چه در افترا تکلف و تصنعی هست از جانب مفتعل و تسمیه اقوال منقوله با اقاویل بجهة تحقیر و تصغیر است که کوئیا جمع افعوله است که
از قول مشتق است چون اعاجیب و اضاحیك که جمع اعجوبه و اضحوکه است و معنی کلام آنست که اکر محمد ص قولی با ما نسبت دهد که ما نکفته باشیم
او را بقتل رسانیم صبرا مانند ملوك که از روی سخط و انتقام تعجیل میکنند در کشتن کسی که افترا بایشان کرده باشد و تخصیص اخذ بجهة آنستکه قاتل
اکر اراده میکند که شمشیر در پس کردن زند دست چپ مقتول را در میکیرد و اکر خواهد که در پیش روی او شمشیر بر حلق او زند که اشد و افظع است
بجهة نکرستن او در آن دست راست او را میکیرد و معنی لاخذنا منه بالیمین لاخذنا منه یمینه است همچنانکه لقطعنا منه الوتین یکی یعنی لقطعنا
وتینه است و کویند که معنی آنست که او را بستانیم و از دست او بجهة دلالت را اخراج و بعد از آن بکشیم و نزد بعضی یمین بمعنی قوت است
یعنی او را بقوت و قدرت خود بکیریم هلاك کنیم با آنکه قدرت و توانائی او را از او اخذ کنیم و او را بقتل رسانیم **فما منکم** پس نیست از شما **من احد**
هیچکس یعنی نیستید همه شما **عنه** از قتل او **حاجزین** منع کننده کان ما او را از آن مقتول یا ازدیده قتل او ضمیر راجع با احد است زیرا که احد
عامست و شامل جمیع افراد و خطاب راجع بجمیع مردمانست بجهة اینکه در سیاق نفی واقع شده است **و انه** و بدرستی که قرآن **لتذکرة** هر آینه
پند بیست **للمتقین** مر پرهیزکاران را زیرا که ایشانند که بان منتفع میشوند نه غیر ایشان **و انا لنعلم** و بدرستی که ما میدانیم **ان منکم** انکه بعضی از شما
امر فاقت **مکذبین** تکذیب کنند کانید بقرآن و از ایشان بجای بر ان جزا خواهیم داد و کوئیا که ضمیر منکم مخصوص با اهل اسلام است یعنی میدانیم
که بعضی از شما کافر کردند و از دین اسلام مرتد شوند **و انه** و بدرستی که قرآن **لحسرة** هر آینه سبب حسرتیست **علی الکافرین** بر کافران که وقتی که
ثواب کسانیکه بان ایمان آورده با مشاهده کنند یا آنکه تکذیب حضرت و منافقت ایشان میارزند **و انه** و بتحقیق که قرآن **لحق الیقین**
هر آینه درست و راستیست بیکمان یعنی محض یقین است که هیچ شکی نیست در آن که نزد خدا نازل شده و طبرسی آورده که حق و یقین است و اضافت یقین
بجهة اختلاف لفظ است نه معنی و صاحب کشاف چنین تفسیر کرده که ان القرآن للیقین حق الیقین کقولك هو العالم حق العالم وجد العالم و المعنی لعین
الیقین و محض الیقین **فسبح** پس تسبیح کوی **باسم ربك العظیم** بنام پروردکار خود که بزرکست یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و ثنا لایق
کار از جمله رضا او باشد تنفیض کرده و ابلغ او وسپاسش تمام باد کن بشکر انچه بطریق وحی بتو نازل فرمودی از قرآن و غیر آن و از علی بن الحسین زین
العابدین منقولست حضرت رسالت فرمود من قال سبحان الله العظیم و بحمده من غیر تعجب کتب الله تعالی له ثلاث الاف حسنة و محی عنه ثلاث الاف سیئة و
رفع له ثلاث الاف درجة هر که بکوید سبحان الله العظیم و بحمده بدون تعجب یعنی بکسه بحمد و تسبیح و تنزیه او حق سبحانه و تعالی کند سه هزار حسنه برای
او بنویسد و سه هزار سیئة از او محو نماید و سه هزار درجه برای او بلند کرداند جل عظمته و کثرت نعماه **سورة المعارج** مکیه و اللهم امواله حق

بشعر

تکذیب

الله

معلوم که نزد حسن بکذشت و عکه ایان انجمل و چهار است نزد عبرشان و چهل و سه نزد شامی و لخلاف در آیه خمسین الف سنة است که ابن
ابی بن کعب ... روایت کند که هر که سوره سأل سائل را بخواند حق سبحانه ثواب کسانی که نماز بپای دارند و حج گذارند ...
امانت کنند در نامه اعمال او نبشته آید و جابر از ابو عبد الله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که بر سوره سأل سائل مداومت نماید حق سبحانه در روز قیامت از گناهان او
نپرسد و او را در بهشت هم نشین محمد و آل محمد علیهم السلام گرداند ... چون حق سبحانه ختم سوره الحاقه نمود بوعید مشرکان افتتاح این سوره نیز بدان کرده

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که نضر بن حارث بن کلده که از جمله مکذبان و معاندان پیغمبر آخر الزمان بود در مسجد الحرام ... گفت خدایا اگر این که محمد میگوید از نزد تست بر ما باران سنگ ببار یا ما را بعذاب الیم گرفتار کن حق سبحانه این آیه فرستاد **سأل سائل** درخواست
خواهنده **بعذاب واقع** بعذابی فرود آینده ... **للکافرین** ...

یا استغاثه و ایراد آن بجهت دلالت است بر اشتغال هر یک بنفس خود یعنی در آن حال دوست دارد و آرزو برد کافر گنهکار یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی اگر فدا دهد مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِیهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران که عزیزترین خلقان بودند نزد وی تا ایشان را عذاب کنند و او را از آن خلاص دهند وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و همراه او بوده وَأَخِیهِ و برادر او را که هم پشت و مددکار او بوده وَفَصِیلَتِهِ و عشیره و خویشان نزدیک خود را الَّتِی تُؤْوِیهِ و آن عشیره که جای داده باشند او را و در پناه خود گرفته یعنی بوده باشند با او و منضم بوده باشند با ایشان در نسب وَمَنْ فِی الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِیعًا همه ایشان را یعنی خواهد که همه خلایق را از ایشان فدا دهد ثُمَّ یُنْجِیهِ پس برهاند او را آن فدا دادن و عطف ثم بجهت استبعاد است یعنی با وجود این افتدا دادن و عدم نجات ایشان و قول فال و علیه کَلَّا نه چنانست که این افتدا او را نجات دهد و از عذاب إِنَّهَا بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم را او فدا دهد و فایده ندهد لَظَىٰ زبانه آتش خالص که بهیچ چیز مخلوط نباشد تا موجب شدت احتراق شود و عدم ذکر مرجع ضمیر بجهت دلالت ذکر عذاب است بر آن و میتواند بود که ضمیر مبهم باشد و خبر مفسر آن یعنی آنچه که او را فدا دهد بآن اتش یا ضمیر قصه و لظی مبتدا و خبر آن قوله نَزَّاعَةً بعنی شَوَىٰ و قصه آنست که آتش خالص کننده لِلشَّوَىٰ مر دستها و پایها و سرها را یا پوست سر ایشان را تا استخوان و بنا بر معنی اول خبر بعد از خبر است و درکشاف آورده که لظی علم جهنم است یا درکه ثانیه آن منقول از اللظی است که معرف بلهبست بمعنی اللهب یا اسم جنس است بمعنی لهب و نزاعه صیغه مبالغه است یعنی بسیار نزع کننده اعضا از جای خود و میتواند بود که دفع نزاعه بر قول باشد ای هی نزاعه یا آنکه صفت لظی باشد که آن علم نباشد و حفص بنصب خوانده که حال موکده باشد یا منتقله بر تقدیر نهاد مختلفه نزاعا باشد بر اختصاص و شوی جمع شواه که بمعنی جلد رأس است حاصل معنی آنست که آتش خالص بسبب فرط سوختن بر کنند پوست سر و جوارح یا سر او مرا کوشت را از استخوان او ما نو آکه هر گاه پوست و کوشت ایشان را بر آید در آن حال پوست و کوشت دیگر رویانیده شود تا باز آتش نزع نماید و ابدا لا یبلی همین منوال باشد و این است که حق تعالی فرموده که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب تَدْعُو بخواند بر آن سعیرا ... نیز آتش میکند بقوله تَدْعُو میخواند آتش یعنی جذب میکند و حاضر میکند و میخواند نزد خود بوجه جبر و قهر و اهلاک منکران حق تعالی را اهل کفر یا مینماید آتش میخوانده بلسان حال که حضرت رسول ... چنانچه از ... کرده که آتش بعد از کامله ربانی گویا شود مانند گویایی جوارح و تکلم شجره موسی و بزبان فصیح بنام و لقب خواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت کرده بر حق وَتَوَلَّىٰ و روی گردانیده از فرمان معبود مطلق وَجَمَعَ و گرد کرده مال دنیا و ملاحظه حلال و حرام فَأَوْعَىٰ پس در وعایی نهاده یعنی بجهت حفظ در ظرفی کرده و نگاه داشته و حقوق واجبه را از آن نداده و بجهت کثرت حرص بر جمع آن و طول امل و اشتغال بآن زبان حق باز مانده و روایت کرده عبد الله سلیم برکنیت ... بنوشته از یا مر بوطه و محفوظ داشته و در کیسه میکند که بجهت احتیاج منکر کفت ... تا کر بحفظ آن مشغول شوم ... جمع ... داخل شوم پس حق سبحانه ایشان را محبت بر جمع فرموده منفرما بد که إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا حریص بر جمع اموال و سریع المنع از اداء حقوق مفروضه و قلیل الصبر و سریع الجزع در بلیات و مصائب و این ماخوذ است از ناقة هلوع ای سریعة السیر ... هلوع جانوریست در زمین کوه قاف که هر روز هفت صحرا را کیاه خالی میکند و اینها همه خستها را امیخورد و باب هفت دریا میآشامد و دیگر او سیر نمیشود و هر شب در اندیشه است که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه اذ بعد تصریح خواننده ... تشبیه فرموده وار حضرت رسول روایت کرده که شر ما فی الرجل شح هالع و جبن خالع یعنی بدترین ... احمد بن یحیی روایت کند که محمد بن عبد الله بن طاهر از پرسید که تفسیر هلوع چیست گفتم هیچ تفسیری واضح از تفسیری نیست که حق تعالی فرموده که إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و مرض جَزُوعًا بسیار جزع نماید بعد از آن که وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را چیزی خوب مَنُوعًا منع کند نفس خود را از الطاعة و انفاق مال در راه حضرت عزت و اذا اول ظرف جزوع است و اذا دوم ظرف منوع و این هر سه حال مقدره اند یا محققه یعنی انسان بجهت رسوخ جزع و منع در او مرتبه ایست که گویا ایشان مجبول است بر آن صفات امور خلقیه و غیر اختیاریه است مثل قوله تعالی خلق الانسان من عجل و دلیل بر این است که انسان ... باطن و صفت نیست ... بر آن که آن صفات ... است و حق سبحانه فاعل نیست ... و لیل ... استثنای مومنین است از آن در قوله إِلَّا الْمُصَلِّينَ یعنی جمیع آدمیان بدین صفت موصوف اند مگر نمازگذارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ مداومت کنندگان اند و مواظبت کنند که آن را فوت نکنند بهیچ شغلی از اشغال و آن با تمام نمایند و عن النبی صلی الله علیه و آله افضل العمل ادومه و مراد از آن قلت و مداومت نماز و محافظت آن کسبعد از این مذکور خواهد شد آنست که دائم راجع بنفس صلوة است و محافظت باحوال آن تا اقامت وارکان و شروط آن و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که این در نوافل است و این و الذین هم فی صلواتهم یحافظون در فرایض و واجبات و در نوافلی بکرامة الذین هم علی صلاتهم دائمون کسانی که در حالت نماز ساکن باشند و بجود ... و به معرف ... نمایند والتفات ننمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته شده یعنی معین چون زکوة مفروضه و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای محتاج ناخواهنده که بسبب عدم سوال محروم است پندارند که او غنی است و بجهت این محروم است از اعطای اموال و مروی از ابی عبد الله صلوات الله علیه الحق المعلوم لیس من الزکوة و هو الشیء الذی یخرجه من مالک ان شئت کل جمعة و ان شئت کل یوم و لکل ذی فضل فضله حق معلوم از زکوة نیست بلکه چیزیست که تو آنرا از مال خود اخراج کنی و بعد از آن ممیشت خود در روز جمعه یا هر روز از ... تبرع با اهل ارضا و نیاز اخشم و بیانکه از ... تصل الرحم و تحمل من حرمک و تصدق علی من عاداک حق معلوم است که خویشان و محارم خود را صله

و عطیه بدهی و بد شمنان خود تصدق کنی وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق نمایند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و شبهه ندارند در آن یعنی تصدیق بآن و ... اتکاب بطاعات است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار خود مُشْفِقُونَ ترسانند از آنکه مبادا بر نفس ایشان واقع شود و نشان خوف آن اجتناب است از معصیت و کوشش خوف ایشان بجهت عدم قبول حسنات باشد و مواخذه بر سیئات إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ ایمن کرده نشده است یعنی از وقوع آن ایمن نتوان شد بر آنکه بر عقابا واقع شود ... بجمله معترضه است برای بیان آنکه سزاوار نیست هیچ احدی را که از عذاب الهی و عقاب پادشاهی ایمن شود و اگر چه در طاعت بجد تمام رسیده باشد بلکه مردد باشد میان خوف و رجا وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارندگانند از تناکح بر هر وجهی و سببی که باشد إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنکه مالک شده باشد أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در تحت تصرف خود در آورده باشند فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده نشدگانند بر عدم حفظ فروج نسبت بزنان خود و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که طلب کند منکحی وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر از آنچه گفته شد از اباحت مناکح بزن یا ملک فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه هُمُ الْعَادُونَ ایشانند در گذرندگان از حدود خدا و بیرون رفتگان از آنچه حق سبحانه فرموده و در حق ایشان منزه در این عمل از خاست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خود را رَاعُونَ رعایت کنندگانند خواه امانت حق باشد که آن ایمان است و اداء امر و نهی و خواه امانت خلق که آن و دایع است و غیر آن و عهود نیز خواه با خالق باشد و خواه با مخلوق چه امانت گذاردن و بعهد وفا کردن و انکار و اخفاء آن ننمودن از جمله واجبات مسلمه است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ قیام نمایندگانند و ادا کنندگان آنچه علم بدان داشته باشند از حقوق خدا و بندگان و حفص شهاداتهم خوانده بصیغه جمع جهت اختلاف انواع آن و سهل روایت کرده اند که مراد باقامت شهاده اقرار است بکلمتین شهادتین و اگر چه شهادت از جمله امانات است اما تخصیص بذکر آن فرموده بجهت آنکه فضل آنست زیرا که در اقامت آن احیاء حقوق است و تصحیح آن و در اخفاء آن تضییع و ابطال آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بآداب و شرایط و ارکان آن قیام مینمایند ذکر صلوة در مفتتح این آیات دلیل فضل و شرف این عبادت است ... بد نیه و ما لیه و تکرر صلوة و عطف کتفا بحروف عاطفه جهت مبالغه است و مدح و محمد بن فضیل از ابو الحسن صلوات الله علیه روایت کند که حافظان نماز شیعیان ما اند که در هر روزی پنجاه و یک رکعت نماز بجا میآورند و حفظان کنند و زراره از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کند که مراد فرایض یومیه است که هر که از اداء وقت خود بگذارد و حال آنکه عارف باشد بحق آن و غیر آن را اختیار نکند بر آن حق تعالی برای وی نوشته است مضمون که عمر او را عذاب نکند و هر که آنرا در غیر وقت بگذارد و غیر آنرا بر آن اختیار نماید اگر خواهد او را بیامرزد و اگر خواهد عذاب کند أُولَٰئِكَ آنگروه که باین صفات موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای مملو از اشجار که آن روضات جنات است مُكْرَمُونَ گرامی شدگانند که اند مکرم و معزز نزد حضرت عزت آورده اند که بعد از نزول این آیات مشرکان که گرداگرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند و استهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد طمع بوستانها میکنند ما نیز طمع داریم که پیش از ایشان بآنجا بهشت در آییم زیرا که در دنیا افضل از ایشانیم از جهت مال و خدم و حشم آیه آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست و چه بوده است مر آنانرا که نگرویده اند و از این صفتها که مذکور شد بی بهره اند قِبَلَكَ در حالتیکه بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابنده کانند و گردن دراز کنندگان بسوی تو و نگرندگانند بتو بنظر دشمنی عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از جانب چپ عِزِينَ جماعات متفرقه و گروه حلقه زده کان جمع عزه است که اصل آن عزوه است مشتق از عزو بمعنی نسبت کویا هر فرقه معتزیست بغیر آنچه فرقه دیگر بآن اعتزا کرده اند و ... تکه ما در موضع المحل است با ابتدا و جمله موصله خبر آن و عاید محذوف که ان و قبلک در موضع حال است از ضمیر کفروا یا از مجرور تقدیرها ثابتین قبلک و میتواند بود که قبلک ظرف مجرور باشد یا ظرف مهطعین و میتواند بود که مهطعین حال بعد از حال باشد و عن الیمین و عن الشمال متعلق باو و عزین حال بعد از حال یا آنکه متعلق بعزین و در روایت آمده که مستهزیان پنج رهط بودند که گرداگرد حضرت حلقه زده استهزاء و سخریه میکردند بقراءت پس حق سبحانه انکار قول ایشان کرده أَيَطْمَعُ آیا طمع دارند كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه است که بدون ایمان و طاعت به روضات جنان داخل شوند كَلَّا نه این چنین است و هر گز کافر را در بهشت راهی نباشد پس تعلیل عدم دخول کفار بجنت مینماید بقوله إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستیکه ما آفریدیم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه میدانند از نطفه پلید کدام را بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بوسیله ایمان و طاعت استکمال نیابد و باخلاق ملکیه از لوث کدورات صافی نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت بنا معلوم اشعار است بآنکه ادخیر نیست که ذکران مستهجن و مستقبح است پس تعظیم و شرف مشرکان بر اهل ایمان از کجا است و دعوی تقدم و سبقت بر ایشان در دخول جنت از چه جهت و گویند معنی آنست که مردم را مخلوق شده اند بجهت داشتن مبدء و معاد جهت تکمیل نفس بعلم و عمل پس کسیکه استکمال نفس ننماید در منازل کاملین راه نخواهد داشت و میتواند بود که این استدلال باشد بنشأه اولی بر امکان نشأه ثانیه که رجوع مردم باشد است یعنی چنانچه ایشان را از نطفه ایجاد فرموده ایم و باین حال رسانیده ایم پس چگونه قادر نباشیم بر اعاده ایشان برای جزا و سزا با اینکه او بدیهیم ایشانرا اخفش کفی که از نسل ایشانند که کسب علوم کرده بمعارف و معالی و حزوی ... شوند نه از جنس حیوانانی که انفس ایشان بتحصیل علوم مذکوره منصرف نیست چون بهایم و طیور پس چرا تفکر نمیکنند و بر وی دلالا و براهین نمینمایند تا عالم شوند بوقوع نشأه آخره فَلَا پس نه چنانست که از دمیکویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بپروردگار مشرقها که در آفتاب ...

وهر روز از نقطه دیگر از آن طلوع میکند والمغارب و بخداوند مغربها که آفتاب را هست و هر روز بنقطه دیگر از آن غروب مینماید چه مقرر است که آفتاب
سیصد و شصت مطلع و مغرب دارد و هر روز از ایام سال از مطلعی طلوع میکند و بمغربی غروب مینماید بر حسب کمند و فوق مصلحت حضرت عزت تعالی
شأنه و عظم برهانه و گویند مراد مشارق و مغارب نجوم است که هر یک را از ایشان محل شروق و غروب بازدایره او نقطه دیگر هست هر یکی
خوشیحا قسم یاد میکند که انا لقادرون بدرستیکه ما توانائیم علی ان نبدل بر آنکه بدل کنیم یعنی از مشرکان را هلاک سازیم و بدل
ایشان خلقی دیگر بیاریم خیرا منهم که بهتر و فرمان بردارتر باشند و گویند که معنی آنست که بدل دهیم بحضرت رسالت انصاری که بهتر از کفار مکه
باشند ایمان بیاورند وما نحن بمسبوقین و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی اگر ما اراده امری کنیم هیچ کس بدان امر پیشی نتواند کرد و ما را
مغلوب نتواند ساخت پس وقتی که اراده عذاب ایشان کنیم چگونه پیش ما سبقت توانند کرد و عاجز توانند ساخت و چون حال برین منوال است فذرهم
پس بگذار ای محمد ایشان را یخوضوا تا شروع کنند در امور باطل ویلعبوا و ببازی مشغول شوند و بشواغل فانیه بسر برند حتی یلاقوا تا آنکه
ملاقات کنند یومهم روز خود را الذی یوعدون آن روزی که وعده داده شده اند مراد قیامت است و گویند که روز بدر است
و حکم این آیه بآیه القتال منسوخ باشد یوم یخرجون روزی که بیرون آیند من الاجداث از گورها سراعا شتابندگان بسوی اسرافیل کانهم
با جانب اسرافیل و این جمع سریع است کانهم گوئیا ایشان الی نصب بسوی علمی بر پا کرده یوفضون میشتابند چنانکه لشکر پراکنده که علم خود را
قایم ببینند و بجانب او شتاب کنند کذا [illegible] و حفص نصب بضمتین و صاد خوانده که جمع نصب باشد چون سقف و سقف یا آنکه مثقل نصب باشد و گویند
که نصب علم صنم یعنی گوئیا ملتجی اند بجانب بتان خود بجهت تقرب بایشان هم چنانکه در دنیا میکردند [illegible] منکر [illegible] ایشان خاشعة
حالست از ضمیر یوفضون یعنی شتاب کنند در حالتیکه ذلیل و فرو افتاده باشند ابصارهم دیدهای ایشان از غایت هول و [illegible] چشم
نتوانند گشاد و سر بالا نتوانند کرد ترهقهم بپوشد و فرو گیرد ایشانرا ذلة خواری و نگونساری و روسیاهی ذلک اینروز الیوم
الذی روزیست که در دنیا کانوا یوعدون بودند که وعده کرده میشدند بدان بر زبان انبیاء [illegible] بجهت عناد و طغیان [illegible]
بآن منکر بودند و وجود [illegible] سوره نوح ع مکیست و بیست و هشت آیت است بعدد کوفی و بیست و نه نزد شامی و بصری و سی
[illegible] و اختلاف در چهار آیت است سواعا و ادخلوا نارا که [illegible] غیر کوفی اند و نسرا کوفی [illegible] مدنی الاخر و اضلوا کثیرا که مکی و مدنی الاول
ابی بن کعب از رسول ص روایت کرده که هر که سوره نوح ع را قرائت کند از [illegible] باشد حیث قال رب اغفر لی ولوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا
وللمؤمنین والمؤمنات از ابو عبدالله ع روایتست که هر که ایمان دارد بخدا و کتاب او قرائت مینماید که ترک نکند سوره انا ارسلنا نوحا
چه هر بنده مخلص صابر که این سوره را در فریضه یا نافله بخواند حق سبحانه او را در مساکن ابرار جای دهد و ثلث جنات با او عطا فرماید و انواع کرامت
و اصناف نعمت با او نوازش نماید و دو هزار حور عین و چهار هزار ثیب باو دهد انشاء الله تعالی و ببابد دانست که چون حق سبحانه ختم سوره المعارج
فرمود بوعید اهل تکذیب افتتاح ذکر این سوره نیز کرده بقصه نوح ع و قوم او و آنچه بایشان رسید بسبب تکذیب از عذاب طوفان و عقاب جهان تا تسلی حضرت رسالت باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

انا ارسلنا نوحا بدرستیکه ما فرستادیم نوح ع را الی قومه بسوی گروه او که قابیل بودند ان انذر بآنکه بیم کن قومک
گروه خود را و این تفسیر حرف جر است و ان مصدریه است [illegible] تقدیر [illegible] باشد که بان قلنا له انذر یا آنکه مفسره انا ارسلنا باشد بجهت تضمن
ارسلنا بمعنی قول و مثل اینست از عبدالله رض که بعد از این مذکور خواهد شد یعنی نوح را بگروه او فرستادیم و او را گفتیم بترسان ایشانرا من قبل
ان یاتیهم پیش از آنکه بیاید بایشان عذاب الیم عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب جهان قال یا قوم گفت نوح ع که ای گروه من
انی لکم نذیر مبین بدرستیکه من مر شما را بیم کننده ام هویدا و آشکارا ان اعبدوا الله بآنکه بپرستید خدا را بیگانگی واتقوه
و بترسید از عقوبت او و بپرهیزید از نافرمانی او واطیعون و فرمان برید مرا بهر چه فرمایم و نهی کنم چه طاعت من مقرون بطاعت خداست
یغفر لکم تا بیامرزد خدا شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را که پیش از اسلام مرتکب آن شده باشید چه اسلام قطع
ماقبل میکند نه گناهی که بعد از اسلام بوده باشد نیز که وعده بغفران علی الاطلاق موجب اغرا است بفعل معاصی ویؤخرکم
و تا باز پس دارد شما را از عقوبات مهلکه یعنی زنده دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده یعنی باقصای مدت زندگانی که مقدر
شده است بشرط ایمان و طاعت پس ایشان را اجلین [illegible] که وعده باجل مسمی بشرط عبادت و تقوی کرده و چون این از ایشان بفعل نیاید
بعذاب [illegible] شدند قبل از رسیدن اجل اقصی و کسانیکه تجویز اجلین نمیکنند جواب دهند که ایشانرا اجل اقصی از زمان بودی که ایمان آوردندی
و چون ایشان ایمان نیاوردند ایشانرا اجل اقصی نبودی چنانکه اگر ایمان آوردندی ایشان را ثواب بودی و بهشت رفتندی و چون ایمان نیاوردند
ایشانرا آن ثواب و بهشت نبودی این مستلزم آن نباشد که اجل دو باشد هم چنانکه نتوان گفت ایشانرا هم دوزخ بود و هم بهشت و اجل مسمی عبارت
که چون بانجا رسند از آن در نگذرند کما قال تعالی ان اجل الله بدرستیکه مدت که حق تعالی تقدیر فرموده اذا جاء چون بیاید بر وجه
مقدر و مقرر لا یؤخر تا زیر افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت ندهند و اصلا [illegible] فائده نرسانند پس مبادرت کنید
در وقت امهال [illegible] بطاعات و عبادات لو کنتم اگر هستید بفکر و نظر تعلمون میدانید چیزی را یعنی اگر از اهل علمید پس بدانید که در اجل
تاخیر و امهال نیست و از حسن مرویست که مراد از اجل روز قیامت است یعنی البته قیامت آینده است و وقتیکه مقرر است وقوع آن موخر نشود و در
هر تقدیر بتواند بود که اینجا کنایت باشد [illegible] نوح ع [illegible] القصه نوح ع بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی وحی بدو نازل
شد و [illegible] پنجاه سال قوم را دعوت نمود و ایشان اصرار کفر نموده و عناد ورزیده هر روز [illegible] آن حضرت میکردند و آن حضرت [illegible]

بعد از آن مشغول شود بتفصیلی که در سوره هود ع سمت ذکر یافت و چون از ایمان ایشان مأیوس شد قال گفت ای پروردگار من انی دعوت
قومی بدرستیکه من خواندم قوم خود را باطاعت و عبادت تو لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته [illegible]
در دعوه [illegible] تقصیر نکردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشانرا دعائی دعا کردن من و خواندن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن
از قبول آن و دور بودن از ایمان و اسناد زیادتی بدعا از سببیت است کقوله فزادتهم رجسا الی رجسهم و قوله فزادهم ایمانا [illegible]
کفر [illegible] دعوه این معنی است که ایشان قبل از دعوه بر کفر و ضلاله بودند و چون قبول دعوه نوح ع نکردند [illegible]
عبادت است [illegible] بیش از [illegible] بوده باشد وانی بدرستیکه من کلما دعوتهم هرگاه بخواندم ایشانرا [illegible]
عبادت لتغفر لهم تا بیامرزی ایشانرا بسبب ایمان آوردن جعلوا اصابعهم در آوردند انگشتهای خود را فی آذانهم در
گوشهای خود [illegible] از استماع دعوه بر بستند واستغشوا ثیابهم و بر در کشیدند جامهای خود را تا مرا نبینند
چه بجهت فرط کراهت ایشان از دعوه من نمیخواستند نظر بمن کنند یا آنکه مبادا ایشانرا بشناسم و دعوه ایشان [illegible] و تعبیر بصیغه طلب جهت مبالغت است
واصروا و مصر شدند و بایستادند بر کفر و معصیت یعنی مداومت و ملازمت نمودند و عازم شدند بر آنکه هرگز از کفر باز نگردند و
استکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردنی بزرگ ذکر مصدر دلالت است بر فرط استکبار و عتو ایشان [illegible]
مرویست که اصرار و استکبار ایشان بر وجهی رسیده بود که هر یک از ایشان پسر خود را [illegible] نزد نوح میاوردند و پسر خود را میگفت از این مرد حذر کن
مبادا ترا گمراه کند و از راه بیرون برد [illegible] در سن تو بودم پدرم مرا نزد این مرد آورد و تحذیر کرد [illegible]
و گمراه کردن پس باید که تو نیز چنین کنی تا غاوی نشوی ثم انی پس با وجود اصرار و استکبار ایشان دعوتهم دعوه کردم ایشانرا جهارا
با آواز بلند ثم انی پس بدرستیکه من اعلنت لهم آشکارا کردم دعوت را برای ایشان در جمیع مجالس و محافل واسررت لهم
و پنهان گفتم ایشانرا اسرارا [illegible] یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم [illegible] حضرت نوح علی نبینا و ع در [illegible] ملاحظه ترتیب
معروف و نهی از منکر فرمود چه اول ابتدا باهون کرده بعد از آن ترقی نموده [illegible] فالاشد زیرا که [illegible] ناصح کرده بود و چون ایشان
قبول نکردند بمجاهره تنبیه نموده و چون این نیز موثر نشد جمع بین الاسرار و الاعلان نموده و معنی ثم دلالت بر تباعد احوال دارد
که جهار اغلظ از اسرار است و جمع بین الامرین اغلظ از افراد احدهما و جهارا منصوبست بدعوتهم بنصب مصدریت زیرا که جهارا احد نوعی
دعا است پس نصب آن از قبیل قعد قرفصا است بعد زیرا که قرفصا احد انواع قعود است یا آنکه مراد بدعوتهم جاهرتهم باشد یا آنکه صفت مصدر
محذوف باشد و تقدیر اینکه دعوتهم دعاء جهارا ای مجاهرا یا مصدر باشد در موضع حال ای مجاهرا و گویند معنی آیه آنست که من دعوت را
اعلان [illegible] کردم و اسرار [illegible] بعد از آن [illegible] بطریق اسرار با ایشان گفته بودم [illegible] دعوه
ایشان کرده بودم [illegible] که [illegible] ایشان شدمی و آواز دادمی که قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگوئید این کلمه توحید را تا
رستگار شوید و آشکارا گفتن آن باین وجه بود که هر جا بدانستمی مجلسی و محفلی هست بدانجا آمدی و با آواز بلند گفتمی بگوئید [illegible] لا اله الا
الله تا فایز و رستگار گردید و اما پنهانی گفتن چنان بود که چون یکی را بدیدی او را نزد خود طلبیدی و در گوش او گفتی که
بگو لا اله الا الله و چون بهیچ نوع سخن او را بسمع قبول اصغا نکردند حق سبحانه چهل سال [illegible] باران از ایشان باز گرفت [illegible]
ساخت و زنان نیز عقیم شدند [illegible] نوح [illegible] کار من بهر وجه که توانستم طریق دعوه فرو نگذاشتم
و جمیع قواعد تلطف با ایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و محافل و خلوات [illegible] ایشانرا بحق خواندم هیچ فائده نداد و چون ایشانرا
[illegible] چهل سال [illegible] باران از ایشان باز گرفته و زنان ایشان عقیم شده ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا پس گفتم [illegible]
طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستیکه خدا است غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون توبه کنید
یرسل السماء علیکم بفرستد [illegible] مدرارا [illegible] ویمددکم و مدد دهد شما را باموال
وبنین مالها و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را ویجعل لکم و بدهد مر شما را جنات بوستانها پر از اشجار کثیره
ویجعل لکم و بدهد و جاری گرداند برای شما انهارا جویها [illegible] این کلام بیان موعدی نموده برای ایشان [illegible]
[illegible] در نفوس ایشان از آن منافع حاضره و فواید عاجله بجهت [illegible] ایمان و طاعت در برکات و نتایج [illegible]
[illegible] قوله تعالی واخرى تحبونها نصر من الله و قوله ولو ان اهل القرى امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و قوله ولو انهم اقاموا
التوریه والانجیل وما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و قوله وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا [illegible]
اعاظم اهل سنت در تفسیر خود آورده که مردی نزد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و گفت یا امیرالمؤمنین گناه بسیار نموده
و صحیفه اعمال خود را بان سیاه کرده ام دعا کن تا خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود برو و استغفار کن شخصی دیگر بیامد و گفت یا امیرالمؤمنین
ضیاع من بجهت کمی آب خشک شده دعا کن تا باشد که خدای باران بفرستد فرمود برو و استغفار کن کسی دیگر [illegible] آن حضرت آمد که
یا امیرالمؤمنین مردی درویشم و از فقر [illegible] شده ام دعا بفرمای تا خدا تعالی مرا از لطف عمیم خود اغنا فرماید فرمود که برو و استغفار کن
مرد چهارم در آمد و گفت یا امیرالمؤمنین مال بسیار دارم و فرزندی ندارم دعا کن تا حق سبحانه و تعالی مرا فرزندی دهد آن حضرت فرمود که برو
و استغفار کن [illegible] یا سید الوصیین [illegible] دعای کن و از خداتعالی طلب [illegible] فرمود
استغفار کن شخصی دیگر گفت [illegible] حضرت [illegible] التماس [illegible] فرمود که برو

واستغفار کن ابن عباس که یکی بر در خدمت آنحضرت بوده عرض کرد امیر المؤمنین را نوه سوالات محتاج کردند و تو همه را یک جواب دادی
فرمود که این تمام سمعت از الله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا الخ و در بعضی تفاسیر بجای کتاب والنسب بحسن بصری نیز داده‌اند
بن مهزیار از حماد بن عیسی نقل کرده که محمد بن علی نقل کرده که محمد بن یوسف دید و خود خبر داده که من نزد حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه
نشسته بودم که شخصی بیامد و گفت یا ابن رسول الله جعلت فداک جار من فدای تو باد من مردی‌ام که حق سبحانه مال بسیاری بمن ارزانی داشته
اما هیچ فرزندی نیست با هیچ علاجی و تدبیری در این باب شد فرمود نعم استغفر ربک سنة فی آخر اللیل مائة مرة فان ضیعت ذلک باللیل
فاقضه بالنهار فان الله یقول استغفروا ربکم الخ بلی طلب آمرزش از حق تعالی نافع است در هر شیء صد بار وا کرد شب ان نوبت شود وند
قضا آن کن که حق سبحانه در کلام مجید خود میفرماید که استغفروا ربکم الا بود و خبر است که در عهد عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب
در زمین قحطی عظیم واقع شد عمر با اصحاب خود باستسقاء رفتند و عمر خطاب بغیر از استغفار هیچ عملی بجای نیاورد و چون باز گشت او را گفتند
ما رأیناک استسقیت یعنی جز استغفار نکردی و طلب باران ننمودی جواب داد لقد استسقیت بمجادیح السماء التی یستنزل بها المطر طلب باران
باران کردم بسببهای آسمان که بسبب آنها باران نازل میشود بعد از آن این آیه را خواند که استغفروا ربکم الی قوله و یجعل لکم انهارا پس نوح
بعد از امر باستغفار بسبیل تبکیت ایشان فرمود که ما لکم لا ترجون لله چیست مر شما را که امید ندارید بخدا وقارا و توقیر
و تعظیم کردن او شما را کاهی که او را پرستید و طاعت امر او نمائید یعنی چرا نمی‌ترسید از خالق که موجب این شود که او سبحانه توقیر شما نماید و دار کرامت
و تعظیم شما کند با عطای خیر دنیا و آخرت و در کشاف آورده که لله بیان موقر است نه صله وقار زیرا که اگر صله آن بودی از ان موخر بودی
و گویند رجا بمعنی خوف است و وقار بمعنی حلم یعنی چیست شما را که نمی‌ترسید از حلم و ترک معامله عقاب کردن او سبحانه است و بجهة این خوف ایمان
نمی‌آورید و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که معنی این آیه اینست که چیست شما را که نمی‌ترسید از خدا و عاقبت کار را چه عاقبت عبادت اصنام حاصل
استقرار او مودی ثبات ثواب و عقاب پس وقار مشتق است از وقر اذا ثبت و استقر و در تبیان دیگر از او نقل کرده‌اند که معنی اینست که چیست
شما را که اعتقاد نمیکنید بزرگی خدای او و ان فرمان او و میشود بنا بر این تعبیر از اعتقاد برجا که تابع ادنای ظن است بجهة مبالغة
و قوله وقد خلقکم اطوارا حالست از ضمیر لا ترجون تا مقرر باشد یعنی چیست شما را که امید وقار ندارید بتعظیم و توقیر او سبحانه شما و حال آنکه
او پدید آورده است شما را اطوارا تارات بعد تارات و حالا بعد حال یعنی مختلف در خلق چه اول نطفه بود بعد آنکه علقه شد بعد پس عظام و لحم پس جنین گشتید
و آنگاه طفل پس از آن صبی و بعد از آن مراهق آنکه محتلم پس مختط و بعد از آن ملتحی و آنکه سن شباب پس از آن کهوله و آنکه سن شیخوخت و این
و این دالست بر آنکه ممکن است او سبحانه که توقیر و تعظیم شما نماید بثواب و نشأه اخری و مشعر است بر عظم قدرت و حکمت و لیس چرا منکر
بعث شوید و جاحد معبود شوید و گویند اطوار بمعنی اختلاف در صفات است که آن عبارتست از صغر و کبر و صحت و مرض و قوت و ضعف و طول
و قصر و بعد از آن تنبیه بر نظر کردن در انفس که اقرب منظور فیه است بآیات آفاق میفرماید بانوع حکمه الم تروا آیا نمی‌بینید که کیف خلق
الله چگونه بیافرید خدای سبع سموات هفت آسمان را طباقا طبقه بر بالای طبقه و جعل القمر و گردانید ماه را فیهن در آسمانها یعنی
در یکی از آنها نورا روشنی که میتوان بهمه آسمان و زمین میرسد و در بعضی تفاسیر مذکور است که جرم قمر در آسمان دنیا است و نور وی تابد
بر همه آسمانها چنانچه در زمین میتابد و آنها را روشن میسازد و در کشاف آورده که نسبت دادن جرم قمر بسماوات با آنکه در آسمان اول است بجهة
حصول ملابسه است میان آسمانها من حیث الطباق هم چنانکه گوئی فی هذه الدور بئرا اگرچه در یکی از آنها باشد از ابن عباس نقلست
که معنی آنست که حق سبحانه ماه را گردانیده است در آسمانها و فیهن بنا بر این ظرف صله نور باشد نه قمر و در بعضی دیگر بمعنی مع است
تقدیر اینکه جعل القمر مع خلق السموات والارض وجعل الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین و تسمیه آن بچراغ بجهة آنست
که چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود زایل میسازد آفتاب نیز تیرگی شب را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسالت را سراج منیر ملقب
ساخته بجهة آنکه نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل کرده است از ابن عباس و ابن عمر مرویست که روی آفتاب و ماه در قفای آسمانها
و پشت آن در قفای زمین پس اهل آسمان از وجه آنها مستضیء میشوند و اهل زمین از ظهر آن و چون روشنی سراج ذاتی و روشنی نور عارضی
از اینجهت است نور بقمر کرده و اسناد سراج بشمس و مثل اینست قوله تعالی هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا چه روشنی ضیا از نور
ابلغ است والله انبتکم و خدای برویانید شما را یعنی بحال وجود پدید آورد شما را که آدمست من الارض از زمین پس بر رستن انبتا نباتا
رستنی و هر گاه که پدید آورد از خاک باشد همه اولاد او نیز در اصل مخلوق خواهند بود و انبات مستعار است از برای انشا بجهة آنکه دلالت بر
حدوث و تکون از زمین بهتر از دلالت انشا است و گویند مراد از انشاء خلقت باغتذا که خود از زمین رسته میشود و نمو انبات بسبب است
و برهم تقدیر اصل کلام انبتکم انباتا فنبتم نباتا است و اختصار بجهة آنکه اکتفا است بدلالت التزامیه یا آنکه مصدر نبات نایب انبتکم است بجهة
آنکه متضمن معنی نبتم است ثم یعیدکم پس باز برد شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر برد او و ندو یخرجکم و بیرون آورد شما را از قبر
اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا تاکید بفعل مصدر بر فعل اول بجهة دلالت بر آنکه هیچ نکند و محقق است اعاده
نیز محقق او نوعست و لا محاله واقع خواهد شد چنانکه قال انبتکم حقا و یخرجکم حقا والله جعل لکم و خدا گردانید برای شما الارض بساطا
زمین را مانند فرش گسترده که از امثال آن متوانید کرد و ذات منقلب توان شد مانند منقلب بر بساط خود لتسلکوا منها تا بروید از آن
سبلا فجاجا راههای گشاده ذکر من بجهة آنست که متضمن اتخاذ است یعنی فرا گیرید از آن راهها واسعه و گویند سبل راه
و فجاج در میان جبال است کما حضرت نوح سلام الله علیه تعداد ضروب نعم او سبحانه نمود بجهة امتنان بر خلق و تنبیه بر آنکه وسعت که مستحق عبادت

استغفار

مضغه پس

جا است کم نوری

معنی

تفرادو دلالت ایشان بر آنکه او عالمست بمصالح ایشان و مدبر احوال ایشان بر نحو مقتضی حکمت است پس واجبست که نعم جلیله را مقابله نکند
بکفر و جحود و با وجود عرض این نعم عظیمه قوم نوح متامل نشدند و دعوت او را اتباع خود ننمودند و اغوا و اضلال کردند تا بدیر و جفا کار
ترک شدند پس در تعصب و عنا افزودند قال نوح گفت نوح بعد از مدتها اینحال رب ای پروردگار من انهم عصونی بدرستیکه ایشان
همه امت من عاصی شدند و نافرمانی کردند بمن امر و نهی مرا بسمع قبول نشنیدند واتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آنرا که زیاده نکرد
مراورا ماله و ولده مال و فرزند او الا خسارا مگر زیانکاری و گناهکاری و گمراهی یعنی رؤسا من پیروی کردند و متابعت کردند هر احوال
که مغرور بودند بمال و فرزندی که سبب ازدیاد خسارت ایشان شده در آخرت مرادشان که بمتابعت ایشان بجهة وجاهت دنیا که معد ایشان بجهة کثرت اموال
و اولاد است که منجر است بخسارت ایشان است در نشاء آخرت وقوله ومکروا عطف است بر لم یزده و ضمیر راجعست بمن و جمعیت آن باعتبار معنی است
یعنی پیروی کردند کسانی را که مکر کردند مکرا کبارا مکری بغایت بزرگ چه سفله را از حیله بازداشته و چاپلوسی بخود کشیدند و از من تنفیر کردند
گفتند که این مجنون و مسحور است و اگر پیغمبر بودی بکثرت مال و منال موصوف بودی پس ایشان باید و از من تحریض کردی نه و نسبت جفا
مرا شکسته و مجروح ساختند کبار بزرگ جهة مبالغه است در عظم مکر چنان بلیغست کبار مخفف کبار العد کبیر است یعنی مکر بحد غایت و نهایت
مرویست که اعرابی این آیه را از پیغمبر شنید گفت ما افصح ربک یا محمد و استفصاح او سبحانه از جهة جهالت وی بود زیرا که او سبحانه موصوف بفصاحت
نمیشود و گویند مکر ایشان این بود که چون هر یک از ایشان پیر شدی کودک خود را بر داشته نزد نوح آوردی و گفتی ای پسر پیر شده‌ام و مشرف بموت تا بدیکه
بعد از من گرد اینرا نگردی و بافسانهای او از ره نروی که او دیوانه است و جادو کر و هیچ چیز نگوید که در آن خیر و صلاح باشد حاصل که اتباع
از صحبت نوح منع کردند و بر خود را سبع ساختند وقالوا و گفتند لا تذرن آلهتکم دست باز مدارید از عبادت خدایان خود و چون
بعضی بتان ایشان اکبر و اعظم اصنام بودند از ایشان از اینجهت تخصیص بذکر آنها کرده بعد از تعمیم گفتند که ولا تذرن ودا و مگذارید
ود خود را وان صنمی بود که بر صورة مردی ساخته بودند و لا سواعا و نه سواع خود را وان بر صورة زنی بود و لا یغوث و نه یغوث
که آن بر صورة شیری بوده و یعوق و نه یعوق را که آن بر شکل اسبی بوده و نسرا و نه نسر را که آن بر صورة کرکسی است بوده و اسمهای اینها
اسامی پنج مرد صالح که میان آدم و نوح بوده‌اند و مردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند و بعد از فوت ایشان ابلیس لعین بمردم گفت بعد از ایشان
بود کفت سوز انهارا از آن صورت کشید و بدان مستانس شوید و در آن نظر نمائید تا باعث کثرت عبادت شما شود ایشان پیکرهای این پنج کس را از چوب و سنگ
بساختند و تعظیم آنها مینمودند و در عبادت ایشان جد و جهد میکردند تا بمردند ابلیس اولاد ایشان را گفت که پدران شما اینها را میپرستیدند شما
نیز اقتدا بابای خود کرده به پرستش ایشان قیام نمائید پس اولاد با ضلال ابلیس به پرستش این صور مشغول گشتند و مدتها عبادت اوثان از ایشان ماند تا وقت
طوفان واقع شد آن اصنام در زیر خاک پنهان شدند و بعد از آن طوفان ابلیس لعین آنها را از خاک بیرون آورد و مردم را بپرستش ایشان فرمود
و ابطن بتوارث دست بدست میآمدند تا آنکه هر یک بقبیله افتادند و ود را قبیله بنی کلب داشتند در دومة الجندل و سواع در میان قبیله
بنی هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد داشتند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و ایشان را ذی
الکلاع گویند و از ابن عباس مرویست که نوح با جمعی از اهل ایمان بر کوه سرندیب جسد آدم را منکردند و نمیکذاشتند که کفار
او را طواف کنند ابلیس لعین ایشان را گفت که نوح و اتباع او بر شما مفاخرت میکنند و دعوی مینمایند که ایشان فرزندان آدم‌اند شما و بجهة
این نمیگذارند که شما زیارت جسد حضرت آدم علیه السلام کنید من از برای شما صورتی مثل صورت آدم تمثیل کنم تا شما بر طواف آن کنید پس
بفرموده ابلیس این پنج بت را تراشیدند و طواف میکردند تا ابلیس مشغول به پرستیدن آنها شدند و چون زمان طوفان
شد این بتان در زیر خاک پنهان بود تا زمان عرب که ابلیس آنها را بیرون آورد و ایشان را بپرستش آن داشت قضاعه ود را اختیار کردند
در دومة الجندل و بعد از آن بتوارث به بنی کلب رسید و تا زمان اسلام نزد ایشان بود و بطنان که از قبیله بنی طی بودند یغوث را بر
داشتند و ایجاد شنیده دست بدست میآمد تا به بنی مراد رسید و بنی ناجیه خواستند که آنرا از دست ایشان بستانند ایشان آنرا برداشته به بنی الحارث
آوردند و آن بت در قبیله ایشان ماند و اما یعوق بنی کهلان بعبادت آن مشغول شدند و بتوارث به بنی همدان رسید و اما نسر بنی خثعم
بعبادت آن قیام مینمودند و اما سواع آل ذی الکلاع پرستش آن میکردند و از عطا و قتاده و ثمالی روایتست که جمیع اوثان قوم نوح
بعرب رسید و ود بدومة الجندل و سواع بر رهاط بنیل و یغوث بر بنی غطیف که از بنی مراد بودند و یعوق بآل همدان و نسر بآل ذی الکلاع
از قبیله حمیر و اما لات بثقیف افتاد و عزی بسلیم و غطفان و جشم و نصر و سعد بن بکر که بنی بکر بودند و اما منات بقدید و اما اساف
و نائله و هبل باهل مکه و اساف برابر حجر الاسود بود و نائله مقابل رکن یمانی و هبل در جوف کعبه [illegible] القصه نوح علیه السلام
مناجات کرد که خداوندا اصاغر را کفتند که [illegible] باین بتان وقد اضلوا و بتحقیق که گمراه کردند این اکابر کثیرا بسیاری را
از ضعفه [illegible] یعنی نه همین قوم حاضر را گمراه ساختند بلکه قرنی دیگر را که قبل از اینها بودند نیز گمراه کرده بودند و ایشان را بعبادت اصنام
راسخ و ثابت کردانیدند و گویند که مراد کثرت اتباع زمان حالست یعنی روسا هم در زمان آمده متصف بکثرت ضلال کردند [illegible]
بود که ضمیر راجع به بتان باشد مثل قوله تعالی رب انهن اضللن کثیرا یعنی بتان باعث ضلال ایشان شده‌اند ولا تزد الظالمین
الا ضلالا عطف است بر انهم عصونی ای قال رب انهم عصونی ولا تزد الظالمین الا ضلالا کقولک قال زید نودی للصلوة وصل
فی المسجد و ضلالا یعنی هلاک کقوله تعالی ان المجرمین فی ضلال وسعر یعنی اینست که نوح گفت ای پروردگار من میفزا ستمکاران را
مگر هلاک و عقاب و گویند مراد [illegible] تخلیه ایشانست و منع الطاف از ایشان یعنی [illegible] مکر [illegible]

شدند

اکابر

کرفتن الطاف از ایشان بجهت تصمیم ایشان بر کفر و وقوع یأس از ایمان ایشان شاید که مراد بضلال فتنه و بلیه باشد در مال و ولد و ما یتعلق بما
دنیا نه در امر دین نه انکه مراد اضلال و [illegible] باشد ایشانرا از ایمان و [illegible] زیراکه [illegible] حکیمست تعالی عن ذلک علوا کبیرا مما
خطیئاتهم ما مزیده بجهت تاکید و تفخیم است یعنی بتحقیق و یقین که از جهت گناهان ایشان أغرقوا غرق شدند بطوفان فادخلوا
نارا پس در اورده شدند باتش دوزخ یا در آتش [illegible] تقدیم جار و مجرور بر عامل بجهت بیان انست که اغراق و ادخال ایشان نبود مگر
بجهت خطای ایشان و فاء تعقیب بجهت افراد ادخال است و عدم اعتنا بما بین اغراق و ادخال بجهت تحقق وقوع ان و یا انکه مراد عذاب
قبر باشد و از ضحاک مرویست که اغراق و ادخال هر دو در یک حالت بود در یک جانب غرق میشدند و از یک جانب سوخته
میکشتند و انشد ابن الانباری لا تعجبن لاضداد ان اجتمعت فالله یجمع بین الماء والنار و تنکیر نارا بجهت تعظیم است و یا انکه مراد
نوعی از نیران باشد باینوجه که حق سبحانه از برای هر یک از ایشان بر حسب خطیئات نوعی از نار مهیا کرده باشد بعد از ان بجهت تعریض باتخاذ
الهه باطله و تهکم بر مشرکان میفرماید فلم یجدوا لهم پس نیافتند از برای خود من دون الله بجز خدا انصارا یاوران [illegible]
که عذاب طوفان باز دارند از ایشان یعنی [illegible] بجا گرفته بودند غیر از معبود بحق قادر نبودند که ایشانرا از عذاب طوفان و عقاب نار
نجات دهند کقوله تعالی ام لهم الهة تمنعهم من دوننا و بدانکه [illegible] خطیئات چه کفر قوم نوح یکی از جمله خطیئات ایشان
بوده و لیکن اگر این بودی پس هیچ نکته [illegible] باعث ایشان شد بر غرق و حرق [illegible] خطیئات [illegible] بر او هیچ فرقی نبود میان کفر و سایر
خطیئات در استیجاب عذاب پس باید که [illegible] خود اعتنا نماید و بداند که مطلق خطیئه مستوجب عذاب است و اکر هر
خطیئه کبیره نیست [illegible] نوح [illegible] الا [illegible] قوم [illegible] و طباع و شیم ایشان کما هو حقه [illegible]
کس از ایشان مسلمان نخواهد شد و هر که از ایشان پیدا شود او را بر ضلالت و غوایت خواهند داشت چنانکه قبل از این گذشت
که اطفال خود را بر میداشتند و او را از نوح تحذیر و تنفیر میکردند و طباع ایشان در کفر راسخ [illegible] و حق سبحانه و تعالی
نیز خبر داده بود که از قوم تو کسی ایمان نخواهد اورد و از ایشان فرزندی که ایمان اورد در وجود نخواهد امد پس ایشان را
نیز نفرین کرد و از حق سبحانه سؤال استیصال ایشان فرمود حیث قال جل ذکره حکایة عنه وقال نوح و گفت نوح علیه السلام بعد از این
اخبار یعنی مناجات نمود که رب ای پروردگار من لا تذر مگذار علی الارض بر روی زمین من الکافرین
از کافران دیارا هیچ ساکن داری یا هیچ [illegible] که مراد هلاکت تمام است یعنی هیچ کافر زنده مگذار و در کشاف اورده که دیار
از اسماء مستعمله در نفی عام است یقال ما بالدار دیار و دیور کقیام و قیوم [illegible] فیعال است [illegible] و اصل ان دیوار بوده
و اعلال ان مثل اعلال اصل [illegible] حاصل که نوح علیه السلام گفت ای پروردگار من
هیچ کس از ایشان بر روی زمین مگذار انک ان تذرهم بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشانرا یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان ترا یعنی
مردمانرا اضلال کنند [illegible] ولا یلدوا و نزایند الا فاجرا کفارا مگر فجور کننده ناسپاس [illegible]
شیء است باسم ما یؤل کقوله من قتل قتیلا فله سلبه یعنی چون بالغ شوند کافر و فاجر باشند و عن ربیع و مقاتل و ربیع و عطا که نوح
وقتی ابتدا بایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنان ایشانرا عقیم ساخته بود و اصلاب مردان ایشانرا خشک کرده بود چهل سال یا هفتاد سال [illegible]
و در وقت نزول عذاب هیچ صبی و صبیه در میان ایشان نبود [illegible] صبیان [illegible] گفته اند که صبیان [illegible]
نشدند بلکه هلاکت ایشان [illegible] هلاکت بطاعون [illegible] و حرق و غرق و سقوط از علو
و غیر ان و این موجب [illegible] عذاب اباء و امهات ایشان بود زیرا که ایشان مشاهده عذاب اطفال خود میکردند [illegible]
میشدند حسن بصری از غرق صبیان سؤال کردند گفت علم الله براءتهم فاهلکهم بغیر عذاب [illegible]
مؤمنین [illegible] رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا ولوالدی و مر پدر و مادر مرا [illegible] ملک بن متوشلخ بود
و والده او شمخا بنت انوش [illegible] و از صلحا [illegible] ایمان بودند [illegible] ادم و حوا [illegible] ولمن دخل و مر کسی را که [illegible]
بیتی [illegible] مؤمنا [illegible] و مؤمن بوده اند و گفته اند [illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و اله
وللمؤمنین والمؤمنات و بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمن [illegible] بعد از این [illegible]
دعای او [illegible] متصل بود [illegible] جمیع اهل ایمان بجهت انست [illegible]
خود [illegible] ابن عباس [illegible] دعای نوح علی نبینا و علیه السلام [illegible]
[illegible] اهل ایمان [illegible] اهل کفر [illegible] ولا تزد الظالمین و میفزا
ستمکارانرا یعنی کافرانرا [illegible] الا تبارا مگر هلاکت [illegible] سورة الجن مکیست [illegible]
هشتاد [illegible] ابی بن کعب از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر کس سوره الجن قرائت نماید [illegible]
ثواب بنده ازاد کردن [illegible] حضرت ابو عبدالله صلوات الله علیه [illegible] قل اوحی [illegible]
جنیان و سحر و کید [illegible] و هیچ کس نتواند که او را ضرری رساند [illegible] یا محمد و اهلبیت [illegible]
[illegible] سوره نوح علیه السلام ذکر اتباع
قوم او نموده [illegible] جنیان به پیغمبر آخر الزمان [illegible] باطل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

در سوره الاحقاف سمت ذکر یافت که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله رسیدند و استماع قران نموده ایمان اوردند و انکس نه بودند
یا هفت تن بودند [illegible] اهل حران [illegible] نصیبین [illegible] ایشان از شیصبان بودند و اهل ان اعظم و اکثر قبایل جن بودند و [illegible]
لشکر ابلیس از ایشانست و چون بشرف اسلام مشرف شدند در میان قوم خود امدند و ایشانرا ترغیب کردند و حق سبحانه در اینسوره از ان خبر میدهد
که قل بگو ای محمد با امت خود اوحی الی وحی کرده شد بمن انه استمع انکه شنیدند قران را در بطن نخله نفر من الجن گروهی از جنیان که از نه کس
و از سه بیشتر بودند و جن از اجسام عاقله لطیفه شفافه اند که ناریه و هوائیه بر ایشان غالبست [illegible] که متشکل شوند باشکال مختلفه
و گویند که ایشان نوعی از ارواح مجرده اند و بعضی گفته اند نفوس بشریه اند که مفارقت از ابدان خود کرده اند و در این دلیلست بر انکه حضرت رسالت
ایشانرا ندید و بر ایشان قران نخواند بلکه اتفاقا در بعضی اوقات قرائت او حاضر شدند و استماع قران کردند فقالوا پس گفتند چون بسوی قوم
خود رفتند که ای قوم انا سمعنا بدرستیکه ما شنیدیم قرانا عجبا کتابی شگفت عجب مصدر است بجهت مبالغه موصوف شده یعنی
کلامی عجیب و بدیع که مباین کلام مردمانست در حسن نظم و دقت معنی و کسی از انسان مثل ان نتواند و بران قدرت ندارد یهدی راه مینماید
الی الرشد بسوی راستی و صواب یعنی صلاح دین و دنیا فامنا به پس بگرویدیم ما بان و چون ایمان بقران ایمانست بخدای و وحدانیت او و برائت
شرک از اینجهت بعد از این گفتند که ولن نشرک و هرگز شرک نیاوریم [illegible] بربنا بپروردگار خود احدا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر ان چنانکه
پیش از این شرک میاوردیم و این دلیلست بر انکه حضرت رسالت صلی الله علیه و اله مبعوث است بر جن و انس و بدانکه جن از عقلا اند و عارف بلغات عرب و ممیز معجز
از غیر ان و داعی قوم خود باسلام و مخبر ایشان باعجاز قران و عالم بانکه اینکلام رب عباد است نه عباد چه کلام عباد متعجب منه نیست و بدانکه انه مفتوح
بجهت انکه فاعل اوحی است و انا مکسور بواسطه انکه مبتدا محکی بعد از قول است و باقی ان که مذکور خواهند شد مکسور بنابر انکه مقول قول جن اند
و حفص انرا مفتوح میخواند بنابر انکه مفتوح میخواند معطوفست بر محل جار و مجرور در امنا به که منصوب المحل است مگر ان لو استقاموا و ان المساجد
لله و انه لما قام که مفتوح خوانده اند بنابر انکه موحی به اند و ابو بکر [illegible] حفص [illegible] مکسور خوانده [illegible] مقول
قول و طبرسی اورده که واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس فرمود که پیغمبر قرانرا بر جن نخوانده و ندید بلکه
با جمعی از اصحاب متوجه سوق عکاظ شد [illegible] شیاطین از خبر اسمان ممنوع شده بودند و چون نزد قوم خود امدند [illegible]
نمودند [illegible] حادثه عظیم [illegible] در مشارق و مغارب عالم پراکنده شوید [illegible]
استخبار کنید [illegible] در اطراف و اکناف عالم منتشر گشتند [illegible] تهامه رسیدند [illegible]
عکاظ ملاقات کردند و حضرت با اصحاب بنماز صبح مشغول بودند و چون استماع قران کردند گفتند هذا الذی حال بیننا و بین خبر
السماء پس بقوم خود مراجعت کردند و گفتند انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به ولن نشرک بربنا احدا وانه تعالی و بدرستیکه
بلند و برتر است جد ربنا عظمت و جلال پروردگار ما از مجانست مخلوقات و مشابهت ممکنات در ذات و صفات [illegible] سلطنت و
غنای او و این ماخوذ است [illegible] جد فلان فی عینی ای عظم [illegible] بمعنی بخت و دولت [illegible]
بجهت عظمت و بزرگواری او یا سلطنت و ملکوت او یا غنای او وقوله ما اتخذ صاحبة ولا ولدا [illegible]
[illegible] ابو جعفر و ابو عبدالله صلوات
الله علیهما [illegible] کما قال حکایة [illegible]
از صفات ممکنات [illegible]
وانه کان یقول [illegible] سفیهنا [illegible] علی الله شططا [illegible]
دور [illegible] وانا ظننا [illegible] ان لن تقول الانس والجن [illegible]
[illegible] علی الله کذبا [illegible]
[illegible]
بودند [illegible] استماع [illegible]
اتباع دلیل وانه کان [illegible] رجال من الانس [illegible] یعوذون پناه گرفتند
برجال من الجن [illegible] هذا الوادی من سفهاء قومه [illegible]
[illegible] فزادوهم [illegible]
[illegible] رهقا [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حادث جادک منادی او اذاد که [illegible] آن رسله او اذی شنیدم و [illegible] کرده مبا کلدی [illegible] وکرندی بوی [illegible]
از این فرشتکان وانکه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وانهم و بدرستیکه ادمیان یعنی کفار ظنوا کما [illegible]
کما ظننتم هم چنانکه شما کمان بردهاید ای جن ان لن یبعث الله انکه هرکز برنینکیزد خدای احدا هیچ کس را از مردکان بر انجیا و حرا
با ایکه [illegible] رسولی بعد از موسی و عیسی کویند که این هردو ایه از جمله موحی به است و ضمیر انهم راجع بجن است و خطاب در ظننتم با کفار
قریش یعنی وحی کرده شد بمن که ادمیان بجن استعاذه میکنند و سبب کبر و سرکشی ایشان زیاده میکنند و کمان میبرد جنیان هم چنانکه شما
کمان میبرید ای کافران قریش انکه حق سبحانه هیچ کس را بعث نخواهد کرد و بنابرین نیز هردو ایه معترضه باشد میان کلام جن پس باز از حکایت
کرد وانا لمسنا السماء لمس بمعنی مس است و ان مستعار است برای طلب زیرا که ماس شیء طالب است یقال لمسه والتمسه کطلبه و اطلبه و
تطلبه یعنی بدرستیکه ما قصد اسمان نمودیم و طلب نمودیم با از برای استراق سمع فوجدناها پس یافتیم اسمان را که ملئت پر کرده شده حرسا
شدیدا از پاسبانان توانا حرس اسم جمع است بمعنی حراس چون خدم بمعنی خدام و توصیف ان باسم مفرد باعتبار لفظ است چه اسم مفرد الجمیع
و مجموع المعنی است و مراد باین حراس ملائکه اند یعنی از فرشتکان با قوت که برای منع جنیان مقرر شده اند و شهبا و انباشتها از درخشندکی
و شهبا یعنی اجسام مضیئه موقده منوله از نار که جهت رجم دیوان متعین کشته اند و ان نوار متمده است از اسمان زمانند اتش و انا کنا و بدرستیکه
بودیم ما نقعد منها می نشستیم از اسمان مقاعد نشستکاهها للسمع برای شنیدن اخبار اسمانی یعنی بجهة صحت نقعدنا
مقاعد مراد بمقاعد مواضع جلوسی که خالی بود از حرس و شهب باشد و صالح رصد یعنی می نشستیم در مقاعد خالی از حرس و شهب و سخنان
ملائکه را کوش میکردیم فمن یستمع الان پس هرکه از جن طلب شنیدن میکند اکنون یجد له می یابد برای خود شهابا ستاره روشن اتش بار
رصدا نکاه دارنده ما را از صعود یعنی منع کننده اورا از استماع قول فرشتکان و اماده برای سوختن او و رصد صفت شهابا است بمعنی راصد
و مبنوا اند بود که اسم جمع باشد ای ذوی شهاب ترصد بالرجم یعنی با بد فرشتکانی را که خداوند انش زننده اند و نکهبانان از صعود او و از بلخی و دهری
نقل است که شهب پیش از زمان حضرت رسالت بوده و لیکن مانع جن نبوده و چون انحضرت مبعوث شد بیشتر کشتند و مانع صعود جن شدند
و بعضی کفته اند که شهب در زمان حضرت پیغمبر حادث شد و قبل از ان نبوده و بنابراین از جمله معجزات حضرت نبوی خواهد بود و این
قول صحیح است و مؤید این است اینکه زهری از علی بن الحسین صلوات الله علیهما نقل کرده که ابن عباس کفت ما نزد رسول نشسته بودیم و جماعتی
از انصار نزد انحضرت حاضر بودند که ناکاه ستاره از اسمان زیر امد انحضرت با ایشان کفت در زمان جاهلیت که این حادثه میشد چه میکفتید که مرد
عظیم الشان بمیرد یا مولود شود وانا لا ندری و بدرستیکه ما نمیدانیم اشر اریدا با بکه خواسته شده است از حراست اسمان و باز داشتن ما
از استماع قول فرشتکان بمن فی الارض بکسانیکه در زمین اند از وقبح ام اراد بهم یا خواسته است برای ایشان ربهم پروردکار
ایشان رشدا خیری و صلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که کثرت رجم است و منع استراق کفتند که این نیست مکر برای امری عظیم که
خوسبحانه اراده ان فرموده با اهل زمین از عذاب و نقمت یا لطف و رحمت و تسمیه عذاب بجهة انست که متضمن مضرتست وانا منا الصالحون
و بدرستیکه از جنس ما شایستکان هستند یعنی مؤمنان نیکو کار که سابق اندر خیرات ومنا دون ذلک و از ما کروهی هستند
فرود صالحان یعنی میانه روان یا غیر صالحان که طالحند و بعد کانان کنا طرائق قددا مضاف در اسم کان محذوف است یا در خبر
و قد دجمع قده یعنی قطعه ای کانت طرائق قطعا طرائق مقطوعة متفرقة یعنی هست طرق ما طرق منقطعه از یکدیکر یعنی مذاهب متفرقه و مذاهب مختلفه
و کویند که طرائق منصوب بنزع خافض است ای فی طرائق متفرقة یعنی هستیم در طرقها و مذهبها مختلفه و از سدی منقول است که جن امثال
شما هم قدریه و مرجئه و خوارج و رافضه و شیعه و غیر ذلک من الصالح و الطالح و انا ظننا ظن اینجا بمعنی علم و یقین است یعنی بدرستیکه
بیقین دانسته که ان لن نعجز الله انکه هرکز عاجز نتوانیم ساخت خدا را فی الارض در حالتیکه در زمین باشیم یعنی هرجا که ما هستیم
در زمین نمیتوانیم که او را عاجز سازیم ولن نعجزه و عاجز نمیتوانیم کرد او را هربا در حالتیکه کریخته باشیم باطراف اسمان یا بکوه قاف یا عاجز نتوانیم
ساخت و را در زمین اکر ما اراده امر بقا نمائیم او را عاجز نمیتوانیم کرد ذکر نمیشود باطراف اسمانها بیرون رفتن اکر طلب کند خلاصه سخن است
که هرجا که هستیم در تحت فرمان او ئیم و در قبضه قدرت او و عدم امکان خروج ما از دایره حکم او این وصف احوال جمیع جنیانست و بیان
عقاید ایشان یعنی همه ایشان خواه اخیار باشند یا اشرار با مقصد اعتقاد دارند که خدا عزیز است و غالب بر وجهی که هیچ مطلبی از او فوت نمیشود
و هیچ مهربی موجب نیست که ملجی خود را از او بر هاند وانا لما سمعنا الهدی و بدرستیکه ما انهنکام که شنیدیم قران که سبب
هدایت عالمیانست امنا به کرویدیم با و با انکه از او شنیدیم یعنی حضرت پیغمبر و اله و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبود
الا حضرت خاتمیت صلوات الله علیه که دعوه او بهمه جن و انس فرا رسیده و خوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده فمن یؤمن
بربه پس هرکه بکرود به پروردکار خود فلا یخاف پس او نترسد بخسا از نقصان در جزای او ولا رهقا و نه از لحوق ظلم و غشیان
کراهت و مذلت یا لکه اجر او را تمام و خیر باشد زیرا که او بخس حق نکرده و رهق ظلم احدی ننموده این ذلالت برانکه از حق مؤمن است که از
مظالم مجتنب باشد و منه قوله المؤمن من امنه الناس علی انفسهم و اموالهم و از ابن عباس و قتاده مرویست که معنی اینست که نترسد از نقص
اجر خود و از زیادتی عذاب بسبب خود چه بخس بمعنی نقصانست و رهق بمعنی عدوان و در کشاف فرموده که فلا یخاف خبر مبتدا محذوف است
و تقدیر اینکه فهو لا یخاف ای فهو غیر خائف و چون کلام در تقدیر مبتدا و خبر است فا در او داخل شده و اکر نه با یستی که لا یخف بودی تا جزای
شرط باشد و فائده رفع ضل و تقدیر مبتدا قبل از او و وجوب ادخال فا دراو و عدم احتیاج در مقام مبتدا و خبر است که اول دال بر تحقیق

که مؤمن ناجی است لا محاله و مختص است به [illegible] [illegible] تبسا ولا رهقا [illegible] [illegible] خبر [illegible]
اند ذالنسب قوم ناتمام جنیان و قوم ایشان و انا منا المسلمون و بدرستیکه از ما بعضی مسلمانانند یعنی کرویدکانند به پیغمبر
بدین اسلام کشته اند و منا القاسطون و از ما ستمکارانند بنفس خود و ذکر کشته کان از طریق حق که ایمان و طاعتست فمن
اسلم پس هرکه کردن نهاد امر خدا را هم چنانکه ما منقاد امر او ئیم فاولئک پس انکروه کردن نهادکان تحروا رشدا اندکاشته اند و قصد کرده اند
راه راست که موصل ایشانست بثواب ابدی و اما القاسطون و اما بیرون رفتکان از طریق حق فکانوا پس باشند در اخرت لجهنم حطبا
هیمه و هیزم کشاد دوزخ افروخته شوند چنانکه بکفار انس افروخته میشود و در خبر است که حجاج بن یوسف در حینی که اراده قتل
جبیر کرد با و کفت ما تقول فی چه میکوئی در حق من فرمود قاسط عادل ارکان دولتش کفتند ما احسن ما قال نیکو سخنی کفت حجاج کفت
ای جاهلان او مرا ظالم و مشرک میکوید و کمان شما انست که او مرا بقسط و عدل تعریف میکند شعبدا انان ایه قرانیه را برایشان خواند که
و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و قوله و الذین کفروا بربهم یعدلون و ان لو استقاموا این کلام عطف است بر انه استمع و ان
مخففه است از مثقله یعنی و نیکو وحی کرده شده است بمن بدرستیکه شان چنین است که اکر مستقیم شوند ایشان علی الطریقة
بر طریقه مثلی یعنی بر افضل طریق که دین اسلام است لاسقیناهم هر اینه بدهیم ایشان را ماء غدقا ابی بسیار این کلام بر طریق تمثیل است
و مراد بان وسعت رزق ایشان و کثرت مال و دهناوت [illegible] کرمست زیرا که ابا اصل معاش و سعت است پس معنی انست که ما روزی را
بر ایشان فراخ کردانیم یا اکر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان نعمت بسیار ارزانی داریم لنفتنهم فیه تا بیازمائیم ایشان را در ان یعنی تا ایشان معلوم
از ما بدکان کنیم نا ان حال ایشان ظاهر شود که بر نعمت شکر ان چکونه قیام مینمایند یا اکر جن بر طریق قدیم خود که کفر است مستقیم باشند دائم
بنا بر عدم استماع قران مادر و دیم بر ایشان فراخ سازیم بر وجه استدراج تا سبب ان در فتنه افتند و اثم زیاده کنند و کفران نعمت نمایند
بعد از ان کرفتار شوند کقوله تعالی انما نملی لهم لیزدادوا اثما الی اخر و از عباس و سکاید اثر نعیم منکینند یعنی اکر جن وانس مستقیم شوند
طریق ایمان ایشان نعمت نازل فرمائیم تا امتحان ایشان کنیم در ان نعمت و مقاتل کفته که ماء غدقا در سبیل حقیقت است نه بطریق مثل چه نزول
این ایه بعد از ان بود که حق سبحانه هفت سال باران از اهل مکه بازکرفته بود و خشک سالی بر ایشان واقع شده ضا طریق ایراده کا اولی انست که طریقه محمول
بر استقامت در دین و ایمان نه در کفر و طغیان زیرا که متبادر از اطلاق او لسیت نه ثانی و دیکر انکه ان در موضع تلطف است بر اسند ع
با ایمان و حث بر طاعت و در تفسیر اهل البیت مذکور است که ابی بصیر از ابی جعفر صلوات الله علیه و اله این ایه ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
سوال کرد فرمود هو والله ما انتم علیه پس از ان تلاوت فرمود که و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و برید عجلی از ابو عبد الله
سلام الله علیه از این سوال کرد فرمود لافدنا هم علما کثیرا یتعلمونه من الائمة یعنی معنی انست که اکر بر طریقه دین اسلام استقامت ورزند هر اینه
علم بسیار بایشان فائده رسانیم باین وجه که تو فیق ایشان دهیم تا از ائمه هدی ان را فرا کیرند و من یعرض و هرکه اعراض کند عن ذکر ربه
از یاد کردن پروردکار خود یعنی از عبادة او یا اینکه از خود اعراض کند یا از وعظ و وحی روی نکردانند و قبول نکنند یا کفران نعمت و کند یسلکه
در اورد خدای او را عذابا صعدا عذابی سخت که فوق طاقت او باشد غالب ایا و صعد بمعنی فاعل است و بجهة مبالغه توصیف
واقع شده و نصب و نزع خافض است ای یسلکه فی عذابا صعدا کقوله ما سلککم فی سقر و ان المساجد لله و دیکر وحی کرده شده است بمن
که مسجدها مر خدا راست بدو فلا تدعوا پس مخوانید در انها مع الله احدا با خدا دیکری یعنی غیر او را در ان پرستش مکنید چنانکه یهود
و نصاری در کنائس خود عزیر و مسیح علیهما السلام یا بوهیت یاد میکنند و چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میکویند کلبیک لا شریک
لک الا شریکا هو لک بلاعبادة را در ان بریا میکنند و حسن بصری کفته که مراد از مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین
لقوله علیه السلام جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی همه زمین را برای من مسجد کردند و خاک را پاک کننده کردند ما هرجا که مرو امت
من باشیم نماز کذاریم و ترابرا تیمم کنیم پس معنی اینست که در هیچ بقعه از بقاع دنیا ارض کسی دیکر را با خدا مخوانید بلکه عبادت او را مخصوص
ذات بدانید و نیز از حسن منقولست که مراد بمساجد صلوات است یعنی از برای غیر خدا نماز مکذارید و نزد بعضی دیکر مراد بمساجد مسجد بیت الحرام است
که قبله جمیع مساجد است و منه قوله تعالی و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و کفته اند که مراد بمساجد مواضع سبعه که ان جبهه است و دست
و زانوها و ابهامی الرجلین یعنی اینها مر خدا راست یعنی که افریده او ست پس انها را از برای غیر خدا بر زمین منهید و مؤید این قول است اینکه معتصم
از ابو جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا سوال کرد که ما معنی قوله تعالی و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا مبدا ایم فرمود که هی
اعضا السبعة التی یسجد علیها و نیز مقوی ایست قول حضرت رسالت امرت ان اسجد علی سبعة ارباب ای اعضا و نزد بعضی دیکر مساجد جمع مسجد
بفتح جیم یعنی سجود یعنی سجدها مخصوص بخدا است و جایز نیست که از برای غیر او سجده کنند و از سعید جبیر نقل است که جن با حضرت رسول صلی الله
علیه و اله کفتند ما چکونه در مسجد حاضر شویم و با تو نماز کنیم چه ما از شما دوریم این ایه نازل شد یعنی بجا اریم نماز را هر جا که هستید و در اخبار است که بعد از نزول این ایه چون بمسجد شد بکفتندی لا اله الا الله و السلام علی رسول الله و انه لما قام و بدرستیکه خواست کو
هنکام که عبد الله بنده خدای که محمد است در بطن نخله نماز صبح یدعوه میخواند خدا را در نماز صبح و جن قراءة او میشنیدند کادوا
یکونون نزدیک بوده که باشند علیه لبدا بر وی خفتکان از غایت ازدحام بر او بجهة تعجب ایشان از انچه میدیدند از عبادت او و اقتدای اصحاب
او به در قیام و رکوع و قعود و سجود و بجهة حرص ایشان بر استماع قران چه هرکز مثل این حال ندیده بودند و مانند این کلام نشنیده از ابن عباس مرویست
که این کلام از قول جنیانست که بعد از استماع قران چون با اهل خود مراجعه کردند با ایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب بر ان قدوة الجباد در وقت اقتدا

کردن آن ایشان را و رفتار و استماع کلام از آنحضرت نمودن و قصد آنکه اطفای نور او کنند که مراد آیتست که چون رسول بدعوت کردن برخواست آن
والنس مجتمع شدند بر ابطال کار او و حق سبحانه منع شر ایشان نموده از او و ظاهر شد قول لبید بهما ایشان او و بعضی دیگر معنی
اینست که هرگاه که رسول خدا برای عبادت خدای قیام نمود بعبادت خدای و نهی مشرکان از عبادت غیر او نزدیک بود که ایشان بجهت تظاهر و تعاون بر یکدیگر
و عداوت او تمام نمایند بر ایذای او و کسانیکه اندکی شنوانند میگویند که این قول جن است و بنا بر انکه ارشاد عبدالله بر رسول الله باشد این
بجهة آنست که این کلام در موضع کلام رسول واقع شده زیراکه تقدیر بر این وجه است که او حکایت نماید عبدالله بن جبیر تواضع و تذلل این کلام
در مقام رسول نبی آورده شده و بجهة اشعار آنکه مقتضی قیام اینست که آن عبودیت است و ایما بانکه عبادت بنده خدا را امری نیست که
از عقل مستبعد و مستنکر باشد تا بر او ازدحام نمایند و از آنکه آنحضرت را بهترین نام خود اظهار نمودند که چه بشرط عبادات و عبودیت
بر وجهی آنحضرت قیام نموده که هیچ کس از بندگان بر اقامت آن نتوانند لاجرم در وقت عروج آنحضرت در مقام ملکی باین اسم مذکور شده که سبحان الذی
اسرى بعبده و حین نزول قرآن از مرتبه فلکی بصفت این نام نامزد گشته که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده **قل** بگو ای محمد مر کافران را **انما**
ادعوا جز این نیست که میخوانم یعنی میپرستم **ربی** پروردگار خود را **ولا اشرک به** و انباز نمیکنم با معبود واحد **احدا** یکی را از امر بدیع و منکر نیست
که موجب تعجب شما شود باتفاق شما و عاصم و حمزه قل بصیغه امر خوانده اند و معنی آنکه گفت پیغمبر بجنیان که از دحام و تعجب ایشان
که نیست آنچه مشاهده آن میکنید از پرستش خدا و واگذاشتن شرکا امری که از آن متعجب باید شد بلکه تعجب از کسیست که داعی غیر خدا باشد
و فرا گیرنده شرکاء از برای او و گفته اند که این کلام جنیانست مر قوم خود را بر سبیل حکایت از قول پیغمبر **قل انی لا املک لکم** بگو بدرستیکه
که من مالک نیستم از برای شما **ضرا** دفع ضرری **ولا رشدا** و نه رسانیدن خیر و صلاح یعنی قدرت ندارم بر آنکه ضرر و نفع بشما رسانم بحقیقت
ضار و نافع خدا است غیر او و بعضی گفته اند که ضد رشد غی است یعنی استطاعت ندارم که شما را از ضلالت برهانم و اما من مامورم به تبلیغ رسالت
و دعوت بسوی اسلام و هدایت بر شانه تعالی و این کلام متضمن اعتراف است بعبودیت و اضافت حول و قوت باو سبحانه و بنا بر معنی آخر تعبیر از احدهما باسم آن دیگر
اند که ... سبب ... اشعار است باده کلا المعنیین که آن عواقب و مضرات **قل انی** بگو بدرستیکه من **لن یجیرنی** هرگز زنهار
ندهد مرا و در پناه خود نگیرد **من الله احد** از عذاب خدا یکی یعنی اگر خدا بخواسته باشد که ضرری بمن رساند از مرض و عرض انواع ابتلاء
و محن کسی مرا حمایت نتواند کرد و از آن نتواند رهانید **ولن اجد** و نیابم هرگز **من دونه** بجز او سبحانه **ملتحدا** پناهی که روی بدو آرم و از آن
ملتجای یابم **الا بلاغا من الله** این مستثنی از لا املک جمله تبلیغ از قسم اوست است از نفع ما بین مستثنی منه و مستثنی جمله معترضه است که موکد
نفی استطاعت است و بیان عجز و من الله صفت بلاغا است یا صله آن عز است کقول شاعر باغوا ...
من در اینجا بمعنی من است فی قوله تعالی براءة من الله یعنی مالک ضرر و نفع نیستم اینها مگر رسانیدنی که از جانب خداست یعنی مگر آنکه گویم که خدا چنین
میگوید و نسبت دهم قول او را باو و قول غیر او را بغیر او **ورسالاته** و پیغامهای او یعنی اداء احکامی که بمن ارسال فرموده و میتواند بود که بلاغا
بدل ملتحدا باشد یعنی نیابم پناهی مگر پیغام و رسالت او و بعضی گفته اند که الا در اصل ان لا بوده باشد و ان شرطیه باشد و ما قبل آن
دلیل جواب و تقدیر اینکه ان لا ابلغ بلاغا یعنی کسی مرا زنهار ندهد از عذاب خدا اگر نرسانم بلاغ از خدا و از کلم پیغامهای او و صاحب ...
که چون مغایرت میان معطوف و معطوف علیه لازم است پس اولی آنست که مراد بتبلیغ توحید و عدل و امثال آن باشد و پیامها مقامات ثبوتیه و سلبیه
بیان آلات ادای شرایع و احکام یا آنکه معطوف علیه محذوف باشد و تقدیر این باشد که الا بلاغا من الله آیاته و رسالاته یعنی مگر رسانیدن از
خدا علامات وحدانیت او و آیات اعجاز او که مصدق دعوی نبوت من باشد و پیغامهای او را چون حق سبحانه اداء آیات بیان فرمود
که سخن او ملجای پناه است از عذاب و نیست مگر تبلیغ رسالت از عقب آن ذکر وعید نموده میفرماید که **ومن یعص الله** و هر که نافرمانی کند خدا را در ترک توحید
ورسوله و پیغامبر او را **فان له** پس بدرستیکه مر او راست **نار جهنم** آتش دوزخ **خالدین فیها** جاویدان در آنجا
باشند در آن **ابدا** همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از آن خلاصی نیابند و توحید ضمیر له و جمع خالدین نظر بلفظ من است و معنی آن **حتی**
اذا راوا ما یوعدون متعلق است بقوله یکونون علیه لبدا یعنی مشرکان متظاهرند بر عداوت پیغمبر و مستضعف
او و مشغول بکثرت عدد خود تا وقتیکه ببینند و مشاهده کنند آنچه وعده داده میشوند که آن روز بدر است و مقهور و مغلوب شدن
ایشان در آن جنگ یا ... اسلام وعده ... که ملتی باشد ... حال ... استضعاف ...
و استدلال ... کانه قال لا یزالون علی ما هم علیه من استضعاف المسلمین و استقلالهم لعددهم ... حتی اذا راوا
ما یوعدون **فسیعلمون** پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود را ببینند که از گروه مومن و مشرک **من اضعف** کیست
ضعیف تر **ناصرا** از جهت یاور و مددکار **واقل عددا** و کمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان شود که ناصر که مومن ضعیف
و یار که ضعیف و یا بکثرت و کمتر است گفتند مسلمانان بعد از استماع این کفتند کی باشد این موعود که خواهد بود باز آمد که **قل** بگو ای محمد وعده داده شده
ذاتی در نزول ... لا محال واقع خواهد شد خلاف در وعده خدای محالست و لکن وقت آنرا من نمیدانم **ان ادری** نمیدانم
اقریب ما توعدون آیا نزدیک است آنچه وعده داده شده اید یا نه تعجیل کند نمی نمیدانم یا تا حال نبی ... **ام**
یجعل له ربی یا گردانیده است برای وی پروردگار من **امدا** غایتی که بدان رسد **عالم**
الغیب داننده پوشیده **فلا یظهر** پس اشکارا نسازد و مطلع نگرداند **علی غیبه** بر غیبی که مخصوص است بعلم او **احدا**
یکی را **الا من ارتضی** مگر آنکسیرا که بپسندد و برگزیند **من رسول** از فرستاده ...

اطلاع دهد بتوسط ملک و مشاهده او بر حسب مصلحت و حکمت تا معجزه وی باشد در حضرت رسالت است یا مطلق انبیا علیهم السلام و وجوه
صدق معجزات و ظهور مغیبات از ائمه هدی علیهم الصلوة والتسلیمات بواسطه اعلام و اخبار است که مخبر بوده والهامات واقع از حضرت
عزت بدون توسط ملک پس اینکه مذکور شد نافی آنحضرت نباشد چه مخصوص بمذهب مذکور با عصمت نیست ظهور غیبات از آنحضرت بدون
واسطه بشریت مطلقا بعد از آن بیان محفوظ بودن آنحضرت میکند از مرده انس و جن بقوله **فانه یسلک** پس بدرستیکه درمیاورد **من بین**
یدیه از پیش روی رسول پسندیده **ومن خلفه** و از پس او **رصدا** نگاهبانان از فرشتگان که وی را حراست میکنند و محافظت مینمایند
از شرارت شیاطین انس و جن و از اختطاف و تخالیط ایشان بیان نکشف تا چون جبرئیل وحی میاورد با آنحضرت هفتاد هزار فرشته وحی
و حفظان وحی میکردند و طرد شیاطین میکردند تا آنکه استراق سمع نمایند و از ایشان لفا کنند نزد رسانیدن جبرئیل از اینکه پیغمبر
آمده که این هفتاد هزار فرشته بجهة تعظیم وحی میامدند و همچنانکه ... که با جمع دیگر منتظر شدند و از سعید جبیر روایت کرده
محل جبرئیل نزد پیغمبر نمیامد الا که با او چهار فرشته بودند یکی در پیش و دیگری در پس و یکی در راست و دیگری در چپ و حفظ
میکردند تا آنکه جبرئیل با آنحضرت میرسانید و در حدیث دیگر آمده که همیشه هفتاد هزار فرشته ملازم پیغمبر می بودند و محافظت و نصرت
میکردند و او را از مکاید شیاطین و اعدا اسرت نگاه میداشتند و از ضحاک منقولست که هیچ کس پیغمبر مبعوث نگشت الا که با او جمعی
از ملائکه بودند که حراست و منع میکردند از شیاطین جن و انس و محافظت و منع میکردند از آنکه شیاطین متشبه نشوند بصورت ملک تا انکه او
اضلال کنند و در اداء اطاعت و تبلیغ رسالت و از مقاتل نقل کرده اند که چون حق سبحانه پیغمبر را مبعوث ساخت ابلیس بیامد بصورت
ملکی تا او را اضلال کند حق سبحانه فرشتگان فرستاد تا او را براندند و پیغمبر را گفتند که این ابلیس است حاصل که فرشتگان حافظ
و ناصر رسول بودند **لیعلم** تا بداند رسول **ان قد ابلغوا** آنکه رسانیده اند بتحقیق جبرئیل و سایر فرشتگان که فرود آورنده
نزول وحی **رسالات ربهم** پیغامهای پروردگار خود را پیغمبر بی تغییر و تبدیل و اختلاط تخالیط تا آنکه دانسته اند خدا یا ببیند
که تعلق گیرد علم او بواقع شدن تبلیغ بدون زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل و توحید ضمیر لیعلم که ضمیر من بین یدیه و من خلفه است و جمع آن
تبا کان ضمیر قد ابلغوا اشتراط بلفظ رسول و معنی آنست چنان اسم جنس است و نظر این آیت قوله تعالی و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم
خالدین فیها ابدا و میتواند بود که ضمیر لیعلم و ابلغوا هر دو راجع برسول باشد نظر بلفظ و معنی و معنی اینکه تا بداند فرشتگان که تبلیغ
احکام الهی کرده اند بی بندگان بی زیاده و کم و یا هر دو راجع بر رسد با افراد و جمع نیز نظر بلفظ و معنی باشد زیراکه مقصد نیز اسم جنس یعنی تا بداند
فرشتگان که رسانیده اند رسالات پروردگار خود را پیغمبر بدون عوض و تغییر و تبدیل و اختلاف در آن و گفته اند که ضمیر مفرد راجع به پیغمبر و ضمیر
جمع راجع به پیغمبران ماد یکر یعنی تا بداند محمد و آل که جمیع پیغمبران احکام الهی را به بندگان رسانیده اند بدون زیاده و نقصان بجهة محفوظ و محروس
بودن ایشان از شیاطین هم چنانکه وی تبلیغ رسالت کرده بر این طریق که بوده بی اختلاف و تغییر **واحاط** و فرا گرفته است علم خدا و فراگیرنده **بما**
لدیهم بانچه نزدیک پیغمبران و فرشتگانست از حکم و شرایع بر وجهی که هیچ از آن از علم او سبحانه فوت نشده پس او حافظ ایشان باشد از شر
و خلل **واحصی** و شمرده است **کل شیء** هر چیز را یعنی ضبط همه اشیا نموده **عددا** در حالتی که آن محصور و معدود است نزد او سبحانه و ممکن
بود که نصب عددا بر مصدر بیت باشد چنان بمعنی احصاء است یعنی شمرده است همه چیزها شمردنی تا آنکه قطره های باران و برگ های درختان و ذرات صحرا
و رمل بحار و امثال آن را احصی کرده مراد کمال علم اوست و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ چیز از دایره علم او خارج نیست و هرگاه که علم او احاطه
بجمیع معلومات کرده باشد چگونه غافل باشد بانچه نزد رسل است از وحی و کلام **سورة المزمل** مکیة و نزد جماعتی دیگر مدنیست
گویند که بعضی از آن مکیست و بعضی مدنیست و آیات آن هیجده است نزد مدنی الاخیر و نوزده نزد بصری و بیست نزد باقیان و اختلاف در سه
آیت است المزمل کوفی نیست و مدنی الاول و شیبا غیر مدنی الاخیر و الیکم رسولا مکی ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره
المزمل را تلاوت نماید حق سبحانه دشواری دنیا و آخرت از او دفع نماید و هر که از نبی و بلیتی بر وی برسد و منصور بن حازم از ابو عبدالله علیه السلام نقل
نموده که هر که بعد از نماز خفتن یا در آخر شب سوره المزمل را بخواند فرشتها شب و روز شاهد افعال صالحه او باشند و ابلیس را نزد خدا
احدی او گواهی دهد و حق تعالی حیوة و موت طیب با کرامت فرماید و از ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که خواننده این سوره هرگز
محتاج نشود و بباید دانست که حق سبحانه چون ختم سوره الجن نمود بذکر رسل افتتاح این سوره کرد بذکر خاتم رسل صلی الله علیه و آله و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مبدا اسلام نماز گذارد و خود را بگلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه کبری رضی الله عنها مرویست که آن
مثل چادر شبی بود چهارده ذرع نصف بر بالای ما بودی و نصفی بر رسول پوشیدی و نماز گذاردی و از عایشه نیز نقلست که آن قطیفه بود
چهارده گز که نیمی از آن بر من بود که در زیر آن خواب میکردم و نصفی دیگر بر آنحضرت بود و آنجناب بنماز مشغول میشد و از او پرسیدند که آن
چه چیز بود گفت که والله ما کان خزا و لا قزا و لا مرعزا و لا ابریسما و لا صوفا و لکن کان سداه شعرا و لحمته وبرا بجکه آن خز و کج نبود و نه از موی
نازک که در زیر موی سطبر میباشد و نه از ابریشم بلکه تار آن از موی بز بود و پود آن از موی شتر بود و در اثنای نماز شب جبرئیل علیه السلام آمد و ندا کرد **یا**
ایها المزمل ای گلیم بر خود پیچیده **قم اللیل** خیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت و مواظبت نمای برآن نسبت براحت و دعت نفس
نزد مکی است و بعضی گفته اند که آنحضرت در خواب بود که جبرئیل این خطاب او را داد و روایتی دیگر از خدیجه رضی الله عنها منقولست که قبل از
که حق سبحانه اراده فرمود که وحی با آنحضرت نازل سازد امر فرمود بجبرئیل که بصورت اصلی نزد حضرت محمد رسول الله علیه و آله برود و جبرئیل آن صورت در غار حرا آنحضرت را دید ...

چون جبرئیل را بان هیئت مهیب و صورت عجیبه بدید بترسید و بجانب خانه با لرزان بیرون آمد و گفت قطیفه بر سر من اندازید و چون در زیر آن
و بخسبید این سوره بر او نازل گشت پس بنابر قول اول تسمیهٔ آنحضرت بمزمل بسبب تحسین باشد یعنی بنابر فعل که مشغولی مواظبت نماز شب بود
و بر وجه اخیر بر سبیل تهجین یعنی اخبار از تهجد کن بر هجود و تشمر بر تزمل برای عبادت معبود و گویند که در اول حال که وحی باو میامد خود را در
زیر جامه پنهان میکرد و ازار بر خود می پیچید از کثرت فزع و خوف و بجهت این خطاب یا ایها المزمل و یا ایها المدثر مخاطب گشت و بعد از آنکه
بجبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها النبی و یا ایها الرسول مخاطب میشد و از عکرمه مرویست که مزمل بمعنی محمل اعباء نبوت است ماخوذ از زمل
الزمل اذا تحمل الحمل یعنی ای بردارنده بار نبوت برخیز در شب برای طاعت و عبادت حضرت الا قلیلا نصفه این استثناست از لیل
و نصفه بدل قلیلا است که عبادت از نیمه دیگر است از شب و قلت او نسبت بکل است یعنی برخیز در شب برای ادای نماز مگر اندکی از آن شب که آن
نیمه شبست او انقص منه یا کم کن از نیمه شب قلیلا اندکی تا بثلث باز آید و از این کمتر نشاید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب
تا ثلثان رسد و غایت اینکه باشد پس مخیر میباشد میان قیام نصف است و میان زیاده او و مانند ثلثین و آنچه قریبست بآن و میان ناقص از او و مثل ثلث و ما
یقرب منه و میتواند بود که قلیلا استثناء باشد از نصف و نصف بدل لیل کانه قال قم اقل من اللیل نصف و ضمیر در منه و علیه راجع
باقل از نصف باشد چون ثلث پس تخییر میان ثلث باشد و اقل از او که آن مثل ربع است و اکثر از او که آن نصف است مثلا یا آنکه ضمیر راجع بنصف
باشد و مراد تخییر بین الامرین باشد که آن میان قیام است در اقل از نصف لیل قطعا و میان اختیار احد الامرین که آن نقصانست از نصف و زیاده
بر آن و گویند استثنا از اعداد لیالی است یعنی لیل عامست و تخییر میان قیام است در تمام نصف و ناقص از او و زاید بر او یعنی برخیز نصف هر شب مگر اندکی از شبها
که آن لیالی عذر باشد از عروض مرض و غلبه نوم و غیر آن یا کمتر از نصف هر شب یا زیاده از نصف آن و از حضرت صادق سلام الله علیه روایتست
که القلیل النصف او انقص منه قلیلا او زد علیه ای علی القلیل قلیلا و بباید دانست که صلوة لیل در مبدا اسلام بر رسول
فرض بوده و مقادیر ثلثه مذکوره مخیر بوده و بعد از آن بآیتی که بعد از این مذکور خواهد شد فرض آن بنفل منتقل شده و گویند
که قیام لیل فرض بود قبل از فرض صلوة خمس و چون صلوة مذکوره مفروض گشت فرض قیام لیل منسوخ گشت و بنابر این سوره مکی
باشد و از عائشه پرسیدند که قیام لیل آنحضرت چه حالت داشت گفت مگر این سوره نخوانده اید که یا ایها المزمل قم اللیل بعد از آن
گفت که حق سبحانه قیام لیل را در اول این سوره فرض کرده و تا یکسال آنحضرت با اصحاب امر قیام مینمودند و بعد از آن خاتمه این سوره
انزال نمود و تخفیف در آن کرده و فرض سنت گشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون اول سوره نازل شد پیغمبر با اصحاب نظر نمودها
در مقادیر قیام لیل مواظبت مینمودند تا یکسال و بعد از آن این آیت ان ربک تا آخر نازل گشت و قیام لیل مستحب شد و از حسن نیز مرویست که قیام ثلث
لیل بر مردمان فریضه بود تا یکسال و بعد از آن بخاتمه این سوره مندوب شد و سعید بن جبیر گفته که ما بین نزول اول این سوره و نزول
آخر این سوره ده سال بود و بر هر تقدیر تخییر در مقادیر مذکوره نافی وجوب اصل نیست و از کلبی روایت است که در زمان وجوب قیام لیل
مردی بود که همه شب تا صبح بیدار بودی بجهت خوف آنکه مبادا حفظ نصف و ثلث و ثلثین نکرده باشد و بسیار اصحاب تا آن قدر ایشان
برکها شب اقدام مینمودند و بجد تمام تعب در قیام لیل مواظبت میکردند و بنماز لیل مشغول میگشتند تا آنکه اقدام ایشان منتفخ شد و رنگهای
ایشان از ریاضت زرد گشت حق سبحانه بر ایشان رحم کرده تخفیف از حمل ثقیل فرمود و نزد بعضی دیگر قیام لیل در هیچ وقت بر سبیل وجوب نبوده بلکه
تخییر در آن مندوب است کما قال و من اللیل فتهجد به نافلة لک یعنی در شب تهجد کن که آن نماز نیست که بر تو فرض است و رتل القرآن و بیان کن
و شمرده بخوان قرآن را و روشن کن حروف آن را بقراءة بوقف ترتیلا آنچنان که خواندنی و روشن کردنی چنانچه سامع عدد حروف آن تواند
کرد و هذا ماخوذ من قولهم ثغر رتل اذا کان مفلجا مفاد فاذکر مصدر بعد از فعل بجهت تاکید و مبالغه است در امر بترتیل و از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف یعنی ترتیل محافظت حروف قرائت و ادا کردن حروف آن
از مخارج خود و نیز در تعیین ترتیل قرآن فرموده اند بینه تبیانا و لا تهذه هذ الشعر و لا تنثره نثر الرمل و لکن افزعوا به القلوب القاسیة و لا یکون
هم احدکم آخر السورة روشن بیان کن حروف آنرا روشن کردنی و بیان کن یکی یکی آنرا بخوان یعنی حروف آنرا متصل بیکدیگر مکن مانند اتصال
موی بیکدیگر و نیز پراکنده مکن مانند پراکندگی ریگ و لیکن فزع کن بآن دلهای سخت را یعنی حروف آنرا ادا کن که در دلهای سخت اثر
کند و نباید که قصد هیچ کدام از شما این باشد که سوره زود تمام کند و از عائشه نقل شده پرسیدند که پیغمبر کیفیت قراءت قرآن میفرمود گفت
لا کسردکم هذا لو اراد السامع ان یعد حروفها لعدها قراءة او متصل و پیاپی بیکدیگر نبود چنانکه شما میکنید تا آنکه اگر سامع خواستی عدد حروف
آن توانستی کرد و زجاج گفته که البیان لا یتم بان یعجل فی القرآن انما یتم بان یبین جمیع الحروف و توفی حقها من الاشباع بیان تمام نمیشود
بآنکه در قرآن شتاب کنی بلکه تمام میشود بآنکه روشن کنی جمیع حروف آنرا و تمام گردانی حق آنها را از اشباع و ابو حمزه ثمالی
گوید که با ابن عباس گفتم مرا در قراءت کلام الله شتابزدگی بسیار باشد گفت لان اقرأ البقرة و ارتلها احب الی من ان اقرأ القرآن کله اگر قراءت سورة
البقره کنم و در آن مراعات ترتیل کنم دوست تر است نزد من از همه قرآن خواندن بدون ترتیل و از ابو عبدالله علیه السلام پرسیدند ما الترتیل فرمود که
مررت بآیة فیها ذکر الجنة و اذا مررت بآیة فیها ذکر النار تعوذ بالله من النار ترتیل است که چون بآیه برسی که در آن ذکر بهشت باشد از حق
درخواهی و اگر بآیه رسی که در آن ذکر دوزخ باشد از آتش آن پناه جوئی و ابو بکر بن طاهر گفته که ترتیل است کمال تامل کنی در لطایف خطاب
قرآن و نفس را مطیع سازی بقیام نمودن باحکام اوامر و نواهی و ابن جبیر گفته که ترتیل یعنی تضعیف است مشتق از ثغر رتل یعنی
لین و مراد بان تحزین قراءت است یعنی باواز حزین قراءت قرآن کن و موید این معنی است حدیثی که ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که الترتیل ان تتمکث فیه و تحسن

عرف

چا

بصوتک

بصوتک ترتیل است که مکث کنی در آن و تحسین صوت قراءت آن نمائی و ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که کان رسول الله صلعم یقطع قراءته آیة آیة
رسول الله صلعم هر آیتی از آیات قرآن را قطع میفرمود و از انس روایتست که کان یمد صوته مدا رسول الله صلعم آواز خود را بر میکشید در قراءت و شبهه نیست
در آنکه غرض از ترتیل تدبر است در معانی قرآن و تفکر در آن و [illegible] و عبدالله بن عمر از پیغمبر صلعم روایت کرده
که یقال لصاحب القرآن اقرا و ارق و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا فان منزلتک عند آخر آیة تقراها یعنی فردای قیامت قاری قرآن را گویند که قراءت
میکن و بالا میرو و بترتیل بخوان هم چنانکه در دنیا بترتیل میخواندی پس بحقیقی که منزلت و درجه تو نزد آخر آیتی است که قرائت آن نمائی و بعد از
امر بترتیل خطاب میفرماید بحبیب خود که انا سنلقی علیک بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم بتو قولا ثقیلا سخنی گران
یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام که گرانست حمل آن بر مکلفان خصوصا بر تو
تو هم بتحمل آن مکلفی و هم بتحمیل آن بر امت مامور یا گران باشد باعتبار رزانت لفظ و متانت معنی یا بجهت افتقار آن بمزید تصفیه سر و تجرید نظر
و گویند مراد ثقل استماع است بر کفار و فجار چه آن کاشف جهل و ضلال ایشانست و مظهر سفاهت و خفض عقل و قبح افعال ایشان و اما بر مومنان
در کمال سهولتست و نیز گفته اند که خفیف علی اللسان ثقیل فی المیزان قرآن سبکست بر زبان و گرانست در میزان بجهت کثرت ثواب آن یا ثقل او بواسطه
آنست که حامل آن نیست مگر کسی که مؤید بتوفیق ربانی باشد و موفق بتوحید سبحانی یا گرانست بان اعتبار که سخن خفیف و سخیف در آن نباشد یا مقرر
آن بجهت آنست که کلام رب العالمین است پس مراد بثقل آن عظم شان و رفعت مکان آن باشد و اکثر مفسران بر آنند که مراد آنست که ما القا خواهیم
کرد بر تو قولی را که ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در حالت وحی بود که آنحضرت مثل از ورود آن متغیر میشدی و از مجرد صوتی که
بر مخارج قراءت و حروف و کلمات از طریق معتاد خارج میشود [illegible] علیه الصلوة و السلم [illegible]
منقولست که در روزی که سرما بغایت سرد بود میدیدیم که وحی بر او فرود میامد و از جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در حین نزول
وحی بر آنحضرت بر این نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از اصحاب داشتی خوف شکستن
آن بودی و در این محل [illegible] حارث بن هشام روایت کرده که از رسول صلعم پرسیدند که یا رسول
الله کیف یاتیک الوحی یعنی چگونه وحی بتو میاید فرمود احیانا یاتینی مثل صلصلة الجرس و هو اشده علی فیفصم عنی و قد وعیت ما قال و احیانا یتمثل
لی الملک رجلا فیکلمنی فاعی ما یقول یعنی وحی گاهی چون آواز جرس بمن میرسد [illegible] پس منقطع میشود از من و من او را در گوش خود
نگاه میدارم و اوقاتی دیگر فرشته بصورت مردی می آید و آنچه میگوید بحفظ آن میکنم [illegible] که قرآن در نفس خود منفصل
کما قال کتاب فصلت آیاته و نسبت بجمیع کتب منزله سماویه بصورت اجمال [illegible] و موافق همه است که و مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن
بجمعیت دو صورت اجمال و تفصیل و شبهه نیست در آنکه جامع امرین اثقل و اعظم و اکمل خواهد بود و کشنده چنین بار [illegible]
نشاید و بنابر آنست که [illegible] بعد از امر بقیام لیل بجهت تسهیل تکلیفست بر آنحضرت بتهجد و دلالت بر آنکه تهجد امریست مضاد طبیعت و مخالف
نفس پس این تعلیل است مر امر تهجد بجهت آنکه آنچه بر طبیعت ثقیل و شاق است لازمست عادت را بچیزی که معالج ثقل آن باشد و این جمله
معترضه میان قم اللیل و میان قوله ان ناشئة اللیل بدرستی که ناشئه در شب یعنی عبادتی که حادث میشود در آن یا نفسی که
ناهض است برای عبادت هی اشد وطأ آن سخت تر است از روی ثبات قدم و کلفت از عبادت روز چه ترک خواب و راحت نفس بغایت شاق است
و جماعتی وطاء بکسر خوانده اند که بمعنی مواطات باشد یعنی از روی موافقت دل با زبان چه در روز متصرف در باب معیشت مشغول اند
و در شب از مشاغل فارغ شده متوجه محراب عبادت میتوانند شد یا از روی موافقت سر با علانیت بجهت انقطاع رویت خلایق یا از حیثیت موافقت
آنچه بنده اراده کند از خضوع و خشوع و اقوم قیلا و درست تر و ثابت تر از روی مقال یعنی خواندن قرآن در آن اصوب است چه در آن دل فارغ
و زبان با دل موافق و حواس از شنیدن اصوات ساکن و آرام یافته پس بر زبان میخواند و بدل تفکر میکند و بعضی گفته اند که ناشئه ساعات اول
شبست مشتق از نشأ اذا ابتدا و در خبر است که علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام در میان نماز شام و خفتن نماز میگذارد که ناشئه شب این است
از او پرسیدند فرمود اما سمعتم قول الله عز و جل ان ناشئة اللیل هذه ناشئة اللیل که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده این ساعات است
و از حسن و قتاده مرویست که آن ساعات ما بعد عشا است تا صبح و نزد ابن عباس مراد همه شب است زیرا که آن بعد از نهار ناشی شده و نزد مجاهد
ساعات تهجد است و از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام ماثور است که هی القیام فی آخر اللیل الی صلوة اللیل و بنابر این ناشئه مصدر است چون
عافیه مشتق از نشأ بمعنی قام و بعضی نیز از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که هی قیام الرجل عن فراشه لا یرید به الا الله تعالی ناشئه برخواستن بنده است از فراش
خود که اراده غیر رضای خدا نکند یعنی در برخواستن همین قصد طاعت خدا کند و بس [illegible] و عبدالله بن مسعود و سعید بن
جبیر گفته اند که ناشئه بلغت حبشه بمعنی قیام لیل است و از عائشه نقل کرده اند که هی القیام اللیل التی قامت بعد النوم و بعد از امر بقیام لیل بتعلیل
آن میفرماید که بقوله ان لک فی النهار بدرستی که مر تراست در روز سبحا طویلا امتدادی دراز و در وی مجال تو تصرف در امور خلق
و اشتغال بدعوت و تعلیم فرایض و سنن و اصلاح معیشت خود و عیال پس در شبها توجه بادای عبادات اولی است چه مناجات باحضرت قاضی الحاجات
مستدعی فراغت از جمیع جهات و اذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را باسماء حسنی او با تحمید و در شب و روز مداومت نمای
بر تسبیح و تهلیل و تحمید و صلوات و قرائت و دراست علم و غیر آن تا قیام طاعات اولیه است و جمیع حالات و در نماز از برای
دین و دنیا او از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و مؤمن [illegible] قوله تعالی قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون
جهنم داخرین و از سهیل منقولست که مراد بذکر اسم خدا بسمله است در اوایل سوره و بنابر این دلیل است بر وجوب بسمله در اول الحمد و سوره یعنی نماز خود را مفتتح

اعتماد

کل که بعضی

ساعت

یعنی ناشئه

سازد بسیر تبتل و تبتیل وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ و ببر به شواز جمیع خلقان و توجه کن اِلَيْهِ بسوی او بقطع آن تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از انقطاع
ما سوی مجرد ساز و بالکلیه روی دل خود را با او آور و از اینجاست که حضرت خیر النسا فاطمة الزهرا سلام الله علیها باسم بتول مسمی گشته و با آن مشهور
و معروف شده چه او بالکلیه از ما سوی منقطع بود و در جمیع اوقات لیل و نهار توجه بحضرت مولی نموده بوظایف طاعات و عبادات مشغول اشتغال
داشت و ذکر تبتیل در مقام تبتل که مصدر ازین آنست جهة مراعات فواصل است و میتواند که مصدر فعل محذوف باشد و تقدیر اینکه تبتل الیه عن
الخلق فبتل تبتیلا محمد بن مسلم و زراره و حمران از امامین از ابو جعفر و ابو عبد الله روایت کرده اند که التبتل هنا رفع الیدین فی الصلوة یعنی مراد از
تبتل رفع دو دست است در تمام اوقات قنوت و در روایت ابو بصیر واقع شده که هو رفع یدک الی الله و تضرعک الیه یعنی تبتل بر داشتن دو دست بجانب خدا
و تضرع نمودن بسوی او و ممکنست که رفع ید علامت انقطاع باشد بجهة آنکه معنی تبتل است و بدانکه در آیات مذکوره و اینکه کانوا قلیلا من اللیل
ما یهجعون مبالغه است در تقلیل نوم و استراحت و در حدیث وارد شده که من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنة هر که ختم او بقیام اللیل باشد و بعد از آن
بمیرد بهشت او را واجب باشد و در خبر است که مردی نزد امیر المؤمنین صلوة الله علیه آمد و گفت قد حرمت من صلوة اللیل من محروم شده ام
از نماز شب آنحضرت فرمود انت رجل قد قیدتک ذنوبک یعنی تو مردی هستی که گناهان تو ترا مقید کرده اند یعنی مانع قیام لیل گشته و احادیث بسیار در ثواب تهجد
از پیغمبر و ائمه ما وارد است رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ این خبر مبتدای محذوف و تقدیر اینکه هو رب المشرق والمغرب یعنی پروردگار تو خداوند
مشرق و مغرب است مراد آنست که او آفریدگار عالم است چه مراد از مشرق و مغرب با آنکه مراد بمشرق اول نهار است و بمغرب آخر آن لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
[illegible] کسر و از عباس باشد مکرر او و میتواند بود که رب المشرق مبتدا باشد و خبر آن لا اله الا هو و بکر بجر با خواند که بدل
باشد یعنی اسم پروردگار مشرق و مغرب را از ابن عباس مرویست که جواب با ضمار قسم مقدر است و جواب آن لا اله الا هو یعنی سوگند بپروردگار
مشرق و مغرب که نیست هیچ خدای مستحق پرستش مگر او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا گیر او را وکیل یعنی مهمات خود را بوی گذار تا سبب تهلیل
[illegible] معنی توکیل امور است با او و گویند وکیل بمعنی کافیست یعنی او را کافی گیر کفایت کننده در انجاز وعده که بتو داده از نصرت
[illegible] وانتقام از اعدا وَاصْبِرْ و صبر کن و شکیبائی نمای عَلٰى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و اهل مکه [illegible]
[illegible] سحر و کهانت و شعر است و عدم قبول و حدیث من انکار وقوع قیامت و غیر آن وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی
در باطن از ایشان مجانبت نمای و بر حسب ظاهر با ایشان مدارا کن و در مقام انتقام مباش و نصیحت ایشان با مکبر [illegible] ستد عا
ایشان را از ابو درداء رحمة الله علیه مرویست که ما دیدیم اسلام بطریق تلطف در روی مشرکان میکردیم و در روی ایشان خنده میکردیم [illegible]
قلوب ما از خشم و غضب ایشان مملو بود و منتظران بودیم که کی باشد که بقتال ایشان مامور شویم و چون ما به قتال ایشان مامور شدیم حکم این منسوخ شد و
بدانکه این دلیلست بر وجوب صبر و تحمل مشاق و اذیت مکر کسیرا که داعی مردمان باشد بدین حق و وجوب معاشرت با مخالفان باحسن اخلاق
و مدارا و رفق نمودن با ایشان تا اجابت اقرب باشد و متعرض است بر وجوب تقیه با اهل جور از خلاف بعد از امر بصبر و حسن معاشرت تهدید مشرکان
میفرماید بقوله وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ بگذار مرا با مکذبان اُولِي النَّعْمَةِ که خداوندان نعمت اند یعنی کار صنادید قریش با من گذار که من کار
در جزای دین ایشان با اجابت اقرب باشد فارغ دل شو از اندیشه ایشان عبارت از آن که بر دل او خود رامده وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا
مهلتی در اندک یا در زمان اندک یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهیم داد و بعد از ظفر یکی تو هلاک خواهیم ساخت و بعد از آن بجحیم و عقاب
الیم خواهیم رسانید و بعضی مفسران گفته اند که مراد از مهلت اینجا مدت حیات در دنیا است و بعد از آن بنار [illegible]
میفرماید بقوله اِنَّ لَدَيْنَا بدرستیکه نزدیک ما است در آخرت برای دشمنان اَنْكَالًا قیدهای گران و غلها از آتش که بدان مقید شوند
و هرگز از آن منفک نشود وَجَحِيمًا و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با صفت گلوگیر که در
حلق ایشان گرفته شود نه فرو رود و نه بیرون آید بجهت خشونت و تلخی که آن [illegible] و زقوم و غسلین و غیر آن وَعَذَابًا اَلِيمًا
و عذابی دردناک غیر از این عذابها که گفته اند مکر خدای و چون عذابی چنین از برای ایشان مهیا ساخته ایم پس ایشان را بمن گذار و در تحویل
[illegible] مده که بعد از آنکه هر ادنسان قرار الجوع الجوع کرده باشد این طعام بدین صفت با ایشان دهند و بعد از آن که فرار بهنا دنگر
فریاد العطش العطش نموده باشند زقوم با ایشان خورانند در طبرسی از حمران بن اعین نقل کرده که عبد الله عمر گفت اِنَّ لَدَيْنَا ... سمع [illegible]
هذه الایه فصعق پیغمبر آن قاری استماع این آیه کرده بیهوش شد و بیفتاد و روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام و فی دردی داشت و بیطاقت شد
فرمود بار خدایا بیکبارگی استخوان ما بهم میتوانی فرو بری عذاب آن لدینا انکالا و جحیما در هیچ مرتبه خواهد بود از خلیل بن حسان نقل [illegible]
که شبی نزد حسن بصری بودیم و او روزه داشت و چون طعام نزد او آوردند این آیه بخاطرش آمد و روزه نگشاد و شب دوم و شب سیم نیز
بهمین دستور افطار نکرد و این خبر با ثابت بنانی و یزید ضبی و یحیی بکار رسانیدند آمدند با او و ممانعت کردند تا آنکه شربتی از سویق
بیاشامید حاصل که حق سبحانه و تعالی میفرماید که اهل شرک و عصیان را بار معذب سازیم یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ در روزی که بلرزه در آید
وَالْجِبَالُ و جنبد کوهها با عظمت در آن روز وَكَانَتِ الْجِبَالُ و باشند کوهها کَثِيبًا مَهِيلًا ریگ توده رفته یعنی کوهها سخت تا مکنه خود زایل کردند
چون ریگ روان بدانکه یوم متعلق است به لدینا که در معنی فعل است و کثیب فعیل است بمعنی مفعول ماخوذ از کثبت الشی اذا جمعته و مهیل
[illegible] اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَيْكُمْ بدرستیکه ما فرستادیم الیکم
[illegible]
[illegible] كَمَا اَرْسَلْنَا اِلٰى فِرْعَوْنَ رَسُولًا

تبتل

فرموده

مشرکان

بسوی فرعون فرستادیم یعنی موسی علی نبینا و علیه السلام فَعَصٰى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس عاصی شد فرعون از آن پیغمبر و اجابت دعوه او نکرد فَاَخَذْنَاهُ
پس گرفتیم او را اَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی گران و غلیظ چه او و جنود او را بعقوبت غرق کردیم و هنوز بعقوبت آخرت نرسیده بود که بآتش در آوردیم
علم تعیین رسول بجهة آنست که غرض تشبیه رسالت ما است که مراد بیان انذار رسول است و تکذیب فرعون تبعیت از رسول او و نوع عقوبت
بر ایشان بجهة عصیان و طغیان ایشان و علم ایشان اجابت رسول او و تعیین ایشان بجهة ذکر شده اند معهودات و تخصیص فرعون بذکر بجهة
آنست که او پیشوای اهل ضلال بوده و مغوی ایشان از ایمان و دعوت بحضرت ذو الجلال حاصل که حق سبحانه در این آیه تهدید مشرکان اهل
مکه میفرماید و میگوید که ما فرعون را که در حشمت و عظمت از همه ایشان زیاده بود معذب و مستاصل ساختیم بچه کار عقوبت خفیف عقاب
ساختیم و هر گاه عقوبت ما در دنیا و آخره باین وجه باشد که استماع نمودید فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را
و حذر کنید و پرهیز نمائید از عذاب اِنْ كَفَرْتُمْ اگر باقی باشید بکفر خود و ایمان نیارید يَوْمًا از عذاب روزی که بسبب شدت هول و فزع خود يَجْعَلُ
الْوِلْدَانَ شِيبًا پیر گرداند کودکان را از جهة تحیر ایشان یعنی موی سر ایشان را سفید سازد و در کشاف آورده که میتواند بود که یوما مفعول به
باشد تتقون یعنی اینکه فکیف تتقون انفسکم یوم القیامة و هو لکن بقیتم علی الکفر و لم تؤمنوا و تعملوا صالحا پس چگونه نگاه دارید و بخشید
نفسهای شما روز قیامت را از هول آن اگر بکفر خود باقی باشید و نگروید بخدا و رسول و عمل شایسته نکنید و تعبیر از تکبیر کردن اطفال از کمال
در شدت از روی کنایت فی الیوم الشدید یوم یشیب نواصی الاطفال و مراد کثرت هموم و غموم از روز است که پیری ابنای آن روز در پیر گرداند و بدانکه
کتب مذکور است که مردی شب آنگاه محاسن و موی سر او در نهایت سیاهی بود و چون صبح شد همه موی سر او سفید شده چون پرسیدند از احوال
پرسیدند گفت دوش در خواب دیدم که قیامت قائم شده و خلایق را دیدم که مردمان از بیم هم رنجیرها [illegible] کشیده بودند و ایشان را بدوزخ میکشیدند
از هول این همه موی من سفید شده ع پس مراد مبالغه باشد که از زیادتی بعضی اطفال بسبب طول آن روز پیران شوند و شیب شده اَلسَّمَاءُ
مُنْفَطِرٌ بِهِ این بیان وصف آن روز است [illegible] و تذکیر منفطر بجهة تاویل سما است بسقف یا بنابر لفظ آن باشد چنانچه معتبر است امثال
منفطر بمعنی ذات انفطار باشد چنانچه میگویند امراة مطفل ای ذات اطفال و مرضع ای ذات ارضاع و یا باضمار شئ ای السماء شئ منفطر یا بمعنی فی است کما یقال
فلان بالکوفة ای هو فیها و یا از برای سبب و معنی آنست که آسمان شکافته شود در آن روز یا بسبب شدت و هیبت آن روز که ما شما را با وجود عظم و احکام آن
و اتقان شکافته کرده پس شما مخلوق بطریق اولی باشد وَكَانَ وَعْدُهُ و هست وعده خدای بحشر و وقوع قیامت مَفْعُولًا
کرده شده یعنی لا محاله واقع خواهد شد و میتواند بود که علم ذکر مرجع ضمیر در وعده بجهة معلوم بودن آن باشد و اضافه از قبیل اضافه مصدر
بمفعول باشد و ضمیر راجع بیوم یعنی وعده دادن آن روز بود نیست که واقع شد اِنَّ هٰذِهِ بدرستیکه این آیتهای ناطقه بوعید شدید تَذْكِرَةٌ
پندی و عبرتی است فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد پس بوسیله این مواعظ هر که خواهد از مکلفان اِتَّخَذَ فرا گیرد اِلٰى رَبِّهِ بقرب پروردگار خود سَبِيلًا
راهی یعنی سلوک نماید بتقوی و خشیت که موصل است بقرب الهی [illegible] و ذالست [illegible] ابتدای سوره سیم که
یاد که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا آنحضرت رسول و اهل بیت و اصحاب شبها را بخواستندی و چون نصف و کمتر یا بیشتر از آن مشتبه بود از خوف
آنکه محافظت قدر واجب مرعی نشده باشد تا بروز بیدار [illegible] و بجهة این قدم مبارک آنحضرت ورم کرد و نحافت بر جسد همایونش غالب شده
چون منکر این حالرا آنحضرت مشاهده کرد که تا ما انزلنا علیک القرآن لتشقی نازل شد حق سبحانه بعد از یکسال بر فاهیت ایشان بار گران
از ایشان برداشت فرمود اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَعْلَمُ میداند اَنَّكَ تَقُومُ آنکه تو بر میخیزی برای نماز اَدْنٰى مِنْ
ثُلُثَيِ اللَّيْلِ کمتر از دو حصه از سه حصه شب وَنِصْفَهُ و بر میخیزی نیمه شب وَثُلُثَهُ و سه یکی از آن بر ... اخبار است که در اول سوره گذشت
از تخییر میان نصف لیل تمام و میان قیام ناقص از او که ثلث است و میان قیام زاید بر او که آن ثلثین است و کسانیکه نصفه بجر خوانده اند که عطف
باشد بر ثلثی اللیل مصداق آن تخییر است میان نصف که آن ادنی از ثلثین است و میان ثلث که ادنی از نصف است و میان ربع که ادنی از ثلث است وَطَائِفَةٌ
عطف است بر ضمیر مستتر در تقوم یعنی بر میخیزند بهمین دستور گروهی مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ از آنانکه با تو اند از اصحاب تو و فرمود ادنی را
برای اقل بجهت آنکه اقرب بشی اقل بعد است از آن و حاکم ابو القاسم حسکانی باسناد خود از کلبی نقل نموده که ابو صالح از ابن عباس روایت کرده که مراد
بقوله و طائفة من الذین معک علی است و ابو ذر وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و خدای اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند
مقادیر ساعات ایشان را و علم وی محیط است بان [illegible] اسم جلاله و اسناد فعل بان مشعر بحصر است یعنی مقادیر لیل و نهار را کما هی نمیداند مگر
او سبحانه و تعالی و موید این است قوله تعالی عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ ضمیر مفعول راجع است بمصدر یقدر که آن تقدیر است یعنی دانست خدای آنکه
شما هرگز نمیتوانید شمرد و ضبط نمیتوانید نمود تقدیر اوقات شب را یعنی استطاعت ندارید که ضبط اوقات آن نمائید بتعدیل و تسویه بجهة آنست
که برای احتیاط تمامه از آن اخذ میکنید و آن بر شما شاق است فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز گشت خدای بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود و از
قیام مقادیر مذکوره یعنی رفع اثم نموده از شما در ترک آن هم چنانکه رفع اثم نموده از تائب فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ آنچه
آسان بود شما را از قرآن یعنی بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب تعبیر از نماز بقرائت مثل تعبیر است از آن با ارکان از رکوع و سجود و غیر
آن بدانکه این ناسخ حکم اول است و بعد از آن فرض و بصلوات خمس منسوخ شد و گویند مراد از این تلاوت قرآنست بعینه پس معنی آنست که بعوض
آن بقرائت قرآن مشغول شوید عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ ان مخففه است و سین استقبال است بر این که علم ان سیکون یعنی دانست خدا که حال این است که
مِنْكُمْ از شما مَرْضٰى بیماران که قدرت اقدام نمودن بر قیام لیل نداشته باشند این است کمثبت حکم دیگر است در رخصت و تخفیف نماز شب
و بعد از آن حکم دیگر از این مرتب ساخته میفرماید که وَآخَرُونَ و دیگران که باشند از شما طایفه دیگر يَضْرِبُونَ فِي الْاَرْضِ که سفر میکنند

در زمین یبتغون من فضل الله طلب مینمایند از فضل و ذکر خدای یعنی تجارت مینمایند و وجوه حلال میکنند تا تحصیل علوم دینیه
میکنند وآخرون یقاتلون و گروهی دیگر که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدا مراد است که چون در نماز شب رنج بسیار
به بیماران و اهل سفر شما از تجار و غزاة [illegible] مزید [illegible] بجهة حرج [illegible] تخفیف نمود و در حصن [illegible] فرمود بدانکه حفظ [illegible]
نمود و در حصن [illegible] فرمود [illegible] بمنزلهٔ مجاهدان [illegible] از عبد الله مسعود [illegible]
رجل جلب شیئا الی مدینة من مدائن المسلمین صابرا محتسبا فباعه بسعر یومه کان عند الله من الشهداء هر که چیزی از ماکول و ملبوس و مشروب و مرکوب
[illegible] مسلمانان [illegible] محتسب [illegible] نزد خدا از جمله شهدا باشد و بعد از آن [illegible] فرمود که وآخرون
یضربون [illegible] از عبد الله بن عمر نقل کرده اند که هیچ موتی بعد از کشته شدن در راه خدا [illegible]
[illegible] فاقرءوا ما تیسر
منه [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

و بعضی گفته اند یعنی قصیر کن [illegible] کرده اند یعنی کوتاه کن جامه خود را بر خلاف صنادید عرب چه دأب ایشان آن بود که جامه های دراز پوشیدندی و از روی فخر
کشیدندی و این ترک عادت مذموم ایشان اول چیزی بود که اهل ایمان بآن مأمور شدند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اقصر ثیابک فانه
ابقی و اتقی یعنی جامه خود را کوتاه کن که بقای آن بیشتر است و پاک و پاکیزه تر چه دامن دراز در زمین کشیده میشود و مظنه عروض نجاست است و طاوس
یمانی از عبد الله روایت کرده که معنی آیه آنست که وثیابک فقصر و بعضی دیگر گفته اند که این مکنی به است پیاکیزگی نفس یعنی پاک کن نفس خود را
از اخلاق ذمیمه و افعال سیئه یقال فلان طاهر الثیاب و طاهر الجیب و الذیل اذا وصفوه بالنقاء من المعایب و مدانس الاخلاق و یقال فلان دنس الثیاب للغادر
پس این امر باشد باستکمال قوه نظریه و گویند معنی آنست که پاکیزه گردان دثار نبوت را از آنچه مدنس آن شود از زجر و قلت صبر و در کنز العرفان آورده
که بنابر طهارت ظاهر در آیه تمام چند حکم است اول آنکه تطهیر واجبست زیرا که امر حقیقت از برای وجوبست دوم تطهیر واجبست برای نماز
بحسب ذات بجهه اجماع جمیع امت و بشرط وربک فکبر بنابر آنکه مراد تکبیر افتتاح باشد سیوم آنکه این وجوب عام و مطلق باشد نیست از آنکه در
صحیح ثابت گشته که درم غیر مغلظ که از درهم بغلی کمتر باشد معفو عنه است و همچنین است خون قروح و جروح که باز نایستد از مطلق نجاست در حالت
ضرورت با آنکه ملبوس از ثیاب الایمان الصلوة باشد و غیر آن بر تفصیلی که در کتب فقهیه مسطور است چهارم آنکه تطهیر از برای غیر نماز و طواف
مستحب است بجهه تمرن بتکلیف آن و سهولت و زیاده آن و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی المزین قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت
در خواب دیدم مرا گفت یا علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامه های خود را از چرک و نجاست تا بهره مند گردی
بمدد و تایید خدا در هر نفس گفتم یا رسول الله ثیاب من کدامست فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت
و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدا را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را بشناسد همه چیز در نظر او خوار
نماید و هر که خدا را یگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدای ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدا
عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول کند پس شیخ مذکور گفت تا اینجا دانستم معنی قول حق سبحانه را که وثیابک فطهر
والرجز فاهجر رجز بکسر و ضم راء بمعنی عذابست و مراد اینجا اینجا چیزیست که مودی باشد بعذاب از عبادت اوثان و غیر آن از انواع معاصی یعنی زهر کاهی
که ادا کنی کاده [illegible] بر هجران ثابت قدم باش و بر آن استمرار نمای چه حضرت از جمیع مآثم معصوم بوده و بعضی چنین تفسیر کرده اند که از فعل قبیح
و خلق ذمیم مجتنب شو و گویند که حب دنیا از دل خود بیرون کن زیرا که آن سر همه گناهانست و نیز در کنز العرفان آورده که رجز بالضم بمعنی عذابست
و قول اکثر مفسران است پس امر باشد بهجران آنچه موجب آن [illegible] و این ماده وجوب تطهیر ثیاب است و بمعنی نجاست است پس امر بحسب بوجوب تنقی از
نجاست در حال صلوة **ولا تمنن تستكثر** و عطا مده در حالتی که طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن آن طلب کنی از شخصی که باو چیزی داده باشی
چه متاع دنیا قلیل است [illegible] مکند صفوه است آنکه چیزی ببخشند بطمع آنکه در عوض آن زیاده از آن بستانند و این نهی است تنزیهی
بندگان و از اینجاست که ربح خود را از اهل ایمان در معامله مکروه است و باقی است مخصوص بآنحضرت چه آنحضرت را جانب حق سبحانه مؤدب بوده
باشرف آداب و احسن اخلاق و گویند این نهی عمومی است و بنا بر نهی [illegible] سبیل وجوب باشد نسبت بکافه خلق و نزد بعضی دیگر معنی آنست که منت منه
بر حق در عبادت و طاعت در حالتیکه از انبیا شمرده باشی مشغول در عمل خود در حالتیکه طاعت خود را بسیار و بزرگ تصور کنی یا مرد مانرا
ممنون منت بار ادای رسالت در حالتیکه طلب بسیار مزد کنی از ایشان یا از انبیا پنداری **ولربك فاصبر** و از برای خشنودی پروردگار خود و یا بجهت موافقت
امر او پس صبر کن بر اذیت مشرکان یا بر مشقت تکالیف مأموره و از تبلیغ رسالت و از تعلیم شریعت و اداء فرایض و سنت **فاذا نقر في**
الناقور پس چون دمیده شود در ناقور یعنی در صور و این فاعولست مشتق از نقر بمعنی تصویت و اصل آن قرع است که سبب صوت است
و مراد بآن نفخه ثانیه است که حق سبحانه فرموده ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و با نفخه اولی چنانکه لو نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من
فی الارض و فاء از برای سببیت است کانه قال اصبر علی اذاهم فبین ایدیهم یوم عسیر یلقون فیه عاقبة اذاهم و تلقی عاقبة صبرک علیه یعنی صبر کن بر ایذای
ایشان که در پیش ایشانست روزی دشوار که برسند بجزای ایذای خود و برسی بعاقبت صبر خود بر ایذای ایشان **فذلك**
پس آن وقت دمیدن **يومئذ** از نفخه **يوم عسير** روزیست دشوار یعنی امر آن دشوار است **على الكافرين** بر کافران [illegible]
بدانکه اذا منصوب المحل است بفعلی که جزا دلالت بر آن میکند زیرا که معنی آنست که فاذا نقر فی الناقور عسر الامر علی الکافرین و ذلک مبتدا است و یوم
عسیر خبر آن و یومئذ بدل مبتدا یا آنکه ظرف یوم عسیر باشد زیرا که تقدیر اینست که فذلک وقت النقر وقوع یوم عسیر قیامت واقع خواهد شد
که نفخ صور شود و قوله غیر یسیر تاکید یوم عسیر است برای منع توهم آنکه این روز بر کافران عسیر باشد بر وجهی و در وجهی دیگر آسان
بر آنکه بر مؤمنان یسیر است پس جامع و عید کافران و زیادتی غبط ایشان و بشارت مؤمنان و تسلیه ایشان باشد یعنی روز بهیچ وجه بر کافران آسان نباشد
و اصلا امید یسر نباشد ایشان را هم چنانکه یسیر عسیر را موزون نیافت چون لو وقوع ایشان است و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که گفت انا و صاحب صور
چگونه لذت یابم که صاحب صور صور در دهن دارد و منتظر اینکه کی باشد که باو ندا رسد که در دم یاران گفتند یا رسول الله تا چگونه [illegible]
استعانه کنیم بخدا فرمود که بگوئید حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکلنا در تاتار آمده که ولید بن مغیره قرآن میخواند چون بآن آیه رسید یعنی
در بار اغاده آن بود بقره زد و بعضی گفته اند که چون فواتح سوره حم مؤمن نازل شد پیغمبر در مسجد الحرام میخواند ولید
مغیره مخزومی قریب مسجد نشسته بود آنرا استماع کرد پیغمبر چون دانست که ولید مستمع است آنرا دیگر اعاده آن بود و ولید از آنجا بقوم خود
آمد و گفت والله لقد سمعت من محمد آنفا کلاما ما هو من کلام الانس و لا من کلام الجن و ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان
اسفله لمغدق و انه لیعلو و ما یعلی یعنی بخدا که کلامی از محمد شنیدم که سخن جن و انس نبود و آنرا حلاوتیست و بر وی تازگیست که هیچ سخن را نباشد و خوشی

آن در جهی است که هیچ سخنی ندارد و اعلای آن بمثابه ثمر درختان است و اسفل آن چون طیبه مانند آب روانست که بعرق قضبان و اغصان درخت که ما تا به فیروزه
کلام غالب است و مغلوب نگردد و ولید بکسی که [illegible] نگرا [illegible] خود باز گشت قریش از استماع این سخن کافر شدند که ولید ایمان آورده تا بدامن خود
کشند چه او پیشوا و مقتدای همه بود و بجهه اینکه در تجارت قریش میگفتند ابو جهل با ایشان گفت که هیچ غمگین نشوید که من او را از دین محمد
بیرون کنم پس نزد ولید رفت حزین و غمگین بنشست ولید گفت مالی اراک حزینا گفت چرا غمگین نباشم که قریش [illegible] ابو جهل گفت که قریش نسبت
میزنند و میگویند که او بیرون شده از عقل و وقار و کان ابن ابی قحافه و غیر او که تابع دین محمد شده و بزرگ خود را اگذاشته ولید بعد از استماع
این کلام با ابو جهل بمجلس قوم آمد و گفت زعم شما آنست که محمد مجنونست هیچ بار علامت جنون در وی مشاهده کردید گفتند اللهم لا
گفت کاهن میدانید که او کاهن است در هیچ محلی از او مشاهده چیزی کردید که مخبر باشد از کهانت گفتند لا گفت شاعر میدانید که او کذابست در هیچ وقت
از او کذبی دیدید گفتند هرگز از او دروغ نشنیدیم بلکه بجهه شهرت صدق و امانت امین ملقب شده گفت میپندارید که او شاعر است هیچگاه از او
شعری شنیدید گفتند نه پس بولید گفتند که چون مجنون و شاعر و کذاب نیست پس او را چه تو گفتند سحر او را نسبت بچه چیز توان داد و ولید متفکر
شد و بعد از فکر بسیار گفت ما هو الا ساحر نمیبینید او سحر میکند که میان ازواج تفریق میکند و فرزند از پدر و پدر از فرزند جدا میسازد
و سنگ تفرقه میان عبید و موالی و احبا و اصدقا می اندازند فما هو الا سحر تو ثر اهل مجلس که این سخن از او استماع کردند بسیار خوشحال گشتند حضرت
رسالت چون از این صورت خبردار شد بغایت ملول گشت حق سبحانه این آیه فرستاد **ذرني ومن خلقت وحيدا** و حیدا حال است از تاء
متکلم یا از هاء محذوف ای و من خلقته یعنی بگذار مرا بجهه با آنکه آفریدم او را در حالتیکه تنها باشم یا و هیچ کس دیگر یا من نباشد چه من تنها خلق او را
او میتوانم داد با بعضها او را آفریدم و هیچ کس در آفریدن او با من شریک نبود یا آنکه خلق کردم او را در حالتیکه او تنها بود یعنی هیچ مال و ولد و نصلی او
نداشت قولی آنست که او وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان و حق سبحانه اینجا ذکر و تهکم او را بآن نام نهاده یعنی بگانه قوم را بمن و اگذار یا آنکه مراد
او سبحانه این باشد که او وحید است در شرارت یا وحید است بنیت زیرا که او ولد زنا بود و مصداق قول اخر اینست بجهه اینکه در معاشی با شناخت او زود
و حمران و محمد بن مسلم از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلم که آن وحید ولد الزنا و بزراره گوید که در محضر ابو جعفر صلوات الله علیه بودم
مجلس گفتند که یکی از بنی هاشم در خطبه گفت تا من الوحید فرمود و بل او علم ما الوحید تا فخر بوی ای برا و اگر میدانستی که وحید چه معنی دارد فخر نمیکرد
گفتیم یا بن رسول الله وحید چه معنی دارد فرمود من لا یعرف له اب کسیکه معلوم نباشد پدر او کیست و نیز در صفت ولید میفرماید که **وجعلت**
له مالا ممدودا و کردانیدم برای وی و بعضی ادم او را مالا ممدودا مالی کشیده یعنی بسیار الثمار از سفیان ثوری منقولست که او را از نقد صد هزار دینار زر
سرخ بود و بروایتی هزار هزار و ابن عباس فرمود بود و هزار دینار و مایک تا طایف شتر و اسب و گوسفند چندان داشت که بحساب در نمی آمد و بساتین و عبید و عقار
و عبید و اما و مستغلات او از حد متجاوز بود و از مقاتل نقلست که او را بوستانی بود در طایف که میوه او منقطع نگشت ملکه همیشه بودی و لهذا حق سبحانه از
مال ممدود خوانده و مجاهد نیز در تصفیه بوستان ها بهشت نیز فرموده که ظل ممدود **وبنين شهودا** و دادم او را پسران در حالتیکه همه نزد او
حاضر بودند در مکه و او همیشه بلقای ایشان مسرور بود و هر کس را اکتساب وجه معاش محتاج سفر نبودند و بجهه کثرت خدم و عبید احتیاج نمیشد که
پسران از مهمات و مصالح دور کرداند یا آنکه بجهه وجاهت و غنا با پسر بانند در محافل حاضر شدند چنانچه مرویست که او را ده پسر بود و همه
مجلد و جلیست و قابلیت رسید و از سعید بن جبیر منقول است که سیزده پسر بودند و مقاتل گفته که هفت بودند و لیکن ولید و خالد و عماره و هشام
و عاص و قیس و عبد الشمس و از جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم بشرف اسلام رسیدند **ومهدت له** و بکستردم برای او تمهیدا و گستردنی
تمهيدا گستردنی و بجهه کثرت جاه و خدم و حشم و حسب و نسب بگانه قریش و وحید قوم ملقب شد و از وجوها صنادید قریش گشت **ثم يطمع**
پس طمع میدارد **ان ازيد** آنکه زیاده کنم عطایات خود را برو و این بنیعاد و استنکار است مر طمع و حرص او را و لهذا عقب بقوله **كلا**
کلمه ردعست از طمع یعنی نه چنین است که من نعم خود را بروی افزون سازم و دولت چنین بروی گشاده بگذارم چه کفران نعم و معاندت با منعم مانع اینست
کانا قال فقد ناله علی سبیل الاستیناف **انه كان** بدرستیکه او هست **لآياتنا** مر آیات ما که کلام ماست و حجج و ادله ما را **عنيدا** ستیزه کننده و انکار
نماینده آن و بتحقیق نسبت دهنده آن بوجود معرفت و بیان درا اکثر تفاسیر مذکور است که بعد از نزول این آیه مال او روی در نقصان نهاد تا آنکه همه
آن در عرصه حوادث تلف شد و اکثر اولاد او بمردند و بعضی که ماندند از او بر گشتند و او محتاج و رسوا گشت و باین وضع بدار البوار پیوست پس
از روی تهدید میفرماید که **سارهقه** زود باشد که در رسانم او را **صعودا** بعقبه که بمشقت بسیار بالای آن توان رفت و این تمثیلی است
برای کسیکه گرفتار شود بعذاب شاق و عقاب صعب که طاقت آن نداشته باشد و از ابو سعید خدری روایتست که پیغمبر فرمود الصعود جبل
من نار یصعد فیه سبعین خریفا ثم یهوی فیه کذلک ابدا صعود کوهیست از آتش که ولید در عرض هفتاد سال بر بالای آن رسد و چون برسد در
آن بزاید بز [illegible] و با او داوران تکلیف کنند و همیشه بار عذاب مقید باشد و نیز از آنحضرت مرویست که بتکلیف بصعد عقبة فی النار کلما
وضع علیها یده ذابت و اذا رفعها عادت و اذا وضع رجله ذابت فاذا رفعها عادت تکلیف کنند ولید را که بر عقبه رود که در میان آتش مرو
هرگاه او دست بر آن نهد گداخته شود چون دست از آن بردارد بحالت اول عود کند و هرگاه پای خود را بر آن نهد بگدازد و چون پای از آن
بردارد باز عود کند در کشاف آورده که معنی آنست که تکلیف کنم او را بصعود که آن صخره ایست در دوزخ که بالای آن نتوان رفت پس او را کشیده
از پیش میکشند و از عقب کرزها آتشین میزنند تا بعد از چهل سال بر بالای آن رود و در کشاف آورده که میتواند بود که کلمه
ردع متبوع سارهقه صعودا باشد بجهه دعوی او بمکان محمد صلی الله علیه و آله فانها خلقت الجنة الاولی و اخبار از کسب عذاب و اوا اهل نار اسد
و اصعب خواهد بود پس بیان تعلیل وعید کفر و عنا و کید میفرماید بقوله **انه فكر** بدرستیکه او فکر کرد و اندیشید که طعن در قرآن **وقدر** و اندازه

با کینه
تمام
ملسا

یا نمود و استکبر که چگونه کند فقتل پس لعنت کرده باد و بعذاب گرفتار گردانیده باد کیف قدّر چگونه تقدیر کرد از تعجب است
تقدیر کردن ولید امر باطل را بجهة استهزاء و اهانت پیغمبر و قدح در قرآن یا تعجب از نهایت کفر او باشد در اثناء الکلام بر عدد کار دو عا
خواند بدان خطا کار یا مأخوذ از قول عرب که قاتل الله ما اشجعه اخزاه الله ما اشعره که تعجب بدان از نهایت شجاعت و کمال شاعر است پس بجهة
مبالغه در تعجب تکرار یافت لفظ میفرماید که ثم قتل پس ملعون باد کیف قدّر چگونه اندازه کرد ثم نظر پس نظر کرد در آن و تفکر در آن
نمود ثم عبس پس روی ترش کرد بجهة آنکه موجب طعنی نیافت در آن یا در پیغمبر که رسید و روی ترش کرد و بسر و بیشتر در هم کشید یکبار
شده مانند متهم متفکر ثم ادبر پس روی بگردانید از حضرت رسالت یا محمد از دعوت و استکبر و گردن کشی کرد از متابعت
پیغمبر ذکر ثم دلالت بر آنکه کرده ثانیه ابلغ است از اولی و معنی اینکه ملعون و معاقب باد و بعقاب دیگر که اشد از عقاب قتل باشد و ثانیا
و ثالث و رابعا بجهة دلالت بر آنکه ولید بر سبیل تأنی و تمهل تأمل مینمود بجهة یافتن آنچه موجب طعن باشد در قرآن و نفس او در حقیقت
آن و اشعار بر آنکه میان افعال مذکوره تراخی و تباعد بوده حاصل که ولید بعد از تأمل و تفکر روی با صحاب کرده فقال پس گفت
ان هذا نیست اینکه محمد میگوید الا سحر یؤثر مگر جادوئی که روایت کرده میشود از سحره بابل که ایشان از هاروت و ماروت فرا گرفته
یعنی سلف از آنها و تعلیم میدهند ان هذا نیست این الا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه و جبر و یسار با مسیلمه که از ساحران
نه اینکه از نزد خدا باشد و گویند ایثار بمعنی اختیار است یعنی سحری که مردمان از اختیار میکنند بجهة حلاوت آن در نفوس و بدانکه عطف
نیافت بجهة دلالت بر آنکه چون قول بعد کور در خاطر ولید خطور کرد بان ناطق شد بعد توقف و تثبت و چون جمله اخیره بسبب
مجری تأکید است از مؤکد از اینجهة میان هر دو حرف عطف واقع نشده و ولید ملعون بجهة عنا کلام الهی را بسحر نسبت کرده
که اگر قرآن سحر میبود و از کلام بشر سحره را ممکن بودی که مثل آن را بیاورند و او و غیر او که متصف بفصاحت بودند قادر میبودند
مثل آن پس حقتعالی تهدید او میفرماید که ساصلیه سقر زود باشد که در آرم او را بسقر ...
بیان است از دوزخ و ما ادریک ما سقر و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سقر ... لا تبقی
بیان است از حالت سقر ...
...
... لواحة للبشر ...

[illegible]

ذا ابل بشاد انها بدرستیکه سقر لاحدی الکبر [illegible] بجواب قسم است [illegible]

[illegible]

الذین ... لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر [illegible]

[illegible]

کل نفس بما کسبت رهینة [illegible]

[illegible] لا اصحاب الیمین [illegible] فی جنات [illegible] عن المجرمین ما سلککم فی سقر [illegible]

[illegible] من المصلین [illegible] ولم نک نطعم المسکین [illegible] وکنا نخوض مع الخائضین [illegible] وکنا نکذب بیوم الدین [illegible] حتی اتانا الیقین [illegible] فما تنفعهم شفاعة الشافعین [illegible]

بپیغمبر روایت کرده که یقول الرجل من اهل الجنة یوم القیامة ای رب عبدک فلان سقانی شربة من ماء فی الدنیا فشفعنی فیه فیقول اذهب فاخرجه من النار [illegible]

[illegible]

[illegible] فما لهم عن التذکرة معرضین [illegible] کانهم حمر مستنفرة [illegible] فرت من قسورة [illegible]

[illegible] بل یرید کل امرئ منهم ان یؤتی صحفا منشرة [illegible] کلا بل لا یخافون الآخرة [illegible] کلا انه تذکرة [illegible] فمن شاء ذکره [illegible] وما یذکرون الا ان یشاء الله [illegible] هو اهل التقوی واهل المغفرة [illegible]

[illegible] سورة القیمة [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم [illegible] بیوم القیمة [illegible] ولا اقسم بالنفس اللوامة [illegible]

سد و طاعت و عبادت کوشش نماید یا مراد جنس نفس باشد چه در روایت واقع شده که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که لیس من نفس برة ولا فاجرة الا و تلوم
نفسها یوم القیمة ان عملت خیرا قالت هلا ازددت وان عملت شرا قالت یا لیتنی لم افعل یعنی در روز قیامت هیچ نفس نیکوکار و بدکار نباشد الا که ملامت
کند نفس خود را اگر عمل نیکو کرده باشد گوید چرا زیاده نکردم و اگر فعل بد از او صادر شده باشد گوید کاشکی که نمیکردم یا مراد نفس آدم باشد
چه وی خود را همیشه ملامت میکرد بر آنچه سبب آن از بهشت بیرون آمد و ضم نفس بقیامت بجهة آنست که مقصود از اقسام بقیامت مجازاتست و جواب
قسم محذوفست و تقدیر اینکه لتبعثن یعنی قسم بقیامت و نفس لوامه که البته برانگیخته خواهید شد و دال بر جواب قسمست قوله **أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ**
آیا می پندارد آدمی **أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ** آنکه جمع نخواهیم کرد استخوانهای او را بعد از پراکندگی و اعاده آن نخواهیم نمود بعد
از پوسیدگی آورده اند که عدی بن ربیعه که همسایه رسول صلعم بود و در نهایت عناد و عداوت روزی از آنحضرت از احوال قیامت پرسید
و بعد از اخبار آنحضرت از وقوع آن گفت لو عاینت ذلک لم اصدقک یا محمد ولم اومن بک اگر امروز را معاینه ببینم باور ندارم و ایمان نیاورم آیا
این استخوانها متفرقه باهم مجتمع شود نحو سبحانه بر سبیل اکذاب میفرماید که آیا می پندارد که استخوانهای پوسیده او را جمع نکنیم مراد نفس اوست که عظام
قالب نفسند و گویند انسان اسم جنس است و مراد جمیع کافرانند یعنی باطل است گمان نکنند که ما عظام ایشانرا فراهم نخواهیم آورد **بَلَىٰ** آری جمع
کنیم آنرا **قَادِرِينَ** در حالتیکه توانائیم **عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ** بر آنکه راست کنیم سرهای انگشتان او را و بهم تالیف کنیم یعنی سلامیات
او را با وجود لطافت آن جمع کنیم و باهم ملتئم و منضم سازیم چه جای استخوانهای بزرگ و از ابن عباس مرویست که معنی آنست که ما قادریم بر آنکه فراهم آوریم
و منقبض سازیم انگشتان او را مانند سم چهارپا شود و نتواند که چیزی بگیرد بلکه بدهن اکل نماید مانند ستوران و لکن ما تفضل و منت
خود را ملاحظه فرموده ایم که موجب کمال خلقت و تمامیت منفعت است و مشتمل بر قبض و بسط و ارتفاق باعمال لطیفه مانند کتابت و غیر آن **بَلْ**
يُرِيدُ الْإِنْسَانُ اضراب از عطف است بر ایحسب پس جائز است که استفهام باشد یا ایجاب جهت آنکه جائز است که اضراب باشد از مستفهم یا از استفهام
یعنی بلکه میخواهد آدمی یا جنس آدمی بانکار و تکذیب **لِيَفْجُرَ** تا همیشه بفجور مشغول باشد **أَمَامَهُ** در زمانی که در پیش او است تا وقت حیات او
از سعید جبیر مرویست که مراد آنست که ذنب را مقدم دارد و توبه را موخر سازد و گوید بزودی توبه نمایم تا آنکه موت ادراک نماید بر بدترین اعمال و افحش احوال یا آنکه
فجور بمعنی کذب باشد یعنی نوع گوید و تکذیب نماید بآنچه در پیش است از بعث و حساب **يَسْأَلُ** میپرسد از روی استهزا و استبعاد **أَيَّانَ** کی
خواهد بود **يَوْمُ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز بیان علامات حدوث قیامت میفرماید بقوله **فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ** پس هنگامیکه خیره و متحیر شود چشم از
کثرت فزع و هول از برق متحیر شده دیده کما قال ابو عبیده برق الرجل اذا نظر الی البرق فدهش بصره **وَخَسَفَ الْقَمَرُ** و تیره و تاریک گردد ماه **وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ**
و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشان را یکدیگر جمع کرده در دریا افکنند و دریا از حرارت آنها آتش گردد کما قال و اذا البحار سجرت تذکیر فعل بجهة
تقدیم است و تغلیب معطوف و گویند مراد جمع شمس و قمر است در ذهاب ضوء تا آنکه تاریکی غالب اهل دنیا کامل شود و هیچ نوری و روشنی در آن نماند و
هرکه در آنها نگرد مانند دو گاو سیاه در نظر آید یا در طلوع از مغرب و کسانیکه از علامات تحمل کنند مراد آن محو نفس حس است و منکسند که
ضوء بصر و نفس جمع باشند بروح حاسه **يَقُولُ الْإِنْسَانُ** گوید آدمی یعنی کافر مکذب **يَوْمَئِذٍ** در آن روز **أَيْنَ الْمَفَرُّ**
کجاست جای گریختن مانند قول کسی که ایمن شده باشد از هلاکت پس حق سبحانه ردع طلب فرار میکند بقوله **كَلَّا لَا وَزَرَ** یعنی جائی نیست
که گریختن فائده دهد کافر را چه هیچ پناهگاهی نباشد ایشان را از استغاثه از آن جبل و اشتقاق آن از وزر است که بمعنی ثقلست **إِلَىٰ**
رَبِّكَ بسوی پروردگار تست یعنی بحکم او است **يَوْمَئِذٍ** در آن روز **الْمُسْتَقَرُّ** قرارگاه یعنی او سبحانه میدانست مقر هر کس بر حسب
استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر کرده پس مستحق بهشت را ببهشت در آورد و اهل دوزخ را بدوزخ یا بسوی اوست مستقر و منتهای یعنی انتها [illegible]
آنکه مستقر شوند بغیر او **يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ** خبر داده شود آدمی **يَوْمَئِذٍ** در آن روز **بِمَا قَدَّمَ** بآنچه پیش فرستاده از عملی که کرده **وَأَخَّرَ**
و آنچه تأخیر کرده از آن یعنی عملی نکرده تا آن یا بآنچه خود کرده از عمل خیر و شر و بآنچه از سنتها از آن گذاشته که بعد از او بجا میاورند از سنت حسنه
یا سیئه و یا باول عمل و آخر آن و باشد به معاصی و بالطاعات یا عکس یا بآنچه از پیش فرستاده از مالی که تصدق و انفاق نموده و آنچه باز پس گذاشته از آن
برای ورثه یکی از اکابر فرموده که گاه از پیش فرستی حسنات و مال از پس بگذاری بحسرت گاه سوی بهشت کن تا نماند و مال را صدقه پیش فرست تا نماند
بَلِ الْإِنْسَانُ اضراب است از انباء یعنی نه آنست که آدمی محتاج بنباء باشد بلکه آدمی **عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ** بر نفس خود حجة بینه است یعنی
بر افعال و اقوال خود کقوله تعالی شاهدین علی انفسهم و یوم تشهد علیهم السنتهم الایه یا حذاق بصیرتست یا چشم بینا است بخود بینند مراد آنست
که تا ملتفت بکردار خود و بینا بحال خود پس احتیاج بانباء نداشته باشد و وصف انسان ببصارت مجاز است مانند وصف آیات بابصار در آیه فلما
جائتهم آیاتنا مبصرة و قتیبی گفته که چون جوارح قائم مقام نفس است در شهادت از این جهت بصیرة که صفت مونث است صفت انسان واقع شده حاصل که
آدمی بافعال خود دانا و بینا است **وَلَوْ أَلْقَىٰ** و اگر چه القا کند **مَعَاذِيرَهُ** عذرهای خود را یعنی هر چند هرگاه عذرها انگیزد و بآنچه در دفع آن
باشد حجتها ظلم او گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حجتهای باطل خواهد داشت و هذا هرچند عذرها انگیزد از او قبول نکنند کقوله
تعالی لا ینفع الظالمین معذرتهم و از جمله معاذیر ایشان این باشد که آنچه کرده باشند حواله بدیگری کنند که لولا انتم لکنا مومنین در تعقیب آن حضرت
عن اهل صح و ضحاک گفته که معاذیر بمعنی حجب و ستور است و واحد آن معذار است یعنی اگر در وقت معصیت پردها فرو گذارد و در بها ببندد تا
بر وی پوشیده بماند و بشریت ستور آن است که هم چنانکه معذر مانند عقوبت مدنبانست ستور مانع رویت محجب است تبیین شای او و بعده که
معاذیر جمع معذرة است که بمعنی عذر است جمع معذرة بر غیر قیاس چون مثال کبر که جمع منکر است حقیقه جمع معاذر است نه معاذیر عیاشی با سنا
خود از عمر مسلم آورده که ابو عبدالله ع فرموده ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا و یستر سیئا الیس اذا رجع الی نفسه یعلم انه لیس کذلک و الله تعالی

صغر

معظم

بقوله بل الانسان علی نفسه بصیرة ان السریرة اذا صلحت قویت العلانیة چیست یکی از شما اظهار حسنه میکند و اسرار سیئه با رجوع بنفس خود میکند نابدا
که آنچنان است که پوشیده بماند حق سبحانه میفرماید که آدمی بنفس خود داناست و احوال خود میداند بدرستیکه سریره چون باصلاح باشد
علانیه او قوت گیرد و از عمر بن یزید نقل کرده اند که ابو عبدالله ع این آیه را تلاوت فرمود و گفت چه فایده دارد که عذرها در برابر مردم آرد بر خلاف
آنچه خدا میداند از اعمال او چه کنا باشد و حضرت رسول صلعم فرموده که سریره بفعل او در حق تعالی ظاهر سازد خواه نیک باشد و خواه بد و زرارة
روایت کرده که من از ابو عبدالله سلام الله علیه سوال کردم که ما حد المرض الذی یفطر صاحبه چیست حد مرضی که موجب آن باشد که صاحب آن افطار کند
فرمود بل الانسان علی نفسه بصیرة هو اعلم بما یطیق او نا از اینست آنچه طاقت آن دارد و در روایت دیگر آمده که هو اعلم بنفسه ذلک الیه او بنفس خود داناتر
است بجواز و عدم جواز افطار راجع بنفس او است اگر در خود بیابد که عدم افطار موجب ضرر است افطار کند از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که چون
جبرئیل وحی بر پیغمبر میخواند پیش از آنکه از اتمام کند آنحضرت از خواندن در خوف آنکه مبادا فراموش کند و بسبب حرص او بر اخذان و حفظ ضبط
معانی آن زبان متابعت میکرد پس آیه آمد که **لَا تُحَرِّكْ بِهِ** مجنبان ای محمد صلعم بقرآن **لِسَانَكَ** زبان خود را قبل از اتمام وحی **لِتَعْجَلَ بِهِ** تا تعجیل کنی باخذان
یا حفظ آن بجهت مخافت آنکه از خاطر تو برود کما قال و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و میتواند بود که این فعل از آنحضرت صادر شده
باشد و وجه آن چه آن باشد که تکبر و تعجیل کرده و لا یطع الکافرین والمنافقین و امر بر نهی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر که را طاعت کافران نکرده بعد
از آن حق سبحانه تعلیل این نهی میفرماید که **إِنَّ عَلَيْنَا** بدرستیکه بر ما است **جَمْعَهُ** فراهم آوردن آن در سینه تو تا یاد گیری **وَقُرْآنَهُ** و اثبات قرآئه
آن بر زبان تو یا قرائت ما بر تو تا حفظ آن کنی پس خوف فوت آنرا بخاطر خود راه مده **فَإِذَا قَرَأْنَاهُ** پس چون بخوانیم آنرا بر تو بزبان جبرئیل **فَاتَّبِعْ**
پس پیروی کن **قُرْآنَهُ** خواندن آنرا یعنی در عقب قرائت جبرئیل قرائت نمای و در اثنای آن و مطمئن ساز نفس خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که
ما ضامن حفظ آنیم **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا** پس بدرستیکه بر ماست **بَيَانَهُ** روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی آن این اعتراض است برای توبیخ
بر طلوع عجله زیرا که عجله هرگاه مذموم باشد در آنچه اهم امور است و اصل دین است بطریق اولی باشد و این آیه دلالت است بر تعجیل و لغات در قرآن
و دلالت دارد بر جواز تاخیر بیان از وقت حاجت زیرا که دلالت بر جواز تاخیر بیان از وقت خطاب مرویست که بعد از نزول این آیه چون جبرئیل آیه بر
رسول میخواندی آنحضرت سر در پیش انداختی و چون قرائت تمام کردی پس قرائت آن میفرمودی و بعضی گفته اند معنی فاتبع قرآنه آنست که عمل نما بآنچه در او است
از احکام حلال و حرام و بدانکه توسط این لا تحرک بدانی قوله ان علینا بیانه میان آیه سابق و لاحق بجهت آنکه بر تحریر آیه که در اثنای نزول سابق و لاحق
از آنحضرت صادر شده بود و صاحب تبیان آورده که وجه اتصال این آیه با ما قبل آنست که چون ذکر قیامت و عید نمود پیغمبر خود را مخاطب ساخت بآنکه زبان خود
متحرک مساز در قرائت آن بتعجیل که پیش از آنکه مکرر کنی زبان قرائت از آنرا در قلوب ایشان مستقر شود که ایشان غافلند از دلائل و بدو مشغول بحب دنیا و ترک حسابها
داشته باشند بزیادتی تنبیه و تقریر و از بلخی منقولست که گفته آنچه اختیار من است آنست که مراد حق سبحانه تلاوت قرآن نیست بلکه قرائت انسانست نامه اعمال
خود را در روز قیامت و این سابق و لاحق شاهد این معنی است و حرکت از این تفریع عید است و توبیخ او و چنین که عجله در قرائت آن فائده ندارد و بزبان
پس معنی آنست که زبان خود را حرکت مده بآنچه خوانی از صحیفه اعمال خود تا در آن تعجیل نمائی یعنی بنائی قرائت آن کن و شتاب در آن کنی که متمالا تحبب نو
واضح شود چه ما جمع جمیع اعمال تو کرده ایم در آن و چون جامع آن مائیم پس تابع آن شو و بآن نقب و استسلام نما و کار انکار بود در آن نظر امکان
خارج نیست و بر ماست بیان آن بانطاق جوارح تو اگر منکر آن شوی بر ماست بیان جزا و سزای عمل تو از حسن مرویست که معنی آنست که بر ما است
بیان آنچه تو را بان اخبار کرده ایم در دنیا یعنی در آخرت از محقق خواهیم ساخت و آنچه موعود بدان بفعل خواهیم آورد **كَلَّا** این ردع انسان از عادت
تعاجل و عدم تدبر در قرآن که مخبر است از اجل یعنی چنانست که آدمی گمان برده ابدا از عدم وقوع قیامت و عدم بعث و نشور و حساب در آن
و بجهة آن تدبر و تفکر نمیکنند در قرآن **بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ** بلکه دوست میدارید دنیای شتابان کننده سریع الزوال را **وَتَذَرُونَ**
الْآخِرَةَ و دوست نمیدارید کار آخرت که باقیست و حال آنکه کار بعکس میبایستی کرد و در کشاف آورده که کلا ردع رسول است از عادت عجله
انسانیت و انکار نمودن او و اعزاز و حث آن بر تانی و بجهت مبالغه در ردع مذکور در عقب آن فرموده که بل تحبون العاجلة فکانه قال بل
انتم یا بنی آدم لانکم خلقتم من عجل و طبعتم علیه تعجلون فی کل شیء و من ثم تحبون العاجلة و تذرون الآخرة پس تبیین حال عرصه ما میکند در آخرت بقوله
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ روی چند در آن روز یعنی در قیامت **نَاضِرَةٌ** تازه و تابان یا مسرور و تر و تازه باشند مراد وجوه انبیا و اولیا و مومنانست که حق
سبحانه رویهای ایشان را بنضارت و طراوت گردانید تا مال آنکه شما حاضران یا من علامت بدانند که ایشان فائز شدند و مقربان درگاه سبحانی **إِلَىٰ رَبِّهَا**
بسوی پروردگار خود **نَاظِرَةٌ** نگرنده یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله که حق تعالی بایشان اکرام فرموده باشد تقدیم مفعول مفید حصر یعنی
و کرامت نداشته باشند الا از پروردگار خود هم چنانکه در دنیا خوف و رجا نداشته اند مگر از او تا آنکه توجه مشغول این نعمت باشند که از
ما سوا آن غافل باشند و نظیر این است قوله تعالی الی ربک یومئذ المستقر الی ربک یومئذ المساق الی الله تصیر الامور و الی الله المصیر علیه توکلت و الیه انیب
و بدانکه علما را در این دو وجه است یکی آنکه مراد بنظر نظر عین باشد و دوم آنکه بمعنی انتظار باشد و جماعتی که از اهل نظر عین کرده اند بعضی
از ایشان گفته اند که مضاف محذوفست و تقدیر اینکه الی ثواب ربها ناظرة ای ناظرة الی نعیم الجنة حالا بعد حال قرار دید للک سرورها و مراد توجه
اصحاب و جواب است ترجمه منقولست از علمای مفسرین اصحاب و تابعین و غیرهم و حذف مضاف و اقامت مضاف الیه بجای آن در کلام لسیار است کما فی
قوله و جاء ربک ای امر ربک و انا ادعوکم الی العزیز الغفار ای الی طاعة العزیز الغفار و توحیده و ان الذین یوذون الله ای اولیاء الله که در جمیع
از حذف مضاف شده و اقامت مضاف الیه شده است در مقام آن و جمعی دیگر از ایشان گفته اند که مراد بنظر رویت قلب است بعد حذف مضاف و معنی
اینست که ینظر الی الله معناه و اینقول کلبی و مقاتل و عطا است و شبهه نیست در آنکه منتهی بصیر متجاوز است نه آنکه منظور الیه یعنی مثال [illegible]

هرکه

معظم

واو سبحانه متعالی است از آنکه تعیین مسافت در او واقع شود همچنانکه متعالی است از آنکه باصابع مشار الیه شود چه رؤیت بجاسه نشود مگر بمقابله و توسط
خود سبحانه باتفاق از این منزه است و نیز رؤیت بجاسه تمام نمیباشد مگر باتصال شعاع بمرئی و حق سبحانه منزه است از اتصال شعاع باو و بعد ذلک نظر
در لغت مفید رؤیت نیست چه هر گاه که آن متعلق بعین باشد مفید طلب رؤیت است همچنانکه هر گاه متعلق بقلب باشد مفید طلب
معرفت است بدلالت قوله تعالی فنظرنا الی الهلال فلم نره که دلالت بر این صورت اگر نظر مفید رؤیت میبود قول متناقض میبود و قولهم زلت انظر الیه
حتی رأیته و شیء غایت نفس خود را نمیتواند بود و گاه هست که نظر سبب رؤیت میباشد و چیزی سبب خود نمیتواند بود و دیگر
بضرورة میدانیم که ناظر نظر کننده است ما نمیدانیم که بیننده است و لهذا از او سؤال میکنیم که رأیته ام لا پس لازم آید که ناظر رائی باشد و دیگر
آنکه خدای تعالی میگوید ما ناظر نمیگوییم بلکه آنکه نظر تقلیب حدقه است بجانب مرئی و این بر خدای تعالی روا نیست و ایضا و لا ینظر الیهم یوم القیمة
بمعنی لا یرحمهم است و دیگر آنکه نظر یکه موصول بالی است موضوع است بر تقلیب حدقه نه بمعنی رؤیت بجهة اتصال الی چیزی که در
بیان متصف نمیشود مانند شرم و تحیر و ذل و خشوع و هیچکدام از اینها صلاحیت آن ندارد که صفت رؤیت باشد بلکه احوال ناظر اند
نزد تقلیب حدقه بجانب مرئی اما کسانیکه حمل نظر میکنند بر انتظار در معنی این چند قول گفته اند یکی آنکه معنی آنست که منتظرة لثواب ربها
و این قول مجاهد و حسن و سعید بن جبیر و ضحاک است و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز منقول است و نظر بمعنی انتظار در قرآن
بسیار است کقوله تعالی و انی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون ای منتظرة و قوله فنظرة الی میسرة ای انتظار و اگر خصم گوید
که نظر بمعنی انتظار متعدی بالی نمیشود و نمیگویند انتظرت الیه بلکه میگویند انتظرته جواب آن از چند وجه میتوان داد اول آنکه در اشعار فصحا
نظر بمعنی انتظار که متعدی بالی باشد واقع شده کقوله وجوه یوم بدر ناظرات الی الرحمن ینتظر الخلاصا و قول جمیل بن معمر و اذا نظرت الیک
من ملک والبحر دونک جدتنی نعما و قول الآخر انی الیک لما وعدت لناظر نظر الفقیر الی الغنی الموسر و قال الآخر و شعث ینظرون الی الهلال
کما نظر الظماء الی الغمام و این بمعنی آنست که عطاش منتظر غمامند و قال وجوه ناظرات یوم بدر الی الرحمن یأتی بالفلاح ای منتظرة باتیانه بالنصرة
والفلاح و قال کل الخلائق ینظرون سجاله نظر الحجیج الی طلوع هلال ای ینتظرون عطایا مانند انتظار الحجاج ظهور هلال را و بعضی نظرة الی
میسرة مصرحست باین معنی وجه دوم آنست که الی در الی ربها حرف جر نیست بلکه واحد الآلاء است که بمعنی نعم است و قال الأعشی و لا یقطع رحما
ولا یخون الی و لا یخون نعمة من انعم علیه پس معنی آنست که نعمة ربها منتظرة و کسیکه بگوید که نظر بمعنی انتظار از اقوال متأخرین است و احدی
از متقدمین این را نگفته بلکه اجماع امت بر ما خرج شده بر آنکه نظر بمعنی انتظار نیست زیرا که میگوییم لا نسلم که این اجماعی باشد بجهة آنکه
دانسته شد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و مجاهد و حسن و غیرهم بر آنند که مراد اینست که ینتظر الثواب وجه سیم اینست که لفظ نظر
جایز است که متعدی بالی باشد که نظر بمعنی انتظار باشد اگر چه مسلم داریم که لفظ انتظار مستعمل بالی نمیشود همچنانکه رؤیت بمعنی نظر که
متعدی بالی است ذکر نموده الم تر الی ربک کیف مد الظل با آنکه نمیگویند رأیت الی الفلان پس اجرای کلام بر معنی انتظار باشد نه بر لفظ انتظار
و اجرای کلام بر معنی نه بر لفظ در کلام شایع نیست کما قال الفرزدق و لقد عجبت الی هوازن اصبحت که عجبت بالی متعدی شده زیرا که بمعنی نظرت است
قول دوم آنست که معنی این است که مؤملة لتجدید الکرامة کما یقال عینی ممدودة الی الله و الی فلان و انا شاخص الطرف الی فلان و چون صورت
بعضی از اجزای وجوه است فعلی که بعین واقع میشود با و اضافه نموده شده و این قول ابو مسلم است قول سیم آنست که معنی آن اینست
کانهم قطعوا آمالهم و اطماعهم عن کل شیء سوی الله و یرجونه وحده و غیره پس مراد اینست که حق سبحانه در آیه کنایه فرموده از طمع بنظر و این اقوال
متقاربند در معنی و بنا بر آنکه نظر بمعنی انتظار باشد اختلاف کرده اند که این در چه وقت خواهد بود بعضی گفته اند که بعد از استقرار اهل
ایمان باشد در جنت و جماعتی دیگر بر آنند که قبل از استقرار خلق باشد در جنت و نار پس هر فریقی منتظر آن باشد که از اهل آن باشند
و این اختیار قاضی عبد الجبار است و جمهور اهل عدل گفته اند که جایز است که نظر محمول شود بر هر دو معنی یعنی تقلیب حدقه و انتظار هر دو باشد
فکانه قال سبحانه انهم ینظرون الی الثواب المعد لهم فی الحال من انواع النعیم و ینتظرون امثالها حالا لا بعد حال ما یستحقونه من الاجلال
حمل یک لفظ بر کلا المعنیین در حالت واحده مختار اکثر متکلمین است چنانچه در اصول فقه مبین شده و علم الهدی قدس سره نیز تجویز
این معنی فرموده اگر سائلی گوید که منتظر بمعنی منغص النعمة و منقص العیش است و اهل جنت در کمال نعمت و سرورند پس چگونه موصوف
بانتظار باشند گوییم کسی که انتظار شیء میکشد که محتاج بآن نیست در حال و واثق است بوصول آن در وقت آن مهموم نیست و عیش او منغص نه
بلکه موجب زیادتی نعیم و نشاط او است و هم و غم گاهی لازم منتظر است که محتاج باشد بآنچه انتظار آن میکشد در حال و بفوت آن مضرت یابد در حال و
واثق بوصول آن نباشد و اهل جنت بر صفت اولند نه ثانی و بدانکه نکته در اضافه نظر بوجوه آنست که ظهور سرور و غم نمیباشد مگر در وجوه
پس حق سبحانه فرموده که مؤمن در قیامت متهلل الوجه باشد و عاصی که خائف باشد از عاقبت اعمال قبیح خود کالح الوجه کما قال **و وجوه**
یومئذ باسرة و رویهای دیگر در آن روز سخت ترش و تاریک باشد یعنی وجوه منافقان و مشرکان **تظن** گمان میبرد یا بیننده یعنی
بآن صاحبان آن نفوس بیقین میشناسد **ان یفعل بها** آنکه کرده خواهد شد بدیشان **فاقرة** داهیه عقوبتی که شکننده مهره کمر ایشان باشد از کتاب
از نزول عذاب عظیم بر او و بعضی گفته اند که ظن بمعنی خود است یعنی گمان میبرند حصول آن را فی الجملة و تفصیل آن عالم نباشند و از اولیای استاد
و قول آنست که بمعنی علم میبود ان مخففه از مثقله میبود چنانکه علم عربیه متعارف است **کلا** ازدعوا ای باز دارید از آخرت یعنی چنان نیست ای طالبان دنیا
که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد پس از آن مرتدع شوید و تأمل نمایید در اینکه **اذا بلغت التراقی** چون برسد روح باستخوان
که زیر گلوی سینه اند و از اینجهت که پیش از احاطه مقدم حالی نموده که موضع خبر کرده است ذکر مرجع ضمیر چه دلالت کلام اینست حاصل که چون روح

از سینه مترقی شود و در گذرد و دانان ترقوه بر پیچیده کردن برسد **وقیل** و گفته شود یعنی کسان محتضر گویند که **من راق** کیست فسون کند بادعیه و علاج نماید
بادویه و گویند که قائل این قول ملائکه موت باشند که گویند با یکدیگر که با ملائکه رحمت روح او را بآسمان خواهند برد یا ملائکه عذاب بنیران و ابو
العالیه گفته که ملائکه رحمت و عذاب با هم نزاع کنند در بالا بردن روح **وظن** و یقین کند محتضر **انه الفراق** که آنچه نازل شده مفارقت
یعنی سبب جدائی است از دنیا و مال و فرزندان و علت مفارقت از اقربا و احبا و اصدقا در حدیث آمده که ان العبد لیعالج کرب الموت و سکراته و مفاصله
یسلم بعضها علی بعض یقول السلام علیک تفارقنی و افارقک الی یوم القیمة یعنی بدرستیکه بنده علاج شدائد مرگ کند و حال آنکه هر یک از مفاصل او
بر یکدیگر سلام کنند و گویند که سلام بر تو باد که جدا میشوی از من و من از تو تا روز قیامت **والتفت الساق** و بپیچد ساق محتضر **بالساق**
دیگر او یعنی پایهای او از هول مرگ و سختی جان کندن در هم پیچد و حرکت دادن نماند و قتاده گفته که مراد آنست که ساقهای او متحرک شود و
و پیوسته یکی را پیش نکشد و دیگر را و کذا ابن ابی بکر بیچد ابن عباس و مجاهد چنین تفسیر کرده اند که جمع شود شدت موت بشدت آخرت
و حسن گفته که بپیچیده شود حال موت بحال حیات و گویند مراد التفاف ساقین است ساقین در کفن یا اجتماع آخر روز از دنیا با اول روز آخرت و در حدیث
واقع شده که هیچ منزلی سختتر و فظیعتر از قبر نیست که آن اول منزلیست از منازل دنیا و از جهت ... که چون بنده را در قبر نهند چهار فرشته
بر او بایستند یکی بر سر و دیگری در پایین و یکی بر راست و یکی بر چپ فرشته سر گوید اجل حاضر آمد و عاجل منقضی گشت و آنکه بجانب راست باشد
گوید مال رفت و وبال ماند و آنکه بر طرف چپ باشد گوید اشتغال رفت و اعمال ماند و آنکه بر پایین باشد گوید خوشا حال آنکسی که کسب او
حلال بود و شغلش بحضرت ذو الجلال حاصل جمیع اقوال مذکوره آنکه شدائد بر محتضر متتابع شود و هنوز از یکی خلاص نشده بدیگری
که از آن سختتر باشد گرفتار گردد **الی ربک** بسوی جزای پروردگار تو **یومئذ المساق** در آن روز یعنی روز قیامت موضع راندن است
یعنی همه کس را بمحشر کشند یا فرشتگان در وقت مرگ او با هم گویند که سوق روح او کنید بموضع جزای او اگر از اهل جنت است بعلیین و اگر
از اهل نار است بسجین **فلا صدق** این عطف است بر یسئل ایان یوم القیمة و ضمیر راجع بانسان است که مذکور شد در ایحسب الانسان یعنی ایمان
نیاورد و دیگر که ... کافر آن بروز بعث پس تصدیق نکرد برسول یا بقرآن و در اکثر تفاسیر آمده که ابو جهل لعنه الله علیه با سید المرسلین
بیش از مشرکان دیگر بود و حق تعالی در شأن او فرموده که تصدیق نکرد ابو جهل محمد را صلی الله علیه و آله و اخبار و احوال او **و لا صلی** و نماز نگزارد
بلکه ادای ... پیروی نکرد پیغمبر را **و لکن کذب** ولیکن تکذیب کرد **و تولی** و برگشت از آن حق **ثم ذهب** پس برفت **الی**
اهله بسوی کسان خود **یتمطی** در حالتیکه متبختر میبود از روی افتخار که من تکذیب و تولی کرده ام و تابع محمد نشده ام اصل یتمطی یتمطط بود
چه مفتخر در حال مشی مد خطوات خود میکند و گامهای خود را گشاده تر مینهد و یا آنکه از مطا مأخوذ باشد یعنی ظهر زیرا که ظهر خود را
می پیچد در رفتن و در خبر آمده که اذا مشت امتی المطیطا و خدمتهم فارس و الروم فقد جعل بأسهم بینهم و در روایتی دیگر سلط بعضهم علی بعض یعنی
چون امت من بتبختر روند و روم و فارس خدمت ایشان کنند خوف میبرد بر ایشان واقع شود یا ایشان را بر یکدیگر مسلط گردانند انکار
عیب بخطاب التفات نموده فرمود که **اولی لک** پس بتو سزاوار است ای کافر معاند شده هلاک در دنیا **فاولی** پس سزاوار است
تر عذاب الیم در قبر **ثم اولی لک** پس بتو سزاوار است اهوال قیامت **فاولی** پس بغایت سزاوار است خلود در دوزخ حق سبحانه بجهة مبالغه
چهار بار تکرار این لفظ فرمود و اصل کلام در اولی اینست که الذم اولی لک من ترکه الا آنست که حذف مبتدا و صله از الذم کرده اند بجهة آنکه ...
معلوم بود لک کلمه عذاب است استعمال کرده اند و گویند که از باب معنی است که ولیک المکروه و قرب منک و بعضی آورده که اولی لک یعنی ویل
لک است مأخوذ از ویل و اصل آن ... کما ولا کما الله ما نکرهه و لام مزیده است هم چنانکه در ردف لکم و بعضی گفته اند که آن افعل است مأخوذ
از ویل پس از باب قلب باشد چون ادنی از دون مشتق است یا فعلی است از آل یؤول بمعنی عقباک النار و بعضی چنین تفسیر کرده اند که ولیک الشر فی الدنیا
ولیک ثم ولیک الشر فی الآخرة و ولیک یا بعدا لک من خیرات الدنیا و بعدا لک من خیرات الآخرة و بر هر تقدیر کلمه وعید و تهدید است و ایراد کلمه
ثم بجهة دلالت است بر اشتداد عقوبت ثانیه نسبت با اولی آورده اند که بعد از نزول این حضرت رسالت پناه ابو جهل را در بطحا دید جامه اش بگرفت
و گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت بای شیء تهددنی لا تستطیع انت و لا ربک ان تفعلا بی شیئا و انی لاعز اهل الوادی یعنی بچه چیز
مرا بیم میکنی حقا که تو و خدای تو هیچ کار نتوانید کرد با من بدرستیکه من عزیزترین مکه ام چون روز بدر شد و قوت قریش و ضعف لشکر رسول را
بدید هیچ شک نکرد در آنکه ایشان بر پیغمبر غالب گردند و پیغمبر رسول کرد و گفت امروز خدا بخود را میرسد که مرا ذلیل گرداند چون ...
مانع شد حق سبحانه او را مغلوب ساخت و عبد الله مسعود که پیری بود در کمال ضعف و ناتوانی و بجهة پیری قوتی و ضعف پیری نمیتوانست
که حرکت کند و بجهة این گرد کشتگان میگشت و هر کدام رمقی میبافت میکشت چنانکه از عبد الله روایتست که گفت ابو جهل را دیدم که در میان
کشتگان افتاده بود و رمقی بیش از او باقی نمانده بود پای او را گرفتم و او را کشان کشان بر پشت او در آمدم و پای بر پشتش نهادم چشم باز کرد و مرا که پای بر
مکان بلند نهاده گفتم ای ابو جهل با این حال رسیده و هنوز ترک تکبر و تجبر نمیکنی گفت ای عبد الله دانم که مرا خواهی کشت ترا سه وصیت میکنم و قبول
کن اول آنکه محمد را بگو که در جهان از تو دشمن تر نداشتم دوم آنکه مرا بشمشیر من بکش نه بشمشیر خود سیم آنکه سر مرا از سینه ببر و پیش محمد بر تا او و اصحاب او خوش
شوند گفتم بجد که خدا را دشمن تر دارد که محمد ترا و الله که بغیر تیغ خود نکشم و سر ترا از ذبح ببرم تا او هم کرد حقیر تر و پیغمبر را تبری پس گفت که سر ترش
ببرید و خواستم که از بر دارم قوت آن نداشتم در بستم بر سرش رسن و میکشیدم تا نزدیک حضرت رسول و او را دم آنحضرت مرا بهشت بشارت داد
و خدا را شکر کرد و در خبر است که پیغمبر فرموده است که هر امتی را فرعونی بوده است و فرعون امت من ابو جهل بوده و بعد از ذکر وعید و تهدید
او وعید بر سبیل انکار میفرماید که **ایحسب الانسان** آیا می پندارد آدمی یعنی ابو جهل یا جنس کافر **ان یترک** آنکه واگذاشته شود سدی ...

مهمل و معطل و ضایع باشد و بدینها مکلف و بعقوبت معاقب نگردد و مجازات نیابد و این هرگز نباشد چه حکمت مقتضی امر بمحاسن و نهی از قبایح و این نوع تکلیف
است و در بناء تکلیف متصل بمجازات است و در عقوبت و مجازات تام در سرای تکلیف ممتنع است عقلا پس هر آینه قدرت خود می‌نماید بر بعث بقوله الم یک نطفة
آیا نبوده است او قطره آبی من منی یمنی از منی که ریخته می‌شود در رحم ثم کان علقة پس بوده است خون بسته فخلق پس تقدیر کرد برای وی
نشانی در رحم تا بنا فرمود اعضای باطنه و ظاهره و صورت او در شکم مادر فسوی پس راست کرد اندام او را باعتدال قامت و حسن صورت و کمال قوة
باستویه فرمود هر جارحه برای عملی که مخصوص بآنست فجعل منه پس گردانید از منی یا آدمی الزوجین دو صنف الذکر و الانثی نر و ماده
که بآن تناسل حاصل می‌شود و این بدل زوجین است الیس ذلک آیا نباشد آنکه چنین ایجاد میفرماید بقادر توانا علی ان یحیی الموتی بر
آنکه زنده گرداند مردگان را استفهام از برای تقریر است حاصل کلام آنست که هر کس که قادر باشد بر ابتدا البته قادر خواهد بود بر بعث و احیاء چه هر که توانا باشد
بر آنکه نطفه را علقه سازد و علقه را مضغه و مضغه را بلحم و عظام پس تسویه آن نموده از احیا بخشد و حواس خمس و اعضای شریفه که هر یک را از آن
فایده هست کمال دهد [illegible] ذکر و انثی نماید که منشا تناسل است هر گاه این قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای مجازات
اعمال و مکافات افعال از براء بن عازب [illegible] که چون این آیه نازل شد پیغمبر فرمود سبحانک اللهم بلی و این روایت از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات
علیهما نیز روایت شده و عبد الله عباس فرموده که هر که سوره اعلی خواند باید که بگوید سبحان ربی الاعلی و هر که سوره القیمة خواند و بآیه
بگوید که سبحانک اللهم بلی [illegible] صحت قیاس عقلی چه حق سبحانه تا اینجا بمبدا اولی استدلال فرموده است سورة
الانسان و این سوره الدهر و سوره الابرار نیز خوانند و اختلاف کرده‌اند در آنکه این سوره مدنیست یا مکی جمیع امامیه و معظم مفسرین
بر آنند که مکیست حسن و عکرمه و کلبی گفته‌اند که مدنیست الا آیه و لا تطع منهم آثما او کفورا که مکیست و جماعتی دیگر قائلند که انا نحن
نزلنا علیک القرآن تا آخر سوره مکیست و باقی مدنی و نزد جماعتی همه آن مکیست و حق آنست که همه آن مدنیست چنانکه در اثنای سوره سمت بیان
خواهد یافت و عدد آیات آن سی و یکست باجماع امت ابی بن کعب از حضرت رسول روایت کرده که هر که سوره هل اتی بخواند جزای وی بهشت و جنت
و حریر باشد و ابو جعفر صلوات الله علیه فرموده که هر که سوره هل اتی را در صبح پنجشنبه قرائت نماید حق سبحانه صد حور العین عقد او
نماید و [illegible] زوجه نماید و در بهشت با حضرت رسالت باشد بدانکه چون حضرت حق سبحانه ختم سوره القیمة نمود بخلق انسان از نطفه
که دال است بر صحت بعث افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم

هل اتی هل بمعنی قد است و استفهام خاصه و اصل آن اهل است بدلیل قول الشاعر اهل رأونا بسفح القاع ذی الاکم و استفهام از برای تقریر
و قد از برای تقریب است یعنی قد اتی و قبل بمعنی قریب یعنی بتحقیق که آمد یعنی گذشته است زمانی که علی الانسان بر آدمی مراد جنس است حین
هنگامی محدود و معین من الدهر از زمان ممتد غیر محدود لم یکن در حالتیکه نبود آدمی شیئا مذکورا چیزی یاد کرده شده
چه او عنصر بوده و نطفه در اصلاب آبا و هیچ کس نام او نمیبرد و معنی آنست که نام او انسان خواهد بود و میتواند بود که از صفت حین باشد
از انسان و راجع محذوف باشد ای حین لم یکن شیئا مذکورا فیه کقوله تعالی یوما لا تجزی والد عن ولده یعنی هنگامی که نبود آدمی در آن چیزی ذکر کرده شده
اکثر مفسرین بر آنند که مراد از انسان آدم است علی نبینا و علیه السلام که چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح او و تمامت در بعضی زمان
خاک بود و در برخی گل و حما و صلصال و گفته‌اند که چهل سال خاک بود و باران بر او میبارید و بعد از آن مدت چهل سال دیگر گل بود و بمرور
زمان متغیر شد و حما گشت و چهل سال دیگر بر این حالت بود پس بحرارت آفتاب خشک گشت و صلصال شد و بعد از چهل سال دیگر روح در
او دمیده شد و [illegible] عطا از ابن عباس نقل کرده که خلق آدم بعد مائة و عشرین سنة موید این است و در این مدت هیچ کس از ملائکه و جن او را بنام
او یاد نمیکردند نمیدانستند که نام او چیست و فائده خلقت وی چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد ملائکه است میباید که مظهر اشعه
مفاتیح غیب باشد و در اقسام مراتب ظهور بود و قرینه خلافت کبری او شاید و عین مقصود و منتهای غایات باشد و خفایا وجود و اشکال
شود و عیاشی بسند خود از عبد الله بکیر نقل کرده که زراره گفت از ابو جعفر صلوات الله علیه پرسیدم که لم یکن شیئا مذکورا چه معنی است
فرمود که کان شیئا و لم یکن مذکورا و از سعید حداد روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که کان مذکورا فی العلم و لم یکن مذکورا فی الخلق
و عبد الاعلی مولی آل سام از ابو عبد الله نیز همین طریقه روایت کرده‌اند و حمران بن اعین روایت کرده که ابو عبد الله صلوات الله علیه فرمود
کان شیئا مقدورا و لم یکن مکونا و درین آیه دلالت است بر آنکه معدوم معلوم است اگر چه مکون نباشد و اشعار است بر جواز اطلاق لفظ شیء بر معدوم و
در خبر آمده که این آیه را نزد عمر خواندند گفت لیتها تمت یعنی کاشکی آدم بر این حال تمام بود و مخلوق نگشتی و مکلف نشدی و اولادی نیاوردی
تا بدام ابتلا و امتحان گرفتار نشدی و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد بانسان علی بن ابیطالب است صلوات الله علیه و استفهام [illegible] و معنی
یعنی هیچ زمانی بر انسان نگذشته که در آن زمان مذکور نبوده بلکه همیشه مذکور و معروف بوده بلکه پیوسته چنین بوده آنکس که نامش با نام خدا
و رسول بر ساق عرش و ابواب بهشت و سرادقات عرش نوشته بودند پیش از خلق عالم چنانکه در کتاب مناقب خوارزمی مذکور است که جابر بن عبد الله
انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب اخو رسول الله
قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام و سلمان فارسی نقل کرده که سمعت حبیبی المصطفی محمدا یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل یسبح
الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب فجزء انا و جزء علی و نیز در آن کتاب مذکور است که حسین بن علی علیهما السلام از پدر بزرگوار خود نقل فرموده که قال رسول الله کنت انا و علی نورا
بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه و لم یزل ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب

عبد المطلب

عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین فجعل نصفا فی صلب عبد الله و نصفا فی صلب ابی طالب فعلی منی و انا منه لحمه من لحمی و دمه من دمی
فمن احبه فبحبی احبه و من ابغضه فببغضی ابغضه و نیز در آن کتاب آورده که از علی قال قال رسول الله اتانی جبرئیل و قد نشر جناحیه فاذا فیهما مکتوب لا اله الا الله
محمد النبی و مکتوب علی الآخر لا اله الا الله علی الوصی و در کتب فریقین موافق و مخالف مذکور است که مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول
الله ایدته بعلی و نصرته به و موید این قول است نزول این سوره در حق اهل البیت باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد
انا خلقنا الانسان بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را من نطفة از آبی اندک که منی است اگر مراد بانسان اول آدم است پس مراد از این انسان
بعد از آن ذریه او باشد خلق اولاد و نسل او و اگر مراد امیر المؤمنین باشد پس انسان محمول بر عموم خواهد بود اگر چه بر خصوص وارد شده است و بنا
بر آنکه انسان در هر دو موضع اسم جنس معنی آن خواهد بود که همه آدمیان در اول حال که عناصر و نطفه بودند هیچ کس از مخلوقات ایشان را شیء مسمی
ایشان را بعنوان انسانیت ذکر نمیکرد پس ما ایشان را از نطفه ایجاد فرمودیم و بحد انسانیت رسانیدیم و چون منی هر یک از زن و مرد مختلف الاجزا
در رقت و قوام و خاصیت و هر جزو آن ماده عضوی مخصوص میشود لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع صفت کرده فرمود امشاج یعنی
جزوها که با یکدیگر آمیخته شده‌اند یا جمعیت صفت نظر بالوان باشد زیرا که منی مرد سفید است و از آن زن زرد و بعد از اجتماع سبز میشوند
یا باعتبار اطوار یعنی نطفه که علقه میشود پس مضغه میشود و بعد از آن عظام تا آنکه بحد انسانیت میرسد و گویند که معنی آنست که نطفه مرکب
که آمیخته بهم [illegible] و مراد با مشاج طبایع اربعه است از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که حق سبحانه انسان را از نطفه ایجاد فرموده و نزد بعضی امشاج
لفظ مفرد است چون برمة اعشار و قلب اکیاش و برد اکیاش و ثوب اسمال [illegible] یعنی برمه منکسر [illegible] و جامه کهنه و نیز
و قوله نبتلیه در موضع حالست از ای خلقناه فاعل خلقنا مبتلین بمعنی مریدین ابتلاه یعنی آفریدیم او را در حالتی که اراده کردیم که بیازمائیم
او را و مراد تکلیف است بامر و نهی چه آن در صورت امتحان است و گویند که ابتلا بمعنی نقلست بر سبیل استعاره یعنی در حالتیکه نقل میکنیم او را
از حالی بحالی فجعلناه پس گردانیدیم او را سمیعا بصیرا شنوا و بینا تا ممکن باشد او را از مشاهده دلائل و استماع آیات یعنی بسبب آنکه
اراده ابتلای او داشتیم سمع و بصر را با وی دادیم پس این کالمسبب است از ابتلا و لذا بکلمه فا عطف کرده بر نبتلیه که مقید بابتلاست و فرض
ساخته بر قوله انا هدیناه السبیل بدرستیکه ما نمودیم او را راه راست بنصب دلائل باهره و انزال آیات بینه و ازاحت علت بعد از اعطا
سمع و بصر که آلات ادراک آنها است قوله اما شاکرا و اما کفورا حالست از مفعول اول هدیناه یعنی راه نمودیم او را در حالتیکه
سپاس دارنده است یعنی مومن و خواه ناسپاس یعنی کافر جاحد مراد آنست که هدایت مخصوص نیست باهل ایمان بلکه بهمه مردمان
نصب دلائل کردیم و آلات تمکین عطا نمودیم و ازاحت علت کردیم پس از آن نهج که هدایت شاکر نمودیم هدایت کافر نیز نمودیم و الا حصر
و قسمت [illegible] اختیار ایمان و کفر را داده بقوله تعالی فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر [illegible] ماموریست طاعت کنند و بجهت عنایت کفر [illegible]
نماید بجبر بروی باشد [illegible] میتواند بود که حال باشد از مفعول دوم هدیناه بتقدیر آنکه عرفناه السبیل اما سبیلا شاکرا و اما سبیلا کفورا
کقوله و هدیناه النجدین و وصف سبیل بشکر و کفر بر سبیل مجاز باشد و بیضاوی آورده که لفظ اما از برای تفصیل است و یا از برای تقسیم یعنی
هدایت دادیم در هر دو حال [illegible] ذکر کافر [illegible] کفور تا مطابق قسم اول باشد بجهت محافظت فواصل
و اشعار بآنکه کافر بجهت عنایت [illegible] است در کفر خود بواسطه آنکه با وجود دلایل واضحه و حجج بینه ایمان نیاورده [illegible] است
مجره که [illegible] کافر [illegible] صریح است [illegible] ما هدایت داده‌ایم بندگان را خواه کافر باشند و خواه شاکر و کافر با وجود
[illegible] نموده بر کفر خود باقی ماند [illegible] بقوله انا اعتدنا بدرستیکه ما آماده کردیم للکافرین برای ناگرویدگان
سلاسل زنجیرها که ایشان را بآن بدوزخ کشند [illegible] سلاسلا بتنوین خوانده بجهت تناسب بقوله تعالی اغلالا و غلها که بر گردن
نهند و سعیرا و آتش افروخته که [illegible] همیشه بسوزند [illegible] و عید کفار بعد از آن خبر ذکر [illegible] بجهت آنست که انذار اهم و انفع است
کلام و ختم آن بذکر مومنان [illegible] و احسن [illegible] ذکر احوال ابرار میکند بقوله ان الابرار بدرستیکه [illegible] جمع بر است یا جمع بار
چون اشهاد که جمع شاهد است یعنی بدرستیکه نیکوکاران که مومنانند [illegible] یشربون میاشامند در آخرت من کاس از جام [illegible] که
کان مزاجها کافورا باشد آمیخته آن کافور [illegible] آب کافور بهشت که بخلاف کافور دنیاست [illegible]
و شیرین [illegible] گویند حق سبحانه کیفیات کافور را در آن خلق کند [illegible] پس مراد آنست که آن مانند چیزی باشد که [illegible]
نباشد و در روایت آمده که کافور چشمه است در بهشت خوشبو و سفید و بجهت مشابهت بکافور او را بدین نام خوانند
و این قول آنکه بدل کافور [illegible] که عینا و این بر حذف مضاف [illegible] یعنی آمیخته باشد آن کاس را آب چشمه که یشرب بها
میاشامند از آن عباد الله بندگان خدای که فرمان بردار او باشند و میتواند بود که نصب عینا بر اختصاص باشد [illegible]
[illegible] باشد و باء [illegible] در کشاف آورده که وصل فعل اول بمن [illegible] ثانی بحرف با جهت آنست که کاس مبدا
شرب ایشان باشد و اما آب چشمه را ممزوج سازند [illegible] فکانه قال یشرب بها عباد الله الخمر کما تقول شربت الماء بالعسل یفجرونها تفجیرا
آن چشمه را [illegible] که خواهند از منازل و قصور خود تفجیرا [illegible] چنانچه [illegible] اگر اراده تفجیر داشته
باشند خطی بکشند آب در آن خط جاری شود [illegible] اهل حق و معظم [illegible] این آیه و ما بعد از
[illegible] در شان اهل البیت حضرت امیر المومنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم السلام و فضه که خادمه ایشان بود نازل شده
و نعم ما قال الشاعر فیه شعر [illegible] هل اتی [illegible]

واضر عنبره وفی تفسیره شرابی و از جمله آنها ثعلبی که از اهل حدیث سنت و طریق اهل سنت در تفسیر خود در این منهج آورده که ان الابرار
بلکه تمام سوره در حق اهل البیت علیهم الصلوة والسلام نزول یافته و در سبب نزول آن چنین ذکر کرده که در بعضی ایام امام حسن و امام حسین
علیهما السلام بیمار شدند حضرت رسالت با جمعی از صحابه بعیادت ایشان آمدند و بودند پس مرتضی را فرمود که یا ابا الحسن
از برای ایشان نذری کن تا حق سبحانه و تعالی ایشان را از بیماری شفا دهد و لباس عافیت در ایشان پوشاند پس آن سه کس روزه نذر کردند
که اگر حق سبحانه و تعالی ایشان را از بیماری شفا دهد و لباس عافیت در ایشان پوشاند من سه روز روزه بدارم و چون امیر نذر فرمود فاطمه
و حسن و حسین و فضه که خادمه ایشان بود موافقت نمودند و همه نذر با آنحضرت نمودند پس چون حق سبحانه لباس عافیت بایشان پوشانید
و از بستر بیماری برخاستند و صحت یافتند عزیمت نمودند که نذر خود بجا آورند و در حجره طاهره هیچ طعامی نبود که از آن افطار
کنند پس امیر المؤمنین نزد شمعون یهودی خیبری رفت که همسایه آنحضرت بود و آن یهودی گفت که هل لک ان تعطینی
جزة من صوف تغزلها لک بنت محمد بثلثة اصوع من شعیر قال نعم فجاء بالصوف والشعیر یعنی آنحضرت بشمعون خیبری گفت که ای شمعون یا توانی بود که با
پشم بمن دهی که از فاطمه زهرا قرة العین محمد مصطفی از برای تو بریسد و تو از برای اجرت آن سه صاع جو بمن دهی شمعون گفت که ای علی راضی شدم با
معامله پس آن یهودی بخانه خود در آمد سه صاع جو و آن پشم را برداشت نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد پس شاه اولیاء آن پشم و جو را
بحجره فاطمه زهرا علیها التحیة والثنا آورد و اهل بیت بوفای نذر مشغول شدند و نیت روزه فرمودند و حضرت فاطمه در روز اول یک صاع را
از آن جو آرد کرده و پنج قرص نان فرمود چون شب در آمد نماز شام ادا فرمودند و طعامی که مهیا ساخته بودند حاضر آوردند و میخواستند که افطار
نمایند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی از مساکین و محتاجم و گرسنه مرا طعامی دهید تا خدا بطعام های
جنت شما را محظوظ گرداند پس سرور وصیا قرص خود را باو تصدق فرمود چون باقی اهل البیت آن کرم و سخاوت از آن سرور مشاهده نمودند
همه بآن مقتدا اقتدا فرمودند و قرصها خود را بآن مسکین تصدق کردند و آن شب هیچ طعام نماندند و بآب خالص افطار نمودند و فضه که خادمه ایشان
بود نیز متابعت ایشان نموده قرص خود را تصدق نموده روز دوم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باز پنج قرص مهیا ساخت و چون شب
در آمد خواستند که افطار نمایند ناگاه آوازی بگوش مبارک ایشان رسید که یا اهل بیت محمد یتیمی بر در سرای شما است بیکس و فرومانده است و قوتی ندارد
و گرسنه است که هیچ نتواند بود که مرا طعامی دهید تا خدا تعالی شما را از اطعمه جنت بهره مند گرداند پس شاه اولیا صلوات الله علیه قرص خود را تصدق فرمود
اهل بیت و فضه نیز متابعت آن سرور نمودند و قرصها خود را بآن یتیم بخشیدند و آن شب نیز بآب خالص افطار فرمودند و طعامی نچشیدند و در
روز سیم نیز آن سیده طاهره پنج قرص دیگر پخت چون شب در آمد خواستند که افطار نمایند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که من اسیرم از اسیران محمد و در
این جا غریب و فرومانده و مضطر و گرسنه مرا طعامی دهید تا خدا شما را از خوان جنت حظی کامل و نصیبی شامل ارزانی فرماید شاه ولایت پناه چون ندا
اسیر بشنید قرص خود را باو تصدق فرمود و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم نیز با فضه قرصها خود را بآن اسیر بخشیدند و در آن شب
باب افطار نمودند و طعامی نچشیدند و در روز چهارم سرور اولیاء دست حسن و حسین گرفته بخدمت حضرت رسالت پناهی رفت و ایشان از جوع
و بی قوتی و ضعف میلرزیدند چون چشم حضرت رسالت پناه بر ایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن ایشان را چه شده است که چنین ضعیف و ناتوان شده اند
شاه اولیا صورت واقعه را بعرض رسانید پس آنحضرت بجانب فاطمه زهرا علیها السلام روان شد چون بحجره طاهره سیده نساء در آمد دید که آن معصومه
در مصلی خود بعبادت مشغول است و از بیقوتی و گرسنگی شکم او بر پشت چسبیده چون آنحضرت قرة العین خود را بآن حال دید آب از دیده مبارکش بر آمد
و فرمود که وا غوثاه یا الله اهل بیت محمد میمیرند از جوع یعنی ای فریادرس عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد و در عقب آن مهر انور افتاد
که آنحضرت چون اهل بیت خود را بآن حالت دید فی الحال خود را بر ایشان انداخت و میگریست و میگفت که شما سه روز و سه شب است که هیچ طعام نخورده
و از بیقوتی بمرتبه ضعیف گشته اید و من از شما غافل بوده ام پس جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و فرمود که یا محمد خذ هاهنا الله عز
و جل فی اهل بیتک قال و ما آخذ یا جبرئیل قال فاقرأ هل اتی علی الانسان الی آخر السوره یعنی ای محمد بگیر این را و خرم باش بآن کرامتی که خدا تعالی با اهل
بیت تو کرامت فرموده است و سوره هل اتی را با آن حضرت رسالت تلاوت فرمود و ابن شهر آشوب از ابن عباس و مجاهد و ابی صالح روایت
و واقدی در تفسیر خود بروایت عطا از ابن عباس چنین نقل کرده که ان علی بن ابی طالب آجر نفسه لیسقی نخلا بشیء من شعیر لیلة حتی اصبح فلما اصبح و
قبض الشعیر طحن ثلثه فجعلوا منه شیئا لیاکلوه یقال له الحریرة فلما تم انضاجه اتی مسکین فاخرجوا الیه الطعام ثم عمل الثلث الثانی فلما تم انضاجه
اتی یتیم فسئل فاطعموه ثم عمل الثلث الثالث فلما تم انضاجه اتی اسیر من المشرکین فسئل فاطعموه و طووا یومهم ذلک یعنی بدرستیکه علی بن ابی
طالب نفس نفیس خود را اجرت داد که شب تا صباح نخلستانی از آب آبیاری نماید از جهت آنحضرت همه شب آب کشید و نخلستان را آب داد چون روز
شد جو را قبض فرمود و ثلث از آن را آرد کرد و از آن طعامی پختند که آن را حریره گویند چون پخته شد مسکینی بیامد و طعام طلب نمود آن را باو دادند
ثلث دیگر را برداشتند و از آن طعام است کردند یتیمی آمد و سؤال کرد آن را باو اطعام کردند بعد از آن ثلث دیگر را پختند اسیری از اهل
شرک بیامد و طلب طعام کرد آن را باو دادند و همه روز و شب گرسنه بسر بردند و هیچ نخوردند حق تعالی این سوره را در حق ایشان انزال فرمود
و علی بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده که عبد الله بن میمون از ابو عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود کان عند فاطمة
شعیر فجعلوه عصیدة فلما انضجوها و وضعوها بین ایدیهم جاء مسکین فقال المسکین رحمکم الله فقام علی فاعطاه ثلثها فلم یلبث ان
جاء یتیم فقال الیتیم رحمکم الله فقام علی فاعطاه ثلثها ثم جاء اسیر فقال الاسیر رحمکم الله فاعطاه علی الثلث الباقی و ما ذاقوها فانزل الله سبحانه الایات یعنی
نزد فاطمه علیها السلام اندکی جو بود آن را عصیده ساختند چون پخته شد نزد خود نهادند که تناول کنند مسکینی آمد و گفت خدا بر شما رحمت
کند امیر المؤمنین برخواست و ثلث آن را باو داد و در عقب آن یتیمی آمد و گفت خدای بر شما رحمت کند آنحضرت ثلث آن را باو عطا فرمود پس

پس آن اسیری در رسید و گفت رحمکم الله شاه اولیا آن ثلث باقی را باو عطا فرمود و هیچ چیز از آن نچشیدند و حق سبحانه از آن آیات
در شأن ایشان انزال فرمود و دیگر آنکه ابو عبد الله فرموده که هی جاریة فی کل مؤمن یفعل ذلک لله عز و جل این آیات جاریست در حق هر مؤمنی که بمسکین و یتیم و
اسیر طعامی بجهة رضای الله و تقربا الی الله دهد و ابو المؤید خوارزمی در مناقب خود این کلمات را نقل کرده و از طرق عدیده روایت آن مذکور شده و مجمع
نیز مسطور است و امیر رضا بابانا المتاله آنکه این سوره مدنیست نه مکی و ابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود آورده که حدثنی الحسن ابو الحسن انها نزلت
فی علی و فاطمة السورة کلها چون اهل عناد و عصبیت بجهة فرط عداوت ایشان با اهل البیت قایل شده اند که این سوره مکی است
ایضاح حق کردن و کشف قناع از غایت معاند ایشان نمودن و اکتفا بر روایات مذکوره کردن بلکه بیان نزول جمیع سور مکی و مدنی نمودن نیز او
و حصر و عدد آن کردن بر طریق تفصیل بجهة زیادتی تبیین و توضیح از موقوفست بر بیان اسانید صحیحه از ارباب نزول و افق و مخالف
از آن جمله آنکه حاکم ابو القاسم در تفسیر خود آورده که حدثنا السید ابو الحمد مهدی بن نزار الحسینی القائنی قال ابو القاسم عبید الله بن عبد الله الحسکانی
قال حدثنا ابو نصر المفسر قال حدثنی عمی ابو حامد املاء قال حدثنا الفرازی ابو یوسف یعقوب بن محمد المقری قال حدثنا محمد بن زید السلمی
قال حدثنا زید بن ابی موسی قال حدثنا عمرو بن هارون عن عثمان بن عطاء عن ابیه عن ابن عباس قال اول ما انزل بمکة اقرأ باسم ربک ثم ن والقلم
ثم المزمل ثم المدثر ثم تبت ثم اذا الشمس کورت ثم سبح اسم ربک الاعلی ثم واللیل اذا یغشی ثم والفجر ثم والضحی ثم الم نشرح ثم والعصر ثم والعادیات
ثم انا اعطیناک الکوثر ثم الهیکم التکاثر ثم ارأیت ثم الکافرون ثم الم ترکیف ثم قل اعوذ برب الفلق ثم قل اعوذ برب الناس ثم قل هو الله احد
ثم والنجم ثم عبس ثم انا انزلناه ثم والشمس ثم البروج ثم والتین ثم لایلاف ثم القارعة ثم القیامة ثم همزة ثم والمرسلات ثم ق ثم لا اقسم بهذا البلد
ثم الطارق ثم الساعة ثم ص ثم الاعراف ثم قل اوحی ثم یس ثم الفرقان ثم الملائکة ثم کهیعص ثم طه ثم الواقعة ثم الشعراء ثم النمل ثم القصص ثم بنی اسرائیل
ثم یونس ثم هود ثم یوسف ثم الحجر ثم الانعام ثم الصافات ثم لقمان ثم سبا ثم الزمر ثم حم المؤمن ثم حم سجده ثم حمعسق ثم الزخرف ثم الدخان ثم الجاثیة
ثم الاحقاف ثم الذاریات ثم الغاشیة ثم الکهف ثم النحل ثم نوح ثم ابراهیم ثم الانبیاء ثم المؤمنون ثم الم تنزیل ثم الطور ثم الملک ثم الحاقة ثم ذی المعارج
ثم عم یتساءلون ثم النازعات ثم انفطرت ثم انشقت ثم الروم ثم العنکبوت ثم المطففین فهذه ما انزل بمکة و هی خمس و ثمانون سورة ثم انزل بالمدینة
البقرة ثم الانفال ثم آل عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سورة محمد ثم الرعد ثم الرحمن ثم هل اتی ثم الطلاق ثم لم یکن ثم
الحشر ثم اذا جاء نصر الله ثم النور ثم الحج ثم المنافقون ثم المجادلة ثم الحجرات ثم لم تحرم ثم الجمعة ثم التغابن ثم سورة الصف ثم سورة الفتح ثم سورة المائدة ثم سورة البراءة
فهذه ثمانیة و عشرون سورة و قد رواه الاستاد احمد الزاهد باسناده عن عثمان بن عطا عن ابیه عن ابن عباس فی کتاب الایضاح و زاد فیه و کانت اذا نزلت
فاتحة سورة بمکة کتبت بمکة ثم یزید الله فیها ما یشاء بالمدینة و باسناده عن عکرمة و الحسن بن ابی الحسن البصری ان اول ما انزل الله من القرآن بمکة علی الترتیب
اقرأ باسم ربک و ن و المزمل الی قوله و ما انزل بالمدینة ویل للمطففین و البقرة و الانفال و آل عمران و الاحزاب و المائدة و الممتحنة و النساء و اذا زلزلت
و الحدید و سورة محمد و الرعد و الرحمن و هل اتی علی الانسان الی آخره و باسناده عن سعید بن المسیب عن علی بن ابی طالب انه قال سألت النبی
عن ثواب القرآن فاخبرنی بثواب سورة سورة علی نحو ما انزلت من السماء فاول ما انزل علیه بمکة فاتحة الکتاب ثم اقرأ باسم ربک ثم ن الی ان قال و اول
ما انزل بالمدینة سورة البقرة ثم الانفال ثم آل عمران ثم الاحزاب ثم الممتحنة ثم النساء ثم اذا زلزلت ثم الحدید ثم سورة محمد ثم الرعد ثم سورة الرحمن ثم هل اتی الی
قوله فهذه ما انزل بالمدینة ثم قال النبی جمیع سور القرآن مائة و اربع عشرة سورة و جمیع آیات القرآن ستة آلاف آیة و ستمائة آیة و ست و ثلثون آیة و
جمیع حروف القرآن ثلثمائة الف و احد و عشرون الف حرف و مائتان و خمسون حرفا لا یرغب فی تعلیم القرآن الا السعداء و لا یتعهد قراءته الا
اولیاء الرحمن و این احادیث مذکوره مسلم الثبوت معظم اهل سنت است و ذکر این بحث در این سوره اگر چه معرض است و بجهة خصوص
و خار جست از اسلوب کتاب و منجر بحد اطناب لکن بجهة دفع اهل عصبیت که طاعن این قصه بوده اند و این مقام بجهة حجت زیاده و در نزد کلک
بنا گذشت و الله اعلم بالصواب اللهم اهدنا بنا بیدک و امدنا بتوفیقک و العن لمعاندین الذین قصدوا کتمان فضایل اولیائک و سعوا فی اطفاء نور
حججک و طعنوا فی سادة بریتک و اغفر للذین اتبعوا سبیل الائمة و اوضحوا طریق هدایتک و کشفوا استار الاصناف عن وجوه فرائد حکمک
پس بدلایل مذکوره معلوم شد که مراد با برار که معزز و مکرم باشند در جوار پروردگار و متنعم بانواع نعم جلیله بندار القرار اهل بیت سید مختار
علیهم صلوات الله الملک الجبار و این رفعت درجه و مرتبت قرب ایشان بسبب آنست **یوفون بالنذر** وفا مینمایند بنذری که بنذر
کنند و آن سه روز روزه داشتن بود که ایشان نذر کرده بودند در بیماری حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما **و یخافون**
و میترسند **یوما کان** از روزی که هست **شره** بدی او یعنی شدت و هول آن **مستطیرا** فاش و اشکارا و بهم اهل عصیان و طغیان
رسیده و با هوال آن بجمیع اقطار منتشر گشته و بعضی عنایات و ادرسیده از ابن شهر آشوب حکایت کرده که امام حسن و امام حسین
بجهة علو خلوص نیت ایشان مر اهل عقاب را و اگر چه فی نفسه حسن است بجهت استحقاق عصیان **و یطعمون الطعام** و میدهند
خوردنی را **علی حبه** بر دوستی خدای یا بر حب طعام کقوله و آتی المال علی حبه و لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهة خوشنودی
خدا و موافقت اراده او طعام میدهند و با وجود اینکه احتیاج دارند بدان و او را دوست میدارند ایثار مینمایند و منحو
مسکینا و ممکن است که ضمیر راجع با طعام باشد که یطعمون ذلک یعنی میدهند طعام را در حینی که دوست میدارند طعام را بدرویش بی مایه را **و یتیما** و خورد سالی بی پدر را **و اسیرا** و اسیری را که از اهل حرب گرفته اند و در خبر است که چون اسیری بحضرت رسالت
آوردندی بعضی مسلمانان سپردندی تا او را نیکو داشته و چه قرار دهد و کفته اند احسن الیه و بعد فقها جایز است احسان بکفار در دار الاسلام
اما ممنوع است صرف صدقات مفروضه بر ایشان و بعضی علما بر آنند که مسجون و فقرا از اهل قبله که بجهة حقی از حقوق حبس کرده باشند و مملوک

کراه

بحرم

از تسبیح واماد و وراق بر حکم استادی دارند یعنی با ایشان اختلاط نبود و در حدیث آمده که عزّ میلک بسرک فالحسن الی سرّک و سعید خدری از پیغمبر
روایت کرده که مامن مسلم اطعم مسلما علی جوعه الا اطعمه الله من ثمار الجنة یعنی هیچ مسلمانی گرسنه را طعام ندهد الا که حق سبحانه و تعالی او را
از میوه‌های بهشت طعام دهد و مامن مسلم کسا اخاه علی عری الا کساه الله من خضر الجنة و هیچ مسلمانی برادر مسلمان برهنه را نپوشاند مگر که او
سبحانه جامه‌های سبز بهشت از حریر بپوشاند و مامن مسلم سقی مسلما علی ظما سقاه الله من الرحیق و هیچ مسلمانی تشنه مسلمان نکشد را آب ندهد الا که حق تعالی
او را از شراب رحیق سیراب گرداند و شبهه نیست در آنکه هر که این شیمه اهل بیت مرعی دارد و خصائص حمیده و خلال پسندیده ایشان را مراعی دارد [illegible] و درجات
عالیه برکرد در خصوص اطعام شیعیان و محبان ایشان چنانکه مروی است از امام جعفر صادق ع که حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام [illegible] کشف [illegible]
اران گذشته بود از خانه بیرون آمد و متوجه صحرا شد و در وی بنا [illegible] و کفت یا رب تبت لک بیتا و سبعین مسجدا ای پروردگار [illegible]
کعبه و هفتاد مسجد بنا کرده ام ندا آمد که لک لا اجر عندکم [illegible] و خلف [illegible] مگر هیچ کس [illegible]
مذکور را افاده فرمود که ما جواب شنید کفت و لم یرد علی الاجر شیئا [illegible]
سبعین الی کسوة عورة من شیعة علی که پوشانیم [illegible] بر شیعیان علی [illegible] کفت یا رب هل
و جد او سنتو جکدیا علی بوجود [illegible] خواهد شد [illegible]
پس حق سبحانه و تعالی [illegible] عرش [illegible] ابرهیم ملکوت السموات [illegible]
ما هذا القندیل [illegible] خطاب رسید که هذا فیه روح حبیبی محمد [illegible] که خاتم انبیا است کفت این قندیل دیگر
السن چیست ندا آمد که فیه روح حبیبی علی بن ابیطالب [illegible] گفت این قندیل [illegible] ندا آمد که فیه روح فاطمة
بنت محمد و زوجة علی [illegible] فاطمه زهرا است دختر سید انبیا محمد مصطفی و زوجه حضرت علی مرتضی کفت این دو قندیل دیگر چیست ندا آمد که هذا فیهما
ارواح الحسن والحسین [illegible] حسن و حسین [illegible] اولاد کرام ایشان اند کفت این قندیل دیگر [illegible] فیها ارواح التسع من ولدیهما
[illegible] فرزندان [illegible] ما هذه القنادیل المشتبکة التی لا یعلم عددها الا [illegible] قندیلهای پیوسته [illegible]
المنیرات [illegible] ارواح شیعة [illegible] من شیعة علی [illegible] شیعیان علی بن ابیطالب [illegible]
اجعلنی من شیعة علی [illegible] و ذلک قوله و ان من شیعته لابرهیم [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که [illegible]
من دنیا کرثلث اکرام الضیف و الضرب بالسیف [illegible] الصوم [illegible]
[illegible] و چون حق سبحانه [illegible] قلوب اهل البیت علیهم السلام [illegible] اطعام ایشان مسکین و یتیم و اسیر بعالو جه الله
[illegible] مکافات که منقض اجر است [illegible] حال ایشان فرمود که **انما نطعمکم** جز این نیست که می خورانیم شما را ای اهل استحقاق
این طعام‌ها **لوجه الله** برای طلب رضای خدا [illegible]
در حین طعام که ما طعام شما را [illegible] **لا نرید منکم** نمی خواهیم از شما **جزاء** پاداشی و مکافاتی **و لا شکورا**
و نه شکر گذاری [illegible] **انا نخاف** بدرستیکه ما میترسیم
من ربنا از پروردگار خود **یوما عبوسا** [illegible]
باشد [illegible] **قمطریرا** [illegible]
گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و منهم [illegible] ابن عباس [illegible] کافران [illegible]
[illegible] **فوقیهم**
الله [illegible] **شر ذلک الیوم** [illegible] **و لقیهم** [illegible]
کفار [illegible] **نضرة** [illegible] **و سرورا** [illegible]
[illegible] **و جزیهم** [illegible] **بما صبروا** [illegible]
[illegible] **جنة** بوستانهای مملو از اثمار و انواع اطعمه و اشربه که از آن خورند **و حریرا** و جامه‌ای ابریشم بهشتی که بپوشند **متکئین**
[illegible] **فیها** [illegible]
بهشت **علی الارائک** [illegible] **لا یرون فیها** [illegible]
[illegible] **شمسا** [illegible] **و لا زمهریرا**
[illegible] و فی الحدیث هواء الجنة سجسج
لا حر و لا قر یعنی هوای بهشت معتدل باشد [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] ابن عباس [illegible] اهل بهشت در بهشت
روشنی [illegible]

[illegible] که در بهشت [illegible]
و دانیة [illegible] **علیهم ظلالها** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **و ذللت** [illegible] **قطوفها** [illegible] **تذلیلا**
[illegible]
[illegible] **و یطاف علیهم** [illegible] **بانیة من فضة**
[illegible] **و اکواب** [illegible] **کانت قواریرا**
قواریرا من فضة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قدروها** [illegible]
[illegible] **تقدیرا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **و یسقون فیها** [illegible] **کاسا** [illegible] **کان مزاجها زنجبیلا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **عینا فیها** [illegible]
[illegible] **تسمی سلسبیلا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و یطوف علیهم [illegible] **ولدان مخلدون** [illegible]
[illegible] **اذا رایتهم** [illegible] **حسبتهم** [illegible]
[illegible] **لؤلؤا منثورا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **و اذا رایت ثم** [illegible]
[illegible]
[illegible] **رایت نعیما** [illegible]
و ملکا کبیرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **عالیهم ثیاب**
سندس خضر [illegible]
[illegible]
[illegible] **و استبرق** [illegible]
[illegible]
[illegible] **و حلوا** [illegible] **اساور**
من فضة [illegible]

دیگر از مذهب بحسب اختلاف اعمال و در خبر آمده که نهری در بهشت بر وجهی صفا و شفا داشته باشد که ... باشد و آن تواند بود و از جمله جواهر
بهتر باشد ... وَسَقَاهُمْ ... رَبُّهُمْ ...
شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک از ناپاکی و رجاسات ...

[illegible]

[illegible]

مصلحت يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ در آرد هر که را خواهد از اهل ایمان فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود که آن هدایت و توفیق است در
طاعت یا در بهشت بفضل و کرم بعیدا وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران یعنی مشرکان را که درگذشته اند از طریق قویم و صراط مستقیم أَعَدَّ
لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک نصب الظالمین بر شریطه تفسیر است ... معطوف علیها باشد
و تقدیر آنست که ... الظالمین عذابا الیما سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ مکیست ...
پنجاه
حضرت رسالت روایت کرده که هر که سوره المرسلات بخواند ... که او از مشرکان نیست ...
امد
وما هذه رسول ... بحضرت فرمود که هر که این سوره بخواند ... خدا باشد ...
الله علیه منقولست که هر که این سوره بخواند ...
سوره هل اتی فرموده ... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالْمُرْسَلَاتِ
سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا بجهة نیکوئی یعنی بامر و نهی که موجب هدایت ...
و خیر خواهی بندگان ...
تابع
وقول اول منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و عرفا بفیض ...

[illegible]

در حق شما بامور مذکوره قسم یاد میفرماید بر اینکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده میشوید بدان از آمدن قیامت و آنچه متعلق است بدان از ثواب و عقاب لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع آینده است و ظاهر شونده آنگه بیان علامات وقوع آن میفرماید بقوله فَإِذَا النُّجُومُ پس آنگاه که ستارگان طُمِسَتْ محو و زایل شوند از اماکن خود کقوله واذا النجوم انکدرت یا نور ایشان از ایشان نزع نموده شوند بی نور گردند وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ شکافته گردد و راهها و شکافها در او پیدا شود وَإِذَا الْجِبَالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَتْ پراکنده شوند از مواضع خود و مثل اینست وبست الجبال بسا فکانت هباء منبثا و کانت الجبال کثیبا مهیلا یا بسرعت تمام ربوده و زایل کرده شوند از اماکن خود که هیچ اثر در زمین نماند و مانند غبار در هوا روند اول ماخوذ است از نسف الحب اذا نسف بالمنسف و ثانی از انتسف الشیء اذا اختطفه وَإِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران أُقِّتَتْ تعیین کرده شود برای ایشان میقاتی که حاضر شوند در آن برای گواهی دادن بر امتان عامل در ظرف محذوف است و کریمه انما توعدون لواقع دال است بر آن تقدیر اینست که فاذا طمست النجوم و فرجت السماء و نسفت الجبال و اقتت الرسل وقع الفصل پس یاد کرده شود لِأَيِّ يَوْمٍ از برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته بودند این چیزها یعنی طمس نجوم و شق سما و قلع جبال و تعیین وقت برای رسل این سؤال برای تعظیم و تفخیم آن روز باشد و تعجیب از هول آن پس جواب آید که لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روز جدا کردن که آن روز داشت جدا از هم مؤمن را از کافر و مطیع را از عاصی جدا گرداند و مکافات دهد یا روز حکم کردن میان خلقان وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا گردانید ترا یعنی تو چه دانی که مَا يَوْمُ الْفَصْلِ چیست روز فصل و چگونه بکنه آن رسی وَيْلٌ وای کلمه عذابست يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان را است بروز فصل و ویل در اصل مصدر است منصوب باضمار فعل خود و عدول از نصب به رفع بجهت دلالت است بر ثبات هلاک از برای مدعو علیه و مثل اینست سلام علیکم و یومئذ ظرف ویل است یا صفت و بعد از آن تهدید کفار میفرماید که أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا کردند ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس ما از پی ایشان در آریم هلاک الْآخِرِينَ پسینیان را که نظیر ایشان اند چون کفار مکه و آن قتل بدر بود و قحط و غیر آن یا قوم لوط و شعیب و موسی یا در پی قوم نوح و عاد و ثمود در آوردیم و عدم جزم نتبع تا معطوف باشد بر نهلک بجهت استیناف است و مبرد گفته که تقدیر اینست که ثم نحن نتبعهم نه غیر آن زیرا که جمله اولی ماضی است و ثانی مستقبل و مؤید این تفسیر اینست قول حسن بصری که ان الآخرین هم الذین ... القیامة بجزم کاف قرائة شاذ است مقوی قول ثانیست کَذَٰلِكَ مثل این فعل شنیع نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم بهمه گناهکاران مراد کفار وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ مکروهی بزرگ در آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان است بآیات خدا و انبیا این تکرار نیست زیرا که اول تکذیب بقیامت و این تکذیب بآیات خداست یا ویل اول عذاب آخرتست و ثانی اهلاک در دنیا و بر تقدیر تسلیم اطلاق تکذیب و حمل این تکرار بجهت تاکید نیز حسن است و شایع در کلام عرب چنانچه در سورة الرحمن مبین شد بعد از آن بر سبیل منت و تذکیر نعمت میفرماید که أَلَمْ نَخْلُقكُّم آیا نیافریدیم شما را مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ از آبی خوار و بیمقدار فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم و نگاه داشتیم فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ در قرارگاهی استوار که رحمست إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ تا مقداری دانسته شده و معین گشته که نه ماه و گاه دیگر است که آن نه ماه است یا زیاده یا کمتر فَقَدَرْنَا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک توانائیم ما بر تدبیر آن یا اندازه کردیم خلق شما را از قصر و طول و ذکر و انثی و غیر آن از کیفیت و کمیت پس نیکو اندازه کنندگانیم ما موید اینست قرائة کسائی و نافع که قدرنا است بتشدید دال و شبهه نیست که خلق انسان که مشتمل است بر هیاکل و قوا و حواس صحیح و عقل و تمیز و نطق از نطفه ضعیف مهین اعظم عبرتها است و این حجت آنکه صانع او مدبر و عالم و حکیم است و قادر ... بداهة عقل وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بزرگ بلائی آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان است مر قدرت ما را ... بر اعاده امثال آن أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نگردانیدیم زمین را كِفَاتًا جمع کننده و ضم نماینده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا زندگان و مردگان یعنی احیا را فراهم آورده از بیرون خود و اموات را بدرون خود در آورده بدانکه کفات مشتق است از کفت الشیء اذا جمعه و ضمه و آن اسم ما یکفت به است چون ضمام و جماع که اسم ما یضم و یجمع به است یقال هذا الباب جماع الابواب و فی الحدیث اکفتوا صبیانکم اللیل ای ضموهم الی انفسکم و احیاء و امواتا منصوبند بمفعولیت کانه قیل تکفت احیاء علی ظهرها و امواتا فی بطنها یا بفعل مضمر که کفات دلالت بر آن میکند ای تکفت احیاء و امواتا مرویست که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه بر جنازه نگاه کرد فرمود که هذه کفات الاموات و بعد از آن در خانها نگریست فرمود هذه کفات الاحیاء و ابو عبیده نقل کرده اند که کفات بمعنی وعا است پس جمع کفت باشد یعنی ظروف احیا و اموات گردانیدیم و تنکیر احیا و اموات برای تفخیم است کانه قیل تکفت احیاء لا یعدون و امواتا لا یحصرون یا آنکه احیا و اموات نیز بعضی از احیا و اموات حیوانات است که در ظهر و بطن ارض اند میتواند بود که معنی چنین باشد که تکفتکم احیاء و امواتا پس نصب آنها بر حالیت باشد از ضمیر مخاطب که سوق کلام بر آن دلالت کند وَجَعَلْنَا و گردانیدیم فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای استوار و پابرجا شَامِخَاتٍ بلند سرافراز تنکیر بجهت تفخیم است و اشعار بآنکه در جبال طرفه ما لا یعرف و ما تحیر نیز هست وَأَسْقَيْنَاكُم و بیاشامانیدیم شما را مَّاءً فُرَاتًا آبی شیرین بسبب آفریدن چشمها و منابع در جبال وَيْلٌ وادی در جهنم يَوْمَئِذٍ در آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان است که بامثال این نعمتها اعتراف نکنند و خزنه دوزخ مکذبان را در آن روز گویند که انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ بسوی مَا كُنتُم بِهِ آنچه بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید یعنی روان شوید بجانب دوزخ و انواع عذاب آن انطَلِقُوا تکرار برای تاکید است یعنی بروید یا بالبته روان شوید خصوصا إِلَىٰ ظِلٍّ بسوی سایه ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ که خداوند سه شاخست مراد ظل یحموم است که دود جهنم باشد و بجهة بزرگی بسیار متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی منبسط میشود همچنانکه دود عظیم متفرق میگردد و تخصیص سه شعبه بجهة آنست که حجاب نفس از انوار قدس سه است که آن حس و خیال و وهم است و یا بجهة آنکه مؤدی بآن عذاب قوه واهمه است که حالست در دماغ و غضبیه که در یمین قلبست و شهوتیه که در یسار آنست و هذا در روایت واقع شده که الظل هو دخان جهنم له ثلاث شعب یحیط بالکافر شعبة تکون

فوقه و شعبة عن یمینه و شعبة عن یساره ... سه شعبه شود و کافر را احاطه نماید ... و شعبه از یسار پس هر که خواهد که از آن دخان که ظل یحموم است نجات یابد ... و بنور عقل مستمسک شده ... و تهذیب اخلاق نموده از معاصی اجتناب نماید و بنور شریعت بطاعت و عبادت مشغول شود ... شعبه منشعب گردد یکی نور ... و در کشاف و طبرسی مذکور است که یخرج لسان من النار فیحیط بالکفار کالسرادق و یتشعب من دخانها ثلاث شعب فیظلهم حتی یفرغ من حسابهم و المؤمنون فی ظل العرش یعنی زبانه از آتش بیرون آید و همه کفار را احاطه نماید مانند سراپرده ... و آن سه شعبه گردد پس سایه افکند بر ایشان تا آنکه از حساب فارغ شوند و مؤمنان در زیر سایه عرش باشند ... لَّا ظَلِيلٍ ... وَلَا يُغْنِي و دفع نکند مِنَ اللَّهَبِ ... إِنَّهَا بدرستی که آن دوزخ تَرْمِي میاندازد بِشَرَرٍ شرارها ... كَالْقَصْرِ مانند کوشک ... و بعضی گفته اند که قصر جمع قصره است ... كَأَنَّهُ گوییا که هر یکی از آن شرارها جِمَالَتٌ صُفْرٌ شتران زردند ... وَيْلٌ عذاب عظیم و عقاب الیم يَوْمَئِذٍ در آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ زن دارندگان است که صفت دوزخ و شراره آن را باور ندارند هَٰذَا این روز يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ روزیست که سخن نگویند کافران بجهت ... و در بعضی مواقف چه قیامت مواطن و مواقف متعدده است ... و در موضعی مهر بر دهانهای ایشان نهند تا سخن نگویند و جوارح و اعضای ایشان سخن آرند ... وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری داده نشود مر ایشان را در اعتذار فَيَعْتَذِرُونَ پس عذرخواهی نکنند ... وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ... هَٰذَا این روز يَوْمُ الْفَصْلِ روز حکم و قضا است میان ظالمان و مظلومان ... جَمَعْنَاكُمْ جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت وَالْأَوَّلِينَ و پیشینیان ... فَإِن كَانَ لَكُمْ پس اگر هست شما را ای کافران كَيْدٌ حیله ... فَكِيدُونِ پس بکنید حیله ... وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ... إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزگاران ... فِي ظِلَالٍ ... وَعُيُونٍ و در کنار چشمها ... وَفَوَاكِهَ و در میوه ها مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند ... كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا ... بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید ... إِنَّا كَذَٰلِكَ ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را ... وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ... كُلُوا ... وَتَمَتَّعُوا ... قَلِيلًا ... إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ بدرستی که شما مشرکانید وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ وای در آن روز مر تکذیب کنندگان راست ...

منها بجود راهند عذاب ای کرده اند بسبب منع از رفتاع قبیل ها ای **وَاِذَا قِیْلَ** چون گفته شود **لَهُمُ ارْکَعُوْا** مر ایشانرا که نماز گذارید رکوع کنید **لَا یَرْکَعُوْنَ**
نمیکنند رکوع و برکوع اسلام است ... کفار مأمور شوند باسلام
... اسلام ... که متخاشع و متواضع باشید مر خدا را ...
... **کانوا ... علی الغیر بشدو الرکوع و السجود** ...
... **عَلَیْنَا** ...
و هو که لا خیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود و از ابن عباس نقلست که این روز قیامت که ایشانرا بسجود خوانند ایشان توانائی نداشته باشند که سجده
کنند **وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِیْنَ** ... **فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ**
بَعْدَهٗ یُؤْمِنُوْنَ ... اگر بقرآن ... که معجز است ... واضح ...
... **سُوْرَةُ عَمَّ** و این سوره را سورة النبأ و سورة المعصرات نیز گویند و بعضی از سورة التساؤل میخوانند و در مکه نزول اجلال یافته و عدد
آیات آن چهل و یک ... بصری ... که مکیست و بصری ... ابی ابن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که عمّ
یتساءلون بخواند حق سبحانه ... و از ابو عبد الله صلوات الله علیه که هر که عم یتساءلون را ...
... مداومت نماید ... و بدانکه چون حق سبحانه و تعالی ختم این سوره نمود بذکر ...
و وعید مکذبان ... **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** آورده اند که چون پیغمبر دعوت
آشکار کرد و قرآن بر مردم خواند و بر وقوع قیامت بیم فرمود کفار در نبوة ... و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر میپرسیدند و یا از
پیغمبر و مؤمنان ... حق سبحانه ... **عَمَّ یَتَسَآءَلُوْنَ** از چه چیز میپرسند کفار مکه یکدیگر را ...
... **عَنِ النَّبَاِ الْعَظِیْمِ** از خبر بزرگ ... سؤال میکنند **الَّذِیْ هُمْ فِیْهِ مُخْتَلِفُوْنَ** آن خبر که
ایشان در اختلاف کنند ...
... **اِنْ هِیَ اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا** ...
...

اِنَّا اَنْذَرْنٰکُمْ عَذَابًا قَرِیْبًا ...
... **کَلَّا سَیَعْلَمُوْنَ** ...
... **ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُوْنَ** ...

... **اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ** ...
مِهٰدًا ... **وَّالْجِبَالَ اَوْتَادًا** ...
... **وَّخَلَقْنٰکُمْ**
اَزْوَاجًا ...
... **وَّجَعَلْنَا نَوْمَکُمْ**
سُبَاتًا ...
... **وَّجَعَلْنَا الَّیْلَ**
لِبَاسًا ...
... **وَّجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا** ...
... **وَّبَنَیْنَا فَوْقَکُمْ**
سَبْعًا شِدَادًا ...
... **وَّجَعَلْنَا سِرَاجًا وَّهَّاجًا** ...
... **وَّاَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرٰتِ**
مَآءً ثَجَّاجًا ... **لِنُخْرِجَ بِهٖ**
حَبًّا وَّنَبَاتًا ...
... **وَّجَنّٰتٍ اَلْفَافًا** ... **اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ**
کَانَ مِیْقَاتًا ... **یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ** ...
... **فَتَاْتُوْنَ اَفْوَاجًا** ...
... **وَّفُتِحَتِ السَّمَآءُ**
فَکَانَتْ اَبْوَابًا ... **وَّسُیِّرَتِ**
الْجِبَالُ فَکَانَتْ سَرَابًا ...
... **اِنَّ جَهَنَّمَ کَانَتْ مِرْصَادًا** ...

می‌رسند تا در دوزخ مرور بر صراط از بعض ایشان محرومین باشند با مقامها هست که در او روز خیان چون در عقابها باشند منتظر عذاب دیگر باشند که بایشان رسد
از فضائل مروی است که مرصاد مجلسی است که اهل دوزخ او دان خلق نمایند و بر هر تقدیر مرصاد باشد لِلطَّاغِينَ مرجع کافران که از حد درگذشته باشند
مَآبًا بازگشت و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا درنگ کنندگان در آن أَحْقَابًا روزگارهای متتابع و متوالی که یکی از پی دیگر آید از مجاهد منقول است
که حقب هشتاد سال است [illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیه [illegible] که شمار حقب [illegible]
[illegible] سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال و در روایت دیگر آمده که حقب هشتاد هزار سال است و بر هر تقدیر [illegible]
تناهی احقاب است [illegible] یعنی هر حقبی که تمام شود حقبی دیگر در عقب آن بیاید و علی هذا القیاس پس معارضه نکند بمنطوق
آیتی که دال است بر خلود کفار [illegible] که برای عذاب کفار تعیین مدت کرده باشد بلکه معنی آنست که هر حقبی که منقضی شود
حقبی دیگر در عقب آن میآید تا ابد الآبدین و احتمال از دارد که احقاب مشتق باشد از حقب عاما اذا قل مطره و خیره و حقب فلان اذا اخطأ الرزق فهو حقب
و جمعه احقاب و بنابرین حال است از لَابِثِينَ فِيهَا [illegible] که مراد بآن جماعت کفار نیستند بلکه اهل توحید اند که بعد
از مضی احقاب از دوزخ بیرون خواهند آمد و نافع از [illegible] روایت کرده که حضرت رسالت فرموده که لا یخرج من النار من دخلها حتی یمکث فیها احقابا
والحقب بضع و ستون سنة والسنة ثلاثمائة و ستون یوما کل یوم کالف سنة مما تعدون فلا یتکلن احد علی ان یخرج من النار یعنی هر که بدوزخ
رود از آن بیرون نیاید تا آنکه مدت احقاب منقضی شود و حقب شصت و اند سال است [illegible] سیصد و شصت روز و روزی هزار سال
دنیا پس باید که اعتماد نکند هیچ کس که از دوزخ بیرون خواهد آمد و حسن بصری گفته [illegible] مگر عذاب [illegible] باشد خود از حمران
روایت کرده که او گفت من ابن آیه از حضرت ابوجعفر صلوات الله علیه سؤال کردم فرمود که [illegible] من النار [illegible] اجماعی است که از دوزخ
بیرون آیند و دائم مخلد نمانند پس مراد اهل توحید خواهند بود زیرا که بنص و اجماع ثابت شده که کافر از دوزخ هرگز خلاصی نخواهد [illegible]
جهنم [illegible] که لَا يَذُوقُونَ فِيهَا و نچشند در دوزخ بَرْدًا خنکی هوا را یعنی چیزی که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان
بازدارد و گویند که برد خواب است یعنی ایشان در جهنم خواب نیابند وَلَا شَرَابًا و نیاشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر آبی در نهایت حرارت که چون نزدیک
روی آرند گوشت روی بریزد و چون بخورند امعا و احشای ایشان پاره پاره شود وَغَسَّاقًا و مگر ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهایی که
از حسرت بارند و از مهرکه بان معذب کردند علی اختلاف الاقوال و شهر بن حوشب گفته غساق وادیست در دوزخ که در وی سیصد و سی شعب است
و در هر شعبی سیصد و شصت خانه و در هر خانه چهار زاویه و در هر زاویه عظیم ماری در هر ماری چند [illegible] است که جز خدا نداند شراب دوزخیان
از آنست و حفص غساق بتشدید سین خوانده که همان بمعنی قرائت اول است [illegible] لابثین بمعنی عزتا نقیر
بردا و لا شرابا الا حمیما و غساقا یعنی دوزخیان لبث نمایند کان باشند در دوزخ در حالتی که بچشند مگر حمیم و غساق را در احقاب مذکوره و بعد از انقضای احقاب
ایشان بغیر حمیم و غساق نوعی دیگر باشد از عذاب معذب شوند و بنابرین [illegible] عذاب نکند و لعل لا حمیما استثنای منقطع است
لا یذوقون فیها [illegible] و لا شرابا [illegible] و لکن یذوقون فیها حمیما و غساقا جَزَاءً وِفَاقًا پاداش داده شوند دوزخیان پاداش
موافق کردار ایشان پس پادشا موافق کردار ایشان میکند بقوله إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان كَانُوا لَا يَرْجُونَ بودند که امید نداشتند و نمیترسیدند
حِسَابًا از حساب آخرت یا امید وار نبودند بثواب آخرت [illegible] که ایشان را حسابی باشد وَكَذَّبُوا و تکذیب کردند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما که ایشان را
بدان ایمان بودند [illegible] ائمه که ائمه صلوات الله علیهم اجمعین كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیز از اعمال ایشان
انتظام و نصب وقتی است أَحْصَيْنَاهُ شمرده ایم آن را یعنی نگاه داشته ایم [illegible] كِتَابًا نوشتنی [illegible] مصدر احصیناه است زیرا که احصا
و کتبت [illegible] کنند در معنی ضبط یا مصدر و فعل مقدر است [illegible] کتابا یا حال از مفعول احصیناه بمعنی مکتوبا یعنی احصا آن کرده ایم در
حالتیکه نوشته شده در لوح محفوظ یا در صحف حفظه و این جمله اعتراضیه است و قوله فَذُوقُوا مسبب است از کفر ایشان بحساب و جزا و تکذیب ایشان
بآیات و ذکر این بطریق التفات جهت مبالغه است یعنی چون در دوزخ ما کرده اند تکذیب آیات ما [illegible] آخر ایشان را خواهیم
گفت که پس بچشید عذاب دوزخ را فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نیفزائیم شما را هیچ إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی بعد از عذابی و در خبر آمده که این سخت ترین آیات
قرآنست بر دوزخیان و بعد از وعید مشرکان وعده متقیان میفرماید بقوله إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستیکه مر پرهیزکاران راست مَفَازًا رستگاری
از عذاب و جای فوز و فلاح حَدَائِقَ بدل است از مفازا بدل بعض [illegible] بستانهای مشتمل بر درختان بستان و ملو از انها وَأَعْنَابًا
و درختان انگور مخصوص جهت تفضیل وَكَوَاعِبَ و ایشان راست دختران نار پستان أَتْرَابًا همزادان و متساوی در سال یکدیگر در سن و خلقت
و قامت و صورت یا بمعنی ازواج خود در حسن و صورت و سن در بعضی تفاسیر آمده که زنان سی ساله باشند و مردان سی و سه ساله [illegible]
باشند که همه اهل جنت از مردان و زنان سی و سه ساله خواهند بود وَكَأْسًا و مر ایشان راست جامها دِهَاقًا و مر ایشان را کاسها پی در پی یا پر
و لغت بمعنی شده ضغطه است لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نمی‌شنوند در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی که مانند که نشنوند
در سر خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شراب دنیا که در مجلس ایشان هذیان و عربده بخلاف وجدل ایشان بود [illegible]
و فتادهم از حسن که او گفت [illegible] ابن عباس شنید که میگفت مراد از المتقین [illegible] صلوات الله علیه [illegible] ابن عباس سوگند یاد فرمود
که والله هو سید من اتقی [illegible] الله [illegible] که علی بن ابیطالب [illegible] جَزَاءً پاداش داده شده
این صفات منعم مذکوره یا داشتن مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو مقتضی [illegible] عَطَاءً [illegible]
[illegible] حِسَابًا [illegible] بر حسب اعمال ایشان [illegible] رَبِّ السَّمَاوَاتِ

بدل رب است [illegible] جزاء [illegible] مذکوره از نزد پروردگار آسمانها وَالْأَرْضِ و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست از مخلوقات الرَّحْمَٰنِ خداوند بخشاینده
لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از او سبحانه خِطَابًا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه باوی سخن گویند با [illegible]
یکتا بنه مگر بدستوری او سبحانه و باید که مذکوره باشد بر آنکه بناء اعراض بکتاب [illegible] و عقاب و بر آنکه همه مملوک علی الاطلاق مالک نیست
اعتراض کنند بر مالک خود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزیکه بایستند روح وَالْمَلَائِكَةُ و بایستند فرشتگان صَفًّا در حالتیکه صف زده باشند
باشند روح فرشته ایست موکل بارواح و در مجمع آورده که از ابن عباس مرویست که مخلوقی از خلق خدا است که [illegible] روز قیامت وی تنها در صفی باشد و باقی
ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد در صفی و او در بزرگی با همه بود و علی بن ابراهیم در تفسیر خود از صادق روایت کرده که روح فرشته ایست اعظم از جبرئیل
و میکائیل و در تفسیر المعالم از ابن مسعود روایت کرده که مقام روح است چهار مسند و هر روزی دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیحی ملکی مخلوق میگردد
و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان [illegible] ایشان و در روز قیامت [illegible] و ملائکه در صفی و از عطیه مرویست که مراد بروح ارواح آدمیان است که
[illegible] و قبل از آنکه با اجساد ملحق گردند [illegible] صف کشند و از عبدالله بن عباس روایت کرده اند که پیغمبر فرمود که روح چیست فرمود [illegible]
از لشکرهای خدا و از جنس فرشتگان نیستند و ایشان را سر و دست و پا [illegible] پس این آیه را تلاوت فرمود که يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و روز
دیگر از ابن عباس مرویست که خدا را پری هست واسع [illegible] مانند هفت آسمان و هفت زمین و هفت دریا و هر سحر که جبرئیل در آن دریا فرو رود
و بیرون آید [illegible] هر قطره فرشته بیافریند [illegible] بیت المعمور روند و [illegible]
در کعبه معظمه و تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد [illegible] صف زنند [illegible] روایت است که مراد بروح قرآن است و این آیه را تلاوت فرمود و کذلک
اوحینا الیک روحا من امرنا [illegible] که روح جبرئیل است که با ملائکه در یک صف بایستند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند [illegible] إِلَّا مَنْ
أَذِنَ لَهُ دستوری داده باشد او را الرَّحْمَٰنُ خدای بخشاینده که شفاعت کند عاصیان را وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشد [illegible]
الله است یعنی [illegible] و لا یشفعون الا لمن ارتضی و از وهب منقولست که جبرئیل [illegible] و از هر [illegible]
فرشته [illegible] پیش خدا ایستاده باشند [illegible] سخن نگویند چون روز قیامت شود [illegible]
طیبه لا اله الا الله [illegible] قوله وقال صوابا و معاویة بن عمار روایت کرده که ابوعبدالله [illegible] سؤال کردم فرمود نحن والله المأذون
لهم یوم القیمة والقائلون [illegible] که روز قیامت اذن شفاعت [illegible] دهند و ما [illegible] رسول [illegible]
[illegible] خواهید شد فرمود [illegible] علی نبینا و نشفع لشیعتنا ولا یرد ربنا [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] روایت [illegible]
ظرف لا یملکون [illegible] لا یتکلمون یعنی [illegible] تکلم نمایند [illegible] علم ما لکیت کفار است [illegible] ارواح
و ملائکه که اشرف خلایق اند [illegible] مالک قادر نباشند که متکلم شوند [illegible] مگر آنکه اذن دهد او را [illegible] صواب متکلم شود که
آن شفاعت است در حق کسی که مرضی الهی باشد [illegible] توحید باشد پس غیر ایشان [illegible] مالک توانند بود ذَٰلِكَ
الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزیست محقق الوقوع یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شکی در آمدن آن نیست فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ
رَبِّهِ بسوی ثواب پروردگار خود مَآبًا بازگشتنی بایمان و طاعت یعنی هر که خواهد که عمل صالح کند که موجب قرب [illegible] ثواب او [illegible]
شد [illegible] إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستیکه ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا [illegible] که
آخرت [illegible] يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزیکه بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ [illegible] کسی که باشد از مؤمن و کافر
هر دو دست او [illegible] واقع منکر [illegible]
[illegible] خود را ببیند [illegible] موصوله [illegible]
[illegible]
الکافر ما قدمت [illegible] عذابا [illegible]
قدمت یداهم [illegible] وضع ظاهر در موضع ضمیر [illegible] وَيَقُولُ الْكَافِرُ [illegible] يَا لَيْتَنِي
[illegible] كُنْتُ تُرَابًا [illegible] عبدالله عمر [illegible]
روز قیامت [illegible] سایر حیوانات از وحوش و طیور [illegible] و سباع حشر کنند [illegible]
القرناء [illegible] یا لیتنی کنت ترابا [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
گویند [illegible] الرحمن الرحیم خدای [illegible] آدم [illegible]
[illegible] یا لیتنی کنت ترابا
فی الدنیا علی صورة خنزیر [illegible] کنت الیوم ترابا [illegible]
و گفته اند که مراد از کافر ابلیس است [illegible] آدم علیه السلام و فرزندان
مؤمن او [illegible] یا لیتنی [illegible]

و لاین حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و ما زرد که ممتا ... من اشته ... تا آنکه در جهنم کرامت ... دادند من نزیات و بعضی از
عرفا معنا از ... بیان ... بقول الظالم او الجاهل المتکبر یوم القیمة یا لیتنی کنت ترابا ... صاحبه ... و الله اعلم بالصواب سوره
النازعات مکیه است و چهل و شش آیه است نزد کوفیان و چهل و پنج نزد باقیان و اختلاف در دو آیه است ولانعامکم حجازی و کوفی طامه عراقی شامی
ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که سوره النازعات بخواند ... حساب دادن روز قیامت ... مکتوبه ...
حق سبحانه او را به بهشت ... و ابن عباس از حضرت رسالت روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند ... از اول عمر ...
مشغول بوده باشد ... و از حضرت ابو عبدالله صلوات الله علیه مرویست که هر که این سوره بخواند ...
نکرده ... بهشت ... چون حق سبحانه سوره النبأ را ختم ... بذکر احوال قیامت و اهوال آن افتتاح این سوره نیز ...

بسم الله الرحمن الرحیم

والنازعات سوگند بکشندگان **غرقا** ... یعنی ملائکه موت که نزع کنند جانهای کافران را ... بر آوردن در دار نزع و آن
بیرون آوردن جانهای ایشان از اقصای ابدان ... از اصول انامل و اطفار ... چون ... بجای
خود ... که حضرت ملک الموت و اعوان او جان کافران را از اصول ... بیرون کشند ...
... ملائکه که نزع کنند جانهای کافران را ... **والناشطات نشطا** و سوگند بفرشتگان که بیرون برند ارواح مؤمنان نشطا
بیرون بردنی ... یعنی بآسانی ... از بدن ایشان مفارقت کند ... هیچ مؤمن نباشد الا که ...
موت او بهشت و ... و چون ... جای خود ...
نوع عقوبت ... **والسابحات سبحا** و بملائکه که شنا کنند ... یعنی آمد و شد نمایند ...
... **فالسابقات** پس پیشی گیرندگان **سبقا** پیشی گرفتنی ... **فالمدبرات** پس تدبیر کنندگان **امرا** کار را یعنی جبرئیل که ...
... و میکائیل که ... و عزرائیل که ... و اسرافیل ...
... بهشت ... مؤمن ... کافر ... مقسم به ... نجوم ...
... مغرب ... فلک ... و بر هم سبقت میکنند ...
... چون ... حرکات ...
... تدبیر امور ...
... از اسباب نصرت و ظفر ...
... ملکوت ...
... منقول است از امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه ... و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد ...
... و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام
نقلست که ان الله یقسم بما شاء من خلقه ولیس لخلقه ان یقسموا الا به ...
... **یوم ترجف الراجفة** روزی که بجنبد ... اجرام ...
ارض و جبال ... کقوله تعالی یوم ترجف الارض و الجبال ... مضطرب شوند ...
... **تتبعها الرادفة** در حالیکه از پی در آید آنرا ... از پس آن ...
شوند یا نفخه ثانیه که بعد از نفخه اولی واقع شود ... کقوله تعالی و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه
اخری فاذا هم قیام ینظرون ... کقوله تعالی عسی ان یکون ردف لکم بعض الذی
تستعجلون ...
... للوقت الواسع الذی یقع فیه النفختان ...
... **قلوب یومئذ واجفة**
دلها ... **ابصارها خاشعة** ...
... و لهذا ابصارها ...
... **یقولون** میگویند ...
... **ءانا لمردودون فی الحافرة** ...

کرد اشنید خواهند کرد ... حافره ماخوذ است از رجع فلان فی حافرته ای طریقه التی جاء فیها ... و قال الطبرسی ... رجع الشیخ فی حافرته
ای رجع من حیث جاء ... نهایت ...
حافره بمعنی محفوره باشد ای ... فی قبور ... **ءاذا کنا** آیا چون گردیم ما **عظاما نخرة** استخوانهای کهنه ...
... قالوا گفتند ... اگر چنین باشد
تلک اذا آن بازگشتن آنگاه **کرة خاسرة** بازگشتی باشد با زیان ...
... قیامت محقق شود ...
... **فانما هی** پس
... **زجرة واحدة** یک بانگ است یعنی یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق ... زنده شوند ... **فاذا هم** پس آنگاه
ایشان **بالساهرة** ... یعنی زمین سفید هموار باشد ... محشور شوند ...
... ساهره ...
... بیت المقدس ...
... قتاده مرویست که ساهره ... جهنم است ...
... حضرت موسی علیه السلام ... **هل اتاک** آیا آمد
ترا ... **حدیث موسی** سخن موسی کلیم علیه التحیة والسلام **اذ ناداه** ... **ربه** پروردگار او
بالواد المقدس بوادی پاکیزه **طوی** ...
... **اذهب**
... **الی فرعون** بسوی فرعون **انه طغی** ...
... **فقل** پس بگو مر او را ... **هل لک** آیا مر ترا هست میل و رغبتی **الی ان تزکی** بسوی آنکه پاک شوی ...
... از کفر و طغیان پاکیزه شوی و بکلمه
لا اله الا الله ... **واهدیک** ... **الی ربک** ... **فتخشی**
... کقوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء ...
... قوله
من خاف ادلج و من ادلج بلغ المنزل ...
...
...
...
... **فاریه** پس بنمود ... **الآیة**
الکبری معجزه بزرگ ... عصا ...
...
... **فکذب** پس تکذیب کرد فرعون ... **وعصی**
... **ثم ادبر** ... **یسعی** ...
... **فحشر** پس جمع کرد ... **فنادی**
... **فقال** پس گفت **انا ربکم الاعلی** ...
...
... ما علمت لکم من اله غیری ...
...
...
...
...
... **فاخذه**
الله ... **نکال الآخرة** ... **والاولی** ...

در کلمه اول و دوم خدا گفت کلمه اولی ما علمت لکم من اله غیری و کلمه اخری انا ربکم الاعلی وفیما بینهما چهل سال بود و بروایت دیگر بیست سال بود و در روایت دیگر

منقول است از ابو جعفر صلوات الله علیه بدانکه نکال مصدر مؤکد است چون وعد الله و صبغة الله کانه قیل نکل الله نکال الآخرة

بنکال الله است و نکال یعنی تنکیل است چون سلام و وداع که بمعنی تسلیم و تودیع است و هباد از عباس نقل کرده که موسی مناجات کرد

انا ربکم الاعلی و بجعد و سلطنته و بکه یا بلک یعنی تا چند با مهلت دهی فرعون را

[illegible]

ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی

[illegible]

ءانتم اشد خلقا ام السماء بناها

[illegible]

رفع سمکها فسویها

واغطش لیلها واخرج ضحیها

[illegible]

والارض بعد ذلک دحیها

[illegible]

اخرج منها ماءها ومرعیها

والجبال ارسیها

متاعا لکم ولانعامکم

فاذا جاءت الطامة الکبری

[illegible]

یوم یتذکر الانسان ما سعی

وبرزت الجحیم لمن یری

فاما من طغی

وآثر الحیوة الدنیا

فان الجحیم هی المأوی

واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی

فان الجنة هی المأوی

[illegible]

یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها

و بعد از آن دو ننشر خطاب به رسول میفرماید که میپرسند از محمد از روز رستخیز

که کی باشد یعنی در چه زمان خدای تعالی قایم کند و گویند مرسی یعنی منتهی و منتهی قرار است فهو ماخوذ من مرسی السفینة

فیم انت من ذکریها

در چه چیزی تو از یاد کردن وقت آن

الی ربک منتهیها

[illegible]

انما انت منذر من یخشیها

[illegible]

کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها

[illegible]

سورة عبس

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

وما یدریک لعله یزکی

او یذکر فتنفعه الذکری

اما من استغنی

فانت له تصدی

وما علیک الا یزکی

واما من جاءک یسعی

وهو یخشی

[illegible]

برآنحضرت یعنی مثل تو را سزاوار نیست که از برای مستغنی متصدی شوی و از فقیر متلهی گردی منقولست که جبرئیل آیات را [illegible] بر آنحضرت میخواند [illegible]
وی متغیر شد [illegible] نابینا بوده [illegible] لیکن دیده آن نور دیده عالم را میدید [illegible]
[illegible] که [illegible] ابن مکتوم روان شده او را [illegible]
و بمسجد [illegible] مبارک [illegible] بنشاند و انواع لطف فرمود و اکمال تعظیم او بود مرعی داشت و بعد از آن هرگاه که او را
دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجة و دو بار در مدینه او را خلیفه خود کرد [illegible]
بعد از این آنحضرت بر هیچ فقیری هرگز روی ترش نکرد [illegible] و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و باید دانست که عتاب او سبحانه بجهة [illegible]
از آنحضرت [illegible] از آنحضرت [illegible] بوده باشد چه کراهت و اعراض او از سوء ادب ابن مکتوم بود که سخن او را قطع کرد و اصلا ملتفت
نشد و اندیشه ننمود در اینکه شاید که آنحضرت مشغول بکسی باشد و وقت مقتضی مکالمه او نباشد [illegible] چونکه توهم میشد که اعراض
آنحضرت از او بجهة فقر او بوده باشد و توجه و تصدی بجهة غنای ایشان از این جهة حق سبحانه او را عتاب فرمود و دیگر آنکه عبوس و انبساط [illegible]
[illegible] آنحضرت بجهة آنست که تا او [illegible] محاسن اخلاق متخلق شود و متنبه گردد بر عظم حال مومن مسترشد و بداند
که تالیف مومن [illegible]
[illegible] بر آنکه معصیتی بوده باشد [illegible] منهی عنه شود و حق سبحانه نهی آنحضرت نکرده [illegible]
و [illegible] علم الهدی در تنزیه الانبیا آورده که [illegible] دلالت ندارد [illegible] که مراد [illegible] آنحضرت باشد
مطابقه و نه تضمنا و نه التزاما بلکه آن خبر محض است و مخبر عنه مصرح نیست [illegible] واضح میشود [illegible] پیغمبر است [illegible]
خلق عظیم [illegible] هیچ پیغمبری
بود که متصف باشد [illegible] نتوان داد بکسی که متخلق بجمیع اخلاق حسنه باشد [illegible] اهل ایمان
و متعطف بر ایشان و حضرت عزت [illegible] در حق او فرموده باشد که انک لعلی خلق عظیم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و در خبر
صحیح آمده که آنحضرت فرموده که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق [illegible] که حسن خلق او [illegible]
[illegible] انک لعلی خلق عظیم [illegible]
[illegible] و کسیکه حسن خلق او باین مرتبه باشد چگونه عقل تجویز [illegible] ظاهر است که مراد [illegible]
[illegible] ابن مکتوم [illegible]
خود را از او دور کرد [illegible] و روی ترش کرد و از او اعراض نمود [illegible] ابن مکتوم کلا ردع است
از معاتبه مذکوره یا از معاوده مثل آن یعنی منزجر شو از عبوس و تولی و منزجر [illegible] جایز نیست که مثل این
در زمان مستقبل بفعل آید [illegible] مستلزم معصیت نبوده باشد انها بدرستیکه آیات قرآنی تذکرة پندیست
مر خلق را یعنی واجبست [illegible] و عمل بموجب آن فمن شاء پس هر که خواهد ذکره حفظ کند او را [illegible] فراموش نکند [illegible] اختیار
قبضه اقتدار اوست تذکیر ضمیر بجهة آنست که تذکره در معنی ذکر و وعظ است و میتواند بود که هر دو ضمیر راجع بقرآن باشد و تانیث ضمیر اول بجهة
خبر باشد که تذکره است [illegible] بر آنکه بنده قادر بر فعل خود و مختار است در آن فی صحف صفت تذکره است یا خبر ثانی است یا خبر
مبتدای محذوف یعنی تذکره یا قرآن مثبت است در صحیفها نوشته شده از لوح محفوظ یا مثبت در لوح یا در صحف انبیا کقوله ان هذا لفی الصحف
الاولی مکرمة گرامی کرده شده نزد خدا مرفوعة برداشته شده در آسمان هفتم یا بلند قدر مطهرة پاکیزه کرده شده [illegible]
و از [illegible] شیاطین چه مس آن نمیکنند مگر [illegible] مطهر که ملائکه اند یا از شوائب شک و شبهه و تناقض بایدی سفرة بدستهای
نویسندگان یعنی فرشتگان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صلوات الله علیه فرموده که مراد حافظان قرآنند [illegible]
کرام بزرگان نزد خدا [illegible] بررة نیکوکاران و متقیان
[illegible] قرآن در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا منزل شد [illegible] فرشتگان [illegible] جبرئیل [illegible]
و بعد از وصف قرآن [illegible] قتل الانسان لعنت کرده باد [illegible] ما اکفره چه کافر
ساخت [illegible] کفران [illegible] ذم شنیع [illegible] که مراد [illegible] امیه بن خلف است و
قول بعضی آنست که مراد عتبة بن ابی لهب است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کرامت [illegible]
من ای شیء خلقه از چه چیز آفریده است [illegible] من
نطفة خلقه [illegible] فقدره [illegible]

وکعب

او کرد از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه تا آنکه تمام خلقت او بر حد معلوم از طول و قصر و سمع و بصر و حواس و اعضا و مدة عمر و تعیین آن و جمیع احوال او ثم
السبیل یسره پس راه بیرون آمدن از شکم مادر را آسان کرد [illegible] و او را ملهم کرد تا [illegible] منکس متولد شود [illegible]
[illegible] سبیل خیر و شر [illegible] کقوله انا هدیناه السبیل و قوله و هدیناه النجدین نصب سبیل بفعلی که مفسر اوست فعل ظاهر
مبالغه است [illegible]
[illegible] ثم اماته پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او [illegible] فاقبره امر فرمود [illegible]
[illegible] یقال قبر المیت اذا دفنه و اقبر المیت اذا امر ان یقبره و مکنه منه و جعل له قبرا [illegible] ثم اذا شاء پس هر وقتیکه خواهد
انشره [illegible]
[illegible] فی نفسه و منوط است بمشیة
او کلا ردع است [illegible]
کلا بمعنی حقا باشد یعنی حقا که آدمی لما یقض هنوز بجا نیاورد [illegible] ما امره آنچه فرموده [illegible] بعهد و میثاق وفا ننموده [illegible]
[illegible]
[illegible] آدمی خالی [illegible] تقصیر نیست و چون حق سبحانه [illegible] ذکر [illegible] فرموده
[illegible] فلینظر الانسان پس باید که آدمی نظر کند [illegible] الی طعامه [illegible]
[illegible] انا صببنا الماء بدل اشتمال طعام است یعنی باید که بنگرد [illegible] صبا [illegible] ثم
شققنا الارض پس شکافتیم زمین را شقا [illegible] فانبتنا فیها پس رویانیدیم [illegible]
[illegible] حبا دانه [illegible] و عنبا و درخت انگور و قضبا [illegible]
[illegible] مقطوع میشود مرة بعد اخری و زیتونا و درخت زیتون و نخلا و خرما بنان و
حدائق غلبا و باغها مشتمل [illegible] پس وصف حدائق بغلب [illegible]
اشجار [illegible] غلبا ای [illegible]
و فاکهة و میوها و ابا و چراگاه [illegible] و هو ماخوذ من [illegible]
[illegible] صاحب کشاف [illegible] ابوبکر
[illegible] ای سماء تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله ما لا علم لی به کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا بر دارد چون
در کتاب خدا [illegible] الفاکهة فاعرفها فاما الاب فلا اعرفه [illegible] و این روایت کنند که عمر خطاب [illegible]
[illegible] کل هذا قد عرفنا فما الاب [illegible] معظم مفسران [illegible]
[illegible] متاعا لکم مفعول له افعال مذکوره است [illegible] و لانعامکم
[illegible]
[illegible] فاذا جاءت الصاخة پس چون بیاید آواز کننده [illegible]
[illegible] یقال صخ الاذان ای یبالغ فی اسماعها حتی یکاد یصمها [illegible]
[illegible] للصیحة [illegible]
[illegible] یوم یفر المرء روزیکه بگریزد مرد من
اخیه از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وامه و از مادر خود [illegible]
[illegible] وابیه و از پدر خود [illegible] وصاحبته [illegible] و بنیه و از
فرزندان خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
حقوق واجبه [illegible]
[illegible]
[illegible] لکل امرئ هر مردی را منهم از ایشان یومئذ
در آن روز شان یغنیه [illegible]
کرده که آنحضرت فرموده که یبعث الناس عراة حفاة [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
که لکل امرئ منهم شان یغنیه وجوه یومئذ رویها باشد در آن روز مسفرة روشن و درخشنده ضاحکة [illegible] مستبشرة [illegible]

و فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بمراتب رضوان و نکر لیس بر اصل جنان و حور و غلمان و اینها اهل ایمان و طاعت باشند و ادخال بر سلم بو ابن است که از بکی از روات هاشمیه مرا خبر داد از انس بن مالک که وی خبر داد که مراد حضرت رسالت پناه پرسیدم که یا رسول الله مرا خبر ده از مضمون این آیه که وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة فقال یا رسول الله یا انس هی وجوه بنی عبد المطلب انا و علی و حمزة و جعفر و فاطمة و الحسن و الحسین نخرج من قبورنا و نور وجوهنا کالشمس الضاحیة یوم القیمة یعنی ای انس بدان و آگاه باش که مراد از این وجوه ضاحکه وجوه بنی عبد المطلب است یعنی روی من است و روی علی بن ابیطالب و روی حسن و حسین و فاطمه و حمزه و جعفر چه روز قیامت از قبور خود بیرون آئیم رویهای ما چون آفتاب عالمتاب روشن و درخشنده و لامع باشد و مراد بوجوه اصحاب وجوه مثل حذف مضاف کذلک قوله **وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ** و روهای باشند در آن روز بر آن غبار و تیره کی نشسته باشد **تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ** و فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی یعنی شعله آتش دوزخ و انواع عذاب آن **أُولَٰئِكَ** آنگروه که رویهای ایشان بگرفته و گرد آلوده باشد **هُمُ الْكَفَرَةُ** ایشانند کافران **الْفَجَرَةُ** و فاجران یعنی جمع کنند که فجور را بکفر و لهذا سواد وجوه ایشان با غبره باشد مانند وجوه زنگیان و وجوه فساق اهل ایمان بین بین خواهند بود یعنی نه غبره باشد و نه قتره یا منصف باشد بصفره یا لونی دیگر و از ضحاک منقولست که اصفیاء وجوه اهل ایمان از آثار وضو باشد و ابن عباس فرموده که از قیام لیل باشد چه از حضرت پیغمبر مرویست که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و بعضی گفته اند که کتب کمند و لحدها کرده باشند که بر روی ایشان نشسته در آن روز روی ایشان نورانی بود و آنها که در دنیا بتنعم و نازپروردگی کرده باشند و در خود را از کرد و گرد معرکه جهاد صیانت کرده روی ایشان در آن روز گرد آلوده و سیاه باشد و در خبر است که چون حق سبحانه میان بهایم مقاصه کند و آنها را خاک کرداند اغالک کرد شود و بر روی کافر نشیند و روی ایشان که بسبب آتش دوزخ سیاه شده باشد گرد آلود نیز شود **سُورَةُ كُوِّرَتْ** و بعضی این سوره را سورة التکویر خوانند و در مکه نزول یافته و نوزده آیه است ابی بن کعب از حضرت رسول روایت کرده که هر که سوره اذا الشمس کورت بخواند حق سبحانه او را در دنیا حفظ کند دادود و روز قیامت و فتیکه نشر صحیفه او کنند و از ابن عمر روایتست که پیغمبر فرمود که هر که دوست دارد که بنگرد بروز قیامت یعنی احوال آنرا ببیند باید که اذا الشمس کورت قرائت نماید و ابوبکر روایت کرده که گفتم یا رسول الله پیری زود در تو پیدا شد فرمود شیبتنی هود و الواقعة و المرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت یعنی این پنج سوره مرا پیر کرد انید و بنا بر تقدیم صحابه مرویست که از انس پرسیدند که پیغمبر خضاب میکرد گفت شیب او نبود گفتند که شیب علیه است گفت همه شما از آن کراهت دارید لیکن چگونه عیب باشد حدیث و قول خواهد بود با آنکه اگر آدمی بسبب امر پیر میشد من از این سوره بما مذکوره پیر میشدم و بروایت صحیح ثابت شده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که من در وقتیکه آنحضرت را غسل میدادم در میت محاسن مبارک او موی چند سفید یافتم و آنها موئی که ظاهر او هم سیاه بود و بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره عبس نمود بذکر قیامت و اهوال آن افتتاح این سوره کرد بذکر علامات و احوال آن و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ارتفاع شمس بفعلیست که ما بعد آن مفسر آنست نه بابتدا چه اذا شرطیه طالب فعل است و مقتضی جواز آن و معنی آنست که چون آفتاب در هم پیچیده شود و این بر وجه تشبیه است که مشتق باشد از کورت العمامة اذا لففتها یعنی ضوء آنرا در هم پیچیده گرد کنند و انتشار و انبساط نور آن در بساط آفاق باز گردانند تا آنکه همه عالم تاریک شود و این عبارتست از ازالة الجرم و اعدام آن چه تمام که جرم آنرا با قیست ضوء آن منبسط است و غیر ملفوف و بالقاء عبادة باشد نقع ضوء آن زیرا که هر جا که هر گاه که دفع میکنند از در هم پیچیده و جدا و گم است که ماخوذ باشد از طعنه فکوره اذا القاه ای تلقی و تطرح عن فلکها یعنی آفتاب از فلک خود دور انداخته و بعضی گویند که مراد از لف و ازاله ضوء منبسط است با بقای وجود جرم و از سعید بن جبیر مرویست که کورت لفظ معرب است یعنی چون آفتاب را کور کرده باشند **وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ** و آنگاه که ستارگان تیره کردند یعنی جرم آنها بی نور ماند یا آنکه منتثر و متساقط کردند کقوله و اذا الکواکب انتثرت و قول اخیر اشهر و اوضح است و مرویست که در آن روز آفتاب و ستارگان را در جهنم اندازند تا عبده ایشان ببینند که ایشان استحقاق الوهیت نداشتند و معبودان باطل بوده اند کما قال انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم **وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ** و آنگاه که کوهها بعد از انقلاع از اماکن خود روان کردانیده شوند از روی زمین بر باد هوا مانند ابر روان شوند کقوله و هی تمر مر السحاب **وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ** و آنگاه که ناقه های ده ماهه از حمل ایشان که شده باشند و بزادن نزدیک کشته و گذاشته شوند یعنی بجهة غفلت و گرفتاری و مشغولی هیچکس پروای ایشان نماید با آنکه آن نفیس ترین و عزیزترین مالها است نزد عرب و بجهة نفاست آنها سوار نمیکنند و سوار نمیشوند و شیر نمیدوشند و از جبائی نقل است که مراد از عشار سحابند که حوامل امطار اند یعنی ابرها از باران معطل شوند و این جمع عشراست چون نفاس که جمع نفسا است **وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** و آنگاه که همه جانوران وحشی جمع کرده شوند در یکجا و همه بیکدیگر مختلط شده منعا باز از ایجال اضرار بیکدیگر نمانده و قتاده مرویست که همه حیوانات بجهة قصاص محشور شوند تا آنکه ذباب را حشر کنند و مرویست که بعد از قصاص و اعواض ایشانرا خاک کنند و هیچ کدام باقی نمانند مگر آنچه در او سرور و بنی آدم باشد و موجب تعجب ایشان از صورت ایشان چون طاوس و غزال و کبکی که میگویند عوض داده شدند با آنکه وحوش نیز هیچ خواهند بود و جماعتی که از آنها قابل بدوام عوض نیستند میگویند که حق سبحانه ایشان را مؤید ساد بفضل عمیم و فانی نگرداند و اصح و اشهر عدم بقای ایشانست و از ابن عباس روایتست که مراد بحشر وحوش موت ایشانست یقال اذا اجحفت السنة الناس و اموالهم حشرتهم السنة یعنی حشر هر چیزی موتست مگر جن و انس که آن تعبیر لیشور است **وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ** و آنهنگام که دریاها پر کرداینده شوند یعنی بیکدیگر آمیخته شوند تا همه دریاها یکی و شیرین و تلخ دریا شوند دریا این ماخوذ است از سجر التنور اذا ملأه بالحطب یعنی دریاها را افروخته کرده و شوند و نفتا بنده کرد و دیگر از قتیبی اهل ثار از ابن عباس مرویست که چون روز قیامت شود حق سبحانه آفتاب و ماه و ستارگان را در هم پیچد و در دریا افکند و بعد از آن باد دبور بر انجهد و همه دریاها را آتش گرداند و مخالف کوراست که عبد الله عمر که هر گاه که دریا را دید گفتی یا بحر متی تعود نارا و احسن مرویست که معنی آن آنست که آب دریاها را ابر برباید از اخشک کرداند بمرتبه که یک قطره آب در آن نماند و از جبائی نقل کرده اند که مراد بحار جهنم است در دنیا زیرا که بحور دنیا فانی خواهد گشت و معنی آنست که همه دریاها جهنم را

[illegible] بنوازدیم

پر از آتش و چرک کردانند که از امداد و زحمت است نما نیند از ابی بن کعب منقولست که چون وقت حلول قیامت شود مردم همه در بازارها فعال و پیچیده یا نهای پیچیده مشغول باشند ناگاه ببینند که روشنی آفتاب زایل کردد و ایشان در آن حیران شوند که آفتاب چه شد و چه حال در غم نموده ناگاه ستارگان از هم فرو ریزند و در این حیرت باشند که کوهها بر روی زمین در حرکت آیند و چون کرد بر هوا روند جن بیاد در آمده از بیابان بحرابزرده و دریا هزیمت کرده مختلط کردند و در این حالت جن باشند که کوید با آدمیان که بیائید ما و شما این معنی استخبار کنیم پس بروند تا در یا ها نایبند که آتش شده میدرخشد و شعله میکشد و در اثنای این حال زمینها و آسمانها شکافته شوند و بادی بیدا شود و همه را هلاک کند و از ابن عباس مرویست که دوازده علامت قیامت است شش علامت که مذکور شد در دنیا حادث شود و شش دیگر در آخرت بوقوع آید و آن اینست که **وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ** آنگاه که نفسها جفت کرداینده شوند یعنی هر کس را با مثل خود نزدیک کنند صالح را با صالح و طالح را با طالح یا هر کس را با عمل خود جمع کنند یا همه را بشکل خود مقارن کنند کفار و عصات بشکل اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعت بشکل اهل بهشت یا نفوس مؤمنان بحور مقارن شوند و نفوس کافران بشکل شیاطین و از ابن عباس مرویست که در این وقت مؤمنان سه صنف شوند کذلک قوله تعالی و کنتم ازواجا ثلثة **وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ** و آنگاه که دختر زنده در کور کرده پرسیده شود یعنی از وی سؤال کنند که **بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** بکدام گناه کشته شده است این در قتلت بصیغه غایب بعنوان اخبار است از آن و این سؤال اگر چه بحسب ظاهر متعلق بموؤده است اما بحقیقت متعلق بوائد است و فائده این سؤال از موؤده آنست که در جواب گوید که من بیجرم کشته شدم تا موجب سرزنش و توبیخ و تبکیت وائد شود و حجت بر او لازم کرد و جای مجاز این بیت در توبیخ و تبکیت قوله تعالی لعیسی ء انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله الی قوله سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی چه این موجب توبیخ قوم و کشف و اثبات حجت بر ایشان بر عرض از این سؤال بعد ببعد و سرزنش باشد بر آنها که دختر زنده در کور کرده باشند و بعضی گفته اند معنی سئلت طلبت و این زائد است یعنی مقتوله را از قاتل او طلبند و گویند باو که کجاست دختر تو و چه کردی با او و بکدام گناه کشته شد یعنی بچه سبب او را کشتی پس بنا بر این وائد مسئول باشد و موؤده مسئول عنها و نظیر آنست این العهد کان مسئولا که بمعنی مسئول عنها است و این عمل شنیع و فعل قبیح عادت اکثر عرب بود در جاهلیت که از خوف درویشی یا از جهة تحرز از عار عیب دختر را زنده در کور کردندی حق سبحانه فرمود که در آن روز وائد را سؤال کنند که چرا ایشان را کشتید و مرویست که چون کسی را دختری متولد شدی و خواستی که دختر را بکشد از برای وی پیراهن پشمین دوختی و او را پوشانیدی و لیکن بعد از آن نفرستادی و اگر خواستی که او را زنده بگذارد تا شش ساله شدی پس با مادرش گفتی که او را مطیب مشاطه کن تا بخانه خویش ببرم پس او را بصحرا بردی و چاهی کندی و او را بر کنار آن بردی و گفتی در اینجا نگاه کن و چون نگاه کردی در عقب وی درآمدی و او را در آن چاه انداختی و بر وی خاک کردی و گویند که این عادت مخصوص بود بقبیله چند از عرب بوده و در روایت آمده که قیس بن عاصم نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله من در جاهلیت دختر خود را زنده در گور کرده ام عدد آن چون خواهم فرمود که از هر کشته بنده آزاد کن گفت مرا بنده نیست اما شتر دارم فرمود که از برای هر یکی شتری فدیه بده او نیز شتر فدیه داد **وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ** و آنگاه که نامه های اعمال که بوقت مرگ بندگان بر هم پیچیده کشاده کرداینده شوند نزد حساب تا اعمال و بر او ظاهر کردد و با جزاء داده شود و از قتاده مرویست که صحیفتک یا ابن آدم تطوی علی عملک ثم تنشر یوم القیمة فلینظر رجل ما یملی فی صحیفته ای فرزند آدم صحیفه تو در هم پیچیده شود در عمل تو و بعد از آن در روز قیامت باز کشاده شوند پس باید که مرد نظر کند در آنچه املا میکند در صحیفه خود و از نشر آن اندیشه کند و در نقل آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یحشر الناس عراة حفاة مرد عارف برهنه و پا برهنه حشر کنند ام سلمه گفت کیف للنساء پس چگونه حال زنان باشد فرمود شغل الناس یا ام سلمة مردم را فاقه مشغول باشند و مجال یکدیگر نبیند گفت ما شغلهم چه چیز مشغول ساخته باشد ایشان را فرمود نشر الصحف فیها مثاقیل الذر و مثاقیل الخردل که در نامه های اعمال که در آن نوشته باشد عملی که مقدار مور چه خورد باشد و دانه خردل که کوچکترین دانه است یعنی هیچ چیز از عمل فرو گذاشته نشده باشد و گویند مراد نشر صحف تفریق انست میان اصحاب آن یعنی نامهای مردمان را پراکنده سازند و هر کس نامه خود را بر دارد و از مرثد بن وداعه روایتست که پیغمبر فرمود که چون روز قیامت باشد صحف از زیر عرش پران شوند پس صحیفه مؤمن در دست او آید و در آن نوشته باشد که فی جنة عالیة و صحیفه کافر در دست کافر او در آن مکتوب باشد که فی سموم و حمیم و این صحیفه غیر صحف اعمال باشد **وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ** و آنگاه که آسمان برکنده شود و از وی بکدیگر کشیده شود مانند بر کندن پوست از مذبوح و بر داشتن پرده از روی چیزی و بعد از آن از ادرهم پیچند **وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ** و آنگاه که دوزخ افروخته شود بیشتر از پیشتر و گویند تافته نشد آن بغضب الهی و خطایای بنی آدم شود و حفص بتشدید عین خوانده بجهة مبالغه یعنی بسیار تافته شود **وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ** و آنگاه که بهشت نزدیک کرداینده شود بمؤمنان تا برای دخول کقوله تعالی و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید و گویند که تقریب آن نزدیک و بعید و مؤمن و کافر نمایند تا سرور مؤمنان زیاده شود و حسرت اهل دوزخ مضاعف گردد و جواب شرط مذکور در این است که **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ** بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از خیر و شر و گویند که احضرت بمعنی وجدت حاضرا است چون احمد که بمعنی وجد محمودا یعنی بداند نفس آنچه حاضر یابد که در نزد خود از عمل نیک و بد از آنست که تا آدمی بدین دار و ادنه حال که مذکور شد بهشت و دوزخ نه بیند عقوبتش نکند نداند که چه کرده است و چون بداند که آنچه خیر کرامی و عطا منبسط یابد هر نیکی و عذابی بر بدی و حسرت خورد که چرا زیاده نکرده است و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فائده ندهد در خبر است که یکی نزد ابن مسعود این سوره تلاوت فرمود چون باین رسید و انقطاع ظهرناه یعنی پشت من شکسته شد و بدانکه نفس در معنی عموم است چون تمره خیر من جرادة یعنی هر نفس که باشد خیر و شر خود را نزد خود حاضر یابد نه مراد نفس واحده باشد چنانکه ظاهر آیه است تا لازم آید که اما فی کریمه یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ** پس سوگند میخورم بستارگان رجوع کننده بعد از رفتن و این ماخوذ است از خنس اذا تاخر و اینها سیاره ستارگانند و لهذا و صف آن فرموده بقوله **الْجَوَارِ الْكُنَّسِ** روندگان که پنهان شوند کانند در تحت ضوء آفتاب و این مشتق است از کنس الوحش اذا دخل کناسه و کناس بیشه و خرابست که از اغصان ساخته باشند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که مراد بنجوم دراری خمسه اند که از اخمسه متحیره نیز گویند

وامر بحیث و عطارد و زحل و زهره و مشتری با شمس و قمر سیر میکنند و رجوع مینمایند تا آنکه در تحت ضوء شمس مستور میشوند و لکن خنوس ایشان رجعت
و کنوس ایشان اختفاء در تحت ضوء شمس و نزد بعضی مراد جمیع کواکب است که خنس ایشان در نهار است یعنی غایب میشوند از عیون و کنس ایشان در شب است یعنی بسبب
از اماکن خود بیرون آیند کالوحوش تطلع علی کناسها یا بروز متواری میشوند در اماکن خود کما تتواری الوحوش فی کناسها **وَاللَّیْلِ اِذَا**
عَسْعَسَ و سوگند بشب آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند و یا بازپس رود و ظلمت از زایل شود و از لغات الاضداد است یقال عسعس اللیل
اذا اقبل و اذا ادبر قول اول مروی است از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و ابن عباس و مجاهد و قتاده و ثانی از حسن **وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ** و سوگند بصبح
آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و روشنائی آن ممتد شود و چون اقبال روح و نسیم مقارن اقبال صبح است بجهت آن نفس را باو نسبت میکنند بر سبیل مجاز
و میگویند که تنفس الصبح و مراد تمدد طلوع است جواب قسم آنست که **اِنَّهُ** بدرستیکه قرآن **لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ** هر آینه گفتار فرستاده ایست بزرگوار
مراد جبرئیل است که از او نزد حق تعالی بر پیغمبر خوانده و باو گفته خلاصه معنی آنست که قرآن کلام خداست که از ابتدا جبرئیل بر پیغمبر خوانده و پیغمبر از جبرئیل
شنیده نه که جبرئیل از نزد خود گفته و بعضی گفته اند اضافه قول بجبرئیل بجهت آنستکه خدا تعالی بجبرئیل امر کرد که ائت محمدا و قل له کذا از نزد محمد رو و این کلام
باو بگو نیز در صفت جبرئیل میفرماید که **ذِی قُوَّةٍ** خداوند توانائی در قلع مؤتفکات بود و او را برداشتن بجناح خود و نزدیک باسمان برد و
منقلب ساخت و با توانائی در علم و عمل و تبلیغ رسالت و شدید القوی و ذو مرة بر همین معنی است و چون حامل ... مرتبه متمکن بر حسب حال ممکن است و اعظم
ممکن ... بر مرتبه متمکن است ... فرموده که **عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ** رسولی که نزد خداوند عرش با مکانت و منزلت است **مُطَاعٍ** فرمان
برده شده در میان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان او برند و از آنجمله در شب معراج خزنه جنت را امر فرمود تا ابواب بهشت را گشودند و پیغمبر داخل شد و
انواع نعم از مشاهده نمود و خازنان دوزخ را حکم کرد تا درهای دوزخ را گشودند و آنحضرت انواع نکال و عذاب از آن دید **ثَمَّ اَمِینٍ** در آسمانها با
امانت است در وحی کذاری که اصلا زیاده و کم نمیکند بلکه با وجهی که حق تعالی باو گفته به پیغمبر میرساند و میتواند بود که ثم متعلق بما قبل باشد
یعنی مطاع است در آسمانها و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر بجبرئیل گفت که چه نیکو مدح کرده ترا در این قول که ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین
ما قوتک و ما کانت امانتک قوه و امانت تو چیست گفت اما قوت من آنست که چون مبعوث شدم بتخریب مدائن لوط که چهار شهر بود در هر شهری
چهارصد هزار مقاتل غیر ذراری ... آن شهرها را از زمین هفتم از جا بر کندم و باسمان بردم تا آنکه آواز خروسان و سگان آن شهرها را ملائکه آسمان شنیدند
و من آنرا منقلب گردانیدم و همه را زیر و زبر کردم و اما امانت من آنست که بهیچ چیز مأمور نشدم که در آن تعدی کرده باشم و تغییر و تبدیل یا زیاده
و کم ساخته باشم و در تبیان آورده که مراد برسول در این آیه حضرت رسالت است که نزد پروردگار امین است نزد پروردگار صاحب قوه است در طاعت و خداوند
و مکانت نزد حضرت پروردگار و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و امین بر سر غیب و بعد از بیان حقیت قرآن و نزول آن از نزد حضرت منان خطاب
بکافران که **وَمَا صَاحِبُکُمْ** و نیست صاحب و یار شما یعنی محمد که شما را دعوه میکند براه حق **بِمَجْنُونٍ** دیوانه که عقل او پوشیده باشد
و تمیز میان حق و باطل و صحت و فساد نتواند نمود این کلام نیز جواب قسم است یعنی سوگند باموری مذکوره که قرآن بواسطه جبرئیل از نزد حق سبحانه
بپیغمبر خوانده شد و پیغمبر مجنون نیست هم چنانکه کفار گمان میبرند بلکه اعقل زمانه است و بدانکه استدلال باین آیه بر فضل جبرئیل بر پیغمبر بجهت عد
فضایل کثیره جبرئیل و اقتصار بنفی جنون از پیغمبر ضعیف است زیرا که مقصود از این نفی قول کفار است که انما یعلمه بشر و افتری علی الله کذبا ام به
جنة نه تعداد فضل هر دو و موازنه میان ایشان **وَلَقَدْ رَآهُ** و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او **بِالْأُفُقِ الْمُبِینِ** بکناره
آسمان که روشن است یعنی مطلع آفتاب که بلندتر موضعست و آنجا بود که رسول بجبرئیل گفت میخواهم ترا بهمان صورت که در آسمان هستی ببینم جبرئیل
گفت یا رسول الله طاقت آن نخواهی داشت پیغمبر گفت بای بهر صورت که هستی خود را بمن بنمای گفت در کجا خود را بتو نمایم گفت در ابطح گفت در
آنجا نکنجم فرمود بمنی گفت در آنجا نیز نکنجم فرمود بعرفات گفت آنجا نیز نکنجم و اگر البته میخواهی که مرا ببینی در کوه حری خود را بتو نمایم و چون وعده
رسید رسول بکوه حری برآمد و بنشست جبرئیل بیامد و بجانب کوه عرصات با صلابت عریض و جثه عجیب و آوازی که از آن خشخشه و خلخله او
همه روی زمین پوشیده شد و بالها بجوذرا از مشرق تا مغرب بگسترده و سرش تا آسمان بود و پایش بزمین هفتم رسول که آن صورت و هیبت را مشاهده
فرمود بیفتاد و بیهوش شد و جبرئیل بآن صورت که نزد رسول میآمد متمثل شد و نزد رسول بنشست و او را در بر خود گرفت تا بهوش
آمد رسول را گفت یا رسول الله این خلق من عظیم آمد اگر میکائیل را ببینی چه حال خواهی داشت که سر او زیر عرش است و دوش او در زیر
و پای او در تحت ثری و عرش عظیم بر دوش اوست و با وجود این عظمت از بیم حق تعالی چنین حقیر میشود که گنجشکی و عرش بر فرق دهر ... و نیز در صفت
پیغمبر و قرآن میفرماید که **وَمَا هُوَ** و نیست پیغمبر **عَلَی الْغَیْبِ** بر چیزها پوشیده یعنی بر آنچه بوحی بدو میرسد **بِضَنِینٍ** بخیل که تمام
تعلیم ندهد و از شما بپوشاند **وَمَا هُوَ** و نیست قرآن **بِقَوْلِ شَیْطَانٍ رَجِیمٍ** سخن دیو رانده شده بشهاب قبل انتصاعد باسمان یعنی
قرآن گفته مسترقه سمع نیست که از سکنه آسمان استراق نموده باشند و بکهنه رسانیده این نفی قول کفار است که قرآن کهانت و سحر است آنکه بجهة
تبکیت اهل کفر میفرماید که **فَاَیْنَ تَذْهَبُونَ** پس کجا میروید یعنی سخن بدین راستی و درستی چرا از آن اعراض میکنید و با وجود ظهور حجت
آن نسبت میدهید از السحر و کهانه و اساطیر اولین حق سبحانه این کلام استضلال کفار نموده در آنچه سلوک مینمایند در آن از راه باطل و ترک طریق حق
که آن عدم متابعت رسول است و گرویدن بحقیت قرآن هم چنانکه کسی که تارک جاده باشد گویند که این تذهب **اِنْ هُوَ** نیست قرآن **اِلَّا ذِکْرٌ**
لِلْعَالَمِینَ مگر پندی مر عالمیان را که موصل ایشان است بطریق قویم و صراط مستقیم یا نیست محمد مگر مذکر اهل عالم **لِمَنْ شَاءَ مِنْکُمْ**
این بعض است از عالمین یعنی قرآن موعظه نیست مگر کسی را که خواهد از شما **اَنْ یَسْتَقِیمَ** آنکه مستقیم شود در راه خدا و پیروی حق کند و فلاح
صواب بدل این از عالمین بجهت آنست که هیچ کس منتفع نمیشود بدکر بجز کسانیکه میخواهند مستقیم شوند بدخول در اسلام نکان غیر اینها موعظ نیستند

بدل

بان اگر چه حسب ظاهر همه عالمیان موعوظ اند خلاصه سخن آنست که تخصیص اهل استقامت بذکر بجهت آنست که بعد از تعمیم آن بر عالمیان بجهت آنست که منتفع ان
از جمله بکی است که طالب حق اند نه غیر کما قال الله انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب **وَمَا تَشَاؤُنَ** و نخواهید شما استقامت و هدایت
اِلَّا اَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ مگر اینکه خدا خواهد **رَبُّ الْعَالَمِینَ** که پروردگار عالمیان است اسباب آنرا یعنی شما ثابت و اختیار خود را بیان
مگر گاهی که مشیت خدا تعلق گیرد باسباب آن و اسباب آنرا ... چون مخالف تکالیف ... نفی باید با آنکه گاهی که شما را لطف اراده استقامت میکند
مگر گاهی که خدا لطف کند بشما و توفیق دهد بان بارسال رسل و انزال کتب یا آنکه مشیت و مراد خود طاعت و عبادت خدا کنید مگر گاهی که اراده او متعلق شود
آن باشد و شما را بان اعلام نماید و تعلیم دهد تا آنکه حمل اراده بر مشیت خدا موافق مشیت خدا است و عکس ... اراده فاتح **سُوْرَةُ**
اِنْفَطَرَتْ سوره الانفطار نزد کوفیان نوزده آیه است ... مکیه و نزول آن بعد ... از نعم پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه بعدد
قطره بارانی که از آسمان نازل شده ده حسنه بنویسد و محو کند ... و ... از ابوعبدالله صلوات الله علیه منقول است که هر که این سوره
قرائت کند با سوره اذا السماء انشقت و در نماز فریضه و نافله آنها را نصب العین خود دارد هیچ حجابی از رحمت خدا منع نشود و همیشه در رحمت الهی باشد و او
سبحانه بسوی او نظر رحمت کند تا مردم از حساب فارغ شوند و ... نکه چون حق سبحانه ختم سوره سابقه نموده بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره نیز بذکر آن فرموده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته گردد **وَاِذَا الْکَوَاکِبُ انْتَثَرَتْ** و آنگاه که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس مرویست
که اول نور از کواکب زایل کنند و بعد از آن اجرام مظلمه آنها را منتثر سازند و ... کواکب مانند قنادیل معلقه از زیر طاق ... ملک ... نور او بجهت آن
سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بزمین ریزند **وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ**
و آنگاه که دریاها را ... کرده شوند یعنی حایل از میان آنها برداشته و بعضی از آنها در بعضی کشاده همه دریاها شور و شیرین یک دریا شوند و از حسن منقول
که مراد آنست که زمین همه یکساره شاف کند پس جمیع دریاها خشک کردند و قطره آب در آنها نماند و بنا بر این تفجیر بمعنی تبخیر است **وَاِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ**
و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده میشود یعنی خاکهای آنها منقلب سازند و باطن آنها را ظاهر کردانند تا همه مدفونات آن از اموات و غیر آن ظاهر کردد
پس همه مردگان زنده شوند و گویند که بعثر مرکب است از بعث و راء زایده و نظیر این است که بحثر لفظا و معنی حاصل که چون این امور مذکوره حادث شود
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ بداند هر نفسی آنچه از پیش فرستاده از طاعت و معصیت **وَاَخَّرَتْ** و آنچه از پس گذاشته از توبه یا ترک آن
از فرایض که ضایع کرده یا از سنت و حسنه که بعد از او مردمان بآن عمل نموده باشند و این هنگام او را مثل ثواب عاملان آن باشد بی آنکه از اجور ایشان
چیزی کم شود و یا از سنت سیئه که بعد از آن اقدام کرده باشند و این هنگام او را مانند عذاب آنها باشد بی آنکه نقصی در
وزر و عقاب ایشان واقع شود چنانکه از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که ما قدمت من خیر او شر و ما اخرت من سنة حسنة استن بها بعده فله اجر من
اتبعه من غیر ان ینقص من اجورهم شیء او سنة سیئة عمل بها بعده فعلیه وزره و وزر من عمل بها من دون ان ینقص من اوزارهم شیء و مؤید این قول است آنکه روایت
آمده که سائلی در مجلس حضرت رسالت پناه سوال کرد و هیچ کس از حضار مجلس چیزی باو نداد و همه کس ساکت شدند یکبار دیگر طلب چیزی کرد یک
کس باو چیزی داد و مردمان چون دیدند که او تصدق کرد همه او را عطا کردند پس آنحضرت فرمود من استن خیرا فاستن به فله اجره و مثل اجور من اتبعه غیر
منتقص من اجورهم و من استن شرا فاستن به فعلیه وزره و مثل اوزار من اتبعه غیر منتقص من اوزارهم حذیفه یمانی آنجا حاضر بود این آیه را قرائت فرمود علمت
نفس ما قدمت و اخرت و گفته اند که معنی آنست که داند هر نفسی که چه کرده از اول عمر تا آخر عمر آنکه خطاب رسید بکافر **یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ** ای آدمی
مَا غَرَّکَ چه چیز فریفت ترا **بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ** بپروردگار بزرگوار خود که کافر شدی و جرأت نمودی بر عصیان او و ذکر کریم جهة مبالغه است در منع
از اغترار چه محض کرم او مقتضی اهمال ظالم و تسویه موالی و معادی و مطیع و عاصی نیست خصوصا آنکه صفت قهر و انتقام بان منضم باشد و اشعار است
بانچه شیطان بان انسان را مغرور ساخته و باو گفته که افعل ما شئت فربک کریم لا یعذب احدا و لا یعاجل بالعقوبة آنچه میخواهی بکن که پروردگار تو کریم
و رحیم است هیچ کس را عذاب نکند و بعقوبت معاجله ننماید و دلالت بر آنکه کثرت کرم او مستدعی جد است در طاعت او نه انهماک در عصیان
او بجهة اغترار و ذکر کریم یعنی مغرور نشود بکرم او سبحانه بر ایجاد و اعطای نعم و بعد از تمکین و تکلیف و بتفضل او فریب نخورد و بجهة آن کافر
و عاصی نگردد و اعتماد ننماید بر آنکه فضل او که علت باعثه است بر ایجاد و انعام او را عذاب نکند و او را بثواب برساند چه این امر منکر است و خارج
از حکمت و لهذا حضرت رسالت در وقتیکه این آیه تلاوت نمود فرمود که غره جهله و حسن گفته که غره والله شیطانه الخبیث فضیل بن عیاض
گفته که اگر در روز قیامت مرا سوال کنند که ما غرک بربک الکریم تو چه جواب خواهی داد گفت خواهم گفت غرنی ستورک المرخاة پرده های فرو
گذاشته تو مرا مغرور ساخت و یحیی بن معاذ رازی چون باین آیه رسیدی گفتی الهی غرنی بک تسترک علی اگر با اول مرا رسوا کردی در دهر از بندی که من
بعد معصیتی کنم و بروایتی دیگر غرنی بک برک سالفا و آنفا و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ماثور است که الانسان مغرور بالستر علیه مستدرج
بالاحسان الیه و قال بعضهم غرنی حلمک و این هم سبیل اعترافست بخطا در اغترار بستر یا بحلم نه بطریق اعتذار هم چنانکه گفته طماع است در روایت
آمده که نزول این آیه در شان ابی الاشد بن ... است که حضرت رسول او را بزد و عقوبتی بدو نرسید و او باهمال الهی مغرور شد حق سبحانه فرمود که ای
کافر ترا چه چیز مغرور گردانید که از عذاب خدا ایمن شدی و زیاده اکثر مفسران آنست که خطاب عام است مراد همه بنی آدم است که چه چیز ترا مغرور ساخت
تا عاصی شدی بحق او و دلیر گشتی در بنافرمانی او از ابن عباس مرویست که هیچ بنده نباشد الا که در روز قیامت حق سبحانه باو خطاب کند که ای ابن آدم
ما غرک بی چه چیز ترا بمن مغرور کردانید و از عبدالله بن مسعود منقولست که ما منکم من احد الا سیخلو الله به یوم القیمة فیقول یا ابن آدم ما غرک بی
یا ابن آدم ماذا عملت فیما علمت یا ابن آدم ماذا اجبت المرسلین نباشد از شما کسی مگر که حق سبحانه در روز قیامت در خلوت باو بگوید ای فرزند آدم چه کار کردی با آنچه دانستی

وجه جواب پیغمبر در ذی شیخ منصور عمار گفته که اگر سید از من این سؤال کند گویم غرنی کرمک و معالم التنزیل آورده که ابو بکر وراق و ابو الفضل عاید گوید
اند از اهل اشاره میگویند تخصیص این اسم کریم درین محل از آنست که گوئیا جهة تلقین است بنده را تا گوید الهی غرنی کرمک [illegible] بربک الکریم [illegible]
[illegible] بعد از ما غرک گفته [illegible] و در خبر است که حضرت امیر المؤمنین صلوة الله علیه غلام خود را مکرر آواز داد غلام میشنید و جواب
نمیداد فرمود ای غلام چرا میشنیدی و جواب نمیدادی گفت لثقتی بحلمک و امنی بعقوبتک [illegible] واثق بودم بحلم تو و [illegible] عقوبت تو [illegible] امیر المؤمنین را
جواب وی خوش آمد و او را آزاد کرد و بدانکه علما را در معنی کریم اختلافست قیل هو المنعم الذی کل افعاله احسان و انعام لا یجلب به نفعا و لا یدفع ضرا
و قیل هو الذی یعطی ما علیه و ما لیس علیه و لا یطلب ما له و قیل هو الذی یقبل الیسیر و یعطی الکثیر و قیل الجواد المفضل و قیل ان من کرمه سبحانه انه لم یرض بالعفو
عن السیئات حتی یبدلها بالحسنات حاصل که حق سبحانه در روز محشر بایشان گوید که چه چیز مغرور ساخت شما را بخداوند خود **الذی خلقک** آنخدا که بیافرید
ترا [illegible] هیچ نبودی **فسویک** پس راست کرد و تمام کرد اجزا و اعضای ترا یعنی بیافرید اعضای [illegible] سلیم از عیب و نقصان و معتدل

[illegible]

کرد اند و بچه دانستی که **ما یوم الدین** چیست روز شمار و تکرار جهة تعجب و تفخیم آنست یعنی کنه او را هیچکس نداند و علم هیچ عالم و فهم هیچ دانا
بآن نرسد و گویند که معنی آنست که تو چه میدانی که آنچه را که در روز جزا است از انواع نعیم برای اهل جنت و چه میدانی که آنچه را که در آن روز است از اصناف عذاب و
نکال برای اهل دوزخ **یوم لا تملک نفس** روزیکه مالک نشود هیچ نفسی **لنفس** برای هیچ نفسی **شیئا** چیزیرا از منفعت و ضرر یعنی هیچ کس
نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند و دفع ضرری کند **والامر یومئذ لله** و حکم و فرمان در آن روز خدای راست [illegible] و ثواب
و عفو و انتقام و اذن شفاعت [illegible]
[illegible] روایت کند که حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که ان الامر کله یومئذ لله یا
جابر اذا کان یوم القیمة [illegible]
و هیچ حکم کننده نباشد مگر خدای تعالی بخلاف امروز که بعضی دعوی حکومت و فرمانروائی میکنند و مثل اینست [illegible] لمن الملک الیوم لله الواحد القهار

سورة المطففین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] **ویل للمطففین** [illegible] **الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون** [illegible] **واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون** [illegible]

واتماننت بحرمهم على فرطها و از ابی بن مردویه که کفت لا تلتمس الحوایج ممن رزقه فی رؤس المکایل والسن الموازین طلب حاجتها خود مکن از کسیکه روزی او
بر سر مکیال و بر زبان ترازو باشد و از ابن عباس روایتست که فرمود انکم معشر الاعاجم ولیتم امرین بهما هلک من کان قبلکم المکیال والمیزان ای کروه عجم شما امور
دو امر کرده اید که بسبب ان دو امر فرقه ماضیه هلاک شدند و ان کیل کردن و وزن نمودنست و تخصیص اعاجم بجهة ان بود که اکثر اهل حجاز زرع دو
... بودند که وزن منکردند و در مدینه کیل مینمودند و عکرمه کفته که اشهد ان کل کیال ووزان فی النار کواهی میدهم که هر کیل و وزن کننده
... کفتند پس کیال و وزان نیست کفت انه فی النار ... باشد و بدانکه چون عرض از وزن و کیل اقامت عدلست عدم اخراج از ان
در دوزخست ... مکلف در هر امری که عدل لازم ... خواهد بود چنانچه از ابن مسعود منقولست که الصلوة مکیال فمن
وفی وفی له ومن طفف فقد سمعتم ما قال الله تعالی فی المطففین نماز مکیالست هر که تمام بیمانه داد اورا تمام بیمایند و اکر کم کند هانند او نرا
ویل للمطففین داخل خواهد بود و انکه حق سبحانه جهة تعجیب ... از عقل که از طریق عدل و سویت منحرف اند انکار ... و تفضیح مینماید و میفرماید که
الا یظن اولئک ایا کمان نمیبرند کرفته بیش ستاننده و کم فروشنده اولئک آنها انهم مبعوثون برانکیخته باشند لیوم عظیم
مر روزی بزرک را چه هر که ظن وقوع این روز داشته باشد بر امثال این قبایح جرات نمینماید چه جای انکه بیقین دانسته باشد که مبعوث خواهد شد و در اینجا
روزی مقدار ذره و خردل محاسب خواهد کشت ... عظمت ... روز از غایت عظمت آنجه ... که در واقع شود قوله یوم
یقوم الناس منصوبست بمبعوثون یا بدل از مجرور یعنی مبعوث شوند در روزی که بیای ایستند مردمان لرب العالمین برای
حکم آفریدکار عالمیان یعنی از بای نشینند تا فرمان رسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی از هیبت سخن نیارد
تا حضرت رسالت مآب ... شفاعت نماید و خلاص از آن هیبت بموقف محاسبه دهد و این شفاعت کبری باشد در روزی که بر خیزند مردمان از قبور خود برای
امر پروردکار عالمیان و جزا و حساب او و در این انکار و تعجیب و ذکر ظن و وصف یوم بعظم و قیام مردمان از برای حکم خدا و تعبیر او بتجار رب العالمین
مبالغاتست در منع ایشان از تطفیف و تعظیم اثم ان از عبد الله بن مسعود نقل است که مردمان در عرصات مقدار چهل سال ایستاده باشند و آنچه را
سرها بر داشته و منتظر اینکه نداء از جانب عزت رسد و بعد از انقضای چهل سال ندا اید که ایها الناس الیس عدلا من ربکم ان خلقکم ثم صورکم ثم رزقکم ثم
تولیتم غیره ان یولی کل عبد منکم ما تولی فی الدنیا ایشان کویند بلی و در تبیان اشهر انست که کفره و فجره سیصد سال ایستاده باشند که هیچ ندا از حق سبحانه با
ایشان نرسد و هیچ کس زهره سخن کفتن نداشته باشد در خبر است که مقدار ان بمؤمن آنمقدار باشد که نماز فریضه کذارده باشد و در خبر آمده که سید
عالم صلی الله علیه واله وسلم فرمود که طول روز قیامت و غم و حزن آن بر مؤمن آن قدر بود تا بستان باشد و مروت را از وقت نماز عصر بر کنار خوض نشسته
واب بر جوی زنده و خنکی هوا ان بار رسد تا افتاب غروب کند عبد الله بن عمر کوید که نزد پیغمبر رفتم و کفتم که یا رسول الله مسئله میخواهم از تو بپرسم
فرمود سل عما بدالک بپرس از آنچه بخاطرت میرسد کفتم مقام مردم در روز قیامت چند باشد و چه قدر تفشت در این مقام بر مثال سنده
میان بهشت و دوزخ مرحله باشد فرمود که کفار و فجار سیصد سال در آن مقام بپا ایستند و هیچ ندائی بایشان رسد و بجهة هول و هیبت
قدرت نداشته باشند اما مؤمنان دو فریق باشند کروهی سابقان و کروهی اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان هیچ امتداد نداشته باشد مبادرت
با یکدیکر از کوینده و چون دادن ایشان در آن شود ان یکدیکر جدا شوند و بعد از آن بهشت نعیم در ایند و مدت مقام اصحاب یمین چون مدت نمانه مردی
باشد تو نده داد که کرسنه باشد و تشنه و منتظر فرو شدن افتاب باشد و بعد از غروب ده کشاید انکه بهشت در آید و میان بهشت و دوزخ حوضی
باشد طول ان یکماه راه و عرض ان یکماه بیاض شد من اللبن و احلی من العسل سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و بر کناران قدحها باشد از فضه و قوایم
هر که یک قدح از ان باز خورد هر کز تشنه نشود و جانبقد او ریاب خوردن در عرصات قیامت مرویست که اهل عرصات در مدت ایستادن عرق بطریق سیل
انستر ایشان جدا شود و با دین و اطراف ایشان را فرا کیرد و سلیم بن عامر از مقداد بن اسود نقل کرده که او کفت که من از پیغمبر شنیدم که فرمود در عرصات افتاب
بر بالای سر بندکان نزدیک شود که بقدر یک میل باشد و میل و سلیم کوید که نمیدانم مراد بمیل مسافت زمین است یا میلی که سرمه در چشم کشند پس افتاب
تحلیل رطوبات ایشان کند و بطریق عرق از بدن ایشان بیرون اید و این عرق بقدر اعمال ایشان باشد یعنی بعضی باشند که عرق تا پاشنه پای ایشان باشد و بعضی ماند
لجام بدهن ایشان و قد پیغمبر اشاره بدهان مبارک خود کرد و فرمود که یلجمهم الجاما و این حدیث را مسلم در صحیح خود اورده و مرویست که عبد الله عمر این سوره را
قرائه مینمود چون باین یقوم الناس لرب العالمین رسید کریه بر او غالب شد و بیفتاد و از قرائه ممتنع شد و کوید دو نوبه بر این آیه بکذشت کفت از خدا بترس
و کیل را تمام کردان که کوئیا بندکان در روز قیامت منزه خدا ایستاده تا انکه عرق از ایشان روان شود و مانند لجام در دهن ایشان رود و قتاده کفته که ای
پسر آدم کما تحب ان یوفی لک فاوف و کما تحب ان یعدل لک فاعدل همچنانکه دوست داری که از برای تو بپیمایند و بطریق عدل با تو سلوک کنند
و از فضیل نقلست که بخس المیزان سواد الوجه یوم القیمه کم کشیدن در ترازو روسیاهی قیامت در روز قیامت ... و مرویست که اعرابی بعبد الملک مروان کفت لقد سمعت ما
قال الله تعالی فی المطففین اراد بذلک ان المطفف قد توجه علیه الوعید العظیم الذی سمعت فما ظنک بنفسک وانت تاخذ اموال المسلمین بلا کیل ولا
وزن شنیده انچه حق تعالی در باره مطففین فرموده از توجه وعید عظیم بر مطففین پس چیست ظن تو بنفس خود که مالهای مسلمانان را بی کیل و وزن
میکیری بی اندیشه و بی محابا در ان نظر میکنی کلا این ردعست از تطفیف و غفلت از ذکر بعث و حساب یعنی کم مپیمایند و از روز حساب و جزا غافل
مشوید و بعد از ان بر سبیل استیناف در عقب ذکر وعید فجار میفرماید علی العموم بقوله ان کتاب الفجار و از ابی حاتم سهل منقولست که کلا
ابتداء کلامست متصل بما بعد یعنی حقا بدرستیکه انچه نوشته میشود از اعمال کافران نابکار یا بجقیقت که نوشتن اعمال ایشان لفی سجین
در سجین است و ان دیوانیست جامع جمیع اعمال شیاطین و کفره و فجره از جن و انس کما قال وما ادریک ما سجین و چه دانا ساخت ترا
که سجین چیست کتاب مرقوم کتابیست نوشته شده که حروف آن بیّن و نمایانست یا نشان کرده شده بعلامتی که هر که ببیند داند که اصلا در ان خیر نیست

وبدانکه سجین اسم علم است منقول از وصف چون حاتم و منصرف بجهت انست که در او سبب بیش نماند که ان تعریفست و اشتقاق ان و تسمیه کتاب باین بجهة
که سبب حبس صاحب خود است یا بجهة انکه مطروحست در تحت ارضین که ان موضع موحش و مظلم و براء بن عازب از رسول روایت کند که سجین اسفل زمین
هفتم است و شمر بن عطیه کوید که ابن عباس نزد کعب الاحبار رفت و کفت اخبرنی عن قول الله تعالی ان کتاب الفجار لفی سجین کفت چون ارواح و کتاب
ابرار را بر ند اهل اسمان از قبول ان ابا کنند پس بزمین باز ارند اهل زمین نیز قبول ان نمایند پس بزیر هفتم زمین برند و در سجین که جای موحش است و موضع ابلیس
و لشکر او بنهند و بر روایتی دیکر از کعب منقولست که کفت در توریة چنین یافتم که سجین نام لوحی است در زیر هفتم زمین یا سنکی ... جمیع شیاطین در ان نوشته
چون ارواح کفار در بند نداء ایشان را در موضع سجین اندازند و کلبی کفته که سجین سنک سبزیست در زیر هفتم زمین که سبزی اسمان از انست و نامه های
اعمال کافران در ان نهند و کوید صخره ایست مجوف در زیر دوزخ پوشیده که کافران و نامهای اعمال ایشان در انست و ابو هریره از پیغمبر روایت کرده
که سجین چاهیست سر کشوده در جهنم و فلق چاهیست سر پوشیده در جهنم و بنابر این اخبار سجین اسم مکانست نه دیوان اعمال ابرار در کلام مضاف
محذوف باشد و تقدیر اینکه ما کتاب السجین یا محل کتاب مرقوم واضح انست که کتاب مرقوم مفسر ان کتاب الفجار است نه مفسر سجین و تو چه دانی که سجین
چیست یعنی چاهیست با هول و هیبت و نامه اعمال الکافران نابکار نامه ایست نوشته یا نشان کرده شده ویل یومئذ سخت عقوبت و عذاب در آن روز
للمکذبین مر تکذیب کنندکانراست و کویند که این منتظم است بقوله یوم یقوم الناس و قوله ان کتاب الفجار و آنچه متصل است بان معترض است
بعد از ان در بیان اهل تکذیب میکوید الذین یکذبون آنانکه تکذیب میکنند بیوم الدین بروز جزا و بانوید این صفت مخصصه یا موضحه
یا ذامه است وما یکذب به و تکذیب نکند بان روز الا کل معتد مکر هر ستمکاری از حد در کذشته و تقلید که بقدر الهی
علم او استقصا کند و اعاده را از او مستحیل داند اثیم بزه کاری و متوغل در شهوات و معاصی که مشغول ساخته باشد او را از ماورای
ان و از انکار ما عدا ان داشته اذا تتلی علیه چون خوانده شود بر او آیاتنا آیتهای کلام ما قال کوید از فرط جهل و اعراض از حق که این
اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست و هر کاه در جهل و عناد باین مرتبه رسیده باشد پس نخواهد تعقل یافت و نفع نخواهد رسانید هیچ
از دلایل عقلی منتفع نمیشود کلا این ردعست از قول مذکور یعنی چنین است که مکذبان میکویند بل ران بلکه غلبه کرده و زنک نهاده علی
قلوبهم بر دلهای ایشان ما کانوا یکسبون انچه بودند که میکردند از اثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب غلبه خبث و اعتیاد کفر و معاصی
بیشتر ان زنک کرفته و تاریک شده و بجهة این معرفت حق بر ایشان پوشیده کشته و راه خیر و قبول کردن نصیحت بر دلهای ایشان بسته شده چه کثرت افعال
سبب حصول ملکاتست کما قال النبی صلعم ان العبد کلما اذنب ذنبا حصل فی قلبه نکته سوداء حتی یسود قلبه در رسید که بنده هر کاه کناهی کند نقطه سیاه در دل
وی پدید اید تا بجائیکه همه دل وی سیاه کردد و عیاشی باسناد خود از زراره نقل کرده که ابو جعفر صلوات الله علیه فرمود که ما من عبد مؤمن الا وفی
قلبه نکته بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی تلک النکته نکته سوداء فاذا تاب ذهب ذلک السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا اغطی
البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا هیچ بنده مؤمن نباشد مکر که در دل او نقطه سفیدی هست چون کناه کند نقطه سیاه در ان میان پیدا شود و چون
توبه کند ان سیاهی زایل شود و اکر کناه متمادی شود و مداومت نماید این سیاهی زیاده شود تا انکه تمام ان نقطه سفید را بپوشد و هر کاه ان سفیدی بالکلیه
پوشیده کردد صاحب او هرکز بکار خیر نکردد و دایم در معاصی باشد و بعد از ان فرمود که و هو قول الله تعالی کلا بل ران علی قلوبهم الایه این است معنی قول
حق سبحانه کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون و ابو عبد الله صلوات الله علیه فرمود که یصدا القلب فاذا ذکرته بالاء الله انجلی عنه دل زنک میکیرد پس چون
نعمتهای الهی را بیاد وی آری ان زنک منجلی میشود و روشن میکردد انکه ابن عباس خواند که کلا بل ران الخ بکر بن عبد کفته که چون بنده مرتکب اثم شود مقدار سر سوزنی
در دل او پیدا شود و هم چنین بهر کناهی تا مانند غربال کردد ابو القاسم بلخی کوید که این دلالتست بر صحت انچه اهل عدل کفته اند در تفسیر طبع و ختم بر قلوب
و اضلال زیرا که او سبحانه خبر داده که اعمال سیئه ایشان و بنا بر انچه از ایشان صادر شده از قبایح دلهای ایشان تیره و سیاه کردانیده و بسبب ان زنک
غفلت بر ایشان و غشاوه عز و نار امغطی ساخته کلا این ردعست از کسب این یعنی باید که باز ایستند کفره و فجره از کفر و فجوری که بر دلهای ایشان
غالب میشود و بسبب ان تیره دل میکردند و قوله انهم عن ربهم استیناف کلامیست و مبنی اینست بود که کلا استیناف باشد و معنی انکه حقا
بدرستیکه ایشان از کرامت و رحمت و مثوبت پروردکار خود یومئذ در ان روز لمحجوبون در پرده شده کانند باشند یعنی از ان محجوب و ممنوع
شوند و از حضرت امیر المؤمنین صلوة الله علیه و اله تفسیر این پرسیدند فرمود ای محرومون عن ثوابه و کرامته و ابن عباس فرموده که محجوبون عن رحمته
و ابن کیسان کفته ای ممنوعون عن کرامته و کویند که محجوبیت ایشان از خدا تمثیل است برای استخفاف و اهانت ایشان زیرا که رخصت دخول بر مجلس ملوک
مخصوص است بوجیه که مکرم و مقرب درکاه ملوک باشند و اذنیا که خوار و بیمقدار نزد ایشان محجوبند و از رخصت دخول محروم و این دلیل
نیست بر جواز رؤیت چنانکه اشاعره کویند زیرا که حجاب نسبت باجرام است و او سبحانه مبرا است از جرم و جسد و دیکر اینکه حجاب نقیض وصول است نه رؤیت
و وصول در حق او سبحانه متصور است نه عیان و بر تقدیر تسلیم که نقیض رؤیت باشد هم دلالت ندارد بر اینکه چون کافران محجوب باشند از رؤیت مؤمنان
محجوب نخواهند بود از ان بجهة این هیچ دلالت بر امتناع رؤیت و سبحانه دیکر انکه دلیل خطاب نزد اکثر علما اصول معتبر نیست پس مراد بمحجوبیت محجوبیت
و محرومیت ایشانست از رحمت و مثوبت نه دو چنانکه مذکور شد ثم انهم پس بدرستیکه تکذیب کنندکان لصالوا الجحیم در ایندکان
بدوزخ و همیشه سوزندکان ان ثم یقال پس کفته شود یعنی زبانیه ایشانرا کویند از روی توبیخ و تقریع هذا این عذاب الذی کنتم
به تکذبون ان عذابیست که بودید که بان تکذیب میکردید کلا ردعست از تکذیب و کویند کلا اولی معقب ساخت بوعید فجار و ثانی بوعد
ابرار تا اشعار باشد بانکه تطفیف و تشم فجور و ابقاء از نوع بر و قوله ان کتاب الابرار استیناف است یا انکه کلا اول کلامست یعنی حقا بدرستی
که انچه نوشته میشود از اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان لفی علیین در علیین است و ان دیوان خیر است که مدون شده در ان انچه عمل ...

وصححاً نقل کرده اند کاقال وَمَا أَدْرَاكَ وچه دانا ساخت ترا که چیست مَا عِلِّيُّونَ چه چیز است علیون كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست مسطور که مبین
و روشن است حروف کتابت او موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که همه خیر در او هست يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر شوند بدان
کتاب ملائکه که مقرب درگاه کبریا اند و حفظ آن کنند و از ابن جریج بلند و مرتبه ارجمند نسبت با گواهی دهند بانچه در آنست در روز قیامت و بدانکه
علیین منقولست از علی که فعیل است ماخوذ از علو چو سجین از سجن و تسمیه این با این اسم با جهت آنست که سبب ارتفاع صاحب است یا عالی درجات در جنت و یا
بجهت آنکه مرفوعست در آسمان هفتم در زیر قائمه عرش که مسکن کروبیانست بواسطه تعظیم و تکریم آن و ضحاک گفته که علیین سدرة المنتهی است
و از ابن عباس مرویست که علیون لوحیست از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار در آن مکتوبست و از کعب و قتاده و مجاهد مرویست که علیین
در آسمان هفتم است و ارواح مؤمنان در او است و براء بن عازب از پیغمبر روایت کرده که علیین در آسمان هفتم است در زیر عرش اما اهل معانی گفته اند که درجات
رفیعه است بر بالای یکدیگر عبدالله عمر گفته که اهل علیین از چند تا آن بر اهل بهشت نگرند و چون یکی از ایشان بر بالای بام قصر خود برآید و در
بهشت نگرد روی او همه بهشت را روشن و منور گرداند و اهل بهشت بدانند که آن نور از علیین است و از فرا نقلست که علیین ارتفاع بعد ارتفاع است بر بالای
دیگر الی غیر النهایه و بنا بر آنکه اسم مکان باشد نه دیوان اعمال در کلام مضاف محذوف خواهد بود و تقدیر اینکه ما کتاب علیین یا محل کتاب مرقوم بر طریقی که در
ان کتاب الفجار در سجین گذشت اصح و اظهر آنست که تفسیر کتاب مرقوم تفسیر کتاب الابرار است و تقدیر اینکه کتاب الابرار کتاب مرقوم پس معنی اینست که نامه
اعمال ابرار در جائیست که آنرا علیین گویند و تو چه دانی که علیین چه چیز است یعنی جائیست بلند قدر و بلند مکانت و رفعت و نامه اعمال ابرار نامه ایست نوشته
با نشان کرده شده که هر که از آن خواند یا بیند داند که اصحاب آن نیکوکاراند و در هر کار راستند و مرویست از حضرت نبوی که ملائکه حفظه چون اعمال
بنده را بر دارند و باستقلال تمام از او با آسمان برند در جاکه اراده الهی باشد برسانند وحی الهی بدیشان آید که انتم الحفظة علی عبدی و انا الرقیب علی ما فی قلبه
وانه اخلص عمله فاجعلوه فی علیین فقد غفرت له یعنی که شما نگاهبانان بودید بر اعمال بنده من و من نگهبان بودم بر آنچه در دل او بود و او عمل خود
باخلاص کرده و بعرضی از اغراض مخلوط نساخته او را در علیین جا دهید که من او را آمرزیدم و چون نامه عمل بنده دیگر را برند و فراکار کنند فاما اعمال او
بالا برند وحی بدیشان رسد که انتم الحفظة علی عبدی و انا الرقیب علی قلبه وانه لم یخلص فی عمله فاجعلوه فی السجین شما حافظان اعمال او بودید و من نگهبان
بودم بر سر دل او و او عمل خود را باخلاص نکرده و از ریا و سمعت و غیر آن ممتاز نساخته پس او را در سجین نهید و چون سجین اد و صف ابرار میفرماید اِنَّ الْأَبْرَارَ
بدرستیکه نیکوکاران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت پر نعمت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها حجله های آراسته يَنْظُرُونَ مینگرند بسوی نعمتها یکدیگر را
شادمان و فرحناک باشند از مناظره جنت و انواع کرامات از عرش تا انبیا و اوصیا را نظر میکنند و تماشا کنند در دوزخ با انواع عذاب معذب
باشند تَعْرِفُ بشناسی ای نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهای بهشت یعنی بهجت نعیم و طراوت
لذات و ریحان بر روی ایشان مشاهده شود هم چنانکه در وجوه اغنیا و اهل ثروت مرئی میشود و از عطا نقلست که حق سبحانه چندان حسن و طراوت
و نضارت در روی ابرار خلق فرماید که هیچ واصفی وصف آن نتواند کرد يُسْقَوْنَ آشامیده شوند یعنی بدیشان آشامند مِنْ رَحِيقٍ از شراب
خالص بیغش که سفید و خوشبوی باشد مَخْتُومٍ مهر کرده شده اوانی آن کما کواب و اباریق است خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او بجای گل مشک
و مهر بجهة آن کنند که توهم اهل بهشت نشود که دست کس بدان رسیده و موجب تنفر ایشان شود پس ابرار خود آن مهر بردارند و از غیر خیریت که از بهشت
کند و وقتیکه ختم آن بمشک تمثیل باشد بر نفاست آن و از ابن عباس و حسن و قتاده مرویست که مراد آنست ختم آشامیدن او باشد که چون مشکست تا آشام
بعد از آشامیدن بوی مشک آید من قبل شراب خود با بدو از ... و در روایت است که شراب سفید ست مانند نقره و اهل بهشت ختم
شرب با شامیدن آن کنند و در بعضی آمده که اگر مردی از اهل دنیا انگشت خود را داخل آن کند و بیرون آرد هیچ ذی روحی باقی نماند در دنیا مگر که طیب آن
انگشت بمشام او رسد و همه دنیا بآن معطر و مطیب گردد وَفِي ذَٰلِكَ و در این شراب پر نعیم فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت
کنند رغبت کنندگان یعنی عمل بجا آرند که سبب تحصیل شراب گردند و نظیر این آیت کریمه لمثل هذا فلیعمل العاملون و در حدیث آمده که من
صام لله فی یوم صائف سقاه الله علی الظماء من الرحیق المختوم هر که در روز گرما تابستان روزه دارد حق سبحانه در تشنگی او را از شراب رحیق
مختوم و از جمله وصیتی که پیغمبر با امیر المؤمنین صلوات الله علیه کرده آنست که یا علی من ترک الخمر لله سقاه الله من الرحیق المختوم ای هر که ترک
خمر کند بجهت رضا خدا و امتثال امر او حق سبحانه او را از رحیق مختوم آب دهد وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِيمٍ از چشمه تسنیم است
در بیان آورده که از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش به بهشت میرسد و آن اشرف شرابهای بهشت است و میمون بن مهران از ابن عباس
پرسید که ما التسنیم تسنیم چیست فرمود هذا مما یقول الله عز و جل فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین این از جمله چیزیست که حق سبحانه فرموده
هیچ نفسی نمیداند چه پنهان داشته شده برای بهشتیان از چیزی که چشم را روشن سازد مانند قول ابن عباس است قول حسن که خفایا اخفاها الله لاهل
الجنة تسنیم از خفایا است که حق سبحانه او برای اهل بهشت مخفی ساخته و گویند آن شرابیست که بر بهشتیان از بلندی فرود آن میشود و قتاده گفته که جوی
جاری است و او در اوانی اهل بهشت ریخته میشود بر حسب حاجت و چون اوانی پر شوند باز ایستد و قطره از آن بر زمین نریزد و تسمیه تسنیم بجهت ارتفاع
مکانست یا مرتبت و رفعت آن شراب دیگر چه آن مصدر تسنم است از تفعیل پس تفسیر تسنیم میکند بقوله عَيْنًا انتصاب آن بر مدح است یا حال است از تسنیم
و معنی اینست که اعنی عینا او لکونه عینا یعنی آن چشمه است یا در حالیکه تسنیم چشمه ایست يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ میآشامند از آن نزدیکان
بارگاه عزت یعنی ایشان صرف آن میشوند و ممزوج نیابد برسید هم که اصحاب یمین اند صاف انوار او از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده که چون مقربان
بما سوی نسته اند یعنی محبت غیر محبت حق با ایشان نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد و در بحر الحقائق
مذکور است که شراب رحیق اشارتست بشراب خالص ذکر که در اختام کونین و اوانی مختوم آن قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مشک محبت است و تسنیم علی مراتب

محبتست یعنی محبت فانیه ست و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تاکید بر بساط قرب در مجلس انس از دست ساقی رضا جرعات از شراب
ناب بخشند بوی آن شراب بمشام ایشان جاری گردند آورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اتباع ایشان هر گاه فقرای صحابه را چون
عمار و صهیب و خباب و بلال و غیرهم را میدیدند با ایشان سخریت و استهزا میکردند و بسبیل طنز و افسوس میگفتند که اینها بر حقند و بمحمد نازل شده
و او رسول خداست و ما مبعوث خواهیم شد پس آمده که اِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستیکه آنانکه شرک آوردند و اجرام صحف اعمال ایشان شرک
و عصیان کردند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا بودند از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ میخندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون
بگذرند با مؤمنان يَتَغَامَزُونَ غمز میکنند بچشمها یعنی اشارت بهم میکنند بجهة استهزا و در کشاف آورده که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه با جمعی از فقرای مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند بطریق استهزا و سخریت پیش او ردند و نزد یاران
خود رفته گفتند دیدیم الیوم الاصلع را امروز امیر المؤمنین بود سلام الله علیه و بر این سخن بسیار بخندیدند و هنوز آن جمع
بمجلس رسول نرسیده بود که جبرئیل آمد و این آیه آورد که منافقان نامه بر مؤمنان میخندند و بچشم و ابرو غمز میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا
و چون باز میگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا باز میگردند فَكِهِينَ در حالیکه شادمان و متلذذ اند بدانچه کرده
و گفته و حفص فکهین خوانده که مبالغه فاکهین است و در تفسیر صاحب تیسیر آورده که حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل لقواعد التفضیل
باسناد خود از ابو صالح نقل کرده که ابن عباس فرمود ان الذین اجرموا منافقوا قریش و الذین آمنوا علی بن ابیطالب و اصحابه و سعید بن ابو سعید بلخی نیز
که یکی از روات اهل سنت است باسناد خود نقل کرده باسنادی از ابن عباس که مراد از الذین اجرموا جماعت بنی امیه بودند زیرا که چون علی بن ابیطالب با جمعی
از اصحاب خود بر جماعت میگذشت بچشم و ابرو اشاره بعلی بن ابیطالب میکردند و تغامز از ایشان ظهور میرسید مراد از الذین آمنوا حضرت علی بن ابوطالب
و خواص او و پیغمبر شاه اولیا را و آنان که با او بودند بشارت داد و فرمود که انکم ستنظرون الیهم و هم یعذبون فی النار زود باشد که شما در ایشان
نگرید و ایشان در آتش دوزخ معذب باشند و در تفسیر مقاتل که یکی از اعاظم اهل سنت است چنین مذکور است که ان علی بن ابیطالب انطلق فی نفر
الی النبی فسخر منهم المنافقون و ضحکوا و قالوا ان هؤلاء لضالون یأتون محمدا انهم علی شئ فنزلت هذه الآیة قبل ان یصل علی و من معه الی النبی
یعنی مقاتل که از اهل سنت است در تفسیر خود آورده روایت کرده که روزی حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه با جمعی از اصحاب بملازمت حضرت پیغمبر
میرفتند منافقان در آن جماعت مستهزیان و منافقان نشسته بودند و آنها بغرض آنکه علی بن ابیطالب با جماعت خود متوجه حضرت نبویه اند
آغاز خنده و استهزا کردند و از روی سفاهت زبان بکلمات ناپسندیده بگشودند چون شاه ولایت پناه بمجلس منور حضرت رسید پیش از آنکه ایشان
اولیا خواندند و این سوره از او را از این حال شاد و خرم گردانید و دفع آن قدر آن سلطان ولایت عند الله بر او منکشف شد و نیز حق سبحانه در
اهل کفر و نفاق میفرماید که وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون به بینند کافران و منافقان مؤمنان را قَالُوا گویند بیکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه
اینگروه که اتباع محمد اند لَضَالُّونَ هر آینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ بر
مؤمنان حَافِظِينَ نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان از حکمت بر ایشان و بعضی گویند که این نیز از جمله قول کفار است یعنی
کفار از روی انکار میگفتند که اتباع محمد گمراهند و فرستاده نشده اند بر ایشان در حالیکه نگهبانان ایشان باشند و ایشان از شرک باز دارند و بکار
دیگر دعوت کنند چون کفار با مؤمنان بطریق سلوک نموده اند و بر سنت استهزا با ایشان کرده و بر ایشان خندیده فَالْيَوْمَ پس امروز که روز جزا
الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کافران يَضْحَكُونَ میخندند عَلَى الْأَرَائِكِ در حالیکه بر تختهای و
حجلهای آراسته بجواهر يَنْظُرُونَ مینگرند با ایشان در دوزخ بانواع عذاب معذب اند و در سلاسل و اغلال مقید مراد آنست که اهل ایمان
در روضه جنان نظر در خواری و صنفها مشرکان و منافقان کنند بعد از آنکه عزت و کبر ایشان در دنیا دیده باشند و الوان عذاب ایشان به بینند بعد از آنکه تنعم و
رفاه ایشان مشاهده کرده باشند که در حجله ها بر تختهای بهشت بخاطر جمع و امنیت مانند پادشاهان نشسته باشند بر ایشان بخندند و در
اخبار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بهشت در آیید ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند در
فی الحال در بروی ایشان در بندند و ایشان مغموم بدوزخ باز گردند و چند بار با ایشان این نوع معامله کنند و مؤمنان از این حال خندان شوند و گویند
هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ آن عملها که بودند در دنیا که میکردند از سخریت و استهزا
بر سبیل تقریر است یعنی البته ایشان را جزا داده شوند بمثل آنچه با مؤمنان میکردند از استهزا و ضحک و بجهة آن تعجب ایشان و عقل جادان کرفتار
گشتند و بعضی گفته اند که این جمله استفهامیه مفعول ینظرون است و معنی آنکه آنکسانیکه ایمان آورده اند در آن روز نگرند با اینکه آیا کفار جزا داده شدند
باعمال خود و بنا بر قول اول مقول قول اهل ایمانست و میتواند بود که فرشتگان آنرا با مؤمنان گویند و ایشان تنبیه کنند با اینکه کفار بجزای کفر و آزار
رسیدند تا سرور ایشان بیشتر شود و بدانکه استعمال لفظ ثواب در مقام عقوبت با آنکه در عرف مختص است بنعمت و رحمت و کرامت بجهة آنست که
در اصل لغت بمعنی جزائیست که راجع شود بعامل بسبب عمل او و این استعمال و در این مقام باصل لغت باشد یا بجهة آنکه در مقابل ابتهاجیست که با مؤمنان
بجای آورند هل ثوب الکفار کما ثوب المؤمنون والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب سُورَةُ الانْشِقَاقِ و این سوره را سوره انشقاق نیز گویند
مکیست و بیست و پنج آیت نزد بصری و شامی و بیست و سه نزد باقیان اختلاف در دو آیت است کتابه بیمینه و وراء ظهره که هر دو حجازی و کوفی و ابی
کعب از حضرت رسول روایت کرده که هر که سوره انشقت قرائت کند خدا تعالی او را در پناه خود گیرد از آنکه نامه اعمال او در پشت او باو دهند و تناسب
ذات آنست که چون حقتعالی ختم سوره مذکوره کرد بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره نمود بمثل آن و از آن متصل ساخت باول مانند اتصال نظیر بنظیر و فرموده که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ آنگاه که آسمان شکافته شود و فرشتگان از آن بر زمین نازل شوند و از امیر المؤمنین صلوة الله علیه مرویست که تنشق من
المجرة آسمان شکافته گردد از کهکشان وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا و بشنود و فرمان برد مر پروردگار خود را یعنی منقاد شود مر تأثیر قدرت او سبحانه را و در اداء
مانند انقیاد مطیع امر بر آنکه از جانب مطاع با او وارد گردد مراد آنست که آسمان در انشقاق مسخر فرمان وی است و از آن امتناع نمی‌نماید کقوله اتینا طائعین
وَحُقَّتْ و حقیق و سزاوار گردانیده شده است آسمان باستماع و انقیاد امر حق تعالی و سبحانه الفتت لن فی الحقیقة مطیع و منقاد امر او باشد
وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ و آنگاه که زمین کشیده شود یا وجه که کوهها و جمیع بلندیها را از ما بر دارند و او را پهن باز کشند که هیچ
موضعی از آن مرتفع و منخفض نماند چنانکه اگر تخم مرغی در مشرق بنهند در مغرب از آن توان دید و بعکس کما قال فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا
و لا امتا و از ابن عباس مرویست که مدت مد الادیم العکاظی را چون میکشند انعطاف و با الکلیة زایل میگردد و همه مواضع آن مستوی میشود و مسوّی
بود که مدت مأخوذ باشد از مده بمعنی امداد ای زیدت سعة و بسطة یعنی فراخی و گشادگی او زیاده گردد وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا و بیرون افکند
آنچه در درون او ست از کنوز و اموات وَتَخَلَّتْ و تکلف کند در خالی شدن یعنی هر چه در جهت که در این باب فوق ممکن باشد بجای آورد تا
هیچ چیز در باطن او نماند و فقد ابقاها لکریم الحکیم و رحم الرحیم اذا ابلغاها و الرحمة و تکلفا ما فوق طبعهما وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا و فرمان برد زمین
مر حکم پروردگار خود را در بیرون افکندن و خالی شدن از آنچه وَحُقَّتْ و سزاوار گردانیده حکم تعالی بجهة مخلوق و آفریده او ست و غنا اختیار در
انقیاد او سند و تکرار او بعدم اکتفا بحرف عطف بجهة استقلال هر یک از آنهاست بنوعی از قدرت و در خبر است که پیغمبر فرمود که از ظهور علائم
الساعة فتلقی الارض افلاذ کبدها چون نشانهای قیامت ظاهر گردد زمین آنچه در وی باشد بیرون اندازد از پارهای جگر خود یعنی سنگهای
و سیم طلا گویند بجهة این ظلم و قتل از من صادر گشته و سارق گوید بسبب این دست مرا قطع کردند پس همه فانی شدیم و اینها را گذاشتیم و عدم
اتیان بجواب اذا بجهة هو بلیت با ابهام آن یا اکتفا بآنچه گذشت در سوره تکویر و انفطار یا بجهة آنکه ذا السبیان قوله يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
مراد جنس است خطاب راجع بهمه کس از مکلفان از اولاد آدم إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستیکه تو کار کننده رنج و سعی تمام إِلَى رَبِّكَ با وصل پروردگار خود
بهره‌مند کاخود كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد بسیار که اثر آن در نفس تو ظاهر گردد و این مأخوذ است از کدح جلده اذا خدشه فَمُلَاقِيهِ
پس تو ملاقات کننده و رسنده بکار خود یا با فریدگار خود مراد ملاقات است بجزای کردار نزد آفریدگار یعنی البته بپاداش خود رسی و آنچه
مذاکری بعضی گفته‌اند معنی آنست که ملاقات کننده بحکم خداوند تعالی که بغیر حکم او حکم دیگر نباشد زبده معنی آنست که ای آدمیان شما در عمل خیر و شر
مشقت باکشیده اید تا آنکه بجزای آن میرسید و جمعی از مفسرین چنین تفسیر کرده‌اند که ای آدمی رنج و کوشش سخت تو خواهد از مرک و اهوال
و شداید که بعد از آنست و البته تو رسنده آن ولا محاله بان رسند و از آن هیچ مفری نخواهد بود پس ان را جا میکنند بقوله فَأَمَّا مَنْ
أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته اعمال او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود باشد که حساب کرده شود
حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان که اصلا در آن مناقشه و مضایقه نباشد و اعراض نکنند بدیهای او و از آن مشقت نیابند چنانکه حساب
اصحاب شمال که با مناقشه و اعراض باشد از عایشه نقلست که حساب یسیر آنست که ذنوب بنده را با او نمایند و بعد از آن تفضل عفو آن را محو کنند و از
پیغمبر مرویست که مرجاسب بعث بهر که را حساب کنند عذاب کنند گفتند یا رسول الله نه خدای تعالی فرموده که یحاسب حسابا یسیرا فرموده که المراد به العرض
من نوقش فی الحساب عذب مراد از حساب یسیر عرض و نوبت با او بحساب آنچه هر که در حساب مناقشه کنند البته عذاب کرده شود وَيَنْقَلِبُ و باز گردد
حساب او آسان باشد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بعشیره خود از اهل ایمان یا بکروهی مؤمنان یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا در حالتیکه
شادمان و خوشحال باشد بسبب بحث یافته باشد از خیرات و کرامات و رفعت درجات و در حدیث آمده که ثلث من کن فیه حاسبه الله حسابا یسیرا و ادخله الجنة
برحمته سه خصلت است که هر که با شد حق سبحانه حساب او را آسان کرداند و در بهشت در آورد گفتند کدامست یا رسول الله فرمود که تعطی
من حرمك و تصل من قطعك و تعفو عمن ظلمك عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد و بپیوندی بکسی که از تو بریده باشد و عفو کنی و در گذری از کسی
که بر تو ستم کرده باشد وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ او و اینجا بود
که دست راست او را بر گردن او ببندند و دست چپ او را از پس پشت او بیرون آورند و او را نظر نامه بدست چپ او دهند و گویند با او بخوان کتاب او
کویند چگونه از پس پشت خود بخوانم پس گردن او را باز پس کشند تا نامه خود را ببیند تا زیرک و شما عاجز و متحیر شوید و بتواند که از آن بخواند مفاد
گفته‌اند که دست چپ او را مخلع سازند بر پس پشت او و نامه اعمال او را بر پشت نهند و بدانکه دادن نامه بدست راست علامت مر ملائکه و مؤمنان که صاحب او از اهل
جنت است و لطف است مر خلفا را در خبر دادن از آن و کنایه ایست از قبول طاعت او و دادن آن بدست چپ علامت صاحب آن از اهل نار است و علامت
مناقشه در حساب او و سوء تمه فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبور را اهلاک را یا گوید وا ثبوراه و این کلمه هم طلب هلاکت
وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا و در آید باتش افروخته و همیشه ملازم آن باشد از آنکه بیان موجب این عذاب میکند بقوله إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه این کس بود
فِي أَهْلِهِ در میان کسان خود مَسْرُورًا شادمان و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار و بجهة فرط غرور از آن خارج بود از در
شماره با سرور باشد بکفر و معاصی إِنَّهُ ظَنَّ بدرستیکه او گمان برده أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدا یعنی او را بعث و حشر نبود ابن عباس فرموده که من
معنی یحور ندانستم تا آنکه از اعرابی شنیدم دختر خود را گفت حوری یعنی ارجعی بَلَىٰ ایجاب ما بعد نفی است در لن یحور یعنی او را بازگشت خواهد بود
إِنَّ رَبَّهُ بدرستیکه پروردگار او كَانَ بِهِ بذات او و با اعمال بَصِيرًا بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت پس او را بجزا خواهد آورد و جزای او
خواهد رسانید گویند که این دو آیه در شأن ابی سلمة بن عبد الاسد و برادر او اسود بن عبد الاسد نازل شده فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ
بسرخی که بعد از آفتاب در مغرب پیدا میشود یا بسپیدی که در عقب حمره بماند و گویند از بیاض اصلا اثاثت نمیشود بلکه مردد است از افق باقی و قول اولی در

از ائمه هدی صلوة الله علیهم اجمعین و شافعی و مالک و اوزاعی و ابو یوسف نقلکما عامه بر این اند و قول ثانی قول ابو حنیفه است و از اسکندر عمر مرویست
که ابو حنیفه در آخر عمر خود از این قول رجوع کرده و قایل بحمره شده فراء گفته که من از بعضی عرب شنیدم که جامه سرخ بدیدند گفتند کانه الشفق و قال
احمر اللون کحمرة الشفق و نقل از این رسم و عقوبت از علامات و وقت فضیلت عشا است و تسمیه آن باسم شفق بجهة رقت است و منه الشفقة علی الانسان
رقة القلب علیه وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع کند و فراهم آورد و بپوشد یعنی بهر چه تاریکی شب از جمع کند و فراهم آورد
و بپوشد بعد از آنکه در روز منتشر بوده باشند از انواع دواب چند در شب هر یکی که هست بمأوای خود رجوع میکنند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه
إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که مجتمع و مستوی شود و تمام و کامل گردد و این وقتیست که بمرتبه بدر رسد در شب چهاردهم جواب قسم این است که لَتَرْكَبُنَّ
هر آینه بر نشینید و مرتکب شوید یعنی ملازم نمایید و ملاقات کنید طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالی را از پس حالی که مطابق بکدیگر باشند در شدت و هول
مراد مرگ است و شداید و اهوال قیامت و مواقف و مواطن هایل آن که یکی بعد از دیگری در پیش شود و فی الکشاف الطبق ما طابق غیره یقال ما هذا
بطبق لذا ای لا یطابقه و الطباق الثری ما طابق منه ثم قیل للحال المطابقة لغیرها طبق و المعنی لترکبن احوالا بعد احوال هی طبقات فی الشدة بعضها ارفع من
بعض و هی الموت و ما بعده من مواطن القیمة و اهوالها و نصب عن طبق صفت است طبقا مجاوز الطبق یا حال از ضمیر لترکبن ای لترکبن طبقا مجاوزا لطبق
و عزد و معنی بعد است کما قال الله تعالی عما قلیل لیصبحن نادمین ای بعد قلیل و گویند مراد تحویل بنی آدم است در دنیا از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن
بمضغه و عظم و لحم و خلق دیگر و لوج روح و جنین و ولید و رضیع و فطیم و یافع و ناشی و مترعرع و حزور و مراهق و محتلم و بالغ و امرد و طار
و باقل و مستبط و مخضرم و مجتمع و مستوی و مصعد و مجتنع و ضمل و ملتحی و کهل و شیخ و اشمط و اشیب و محوقل
و صفات و همه و هرم پس انسان از نطفه تا حین موت طبقه بعد طبقه بر وی میگذرد و مکحول گفته که معنی آنست که تحدث کل عام امرا لم تکونوا
علیه فی کل عشرین سنة یعنی در هر بیست سال شما در امری جد و جهد نمایید که پیش از این بحال نداشته‌اید بود و بعلامت کهوله و شباب منوجه امر نشدید
که پیش از آن بر آن نبوده اید بعضی دیگر چنین تفسیر کرده‌اند که هر که انسان بر صلاح و تقوی بیند انصلاح داعی او است بر صلاحی که فوق آن باشد
و تنزل به هر که بر فساد و عصیان است آن عصیان باعث او است بر فسادی که زیاده از آن باشد زیرا که هر شیء علت امر یست که مشاکل آن باشد و از انصار
مرویست که لترکبن سنن من کان قبلکم من الاولین و الآخرین و مراد این است که در میان شما واقع میشود آنچه در میان قرون ماضیه بود و بر شما جاری
میشود آنچه بر ایشان جاری میشود پس میان شما و ایشان تطابق و توافق است مانند تطابق نعل بنعل و بعضی گفته‌اند که محاذی او ست از عظام و مرویست که مراد از طبقا
عن طبق رخا است بعد از شدت و شدت بعد از رخا و فقر بعد از غنی و غنی بعد از فقر و صحت بعد از سقم و سقم بعد از صحت و عاصم لترکبن بفتح با خوانده
که صیغه واحد مخاطب باشد و خطاب بحضرت رسالت است یعنی ای محمد کوب تمام طبقات آسمان یعنی در شب معراج طبقه بعد از طبقه بر تمامی طی آنکه
او منتهی در مکان دنی و باز رجه و مرتبه بعد از درجه و مرتبه بعد از مرتبه در رفعت و منزلت نزد حضرت عزت و این قرائت ابن عباس و ابن مسعود
و مجاهد و کلبی چنانچه بخاری در صحیح خود آورده که روی عن مجاهد عن ابن عباس انه کان یقرا لترکبن بفتح الباء ثم قال یعنی نبیکم بعد از آن بر سبیل تعجب
و تفریع و انکار میفرماید که فَمَا لَهُمْ پس چیست کفار قریش را که با وجود این شواهد لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمیاورند بخدا و روز آخرت و بحضرت
رسالت و قرآن تصدیق نمینمایند با وجود وضوح دلایل و ظهور حجج و براهین ساطعه و ادله بالغه بر آن وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده شد
عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ فروتنی نمیکنند و منقاد آن نمیشوند با یمان نمیکنند و بدین یا سجده نمیکنند بر تلاوة
آن و باتفاق علما این سجده از سجده مندوبه است نه مفروضه و صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع خوانده و گفته چه بعد از استماع قرآنست و
قرآن جامع صفات ربوبی و نعوت او سبحانه است و بعضی علما اینجا سجده کنند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره اینجا سجده کردی و گفت که من دیدم
که رسول الله در این تلاوت فرموده سجده کرد و این سجده نیز دهم است از سجدات قرآن مرویست از حضرت رسالت پناه صلوة الله علیه و آله اینجا سجده و ابو رافع
فرموده سجده کرد و مؤمنان همه متابعت نموده سجده کردند و کفار قریش بر بالای سر آن بایستاده بودند دست بر دست میزدند و استهزا میکردند
حق سبحانه این آیه نازل ساخت و ابو حنیفه باین احتجاج کرده بر وجوب سجده نزد تلاوت این آیه و از ابن عباس مرویست که لیس فی المفصل سجدة و حسن بن
این را واجب نمیداند و سجده ناکردن کفار نه از جهة قصور دلیل یا انقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه کافر شده‌اند يُكَذِّبُونَ
تکذیب میکنند مر قرآن و تدبیر نمینمایند در آیات و ایمان نمیاورند بجهة انهماک ایشان در تقلید آبای خود در تکذیب وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای دانا
تر است بِمَا يُوعُونَ بآنچه نگاه میدارند در دلهای خود از کفر و آنچه میپوشند از کینه و عداوة مؤمنان و یا آنچه جمع میکنند در صحف خود
از اعمال سیئه و ذخیره میسازند از برای خود از انواع عقوبات آخرت و در اصل ایعای ادخال چیزیست در وعا و وعاء ظرفیست که در او حاصل نمی
شود از علم و جهل و فی کلام امیر المؤمنین صلوة الله علیه هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها فَبَشِّرْهُمْ پس مژده ده ایشان را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک
ابراد بشارت در مقام انذار برای تهکم و استهزاء است و قوله إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا استثنا منقطع است یعنی لیکن آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ نابریده و ناکاسته با منت ننهاده و میتواند بود
که استثنا متصل باشد و معنی آنکه مر همه کفار را بعذاب الیم و عقاب عظیم مگر آنانکه توبه کردند و ایمان آوردند و عمل صالح بجا آوردند و بدانکه
در قول لا یؤمنون و لا یسجدون دلالت است بر آنکه ایمان و سجود فعل بنده کاسب است زیرا که حکیم کسی را که قادر بر ایمان و سجود نباشد خطاب نمیکند
که ما لک لا تؤمن ما لک لا تسجد و استبعاد است بر آنکه کفار مخاطب اند بعبادات سُورَةُ الْبُرُوجِ مکیست و در آن دو آیه است باجماع علما
ابی بن کعب از پیغمبر روایت کند که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه بعدد هر جمعه و هر روز عرفه که در دنیا بوده باشد ده حسنه کرامت فرماید
یونس بن ظبیان از حضرت ابو عبد الله روایت کرده که هر که والسماء ذات البروج را در فرایض تلاوة نماید محشور و موقف او با انبیا و مرسلین باشد

پیغمبر است بدانکه چون حق سبحانه و تعالی ختم این سوره نمود بذکر مؤمنان افتتاح این سوره نیز بذکر مؤمنان اصحاب اخدود کرد و فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

والسماء ذات البروج سوگند بآسمان که خداوند برجهاست مراد بروج اثنا عشر است که آن حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و آنها مثال قصورند در ارتفاع منازل ماه در هر برجی دو روز و کسری میباشد و آفتاب در هر برجی یکماه و نیز مراد کواکب عظام اند یعنی ستارهای بزرگ و تسمیه این بروج جهت ظهور آنهاست و یا مراد ابواب سماوات اند که نوازل از آن بیرون میآید و اصل ترکیب بروج برای ظهور است و نزد بعضی دیگر بروج آسمان کوشکهااند در آن از زر سرخ و زبرجد سبز و نقره سفید و گوهر و مروارید و آن مواضع عبادت ملائکه است هم چنانکه در زمین مساجد مواضع عبادت است **والیوم الموعود** و سوگند بروز وعده داده شده نزد جمیع مفسران مراد بان روز قیامت است که خدا بوعده آن مجازات خواهند نمود باز برفق اعمال **وشاهد** و سوگند بهر که در آن روز حاضر کرد آن مکلفان و غیر ان **ومشهود** و بانچه حاضر کرده میشود در آن از عجائب و غرائب و تنکیر بجهت ابهامست در وصف یعنی شاهد و مشهودیکه بهیچ وجه بکنه آن نتوان رسید یا مبالغه در کثرة کانه قیل ما افرطت شاهد و مشهود علما در این دو لفظ اختلاف بسیار است از آنجمله شاهد الله است و مشهود بنده یا عکس یعنی بنده شاهد کسی و وجود او و سر ذلک نعم ما قیل و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و یا شاهد الله است و مشهود لا اله الا الله کقوله شهد الله انه لا اله الا هو و یا شاهد حضرت پیغمبر است کما قال انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و از حضرت امام حسن صلوات الله علیه روایت که شاهد حضرت رسالت است و مشهود روز قیامت کما قال ذلک یوم مشهود و ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام فرموده اند که شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه جمعه گواهی دهنده است بر هر عاملی که در آن عمل کند و فی الحدیث ما طلعت الشمس علی یوم و لا غربت علی یوم افضل منه و فیه ساعة لا یوافقها من یدعو الله فیها بخیر الا استجاب الله له و لا استعاذ من شر الا اعاذه منه و روز عرفه حاضر میشوند مردمان در آن در موسم حج و ملائکه در آن نیز حاضر میگردند ابن عباس و قتاده نیز این اند و یا شاهد روز نحر است و مشهود روز عرفه یکی از روات گوید که بمسجد رسول رفتم دیدم که شخصی از پیغمبر حدیث روایت میکرد از او پرسیدم که شاهد و مشهود چیست گفت شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه پس بجانب دیگر رفتم مردی دیگر را دیدم که از آنحضرت حدیث می گفت از معنی الشاهد و المشهود گفت الشاهد یوم الجمعة و المشهود یوم النحر پس بگوشه دیگر متوجه شدم پسری دیدم که او نیز حدیث نقل میفرمود از پیغمبر گفتم اخبرنی عن الشاهد و المشهود گفت الشاهد محمد و المشهود یوم القیمة اما سمعته سبحانه یقول یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و قال ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود از مردمان پرسیدم که مرد اول چه کس است گفتند ابن عباس ثانی چه شخص است گفتند ابن عمر گفتم ثالث کیست گفتند حضرت حسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما و یا شاهد روز عرفه است و مشهود روز جمعه و ابو درداء از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود که اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة فانه مشهود یشهده الملائکة و ان احدا لا یصلی علی الا عرضت علی صلوته حتی یفرغ منها یعنی بسیار صلوة فرستید بر من در روز جمعه که جمعه روز مشهود است و ملائکه در آن روز حاضر شوند و نیست هیچ کس که صلوة فرستد بر من الا عرض کرده شود تا آنکه فارغ شود گفتم یا رسول الله بعد از موت شما نیز چنین باشد فرمود ان الله حرم علی الارض ان تاکل اجساد الانبیاء فنبی الله حی یرزق بدرستیکه خدا حرام کرده است زمین را که ابدان پیغمبران را فانی سازد پس پیغمبر خدا زنده است که روزی داده میشود هم چنانکه در دنیا و یا شاهد فرشته ایست که در دنیا بر بنی آدم موکلست و مشهود روز قیامت کقوله تعالی و جاءت کل نفس معها سائق و شهید و ذلک یوم مشهود و این قول عکرمه است و بعضی گفته که شاهد آنکسانند که بر مردمان گواهی دهند و مشهود آنانکه بر ایشان گواهی داده شود و از حسن بن فضل منقولست که شاهد این امت مرحومه اند و مشهود امم سابقه کقوله تعالی لتکونوا شهداء علی الناس و یا شاهد اعضاء بنی آدم اند و مشهود نفسهای ایشان کقوله تعالی یوم تشهد علیهم السنتهم الآیة و یا شاهد حجر الاسود و مشهود حاجیان چنانکه در خبر است که روز قیامت حجر الاسود بزبان فصیح گواهی دهد برای کسانیکه بوی رسیده باشند و یا شاهد ایام و لیالی اند و مشهود بنی آدم و منه قول الشاعر شعر مضی امسک الماضی شهیدا معدلا … کما من یوم الا و ینادی انی یوم جدید و انی علی ما یعمل فی شهید فاغتنمنی فلو غابت شمسی لم تدرکنی الی یوم القیمة و هیچ روزی نباشد الا که ندا می کند که من روزی تازه ام و من بر آنچه کرده میشود در من گواهم پس غنیمت شمارید مرا که اگر آفتاب من غایب شود مرا درنیابید تا روز قیامت و یا شاهد انبیا اند و مشهود پیغمبر ما کقوله تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الی قوله فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین و یا شاهد امت است و مشهود دین او و یا شاهد عیسی است و مشهود امت او کقوله و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم و بر هر تقدیر جواب قسم این است که **قتل اصحاب الاخدود** هر آینه هلاک شدند و ملعون گشتند خداوندان شکافها یعنی جماعتی که حفرها در زمین کندند و این تقدیر لقد قتل است و اظهر آنست که دلیل جواب محذوف است کانه قیل انهم لملعونون کما لعن اصحاب الاخدود و یعنی کفار مکه ملعون شده اند هم چنانکه اصحاب اخدود هلاک شدند چه این سخن از برای تثبیت مؤمنان است و تصبیر ایشان بر ایذای کفار مکه و تذکیر ایشان با آنچه جاری شده بر مؤمنان که پیش از ایشان بوده اند از تعذیب کفار ایشان را بر ایمان و بیان انواع اذیت بایشان و صبر و ثبات ایشان تا اقتدا بایشان کرده صبر کنند از آنچه مشرکان بایشان رسانند و بدانند که کفار نزد حق سبحانه بمنزله آن گروهند که حفرها کندند و آتش ساختند برای احراق اهل ایمان و سزاوار اینکه در حق ایشان گفته شود که قتلت قریش هم چنانکه گفته میشود قتل اصحاب الاخدود و اخدود جمع خداست و خد در زمین بمعنی شق است در آن و خق و اخقوق مانند خد و اخدود است بنا و معنی و تفصیل قصه اصحاب اخدود بر طریقیکه مسلم در صحیح خود از حماد بن سلمه نقل کرده و وی از عبدالرحمن ابی لیلی و او از صهیب رضی الله عنه از حضرت پیغمبر آنست که پادشاهی … بود … ساحری بود … چون … شیخ … و بر … عرض … ملک …

دانشمند تو بیاموزم تا بعد از من خلیفه باشد که امور ملک منتظم تواند بود ملک را پسند آمد پسری که بذهن و ذکا متصف بود اشتهار داشت بوی سپرد و آن ساحر او را وقتها بتعلیم وی پرداخت و در ره مکتب وی صومعه راهبی بود روزی آن پسر را بخاطر رسید که در آن صومعه در آید و آن راهب را بیند بدیدن وی رفت از اقوال و افعال او متعجب شد و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین او متدین شد خدا پرست شد و هر روز که نزد ساحر میرفتی با مکتب و با ساحر صحبتی داشتی و چون بسبب طول صحبت با راهب دیر پیش ساحر میرفت ساحر او را میزد و میرنجانید که چرا دیر میآیی و چون در خانه میرفت اهل خانه نیز او را میزدند و میرنجانیدند شکایت این حال را براهب عرض کرد راهب گفت اگر ساحر ترا گوید که چرا دیر میآیی بگو اهل خانه مرا نگذاشتند کار داشتند و اگر اهل خانه نیز از تو پرسند که چرا دیر کردی بگو نزد ساحر ماندم القصه چون در خدمت راهب مردی مستجاب الدعوة گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه میرفت اژدهائی بر سر راه آمده بود و مردم بسبب آن خلق از هر طرف حیران مانده بودند چون پیش آمد با خود گفت که حقیقت راهب و بطلان ساحر حالا معلوم کنم پس سنگی برداشت و گفت اللهم ان کان امر الراهب احب الیک من امر الساحر فاقتلها یا رب خدایا اگر دین راهب دوست تر است از ساحر پس این جانور را بکش و سنگ را بر جانب او انداخت بر سرش آمد و او را بکشت و روایتی است که اسم اعظم بر او خواند و سنگ انداخت و مار را کشت او در راه برگرد و بمنزل خود روان شد و این قصه بر طرف وقتی دیگر شخصی بر سر راه آمد چون سخن در گوش وی گفتند او نیز از آن راه برخواست و با اسم اعظم اکمه و ابرص را شفا میداد و جمیع آلام و اسقام را دوا میکرد و چون خبر وی در شهر مشهور شد ارباب حاجات روی بکار او آوردند و التماس دعای وی میکردند او نیز محصل میشد و چون این خبر براهب رسید او را گفت تو ببلائی مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا بدست دشمن ندهی گفت چنین باشد حاجب ملک نابینا بود و بیمار شد نزد وی آمد و مال بسیار برای او آورد و از او استشفا نمود جوان گفت شفا نمیتوانم داد بلکه خدا شفا میدهد اگر ایمان آوری و ... شو من خدا چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان کلمه شهادة تلقین فرمود و دعا کرد چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ملک از وی تعجب کرد گفت که چشم تو چگونه روشن شد گفت حکیم مرا صحت بخشید ملک گفت مرا میگوئی گفت نه گفت غیر از من خدای دیگر هست او جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ربی و ربک و رب کل شیء ملک بطریق حیله گفت این تعلیم که داده با من بگوئی تا بوی بگرویم حاجب اندیشیده کرد و آن علم ملک را شد قصه جوان آورد و ملک او را طلبید و گفت بمن رسید که تو اکمه و ابرص را شفا میدهی او گفت من هیچ کس را شفا نمیدهم و لیکن خدا شفا میدهد گفت یا غیر از من خدای دیگر هست گفت نعم ربی و ربک الله پس او را در شکنجه کشید و بسیار عذاب میکرد تا او را از احوال راهب مطلع ساخت ملک راهب را حاضر کرد تا بید و گفت از دین خود برگرد و مرا پرستش کن وی قبول نکرد او را پاره پاره ساخت و چندانکه جهد نمود جوان از دین برنگشت حکم کرد تا او را در دریا غرق کنند جمعی بر لب بحر آمدند و او را در کشتی نهادند چون بمیان دریا رسیدند خواستند او را در دریا اندازند گفت اللهم اکفنیهم بما شئت بار خدایا شر ایشان را از من کفایت کن بهر وجه که خواهی فی الحال کشتی منقلب شد و همه غرق شدند و آن جوان بسلامت بکنار آمد خبر بملک رسید گروهی را مامور کرد تا او را بکوهی برند و بیاندازند چون بر کوه رسیدند جوان گفت اللهم اکفنیهم بما شئت کوه بلرزه در آمد و در روایتی دیگر آمده که بادی پیدا شد و موکلان را از کوه بزیر افکند و وی سالم بماند و نزد ملک آمد گفت اعوان مرا چه کردی گفت کفانیهم الله ملک در غضب شد فرمود تا او را در آتش افکنند دیگران بسوختند و او صحیح برسید … کار نکرد جوان گفت بملک … مشاهده میکنی ملک گفت نمیخواهم مگر قتل ترا جوان گفت اگر اراده تو این است مردمان را جمع کن و مرا بر درختی بیاویز و تیری از کنانه من بیرون کش و بگو بسم الله رب الغلام بنام خدای این غلام و بیفکن تا بمیرم ملک چنین کرد تیر بر صدغ آن جوان آمد و شربت شهادت چشید حاضران مجلس همه یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام و گفتند آنچه میترسیدی نازل گشت بر تو ملک در غضب شد فرمود تا بر سر راهها حفرها کندند و در آن آتش افروختند فرمود تا هر که ایمان آورده در آن آتش اندازند و هر که نگرود باز گذارند اعوان فرموده او مرتکب این امر شده بر کنار حفرها نشستند هر که را میآوردند استفسار میکردند اگر ترک ایمان کرده بود میسوختند و اگر نه دست باز میداشتند تا آنکه زنی مؤمنه را با کودکی سه ماهه بر لب خندق آوردند زن بسبب محبت کودک از لب خندق میگریخت طفل بسخن در آمده مادر را گفت یا اماه اصبری فانک علی الحق یا ماهی الا غمیضة … و لا تنافقی و در روایتی دیگر آمده که گفت یا امی ادخلی و اصبری و انظری و لا تبالی فان له نار جهنم اشد حرا … چون این بشنید بشعف تمام خود را با کودک در آتش انداخت و از ضحاک نقلست که شش کس پیش از وقت سخن گفتند گواه حضرت یوسف و پسر ماشطه دختر فرعون و عیسی و یحیی و صاحب اخدود … چون مادر و پسر در آتش در آمدند حق سبحانه باد … بر ایشان حفرها در آمد آتشها را از اخدود بیرون آورده پراکنده ساخت و بشعله آن … و تخت اش افتاده و بر جنب دیگر در میان لشکریان واقع شد و همه را بسوخت و آن زن و کودک و دیگر مؤمنان که مانده بودند بسلامت بشهر رفتند و بفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول شدند از حسن مرویست که هر گاه ذکر اصحاب اخدود نزد حضرت پیغمبر مذکور میشد آنحضرت تعوذ میکرد بخدا و میفرمود که اعوذ بالله من جهد البلاء سعید بن مسیب روایت کرده که روزی نزد عمر خطاب ذکر این غلام میکردند یکی از حضار مجلس گفت فلان جا چاهی میکندند این غلام در زیر آن نمایان شد و من دیدم که دست بر جراحت صدغ نهاده بود هر که آن دست بر داشتی باز بجای خود رفتی عمر فرمود تا او را بر خاک پنهان کردند مقاتل فرموده که اصحاب اخدود سه بودند یکی در شام بود و او انطیاخوس رومی بود دوم در فارس و آن بخت النصر بود و حق سبحانه در باره این هر دو چیزی در قرآن نازل نفرموده سیم در نجران یمن و آن یوسف بن ذو نواس بن شراحیل بن تبع حمیری بود و آیه قتل اصحاب الاخدود در شان او و اتباع او است و مجمل قصه او این بود که دو مرد مسلمان از زمان بودند که قراءة انجیل میکردند یکی در تهامه و دیگری در نجران بود اینکه در نجران بود اجیر شخصی شد در عمل و در اثنای آن عمل بتلاوت انجیل مشغول بود پسر مستاجر وی که از دهن او نور میدید و خشنود میشد برفت و پدر خود را آگاه کرد بدیدنش آمد از دیدن متعجب شد هر چند صورت حال از او میپرسید و هیچ جواب نمیداد تا … خبر داد و … و هفت کس از زن و مرد اسلام آوردند تابع او شدند و این بعد از رفع عیسی بود تا آنکه یوسف بن

دو نوا من حفرها بکند و از آتش بر ساخت و کفر را بر ایشان عرضه کرد قبول نکردند پس ایشان را در آن حفرها انداخت و کسانیکه از دین عیسی ع برگشته بودند
گذاشت و ایشان ده کس بودند و گویند زنی کودک شیرخواره برکنار حفره آمد خواست که خود را بیندازد چون در پسر خود نگاه کرد شفقت مادری او را از آن باز
داشت کودک بسخن آمد که یا اماه انی اری امامک نارا لا تطفی زن بعد از استماع این کلام از کودک خود را با کودک در آن حفره انداخت و هفتاد و هفت روز
بود که حق سبحانه ایشان را ببهشت فرستاد و هفتاد و هفت کس از اهل اسلام در آن آتش سوخته گشتند از ابن عباس مرویست که هر که امتناع می‌نمود او را در آن
آتش فرو داشتند تا انه میمردند تا خود را در آن میانداخت و بعضی از آنکه در آن آتش رسند ارواح ایشان ببهشت میرسید و در روایت دیگر آمده که آنان که در
اخدود سوخته گشتند دوازده هزار کس بودند بقولی دیگر هفتاد هزار کس و گفته اند که نود هزار بود و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که اصحاب
اخدود مجوس بودند و در احکام ملت خود اختلاف کردند بجهت آنکه کتاب ایشان را برداشتند زعم ایشان آن بود که خمر مباحست بعضی از ملوک ایشان
خمر بخورد و مست شد با خواهر خود مباشرت کرد چون با خود آمد نادم شد و این حکایت در میان رعیت او مشهور شد در تطلب تخلص این امر شنیع
بود و چاره نداشت خواهرش گفت طریق آنست که مردم را جمع کنی و خطبه بخوانی و بگوی یا ایها الناس ان الله احل نکاح الاخوات و بعد از آن من خطبه بخوانم و
بگویم ان الله حرمه بعد ذلک پس او خطبه کرد و او قبول نکردند خواهر گفت ایشان را تازیانه بزن تا قبول کنند وی ایشان را تازیانه زد قبول نکردند گفت شمشیر
بعضی از ایشان کن از این نیز قبول نکردند گفت اخدودها بکن و آتش بیفروز و ایشان را معذب بنما پس هر که از اقرار با کرده در آن آتش انداخت و بسوخت و گویند که طول اخدود
چهل گز بود و عرض او دوازده گز و عیاشی باسناد خود از حضرت ابو جعفر ع روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شخصی را باسقف نجرانی
فرستاد و او را از اصحاب اخدود سوال کرد وی قصه ایشان باو اخبار کرد امیرالمؤمنین باو فرستاد که لیس کما ذکرت که نه چنین است که تو گفتی و لیکن من ترا آن
خبر دهم بدانکه حق سبحانه مردی حبشی را برسالت باهل حبشه فرستاد ایشان تکذیب او کردند و بعضی از اصحاب خود را بکشتند و بعضی از اصحاب که مانده بودند
بگرفتند و بنائی ساختند و از آتش پر کردند و همه مردم را جمع کردند و گفتند که هر که بر دین ماست و ما موز امر نباید که بیکطرف رود و هر که بر دین
ایشان بود باید که خود را در آتش اندازد پس اهل ایمان در دست یکدیگر را گرفته خود را در آتش انداختند زنی مؤمنه با کودکی یکماهه بود از آتش آمد خواست
که خود را در آتش اندازد دلش بر کودک سوخت و خواست که باز گردد کودک گفت یا اماه لا تهابی وارمینی و نفسک فی النار فان هذا فی الله قلیل مرسل
خود را و کودک را بیانداخت که این مشقت در راه خدا اندک است زن خود و کودک را در آتش انداخت حق سبحانه مر ایشان را از این لعنت کرده فرمود قتل اصحاب
الاخدود و گویند این اخبار داستان حال مؤمنان که بر صبر و سرکشیده در آتش سوختند یعنی انست که کشته شدند مسلمانانی که ایشان را در حفرها انداختند
و بنا بر فایده این اخبار مدح ایشانست بحسن بصیرت و یقین و صبر ایشان بر رنج تا آنکه سوختند و بجهت خوف آتش از ایمان خود رجوع نکردند و قوله
النار بدل اشتمال اخدود است یعنی ملعون گشتند اصحاب آتشی که ذات الوقود خداوند هیمه بسیار که مادام فروخته و ملتهب باشد از وصف بعظم و کثرت
اخبار بیان مرتفع مبتدا و خطب و ابدا اهل ایمان چه هیمه بسیار خالی از وقود نیست و لام در وقود از برای جنس است اذ هم علیها قعود ای
قتل است و مضاف در مجرور محذوفست و تقدیر اینکه قتل اصحاب الاخدود حین انهم علی حافات الاخدود و بقول الشاعر و بات علی النار الندی و المحلق
در وقتیکه ایشان ملعون گشته بودند برکنار حفرهای آتش نشسته کان بر اهل ایمان در آ و هم و اعوان ملک علی ما یفعلون بر آنچه
میکردند بالمؤمنین بگروندگان شهود گواهی دهندگان بودند یعنی نزد ملک بعضی برای بعضی گواهی میدادند که ایشان تقصیر نکردند در آنچه
ملک بایشان امر کرده بود یا مالک و اصحاب شاهد بودند بآنچه با مؤمنان میکردند و یا در روز قیامت گواه باشند بر آنچه میکردند یعنی زبانها و دستها و پاهای
ایشان گواهی دهند بر ایشان و بعضی گفته اند که کفار دو فرقه بودند بعضی تعذیب اهل ایمان میکردند باحراق و بعضی نزد ایشان حاضر بودند و بان عمل شنیع و فعل
قبیح راضی و شاکر و ما نقموا و انکار نکردند و عیب نکردند اصحاب اخدود منهم از مؤمنان چیزی را کراهت نداشتند از ایشان و عیب نکردند ایشان چیزی را الا
ان یؤمنوا مگر آنکه میگرویدند بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید الحمید ستوده که رحمت و مثوبت او امید داشت
باید بود و این سخنان است بر طریق قول شاعر و لا عیب فیهم غیر ان سیوفهم بهن فلول من قراع الکتائب و خلاصه معنی آنست که مؤمنان هیچ کاری نکرده بودند که
مستحق چنین شوند که انکار ایشان نمایند کردند و انتقام ایشان باید کشید مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدای که غالبست بر همه چیزها و مستحق جمیع حمد و
ثنا بجهت تقریر ... او سبحانه باینکه عزیز و غالبست و حمید و منعم منیر باید که الذی له آنکه مر او راست ملک السموات و
الارض پادشاهی آسمانها و زمینها والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مؤمن و کافر و غیره شهید گواهست
و عالم باینکه متصف باین صفات باشد مستحق آنست که بوی ایمان آورند و او را پرستش نمایند نه آنکه در خواهش کار ... کفران ورزند و تضییع
کتاب او ورده که این صفات او صفاتی اشعار است بآنکه آنچه کفار انکار و عیب میکردند از اهل ایمان امری بود پسندیده و باصواب اگر انکار آن میکرد
مکر و مبطل و منهمک در غی و ضلالت و بآنکه ما فات انتقام اهل ایمان ... اهل ایمان بعد از هیچ عذابی ... نکنند و قوله والله علی کل شیء شهید وعید
ایشانست یعنی خدا عالم است بآنچه ایشان میکردند و مجازات ایشان خواهد رسانید ان الذین بدرستیکه آنانکه فتنوا المؤمنین
والمؤمنات در فتنه انداختند مردان و زنان گرویده را و بآتش عذاب کردند ثم لم یتوبوا پس باز نگشتند بعد از آن کفر و طغیان توبه
نکردند فلهم پس مر ایشانراست عذاب جهنم عذاب دوزخ و لهم عذاب الحریق و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان یعنی
عذاب عظیم غیر از آتش دوزخ که متسع باشد بهمه بآنکه شدن ایشان و زندان راو هم چنانکه آتش اخدود و حریق آن که متسع با اهل ایمان را نسبت که عذاب
جهنم بجهت کفر ایشان است و عذاب حریق بجهت احراق ایشان اهل ایمان را و گویند که مراد بعذاب جهنم غیر احراق است از انواع دیگر که آن زقوم است و غسلین و
مقامع یعنی در آخرت انواع عذاب و عقاب برای ایشان معد است ... حذیفه فرمود که رسول صلعم مرا گفت ای حذیفه در دوزخ شیرانند و سگان و سباع
و شمشیرها و کلوبها از آتش خدا بیم فرشتگان امر فرماید تا بان تیرها شکنجه کفار کنند و بان شمشیرها پاره پاره کنند بجوره سباع دهند و هر عضو را که

بخورند عضوی دیگر از ... شود و بعضی گفته اند که مراد بعذاب حریق عذاب دنیوی ایشانست چنانچه در روایت ثابت شده که در وقتیکه مؤمنان را در اخدود
انداختند آتش از ارتفاع یافت مقدار چهل گز و بدایشان احاطه کرد و همه را بسوخت و گویند که مراد بفتنان کافرانند که همیشه آزار مؤمنان کردند
خود رسانیدند و میرسانند و نزد جمعی مراد کفار مکه اند که بهر نسبت به پیغمبر و اصحاب در مقصد ایذا بودند ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه ایمان
آوردند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته مراد مؤمنانند که ایشان را در آتش اخدود انداختند لهم مر ایشانراست جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختها یا مساکن ایشان جویها ذلک الفوز الکبیر آنست رستگاری بزرگ
چه آن متضمن اجلال و اکرامست و تبجیل با انواع افضال و انعام که دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت صغر و پستی است و میتواند بود که مراد باینها
مؤمنان اهل مکه باشند یا جمیع اهل ایمان بر طبق آیه سابقه ان بطش ربک بدرستیکه گرفتن پروردگار تو ایشان لشدید هر آینه سخت شده
یعنی مضاعف و عنف چه بطش بمعنی اخذ است بعنف و جباریت مضاعف عنف بسبب جبابره و ظلمه کفار است و شبهه نیست در آنکه هر که را بسبب کفر و عناد
و سلسله عذاب و عقبه عقاب کنند هرگز امید نجات از او نخواهد بود انه بدرستیکه خدا بسم هو یبدئ او آشکارا میکند بطش خود را بر کافر
در دنیا و یعید و اعاده میکند آنرا در آخرت و از ابن عباس مرویست که معنی اینست که او میافریند خلقان را اول بار و اعاده میکند ایشان را در عقبی برای جزا
و حساب و بنا بر این آیه ... وصف شدت بطش بجهت دلالت بر قدرت و شدت بطش او چه هر که بر اعاده و ابدا قادر باشد البته بشدت بطش قادر خواهد
بود و هو الغفور و او است کثیر الغفران مر آنکه از کفر توبه کند یا بسبب آمرزنده ذنوب مؤمنانست که از اهل طاعت باشند که طریق آنست بیش گریند
الودود دوستدار کسی که مطیع او شود و بجهت طلب رضا او از معاصی اجتناب نماید و مراد بمودت او سبحانه اعطای نعم جلیله و مرتبه و منبعاست او
و قبول اعمال او مانند عطای دوست دوستدار بچیز مرغوب باشد بهرکه مطلوب و بود و گویند که مراد بمودت وفا و ما الفای محبت بنده است در قلوب عباد
کقوله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا و نزهبی در تفسیر اسماء الله آورده که جایز است که ودود فعول باشد بمعنی مفعول چون رکوب و حلوب یعنی بندگان صالح و متقی او
دوست میدارند بجهت معرفت ایشان بفضل و کرم او و استغراق ایشان باتساع آلاء و نعم او بعد از آن فرموده که ودود خواه بمعنی فاعل باشد و خواه بمعنی مفعول
متضمن مدح او سبحانه باشد که حق سبحانه اگر بندگان او را دوست دارد از فضل و کرم او است و اگر بندگان او را دوست دارند بجهت معرفت ایشانست بفضل و
احسان او ذو العرش خداوند عرش عظیم و خالق آن یا مالک ملک و علو رفعت نهایات و المجید بزرگوار در ذات و صفت و غالب جمیع مکونات
و میتواند بود که مجید بمعنی ممجد و باشد یعنی جمیع مخلوقات تمجید و تعظیم او میکنند و بنا بر این فعیل بمعنی مفعول باشد فعال و کننده است لما
یرید مرچه خواهد ایراد صیغه مبالغه بجهت غایت کثرت آنچه اراده میکند و احداث مینماید و بعد از ذکر کمال صفات خود خبر میدهد مر ذات
جمیع کفره علی الاجمال بقوله هل اتیک یا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند و با ایشان کفر و عناد و عدا
برپا بستند و تکذیب ایشان کردند و بسبب آن بعذاب دنیا و عقبی گرفتار شدند این استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق که خدا ترا خبر جنود کفره بلاغ
نمود تا تسلی تو باشد و موجب صبر تو در تکذیب قوم و تخویف ایشان از نوع مثل آن عقاب ایشان و ظفر و نصرت تو بر ایشان چنانکه انبیا بر اعدا مظفر و منصور
شدند فرعون و ثمود این بدل جنود است و مراد بفرعون اتباع اوست و اکتفا بذکر او بجهت آنست که او مضل و مغوی ایشان بود و همه تابع او
بودند یعنی تو شناختی حدیث فرعون و قوم او را و قبیله ثمود را که ان تکذیب ایشان بود و استیصال ایشان بسبب آن و غالب شدن انبیا بر ایشان بجهت صبر انبیا
ایشان پس تو در صبر و شکیبائی اقتدا با انبیا نما این کلام محتوی است بر مجاز بلیغ و تلویح فصیح که افاده آن اکثر است از تصریح بعد از آن میفرماید که
که کفار نگروند بخدا و رسول و بر قیامت و بعث و نشور و تصدیق نمایند بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویدند اهل شرکان نکه فی
تکذیب در دروغ داشتن اند وقوع قیامت و حساب و جزا با وعید اند تنکیر تکذیب اشعار است بر توغل ایشان در تکذیب ای تکذیبهم
کلام اضرابیست از ما قبل و معنی مراد آنست که حال مشرکان قریش اعجب است از حال فرعون با آنکه فضایل ایشان ... امدادا هلاک ایشان
تکذیب ایشان اشد است تکذیب شما والله من ورائهم و خدا بسم از پس ایشان محیط احاطه کننده است بر ایشان بعلم و قدرت بر
از وقت ... که بحث هم چنانکه محاط از محیط فوت نمیشود او از وکر ... این کلام مستعملست زیرا که محافظت شیء از جمیع جوانب
هیچ امکان فوت آن نباشد یقال قد احاط فلان من ورائهم ای اخذ علیهم المسالک و سد ... ولا مهرب منه بوجه قوله بل هو قرآن
مجید اضرابیست از آنکه کفار تکذیب قرآن میکردند و از سحر و شعر و کهانت میگفتند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بلکه آنچه تکذیب
او کردند قرآن شریف بزرگوار است و وحید در نظم اعجاز و جلیل القدر است و عظیم الخطر و گویند که مجد آن باعتبار آنست که مشتملست بر معانی جلیله
و دلایل چندان متضمن معیشت معمول علیه برای خلاص آن ... که رابع ندارد ... از آن خوف نداشته باشد از شدائد اهوال آخرت
دوم موعظت ایست که ملین قلب سنت برای عمل کردن بحق ... حجتیست مورد بتمیز حق از باطل در علم دین و بنا آورده اند که عیسی ع بر مرکی نگذشت
کند نفیسانی میبرید آوازی ... اشنید که یا روح الله مگذار که این مرد اصل مرا قطع کند عیسی فرمود که حق تعالی قطع از بری مباح کرده و از قطع من
غرضست گفت تا آنکه از من اصلی بماند تا بر زمان پیغمبر آخر الزمان از اصل من قلم برآرند و بدان قرآن بنویسند از سید عالم مرویست که هر که یک قلم برای
بهر کتابت قرآن حق سبحانه او را ببهشت ... کرامت فرماید که اگر مرغ هر چند ... قطع مسافت کند از آن نتواند کرد و این قرآن مجید نوشته شده است
فی لوح محفوظ در لوحی که نگه داشته شده است از تغییر و تحریف و زیاده و نقصان یا از شیاطین از ابن عباس و مجاهد نقلست که لوح محفوظ از
... در سفید است طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از مشرق تا مغرب و کنارهای آن از یاقوت است و از مقاتل مرویست که لوح در کنار فرشته ایست بر یمین
عرش و او را طربون گویند و از ... روایت کرده اند که لوح در جبهه اسرافیل است و تفسیر امام حسن عسکری ع مذکور است که لوح محفوظ دو طرف دارد
یکطرف بر جانب یمین عرش است و طرف دیگر بر جانب اسرافیل و هر گاه که حق سبحانه اراده وحی میکند از لوح بر جبین اسرافیل میزند و میکائیل بدان نگاه میکند

مرحوم شده میخواند و جبرئیل میرساند و جبرئیل با نبیا اعلام میکند و ابن عباس فرموده که بر لوح نوشته که لا اله الا الله وحده و دینه الاسلام و محمد عبده
و رسوله هر که بخدا ایمان آورد و وعده های او را راست داند و متابعت انبیا کند الله او را بهشت برد و عزو بیت که حق سبحانه و تعالی روزی سیصد و شصت بار در
لوح نظر میاندازد برای احیا و اماته و اعزاز و اذلال و غیر آن و در روایت آمده که در لوح هفت خط از نور نوشته شده و خط نهم از برای احوال انبیاست از ابتدا
تا انتها و [illegible] خط نهم از برای قیامت و ذکر بعث تا وقت دخول [illegible] بهشت و دوزخ در دوزخ سورة الطارق مکیست و شانزده آیه است
ابی بن کعب از رسول روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند حق سبحانه و تعالی بعدد هر ستاره که در آسمانست ده حسنه بنویسد و معلی بن خنیس از ابو عبدالله
صلوة الله علیه نقل کرده که هر که قرائت او در فریضه سورة الطارق باشد او را در قیامت نزد حضرت عزت جاه و منزلت باشد و از دوستان انبیا گردد و بیابد
دانسته که چون حق سبحانه ختم این سوره نمود بوعید افتتاح این سوره کرد بمثل آن و تاکید فی ما بکه اعمال العباد محفوظند برای مجازات آن در دو معنا و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

در کشاف آورده که در بعضی از روایات آمده که شبی حضرت رسول با عم خود ابوطالب نشسته بود ناگاه ستاره بدرخشید و شعله عظیمی از وی ظاهر شد
ابوطالب بترسید و گفت این چه چیز است آنحضرت صلوة الله علیه فرمود که این ستاره ایست که بوی از آسمان میزنند و نشانه ایست از قدرة الهی فی الحال
جبرئیل نازل شد بدین سوره که والسماء سوگند بحق آسمان که در غایت ارتفاع است و عظمت والطارق و سوگند بکوکب ظاهر شونده در شب اصل
طارق در لغت بمعنی سالک طریق است و در عرف مختص شده بآینده در شب و بعد از آن مستعمل گشته از برای هر چیزی که ظاهر شود در آن وما ادریک
و چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی که ما الطارق چیست طارق النجم الثاقب ستاره ایست درخشنده فروزان چون شعله آتش
که از غایت درخشندگی گویا ثقب میکند تاریکی شب را و در آن نفوذ مینماید یا ثقب افلاک میکند و مراد بآن اسم جنس است یا شهب ثاقبه که رجم شیاطین
مینماید بنا بر مشهور [illegible] بود که طارق از طرق ماخوذ باشد بمعنی صک و دق و منه المطرقة لانه یدق بها والطریق لان المارة تدقه و یا کوکب معهود
بثقب و آن زحل است که در غایت لمعانست و نزد بعضی ثریاست و گویند که این فرموده تعبیر نجم از آن ثاقب اولا بوصف عام که آن طارق است و
تعیین آن ثانیا بقوله النجم الثاقب بجهة اظهار فخامت شان است [illegible] عجیب قدرة و لطیف حکمته و شجاعت و لهذا قال فی موضع الاخر فلا اقسم
بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم و جواب قسم این آیت که ان کل نفس نیست هیچ نفسی لما علیها حافظ الا که بر وی نگهبانی
هست و او حق سبحانه است کقوله تعالی و کان الله علی کل شئ رقیبا و یا فرشته که نگاه میدارد قول و عمل او را و احصا آن از خیر و شر کما قال ما یلفظ من
قول الا لدیه رقیب عتید و قوله عن الیمین و عن الشمال قعید و کرله معقبات الایة مرویست از حضرت رسالت و کل بالمومن مائة و ستون ملکا یذبون
عنه کما یذب عن قصعة العسل الذباب و کل العبد الی نفسه طرفة عین لاختطفه الشیاطین یعنی صد و شصت فرشته بر هر مومنی موکلند که آفات و بلیات
و شر شیاطین را از وی دفع میکنند همچنانکه مگس را از کاسه عسل دفع کرده شود و اگر یک لحظه بنده با نفس خود باز گذاشته شود شیاطین او را بربایند و از
امام [illegible] رسول خدا روایت کرده که خدا بهر آدمی سیصد و شصت فرشته موکل کرده اند که آفات از وی دفع میکنند از جمله هفت فرشته بر چشم
موکلاند و همه شر شیاطین را از او میرانند چنانکه مگس را از انگبین رانند که اگر یک لحظه از او غافل شوند شیاطین او را از جای خود بربایند و در
بادیه هلاک اندازند و چون حق سبحانه بیان فرموده که بر هر نفسی نگاهبانی و حافظی هست در عقب آن توصیه انسان مینماید بنظر کردن در اول امر خود و تامل
نمودن در آن تا اولی تا بداند آنکسیکه مبتدی او است قادر است باعاده و جزای او و عملی کند که منتج فوز او بوده باشد در آخرت و بر حافظ خود املا نماید مگر
آنچه او را مسرور سازد در عاقبت و میفرماید که فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی یعنی هر که منکر بعث و نشور است باید که در نگرد در اصل ایجاد
خود که مم خلق از چه آفریده شده خلق من ماء دافق این جواب استفهام است یعنی مخلوق گشته است از آبی که منسوب بدفق است و ریزش که
آن نطفه تمام و این مثل لابن و تامر است که بمعنی منسوب بلبن و تمر است و میتواند بود که اسناد مجازی باشد و فی الحقیقه دفق صاحب آن باشد یعنی کما فی که
صاحب آن ریزنده است در رحم و نیز جاز فاعل بمعنی مفعول جایز است چون سر کاتم و لیل نائم و هم ناصب پس بنا بر این دافق بمعنی مدفوق است یعنی ریزنده
شده در رحم یخرج که بیرون میاید آن آب من بین الصلب از میان پشت مردان والترائب و از استخوانهای سینه زنان که نزدیک بقلاده است
و بدانکه بنا بر صحت آنکه نطفه متولد میشود از فضله هضم رابع و منفصل میگردد از جمیع اعضا تا مستعد آن باشد که همه اعضا از او متولد شود و مقرا عروق
ملتفه است بیضتین پس دماغ اعظم اعضاست در معونت تولید نطفه و لهذا بجهة افراط جماع ضعف در و طاری میشود و نخاع که در صلبست و شعب کثیره که
نازل میشود [illegible] خلیفه دماغ اند و از هر دو افزوده [illegible] مخصوص شده اند بذکر و اگر قائل [illegible] پس محل تکون منی صلب مرد و ترائب
زن عضو دیگر [illegible] گویند که عظم و عصب از منی مرد مخلوق میشود و گوشت از منی زن و [illegible] امتزاج و اتحاد آنهاست در رحم انه بدرستیکه ضمیر راجع بخالقست
یعنی خالق بدرستیکه خدا که آفریننده انسانست از نطفه علی رجعه بر باز گردانیدن او یعنی بر اعاده او در روز بعث و نشور لقادر هر اینه تواناست و مقاتل
گفته که معنی آنست که قادر است بر باز گردانیدن او در رحم [illegible] از پیری بجوانی و از جوانی بطفلی و از طفلی بنطفه و از نطفه بصلب پدر و از ضحاک منقولست که خدا قادر است
که آدمی [illegible] نطفه کند چنانکه در اول بود و قول اول اصح است بقوله تعالی بعد ذلک یوم تبلی السرائر یعنی خدای قادر است بر رجع
آدمی در روزی که آزموده شود نهانها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات ضمایر و عقاید و نیات تا ممتاز گردد [illegible] باز اعمال او را عوض کنند چون روزه
غسل جنابت و وضو که کسی بر آن اطلاع نداشته باشد و مکلف بعمل آن قابل بوده و نکرده و از ابو درداء نقلست که پیغمبر فرمود که ضمن الله خلقه اربع
خصال الصلوة والزکوة والصوم و الغسل من الجنابة و هی السرائر التی قال الله تعالی یوم تبلی السرائر و معاذ از جبل پرسید که رسول خدا از سرائر
پرسید فرمود سرائرکم هی اعمالکم من الصلوة والصیام والوضوء والغسل من الجنابة و کل مفروض لان الاعمال کلها سرائر خفیة فان شاء قال الرجل صلیت
و لم یصل و ان شاء قال توضات و لم یتوضا فذلک قوله یوم تبلی السرائر و در روایت دیگر آمده که حق سبحانه و تعالی اعمال هر یک را بنمایند که آنرا در قیامت ظاهر

کرداند تا بدانند که بکدام مثاب میشوند و موجب [illegible] ایشان کرده و بکدام عمل معاقب خواهند شد تا سبب ندم و غصه ایشان کرده و از ابن عمر رویت
که حق سبحانه در روز قیامت همه سرایر را آشکار کرداند اگر عمل خیر باشد زینت باشد در وجوه و اگر شر باشد موجب شین گردد در وجوه حاصل که در انروز
ظاهر گردد سرایر اعمال از خیر و شر و ضمایر قلوب از کفر و ایمان فما له پس نباشد آنرا که منکر بعث و نشور است من قوة هیچ توانائی در نفس او تا عذاب را از خود باز
دارد و لا ناصر و نه یاری که بمدد کاری او عقاب را از خود دفع کند بعد از آن از برای تاکید امر قیامت قسمی دیگر یاد میکند که والسماء ذات
الرجع سوگند باسمان که خداوند باز گردیدنست یعنی باز گردنده است در هر گردونه بموضعی که از آن حرکت کرده و نزد بعضی مراد برجع خمسه متحیره اند و گفته اند
که رجع سما اعطای اوست اهل زمین خیر را که از طرف او نازل میگردد حالا بعد حال و وقتا بعد وقت بر مردم زمان از باران و مصباح و سوی و اکثر مفسران برانند
که رجع بمعنی مطر است و تسمیه آن برجع بجهة آنست که هر سال در وقت خود رجوع میکند و عود مینماید و مکرر میشود و یا بجهة آنکه بخار از زمین بالا میرود و از بخار
مرتفع میشود باز او را رجع مینماید بر زمین همچنانکه زعم بعضی است و بنا بر این جایز است که مراد نسیما باشد والارض ذات الصدع
و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی شکافته میشود و از آن نبات بیرون میاید و عیون از آن منفجر میگردد و جواب قسم اینکه انه بدرستیکه قرآن
لقول فصل هر اینه سخنی است جدا کننده میان حق و باطل یا وعد بعث قولیست مقطوع به که هیچ خلافی و ریبی در آن نیست و قول اول منقولست که از صادق
وما هو بالهزل و نیست آن بازی و باطل و سخن بیهوده و افسانه پس حق وقیست که در صدور مهیب باشد و در قلوب معظم و معزز و قاری و سامع آنرا [illegible] داند
هر او از تفکر و مزاح و اعتنا نماید که جبار سموات با او مخاطبه میکند و چنان تصور نماید که وعده و وعید و امر و نهی از آن خدا میشود و چون [illegible] تضرع
کند و امیدوار باشد که از اهل آن باشد و چون وعید [illegible] کند بنا گیرد بخدا تا از اهل آن نباشد بعد از آن پیغمبر را از حال مشرکان مکه خبر میدهد
انهم یکیدون کیدا بدرستیکه معاندان قریش مکر میکنند مکر کردنی در ابطال امر خدا و اطفای نور او و ایذا رسانیدن بمؤمنان
و گویند این اخبار است قبل از وقوع آن یعنی حق سبحانه و تعالی خبر داده که کفار مکه کید خواهند کرد به پیغمبر در دار الندوه واکید کیدا و جزا میدهم مکر
ایشان را باستدراج جزائی مناسب آن مکر فمهل الکافرین پس مهلت ده کافران را و استعجال مکن در نفرین کردن بر ایشان و تعجیل منمای در هلاک
مشرکان امهلهم مهلت ده کافران را و گذار رویدا مهلت دادنی اندک تا بینی اندک یعنی زود [illegible] هلاک خواهند شد و این روز قیامت [illegible] و بدر و تکریر
امهال بجهة زیادتی تسکین او و صبر حضرت رسالت است [illegible] تغییر لفظ فمهل الکافرین امهلهم رویدا بجهة آنست که متضمن تاکید باشد بدون تکریری که موجب سماجت
طبع است [illegible]
کراهت تکرار لفظ ابو عاصم [illegible] روایت کرده که رسول [illegible] این سوره میخواند [illegible] ذکر قوم و بجماعتی از ثقیف بگذشتم
[illegible]
[illegible]
[illegible] لعنة الله علی من اتبع الهوی و السلام علی من اتبع الهدی سورة الاعلی مکیست نزد ابن عباس و مدنی نزد ضحاک و نوزده آیه
بلا خلاف ابی بن کعب از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره را قرائت نماید حق سبحانه و تعالی بعدد هر حرف که بر ابراهیم و موسی و محمد نازل فرموده ده حسنه دهد
اعمال او بنویسد [illegible] امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول این سوره را دوست داشتی و گفتی که اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود که چون عرش
خدا را با عظمت و طول و عرض مشاهده کرد بسجده افتاد و این تسبیح را در آن سجده بگفت و از ابن عباس روایت است که چون رسول این سوره را قرائت نمود فرمود که سبحان
ربی الاعلی و امیر المومنین و ابن عمر و ابن زبیر چنین کردندی و [illegible] از ضحاک نقل کرده که او نیز چنین میکرد [illegible] من یقرأها فلیفعل ذلک و حضرت رسول از جبرئیل
پرسید که ثواب گوینده این تسبیح در نماز و غیر نماز چه باشد گفت ثواب آن در ترازوی حساب گرانتر از عرش و کرسی و کوههای دنیا باشد چون بنده گوید سبحان ربی الاعلی
و بجهة حق سبحانه فرماید که بنده من راست میگوید انا الاعلی فوق کل شئ گواه باشید [illegible] و چون بمیرد میکائیل با وی باشد و در روز قیامت [illegible]
خویش گیرد و او را [illegible] شافع وی باشد و ابو بصیر از ابو عبدالله روایت کرده که هر که این سوره را در فریضه یا نافله بخواند در قیامت [illegible] باو رسد که ادخل من ای
من ابواب الجنان شئت داخل شو ببهشت از هر دری که میخواهی و عیاشی باسناد خود از ابی خمیصه روایت کند که در خلف امیر المومنین بیست شب نماز کردم غیر سبح اسم
ربک الاعلی هیچ سوره دیگر نمیخواند و فرمود اگر میدانستید ثواب این سوره را هر روز بیست نوبت میخواندید هر که این سوره را قرائت کند گویا که قرائت صحف ابراهیم و
موسی کرده و از باقر صلوة الله علیه منقولست اذا قرات سبح اسم ربک الاعلی فقل سبحان ربی الاعلی وان کنت فی الصلوة فقل فیما بینک و بین نفسک و عقبة
عامر جهنی روایت کرده که چون آیه فسبح باسم ربک العظیم نازل شد حضرت پیغمبر فرمود اجعلوها فی رکوعکم و چون سبح اسم ربک الاعلی فرود آمد فرمود
که اجعلوها فی سجودکم و قبل از نزول این هر دو آیه در رکوع میگفتند اللهم لک رکعت و در سجود اللهم لک سجدت و بباید دانست که چون حق سبحانه ختم سوره مذکوره نمود بذکر وعید
و تهدید کفار افتتاح این سوره کرد بصفات علیه و قدرت باهره خود بر هر چه اراده نماید و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است آن نام از الحاد نمودن در آن بتاویلات زایغه و اطلاق آن بر غیر حق و در بعضی
دان اسم او را از هر چه صحیح نیست اطلاق آن [illegible] چون حمل آن بر جبر و تشبیه و غیر آن و اطلاق آن بر غیر او [illegible] که لایق او باشد
[illegible] تفسیر [illegible] الاعلی بعلوی که بمعنی قهر است و اقتدار نه بمعنی علو در مکان و استوا [illegible] بر عرش بر سبیل حقیقت و ذکر او کن در خضوع و تعظیم [illegible]
[illegible] اسم [illegible] تعظیم مسمی است کما قال لبید الی الحول ثم اسم السلام علیکما و میتواند بود که اعلی صفت رب باشد [illegible]
[illegible]
باسم ربک الاعلی و گویند که معنی آنست که قل سبحان ربی الاعلی الذی خلق خداییکه بیافرید همه چیز را فسوی پس راست و درست [illegible]
[illegible]

مراد بتسویه آن تعدیل است یعنی اوضاع آنرا مستقیم ساخت چنانکه بهایم و دواب **وَالَّذِي قَدَّرَ** و آنخدایی که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع و اشخاص و
مقادیر و صفات و افعال و آجال و ارزاق آنرا بمقداری که ... هر حیوانی که آنچه اصلاح او در آنست **فَهَدَىٰ** پس راه نمود او را و شناسا ساخت باو و جذبش
او را بطرف منافع و ... چنانکه طفل را به پستان مادر راه نمود و بتقدیر کوروانات نمود و بتقدیر کودکان اطفال نمود تا طلب کنند و مادر و پدر را مهربان
و مشفق ... که مراد آنست که تقدیر کوروانات نمود و کودکان را الهام نمود که با جفت خود چگونه خلوت کنند تا آنرا فرزند پیدا شود و ... که تقدیر نمود
ولد را در شکم ... تا آنکه بیرون آمد ... خلقت باشد و مجاهد گفته که هدایت کرد ... و شر ...
کرده و گفته‌اند که تقدیر منافع فرموده در اشیا ... و راه نمود باستخراج منافع از آن پس بعضی ... و بعضی را ... و بعضی را برای ...
و لذات خود ... و نصب دله و کشف آیات بینات واضح است که ... باشد یعنی برای
هر حیوانی آنچه صلاح ایشان در آنست تقدیر نموده و آنها را بآن معرفت نموده و طریق انتفاع ایشان را بآن الهام فرموده ... که چون ...
و حق سبحانه او را الهام میفرماید که چشم خود را ... و اگر ... باشد که ... سبزه چند روزه تا باشد با وجود
طول مسافت و عمی بطی مسافت میکند تا آنکه خود را ... سبزه ... و چشم خود را
بآن میمالد ... و هدایت و ... الهامات بهایم و طیور و هوام ... یکی از احصا
متجاوز است و از دایره حصر و تعبیر بیرون که بوصف هیچ واصفی احاطه نتوان نمود ... رسید فسبحان ربی الاعلی و بحمده **وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ** و آنخدایی که
بیرون آورد از زمین چراگاه را یعنی ... که چهارپایان بخورند از آن **فَجَعَلَهُ** پس گردانید آن گیاه را بعد از سبزی آن **غُثَاءً** گیاه خشک
خورد و ... **أَحْوَىٰ** سیاه ... و کویند احوی حال است از مرعی یعنی بیرون آورد مرعی را در حالتیکه ... شدت
خضرت و سبزی ... از خشک گردانید ... محققا از مضمون ... چراگاه ... اگرچه ...
و سبز و خرم ... خواهند شد ... که چون جبرئیل ... آیات ...
شکر ... تمام کند خواندن ... شروع ... فراموش کند حق سبحانه ... که
سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند ... **فَلَا تَنسَىٰ** پس تو فراموش نکنی آنرا ... حفظ که
بتوان ... آنکه تو امی ... حافظ ... سوره ... غیر ... باشد ... از مستقبل و وقوع آن ... اعجاز ...
ظاهر ... بعضی گفته‌اند که لا تنسی نهی است ... فاصله ... السبیلا ... افعال اختیاری ... متعلق شود پس
معنی چنین خواهد بود که غافل مشو از ... قرآن تا فراموش نکنی ... اول اصح ... آنحضرت ... فراموش نکنی آنرا
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدا که آنرا فراموش کنی ... که تلاوت آن منسوخ کرده ... حق سبحانه از صفحه خاطر تو آنرا محو فرماید کقوله
او ننسها نات بخیر منها او مثلها ... در سوره البقره سمت ذکر ... بنفی نسیان است بالکلیه ... استعمال ... کما یقول الرجل لصاحبه
انت سهیمی فیما املک الا فیما شاء الله ... و مثل این است استثنا ... که مراد آنست که حق سبحانه نسیان آنحضرت را اراده کرده باشد
دو شی ... الذین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربک ... که مراد عدم مشیت ... و ... معنی است که
الا ما شاء الله آنکه ... فلا تفرق ... چون قرآن تمام آنحضرت خواند جبرئیل ... که ...
گفت ... المرسلین ... سیده ... فاطمه علیها السلام ... گفت ...
با خود ... فاطمه ... آنحضرت ...
فاطمه ... اول کسیکه ...
... فاطمه ... اهل بیت من ...
چون آنحضرت ... فاطمه ... **إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ** بدرستیکه او میداند آشکارا را از اقوال و افعال شما **وَمَا يَخْفَىٰ**
و آنچه پنهانست از اطوار و احوال شما او میداند ... مصلحت ... جبرئیل ... و آنچه پنهانست در نفس تو ...
... خوف ... حافظ ... در خواطر تو ... مصلحت
وَنُيَسِّرُكَ عطف است بر سنقرئک و قوله انه یعلم الجهر و ما یخفی جمله معترضه است ... **لِلْيُسْرَىٰ** برای ...
و اسهل است ... که ... جنت ... دخول الجنة
فَذَكِّرْ پس پند ده مردمانرا بقرآن **إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ** اگر سود کند پند ...
بعضی ... **وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ** ...
... ظاهر ... تذکیر ... منصور باشد ...
حضرت مامور شده ... **وَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** ...
که پند دهد ایشانرا ... آنحضرت صلوات الله علیه ... مبعوث بود ... نفع و عدم ذکر حالت
ثانیه ... بتفصیل ... فرموده بقوله **سَيَذَّكَّرُ** زود باشد که پند پذیرد **مَن يَخْشَىٰ**
کسیکه بترسد از خدای ... خواهند ...
... کسیکه خشیت نداشته باشد ... **وَيَتَجَنَّبُهَا** و پهلو تهی کند از موعظه **الْأَشْقَى**

یعنی کافر ... از کفره ... و عداوه رسول ... و عقبة بن ... **الَّذِي**
يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ آنکسیکه ... آتش بزرگ ... جهنم ... آتش ...
که نار کبری ... جهنم ... در طبقه ... فرعون و منافقان و منکران ...
... **ثُمَّ**
لَا يَمُوتُ ... **فِيهَا** در آن نار کبری ... **وَلَا يَحْيَىٰ** و نه زنده باشد ...
... عقاب و الوان عذاب ...
... **قَدْ أَفْلَحَ** بدرستیکه رستگار شد آن **مَن تَزَكَّىٰ** آنکه مطهر شد از کفر و معصیت ...
یعنی طهارت ... **وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ** و یاد کرد نام پروردگار خود را ... **فَصَلَّىٰ** پس نماز کذارد ... الصلوة لذکری ...
کسیکه طهارت کرد و تکبیر احرام گفت پس ... نماز ... مسجد ...
... جابر بن عبد الله انصاری ... از رسول ... که ... از خبث کفر ...
... ابن عباس و حسن ... من تزکی ...
والورع ... زکوة ...
و بصلوة نماز عید ...
... بسم الله الرحمن الرحیم
و صلوة نماز ... امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... قد افلح من تزکی ...
من تزکی ... **بَلْ تُؤْثِرُونَ** بلکه ... **الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** ...
مشغول شده ... خطاب ...
...
...
...
... **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ** و سرای آخرت بهتر است **وَأَبْقَىٰ** و پاینده‌تر ...
... **إِنَّ هَٰذَا** ...
... **لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ** ... **صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ**
... **وَمُوسَىٰ** در صحیفه موسی ...
در صحف ابراهیم و تورات موسی ...
... ابوذر غفاری ... یا رسول الله انبیا چند ...
...
...
...
... **سُورَةُ الْغَاشِيَةِ** مکیة و بیست و شش آیه است ...
...
...
...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ استفهام ... **حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ** ...
... **وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ**
... **خَاشِعَةٌ** ...
...
... **عَامِلَةٌ** ... **نَّاصِبَةٌ** ...
...
...

انکه عامل و ناصب باشند در دوزخ یعنی تکلیف کنند ایشانرا بسلاسل و اغلال ... [illegible]
دوم انکه عامل بوده باشند در دنیا بمعاصی و ناصب باشند در عقبی بانواع عذاب سوم عامل و ناصب باشند در دنیا ... [illegible]
... [illegible] ... عبد الله ...
... [illegible]
طاعات شود ... [illegible] ... سلام الله علیه ... [illegible]
نصبوا لامیر المؤمنین ... [illegible]
... [illegible] **تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً** ... [illegible]
... [illegible]
تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ... [illegible]
لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ... [illegible]
لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ... [illegible]
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ... [illegible]
لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ... [illegible]
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ... [illegible]
لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ... [illegible]
فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ... [illegible]
فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ... [illegible]
وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ... [illegible]
وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ... [illegible]
وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ... [illegible]
أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ... [illegible]

... [illegible]
وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ... [illegible]
وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ... [illegible]
وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ... [illegible]
فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ... [illegible]
لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ... [illegible]
إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ... [illegible]
فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ... [illegible]
إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ... [illegible]
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ... [illegible]

سورة الفجر

... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْفَجْرِ ... [illegible]

موسی که تا قیامت منه ممنا عشره عشاق با ابرهای مطر رحمت و با انجاد معرفت نشر دل عاشق عارف و با صبح عرفان از طلوع عارفان که آن روشن از آفتاب است چه بود آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت بهیچ حجاب محجوب نگردد [illegible]

قوله **وَلَيَالٍ عَشْرٍ** و سوگند به ده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه محرم که روز عاشورا در آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر در آنست [illegible]

[illegible]

وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ [illegible]

[illegible]

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ [illegible]

[illegible]

هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ [illegible]

[illegible]

كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ **إِرَمَ** **ذَاتِ الْعِمَادِ** **الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ** [illegible]

[illegible]

ده نسال دیگر بهیت را استغفا نموده امر کرد تا امرای او جمع شدند و از دار السلطنه خود بتماشا آن شهر که اکشن ... چون بیکروزه راه رسید خوش شهر ...

ماکبر از فرسنگها تا صیحه آسمانی ... نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در دنیا حکومت ... که ناگاه بالا مرخ ...

... باشد بطلب شتر ... و چون بار دیگر ... کعبه و الله ذلک الرجل ...

عادی نموده تا بودند ... قوم اخیره مبعوث شده باشد ... هلاک شدند ...

... خوابانید ... ثمانیه ... ملک ... ابها المعرو ... الدید اتا

شداد بن عاد ... ان اهل الارض کانوا خائفین من ... و ملک الشرق و الغرب ...

منتفعا ... الی الامر الرشید ... لاحصنه دو **ثمود** ...

... قوم صالح پیغمبر ... **الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ** ... **بِالْوَادِ** ...

کقوله تعالی **تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ** ...

[illegible]

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ...

[illegible]

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ... **فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ** ... **فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ** ...

[illegible]

... **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ** ...

[illegible]

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ...

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ...

كَلَّا ...

[illegible]

بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ... **وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ** ...

[illegible]

تفضیب بسبب تمامت شما باشد وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ و میخورید میراث را أَكْلًا لَمًّا خوردنی که خلط کنند جمع است یعنی مالها را از حلال و حرام میخورید

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا

وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى

يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ

ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي

سورة البلد

بسم الله الرحمن الرحيم لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ

وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ

سلام الله علیه مراد بولد ابراهیم که اولاد وی بند و مکرم و معزز اند و مخصوص اند بان بلد و باحضرت رسالت پناه و تنکیر والد بجهت تعظیم است و ایثار ما بر من

بجهت معنی تعجب است کما فی قوله تعالی والله اعلم بما وضعت و گویند مراد بوالد و ما ولد هر والد و ولد است که بوده اند و خواهند بود و بر هر تقدیر جواب قسم این است

که **لقد خلقنا الانسان فی کبد** بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را در رنج و محنت و اصله من قولک کبد الرجل کبدا اذا وجع کبده

اذا وجعت کبده و اتسعت و بعد از آن استعمال کرده اند در هر تعب و مشقت بر سبیل الاستعاره ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوٰیهَا

[illegible]

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰیهَا

[illegible]

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰیهَا

[illegible]

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰیهَا

[illegible]

إِذِ انْبَعَثَ أَشْقٰیهَا

[illegible]

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْیٰهَا

[illegible]

فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰیهَا

[illegible]

وَلَا یَخَافُ عُقْبٰیهَا

[illegible]

معصیت

مدسیها

صفات

بلکه

مصدر

[illegible]

سورة اللیل

بسم الله الرحمن الرحيم

وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشٰی

[illegible]

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلّٰی

[illegible]

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثٰی

[illegible]

إِنَّ سَعْیَكُمْ لَشَتّٰی

[illegible]

فَأَمَّا مَنْ أَعْطٰی وَاتَّقٰی

وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی

[illegible]

فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرٰی

[illegible]

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنٰی

وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰی

[illegible]

فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰی

[illegible]

وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدّٰی

[illegible]

وازدولت باو فینکه در هر درانند باید دو دخ انداده میوه امید بود که ما از برات ستفیها باشد برا انکار یعنی ما را هیچ چیز را منع کنا ازاو از عذاب و عقاب قدر
با بستا خود بعکرمه میرساند که ابن عباس فرمود که سبب نزول این آیات آن بود که مردی از انصار در سرای و یکدرختی خرما بود که بعضی از شاخهای آن در سرای
همسایه رویش عیال دار او بیچیز بود و صاحب آن درخت هرگاه که بیامدی اندرخت رفتی و میوه چیدی اگر احیانا میوه از آن درخت بیفتادی و اطفال همسایه
از او برداشتندی او فی الحال بپایین آمدی و از دست ایشان بگرفتی و اگر ایشان از دهن نهاده دهن را انگشت در دهن ایشان کردی و بیرون آوردی مرد همسایه شکایت
نزد حضرت رسالت عرض نمود آنحضرت صاحب آن درخت را طلبید و فرمود بمن فلان نخله خود را که شاخ آن بخانه همسایه و بخند بمن بفروش نخلة که
بهشت بود هم بمرد کفت مرا نخلستان بسیار هست و این نخله بهتر نخلهاست و خاطر من بآن بسیار متعلق است و بجهة این نفروشم از ابا خود فرا ر میشو
...

سورة الضحى

بسم الله الرحمن الرحیم والضحى

... والیل اذا سجى ...

... ان علینا للهدى ... وان لنا للاخرة والاولى ...

... فانذرتکم نارا تلظى ... لا یصلیها الا الاشقى الذی کذب وتولى ... وسیجنبها الاتقى ... الذی یؤتی ماله یتزکى ... وما لاحد عنده من نعمة تجزى ... الا ابتغاء وجه ربه الاعلى ... ولسوف یرضى ...

... ما ودعک ربک وما قلى ... وللاخرة خیر لک من الاولى ...

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ وعده باشد که بعد از این بکار تو تمام دهد **فَتَرْضَىٰ** پس خوشنود شوی کار این
وعده‌ها شامل جمیع انچه او عطا فرمایند در دنیا از کمال نفس و نصرت و ظفر بر اعدا در روز بدر و روز فتح مکه و دخول شدن فوج فوج بدین اسلام و
غالب کشتن او بر قریظه و نظیر آن او و ثبات اتباع او عساکر و سرایا او در بلاد عرب و عجم و فتح مداین و حصون در اقطار ارض و هدم ممالک جابره و بدت هسا کرتم
بیکر و خوف در عب در قلوب اهل شرق و غرب و اعلای دین اسلام و نشر دعوه و استیلای مسلمانان بر جمیع اهل ملل و در آخرت از مثوبات جلیله و درجات
عالیه و مراتب غالبه که هیچکس بکنه آن نرسد الا ذات او سبحانه و از منصب شفاعت و نجات عصات امت بهامن ان و شبه نیست در انکه خلاص امت از عقوبات
شفاعت موجب رضا و خوشنودی آنحضرت خواهد بود و از عبد الله عمر روایتست که روزی رسول ابه فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم تلاوت
فرمود که حکایت از استعطاف ابرهیم است از حق تعالی برای امت خود بعد از ان ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم که مقولات
استرحام عیسی برای عصاة قوم و گفت رب امتی امتی حق سبحانه جبرئیل را امر کرد که حبیب مرا از من سلام برسان و بگوی چون میدان که کرامت و تقرب تو
بدرگاه ما از همه انبیا در پیش است چرا در غم امت خودی حق جون این پیغام بگذارد حضرت فرمود که با خدا امتی گناه کارند و هم و بیوسته از ایشان
می جوشم و برایشان ببخشایم و دل من از اندوه ایشان مجروح است مرهم مرحمت بر جراحت من نه و ادوار الشفای مغفرت شود شربتی که مفرح دل من باشد عطا فرما
حق تعالی بوی خطاب فرمود که هیچ غم مخور که رضای تو را حاصل کنم پس این آیه برانتاد که و لسوف یعطیک ربک فترضی رسول الله از این خوشحال گشته
فرمود اذاً لا ارضی و واحد من امتی فی النار و چون چنین است من راضی نشوم مادام که یکی از امت من در دوزخ باشد و در خبر است که حضرت پیغمبر فرمود که
بعد از مبعث چندان شفاعت کنم که حق جل حلاله گوید ای محمد راضی و خوشنود شدی و من گویم ای رب رضیت رضیت و از امام محمد باقر
رسول الله میگوید ... که در دوزخ مانده باشند ایشان را بر آرند که بار خدایا از شفاعت رسول تو ما را رسید حق تعالی فرماید که
اگر شفاعت ... پس همه اهل توحید از دوزخ بیرون آیند و به بهشت برند و حدیث ابن شریع از محمد
...

در دست محمد است پس بار دیگر بعصا اندوه بشوشت او نداند بر دندان می دید عجب آنکه کفت دل مشغول ندارکه این محمد است و در ابو
چون خبر کشتن محمد بعبد المطلب شد کمان برد که بعضی از قریش او را هلاک کرده لا جرم شمشیر برکشید و او زد که یا آل غالب قریش همه جمع آمدند کفتند
سبب توجه افتاده است کفت صورت حال با ز کفت عنایت قریش سوار شد و در شعاب مکه بکشت و او را بافت سلاح از بند اخت و روی به بیت الحرام نهاد و طواف کرد
در روی توجه باسمان کرد و کفت بیت یا رب رد ولدی محمدا اردده الی واصطنع عندی یدا یا رب ان محمدا لن یوجدا یصبح قریش کلهم مبددا ندا ای از آسمان
بوی رسید که ای قوم جزع مکنید که محمد را خدای هست که حافظ و ناصر اوست عبد المطلب کفت کجا است آواز آمد که بوادی تهامه نزد درخت فلان درخت
عبد المطلب سوار شد با اشراف و خدم خود روی بدان وادی نهاد و ورقه ابن نوفل در اثنای طریق بوی پیوست و در راه با او موافقت کرد چون بدان درخت رسیدند
دیدند که با شاخی از درخت بازی میکرد عبد المطلب بجهت آنکه مدتی او را ندیده بود او را نشناخت از او پرسید که تو کیستی ای غلام توجه کردی پس کفت من
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب کفت نفسی فداک تو پیاده شد و او را در برگرفت و ببوسید و بمکه آمد و پیش خویش جای داد و بعد از انکه در معنی
و وجدک ضالا فهدی چند وجه دیگر هست یکی انکه آنحضرت با عم خود ابو طالب در قافله میسره که غلام خدیجه بود در راه شام می رفتند برای تجارت
میرفتند در شب تاریک ابلیس شتری را که آنحضرت بر او سوار بود از راه دیگر برد و ابعد حق سبحانه جبرئیل را فرستاد و تمام شتر را کرفت براه آورد و ...
بالجمله ابلیس ... حبشه راه کم کرده ...
دیدم با بنها ... عبد المطلب ...
...
الطالع تمام شتر کرفته عبد المطلب کفت ...
بوی رسید ...
ضالا یافت پس هدایت تو کرد و تو را عالم کرد ... و قوله ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان ...
...
وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ
...
فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ
...
وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ
...

بدرہ نکرد اناد پیغمبر گفت ای معاذ نیکو نمای و قولی او تو مشاهده کردم معاذ گفت یا رسول الله مرا برا و رحم امد پس حضرت فرمود که لا یلی احد منکم یتیما فیحسن
ولایته و یضع یده علی رأسه الا کتب الله بکل شعرة حسنة و محی عنه بکل شعرة سیئة و رفع له بکل شعرة درجة یعنی هیچ کس از شما متولی یتیم نباشد که نیکو
کرده اند ولایت خود را و او دست خود را بر سر او نهند مگر که او تعالی بنویسد برای او بهر موئی حسنه از برای وی و بنویسد بهر موئی سیئه از او محو نماید و بهر موئی درجه
از برای او بردارد و از عبد الله بن مسعود روایتست که محمد الله حضرت رسول فرمود که من مسح علی رأس یتیم کان له بکل شعرة تمر علیه یده نور یوم القیمة یعنی
هر که دست بر سر یتیم بکشد بهر موئی که دست او بر وی گذرد او را نوری بدهند در روز قیامت و نیز فرموده که انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة اذا اتقی الله عز و جل
من و کسی که متکفل یتیم باشد مانند این دو انگشت باشیم در روز قیامت هرگاه که از خدای ترسنده باشد و از گناه پرهیز نموده و اشاره بانگشت سبابه و وسطی
کرد و ایضا قال ان الیتیم اذا بکی اهتز لبکائه عرش الرحمن فیقول الله لملائکته یا ملائکتی من ابکی هذا الیتیم الذی غیبت اباه فی التراب فیقول الملائکة
انت اعلم فیقول الله تعالی یا ملائکتی فانی اشهدکم ان لمن اسکته وارضاه ان ارضیه یوم القیمة یعنی بدرستیکه هرگاه یتیمی بگرید عرش خدا بلرزد بسبب گریه او
پس حق سبحانه گوید بفرشتگان خود که ملائکه من کیست که این یتیم را که پدر او را غایب شده در زیر خاک بگریه در اورده ملائکه گویند خداوندا تو دانا تری پس
حق سبحانه فرماید که ای فرشتگان من بدرستیکه من شما را گواه می گیرم بر آنکه هر که این یتیم را خاموش کرداند و خوشنود کند من در روز قیامت از او خوشنود باشم او را
اندکه رسول بیتیمی را تعهد و تفقد بسر نمود و شفقت و عطوفت می نمود از عطا آن یتیم و هر بار که رسول الله شست از طعام بکشید و تاسف بسیار می خورد
پرسیدند یا رسول الله دل تو چرا غمگین ساخته اگر فرمائی شخصی نیکو را حاضر کنیم تا دل تو خدمت او نماید فرمود که این کودک بد خو بود من را خوی بد او
بسر می برم و متخلق نیکو با او دفع و مدارا می نمودم و عطا و اجر ایشان ثواب عظیم بود و او نیکی این غرض حاصل نشود الله تعالی روایت کرده که رسول فرمود که
اذا اتاک سائل علی فرس باسط کفیه فقد وجب الحق ولو بشق تمرة هرگاه سائل بیاید نزد تو بر اسب نشسته و کفها گسترده بتحقیق که حق بر تو واجب گرداند
اگر چه نصف خرما باشد مراد انست که هیچ سائل را محروم مسازاگرچه بر اسب سوار باشد و بروایتی نیکو حق سائل را بده اگرچه در دست او دست بر نجن باشد
در صدق الداعی اورده که حق سبحانه وحی کرد بداود علی نبینا و علیه السلام ان العبد من عبادی یأتینی بالحسنة فاوجب له جنتی بدرستیکه بنده از بندگان من حسنه کند
را او واجب کردانم و او گفت این حسنه چه باشد خطاب آمد که یدخل علی عبدی المؤمن سرورا ولو بتمرة هر که مسرت بدل بنده مؤمن رساند اگر چه بدادن خرما باشد
ابراهیم ادهم رضی الله عنه گفته که سائلان چه نیکو مردمانند بخانه ما می آیند که هیچ دانند که برای شما بر داریم و پیش از شما توشه زاد شما کنیم و برای شما بقیا
بریم و ذخیره بهشت کنید. و از ابو عبد الله صلوات الله علیه منقولست که ان الله تبارک و تعالی یقول ما من شیء الا و قد وکلت من یقبضه الا الصدقة فانی اقبضها بیدی
حتی ان الرجل یتصدق ... بالتمرة او بشق تمرة فاربیها له کما یربی الرجل فلوه و فصیله فیلقانی یوم القیمة و هی مثل جبل احد یعنی حق سبحانه می فرماید که
هیچ چیز نیست مگر که غیر خود را وکیل کرده ام که قبض آن کند الا صدقه که او را فرا می گیرم و گیرنده آن من باشم با آنکه مرد کسی روزی بتمره یا نصف تمره صدقه
کند من او را پرورده همچنانکه شخصی کره اسب و شتر بچه خود را پرورد چون روز قیامت رسد آن صدقه مانند کوه احد باشد و بعد از نهی حق تعالی حبیب خود را
از قهر و زجر سائل و یتیم با وام بفرماید که **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ** و اما بنعمت پروردگار خود که آن نعم مذکوره است از نعمت ظاهره و باطنه و ابواء و هدایة
و اغناء و جمیع نعمها **فَحَدِّثْ** پس حدیث کن یعنی اظهار کن از اعلام نمای و افشای آن کن که تحدث بنعم شکر منعم است و اختفا آن متضمن کفران نعمت
امده که من لم یشکر الناس لم یشکر الله و من لم یشکر القلیل لم یشکر الکثیر و التحدث بنعمة الله شکر و ترکه کفر یعنی هر که شکر مردمان نکو ید شکر خدا نکند
و هر که بر اندک شکر نکند بر بسیار نیز شکر نخواهد کرد و سخن کردن بنعمت خدا یعنی اظهار کردن شکر است و ترک تحدث آن نمودن کفر است مجاهد گفته که مراد بنعمت نبوت است
که اعظم نعمتست و تحدث این تبلیغ است بهمه خلقان و نزد کلبی نعمت قرانست و تحدث نمودن آن تلاوة کردن انست ... صادق معنی اولست قول صادق کله معنا
فحدث بما اعطاک الله و فضلک و رزقک و احسن الیک فهدیک الله و نعوتها مذکورست که نعمت چیز نیست محبوب بالذات و منعم علیه و را علی شکور می باشد پس حق
سبحانه حبیب خود را امر فرمود که از نعمتهای من سخن کو که بندگان من محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود تمسک کند بدو و او را دوست گیرد بانجه تحدث بنعمت
خلق را دوست گردانی که من ایشان را دوست دارم **سُورَةُ الْإِنْشِرَاحِ** مکیست هشت ایتست باتفاق ابی بن کعب از حضرت روایت کرده که هر که این سوره را قرائت
کند ثواب او چون ثواب کسی باشد که مرا ملاقات کرده باشد و مرا از غمها شاد کرده و شفاعت او بر من واجب باشد و اصحاب ما رضوان الله علیهم متفق اند بر آنکه و الضحی
و الم نشرح یک سوره اند بجهة تعلق احدهما بدیگری نیز آنکه تمامی نعمتها که در سوره نامیه است بجهة این قرائت هر دو را در رکعت واحده واجب دانسته اند بلا فاصله و الم تر
کیف و لایلاف را نیز همین حکم دارد بر قول مذکور و نیز اگر دو سوره اول نه بودی که الحمد لله بسم الله فاصله نبود و بعد از آن می فرماید که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **أَلَمْ نَشْرَحْ**
لَكَ ایا گشاده نکردیم برای تو **صَدْرَكَ** سینه تو را تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت و اعباء رسالت روی تجهید باد لة انحاش این ندیم که
هر چه از اسرار وحی و حکم بر تو واقع شود قبول توانی کرد معنی استفهام انکار و نفی شرحست بجهة مبالغه و اثبات و ایجاب بقا باندوه و الم که خواطر تو را مضبوط
ساخته بود از تبلیغ رسالت بخاص و عام و معاشات بدعوت جن و انس از دل تو زایل کردانیدیم یا منشرح ساختیم از برای قبول علوم و حکم و حفظ قران و انبا
کردانیدیم تلقی وحی را بر آن نعدانند شواری بر تو ابو القاسم بلخی گفته که رسول خدای دل تنگ شده بود بمعادات و نقلیس حق تعالی با یابات فتح ... بلاد شرح
صدر او کرد و دل او را حق سبحانه خوشحال کردانید و گویند که معنی آنست که ما سینه ترا منشرح و مفتوح کردانیدیم تا اذهاب شواغلی که صدا دار از حق بود نه
روایت کرده که پیغمبر را پرسیدند که یا رسول الله اینشرح الصدر فرمود نعم گفتیم علامتی هست که بآن انشراح صدر معلوم شود فرمود نعم التجافی عن دار الغرور
و الانابة الی دار الخلود و الاعداد للموت قبل نزول الموت و دال بر اثبات شرح صدر و ایجاب انست بانکه معطوف ساخته بر ان قوله **وَوَضَعْنَا عَنْكَ**
و بر گرفتیم از تو **وِزْرَكَ** بار گران ترا **الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ** ان باری که شکسته و گران ساخته بود پشت ترا و آن تحمل اعباء رسالت بود و اصرار
کافران در ابتداء آن و تکذیب ایشان نبوة او را و عجز او از ارشاد ایشان که حق سبحانه تحمل آن بر او آسان کردانید و بمعجزات و غیر آن پشت او را قوی کردانید و مر او را
مسلط کردانید بر همه ایشان و اکثر ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و بار بر دست او بود ظهر ان کسی که خار کشند با انکه وضع کند کمر دیم از تو ثقل تحمل ان

شریعت را و از برای تو سهل و آسان کردانیدیم و در کشاف اورده که ونذر کانقاض ظهر او کرده بود یعنی حامل ظهر او شده بود بر نقیض که آن صوت انتقاض الکال
از جهت شدة ثقل آن مثلست برای ثقیل بود بر رسول از فرطات او قبل از بعثت یا از عدم علم او با حکام و شرایع قبل از نبوة و یا اهمال او بر اسلام اهتماما او
قوم خود و تاهف و تاسف او بر آن و وضع آن از همانست که از غالم شدن او باحکام و شرایع بر وجه سهولت یا تمهید عذر بعد از تبلیغ رسالت انتهی کلامه پس
مراد با نقاض انست که اگر امور مذکوره مانند حمل می بود بر ظهر البته نقیض ظهر او شنیده میشد و ابی عبید و عبد العزیز بن یحیی گفته اند که مراد تخفیف اعباء نبوة
که مثقل ظهر پیغمبر بود از قیام نمودن بر آن و حق سبحانه تسهیل آن نمود بر وجهی که گویا هیچ باری بر او نیست و نزد بعضی وضع بمعنی عصمتست یعنی نگاه داشتیم
ترا از بر داشتن و زر چه معصوم و از وضع عدم ثقلست بر او پس هرگاه او معصوم باشد ابلغ خواهد بود در آنکه ثقل بر او نباشد و علم الهدی ره فرموده که تسمیه
ذنوب باوزار بجهة انست که آن مثقل کاسب و حاصل خود است پس هر چیزی که گران سازد انسان را از غم و کد و غیر آن جایز است که از او وزر گویند و ممتنع نیست که
مراد بوزر در اینجا غم آنحضرت باشد بر شرک قوم او و اینکه آنحضرت و اصحاب در میان اهل شرک و کفر مقهور و مستضعف بودند و چون حق سبحانه اعلای کلمه
اسلام نمود آنحضرت و اتباع او را بر ایشان مسلط ساخت و بر ایشان خطاب مستطاب سر افراز فرمود بجهة تذکیر او بموضع این نعمت عظمی او را بر نهاد در مقابل این شکر
بشکر گذاری قیام نماید و موید این است یا این که بعد از این مذکور خواهد شد چه حمل یسر بازاء العسر و عسر شدائد عموم اشبه است و این کلام منافات ندارد با
سوره مکیست و نزول قبل از اعلای کلمه اسلام است زیرا که چون حق سبحانه او را بشارت داده بود و وعده اعلاء دین او بر سایر ادیان و غالب او بر دشمنان از رو
ثقل غم او بود بانچه ناو رسد از اذیت قوم و مبدل عسر او بیسر و فرح حق سبحانه است و لفظ وضع اگر چه بصیغه ماضی است اما بمعنی مستقبل است که قوله
نادی اصحاب الجنة اصحاب النار و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک و نظایر این بسیار است و نزد بعضی دیگر معنی انست که ما بر کرامت بابکا هان امت او امر تو شانه
و دل ترا از غم و اندوه فارغ کردانید **وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ** و بر داشتیم برای تو ذکر ترا بنبوة و رسالت و خاتمیت با آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم
در اذان و اقامت و تشهد و خطبه نام او یاد نکنند مگر آنکه ترا در عقب او یاد کنند و گویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ابو سعید خدری از
پیغمبر روایت کرده که جبرئیل در این آیه مرا گفت قال الله عز و جل اذا ذکرت ذکرت معی حق تعالی فرمود که هر گاه که من یاد کرده شوم تو نیز با من یاد کرده شوی
حسان بن ثابت هم این معنی گفته شعر اغر علیه للنبوة خاتم من الله مشهود یلوح و یشهد وضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد
و شق له من اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد یا آنکه بر تو صلوات فرستادیم و بندگان را امر کردیم بدرود دادن بر تو یا طاعت و رضای تو را در طاعت
و رضای خود کرداندیم که اطیعوا الله و رسوله و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یا ترا نبی الله و رسول الله ملقب کردانیدیم یا نام رفیع ترا در کتب سماویه مذکور ساختیم
یا از جمیع انبیا و امم اخذ میثاق کردیم تا بتو ایمان آرند و تصدیق نمایند یا در قیامت ترا شافع بندگان گردانیدیم و مقدم و پیشوای خلق اولین و اخرین
ساختیم ذو النون مصری فرموده که رفعت ذکر اشاره بانست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان نمودند و نظار همت آنحضرت بر بالای عرش پرواز می کرد و بلا
ایراد بیادتی للسلا... آنکه بعد از ذکر معنی مستقبل بود که مبادا مسلمانان از اسلام رغبت نکنند حق سبحانه با نعمت خود را که بر او عطا فرموده بود تذکیر
او نمود و بعد از آن فرمود که ای محمد صبر کن و دلخوش دار **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** پس بدرستیکه با هر دشواری که در دنیا است اسانیست در عقبی **إِنَّ مَعَ**
الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستیکه با دشواری که در مکه است اسانیست در مدینه و در موضعی اورده که با عسری که در مدینه باشد یسری است در بهشت و بعضی
گفته که کلام اول در جای انست که با ضیق صدر و حزن که منقض ظهر باشد بعد از قوم و ابتدای این انشراح صدر است و وضع و توفیق اهتدا و طاعت بر آن
روح خدا مایوس مشو و قیل که غم و هم تر را طاردست و تنکیر در برای تعظیم و تکبیر است ذکر مع که متضمن مصاحبت است بجهة مبالغات در معاقبه یسر عسر و
اتصال او بان مانند اتصال متقارنین و کلام ثانی تکریر اولست برای تاکید و اشباع و عام اینکه عسر بشفوع است بیسری دیگر که ثواب اخرتست قول اول الصق
بمقام از قول ثانی و در کشاف اورده که معنی اصطحاب عسر و یسر که آن از لفظ مع که مفهوم میشود انست که اصابه بندگان بیسر بعد از عسر ایشان بان قر
پس گویا یسر مترتب در حکم یسریست که مقارن عسر باشد و این موجب یادتی تسلی و تقویت قلوب ایشانست و جمله ثانیه محتملست که تکریر اولی باشد مانند
تکریر قوله و یل یومئذ للمکذبین و قوله فبای الاء ربکما تکذبان که از برای تقریر معنی انست در نفوس و تمکن آن در قلوب مانند انست ... که
اولی عده باشد بانکه عسر لاحقاله مردوف است بیسر و ثانیه وعده مستانفه باشد بانکه عسر متبوع است بیسر پس بتقدیر استیناف دو یسر متحقق باشد
و عسر واحد است اگر چه مکرر واقع شده بحسب لفظ زیرا که خالی از آن نیست که الف لام برای عهد است که آن عسر است که دران بودند پس آن در حکم زید
در این قول که ان مع زید مالا ان مع زید مالا غیر از بعض اول باشد یا لاستغراق پس تعدد یسر باشد بدون تعدد عسر و لهذا قال رسول الله لن یغلب عسر یسرین
و نعم ما قال الشاعر اذا اشتدت بک العسر ففکر فی الم نشرح فعسر بین یسرین اذا فکرتها فافرح و بعضی گفته که قوله لن یغلب عسر یسرین دالست
بر وحدت عسر و تعدد یسر در این و اگر چه عسر بحسب لفظ متعدد است زیرا که تعدد در معرف بلام نیست خواه آنکه برای عهد باشد یا جنس بخلاف منکر پس
ثانی مغایر اول باشد عسر ثانی همان عسر اول و تعداد یسرین یسر دنیا و یسر اخرتست کقوله تعالی قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین و این هر دو
حسنی ظفر و حسنی ثوابست یا آنکه مراد بیسر اول اخبار است که اهل اسلام را میسر شد در ایام رسول از فتوح بلاد و قلاع و ثانی انچه ایشان را بعد او واقع
شده از فتح اکثر بلاد انتهی کلام صاحب کشاف و در طبرسی مذکور است که از ابن عباس رضی الله نقل کرده اند که حق سبحانه فرموده که خلقت عسرا واحدا و
خلقت یسرین فلن یغلب عسر یسرین و از حسن نیز منقول است که روزی رسول از خانه بیرون آمد فرحان و خندان و میگفت لن یغلب عسر یسرین فان مع
العسر یسرا ان مع العسر یسرا و وجه تعدد یسر و وحدت عسر از عرب نقل کرده که ان العرب یقول اذا ذکرت نکرة ثم اعدتها نکرة مثلها صارت اثنین کقولک اذا
کسبت درهما فانفق درهما فالثانی غیر الاول و اذا اعدتها معرفة فهی هی کقولک اذا کسبت درهما فانفق الدرهم فالثانی هو الاول و دو نحاج نیز قائل است
و صاحب کتاب النظم در تفسیر این ایه اورده که حق سبحانه پیغمبر خود را مبعوث ساخت در وقتی که بضاعت اندک شد و درویش بود و قریش سرزنش او کردند
که اگر غرض از این دعوة طلب غنا است ما تو را چندان مال بدهیم که ابن اهل مکه شوی پیغمبر از این معنی بسیار مغموم شد و گمان برد که قوم او بجهة فقر بکنند

کتاب حق سبحانه این بشارت فرستاد او را بوعده غنی یعنی داد و معنی این است که باید صبر و انچه اهل مکه می گویند ترا اغمگین نسازد چه با این عسر یسری خواهد بود در دنیا و آخرت و انجاز این وعده نمود و حجاز و قرای عرب تمامه بلاد یمن را از برای وی مفتوح ساخت و دولت شتر بجمیع ملکیت او در آورد و آنحضرت قوت سنه از برای اهل خود نگاه داشته باقی را در راه خدا تصدق فرمود بعد از ان حق سبحانه از روی استیناف فرمود ان مع العسر یسرا و دلیل بر ابتداء این کلام تعری انست از لفظ فا یا واو و این وعده ابتدا از برای جمیع مؤمنان و مراد انست که با هر عسری در دنیا مؤمنان را یسری است در آخرة و شاید که هر دو یسر مجتمع باشد بر آنحضرت رسالت و مراد از اول یسر دنیا باشد و ثانی یسر آخرة پس آنحضرت فرمود که لن یغلب عسر یسرین یسر دنیا باشد که فرحت است و یسر آخرة که ثواب ابدیست و از اسحاق بن بهلول قاضی ماثور است که فلا تیاس ان عسرت یوما فقد ایسرت فی دهر طویل و لا تظن بربک ظن سوء فان الله اولی بالجمیل فان العسر یتبعه یسار و قول الله اصدق کل قول انتهی کلام طبرسی و ابن عباس فرموده که در بعضی اسفار حضرت رسول بر شتری سوار بود و مرا ردیف خود کرد ابتدا فرمود که یا غلام کفتم لبیک یا رسول الله فرمود احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة خدا را نگاه دار تا او را نزد خود یابی با خدا آشنا شو در آسانی تا با تو آشنا گردد در دشواری و بدانکه چون حق سبحانه تعداد نعم سابقه نمود بر پیغمبر و وعده مستقبله بر بجهت ترغیب وی بر شکر احسانها در عبادة و رنج کشیدن بطاعت فرمود که **فَاِذَا فَرَغْتَ** پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت **فَانْصَبْ** پس رنج کش در مراسم عبادة یا چون از نماز فارغ کردی جهد کن در دعا یا چون از گذاردن احکام فراغ یابی باستغفار او وزارت مشغول شو یا چون از نوعی عبادة بپردازی شروع کن در نوعی دیگر از ان یعنی باید که همیشه مشغول عبادت باشی و در هیچ وقتی از اوقات از مشقت طاعت فارغ نباشی و براحت و بطالت نگذرانی و زهری کفته که چون از فرایض نماز فارغ شوی بعد از تشهد دعا کن برای حوایج دنیویه و اخرویه خود و سایر اهل ایمان و انصادقة مرویست که مراد بنصب اجتهاد است در دعا بعد از نماز در حین جلوس و از ابن عباس روایتست که چون از فرایض بپردازی پس متحمل مشقت شو در قیام لیل و جبائی و مجاهد برانند که چون از امور دنیویه فارغ شوی رنج کش از برای عبادة پروردگار خود و ابن عباس فرموده که چون از فرایض فارغ کردی نفس خود را در اعمالی که حق سبحانه ترا بان ترغیب فرموده و حسن گفته که چون از غزو فارغ شوی در عبادة اجتهاد نمای و بعضی گفته اند که چون از جهاد اعدا فراغت یابی بجهاد نفس خود اجتهاد نما یا چون از ادای رسالت بپردازی منتصب شو برای طلب شفاعت امت و علی بن طلحه و از ابن بابویه سوال کردند که گفت قول الله در این خطاب بنا است و گمان که شنیده ام از کرم صحیح که معنی انست که چون صحت بدن و فراغت ترا حاصل شود ان صحت بدن و فراغ ادا در مشقت عبادة صرف کن و دال بر قول الخرات انکه مرویست که شریح بدیدن بندستانی کشتی منکر شد گفت لیس بهذا امر الفارغ فارغ با این امر نکرده اند چه حق سبحانه فرموده فاذا فرغت فانصب و شعبی نیز مردی را دید که از روی عبث سنگی را از جای خود برمیداشت گفت لیس بهذا امر الفارغ و شبهه نیست در انکه نشستن مرد از روی فراغ و عدم شغل امامری یا اشتغال او بچیزی که در اوقات دنیوی و اخروی نباشد از سفه رای اوست و مخالف عقل و استیلای غفلت و در حدیث آمده که دشمن ترین مردی نزد خدای انکسیست که متقاعد باشد و مشغول کاری نباشد و در تفسیر امام حسن عسکری سلام الله علیه از ابی عبد الله صلوات الله علیه نقل فرموده که معناه فاذا فرغت یا محمد من حجة الوداع و نبوتک فانصب علیا للخلافة چون فارغ شدی ای محمد از حجة وداع و ادای تبلیغ نصب کن علی را برای خلافت و جانشینی خود و لهذا در بعضی قرائت فانصب بکسر صاد خوانده اند و اینکه در بعضی تفاسیر آورده اند که من البدع ما روی عن بعض الرفضة انه قرا فانصب بکسر الصاد ای فانصب علیا للامامة و لو صح هذا للرافضی لصح للناصبی ان یقرا هکذا و یجعله امرا بالنصب الذی هو بغض علی و عداوته دلالتی صریح دارد بر ناصبیه بغض و عداوة انها نسبت بحضرت امیر المؤمنین **وَاِلٰى رَبِّكَ** و بسوی پروردگار خود **فَارْغَبْ** رغبت کن در همه اوقات و هر چه خواهی از او خواه نه از غیر او که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درگاه او مقبولست و دعوات طیبات تو در محل قبول و عطا گفته که مراد انست که بتضرع الیه راهبا من النار و راغبا فی الجنة و از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام فاذا فرغت فانصب الی ربک فی الدعاء و ارغب الیه فی المسئلة یعنی چون از نماز فرض فارغ شوی جد و جهد تمام در دعا بسوی پروردگار خود و رغبت بجانب او در سوال نما یا هر چه تو اخروی و بطلب در همه حال و در سفر تاسع از فتوحات آورده که شیخ ابو مدین مغربی در معنای این آیه فرموده که چون فارغ شوی از شهود اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن و فرمود و الی ربک فارغب توجه رغبت بجانب او کن و توجه با وی نمای و بنا بر این توجه که در تفسیر امام حسن عسکری مسطور است معنی انست که علی را نصب کن برای امامت و وصایت و خلافت خود و رغبت بجانب حضرت کن و از این سرای فانی خود را بدار الخلود رسان و بفراغت تمام در مقعد صدق قرار کیر

سُورَةُ التِّينِ مکیست نزد جماعتی مدنی و هشت آیه است باتفاق ابی بن کعب از رسول روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق سبحانه او را دو خصلت کرامت فرماید یکی عافیت و دیگری یقین مادام که در دنیا باشد و چون وفات کند بعدد هر که این سوره را قرائت کرده باشد ثواب روزه یکروزه با او عطا فرماید و براء دیگر بعدد هر تینی و زیتونی ده حسنه با او دهند و مسلم در صحیح خود از براء بن عازب روایت کند که او گفت که از رسول خدا شنیدم که در نماز شام این سوره را خواند و نشنیدم که هیچ کس قرائة او احسن از قرائة آنحضرت باشد و شعیب عقرقوفی از ابو عبد الله نقل کرده که هر که والتین را در فرایض و نوافل بخواند هر موضعی از بهشت که ارزو کند با او دهند و بدانکه چون حق سبحانه در خاتمه سوره مذکوره بندگان را امر فرمود براغب شدن با او افتتاح این سوره کرد بایتکه اضا اقتی است که مستحق عبادة است جهة تاکید ازا موکد ساخت بقسم و فرمود که **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَالتِّيْنِ** سوگند بانجیر **وَالزَّيْتُوْنِ** و بزیتون بعضی گفته که تخصیص این دو میوه بقسم از جمیع ثمار جهة انست که انجیر فاکهه طیبه بی فضله است و غذای لطیف است و سریع الهضم و دوای کثیر النفع و ملین طبع و محلل بلغم و مطهر کلیتین و مزیل ریگ مثانه و مفتح سده کبد و طحال و مسمن بدن و در حدیث آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده دهد و در کشاف آورده که طبقی از انجیر بطریق هدیه نزد پیغمبر آورده اند آنحضرت از ان تناول نموده فرمود که کلوا فلو قلت ان فاکهة نزلت من الجنة لقلت هذه لان فاکهة الجنة بلا عجم فکلوها فانه یقطع البواسیر و ینفع النقرس بخورید انجیر را که اگر بگویم میوه از بهشت نازل شده هر اینه گویم که انجیر است زیرا که میوه بهشت بی استخوانست پس او را بخورید که قطع بواسیر کند و نقرس را نفع رساند و اما زیتون میوه ایست که هم میوه است هم نان خورش و دوا و روغن لطیف کثیر المنافع دارد و در اکثر اطعمه او را دخل تمام هست و مرویست که معاذ بن جبل بر درخت زیتون بگذشت شاخی از ان بگرفت و مسواک کرد و گفت از پیغمبر شنیدم که فرمود نعم السواک الزیتون من الشجرة المبارکة یطیب الفم

و یذهب بالحفر و نیکو مسواکیست زیتون از شجره مبارکه است خوشبو کند دهن را و خوش کند حرارت دندان و همان مسواک منست و مسواک انبیا پیش از من مرویست که حضرت شنیدم که فرمود هی سواکی و سواک الانبیاء قبلی این مسواک منست و مسواک جمیع پیغمبران که پیش از من بوده اند و گفته اند که مراد بتین و زیتون منبت آنها که در کوه است در ارض مقدسه بلغت سریانی بکی را طور تینا گویند و یکی را طور زیتا و هر یک معبد یکی از انبیاء بوده و از کعب الاحبار مرویست که مراد از انها دمشق و بیت المقدس است و گویند اسم دو شهر است در معالم آورده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد انبیاء و بنیاد گفته که جودی جبل بیت المقدس و از ابن عباس نقل کرده اند که تین مسجد نوح است و زیتون بیت المقدس و ضحاک گفته که تین مسجد الحرام است و زیتون مسجد اقصی و نزد بعضی و بکری تین جبالیست که ما بین حلوان و همدان است و زیتون جبال شام زیرا که انها منابت تین و زیتون اند که گفته قیل و منابت التین و الزیتون یعنی سوگند بمواضع رویدن انجیر و زیتون **وَطُوْرِ سِيْنِيْنَ** و سوگند بطور سینا یعنی کوه زبیر که محل مناجات حضرت کلیم بود و بدانکه سینین و سینا بمعنی بقعه است و مجاهد و قتاده گفته اند که بمعنی مبارکست فکانه قیل جبل الخیر چه اضافه طور بمعرفات است و نزد عکرمه کثیر النبات و الشجر است و در مقابل نقلست که سینا بلغت نبط هر کوهیست که در او اشجار مثمره منبت شده باشد و از عبد الله بن عمر منقولست که چهار کوه است که نزد خدای تعالی مقدس است اول طور سینا که بقعه ایست که موضع مناجات موسی است دوم طور زیتا که بیت المقدس است سیم طور تیما تا که دمشق است چهارم طور تینا تا که مکه است و مرویست که موسی بن جعفر صلوات الله علیهما چنین قرائت می فرمود که و التین و طور سینا **وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِيْنِ** و سوگند بدین شهر که امانست و هر که داخل او شود ایمن میباشد و مراد ازان مکه است که مولد مبارک سید عالمست و نزد بعضی بمعنی امن است و مؤید این است که انا جعلنا حرما امنا و در کشاف نیز آورده که الامین من امن الرجل امانة فهو امین و امان ویست که حافظ ما یودع علیه است و می تواند که فعیل بمعنی مفعول باشد که مشتق از امنه چه ان مامون الغوایل است چنانکه امن موصوف شده در آیه حرما امنا که بمعنی ذی امن است و از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که مراد بتین امام حسن و زیتون امام حسین که دو میوه دل مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا بودند و از طور سینین امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه و از بلد امین فاطمه زهرا علیهما السلام و صاحب کشاف گفته که اقسام باین اقسام مذکوره مشعر است بشرف این بقاع مبارکه و انچه ظاهر شده از ان از خیر و برکت بسبب سکنی سکنه انبیاء و علماء در ان چه منبت تین و زیتون مهاجر ابراهیم است و مولد عیسی و منشأ او و طور محلی است که مناجاة و منادات موسی کلیم است و مکه موضع خانه کعبه است که سبب هدایت عالم است و مولد حضرت خاتم النبیین است و مبعث او صلوات الله علیه و آله و در بحر الحقایق مذکور است که بزبان اشاره قسم است بشجره تین قلب که مثمر علوم دینیه است و بشجره زیتونه مبارکه سر که موجب اضائه مصابیح ادب است و طور سینین روح معلی که مجلی تجلی الهی و محل آلاء است و بلد امین حقی که محل ارواح امانت است از هجوم آفات تعلقات اکوان و بر هر تقدیر جواب قسم این است **لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ** بتحقیق که آفریدیم جنس آدمی را **فِيْ اَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ** در نیکوترین تعدیل و استکردنی در شکل و صورة و تسویه اعضا یعنی مخصوص کردانیدیم او را از میان حیوانات بانتصاب قامه و حسن صورة و اعتدال المزاج و استجماع خواص مکونات با خلق فرمودیم او را لمظهری تام و اکمل و محلی اتم و اشکل که حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند **ثُمَّ** بعد از ان بسبب عدم شکر نعمت و بر این خلقت قویمه سویه و صورة حسنه بهیه او را **رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِيْنَ** بازگردانیدیم او را در عاقبت امر او بازبرترین همه فروتران در خلق و ترکیب بوجهی که صورت حسنه او را بقبح صورة گردانیدیم و خلقت بهیه او را بسوء خلقت و از اصحاب دوزخ اند که در آخرة بصورت منکره و خلقت مستقبحه مخلوق کردند یا بازگردانیدیم او را بزیرترین درکات یعنی او را در آخرت در درکه دوزخ رد کردیم یا بازگردانیدیم او را بعد از این تقویم و تحسین باسفل کسانی که فروتر اند در حسن صورة و شکل یعنی تنکیس او نمودیم در خلقت چون تقوس ظهر بعد از اعتدال و انتصاب و ابیضاض شعر بعد از اسوداد و تشنج جلد بعد از نضارت و بضاضه البدن الرقیق و الجلد المتماسک و کلال سمع و بصر بعد از حدت حسن او و تغیر حواس باطنه و قوة عاقله بعد از شدة ادراك ان یعنی او را رسانیدیم بسن خرافت که ارذل عمر است و در ان هیچ کاری نتوانکرد و کسی را در ان سن هیچ مزدی نباشد **اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا** مگر آنانکه گرویده اند **وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ** و کرده اند عملهای ستوده شایسته **فَلَهُمْ** پس مر ایشانراست **اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ** مزدی نابریده و کم ناشده که نعم دائمی بهشت بعینی هم چنانکه در جوانی و صحت مزد است عبادة ایشان را می نویسند در پیری و ضعف با انکه عمل نمیکنند همان دستور مزد ایشان ثابتست و صاحب کشاف گفته که این استثنا بنا بر تفسیر اول و ثانی متصلست و بر تفسیر ظاهر دیگر ثالث منقطع و معنی اینکه لکن آنانکه صالح اند از هرمی ایشان را ثواب دائم غیر منقطع است بر طاعت خود و صبر بر ابتلای خدا بشیخوخیت و هرم و بر مقاساة مشاق و قیام بعبادة و بر تخاذل نهوض و بنا بر قول اخیر بعضی گفته اند که معنی انست که آدمی را رسانیدیم بسن خرافت که ارذل عمر است مگر آنانرا که عمل صالح کرده اند هر چند در سن مستوغل شوند خرافت ایشانرا طاری نشود و بسبب افت ایمان ایشان انس بن مالک از رسول روایت کرده که اطفال تا بحد بلوغ نرسند هر خیر و طاعت که از ایشان صادر شود ثواب آن را بمادر و پدر کرامت فرمایند و گناهی که ازان با مر و نهی مادر و پدر و تعلیم ایشان باشد و هر گناه که ایشان کنند بر ابوین نویسند و چون بحد بلوغ رسند بر هر کدام دو فرشته موکل کنند تا حافظ او باشند و چون چهل سال در اسلام بگذرانند ایمن کردند از جذام و جنون و برص و چون بپنجاه رسند تخفیف حساب ایشان کنند و چون بشصت رسند او را توفیق توبه دهند و چون بهفتاد رسند اهل ایمان دوست گیرند و چون بهشتاد رسند حسنات او مضاعف کنند و سیات او محو نمایند و چون بنود رسند گناهان اول و آخر او بیامرزند شفاعت او در حق اهل بیت قبول کنند و او را اسیر الله فی ارضه نام نهند و چون بارذل عمر رسند حق سبحانه در وقت کمال عقل بجای آورده بنامه وی نویسد چنانکه فرموده الا الذین امنوا یعنی الا آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده که ایشان را در سن پیری و ضعف قوت و خرافت مزدی باشد که از ان منقطع و ناقص نکردانند بلکه چنانکه در وقت جوانی و قوت کردندی همان عمل نویسند و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که مراد مومنانی اند که قرآن خوانند که چون بنهایت پیری رسند قصوری در عقل ایشان پیدا نشود و در آخرة مزد ناکاسته بوی دهند بطریق جوانی بعد از ان بر سبیل التفات آدمی را خطاب میکند که **فَمَا يُكَذِّبُكَ** پس چه تو را به تکذیب دارد ای منکر بعث **بَعْدُ** پس از ظهور دلایل و قطعی و براهین لایحه **بِالدِّيْنِ** بروز جزا و حساب یعنی چه چیز ترا کاذب گردانید بسبب انکار آن بعد از دلایل ساطعه مراد انست که تو کاذبی وقتی که تکذیب میکنی بجزا زیرا که بالمثل و الحقیقة در کریمه الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون ای بسبب الشیطان الخلاصة معنی انست

که بپرورد آدمی را نطفه و نفخ روح و تسویه اعضای او بتدریج بود در مراتب زیاده تا به حد کمال و استوا و بعد از این تنکیس او را بسوی ادبار و ذل عمر او ضعف دلیل است بر قدرت خالق و هر که قادر باشد بر این عاجز نخواهد بود از اعاده او پس چیست سبب تکذیب تو او را ای محمد بعد از این دلیل قاطع و برهان ساطع و نزد بعضی خطاب بحضرت رسالت است یعنی چه چیز بود تکذیب تو بعد از ظهور این دلایل و گویند که ما بمعنی من است یعنی کیست که تکذیب کند ترا در روز جزا و هر چند که با اسم ما برای انکار است نیست که سبب تکذیب روز جزا بعد از ظهور دلایل مذکوره بعد از آن وعید کفار می فرماید بقوله أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده حاکمان یا استفهام برای تقریر است یعنی تحقیق و یقین که او احکم الحاکمین است در هر چه کند و فرماید از تعذیب کفار و غیر آن بر وجه حکمت و مصلحت و انواع اوده که این از برای تحقیق کلام ما سبق است و معنی آنست که آیا نیست آنکه خلق و ید او بر طریقی باشد که مذکور شد احکم حاکمین در صنایع و تدبیر و هر که چنین باشد البته خواهد بود بر اعاده کردن و جزا دادن بر آنوجه که باید و شاید و ترک مجازات و انفصال خواهد کرد چه آن مستلزم اخلال است به حکمت و از مقاتل منقولست که معنی آنست که آیا نیست خدا اقضی القاضین در حکم کردن در میان تو و اهل تکذیب و در خبر است که پیغمبر هر گاه که خواندی الیس الله باحکم الحاکمین گفتی بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق

مکیست و عدد آیات او بیست است نزد اهل حجازی نوزده است عراقی هجده شامی اختلاف در دو آیه الذی ینهی غیر شامی لئن لم ینته حجازی ابی بن کعب از رسول روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند همچنانست که جمیع سور مفصل را خوانده و محمد بن حسان از ابو عبد الله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که در روز یا در شب اقرأ باسم ربک بخواند اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و حقتعالی در روز قیامت او را شهید مبعوث کرداند و چنان باشد که با شمشیر زده باشد بدانکه چون حق سبحانه ختم سوره التین نمود بذکر اسم خود فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ اکثر مفسران برانند که اول چیزیکه بر رسول نازل شد این آیات است و اول سوره نزد جمعی سوره الفاتحة الکتاب است و نزد بعضی یا ایها المدثر چنانکه ذکران کرده شد زهری از عروه و عایشه روایت کند که مبدا بعثت رسول رویای صادقه بود که بدید بعد از آن تنها بودن را دوست داشتی و بخلوت بغار حرا رفتی بیک دو شب آنجا بماندی و در عبادت بودی تا روزی جبرئیل آمد و گفت یا محمد ترا بر خلق فرستاده اند و تو رسول خدایی پیغمبر گفت مرا بگرفت و فشرد چنانکه بی طاقت شدم پس مرا بگذاشت و گفت بخوان همان جواب دادم تا سه بار و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول فرمود من بترسیدم و لرزه بر اعضای من افتاد بحجره خدیجه آمدم و گفتم زملونی زملونی و بقیه قصه معروف است که ورقه بن نوفل گفت هذا الناموس الاعظم الذی انزل علی موسی و گفت ای کاش من در زمان تو جوان بودمی تا نصرت تو کردمی و پیغمبر فرمود هر گاه که جبرئیل آمدی از خواب بیدار شدم و مرا کفنه و ورقه گفت ابشر ثم ابشر فانا اشهد انک الذی بشر به ابن مریم و انک علی مثل ناموس موسی و انک نبی مرسل و انک ستؤمر بالجهاد بعد یومک هذا و لئن ادرکنی ذلک لاجاهدن معک

معالم بشارت باد ترا پس بدرستیکه گواهی میدهم که تو آنکسی که عیسی بن مریم بآمدن او بشارت داده و تو مثل موسی و تو پیغمبر مرسلی و زود باشد که بجهاد مامور شوی بعد از این روز اگر من زنده باشم با تو جهاد نمایم و چون ورقه وفات کرد پیغمبر فرمود لقد رأیت القس فی الجنة علیه ثیاب الحریر لانه آمن بی و صدقنی یعنی ورقه را در بهشت دیدم که جامه های حریر پوشیده بود زیرا که او بمن گرویده بود و تصدیق کرده و مقربست علم و دین و در روایتست که چون پیغمبر حال خود با ورقه بازگفت فان یک حقا فاصبر حتی یاتیک الله بالفتح و ان یک غیر ذلک فانه من الله و حی ینزل الصادقین بعون الله فانه لا یفتن ویشقی به الغاوی الشقی للضلال فریقان منهم فرقة فی جنانه و اخری باغلال الجحیم مغلل و ابن بابویه و حاکم ابو عبد الله حافظ با اسناد خود از ابی میسره عمرو بن شرحبیل نقل کرده و در روایتی دیگر آمده که آنحضرت فرمود که جبرئیل آمد نامه از حریر بیاورد که بنده یاقوت منسوج بود بر آن و در وی نوشته بود گفتم خواننده نیستم و در این نامه نوشته بود پس جبرئیل مرا بگرفت و فشرد چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم تا سه نوبت این صورت واقع شد بعد از آن مرا گفت این آیه بخوان که اقرأ باسم ربک بخوان قرآن را در حالتی که افتتاح کننده باشی بنام پروردگار خود و صاحب طبرسی گفته که می تواند که زاید باشد و تقدیر اینکه اقرأ اسم ربک یعنی بخوان نام آفریدگار خود را و در تعظیم اسم تعظیم مسمی است چه اسم مشتمل است بر صفت تعظیم پس تعظیم اسم خدای بجهت تعظیم مسمی است و هر آنکس که عبادت خدا کند بحسب اسما عبادت اسم را کرده الحسنی قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی الَّذِي خَلَقَ آنکه بیافریده همه چیز را بمقتضای حکمت خود پس بیرون آورد از عدم بوجود بکمال قدرت پس خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن ادم را بیاراست و ظاهر کرد در صنع و تدبیر او دلالت ایشان بر هستی صانع مقصود اول قراءة بذکر او نمود و فرمود خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ عَلَقٍ از خون بسته بعد از نطفه و گویند معنی آنست که خلق آدم من طین یعنی بیافرید آدم را از گلی که از غایت چسبندگی بدست او چسپید منشا عقول و مبدا صنع و در این کلام اشاره است بعظمت نعمت منطوق ان وانسان ناکاه از اصلی که در نهایت ضعف بود و از مهانت و دنائت بود و بعد از آن او را بحد کمال رسانید بتسویه اعضا و اعتدال قامت و استعداد او بنطق و تمیز و تدبیر تا آنکه اشرف موجودات گشت و در کشاف مذکور است که ترک ذکر مفعول خلق و ذکر خلق الانسان بعد از آن یا بجهت اراده عدم مفعول است تقدیر اینکه الذی حصل منه الخلق یعنی خدائی که خلق از او حاصل شد و غیر از او خلق کننده نیست یا مراد بخلق کل شیء است تا متناول همه مخلوقات باشد زیرا که خلق مطلق است پس بعضی مخلوقات اولی از بعضی دیگر نباشد پس قول خلق الانسان تخصیص انسانست بذکر از میان آنچه خلق متناول است زیرا که تنزیل قرآن بسوی اوست و او اشرف آنچیزیست که بر روی زمین است و می تواند بود که الذی خلق الانسان از قبیل آخر

الرحمن علم القرآن خلق الانسان باشد چنانکه در سوره الرحمن تفسیر شد الذی خلق مبهم است و بعد از آن مفسر شده بقوله خلق الانسان و دلالت بر تعجب فطرت او چون انسان در منتهی است کقوله ان الانسان لفی خسر و از برای جمعه علق که صیغه جمع است جهت آنست که انسان در معنی جمع است و فرمود که مفردات و بدایات که افتتاح قرآن بیان خلق انسان که اول واجبات معرفت الله علی و خلق و السبب وجود خالق و غرفت و وجه دلالت بر کمال حکمت و قوله اقْرَأْ تکرار است برای مبالغه و اول قرائت برای نفس خود و ثانی برای تبلیغ یا در نماز و مبشارت که چون جبرئیل او را گفته باشد که اقرأ باسم ربک الذی حضرت در جواب گفته باشد که ما انا بقاری باز جبرئیل او را گفته باشد که اقرأ چنانکه گذشت وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگترینست در همه بندگان و کرم او بیشتر از همه کریمانست چه او منعم مالک است بندگان بی عوض و جزا و خافت و تخوف معاجله بعقوبه نمیکند با وجود کفر بندگان و بیحاب اینان نعم او وا و کوب ایشان بر نواهی ترک بندگان او امر او و او توبه ایشان میکند از معاصی و خطایات ایشان در میگذرد بعد از ارتکاب امر ایشان بعظایم و کبایر پس کرم او و اغاثه و آمد نیست پس اثر دو حقیقت کرم در اوست نه غیر او و دیگر آنکه هر نعمتی که هست از جانب او است از وجه اختراع یا از حیثیت تسبب و تسهیل طریق بآن پس حقیقت کرم مخصوص باو باشد و نزد بعضی معنی آنست که پروردگار تو آنکسیست که بعمل تو ثواب دهد و عقوبت طاعات تو نمی کند بر حفظ قرآن با آنچه مقتضی کرم است بغایت است الَّذِي عَلَّمَ آنکه بیاموخت نوشتن را بِالْقَلَمِ بقلم یا علم با قلم قید کند و بغایت اسما کاهی دهد بنا او وده که مراد آدم است که حق سبحانه و تعالی علم خط و تعلیم او داد و اشهر آنست که اول کسیکه خط نوشت ادریس بود و ابن عباس فرموده که پیغمبر گفتم یا رسول الله مخصوص باشد که آنچه از تو بشنوم از احادیث بنویسم فرمود نعم فان الله علم بالقلم عَلَّمَ الْإِنْسَانَ بیاموخت آدمی را مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمیدانست آموخت بندگان بطریق وحی و خلق دلایل و انزال آیات تا بحد دانستن آنچه ندانند و گویند که علم آدم الاسماء کلها و در این دلالت آنست که او سبحانه عالم است زیرا که علم صانع نبود الا از عالم صاحب کشاف گفته که حق سبحانه کمال کرم خود دلالت کرده بآنکه تعلیم عباد داد آنچه نمیدانستند و نقل آنرا کرده از ظلمت جهل بنور علم و تنبیه فرموده بر فضل کتابت چه آن متضمن منافع عظیمه است که غیر او کسی بکنه آن نتواند رسید چه تدوین علوم و تقیید حکم و ضبط اخبار اولین و مقالات ایشان و کتب الهی میسر نیست مگر بکتابت و اگر کتابت موجود نمی داشتند امور دین و دنیا استقامت نداشتی و اگر دلیلی نبودی بر دقیق حکمت الهی و لطیف تدبیر او الا امر قلم و خط هر اینه کافی می بود و دلالت آن حاصل که حق سبحانه در این آیات ذکر مبدأ امر انسان و منتهای آن نمود بجهت اظهار آنچه بر او انعام فرموده از نقل او از خسیس مراتب با علای آن بجهت تقریر ربوبیت و تحقیق اکرمیت خود کردن او آنچه دلالت بر معرفت او و عقلا و بعد از آن تنبیه او کردن بر آنچه دلالت این سمات كَلَّا این رد عصر کسی است که کفر این نعمت خدا کند بجهت طغیان و عدوان خود و عدم ذکر این کرم بجهت دلالت کلام است بر او یعنی بازایست از جاحد نعمت این خود که کفران خود و گویند کلا بمعنی حقا است و مرتبط بما بعد یعنی حقا إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَيَطْغَى هر اینه از حد در گذرد و کرد نکشی میکند بر خدا أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى بجهت آنکه دید است خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر کشته بکثرت عشیرت و اموال و عزت و قوت و اعتبار در صح کلام لمت دید آنکه استغنی مفعول دوم رای است زیرا که بمعنی علم است که از افعال قلوب و جمع فاعل و مفعول او هر دو ضمیر باشند را جمع میکند و اگر بمعنی ابصار می بود آن ممتنع بود بجهت آنکه این اختصاص افعال قلوبست قتاده منقولست که کان اذا اصاب مالا زاد فی ثیابه و مرکبه و طعامه و شرابه فذلک طغیانه طغیان بمعنی ادرار است که چون مالش زیاد شود در جامها و طعامهای پاکیزه و اسبان نیکو می افزود و در حدیث آمده که اللهم انی اعوذ بک من فقر ینسینی و من غنی یطغینی بار خدایا از پناه می گیرم بتو از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری که مرا طاغی سازد و بعد از آن بطریق التفات خطاب با انسان میکند از روی تهدید و تحذیر از عاقبت طغیان و می فرماید إِنَّ إِلَى رَبِّكَ بدرستیکه بسوی پروردگار تست الرُّجْعَى بازگشتن همه در آخرت پس هر طاغی و کافر بعقوبت خواهد رسید و هر گاه که مال کار چنین باشد چگونه کسی بسبب مال طاغی شود و بعد از آن حق را فراموش کند و گویند که این مذکور بنوع واقع بعد از این است و شان ابو جهل بن هشام نازل شد و سبب نزول آن آمد که ابو جهل بحضرت رسالت گفت تو دعوی میکنی که هر که مستغنی باشد طاغی میشود تو کوه مکه را طلا و نقره کردان تا باشد که ما بعضی از آن بگیریم و طاغی شویم پس دست از دین خود باز داریم و تابع دین تو شویم جبرئیل فرود آمد و گفت اگر میخواهی چنین کنیم اگر بعد از این ایمان نیاورند آنچه با اصحاب مائده کردیم با ایشان نیز بفعل خواهیم آورد حضرت دست از دعا باز داشت بجهت ابقای ایشان تا شاید ایمان آورند مسلم در صحیح خود آورده که روزی ابو جهل با اصحاب خود گفت آیا محمد در میان شما روی بر خاک می نهد گفتند بلی گفت بلات و عزی سوگند که اگر او را ببینم که نماز گذارد پای بر گردن او نهم و او را بر زمین مالم تا ذلیل گردد آنگاه که آن حضرت در نماز بود بیامد تا پای بر گردن آنحضرت نهد ناگاه پس پا کشید و دستها سپر خود ساخته بود گفتند یا ابا الحکم تو را چه رسید گفت چون نزدیک رفتم میان من و او خندقی دیدم از آتش و اهوالی عظیم و بالها حضرت فرمود که اگر نزدیک من آمدی فرشتگان او را پاره پاره کردند و عضو عضو او را میبردند پس این آیات نازل شد که أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو الَّذِي يَنْهَى آنکس را که نهی میکند عَبْدًا بنده کامل را یعنی محمد را إِذَا صَلَّى وقتیکه نماز گذارد و لفظ عبد و تنکیر او جهت مبالغه در تقبیح نهی و دلالت بر کمال عبودیت است و معنی استفهام تعجیب است و مخاطب حاصل که حق سبحانه بر طریق تعجب خطاب مینماید بحبیب خود میکند که ای محمد خبر ده مرا بحال آنکس که منع صلوة کند بنده را از نماز باو ده جزای او چگونه باشد و حال او نزد خدا چه و چه عقوبت خواهد شد و مرتبه او در این کلام جهت دلالت سوق آیت این وارد شده است نسبت به هر که ناهی مکلف باشد از نماز و از منع جز بجهت تاکید و تعجیب تکریر قول مذکور میفرماید که أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو ای ناهی إِنْ كَانَ اگر باشد بنده ناهی از نماز عَلَى الْهُدَى بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا امر کرده باشد بِالتَّقْوَى به پرهیزکاری او را چگونه باز تواند داشت از آن و تکریر جهت تاکید کلمه مذکوره و انکار میکند که أَرَأَيْتَ آیا می بینی إِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند نبوت محمد را یا مطلق سخن حق را وَتَوَلَّى و بگردد از ایمان به آن کرده و نظر تو در آن که مستحق چه نوع عذاب باشد و بیان آنکه از روی غضب تهدید میفرماید أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته است ابو جهل یعنی تا نیست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى بآنکه خدای می بیند احوال او را و مطلع است بر احوال شنیعه او و بر آن جزا دهد و در این اشارت است بآنکه حق تعالی از برای محق انتقام میکشد از مبطل و اشعار است بآنکه علم عبد بآنکه حق سبحانه عالم است بافعال او موجب آنست که مطیع و منزجر از معصیت گردد و در کشاف مذکور است که الذی ینهی با جمله شرطیه در موضع نصب است که مفعول ارأیت است و متعلق ان و جواب شرط محذوف است و تقدیر اینکه ان کان علی الهدی او امر بالتقوی الم یعلم بان الله یری و بنا این اگر مثل انکه از احسن البیان بدهل النحل لیه و حذف جواب بجهت دلالت ذکر است در جواب شرط ثانی

... برای تاکید جایز است که در مبالغه ... بمعنی ... عن بنهی بعدی عباد الله ... صلوته

... لو کان امرا بالمعروف التقوی فیما یامره من عبادة الاوثان ... کان علی التکذیب والتولی ...

... دو خصم نزد او حاضر شوند ... ناصبی ...

كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ

نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ

سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ

كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

... لیلة القدر ... سورة العلق ...

سورة القدر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ

... لیلة القدر ... [illegible]

[illegible]

لَیْلَةُ الْقَدْرِ [illegible]

[illegible]

تَنَزَّلُ الْمَلٰئِکَةُ [illegible] وَالرُّوحُ [illegible]

[illegible]

بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ [illegible] سَلٰامٌ هِیَ [illegible]

[illegible]

حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیده صبح [illegible]

سُورَةُ الْبَیِّنَةِ [illegible]

[illegible]

سورة البینة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ [illegible]

لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ اَهْلِ الْکِتٰابِ وَالْمُشْرِکِینَ [illegible] مُنْفَکِّینَ [illegible] حَتّٰی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ [illegible]

رَسُولٌ مِنَ اللّٰهِ [illegible] یَتْلُوا [illegible] صُحُفًا مُطَهَّرَةً [illegible]

[illegible] فِیهٰا [illegible] کُتُبٌ قَیِّمَةٌ [illegible]

وَمٰا تَفَرَّقَ [illegible]

الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتٰابَ [illegible] اِلّٰا مِنْ بَعْدِ مٰا جٰائَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ [illegible]

[illegible]

وَمٰا اُمِرُوا اِلّٰا لِیَعْبُدُوا [illegible]

اللّٰهَ [illegible] مُخْلِصِینَ [illegible] لَهُ الدِّینَ [illegible] حُنَفٰاءَ [illegible]

وَیُقِیمُوا الصَّلٰوةَ [illegible] وَیُؤْتُوا الزَّکٰوةَ [illegible] وَذٰلِکَ دِینُ الْقَیِّمَةِ [illegible]

[illegible]

[illegible] اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا [illegible]

نکرونید من اهل الکتاب از اهل کتاب که یهود و نصارا اند والمشرکین و از مشرکان که عبده اصنام اند فی نار جهنم در آتش
دوزخ باشند روز قیامت خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن یا آنکه الان در دوزخ اند بجهت ملابست ایشان با آنچه موجب حلول نار است اولئک
آن گروه هم شر البریة ایشان بدترین آفریدگان [illegible] عذاب پس ممکنست که عذاب ایشان
مختلف بود بجهت تفاوت کفر ایشان و بریه در اصل بریئة بود [illegible] ان الذین امنوا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند
وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای پسندیده و ستوده اولئک هم خیر البریة آن گروه ایشان اند بهترین همه آفریدگان جزاؤهم
پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عند ربهم نزد پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای اقامت است تجری که می رود من تحتها الانهار
از زیر اشجار یا قصور آن جویها [illegible] خالدین فیها در حالتیکه پاینده باشند در آن بهشتها ابدا همیشه و این تاکید
خلود است [illegible] اولئک هم خیر البریة که متضمن حصر مدح است [illegible]
[illegible]
[illegible] رضی الله عنهم [illegible]
[illegible] ورضوا عنه [illegible]
[illegible] ذلک آنچه مذکور شد از جنات [illegible] لمن خشی ربه برای کسیست که بترسد [illegible]
[illegible]
[illegible] قال یا علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة [illegible]
[illegible]
[illegible]

سورة الزلزال

بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض [illegible] زلزالها [illegible] واخرجت الارض [illegible] اثقالها [illegible]
[illegible]

[illegible] وقال الانسان [illegible] ما لها [illegible] یومئذ تحدث اخبارها [illegible] بان ربک اوحی لها [illegible] یومئذ یصدر الناس اشتاتا [illegible] لیروا اعمالهم [illegible] فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره [illegible] ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره [illegible]
[illegible]

و در خبر آمده که چون این آیه نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که هر مثقال ذره از عمل کار ما در شده باشد حساب کند فرمود مکارم

که در دنیا بشما میرسد از وجع و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شما است و اما مثاقیل خیر مدخر است تا روز قیامت بشما دهد **سورة العادیات**

مدنی است نزد ابن عباس و قتاده و نزد بعضی مکیست و عدد آیات آن یازده است باجماع امتان بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کرده که هر که این سوره را

قرائت کند بعدد هر که بمزدلفه کرده باشد بمزدلفه و در جمع حاضر شده ده حسنه برای او بنویسند و سلیمان بن خالد از حضرت ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت

کرده که هر که والعادیات بخواند و بر آن مداومت کند حضرت حق تعالی او را در روز قیامت با امیر المؤمنین صلوات الله علیه مبعوث سازد و از رفقای آنحضرت باشد

و از جلسای او بود بعد از آنچون این سوره در ذکر قیامت و جزای اعمال است همچنانکه سورة الزلزال لاجرم آن را بآن متصل ساخت و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم در بعضی تفاسیر

آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله منذر بن عمرو انصاری را با جمعی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح بدیشان رسید

و غارت کنید و باید که فلان روز بمدینه باز آیید ایشان چنین کردند و در وقت بازآمدن سبع عود بر ودخانه عظیم بریشان افتاد منافقان زبان دراز کرده بگویند

کفتند که تمام ایشان کشته شده اند حضرت رسالت کسی که خبر ایشان رساند نیافت ...

[The remainder of this two-page spread (pages ٤١٩–٤٢٠, continuing the Persian commentary on Surat al-ʿĀdiyāt, with the verses فالموریات قدحا، فالمغیرات صبحا، فأثرن به نقعا، فوسطن به جمعا، ان الانسان لربه لکنود، وانه علی ذلک لشهید، وانه لحب الخیر لشدید) is too densely written in the lithograph to be read reliably.]

وهالك طرحه اى الموت بعتام الكرام ويصطفى عقيلة مال الفاحش المتشدد ويجعل الفحشاء كويند كقوله تعالى والشيطان يعدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء
اى بالبخل ومال را خير كما قال ان ترك خيرا اى مالا و اينكه حق تعالى مال را خير گفته با آنكه خبيث و حرام نيز مى باشد بجهة آنست كه مردمان از اخيرهم داند
هم چنانكه جهاد را سوء مى نويد بجهة نفور ايشان از آن كما قال لم يمسسهم سوء اى قتال و بعضى گفته اند كه معنى آنست كه آدمى بسيار قوى و مبالغه كننده است
در ضبط مال و مجد و حريص در تحصيل آن و مورثان برهم جنان و نزد جماعتى ديگر باين معنى است كه انه لشديد الحب الخير اى لما ان بين آدمى بخيل
دوست دارنده مال است بامر دوست داشتن خير را باشد بد و مستغنى است عبر هشايش و منبسط از بعضى اكابر منقولست كه فرمود اگر مال را دوست
دارى بده تا تو بازدهند و براى وقت منه كه دل محبت برو دل تو نهند حق تعالى بر طريق تنكير و وعيد مى فرمايد كه **افلا يعلم** ايا نمى داند
آدمى كه **اذا بعثر** چون برانگيخته و زنده كردانيده شود **ما فى القبور** آنچه در گورهاست يعنى اموات **وحصل** و حاصل
كرده و جمع كردانيده شود در صحف يعنى ظاهر ساخته شود آن **ما فى الصدور** آنچه در سينها است از خير و شر با تبيين و تميز كرده شود آنچه در
آن مدبت و از آن يكديگر جدا كردانيده مراد آنست كه خفاياى صدور و ديگر اعتقادات حق و باطل است و نيات و ريا و اخلاص ظاهر كردانند و از يك
ديگر متميز سازند و بر وفق آن جزا دهند هم چنانكه بر اعمال ظاهر مجازاتست و مكافات نمايند و تخصيص آن بذكر بجهة آنست كه اعتقاد اصل است و
اعمال متفرع بر آن و جواب اذا اينست كه يجازى الله اياهم يعنى پاداش دهد خداى ايشان را و دال بر جواب محذوف است قوله **ان ربهم بهم** پس تحقيق كه
پروردگار ايشان **بهم يومئذ لخبير** با ايشان يعنى با سرائر ايشان و با قوال و افعال ايشان در آن روز هر آينه آگاه و دانا است و معنى علم او بحال
ايشان در روز قيامت مجازات او است مر ايشان را بر مقادير اعمال ايشان چه اين علامت خبر او است با ايشان و از اين قبيل است كه اولئك الذين يعلم الله ما فى
قلوبهم و ذكر ضمير هم كه از براى ذوى العقول است بعد از ذكر ما كه موضوعست از براى غير ذوى العقول بجهة اختلاف شان ايشان است و بعد بودن و در قيامت
كه آن زمان حيات است و در اين ايات اشارتست بزجر و وعيد چه انسان هرگاه بداند كه حق سبحانه عالم است بجميع اعمال او البته منزجر خواهد بود از جميع معاصى
و مجتنب خواهد گشت از ارتكاب مناهى **سورة القارعة** مكى است يازده آيت بعد كوفى و ده آيه نزد حجازى و هشت بعدد بصرى و شامى و اختلاف
در سه آيت القارعة اولى كوفيست ثقلت موازينه خفت موازينه هر دو حجازى و كوفى ابى بن كعب از پيغمبر صلى الله عليه و آله روايت كرده كه هر كه اين سوره را
بخواند حق سبحانه روز قيامت ترازوى اعمال او را گران سازد و عمرو بن ثابت از ابو جعفر صلوات الله عليه و آله روايت كرده كه هر كه سوره القارعة
تلاوت كند حق تعالى او را از فتنه دجال نگه دارد و در روز قيامت [illegible] بر كرداند بدانكه اتصال اين سوره بما قبل اتصال النظير است بالنظير
هم چنانكه آن سوره در ذكر قيامت است اين سوره نيز در احوال قيامت است كما قال **بسم الله**
الرحمن الرحيم القارعة آن ساعت باحالات كوبنده **ما القارعة** چيست آن ساعت باحالات كوبنده **وما ادريك** و چه
چيز دانا كردانيد ترا تا بدانى كه **ما القارعة** چيست كوبنده مراد روز قيامت است كه بسبب هول و هيبت دلهاى مردمان را بكوبد بيان اعراب
اين ايات وضع مظهر در موضع مضمر و ذكر استفهام بر طريقيست كه در الحاقه سمت تحرير يافته قوله **يوم يكون الناس**
منصوب بفعل مضمر كه القارعة دال است بر آن و تقدير اينست كه تقرع يوم يكون الناس يعنى مى كوبد آن ساعت كوبنده در روزى كه باشند مردمان
از شدت رستخيز **كالفراش المبثوث** مانند پروانهاى پراكنده در كثرت و ذلت و ضعف و انتشار و اضطراب و سرگشتگى و تطاير
بسوى داعى از جميع جوانب و فراش جمع فراشه است و تسميه پروانه بفراشه بجهة تفرش و انتشار او است و گويند هم چنانكه پروانه خود را بر آتش
مى زند و [illegible] مردم نيز در روز قيامت بآتش دوزخ مى افكنند و نزد فراء فراش جراد است يعنى مردمان جوق جوق و گروه گروه بر يكديگر
مى افتند چون غوغاى ملخ كه پياده برو مى آيند و پريشان حال و پايمال مى شوند كما قال كانهم جراد منتشر **وتكون الجبال**
و گردد كوهها از هول آن روز **كالعهن المنفوش** مانند پشم رنگارنگ زده شده باشد بجهة تفرق اجزاى آن و تطاير در
هوا و تشبيه جبال بعهن بجهة آنست كه متلون و ذات الوان است يا باعتبار فرط تفرق اجزاء آن چه رنگ پشم را است مى كند [illegible] متفرق و منتشر
مى شود و ميان مبثوث و منفوش صنعت موازنه است و بعد از بيان تفصيل احوال مردمان مى كند در آن روز و مى فرمايد كه **فاما من ثقلت** پس اما
هر كه گران باشد **موازينه** اعمال موزونه او يا ترازوى عمل او يعنى در آن جزء مفاد بر انواع حسنات راجح بود **فهو** پس او **فى عيشة** در زندگانى
باشد **راضية** پسنديده يعنى صاحب آن راضى و خوشنود باشد چه از هول ايمن و خائف نباشد و ماواى او جنة الماوى باشد موازين جمع
موزون است كه آن عبارتست از عملى كه از او وزن و وقعى باشد نزد خداى يا جمع ميزان و نقل آن رجحان است يعنى صلح و اسناد راضية بعيشه اسناد مجاز
چه عيشه مرضية است و صاحب آن راضى و معنى مراد آنست كه عيشة راضية صاحبها ولهذا مفسران تفسير راضية بمرضية كرده اند و گويند
معنى ذات رضا است كقولهم فلان نابل اى ذو نبل و لابن اى ذو لبن و تامر اى ذو تمر **واما من خفت** و اما آنكه سبك بود **موازينه**
عملى وزن كرده او يا ميزانهاى كردار او با آنكه حسنه در آن نباشد يا سيئات او راجح بوده **فامه هاوية** پس ماوى او هاويه است و آن درك
اسفل نيز از همه دركات جهنم **وما ادريك** و چه دانا كرد ترا كه **ما هيه** چيست هاويه پس تفسير آن مى فرمايد كه **نار حامية**
آتشى است كه گرمى و سوزش او بغايت رسيده و دايم الحرارتست در كشاف آورده كه امه هاويه ماخوذ من قولهم اذا دعوا على الرجل بالهلكة هوت امه لانه
اذا هوى اى سقط وهلك فقد هوت امه ثكلا وحزنا فكانه قيل واما من خفت موازينه فقد هلك و در روايت واقع شده كه ذكر هاويه عميقة است [illegible]
مهوى اهل نار در آن و معنى آن بر وجهى است كه چون اهل دوزخ را در آن اندازند بهشتاد خريف بقعر آن رسند و بنابراين امه هاويه جمله دعائيه باشد
و اطلاق ام بر ماواى بر سبيل تشبيه است زيرا كه ام ماوى و ملاذ است و مفزع آن و از قتاده مرويست كه امه هاويه باين معنى است كه ام راس او هاويه است كه در قعر
جهنم سر او منكوس بدوزخ اندازند و ضمير راجع بها هيه است كه اصلها هى و السكت [illegible] اگر [illegible]

سكت و ثمنا است انتهى كلام صاحب الكشاف و در جامع البيان مذكور است كه ذكر حسنات در موضعين و عدم ذكر سيئات بجهة آنست كه وزن
عبارت از قدر و خطر است و سيئه را قدر و خطرى نيست چه خطر و قدر تحت حسنات است پس معنى اين است كه فاما من عظم قدره عند الله بكثرة حسناته فهو
فى عيشة راضية و اما من خف قدره عنده لقلة حسناته فامه هاوية و در ذكر استفهام تعظيم و تهويل هاويه است اى انك لا تعلم تفصيلها و انواع ما
فيها من العقاب ان كنت تعلمها على طريق الجملة و اهل تحقيق گفته اند كه ميزان كنايتست از عدل بنده و عدل خداى تعالى يعنى خداى تعالى با بندگان خاصان
انصاف كند و عدل كار فرمايد و نگذارد كه خللى و حيفى واقع شود بر وجهى كه گويا اعمال را با ميزان سنجيده اند و اعمال بعضى عوض است و بعضى [illegible]
باشد و صحيح آنست كه ميزان بر حقيقت خود باقيست از آنكه اخبار واضح و روايات لايحه شاهد است بر اينكه حق سبحانه اعمال را وزن خواهد كرد يا آنكه صحيفه ها
در كفه و صحيفه معتبره را در كفه ديگر بنهند هر كدام كه راجح باشد حكم آن را باشد و اگر هر دو مساوى بود حق تعالى بفضل خود نظر فرموده نگذارد
صاحب آن را ناجى سازد و به بهشت در آورد **سورة التكاثر** مدنيست گويند كه مكيست و هشت آيت است باجماع علما و ابى بن كعب از پيغمبر
روايت كرده كه هر كه اين سوره را بخواند حق سبحانه حساب او نكند و نعمتى را كه در دنيا انعام او كرده باشد باز نگيرد و ثواب كسى كه هزار آيت خوانده باشد در نامه
او ثبت كنند و شعيب عقرقوفى از ابى عبد الله صلوات الله عليه نقل كرده هر كه سوره الهيكم التكاثر را در فريضه قراءت نمايد حق سبحانه ثواب صد شهيد
كرامت فرمايد و در نافله بخواند ثواب پنجاه شهيد و چهل صف ملائكه در نماز فريضه با او نماز كذارند و روايتست از ابى عبد الله صلوات الله عليه و آله نقل كرده
كه خواننده اين سوره را بهشت بر بندد و در روايتى صحيحه ثابت شده كه هر كه دو ركعت نماز بگذارد و در ركعت اول فاتحه بخواند با آية الكرسى و در ثانيه قل هو الله
احد ده دفعه بخواند و بعد از آن فاتحه و الهيكم التكاثر و اين نماز را هديه ميت گويند و بعد از آن بگويد اللهم صل على محمد و آل محمد و ابعث ثوابهما
الى قبر فلان حق سبحانه و تعالى هزار فرشته را بقبر آن كس فرستد كه اين نماز را براى او كذارده [illegible] از لحد و قبر او و فراخ گردانند تا روز
نفخ صور و [illegible] اين نماز را [illegible] مصلى را حسنات دهند و هزار درجه بلند گردانند بدانكه چون حق سبحانه در سوره القارعه صفت قيامت
فرموده در اين سوره ذكر آنكس مى كند كه تفاخر بكثرت قبيله او را از ياد آن باز دارد مى فرمايد كه **بسم الله الرحمن الرحيم**
از مقاتل و كلبى منقولست كه بنى عبد مناف بن قصى و بنى سهم بن عمرو بر يكديگر تفاخر كردند بكثرت مردم قبيله و هر يك گفتند كه مردمان ما بيشتر اند و سادات
و اشراف در ميان ما بيشتر چون تعداد مردمان يكديگر كردند [illegible] بنى عبد مناف غالب آمدند بنى سهم گفتند [illegible] مردمان ما را در
زمان جاهليت كشته و مرده و زنده مردم قبيله يكديگر شماره مى كنيم چون بدين نوع شمردند بنى سهم بسه خانه زياده بيشتر آمدند حق سبحانه اين آيه را نازل
ساخت **الهيكم التكاثر** مشغول كرد شما را مفاخرت بر يكديگر بسبب بسيارى قبيله و عشيره از اطاعت و ذكر آخرت **حتى زرتم**
المقابر تا وقتى كه زيارت كرديد يعنى آمديد بگورستان و شماره كرديد مردگان خود و از قتاده مرويست كه يهودان گفتند كه ما از بنى فلان بيشتريم
و بنى فلان اكثر از فلان قبيله ديگر و هميشه باين مشغول مى بودند و او وفات يافتن [illegible] تا آنكه بر صفت كفر و ضلال مردند حق سبحانه اين سوره را
در باره ايشان فرو فرستاد و فرموده كه مشغول كند شما را تكاثر اولاد و عشاير و مستغرق آن شديد تا آنكاه كه بمرديد و آمديد بمقابر و ابى بريده گفته
كه جماعتى از انصار بر يكديگر تفاخر كردند بكثرت اموال و اولاد حق سبحانه در اين سوره ايشان را مخاطب ساخت كه اى انصار مشغولى بتكاثر اولاد
و اموال شما را از عبادت و ذكر آخرت باز داشت تا آنكه مرديد و بقبر در آمديد در حالتى كه ضايع ساختيد اعمار خود را [illegible] در طلب دنيا و بروايت ديگر
زيارت عبارتست از موت و بر قول اول اشتغال ايشان بذكر موتى و تعداد هر يك از اهل قبور معبر شده باشد بزيارت مقابر و حذف ملهى عنه كه
عبارتست از عبادت و تذكر امور دين و احوال آخرت بجهة تعظيم و مبالغه است پس ردع ايشان مى فرمايد كه **كلا** يعنى چنانست كه [illegible]
دنياى فانى شود و آخرت كه سراى باقيست فراموش كنيد چه عاقبت اين وبال و حسرت است و مال اين تاسف و ندامت بلكه **سوف تعلمون**
زود باشد كه بدانيد خطاى راى خود را و عاقبت تفاخر و تكاثر را وقتى كه مشاهده اهوال و شدايد عظيمه كنيد نزد مرگ اين انذار و وعيدى است
تا بترسند و از خواب غفلت و بيهوشى غرور و جهالت بيدار شوند و با خود آيند بعد از آن بجهة تاكيد انذار تكرار قول مذكور مى فرمايد كه **ثم**
كلا پس بايد كه از اين باز ايستيد بلكه **سوف تعلمون** زود بدانيد خطاى تكاثر و تباهى را و عاقبت به بينيد در وقت موت و حشر
و ذكر ثم دالست بر آنكه ثانى ابلغ است از اول چنانكه ناصح منصوح را خواند و گويد كه اقول لك لا تفعل ثم اقول لك لا تفعل [illegible] نزد موت باشد يا در قبر و دوم
وقت نشور يعنى چون قدم در دروازه مرگ نهيد [illegible] مشاهده عذاب كنيد و هول منكر و نكير و فشار و عقوبت قبر را در يابيد و بعد از
آنكه مبعوث گرديد و بعرصات قيامت در آئيد نامهاى اعمال و ترازوى افعال و انواع نكال و عقوبات دوزخ را بنظر شما در آورند و شما را بسلسله عذاب و عقوبت
كشند و مؤيد قول اخير است روايتى [illegible] از امير المؤمنين كه ما زلنا نشك فى عذاب القبر حتى نزلت الهيكم التكاثر الى قوله كلا سوف تعلمون يريد فى القبر
ثم كلا سوف تعلمون بعد البعث هميشه ما شك داشتيم در عذاب قبر تا الهيكم التكاثر نازل شد تا بقوله كلا سوف تعلمون چه مراد بآن عذاب قبر است
و ثم كلا سوف تعلمون عذابى كه بعد از حشر و نشر باشد گفته اند كه معنى اينست كه كلا سوف تعلمون اذا رايتم الابرار ثم كلا سوف تعلمون اذا رايتم دار الفجار و يعنى
بجهة مبالغه در تنبيه و ردع مى فرمايد كه **كلا** نه چنانست كه مرده و زنده خود تكاثر كنيد و بوفور اموال فانى خود تفاخر نمائيد **لو تعلمون**
اگر بدانيد كه چه در پيش داريد از اهوال و مخاوف عظيمه **علم اليقين** دانستن امرى كه يكبارگى بيگمان باشد يعنى هم چه دانستن شما [illegible]
متيقن ايد و يقين مى دانيد از امور معلومه هر آينه شما را باز دارد از مفاخرت و مكاثرت پس موصوف يقين و جواب شرط محذوف است تقديرش اينست كه لو
تعلمون علم اليقين اى كعلمكم ما تستيقنونه لشغلكم ذلك عن غيره و مانند اين است حق اليقين و محض اليقين و مى تواند بود كه اضافه علم به
يقين بيانيه باشد يعنى علمى كه آن عين يقين است و عدم اطلاق بجهة آنست كه يقين علم است بشى بعد از اضطراب و ارتياب [illegible]
جواب شرط بجهة تفخيم است و مى تواند بود كه جواب شرط اين باشد كه **لترون الجحيم** زيرا كه رؤيت جحيم محقق الوقوع است بلكه جواب قسم محذوف

که مؤکد وعید است و موضع مندرسه بعد از ابهام از جهت تفخیم و تقیید بر اینکه والله لترون الجحیم یعنی بخدا سوگند که هر اینه بخواهید دید دوزخ را در
خلال نزع یا در قبر که بعرصات در آید و از دور او را مشاهده کنید ثم لترونها پس خواهید دید او را البته عین الیقین همچه دیدن چیزی بگمان باشد
که نفس یقین باشد یعنی دیدنی بچشم وقتی که در ان درآیید و شبهه نیست که علم بمشاهده اعلی مراتب یقین است و اظهر آنست که این تاکید اوّل است بجهت تغلیظ
در تهدید و زیادتی تهویل بر طریق دفعه سابق و گویند اوّل معرفت است و دوم ابصار ثم لتسئلن پس هر اینه پرسیده شوید یومئذ در ان روز
بوقت محاسبه عن النعیم از نعمتهای که بدان مشغول شدید و از عبادت دست کشیدید خطاب مخصوص است بهر که شغل دنیا او را از امر دین باز داشته و نعیم
مخصوص بانچه شاغل منعم باشد از امر آخرت بجهت قرینه حالیه و نصوص کثیره کقوله تعالی قل من حرم زینة الله و کلوا من الطیبات و از حسن مرویست که لا
یسئل عن النعیم الا اهل الجحیم و گویند هر دو بر عموم خوانده اند زیرا که هر کس را از شکر نعمت سؤال خواهند کرد پس معنی آنست که ای معاشر مکلفان پرسیده خواهید
شد از هر نعمتی که بشما داده اند و این قول اکثر مفسرانست و از قتاده مرویست که ان الله یسئل کل ذی نعمة عما انعم علیه حق سبحانه و تعالی سؤال خواهد کرد
از هر صاحب نعمتی که نعمت بر او انعام کرده باشد و از سعید بن جبیر مرویست که نعیم ماکل و مشرب است و غیر آن از ملاذ و عکرمه گفته که آن صحت و فراغت و عقل
این است روایت ابن عباس از پیغمبر که نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة و الفراغ دو نعمت اند که بیشتر مردمان دران مغبون اند و قدر آن نمی دانند
و آن صحت و فراغت و نزد عبد الله مسعود و مجاهد نیز امنیت است و صحت نفس و این از ابی جعفر صلوات الله علیه نیز مرویست و گویند که از هر نعمتی
سؤال کنند مگر آنچه حدیث مخصص شده و هو قوله ثلاث لا یسئل عنها العبد خرقة یواری بها عورته و کسرة یسد بها جوعه و بیت یکنه من الحر
و البرد خرقه که عورت خود را بان پوشیده باشد و نان ریزه که بان گرسنگی خود را دفع کرده و خانه که بان خود را از گرما و سرما باز داشته و نزد بعضی
مسئول اند مردات و رطب و آب سرد و خلت بالدّ نوم و اعتدال الخلق و نعمة الاسلام و تخفیف شرایع و قرآن و از ابو هریره نیز مرویست که این نعم که از آن
سؤال کنند آب سرد است و از انس بن مالک روایتست که روزی رسول با مقداد بن اسود بود چون طعام تناول فرمود آب سرد بیاشامید فرمود ما ابرده
علی الکبد چه سرد است این آب بر جگر هر که از شما خواهد که آب بخورد باید که هر اینه سرد باشد بخورد که آب [illegible] و تشنگی ببرد و باعث شکر شود
ابن حنظلم گفته آب سرد در حالت تشنگی خوردن شکر را از بیابان بیرون آورد و در روایت آمده که رسول این آیه را تلاوت فرمود و گفت هر که را نان گندم
باشد و آب سرد و نشیمن که دران [illegible] باشد [illegible] و از آن سخن سؤال کنند ابن عباس رضی الله عنه فرمود که از عمر خطاب شنیدم که گفت روزی من
و ابوبکر که هنگام از خانه بیرون آمدیم و نزد رسول رفتیم و هر دو گرسنه بودیم ساعتی بنشستیم در حدیث آن حضرت و بعد از آن اظهار گرسنگی کردیم حضرت فرمود که هیچ
دارید که ما را بخرماستان رویم و اشاره بخرماستان ابوالهیثم التیهان کرد گفتیم بلی شاید که لقمه طعامی یابیم پس حضرت برخواست و ما با اتفاق او آمدیم تا بدان باغ رسول
سه بار سلام کرد ابوالهیثم جواب نداد رسول سلام او نیافته که [illegible] جواب بشنید خواست که بازگردد ام هیثم در بگشود گفت یا رسول الله او [illegible]
شنیدم و جواب نیز دادم تا سلام زیاده کنی بجهت آن خیر و برکت ما بیفزاید رسول احوال ابوالهیثم پرسید گفت بطلب آب رفته [illegible]
و صلوة خدا برتو باد پس ما بدرختی در باغ [illegible] ابوالهیثم آمد چون رسول را بدید خرم و خوشحال گشت و پاره از خرما قطع
کرده پیش رسول آورد و ما بخوردن آن مشغول شدیم ابوالهیثم بنان پختن مشغول شد و بعد از آن خواست که گوسفندی بکشد رسول گفت [illegible] پس قیلوله کردیم
چون بیدار شدیم طعامی پخته بود بخوردیم و آب سرد بر بالای آن نوشیدیم رسول فرمود که حق سبحانه در روز قیامت از این نان و آب سرد و طعام سؤال کند
پس این آیه تلاوت فرمود که ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم ابن عباس گفت که چون این آیه آمد صحابه گفتند یا رسول الله ما را از کدام طعام خواهند پرسید که نان جو
ایشتد نمی یابیم که شکر آن بگزاریم حق سبحانه وحی فرستاد که با ایشان بگو که نه نعلین در پای دارید و آب سرد می آشامید و در سایه می نشینید و بروایتی نیز مروی
از ابن عباس که این نعمت صحت و سمع و بصر و قلب است که حق سبحانه بنده را از آن پرسد که با اینها چه کردی و بچه مشغول ساختی کما قال الله تعالی ان
السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا محمد بن کعب فرموده که مراد از این نعیم نبوت حضرت رسالتست که رحمت عامه و نعمت شامله است بر همه عالمیان
کما قال یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها پس همه را از ملت و دعوت و اتباع سنت خواهند پرسید و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت است
که مراد باین نعمت ولایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که تمامیت نعمت بان است و بیان این آنست که و اتممت علیکم نعمتی و عیاشی باسناد خود روایت کرده
که ابو حنیفه کوفی معنی این آیه را از ابو عبد الله صلوات الله علیه پرسید فرمود ما النعیم عندک یا نعمان ای نعمان چه نعیم نزد تست ابوحنیفه گفت
طعام است و آب سرد فرمود لئن اوقفک الله یوم القیمة بین یدیه حتی یسألک عن کل اکلة اکلتها و شربة شربتها لیطولن وقوفک بین یدیه اگر حق
تعالی در قیامت ترا در حساب گاه بدارد تا آنکه ترا از هر نعمت و شربت آبی که خورده باشی و آشامیده سؤال کند پس ایستادن تو در آن موضع بطول
انجامد و گفت جعلت فداک یا ابن رسول الله فما النعیم پس نعیم کدامست فرمود نحن اهل البیت النعیم الذی انعم الله بنا علی العباد و بنا ائتلفوا بعد ما
کانوا مختلفین و بنا الف الله بین قلوبهم و جعلهم اخوانا بعد ان کانوا اعداء و بنا هداهم الله للاسلام و هی النعمة التی لا تنقطع و الله سائلهم عن حق
النعیم الذی انعم به علیهم و هو النبی و عترته یعنی نعیم مسئول عنه ما ائیم که اهل البیتیم و حق سبحانه بما انعام فرموده است به بندگان و بما الفت
گرفته اند بعد از آنکه بودند و متفرق حق تعالی بما الفت افکنده در دلهای ایشان و ایشان برادران هم گردانیده بعد از آنکه دشمنان بودند و بما ایشان را
بدین اسلام راه نمودیم و این نعمتی است که منقطع نشود و خدای تعالی ایشان را از حق این نعمتی که بان انعام کرده است بر ایشان سؤال خواهد کرد و این
نعمت حضرت رسالت و عترت اطهار اوست و در صحیح عیون الرضا باسناد صحیح از ابراهیم بن عباس صولی که کاتب اهواز بود نقلکرده که او گفت
روزی در خدمت علی بن موسی الرضا بودم آنحضرت فرمود لیس فی الدنیا نعیم حقیقی بعضی فقها که در آن مجلس حاضر بودند گفتند که حضرت عزت فرموده که لتسئلن
یومئذ عن النعیم این نعیم در دنیا است که آن آب سرد است آنحضرت آواز بلند کرده فرمود که اینچنین تفسیر کرده اید و جعلتموه علی ضروب فقالت طائفة هو
الماء البارد و قال غیرهم هو الطعام الطیب و قال آخرون هو الطیب النوم [illegible] تفسیر می کنید و [illegible] طایفه از شما

آب سرد تعبیر میکنند و بعضی دیگر بطعام و گروهی دیگر بخواب خوش و این چنین نیست که می گویند بعد از آن فرمود و لقد حدثنی ابی عن ابیه ابی عبد الله ان
اقوالکم هذه ذکرت عنده فی قول الله عز و جل ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم فغضب و قال ان الله عز و جل لا یسئل عباده عما تفضل علیهم به و لا یمن بذلک علیهم
و الامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقین فکیف یضاف الی الخالق عز و جل ما لا یرضی المخلوقون به و لکن النعیم حبنا اهل البیت و موالاتنا یسئل الله عنه بعد
التوحید و النبوة لان العبد اذا وفی بذلک اداه الی نعیم الجنة الذی لا یزول و لقد حدثنی بذلک ابی عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه انه قال قال
رسول الله یا علی ان اول ما یسئل عنه العبد بعد موته شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک ولی المؤمنین فمن اقر بذلک و کان یعتقده صار الی النعیم
الذی لا زوال له یعنی پدرم حدیث کرد این اقوال که مذکور شد نزد ابی عبد الله در آیه کریمه لتسئلن یومئذ عن النعیم آنحضرت در غضب شده فرمود حق سبحانه
و تعالی سؤال نکند بندگان خود را از آنچه بفضل خود بر ایشان انعام کرده باشد و بر ایشان منت ننهد چه امتنان بنعم از مخلوق قبیح است پس چگونه از آن نسبت به
خالق توان داد لیکن مراد بنعیم در این آیه دوستی ماست که اهل البیتیم و موالات ما که حق سبحانه از آن سؤال کند بعد از توحید و نبوت زیرا که بنده هر گاه باین نعیم
وفا کند او را بنعیم رضوان رساند که هرگز نعمت آن زوال نپذیرد و پدرم از آبای کرام خود حدیث کرده که حضرت پیغمبر امیر المؤمنین را گفت ای علی اول
چیزی که بنده را بعد از مرگ از آن سؤال کنند کلمه شهادتین باشد و ولایت و محبت تو پس هر که باین اقرار کند و اعتقاد نماید بنعیم ابدی و سعادت سرمدی
برسد و نیز در عیون الرضا از آنحضرت نقل می کند که اول ما یسئل عنه العبد یوم القیمة الشهادة و النبوة و موالاة علی بن ابی طالب سورة العصر
مکی است و عند البعض مدنی است باجماع و لختلاف در عدد و آیات سه است العصر غیر مکیست و مدنی الاخیر و در حدیث ابی بن کعب مرویست که هر که این سوره را بخواند حق تعالی
ختم او را بصبر کند و در روز قیامت او را با صابران و اصحاب حق حشر کند و بروایتی دیگر از پیغمبر مرویست که هر که والعصر را تلاوت کند حق تعالی او را از
جمله کسانی باشد که بحق وصیت و بصبر وصیت کرده باشد و حسین بن ابی العلا از ابی عبد الله روایت کرده که هر که والعصر را در نوافل قرائت کند حق سبحانه
در روز بعث روی او را نورانی گرداند و دندانهای او را خندان و چشمهای او را روشن و آن چنان باروی درخشان و دندان خندان و چشم روشن بهشت
در آورد و بدانکه چون حق تعالی در سوره تکاثر مذمت کسانی کرد که مشغول حطام دنیا شده اند و از طاعت و عبادت گردیده بیان کار آخرت
شده اند در این سوره نیز خسران انسان را ذکر می کند و می گوید که بسم الله الرحمن الرحیم
و العصر سوگند بعصر پیغمبر یا بعصر حضرت رسالت که افضل اعصار است یا بروزگار که مشتمل بر اعاجیب است از برای اولو الابصار
چون مرور لیل و نهار بر تقدیر ادوار و بنابر این قول تعریض است بنفی آنچه مردمان [illegible] نسبت می دهند از خسران و غیر آن [illegible]
یا بنماز عصر که صلوة وسطی است بقول اکثر و مشتمل است بر مزیت فضل کما قال من فاتته صلوة العصر فکانما وتر اهله و ماله هر که نماز عصر
از او فوت شود همچنانست که از اهل و مال خود مسلوب و مقطوع شده و بی کس و بی چیز گشته و از حسن و قتاده مرویست که عصر [illegible] پس حق سبحانه باخر
نهار قسم یاد کرده زیرا که این وقت دلالت [illegible] ادبار نهار و اقبال اللیل و ذهاب شمس چنانکه سوگند خورده بضحی که طرف اول نهار
زیرا که دلالت میکند بر حدوث شمس و اقبال نهار و ظهور جمیع اهل ملت تعظیم این دو وقت می کنند و در احادیث و روایات فضل این دو وقت ثابت شده
و ادعیه ماثوره که موظف در این دو زمان بسیار است و [illegible] در کتب عبادات مسطور و مذکور است و نزد ابن کیسان مراد بعصر لیل و نهار
و مراد [illegible] بر تقدیر جواب قسم این است که ان الانسان لفی خسر هر آینه آدمی در زیان کاریست بسبب صرف اوقات
در مطالب ناپایدار و سعی در مقاصد [illegible] باعتبار الف و لام تعریف از برای جنس است که مستلزم جمیع افرادات و تنکیر از برای تعظیم یعنی جمیع آدمی در زیانکاری
فاحشند چه هر روز که بر او می گذرد [illegible] خسران [illegible] طاعات و عبادات [illegible]
خسارت و شقاوت دائمی گرفتار گشته الا الذین آمنوا مگر آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای
پسندیده زیرا که [illegible] بر ایشان گذشته بسرمایه عمر خود [illegible] درجات جنت کرده اند و بجهت این معامله آخرت [illegible]
ابدیه و سعادت سرمدیه فایز گشته همچنانکه تاجر بعد از ربح هرگاه راس المال از او فوت شود [illegible] زیان کار و خاسر [illegible]
[illegible] و تواصوا و وصیت کرده اند یکدیگر را بالحق بامر ثابت که [illegible] درست
از اعتقاد و عمل [illegible] انکار او چون توحید و طاعت و اتباع کتب [illegible] و تواصوا و وصیت نموده اند
یکدیگر را بالصبر بصبر بر تحمل مشاق طاعت یا از معصیت [illegible] مگر آنکه عمل مخصوص
[illegible] بر کمال صاحب خود [illegible]
[illegible] و نزد بعضی مراد با انسان ابو جهل است و ولید
مغیره یا ابو الاسد که می گفتند محمد و اصحاب او زیان کردند که دین پدران خود را گذاشتند و از عبادت بتان باز داشتند حق تعالی فرمود که زیان کار [illegible]
که بت پرستند و متابعت شیطان کنند نه آنکه ایمان آوردند و بر اعمال خیر و افعال شایسته اقدام نمایند [illegible] سعادت دنیا و آخرت و مقرب درگاه
حضرت عزت و گفته اند که معنی آیه آنست که آدمی [illegible] هر چند که بر او می گذرد عمرش ناقص می شود و ضعف او می افزاید [illegible]
ضایع میکرد مگر مؤمنان که چون پیر میشوند و قوت شان ساقط گردد همان عملی که در جوانی کرده باشند در نامه اعمال ایشان می نویسند ابی بن کعب
فرموده که من تفسیر این سوره را از حضرت رسول [illegible] فرمود والعصر سوگند است [illegible] ابو جهل [illegible] مگر مؤمنانی که عمل صالح کرده
یعنی اهل البیت که علی بن ابی طالب [illegible] کقوله تعالی [illegible] و تواصوا بالحق یعنی بولایت علی بن ابی طالب
که الحق مع علی و علی مع الحق و تواصوا بالصبر یعنی بصبر [illegible] که از اعدای آل محمد بر ایشان رسید [illegible] دلالت است بر اعجاز قرآن
[illegible] دلالت می کند بر جمیع آنچه محتاج اند [illegible] از علم و عمل و وجوب تواصی بحق و صبر اشارت است بامر بمعروف و نهی از منکر [illegible]

دعواست بر توحید حقتعالی و تصدیق نبوة انبیا و ولایة و امامة اوصیا و ادای جمیع واجبات و مندوبات و اجتناب از همه منهیات من جمیع الوجوه تو

...لحات **سورة الهمزة** مکیة و هی تسع آیات باجماع ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی

...و اصحاب او کرده ... و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل نموده که هر که ویل لکل همزة لمزة در فرایض قرائت

...کند ... بعد از احتمال خسران در سورة العصر تفصیل

بسم الله الرحمن الرحیم

ویل لکل همزة لمزة ...

... حضرت فرموده که کافران و مشرکان در روز قیامت زبان دراز کرده ... اهل توحید را سرزنش کنند ...

...

سورة الفیل مکیة و هی خمس آیات بالاجماع ...

ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایة کرده که هر که در فرایض الم ترکیف بخواند ...

بسم الله الرحمن الرحیم

اورا بکشت و بند کرد و قبیله عک و اشعر با او متفق شدند و چون بقبایل خثعم رسید نفیل بن حبیب با جمعی از خثعمیان بقتال او بیرون آمدند ابرهه بر ایشان غالب
شد و خواست که او را بکشد وی گفت من ترا یاری کنم و ابرهه او را نیز بند کرد و بطایف آمد مسعود بن معتب ثقفی با اهل طایف بیرون آمد و گفت ایها
الملک ما را با تو نزاع و جدالی نیست اگر خواهی تو را دلیلی فرستیم تا بتخانه کعبه راه نماید گفت چنین باشد پس مردی را با او فرستادند نام او ابو رغال
بود چون بنزدیک مکه بمنزلی رسیدند که آنرا مغمس خوانند بمرد و جان بمالکان دوزخ سپرد و او را همانجا دفن کردند و عادت تجار عرب آنکه هر که به
آنجا رسد سنگی بر گور وی زند القصه ابرهه از آنجا مردی با لشکری عظیم پیش از خود بمکه فرستاد تا اظهار اعاف کنند وی بیامد و جمیع مال حوالی
حرم را جمع کرد و چهار صد شتر عبد المطلب بگرفت و شخصی نزد عبد المطلب که سالار و پیشوای اهل مکه بود فرستاد که من آمده ام که خانه کعبه را خراب کنم اگر
مانع شوی با تو قتال کنم والا با تو کاری ندارم عبد المطلب کس را باو فرستاد که کار به پیغام گذاری راست نیاید من بیایم و بجواب گویم پس با جمعی از اولاد
و اقارب و بزرگان قوم بجانب آن دو نفر که ملک حمیر بودند چون بشنیدند که عبد المطلب خود می آید با ابرهه گفتند ای ملک عبد المطلب سید قریش
و در همه عرب او را مثل نیست در شرف و بزرگی و همیشه او مردمان که همه مردم را از طعام میدهد در سهل و جبل طیور و وحوش را دانه می
بخشد باید که حرمت وی را نیکو داری و در جائی که لایق مرتبه او باشد بنشانی و رضای او را بجوئی و سخن وی را بشنوی که او سرافراز جمیع عربستان بحکمت و عقل
ملاقات کرده او را نزد ابرهه برد عبد المطلب نیکو روی و نیکو بالا و فصیح زبان بود و با شوکت و هیبت تمام بود و نور محمدی از ناصیه او درخشان بود تا
ابرهه چون او را بدید وقع عظیم و هیبتی عجیب از وی در دل وی نشست از تخت بزیر آمد و در برابر بالای دست خود بر تخت بنشاند و خود بعد از وی بادب
بنشست و مترجم را طلبید و گفت از وی بپرس که حاجت تو چیست بکار آمده عبد المطلب گفت ملازمان ملک چهار صد شتر مرا برده اند التماس آنستکه بفرماید تا باز
دهند ابرهه مترجم را گفت این سخن عجیب است از این مرد دیدن لا کمال حشمت عقل او میکنند معلوم است آنچه مردمان ستایش او میکردند دعوی کمال عقل و دانش و
جلالت و مکرمت تعریف او مینمودند از او ظاهر شد و مرتبه او از نظر من ساقط شد چه من با لشکری عظیم آمده ام که تا خانه که دین ایشان است
و شرف و فضل ایشان از آن و دین آبا و اجداد ایشان که در قدیم زمان بوده اند بان تمام بوده خراب کنم او از آن سخن نمیگوید و از شتران که من خورم سؤال
میکند مترجم این سخن را بعبد المطلب باز گفت عبد المطلب گفت انا رب الابل من خالقه مالم و بطلب مال خود آمده ام و للبیت رب انشاء یحفظه و یمنعه این خانه
خداوندی که نگاه میدارد و منع متصدیان تخریب آن خواهد کرد و مرا با آن کاری نیست ابرهه از این سخن هراسان و ترسان گشت و اینجا خایف و اندیشناک گشته
که خاموش شد و شتران او را باو رد کرد عبد المطلب شتران را بکوه می فرستاد و تقرب بمکه نهاد و ابرهه اللسان باقی اندیشناک بمنزل دیگر آمد عبد المطلب با
جمعی از قبایل عرب پیش رفت و گفت ثلث از مال تهامه و حجاز ترا بدهیم که ترک تخریب خانه کعبه کنی قبول نکرد و گفت تا کعبه را خراب نکنم و خاکش را در پیش
و پیلان بباد ندهم بر مرحان آرام نگیرم عبد المطلب باز گشت و با قریش گفت که بشعاب کوهها روید تا مضرتی نرسد بر همه بشعاب جبال پنهان
گشته عبد المطلب بیامد و حلقه خانه کعبه بگرفت و گفت لا هم ان المرء یمنع رحله فامنع حلالک لا یغلبن صلیبهم و محالهم عدوا محالک
ان کنت تارکهم و کعبتنا فامر ما بدا لک یا رب لا ارجو لهم سواکا یا رب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من عاداکا فامنعهم ان یخربوا قراکا
و در جائی متواری گشت و آن شب که در روز شد معکل شدند اشعریان و خثعمیان با ابرهه متفق شدند و در نفوس خود احساس عذاب میکردند نیزها و شمشیرها
خود را شکستند و بلخدای خود شرط کردند که در هدم کعبه اعانت ابرهه نکنند چون صبح برآمد ابرهه روی بمکه نهاد و با پیلان جنگی نفیل که سید خثعم
بود بیامد و سر در گوش پیل محمود نهاد که با شوکت و عظمت بود و بیشتر پیلان که اگر وی برفتی دیگران رفتندی اگر بایستادی همه بر
ایستادندی و با او گفت ای محمود دانی اینجا جانب حرم خدا و خانه و بیت نهار که گردن نکردی که بهلاک آید کرها و کردی این بگفت و از میان
ایشان بگریخت و در بعضی کوهها متحصن شد پس پیلبانان هر چند مطرقه بر محمود میزدند که قدم پیش نهد نرفت و پیلان دیگر هم چنین بر جای خود ایستاده
بودند وقت طلوع آفتاب بود که حضرت حق از جانب دریا مرغانی فرستاد بشکل خطاف با هر یکی سه سنگ یکی در منقار و دو در چنگال و هر
سنگی کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس عیاشی باسناد خود از هشام بن سالم نقل کرده که ابو عبد الله فرمود که مرغان مثل خطاف بودند و در منقار
هر یک سنگی بود بمقدار عدس به بالای سر هر یک مرغی با ایشان و هر کدام از آن سنگ بر سر یکی زدی از مقعد وی بیرون آمدی و بر استخوان هر یک که آمد
خورد کردی و علی الفور هلاک گشتی و اگر بر آهن خود آمد درهم شکستی و سوراخ کردی ایشان روی بهزیمت نهادند مرغان از پی ایشان میرفتند
و سنگ می انداختند نفیل بن حبیب چون این حالت مشاهده کرد گفت این المفر و الاله الطالب و الاشرم المغلوب لیس الغالب و در ایشان نظر میکرد تا همه هلاک شدند و
خثعم و اشعر را هیچ ضرری نرسید و ابرهه را علتی پیدا شد که همه انگشتان دست و پای او بیفتاد و خون و ریم از وی روان شد و چون بصنعا رسید
سینه وی شکافته شد و بمرد و بجهنم پیوست و از مقاتل بن سلیمان مرویست که چون ایشان قصد مکه کردند عبد المطلب ابو مسعود
ثقفی را که نابینا شده بود گفت در این کار مصلحت چیست گفت ما یکدیگر بکوه حری رویم و مشورت کنیم چون آنجا رفتند گفت رای من آنستکه صد
شتر هدیه کنیم برای خانه خدا و هر یکی را نعلی برگردن او بندیم و رها کنیم تا باشد که لشکر ابرهه یکی را از ایشان بکشد و خدای تعالی برای حرمت خانه خود
خشم گیرد پس همچنین کردند چون لشکر ابرهه رسیدند اول اهل شتران کردند و بعضی را پی کردند حضرت حق بجهت این ایشان را مستاصل ساخت چون
شب در آمد عبد المطلب و ابو مسعود بر کوه حری بودند هیچ آوازی نشنیدند از لشکر ابرهه متنبه شدند در این متحیر بودند تا روز شد ترسان ترسان
آهسته آهسته پیش میآمدند چون بلشکرگاه رسیدند همه را مرده دیدند و زر و سیم و جواهر و سایر امتعه ایشان را جمع کردند عبد المطلب ابو مسعود را
گفت که از تو و یکی از من مردم را خبر کردند و مال ایشان را آن گروه را و دیگر گراهی مشغول شدند و در بعضی روایات آمده که چون پیل محمود او را
این سخن بشنید روی از دیوار مکه بگردانید متوجه لشکرگاه شد هر چند پیلبانان روی محمود را بجانب مکه میکردند و میزدند می خسبید و
چون بجانب یمن و غیر آن میکردند بطریق هروله میدوید و پیلان دیگر بجهت احترام او از خانه پیش نرفتند ابرهه در اشتعال غضب آمد و جماعه قریش ابنا

کوه کبیر از کاشته که این حال برچه منوال میکنند ناگاه از کناره دریا مرغان سیاه و سفید جوق جوق و بقولی سبز پا با گرد بر وی و منقارها مانند
آمدند و گویند بعضی سیاه و بعضی سبز بودند یکی با ابرهه گفت بجانب یمن نگر و چون نگاه کرد آن مرغان را دید گفت می بینم که از کناره دریا بمکه نهاده
و اینک بر بالای سرها رسیدند و اینها بر خلاف مرغان عرب و منقارهای ایشان هست هر گروهی از ایشان امر غی
شاد پیش میباشد گردن دراز و منقار سرخ در این سخن بودند که بر بالای سرهای ایشان رسیدند و سنگها بر ایشان باران ساختند و بر هر سنگ نام صاحب
نوشته و همه را هلاک کردند مگر ابرهه که تنها بجست و روی بحبشه نهاد و مرغی که نامزد وی بود و بر هلاک او مقرر بود بر بالای سر او همی رفت و ملازم
وی بود تا بحبشه رسید و چون بپای تخت نجاشی رسید آن مرغ بر بالای سر وی پرواز میکرد و ابرهه صورت حال را بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب
پرسید که چگونه مرغانی بودند که بسنگریزه چند بدین سان ذرا اهلاک ساختند و ابرهه در آن حال نظر بر آن مرغ افتاده گفت ایملک یکی از آن مرغان
همان است آن مرغ سنگی که داشت بر سر وی افکنده هم در نظر نجاشی هلاک گشت و این برای آن بود تا نجاشی قوت و قهر خدا را بداند و از این صورت عبرت بر
گیرد و صحیح دل نگاه دارد و ابو سعید خدری روایت کرده از کیفیت آن مرغان پرسیدند گفت حمام مکه منها کبوتران مکه از نسل ایشانند و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که
حضرت هر یک از طیر ابابیل را سنگی بود از گل خشک و در منقار نهاده و امر کرده با ایشان که از ابدان ایشان هیچ کس واقع نشده مگر که حکه
او را عارض شد و چون عضو برامی خاریدند گوشت آن میافتاد و آن مرغان از خرطوم بود چون خراطیم طیور و سرها ایشان چون سرهای سباع
ایشان چون پنجهای ملک که پیش از آن و بعد از آن هیچکس از ایشان ندیده بود و نخواهد دید و بعضی گفته اند که مرغان در شبانگاه آمدند و در اول
صباح ایشان از اسکادان کرم از عکرمه مرویست که هر که را سنگ بسر او می خورد مجدری می شد و اول آبله که در مردم ظاهر شد این بود و از محمد
اسحق روایت کرده اند که تبع چون بکثرت لشکر و حشمت و ابهت خود متظهر شد بتسخیر ممالک اشتغال نمود چون بمدینه طیبه رسید و آنجا نزول
نمود در چاه هائی که از آبار الملک می گویند مشهور است و در آن وقت اهل مدینه یهود و قبیله اوس و خزرج بودند تبع با ایشان در مقام مقاتله در آمد
و اول روز تا شب با ایشان قتال کرد و چون شب شد اهل مدینه اظهار نزول نموده نزل و علوفه بسیار از برای ایشان بیرون فرستادند و شرمنده شد
اراده صلح کرد پس مردی از اوس که او را احیحه بن جلاح گفتندی و شخصی از یهود که بنیامین قرظی نام داشت از مدینه بیرون آمده نزد تبع آمدند و
آغاز مکالمه کرده گفت که ما قوم تو ایم و بر تو واجب است که رعایت ما کنی و استمالت نمائی بنیامین گفت ایملک این شهر منزل نبی آخر الزمان خواهد بود که
حضرت او را از قریش مبعوث سازند و از این قصد برگرد مبادا که بسبب این در ملک و حشمت تو قصوری پیدا شود وی از این سخن متاثر شده قصد مکه
معظمه کرد و در دو سه شبانه روز بحوالی مکه رسید حضرت حق تعالی دردی در بدن او پیدا کرد که دست و پای او درهم شکست و بدن او را متعفن ساخت و کسی با اهل
مکه فرستاد که بحکم ما هذا الذی اصابنی این چه بلیه است که بمن رسید ایشان گفتند این بجهت قصد باشد که بخاطر گرفته و گفت راست میگویند که
من بقصد هدم این خانه باین جهت آمده ام گفتند این بیت الله الحرام است هر که اراده هدم آن کند هلاک شود گفت مکری در ترض من کنید و از معالجه
نمانید گفتند بدل خود قصد کن که طواف این خانه کنی و از جامه بپوشی برای آن هدیه کنی او با خود این قصد کرد حضرت حق او را از این مرض عافیت داد و بمکه
آمد و طواف خانه کرد و میان صفا و مروه سعی نمود و خانه را جامه پوشانید و در مکه نحر کرد و مردم را از طعام داد و بیمن باز گشت و قبیله حمیر او را بکشتند
و پسرش نزد قیصر رفت و استغاثه کرد در قصاص قاتلان پدر خود از او استعانت کرد و در قصاص قاتلان خواست قیصر نامه بنجاشی نوشت که ملک حبشه
بود بمضمون آنکه اعانت پسر تبع کن و در طلب قصاص قتله پدرش یاری ده نجاشی شصت هزار مرد را همراه او کرد و روزبه و ابرهه را امیر ایشان ساخت و
با حمیر مقاتله کردند و غالب آمدند و در صنعا در آمدند و از آنجا مستخر کردند و یمن آمدند از آنجا تسخیر کردند و ابرهه که از اصحاب روزبه بود ملقب با بو یکسوم
روزبه گفت که من بامارت از تو اولی ام در میان ایشان منازعه واقع شد و ابرهه بر او غالب شد و او را بکشت و نجاشی از این در غضب شد ابرهه او را مگر امیر بعد
و از خویش خوشنود ساخت نجاشی امارت را باو تفویض فرمود و او در آن ملک ترقی کرد و همه را محکوم حکم خود ساخت و در یمن کنیسه ساخت و
مردم را بطواف آن ترغیب نمود چنانکه مذکور شد عربی آن خانه را ملوث ساخت و در غضب شد و بقصد تخریب مکه توجه کرد و بطریقی که سمت تحریر یافت
مستاصل گشت اکثر علما برآنند که مولود آن حضرت در عام الفیل بود و مقاتل گفته که پیش از مولود آن حضرت بچهل سال بود و نزد کلبی بیست و سه
سال و صحیح قول اولست و موید این است که عبد الملک مروان از عتاب بن اسیم کنانی لیثی پرسید که تو بزرگتری یا پیغمبر گفت رسول الله اکبر منی و انا اسن منه ولد
رسول الله عام الفیل و وقفت علی روث الفیل و از عایشه مرویست که گفت در مکه قاید و سایس فیل را دیدم که هر دو کور گشته بودند و زمین گیر شده
و از مردمان گدائی میکردند حضرت پیغمبر را از این واقعه خبر داد و گفت ای محمد **الم تر** آیا ندیدی **کیف فعل ربک** که چگونه کرد پروردگار تو
باصحاب الفیل با خداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او که فیل محمود با ایشان بود یا هشت فیل یا دوازده فیل با ایشان چنانکه گذشت و مقاتل
گفته که همین فیل محمود بود بجهت آنستکه اسم جنس است و اگرچه حضرت رسالت مشاهده این واقعه نکرده بود لیکن چون آثار را
دیده بود و اخبار از این بتواتر شنیده بر وجهی که آن متیقن گشته پس گویا که از دیده بود و گویند رویت بمعنی علم است یعنی آیا ندانستی و استفهام از برای تقریر است
یعنی چنین اعتقاد داری و ایثار لفظ کیف بر ماجهه آنستکه ما از برای استفهام جملت است و کیف از برای سؤال است از صفتی که لازم حال است و مراد
آنست که غرض ذکر این خبر نیست که در او بود از وجوه دلالت بر کمال علم او سبحانه و قدرت او و عزت نبی و شرف رسول خود و چه آن از جمله ارهاصات
و شرافت و نبوت آن حضرت است زیرا که مبعث در کراماتست که آن قصه در سالی واقع شد که آن حضرت متولد گشت و کیف منصوبست بفعله الم تر زیرا که کیف متضمن معنی
استفهام است که مقتضی صدارت است **الم یجعل** آیا نگردانید **کیدهم** مکر ایشان را که در تخریب کعبه خود و تخریب کعبه داشتند
فی تضلیل در تضییع و ابطال و تباهی و گمراهی یقال ضلل کیده اذا جعله ضالا و ضایعا و امرء القیس را ضلیل میگفتند زیرا که تضلیل و تضییع
ملک پدر خود کرد مراد آنستکه آنچه ایشان اول بنا نهادند تلبیس کردند و خواستند که امر خود را مستحکم سازند بغیر وجه محتاج با تضییع گشت

ما جاءت حدث اعرابی با ابقاع نار مشتعل در زان و بعد از ان اراده نمودند تخریب کعبه را حق تعالی تضلیل ایشان کرد با ارسال طیور بر ایشان کما قال وارسل
علیهم و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طیرا مرغان ابابیل در حالتیکه گروه گروه بودند طیر اسم جنس است لهذا ابابیل بصیغه
جمع واقع شده و ان جمع ابالة است که عبارتست از خرمه کبیره و وجه مشابهت هر جمعی از طیور بان انضمام و اجتماع انهاست کسائی گفته که جمع ابول است چون
عجول بمعنی جماعه و گویند ابابیل جمعی است که واحد ندارد چون عبادید و این قول ابو عبیده و فراست و حاصل که حضرت مرغان متفرق بر ایشان
فرستاد ترمیهم می افکند ایشان را بحجارة من سجیل بسنگی از سنگ گل یعنی گل سنگ شده و این معرب سنگ گل است لهذا
ابن عباس فرموده ان گل پخته بود هم چنانکه آجر را آمیزند و گویند از سجل ماخوذ است بمعنی دلو کبیر یا از اسجال بمعنی ارسال چه عذاب موصوف
بارسال است کما قال وارسل علیهم طیرا فارسلنا علیهم الطوفان یا از سجل بمعنی سنگی که از جمله عذاب مکتوب و مدون بود در لوح محفوظ
از عبدالله مسعود مرویست که مرغان فریاد کردند سنگها را انداختند حضرت باری بخت بفرستاد تا بقوة تمام ان سنگها بر سر ایشان
و از طرف دیگر بیرون رفت فجعلهم پس گردانید خدا ایشان را بدان سنگها کعصف چون برگ کاه ماکول خورده شده یعنی چون
در روی افتاده و نابود کرده بام چه کاهی که دو لب از خورده باشد و سرگین کرده باشد بنابر این معنی حضرت تقطع اوصال ایشان تشبیه فرموده
بتفرق اجزای برگ یا دانه که از ان خورده شده باشد و کاه خالی باقی مانده و بنابر این مراد افنای ایشانست و ابقای ثیاب و امتعه ایشان در بعضی
کتابهاست از لشکر نصارای ایشان و شبهه نیست که این از اعظم ایات داله و معجزات باهره است بر کمال قدرت او سبحانه چه مرغان ضعیف را امر کرده تا
سنگهای گلین را که مقدار عدسی بود بر سر ایشان انداختند همه بسبب ان هلاک گشتند و این تنبیه است بر وجوب معرفه او سبحانه و دلالة واضحه
بر ظهور پیغمبر چه ان حضرت در ان سال متولد شد چنانکه گذشت و این حجت لایحه است بنبوه واضحه بر ظهور [illegible]
ایات خارقه عادات ایشان چه ایشان را ممکن نیست نسبت دادن امر اصحاب فیل بطبع عنصران هم چنانکه نسبت دهند [illegible] ریح عقیم و خسف
[illegible] او عذابی که بر امم ماضی واقع شده بطبع [illegible] از جمله [illegible] برای هلاک جماعتی معینه [illegible] غیر
ایشان بطریقی که [illegible] اسرار طبیعه [illegible] که هر گاه انرا بعقل خود [illegible] می دانند که این از فضل او سبحانه است که سبب
اسبا و مذلل صعاب است نه از فعل غیر او و این واضح بر کیفیه مذکوره از مسلمات جمیع مسلم و کافر است و هیچ کس نیست که انکار او کرده باشد اگر چند
و بتواتر ثابت گشته که چون پیغمبر این سوره را بر اهل مکه خواند هیچ کس انکار او ننمود و همه تصدیق او کردند با وجود شدة حرص ایشان بر تکذیب ان حضرت
و لجاج ایشان [illegible] و ایشان قریب العهد بودند با اصحاب فیل پس اگر این واقعه نزد ایشان حقیقتی و اصلی نمی داشت البته انکار و جحود می کردند
و بجهة حبیبه و حصین قصه ماست ... ایشان که از تاریخ ساخته اند هم چنانکه بنای کعبه و موت مضوو جهزان تاریخ کردانیده اند و اکثر شعرای ایشان این
قصه را در سلک نظم کشیده اند و از انجمله امیة بن ابی صلت در قصیده خود ساخته که ان ایات و بنا بینات | ما یماری فیهن الا الکفور | حبس الفیل بالمغمس حتی
ظل یحبو کانه معقور | و قال عبدالله بن عمرو بن مخزوم | انت الجلیل ربنا لم تدنس | انت حبست الفیل بالمغمس | من بعد ما هم بشر مبلس | حبسته فی هیئة المکرکس
ای المنکس و قال ابن الرقیات و استهلت علیهم الطیر بالجندل حتی کانه مرجوم و غیر از این اشعار در کلام ایشان بسیار است سورة الفرش مکیه و بیع
ایات است نزد حجازین و پنج نزد غیر ایشان و اختلاف در آیه من جوع است که حجازیست و ابی بن کعب از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که لایلاف قریش بخواند
حق سبحانه او را اعطا کند که طواف کعبه کرده و در انجا معتکف شده و ده حسنه بدهد و ابو بصیر از حضرت ابو عبدالله روایت نموده که هر که لایلاف قریش بخواند
حق سبحانه تعالی او را در روز قیامت بر مرکبی از مراکب بهشت سوار کند و بهشتش بنشاند و او را بر موائد نور بنشاند و عیاشی باسناد خود از مفضل بن صالح
نقل کرده که گفت از ابو عبدالله شنیدم که می فرمود لا تجمع بین سورتین فی رکعة واحدة الا الضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف و هر یک از این دو در
حکم سورة واحده اند و مرویست که ابی بن کعب در مصحف خود میان این دو سوره بسمله فصل نکرده و عمرو بن میمون اودی روایت کرده که نماز شام را در خلف عمر بن
خطاب میکردم و در رکعت اولی والتین و الزیتون قرائت میکرد و در ثانیه الم تر کیف و لایلاف قریش و باجماع علمای شیعه جمع میان این دو سوره در نماز
واجبست اما با وجوب بسمله میان ایشان و ام هانی دختر ابو طالب از سید عالم روایت کرده که خدای تعالی قریش را بر قبایل دیگر بهفت چیز تفضیل داد یکی آنکه مرا
از ایشان گردانید دوم نبوة را در میان ایشان وضع فرمود سیم انکه ایشان را حجاب کعبه ساخت چهارم ... حجاج و سقایه را با ایشان تفویض فرمود پنجم انکه
مظفر گردانید ایشان را بر اصحاب فیل ششم سوره بدایشان کرامت فرمود که کسی دیگر را با ایشان شریک نساخت یعنی لایلاف و بعد از انکه چون حضرت سبحانه ذکر اعظم
نعم خود کرده بر اهل مکه که ان منظم ساختن ایشان بود و استیصال اصحاب فیل در عقب این سوره نعمة دیگر میکند برای ایشان بقوله بسم الله
الرحمن الرحیم لایلاف قریش در بعضی تفاسیر اورده اند که قریش را برای تجارت دو سفر بود در زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و اهل
یمن و شام و سایر مردمان ایشان را اهل حرم و ولاة بیت الله گفتندی و حرمة تمام داشتندی و از حادث ایمن بودندی و حضرت سبحانه برای ایشان این نعمة بر ایشان
سوره را فرستاد و قریش بنا بر صحیح روایات لقب نضر بن کنانه است هر کس از عرب که نسبت او بنضر منتهی میشود قرشی است و بعضی از علما ایشان را انند
که قریش لقب فهر بن مالک که نعیم بن مضر است و این ماخوذ است از قرش که دابه عظیمه است در دریا و مزاحم کشتی میشود و هر چه می رسد میخورد و از هیچ چیز
نمی ترسد و مکرر از ابن ثقه معاویه از ابن عباس پرسید که چرا قریش بدین نام تسمیه یافتند فرمود بجهة انکه مشابه دابه اند که در بحر است و انکه می خورد و کسی
ایشان را نمیخورد و فایق و غالب اند و مغلوب کسی نمیشوند و تصغیر اسم بجهة تعظیم است و بعضی گفته اند که قریش را از قرش گرفته اند که بمعنی کسب است برای انکه ایشان کاسب
بوده اند در تجارت و بر دد بودند در بلاد و جار و مجرور متعلق است بفلیعبدوا اگر چه بعد از این مذکور است یعنی الف کرد من قریش ایلافهم این بدل
مجرور است یعنی جهة خو کردن ایشان رحلة الشتاء بسفر زمستان و الصیف و تابستان فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب هذا
البیت پروردگار این خانه را یعنی خانه معظمه را که تعظیم و تکریم ایشان بسبب انست ظاهر اعنی ایلاف او لا و ابدال از ان ما بالافی که مقید حاجتی است جهة تفهیم

امر ایلاف است و ذکر و تعظیم این نعمة و نصب رحلة با یلاف است که مفعول به است ان قبیل قوله اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما و مراد برحلة الشتاء و الصیف
رحلتی الشتاء و الصیف است افراد ان بجهة انست که ... مقصود از این کلام انستکه نعم خدای بر قریش از حد احصا متجاوز است
پس اگر نه پرستند او را بجهة جمیع نعمی که با ایشان عطا فرموده پس باید که بپرستند او را بجهة این نعم ظاهره که ایلاف ایشانست بر حرکت در زمستان که سفر یمن است
و تابستان که سفر شام است و نزد بعضی متعلق جار و مجرور محذوف است و تقدیر اینست که اعجبوا لایلاف قریش الرحلتین و لعبادتهم الاصنام یعنی تعجب
نمائید برای ... الفت یافتن قریش بر حلتین و برای عبادة ایشان مر اصنام را و مراد انستکه محل تعجب است اینکه ما ایشان را این نعمة و حرمة داده ام و ایشان از ... بر
من پرستش بتان مشغول شده اند و نزد جماعه دیگر متعلق است بفجعلهم کعصف ماکول و مؤید اینست اینکه ... که در مصحف ابی میان دو سوره
بسمله نیست چنانکه گذشت پس معنی اینست که حضرت سبحانه اصحاب فیل را چون عصف ماکول کرد بجهة هلاک کردن ایشان ... بجهة ایلاف قریش و نظام حال ایشان
و سبب انست که مردمان احترام ایشان میکردند و بفراغت و امنیت بسفر یمن و شام میرفتند و در هر جا که فرود می امدند لعزاز و احترام ایشان می نمودند و اصلا
تعرض حرامی و خوف اعدا نداشتند چه حکم الجزاء این نیست که متعرض ایشان شوند چون بنعمتی از چنین مخصوص گشته اند پس باید که بپرستند
خداوند ایشانرا بنیکوکاری و شکر گذاری الذی اطعمهم انخداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر گردانید من جوع از گرسنگی
و تنگی جوع برای تکثیر و تعظیم است یعنی بعد از انکه بسبب شدة قحط و فقر گرسنگی بسر می بردند و بحیثیتی که از ادوات و عظام و جیف میخوردند حضرت سبحانه ایشان
بوسیله این دو رحلت اموال بسیار روزی ایشان کرامة فرمود و ایشان را از ان گرسنگی رها ساختند و منعم گردانید تا انکه اموال و اسباب و امتعه ایشان
از همه بیشتر شد و آمنهم و ایمن ساخت ایشان را بجهة این حرم محترم من خوف از ترس عظیم انها که در حوالی مکه اند و در نواحی سایر بلاد شام و یمن
یکدیگر را می کشتند و غارت می کردند یا از خوف اصحاب فیل و غارت دیار مکه و هجوم سایر اعدا بر ان یا از ترس جذام که هرگز با ایشان نرسیده بود و گویند
که این بدعای ابراهیم بود و سالم از پیغمبر روایت کرده که خالد مکه و مدینه و کرد و حجاز را سود دارد و از حضرت امیر المؤمنین مرویست که مراد از امنهم
من خوف انستکه حضرت سبحانه تعالی ایشان را ایمن گردانید از خوف انکه خلافت در میان ایشان باشد و از حضرت رسول منقولست که حضرت سبحانه از فرزندان اسمعیل
بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را و از قریش هاشم را و از کلبی منقولست که اول کسیکه او را از مکه سفر کرد بشام رفت و از انجا متاع و طعام اورد هاشم
بن عبد مناف بود و بعد از ان قریش در تجارات دلیر شدند و در بلاد متباعده تردد می نمودند تا صاحب خدم و حشم و اموال و اثقال گشتند و جمیع ها
زمان خود فایق شدند و نام هاشم عمرو العلی بود و چون از برای مردمان هشم ترید میکرد و بان اطعام مردمان منی خصوصا در زمان قحط و غلا
از این جهة باین اسم ملقب گردید کما قال الشاعر شعر یا ذا الذی طلب السماحة و الندی | هلا مررت بال عبد مناف | لو ان مررت بهم تریدا قراهم
منعوک من جهد و من اتجاف | الرایشین و لیس یوجد رایش | و القائلین هلم للاضیاف | و الخالطین غنیهم بفقیرهم | الرایش و الرایش المسالل
للحسب و المعاش و رشت فلانا اصلحت حاله | حتی یصیر فقیرهم کالکافی | عمرو العلی هشم الثرید لقومه | و رجال مکة مسنتون عجاف | سفرین سنهما
له و لقومه سفر الشتاء | و رحلة الاصیاف | و قال ابن الزبعری | تحمل هاشم ما ضاق عنه | و اعیا ان یقوم به ابن بیض | اتاهم بالغرائر متاقات | اتاهم بالغرائر مملوة
من ارض الشام بالبر النقیض | فوسع اهل مکة من هشیم | و شاب البر باللحم الغریض | سورة ارایت و این سوره الدین و ماعون نیز خوانند و
مکیه است نزد ضحاک مکی گویند بعضی مدنی و بعضی مکی است و هفت ایه است نزد اهل عراق و شش نزد غیر ایشان و اختلاف در ایه و یراؤن است که مر اهل
و ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حضرت سبحانه تعالی او را بیامرزد اگر زکوة مال داده باشد و عمرو بن ثابت از ابو جعفر نقل کرده که
هر که ارایت الذی یکذب بالدین را قرائت کند در فرایض و نوافل حق تعالی نماز و روزه و یرا قبول فرماید و با خود بنا از او حساب دنیا شده حساب نماید [illegible]
حق سبحانه چون در سوره متقدمه ذکر نعم خود نمود بر قریش در این سوره اظهار تعجب میفرماید از تکذیب ایشان با وجود اعطا اعظم نعم خود بر ایشان ...
بسم الله الرحمن الرحیم ارایت الذی یکذب ابا دیدی ای محمد و دانستی ایکس را که تکذیب
میکند بالدین بروز جزا یا بدین اسلام و خطاب بهر یکی ولو در ازا با وجود وضوح القران و قیام حجج بینه بر صحه ان بعضی از مفسران بر انند که نصف اول این سوره
در شان کافران است و نصف اخر در باره منافقان و کلبی گفته که این سوره در باره عاص بن وابل سهمی فرود امده و نزد سدی و مقاتل بن حیان در شان ولید بن مغیره
نزول یافته و عطا از ابن عباس نقل کرده که در باره مردی بخیل از منافقان فرود امده و ابن جریج روایت کرده اند که ابو سفیان بن حرب در هر هفته دو شتر را نحر
کردی و چون یتیمی با مسئله عصا بر وی زدی و او را جزئی ندادی حق تعالی این سوره را در شان او فرستاد و بعضی دیگر برانند که ابو جهل تکفل یتیمی
کردی و هر گاه یتیم بدیدی او را بیوسف طلب طعمه و کسوه از مال خود بزدی و براندی و بنوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه این سوره را ارسال
فرمود و احتمال دارد که الذی از برای جنس باشد و شامل جمیع مکذبان روز جزا و صحیح انستکه از برای عهد باشد بقرینه ایه ما بعد و معنی استفهام
تعجب است از حال این مکذب بروز جزا چه کس است و اگر نشناختی او را فذلک الذی پس او انکس است یدع الیتیم که دفع می کند بعنف و ستم
یتیم را و میراند او را بشدة و خشونه و زجر قبیح و لا یحض و تحریص نمیکند و ترغیب نمی نماید اهل خود را و سایر مردمان را علی طعام المسکین
بر طعام دادن درویش محتاج یعنی نه میدهد و نه مردمان را بدادن امر میکند بجهة عدم اعتقاد او بروز جزا و قصد این جمله مرتب شده است بر تکذیب بر
لفظ فا بعنی علامة تکذیب بجزا منع معروف است و اقدام بر ایذای ضعیف پس اگر مصدق روز جزا می بود و موقن و معتقد بر انچه از عقاب ... میترسید و بامید
ثواب بود نیک که دفع یتیم است و عدم تحریص مردمان بر اطعام اقدام نمی نمود و چون بران جرأت نموده پس معلوم شد که او مکذب است و هر گاه دفع یتیم و تحریص بر اطعام
کردن از علامات ... عدم مبالاة بصلوة که از ارکان اسلام است بسبب تکذیب باشد بروز جزا فویل پس بدی عذاب للمصلین مر نماز
گذارانی را که نماز کنند کان ریا نیست یعنی از بی واصحاب و یا همه منافقان الذینهم انانکه ایشان عن صلاتهم از نماز خود ساهون غافلانند
بی خبرانند و از او وقعی نمینهند و حساب نمیکنند بجهة عدم اعتقاد ایشان بثواب ان و عدم خوف عقاب بر ترک ان و لیکن در ظاهر اقدام بران می نمایند بجهة دفع

منزله اهل اسلام است از خود و لهذا در خلوة و خفیه ترك آن میکنند و چون بمجالس جماعت حاضر میشوند در نظر مردمان بشروط و آداب میکنند کما قال
الذین هم یراؤن اما آنکه ایشان ریا می کنند در کردار خود تا مردمان ایشان را ثنا گویند و یمنعون الماعون و منع میکنند مال
زکوة را از اهل استحقاق یعنی [illegible] و ذکر فاء بجهة افاده معنی شرط و جزا است حقیقة معنی اینکه چون عدم مبالاة به یتیم از ضعف دین است
و موجب ذم و توبیخ پس غفلت از نماز که عماد دین است و فرق میان اسلام و کفر و ریا که شعبه از کفر است و منع زکوة که شقیق نماز است و قنطره اسلام
لحوق است بآن و لهذا ویل دارد آن مرتکب آنها و می تواند بود که فاء سببیه باشد و معنی فویل لهم و بنا بر این وضع مصلین در موضع ضمیر بجهة دلالت
است بر معامله ایشان با خالق و مخلوق و اشعار بر آنکه ایشان با وجود تکذیب و منع و عدم رغبت از نماز ساهی اند و مرائی آن و غیره [illegible] اموال
خود و شبهه نیست بر آنکه تکذیب بروز جزا اضر اشیاست بر صاحب خود چه آن مانع جمیع دواعی خیر است و باعث جمیع اقسام شرور و از ابن عباس و قمی
مرویست که ساهیان از نماز [illegible] اهل اسلام اند که تاخیر در نمازهای مفروضه می کنند از اوقات آن و بجهة عدم تقید و ضعف اعتقاد آنرا سهل
می شمارند و اگر احیانا بآن اقدام مینمایند ملاحظه شرایط و ارکان آن نمیکنند چه رکوع و سجود را کما ینبغی مرعی نمیدارند و اکثر اهل اسلام متصف به
این صفتند نعوذ بالله من ذلك و قول اول منقولست از حضرت امیر المؤمنین ع و بروایت دیگر از ابن عباس مرویست که قتاده فرموده ساهون عنها الذی
لا یبالون صلوا ام لم یصلوا و قال الضحاك هم الذین یترکون الصلوة و عن الحسن هم الذین ان صلوها صلوها ریاء و ان فاتتهم لم یندموا انس گفته
که الحمد لله که حق سبحانه عن صلوتهم گفته نه فی صلوتهم که مراد از آن سهوی باشد که در اثناء نماز واقع شود بلکه بدین عمل و عیاشی باسناد خود از یونس بن عمار
روایت کرده که او گفت از ابو عبدالله علیه السلم از این آیه سؤال کردم و گفتم مراد از آن وسوسه شیطانی است نه فرمود لا کل احد یصیبه هذا و
لکن ان یغفلها و یدع ان یصلی فی اول وقتها مراد از آن نه وسوسه شیطانی است چه آن همه کس را واقع می شود بلکه مراد آنست که از نماز غافل شود و آنرا
واگذارد تا آخر وقت و ابو اسامه از زید شحام روایت نموده که او گفت که ابا عبدالله را از معنی این آیه پرسیدم فرمود ترك نماز است عمدا و کاهلی از آن
و محمد بن فضیل از ابو الحسن ع نقل فرموده که هو التضییع لها مراد از این ضایع کردانیدن نماز است و عدم اتیان بر شروط و ارکان آن و بدانکه مرائی معامله
ماخوذ از اراءه چه مرائی می نماید عمل خود را بمردمان بقصد ثنا و ایشان می نمایند باو ثناء و مدح و اعجاب خود را در آن و اجتناب از او با وصف جلی
نیست و لهذا قال رسول الله ص الریاء اخفی من دبیب النملة السوداء فی اللیلة المظلمة علی المسح الاسود و در ماعون اختلاف بسیار است امیر المؤمنین
و ابو عبدالله علیهما السلم و ابن عمر و حسن و قتاده و ضحاك روایتست که مراد از آن زکوة مفروضه است چنانکه ابن مسعود و ابن عباس و
سعید بن جبیر گفته اند که ماعون متاع خانه است که مردمان از یکدیگر [illegible] خواهند چون دلو و کاسه و تبر و دلو و آب و نمك و آتش و ابو بصیر که مردمان آنرا بیکدیگر
دهند چون دلو و کاسه از ابو عبدالله ع نقل فرموده که ماعون قرض است و اعاره متاع و اقدام نمودن بهر امر معروف که باشد و از آنجمله زکوة نیست
من گفتم یا ابن رسول الله ما را همسایها هستند که چون ایشان را عاریت میدهیم می شکنند و فاسد میسازند اگر ایشان را از آن منع کنیم ما را گناهی باشد
فرمود لا لیس علیك جناح ان تمنعهم اذا کانوا کذلك نه ترا گناهی نیست اگر ایشان را از آن منع کنی گاهی که ایشان مکسور و فاسد سازند و بعضی ماعون را
منحصر ساخته اند در آب و آتش و نمك سعید بن مسیب روایت کرده که عایشه از حضرت رسول ص پرسید که ماعون چه چیز است فرمود هر چه بآن انتفاع گیرند و حلال
باشد چون آب و نمك و آتش بعد از آن فرمود ای عایشه هر که نمك بکسی دهد چنان باشد که شصت درویش را از آن طعام داده و شصت بنده را آزاد کرده
و اگر جائی که آب نباشد آب دهد چنان باشد که مرده را زنده کرده و بدانکه ماعون در لغة هر چیزیست که در او منفعتی باشد و قلیل القیمت بود و مشتق از معن
که معنی قلت است پس ماعون بمعنی قلیل القیمه باشد یقال معن الوادی اذا اجرت میاهه قلیلا قلیلا و گویند که اصل ماعون معونت است و الف عوض هاء
محذوفست سورة الکوثر مکی است نزد ابن عباس و کلبی و مدنی نزد عکرمه و ضحاك و سه آیت است باجماع و در حدیث ابی بن کعب وارد شده که هر که
این سوره را بخواند حق تعالی او را از انهار جنت آب دهد بعدد هر قربانی که عباد وسیله تقرب خود کردانیده باشند در عید نحر و اهل کتاب و مشرکین
از اسباب تقرب خود ساخته باشند در روز عید حسنه کرامت فرماید و ابو بصیر از ابو عبدالله ع روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل قراءت کند حق
سبحانه او را از حوض کوثر آب دهد و در زیر طوبی حضرت رسالت ص محدث او باشد و بدانکه چون حق سبحانه در سوره ماعون ذکر تارکان نماز نموده و مانعان
زکوة در این سوره بیان میکند که هر که قیام نماید بنماز و زکوة حق تعالی خیر کثیر باو عطا فرماید و در اکثر تفاسیر آورده اند که عاص بن وایل بن سهمی با سید
عالم ص نزد باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت ص بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد و جمعی از صنادید قریش که در مسجد
نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر صنبور و عادت عرب این بوده که هر کرا پسر نبودی وی را ابتر گفتندی یعنی اقطع است و از او عقب
نخواهد ماند و صنبور شخصی است که او را فرزند و برادر نباشد و در آن ایام پسر حضرت که عبدالله نام داشت ملقب بطاهر و از خدیجه حاصل شده بود در گذشته
بود چون این خبر بحضرت رسید خاطر مبارکش اندوهناك شد حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر ایشان این سوره فرستاد که بسم الله
الرحمن الرحیم انا اعطیناك الکوثر کوثر فوعل است صیغه مبالغه بمعنی خیر مفرط الکثرة و لهذا ابن عباس و ابن جبیر و مجاهد
تفسیر آن بخیر کثیر کرده اند یعنی بدرستیکه ما عطا کردیم ترا خیر کثیر بسبب آنکه آن اولاد و اعقاب بیشمار اند و کثرة نسل و ذریة اطهار آن فاطمه زهراء ع
و ذکر ماضی بجهة تحقق وقوع است یعنی ای محمد خاطر شریف اندیشه مکن که ما ترا کثرتی دهیم در عقب و نسلی که در زمین هیچ بقعه و خطه نماند
که فرزندان تو در آنجا نباشند و این مشهور و معروف است که بعد از شهادت امام مظلوم معصوم ابو عبدالله الحسین ع بغیر از حضرت امام زین العابدین
علیه التحیة کور از اهل البیت و کسی نمانده بود حق سبحانه و تعالی انجاز وعده خود فرموده از نسل او عالم را پر کردانید و اولاد امجاد او را از حد و حصر
متجاوز ساخت و از ابن عمر و عایشه مرویست که کوثر نهریست در بهشت و از ابو عبدالله ع مرویست که هو نهر فی الجنة و از ابن عباس و انس روایت کرده اند
که یکروز رسول ص با اصحاب نشسته بود که ناگاه اثر وحی بر او ظاهر شد سر در پیش انداخت و بعد از زمانی سر برداشت خرم و خندان و بر بالای منبر رفت

و گفت ایها الناس بدانید که حق سبحانه و تعالی الحال سوره بمن فرستاده و در آنجا بمن نوازش بسیار کرده گفتند یا رسول الله آن کدام است حضرت
رسول ص این سوره را بر ایشان خواند و گفت هیچ می دانید که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود جوئیست در بهشت که خدا مرا بآن وعده فرموده
و در آن خیر کثیر است و آن جوی از شیر سفیدتر و از مشك خوشبوتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر و از مسکه نرم تر و بعدد ستارهای آسمان قدحها
هموار و مطبوع بر کنار آن نهاده از مروارید و یاقوت و منبع آن از اصل درخت سدرة المنتهی است طول آن از مشرق تا مغرب هر که از این جوی
هرگز تشنه نگردد و برضوان الهی فایز شود و هر که از آن وضو سازد هرگز ژولیده موی نگردد و امت من بر آن او در آیند و [illegible]
انجا چون چهارپایان تشنه بر آب [illegible] و ایشان در میان امت من چون شتر [illegible] باشند در میان شتران نیکو منظر چون ایشان را
بینم گویم اصحابی اصحابی خطاب بمن رسد که تو نمیدانی که ایشان بعد از تو چها کردند [illegible]
صحیح خود آورده و در [illegible] معراج [illegible] که بر بالای آسمان هفتم جوئی دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن
جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این چیست گفت که این کوثر است که حق سبحانه بتو عطا نموده و در معالم التنزیل از آنحضرت نقل کرده که کوثر جوئیست
در بهشت کنارهای آن از ذهب است و مجرای آن بر در و یاقوت و خاك آن خوشبوتر از مشك و سفیدتر از برف و در اصحاب [illegible] منکر آمده که حوض
یعنی حوض کوثر مسیر یکماهه است [illegible] آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشك و کوزهای او چون ستارهای آسمان و باتفاق اصحاب ما
ساقی آن امیر علی بن ابیطالب است که دوستان خود را سیراب [illegible] و دشمنان خود را تشنه [illegible] فرزند او علی بن الحسین زین العابدین
علیهما السلم در این باب فرموده که شعر: [illegible]
منا الشرور [illegible] و نزد عکرمه مراد بکوثر نبوت [illegible]
و سنت و نزد حسن قرآنست و ابو بکر بن عیاش گفته که کثرة امت و اشیاع [illegible] و نزد جمعی دیگر کثرت ذکر اوست در زمین و آسمان با
کثرت [illegible] و گفته که کوثر کثرة معرفت [illegible]
معرفة که هر که از او سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است [illegible] حضرت رسالت در کمال [illegible]
معنی خیر کثیر است پس شامل جمیع اقوال مذکوره باشد [illegible]
[illegible] مرا از دنیا و عقبی [illegible]
و کثرة ذریة [illegible] فصل پس نماز بکذار
لربك برای پروردگار خود یعنی اقدام کن بدان خالصا برای رضای وی بر خلاف ساهی [illegible] بجهة اداء شکر [illegible]
کثرة نعم او [illegible] نماز جامع اقسام شکر است و انحر و قربانی کن شتر را که خیار اموال عرب است [illegible]
و خلاف مشرکان که اهل [illegible] از آن منع میکنند و ماعون را از ایشان باز میدارند [illegible] این سوره در مقابل سوره
متقدمه است [illegible] صلوة فجر است بمزدلفه و نحر
بمنی [illegible] و نزد قتاده مراد نماز عید است [illegible] اسلام
اول نحر کردی [illegible] نماز کن و بعد از آن نحر کن [illegible]
حج خانه کعبه منع کردند جبرئیل آمد و این سوره آورد و گفت [illegible]
مستقبل قبله شو [illegible] و قال الشاعر ابا حکم [illegible]
المناحر [illegible] روایت کرده اند که امیر المؤمنین ع فرموده که معنی [illegible] وضع ید الیمنی علی الیسری حذاء النحر فی
الصلوة [illegible]
و برا که جمیع عترة طاهره [illegible] حضرت [illegible] فی الصلوة [illegible] جمیع اهل البیت علیهم السلم
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم نقل کرده اند که آنحضرت فرموده که معنی آیه آنست که بردار هر دو دست خود را در نماز [illegible]
[illegible] از ابو عبدالله ع شنیدم [illegible] بردار هر دو دست خود را [illegible]
[illegible] از آنحضرت نقل کرده [illegible] از ابو عبدالله ع پرسیدم آنحضرت مستقبل قبله شد
دست خود را برابر روی خود آورد در افتتاح نماز و بعد از آن فرمود هکذا یعنی نحر این چنین است و حماد بن عثمان گفته که از ابو عبدالله ع سؤال
کردم که ما النحر [illegible] دست خود را [illegible] فرمود هکذا [illegible] یعنی در برابر قبله [illegible]
خود را بر داشت [illegible] استفتاح بنماز تا بالای موضع نحر [illegible] که اصبغ بن نباته [illegible] از امیر المؤمنین ع که آنحضرت فرمود
که چون نازل شد این سوره قال لجبرئیل ما هذه النحیرة التی امرنی بها ربی قال لیست بنحیرة و لکنه یامرك اذا تحرمت للصلوة ان ترفع یدیك اذا کبرت
و اذا رکعت و اذا رفعت راسك من الرکوع و اذا سجدت فانه صلوتنا و صلوة الملئکة فی السموات السبع فان لکل شئ زینة و ان زینة الصلوة رفع
الایدی عند کل تکبیرة یعنی چون این سوره نازل شد حضرت رسول ص از جبرئیل پرسید که این نحیره که حق سبحانه مرا امر کرده چه چیز است گفت نحیره نیست
و لیکن ترا امر کرده که از برای نماز تکبیر الاحرام گوئی دستهای خود را بر داری و چون رکوع کنی و راست شوی و سجده کنی تکبیر الاحرام [illegible] گفته
بگوئی چه نماز ما و نماز جمیع فرشتگان که در هفت آسمان اند بدین طریقست و بدانستکه هر چیز را زینتی است و زینة نماز دست برداشتن است نزد
هر تکبیری حضرت رسالت ص فرمود که رفع الایدی من الاستکانة من از آنحضرت پرسید که ما الاستکانة فرمود که آیه [illegible] فما استکانوا

اوهم وما ینصرعون نغلبی و لحدک این واد بتفسیر خود اورده اند و بدانکه در ضد این باسماء و حد نزد کفتن جمیع تکبیر است که در نماز واقع می شود و سنت
باجماع علماء ما و ماخذ این روایات مذکوره است نزد شافعی در سه تکبیر که ان تکبیر افتتاح است و تکبیر رکوع و سجود و نزد ابو حنیفه در سنت
داشت در هیچ تکبیری و انعطاف … معنی این است که نماز بکذار و سر از رکوع و سجود ان بردار چنانکه عرب بیهیمه تو پیدا شود **إِنَّ شَانِئَكَ**
مبغضی که دشمن دارنده تو یعنی عاص **هُوَ الْأَبْتَرُ** او است دم بریده و منقطع از خیر و نسل و ذریه و چنانکه حق تعالی از ان خبر داده عاص و ابنا
او که در حق رسول الله ابتر میگفتند عقب ایشان نماند و نه از حسن ذکر و اما اثار و امداد حضرت سید مختار و حسن صیت اشتهار و اثار فضل بسیار او و
ذکر او بر منابر و منابر السنه اهل دین و ذکار و ذریه بسیار تا قیامت باقی ماند و در لحظه مرتبه تا نهایت قربه او نزد حضرت عزت بر وجهی خواهد بود
که در تحت وصف در نیاید و بوهم هیچ واهمی نگذرد و دو این سوره دلالت واضحه است بر صدق حضرت رسالت و صحت نبوت اول انکه حق سبحانه اخبار
نمود که در نفوس اعدای او غیر السنه ایشان جاری نگشته پیش از انکه بحضرت رسید پس این از قسم اخبار باشد بمغیبات دوم انکه جمیع فصحاء عرب و عجم عاجز
از اوردن مثل این سوره که بر وجازة الفاظ است و متشاکل المقاطع و الفواصل با سهولة مخارج حروف و حسن تالیف و کثرة معانی ان با وجود
تحدی ان حضرت بان و حرص اهل عناد بر بطلان امر او از ابتدای بعثت تا این روز کار و عدم قدرة ایشان بران و این غایة اعجاز است سیوم انکه بوعد
انا اعطیناک الکوثر دین او منتشر شده امر او ارتفاع و اعتلاء پذیرفت و ذریه او بسیار شدند تا انکه نسب او اکثر انسب شده و تا غایة هیچ نسبی
واقع نشد که مثل این نسب باشد در کثرة عدد چهارم انکه وعده داد بنصره او و در اعدا او اخبار نمود بسقوط امر ایشان و انقطاع عقب ابناء و خبر
موافق اخبار واقع شده **سُورَةُ الْكَافِرُونَ** مکیه نزد ابن عباس و قتاده مدنیه است و ایات ان شش است باجماع ابی بن کعب از سید عالم صلی الله
علیه واله وسلم روایت کرده که هر که قل یا ایها الکافرون قرائة کند همچنان باشد که ربع قران را قرائة کرده و مرده شیطان از او دور شوند و از شرک بری
کرده و از فزع اکبر ایمن شود و از جبیر بن مطعم روایت است که حضرت پیغمبر فرمود که ای جبیر میخواهی که بسفر روی و از همه چیز در پناه خدا باشی و هیئت تو
و زاد تو از همه همراهان بیشتر باشد و دکرتها مال از همه در پیش باشی گفتم نعم بابی انت و امی یا رسول الله فرمود این پنج سوره را ورد خود ساز قل
یا ایها الکافرون و اذا جاء نصر الله و الفتح و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در قرائة هر یک از این سورها افتتاح
بسم الله الرحمن الرحیم کن جبیر گفت من مال چندان نداشتم چون بر قرائة این سورها مواظبت کردم مال و زاد من از همه کس بیشتر شد و در سفر بی رفیق
نشدم و هیبت و سطوه من از همه کس بیشتر شد فروه بن اشجع نوفلی از پدر خود روایت کرده که من نزد پیغمبر رفتم و گفتم یا رسول الله امده ام که مرا تعلیم
چیزی کنی که در وقت خواب کردن بگویم فرمود که چون بمضجع خود قرار گیری قل یا ایها الکافرون بخوان و بر خاتمه ان خواب کن که این سوره برائت
از شرک است شعیب حداد از ابو عبدالله روایت کرده که ان حضرت فرمود که پدرم میگفت که قل یا ایها الکافرون ربع قران است و چون از قرائة ان فارغ می شد
میگفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده و هشام بن سالم نیز از ابو عبدالله نقل نموده که ان حضرت مرا گفت چون در این سوره ایه لا اعبد ما تعبدون
خوانی بگو و لکنی اعبد الله مخلصا له دینی و چون از قرائة ان فارغ گشتی سه بار بگوی که دینی الاسلام و حسین بن ابو العلا نیز روایت کرده که
هر که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در فرایض قرائة کند حق سبحانه او را و پدر و مادر و فرزند او را بیامرزد و اگر شقی باشد اسم او از دیوان اشقیا
محو کند و در دیوان سعدا ثبت نماید و زنده باشد سعید و بمیرد شهید و شهید مبعوث کردد و ابن عباس فرموده که در قران
هیچ سوره نیست که شیطان دشمن تر از این سوره داشته باشد زیرا که توحید محض است و تبری از … و سنت است که کودکان را امر باید کرد که در
وقت خفتن این سوره بخوانند تا هیچ چیز ایشان را اذیت و تعرض نتواند رسانید پوشیده نماند که چون حضرت حق سبحانه در سوره الکوثر ذکر فرموده
که اعدای پیغمبر ابتر و منقطع از خیر اند در این سوره امر میکند او را ببرائة ایشان و متنفر باید که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ
الرَّحِيمِ** جمع مفسران بر انند که این سوره در حق جمعی از قریش نازل شده و سبب ان بود که حارث بن قیس سهمی و عاص بن وایل و ولید بن مغیره
و اسود بن عبد یغوث زهری و اسود بن مطلب اسد و امیه بن خلف و غیر ایشان از صنادید قریش رسول را گفتند که ای محمد بیا و با ما موافقت کن
و تابع دین ما شو تا ما نیز تابع دین تو شویم و یکسال تو معبودان ما را پرستش نما تا ما نیز یکسال پرستش معبود تو کنیم تا اگر دین تو بهتر از دین ما
بوده باشد ما شریک تو بوده باشیم و از ان محظوظ شده و اگر دین ما بهتر از دین تو بوده باشد تو شریک ما شده باشی و از ان حظی یابی ان حضرت
فرمود معاذ الله ان اشرک به غیره پناه بخدا می برم از انکه غیر او را شریک او سازم در عبادة گفتند پس بعضی از الهه ما را استلام کن و تقبیل ان نما تا تصدیق
تو کنیم و خدای ترا پرستش نمائیم فرمود که انظر ما یاتی من عند ربی من مرتکب هیچ امری نمی شوم تا انکه فرمان الهی بمن نازل شود پس اگر حکم … کند در این باب
فرماید تابع شما شوم در اسلام منتظر مقارن این حال جبرئیل فرود امد که **قُلْ** بگو ای محمد **يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** ای کافران و … مراد ها
جماعه اند که مذکور شد پس الف لام از برای عهد باشد و چون علم الهی تعلق گرفته بود بر عدم ایمان ایشان در زمان مستقبل و مردن ایشان بصفة
کفر از این جهت حبیب خود را فرمود که با ایشان بگو **لَا أَعْبُدُ** نخواهم پرستید **مَا تَعْبُدُونَ** انچه را که می پرستید نمی تواند بود که مراد زمان حال
باشد زیرا که لا نافیه داخل نمی شود مکر بر مضارعی که بمعنی مستقبل باشد همچنانکه ما داخل نمی شود مکر بر مضارعی که بمعنی حال باشد و نیز بگو
ایشان را که **وَلَا أَنْتُمْ** و نیستید شما **عَابِدُونَ** پرستندکان در زمان حال **مَا أَعْبُدُ** انرا که می پرستم … در زمان استقبال زیرا که
ان در تعبیر لا اعبد واقع شده **وَلَا أَنَا عَابِدٌ** و نیستم من پرستنده هرگز **مَا عَبَدْتُمْ** انچه پرستش کردید در زمانه یعنی در زمان جاهلیه عبادة
اصنام میکردم پس چگونه امید … در زمان اسلام عبادة اصنام کنم **وَلَا أَنْتُمْ** و نیستید شما **عَابِدُونَ** پرستندکان در هیچ وقتی از
اوقات زمان **مَا أَعْبُدُ** انچه پرستش می کنم یعنی … پرستش خدای … کرده اید و خواهید کرد و نه من پرستش خدایان شما
کرده ام و نخواهم کرد … تواند بود که این کلام از برای تکریر و تاکید باشد بر طریق ابلغ همچنانکه مجیب میگوید بلی بلی و مانع میگوید لا لا و مثل ذلک

قوله کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون و تاکید در این مقام اولیست از مواضع دیگر زیرا که کفار مرتبه اعادة این قول نکردند که نعبد الهک
سنه و تعبد الهتنا سنه پس حق سبحانه نیز نفی قول ایشان فرموده بر سبیل تکرار بجهة تاکید … الطباع ایشان و ابو الحسن علی بن ابی طالب در جواب
کسی که او را گفت هل فی کلام الحکیم بمثل هذا القول و تکرره مرة بعد اخری و عدم ذکر ما عبدتم در موضع ما اعبد با انکه مطابق ما عبدتم … بجهة انست
که ایشان قبل از مبعث موسوم بودند بعبادة اصنام و پیغمبر در ان زمان موسوم و مشهور نبود بعبادة او سبحانه و ذکر ما بجای من بجهة انستکه مراد
صفت است کانه قال لا اعبد الباطل و لا تعبدون الحق یا بجهة مطابقه با معنی ان باشد که لا انتم فاعلون ما اطلب منکم من عبادة و گویند که ما مصدریه
است یعنی لا اعبد عبادتکم و لا تعبدون عبادتی و نزد بعضی دیگر دو ما اول بمعنی الذی است و دو اخیر ما مصدریه پس مراد بما موصول معبود
باشد و بما مصدریه عبادة باعتبار اختلاف معبود است پس بنابر این قول معنی این است که من عبادة نکنم و نکردم چون عبادة نکرده بعد …
عبادة من زیرا که عبادة من بر وجه تنزیه و تشکر بغیر بود و عبادة شما بر وجه متابعه پدران خود و اکنون مرا فرستاده اند تا شما را دعوة کنم و باز …
خواهم چون این قول نمیکنید **لَكُمْ دِينُكُمْ** مر شما راست کیش شما یعنی شرک که معتقد اید و از ان دست باز نخواهید داشت **وَلِيَ دِينِ**
و مرا است دین و ایین من توحید که بر انم و بهیچ وجه از ان نخواهم گذاشت ملخص معنی مراد انستکه من پیغمبرم مبعوث شما تا شما را بدین حق …
پس اگر قول من نمیکنید و تابع دین نمیشوید مرا بحال خود بگذارید و بشرک نخوانید پس این ایه متضمن اذن باشد در کفر و منع از جهاد تا منسوخ باشد
بایة القتال هم چنانکه بعضی گفته اند مکر انکه تفسیر … کند که تقریر هر یک از فریقین بر دین خود و بعضی دین را بمعنی حساب و جزا تفسیر کرده
اند با انکه دین معنی مله باشد و مضاف محذوف یعنی لکم جزاء دینکم ولی جزاء دینی شما راست حساب و جزای کردار خود و مرا است حساب پاداش اعمال خود
یا جزای دین خود و نزد جمعی دیگر دین بمعنی دعا و عبادت است یعنی شما راست خواندن اصنام و بران مداومت نمودن و مرا است خواندن پروردگار خود و براین
معنی … بنا بر این اقوال نیز منسوخیه ایه لازم نمی اید چنانکه گذشت و یا انکه ایه بر سبیل تهدید و وعید باشد کقوله تعالی اعملوا ما شئتم یعنی چون
دین اسلام قبول نمیکنید شما راست دین شرک یا انچه لازم ان است از انواع عذاب و اصناف عقاب در روز حساب و مرا است دین توحید که مستلزم روضه رضوان
و دو باغ جنانست و ثواب بی حساب از حضرت رب الارباب و بدانکه این سوره متضمن اعجاز حضرت رسالت است از جهة اخبار با انچه واقع شود از اوقات
مستقبله که ان ایمان نیاوردن جماعت مذکوره است در زمان مستقبل و مردن ایشان بر صفه کفر و شرک و این اخبار موافق مخبر به گشته و در این سوره
دلالت است بر ذم مداهنه در دین و وجوب مخالفت کفار و مبطلین و برائة از جمیع مخالفین اورده اند که چون این سوره بر سید عالم نازل شد ان حضرت بمسجد
شریف مسجد الحرام برده و … جماعة قریش که انجا نشسته بودند … و از برای ایشان خواند ایشان چون استماع این نمودند از ان حضرت مایوس شدند ابدا
… و اصحاب او … و از ابن عباس مرویست که این سوره … ایشان نازل شد افغیر الله تامرونی اعبد ایها الجاهلون اللهم العن کل زاری
بنبیک و لیلک من اهل الکفر و الشرک و العدوان و نکث عن طریق الحق و منهج الصدق فی کل زمان و اذقهم حر النیران فی کل اوان و اغفر لنا و لکافة اهل
الایمان و ادخلنا فی روضة الجنان بالاحسان یا منان برحمتک و غفرانک یا ارحم الراحمین و خیر الغافرین **سُورَةُ الْفَتْحِ** مدنیه است و سه ایه است بلا
خلاف و در مجمع از ابی بن کعب منقول است که هر که این سوره را بخواند همچنان باشد که در روز فتح مکه با پیغمبر همراه بوده و مرافقت نموده و کرام خثعمی از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که اذا جاء نصر الله و الفتح در نافله یا فریضه بخواند حق تعالی او را بر جمیع اعدا نصرت دهد و چون مبعوث کردد
سبحانه کتابی از جوف قبر او بیرون اورده با او دهد در ان نوشته باشد که … امانست از حرارت جهنم و … و حق سبحانه ان نامه را ناطق گرداند تا
انچه در او است برای وی خواند تا بهشت رسد در روز قیامت بر هیچ چیز نگذرد مگر که او را بشارت دهند به بهشت و انواع نعم و اصناف مکرمه تا انکه بجنت
عدن در اید و در سرای خلد قرار گیرد و بدانکه چون حق سبحانه در اخر سوره متقدمه … بذکر دین در این سوره افتتاح فرمود بظهور دین و کفت
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ اذا منصوب است بسبح و اصل استعمال ان از برای
مستقبل است اگر چه بر ماضی داخل شود پس این خبر از وقوع شی در زمان استقبال چون اذا الشمس کورت و اذا السماء انشقت و اذا القوا منها مکانا ضیقا
دعوا هنالک ثبورا و اذا راتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و غیر ذلک پس این ایه بجهة انکه متضمن اخبار و اعلام است … قبل از ان واقع
شود … از اعلام نبوة باشد یعنی چون بیاید یاری کردن خدای که ان ظفر دادن و غالب کردانیدن … بر قریش یا بر همه عرب **وَالْفَتْحُ** و بیاید
فتح مکه و نزد بعضی مراد جنس نصرة او سبحانه است که … اهل ایمان را و فتح مکه و سایر بلاد برای ایشان و تعبیر از حصول هر یک بر سبیل مجاز است بجهة اشعار
بانکه مقدرات … از ازل بسوی اوقات معینه خود … و نصرة و ظفر مقرب است بوقت خود پس … تابش و مسعد شکر
وَرَأَيْتَ النَّاسَ و چون ببینی مردمان را **يَدْخُلُونَ** در حالتیکه در ایند **فِي دِينِ اللَّهِ** در دین خدای که اسلام است **أَفْوَاجًا** در ان
حال که جماعات کثیره باشد پس انکه یک یک … اسلام در می امدند بعد از نزول این سوره امر موعود متحقق شد اکثر قبایل بشرف اسلام رسیدند
چون اهل مکه و طایفه یمن و هوازن و بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی الکلب و کنانه و بنی هلال و غیر ان از قبایل عرب و از مقاتل مرویست که مراد بناس
اهل یمن اند و از ابن عباس نیز منقولست که چون این سوره فرود امد رسول الله فرمود که الله اکبر اذا جاء نصر الله و الفتح و اهل الیمن قوم رقیقة قلوبهم
لینة طاعتهم الایمان یمان و الفقه یمان و الحکمة یمانیة و بدانکه می تواند بود که رای بمعنی علم باشد پس یدخلون مفعول دوم او یعنی چون بدانی که مردمان
داخل میشوند در دین اسلام فوج فوج و گروه گروه **فَسَبِّحْ** پس تسبیح کن و تنزیه نما خدا را تنزیه مقترن **بِحَمْدِ رَبِّكَ** بستایش پروردگار تو یعنی
مسبح و حامد او باش بجهة زیادتی عبادة و ثنای او در معرض انعام او بر تو یا بگو سبحان الله در حالتی که حامد او باشی یعنی تعجب کن برای اسان کردن خدا
برای تو امری که خطور نکرده بود در خاطر هیچ کس که ان غالب شدن احمد باشد بر اهل حرم و حمد او کن بر نعمة صنع او سبحانه و قدرة دادن ترا بر ان یا نماز
کن در حالتیکه حامد او باشی بر نعمة او و مؤید این است انکه ام هانی روایت کرده که چون حضرت بمکه داخل شد بمسجد الحرام امد و در خانه کعبه رفت و هشت

نکفت نماز گذارده باشد به کن اورا از چیزیکه اهل شرك در حق او میکویند در آنحال که حمد کننده او باشی بر صدق وعده او یا ثنا کن بر او بصفات جلال و
حامد او باش بصفات اکرام یا بکو سبحان الله وبحمده واستغفره و امر فرمودش بطلب نمای لهذا امر بتسبیح و تحمید با استغفار جهة تکمیل امر است زیرا که
ان قوام امر دین است از جمع میان طاعة و احتراز از معصیة و چون بدلایل واضحه عصمة انبیا بحجة پیوسته پس مراد با استغفار آن حضرت هضم نفس او است و استقصا
عمل و فرط تذلل و تواضع او بحق سبحانه و شدة انقطاع از ما سوای وی و یا استغفار از ترك اولی و یا طلب امرزش امت یا غرض از ان لطفی باشد از برای امت
تا اقتدا بان حضرت نمایند در استغفار و توبه و لهذا از انحضرت مرویست که می فرمود انی لاستغفر فی الیوم و اللیلة مائة مرة یعنی بدرستی که من در هر روزی
صد بار استغفار میکنم چه غرض او از ان اظهار استکثار استغفارات از امة مرحومه انه کان بدرستیکه خدا همیشه بود توابا قبول کننده توبه
از مستغفران و تائبان و واضع درجات انبیا یعنی او سبحانه از زمان ماضیه از ان زمان که خلق مکلفان فرموده قبول کننده توبه بود بر ایشان هرگاه که
استغفار میکردند پس بهر مستغفر واجبست که متوقع مثل این باشد اولی انکه معنی این باشد که خدای در جمیع ازمان ماضیه و حال و استقبال قبول
کننده توبه است چه کان بمعنی ماضی با عدم انقطاع لاحق در کلام عرب شایعست تا انکه کان زید فاضلا از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که بعد از نزول
این سوره رسول م در نشستن و ایستادن و رفتن و امدن و خسیدن پیوسته میگفتی که سبحانك اللهم وبحمدك استغفرك واتوب الیك سبب این را
از او پرسیدم فرمود انی امرت بها بتحقیق که من باین مامور شده ام از عایشه منقولست که چون این سوره نازل شد انحضرت را ندیدیم که نمازی کزاردی مگر که
گفتی سبحانك اللهم وبحمدك اللهم اغفرلی و عبد الله بن مسعود نیز فرموده که بعد از فرود امدن این سوره حضرت این کلمات را بسیار گفتی که سبحانك اللهم
وبحمدك اللهم اغفرلی انك انت التواب الرحیم تقدیم تسبیح بر حمد و حمد بر استغفار بر طریقه نزول است از خالق بخلق کما قیل ما رایت شیئا الا و رایت الله
قبله و در روایتی امده که این سوره در حجة الوداع نازل شد وقتیکه ان حضرت بمنی در ایام تشریق بود و اکثر علماء امة بر انند که نزول این قبل از فتح مکه بود
قصه فتح ان بروایة محمد بن اسحق بر این نهج بود که چون رسول م در مقام الحدیبیة با قریش صلح کرد باین شرط که هر که از قریش خواهد که در عهد رسول
اید قریش را با او کاری نباشد و هر که از رسول اراده نماید که در عهد قریش درآید با او مضایقه ننمایند پس بنی خزاعه در عهد رسول درامدند و بنی بکر در
عهد قریش و بعد از ان میان دو قبیله فتنه قدیم مجدد گشت بجهة دعوی خون چند که بنی بکر نزد بنی خزاعه میکردند و چون قریش دیدند
که بنو بکر در عهد ایشان درامدند مدد انها کردند و سلاح پوشیدند و بر بنی خزاعه شبیخون زدند و مردی از ایشان را بکشتند و ایشان در پناه حرم
حرم بود و او قبله مغاوفان بنی بکر عکرمة بن ابو جهل بود و سهل بن عمرو و صفوان بن امیه و بنی خزاعه پناه او زدند بحرم نوفل بنی بکر گفت در حرم
رو به وا انتقام از ان بکشید و ملاحظه حرمة حرم مکنید که در حرم بدتر از این کارها کرده اید چون در ذی قعده از انواع تباهی بنی خزاعه التجا بخانه بدیل
بن ورقا خزاعی بردند و بدیل ... قوم بود ... امده گفت ای قوم ... عهد ... که ما ... هنا حرم محترم کردند
ولحزم از امر عیسی نداشتند اگر نه حرمة حرم خدا بودی امروز شما را بتیغ سیاست هلاك کردمی ... مردی را بمدینه فرستاد نام او عمرو بن سالم خزاعی
وچون بمدینه فرستادند نام او عمرو بن سالم خزاعی و چون بمدینه امد رسول با اصحاب در مسجد نشسته بودند نزد ان حضرت این ابیات بر خواند شعر
لاهم انی ناشد محمدا حلف ابینا وابیه الاتلدا ان قریشا اخلفوك الموعدا ونقضوا میثاقك المؤکدا هم بیتونا بالوتیر هجدا فقتلونا رکعا وسجدا
چون رسول این را بشنید گفت ای عمرو خاموش شو و غم مخور که هر کینه شما او نصرت خدا در پیش من است پس بخانه میمونه رفت و گفت اب حاضر کن میمونه
اب اورد ان حضرت از ان غسل میکرد و می گفت لا نصرت ان لم انصر بنی کعب نصرت داده نشوم اگر نصرة بنی کعب ندهم و بنی کعب و مطعم بن سالم بودند
بدیل بن ورقا با جماعتی از خزاعه بعد از فرستادن عمرو بجهة منحضرت بمدینه امده خطای قریش و بنی بکر بر بنی خزاعه و نقض عهد ایشان امر عرض داشت
پیغمبر صلوة اکرام وا بر از تمام نمود و فرمود که شما باز گردید که من بر اثر شما می ایم و این انتقام مرا باید کشید بدیل بمکه مراجعت کرد رسول با اصحاب گفت چنین
می بینم که ابوسفیان خواهد امد تا عهد را تجدید و مدت ... بسازد و مدت مصالحه را زیاده گرداند و در راه با بدیل ملاقات خواهد کرد و ایچنان بود که ان
حضرت خبر داده بود چه قریش ابوسفیان را گفتند نزد محمد می باید رفت که تا تجدید و توثیق عهد کنی ابوسفیان از مکه بیرون امد و در عسفان بدیل ... دید
او را گفت از کجا می ای گفت در این ساحل شتران ... در بطن این وادی بودند رفته بودم تا موضع انها را ببینم ابوسفیان گفت از نزد محمد نمی ای بل
گفت نه و چون بدیل از او جدا شد ابوسفیان گفت ای یاران ظن من اینست که بدیل بشکایة ما نزد محمد رفته بود و از انجا می اید بعد از ان گفت اگر با وی که
دار بدیل شتر او را بشکنید اگر استخوان خرما در میان پشکل او باشد از مدینه می اید زیرا که اهل مدینه شتر را خرما می دهند چون پشکل را شکافتند چنان
بود پس ابوسفیان بمدینه امد و در مسجد با انحضرت رسالة ملاقات کرد و گفت یا محمد حفظ خون قوم خود کن و عهد را تازه کن و مدت مصالحه را زیاده کن
حضرت فرمود که نقض عهد کردید و اکنون معذرت می کوئی گفت نه چنین است نحن علی ما کنا علیه ما بر همان صلحیم و نقض ان نکرده ایم و بعد از ان هر چند
با پیغمبر سخن گفت حضرت اصلا جواب نداد و سر از زمین بر نداشت ابوسفیان برخواست و نزد ابوبکر امد و گفت یا ابابکر قریش را امان ده گفت و
ولی ... علی رسول الله ... هیچ کس امان نمی تواند بدون اذن پیغمبر پس نزد عمر امد و همان جواب شنید برخواست و نزد دختر خود ام حبیبه رفت که
زوجه رسول بود تا شفاعة او کند از پیغمبر و خواست که پای بر فراش ام حبیبه نهد برخواست و فراش را در هم پیچید و جامه خود را از او در نوردید گفت ای
دختر چرا چنین کردی گفت این فراش و جامه پیغمبر است و تو مشرکی و نجس و جایز نیست که عضو تو بر این فراش و جامه رسد و بر ان نشینی ابوسفیان از انجا بیرون
امد و نزد علی بن ابی طالب علیه السلام رفت و انحضرت در حجره فاطمه زهرا بود و امام حسن و امام حسین که کودك بودند در پیش ایشان نشسته بودند گفت
یا بن ابی طالب تدارك من فكری واندیشه کن فرمود ای که صلاح تو باشد و نفعی بتو رساند نمی بینم پس فاطمه را گفت یا بنت سید العرب تجیرین بین قریش
وتزیدین فی المدة فتکونین اکرم سیدة فی الناس ای دختر بهترین عرب قریش را امان ده و مدت امان ایشان را زیاده گردان که تو بهترین زنانی فاطمه گفت
جواری جوار رسول الله امان دادن من امان دادن رسول خداست گفت فرزندانت را بکو که مرا حمایت کنند و امان دهند گفت والله ما بلغ ابنای ان یجیرا احدا

الناس و ما یجیر علی رسول الله احد فرزندان من هنوز بمرتبه نرسیده اند که امان توانند داد و هیچکس بر پیغمبر تقدم نتواند کرد در امان دادن پس به
امیر المومنین علیه السلم گفت که کارهای خود را بر ایشان دشوار می بینم بیان حل این مشکل کن فرمود انت شیخ قریش فقم علی باب المسجد واجر بین قریش
ثم الحق بارضك تو سید قریشی بدر مسجد رو و بر همان قریش را و حمایة ایشان کن گفت اگر رای تو ازین دانی بکو و طور تمنی و در کردن من کن فرمود
والله لا اجد غیر ذلك تجد که رای غیر از این بخاطرم ابوسفیان بدر مسجد امد و گفت ایها الناس انی قد اجرت بین قریش ای مردمان حمایة و انقیاد قریش
امده ام هیچکس جواب نداد و رسول اصلا با او التفات نکرد ابوسفیان منکوب و مخذول باز گشت و بمکه باز امد و قریش را از نصیحت خود اعلام کرد
گفتند و الله پسر ابوطالب بتو هزل و مزاح کرده و بر تو خندیده و استهزا کرده و رفتن تو با ما بهره نداد گفت والله ما وجدت غیر ذلك بخدا که رای جز این
نیافتم و تدبیر دیگر ندانستم پس رسول م با اصحاب گفت که مستعد جهاد شوید و تهیه رفتن بحرب مکه مشغول گردید و بعد از ان دست بدعا بر
داشت و فرمود اللهم خذ العیون و الاخبار عن قریش حتی نبغتها فی بلادها بار خدایا جواسیس و اخبار را از قریش باز دار و ایشان را بر احوال
ما مطلع مساز تا ظاهر کرد ایشان را ناگاه در دیار ایشان و بعد از ان با اصحاب امر فرمود که این حال را از مردمان پنهان دارند و هیچکس نگوید
حاطب بن ابی بلتعه فرمان نبرده نامه نوشته بزنی داده بقریش فرستاد تا ایشان از امدن پیغمبر واقف سازد جبرئیل نازل شد و ان حضرت را از این
معنی اخبار نمود پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر المومنین و زبیر را فرستاد تا ان نامه را از ان زن فرا گرفتند و تفصیل این در سوره الممتحنه
سوره تحریر یافت القصه سید عالم در مدینه خلیفه گذاشت و خود با ده هزار مردان مهاجر و انصار که از جمله انچهار صد سوار بودند بیرون
امده متوجه مکه شد و این صورت در دهم شوال سال هشتم از هجرت بود و ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب و عبد الله بن امیه بن مغیره در اثنا
راه بموضعی که بنیق العقاب مشهور است باردوی همایون پیوستند و التماس کردند که پیغمبر ملاقات کنند انحضرت رخصت دخول نداد و فرمود که به
سبب جفاها که از ایشان بمن رسید طاقت ان ندارم که ایشان را ببینم ام سلمه رض پیش امد و گفت یا رسول الله یکی پسر عم تست و دیگری پسر عمه
داماد تو فرمود اما ابن عمی فهتك عرضی و اما ابن عمتی و صهری فهو الذی قال لی بمکه ما قال اما پسر عم من هتك حرمة من کرد و از ان حرمتی هیچ فرو
نگذاشت و اما پسر عمه و داماد من سخنان نالایق و غیر واقع در حق من بمکه گفت چون این خبر با ایشان رسید ابوسفیان پسر کی با خود داشت گفت و
الله لیاذنن لی او لاخذن بید بنی هذا ثم لنذهبن فی الارض حتی نموت عطشا و جوعا بخدا اگر پیغمبر اذن ندهد و مرا اجازة دخول نفرماید من
دست این کودك بگیرم و سر در بیابان نهم تا از گرسنگی و تشنگی هر دو هلاك شویم این سخن با انحضرت عرض کردند بر حال ایشان رحمة فرموده رخصت
دخول ارزانی داشت ایشان درامدند و اسلام اوردند انحضرت می امد تا بمر الظهران رسیدند چون خبر رسول بر قریش پوشیده بود و هیچ کس
از مدینه بمکه نمی رفت تا کیفیة حال از او پرسند بهر از جانب پیغمبر خائف بودند و همین شب که پیغمبر در ظهران فرود امده بود ابوسفیان بن حرب و
حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا بتجسس اخبار از مکه بیرون امدند عباس فرمود که من نیز اندیشه میکردم که اگر رسول بدین جمعیة بمکه درایداز
قریش اثری نخواهد بود پس در ان شب بر استر رسول سوار شدم و به اراك امدم بقصد انکه شاید هیمه کشی یا کسی که شیر بمکه برد ببینم و او بمکه رود
قریش را بدینخبر دار کرداند تا بیرون ایند و از رسول امان خواهند و در حدود اراك میگشتم ناگاه اواز ابوسفیان و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا شنیدم
و چون اتشهاء عظیم را که در اردوی پیغمبر افروخته بود از دور مشاهده کردند گفتند که این چه اتش است که پیش از این نوع اتش را در این موضع ندیده بود
بدیل گفت اتش بنی خزاعه است ابوسفیان گفت این اتش زیاده از انستکه از بنی خزاعه باشد بدیل میدانست که لشکر رسول اند اما از ایشان پوشیده می داشت
چون اواز ایشان شنیدم گفتم یا ابا حنظله این لقب ابوسفیان بود گفت یا ابا الفضل توئی گفتم اری و این کنیت عباس است ابوسفیان گفت فداك امی و ابی
مادر و پدر من فدای تو باد این چیست که در پیش تو است گفتم که این رسول خداست با لشکر ظفر پیکر که ده هزار مردند شما را طاقت مقاومت ایشان نیست
گفت یا ابا الفضل تو در این باب چه رای میبینی و صلاح چیست گفتم صلاح انست که بر پس این استر سوار شوی تا پیش پیغمبر برای تو از او طلب
امان کنم و بخدا سوگند که اگر بر تو ظفر یابد گردن تو را بزند پس او در عقب من سوار شد و من استر را میدوانیدم تا او را میان لشکر در اوردم و هر اتش که
میگذشتیم میگفتند که هذا عم رسول الله علی بغلة رسول الله این عم رسول خداست و بر استر رسول خدا سوار است تا انکه بگذشتیم با اتش عمر خطاب
ابوسفیان گفت الحمد لله الذی امکن منك بغیر عهد و عقد شکر مر خدای را که ما را بر تو دست داد بی عهدی و عقدی ... اهل ... و
شد بجانب پیغمبر توجه نمود تا خبر ابوسفیان با انحضرت رساند من استر را دوانیدم و بر او سبقت کردم و نزد پیغمبر رفتم و او در عقب من درامد و گفت
یا رسول الله هذا ابوسفیان عدو الله قد امکن منه بغیر عهد و لا عقد فدعنی اضرب عنقه این ابوسفیانست که دشمن خداست و ما را بر او دست داده بی
عقد و عهد بگذار تا گردن او را بزنم من گفتم یا رسول الله انی قد اجرته من ابوسفیان را امان داده انجا اورده ام پیش پیغمبر نشستم و گفتم والله لا یناجیه
الیوم احد دونی بخدا که امروز غیر از من کسی با پیغمبر راز نگوید و نگذاردم که کسی دیگر در باب ابوسفیان دراز کشد گفتم ای عمر شتاب مکن بخدا
که اگر مرد از بنی عبد مناف نبودی و اگر از بنی کعب می بود مضایقه میکردم گفت مهلا یا عباس فو الله لاسلامك یوم اسلمت کان احب الی من اسلام الخطاب
لو اسلم ای عباس اهسته باش بخدا که اسلام تو در ان روز که مسلمان کردیدی دوست تر بود نزد من از اسلام خطاب اگر اسلام می اورد پس پیغمبر فرمود که اذهب فقد
امناه حتی تغدو به علی بالغداة برو که ما او را امان دادیم تا بفردا که نزد من ای روز دیگر صبح او را نزد پیغمبر اوردم فرمود که ویحك یا اباسفیان الم یان لك
ان تعلم لا اله الا الله وای بر تو ای ابوسفیان وقت ان نیامد که او را بشناسی و بگوئی که هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه ابوسفیان گفت
بابی انت و امی ما اوصلك و اکرمك و ارحمك و احلمك والله لقد ظننت ان لو کان معه غیره لاغنی عنی یوم بدر و یوم احد پدر و مادر و تن و جان من فدای تو باد
چه ... وکرمی ... و حلیم بخدا سوگند که من دانستم که اگر با او خدائی میبود در روز بدر و احد بفریاد ما میرسید و نفعی با ما ...
که ... الم یان لك ان تعلم انی رسول الله وقت نیامد که بدانی که من رسول خدایم ... ابوسفیان گفت بابی انت وامی اما هذه فان فی النفس منها شیئا

ومادر من فدای تو باد اما در این کلمه در نفس من تردد هست عمر گفتم باو که گواهی بحق بده پیش از انکه گردن ترا بزنند گفته اند در این حدیث دو ماه مهلت
دهید پیغمبر فرمود چهار ماه ترا مهلت دادم پس پیغمبر امر کرد که او را ببرد در تنگنای که لشکر بداند مردم و برا به بینند و بدانند که و برا امانست گفتم یا رسول
الله تو میدانی که وی مردیست که فخر دوست دارد و طمع تشریف و تعظیم دارد از قریش پس اشهد و نوع تعظیم بیش از این داد و فرمود که هر که در سرای
وی رود ایمن است و هر که در مسجد الحرام رود ایمن است و هر که در خانه خود رود و در ببندد نیز ایمن است عباس گفت که وی را همراه گرفتم و در رهگذری
بداشتم تا قبیله قبیله و گروه گروه بر وجهی که لشکر میگذشت وی میگفت اینها چه کسانند من میگفتم اسلم و جهینه و فلان و فلان تا انکه رایت رسول در کتیبه
خضرا نمایان شد و سواد عظیم پدید امد مهاجر و انصار همه غرق اهن که بغیر از چشم چیزی دیگر از ایشان بدیده نمیشد گفت اینها چه کسانند که بحشمت
و هیبت و سطوت ایشان هیچ کس ندیده ام گفتم هذا رسول الله فی المهاجرین و الانصار گفت یا ابا الفضل لقد اصبح ملک ابن اخیک عظیما گفتی
عباس پسر برادرت پادشاهی عظیم یافت گفتم ویحک این شوکت نبوتست و در اثنا حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا نزد رسول امدند و بشرف اسلام رسیدند
و متابعت کردند بعد از متابعت انحضرت ایشان را پیش از خود بمکه فرستاد تا قریش را باسلام خوانند و فرمود که هر که در سرای ابو سفیان که بر بالای
مکه واقعست در اید او را امانست و هر که در سرای حکیم که در پایین مکه داخل شود او را نیز امانست و هر که در مسجد الحرام رود با امانست و هر که در خانه
خود رود و در را ببندد نیز امان دارد و چون ابو سفیان و حکیم از نزد رسول بیرون امدند و بجانب مکه متوجه شدند پیغمبر صلی الله علیه
واله در عقب ایشان زبیر را با جمعی از مهاجر بفرستاد و با او امر فرمود که رایت خود را در حجون که اعلای مکه است بزند و از انجا حرکت نکند تا من بیایم
خود را بسعد بن عباده انصاری داد که بغیر انصار با او بود و او را مقدمه لشکر گردانید با جمعی از انصار پیش روانه ساخت و او بعظمت و ابهت تمام
در امد و گفت الیوم یوم الملحمه الیوم تستحل الحرمه و خالد بن ولید را با جمعی از قضاعه و بنی سلیم در عقب او روانه کرد و امر کرد که در اسفل مکه خیمه بزند و فر
اینده در خانها همه را امر فرمود که از جنگ دست بکشند و با هیچ کس مقاتله ننمایند مگر با انکه در مقام مجادله در ایند بکشتن چهار کس امر نمود
عبد الله بن سعد بن ابی سرح و حویرث بن نفیل و عبد الله بن خطل و مقیس بن صبابه و دو زن مغنیه را که در غنا هجو پیغمبر می خواندند نیز امر بقتل کرد
و فرمود این شش را بکشید اگرچه دست در ستور کعبه زده باشند و پناه بان اورده پس امیر المومنین علیه السلام حویرث و یکی از ان دو زن را بقتل رسانید
و یکی دیگر بگریخت و مقیس را در بازار کشتند و ابن خطل را یافتند که دست در استار کعبه زده بود سعید بن حریث و عمار بن یاسر بکشتن او مسابقه کردند و سعید زودتر
پیش دستی کرده ابن خطل را بکشت و عبد الله بن ابی سرح بخانه عثمان ملتجی شد عثمان در حق وی شفاعت کرد رسول سر در پیش انداخت و بعد از ان گفت
کسی نبود در میان شما که این را بکشد سعد معاذ و برا بکشت و عبد الله بن خطل که مرتد شده بود و او نیز بمکه گریخته بود بدست سعید بن حریث کشته
شد و جمعی از قریش در اسفل مکه با بنی بکر مجتمع شدند و اغاز جنگ کردند خالد بن ولید با جمعی از اصحاب با ایشان رسیده مقاتله کرده و ایشان را بکشت و
بقتل عکرمه بن ابو جهل نیز امر فرموده بود او بیمن گریخت و زنش ام حکیم ایمان اورد و از رسول برای عکرمه امان خواست و کس فرستاد تا باز امد و ایمان
اورد و او را گفتند سبب اسلام تو چه بود گفت چون بیمن رسیدم خواستم که در دریا نشینم کشتی بان گفت اگر مشرکی در این کشتی منشین که این کشتی جز موحد را
بکنار نمیبرد و اگر مشرکی در این کشتی نشیند البته غرق میشود و دیگران نیز بشامت او در گرداب بلا و موجه فنا گرفتار میشوند من در کشتی ننشستم و
گشتم و ایمان اوردم القصه چون پیغمبر بر مکه مشرف شد ابو سفیان بسرعت تمام بیامد و رکاب انحضرت را بوسه داد و گفت پدر و مادرم فدای تو
سعد میگوید که الیوم یوم الملحمه الیوم تستحل الحرمه و بروایت دیگر عباس چون این بیت بشنید بیامد و رسول را گفت میترسم که امروز سعد از قریش
صولتی یابد که عار ان تا قیامت بر ما بماند انحضرت امیر المومنین را امر نمود که برود و رایت را از او بستاند و برفق و مدارا هر که را می خواهی در تحت اندازد
امیر المومنین ع بیامد و رایت را از او بستد و انچه مامور شده بود قیام نمود و چون بسرای ابو طالب رسید ام هانی در انجا بود و جماعتی کفار به
حمایت او رفته بودند ان حضرت زره پوشیده بود و خود بر سر نهاده او را ندا داد که اهل این سرا که دشمنان خدا اند بیرون کنید ام هانی بدر خانه امد
و امیر المومنین را نشناخت گفت ای بنده خدا من دختر ابو طالبم و خواهر علی حرمت من نگهدار امیر المومنین بار دیگر گفت که اعدای خدا را از خانه بیرون کن
ام هانی گفت والله لاشکونک الی رسول الله بخدا سوگند که شکایت ترا به پیغمبر کنم امیر المومنین خود از سر برداشت ام هانی چون برادر خود را بدید بسوی
و در کنار برادر امد او را بوسید و گفت ای علی سوگند خورده ام که شکایت ترا به رسول کنم در این قضیه چه حکم کنی گفت با کی نیست شکایت مرا بعرض برسان و رسول بوادی اعلی
مکه امده است ام هانی گفت بیامدم بوادی دیدم که رسول در خیمه غسل میکرد تا که در ایند گفتم یا رسول الله ماذا لقیت الیوم من علی
من از علی چه دیدم امروز فاطمه تعبیر فرمود ای ام هانی شرمندی که شکایت علی با رسول خدا میکنی بجهة انکه وی دشمنان خدا را می رنجاند رسول
تبسم فرمود تا انکه در سرای تو و در حمایت تو [illegible] از علی برای انکه تو خواهر علی و بعد از ان رسول بتشریف شریف بمکه معظمه در امد و صنادید
قریش بظن انکه با ایشان محاربه خواهد کرد و ایشان را مقتول خواهد ساخت در اندرون کعبه متحصن شدند انحضرت در مسجد الحرام امد و بر در
کعبه ایستاد و فرمود لا اله الا الله وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده الا ان کل مال و ماثره و دم یدعی فهو تحت قدمی
هاتین الا سدانه البیت و سقایه الحاج فانهما مردودتان الی اهلهما الا ان مکه محرمه بتحریم الله لم تحل لاحد کان قبلی و لم تحل لی الا ساعه من
نهار و هی محرمه الی ان تقوم الساعه لا یختلی خلاؤها و لا یقطع شجرها و لا ینفر صیدها و لا تحل لقطتها الا لمنشد یعنی هیچ خدای نیست که
مستحق پرستش باشد مگر معبود بحق که یکتا و یگانه است و وعده خود را راست گردانید و بنده خود را نصرت داد و طوایف کفار را متفرق و منهزم
ساخت و بدانید که هر مالی و ثاری و خونی که مردمان دعوی ان می کنند همه در زیر دو قدم منست مگر سدانه کعبه و سقایه حاج که مردود
باهل خود کرده شده اند بدانید که مکه محترمست از قتل و غارت و صید بتحریم خدا حلال نبوده هیچ کس را که پیش از من بوده اند و حلال نیست
بر من مگر یک ساعت روز و ان محترمست تا انکه قیامت قائم گردد باید که گیاه از ان بر نکنند و درختان از ان قطع نکنند و صید از ان نرانند و جایز نیست که

لقطه ان بر دارند مگر کسی که تعریف ان کند و صاحبش را تجسس نماید ای معشر قریش خدای تعالی نخوت جاهلیه را از شما قطع نمود بدانید که همه فرزندان
از ادم و حوا اند و او سبحانه ادم را از خاک افریده پس این ایه تلاوت فرمود که یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و بعد از ان فرمود که لا لبئس جیران
النبی کنتم لقد کذبتم و طردتم و اخرجتم و اذیتم ثم ما رضیتم حتی جئتمونی فی بلادی تقاتلونی بدانید که شما بد همسایه بودید پیغمبر را تکذیب کردید
و او را بیرون کردید از وطن خود و اذیت کردید با اینهمه راضی نشدید مگر که امدید در شهر من و با من مقاتله کردید با امروز گمان شما با من چه چیز مقام
و من با شما چه خواهم کرد گفتند خیرا اخ کریم و ابن اخ کریم گمان ما بتو خیر است که تو برادر کریمی و پسر برادر کریمی و حلیمی و مقتدا و سید نامداری
فرمود اذهبوا فانتم الطلقاء بروید که همه شما را ازاد کردم ایشان از خانهای خود بیرون امدند چنانکه مردگان زنده شوند و از قبرها بدر ایند
و از این رو اهل مکه را طلقا گفتند یعنی ازاد کردهای پیغمبر و چون اهل حرم ربت و قوت و سطوت ان حضرت را دیدند بعد خواری و مذلت خود
بعد از نخوت و تکبر که در زمان جاهلیه داشتند و مع ذلک از اصحاب فیل محفوظ شده بودند عذاب ایشان را مشاهده کرده متنبه گشتند دانستند
که انحضرت صادقست در دعوی خود و پیغمبر بحق است و لهذا از م شدند و اسلام قبول کردند و انحضرت در زیر صفا بنشست و ایشان می امدند
بدایره اسلام در می امدند و بیعت می کردند و سمعا و طاعه میگفتند و چون همه مردان بشرف اسلام رسیدند زنان نیز امدند و اسلام عرض کرده
بیعت نمودند و صفوان بن امیه بگریخت و خواست که براه دریا برود و عمیر بن وهب در حق او شفاعت کرد تا باز امد خایف و ترسان بود با او گفتند
محمد از حلیم تر و جمیل تر است که بتو ازاری رساند وی ایمن شد و در زمره اهل اسلام داخل شد و عبد الله بن زبعری نیز فرار کرده بنجران گریخت
و از انجا خبر امان شنیده باز امد و نزد پیغمبر ایمان اورد و هبیره مخزومی به نجران بماند و ایمان نیاورد و ام هانی که زن وی بود از وی بری
شد و ابن زبعری نزد رسول امد و اسلام اورد و گفت یا رسول الملیک ان لسانی راتق ما فتقت اذ انا بور اذ اباری الشیطان فی سنن
الغی و من مال میله مثبور امن اللحم و العظام لربی ثم نفسی الشهید انت نذیر و از ابن مسعود مرویست که در روز فتح مکه که پیغمبر بمسجد الحرام امد
سیصد و شصت بت در حوالی مکه بود و چوبی در دست داشت بر انها می زد و نگونسار شان میکرد و میگفت جاء الحق و ما یبدئ الباطل و ما یعید
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و از ابن عباس روایتست که چون پیغمبر بمکه امد فرمود بخانه کعبه داخل نمیشوم تا بتان در انجا باشند
پس فرمود تا انها را از انجا بیرون اوردند و میان انها دو بت بر صورت ابرهیم و اسماعیل ساخته بودند و ازلام در دستهای ایشان بود فرمود قاتلهم
الله اما و الله لقد علموا انهما لم یستقسما بها قط خدا کفار را هلاک کرداناد بخدا سوگند که ایشان دانستند که ابرهیم و اسماعیل علیهما السلام هرگز
استقسام بازلام نکرده اند پس اهل مکه فوج فوج امدند و اسلام اوردند تا همه بشرف اسلام رسیدند حق سبحانه این سوره را قبل از وقوع فتح فرستاد
پیغمبر را از ان اخبار فرموده بود از مقاتل مرویست که چون این سوره نازل شد انحضرت بر اصحاب خواند همه فرحان و شادان گشتند و استبشار نمودند مگر
عباس که چون استماع ان کرد بگریست پیغمبر گفت ما یبکیک یا عم چه ترا بگریه در اورد ای عم گفت یا رسول الله اظن انه قد نعیت الیک نفسک گمان من
چنانست که این سوره خبر وفات تو میدهد حضرت فرمود انه لکما تقول این چنین است که تو میگویی پس انحضرت بعد از دو سال از نزول این سوره بدار البقا
شتافت و کسی در این دو سال انجناب را خندان ندید و بعضی گفته اند که قایل این قول ابن عباس بود پس انحضرت فرمودند که لقد اوتی هذا الغلام
کثیرا این پسر را علم بسیار داده اند و وجه دلالت این سوره بر رحلت حضرت رسالت تمامست و عونست و کمال دین که لازم فتح مکه بود چه کمال مستتبع
زوال است کما قال امیر المومنین ع اذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا اذا قیل تم و دیگر انکه امر باستغفار تنبیه است بر دنو اجل و لهذا این سوره را سوره
التودیع نامیده اند و موید اینست انکه مرویست که بعد از سوره الفتح الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد و این اخر ایه بود و انحضرت بعد از هشتاد و دو
روز از نزول این ایه در گذشت و از مقاتل مرویست که بعد از دو سال از نزول این سوره حضرت رحلت فرمود و در این دو سال او را هیچ کس مسرور و خندان ندید
و بنقل دیگر از ابن عباس منقولست که چون این سوره نازل شد پیغمبر فرمود نعیت الی نفسی بانها مقبوضه فی هذه السنه خبر مرگ من بمن رسانیدند
و بمن الهام کردند که امسال قبض روح من میشود و نیز از ابن عباس منقولست که عمر خطاب مرا حرمت داشتی و بر همه کس مقدم نشاندی و با اهل بدر
مواسات نمودی برا گفتند که چگونه فرزندان ما اینکو دلیل را پیش از ندید و مرتبه او تعظیم میکنی گفت بجهة فهم و فطنت و علم او بعد از ان گفت من از شما و از او سوال
میکنم تا به بینم که چه جواب می گویند گفتند بگو گفت در سوره الفتح پیغمبر را باستغفار و تسبیح امر کردند هر کس از ان چیزی میگفتند از انجمله بعضی گفتند
که چون حق تعالی برای او فتح نمود او را باستغفار امر فرمود [illegible] و بعضی هیچ نگفتند و [illegible] گفت تو چه می گویی گفتم لیس کذلک ولکن
نعیت الیه نفسه نیز این خبر است بلکه خبر رحلت او داده عمر گفت ما اعلم منها الا مثل ما تعلم یعنی من از این سوره مگر انچه تو می دانی ندانم بعد از ان باصحاب گفت
کیف تلوموننی علیه بعد ما ترون چه ملامت میکنید مرا بعد از انکه دیدید و دانستید علم او و مرویست که چون این سوره فرود امد پیغمبر خطبه فرمود و گفت
ان عبدا خیره الله بین الدنیا و بین لقائه یعنی بنده را مخیر کرد میان دنیا و لقای خود پس اختیار کرد لقاء الله پس ابو بکر بگریست [illegible]
خدا کرده [illegible] با نفس نفیس خویش بود و در خبر صحیح وارد شده که چون این سوره نازل شد پیغمبر فاطمه را طلبید و بعد از تمهید قواعد معاطفه
و ملاطفه بطریق مسارت با او سخن کرد فاطمه گریان شد بار دیگر [illegible] سخنی گفت این نوبت فرحان و خندان گشت عایشه گوید که من با فاطمه گفتم
[illegible] خیر البشر [illegible] هیچ حزنی را بفرح نزدیکتر مثل امروز ندیدم [illegible] فاطمه اسرار ان روز با عایشه نگفت
ان گفته بود که نوبت اول که با من مساره کرد مضمونش این بود که بدان و اگاه باش که در هر سالی از سنوات سابقه جبرئیل امین جهة درس قران مبین
بعرصه زمین میامد و امسال دو نوبت امد ضبط این مهم نازل شد گمان نمیبرم مگر انکه اجل من نزدیک شده و شوق من بعالم قدس نهایت [illegible]
عنقریب این منزل فانی بجوار رحمت مجاور رحلت خواهم کرد [illegible] از استماع این خبر [illegible]
[illegible] خاطر من [illegible] قطرات [illegible] چون پدر بزرگوار مرا [illegible] خوشحال خواند [illegible]

کای بود بده من وا بغیر ندا پسند بده من غم بخود کرد ترا مرده الذای دارم و زنان لم از اینه خاطرت بر دارم یکی آنکه در روضه رضوان سیده زنان اهل اجماع
تو خواهی بود و دیگر بیشتر از سایر اهل البیت با من ملاقات خواهی نمود من بیا من این بزبان تجرع نفر وفات بر مذاق خود شیرین ساختم و شکر آن اسما
این خبر مسرت بخش بجهة آن تبسم بر لب نمودم و روایتست که حضرت فرمود ابا فاطمه جبرئیل مرا خبر داد که نیست هیچ زنی از زنان عالم که ذریه او اعظم باشد اندر تو
تو پس باید که صبر تو از صبر باقی زنان بیشتر باشد تبسم دیگر در این سخن آن شادی از بشارة بود و بنابر این تا بر روز وفاتمه که بعد از نزول این سوره حضرت با
جبرئیل گفت یا رسول الله والاخرة خیر لک من الاولی عالم بقا از بهر است از دار فنا آنحضرت بعد از نزول این سوره در کار آخرت بیشتر از پیشتر جهد
مینمود و کلمات سبحانک اللهم وبحمدک اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم تکرار مینمود آنحضرت گفتند یا رسول الله چونست که این کلمات از اینها
می کوئی فرمود که بدانید بر ابنعایم نعی خوانده اند و دیگر به شد گفتند ابیبدوا ابیرود انعراض می کردی و حال آنکه خدای کذشته و آینده ترا امرزیده فرمود
کجابست هول اطلاع بر قوت ننگر مبا و یکی لحد و اهوال القیامه یعنی اینهمه می باید بدید و می باید کشید معروفست که این سخن برای ارشاد و تنبیه ما ملا
مبفرمابد و اکر نه آنحضرت از این خطرات ایمن و سالم بوده و منقولست که سید انام از فحوای سوره فتح و تضمن آیه الیوم اکملت لکم دینکم خبر انتقال از این
عالم بی ثبات سریع الزوال دریافت خواص اصحاب بر لجانه عایشه طلبید چون نظر شریف بر ایشان افتاد قطرات عبرات از چشمه چشم مبارک برکشاد و بر وفا
ایشان بهای بکر بن بین از سر اهتمام بجهة حضار مجلس بسط دعا بکشترانید و فرمود مرحبا بکم وحیاکم الله بالسلام لجمعکم الله رحمکم الله حفظکم
الله جبرکم الله نصرکم الله رفعکم الله نفعکم الله قبلکم الله هداکم الله وفقکم الله اداکم الله سلمکم الله رزقکم الله بتقوی و بهتر کاری
از حضرت باری ایشان را وصیت فرمود بعد از موعظه فرمود که ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به واهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی واذکرکم الله فی اهل
و این حدیث در جمع بین الصحیحین مذکورست و معنی این آیه بانست که جز این نیست که من آدمیم مانند شما نزدیک شد که فرستاده پروردگار در ملک الموت
بیاید و من اجابت او کنم و من میان شما دو امر بزرگ میگذارم که آن کتاب خداست که در او هدایت و نور است پس کتاب خدا را فرا گیرید و بان اعتصام
کنید و یکی دیگر اهل البیت مرا اند تذکیر شما میکنم با اهل البیت خود شما را نصیحت میکنم در نگهداشت و محافظه احوال ایشان کنید و این کلمه آخر دو را
سه بار اعاده فرمود گویا که این تکرار جهة آن بوده که میدانست که اصحاب اهل البیت از عهده احتیار امر اطاعة نخواهند کرد و وصیت آنحضرت را در
باب ایشان فرو گذاشت خواهند کرد و با ایشان در طریق جدال و عناد سلوک خواهند نمود از ابن عمر مرویست که او گفت همه اصحاب آنحضرت
بودیم از من احوال مردمان می پرسید و کیفیة اختلاف ایشان بعد از وفات سید کاینات استفسار مینمود من آنچه دیده بودم و دانسته از اختلاف و
نزاع ایشان با و گفتم جابر بگریست و گفت از رسول خدا شنیدم که گفت مردمان در دین خدا آیند فوج فوج و از دین خدا بیرون روند فوج فوج او آورده اند
که یکی از صحابان امیرالمومنین نزد معاویه رفت وبرا گفت از قرآن چیزی میدانی گفت الکثیر والطیب گفت بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح و
رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا معاویه گفت ای خطا خطا می خوانی گفت چگونه می باید خواند گفت یخرجون فی دین الله وی گفت نعم
بود که در دین خدا داخل شدند اما این زمان از دین خدا بیرون میروند معاویه بخاموش شد لعنة الله علی المنکرین والجاحدین ولایة اهل البیت والناکثین
عهد رسول الله فیهم والناکثین والمارقین والقاسطین واذاقهم الله انواع العذاب واصناف العقاب یوم الدین یا رب العالمین سورة تبت

و این سوره را ابی لهب و سوره المسد گویند مکیه نازل گشته و عدد آیات آن پنج است باتفاق و در حدیث ابی آمده که حضرت رسالت
فرمود که امید دارم که حق تعالی خواننده این سوره را با ابولهب در یکجا جمع نکند یعنی در جائیکه ابولهب باشد او را نبرند و از ابو عبدالله ع
مرویست که چون تبت را قرائه نمائید لعن کنید بر ابولهب چه وی از جمله مکذبان پیغمبر بوده و منکر آنچه آنحضرت از جانب حضرت عزت آورده
اتصال این سوره بسوره الفتح اشتراکهما نصرت و فتح ابی لهب بخاری در صحیح
خود از پیغمبر نقل کرده از سعید جبیر که ابن عباس گفت فرمود که چون این آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت سید عالم روزی بر کوه صفا بر آمد
و ندا کرد یا صباحاه و این کلمه را در وقت نزول بلیه عظیمه چون قتل و غارة استعمال می کنند بعضی از قریش که اقارب و عشایر آنحضرت بودند همه از منازل
خود بجانب وی مسارعة نمودند گفتند ما لک چه میفرمائی ترا و چه واقع شده آنحضرت فرمود ارایتم لو اخبرتکم ان العدو یصبحکم او یمسیکم
اما کنتم مصدقی آیا اگر خبر دهم شما را که در پس این کوه جمعی از دشمنان آمده اند بداعیه آنکه صباح یا شام بسر شما تازند و بقتل و غارت بکشایند
مرا در این تصدیق میکنید یا نه همه گفتند چرا تصدیق نکنیم و تو نزد ما بدروغ متهم نشده فرمود که فانی لکم نذیر مبین بین یدی عذاب شدید چون میدانید
که من هرگز دروغ نگفته ام و همیشه راستگو بوده ام پس بدانید که من ترساننده ام شما را از عذاب جحیم و عقاب الیم پیش از آنکه واقع شود ابولهب حاضر
گفت تبا لک الهذا دعوتنا جمیعا هلاکت باد ترا برای اینهمه ما را خواندی و روایتی است که بهره دست سنگی برداشت خواست که بر آنحضرت اندازد همانا
حضرت ذوالجلال این سوره فرو فرستاد که بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا
ابی لهب خاسر و هالک باد هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بجنبش انداخته و این مشتق است از تباب یعنی خسرانیست که موجب
هلاک باشد و گویند مراد همه بدن اوست کقوله تعالی لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه و بما قدمت یداه و اسناد فعل بید جهة آنست که اکثر عمل بید است
پس معنی آنست که نفس او هلاک و نابود باد و بوقوع آن در آتش جحیم و کشیدن عذاب الیم یا مراد دنیا و آخرتست یعنی نابود باد دنیا و عقبی او یا خالی باد هر دو دست
او از خیرات و عم پیغمبر بود پسر عبدالمطلب و عبدالعزی نام داشت و ترک ذکر اسم او و ایراد کنیه با آنکه تکنیه مستلزم تکریم است جهة اشتهار او است بکنیه
تا اسم و یا جهة استنکاف از ذکر اسم او که آن عبد العزی است و یا آنکه اشاره باشد بانکه چون او اصحاب نار است پس کنیت موافق است بحال او و ذکر
البته باو و استر از ذکر اسم و دیگر آنکه با این مجانس فان لهب باشد و گویند تکنیه وی باین اسم بجهة تلهب چهره وی بوده چه اشراق روی و بحیثیتی بود که چون

امین

منهم

شعله آتش میدرخشید و می تواند بود که ذکر وی بطریق کنایت باشد از لهبی آتش دوزخ و اظهرها هکم یا و قوله وتب الخبابت بعد از
دعا علیه و تعبیر بماضی بجهة تحقق وقوع آن کقوله جزی ربه عنی عدی بن حاتم جزاء الکلاب العاویات وقد فعل یعنی هلاک شد و ناچیز گشت ابو
لهب و بعذاب ابدی رسید بواسطه کثرت معادات و شدة مناصبه که با رسول داشت بجای او این نفرین کرده و بر او استحقاق هلاک و عقوبة ابدی کرد
بن عبدالله محاربی منقولست که در اول اسلام تردد در بازار ذی المجاز دیدم جوانی را دیدم جامه سرخ پوشیده بود و بزبان فصیح فرمود گفت
قولوا لا اله الا الله تفلحوا این کلمات شهاده بگوئید تا رستگار شوید و یکی را دیدم در پی او میرفت و می گفت سخن او نشنوید که او دروغ گوینده و
بددین است باشند و کعب مبارک او را خونین کرده بود پرسیدم که اینها چه کسانند یکی گفت آن جوان که لباس سرخ پوشیده است که خلق را به
خدای ایشان دعوة میکند و آنکه در عقب وی سنگ می اندازد و تکذیب میکند عم وی ابولهب است و اکثر مفسرین بر آنند که این قصه متفق با خودست
از عبدالله مسعود روایتست که چون ابولهب از دوزخ و انواع عذاب انذار نمود گفت اگر آنچه برادر زاده من میگوید حقست من فردا مال و فرزند خود را از دوزخ باز
خرم و از آن خلاص شوم حق سبحانه رد قول او کرده فرموده ما اغنی عنه دفع نکند از او هلاک و عذاب و فردا ماله مال او و آن شتر و اسب و استر
و گوسفند و عقار و اشجار و نقدین و یا مالی که بطریق وراثت از پدر باو رسید وما کسب و آنچه کسب کرده یعنی فرزندان او عتبه و غیره و یا مکسوب او
از ارباح تجارات و منافع معاملات و آنچه از انعام حاصل کرده که آن نتایج و منافع آنست گویند مراد بما له مال تالد است و ما کسب طارف و بنابر
اول تسمیه ولد بکسب جهة آنست که آن مکسوب و محصول پدر است و پدر کاسب و محصل او و در حدیث آمده که ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه و ان ولده من
کسبه و در خبر است که روزی پسران ابولهب بجهة خصومتی و منازعتی که با هم داشتند نزد ابن عباس آمدند و وی در مسجد الحرام نشسته بود اتفاقا
هم آویختند و از مخاصمه بمضاربه انجامید ابن عباس برخواست تا ایشان از هم دور کند و نفری ایشان بماند در افتاد پس در غضب
شده فرمود اخرجوا عنی الکسب الخبیث دور کنید از من کسب خبیث را یعنی پسران ابولهب و از ضحاک منقولست که معنی آیه آنست که مال او خواسته او که در
عداوة پیغمبر انفاق میکرد و عمل خبیث یعنی کید و مکر که در باب آنحضرت بجای می آورد هیچ نفعی باو نرسانید و نزد بعضی دیگر معنی آنست که مال
و فرزندان او از هلاکه دنیا نگاه نداشت بلکه او و فرزندان او بسوء حال هلاک شدند و محافظ او نشد و بحوادث روزگار مبتلا شد چنانچه بصحت
پیوسته که عتبه را در طریق شام شیر از هم بدرید و پاره پاره کرد با آنکه او و رفیقان کاروان خفته بودند و همه او را احاطه کرده تفصیل این حکایت در اوراق
سابقه سمت ذکر یافت و ابولهب بعد از واقعه بدر بعلت عدسه هلاک شد و عدسه مخصوص است از ماده سمیه متعفن
شود و وی تا سه روز افتاده بود و بجهة تعفن هیچکس بتجهیز او اقدام نمینمود تا آخر چند را مزد کردند تا آن لعین را دفن کردند پس این اخبار باشد از
غیب که مطابق مخبر عنه واقع شده و آنکه ما کسب موصول معطوف بر ماله و ما موصوله است یعنی چه مکسوب یا مصدریه یعنی کسبه و ما اغنی می تواند
که ما استفهامیه باشد و معنی انکار و منصوب المحل به ما نافیه و تقدیر آنکه ای شیء اغنی ماله و ما کسب یعنی چه چیز دفع کند از او مال و کسب او
مراد آنست که هرگز اموال و مکسوبات او هلاکه دنیا و عذاب دوزخ را از او دفع نکند سیصلی زود باشد که در آید نارا ذات لهب
با آتش خداوند لهب یعنی شعله زننده درخشنده که بر او مشتعل شود و مراد آتش دوزخست و ذکر سین از برای وعید است یعنی البته با آتش دوزخ معذب
گردد اگر چه تراخی زمان شده باشد و این آیه دلالت بر صدق پیغمبر و بر صحه نبوت وی زیرا که مخبر است با آنکه ابولهب بر صفت کفر بمیرد و آنچنان شد که از
آن خبر داده بود و قوله وامراته عطف بر ضمیر مستتر در سیصلی و ترک تاکید ضمیر بجهة فصل است یعنی زود بود که در آید با آتش دوزخ زن ابولهب
که ام جمیل بنت حرب است خواهر ابوسفیان و او بخیلتم بود در غایة دناءت و عداوت نسبت بحضرت رسالت آورده اند که وی در همسایگی حضرت رسول
خانه داشت و دسته ها بسته های خار و دستهای خسک جمع کردی و شب آوردی و بر سر راه پیغمبر بیختی یا خاری در دامنش آویختی تا در پای خلق آنحضرت
چون سحر بقصد نماز گذاردن در مسجد از خانه بیرون آمدی آنها را از سر راه بر گرفتی و بر طریق ملایمه فرمودی که این چه نوع همسایگی است که با من
میکنند حق سبحانه بجهة این او را بقول مذکور وعید نمود و بعد از آن باین صفت مذمومه مذمه وی کرده فرمود حمالة الحطب یعنی بردارنده
هیمه و کشنده هیزم و نصب آن بر ذم و شتم است یعنی او را باین صفت بد مذمه میکنم و دشنام میدهم و بنا بر آنکه مرفوع باشد همچنانکه قرائة غیر عاصم است
یا خبر مبتدای محذوف است ای هی حمالة الحطب و یا صفت امرأته و صاحب کشاف گفته که من قرائة نصب را دوست تر دارم زیرا که شتم و ذم ام جمیل موجب توسل
است بسید رسل و تقرب باو و از ربیع بن انس منقولست که چون رسول در شب تار تردد نمودی از بیشه خار و سیکان بیشه خس و خار فرو ریختی و آن
حضرت چون پای بر آن نهادی در زیر پای وی حریر بودی از ابن عباس و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی روایت کرده اند که هیمه کشی وی عبارتست
از نمامی و سخن چینی وی که موجب افروخته شدن آتش خصومت بود همچنانکه هیمه آتش مشتعل میشود و لهذا نمام را حطب گویند کما قال الشاعر
شعر ولم تمش بین الحی بالحطب الرطب ای لم تمش بالنمیمه و تقیید حطب برطب بجهة دلالت است بر دخان که موجب زیادتی فتنه و شر است
و یقال ایضا فلان یحطب علی فلان ای یوقد بینهم النائره و یغر الشر و در اشعار فارسی واقع شده که
چین هیزم کش آتش است و ام جمیل باین خصلت معروف بوده و بجهته قد نااه موصوفست اکثم بن صیفی پسران را وصیت میکرد که زنهار زنهار از
سخن چینی حذر کنید که سخن چین کشنده هیمه است برای افروختن آتش و بدانید که نمام در یک ساعت چندان آتش فتنه را مشتعل سازد که ساحر
در یکسال از آن نتواند سعید جبیر و ابی مسلم بر آنند که حمالة الحطب بمعنی حمالة الخطا باشد یعنی بردارنده گناهان بسبب معادات پیغمبر
حمل کردن شوهر خود را بسبب کفر او را ایذای آنحضرت و این موجب افروختن آتش دوزخست مانند افروختن آتش هیمه و بنا بر این ذکر حطب
بر سبیل مجاز باشد و نظیره قوله تعالی یحملون اوزارهم علی ظهورهم و قول اول منقولست از ابن عباس بروایت ضحاک و گویند که نفس الامر وی
پشته هیزم میکشید برای خود چنانکه رسم زنان حربست روزی پشته هیزم در پشت داشت و رسن آن در گردن او از بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی

بریسمانی

بیامد و ان پشته را در پس پشت او از سنگ فرو کرد و ابیه رسن و در کردن او بماند و کلوی او بان کرفته شد و نفسش منقطع کشته بدوزخ رفت و
حضرت حق سبحانه بجهت تخسیس حال و تحقیر او و تصویر او بصورت بعضی حطابه که موجب اهانت او و شوهر او است خبر میدهد که **فی جیدها** در کردن او
حبل من مسد رسنی است هم تافته از لیف خرما که هیزم بدان بر پشت می بندند تا او و زنش را در خشم آورد چه ایشان از خاندان شرف و
ثروت بودند و ابدال چیزی که موجب اهانت ایشان می شد در غضب می شدند و بدانکه ظرف خبر است و حبل مبتدا و می تواند بود که ظرف در موضع
حال باشد از حمالة الحطب و حبل مرفوع بان و معنی اینکه ام جمیل کشنده هیمه است در حالتی که در کردن او است ریسمانی از لیف خرما و مسد تافته
است از مسد اذا فتل من الحبال فتلا شدیدا من لیف کان او جلد او غیرهما و منه رجل ممسود الخلق ای مجدول الخلق و قوته و کویند مراد بمسد
ان ریسمانی است که پشته را در خانه الی می کشید و در سر راه پیغمبر می ریخت و از مقاتل نقل است که مراد از این ایه انست که بر طبق اینکه او رسن در کردن
می کرد و خار و هیمه می کشید روز قیامت رسن اتشین بر پشتهای حطب اتشین از شجره زقوم بر پشت وی بندند و او را عذاب کنند از ابن عباس و عروة بن
زبیر مرویست که این رسن زنجیری باشد از اهن اتشین درازی ان هفتاد کز از دهنش کنند و از مقعدش بیرون ارند و باقی بر کردنش بپیچند و از
مجاهد مرویست که مسد رسنی است که در میان چرخ چاه کشند پس همچنانکه ان حاطب چرخ نموده این ریسمان اتشین احاطه او می کند و کردن او را با
همه اعضا فرو کیرد و سعید بن مسیب فرموده ام جمیل قلاده فاخر یعنی کردن بند قیمتی داشت از جواهر کفت این را می فروشم و بهای ان را در عداوت پیغمبر
خرج می کنم حق تعالی در مقابل ان در دوزخ زنجیر اتشین در کردن او بندد و بان وی را عذاب کند این جمله ظرفیه یا تشبیه است از برای مجاز یا از برای
تصویر ام جمیل است بصورت حطابه که حامل حزمه باشد و غرض ان تحقیر شان او و بیان حال او در جهنم که بر پشت او خرمه باشد
از حطب جهنم که بر ریسمان اتش از بر کردن خود بسته اسماء بنت ابی بکر روایت کرده که چون این سوره نازل شد ام جمیل عوعوکنان مذمما خود را شنید بغضب
شد و او بدلا کویان و فهر یا دکان سنکی برداشت و در مسجد الحرام نهاد تا به پیغمبر زند و می کفت مذمما ابینا و دینه عصینا و امره [illegible]
و من او را دشمن کرفتم و امر او را نافرمانی کردم پیغمبر با ابو بکر در مسجد نشسته بود چون ابو بکر ام جمیل را دید بان حال کفت یا رسول الله انا
اخاف ان تراک من ترسم که او ترا ببیند کفت لن ترانی او مرا هرکز نتواند دید بعد بقرائه قران مشغول شد حق سبحانه رسول را از نظر ام جمیل ملعونه
مستور کردانید و ان حضرت این ایه را تلاوت می فرمود که اذا قرات القران جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا پس
ام جمیل نزد ابو بکر امد و اصلا پیغمبر را ندید کفت یا ابا بکر لخبرت ان صاحبک هجانی خبر ده مرا که مصاحب تو مرا هجو کرده ابو بکر کفت لا ورب
البیت ما هجاک نه بحق این خانه بزرکوار که پیغمبر ترا هجو نکرده ام جمیل برکشت و کفت قریش تعلم انی بنت سیدها ای مردم بدانید که من دختر مهتر و
بهتر ایشانم و بدانکه ندیدن ام جمیل پیغمبر را می تواند بود که بسبب این باشد که حق سبحانه شعاع چشم او را منعکس کردانیده باشد تا متصل نشده
باشد بر وجهی که روح باصره او در او نفوذ کرده باشد یا تفریق شعاع او کرده باشد تا به پیغمبر متصل نشده باشد دیکر انکه از پیغمبر مرویست که لا یزال
ملک یسترنی عنها یعنی همیشه فرشته هست که می پوشاند مرا از نظر او تا مرا نه بیند و مخفی نیست در انکه تو خاطب کور بشرط عدم قبول ایمان ابو لهب و ام
جمیل بوده پس این مستلزم عدم لزوم تکلیف ایمان بر هر فردی از افراد دنیا ثابت و لازم است و وجه تکذیب خبر او سبحانه شود بر تقدیر ایمان او [illegible]
اینان و مؤید این است کریمه الان و قد عصیت قبل چه این السنت انکه اکر فرعون قبل از وقت یاس ایمان می اورد حق سبحانه از او قبول می فرمود
و او معذب نمی کردانید و قطعا اندو به او از مخصوص بوقت نزول عذاب کردانید پس چونکه ابو لهب و ام جمیل قبل از وقوع این عذاب که زمان تکلیف
ایمان باشد و رد نمودند بنکال عذاب معذب شدند و بسلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه مسلسل کشتند اورده اند که عقیل نزد معویه رفت و عقیل
جوانی معروف بود معاویه تا حاضران کفت هذا عقیل عمه ابو لهب عقیل کفت هذا معاویه عمته حمالة الحطب روز دیکر معویه بعقیل کفت ای عقیل عم
خود را در کدام درکه دوزخ می بینی کفت بمعاویه وقتیکه بدوزخ درائی در دست چپ خود نکاه کن تا عمه ات که حمالة الحطب است ببینی که بر بستر اتش مستلقی
و از اینجا معلوم کنی که ابو لهب در کجا است

سورة الاخلاص

مکیست و نزد بعضی مدنی و تسمیه این سوره باخلاص بجهت انستکه متضمن توحید حق
دیکر در ان نیست و کلمه توحید را کلمه اخلاص میکویند و یا انکه هر که باعتقاد و اقرار متمسک باین شود مومن با اخلاص باشد و یا هر که قرائه ان کند بر سبیل
تعظیم حق تعالی او را بخلاص رساند و برهاند از اتش دوزخ و این را سورة الصمد و نسبة الرب نیز کویند و در حدیث امده که لکل شیء نسبة و نسبة الرب سورة
الاخلاص و بنا بر این سوره نیز مسمی است یعنی قل هو الله احد و او را سورة الاساس نیز کویند بجهت انکه مشتملست بر اصول دین و ابی بن کعب از پیغمبر روایت
کرده انکه اسست السموات السبع و الارضون السبع علی قل هو الله احد اساس و بنای اسمانها و زمینها بر قل هو الله احد نهاده شد یعنی اینها مخلوق نه
شده اند مکر بجهت انکه دلالت کنند بر توحید او سبحانه و معرفة صفات او که این سوره متضمن است این و سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را
مقشقشتان می کویند زیرا که تبریه از شرک و نفاق می کنند و فعری خود را مبرا میسازد از ان بوتقشقش المریض من علته اذا افاق و بر او عدد ایات ان نزد
مکی و شامی پنجست و نزد غیر ایشان چهار و اختلاف در ایه لم یلد است که مکی و شامی است و فضل این سوره بسیار است و ثواب قرائه ان بسیار ابی بن کعب از حضرت
پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره را بخواند چنان باشد که ثلث قران خوانده باشد و بعدد هر که ایمان اورده بخدا و بعدد انکه و کتابهای و روز قیامه
ده حسنه در نامه عمل او ثبت کند و ابو درداء از سید انبیاء نقل کرده که فرمود ایعجز احدکم ان یقرا ثلث القران فی لیلة ایا هیچ کدام از شما نمی تواند که در
یک شب ثلث قران را بخواند کفتیم یا رسول الله که می تواند که در یکشب ثلث قران را بخواند فرمود اقرءوا قل هو الله احد سوره قل هو الله احد بخوانید که ثواب ان مثل
ثواب ثلث قرانست و نیز از ابو درداء منقولست که هر که یکبار این سوره بخواند چنان باشد که ثلثی از قران خوانده و اکر دو بار تلاوت کند هم چنان باشد که
دو ثلث قران تلاوت نموده و اکر سه بار بخواند ثواب او چون ثواب کسی است که تمام قران تلاوت کرده و هر که در خانه خود رود و این سوره بخواند فقر و احتیاج
از ان خانه ببرد و دو توانکری و فراخ دستی بان خانه اید انس بن مالک از رسول خبر داده که هر که یکبار این سوره بخواند حق تعالی برکت دهد او را در نفس و مال

او و هر که دو بار بخواند او را و اهل او برکت دهد و هر که سه بار بخواند او را و اهل و همسایکان برکت دهد و هر که دوازده بار بخواند دوازده قصر
در بهشت برای او بنا کنند و حفظه فرشتکان کویند بیائید تا قصرهای برادر خود را ببینیم که بچه نوع بنا کرده اند و اکر صد بار بخواند کناهان بیست و پنج سال
او امرزیده شود و اکر چهار صد بار بخواند کناهان چهار صد ساله او امرزیده شود و اکر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود در بهشت ببیند یا از برای او ببینند
و سهل بن سعد ساعدی روایت کرده که مردی نزد پیغمبر امد و از فقر و فاقه و تنکی معیشت شکایت کرد ان حضرت فرمود که هر کاه که بخانه خود روی سلام کن خواه کسی
باشد خواه نه بعد یکبار سوره قل هو الله احد بخوان ان مرد باین عمل اقدام نمود حق سبحانه روزی او را فراخ کردانید تا انکه همسایکان خود را نیز محظوظ کردانید و مکو
از ابو عبد الله نقل نموده که چون سعد بن معاذ وفات کرد پیغمبر بر او نماز کذارد فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در عقب من بر سعد نماز کذاردند کفتم
یا رسول الله سعد این فضیلت را از کجا یافت فرمود که قل هو الله احد را در رفتن و امدن و خود ساخته بود و همیشه ان را در نشستن و برخاستن و سوار شدن و پیاده کشتن
در رفتن و امدن می خواند انس روایت کرده که روزی با رسول خدا در تبوک بودیم از روز افتاب طالع شد با نوری و شعاعی که مثل ان دیده بودیم کفتم یا
رسول الله این چه نوریست که بر افتاب غلبه کرده ان حضرت متفکر شد جبرئیل امد و کفت بلی یا رسول الله معاویه لیثی در مدینه وفات یافت حق سبحانه
هفتاد هزار فرشته فرستاده که بر او نماز کذارند پیغمبر پرسید ای جبرئیل بسبب کدام عمل بمرتبه رسید کفت بخواندن قل هو الله احد چه از اتش برمی
خواند در شب و روز و در ایستادن و نشستن [illegible] می خواند رسول کفت ای جبرئیل مرا دستوری هست که بروی نماز بکذارم پس طی ارض شد و ان حضرت از تبوک بمدینه امد و بر وی
نماز کذارد و منصور بن حازم از ابو عبد الله روایت کرده که هر که بکذرد بر او یکشب و یکروز و پنج نماز بکذارد و در ان قل هو الله احد را قرائت نکند او را کویند
یا عبد الله لست من المصلین ای بنده خدا تو از نماز کذارندکان نبودی و از اسحاق بن عمار روایتست که ابی عبد الله فرمود که هر که یک جمعه بر او بکذرد
و او در ان قل هو الله احد نخوانده باشد و بمیرد بر دین ابو لهب مرده باشد و هرون بن خارجه نیز از ابی عبد الله نقلکرده که هر که مرضی و سختی رسد با
او و در ان قل هو الله احد نخواند و در ان مرض و سختی بمیرد از اهل دوزخ باشد و ابو بکر حضرمی نیز از ان حضرت روایت کرده که هر که ایمان بخدا و روز اخرت داره
باید که قرائه قل هو الله احد را در عقب نماز ترک نکند چه هر که قرائه ان کند خیر دنیا و اخرت را جمع کند و پدر و مادر او و فرزندان او را خدا
خبر داد که من از امیر المؤمنین شنیدم که فرمود هر که در عقب نماز صبح یازده بار قل هو الله احد بخواند در ان روز هیچ کناهی از او صادر نشود و شیطان
مخذول و منکوب سازد و ابراهیم بن مهزم روایت کرده از کسیکه از حضرت ابو الحسن شنید که ان حضرت می فرمود هر که خواهد نزد سلطان جبار و دو از
خایف باشد باید که قل هو الله احد را در پیش خود قرائت کند و در پس خود قرائت کند و در پیش حرف صحات چپ و راست خود و حق سبحانه خیر سلطان را باو
رساند و شر او را از او دفع کند و نیز ان حضرت فرموده که هر کاه چیزی ترسد باید که صد ایه از قران بخواند از هر جا که خواهد بعد از ان سه بار بکوید اللهم اکشف
عنی البلاء حق سبحانه او را از ان خوف ایمن سازد و عیسی بن عبد الله از پدر خود روایت کرده و او از پدر خود که امیر المؤمنین فرمود که رسول الله فرمود که هر که قل
هو الله احد را در وقت خواب سه بار بخواند حق سبحانه کناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و مرویست که حضرت رسالت از مردی شنید که قل هو الله احد قرائت می
کرد فرمود وجبت و لجب شد کفتند یا رسول الله ما وجبت چه چیز واجب شد فرمود وجبت له الجنة واجب کشت مر او را بهشت و نیز از ان حضرت ماثور است که هر
قل هو الله احد بخواند حق سبحانه بنظر رحمت بر او نکرد و هیچ چیز از خدا نطلبد مکر که با و کرامت فرماید و او در حفظ خود نکاه دارد و از عمران بن حصین روایت است
که رسول سریه بجائی فرستاد و امیر المؤمنین را امیر ایشان کردانید و چون باز کشتند پیغمبر ایشان را از کیفیات سلوک امیر المؤمنین صلی الله علیه و اله
سوال کرد کفتند کل خیر هر چه واقع شد خیر بود الا انکه در هر نماز قل هو الله احد می خواند و سوره دیکر می خواند پیغمبر یا علی لم فعلت هذا یا علی چون
بود که در نماز باین سوره مواظبه مینمودی کفت بجهة انکه من دوست می دارم این سوره را پیغمبر فرمود که ما احببتها حتی احبک الله عز و جل دوست نه
داشتی ان را مکر انکه دوست داشت ترا خدای عز و جل و مرویست که پیغمبر در بعضی قرائه این سوره در اخر هر ایه از ان فصل کردی بعد وصل خواندی و ارتباط این سوره بسوره متقدمه بسبب انستکه ان
سوره در ذم اعدای اهل توحید است و این سوره در بیان توحید از ابی بن کعب و جابر روایت است که جمعی از مشرکان قریش بحضرت رسالت کفتند ای محمد
کن از برای ما الخالق ذاکر نسبت او دعوه می کنی حق سبحانه این سوره را فرستاد و محمد بن مسلم از ابی عبد الله نقلکرده که یهود از پیغمبر سوال کردند که وصف
خدای خود کن و این سوال را سه بار اعاده کردند ان حضرت جواب نداد پس جبرئیل نازل شد و این سوره اورد و قاضی در تفسیر خود اورده که عبد الله بن سلام
در مکه نزد پیغمبر امد و ان حضرت و برا کفت انشدک الله هل تجدنی فی التورته رسول الله سوکند می دهم ترا که در توریة یافته که من رسول خدایم کفت انعت لنا
ربنا وصف کن برای ما خدای ما را این سوره بر او نازل شد و از ان عبد الله خواند و سبب اسلام او شد اما پنهان می داشت تا انکه پیغمبر بمدینه هجرت کرد و انجا
اظهار نمود از ابن عباس منقولست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید نزد پیغمبر امدند عامر کفت ای محمد بچه ما را دعوت می کنی فرمود الی الله شما را به
خدائی که مستجمع جمیع صفات کمالست دعوت می کنم کفت صفه لنا امن ذهب هو ام من فضة ام من حدید ام من خشب وصف او کن از برای ما که او از طلا است یا از
نقره یا از اهن یا از چوب این سوره نازل شد ایشا را اکرچه چون بر کشتند در عقب ایشان صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر بکرد عن بره بر پهلو زد تا
هلاک کشت معلوم نشد که ان انکجا رسید ضحاک و مقاتل و قتاده کفته اند که جمعی از احبار یهود نزد رسول امدند و کفتند صف لنا ربک لعلنا نؤمن بک
فان الله انزل نعته فی التورته وصف خدای خود کن از برای ما شاید که بتو ایمان اوریم زیرا که حق تعالی وصف خود را در توریه ذکر کرده بود تا بدانیم که وصف تو
مطابق انست این سوره نازل شد و در معالم التنزیل اورده که یهودان کفتند یا ابا القاسم وصف کن خدا را تا بتو ایمان اوریم چه مخلوق او در توریة دید ایم و دانیم
بکو چه چیز است چه می خورد و چه می اشامد و از که میراث کرفته و میراث او را که خواهد کرفت این سوره فرود امد که **بسم الله الرحمن الرحیم**
قل بکو ای محمد انکسی را که از تو می پرسد **هو الله احد** یکانه یعنی موحد بذات و منفرد بصفات اکثر مفسران بر انند که هو ضمیر شان است و شان الله احد
است مانند هو بمنطلق که در قبل الشان هذا یعنی شان و امر عظیم این است که خدا یکی است و بعضی بر انند که ضمیر راجع بشی است و بعضی جمله
و چون این جمله محکم مفرد است نیز اکه معقد بر هی همراه انست بجهة انکه جمله که شان است که عبارت از ضمیر است بحسب معنی مبتدا است این جمله [illegible]

باشد و احتیاج بغایت نداشته باشد بخلاف غیر او چه مطلق زیرا که زید هر چند در میان خلق ممکن است احتیاج بغایت باشد و بنابر تفسیر اول
که ضمیر راجع بمسئول عنه است اسم جلاله الله اشیا خبر دوم ضمیر و اصل ان وحد است که واو بالف قلب شده است چون اناة که در اصل وناة بوده و ان دالست بر
جمیع صفات کمالیه و احد حقیقی بالذات منزه است از انحاء ترکیب و تعدد و آنچه مستلزم انست چون جسمیت و تحیز و مشارکت در حقیقت و خواص که آن وجوب وجود
است و قدرت ذاتیه و حکمت تامه مقتضیه الوهیت و از ابن عباس نقل است در تفسیر این کلمه فرموده که واحد لیس کمثله شیء و بعضی گفته اند که معناه واحد فی الالهیة و القدم
و گویند که احد است در صفت ذات یعنی در وجوب صفات خود هیچ کس شریک او نیست چه او واجب الوجود بالذات است و عالم و قادر و حی است بحسب ذات و غیر
او متصف باین نیست و احد است در افعال یعنی همه افعال او محض احسان است نه بجهت نفع و دفع ضرر بخلاف افعال غیر او پس در این صفت متحد و متوحد
باشد و فرق میان واحد و احد انستکه واحد در حساب و عدد داخل میشود و ممتنع است دخول احد در ان زیرا که احد متجزی و منقسم نمیشود در ذات و صفات و لهذا
جایز است که واحد را ثانی باشد و جایز نیست که احد را ثانی باشد چه احد ثانی باشد و جایز نیست مشبه جنس خود است بخلاف واحد و دلیل بر این
انستکه اگر گفته شود فلان لا یقاومه واحد جایز است که در این صورت گویند یقاومه اثنان و اگر گویند لا یقاومه احد نمی توان گفت که لا یقاومه اثنان
و دیگر آنکه واحد را برای ذوی العقول و غیر آن اطلاق میکنند بخلاف احد که مختص است بذوی العقول و محققان گفته اند که احد ذات بحت است بدون
اعتبار کثرت یعنی حقیقت محضه است که آن وجود مطلق است من حیث هو وجود بدون تعیین آن بعموم و خصوص و بشرط عروض و لا عروض و واحد فانیه
اعتبار کثرت صفات و سید شریف علامه در شرح مواقف آورده که احد انستکه ممتنع باشد شریک او بودن غیر او در ماهیت و صفات کمال بخلاف واحد و بعضی
گفته اند که هو احد الذات ای لا ترکیب فیه و واحد فی الصفات ای لا مشارک فی الصفات ابو جعفر امام محمد الباقر در این معنی این آیه کریمه فرموده اند که قل
باین معنی است که اظهار کن آنچه ما الهام کردیم و خبر دادیم ترا بآن بتالیف حروفی که می خوانیم از برای تو تا هدایت شود با آن هر که گوش شنونده داشته باشد
و دل دریابنده و هو کنایه است که مشار الیه بغایب پس ها تنبیه است از معنی ثابت و واو اشاره بغایب بودن ان از حواس همچنانکه هذا اشاره است بحاضری که
باشد نزد حواس و سبب نزول این انستکه کفار تنبیه می کردند از الهه خود بحرف تنبیه و اشاره و می گفتند هذه الهتنا المحسوسة المدرکة بالابصار
و برسول میگفتند که ای محمد اشاره کن بخدای خود که ما را بان میخوانی تا او را ببینیم و دریابیم پس با او ایمان آوریم و عبادت کنیم او را حق سبحانه فرمود که قل هو الله پس
ها تنبیه کرده از ثبوت وجود خود و واو اشاره کرده بانکه او غایب است از درک ابصار و لمس انظار و متعالی از آن و بعد از آن انحضرت فرمود که پدرم خبر داده
مرا از پدر خود علی ابن الحسین و او از پدر خود حضرت امیرالمؤمنین فرمود که پیش از واقعه بدر یک شب حضرت پیغمبر را در خواب دیدم و او را گفتم که مرا چیزی
تعلیم کن که بان بر اعدا نصرت یابم گفت بگو یا هو یا من لا هو الا هو و چون روز شد نزد رسول آمدم و واقعه خود را بر او عرض کردم فرمود یا علی علمت الاسم الاعظم
یا علی اسم اعظم ابو تعلیم داده شد پس من آنرا در روز بدر میخواندم و اعدا بسبب آن مغلوب و مقهور شدند بعد از آن ابو جعفر فرمود که امیرالمؤمنین علی
روز بدر قل هو الله احد را تلاوت فرمود بعد از آن گفت یا هو یا من لا هو الا هو اغفرلی و انصرنی علی القوم الکافرین و در روز صفین در حال مقاتله و مطارده
نیز باین طریق میگفت عمار بن یاسر او را گفت یا امیرالمؤمنین ما هذه الکنایات فرمود اسم اعظم و عماد توحید الله لا اله الا هو است و بعد از آن امیر شهد الله انه لا
اله الا هو الخ و آخر حشر را تلاوت فرمود پیاده شد و چهار رکعت نماز بگذارد و پیش از زوال حضرت آمد ابو جعفر و شما منصور کرد و ابتدا بعهد دشمنان [illegible]
و مقهور ساخت و نیز ابو جعفر علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین نقل کرده که الله معنی آن معبودیست که خلق در او متحیر و واله باشند و مخلوقات و مستور از ادراک ابصار
و محجوب از اوهام و خطرات و بعد از آن ابو جعفر فرمود که معنی کلام امیرالمؤمنین انستکه الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردانند در ماهیت
او و کیفیت او و عرب میگوید که اله الرجل اذا تحیر فی شیء فلم یحط به علما و وله اذا فزع الی شیء و تفصیل این در سوره فاتحه سمت تحریر یافته و بعد از آن فرمود که
احد بمعنی فرد منفرد است که او را نظیر و مثل نباشد در ذات و صفات و توحید بمعنی اقرار بوحدت است که بمعنی انفراد است و واحد بمعنی مباین است که منبعث از شیء
نباشد و متحد با او نبود پس معنی الله احد این است که معبودی که بندگان واله و متحیر باشند از ادراک او و احاطه بکیفیت او فرد است بالوهیت خود و متعالی از صفات
مخلوقات خود اللّٰهُ الصَّمَدُ معبود بحق پناه همه محتاجان و نیازمندانست و بی نیاز از غیر خود پس او نخورد و نیاشامد بر خلاف زعم
یهودان و در کشاف آورده که صمد فعل است بمعنی مفعول مشتق از صمد الیه اذا قصده پس آن بمعنی مصمود الیه است در حوائج و مستغنی از غیر یعنی ما
عدای او محتاج اویند در جمیع حاجات و او غنی مطلق است از همه مکونات و لهذا ابن عباس فرموده که صمد سیدیست که در همه کارها رجوع با و کنند و تعریف صمد
و تنکیر احد بجهة علم کفار است بصمدیت او و عدم علم ایشان باحدیت او و تکریر لفظ الله اشعار است بآنکه هر که متصف بصمدیت نباشد مستحق الوهیت نبود و خلو
جمله از عاطفه بجهت انستکه این در حکم نتیجه جمله اولست یا دلیل است بر ان و در تفسیر مآثر وارد است که صمد کسیست که هر چه خواهد میکند و در عیون المعانی
آورده از امام علی بن موسی الرضا که صمد انستکه عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند و از امام محمد باقر مرویست که پدرم زین العابدین از پدر خود
حسین بن علی علیهم السلام روایت کرده که صمد انستکه در سود و علو بنهایت رسیده باشد صمد انستکه لم یزل و لا یزال باشد صمد انستکه او را جوف نباشد
صمد انستکه نخورد و نیاشامد صمد انستکه خواب نکند یعنی نیند که احتیاج باین صفات ثلثه نداشته باشد صمد سید متناهی است که فوق او امر و
ناهی نداشته باشد و از محمد بن حنفیه نقل کرده که صمد قائم بنفسه است و غنی بالذات از غیر خود و متعالی از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر و امثال
از علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام پرسیدند که ما الصمد فرمود الذی لا شریک له و لا یؤده حفظ شیء و لا یعزب عنه شیء صمد کسیست که او را شریک
نباشد و رنج نیفکند او را نگاه داشتن چیزی و پنهان نباشد از او چیزی و ابو البختری از وهب بن وهب قرشی روایت کرده که زید بن علی گفت الصمد الذی
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون صمد انستکه چون اراده وجود چیزی کند بلفظ کن ایجاد آن نماید صمد انستکه ابداع اشیا کند و از اینها فرید و ...
و اشکال و ازواج خلق و منفرد بوحدانیت باشد و او را ضد و شکل و مثل و ند نباشد و نیز از وهب بن وهب روایتست که امام جعفر صادق از آبا
کرام خود روایت کرده که اهل بصره کتابی بامام حسین نوشتند و معنی صمد را از او سؤال کردند و جواب کتابت نوشت باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم اما

بعد ای اهل بصره در قرآن خوض مکنید و در ان مجادله منمائید و بغیر علم در ان تکلم مکنید که من از جد خود رسول شنیدم که فرمود من قال فی القرآن
بغیر علم فلیتبوء مقعده من النار هر که بی علم در معنی قرآن خوض نماید در آن مهیا گیرد یعنی موضع نشستن او دوزخ باشد بعد از ان ای اهل بصره که حق تعالی
تفسیر صمد فرموده بقوله لَمْ يَلِدْ نزاد یعنی بیرون نیامد از او چیزی کثیف که آن ولد است و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوق بیرون می آید و نه چیزی لطیف
چون نفس و منبعث نشد از او عوارض چون سنه و نوم و خطره و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکا و خوف و رجا و رغبت و سامت و جوع و شبع و غیر آن و
متعالیست از آنکه متولد شود از او چیزی و بیرون آید از او اشیاء کثیفه و لطیفه وَلَمْ يُولَدْ و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی همچنانکه اشیاء کثیفه بیرون
آید از عناصر خود مانند حصول حیوان از حیوان و نبات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار و همچنانکه اشیاء لطیفه از مراکز خود بیرون می آید
چون بصر از عین و سمع از اذن و شم از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه او صمدیست لا من شیء و لا فی شیء و لا
علی شیء مبدع اشیا و منشی آنها بقدرت و مفنی آن بمشیت و مبقی آن بمصلحت و حکمت وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست بوده مر او را كُفُوًا أَحَدٌ همتا و مماثل احد
هیچ کس او را مثل و نظیر و شبیهی در ذات و صفات نیست بعد از ان فرمود که فذلکم الله الصمد الذی لم یلد و لم یولد عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال
و نیز وهب بن وهب روایت کرده از امام جعفر صادق که آن حضرت فرمود جماعتی از فلسطین نزد پدرم امام محمد باقر آمدند و مسئله چند از او پرسیدند
او جواب آنها گفت بعد از آن الصمد را از او سؤال کردند فرمود پنج حرفست الف دلیل است بر انیت او و لام دلیل است بر الهیت او و چون الف و لام در قرائت
بر لسان ظاهر نمیشوند پس حق سبحانه بر لسان و سمع دلالت می کند بر آنکه الهیت او مخفی است و بحواس مدرک نمی شود و در زبان هیچ واصفی واقع نمیشود و در
گوش هیچ سامعی در نمی آید و ظهور در نزد کتابت دلیلست بر آنکه او سبحانه اظهار ربوبیت خود کرده در ابداع خلق و ترکیب ارواح لطیفه در اجساد کثیفه ایشان
پس چون بنده نظر بنفس خود می کند روح خود را نمی بیند همچنانکه الف و لام الصمد را نمی بیند و در حاسه از حواس خمسه در نمی آید و چون نظر بکتابت
می کند ظاهر میشود آنچه مخفی است و قول و سمع را اشاره باشد بانکه هرگاه بنده تفکر می کند در ماهیت باری تعالی و کیفیت او واله و متحیر میشود و فکر
او با و نمیرسد و تصور آن نمیکند زیرا که او خالق جمیع صورتست و چون نظر بخلق او می کند بر او واضح و ثابت می شود که او خالق اشیاست و مرکب ارواح
در اجساد ایشان و اما صاد دلیلست بر آنکه او سبحانه صادقست و قول و کلام او صدق و تصدیق و دعوت بندگان است باتباع صدق و وعده ایشان
بصدق در دار صدق و میم دلیلست بر ملک او و بر آنکه او مالک مطلق است و ملک او لم یزل و لا یزال است و مکون همه کاینات و دال دلیلست بر
دوام ملک او و بر آنکه دایم الوجود است و از کون و زوال مبرا و بعد از آن فرمود که اگر من می یافتم حاملان علمی را که او سبحانه بمن کرامت فرموده هر آینه
نشر توحید و ایمان و اسلام و دین و شرایع می کردم از لفظ صمد و چگونه حمله علم را توانم یافت و حال آنکه جدم امیرالمؤمنین حمله علم خود را نمی یافت
و بجهت این بر منبر سرد اول کرم بر کشید و گفت سلونی قبل ان تفقدونی فان بین الجوانح منی علما جما از من بپرسید هر چه می خواهید پیش از آنکه
مرا نیابید چه میان پهلوهای من مملو است از علم بسیار و حکم بیشمار هیهات چه دور بود حاملان علم و طالبان آن و نیز انحضرت فرمود که از امیرالمؤمنین علی
نفسه ابنوره پرسیدند فرمود هو الله احد بلا تاویل عدد الصمد بلا تبعیض بدد لم یلد فیکون موروثا هالکا و لم یولد فیکون الها مشارکا و لم یکن
له من خلقه کفوا احد ابن عباس فرموده که لم یلد فیکون والدا و لم یولد فیکون ولدا و بعضی دیگر گفته اند که لم یلد فلم یرث عنه ملکه و لم یولد فیکو
فلم یرث الملک من غیره و گویند معنی انستکه لم یلد فیدل له علی حاجته لان الانسان یشتهی الولد لحاجته الیه و لم یولد فیدل علی حدوثه و ذلک من
صفات الاجسام و آنکه لم یلد رد جماعتی است که گفتند عزیر و مسیح پسران خدا اند و فرشتگان دختران او و لهذا اقتصار بلفظ ماضی کرده و متعرض حال
و مستقبل نشده و لم یولد رد نصاری است که گفتند مسیح خداست و لم یکن له کفوا احد رد مجوس و مشرکانست که می گفتند او را شریکان و انباز هست و نزد
بعضی کفو بمعنی صاحبه و زوجه است یعنی او را زنی نیست تا از او ولدی باشد زیرا چه ولد بدون زوجه نمی باشد و تکیه ان بکفو بجهت انستکه او کفو زوجه است
و تقدیم ظرف با آنکه لغو و غیر مستقر است و متعلق بیکن و حق او تاخیر است چنانکه سیبویه تصریح بان نموده بجهت انستکه سوق کلام برای نفی مکافات است
از ذات باری تعالی و مصب غرض این معنی ظرف است بجهت اهمیت آن احق و احری باشد بتقدیم و تقدیم خبر بر اسم نیز بجهت همین است و می تواند بود که ظرف
حال باشد از ضمیر مستکن در کفوا یا خبر باشد و کفوا حال از احد و معنی آنکه نیست کسی همتا در حالیکه همتا او سبحانه باشد یا نیست مر او احدی که
که کفو او باشد و در کشاف آورده که لم یلد بجهت انستکه او را مجانسی نیست تا از جنس او صاحبه باشد که از او ولد حاصل کند و دال بر این معنی است قوله تعالی
انی یکون له ولد و لم یکن له صاحبة و لم یولد بسبب آنستکه هر مولودی محدث است و متصف بجسمیت و او سبحانه قدیم است که وجود او را اول نیست و از جسمیت منزه
و متعالیست و لم یکن له کفوا احد اشارتست بآنکه هیچکس مماثل و مشاکل او نیست و بی همتا و بی نظیر است یا آنکه کفوا از کفائة باشد در نکاح یعنی او را
صاحبه نیست و این سوره محتوی است بر جمیع صفات کمال او سبحانه چه هو اشاره است بآنکه او خالق و فاطر جمیع اشیا است از جمادات و نباتات و حیوانات
و غیر آن و این متضمن اتصاف است بقادریت و عالمیت زیرا که خلق مکونات مستلزم قدرت و علمست چه آن در غایت احکام و اتساق و انتظام است و تعقل حکم
جز از قادر و عالم در وجود نیاید و نیز خالقیت متضمن وصف او است بانکه سمیع و بصیر و واحد و منفرد است بوحدانیت و نفی شرکا و صمد وصف او است
بانکه محتاج الیه جمیع محتاجانست مکرا و هر گاه کسی محتاج الیه باشد بغیر او پس غنی مطلق باشد و علم و غنا مستدعی عدالت او است زیرا
که هر که باین دو صفت متصف باشد فاعل قبایح نخواهد بود بجهت علم او بقبح قبیح و غنای او از آن و لم یولد وصف است بقدم و ازلیت او و لم یلد نفی شبهه
است بمجانست او و لم یکن له کفوا احد تقریر نفی تشبیه است و تکمیل حکم آن و ممکن است که ربط جمل ثلاثه بعطف اشاره باشد بآنکه مراد از این جمل
نفی اقسام امثال است پس اینها در حکم جمله واحده است که علت از میان است بان جمل پس این سوره دلیل باشد بر سلب جسمیت و جوهریت و عرضیت و تحیز در مکان و جهت
از او سبحانه و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند که انواع شرک بحکم وجدان دایر است در هشت چیز نقص و تقلب و کثرت و قلت و علت و معلول و اشکال و
اضداد پس حق سبحانه از ذات خود نفی صفت کثرت و قلت نموده بقوله قل هو الله احد و نفی تقلب و نقص فرموده بقوله الله الصمد و نفی علت و معلول کرده

بقوله لم یلد ولم یولد ونفی اشکال واضداد نمود بقوله ولم یکن له کفوا احد پس او وحده عجب باشد و از این جهت است که او را سوره اخلاص می گویند و بعضی

الصمد نصیب عارفانست لم یلد ولم یولد نصیب عاقلانست ولم یکن له کفوا احد

سورة الفلق

بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق

من شر ما خلق

ومن شر غاسق اذا وقب

ومن شر النفاثات فی العقد

ومن شر حاسد اذا حسد

... تجاسد فقال ان العلا حسن فی مثلها الحسد و بدانکه می تواند بود که مراد ... او غیر مذموم ... المکرمات است قال ابو تمام و ... تجاسد فی المکرمات ... [illegible]

... بعاسو ... باشد که خالی بود از نور و ... [illegible]

در عقد ثلثه و بحاسد حیوان ... [illegible]

سورة النّاس

مدنی است و این سوره مثل سوره فلق است ... [illegible]

و الله اعلم ... [illegible]

... [illegible]

بسم الله الرّحمن الرّحیم قل اعوذ برب النّاس ملک النّاس اله النّاس ... [illegible]

... من شرّ الوسواس الخنّاس ... الّذی یوسوس فی صدور النّاس ... من الجنّة و النّاس ... [illegible]

... [illegible]

عنوان وسند پیش از عمر بپایان پسند

بحمد الله و حسن توفیقه

قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب

الموسوم بمنهج الصادقین فی الزام المخالفین باثره

اشرف الحاج و المعتمر الحاج عبد الحسین الخوانساری و بجناب فضائل

مآب اشرف الحاج حاجی شیخ محمد حسین ... الخوانساری اتمام یافت

امید چنانست که در وقت مطالعه این کتاب مستطاب بانیان را بدعای

خیر یاد و شاد نمایند ... المرحوم المغفور المبرور ... المذکورین

میرزا محمد الخوانساری بتاریخ شهر ربیع الاول فی سنه ۱۳۱

هذا کتاب لو یباع بوزنه ذهبا لکان البایع مغبونا

ابغض مذموم بلبس المکرمات است قال ابو تمام و ما حاسد فی المکرمات بحاسد فقال ان العلی حسن فی مثلها الحسد و بدانکه می تواند بود که مراد بحاسد انچیزی باشد که خالی بود از نور و انچه مشابه انست چون قوی و منافات نباتات باشد بحسب قوای نباتیه از انجهت که مزید طول و عرض و عمق بنا شد لله در عقد ثلثه و بحاسد حیوان قاصد عن خود است بجهت طمع در چیزیکه نزد غیر است می شاید که افراد ان از عالم خلق بجهت ان باشد که ان اسباب در بعضی

والله اعلم بحقایق الامور **سورة الناس** مدنی است و این سوره مثل سوره فلق است بجهت انکه یکی از معوذتین است عدد ایات ان شش است فضیلت روایت کرده که از ابو جعفر شنیده که سبب عالم در مرض و وجع شد بعارض شد جبرئیل و میکائیل علیهما السلام نزد وی مثل جبرئیل بر بالین وی نشست و میکائیل پایین پای وی پس جبرئیل او را تعویذ کرد بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل بقل اعوذ برب الناس وی از ان مرض و وجع خلاص شد و ابو حمزه از ابی عبدالله نقل کرده که جبرئیل نزد رسول الله امد و انحضرت از مرض شکی بود پس وی را رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله احد و بعد از ان گفت بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یوذیک خذها فلتهنیک و بدانکه چون استعاذه در سوره متقدمه از مضار بدنیه بود که اعم از انسان و غیر انسانست و استعاذه در سوره منقدمه از مضار بدنیه بود که لاحق انسان و غیر انسانست و استعاذه در این سوره از اضراری که عارض نفوس بشری می شود و مخصوص بانسان است

از این جهت استعاذه اضافه نمود بناس و امر نمود که **بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ** بگو پناه می برم **برب الناس** بپروردگار مردمان که مالک امور ایشانست و متکفل احوال و مصالح ایشان **ملک الناس** پادشاه مردمان **اله الناس** و مستحق عبادت ایشان و قوله ملک الناس اله الناس عطف بیان است برب الناس بصفتین یا مرفوع و منصوب بر ذم و شتم یعنی موسوس خناس انکسیست که وسوسه می کند با منه و نکوهش می کنم ان را که وسوسه می نماید یعنی پناه می برم بپادشاه ادمیان و معبود مردمان و در این نظم دلالت است بر انکه او سبحانه حقیق است باعاذه و قادر بر ان غیر ممنوع از ان و اشعار بر مراتب ناظر در معارف حقه ناظر از علم برب خود حاصل می کند بسط انچه می بیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه و تا بانتقال می شود در نظر تا انکه منبق می شود در نظر تا که او غنی است از جمیع مکنونات و هر چیزیکه هست مملوک اوست و مصالح امور همه از اوست و تا استدلال می کند بان بر انکه او مستحق عبادتست غیر او و منتقل می شود در این نظم وجوه استعاذه معتاده بجهت بل الخلاف ذلک و این اشعار است بعظم افت مستعاذ منها و تکریر ناس بجهت انست که در لفظها یعنی اسم ظاهر اوردن ان مزید بیانست و اشاره بشرف و تخصیص رب بناس بجهت انستکه استعاذه از شر کسیست که موسوس است در صدور انسان کما قال **من شر الوسواس** و این اسم وسوسه است که مصدر چون زلزال که اسم زلزله است مصدر بمعنی فاعل است کانه قیل اعوذ من شر الوسواس الی الناس بهم الذی یملک امورهم و یستحق عبادتهم یعنی پناه می برم از شر دیو وسوسه کننده مردمان بپروردگار ایشان که مالک امور ایشانست و معبود و اله ایشانهم چنانکه بعضی از عبید که چون بار سخت عظیم گرفتار می شوند استغاثه می نمایند بمخدوم و والی امر خود و سواس وسوسه بمعنی صوت خفی است و منه وسواس الحلی و از ان کلام خفی است که مفهوم ان بقاوب بدون سماع رسد یعنی خطرات و خیالات بد که در دل واقع شود و تسمیه شیطان بوسواس بوسوسه بجهت مبالغه است از قبیل زید عدل و کانه وسوسه فی نفسه و می تواند بود که وسواس بمعنی مصدریه خود باقی باشد بر حذف مضاف ای شر ذی الوسواس یعنی از شر خداوند وسوسه **الخناس** که باز پس رونده و نهان شونده است و تقلب بادکنند خدا صیغه مبالغه اشاره است باعتبار او بخنس که عبارت از تاخر است یعنی از شر شیطانی که عادت او انستکه چون بنده خدا را یاد کند وی باز پس جهد و کرهند چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه درآید کما روی عن سعید بن جبیر اذا ذکر الانسان ربه خنس الشیطان و ولی و اذا غفل وسوس الیه و از مجاهد منقولست که الخناس و الشیطان اذا ذکر الله سبحانه خنس و انقبض و اذا لم یذکر الله انبسط علی القلب و بعضی گفته اند که معنی الخناس الکثیر الاختفاء است بر انکه او مختفی است از عین یعنی کسی او را نه بیند حالت وسوسه و غیره و قوله **الذی یوسوس** مجرور المحل است صفة یا مرفوع و منصوب بر ذم و شتم یعنی موسوس خناس انکسیست که وسوسه می کند با ملامت و نکوهش میکنم او را که وسوسه می نماید یعنی خیالات و اوهام فاسده را در بی و اراسته منکره **فی صدور الناس** در سینهای مردم و وقتیکه از ذکر خدا غافل می شوند مانند تخیل شهوه و تسویف توبه و در وسوسه مانند علوه و بسیار است که در مقدمات مساعد عقلی که چون مال او رسید نتیجه خائن می شود و در وسوسه مشکل منکر چنانکه می فرماید کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک و قوله تعالی بعدهم و بینهم و ما بعدهم الشیطان الا غرورا و در خبر امده که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی درخواست نا موضع شیطان را از فرزندان اوم بوی بنماید حق تعالی وی را اطلاع داد شیطان را دید در جوف ادمی که سر وی مانند سر مار بود هر گاه که ان بنده ذکر خدا میکرد سر را باز پس میبرد و پنهان می شد و منکر می شد و چون از ذکر خدا غافل می شد دل او را مانند لقمه در دهن می کرد انس بن مالک از پیغمبر روایت کرده که ان الشیطان واضع خطمه علی قلب ابن ادم فاذا ذکر الله خنس و ان نسی التقم قلبه فذلک الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس **من الجنة والناس** این بیان موصولست و معنی انکه انکسیکه وسوسه می کند از برای ادمی است یعنی شیطان از دو نوع است جنی و انسی کما قال الله تعالی شیاطین الجن و الانس از ابی ذر غفاری روایت است که پیغمبر فرمود که هل تعوذت بالله من شیاطین الانس و می تواند بود که جار و مجرور متعلق بیوسوس باشد و معنی ان ابتدای غایت یعنی وسوسه می کند از جانب جن و از جانب انس مانند وسوسه کردن او بان که منجمان و کاهنان علم غیب میدانند و جنیان قادرند بنفع و ضر و هر ساینده و مراد شیاطین انس اهل کفر و اضلال اند که مردم را بکفر و ضلال می فرمایند و بتسویلات و تمویهات بصورت مناصح مشفق ایشان را اغوا می نمایند و بعضی جار و مجرور را بیان ناس نهاده اند و می گویند که مراد از ان ناسوت انس قبیل یوم یدع الداع که بمعنی داعی است یعنی انکس که وسوسه می کند در صدور کسانیکه ناس حقیقند از ثقلین که انس و جن اند که مناسب فصاحت قران نیست زیرا که ما نوس الاستعمال نشده و تسمیه جن بحجه اجتنان ایشانست و تسمیه ناس بناس بجهه ایناس و ظهور ایشان و در بعضی از تفاسیر اورده اند که لفظ ناس که در این سوره پنج بار واقع شده اگر چه بظاهر تکرار می نماید اما مقتضی معنی مکرر نیست چه مراد با اول اطفال اند بمعنی ربوبیت و السن این ثنیه که ضروری است و لفظ ملک دلیل است بر قهر و سیاست ایشان و ثالث پیران و اسم اله که مشعر است بطاعت و عبادت ایشان و رابع صلحا که وسواس مولع است باغوای ایشان و خامس مفسدان و عطف ایشان بر معوذ منه دلالت بر کند بان که کاشفی اورده که محققان اند که هیچ کرامت کلیه که از حضرت تحمیه خواسته که منحصر در اولست و دلالة و نهایة می کند مشعر بر تمامیه و بدین جهت از ادبار گویند حصول ان اشارت بانکه هر چند از ادب بنفس جودش ضرب کند و حاصل را باز ادب او ضرب نماید الی غیر النهایه

شان بخ بصورة اصلی خود باز اید و نهایت ان مد حود را مایش چون بیست و پنج و شصت و سه بیست و پنج و هلم جرا القیاس پس خلاصه مکنونات که انسانست عده نتیجه پنج منظر پنج عضو منتهی شود و اسرو چهار ستون بدن و اطراف هر یک از ان بار پنج انتها یافته و در ستون بدن با اصل ادامه اصابع ظاهر است و در دانک بطن نعلامه بشر دار و ظاهر پنج حواس خمس ظاهری و باطنی پنج حس دیگر اراسته شده و معوذه این دو لت که در معوذه ثانیه که سوره قرانی بعد منتهی میکرد پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و بباید دانست که تعوذ از شر خلق و نفاثات و حاسد و مستعاذ حضرات از ایشان اصل اعداد ایشان از اضرار انچه اکر ممکن الاضرار بنودی استعاذه از ایشان بی توجه بودی و دیگر معوذتین دالند بر انکه ضرر از جانب معوذ به نیست بلکه از معوذ منه است و اگر او سبحانه لوقت بافع بودی همه ضرر از او بودی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و منطوق ان اشارات بانکه او سبحانه واضع افات و بلیات است از کسانی که معوذ او شوند و مانع شر و معوذ منه از ایشان چه اگر دافع و مانع نبودی تعوذ امری بی فایده بودی و اگر ضرر از و متوقع بودی خود را وصف نکردی بر بوبیت و الوهیت چه این هر دو صفت مستلزم علم او سبحانه است و از عمر بن بن حضور که نقل و تجلی است از کون ضرر می شود که محتاج از باشد با اجابت اهل این و حسنی امر دو مراتب بر انکه این اوصاف نقص است و چون او سبحانه فاعل و تبیح نیست بر او کافی باشد در استعاذه نمودن باو از عمر عبدالله بن سنان روایت کرده از ابو عبدالله که فرموده هر گاه قل اعوذ برب الفلق خواندی بگو در نفس خود که اعوذ برب الفلق و چون قل اعوذ برب الناس تلاوت نمودی بگو در نفس خود که اعوذ برب الناس و عیاشی باسناد خود از ابان بن تغلب روایت کرده از ابو جعفر که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله فرموده که هیچ مومنی نیست مگر دل او دو گوش دارد یک گوش ان وسواس خناس نفث می کند و بیک گوش دیگر فرشته بفرمان حق تعالی و از نفث می نماید حق تعالی انحضرت را تایید میکند تا اید بوراء فهو و در مغلو بی سازد و ذلک قول الله تعالی و ایدهم بروح منه و بدانکه در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام ان بحرف سین سر عزیز و نکته عجیب و غریب است چه این هر دو حرف نزد ترکیب بس است و عرب گوید بس یعنی حسب این معنی چنین باشد که حسب انا الکونین ما اعطیناک بین اخرین یعنی کافیست تو را انچه ذوق اینجا بتو عطا کردیم از میان این دو حرف یعنی قران کافیست از برای هر مومن و مومنه در تحصیل مرادات دنیوی و اخروی بسبب تلاوة و توجه بان و اشتغال بمطالعه ان و عمل بما مورد و منهی ان از نوادر اتفاقات انستکه این دو حرف در لغت فارسی هم بمعنی حسب اند بعنی بسند بده و حکیم شاد را بمعنی گفته بیت اول و اخر قران ز چه با امد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قران بس شعر شکر که این نامه عنوان بسند پیش از نعمه بپایان بسند

بحمد الله و حسن توفیقه

قد فرغ من تسوید هذا الکتاب المستطاب

المسمی بمنهج الصادقین فی الزام المخالفین بمباشرة

اشرف الحاج و المعتمد الحاج عبد الحسین الخوانساری و جناب فضائل

مآب اشرف الحاج حاجی شیخ محمد حسین مرحوم مغفور ملا محمد خوانساری تمام یافت

امید چنانست که در وقت مطالعه این کتاب مستطاب بانیان را بدعای

خیر یاد و شاد نمایند تحریر الباب المرحوم المغفور المبرور الملاذ فی

میرزا محمد الخوانساری بتاریخ شهر ربیع الاول فی سنه ۱۳۱

هذا کتاب لو یباع بوزنه ذهبا لکان البایع مغبونا

آیاتِ کریمہ سورۃ صفحہ — آیاتِ کریمہ سورۃ صفحہ — آیاتِ کریمہ سورۃ صفحہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ابتغاء مرضات اللہ واللہ بقرہ ۲۶ — احق هو قل ای وربی یونس — اذ تبرأ الذین اتبعوا من الذین بقرہ ۱۴۰

فصل الھمزہ وفیہ ابواب کثیرہ

ابصارھا خاشعۃ — احلت لکم بھیمۃ الانعام مائدہ — اذ تستغیثون ربکم فاستجاب انفال ۵۹۰

ائتونی بکتاب من قبل ھذا ۳۰ — ابصر بہ واسمع مالھم کہف — احل لکم صید البحر وطعامہ مائدہ — اذ تصعدون ولا تلوون آل عمران ۳۱۱

ءاتخذ من دونہ الھۃ — ابلغکم رسالات ربی — احل لکم لیلۃ الصیام الرفث بقرہ — اذ تقول للمؤمنین الن آل عمران

ءاذا کنا عظاما نخرۃ — ابیضت وجوھھم ففی رحمۃ اللہ آل عمران — اخذ الالواح وفی نسختھا اعراف — اذ تلقونہ بالسنتکم وتقولون نور

ءاذا متنا وکنا ترابا وعظاما — اتاتون الذکران من العالمین شعراء — ادخلوا ابواب جھنم خالدین مومن — اذ تمشی اختک فتقول ھل ادلکم طہ

ءاذا متنا وکنا ترابا وعظاما — اتامرون الناس بالبر وتنسون بقرہ — ادخلوا آل فرعون اشد العذاب مومن — اذ جاءتھم الرسل من بین حم سجدہ ۸۲

ءاذا متنا وکنا ترابا ذلک ق ۱۷۶ — اتبع ما اوحی الیک من ربک انعام — ادخلوا الجنۃ انتم وازواجکم زخرف ۱۰۳ — اذ جاء ربہ بقلب سلیم صافات ۲۰

ءاشفقتم ان تقدموا بین مجادلہ ۲۴۹ — اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم اعراف — ادخلوھا بسلام آمنین حجر — اذ جاءوکم من فوقکم ومن احزاب

ءاشکر ام اکفر نمل — اتبعوا من لا یسئلکم اجرا و یٰس — ادخلوھا بسلام ذلک یوم ق — اذ جعل الذین کفروا فی فتح ۱۵۹

ءاعجمی وعربی حم سجدہ — اتبنون بکل ریع آیۃ تعبثون شعراء — ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ نحل — اذ دخلوا علی داود ففزع ص ۳۷

ءالد وانا عجوز ھود — اتترکون فیما ھھنا آمنین شعراء — ادعوا الی اللہ علی بصیرۃ یوسف — اذ دخلوا علیہ فقالوا سلاما حجر ۱۵۰

ءالقی الذکر علیہ من بیننا قمر ۲۱۱۰ — اتخذناھم سخریا ام زاغت عنھم ص — ادعوا ربکم تضرعا وخفیۃ اعراف ۴۵ — اذ دخلوا علیہ فقالوا سلاما ذاریات ۱۸۸

ءافکا آلھۃ دون اللہ تریدون صافات ۲۰۵ — اتخذوا احبارھم ورھبانھم توبہ — ادعوھم لآبائھم ھو اقسط احزاب — اذ رای نارا فقال لاھلہ امکثوا طہ

ءاللہ مع اللہ تعالی اللہ عما نمل — اتخذوا ایمانھم جنۃ مجادلہ ۲۴۹ — ادفع بالتی ھی احسن السیئۃ مومنون — اذ عرض علیہ بالعشی الصافنات ص ۳۹

ءامنتم من فی السماء ان ملک ۳۰۲ — اتخذوا ایمانھم جنۃ منافقون ۲۷۸ — ادنی من ثلثی اللیل ونصفہ مزمل — اذ قال الحواریون یا عیسی مائدہ

ءانت فعلت ھذا بآلھتنا انبیاء — اتدعون بعلا وتذرون صافات ۲۷ — ادفع بالتی ھی احسن فاذا الذی حم سجدہ — اذ قال اللہ یا عیسی ابن مریم مائدہ

ءانتم اشد خلقا ام السماء نازعات — اتقوا اللہ یا اولی الالباب طلاق ۲۹۱ — اذ قال اللہ یا عیسی انی متوفیک آل عمران

باب الھمزہ مع الذال المعجمہ

ءانتم اضللتم عبادی ھؤلاء فرقان — اتل ما اوحی الیک من الکتاب عنکبوت — اذ قالت الملائکۃ یا مریم ان اللہ آل عمران

ءانتم انزلتموہ من المزن ام نحن واقعہ — اتواصوا بہ بل ھم قوم ذاریات ۲۳ — اذا الاغلال فی اعناقھم مومن ۹۱ — اذ قالت امرات عمران رب انی آل عمران ۲۵۸

ءانتم انشاتم شجرتھا ام نحن واقعہ ۲۳ — اتی امر اللہ فلا تستعجلوہ نحل — اذا السماء انشقت واذنت انشقاق — اذ قال ربک للملائکۃ انی ص ۴۲

ءانتم تخلقونہ ام نحن الخالقون واقعہ ۲۲۹ — اثاقلتم الی الارض توبہ — اذا السماء انفطرت انفطار — اذ قال لابیہ وقومہ ما تعبدون صافات

ءانتم تزرعونہ ام نحن واقعہ ۲۲۹ — اثم اذا ما وقع آمنتم بہ یونس — اذا الشمس کورت تکویر — اذ قال لابیہ وقومہ ماذا تعبدون شعراء

ءانزل علیہ الذکر من ص ۳۴ — اثنا عشر شھرا فی کتاب اللہ توبہ — اذا القوا فیھا سمعوا ملک ۳۰۰ — اذ قال لابیہ وقومہ ما ھذہ التماثیل انبیاء

ءانکم لتاتون الرجال شھوۃ نمل — اثنی عشر نقیبا بقرہ — اذا ابق الی الفلک المشحون صافات ۲۴ — اذ قال لابیہ یا ابت لم تعبد مریم

ءانکم لتاتون الرجال عنکبوت — اثنتی عشرۃ عینا مائدہ ۲۳۰ — اذا تتلی علیہ آیاتنا قال ن ۹ — اذ قال لقومہ الا تتقون صافات

باب الھمزۃ الممدودہ

باب الھمزۃ مع الجیم والحاء والراء والدال

اذا تتلی علیہ آیاتنا قال اساطیر مطففین — اذ قال لھم اخوھم صالح شعراء

آتونی زبر الحدید حتی کہف — اذا جاء اجلھم لا یستاخرون یونس — اذ قال لھم اخوھم لوط شعراء

آخذین ما آتاھم ربھم ذاریات ۱۸ — اجتنبوا کثیرا من الظن حجرات ۱۷۰ — اذا جاءک المنافقون قالوا منافقون ۲۷۷ — اذ قال لھم اخوھم نوح شعراء

آللہ اذن لکم ام یونس ۵۰ — اجعل الآلھۃ الھا واحدا ص ۳۴ — اذا راتھم من مکان بعید فرقان — اذ قال لھم اخوھم ھود شعراء

آللہ خیر اما یشرکون نمل — اجعل بینکم وبینھم ردما کہف — اذا رجت الارض رجا واقعہ — اذ قال لھم شعیب الا تتقون شعراء ۲۲۴

آمن الرسول بما انزل الیہ بقرہ — اجعلتم سقایۃ الحاج توبہ — اذا ارسلنا الیھم اثنین فکذبوھما یٰس — اذ قال لہ ربہ اسلم قال بقرہ

آمنا بافواھھم ولم تؤمن مائدہ — اجعلنا من دون الرحمن آلھۃ زخرف ۱۹ — اذا لاذقناک ضعف الحیوۃ — اذ قال موسی لاھلہ انی نمل ۵

آمنوا باللہ ورسولہ وانفقوا حدید ۲۴۲ — اجعلوا بضاعتھم فی رحالھم یوسف — اذ قالوا لیوسف واخوہ احب یوسف

آمین — اجیب دعوۃ الداع اذا دعان بقرہ — اذا مسہ الشر جزوعا واذا — اذ قال یوسف لابیہ یا ابت یوسف ۳۲۲

آیات محکمات ھن ام الکتاب آل عمران — اجیبوا داعی اللہ وآمنوا بہ احقاف ۱۳۸ — اذ انتم بالعدوۃ الدنیا وھم انفال — اذلک خیر نزلا ام شجرۃ الزقوم صافات ۱۸۱

باب الھمزہ مع الباء والتاء والثاء المثلثہ والکاف

احاط بھم سرادقھا کہف — اذ اوحینا الی امک ما یوحی طہ — اذ نادی ربہ نداء خفیا مریم

احشروا الذین ظلموا وازواجھم صافات — اذا وقعت الواقعۃ لیس واقعہ ۲۶ — اذ نادی ربہ بالواد المقدس نازعات ۳۶۵

ابتغاء رحمۃ من ربک اسراء — احق ان یتبع امن لا یھدی یونس ۵۰ — اذ اوی الفتیۃ الی الکہف کہف — اذ نجیناہ واھلہ اجمعین صافات ۲۹

آیات کریمہ	سورہ	صفحہ	آیات کریمہ	سورہ	صفحہ	آیات کریمہ	سورہ	صفحہ
کلا ان کتاب الفجار لفی سجین			لا جرم انہم فی الاخرۃ ہم			لا تبغ فوزہ		
کلا انہ تذکرۃ فمن شاء ذکرہ			لا جرم انہم فی الاخرۃ ہم			لا یسمعون فیہا لغوا ولا تاثیما		
کلا بل لا تکرمون الیتیم			لا جناح علیکم ان طلقتم			لا یسمعون فیہا لغوا الا سلاما		
کلا بل ران علی قلوبہم			کیف تکفرون باللہ وکنتم			لا ینہٰکم اللہ عن الذین		
کلا سوف تعلمون ثم کلا			کیف یکون للمشرکین عہد			لا تعتذروا		

فصل اللام المرفیہ

ابواب کثیرہ باب اللام مع الالف

مع الهمزة

باب اللام مع الیا

الی الکاف

آیات کریمہ	سورہ	صفحہ	آیات کریمہ	سورہ	صفحہ	آیات کریمہ	سورہ	صفحہ	آیات کریمہ	سورہ	صفحہ
اذ تسویکم برب العالمین			اشدد بہ ازری واشرکہ فی			افامنوا مکر اللہ فلا یامن مکر اللہ			افمن کان علی بینۃ من ربہ	ہود	
اذن للذین یقاتلون بانہم			اشداء علی الکفار رحماء		١٤١	افانت تسمع الصم او تہدی			افمن کان علی بینۃ من ربہ		١٣٢
اذہب الی فرعون انہ طغی			اشہدوا خلقہم ستکتب		١٤٠	افبعذابنا یستعجلون افرایت			افمن کان مومنا کمن کان فاسقا		
اذہب الی فرعون انہ طغی			اشہد وانی بری مما تشرکون			افبعذابنا یستعجلون فاذا			افمن وعدناہ وعدا حسنا		
اذہبا الی فرعون انہ طغی			باب الهمزة مع الصاد			افبہذا الحدیث انتم مدہنون			افمن ہذا الحدیث تعجبون		٢٠٧
اذہب انت واخوک بایاتی			والضاد والطاء			افتری علی اللہ کذبا ام بہ جنۃ			افمن ہو قائم علی کل نفس بما		
اذہب بکتابی ہذا فالقہ			اصب الیہن واکن من الجاہلین			افتطمعون ان یومنوا لکم			افمن یتقی بوجہہ سوء العذاب		٥٣
اذہبوا بقمیصی ہذا فالقوہ			اصبر علی ما یقولون واذکر			افتمارونہ علی ما یری ولقد		٣٥	افمن یخلق کمن لا یخلق افلا تذکرون		١٥
اذ ہمانی الغار اذ یقول لصاحبہ			اصبروا وصابروا ورابطوا			احسب الذین کفروا ان یتخذوا			افمن یعلم انما انزل الیک من		
اذ ہمت طائفتان منکم			اصحاب الایکۃ المرسلین			افحسبتم انما خلقناکم عبثا			افمن یمشی مکبا علی وجہہ		٣٠٣
اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین			اصحاب الجنۃ ہم الفائزون		١٧٨	افحکم الجاہلیۃ یبغون ومن		٢٥٨	افنجعل المسلمین کالمجرمین		٣١١
اذ یریکہم اللہ فی منامک			اصحاب الجنۃ یومئذ خیرا			افرایت الذی کفر بایاتنا			افنضرب عنکم الذکر صفحا		١٠٤
اذ یغشی السدرۃ ما یغشی			اصحاب الاخدود النار		٢٠١	افرایت الذی تولی واعطی		٣٨٢	افی قلوبہم مرض ام ارتابوا		
اذ یغشیکم النعاس امنۃ منہ			اصحاب السبت وکان امر اللہ			افرایت ان متعناہم سنین			اقتربت الساعۃ وانشق القمر		٢٠١

باب الهمزة مع الراء والزاء والسین والشین

باب الهمزة مع الفاء والقاف والکاف

باب الهمزة مع اللام ... بعدها الهمزة واللام

آيات كريمه سوره صفحه

لقد جئتم شيئا اذا تكاد
لقد جئنا كم بالحق ولكن ١١٤
لقد حق القول على اكثرهم ٣
لقد خلقنا الانسان في ٣٩٨
لقد خلقنا الانسان في ٢١٠
لقد راى من ايات ربه ٢٠١
لقد رضى الله عن المؤمنين ١٥٣
لقد سمع الله قول الذين ٣٢٢
لقد صدق الله رسوله ١٦
لقد كان في قصصهم عبرة
لقد كان في يوسف واخوته
لقد كان لسبا في مسكنهم
لقد كان لكم في رسول
لقد كان لكم فيه اسوة ٢٦٤
لقد كفر الذين قالوا ان الله ٢٢٤
لقد كفر الذين قالوا ان الله
لقد كنت في غفلة من هذا ١٧٩
لقد من الله على المؤمنين
لقد نصركم الله في مواطن
لقد وعدنا نحن واباؤنا
لقد وعدنا هذا نحن واباؤنا

باب اللام مع الكاف الى اللام

لكل امة جعلنا منسكا
لكل امرئ منهم يومئذ
لكل نبا مستقر وسوف
لكم فيها فاكهة كثيرة منها تاكلون ١١٤
لكم فيها منافع الى اجل
لكن الذين اتقوا ربهم
لكن الذين اتقوا ربهم ٥١
لكن الراسخون في العلم
لكن الرسول والذين امنوا
لكن الله يشهد بما انزل اليه
لكنا هو الله ربي ولا اشرك
لكيلا تاسوا على ما فاتكم ٢١٤
لكيلا يعلم من بعد علم شيئا
للبث في بطنه الى يوم يبعثون ٢٩٦
للذين احسنوا الحسنى وزيادة
للذين استجابوا لربهم الحسنى
للذين لا يؤمنون بالاخرة مثل
للذين يؤلون من نسائهم ١٨٥
للرجال نصيب مما ترك الوالدان
للفقراء الذين احصروا
للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا ٢٥١
لله ما في السموات وما في
لله ما في السموات والارض

لله ملك السموات والارض
لله ملك السموات والارض ١٠٣
لمثل هذا فليعمل العاملون ١٨٦
لمن الملك اليوم لله الواحد
لمن شاء منكم ان يستقيم ٣٧٢
لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان ٢٢٢
لن تغني عنهم اموالهم ولا ٢٤٩
لن تنالوا البر حتى تنفقوا
لن تنفعكم ارحامكم ولا ٢٦١
لنجعلها لكم تذكرة وتعيها ٣١٥
لنحيي به بلدة ميتا ونسقيه
لنخرج به حبا ونباتا
لنرسل عليهم حجارة من طين ١٨٩
لنريك من اياتنا الكبرى
لنفتنهم فيه ومن يعرض ٣٣١
لن يستنكف المسيح ان يكون
لن يضروكم الا اذى وان
لن ينال الله لحومها ولا
لواحة للبشر عليها تسعة عشر ٣٤٢
لو اراد الله ان يتخذ ولدا
لو اردنا ان نتخذ لهوا
لو انزلنا هذا القران على ٢٥٩
لو ان عندنا ذكرا من ٣٢
لو انفقت ما في الارض
فلو شاء لهداكم اجمعين
لو كان عرضا قريبا وسفرا
لو كان فيهما الهة الا الله
لو كان هؤلاء الهة ما وردوها
لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنين
لولا ان تداركه نعمة من ربه ٣١٤
لولا جاءوا عليه باربعة شهداء
لولا كتاب من الله سبق
لولا ينهاهم الربانيون و
لوما تاتينا بالملائكة ان
لو نشاء جعلناه اجاجا ٢٣٠
لو نشاء لجعلناه حطاما ٢٢٩
لو يجدون ملجا او مغارات
لو يعلم الذين كفروا حين
لو يعمر الف سنة وما هو
لها سبعة ابواب لكل باب
له دعوة الحق والذين يدعون
له ما في السموات والارض
له ما في السموات وما في
له ما في السموات وما في ١٠٤
لهم البشرى في الحيوة الدنيا
لهم دار السلام عند ربهم

لهم عذاب في الحيوة الدنيا
لهم ما يشاءون عند ربهم ٥٥
لهم ما يشاءون فيها ولدينا ١٨٢
لهم معقبات من بين يديه
لهم في الدنيا خزي و
لهم فيها زفير وهم فيها لا
لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون ١١
لهم فيها ما يشاءون خالدين
له مقاليد السموات والارض ٤١
له مقاليد السموات والارض ٩٣
له ملك السموات والارض ٢٢٣
له ملك السموات والارض ٢٣٤
لهم من جهنم مهاد ومن
لهم من فوقهم ظلل من ٥١

باب اللام مع الياء التحتانية

لياكلوا من ثمره وما عملته ٧
ليبين لهم الذي يختلفون
ليجزي الذين امنوا وعملوا
ليجزي الذين امنوا وعملوا
ليجزي الله الصادقين بصدقهم
ليجزي الله كل نفس ما كسبت
ليجزيهم الله احسن ما عملوا
ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة
ليحق الحق ويبطل الباطل
ليحملوا اوزارهم كاملة يوم
ليدخل المؤمنين والمؤمنات
ليدخلنهم مدخلا يرضونه
ليسئل الصادقين عن صدقهم
ليس البر ان تولوا وجوهكم
وليس البر بان تاتوا البيوت
ليس باماينكم ولا اماني
ليس على الاعمى حرج ولا
ليس على الاعمى حرج ولا ١٥٣
ليس على الذين امنوا وعملوا
ليس على الضعفاء ولا على
ليس عليكم جناح ان تبتغوا
ليس عليكم جناح ان تدخلوا
ليس عليك هديهم ولكن
ليس كمثله شيء وهو السميع ٩٣
ليس لك من الامر شيء او يتوب
ليس لوقعتها كاذبة خافضة ٢٢٣
ليس لها من دون الله كاشفة ٢٠٧
ليس لهم طعام الا من ضريع ٣٩٠
ليسوا سواء من اهل الكتاب
ليشهدوا منافع لهم ويذكروا

ليعذب الله المنافقين و
ليعلم ان قد ابلغوا رسالات ٣٣٣
ليغفر لك الله ما تقدم من ١٤٩
ليقطع طرفا من الذين كفروا
ليكفر الله عنهم اسوا الذي ٥٥
ليكفروا بما اتيناهم فتمتعوا
ليكفروا بما اتيناهم فتمتعوا
ليكفروا بما اتيناهم وليتمتعوا
ليلة القدر خير من الف شهر ٤١٣
ليميز الله الخبيث من الطيب
لينذر من كان حيا ويحق ١٢
لينفق ذو سعة من سعته ٢٩١
ليوفيهم اجورهم ويزيدهم
ليوم الفصل وما ادريك ٢٥٨
ليوم عظيم يوم يقوم الناس ٣٧٦
ليهلك من هلك عن بينة

باب الميم مع الالف وبعدها الهمزة الى الباء

ماء مباركا فانبتنا به جنات ١٧٧
ما اتخذ الله من ولد وما
ما اريد منهم من رزق وما اريد ١٩٢
ما اشهدتهم خلق السموات
ما اصابك من حسنة فمن
ما اصاب من مصيبة
ما اصاب من مصيبة ٢٨٢
ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون
ما اغنى عني ماليه هلك ٣١٨
ما افاء الله على رسوله ٢٥٣
ما الحاقة وما ادريك ما ٣١٥
ما المسيح ابن مريم الا رسول
ما امنت قبلهم من قرية
ما انت الا بشر مثلنا
ما انت بنعمة ربك بمجنون
ما انت عليهم بجبار ١٨٤
ما انتم عليه بفاتنين ٣١
ما انزلنا عليك القران
ما تذر من شيء اتت عليه ١٩٠
ما تسبق من امة اجلها
ما تسبق من امة اجلها
ما تعبدون من دونه
ما جعل الله لرجل من
ما جعل الله من بحيرة ولا
ما خلقكم ولا بعثكم الا
ما خلقنا السموات والارض ١٢٩

آيات كريمه سوره صفحه

ما خلقناهما الا بالحق ولكن ١٢٢
مازاغ البصر وما طغى لقد ٢٠١
ما سلككم في سقر قالوا لم ٣٤٤
ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة
ما ضل صاحبكم وما غوى ١٩٨
ما على الرسول الا البلاغ
ما عندكم ينفد وما عند
ما قدروا الله حق قدره
ما قطعتم من لينة او تركتموها ٢٥٢
ما قلت لهم الا ما امرتني
ما كان ابرهيم يهوديا ولا
ما كان الله ليذر المؤمنين
ما كان حديثا يفترى
ما كان لله ان يتخذ من ولد
ما كان على النبي من حرج
ما كان لاهل المدينة
ما كان لبشر ان يؤتيه الكتاب
ما كان للمشركين ان يعمروا
ما كان للنبي والذين امنوا
ما كان لنبي ان يكون له
ما كان لي من علم بالملا
ما كان محمد ابا احد من
ماكثين فيه ابدا وينذر الذين
ما كذب الفؤاد ما راى ٢٠٠
ما لبثوا غير ساعة كذلك
ما لكم كيف تحكمون ام لكم ٣١١
ما لكم كيف تحكمون افلا تذكرون ٣٠
ما لكم لا ترجون لله وقارا ٣٢٦
ما لكم لا تناصرون بل هم ١٦
ما لكم لا تنطقون فراغ عليهم ٢١
مالك يوم الدين اياك نعبد
ما لهم به من علم ولا لابائهم
ما له من دافع يوم تمور السماء ١٩٣
ما ننزل الملائكة الا بالحق
ما ننسخ من اية او ننسها
ما ودعك ربك وما قلى
ما هذا بشرا ان هذا الا ملك
ما ياتيهم من ذكر من ربهم
ما يبدل القول لدي وما ١٨١
ما يجادل في ايات الله الا
وما يعلم تاويله الا الله والراسخون
ما يفتح الله للناس من رحمة
ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم
ما يقال لك الا ما قد قيل ٨٨
ما يكون من نجوى ثلثة الا
ما يلفظ من قول الا لديه ١٧٨

ما ينظرون الا صيحة واحدة ٩
ما يود الذين كفروا من اهل

باب الميم مع التاء والى النون

متاع في الدنيا ثم الينا
متاع قليل ثم ماويهم
متاع قليل ولهم عذاب اليم
متاعا لكم ولانعامكم فاذا ٣٤٤
متاعا لكم ولانعامكم فاذا ٣٤٩
متكئين على رفرف خضر ٢٢٢
متكئين على سرر مصفوفة ١٩٤
متكئين على فرش بطائنها ٢٢٠
متكئين عليها متقابلين ٢٢٥
متكئين فيها على الارائك
متكئين فيها يدعون فيها
مثل الجنة التي وعد المتقون ١٤٣
مثل الجنة التي وعد المتقون
مثل الذين اتخذوا من دون
مثل الذين حملوا التورية ٢٧١
مثل الذين كفروا بربهم اعمالهم
مثل الذين ينفقون اموالهم
مثل الفريقين كالاعمى و
مثل داب قوم نوح وعاد ٧١
مثل ما ينفقون في هذه
مثلهم كمثل الذي استوقد
محمد رسول الله والذين معه ١٦١
مدهامتان فباي الاء ٢٢١
مذبذبين بين ذلك لا الى
مرج البحرين يلتقيان بينهما
مرفوعة مطهرة بايدي سفرة ٣٦٨
مستكبرين به سامرا تهجرون
مسومة عند ربك وما هي
مسومة عند ربك للمسرفين ١٨٩
مطاع ثم امين وما صاحبكم ٣٧٢
مكان قريب يوم يسمعون ١٨٤
ملعونين اينما ثقفوا اخذوا
ملك الناس اله الناس ٤٤٧
مما خطيئاتهم اغرقوا فادخلوا ٣٢٨

باب الايات الموشحة بكلمة من المفتوح وبعدها المكسور

من اعرض عنه فانه يحمل يوم
من اهتدى فانما يهتدي
من تكون له عاقبة الدار
من جاء بالحسنة فله عشر

من جاء بالحسنة فله خير منها
من خشي الرحمن بالغيب وجاء ١٨٢
من ذا الذي يقرض الله قرضا ٢٠١
من ذا الذي يقرض الله قرضا ٢٣٥
من راق وظن انه الفراق ٣٤٩
من عمل سيئة فلا يجزى ٧٢
من عمل صالحا فلنفسه ٨٩
من عمل صالحا فلنفسه ١٢٦
من عمل صالحا من ذكر او
من كان عدوا لله وملائكته
من كان يرجوا لقاء الله
من كان يرجوا لقاء ربه
من كان يريد الحيوة الدنيا
من كان يريد العاجلة
من كان يريد العزة فلله
من كان يريد ثواب الدنيا
من كان يريد حرث الاخرة نزد
من كان يظن ان لن ينصره الله
من كفر بالله من بعد ايمانه
من كفر فعليه كفره ومن عمل
من يؤت الحكمة فقد اوتي
من تاتيه عذاب يخزيه ويحل
من يشفع شفاعة حسنة
من يصرف عنه يومئذ فقد
من يضلل الله فلا هادي له
من يطع الرسول فقد اطاع
من يهدي الله فهو المهتد
من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل
مناع للخير معتد مريب
مناع للخير معتد اثيم عتل
من الذين فرقوا دينهم وكانوا
من الذين هادوا يحرفون الكلم
من الله ذي المعارج تعرج
من المؤمنين رجال صدقوا
من اي شيء خلقه من نطفة
من دون الله فاهدوهم
من دون الله قالوا ضلوا
من دون الله هل ينصرونكم
من دون الله فكيدوني ثم لا
من فرعون انه كان عاليا
من قبل هدى للناس و
من كل فج عميق ليشهدوا
من نطفة اذا تمنى وان عليه
من نطفة خلقه فقدره ثم
من ورائه جهنم ويسقى من ماء
من ورائهم جهنم ولا يغني عنهم

منها خلقناكم وفيها نعيدكم
منيبين اليه واتقوه و
مهطعين الى الداع يقول ٢٠٩
مهطعين مقنعي رءوسهم

فصل الايات الموشحة بالنون

نار الله الموقدة التي تطلع ٤٢٥
نار جهنم اشد حرا لو ٨٠
نبئ عبادي اني انا الغفور ١٥٠
نتلوا عليك من نبا موسى
نجيب دعوتك ونتبع الرسل
نحن اعلم بما يستمعون به اذ ١٩٠
نحن اعلم بما يقولون اذ
نحن اعلم بما يقولون وما ١٨٤
نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا ٨٦
نحن جعلناها تذكرة ٢٢٣
نحن خلقناكم فلولا تصدقون ٢٢٩
نحن خلقناهم وشددنا ٣٥٧
نحن قدرنا بينكم الموت ٢٢٩
نحن قسمنا بينهم معيشتهم ١٠٧
نحن نقص عليك احسن
نحن نقص عليك نباهم
نذيرا للبشر لمن شاء منكم
نزلا من غفور رحيم ومن ٨٦
نزل به الروح الامين
نزل عليك الكتاب بالحق
نساؤكم حرث لكم فاتوا
نسارع لهم في الخيرات بل
نصر من الله وفتح قريب ٢٧٠
نعم المولى ونعم النصير
نعمة من عندنا كذلك نجزي ٢١١
نمتعهم قليلا ثم نضطرهم
ن والقلم وما يسطرون ٣٠٣

باب الواو مع الهمزة وبعدها الباء الى الدال

وابتغ فيما اتيك الله الدار
وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا
وابرهيم اذ قال لقومه اعبدوا
وابرهيم الذي وفى ٢٠٤
وابصر فسوف يبصرون ٣٠٢
وابصرهم فسوف يبصرون ٣٢
واتبعت ملة اباءي ابرهيم ١٠٥
واتبع سبيل من اناب
واتبع ما يوحى اليك واصبر

ايات كريمه سوره صفحه

واتبع ما يوحى اليك من ربك
واتبعناهم في هذه الدنيا
واتبعوا احسن ما انزل اليكم 59
واتبعوا في هذه الدنيا لعنة
واتبعوا في هذه لعنة و
واتبعوا ما تتلوا الشياطين 99
واتخذ قوم موسى من بعده 572
واتخذوا من دون الله
واتخذوا من دون الله 13
واتخذوا من دونه الهة
واتخذوا من مقام ابرهيم 112
وات ذا القربى حقه و
واترك البحر رهوا انهم 120
واتقوا الذي امدكم
واتقوا الذي خلقكم
واتقوا الله ولا تخزون
واتقوا النار التي اعدت
واتقوا فتنة لا تصيبن 600
واتقوا يوما لا تجزي نفس 108
واتقوا يوما لا تجزي نفس
واتقوا يوما ترجعون فيه
واتل عليهم نبا ابرهيم
واتل عليهم نبا ابني ادم
واتل عليهم نبا الذي
واتل عليهم نبا نوح
واتل ما اوحي اليك من كتاب
واتموا الحج والعمرة لله فان 191
واتوا النساء صدقاتهن
واتوا اليتامى اموالهم ولا
واتيكم من كل ما سالتموه
واتيناك بالحق وانا لصادقون
واتينا موسى الكتاب وجعلنا
واتيناه في الدنيا حسنة
واتيناه من الكنوز ما ان
واتيناهما الكتاب المستبين
واتيناهم اياتنا فكانوا عنها
واتيناهم بينات من الامر 126
واتيناهم من الايات ما فيه 121
وان الحيوة الدنيا فان 366
واجعل لي لسان صدق
واجعل لي وزيرا من اهلي
واجعل لي من ورثة جنة
واحسنوا ان الله يحب المحسنين 161
واحلل عقدة من لساني يفقهوا
واحيط بثمره فاصبح يقلب
واحيينا به بلدة ميتا كذلك 177

واختار موسى قومه سبعين 575
واختلاف الليل والنهار 124
واخذ الذين ظلموا الصيحة
واخذهم الربوا وقد نهوا 124
واخرجت الارض اثقالها 417
واخر من شكله ازواج هذا
واخرون اعترفوا بذنوبهم
واخرون مرجون لامر الله
واخرى تحبونها نصر من الله 269
واخرى لم تقدروا عليها 156
واخرين مقرنين في الاصفاد 322
واخرين منهم لما يلحقوا بهم 271
واخفض جناحك لمن اتبعك
واخفض جناحك للمؤمنين
واخفض لهما جناح الذل
واخوانهم يمدونهم في 591
واخي هرون هو افصح مني
وادخل الذين امنوا وعملوا
وادخلناه في رحمتنا انه
وادخلناهم في رحمتنا انهم
وادخلي جنتي
وادخل يدك في جيبك
ود كثير من اهل الكتاب 102

باب الواو مع اذ واذا وبعدها قاف غيرها

واذا اذقنا الناس رحمة
واذا اذقنا الناس رحمة
واذا اردنا ان نهلك قرية
واذا الارض مدت والقت 380
واذا البحار سجرت واذا النفوس 370
واذا البحار فجرت واذا القبور 373
واذا الجبال سيرت واذا 370
واذا الجبال نسفت واذا 358
واذا الجحيم سعرت واذا الجنة 371
واذا الجنة ازلفت علمت 371
واذا الرسل اقتت لاي يوم 358
واذا السماء فرجت واذا 358
واذا السماء كشطت واذا 371
واذا الصحف نشرت واذا 371
واذا العشار عطلت واذا 370
واذا القوا منها مكانا ضيقا
واذا القبور بعثرت علمت 373
واذا الكواكب انتثرت و 373
واذا الموءدة سئلت باي 371

واذا النجوم انكدرت واذا 370
واذا النفوس زوجت و 371
واذا الوحوش حشرت واذا 370
واذا انزلت سورة ان امنوا
واذا انعمنا على الانسان
واذا انعمنا على الانسان 90
واذا انقلبوا الى اهلهم انقلبوا 379
واذا ابتلى ابرهيم ربه بكلمات 109

باب الواو مع اذ واذا وبعدها الباء الموحدة الكاف

واذا بدلنا اية مكان اية
واذا بشر احدهم بالانثى ظل
واذا بشر احدهم بما ضرب 106
واذا بطشتم بطشتم جبارين
واذا بلغ الاطفال منكم
واذا تتلى عليهم اياتنا 602
واذا تتلى عليه اياتنا ولى
واذا تتلى عليهم اياتنا بينات 50
واذا تتلى عليهم اياتنا بينات
واذا تتلى عليهم اياتنا بينات
واذا تتلى عليهم اياتنا بينات
واذا تتلى عليهم اياتنا بينات 128
واذا تتلى عليهم اياتنا بينات 120
واذا تولى سعى في الارض 170
واذ اتينا موسى الكتاب و
واذا جاءتهم اية قالوا لن نؤمن 522
واذا جاءك الذين يؤمنون 99
واذا جاءوكم قالوا امنا وقد
واذا جاءهم امر من الامن او 82
واذا حشر الناس كانوا لهم 120
واذا حضر القسمة اولوا القربى 28
واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن 85
واذا خاطبهم الجاهلون
واذ اخذ الله ميثاق النبيين 275
واذ اخذ الله ميثاق الذين 225
واذ اخذ ربك من بني ادم 581
واذ اخذنا ميثاق بني 91
واذ اخذنا من النبيين
واذ اخذنا ميثاقكم و 82
واذ اخذنا ميثاقكم لا 92
واذ اخذنا ميثاقكم ورفعنا 92
واذا دعوا الى الله ورسوله
واذا ذكر الله وحده اشمازت 57

واذا ذكروا لا يذكرون 16
واذا راك الذين كفروا
واذا راوا اية يستسخرون 16
واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا 276
واذا راك الذين ان يتخذونك
واذا راى الذين اشركوا شركاءهم
واذا راى الذين ظلموا العذاب
واذا رايت الذين يخوضون 502
واذا رايت ثم رايت نعيما 355
واذا رايتهم تعجبك اجسامهم 278
واذا سالك عبادي عني 152
واذ استسقى موسى لقومه 82
واذ اسر النبي الى بعض 294
واذا سمعوا اللغو اعرضوا
واذا سمعوا ما انزل 467
واذا صرفت ابصارهم 545
واذا ضربتم في الارض 392
واذا طلقتم النساء فبلغن 190
واذ اعتزلتموهم وما يعبدون
واذا علم من اياتنا شيئا اتخذها 125
واذا غشيهم موج كالظلل
واذا فعلوا فاحشة قالوا 539
واذا قرئ القران فاستمعوا 591
واذا قرات القران فاستعذ
واذا قرئ عليهم القران 381
واذا قيل ان وعد الله حق 129
واذا قيل له اتق الله اخذته 170
واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل 141
واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل
واذا قيل لهم اتقوا ما بين 9
واذا قيل لهم اركعوا لا يركعون 360
واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن
واذا قيل لهم امنوا كما امن 5
واذا قيل لهم امنوا بما انزل 95
واذا قيل لهم انفقوا مما 9
واذا قيل لهم تعالوا الى ما
واذا قيل لهم تعالوا الى ما 479
واذا قيل لهم تعالوا يستغفر 279
واذا قيل لهم لا تفسدوا 5
واذا قيل لهم ماذا انزل

باب الواو مع اذ واذا وبعدها الكاف الى الياء

واذا كالوهم او وزنوهم يخسرون 375
واذا كنت فيهم فاقمت لهم

ايات كريمه سوره صفحه

واذا لاتيناهم من لدنا اجرا 207
واذا لقوا الذين امنوا قالوا
واذا لقوا الذين امنوا قالوا 89
واذا لم تاتهم باية قالوا 590
واذا ما انزلت سورة فمنهم
واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم
واذا مرضت فهو يشفين
واذا مروا بهم يتغامزون 379
واذا مسكم الضر في البحر
واذا مس الانسان الضر
واذا مس الانسان ضر 496
واذا مس الناس ضر دعوا
واذا مسه الخير منوعا الا 322
واذا ناديتم الى الصلوة 564
واذان من الله ورسوله
واذ اوحيت الى الحواريين 234
واذا وقع القول عليهم
واذا يتلى عليهم قالوا امنا
واذ نجيناكم من ال فرعون 75
واذ بوانا لابرهيم مكان البيت
واذ تاذن ربك ليبعثن 580
واذ تاذن ربكم لئن شكرتم
واذ تقول للذي انعم الله
واذ جعلنا البيت مثابة 112
واذ زين لهم الشيطان اعمالهم 608
واذ صرفنا اليك نفرا من 137
واذ غدوت من اهلك تبوئ 292
واذ فرقنا بكم البحر فانجيناكم
واذ قال ابرهيم رب اجعل 114
واذ قال ابرهيم رب ارني 222
واذ قال ابرهيم رب اجعل
واذ قال ابرهيم لابيه ازر 505
واذ قال ابرهيم لابيه وقومه 107
واذ قال الله يا عيسى بن مريم 415
واذ قالت الملائكة يا مريم 126
واذ قالت امة منهم لم 514
واذ قالت طائفة منهم
واذ قال ربك للملائكة 51
واذ قال عيسى بن مريم 268
واذ قال لقمن لابنه وهو
واذ قال موسى لفتيه لا
واذ قال موسى لقومه يا
واذ قال موسى لقومه ان 86
واذ قال موسى لقومه يا 432
واذ قال موسى لقومه اذ
واذ قال موسى لقومه يا قوم 267

واذ قالوا اللهم ان كان 606
واذ قتلتم نفسا فادارءتم 82
واذ قلتم يا موسى لن نؤمن 80
واذ قلتم يا موسى لن نصبر 82
واذ قلنا ادخلوا هذه القرية 81
واذ قلنا لك ان ربك احاط
واذ قلنا للملائكة اسجدوا
واذ قلنا للملائكة اسجدوا
واذ قلنا للملائكة اسجدوا
واذ قلنا للملائكة اسجدوا
واذ قيل لهم اسكنوا هذه 509
واذكر اخا عاد اذ انذر قومه 135
واذكر اسم ربك وتبتل اليه 325
واذكر اسم ربك بكرة واصيلا 354
واذكر اسمعيل واليسع 323
واذكر ربك اذا نسيت
واذكر ربك في نفسك تضرعا 592
واذكر عبادنا ابرهيم واسحق 423
واذكر عبدنا ايوب اذ نادى 422
واذكر في الكتاب ابرهيم
واذكر في الكتاب ادريس
واذكر في الكتاب اسمعيل
واذكر في الكتاب مريم
واذكر في الكتاب موسى
واذكرن ما يتلى في بيوتكن
واذكروا اذ انتم قليل 601
واذكروا اذ جعلكم خلفاء 552
واذكروا الله في ايام معدودت 169
واذكروا نعمة الله عليكم و 428
واذ نادى ربك موسى ان
واذ نتقنا الجبل فوقهم كانه 581
واذنت لربها وحقت واذا 380
واذ نجيناكم من ال فرعون 75
واذن في الناس بالحج ياتوك
واذ واعدنا موسى اربعين 78
واذ يتحاجون في النار فيقول 73
واذ يرفع ابرهيم القواعد من 117
واذ يريكموهم اذ التقيتم في 607
واذ يعدكم الله احدى الطائفتين 595
واذ يقول المنافقون والذين
واذ يمكر بك الذين كفروا 602

باب الواو والهمزة وبعدها الراء الى اللام

واراد وابه كيدا فجعلناهم

وارسلنا الرياح لواقح
وارسلناه الى مائة الف او يزيدون 30
وازلفت الجنة للمتقين
وازلفت الجنة للمتقين 182
وازلفنا ثم الاخرين وانجينا
واسئل القرية التي كنا فيها
واسئلهم عن القرية التي 579
واسئل من ارسلنا من قبلك 109
واستبقا الباب وقدت
واستعينوا بالصبر والصلوة
واستغفر الله ان الله كان 295
واستغفروا ربكم ثم توبوا
واستفتحوا وخاب كل
واستفزز من استطعت
واستقم كما امرت ولا تتبع 94
واستكبر هو وجنوده في
واستمع يوم يناد المناد 184
واسروا قولكم او اجهروا به 311
واسمعيل وادريس وذا الكفل
واسمعيل واليسع ويونس 509
واشرقت الارض بنور ربها 62
واشركه في امري كي نسبحك
واصبح الذين تمنوا مكانه بالامس
واصبح فؤاد ام موسى فارغا
واصبر على ما يقولون 334
واصبر فان الله لا يضيع اجر
واصبر لحكم ربك فانك 197
واصبر نفسك مع الذين
واصبر وما صبرك الا بالله
واصحاب الايكة وقوم تبع 177
واصحاب الشمال ما اصحاب 228
واصحاب المشئمة ما اصحاب 224
واصحاب اليمين ما اصحاب 224
واصحاب مدين وكذب
واصطنعتك لنفسي اذهب
واصلحوا ذات بينكم واطيعوا 592
واصنع الفلك باعيننا
واضرب لهم مثلا اصحاب
واضرب لهم مثل الحيوة
واضرب لهم مثلا رجلين
واضل فرعون قومه و
واضمم يدك الى جناحك
واطيعوا الله واطيعوا الرسول
واطيعوا الله والرسول 202
واطيعوا الله واطيعوا الرسول 283
واطيعوا الله ورسوله و 602

واعبد ربك حتى ياتيك
واعبدوا الله ولا تشركوا 245
واعتزلكم وما تدعون من
واعتصموا بحبل الله جميعا 284
واعدوا لهم ما استطعتم 611
واعطى قليلا واكدى 204
واعلموا ان الله يحول بين المرء 600
واعلموا ان فيكم رسول الله 167
واعلموا انما اموالكم واولادكم 602
واعلموا انما غنمتم من شيء 606
واعوذ بك رب ان يحضرون
واغطش ليلها واخرج ضحيها 366
واغفر لابي انه كان من الضالين
وافوض امري الى الله ان الله 73
واقبل بعضهم على بعض 16
واقبل بعضهم على بعض 195
واقترب الوعد الحق فاذا
واقتلوهم حيث ثقفتموهم 159
واقسموا بالله جهد ايمانهم 518
واقسموا بالله جهد ايمانهم
واقسموا بالله جهد ايمانهم
واقسموا بالله جهد ايمانهم
واقصد في مشيك واغضض
واقم الصلوة طرفي النهار 9
واقيموا الصلوة واتوا الزكوة
واقيموا الصلوة واتوا الزكوة 104
واقيموا الصلوة واتوا الزكوة 92
واقيموا الصلوة واتوا الزكوة
واقيموا الوزن بالقسط 215
واكتب لنا في هذه الدنيا 576
واكواب موضوعة ونمارق 390
واكيد كيدا فمهل الكافرين 387
والاخرة خير وابقى ان هذا 389
والارض بعد ذلك دحيها 366
والارض ذات الصدع انه 387
والارض فرشناها فنعم 190
والارض مددناها والقينا
والارض مددناها والقينا 177
والارض وضعها للانام 215
والامر يومئذ لله 375
والانعام خلقها لكم فيها
والبحر المسجور ان عذاب 193
والبدن جعلناها لكم
والبلد الطيب يخرج نباته 584
والبيت المعمور والسقف 192
والتفت الساق بالساق 349

آیات کریمه سوره صفحه

والتی احصنت فرجها
والتین والزیتون وطور ۴۰۹
والجان خلقناه من قبل
والجبال ارسیها متاعا ۴۶۶
والجبال اوتادا وخلقنا ۳۶۱
والحب ذو العصف والریحان ۲۱۵
والحمد لله رب العالمین ۳۳
والخامسة ان غضب الله
والخامسة ان لعنة الله
والخیل والبغال والحمیر
والذاریات ذروا فالحاملات ۱۸۴

باب الواو مع الذی والذین

والذی اخرج المرعی ۳۸۸
والذی اطمع ان یغفرلی
والذی اوحینا الیک
والذی جاء بالصدق ۵۵
والذی خلق الازواج ۱۰۵
والذی قال لوالدیه ۱۳۳
والذی قدر فهدی ۳۸۸
والذی نزل من السماء ۱۰۵
والذی هو یطعمنی و
والذی یمیتنی ثم یحیین
والذین اتخذوا مسجدا
والذین اتخذوا من دونه ۹۲
والذین اتخذوا من دونه ۴۷
والذین اتیناهم الکتاب
والذین اجتنبوا الطاغوت ۵۱
والذین اذا اصابهم البغی ۱۰۱
والذین اذا انفقوا لم یسرفوا
والذین اذا ذکروا بآیات الله
والذین اذا فعلوا فاحشة
والذین استجابوا لربهم ۱۰۱
والذین امنوا بالله ورسله
والذین امنوا بالله ورسله ۲۳۸
والذین امنوا من بعد وجاهدوا
والذین امنوا واتبعتهم ۱۹۴
والذین امنوا وعملوا الصالحات ۹۱
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات ۲۹۹
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات ۹۸
والذین امنوا وعملوا الصالحات ۱۴۶

والذین امنوا وهاجروا
والذین اهتدوا زادهم ۱۴۳
والذین تبوؤ الدار والایمان ۲۵۴
والذین تدعون من دونه ۹۰
والذین جاؤا من بعدهم ۲۵۶
والذین جاهدوا فینا
والذین سعوا فی آیاتنا
والذین سعوا فی آیاتنا
والذین صبروا ابتغاء وجه
والذین عملوا السیئات ثم
والذین فی اموالهم حق ۳۲۲
والذین کذبوا بآیاتنا
والذین کذبوا بآیاتنا
والذین کذبوا بآیاتنا
والذین کذبوا بآیاتنا
والذین کسبوا السیئات
والذین کفروا اعمالهم
والذین کفروا الی جهنم
والذین کفروا بعضهم
والذین کفروا بآیات الله
والذین کفروا بآیات الله
والذین کفروا فتعسا لهم
والذین کفروا لهم نار جهنم
والذین کفروا وکذبوا
والذین کفروا وکذبوا
والذین کفروا وکذبوا
والذین کفروا وکذبوا
والذین کفروا وکذبوا
والذین لا یدعون مع الله
والذین لا یشهدون الزور
والذین هاجروا فی الله
والذین هاجروا فی سبیل الله
والذین هم بآیات ربهم
والذین هم بربهم لا یشرکون
والذین هم بشهاداتهم قائمون
والذین هم عن اللغو معرضون
والذین هم علی صلواتهم
والذین هم لاماناتهم
والذین هم لاماناتهم
والذین هم لفروجهم حافظون
والذین هم لفروجهم حافظون
والذین هم للزکوة فاعلون
والذین هم من عذاب ربهم
والذین یؤتون ما اتوا
والذین یؤذون المؤمنین
والذین یؤمنون بما انزل

والذین یبیتون لربهم سجدا
والذین یتوفون منکم ویذرون ۱۹۲
والذین یتوفون منکم ویذرون ۱۹۹
والذین یجتنبون کبائر الاثم ۱۰۱
والذین یحاجون فی الله ۹۵
والذین یدعون من دونه
والذین یرمون ازواجهم
والذین یرمون المحصنات
والذین یسعون فی آیاتنا
والذین یصدقون بیوم الدین ۳۲۳
والذین یصلون ما امر الله
والذین یظاهرون من نسائهم ۲۴۴
والذین یقولون ربنا اصرف
والذین یمسکون بالکتاب
والذین ینفقون اموالهم
والذین ینقضون عهد الله

باب الواو مع حرف التعریف و بعدها الراء الی الباء

والراسخون فی العلم یقولون
والرجز فاهجر ولا تمنن
والسابحات سبحا فالسابقات
والسابقون السابقون
والسارق والسارقة فاقطعوا
والسقف المرفوع والبحر
والسلام علی من اتبع الهدی
والسلام علی یوم ولدت ۲۸۲
والسماء بنیناها باید وانا
والسماء ذات البروج و
والسماء ذات الحبک انکم
والسماء ذات الرجع والارض
والسماء رفعها ووضع المیزان
والسماء والطارق وما
والسماء وما بناها والارض ۳۲۳
والشعراء یتبعهم الغاوون
والشفع والوتر واللیل اذا
والشمس تجری لمستقر لها
والشمس وضحیها والقمر ۳۲۳
والشیاطین کل بناء وغواص
والصافات صفا فالزاجرات ۳۲۳
والصبح اذا اسفر انها لاحدی
والصبح اذا تنفس انه لقول ۳۲۳
والضحی واللیل اذا سجی
والطیر محشورة کل له اواب
والطور وکتاب مسطور

والف بین قلوبهم لو انفقت
والفجر ولیال عشر والشفع ۳۹۲
والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین
والق عصاک فلما رآها تهتز
والق ما فی یمینک تلقف
والقمر اذا اتسق لترکبن ۳۸۱
والقمر اذا تلیها واللیل ۳۹۹
والقمر قدرناه منازل
والقوا الی الله یومئذ السلم
والقواعد من النساء اللاتی
والقیت علیک محبة منی
والقی السحرة ساجدین قالوا
والقی فی الارض رواسی
والقینا بینهم العداوة و
والکتاب المبین انا انزلناه فی
واللائی یئسن من المحیض ۲۸۸
واللاتی یأتین الفاحشة من
واللذان یأتیانها منکم
والله اخرجکم من بطون امهاتکم
والله اعلم باعدائکم وکفی
والله اعلم بما یوعون ۳۸۱
والله الذی ارسل الریاح
والله المستعان علی ما تصفون
والله انبتکم من الارض نباتا ۳۲۶
والله انزل من السماء ماء
والله جعل لکم الارض بساطا ۳۲۶
والله جعل لکم من انفسکم
والله جعل لکم مما خلق ظلالا
والله جعل لکم من بیوتکم
والله خلق کل دابة من ماء
والله خلقکم ثم یتوفیکم
والله خلقکم من تراب ثم
والله خلقکم وما تعملون ۲۲
والله عزیز ذو انتقام
والله فضل بعضکم علی بعض
والله یؤتی ملکه من یشاء
والله من ورائهم محیط ۳۸۵
والله یؤید بنصره من یشاء
والله یدعوا الی دار السلام
والله یرید ان یتوب علیکم
والله یعصمک من الناس
والله یعلم ما تسرون وما
والله یقضی بالحق والذین
واللیل اذا ادبر والصبح
واللیل اذا سجی ما ودعک
واللیل اذا عسعس والصبح ۳۷۲

آیات کریمه سوره صفحه

واللیل اذا یغشی والنهار ۴۰۲
واللیل وما وسق والقمر ۳۸۱
والمؤتفکة اهوی فغشیها ۲۰۷
والمؤمنون والمؤمنات
والمحصنات من النساء
والمرسلات عرفا فالعاصفات ۳۵۷
والمطلقات یتربصن
والملک علی ارجائها ۳۱۶
والنازعات غرقا والناشطات ۳۶۴
والناشرات نشرا ۳۵۷
والناشطات نشطا و
والنجم اذا هوی ما ضل ۱۹۷
والنجم والشجر یسجدان و ۲۱۱
والنخل باسقات لها طلع ۱۷۷
والنهار اذا تجلی وما خلق ۴۰۲
والنهار اذا جلیها واللیل ۳۹۹
والوالدات یرضعن اولادهن
والوزن یومئذ الحق فمن
والهکم اله واحد لا اله الا
والی الارض کیف سطحت ۳۹۱
والی الجبال کیف نصبت ۳۹۱
والی ثمود اخاهم صالحا
والی ثمود اخاهم صالحا
والی ربک فارغب ۴۰۹
والی عاد اخاهم هودا
والی عاد اخاهم هودا قال
والی مدین اخاهم شعیبا
والی مدین اخاهم شعیبا
والی مدین اخاهم شعیبا
والیوم الموعود وشاهد ۳۸۲

باب الواو مع الهمزة وبعدها المیم

واما اذا ما ابتلیه فقدر ۳۹۵
واما الجدار فکان لغلامین
واما الذین ابیضت وجوههم
واما الذین امنوا فیوفیهم
واما الذین سعدوا ففی
واما الذین فسقوا فماویهم
واما الذین فی قلوبهم مرض
واما الذین کفروا وکذبوا
واما الذین کفروا افلم تکن
واما السائل فلا تنهر واما ۴۰۷
واما الغلام فکان ابواه
واما القاسطون فکانوا ۳۳۱
واما ان کان من اصحاب الیمین ۲۳۲

واما بنعمة ربک فحدث ۴۰۷
واما تخافن من قوم خیانة
واما تعرضن عنهم ابتغاء
واما ثمود فهدیناهم
واما عاد فاهلکوا بریح ۳۱۵
واما من امن وعمل صالحا
واما من اوتی کتابه بشماله ۳۱۸
واما من اوتی کتابه وراء ظهره ۳۸۰
واما من بخل واستغنی وکذب
واما من جاءک یسعی وهو
واما من خاف مقام ربه
واما من خفت موازینه فهو
واما نرینک بعض الذی
واما نرینک بعض الذی
واما ینزغنک من الشیطان
واما ینزغنک من الشیطان
وامتازوا الیوم ایها المجرمون
وامددناهم بفاکهة
وامرأته حمالة الحطب
وامرأته قائمة فضحکت
وامر اهلک بالصلوة و ۳۹۱
وامرت لان اکون اول المسلمین
وامرهم شوری بینهم
وامطرنا علیهم مطرا فانظر ۴۰۹
وامطرنا علیهم مطرا فساء
وامطرنا علیهم مطرا فانظر
واملی لهم ان کیدی متین
واملی لهم ان کیدی
وامنوا بما انزلت مصدقا
وامنهم من خوف
وامه وابیه وصاحبته وبنیه

باب الواو مع الهمزة وبعدها النون

وانا اخترتک فاستمع لما
وانا اذا اذقنا الانسان
وانا الی ربنا لمنقلبون
وان اتلوا القرآن فمن اهتدی
وان احد من المشرکین استجارک
وان ادری لعله فتنة لکم
وان اردتم استبدال زوج
وان استغفروا ربکم ثم توبوا
وانا ظننا ان لن تقول الانس
وانا ظننا ان لن نعجز الله
وان اعبدونی هذا صراط
وانا علی ان نریک ما نعدهم

وان اقم وجهک للدین حنیفا ۴۰۷
وان اقیموا الصلوة واتقوه
وانا کنا نقعد منها مقاعد
وانا لا ندری اشر ارید
وانا لجاعلون ما علیها ۳۱۵
وانا لجمیع حاذرون
وان الدین لواقع والسماء ۳۱۸
وان الذین لا یؤمنون بالآخرة ۳۸۰
وان الذین لا یؤمنون بالآخرة
وان الساعة آتیة لا ریب فیها
وان الظن لا یغنی من الحق
وان الفجار لفی جحیم یصلونها
وان الق عصاک فلما رآها
وان الله ربی وربکم فاعبدوه
وانا لما سمعنا الهدی امنا به
وان المساجد لله فلا تدعوا مع
وانا لمسنا السماء فوجدناها
وانا لنحن الصافون وانا لنحن ۱۹۵
وانا لنحن المسبحون وان کانوا
وانا لنحن نحیی ونمیت ونحن الوارثون
وانا لنعلم ان منکم مکذبین
وان الی ربک المنتهی وانه ۵۰
وان الیاس لمن المرسلین ۱۰۱
وان امرأة خافت من بعلها نشوزا
وانا منا الصالحون ومنا
وانا منا المسلمون ومنا
وانبتنا علیه شجرة من یقطین
وان تتولوا کما تولیتم من قبل ۳۱۳
وان تجهر بالقول فانه یعلم
وانت حل بهذا البلد ووالد
وان تدعوهم الی الهدی لا ۳۶۹
وان تدعوهم الی الهدی فلن یهتدوا
وان تطع اکثر من فی الارض
وانتظروا انا منتظرون وقل
وان تعجب فعجب قولهم ااذا کنا
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ۱۰۳
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ۱۰۵
وان تکذبوا فقد کذب امم
وانتم حینئذ تنظرون ونحن
وانتم سامدون فاسجدوا
وان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم
وان جادلوک فقل الله اعلم
وان جاهداک علی ان تشرک ۳۲۹
وان جنحوا للسلم فاجنح لها ۳۳۰
وان جندنا لهم الغالبون ۱۱
وان جهنم لموعدهم اجمعین

وانجینا الذین امنوا وکانوا
وانجینا موسی ومن معه
وان خفتم شقاق بینهما
وان خفتم الا تقسطوا فی
وانذر الناس یوم یاتیهم
وانذر به الذین یخافون ان
وانذر عشیرتک الاقربین ۱۸۵
وانذرهم یوم الازفة اذ
وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی
وان ربک لذو فضل علی
وان ربک لهو العزیز الرحیم ۲۰۳
وان ربک لیعلم ما تکن صدورهم
وان ربک هو یحشرهم انه
وانزل الذین ظاهروهم من اهل
وانزلنا الیک الکتاب بالحق
وانزلنا من السماء ماء بقدر
وانزلنا من المعصرات ماء ۳۶۱
وان سعیه سوف یری ۲۰۵
وانشق القمر وان یروا آیة ۲۰۸
وانشقت السماء فهی یومئذ ۳۱۶
وان طائفتان من المؤمنین ۱۶۸
وانطلق الملأ منهم ان امشوا
وان طلقتموهن من قبل ان
وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما
وان عذابی هو العذاب الالیم
وان عزموا الطلاق فان الله
وان علیک اللعنة الی یوم الدین
وان علیک لعنتی الی یوم الدین
وان علیکم لحافظین کراما ۳۷۳
وان علینا النشأة الاخری
وان فاتکم شیء من ازواجکم ۲۶۵
وانفقوا فی سبیل الله ولا
وانفقوا مما رزقناکم من قبل ۲۸۰
وان کادوا لیستفزونک لا
وان کادوا لیفتنونک عن الذی
وان کان اصحاب الایکة لظالمین
وان کان ذو عسرة فنظرة
وان کان طائفة منکم امنوا
وان کان قمیصه قد من دبر
وان کان کبر علیک اعراضهم
وان کانوا لیقولون لو ان عندنا
وان کانوا من قبل ان ینزل
وانکحوا الایامی منکم والصالحین
وان کذبوک فقل لی عملی
وانک لا تظمؤا فیها ولا تضحی
وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم

آیات کریمہ سورہ صفحہ

وانک لتلقی القرآن من لدن ۳۲۸
وانک لتهدی الی صراط ۱۴
وان کل جمیع لدینا محضرون ۷
وانک لعلی خلق عظیم ۳۰۷
وان کلا لما لیوفینهم ربک ۹
وانکم لتمرون علیهم مصبحین ۲۹
وان کنتم علی سفر ولم تجدوا ۲۲
وان کنتم فی ریب مما نزلنا ۶
وان کنتن تردن الله ورسوله ۵
وان لا تعلوا علی الله انی آتیکم ۱۲
وان لک لاجرا غیر ممنون ۳۰۷
وان لکم فی الانعام لعبرة ۱۷
وان لکم فی الانعام لعبرة ۲
وان للذین ظلموا عذابا دون ذلک ۱۹۷
وان لم تؤمنوا لی فاعتزلون ۱۲
وان لنا للآخرة والاولی ۳۰۳
وان لو استقاموا علی الطریقة ۳۳۱
وان لوطا لمن المرسلین ۲۹
وان له عندنا لزلفی وحسن ۴۲
وان لیس للانسان الا ما سعی ۲۰۵

باب الواو مع الهمزة وبعدها النون ایضا

وان من اهل الکتاب لمن یؤمن ۲۳
وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن ۱۱
وان من شیء الا عندنا خزائنه
وان من شیعته لابراهیم ۲۰
وان من قریة الا نحن مهلکوها
وان منکم الا واردها کان
وان منکم لمن لیبطئن فان ۸۱
وان منهم لفریقا یلوون السنتهم ۲۶
وان نشأ نغرقهم فلا صریخ ۹
وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم ۵
وانهار من خمر لذة للشاربین ۱۴۳
وانهار من عسل مصفی ولهم ۱۴۳
وانهار من لبن لم یتغیر طعمه ۱۴۳
وانها لبسبیل مقیم ان فی ۵
وانه اهلک عادا الاولی ۲۰۶
وانه تعالی جد ربنا ما اتخذ ۳۲۹
وانه خلق الزوجین الذکر ۲۰۶
وان هذا صراطی مستقیما ۵۳
وان هذه امتکم امة واحدة
وانه علی ذلک لشهید ۴۲
وانه فی ام الکتاب لدینا ۱۰۳
وانه کان رجال من الانس ۳۲۹
وانه کان یقول سفیهنا ۳۲۹
وانه لتذکرة للمتقین ۳۱۹

وانه لتنزیل رب العالمین ۳۲۸
وانه لحب الخیر لشدید وانه ۴۲
وانه لحسرة علی الکافرین ۳۱۹
وانه لحق الیقین فسبح باسم ۳۱۹
وانه لذکر لک ولقومک وسوف ۱۰۹
وانه لعلم للساعة فلا تمترن ۱۱۲
وانه لفی زبر الاولین اولم یکن
وانه لقسم لو تعلمون عظیم ۲۲۳
وانه لما قام عبد الله یدعوه ۳۳۱
وانه لهدی ورحمة للمؤمنین
وانهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث ۲۳۰
وانهم عندنا لمن المصطفین ۴۳
وانهم لنا لغائظون وانا لجمیع
وانهم لیصدونهم عن السبیل ۱۰۸
وانهم یقولون ما لا یفعلون
وانه هو اضحک وابکی وانه هو ۲۰۶
وانه هو اغنی واقنی وانه هو ۲۰۶
وانه هو امات واحیا وانه خلق ۲۰۶
وانه هو رب الشعری وانه اهلک ۲۰۶
وانیبوا الی ربکم واسلموا له من ۵۹
وان یتفرقا یغن الله کلا من سعته ۶۴
وانی خفت الموالی من ورائی
وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا ۲۰۸
وان یروا کسفا من السماء ساقطا ۱۹۷
وان یریدوا ان یخدعوک ۶۱۲
وان یریدوا خیانتک فقد ۶۱۵
وانی عذت بربی وربکم ان ۱۲
وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک ۳۱۴
وان یکذبوک فقد کذبت
وان یکذبوک فقد کذبت
وان یکذبوک فقد کذبت
وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم ۳۲۵
وان یکن لهم الحق یأتوا الیه
وانی لغفار لمن تاب وآمن
وان یمسسک الله بضر فلا ۹
وان یمسسک الله بضر فلا
وان یونس لمن المرسلین اذ ۲۹
وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة
واوحی الی نوح انه لن یؤمن
واوحی ربک الی النحل ان
واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
واوحینا الی موسی ان الق ۵۳
واوحینا الی موسی واخیه
واورثکم ارضهم ودیارهم
واورثنا القوم الذین کانوا
واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا

واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم
واهجرهم هجرا جمیلا وذرنی ۳۳۶
واهدیک الی ربک فتخشی ۳۶۵
وآیة لهم الارض المیتة احییناها ۷
وآیة لهم اللیل نسلخ منه ۷
وآیة لهم انا حملنا ذریتهم ۹
وایوب اذ نادی ربه انی

باب الواو مع الیاء وبعدها الهمزة الی الجیم

وبئر معطلة وقصر مشید
وبارکنا علیه وعلی اسحق ومن ۲۶
وبالاسحار هم یستغفرون ۱۸۶
وبالحق انزلناه وبالحق نزل
وباللیل افلا تعقلون وان ۲۹
وبالنجم هم یهتدون افمن
وبدا لهم سیئات ما کسبوا ۵۷
وبدا لهم سیئات ما عملوا ۱۲۹
وبرا بوالدتی ولم یجعلنی
وبرا بوالدیه ولم یکن جبارا
وبرزت الجحیم للغاوین
وبرزت الجحیم لمن یری فاما
وبرزوا لله جمیعا فقال الضعفاء
وبست الجبال بسا فکانت ۲۲۴
وبشر الذین آمنوا وعملوا ۹
وبشر المؤمنین بان لهم
وبشرناه باسحق نبیا من ۲۶
وبکفرهم وقولهم علی مریم ۲۷
وبنینا فوقکم سبعا شدادا ۳۴
وبنین شهودا ومهدت له تمهیدا ۳۴
وبینهما حجاب وعلی الاعراف
وتأکلون التراث اکلا لما ۳۹۶
وتالله لاکیدن اصنامکم
وتبارک الذی له ملک السموات ۱۱۶
وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون
وتجعلون رزقکم انکم ۲۳۱
وتحبون المال حبا جما کلا ۳۹۶
وتحسبونه هینا وهو عند الله
وتحسبهم ایقاظا وهم رقود
وتحمل اثقالکم الی بلد
وتذرون الآخرة وجوه ۲۴۷
وتذرون ما خلق لکم ربکم
وترکنا بعضهم یومئذ یموج
وترکنا علیه فی الآخرین ۱۹
وترکنا علیهما فی الآخرین ۲۷
وترکنا فیها آیة للذین یخافون ۱۹۰
وتری الجبال تحسبها جامدة

وتری الشمس اذا طلعت تزاور
وتری المجرمین یومئذ مقرنین
وتری الملائکة حافین من
وتری کثیرا منهم یسارعون
وتری کل امة جاثیة کل ۱۲۸
وتریهم یعرضون علیها ۱۰۲
وتسیر الجبال سیرا فویل ۱۹۳
وتصلیة جحیم ان هذا لهو ۲۳۳
وتضحکون ولا تبکون وانتم ۲۰۷
وتعاونوا علی البر والتقوی
وتفقد الطیر فقال ما لی
وتقطعوا امرهم بینهم کل
وتقلبک فی الساجدین
وتقولوا سبحان الذی سخر ۱۰۵
وتکون الجبال کالعهن ۳۲۱
وتکون الجبال کالعهن ۴۲۱
وتلک الامثال نضربها
وتلک الایام نداولها بین الناس
وتلک الجنة التی اورثتموها ۱۱۴
وتلک القری اهلکناهم لما
وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم
وتلک عاد جحدوا بآیات ربهم
وتلک نعمة تمنها علی ان عبدت
وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا
وتنحتون من الجبال بیوتا فارهین
وتوکل علی الحی الذی لا یموت
وتوکل علی العزیز الرحیم الذی
وتوکل علی الله وکفی بالله
وتول عنهم حتی حین ۳۲
وتولی عنهم وقال یا اسفی
وثلة من الآخرین واصحاب ۲۲۷
وثمود الذین جابوا الصخر ۳۹۴
وثمود فما ابقی وقوم نوح
وثمود وقوم لوط واصحاب ۳۵
وثیابک فطهر والرجز فاهجر ۳۲۹

باب الواو مع الجیم والحاء الی الخاء

وجاء اخوة یوسف فدخلوا
وجاء السحرة فرعون قالوا ان
وجاء المعذرون من الاعراب
وجاء اهل المدینة یستبشرون
وجاءت سکرة الموت بالحق ۱۷۸
وجاءت سیارة فارسلوا
وجاءت کل نفس معها سائق ۱۷۹
وجاء ربک والملک صفا صفا ۳۹۶
وجاء رجل من اقصی المدینة

آیات کریمہ سورہ صفحہ

وجاء فرعون ومن قبله ۳۱۵
وجاء من اقصی المدینة رجل
وجاؤا اباهم عشاء یبکون
وجاؤا علی قمیصه بدم کذب
وجاءه قومه یهرعون الیه
وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر
وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر
وجاهدوا فی الله حق جهاده
وجحدوا بها واستیقنتها
وجدتها وقومها یسجدون
وجزاء سیئة سیئة مثلها ۱۰۲
وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا ۲۵۴
وجعل القمر فیهن نورا وجعل ۳۲۶
وجعلت له مالا ممدودا ۳۴۱
وجعل فیها رواسی من فوقها ۸۱
وجعلنا ابن مریم وامه آیة
وجعلنا السماء سقفا محفوظا
وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا ۳۶۱
وجعلنا اللیل والنهار آیتین
وجعلنا النهار معاشا وبنینا ۳۶۱
وجعلنا بینهم وبین القری
وجعلنا ذریته هم الباقین ۱۹
وجعلنا سراجا وهاجا ۳۶۱
وجعلنا علی قلوبهم اکنة
وجعلنا فی الارض رواسی
وجعلنا فیها جنات من نخیل ۷
وجعلنا فیها رواسی شامخات ۳۵۸
وجعلنا لکم فیها معایش ومن
وجعلنا من الماء کل شیء حی
وجعلنا من بین ایدیهم سدا ۳
وجعلنا منهم ائمة یهدون
وجعلنا نومکم سباتا وجعلنا ۳۶۱
وجعلناهم ائمة یهدون
وجعلناهم ائمة یدعون
وجعلنی مبارکا اینما کنت
وجعلوا الملائکة الذین هم ۱۰۶
وجعلوا بینه وبین الجنة ۳۱
وجعلوا لله اندادا لیضلوا
وجعلوا لله شرکاء الجن
وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث
وجعلوا له من عباده جزءا ۱۰۶
وجعلها کلمة باقیة فی عقبه ۱۰۷
وجمع الشمس والقمر یقول ۳۴۶
وجفان کالجواب وقدور
وجمع فاوعی ان الانسان ۳۲۲
وجنات الفافا ان یوم الفصل ۳۶۱

وجنات وعیون الی اخوان
وجنود ابلیس اجمعون قالوا
وجوه یومئذ خاشعة عاملة ۳۸۹
وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة ۳۶۹
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ۳۴۴
وجوه یومئذ ناعمة لسعیها ۳۸۹
وجیء یومئذ بجهنم ۳۹۶
وحاجه قومه قال اتحاجونی
وحدائق غلبا وفاکهة وابا ۳۶۹
وحرام علی قریة اهلکناها
وحرمنا علیه المراضع من
وحسبوا الا تکون فتنة
وحشر لسلیمان جنوده من
وحصل ما فی الصدور ۴۲۱
وحفظا من کل شیطان مارد ۱۵
وحفظناها من کل شیطان
وحملت الارض والجبال ۳۱۶
وحملناه علی ذات الواح ودسر ۲۱۰
وحمله وفصاله ثلاثون شهرا ۱۲۳
وحنانا من لدنا وزکوة و
وحور عین کامثال اللؤلؤ ۲۲۶
وحیل بینهم وبین ما یشتهون
وخذ بیدک ضغثا فاضرب ۴۳
وخسف القمر وجمع الشمس ۳۴۶
وخلق الجان من مارج من نار ۲۱۶
وخلق الله السموات والارض ۱۲۷
وخلقناکم ازواجا وجعلنا ۳۶۱
وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون ۹

باب الواو مع الدال المهملة الی القاف

وداعیا الی الله باذنه وسراجا
ودانیة علیهم ظلالها ۳۵۵
وداود وسلیمان اذ یحکمان
ودت طائفة من اهل الکتاب
ودخل المدینة علی حین غفلة
ودخل جنته وهو ظالم لنفسه
ودخل معه السجن فتیان
ود کثیر من اهل الکتاب لو
ودوا لو تدهن فیدهنون ۳۰۸
ودوا لو تکفرون کما کفروا
وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
وذر الذین اتخذوا دینهم ۵۰۳
وذرنی والمکذبین اولی ۳۳۵
وذروا ظاهر الاثم وباطنه ۵۰۲
وذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون ۳۸۹

وذکر فان الذکری تنفع ۱۹۱
وذلکم ظنکم الذی ظننتم ۸۴
وذللناها لهم فمنها رکوبهم ۱۲
وراودته التی هو فی بیتها
ورأی المجرمون النار فظنوا
وربطنا علی قلوبهم اذ
وربک اعلم بمن فی السموات
وربک الغفور ذو الرحمة
وربک الغنی ذو الرحمة
وربک فکبر وثیابک فطهر
وربک یخلق ما یشاء ویختار
ورتل القرآن ترتیلا
وربک یعلم ما تکن صدورهم
ورحمتی وسعت کل شیء
ورد الله الذین کفروا بغیظهم
ورسلا قد قصصناهم
ورسولا الی بنی اسرائیل انی
ورفع ابویه علی العرش و
ورضوان من الله اکبر
ورفعنا فوقهم الطور
ورفعناه مکانا علیا اولئک
وزخرفا وان کل ذلک لما ۱۰۸
وزرابی مبثوثة افلا ینظرون ۳۹۰
وزروع ومقام کریم ونعمة ۱۲۰
وزروع ونخل طلعها
وزکریا اذ نادی ربه رب
وزکریا ویحیی وعیسی والیاس
وزنوا بالقسطاس المستقیم
وزیتونا ونخلا وحدائق غلبا ۳۶۹
وزین ذلک فی قلوبکم و ۱۵۲
وسارعوا الی مغفرة من ربکم
وسخر لکم الشمس والقمر دائبین
وسخر لکم اللیل والنهار و
وسخر لکم ما فی السموات ۱۲۵
وسخرنا مع داود الجبال
وسقاهم ربهم شرابا طهورا ۳۵۶
وسکنتم فی مساکن الذین
وسلام علیه یوم ولد
وسواء علیهم ءانذرتهم ۴
وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ۳۰۳
وسیرت الجبال فکانت ۳۶۱
وسیق الذین اتقوا ربهم
وسیق الذین کفروا الی جهنم
وشاورهم فی الامر فاذا عزمت
وشاهد ومشهود قتل ۳۸۲
وشجرة تخرج من طور سیناء

وشددنا ملکه وآتیناه ۳۶۹
وشروه بثمن بخس دراهم
وصاحبته واخیه وفصیلته ۳۲۲
وصاحبته وبنیه لکل امرئ ۳۶۹
وصدها ما کانت تعبد
وضرب الله مثلا رجلین
وضرب الله مثلا قریة
وضرب الله مثلا للذین ۲۹۸
وضرب لنا مثلا ونسی خلقه ۱۳
وضل عنهم ما کانوا یفترون ۸۹
وطعاما ذا غصة وعذابا ۳۳۶
وطلح منضود وظل ممدود ۲۲۶
وظللنا علیکم الغمام وانزلنا ۸
وظل ممدود وماء مسکوب ۲۲۶
وظل من یحموم لا بارد ولا ۲۲۸
وظن انه الفراق والتفت ۳۴۹
وعادا وثمود وقد تبین لکم
وعادا وثمود واصحاب الرس
وعاد وفرعون واخوان لوط ۱۷۰
وعباد الرحمن الذین یمشون
وعجبوا ان جاءهم منذر منهم
وعد الله الذین آمنوا وعملوا
وعد الله الذین آمنوا منکم
وعد الله المؤمنین والمؤمنات
وعد الله المنافقین والمنافقات
وعد الله لا یخلف الله وعده
وعدکم الله مغانم کثیرة ۱۵۳
وعرضنا جهنم یومئذ للکافرین
وعرضوا علی ربک صفا
وعلامات وبالنجم هم یهتدون
وعلم آدم الاسماء کلها
وعلمک ما لم تکن تعلم
وعلمناه صنعة لبوس لکم
وعلی الثلاثة الذین خلفوا
وعلی الذین هادوا حرمنا
وعلی الذین هادوا حرمنا
وعلی الله فتوکلوا ان کنتم
وعلی الله قصد السبیل
وعلیها وعلی الفلک تحملون
وعنبا وقضبا وزیتونا ۳۶۹
وعنت الوجوه للحی القیوم
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها
وعندهم قاصرات الطرف ۱۷
وعندهم قاصرات الطرف
وغدوا علی حرد قادرین ۳۱۰
وفاکهة کثیرة لا مقطوعة ۲۲۷

آیات کریمہ سورہ صفحہ

وفاکھۃ مما یتخیرون ولحم ۲۲۶
وفاکھۃ وابا متاعا لکم ۳۶۹
وفتحنا السماء فکانت ابوابا ۳۰۱
وفجرنا الارض عیونا فالتقی ۲۰۹
وفجرنا خلالهما نهرا وکان
وفدیناه بذبح عظیم و ۲۵
وفرش مرفوعۃ انا انشانٰهن ۲۲۷
وفصیلته التی تؤویه ۳۲۲
وفعلت فعلتک التی فعلت
وفواکه مما یشتهون کلوا ۳۵۹
وفوق کل ذی علم علیم
وفی الارض ایات للموقنین ۱۸۷
وفی الارض قطع متجاورات
وفی السماء رزقکم وما توعدون ۱۸۷
وفی اموالهم حق معلوم ۱۸۷
وفی انفسکم افلا تبصرون ۱۸۷
وفی ثمود اذ قیل لهم تمتعوا ۱۹۰
وفی خلقکم وما یبث من ۱۲۴
وفی عاد اذ ارسلنا علیهم ۱۹۰
وفی موسیٰ اذ ارسلناه الیٰ ۱۹۰

باب الواو مع کلمۃ قال وقالت وقالوا

وقاتلوا فی سبیل الله ۱۵۹
وقاتلوا فی سبیل الله ۲۰
وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ۱۵۹
وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ۴۰۵
وقارون وفرعون وهامان
وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین
وقال ارکبوا فیها بسم الله مجریها
وقال الذی اشتراه من مصر ۱۰۰
وقال الذی امن یا قوم ۷۲
وقال الذی امن یا قوم ۷۱
وقال الذین اتبعوا لو ان لنا
وقال الذین استضعفوا
وقال الذین اشرکوا لو شاء ۱۵۷
وقال الذین اوتوا العلم
وقال الذین اوتوا العلم و
وقال الذی نجا منهما و
وقال الذین فی النار لخزنة ۷۳
وقال الذین کفروا لرسلهم
وقال الذین کفروا ان هٰذا
وقال الذین کفروا ءاذا
وقال الذین کفروا لا تاتینا
وقال الذین کفروا لا تاتینا
وقال الذین کفروا لن نؤمن

وقال الذین کفروا لا یؤمنون ۸۵
وقال الذین کفروا ربنا ارنا ۸۵
وقال الذین کفروا للذین امنوا ۱۳۲
وقال الذین کفروا لولا نزل علیه
وقال الذین لا یرجون لقاءنا
وقال الذین لا یعلمون لولا
وقال الرسول یا رب ان
وقال الشیطان لما قضی
وقال الله لا تتخذوا الٰهین
وقال الملاء الذین کفروا
وقال الملاء من قوم فرعون
وقال الملاء من قومه الذین
وقال الملک ائتونی به فلما
وقال الملک ائتونی به
وقال الملک انی اری سبع
وقال انما اتخذتم من دون
وقال انی ذاهب الیٰ ربی ۲۲
وقالت الیهود عزیر ابن الله
وقالت الیهود لیست النصاریٰ
وقالت الیهود والنصاریٰ
وقالت الیهود ید الله مغلولة
وقالت امراۃ فرعون قرۃ عین
وقالت اولیٰهم لاخریٰهم فما کان
وقالت طائفة من اهل
وقالت لاخته قصیه فبصرت
وقال ربکم ادعونی استجب
وقال رجل مؤمن من ال
وقال فرعون ائتونی بکل
وقال فرعون ذرونی اقتل ۷۰
وقال فرعون یا ایها الملاء
وقال فرعون یا هامان ۷۲
وقال قرینه هٰذا ما لدی عتید ۱۷۹
وقال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم
وقال للذی ظن انه ناج
وقال لهم ان الله قد بعث
وقال لهم نبیهم ان ایة ملکه
وقال موسیٰ ان تکفروا انتم
وقال موسیٰ انی عذت بربی ۷۰
وقال موسیٰ ربنا انک اتیت
وقال موسیٰ ربی اعلم بمن جاء
وقال موسیٰ یا فرعون
وقال موسیٰ یا قوم ان کنتم امنتم
وقال نسوة فی المدینة امراۃ
وقال نوح رب لا تذر علی ۳۲۸
وقال یا بنی لا تدخلوا من باب
وقالوا ءاذا کنا عظاما ورفاتا

وقالوا ءاذا ضللنا فی الارض
وقالوا ءالهتنا خیر ام هو ۱۱۱
وقالوا اتخذ الرحمٰن ولدا سبحانه
وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه
وقالوا اساطیر الاولین
وقالوا الحمد لله الذی اذهب
وقالوا الحمد لله الذی صدقنا
وقالوا امنا به وانی لهم التناوش
وقالوا ان نتبع الهدیٰ معک
وقالوا ان هٰذا الا سحر مبین
وقالوا ان هی الا حیاتنا
وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا
وقالوا ربنا عجل لنا قطنا
وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم
وقالوا قلوبنا فی اکنة مما
وقالوا کونوا هودا او نصاریٰ
وقالوا لا تذرن الهتکم ولا
وقالوا لجلودهم لم شهدتم
وقالوا لن تمسنا النار الا
وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر
وقالوا لن یدخل الجنة الا
وقالوا لو شاء الرحمٰن ما عبدناهم
وقالوا لو کنا نسمع او نعقل
وقالوا لولا انزل علیه ایات من
وقالوا لولا انزل علیه ایة من
وقالوا لولا انزل علیه ملک
وقالوا لولا نزل هٰذا القران
وقالوا لولا یاتینا بایة من ربه
وقالوا ما فی بطون هٰذه الانعام
وقالوا ما لنا لا نریٰ رجالا
وقالوا ما لهٰذا الرسول یاکل
وقالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا
وقالوا مهما تاتنا به من ایة
وقالوا نحن اکثر اموالا واولادا
وقالوا هٰذه انعام وحرث
وقالوا یا ایها الذی نزل علیه
وقالوا یا ایه الساحر ادع لنا
وقالوا یا ویلنا هٰذا یوم الدین

باب الواو مع القاف والدال الی الیاء

وقد اضلوا کثیرا ولا تزد الظالمین
وقد خلقکم اطوارا
وقد کفروا به من قبل ویقذفون
وقد مکر الذین من قبلهم
وقد مکروا مکرهم وعند الله

وقدمنا الیٰ ما عملوا من عمل
وقد نزل علیکم فی الکتاب
وقدور راسیات اعملوا ال
وقرانا فرقناه لتقراه علی الناس
وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن
وقضینا الیٰ بنی اسرائیل
وقضینا الیه ذٰلک الامر ۱۵۰
وقضیٰ ربک الا تعبدوا
وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا
وقطعناهم فی الارض امما
وقفوهم انهم مسئولون ۱۶
وقفینا علیٰ اثارهم بعیسیٰ
وقل اعملوا فسیری الله عملکم
وقل الحق من ربکم فمن شاء
وقل الحمد لله الذی لم یتخذ
وقل انی انا النذیر المبین
وقل جاء الحق وزهق الباطل
وقل رب اعوذ بک من همزات
وقل رب اغفر وارحم وانت
وقل رب ادخلنی مدخل صدق ۱۹۸
وقل رب انزلنی منزلا مبارکا
وقل لعبادی یقولوا التی ۱۹۱
وقل للذین لا یؤمنون اعملوا
وقل للمؤمنات یغضضن من
وقلنا من بعده لبنی اسرائیل ۲۰۲
وقلنا یا ادم اسکن انت و
وقلیل من الاخرین علیٰ سرر ۲۲۵
وقلیل من عبادی الشکور
وقولهم انا قتلنا المسیح عیسیٰ
وقوم ابراهیم وقوم لوط
وقوم نوح من قبل انهم کانوا ۱۹۰
وقوم نوح من قبل انهم کانوا ۲۰۷
وقوم نوح لما کذبوا الرسل
وقهم السیئات ومن تق ۶۶
وقیضنا لهم قرناء فزینوا لهم ۸۵
وقیل ادعوا شرکاءکم
وقیل الیوم ننساکم کما ۱۲۹
وقیل للذین اتقوا ماذا انزل
وقیل للناس هل انتم مجتمعون
وقیل لهم اینما کنتم تعبدون
وقیل من راق وظن انه ۳۴۹
وقیله یا رب ان هؤلاء قوم ۱۱۶
وقیل یا ارض ابلعی ماءک

باب الواو مع الکاف وبعدها الهمزة الی الیاء

وکاسا دهاقا لا یسمعون ۳۶۲

آیات کریمہ سورہ صفحہ

وکان الانسان اکثر شیء جدلا
وکان حقا علینا نصر المؤمنین
وکان فی المدینة تسعة رهط
وکان له ثمر فقال لصاحبه
وکانوا یصرون علی الحنث ۲۲۸
وکانوا یقولون ائذا متنا ۲۲۸
وکانوا ینحتون من الجبال ۱۵۱
وکان یامر اهله بالصلوٰة
وکتاب مسطور فی رق ۱۹۳
وکتبنا له فی الالواح من
وکتبنا علیهم فیها ان
~~وکتبنا علیهم فیها~~
وکذٰلک اخذ ربک اذا
وکذٰلک اعثرنا علیهم
وکذٰلک انزلناه ایات بینات
وکذٰلک انزلناه حکما عربیا
وکذٰلک انزلنا الیک الکتاب
وکذٰلک انزلناه قرانا عربیا
وکذٰلک اوحینا الیک
وکذٰلک اوحینا الیک
وکذٰلک جعلنا فی کل قریة
وکذٰلک جعلناکم امة
وکذٰلک جعلنا لکل نبی
وکذٰلک جعلنا لکل نبی
وکذٰلک حقت کلمة ربک
وکذٰلک زین لکثیر من المشرکین
وکذٰلک فتنا بعضهم ببعض
وکذٰلک ما ارسلنا من قبلک ۱۰۷
وکذٰلک مکنا لیوسف فی
وکذٰلک نجزی من اسرف
وکذٰلک نری ابراهیم ملکوت
وکذٰلک نصرف الایات
وکذٰلک نفصل الایات
وکذٰلک نفصل الایات
وکذٰلک نولی بعض الظالمین
وکذٰلک یجتبیک ربک
وکذب الذین من قبلهم وما
وکذب به قومک وهو الحق
وکذبوا واتبعوا اهواءهم ۲۰۸
وکل انسان الزمناه طائره
وکل شیء احصیناه کتابا
وکل شیء فعلوه فی الزبر ۲۱۲
وکل صغیر وکبیر مستطر ۲۱۳
وکلا ضربنا له الامثال
وکلا نقص علیک من انباء
وکلوا مما رزقکم الله حلالا

وکلهم اتیه یوم القیامة فردا
وکم ارسلنا من نبی فی الاولین ۱۰۵
وکم اهلکنا قبلهم من قرن
وکم اهلکنا قبلهم من قرن ۲۵۰
وکم اهلکنا قبلهم من قرن ۱۸۲
وکم اهلکنا من القرون من
وکم اهلکنا من قریة بطرت
وکم قصمنا من قریة کانت
وکم من قریة اهلکناها فجاءها
وکم من ملک فی السمٰوات ۲۰۳
وکنا نخوض مع الخائضین ۳۴۴
وکنا نکذب بیوم الدین ۳۴۴
وکنتم ازواجا ثلاثة فاصحاب ۲۲۴
وکنوز ومقام کریم کذٰلک
وکاین من ایة فی السمٰوات
وکاین من قریة املیت لها
وکاین من قریة عتت عن امر ۲۹۱
وکاین من دابة لا تحمل رزقها
وکاین من قریة هی اشد ۱۴۲
وکاین من نبی قاتل معه ربیون
وکیف اخاف ما اشرکتم ۵۰۸
وکیف تاخذونه وقد افضیٰ
وکیف تصبر علیٰ ما لم تحط
وکیف تکفرون وانتم تتلیٰ ۲۸۳
وکیف یحکمونک وعندهم

باب الواو مع کلمة لا وبعدها الهمزة الی الیاء

ولا اقسم بالنفس اللوامة ۳۴۵
ولا اقول لکم عندی خزائن الله
ولا الظل ولا الحرور
ولا الظلمات ولا النور
ولا بقول کاهن قلیلا ما ۳۱۹
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم
ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل ۱۵۷
ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله ۵۲۱
ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم
ولا تبخسوا الناس اشیاءهم
ولا تبطلوا اعمالکم ۱۴۶
ولا تتخذوا ایمانکم دخلا
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم
ولا تجادل عن الذین یختانون
ولا تجادلوا اهل الکتاب الا
ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم
ولا تجعلوا مع الله الها اخر ۱۹۱
ولا تجعل یدک مغلولة

ولا تجعل یدک مغلولة
ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت
ولا تحاضون علیٰ طعام المسکین ۳۹۵
ولا تحزن علیهم ولا تک
ولا تحسبن الذین قتلوا فی
ولا تحسبن الله غافلا
ولات حین مناص وعجبوا ۳۳
ولا تخزنی یوم یبعثون
ولا تدع مع الله الها اخر
ولا تدع من دون الله ما لا
ولا ترکنوا الی الذین ظلموا
ولا تزر وازرة وزر اخریٰ
ولا تسبوا الذین یدعون
ولا تستوی الحسنة ولا
ولا تشتروا بعهد الله ثمنا
ولا تصعر خدک للناس ولا
ولا تصل علیٰ احد منهم مات
ولا تطرد الذین یدعون ربهم
ولا تطع الکافرین والمنافقین
ولا تطع کل حلاف مهین
ولا تطیعوا امر المسرفین
ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان
ولا تعجبک اموالهم واولادهم
ولا تعزموا عقدة النکاح
ولا تفسدوا فی الارض بعد
ولا تقتلوا النفس التی حرم الله
ولا تقتلوا اولادکم خشیة
ولا تقربوا الزنا انه کان
ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی
ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی
ولا تقعدوا بکل صراط توعدون
ولا تقف ما لیس لک به علم
ولا تقولن لشیء انی فاعل
ولا تقولوا لما تصف السنتکم
ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
ولا تکن من الغافلین
ولا تکونن من الذین کذبوا
ولا تکونوا کالتی نقضت
ولا تکونوا کالذین تفرقوا
ولا تکونوا کالذین قالوا
ولا تکونوا کالذین خرجوا
ولا تکونوا کالذین نسوا الله ۲۵۸
ولا تلبسوا الحق بالباطل
ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
ولا تمدن عینیک الیٰ ما متعنا
ولا تمسوها بسوء فیاخذکم

ولا تمش فی الارض مرحا
ولا تمنن تستکثر
ولا تنسوا الفضل بینکم
ولا تنفع الشفاعة الا لمن
ولا تنکحوا المشرکات حتیٰ
ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم
ولا تهنوا فی ابتغاء القوم
ولا تهنوا ولا تحزنوا
ولاجر الاخرة خیر
ولا جناح علیکم فیما عرضتم
ولا صدیق حمیم فلو ان لنا
ولاضلنهم ولامنینهم
ولا علی الذین اذا ما اتوک
ولا طعام الا من غسلین ۳۱۸
ولا نکلف نفسا الا وسعها
ولا یاتل اولوا الفضل منکم
ولا یاتونک بمثل الا جئناک
ولا یؤذن لهم فیعتذرون ۳۵۹
ولا یامرکم ان تتخذوا الملائکة
ولا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم ۲۷۲
ولا یحزنک الذین یسارعون
ولا یحزنک قولهم
ولا یحسبن الذین کفروا
ولا یحسبن الذین یبخلون
ولا یحسبن الذین کفروا ۶۱۱
ولا یحض علیٰ طعام المسکین ۳۱۸
ولا یحیق المکر السیء الا
ولا یخافون لومة لائم
ولا یزال الذین کفروا فی
ولا یسئل حمیم حمیما یبصرونهم ۳۲۱
ولا یستثنون فطاف علیها ۳۱۰
ولا یستطیعون لهم نصرا ۵۸۹
ولا یصدنک عن ایات الله
ولا یصدنکم الشیطان ۱۱۲
ولا یغتب بعضکم بعضا ۱۷۱
ولا یغوث ویعوق ونسرا ۳۲۷
ولا یلدوا الا فاجرا کفارا ۳۲۸
ولا یملک الذین یدعون ۱۱۶
ولا ینفعکم نصحی ان اردت
ولا ینفقون نفقة صغیرة
ولا یوثق وثاقه احد ۳۹۶

باب الواو مع اللام وبعدها الهمزة الی اللام

ولئن اتیت الذین اوتوا ۱۲۷

آيات كريمه	سوره صفحه	آيات كريمه	سوره صفحه	آيات كريمه	سوره صفحه	آيات كريمه	سوره صفحه

ولئن اخرنا عنهم العذاب
ولئن اذقناه رحمة منا
ولئن اذقنا الانسان منا
ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء
ولئن ارسلنا ريحا فراوه
ولئن اصابكم فضل
ولئن اطعتم بشرا مثلكم
ولئن سئلتهم ليقولن انما
ولئن سئلتهم من خلق
ولئن سئلتهم من نزل من
ولئن سئلتهم من خلق
ولئن سئلتهم من خلق السموات
ولئن سئلتهم من خلق السموات ١٠٥
ولئن سئلتهم من خلقهم ليقولن ١١٤
ولئن شئنا لنذهبن بالذي
ولئن قتلتم في سبيل الله
ولئن متم او قتلتم لالى الله
ولئن مستهم نفحة من عذاب
ولبثوا في كهفهم ثلاث مائة ٣١١
ولبئتم انوابا وسررا ١٠٨
ولتجدنهم احرص الناس
ولتصغى اليه افئدة الذين
ولتعرفنهم في لحن القول ١٤٤
ولتعلمن نباه بعد حين ٤٧
ولتكن منكم امة يدعون
ولحم طير مما يشتهون ٢٢٦
ولدالله وانهم لكاذبون ٣
ولذكر الله اكبر والله يعلم
ولربك فاصبر ولا تمنن ٣٤
ولسانا وشفتين وهديناه ٣٩٨
ولسليمن الريح عاصفة
ولسليمن الريح غدوها
ولسوف يرضى ٤٠٤
ولسوف يعطيك ربك فترضى ٤٠٥
ولقد اتوا على القرية التي
ولقد اتينا ابرهيم رشده
ولقد اتينا بني اسرائيل ١٢٦
ولقد اتينا داود وسليمن علما
ولقد اتينا داود منا فضلا
ولقد اتيناك سبعا من ١٥١
ولقد اتينا لقمان الحكمة ٥١١
ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى الكتاب ٧٩
ولقد اتينا موسى تسع ٢٠١
ولقد اتينا موسى وهرون
ولقد اتينا موسى الكتاب

ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى الهدى ٧٤
ولقد اتينا موسى الكتاب ٨٨
ولقد اخترناهم على علم ١٢١
ولقد اخذنا ال فرعون
ولقد اخذ الله ميثاق بني
ولقد اخذناهم بالعذاب
ولقد ارسلنا الى امم
ولقد ارسلنا الى ثمود
ولقد ارسلنا رسلا من
ولقد ارسلنا رسلا من ٧٨
ولقد ارسلنا فيهم منذرين ١٩
ولقد ارسلنا من قبلك
ولقد ارسلنا من قبلك
ولقد ارسلنا موسى باياتنا
ولقد ارسلنا موسى باياتنا
ولقد ارسلنا موسى باياتنا ٦١
ولقد ارسلنا موسى باياتنا ١٠٩
ولقد ارسلنا موسى باياتنا
ولقد ارسلنا نوحا الى
ولقد ارسلنا نوحا الى
ولقد ارسلنا نوحا الى
ولقد اريناه اياتنا كلها
ولقد استهزئ برسل من
ولقد استهزئ برسل من
ولقد استهزئ برسل من
ولقد اضل منكم جبلا كثيرا ١١
ولقد انذرهم بطشتنا ٢١١
ولقد انزلنا اليك ايات بينات
ولقد انزلنا اليكم ايات مبينات
ولقد اوحى اليك والى الذين ٦١
ولقد اوحينا الى موسى ان اسر
ولقد اهلكنا اشياعكم فهل ٢١٣
ولقد اهلكنا القرون من قبلكم
ولقد اهلكنا ما حولكم من القرى ١٣٧
ولقد بعثنا في كل امة رسولا
ولقد بوانا بني اسرائيل مبوا
ولقد تركنا منها اية بينة
ولقد تركناها اية فهل من ٢١٠
ولقد جاء ال فرعون النذر ٢١٢
ولقد جاءت رسلنا ابرهيم
ولقد جاءكم موسى بالبينات
ولقد جاءكم يوسف من قبل ٧١
ولقد جاءهم رسول منهم

ولقد جاءهم من الانباء ٢٠٩
ولقد جئتمونا فرادى كما
ولقد جئناهم بكتاب فصلناه
ولقد جعلنا في السماء بروجا
ولقد خلقنا الانسان من
ولقد خلقنا الانسان من
ولقد خلقنا السموات والارض ١٨٢
ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق
ولقد خلقناكم ثم صورناكم
ولقد ذرانا لجهنم كثيرا من
ولقد راودوه عن ضيفه ٢١١
ولقد راه بالافق المبين ٣٧٢
ولقد راه نزلة اخرى عند ٢١٠
ولقد زينا السماء الدنيا ٣٠٧
ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا ٣٢٣
ولقد صبحهم بكرة عذاب ٢١٢
ولقد صدق عليهم ابليس ظنه
ولقد صدقكم الله وعده
ولقد صرفنا في هذا القران
ولقد صرفنا في هذا القران
ولقد صرفنا للناس في هذا
ولقد صرفنا بينهم ليذكروا
ولقد ضربنا للناس في هذا
ولقد ضربنا للناس في هذا
ولقد ضل قبلهم اكثر الاولين
ولقد علمتم الذين اعتدوا
ولقد علمتم النشاة الاولى
ولقد علمنا المستقدمين
ولقد عهدنا الى ادم من قبل
ولقد فتنا الذين من قبلهم
ولقد فتنا سليمن والقينا
ولقد فتنا قبلهم قوم فرعون
ولقد فضلنا بعض النبيين
ولقد قال لهم هرون من قبل
ولقد كانوا عاهدوا الله
ولقد كتبنا في الزبور من
ولقد كذب اصحاب الحجر
ولقد كذب الذين من قبلهم
ولقد كذبت رسل من
ولقد كرمنا بني ادم وحملناهم
ولقد كنتم تمنون الموت من
ولقد مكناكم في الارض
ولقد مكناهم فيما ان مكناكم
ولقد مننا عليك مرة اخرى
ولقد مننا على موسى وهرون
ولقد نادينا نوح فلنعم المجيبون

ولقد نجينا بني اسرائيل ١٢١
ولقد نصركم الله ببدر
ولقد نعلم انك يضيق
ولقد نعلم انهم يقولون
ولقد وصلنا لهم القول
ولقد همت به وهم بها
ولقد يسرنا القران للذكر فهل ٢١٠
ولكل امة اجل فاذا جاء اجلهم
ولكل امة جعلنا منسكا
ولكل امة رسول فاذا جاء
ولكل جعلنا موالي مما ترك
ولكل درجات مما عملوا
ولكل درجات مما عملوا
ولكل وجهة هو موليها
ولكم في القصاص حيوة
ولكم فيها جمال حين تريحون
ولكم فيها منافع كثيرة
ولكم نصف ما ترك ازواجكم
ولكنا انشانا قرونا فتطاول
ولكن كذب وتولى ثم ذهب ٣٤٩

باب الواو مع اللام و بعدها اللام الى الواو

وللاخرة خير لك من الاولى ٤٠٤
وللذين كفروا بربهم عذاب
وللمطلقات متاع بالمعروف
ولله الاسماء الحسنى فادعوه
ولله المثل الاعلى وهو
ولله المشرق والمغرب فاينما
ولله على الناس حج البيت
ولله جنود السموات والارض ١٥
ولله غيب السموات والارض
ولله غيب السموات والارض
ولله ما في السموات والارض
ولله ما في السموات والارض
ولله ما في السموات وما في الارض
ولله ما في السموات وما في الارض
ولله ما في السموات وما في الارض
ولله ما في السموات وما في الارض
ولله ملك السموات والارض
ولله ملك السموات والارض
ولله ملك السموات والارض
ولله ملك السموات والارض
ولله ملك السموات والارض ١٥٢
ولله يسجد ما في السموات
ولله يسجد ما في السموات

آيات كريمه	سوره صفحه	آيات كريمه	سوره صفحه	آيات كريمه	سوره صفحه	آيات كريمه	سوره صفحه

ولما ان جاءت رسلنا لوطا
ولما برزوا لجالوت وجنوده
ولما بلغ اشده واستوى
ولما توجه تلقاء مدين
ولما جاء امرنا نجينا هودا
ولما جاء امرنا نجينا شعيبا
ولما جاءت رسلنا لوطا
ولما جاءت رسلنا ابرهيم
ولما جاء عيسى بالبينات ١١٣
ولما جاء موسى لميقاتنا
ولما جاءهم الحق قالوا هذا ١٠٧
ولما جاءهم رسول من عند الله
ولما جاءهم كتاب من عند الله
ولما جهزهم بجهازهم قال
ولما دخلوا على يوسف
ولما دخلوا من حيث امرهم
ولما راى المؤمنون الاحزاب
ولما رجع موسى الى قومه
ولما سقط في ايديهم و
ولما سكت عن موسى الغضب
ولما ضرب ابن مريم مثلا ١١١
ولما فتحوا متاعهم وجدوا
ولما فصلت العير قال ابوهم
ولما ورد ماء مدين وجد عليه
ولما وقع عليهم الرجز قالوا
ولم يكن له فئة ينصرونه من
ولم ادر ما حسابيه يا ليتها ٣١٨
ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ١٠٢
ولمن خاف مقام ربه جنتان ٢٢٠
ولمن صبر وغفر ان ذلك ١٠٢
ولم نك نطعم المسكين وكنا ٣٤٤
ولنبلونكم بشيء من الخوف
ولنبلونكم حتى نعلم المجاهدين ١٤٤
ولن تجد لسنة الله تحويلا
ولن ترضى عنك اليهود ولا
ولن تستطيعوا ان تعدلوا
ولنذيقنهم من العذاب
ولنسكننكم الارض من بعدهم
ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء ٢٨٠
ولن يتمنوه ابدا بما قدمت
ولن ينفعكم اليوم اذ ظلمتم ١٠٨

باب الواو مع كلمة لو و بعدها الهمزة الى اليا

ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت
ولو ارادوا الخروج لاعدوا له

ولو القى معاذيره لا تحرك به ٣٣٤
ولو انا اهلكناهم بعذاب
ولو انا كتبنا عليهم ان اقتلوا
ولو ان اهل القرى امنوا
ولو ان اهل الكتاب امنوا
ولو ان قرانا سيرت به الجبال
ولو ان لكل نفس ظلمت ما
ولو ان للذين ظلموا ما في ٥٧
ولو ان ما في الارض من
ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة
ولو انهم اقاموا التورية
ولو انهم امنوا واتقوا لمثوبة
ولو انهم رضوا ما اتيهم الله
ولو انهم صبروا حتى تخرج ١٦٦
ولو بسط الله الرزق لعباده ١٠٠
ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا
ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت
ولو ترى اذ وقفوا على النار
ولو ترى اذ وقفوا على ربهم
ولو ترى اذ يتوفى الذين
ولو تقول علينا بعض الاقاويل
ولو جاءتهم كل اية حتى
ولو جعلناه قرانا اعجميا ٨٨
ولو جعلناه ملكا لجعلناه
ولو دخلت عليهم من اقطارها
ولو رحمناهم وكشفنا ما بهم
ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة ٣١٨
ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة ١٠٢
ولو شاء الله ما اشركوا وما ٢٢٠
ولو شاء ربك لامن من في ١٠٢
ولو شاء ربك لجعل الناس ٣٤٤
ولو شاء ربك ما فعلوه
ولو شاء لهديكم اجمعين ١٤٤
ولو شئنا لاتينا كل نفس هديها
ولو شئنا لبعثنا في كل قرية ١٠٢
ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه
ولوطا اتيناه حكما وعلما و
ولوطا اذ قال لقومه اتاتون
ولوطا اذ قال لقومه انكم ٢٨٠
ولوطا اذ قال لقومه انكم
ولو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم ١٠٨
ولو يعجل الله للناس الشر
ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم
ولو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا
ولو ترى اذ الظالمون
ولولا ان ثبتناك لقد كدت
ولولا اذ دخلت جنتك قلت
ولولا اذ سمعتموه قلتم ما يكون

ولولا ان تصيبهم مصيبة
ولولا ان ثبتناك لقد كدت
ولولا ان كتب الله عليهم الجلاء ٢٥٢
ولولا ان يكون الناس امة واحدة ١٠٨
ولولا فضل الله عليك و
ولولا فضل الله عليكم ورحمته
ولولا فضل الله عليكم ورحمته
ولولا فضل الله عليكم ورحمته
ولولا كلمة سبقت من ربك
ولولا نعمة ربي لكنت من المحضرين ١٨
ولولا نزل عليك كتابا في قرطاس
ولو نزلنا على بعض الاعجمين
ولو نشاء لاريناكهم فلعرفتهم
ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة ١١٢
ولو نشاء لطمسنا على اعينهم ١١
ولو نشاء لمسخناهم على مكانتهم ١٢
ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم
ولو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا
وله الجوار المنشات في البحر ٢١٧
وله الحمد في السموات والارض
وله الكبرياء في السموات والارض ١٢٩
ولهديناهم صراطا مستقيما
وله ما سكن في الليل والنهار
وله ما في السموات والارض
ولهم علي ذنب فاخاف ان
ولهم فيها منافع ومشارب ١٢
ولهم مقامع من حديد كلما
ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف
وله من في السموات والارض
وله من في السموات والارض
وليال عشر والشفع والوتر ٣٩٢
وليتلطف ولا يشعرن بكم احدا
وليحكم اهل الانجيل بما انزل
وليحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم
وليخش الذين لو تركوا من
وليست التوبة للذين يعملون
وليستعفف الذين لا يجدون
وليطوفوا بالبيت العتيق
وليعلم الذين اوتوا العلم انه
وليعلم الذين نافقوا وقيل
وليعلمن الله الذين امنوا
وليمحص الله الذين امنوا

باب الواو مع الميم و بعدها الهمزة الى الدال

وما ابرئ نفسي ان النفس لامارة

وما اتيتم من ربا ليربوا في
وما اتيتم من زكوة تريدون
وما اتيناهم من كتب يدرسونها
وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه ٩٣
وما ادريك ما الحاقة ٣١٥
وما ادريك ما سقر لا تبقي ٣٤٣
وما ادريك ما يوم الفصل ٣٥٨
وما ارسلنا في قرية من نبي
وما ارسلنا في قرية من
وما ارسلنا قبلك الا رجالا
وما ارسلنا قبلك من المرسلين
وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
وما ارسلناك الا كافة للناس
وما ارسلناك الا مبشرا
وما ارسلنا من رسول الا
وما ارسلنا من رسول الا
وما ارسلنا من قبلك الا رجالا
وما ارسلنا من قبلك الا
وما ارسلنا من قبلك من
وما ارسلنا من قبلك من
وما اسئلكم عليه من اجر
وما اصابكم من مصيبة فبما ١٠٠
وما اصابكم يوم التقى الجمعان
وما اضلنا الا المجرمون
وما اظن الساعة قائمة ولئن
وما اعجلك عن قومك يا
وما افاء الله على رسوله منهم ٢٥٣
وما اكثر الناس ولو حرصت
وما الحيوة الدنيا الا لهو
وما امر الساعة الا كلمح البصر
وما امرنا الا واحدة كلمح ٢١٣
وماء مسكوب وفاكهة
وما اموالكم ولا اولادكم
وما انا بطارد المؤمنين
وما انت الا بشر مثلنا فات
وما انت بهادي العمي عن
وما انت بهادي العمي عن
وما انتم بمعجزين في الارض
وما انتم بمعجزين في الارض ١٠١
وما انزلنا على قومه من بعده
وما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين
وما النصر الا من عند الله
وما انفقتم من نفقة او نذرتم
وما اوتيتم من شيء فمتاع الحيوة
وما اهلكنا من قرية الا
وما اهلكنا من قرية الا لها

آيات كريمه سوره صفحه | آيات كريمه سوره صفحه | آيات كريمه سوره صفحه

وما بكم من نعمة فمن الله ثم
وما تاتيهم من اية من ايات
وما تاتيهم من اية من ايات
وما تجزون الا ما كنتم تعملون
وما تحمل من انثى ولا تضع
وما تسئلهم عليه من اجر
وما تشاؤن الا ان يشاء الله
وما تشاؤن الا ان يشاء الله
وما تفرق الذين اوتوا الكتاب
وما تفرقوا الا من بعد ما
وما تكون في شان وما
وما تلك بيمينك يا موسى
وما تنزلت به الشياطين
وما تنفقوا من شيء فان الله
وما تنقم منا الا ان امنا
وما توفيقي الا بالله عليه توكلت
وما جعلنا اصحاب النار الا
وما جعلنا القبلة التي كنت
وما جعلنا عدتهم الا فتنة
وما جعلنا لبشر من قبلك
وما جعلناهم جسدا لا ياكلون
وما جعله الله الا بشرى
وما جعله الله الا بشرى
وما خلقت الجن والانس الا
وما خلقنا السماء والارض
وما خلقنا السماء والارض
وما خلقنا السموات والارض
وما خلقنا السموات والارض

باب الواو مع كلمة ما وبعدها الذال الى الياء

وماذا عليهم لو امنوا بالله
وما ذلك على الله بعزيز
وما ذلك على الله بعزيز
وما ذرا لكم في الارض مختلفا
وما رميت اذ رميت ولكن الله
وما صاحبكم بمجنون ولقد
وما ظلمناهم ولكن ظلموا
وما ظلمناهم ولكن كانوا
وما ظن الذين يفترون
وما علمناه الشعر وما ينبغي
وما على الذين يتقون من حسابهم
وما على الرسول الا البلاغ
وما عليك الا يزكى واما من
وما علينا الا البلاغ المبين
وما قدروا الله حق قدره

وما قدروا الله حق قدره
وما كان استغفار ابراهيم
وما كان الله ليضل قوما
وما كان الله ليعذبهم وانت
وما كان المؤمنون لينفروا
وما كان الناس الا امة واحدة
وما كان جواب قومه الا
وما كان ربك مهلك القرى
وما كان ربك ليهلك القرى
وما كان صلوتهم عند البيت
وما كان قولهم الا ان قالوا
وما كان لبشر ان يكلمه الله
وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا
وما كان لمؤمن ولا مؤمنة
وما كان لنا عليكم من سلطان
وما كان لنبي ان يغل
وما كان لنفس ان تموت الا
وما كان لنفس ان تؤمن الا
وما كان له عليهم من سلطان
وما كان لهم من اولياء ينصرونهم
وما كان هذا القران ان يفترى
وما كنت بجانب الطور اذ
وما كنت بجانب الغربي اذ
وما كنت تتلوا من قبله من
وما كنت ترجوا ان يلقى اليك
وما كنتم تستترون ان يشهد
وما لا تبصرون انه لقول
وما لكم الا تاكلوا مما ذكر اسم الله
وما لكم الا تنفقوا في سبيل
وما لكم لا تؤمنون بالله والرسول
وما لكم لا تقاتلون في سبيل
وما لنا الا نتوكل على الله
وما لنا لا نؤمن بالله وما
وما لهم الا يعذبهم الله
وما لهم به من علم ان يتبعون
وما لي لا اعبد الذي فطرني
وما محمد الا رسول قد خلت
وما منا الا له مقام معلوم
وما من دابة في الارض
وما من دابة في الارض
وما منع الناس ان يؤمنوا
وما منع الناس ان يؤمنوا
وما منعنا ان نرسل بالايات
وما منعهم ان تقبل منهم
وما من غائبة في السماء
وما نؤخره الا لاجل معدود

وما نتنزل الا بامر ربك له
وما نحن بمعذبين فكذبوه
وما نرسل المرسلين الا مبشرين
وما نرسل المرسلين الا مبشرين
وما نريهم من اية الا هي اكبر
وما نقموا الا ان يؤمنوا
وما وجدنا لاكثرهم من عهد
وما هذه الحيوة الدنيا الا
وما هم عنها بغائبين وما
وما هو الا ذكر للعالمين
وما هو بالهزل انهم يكيدون
وما هو بقول شاعر قليلا
وما هو بقول شيطان رجيم
وما هو على الغيب بضنين
وما ياتيهم من رسول الا
وما ياتيهم من نبي الا كانوا
وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم
وما يتبع اكثرهم الا ظنا
وما يذكرون الا ان يشاء الله
وما يستوي الاحياء ولا الاموات
وما يستوي الاعمى والبصير
وما يستوي البحران هذا عذب
وما يستوي الاعمى والبصير
وما يعلم جنود ربك الا هو
وما يعمر من معمر ولا ينقص
وما يعلم تاويله الا الله والراسخون
وما تفعلوا من خير فلن يكفروه
وما يعقلها الا العالمون
وما يكذب به الا كل معتد اثيم
وما يلقيها الا الذين صبروا
وما ينبغي للرحمن ان يتخذ ولدا
وما ينبغي لهم وما يستطيعون
وما ينطق عن الهوى ان هو الا
وما ينظر هؤلاء الا صيحة واحدة

باب الواو مع الميم وبعدها الثاء المثلثة الى النون

ومثل الذين كفروا كمثل الذي
ومثل الذين ينفقون اموالهم
ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة
ومريم ابنت عمران التي احصنت
ومزاجه من تسنيم عينا يشرب
ومزقناهم كل ممزق ان في ذلك
ومصدقا لما بين يدي من التورية
ومغانم كثيرة ياخذونها
ومكروا مكرا كبارا وقالوا

ومكروا ومكر الله والله خير الماكرين
وممن حولكم من الاعراب منافقون
وممن خلقنا امة يهدون بالحق
ومن اباءهم وذرياتهم
ومناة الثالثة الاخرى
ومن احسن دينا ممن اسلم وجهه
ومن احسن قولا ممن دعا
ومن اراد الاخرة وسعى لها
ومن اضل ممن يدعوا من دون
ومن اظلم ممن افترى على الله
ومن اظلم ممن افترى على الله
ومن اظلم ممن افترى على الله
ومن اظلم ممن افترى على الله
ومن اظلم ممن افترى على الله
ومن اظلم ممن ذكر بايات ربه
ومن اظلم ممن ذكر بايات ربه
ومن اظلم ممن منع مساجد الله
ومن اعرض عن ذكري فان
ومن الابل اثنين ومن البقر
ومن الاعراب من يؤمن بالله
ومن الاعراب من يتخذ ما ينفق
ومن الانعام حمولة وفرشا
ومن الذين قالوا انا نصارى
ومن الشياطين من يغوصون
ومن الليل فاسجد له وسبحه
ومن الليل فتهجد به نافلة
ومن الليل فسبحه وادبار
ومن الليل فسبحه وادبار
ومن الناس من يتخذ من دون الله
ومن الناس من يجادل في الله
ومن الناس من يشتري لهو الحديث
ومن الناس من يشري نفسه
ومن الناس من يعبد الله
ومن الناس من يعجبك قوله
ومن الناس من يقول امنا بالله
ومن الناس من يقول امنا بالله
ومن الناس والدواب والانعام
ومن اهل الكتاب من ان تامنه
ومن اياته الجوار في البحر كالاعلام
ومن اياته الليل والنهار والشمس
ومن اياته ان تقوم السماء والارض
ومن اياته ان خلقكم من تراب
ومن اياته ان خلق لكم من انفسكم
ومن اياته انك ترى الارض
ومن اياته ان يرسل الرياح
ومن اياته خلق السموات والارض

آيات كريمه سوره صفحه | آيات كريمه سوره صفحه | آيات كريمه سوره صفحه

ومن اياته منامكم بالليل والنهار
ومن اياته يريكم البرق خوفا و
ومن تاب وعمل صالحا فانه
ومن ثمرات النخيل والاعناب
ومن جاء بالسيئة فكبت
ومن جاهد فانما يجاهد
ومن حيث خرجت فول وجهك
ومن حيث خرجت فول وجهك
ومن خفت موازينه فاولئك
ومن خفت موازينه فاولئك
ومن دخله كان امنا ولله على
ومن دونهما جنتان فباي
ومن رحمته جعل لكم الليل
ومن في الارض جميعا ثم ينجيه
ومن قبله كتاب موسى اماما
ومن قوم موسى امة يهدون
ومن كان في هذه اعمى فهو في
ومن كفر فلا يحزنك كفره الينا
ومن كل شيء خلقنا زوجين
ومن لا يجب داعي الله فليس له
ومن لم يجعل الله له نورا فما
ومن لم يؤمن بالله ورسوله
ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك
ومن لم يستطع منكم طولا ان
ومن نعمره ننكسه في الخلق افلا
ومنهم الذين يؤذون النبي
ومنهم اميون لا يعلمون الكتاب
ومنهم مقتصد ومنهم سابق
ومنهم من عاهد الله لئن اتينا
ومنهم من يؤمن به ومنهم من
ومنهم من يستمع اليك و
ومنهم من يستمع اليك حتى
ومنهم من يستمعون اليك افانت
ومنهم من يقول ائذن لي
ومنهم من يقول ربنا اتنا في
ومنهم من يلمزك في الصدقات
ومنهم من ينظر اليك افانت
ومن ياته مؤمنا قد عمل الصالحات
ومن يؤمن بالله ويعمل صالحا
ومن يبتغ غير الاسلام دينا
ومن يتق الله يجعل له مخرجا
ومن يتوكل على الله فهو حسبه
ومن يتول الله ورسوله والذين
ومن يدع مع الله الها اخر لا برهان
ومن يرغب عن ملة ابرهيم
ومن يسلم وجهه الى الله وهو

ومن يشاقق الرسول من بعد ما
ومن يضلل الله فما له من سبيل
ومن يطع الله والرسول فاولئك
ومن يطع الله ورسوله ويخش الله
ومن يظلم منكم نذقه عذابا كبيرا
ومن يعتصم بالله فقد هدي
ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض
ومن يعص الله ورسوله ويتعد
ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم
ومن يعمل مثقال ذرة خيرا يره
ومن يعمل من الصالحات من ذكر
ومن يعمل من الصالحات وهو
ومن يفعل ذلك عدوانا و
ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه
ومن يقل منهم اني اله من دونه
ومن يقنت منكن لله ورسوله
ومن يكسب اثما فانما يكسبه على
ومن يكسب خطيئة او اثما ثم
ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا
ومن يهاجر في سبيل الله يجد
ومن يهد الله فما له من مضل
ومن يهد الله فهو المهتد
ومهدت له تمهيدا ثم يطمع

باب الواو مع النون وبعدها الالف الى الياء

ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك
ونادى اصحاب الجنة اصحاب
ونادى اصحاب الاعراف رجالا
ونادى اصحاب النار اصحاب
وناديناه ان يا ابرهيم قد صدقت
وناديناه من جانب الطور الايمن
ونادى نوح ابنه وكان في
ونادى نوح ربه فقال رب
ونبئهم ان الماء قسمة بينهم
ونبئهم عن ضيف ابرهيم اذ
ونجنا برحمتك من القوم الكافرين
ونجينا الذين امنوا وكانوا يتقون
ونجيناهما وقومهما من الكرب
ونجيناه واهله من الكرب العظيم
ونجيناه ولوطا الى الارض التي
ونحشره يوم القيمة اعمى
ونحن اقرب اليه منكم ولكن
ونحن اقرب اليه من حبل الوريد
ونذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا
ونرثه ما يقول وياتينا فردا

ونريد ان نمن على الذين
ونريه قريبا يوم تكون السماء
ونزعنا ما في صدورهم من
ونزعنا ما في صدورهم من
ونزعنا من كل امة شهيدا
ونزع يده فاذا هي بيضاء
ونزع يده فاذا هي بيضاء
ونزلنا من السماء ماء مباركا
ونسوق المجرمين الى جهنم وردا
ونصرناهم فكانوا هم الغالبين
ونصرناه من القوم الذين
ونضع الموازين القسط ليوم
ونعم اجر العاملين قد خلت
ونعمة كانوا فيها فاكهين
ونفخ في الصور فاذا هم من
ونفخ في الصور فصعق من
ونفخ في الصور ذلك يوم
ونفس وما سويها فالهمها
ونقلب افئدتهم وابصارهم
ونمارق مصفوفة وزرابي
ونمكن لهم في الارض ونري فرعون
وننزل من القران ما هو شفاء
ونوحا اذ نادى من قبل
ونيسرك لليسرى فذكر ان
وواعدنا موسى ثلثين ليلة
ووجدك ضالا فهدى
ووجد من دونهم امراتين
ووجوه يومئذ باسرة تظن ان
ووجوه يومئذ عليها غبرة
وورث سليمان داود وقال
ووصى بها ابرهيم بنيه ويعقوب
ووصينا الانسان بوالديه
ووصينا الانسان بوالديه
ووصينا الانسان بوالديه
ووضع الكتاب فترى المجرمين
ووضعنا عنك وزرك الذي
ووفيت كل نفس ما عملت وهو
ووقع القول عليهم بما ظلموا
ووهبنا لداود سليمان
ووهبنا له اسحق ويعقوب
ووهبنا له اسحق ويعقوب
ووهبنا له اسحق ويعقوب
ووهبنا له اهله ومثلهم معهم
ووهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا
ووهبنا له من رحمتنا اخاه
وهدوا الى الطيب من القول

وهديناه النجدين فلا اقتحم
وهديناهما الصراط المستقيم
وهذا البلد الامين لقد خلقنا
وهذا ذكر مبارك انزلناه افانتم
وهذا صراط ربك مستقيما
وهذا كتاب انزلناه مبارك
وهذا كتاب انزلناه مبارك
وهذا كتاب مصدق لسانا
وهزي اليك بجذع النخلة تساقط
وهل اتيك حديث موسى
وهل اتيك نبؤا الخصم اذ
وهم على ما يفعلون بالمؤمنين
وهم يصطرخون فيها ربنا
وهم ينهون عنه وينئون عنه
وهو الذي احياكم ثم يميتكم
وهو الذي ارسل الرياح بشرا
وهو الذي انزل من السماء
وهو الذي انشا جنات معروشات
وهو الذي انشاكم من نفس
وهو الذي جعل الليل والنهار
وهو الذي انشا لكم السمع
وهو الذي جعلكم خلائف
وهو الذي جعل لكم النجوم
وهو الذي جعل لكم الليل
وهو الذي خلق السموات
وهو الذي خلق السموات
وهو الذي خلق الليل والنهار
وهو الذي خلق من الماء بشرا
وهو الذي ذراكم في الارض
وهو الذي سخر البحر لتاكلوا
وهو الذي في السماء اله
وهو الذي كف ايديهم
وهو الذي مد الارض و
وهو الذي مرج البحرين هذا
وهو الذي يبدؤا الخلق ثم
وهو الذي يتوفيكم بالليل
وهو الذي يرسل الرياح
وهو الذي يقبل التوبة عن
وهو الذي ينزل الغيث من
وهو القاهر فوق عباده و
وهو القاهر فوق عباده و
وهو الله في السموات والارض
وهو الله لا اله الا هو له الحمد
وهو بالافق الاعلى ثم دنا فتدلى
وهو خير الحاكمين
وهي تجري بهم في موج

آیات کریمہ سورہ صفحہ آیات کریمہ سورہ صفحہ آیات کریمہ سورہ صفحہ آیات کریمہ سورہ صفحہ

باب النون مع الیاء المثناة

ا لمشتا بنه

وَیا ادم اسکن انت وزوجك ٥٣٧

ویا قوم استغفروا ربکم ٧٠

ویا قوم اعملوا علی مکانتکم ٧٢

ویا قوم انی اخاف علیکم ٧١

ویا قوم اوفوا المکیال والمیزان ٧٥

ویطاف علیهم بانیة من فضة ٣٥٥

ویطعمون الطعام علی حبه ٣٥٣

ویطوف علیهم غلمان لهم ١٩٥

ویطوف علیهم ولدان مخلدون ٣٥٥

ویعبدون من دون الله

ویعبدون من دون الله

ویعبدون من دون الله

ویوم تقوم الساعة یقسم المجرمون

ویوم نبعث فی کل امة شهیدا

ویوم نبعث من کل امة شهیدا

ویوم نحشر من کل امة فوجا

ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول ٤٩١

ویوم نحشرهم جمیعا ثم نقول ٥٥

ویوم نسیر الجبال وتری الارض

ویوم یحشر اعداء الله الی النار ٨٤

هذان خصمان اختصموا فی

هذا نذیر من النذر الاولی ٢٠٧

هذا نزلهم یوم الدین ٢٢٩

هذا وان للطاغین لشر مآب

هذا هدی والذین کفروا ١٢٥

هذا یوم الفصل الذی ١٠٦

هذا یوم الفصل جمعناکم ٣٥٩

هذا یوم لا ینطقون ولا ٣٥٩

فصل الهاء وبعدها

الالف الی الیاء

آیات کریمہ سورہ صفحہ آیات کریمہ سورہ صفحہ آیات کریمہ سورہ صفحہ آیات کریمہ سورہ صفحہ

فما یکذبك بعد بالدین

فمکث غیر بعید فقال

فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك

فمن ابتغی وراء ذلك فاولئك

فمن اتبع هدای فلا یضل

فمن اظلم ممن افتری علی الله

فوقیهم الله شر ذلك الیوم ١٠

فویل للذین کفروا من یومهم

فویل للذین یکتبون الکتاب

فویل یومئذ للمکذبین ٣٣٣

فهزموهم باذن الله وقتل

فهل تری لهم من باقیة وجاء

فیها کتب قیمة وما تفرق ٣٥٤

فیه آیات بینات مقام ١٩٢

فیها یفرق کل امر حکیم امرا ٩٠

فیهما عینان تجریان فبای ٣٣٠

فیهما عینان نضاختان

فیهما فاکهة ونخل ورمان ٣١٥

قال الملأ الذین کفروا من قومه ١٦

قال الملأ من قومه انا لنراك

قال الملأ من قوم فرعون ان ١١٩

قال الم نربك فینا ولیدا ولبثت ٢٢٠

قال اما من ظلم فسوف نعذبه ٢٢١

قال آمنتم له قبل ان آذن لکم ٢٢٢

فصل القاف فیه

ابواب باب

قال مع الهمزة

باب الفاء مع النون

وغیرها

باب الفاء مع الباء الی الفاء

آیات کریمہ سورہ صفحہ

قالت انی یکون لی غلام
قالت رب انی یکون لی ولد
قالت رسلهم افی الله شک
قالت رب انی ظلمت نفسی
قالت فذلکن الذی لمتننی
قالت لهم رسلهم ان نحن
قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا
قالت یا ایها الملؤا انی
قالت یا ایها الملؤا افتونی
قالت یا ویلتی ءالد وانا
قال تزرعون سبع سنین
قال خذها ولا تخف سنعید
قال ذلک بینی و بینک

قال ساوی الی جبل یعصمنی
قال ستجدنی ان شاء الله صابرا
قال سلام علیک ساستغفر
قال سنشد عضدک باخیک
قال سننظر اصدقت ام کنت
قال سوف استغفر لکم ربی
قال عفریت من الجن انا اتیک
قال علمها عند ربی
قال عما قلیل لیصبحن نادمین
قال عیسی بن مریم اللهم ربنا

باب قال مع الفاء و غیرها الی الیاء

قال فات به ان کنت من الصادقین

قال لا تثریب علیکم الیوم — قال یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی
قال لا تخافا اننی معکما اسمع — قال یا آدم انبئهم باسمائهم
قال لا تختصموا لدی و — قال یا ایها الملؤا ایکم یاتینی
قال لا تؤاخذنی ولا ترهقنی — قال یا بنی لا تقصص رؤیاک
قال لئن اتخذت الها غیری — قال یا قوم الم یعدکم ربکم
قال لا یاتیکما طعام ترزقانه — قال یا قوم ارایتم ان کنت
قال لقد ظلمک بسؤال — قال یا قوم ارایتم ان کنت
قال لقد علمت ما انزل — قال یا قوم ارایتم ان کنت
قال لقد کنتم وآباؤکم — قال یا قوم ارهطی اعز علیکم
قال للملا حوله ان هذا — قال یا قوم انی لکم نذیر مبین
قال لم اکن لاسجد لبشر — قال یا قوم لم تستعجلون بالسیئة
قال لمن حوله الا تستمعون — قال یا قوم لیس بی سفاهة
قال لن ارسله معکم حتی — قال یا قوم لیس بی ضلالة

آیات کریمہ سورہ صفحہ | آیات کریمہ سورہ صفحہ | آیات کریمہ سورہ صفحہ | آیات کریمہ سورہ صفحہ

قل رب اما تریتی ما یوعدون
قل من حرم زینۃ اللہ التی
قل من ذا الذی یعصمکم
قل من رب السموات السبع
قل من رب السموات والارض
قل من کان عدوا لجبریل
قل من کان فی الضلالۃ
قل من یرزقکم من السماء
قل من ینجیکم من ظلمات البر
قل فللہ الحجۃ البالغۃ
قل کفیٰ باللہ شہیدا بینی وبینکم

قل یایہا الناس

قل عینیہا الذی انشاہا اول مرۃ
قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا
قم اللیل الا قلیلا نصفہ
قوا انفسکم واہلیکم نارا
قول معروف ومغفرۃ
قولہ الحق ولہ الملک یوم

فصل الکاف
باب الکاف مع الالف الی الغین

کان الناس امۃ واحدۃ

کذبت ثمود المرسلین
کذبت ثمود بالنذر
کذبت ثمود بطغواہا
کذبت عاد المرسلین
کذبت قبلہم قوم نوح
کذبت قوم لوط المرسلین
کذبت قوم نوح المرسلین

باب الکاف
مع اللام الی الیاء

کلا اذا بلغت التراقی
کلا اذا دکت الارض دکا

آیات کریمہ سورہ صفحہ | آیات کریمہ سورہ صفحہ | آیات کریمہ سورہ صفحہ | آیات کریمہ سورہ صفحہ

کلا ان کتاب الفجار لفی سجین
کمثل الحمار یحمل اسفارا
کمثل الذین من قبلہم قریبا
کمثل الشیطان اذ قال للانسان
کمثل العنکبوت اتخذت بیتا
کنتم خیر امۃ اخرجت للناس
کہیعص ذکر رحمت ربک عبدہ
کیف تکفرون باللہ وکنتم
کیف وان یظہروا علیکم
کیف یکون للمشرکین عہد
کیف یہدی اللہ قوما کفروا
کم من فئۃ قلیلۃ

فصل اللام
فیہ ابواب کثیرہ
باب اللام مع الالف
مع الہمزہ

لا اقسم بہذا البلد
لا اقسم بیوم القیامۃ
لا اکراہ فی الدین قد تبین
لا الشمس ینبغی لہا ان تدرک

لا جرم انہم فی الآخرۃ ہم

لا یسمعون فیہا لغوا

باب اللام مع الیا
الی الکاف

آيات كريمه سوره صفحه

لقد جئتم شيئا ادا تكاد
لقد جئناكم بالحق ولكن
لقد حق القول على اكثرهم
لقد خلقنا الانسان في
لقد خلقنا الانسان في
لقد رأى من آيات ربه
لقد رضي الله عن المؤمنين
لقد سمع الله قول الذين
لقد صدق الله رسوله
لقد كان في قصصهم عبرة
لقد كان في يوسف واخوته
لقد كان لسبأ في مسكنهم
لقد كان لكم في رسول
لقد كان لكم فيهم اسوة
لقد كفر الذين قالوا ان الله
لقد كفر الذين قالوا ان الله
لقد كنت في غفلة من هذا
لقد من الله على المؤمنين
لقد نصركم الله في مواطن
لقد وعدنا نحن وآباؤنا
لقد وعدنا هذا نحن وآباؤنا

باب اللام مع الكاف الى اللام

لكل امة جعلنا منسكا
لكل امرئ منهم يومئذ
لكل نبأ مستقر فسوف
لكم فيها فاكهة كثيرة منها تاكلون
لكم فيها منافع الى اجل
لكن الذين اتقوا ربهم
لكن الذين اتقوا ربهم
لكن الراسخون في العلم
لكن الرسول والذين امنوا
لكن الله يشهد بما انزل اليك
لكنا هو الله ربي ولا اشرك
لكيلا تاسوا على ما فاتكم
لكيلا يعلم من بعد علم شيئا
للبث في بطنه الى يوم يبعثون
للذين احسنوا الحسنى وزيادة
للذين استجابوا لربهم الحسنى
للذين لا يؤمنون بالآخرة مثل
للذين يؤلون من نسائهم
للرجال نصيب مما ترك الوالدان
للفقراء الذين احصروا
للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا
لله ما في السموات وما في
لله ما في السموات والارض
لله ملك السموات والارض
لله ملك السموات والارض
لمثل هذا فليعمل العاملون
لمن الملك اليوم لله الواحد
لمن شاء منكم ان يستقيم
لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان
لن تغني عنهم اموالهم ولا
لن تنالوا البر حتى تنفقوا
لن تنفعكم ارحامكم ولا
لنجعلها لكم تذكرة وتعيها
لنحيي به بلدة ميتا ونسقيه
لنخرج به حبا ونباتا
لنرسل عليهم حجارة من طين
لنريك من آياتنا الكبرى
لنفتنهم فيه ومن يعرض
لن يستنكف المسيح ان يكون
لن يضروكم الا اذى وان
لن ينال الله لحومها ولا
لواحة للبشر عليها تسعة
لو اراد الله ان يتخذ ولدا
لو اردنا ان نتخذ لهوا
لو انزلنا هذا القرآن على
لو ان عندنا ذكرا من
لو انفقت ما في الارض
فلو شاء لهداكم اجمعين
لو كان عرضا قريبا وسفرا
لو كان فيهما آلهة الا الله
لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها
لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون
لولا ان تداركه نعمة من ربه
لولا جاءو عليه باربعة شهداء
لولا كتاب من الله سبق
لولا ينهاهم الربانيون و
لوما تاتينا بالملائكة ان
لو نشاء جعلناه اجاجا
لو نشاء لجعلناه حطاما
لو يجدون ملجأ او مغارات
لو يعلم الذين كفروا حين لا
لو يعمر الف سنة وما هو
لها سبعة ابواب لكل باب
له دعوة الحق والذين يدعون
له ما في السموات والارض
له ما في السموات وما في
له ما في السموات وما في
لهم البشرى في الحيوة الدنيا
لهم دار السلام عند ربهم
لهم عذاب في الحيوة الدنيا
لهم ما يشاؤن عند ربهم
لهم ما يشاؤن فيها ولدينا
له معقبات من بين يديه
لهم في الدنيا خزي و
لهم فيها زفير وهم فيها لا يسمعون
لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون
لهم فيها ما يشاؤن خالدين
له مقاليد السموات والارض
له مقاليد السموات والارض
له ملك السموات والارض
له ملك السموات والارض
لهم من جهنم مهاد ومن
لهم من فوقهم ظلل من النار

باب اللام مع الياء التحتانية

لياكلوا من ثمره وما عملته
ليبين لهم الذي يختلفون
ليجزي الذين امنوا وعملوا
ليجزي الذين امنوا وعملوا
ليجزي الله الصادقين بصدقهم
ليجزي الله كل نفس بما كسبت
ليجزيهم الله احسن ما عملوا
ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة
ليحق الحق ويبطل الباطل
ليحملوا اوزارهم كاملة يوم
ليدخل المؤمنين والمؤمنات
ليدخلنهم مدخلا يرضونه
ليسئل الصادقين عن صدقهم
ليس البر ان تولوا وجوهكم
وليس البر بان تاتوا البيوت
ليس بامانيكم ولا اماني
ليس على الاعمى حرج ولا
ليس على الاعمى حرج ولا
ليس على الذين امنوا وعملوا
ليس على الضعفاء ولا على
ليس عليكم جناح ان تبتغوا
ليس عليكم جناح ان تدخلوا
ليس عليك هداهم ولكن
ليس كمثله شيء وهو السميع
ليس لك من الامر شيء او يتوب
ليس لوقعتها كاذبة خافضة
ليس لها من دون الله كاشفة
ليس لهم طعام الا من ضريع
ليسوا سواء من اهل الكتاب
ليشهدوا منافع لهم ويذكروا
ليعذب الله المنافقين و
ليعلم ان قد ابلغوا رسالات
ليغفر لك الله ما تقدم من
ليقطع طرفا من الذين كفروا
ليكفر الله عنهم اسوأ الذي
ليكفروا بما آتيناهم فتمتعوا
ليكفروا بما آتيناهم فتمتعوا
ليكفروا بما آتيناهم وليتمتعوا
ليلة القدر خير من الف شهر
ليميز الله الخبيث من الطيب
لينذر من كان حيا ويحق
لينفق ذو سعة من سعته
ليوفيهم اجورهم ويزيدهم
ليوم الفصل وما ادراك
ليوم عظيم يوم يقوم الناس
ليهلك من هلك عن بينة

باب الميم مع الالف وبعدها الهمزة الى اليا

ماء مباركا فانبتنا به جنات
ما اتخذ الله من ولد وما
ما اريد منهم من رزق وما اريد
ما اشهدتهم خلق السموات
ما اصابك من حسنة فمن
ما اصاب من مصيبة
ما اصاب من مصيبة
ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون
ما اغنى عني ماليه هلك
ما افاء الله على رسوله
ما الحاقة وما ادراك ما
ما المسيح ابن مريم الا رسول
ما امنت قبلهم من قرية
ما انت الا بشر مثلنا
ما انت بنعمة ربك بمجنون
ما انت عليهم بجبار
ما انتم عليه بفاتنين
ما انزلنا عليك القرآن
ما تذر من شيء اتت عليه
ما تسبق من امة اجلها
ما تسبق من امة اجلها
ما تعبدون من دونه
ما جعل الله لرجل من
ما جعل الله من بحيرة ولا
ما خلقكم ولا بعثكم الا
ما خلقنا السموات والارض

آيات كريمه سوره صفحه

الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرين
الا ان اولياء الله لا خوف
الا ان حزب الله هم المفلحون
الا ان حزب الشيطان هم
الا ان لله ما في السموات
الا ان لله ما في السموات
الا انهم في مرية من لقاء
الا انهم من افكهم ليقولون
الا انهم هم المفسدون
الا انهم يثنون صدورهم
الا ان يشاء الله واذكر ربك
الا بلاغا من الله ورسالاته
الا تتبعن افعصيت امري
الا تذكرة لمن يخشى تنزيلا
الا تزر وازرة وزر اخرى
الا تطغوا في الميزان
الا تعبدوا الا الله انني
الا تعلوا علي واتوني مسلمين
الا تقاتلون قوما نكثوا
الا تنصروه فقد نصره الله
الا تنفروا يعذبكم عذابا
الا حميما وغساقا جزاء
الاخلاء يومئذ بعضهم
الا رحمة منا ومتاعا الى
الا رحمة من ربك ان
الا طريق جهنم خالدين
الا عباد الله المخلصين
الا عبادك منهم المخلصين
الا عجوزا في الغابرين
الا عجوزا في الغابرين
الا عبادك منهم المخلصين
الاعراب اشد كفرا ونفاقا
الا على ازواجهم او ما ملكت
الا على ازواجهم او ما ملكت
الا قيلا سلاما سلاما
الا لله الدين الخالص والذين
الا ما شاء الله انه يعلم الجهر
الا من اتى الله بقلب سليم
الا من ارتضى من رسول
الا من استرق السمع فاتبعه
الا من تاب وامن وعمل صالحا
الا من تاب وامن وعمل صالحا
الا من تولى وكفر فيعذبه الله
الا من خطف الخطفة فاتبعه
الا من رحم الله انه هو العزيز
الا من رحم ربك ولذلك
الا من ظلم ثم بدل حسنا
الا من هو صال الجحيم
الا موتتنا الاولى
الا يسجدوا لله الذي يخرج
الا يظن اولئك انهم مبعوثون
الا يعلم من خلق وهو اللطيف
اولئك اصحاب الجنة هم
اولئك اصحاب الميمنة
اولئك الذين آتيناهم الكتاب
اولئك الذين اشتروا الضلالة
اولئك الذين انعم الله عليهم
اولئك الذين حبطت اعمالهم
اولئك الذين حق عليهم القول
اولئك الذين خسروا انفسهم
اولئك الذين طبع الله على
اولئك الذين كفروا بآيات الله
اولئك الذين كفروا بربهم
اولئك الذين كفروا بربهم
اولئك الذين لعنهم الله
اولئك الذين لعنهم الله
اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم
اولئك الذين لهم سوء العذاب
اولئك الذين ليس لهم في الآخرة
اولئك الذين نتقبل عنهم
اولئك الذين هدى الله
اولئك الذين يدعون
اولئك الذين يعلم الله ما في
اولئك المقربون في جنات النعيم
اولئك جزاؤهم ان عليهم
اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم
اولئك على هدى من ربهم
اولئك على هدى من ربهم
اولئك عليهم صلوات من ربهم
اولئك في جنات مكرمون
اولئك لم يكونوا معجزين
اولئك لهم جنات عدن
اولئك لهم رزق معلوم فواكه
اولئك لهم نصيب مما كسبوا
اولئك مأواهم النار بما كانوا
اولئك هم الكافرون حقا
اولئك مأواهم جهنم ولا
اولئك هم الكفرة الفجرة
اولئك هم المؤمنون حقا
اولئك هم الوارثون
اولئك يؤتون اجرهم
اولئك يجزون الغرفة
اولئك يسارعون في الخيرات
الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض
الاعراب اشد كفرا ونفاقا
التائبون العابدون الحامدون
التي لم يخلق مثلها في البلاد
[illegible]
الجوار الكنس
الحاقة ما الحاقة
الحج الاكبر
الحج اشهر معلومات
الحق من ربك فلا تكونن
الحق من ربك فلا تكن
الحمد لله الذي اذهب عنا
الحمد لله الذي انزل على
الحمد لله الذي خلق السموات
الحمد لله الذي له ما في السموات
الحمد لله الذي وهب لي
الحمد لله رب العالمين
الحمد لله فاطر السموات
الخبيثات للخبيثين والخبيثون

باب الآيات الموسومة بلفظ الذي والذين

الذي احسن كل شيء خلقه
الذي احلنا دار المقامة
الذي جعل لكم الارض فراشا
الذي جعل لكم الارض مهدا
الذي جعل لكم الارض مهدا
الذي جعل لكم من الشجر
الذي جعل مع الله الها آخر
الذي خلق السموات والارض
الذي خلق الموت والحيوة
الذي خلق سبع سموات
الذي خلقك فسويك
الذي خلقني فهو يهدين
الذي كذب وتولى
الذي له ملك السموات والارض
الذي يراك حين تقوم
الذين آتيناهم الكتاب يتلونه
الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه
الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه
الذين آتيناهم الكتاب من قبله
الذين آتيناهم الكتاب من قبله
الذين اخرجوا من ديارهم
الذين اذا اصابتهم مصيبة
الذين اذا اكتالوا على الناس
الذين اذا ذكر الله وجلت
الذين استجابوا لله والرسول
الذين امنوا بآياتنا وكانوا
الذين امنوا وتطمئن قلوبهم
الذين امنوا وعملوا الصالحات
الذين امنوا وكانوا يتقون
الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم
الذين امنوا وهاجروا و
الذين امنوا يقاتلون في
الذين ان مكناهم في الارض
الذين تتوفاهم الملائكة
الذين تتوفاهم الملائكة طيبين
الذين جعلوا القرآن عضين
الذين صبروا وعلى ربهم يتوكلون
الذين صبروا وعلى ربهم
الذين ضل سعيهم في الحيوة
الذين طغوا في البلاد
الذين عاهدت منهم
الذين قال لهم الناس
الذين قالوا ان الله عهد
الذين قالوا لاخوانهم
الذين كذبوا بالكتاب وبما
الذين كذبوا شعيبا كان لم
الذين كفروا لهم عذاب شديد
الذين كفروا وصدوا
الذين كفروا وصدوا
الذين لا يؤتون الزكوة
الذين هم على صلاتهم دائمون
الذين هم على صلاتهم ساهون
الذين هم في خوض يلعبون
الذين هم في صلاتهم خاشعون
الذين هم في غمرة ساهون
الذين ياكلون الربوا لا يقومون
الذين يبخلون ويامرون
الذين يؤمنون بالغيب و
الذين يبخلون ويامرون
الذين يبلغون رسالات الله
الذين يتبعون الرسول النبي
الذين يتخذون الكافرين
الذين يتربصون بكم
الذين يجادلون في آيات
الذين يجتنبون كبائر الاثم
الذين يجعلون مع الله الها
الذين يحشرون على وجوههم
الذين يحملون العرش ومن
الذين يخشون ربهم بالغيب
الذين يذكرون الله قياما

ایات کریمہ سورہ صفحہ

الذین یرثون الفردوس هم
الذین یستحبون الحیوة الدنیا
الذین یستمعون القول فیتبعون ٥١
الذین یصدون عن سبیل الله
الذین یصدون عن سبیل الله
الذین یظاهرون منکم من نسائهم
الذین یظنون انهم ملاقوا
الذین یفسدون فی الارض
الذین یقولون ربنا اننا امنا
الذین یقیمون الصلوة ومما
الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الذین یکذبون بیوم الدین
الذین یلمزون المطوعین
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل
الذین ینفقون اموالهم باللیل
الذین ینفقون فی السراء و
الذین ینقضون عهد الله
الذین یوفون بعهد الله
الر تلک ایات الکتاب المبین
الر تلک ایات الکتاب الحکیم
الر تلک ایات الکتاب وقران مبین
الر کتاب احکمت ایاته ثم فصلت
الر کتاب انزلناه الیک لتخرج
الرجال قوامون علی النساء
الرحمن علی العرش استوی
الرحمن علم القران خلق
الرحمن علی العرش استوی
الزانیه والزانی فاجلدوا
الزانی لا ینکح الا زانیة او
الست بربکم قالوا بلی شهدنا
السماء منفطر به کان وعده
الشمس والقمر بحسبان و
الشهر الحرام بالشهر الحرام
الشیطان یعدکم الفقر
الصابرین والصادقین
الطلاق مرتان فامساک
الفتنه اشد من القتل
القیا فی جهنم کل کفار
الکم الذکر وله الانثی

باب الایات الموشحه بلفظ الجلاله

الله الذی انزل الکتاب بالحق ٩٥
الله الذی جعل لکم الارض ٧٧
الله الذی جعل لکم الانعام ٧٨
الله الذی جعل لکم اللیل ٧٧

الله الذی خلق السموات
الله الذی خلق السموات
الله الذی خلق سبع سموات
الله الذی خلقکم ثم رزقکم
الله الذی خلقکم من ضعف
الله الذی رفع السموات
الله الذی سخر لکم البحر
الله الذی له ما فی السموات
الله الذی یرسل الریاح
الله خالق کل شیء وهو
الله ربکم ورب ابائکم الاولین
الله لا اله الا هو الحی القیوم
الله لا اله الا هو الحی القیوم
الله لا اله الا هو رب العرش
الله لا اله الا هو له الاسماء
الله لا اله الا هو لیجمعنکم
الله لا اله الا هو وعلی الله
الله لطیف بعباده یرزق
الله نزل احسن الحدیث کتابا
الله نور السموات والارض
الله ولی الذین امنوا یخرجهم
الله یؤید بنصره من یشاء
الله یبدؤا الخلق ثم یعیده
الله یبسط الرزق لمن یشاء
الله یبسط الرزق لمن یشاء
الله یتوفی الانفس حین موتها
الله یحکم بینکم یوم القیمه
الله یستهزئ بهم ویمدهم
الله یصطفی من الملائکه رسلا
الله یعلم ما تحمل کل انثی

باب الهمزه مع اللام وبعدها المیم

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه
الم الله لا اله الا هو الحی القیوم
الم احسب الناس ان یترکوا
الم غلبت الروم فی ادنی
الم تلک ایات الکتاب الحکیم
الم تنزیل الکتاب لا ریب فیه
الم اعهد الیکم یا بنی ادم ١١
المال والبنون زینة الحیوة
الم تر الی الذی حاج ابرهیم
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا
الم تر الی الذین اوتوا نصیبا
الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله
الم تر الی الذین تولوا قوما
الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم

الم تر الی الذین قیل لهم کفوا
الم تر الی الذین نافقوا یقولون
الم تر الی الذین نهوا عن النجوی
الم تر الی الذین یجادلون فی
الم تر الی الذین یزعمون انهم
الم تر الی الذین یزکون انفسهم
الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل
الم تر الی ربک کیف مد الظل
الم تر انا ارسلنا الشیاطین
الم تر ان الفلک تجری فی البحر
الم تر ان الله انزل من السماء
الم تر ان الله انزل من السماء
الم تر ان الله انزل من السماء
الم تر ان الله خلق السموات
الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض
الم تر ان الله یزجی سحابا ثم
الم تر ان الله یسبح له من فی
الم تر ان الله یسجد له من فی
الم تر ان الله یعلم ما فی السموات
الم تر ان الله یولج اللیل فی
الم تر انهم فی کل واد یهیمون
الم تر کیف ضرب الله مثلا
الم تر کیف فعل ربک بعاد
الم تروا ان الله سخر لکم ما فی
الم تروا کیف خلق الله سبع سموات
الم تعلم ان الله له ملک السموات
الم تعلم ان الله له ملک السموات
الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء
الم تکن ایاتی تتلی علیکم فکنتم
الم تلک ایات الکتاب والذی
الم ذلک الکتاب لا ریب فیه
المص کتاب انزل الیک فلا
الملک یومئذ الحق للرحمن
الملک یومئذ لله یحکم
المنافقون والمنافقات
الم نجعل الارض کفاتا
الم نجعل له عینین ولسانا
الم نخلقکم من ماء مهین
الم نشرح لک صدرک
الم نهلک الاولین ثم نتبعهم
الم یاتکم نبؤا الذین کفروا
الم یاتکم نبؤا الذین کفروا
الم یاتهم نبؤا الذین من قبلهم
الم یان للذین امنوا ان تخشع
الم یجدک یتیما فاوی
الم یروا الی الطیر مسخرات

الم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنوا
الم یروا کم اهلکنا من قبلهم
الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون
الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة
الم یعلموا ان الله یعلم سرهم
الم یعلموا انه من یحادد الله
الم یک نطفة من منی یمنی
النار ذات الوقود اذ هم
النار یعرضون علیها غدوا
النبی اولی بالمؤمنین من
النجم الثاقب ان کل نفس
الهکم اله واحد فالذین لا یؤمنون
الهم ارجل یمشون بها ام
الی الله مرجعکم وهو علی
الی ربک منتهها انما انت
الی ربک یومئذ المساق
الی ربک یومئذ المستقر
الی ربها ناظرة ووجوه یومئذ
الی فرعون وملائه فاتبعوا
الی فرعون وهامان و
الی فرعون وملائه فاستکبروا
الی قدر معلوم
الی یوم الوقت المعلوم
الی یوم الوقت المعلوم
الیس الله باحکم الحاکمین
الیس الله بکاف عبده
الیس ذلک بقادر علی ان
الیوم احل لکم الطیبات
الیوم اکملت لکم دینکم و
الیوم تجزی کل نفس بما
الیوم نختم علی افواههم ١١
الیوم یغفر الله لکم وهو
الیه مرجعکم جمیعا وعد الله
الیه یرد علم الساعة
الیه یصعد الکلم الطیب

باب الهمزه مع المیم

اما السفینة فکانت لمسکین
اما من استغنی فانت له تصدی
اما الذین امنوا وعملوا الصالحات
ام ابرموا امرا فانا مبرمون
ام اتخذ مما یخلق بنات واصفاکم
ام اتخذوا الهة من الارض
ام اتخذوا من دون الله شفعاء ٥٧
ام اتخذوا من دونه الهة
ام اتخذوا من دونه اولیاء
اما اشتملت علیه ارحام الانثیین

ایات کریمہ سورہ صفحہ

واذ اتیناهم من لدنا اجرا
واذا لقوا الذین امنوا قالوا
واذا لقوا الذین امنوا قالوا
واذا لم تاتهم بایة قالوا
واذا ما انزلت سورة فمنهم
واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم
واذا مرضت فهو یشفین
واذا مروا بهم یتغامزون
واذا مسکم الضر فی البحر
واذا مس الانسان الضر
واذا مس الانسان ضر
واذا مس الناس ضر دعوا
واذا مسه الخیر منوعا الا
واذا نادیتم الی الصلوة
واذان من الله ورسوله
واذ اوحیت الی الحواریین
واذا وقع القول علیهم
واذا یتلی علیهم قالوا امنا
واذ انجیناکم من ال فرعون
واذ بوانا لابرهیم مکان البیت
واذ تاذن ربک لیبعثن
واذ تاذن ربکم لئن شکرتم
واذ تقول للذی انعم الله
واذ جعلنا البیت مثابة ١١٢
واذ زین لهم الشیطان اعمالهم
واذ صرفنا الیک نفرا من
واذ غدوت من اهلک تبوئ
واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم
واذ قال ابرهیم رب اجعل
واذ قال ابرهیم رب ارنی
واذ قال ابرهیم رب اجعل
واذ قال ابرهیم لابیه ازر
واذ قال ابرهیم لابیه وقومه
واذ قال الله یا عیسی ابن مریم
واذ قالت الملائکة یا مریم
واذ قالت امة منهم لم
واذ قالت طائفة منهم
واذ قال ربک للملائکة
واذ قال عیسی ابن مریم
واذ قال لقمن لابنه وهو
واذ قال موسی لفتیه لا
واذ قال موسی لقومه یا
واذ قال موسی لقومه ان
واذ قال موسی لقومه یا
واذ قال موسی لقومه اذ
واذ قال موسی لقومه یا قوم

واذ قالوا اللهم ان کان
واذ قتلتم نفسا فادارءتم
واذ قلتم یا موسی لن نؤمن
واذ قلتم یا موسی لن نصبر
واذ قلنا ادخلوا هذه القریة
واذ قلنا لک ان ربک احاط
واذ قلنا للملائکة اسجدوا
واذ قلنا للملائکة اسجدوا
واذ قلنا للملائکة اسجدوا
واذ قلنا للملائکة اسجدوا
واذ قیل لهم اسکنوا هذه
واذکر اخا عاد اذ انذر قومه
واذکر اسم ربک وتبتل الیه
واذکر اسم ربک بکرة واصیلا
واذکر اسمعیل والیسع
واذکر ربک اذا نسیت وقل
واذکر ربک فی نفسک تضرعا
واذکر عبادنا ابرهیم واسحق
واذکر عبدنا ایوب اذ نادی
واذکر فی الکتاب ابرهیم
واذکر فی الکتاب ادریس
واذکر فی الکتاب اسمعیل
واذکر فی الکتاب مریم
واذکر فی الکتاب موسی
واذکرن ما یتلی فی بیوتکن
واذکروا اذ انتم قلیل
واذکروا اذ جعلکم خلفاء
واذکروا الله فی ایام معدودت
واذکروا نعمة الله علیکم
واذ نادی ربک موسی ان
واذ نتقنا الجبل فوقهم کانه
واذنت لربها وحقت واذا
واذ نجیناکم من ال فرعون
واذن فی الناس بالحج یاتوک
واذ واعدنا موسی اربعین
واذ یتحاجون فی النار فیقول
واذ یرفع ابرهیم القواعد من
واذ یریکموهم اذ التقیتم فی
واذ یعدکم الله احدی الطائفتین
واذ یقول المنافقون والذین
واذ یمکر بک الذین کفروا

باب الواو والهمزه وبعدها الراء الی اللام

وارادوا به کیدا فجعلناهم

وارسلنا الریاح لواقح
وارسلناه الی مائة الف او یزیدون
وازلفت الجنة للمتقین
وازلفت الجنة للمتقین
وازلفنا ثم الاخرین وانجینا
واسئل القریة التی کنا فیها
واسئلهم عن القریة التی
واسئل من ارسلنا من قبلک
واستبقا الباب وقدت
واستعینوا بالصبر والصلوة
واستغفر الله ان الله کان
واستغفروا ربکم ثم توبوا
واستفتحوا وخاب کل
واستفزز من استطعت
واستقم کما امرت ولا تتبع
واستکبر هو وجنوده فی
واستمع یوم یناد المناد
واسروا قولکم او اجهروا به
واسمعیل وادریس وذا الکفل
واسمعیل والیسع ویونس
واشرقت الارض بنور ربها
واشرکه فی امری کی نسبحک
واصبح الذین تمنوا مکانه بالامس
واصبح فؤاد ام موسی فارغا
واصبر علی ما یقولون
واصبر فان الله لا یضیع اجر
واصبر لحکم ربک فانک
واصبر نفسک مع الذین
واصبر وما صبرک الا بالله
واصحاب الایکة وقوم تبع
واصحاب الشمال ما اصحاب
واصحاب المشئمة ما اصحاب
واصحاب الیمین ما اصحاب
واصحاب مدین وکذب
واصطنعتک لنفسی اذهب
واصلحوا ذات بینکم واطیعوا
واصنع الفلک باعیننا
واضرب لهم مثلا اصحاب
واضرب لهم مثل الحیوة
واضرب لهم مثلا رجلین
واضل فرعون قومه وما
واضمم یدک الی جناحک
واطیعوا الله واطیعوا الرسول
واطیعوا الله والرسول
واطیعوا الله واطیعوا الرسول
واطیعوا الله ورسوله

واعبد ربک حتی یاتیک
واعبدوا الله ولا تشرکوا
واعتزلکم وما تدعون من
واعتصموا بحبل الله جمیعا
واعدوا لهم ما استطعتم
واعطی قلیلا واکدی
واعلموا ان الله یحول بین المرء
واعلموا ان فیکم رسول الله
واعلموا انما اموالکم واولادکم
واعلموا انما غنمتم من شیء
واعوذ بک رب ان یحضرون
واغطش لیلها واخرج ضحها
واغفر لابی انه کان من الضالین
وافوض امری الی الله ان الله ٧٣
واقبل بعضهم علی بعض ١٦
واقبل بعضهم علی بعض ١٩٥
واقترب الوعد الحق فاذا
واقتلوهم حیث ثقفتموهم
واقسموا بالله جهد ایمانهم
واقسموا بالله جهد ایمانهم
واقسموا بالله جهد ایمانهم
واقسموا بالله جهد ایمانهم
واقصد فی مشیک واغضض
واقم الصلوة طرفی النهار
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة
واقیموا الوزن بالقسط ٢١٥
واکتب لنا فی هذه الدنیا
واکواب موضوعة ونمارق ٣٩٠
واکید کیدا فمهل الکافرین ٣٨٧
والاخرة خیر وابقی ان هذا ٣٨٩
والارض بعد ذلک دحها
والارض ذات الصدع انه ٣٨٧
والارض فرشناها فنعم ١٩٠
والارض مددناها والقینا
والارض مددناها والقینا ١٧٧
والارض وضعها للانام ٢١٥
والامر یومئذ لله ٣٧٥
والانعام خلقها لکم فیها
والبحر المسجور ان عذاب ١٩٣
والبدن جعلناها لکم
والبلد الطیب یخرج نباته
والبیت المعمور والسقف ١٩٢
والتفت الساق بالساق ٣٤٩

آیات کریمہ سورہ صفحہ

والتی احصنت فرجها ۹۰
والتین والزیتون وطور ۴۰۹
والجان خلقناه من قبل
والجبال ارسیها متاعا ۳۶۶
والجبال اوتادا وخلقناکم ۳۶۱
والحب ذو العصف والریحان ۳۱۵
والحمد لله رب العالمین ۲۳
والخامسة ان غضب الله
والخامسة ان لعنة الله
والخیل والبغال والحمیر
والذاریات ذروا فالحاملات ۱۸۴

باب الواو مع الذی والذین

والذی اخرج المرعی ۳۸۸
والذی اطمع ان یغفر لی
والذی اوحینا الیک
والذی جاء بالصدق ۵۵
والذی خلق الازواج ۱۰۵
والذی قال لوالدیه ۱۳۳
والذی قدر فهدی ۳۸۸
والذی نزل من السماء ۱۰۵
والذی هو یطعمنی و
والذی یمیتنی ثم یحیین
والذین اتخذوا مسجدا
والذین اتخذوا من دونه ۹۲
والذین اتخذوا من دونه ۴۷۰
والذین آتیناهم الکتاب
والذین اجتنبوا الطاغوت ۵۱
والذین اذا اصابهم البغی ۱۰۱
والذین اذا انفقوا لم یسرفوا
والذین اذا ذکروا بآیات ربهم
والذین اذا فعلوا فاحشة
والذین استجابوا لربهم ۱۰۱
والذین امنوا بالله ورسله
والذین امنوا بالله ورسله ۲۳۸
والذین امنوا من بعد وهاجروا
والذین امنوا واتبعتهم ۱۹۴
والذین امنوا وعملوا الصالحات ۹۱
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات
والذین امنوا وعملوا الصالحات ۹۸
والذین امنوا وعملوا الصالحات ۱۴۶

والذین امنوا وهاجروا ۱۵
والذین اهتدوا زادهم ۱۴۳
والذین تبوؤا الدار والایمان ۲۵۴
والذین تدعون من دونه ۹۰
والذین جاؤا من بعدهم ۲۵۶
والذین جاهدوا فینا
والذین سعوا فی آیاتنا
والذین سعوا فی آیاتنا
والذین صبروا ابتغاء وجه
والذین عملوا السیئات ثم ۵۷۶
والذین فی اموالهم حق ۳۲۲
والذین کذبوا بآیاتنا
والذین کذبوا بآیاتنا
والذین کذبوا بآیاتنا
والذین کذبوا بآیاتنا
والذین کسبوا السیئات
والذین کفروا اعمالهم
والذین کفروا الی جهنم ۶۰
والذین کفروا بعضهم
والذین کفروا بآیات الله
والذین کفروا بآیات الله ۳۹۸
والذین کفروا وانعاما لهم ۱۴۱
والذین کفروا لهم نار جهنم
والذین کفروا وکذبوا ۴۰
والذین کفروا وکذبوا
والذین کفروا وکذبوا
والذین کفروا وکذبوا
والذین کفروا وکذبوا ۲۸۲
والذین لا یدعون مع الله
والذین لا یشهدون الزور
والذین هاجروا فی الله ۱۵۹
والذین هاجروا فی سبیل الله
والذین هم بآیات ربهم
والذین هم بربهم لا یشرکون
والذین هم بشهاداتهم قائمون ۳۲۳
والذین هم عن اللغو معرضون
والذین هم علی صلواتهم
والذین هم لاماناتهم ۳۲۳
والذین هم لاماناتهم
والذین هم لفروجهم حافظون
والذین هم لفروجهم حافظون ۳۲۳
والذین هم للزکوة فاعلون
والذین هم من عذاب ربهم ۳۲۳
والذین یؤتون ما آتوا
والذین یؤذون المؤمنین
والذین یؤمنون بما انزل

والذین یبیتون لربهم سجدا
والذین یتوفون منکم ویذرون ۱۹۲
والذین یتوفون منکم ویذرون ۱۹۹
والذین یجتنبون کبائر الاثم ۱۰۱
والذین یحاجون فی الله ۹۵
والذین یدعون من دون
والذین یرمون ازواجهم
والذین یرمون المحصنات
والذین یسعون فی آیاتنا
والذین یصدقون بیوم الدین ۳۲۳
والذین یصلون ما امر الله
والذین یظاهرون من نسائهم ۲۴۴
والذین یقولون ربنا اصرف
والذین یمسکون بالکتاب ۵۸۱
والذین ینفقون اموالهم
والذین ینقضون عهد الله

باب الواو مع حرف التعریف و بعدها الراء الی الباء

والراسخون فی العلم یقولون ۳۴
والرجز فاهجر ولا تمنن ۳۴
والسابحات سبحا فالسابقات ۳۶۴
والسابقون السابقون ۲۲۴
والسارق والسارقة فاقطعوا ۲۴
والسقف المرفوع والبحر ۱۹۲
والسلام علی من اتبع الهدی
والسلام علی یوم ولدت
والسماء بنیناها باید وانا ۱۹۰
والسماء ذات البروج و ۳۸۲
والسماء ذات الحبک انکم ۱۸۵
والسماء ذات الرجع والارض ۳۸۷
والسماء رفعها ووضع المیزان ۲۱۵
والسماء والطارق وما ۳۸۴
والسماء وما بناها والارض ۳۹۹
والشعراء یتبعهم الغاوون
والشفع والوتر واللیل اذا ۳۹۲
والشمس تجری لمستقر لها ۸
والشمس وضحیها والقمر ۳۹۸
والشیاطین کل بناء وغواص
والصافات صفا فالزاجرات ۱۴
والصبح اذا اسفر انها لاحدی ۳۴۲
والصبح اذا تنفس انه لقول ۳۷۲
والضحی واللیل اذا سجی ۴۰۴
والطیر محشورة کل له اواب
والطور وکتاب مسطور ۱۹۲

والف بین قلوبهم لو انفقت ۱۲۶
والفجر ولیال عشر والشفع ۳۹۲
والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین ۳
والق عصاک فلما رآها تهتز
والق ما فی یمینک تلقف
والقمر اذا اتسق لترکبن ۳۸۱
والقمر اذا تلیها واللیل ۳۹۹
والقمر قدرناه منازل ۸
والقوا الی الله یومئذ السلم
والقواعد من النساء اللاتی
والقیت علیک محبة منی
والقی السحرة ساجدین قالوا
والقی فی الارض رواسی
والقینا بینهم العداوة و
والکتاب المبین انا انزلناه فی
واللائی یئسن من المحیض ۲۸۸
واللاتی یاتین الفاحشة من
واللذان یاتیانها منکم
والله اخرجکم من بطون امهاتکم
والله اعلم باعدائکم وکفی
والله اعلم بما یوعون ۳۸۱
والله الذی ارسل الریاح
والله المستعان علی ما تصفون
والله انبتکم من الارض نباتا ۳۲۶
والله انزل من السماء ماء
والله جعل لکم الارض بساطا ۳۲۶
والله جعل لکم من انفسکم
والله جعل لکم مما خلق ظلالا
والله جعل لکم من بیوتکم
والله خلق کل دابة من ماء
والله خلقکم ثم یتوفیکم
والله خلقکم من تراب ثم
والله خلقکم وما تعملون ۲۲
والله عزیز ذو انتقام
والله فضل بعضکم علی بعض
والله یؤتی ملکه من یشاء
والله من ورائهم محیط ۳۸۵
والله یؤید بنصره من یشاء
والله یدعوا الی دار السلام
والله یرید ان یتوب علیکم
والله یعصمک من الناس
والله یعلم ما تسرون وما
والله یقضی بالحق والذین ۶۹
واللیل اذا ادبر والصبح ۳۴۳
واللیل اذا سجی ما ودعک ۴۰۴
واللیل اذا عسعس والصبح ۳۷۲

آیات کریمہ سورہ صفحہ

واللیل اذا یغشی والنهار ۴۰۲
واللیل وما وسق والقمر ۳۸۱
والمؤتفکة اهوی فغشاها ۲۰۷
والمؤمنون والمؤمنات
والمحصنات من النساء ۵۱
والمرسلات عرفا فالعاصفات ۳۵۷
والمطلقات یتربصن
والملک علی ارجائها ۳۱۶
والنازعات غرقا والناشطات ۳۶۴
والناشرات نشرا ۳۵۷
والناشطات نشطا و ۳۶۴
والنجم اذا هوی ما ضل ۱۹۷
والنجم والشجر یسجدان و ۲۱۴
والنخل باسقات لها طلع ۱۷۷
والنهار اذا جلی وما خلق ۴۰۲
والنهار اذا جلیها واللیل ۳۹۹
والوالدات یرضعن اولادهن
والوزن یومئذ الحق فمن
والهکم اله واحد لا اله الا
والی الارض کیف سطحت ۳۹۱
والی الجبال کیف نصبت ۳۹۱
والی ثمود اخاهم صالحا ۵۲
والی ثمود اخاهم صالحا
والی ربک فارغب ۴۰۹
والی عاد اخاهم هودا ۵۰
والی عاد اخاهم هودا قال ۷۰
والی مدین اخاهم شعیبا
والی مدین اخاهم شعیبا
والی مدین اخاهم شعیبا
والیوم الموعود وشاهد ۳۸۲

باب الواو مع الهمزة وبعدها المیم

واما اذا ما ابتلیه فقدر ۳۹۵
واما الجدار فکان لغلامین
واما الذین ابیضت وجوههم
واما الذین امنوا فیوفیهم
واما الذین سعدوا ففی
واما الذین فسقوا فماواهم
واما الذین فی قلوبهم مرض
واما الذین کفروا وکذبوا
واما الذین کفروا افلم تکن ۱۲۹
واما السائل فلا تنهر واما
واما الغلام فکان ابواه
واما القاسطون فکانوا
واما ان کان من اصحاب الیمین

وعملوا الصالحات

واما بنعمة ربک فحدث ۴۰۷
واما تخافن من قوم خیانة ۶۱۱
واما تعرضن عنهم ابتغاء
واما ثمود فهدیناهم ۸۴
واما عاد فاهلکوا بریح ۳۱۵
واما من امن وعمل صالحا
واما من اوتی کتابه بشماله ۳۱۸
واما من اوتی کتابه وراء ظهره ۳۸۰
واما من بخل واستغنی وکذب
واما من جاءک یسعی وهو
واما من خاف مقام ربه
واما من خفت موازینه فهو
واما نرینک بعض الذی
واما نرینک بعض الذی
واما ینزغنک من الشیطان
واما ینزغنک من الشیطان ۸۷
وامتازوا الیوم ایها المجرمون ۱۱
وامددناهم بفاکهة ۱۹۵
وامرأته حمالة الحطب
وامرأته قائمة فضحکت
وامر اهلک بالصلوة و
وامرت لان اکون اول المسلمین ۵۰
وامرهم شوری بینهم ومما ۱۰۱
وامطرنا علیهم مطرا فانظر
وامطرنا علیهم مطرا فساء
وامطرنا علیهم مطرا فساء
واملی لهم ان کیدی متین ۵۸۶
واملی لهم ان کیدی متین ۳۱۳
وامنوا بما انزلت مصدقا
وامنهم من خوف ۴۳۰
وامه وابیه وصاحبته وبنیه ۳۶۹

باب الواو مع الهمزة وبعدها النون

وانا اخترتک فاستمع لما
وانا اذا اذقنا الانسان ۱۰۳
وانا الی ربنا لمنقلبون ۱۰۵
وان اتلوا القرآن فمن اهتدی
وان احد من المشرکین استجارک
وان ادری لعله فتنة لکم
وان اردتم استبدال زوج
وان استغفروا ربکم ثم توبوا
وانا ظننا ان لن تقول الانس ۳۲۹
وانا ظننا ان لن نعجز الله ۳۳۰
وان اعبدونی هذا صراط ۱۱
وانا علی ان نریک ما نعدهم

وان اقم وجهک للدین حنیفا
وان اقیموا الصلوة واتقوه
وانا کنا نقعد منها مقاعد ۳۳۰
وانا لا ندری اشر ارید ۳۳۰
وانا لجاعلون ما علیها
وانا لجمیع حاذرون
وان الدین لواقع والسماء ۱۸۵
وان الذین لا یؤمنون با
وان الذین لا یؤمنون بالآخرة
وان الساعة آتیة لا ریب فیها
وان الظن لا یغنی من الحق ۲۰۳
وان الفجار لفی جحیم یصلونها
وان الق عصاک فلما رآها
وان الله ربی وربکم فاعبدوه
وانا لما سمعنا الهدی امنا به ۳۳۰
وان المساجد لله فلا تدعوا مع ۳۳۱
وانا لمسنا السماء فوجدناها ۳۳۰
وانا لنحن الصافون وانا لنحن ۳۱
وانا لنحن المسبحون وان کانوا ۳۱
وانا لنحن نحیی ونمیت ونحن الوارثون
وانا لنعلم ان منکم مکذبین ۳۱۹
وان الی ربک المنتهی وانه ۲۰۵
وان الیاس لمن المرسلین ۲۷
وان امرأة خافت من بعلها نشوزا
وانا منا الصالحون ومنا دون ۳۳۰
وانا منا المسلمون ومنا ۳۳۱
وانبتنا علیه شجرة من یقطین ۲۹
وان تولوا کما تولیتم من قبل ۱۵۳
وان تجهر بالقول فانه یعلم
وانت حل بهذا البلد ووالد ۳۹۷
وان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا
وان تدعوهم الی الهدی فلن یهتدوا
وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک
وانتظروا انا منتظرون ولله
وان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
وان تکذبوا فقد کذب امم
وانتم حینئذ تنظرون ونحن ۲۳۲
وانتم سامدون فاسجدوا ۲۰۷
وان تولوا فاعلموا ان الله مولاکم
وان جادلوک فقل الله اعلم
وان جاهداک علی ان تشرک
وان جنحوا للسلم فاجنح لها ۳۲
وان جندنا لهم الغالبون
وان جهنم لموعدهم اجمعین

وانجینا الذین امنوا وکانوا
وانجینا موسی ومن معه
وان خفتم شقاق بینهما
وان خفتم الا تقسطوا فی
وانذر الناس یوم یاتیهم
وانذر به الذین یخافون ان
وانذر عشیرتک الاقربین
وانذرهم یوم الآزفة اذ
وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی
وان ربک لذو فضل علی
وان ربک لهو العزیز الرحیم
وان ربک لیعلم ما تکن صدورهم
وان ربک هو یحشرهم انه
وانزل الذین ظاهروهم من اهل
وانزلنا الیک الکتاب بالحق
وانزلنا من السماء ماء بقدر
وانزلنا من المعصرات ماء ۳۶۱
وان سعیه سوف یری ۲۰۵
وانشق القمر وان یروا آیة ۲۰۸
وانشقت السماء فهی یومئذ ۳۱۶
وان طائفتان من المؤمنین ۱۶۸
وانطلق الملأ منهم ان امشوا
وان طلقتموهن من قبل ان ۱۹۶
وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما
وان عذابی هو العذاب الالیم
وان عزموا الطلاق فان الله
وان علیک اللعنة الی یوم الدین
وان علیک لعنتی الی یوم الدین
وان علیکم لحافظین کراما ۳۷۴
وان علینا النشاة الاخری
وان فاتکم شیء من ازواجکم ۲۶۵
وانفقوا فی سبیل الله ولا
وانفقوا مما رزقناکم من قبل ۲۸۰
وان کادوا لیستفزونک
وان کادوا لیفتنونک عن الذی
وان کان اصحاب الایکة لظالمین
وان کان ذو عسرة فنظرة
وان کان طائفة منکم امنوا
وان کان قمیصه قد من دبر
وان کان کبر علیک اعراضهم
وان کانوا لیقولون لو ان عندنا ۳۱
وان کانوا من قبل ان ینزل
وانکحوا الایامی منکم والصالحین
وان کذبوک فقل لی عملی
وانک لا تظمؤا فیها ولا تضحی
وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم

آيات كريمه | سوره | صفحه

- وانك لتلقى القرآن من لدن
- وانك لتهدى الى صراط — ١٤
- وان كل لما جميع لدينا محضرون — ٧
- وانك لعلى خلق عظيم — ٣٦٠
- وان كلا لما ليوفينهم ربك
- وانكم لتمرون عليهم مصبحين — ٢٩
- وان كنتم على سفر ولم تجدوا
- وان كنتم في ريب مما نزلنا
- وان كنتن تردن الله ورسوله
- وان لا تعلوا على الله اني اتيكم — ١٢
- وان لك لاجرا غير ممنون — ٣٦٠
- وان لكم في الانعام لعبرة
- وان لكم في الانعام لعبرة
- وان للذين ظلموا عذابا دون ذلك — ١٩٧
- وان لم تؤمنوا لي فاعتزلون — ١٢
- وان لنا للآخرة والاولى — ٤٠٣
- وان لو استقاموا على الطريقة — ٣٣١
- وان لوطا لمن المرسلين — ٢٩
- وان له عندنا لزلفى وحسن — ٤٢
- وان ليس للانسان الا ما سعى — ٢٠٥

باب الواو مع الهمزة وبعدها النون ايضا

- وان من اهل الكتاب لمن يؤمن — ٣٣٠
- وان من اهل الكتاب الا ليؤمنن — ١١٧
- وان من شيء الا عندنا خزائنه
- وان من شيعته لابراهيم — ٢٠
- وان من قرية الا نحن مهلكوها
- وان منكم الا واردها كان
- وان منكم لمن ليبطئن فان — ٨١
- وان منهم لفريقا يلوون السنتهم
- وان نشأ نغرقهم فلا صريخ لهم — ٩
- وان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم — ٥
- وانهار من خمر لذة للشاربين — ١٤٣
- وانهار من عسل مصفى ولهم — ١٤٣
- وانهار من لبن لم يتغير طعمه — ١٤٣
- وانها لبسبيل مقيم ان في
- وانه اهلك عادا الاولى — ٢٠٦
- وانه تعالى جد ربنا ما اتخذ — ٣٢٩
- وانه خلق الزوجين الذكر — ٢٠٦
- وان هذا صراطي مستقيما — ٥٠
- وان هذه امتكم امة واحدة
- وانه على ذلك لشهيد — ٤٢٠
- وانه في ام الكتاب لدينا — ١٠٣
- وانه كان رجال من الانس — ٣٢٩
- وانه كان يقول سفيهنا — ٣٢٩
- وانه لتذكرة للمتقين — ٣١٩
- وانه لتنزيل رب العالمين
- وانه لحب الخير لشديد افلا — ٤٢٠
- وانه لحسرة على الكافرين — ٣١٩
- وانه لحق اليقين فسبح باسم — ٣١٩
- وانه لذكر لك ولقومك وسوف — ١٠٩
- وانه لعلم للساعة فلا تمترن — ١١٢
- وانه لفي زبر الاولين اولم يكن
- وانه لقسم لو تعلمون عظيم — ٢٢٠
- وانه لما قام عبد الله يدعوه — ٣٣١
- وانه لهدى ورحمة للمؤمنين
- وانهم ظنوا كما ظننتم ان لن يبعث — ٣٣٠
- وانهم عندنا لمن المصطفين
- وانهم لنا لغائظون وانا لجميع
- وانهم ليصدونهم عن السبيل — ١٠٨
- وانهم يقولون ما لا يفعلون
- وانه هو اضحك وابكى وانه هو — ٢٠٦
- وانه هو اغنى واقنى وانه هو — ٢٠٦
- وانه هو امات واحيى وانه خلق — ٢٠٦
- وانه هو رب الشعرى وانه اهلك — ٢٠٦
- وانيبوا الى ربكم واسلموا له من — ٥٩
- وان يتفرقا يغن الله كلا من سعته
- واني خفت الموالي من ورائي
- وان يروا اية يعرضوا ويقولوا — ٢٠٨
- وان يروا كسفا من السماء ساقطا — ١٩٧
- وان يريدوا ان يخدعوك — ٦١٢
- وان يريدوا خيانتك فقد — ٦١٥
- واني عذت بربي وربكم ان — ١٢
- وان يكاد الذين كفروا ليزلقونك — ٣١٤
- وان يكذبوك فقد كذبت
- وان يكذبوك فقد كذبت
- وان يكذبوك فقد كذبت
- واني كلما دعوتهم لتغفر لهم — ٣٢٥
- وان يكن لهم الحق ياتوا اليه
- واني لغفار لمن تاب وامن
- وان يمسسك الله بضر فلا — ٩٠
- وان يمسسك الله بضر فلا
- وان يونس لمن المرسلين اذ — ٢٩
- واني مرسلة اليهم بهدية فناظرة
- واوحي الى نوح انه لن يؤمن
- واوحى ربك الى النحل ان
- واوحينا الى ام موسى ان ارضعيه
- واوحينا الى موسى ان الق — ٥٦٣
- واوحينا الى موسى واخيه
- واورثكم ارضهم وديارهم
- واورثنا القوم الذين كانوا
- واوفوا الكيل اذا كلتم وزنوا
- واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم
- واهجرهم هجرا جميلا وذرني — ٣٣٦
- واهديك الى ربك فتخشى — ٣٦٥
- واية لهم الارض الميتة احييناها — ٧
- واية لهم الليل نسلخ منه — ٧
- واية لهم انا حملنا ذريتهم — ٩
- وايوب اذ نادى ربه اني

باب الواو مع الباء وبعدها الهمزة الى الجيم

- وبئر معطلة وقصر مشيد
- وباركنا عليه وعلى اسحق ومن — ٢٦
- وبالاسحار هم يستغفرون — ١٨٦
- وبالحق انزلناه وبالحق نزل
- وبالليل افلا تعقلون وان — ٢٩
- وبالنجم هم يهتدون افمن
- وبدا لهم سيئات ما كسبوا — ٥٧
- وبدا لهم سيئات ما عملوا — ١٢٩
- وبرا بوالدتي ولم يجعلني
- وبرا بوالديه ولم يكن جبارا
- وبرزت الجحيم للغاوين
- وبرزت الجحيم لمن يرى فاما
- وبرزوا لله جميعا فقال الضعفاء
- وبست الجبال بسا فكانت — ٢٢٤
- وبشر الذين امنوا وعملوا — ٩
- وبشر المؤمنين بان لهم
- وبشرناه باسحق نبيا من — ٢٦
- وبكفرهم وقولهم على مريم — ٢٧
- وبنينا فوقكم سبعا شدادا — ٣١٣
- وبنين شهودا ومهدت له تمهيدا — ٣٣٤
- وبينهما حجاب وعلى الاعراف
- وتاكلون التراث اكلا لما — ٣٩٦
- وتالله لاكيدن اصنامكم
- وتبارك الذي له ملك السموات — ١١٦
- وتتخذون مصانع لعلكم تخلدون
- وتجعلون رزقكم انكم تكذبون — ٢٢١
- وتحبون المال حبا جما كلا — ٣٩٦
- وتحسبونه هينا وهو عند الله
- وتحسبهم ايقاظا وهم رقود
- وتحمل اثقالكم الى بلد
- وتذرون الاخرة وجوه — ٣٤٧
- وتذرون ما خلق لكم ربكم
- وتركنا بعضهم يومئذ يموج
- وتركنا عليه في الاخرين — ١٩
- وتركنا عليهما في الاخرين — ٢٧
- وتركنا فيها اية للذين يخافون — ١٩٠
- وترى الجبال تحسبها جامدة — ٥٥
- وترى الشمس اذا طلعت تزاور
- وترى المجرمين يومئذ مقرنين
- وترى الملائكة حافين من
- وترى كثيرا منهم يسارعون
- وترى كل امة جاثية كل — ١٢٨
- وتراهم يعرضون عليها — ١٠٢
- وتسير الجبال سيرا فويل — ١٩٣
- وتصلية جحيم ان هذا لهو — ٢٣٢
- وتضحكون ولا تبكون وانتم — ٢٠٧
- وتعاونوا على البر والتقوى
- وتفقد الطير فقال ما لي
- وتقطعوا امرهم بينهم كل
- وتقلبك في الساجدين
- وتقولوا سبحان الذي سخر — ١٠٥
- وتكون الجبال كالعهن — ٣٢١
- وتكون الجبال كالعهن — ٤٢١
- وتلك الامثال نضربها
- وتلك الايام نداولها بين الناس
- وتلك الجنة التي اورثتموها — ١١٤
- وتلك القرى اهلكناهم لما
- وتلك حجتنا اتيناها ابراهيم — ٥٠٩
- وتلك عاد جحدوا بايات ربهم
- وتلك نعمة تمنها علي ان عبدت
- وتمت كلمة ربك صدقا وعدلا — ٥١٩
- وتنحتون من الجبال بيوتا فارهين
- وتوكل على الحي الذي لا يموت
- وتوكل على العزيز الرحيم الذي
- وتوكل على الله وكفى بالله
- وتول عنهم حتى حين و — ٣٢
- وتولى عنهم وقال يا اسفى — ١١٥
- وثلة من الاخرين واصحاب — ٢٢٧
- وثمود الذين جابوا الصخر — ٣٩٤
- وثمود فما ابقى وقوم نوح من — ٢٠٧
- وثمود وقوم لوط واصحاب — ٣٥
- وثيابك فطهر والرجز فاهجر — ٣٢٩

باب الواو مع الجيم والحاء الى الخاء

- وجاء اخوة يوسف فدخلوا
- وجاء السحرة فرعون قالوا ان — ٥٦٢
- وجاء المعذرون من الاعراب
- وجاء اهل المدينة يستبشرون — ١٥٠
- وجاءت سكرة الموت بالحق — ١٧٨
- وجاءت سيارة فارسلوا
- وجاءت كل نفس معها سائق — ١٧٩
- وجاء ربك والملك صفا صفا — ٣٩٦
- وجاء رجل من اقصى المدينة

آيات كريمه | سوره | صفحه

- وجاء فرعون ومن قبله و — ٣١٥
- وجاء من اقصى المدينة رجل
- وجاؤا اباهم عشاء يبكون
- وجاؤا على قميصه بدم كذب
- وجاءه قومه يهرعون اليه
- وجاوزنا ببني اسرائيل البحر
- وجاوزنا ببني اسرائيل البحر
- وجاهدوا في الله حق جهاده
- وجحدوا بها واستيقنتها
- وجدتها وقومها يسجدون
- وجزاء سيئة سيئة مثلها — ١٠٢
- وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا — ٣٥٤
- وجعل القمر فيهن نورا وجعل — ٣٢٦
- وجعلت له مالا ممدودا — ٣٤١
- وجعل فيها رواسي من فوقها — ٨١
- وجعلنا ابن مريم وامه اية
- وجعلنا السماء سقفا محفوظا
- وجعلنا الليل لباسا وجعلنا — ٣١٤
- وجعلنا الليل والنهار ايتين
- وجعلنا النهار معاشا وبنينا — ٣١٤
- وجعلنا بينهم وبين القرى
- وجعلنا ذريته هم الباقين — ١٩
- وجعلنا سراجا وهاجا — ٣١٤
- وجعلنا على قلوبهم اكنة
- وجعلنا في الارض رواسي
- وجعلنا فيها جنات من نخيل — ٧
- وجعلنا فيها رواسي شامخات — ٣٥٨
- وجعلنا لكم فيها معايش ومن
- وجعلنا من الماء كل شيء حي
- وجعلنا من بين ايديهم سدا — ٣
- وجعلنا منهم ائمة يهدون
- وجعلنا نومكم سباتا وجعلنا — ٣١٤
- وجعلناهم ائمة يهدون
- وجعلناهم ائمة يدعون
- وجعلني مباركا اينما كنت
- وجعلوا الملائكة الذين هم — ١٠٦
- وجعلوا بينه وبين الجنة — ٣١
- وجعلوا لله اندادا ليضلوا
- وجعلوا لله شركاء الجن — ٥١٤
- وجعلوا لله مما ذرا من الحرث
- وجعلوا له من عباده جزءا — ١٠٦
- وجعلها كلمة باقية في عقبه — ١٠٧
- وجمع الشمس والقمر يقول — ٣٤٦
- وجفان كالجواب وقدور
- وجمع فاوعى ان الانسان — ٣٢٢
- وجنى الجنتين دان — ٣٦١
- وجنات وعيون الى اخر
- وجنود ابليس اجمعون قالوا
- وجوه يومئذ خاشعة عاملة — ٣٨٩
- وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة — ٣٦٩
- وجوه يومئذ ناضرة الى ربها — ٣٤٣
- وجوه يومئذ ناعمة لسعيها — ٣٨٩
- وجيء يومئذ بجهنم — ٣٩٦
- وحاجه قومه قال اتحاجوني — ٥٠٨
- وحدائق غلبا وفاكهة وابا — ٣٦٩
- وحرام على قرية اهلكناها
- وحرمنا عليه المراضع من
- وحسبوا الا تكون فتنة
- وحشر لسليمان جنوده من
- وحصل ما في الصدور — ٤٢١
- وحفظا من كل شيطان مارد — ١٥
- وحفظناها من كل شيطان
- وحملت الارض والجبال — ٣١٦
- وحملناه على ذات الواح ودسر — ٢١٠
- وحمله وفصاله ثلاثون شهرا — ١٣٣
- وحنانا من لدنا وزكوة و
- وحور عين كامثال اللؤلؤ — ٢٢٦
- وحيل بينهم وبين ما يشتهون
- وخذ بيدك ضغثا فاضرب — ٤٣
- وخسف القمر وجمع الشمس — ٣٤٦
- وخلق الجان من مارج من نار — ٢١٦
- وخلق الله السموات والارض — ١٢٧
- وخلقناكم ازواجا وجعلنا — ٣٦١
- وخلقنا لهم من مثله ما يركبون — ٩

باب الواو مع الدال المهملة الى القاف

- وداعيا الى الله باذنه وسراجا
- ودانية عليهم ظلالها
- وداود وسليمان اذ يحكمان — ٣٥٥
- ودت طائفة من اهل الكتاب
- ودخل المدينة على حين غفلة
- ودخل جنته وهو ظالم لنفسه
- ودخل معه السجن فتيان
- ود كثير من اهل الكتاب لو — ١٠٢
- ودوا لو تدهن فيدهنون — ٣٠٨
- ودوا لو تكفرون كما كفروا
- وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان
- وذر الذين اتخذوا دينهم — ٥٠٣
- وذرني والمكذبين اولي — ٣٣٥
- وذروا ظاهر الاثم وباطنه — ٥٢٠
- وذكر اسم ربه فصلى بل تؤثرون — ٣٨٩
- وذكر فان الذكرى تنفع — ١٩١
- وذلكم ظنكم الذي ظننتم — ٨٤
- وذللناها لهم فمنها ركوبهم — ١٢
- وراودته التي هو في بيتها
- وراى المجرمون النار فظنوا
- وربطنا على قلوبهم اذ
- وربك اعلم بمن في السموات
- وربك الغفور ذو الرحمة
- وربك الغني ذو الرحمة
- وربك فكبر وثيابك فطهر
- وربك يخلق ما يشاء ويختار
- ورتل القران ترتيلا
- وربك يعلم ما تكن صدورهم
- ورحمتي وسعت كل شيء
- ورد الله الذين كفروا بغيظهم
- ورسلا قد قصصناهم
- ورسولا الى بني اسرائيل اني
- ورفع ابويه على العرش و
- ورضوان من الله اكبر
- ورفعنا فوقهم الطور
- ورفعناه مكانا عليا اولئك
- وزخرفا وان كل ذلك لما — ١٠٨
- وزرابي مبثوثة افلا ينظرون — ٣٩٠
- وزروع ومقام كريم ونعمة — ١٢٠
- وزروع ونخل طلعها
- وزكريا اذ نادى ربه
- وزكريا ويحيى وعيسى والياس
- وزنوا بالقسطاس المستقيم
- وزيتونا ونخلا وحدائق غلبا
- وزين ذلك في قلوبكم و — ١٥٢
- وسارعوا الى مغفرة من ربكم
- وسخر لكم الشمس والقمر دائبين
- وسخر لكم الليل والنهار و
- وسخر لكم ما في السموات — ١٢٥
- وسخرنا مع داود الجبال
- وسقاهم ربهم شرابا طهورا — ٣٥٦
- وسكنتم في مساكن الذين
- وسلام عليه يوم ولد
- وسواء عليهم ءانذرتهم
- وسيجنبها الاتقى الذي يؤتي — ٤٠٣
- وسيرت الجبال فكانت — ٣٦١
- وسيق الذين اتقوا ربهم — ٦٣
- وسيق الذين كفروا الى جهنم — ٦٢
- وشاورهم في الامر فاذا عزمت
- وشاهد ومشهود قتل — ٣٨٢
- وشجرة تخرج من طور سيناء
- وشددنا ملكه واتيناه — ٣٦٠
- وشروه بثمن بخس دراهم
- وصاحبته واخيه وفصيلته — ٣٢٢
- وصاحبته وبنيه لكل امرئ — ٣٦٩
- وصدها ما كانت تعبد
- وضرب الله مثلا رجلين
- وضرب الله مثلا قرية
- وضرب الله مثلا للذين — ٢٩٨
- وضرب لنا مثلا ونسي خلقه — ١٣
- وضل عنهم ما كانوا يفترون — ٨٩
- وطعاما ذا غصة وعذابا — ٣٣٦
- وطلح منضود وظل ممدود — ٢٢٦
- وظللنا عليكم الغمام وانزلنا — ٢
- وظل ممدود وماء مسكوب — ٢٢٦
- وظل من يحموم لا بارد ولا — ٢٢٨
- وظن انه الفراق والتفت — ٣٤٩
- وعادا وثمود وقد تبين لكم
- وعادا وثمود واصحاب الرس — ٩٠
- وعاد وفرعون واخوان لوط — ١٧٧
- وعباد الرحمن الذين يمشون
- وعجبوا ان جاءهم منذر منهم — ٣٣
- وعد الله الذين امنوا وعملوا — ٢٩٤
- وعد الله الذين امنوا منكم
- وعد الله المؤمنين والمؤمنات
- وعد الله المنافقين والمنافقات
- وعد الله لا يخلف الله وعده
- وعدكم الله مغانم كثيرة — ١٥٣
- وعرضنا جهنم يومئذ للكافرين
- وعرضوا على ربك صفا
- وعلامات وبالنجم هم يهتدون
- وعلم ادم الاسماء كلها
- وعلمك ما لم تكن تعلم — ٩٦
- وعلمناه صنعة لبوس لكم
- وعلى الثلاثة الذين خلفوا
- وعلى الذين هادوا حرمنا — ٢٨
- وعلى الذين هادوا حرمنا
- وعلى الله فتوكلوا ان كنتم — ٤٢
- وعلى الله قصد السبيل
- وعليها وعلى الفلك تحملون
- وعنبا وقضبا وزيتونا — ٣٦٩
- وعنت الوجوه للحي القيوم
- وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها — ٥٠٠
- وعندهم قاصرات الطرف — ١٧
- وعندهم قاصرات الطرف — ٤٢
- وغدوا على حرد قادرين — ٣١٠
- وفاكهة كثيرة لا مقطوعة — ٢٢٧

وفاکھۃ مما یتخیرون ولحم

وفاکھۃ وابا متاعا لکم

وفتحت السماء فکانت ابوابا

وفجرنا الارض عیونا

وقال الذین کفروا لا یؤمنون

وقال الذین کفروا ربنا ارنا

وقال الذین لا یعلمون لولا

وقال الرسول یا رب ان

وقال الشیطان لما قضی

وقال اللہ لا تتخذوا الھین

وقال الملاء الذین کفروا

وقال الملک ائتونی بہ

وقال الیھود عزیر ابن اللہ

وقالت الیھود ید اللہ مغلولۃ

باب الواو مع کلمۃ قال وقالت وقالوا

وقاتلوا فی سبیل اللہ

وقاتلوھم حتی لا تکون فتنۃ

وقال فرعون یا ھامان

وقال موسی ربنا انک اتیت

وقال نوح رب لا تذر علی

وقالوا اذا کنا عظاما ورفاتا

وقالوا اتخذ الرحمن ولدا

وقالوا الحمد للہ الذی

وقالوا لولا نزل علیہ

باب الواو مع القاف والدال الی الیاء

وقد اضلوا کثیرا

وقد مکروا مکرھم وعند اللہ مکرھم

باب الواو مع الکاف وبعدھا الھمزۃ الی الیاء

وکان الانسان اکثر شیء جدلا

وکان الانسان اکثر شیء جدلا

وکان حقا علینا نصر المؤمنین

وکذلک جعلناکم امۃ وسطا

وکذلک نری ابراھیم ملکوت

وکیف تکفرون وانتم تتلی علیکم

باب الواو مع کلمۃ لا وبعدھا الھمزۃ الی الیاء

ولا اقسم بالنفس اللوامۃ

ولا الظل ولا الحرور

ولا الظلمات ولا النور

ولا تاکلوا اموالھم الی اموالکم

ولا تجعل یدک مغلولۃ الی عنقک

ولا تتمنوا ما فضل اللہ بہ

ولا تقتلوا اولادکم

ولا تقربوا الزنا

ولا تقربوا مال الیتیم

ولا تکونوا کالذین تفرقوا

ولا یحسبن الذین کفروا

ولا یزال الذین کفروا

ولا تمش فی الارض مرحا

باب الواو مع اللام وبعدھا الھمزۃ الی الالف

آيات كريمہ سورہ صفحہ — آيات كريمہ سورہ صفحہ — آيات كريمہ سورہ صفحہ — آيات كريمہ سورہ صفحہ

ولئن اخرنا عنهم العذاب
ولئن اذقناه رحمة منا
ولئن اذقنا الانسان منا
ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء
ولئن ارسلنا ريحا فراوه
ولئن اصابكم فضل
ولئن اطعتم بشرا مثلكم
ولئن سالتهم ليقولن انما
ولئن سالتهم من خلق
ولئن سالتهم من نزل من
ولئن سالتهم من خلق
ولئن سالتهم من خلق السموات
ولئن سالتهم من خلق السموات
ولئن سالتهم من خلقهم
ولئن شئنا لنذهبن بالذي
ولئن قتلتم في سبيل الله
ولئن متم او قتلتم لالى الله
ولئن مستهم نفحة من عذاب
ولبثوا في كهفهم ثلاث مائة
ولبيوتهم ابوابا وسررا
ولتجدنهم احرص الناس
ولتصغى اليه افئدة الذين
ولتعرفنهم في لحن القول
ولتعلمن نباه بعد حين
ولتكن منكم امة يدعون
ولحم طير مما يشتهون
ولد الله وانهم لكاذبون
ولذكر الله اكبر والله يعلم
ولربك فاصبر فاذا نقر في
ولسانا وشفتين وهديناه
ولسليمان الريح عاصفة
ولسليمان الريح غدوها
ولسوف يرضى
ولسوف يعطيك ربك فترضى
ولقد اتوا على القرية التي
ولقد اتينا ابرهيم رشده
ولقد اتينا بني اسرائيل
ولقد اتينا داود وسليمان علما
ولقد اتينا داود منا فضلا
ولقد اتيناك سبعا من
ولقد اتينا لقمان الحكمة
ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى تسع
ولقد اتينا موسى وهرون
ولقد اتينا موسى الكتاب

ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اتينا موسى الهدى
ولقد اتينا موسى الكتاب
ولقد اخترناهم على علم
ولقد اخذنا ال فرعون
ولقد اخذ الله ميثاق بني
ولقد اخذناهم بالعذاب
ولقد ارسلنا الى امم
ولقد ارسلنا الى ثمود
ولقد ارسلنا رسلا من
ولقد ارسلنا رسلا من
ولقد ارسلنا فيهم منذرين
ولقد ارسلنا من قبلك
ولقد ارسلنا من قبلك
ولقد ارسلنا موسى باياتنا
ولقد ارسلنا موسى باياتنا
ولقد ارسلنا موسى باياتنا
ولقد ارسلنا موسى باياتنا
ولقد ارسلنا موسى باياتنا
ولقد ارسلنا نوحا الى
ولقد ارسلنا نوحا الى
ولقد ارسلنا نوحا الى
ولقد اريناه اياتنا كلها
ولقد استهزئ برسل من
ولقد استهزئ برسل من
ولقد استهزئ برسل من
ولقد اضل منكم جبلا كثيرا
ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا
ولقد انزلنا اليك ايات بينات
ولقد انزلنا اليكم ايات بينات
ولقد اوحي اليك والى الذين
ولقد اوحينا الى موسى ان اسر
ولقد اهلكنا اشياعكم فهل
ولقد اهلكنا القرون من قبلكم
ولقد اهلكنا ما حولكم من القرى
ولقد بعثنا في كل امة رسولا
ولقد بوانا بني اسرائيل مبوا
ولقد تركنا منها اية بينة
ولقد تركناها اية فهل من
ولقد جاء ال فرعون النذر
ولقد جاءت رسلنا ابرهيم
ولقد جاءكم موسى بالبينات
ولقد جاءكم يوسف من قبل
ولقد جاءهم رسول منهم

ولقد جاءهم من الانباء
ولقد جئتمونا فرادى كما
ولقد جئناهم بكتاب فصلناه
ولقد جعلنا في السماء بروجا
ولقد خلقنا الانسان من
ولقد خلقنا الانسان من
ولقد خلقنا السموات والارض
ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق
ولقد خلقناكم ثم صورناكم
ولقد ذرانا لجهنم كثيرا من
ولقد راودوه عن ضيفه
ولقد راه بالافق المبين
ولقد راه نزلة اخرى عند
ولقد زينا السماء الدنيا
ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا
ولقد صبحهم بكرة عذاب مستقر
ولقد صدق عليهم ابليس ظنه
ولقد صدقكم الله وعده
ولقد صرفنا في هذا القرآن
ولقد صرفنا في هذا القرآن
ولقد صرفنا للناس في هذا
ولقد صرفناه بينهم ليذكروا
ولقد ضربنا للناس في هذا
ولقد ضربنا للناس في هذا
ولقد ضل قبلهم اكثر الاولين
ولقد علمتم الذين اعتدوا
ولقد علمتم النشاة الاولى
ولقد علمنا المستقدمين
ولقد عهدنا الى ادم من قبل
ولقد فتنا الذين من قبلهم
ولقد فتنا سليمان والقينا
ولقد فتنا قبلهم قوم فرعون
ولقد فضلنا بعض النبيين
ولقد قال لهم هرون من قبل
ولقد كانوا عاهدوا الله
ولقد كتبنا في الزبور من
ولقد كذب اصحاب الحجر
ولقد كذب الذين من قبلهم
ولقد كذبت رسل من
ولقد كرمنا بني ادم وحملناهم
ولقد كنتم تمنون الموت من
ولقد مكناكم في الارض
ولقد مكناهم فيما ان مكناكم
ولقد مننا عليك مرة اخرى
ولقد مننا على موسى وهرون
ولقد نادينا نوح فلنعم المجيبون

ولقد نجينا بني اسرائيل من
ولقد نصركم الله ببدر
ولقد نعلم انك يضيق صدرك
ولقد نعلم انهم يقولون
ولقد وصلنا لهم القول
ولقد همت به وهم بها
ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل
ولكل امة اجل فاذا جاء اجلهم
ولكل امة جعلنا منسكا
ولكل امة رسول فاذا جاء
ولكل جعلنا موالي مما ترك
ولكل درجات مما عملوا
ولكل درجات مما عملوا
ولكل وجهة هو موليها
ولكم في القصاص حيوة
ولكم فيها جمال حين تريحون
ولكم فيها منافع كثيرة
ولكم نصف ما ترك ازواجكم
ولكنا انشانا قرونا فتطاول
ولكن كذب وتولى

باب الواو مع اللام وبعدها اللام الى الواو

وللاخرة خير لك من الاولى
وللذين كفروا بربهم عذاب
وللمطلقات متاع بالمعروف
ولله الاسماء الحسنى فادعوه
ولله المثل الاعلى وهو
ولله المشرق والمغرب فاينما
ولله على الناس حج البيت
ولله جنود السموات والارض
ولله غيب السموات والارض
ولله غيب السموات والارض
ولله ما في السموات والارض
ولله ما في السموات والارض
ولله ما في السموات وما في الارض
ولله ما في السموات وما في الارض
ولله ما في السموات وما في الارض
ولله ما في السموات وما في الارض
ولله ملك السموات والارض
ولله ملك السموات والارض
ولله ملك السموات والارض
ولله ملك السموات والارض
ولله ملك السموات والارض
ولله يسجد ما في السموات
ولله يسجد ما في السموات

آيات كريمہ سورہ صفحہ — آيات كريمہ سورہ صفحہ — آيات كريمہ سورہ صفحہ — آيات كريمہ سورہ صفحہ

فانطلقا حتى اذا ركبا
فانطلقا حتى اذا لقيا غلاما
فانطلقوا وهم يتخافتون
فان طلقها فلا تحل له
فانظر الى اثار رحمت الله
فانظر كيف كان عاقبة
فانظر كيف كان عاقبة
فان عثر على انهما استحقا
فان عصوك فقل اني
فانقلبوا بنعمة من الله وفضل
فان كان لكم كيد فكيدون
فان كذبوك فقد كذب
فان كذبوك فقل ربكم
فانك لا تسمع الموتى ولا
فان كنت في شك مما انزلنا
فانكم وما تعبدون ما انتم
فان للذين ظلموا ذنوبا مثل
فان لم تجدوا فيها احدا فلا
فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب
فان لم تفعلوا ولن تفعلوا
فان لم تاتوني به فلا كيل
فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا
فان لم يستجيبوا لك فاعلم
فانما هي زجرة واحدة فاذا
فانما هي زجرة واحدة فاذا
فانما يسرناه بلسانك لتبشر
فانما يسرناه بلسانك لعلهم
فان مع العسر يسرا ان مع
فانهم عدو لي الا رب
فانهم لاكلون منها فمالئون
فانهم يومئذ في العذاب
فان يصبروا فالنار مثوى لهم
فاوجس منهم خيفة قالوا
فاوجس في نفسه خيفة
فاوحى الى عبده ما اوحى
فاوحينا الى موسى ان اضرب
فاوحينا اليه ان اصنع الفلك
فاولئك عسى الله ان يعفو
فاهدوهم الى صراط الجحيم
فاهلكنا اشد منهم بطشا
فاينما تولوا فثم وجه الله

باب الفاء مع الباء الى الدال المهملة

فباي الاء ربك تتمارى
فباي الاء ربكما تكذبان

فباي حديث بعده يؤمنون
فبدا باوعيتهم قبل وعاء
فبدل الذين ظلموا قولا غير
فبشرناه بغلام حليم فلما بلغ
فبشرهم بعذاب اليم الا الذين
فبظلم من الذين هادوا حرمنا
فبعث الله غرابا يبحث في الارض
فبما رحمة من الله لنت لهم
فبما نقضهم ميثاقهم وكفرهم
فبما نقضهم ميثاقهم وكفرهم
فتبسم ضاحكا من قولها و
فترى الذين في قلوبهم مرض
فتعالى الله الملك الحق ولا
فتعالى الله الملك الحق لا اله
فتقبلها ربها بقبول حسن
فتقطعوا امرهم بينهم زبرا
فتلقى ادم من ربه كلمات
فتلك بيوتهم خاوية بما ظلموا
فتنادوا مصبحين ان اغدوا
فتنازعوا امرهم بينهم واسروا
فتوكل على الله انك على الحق
فتول عنهم حتى حين وابصرهم
فتول عنهم فما انت بملوم
فتول عنهم يوم يدع الداع الى
فتولوا عنه مدبرين فراغ الى
فتولى بركنه وقال ساحر او مجنون
فتولى عنهم وقال يا قوم
فتولى عنهم وقال يا قوم
فتولى فرعون فجمع كيده ثم اتى
فجاءته احديهما تمشي على
فجعل منه الزوجين الذكر و
فجعلنا عاليها سافلها وامطرنا
فجعلناها نكالا لما بين يديها
فجعلناه في قرار مكين الى قدر
فجعلناهم سلفا ومثلا للاخرين
فجعلناهن ابكارا عربا اترابا
فجعله غثاء احوى سنقرئك
فجعلهم جذاذا الا كبيرا لهم
فجمع السحرة لميقات يوم معلوم
فحشر فنادى فقال انا ربكم
فحق علينا قول ربنا انا لذائقون
فحملته فانتبذت به مكانا
فخرج الى قومه في زينته قال
فخرج منها خائفا يترقب قال
فخرج على قومه من المحراب
فخسفنا به وبداره الارض

فخلف من بعدهم خلف ورثوا
فخلف من بعدهم خلف اضاعوا
فدعا ربه ان هؤلاء قوم مجرمون
فدعا ربه اني مغلوب فانتصر
فدليهما بغرور فلما ذاقا الشجرة
فدمدم عليهم ربهم بذنبهم

باب الفاء مع الذال الى الشين

فذاقت وبال امرها وكان
فذرني ومن يكذب بهذا
فذرهم حتى يلاقوا يومهم الذي
فذرهم في غمرتهم حتى حين
فذرهم يخوضوا ويلعبوا حتى
فذكر انما انت مذكر
فذكر ان نفعت الذكرى
فذكر بالقران من يخاف وعيد
فذكر فما انت بنعمت ربك
فذلكم الله ربكم الحق فماذا
فذلك يومئذ يوم عسير
فذوقوا بما نسيتم لقاء يومكم
فذوقوا عذابي ونذر
فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا
فراغ الى الهتهم فقال الا تاكلون
فراغ الى اهله فجاء بعجل سمين
فراغ عليهم ضربا باليمين فاقبلوا
فرت من قسورة بل يريد كل
فرجع موسى غضبان
فرجعوا الى انفسهم فقالوا
فرح المخلفون بمقعدهم خلاف
فرحين بما اتيهم الله من
فرددناه الى امه كي تقر عينها
فرعون وثمود بل الذين كفروا
فروح وريحان وجنت نعيم
فريق في الجنة وفريق في
فريقا هدى وفريقا حق
فساهم فكان من المدحضين
فسبحان الذي بيده ملكوت
فسبحان الله حين تمسون
فسبح باسم ربك العظيم
فسبح باسم ربك العظيم
فسبح باسم ربك العظيم
فسبح بحمد ربك وكن من
فستبصر ويبصرون بايكم
فستذكرون ما اقول لكم
فسجد الملئكة كلهم اجمعون
فسجد الملئكة كلهم اجمعون

فسخرنا له الريح تجري بامره
فسقى لهما ثم تولى الى الظل
فسلام لك من اصحاب اليمين
فسنيسره لليسرى واما من بخل
فسوف تعلمون من ياتيه
فسوف يحاسب حسابا يسيرا
فسيحوا في الارض اربعة اشهر
فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم

باب الفاء مع الشين الى اللام

فشاربون شرب الهيم
فشاربون عليه من الحميم
فصبر جميل والله المستعان
فضربنا على اذانهم في الكهف
فضلا من الله ونعمة والله
فضلا من ربك ذلك هو
فطاف عليها طائف من
فطوعت له نفسه قتل اخيه
فطرت الله التي فطر
فقال له موسى هل اتبعك
فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم
فعسى ربي ان يؤتين خيرا
فعصوا رسول ربهم فاخذهم
فعصى فرعون الرسول
فعقروا الناقة وعتوا عن
فعقروها فاصبحوا نادمين
فعقروها فقال تمتعوا
فعميت عليهم الانباء يومئذ
فغشيها ما غشى فباي
فغفرنا له ذلك وان له
فغلبوا هنالك وانقلبوا
ففتحنا ابواب السماء بماء
ففررت منكم لما خفتكم
ففروا الى الله اني لكم نذير
ففهمناها سليمان وكلا
فقاتل في سبيل الله لا تكلف
فقاتلوا ائمة الكفر انهم
فقال الملا الذين كفروا
فقال الملا الذين كفروا
فقال انا ربكم الاعلى فاخذه
فقال ان هذا الا سحر يؤثر
فقال اني احببت حب الخير
فقال اني سقيم فتولوا
فقال لهم رسول الله ناقة
فقالوا ابشرا منا واحدا
فقالوا انؤمن لبشرين مثلنا

آیات کریمہ سورۃ صفحہ آیات کریمہ سورۃ صفحہ آیات کریمہ سورۃ صفحہ آیات کریمہ سورۃ صفحہ

فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا
فقالوا علی اللہ توکلنا ربنا
فقتل کیف قدر ثم قتل
فقد جاء اشراطها فانی لهم
فقدرنا فنعم القادرون
فقد کذبوا بالحق لما جاءهم
فقد کذبوا فسیاتیهم انباء
فقد کذبوکم بما تقولون
فقربه علیهم ما کانوا
فقربه الیهم قال الا تاکلون
فقضیهن سبع سموات
فقطع دابر القوم الذین ظلموا

فکیف تتقون ان کفرتم یوما
فکیف کان عذابی ونذر

باب الفاء و بعد اللام

فلا اقتحم العقبة وما ادراک
فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس
فلا اقسم بالشفق واللیل
فلا اقسم برب المشارق و
فلا اقسم بما تبصرون و
فلا اقسم بمواقع النجوم و
فلا تحسبن اللہ مخلف وعده
فلا تدع مع اللہ الها آخر فتکون

فلما ان جاء البشیر القاه علی
فلما انجاهم اذا هم یبغون
فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما
فلما بلغ معه السعی قال یا بنی
فلما ترای الجمعان قال اصحاب
فلما جاء السحرة قال لهم
فلما جاء السحرة قالوا لفرعون
فلما جاء آل لوط المرسلون
فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها
فلما جاء امرنا نجینا صالحا
فلما جاءت قیل اهکذا
فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة

فلم یجد له من دون اللہ
فلم یزدهم دعائی الا فرارا
فلم یک ینفعهم ایمانهم
فلنأتینک بسحر مثله فاجعل
فلنذیقن الذین کفروا
فلنسئلن الذین ارسل الیهم
فلنقصن علیهم بعلم وما
فلو ان لنا کرة فنکون
فلولا اذا بلغت الحلقوم
فلولا اذ جاءهم باسنا
فلولا القی علیه اسورة
فلولا ان کنتم غیر مدینین

باب الفاء مع المیم

آیات کریمہ سورۃ صفحہ آیات کریمہ سورۃ صفحہ آیات کریمہ سورۃ صفحہ آیات کریمہ سورۃ صفحہ

باب الواو مع النون و بعدها الالف الی الیاء

كتابخانه آستان قدس

ايات كريمه	سوره	صفحه	ايات كريمه	سوره	صفحه	ايات كريمه	سوره	صفحه	ايات كريمه	سوره	صفحه

باب النداء مع الياء المثناة التحتانية

ويا ادم اسكن انت وزوجك
ويا قوم استغفروا ربكم
ويا قوم اعملوا على مكانتكم
ويا قوم اني اخاف عليكم ٧١
ويا قوم اوفوا المكيال والميزان
ويا قوم لا اسئلكم عليه اجرا
ويا قوم لا يجرمنكم شقاقي
ويا قوم من ينصرني من الله
ويا قوم هذه ناقة الله لكم
ويا قوم ما لي ادعوكم الى النجاة ٧٢
ويبقى وجه ربك ذو الجلال ٢١٧
ويبين الله لكم والله عليم حكيم
ويتجنبها الاشقى الذي يصلى ٣١٨
ويجعلون لله البنات سبحانه
ويجعلون لله ما يكرهون و
ويجعلون لما لا يعلمون نصيبا
ويحق الله الحق بكلماته ولو
ويحلفون بالله انهم لمنكم
ويحمل عرش ربك فوقهم ٣١٦
ويخرون للاذقان يبكون
ويدخلهم الجنة عرفها لهم ١٤١
ويدرؤا عنها العذاب
ويدع الانسان بالشر دعاءه
ويذهب غيظ قلوبهم
ويرزقه من حيث لا يحتسب ٢٨٧
ويرى الذين اوتوا العلم الذي
ويريكم اياته فاي ايات الله ٧٩
ويزيد الله الذين اهتدوا
ويسئلونك عن الجبال
ويسئلونك عن الروح قل
ويسئلونك عن المحيض قل ١٨٢
ويسئلونك عن ذي القرنين
ويسئلونك عن اليتامى قل ١٨١
ويسبح الرعد بحمده والملائكة ١٢٥
ويستجيب الذين امنوا وعملوا ٩٩
ويستعجلونك بالسيئة قبل
ويستعجلونك بالعذاب ولن
ويستعجلونك بالعذاب ولولا
ويستفتونك في النساء قل
ويستنبئونك احق هو قل اي و
ويسر لي امري واحلل عقدة
ويسقون فيها كاسا كان مزاجها
ويشف صدور قوم مؤمنين
ويصنع الفلك وكلما مر عليه

ويضيق صدري ولا ينطلق
ويطاف عليهم بانية من فضة ٣٥٥
ويطعمون الطعام على حبه ٣٥٣
ويطوف عليهم غلمان لهم ١٩٥
ويطوف عليهم ولدان مخلدون ٣٥٥
ويعبدون من دون الله
ويعبدون من دون الله
ويعبدون من دون الله
ويعبدون من دون الله
ويعذب المنافقين والمنافقات ١٥٠
ويعلم الذين يجادلون في ١٠١
ويعلمه الكتاب والحكمة والتوراة ٤٦٣
ويقول الانسان ائذا ما مت
ويقول الذين امنوا اهؤلاء الذين ٤٩٥
ويقول الذين امنوا لولا نزلت ١٤٤
ويقول الذين كفروا لولا انزل ٣١٨
ويقول الذين كفروا لولا انزل عليه اية
ويقول الذين كفروا لست مرسلا
ويقولون ائنا لتاركوا الهتنا ١٧
ويقولون امنا بالله وبالرسول
ويقولون سبحان ربنا ان كان
ويقولون طاعة فاذا برزوا ٣١٦
ويقولون لولا انزل عليه اية
ويقولون متى هذا الفتح
ويقولون متى هذا الوعد
ويقولون متى هذا الوعد
ويقولون متى هذا الوعد
ويقولون متى هذا الوعد
ويقولون متى هذا الوعد
ويقولون متى هذا الوعد
ويكلم الناس في المهد
ويكان الله يبسط الرزق
ويل لكل افاك اثيم يسمع ايات ١٢٥
ويل للمطففين الذين اذا ٣٧٥
ويل يومئذ للمكذبين الذين ٣٥٨
ويل يومئذ للمكذبين ٣٧٧
ويمددكم باموال وبنين و ٣٢٥
وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم
وينذر الذين قالوا اتخذ الله
وينصرك الله نصرا عزيزا ١٤٩
وينقلب الى اهله مسرورا ٣٨٠
ويوم القيامة ترى الذين كذبوا
ويوم تشقق السماء بالغمام ٣٥٥
ويوم تقوم الساعة يبلس المجرمون
ويوم تقوم الساعة يومئذ

ويوم تقوم الساعة يقسم المجرمون
ويوم نبعث في كل امة شهيدا
ويوم نبعث من كل امة شهيدا
ويوم نحشر من كل امة فوجا
ويوم نحشرهم جميعا ثم نقول ٤٩١
ويوم نحشرهم جميعا ثم نقول
ويوم نسير الجبال وترى الارض
ويوم يحشر اعداء الله الى النار
ويوم يحشرهم جميعا يا معشر ٥٢٣
ويوم يحشرهم جميعا ثم يقول
ويوم يحشرهم كان لم يلبثوا
ويوم يحشرهم وما يعبدون
ويوم يعرض الذين كفروا ١٣٩
ويوم يعرض الذين كفروا ١٣٤
ويوم يعض الظالم على يديه ١٤٤
ويوم يقول نادوا شركائي
ويوم يناديهم فيقول اين
ويوم يناديهم فيقول ماذا
ويوم يناديهم فيقول اين
ويوم ينفخ في الصور ففزع

فصل الهاء وبعدها الالف الى الياء

هاؤم اقرؤا كتابيه اني ظننت ٣١٧
هاانتم اولاء تحبونهم و ٢٩٢
هاانتم هؤلاء تدعون لتنفقوا ١٤٧
هاانتم هؤلاء جادلتم عنهم ٩٥
هاانتم هؤلاء حاججتم فيما لكم
هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه ٩
هذا بلاغ للناس ولينذروا ٣٣
هذا بصائر للناس وهدى ١٢٤
هذا بيان للناس وهدى
هذا خلق الله فاروني ماذا
هذا ذكر وان للمتقين لحسن ١٢٥
هذا ربي هذا اكبر فلما افلت ٥٠٧
هذا صراط مستقيم فلما
هذا صراط مستقيم ولا يصدنكم
هذا صراط مستقيم ولقد ١١
هذا صراط مستقيم ولا ١١٢
هذا عطاؤنا فامنن او امسك
هذا فليذوقوه حميم وغساق
هذا فوج مقتحم معكم لا مرحبا
هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق ١٣٨
هذا ما توعدون لكل ١٨٢
هذا ما توعدون ليوم
هذا من فضل ربي ليبلوني

هذان خصمان اختصموا في
هذا نذير من النذر الاولى ٢٠٧
هذا نزلهم يوم الدين ٢٢٩
هذا وان للطاغين لشر مآب
هذا هدى والذين كفروا ١٢٥
هذا يوم الفصل الذي ١٠٦
هذا يوم الفصل جمعناكم ٣٥٩
هذا يوم لا ينطقون ولا ٣٥٩
هذه النار التي كنتم بها تكذبون ١٩٣
هذه جهنم التي كنتم توعدون ١١
هذه جهنم التي يكذب بها ٢١٩
هرون اخي اشدد به ازري
هباء منبثا وكنتم ازواجا ٣٢٤
هباء منثورا اصحاب الجنة
هدى للمتقين الذين
هدى وبشرى للمؤمنين
هدى وذكرى لاولي ٧٤
هدى ورحمة للمحسنين
هل اتى على الانسان حين ٣٥٠
هل اتيك حديث ضيف ١٨٨
هل اتيك حديث موسى اذ ٣٦٥
هل اتيك حديث الجنود ٣٨٥
هل اتيك حديث الغاشية ٣٨٩
هل انبئكم على من تنزل الشياطين
هل ثوب الكفار ما كانوا ٣٧٩
هل جزاء الاحسان الا الاحسان ٢٢١
هل في ذلك قسم لذي حجر ٣٩٢
هلك عني سلطانيه خذوه ٣١٨
هلم الينا ولا ياتون البأس
هل ينظرون الا الساعة ١١٣
هل ينظرون الا ان ياتيهم ١٧٢
هل ينظرون الا ان تاتيهم
هل ينظرون الا ان ياتيهم
هل ينظرون الا تاويله
هماز مشاء بنميم مناع ٣٠٨
هم الذين كفروا وصدوكم ١٥٧
هم الذين يقولون لا ٢٧٩
هم درجات عند الله والله ١٥
هم وازواجهم في ظلال ١٠
هنالك ابتلي المؤمنون
هنالك الولاية لله الحق
هنالك تبلوا كل نفس ما
هنالك دعا زكريا ربه
هو الاول والاخر والظاهر ٢٣٣
هو الحي لا اله الا هو فادعوه ٧٧
هو الذي اخرج الذين ٢٥٢
هو الذي ارسل رسوله

ايات كريمه	سوره	صفحه	ايات كريمه	سوره	صفحه	ايات كريمه	سوره	صفحه	ايات كريمه	سوره	صفحه

هو الذي ارسل رسوله بالهدى ١٠١
هو الذي انزل السكينة في ١٥
هو الذي انزل عليك الكتاب
هو الذي انزل من السماء ماء
هو الذي بعث في الاميين ٢٧١
هو الذي جعل الشمس ضياء
هو الذي جعلكم خلائف
هو الذي جعل لكم الليل
هو الذي جعل لكم الارض ٣٠٢
هو الذي خلق السموات ٢٣٣
هو الذي خلقكم من طين
هو الذي خلقكم من نفس
هو الذي خلقكم فمنكم ٢٨٠
هو الذي خلقكم من تراب ٧٧
هو الذي خلق لكم ما في
هو الذي يحيي ويميت ٧٧
هو الذي يريكم البرق
هو الذي يريكم اياته ٤٧
هو الذي يسيركم في البر
هو الذي يصلي عليكم
هو الذي يصوركم في الارحام
هو الذي ينزل على عبده ٢٣٥
هو الله الخالق البارئ ٢٦
هو الله الذي لا اله الا هو ٢٥٩
هو الله الذي لا اله الا هو ٢٥٩
هو اهل التقوى واهل المغفرة ٣٤٥
هو يحيي ويميت واليه ترجعون
هيهات هيهات لما توعدون

فصل الياء وفيه ابواب شتى باب الياء الندائية وبعدها الهمزة مع الياء

يا ابت اني اخاف ان يمسك
يا ابت اني قد جاءني من العلم
يا ابت لا تعبد الشيطان
يا ابت لم تعبد ما لا يسمع
يا ابراهيم اعرض عن هذا
يا اخت هرون ما كان ابوك
يا اهل الكتاب قد جاءكم
يا اهل الكتاب قد جاءكم
يا اهل الكتاب لا تغلوا في
يا اهل الكتاب لم تحاجون
يا اهل الكتاب لم تكفرون
يا اهل الكتاب لم تلبسون
يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي ٣٩٧
يا ايها الانسان انك كادح ٣٨٠

يا ايها الانسان ما غرك بربك ٣٧٣
يا ايها الذين امنوا اتقوا الله
يا ايها الذين امنوا اتقوا الله
يا ايها الذين امنوا اتقوا الله
يا ايها الذين امنوا اتقوا الله
يا ايها الذين امنوا اتقوا الله ٢٤٢
يا ايها الذين امنوا اتقوا الله ٢٥٨
يا ايها الذين امنوا اجتنبوا ١٧٠
يا ايها الذين امنوا ادخلوا ١٧٢
يا ايها الذين امنوا اذا تداينتم
يا ايها الذين امنوا اذا جاءكم ٢٦٣
يا ايها الذين امنوا اذا ضربتم
يا ايها الذين امنوا اذا قمتم
يا ايها الذين امنوا اذا لقيتم ٥٩٧
يا ايها الذين امنوا اذا لقيتم ٧٧
يا ايها الذين امنوا اذا نكحتم
يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم ٢٤٤
يا ايها الذين امنوا اذا قيل ٢٣٧
يا ايها الذين امنوا اذا ناجيتم ٢٤٨
يا ايها الذين امنوا اذا نودي ٢٧٢
يا ايها الذين امنوا اذكروا
يا ايها الذين امنوا اذكروا
يا ايها الذين امنوا اذكروا الله
يا ايها الذين امنوا اركعوا
يا ايها الذين امنوا استعينوا
يا ايها الذين امنوا اصبروا
يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله ٣٧٥
يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله ٥٩٩
يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله ١٤٤
يا ايها الذين امنوا امنوا بالله
يا ايها الذين امنوا ان تطيعوا ٢٨٢
يا ايها الذين امنوا ان تطيعوا
يا ايها الذين امنوا ان تتقوا الله ٦٠٢
يا ايها الذين امنوا ان تنصروا الله ١٤١
يا ايها الذين امنوا ان جاءكم ١٦٧
يا ايها الذين امنوا انفقوا
يا ايها الذين امنوا انفقوا
يا ايها الذين امنوا ان كثيرا
يا ايها الذين امنوا انما الخمر
يا ايها الذين امنوا انما المشركون
يا ايها الذين امنوا ان من
يا ايها الذين امنوا اوفوا
يا ايها الذين امنوا توبوا الى الله
يا ايها الذين امنوا خذوا ٣٩٧
يا ايها الذين امنوا شهادة ٣٨٠

يا ايها الذين امنوا عليكم
يا ايها الذين امنوا قاتلوا
يا ايها الذين امنوا قوا انفسكم ٢٩٥
يا ايها الذين امنوا كتب عليكم
يا ايها الذين امنوا كتب عليكم
يا ايها الذين امنوا كلوا من
يا ايها الذين امنوا كونوا قوامين
يا ايها الذين امنوا كونوا قوامين
يا ايها الذين امنوا كونوا
يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا
يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا
يا ايها الذين امنوا لا تبطلوا
يا ايها الذين امنوا لا تتبعوا
يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا
يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا
يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا
يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا
يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا
يا ايها الذين امنوا لا تتولوا
يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا
يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا
يا ايها الذين امنوا لا تحرموا
يا ايها الذين امنوا لا تحلوا
يا ايها الذين امنوا لا تخونوا
يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا
يا ايها الذين امنوا لا تسئلوا
يا ايها الذين امنوا لا تقتلوا
يا ايها الذين امنوا لا تقدموا ١٦٣
يا ايها الذين امنوا لا تقربوا
يا ايها الذين امنوا لا تقولوا ١٠١
يا ايها الذين امنوا لا تكونوا
يا ايها الذين امنوا لا تكونوا
يا ايها الذين امنوا لا تلهكم
يا ايها الذين امنوا لا يحل
يا ايها الذين امنوا لا يسخر ١٦٩
يا ايها الذين امنوا لم تقولون
يا ايها الذين امنوا ليبلونكم
يا ايها الذين امنوا ليستاذنكم
يا ايها الذين امنوا ما لكم
يا ايها الذين امنوا من يرتد
يا ايها الذين امنوا اهلكم
يا ايها الذين اوتوا الكتاب
يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا ٢٩٦
يا ايها الرسل كلوا من الطيبات
يا ايها الرسول بلغ ما انزل

يا ايها الرسول لا يحزنك
يا ايها المدثر قم فانذر ٣٣٩
يا ايها المزمل قم الليل ٣٣٣
يا ايها الناس اتقوا ربكم
يا ايها الناس اتقوا ربكم
يا ايها الناس اتقوا ربكم
يا ايها الناس اذكروا نعمة
يا ايها الناس اعبدوا ربكم
يا ايها الناس انا خلقناكم ١٧٣
يا ايها الناس انتم الفقراء
يا ايها الناس ان كنتم في
يا ايها الناس ان وعد الله
يا ايها الناس ضرب مثل
يا ايها الناس قد جاءتكم
يا ايها الناس قد جاءكم
يا ايها الناس قد جاءكم
يا ايها الناس كلوا مما في
يا ايها النبي اتق الله ولا
يا ايها النبي اذا طلقتم النساء ٢٨٤
يا ايها النبي اذا جاءك ٢٦٥
يا ايها النبي انا احللنا
يا ايها النبي انا ارسلناك
يا ايها النبي جاهد الكفار
يا ايها النبي جاهد الكفار ٢٩٧
يا ايها النبي حرض المؤمنين
يا ايها النبي حسبك الله
يا ايها النبي قل لازواجك
يا ايها النبي قل لازواجك
يا ايها النبي قل لمن في ايديكم
يا ايها النبي لم تحرم ما احل ٢٩٢

باب الياء وبعدها الباء الموحدة الى الكاف

يا بني ادم اما ياتينكم رسل
يا بني ادم خذوا زينتكم
يا بني ادم قد انزلنا عليكم
يا بني ادم لا يفتننكم الشيطان
يا بني اذهبوا فتحسسوا من
يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي
يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي
يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي
يا بني اسرائيل قد انجيناكم
يا بني اركب معنا ولا تكن
يا بني اقم الصلوة وامر
يا بني انها ان تك مثقال
ياتوك بكل ساحر عليم

چون نصر السلطنه وزیر کرمانشاهان از
مخصوصین آزموده مجرب دولت است و از ابتدا
جلوس همایون ما تاکنون در رجوع عمل گمرکات
ولایات خدمات خوب نموده و خاطر ما را
از حسن کفایت و خدمت خود راضی داشته
محض کمال مرحمت بالمناسبه که همیشه خدمت

محاسن مراقبات و اهتمامات و مراسم
راستی و صداقت صدیق همایون میرآخور
اصطبل خاصه مبارک را در حدمات مقرره
در خور بذل موهبتی نبیل شناخته نیز در
روز اسب دوانی یک ثوب سرداری ترمه
کشمیری شمسه مرصع از خلاع مهر شعاع

لهذا بموجب این دستخط مبارک ورارت
نظمیه و احتسابیه را بتصویب نیر الدوله
حکمران دار الخلافه بعهده مشار الیه محول و
واگذار فرمودیم که در تقدیم کفایت و
شرایط خدمت عز بوده کمال سعی و اهتمام را
بعمل آورد شهر رمضان ۱۳۱۴

که در مراکش بود بیرون آمده مانع ورود رشید بمراکش شدند
و در ثلاثی اول یحیی و مراکشیان شکست خورده داخل شهر شده
دروازه ها را بسته متحصن شدند و باز نکردند مگر اینکه سندی
از حبیبه و رشید گرفتند که شهر مراکش را بعد از تصرف بامرای
ثلاثه واگذار نکنند و حبیبه چون وعده کرده بود که بعد از
تصرف مراکش را بآنها دهد مجبور شد که یک کرور دینار زر سرخ
بامرای ثلاثه عطا کند و آنها را از صرافت تصرف مراکش بیندازد
همانا بعد از این مقدمه دروازه شهر را گشودند و رشید را محترما

وارد قصر سلطنتی نمودند و تا سال ششصد و سی و سه رشید
در مراکش بماند در این سال مشایخ طایفه خلوص را بعمارت
سلطنتی احضار کرده بیست و پنج نفر از آنها را گردن زد بواسطه
طایفه خلوص بشوریدند و مراکش را تصرف نمودند رشید فرار را
از شهر بیرون رفت اعاظم طایفه خلوص مجددا یحیی را طلبیدند
و او را بر خود امیر کردند از آنطرف رشید بفاس رفت و خود
آراسته کرده مجددا بمراکش آمد یحیی از سطوت او بگریخت و در
جبین فرار کسان خودش او را مقتول ساختند و سرش را بمراکش نزد رشید فرستادند
(بقیه دارد)

آیات کریمه	سوره	صحیفه	آیات کریمه	سوره	صحیفه	آیات کریمه	سوره	صحیفه	آیات کریمه	سوره	صحیفه
یا یحیی خذ الکتاب بقوة	مریم	۲۰۲	یسئلون ایان یوم الدین	ذاریات	۱۸۶	یغفر لکم ذنوبکم ویدخلکم	صف	۲۶۹	یوم تشهد علیهم السنتهم	نور	۵۹
یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان	توبه	۷	یسئلونک عن الاهلة قل	بقره	۱۵۸	یغفر لکم من ذنوبکم ویؤخرکم	نوح	۳۲۴	یوم تقلب وجوههم فی النار	احزاب	۵۰
یبصرونهم یود المجرم لو یفتدی	معارج	۳۲۱	یسئلونک عن الانفال قل	انفال	۹۲	یغفر لمن یشاء ویعذب	مائده	۴۲	یوم تکون السماء کالمهل	معارج	۳۲۱
یتجرعه ولا یکاد یسیغه	ابرهیم	[illegible]	یسئلونک عن الخمر والمیسر	بقره	۱۷۸	یفقهوا قولی واجعل لی	طه	[illegible]	یوم التغابن ومن یؤمن	تغابن	۲۸۲
یتخافتون بینهم ان لبثتم الا	طه	[illegible]	یسئلونک عن الساعة ایان	اعراف	۸۷	یفعل الله ما یشاء الم تر	ابرهیم	[illegible]	یوم تمور السماء مورا	طور	۱۹۳
یتنازعون فیها کأسا لا لغو	طور	۱۹۵	یسئلونک عن الساعة قل	نازعات	۳۶۷	یقدم قومه یوم القیمة	هود	[illegible]	یوم تولون مدبرین ما لکم	مؤمن	۷۱
یتواری من القوم من سوء	نحل	[illegible]	یسئلونک عن الشهر الحرام	بقره	۱۷۶	یقلب الله اللیل والنهار	نور	[illegible]	یوم لا تملک نفس لنفس شیئا	انفطار	۳۷۵
یتیما ذا مقربة او مسکینا	بلد	۳۹۹	یسئلونک ماذا ینفقون	بقره	۱۷۵	یقول ائنک لمن المصدقین	صافات	۱۸	یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا	طور	۱۹۷
یثبت الله الذین آمنوا بالقول	ابرهیم	[illegible]	یسئلونک ماذا احل لهم	مائده	۴۲	یقول الانسان یومئذ این	قیامه	۳۴۶	یوم لا یغنی مولی عن مولی	دخان	۱۲۲
یجادلونک فی الحق بعد ما	انفال	[illegible]	یسئله من فی السموات والارض	رحمن	۲۱۷	یقولون لئن رجعنا الی المدینة	منافقون	۲۷۹	یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم	مؤمن	۷۴
یجاهدون فی سبیل الله ولا	مائده	[illegible]	یسبح لله ما فی السموات	جمعه	۲۷۰	یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی	فجر	۳۹۶	یوم لا ینفع مال ولا بنون	شعرا	[illegible]
یحذر المنافقون ان تنزل	توبه	[illegible]	یسبح لله ما فی السموات	تغابن	۲۸۰	باب الیاء وبعدها الکاف الی الهاء			یوم نبطش البطشة الکبری	دخان	۱۲۰
ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا	آل عمران	[illegible]	یسبحون اللیل والنهار	انبیا	[illegible]				یوم نحشر المتقین الی الرحمن	مریم	[illegible]
یحسبون الاحزاب لم یذهبوا	احزاب	[illegible]	یستبشرون بنعمة من الله	آل عمران	[illegible]	یکاد البرق یخطف ابصارهم	بقره	[illegible]	یوم ندعوا کل اناس بامامهم	اسری	۱۹۵
یحلفون بالله لکم لیرضوکم	توبه	[illegible]	یستخفون من الناس ولا	نسا	[illegible]	یلبسون من سندس واستبرق	دخان	۱۲۳	یوم نطوی السماء کطی السجل	انبیاء	[illegible]
یحلفون بالله ما قالوا ولقد	توبه	[illegible]	یستعجل بها الذین لا	شوری	۹۵	یلقون السمع واکثرهم کاذبون	شعرا	[illegible]	یوم نقول لجهنم هل امتلأت	ق	۱۸۱
یوم هم بارزون لا یخفی علی	مؤمن	[illegible]	یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه	هود	[illegible]	یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم	مجادله	۲۴۵	یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون	مجادله	۲۴۹
یوم یتذکر الانسان ما سعی	نازعات	[illegible]	یوم یجمع الله الرسل فیقول	مائده	[illegible]	یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک	تغابن	۲۸۲	یوم یخرجون من الاجداث	معارج	۳۲۴
یوم یحمی علیها فی نار جهنم	توبه	[illegible]	یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده	اسری	[illegible]	یوم یدعون الی نار جهنم دعا	طور	۱۹۳	یوم یرون الملائکة لا بشری	فرقان	[illegible]
یوم یسحبون فی النار علی	قمر	۲۱۲	یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک	ق	۱۸۴	یوم یغشیهم العذاب من	عنکبوت	[illegible]	یوم یفر المرء من اخیه وامه	عبس	۳۶۹
یوم یقول المنافقون والمنافقات	حدید	۲۳۶	یوم یقوم الروح والملائکة	نبا	۳۶۳	یوم یقوم الناس لرب العالمین	مطففین	۳۷۶	یوم یکشف عن ساق ویدعون	ن	۳۱۲
یوم ینظر المرء ما قدمت یداه	نبا	۳۶۳	یوم ینفخ فی الصور ونحشر المجرمین	طه	[illegible]	یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا	نبا	۳۶۱	یهب لمن یشاء اناثا ویهب	شوری	۱۰۳